

جلد اول من تفسير فارسي الى سورة الرعد

الملك لله دخل في حفظ عبده
الحاجي بشير اغا دار السعادة
الشريفة لسنة ثمان وعشرين
ومائة والف





هذه النسخة الجليلة والمجلة الجميلة من وقف حضرة مولانا صاحب الخير الحسان
صاحب ذيل الجود والاحسان منور مصابيح المقاصد بانوار العناية مفتح مغالق المرام
بمفتاح الكفاية جامع محاسن العلم والعمل حائز مجامع البر الاكمل الا وهو اغا دار السعادة
الحاج بشير وفقه للخيرات والبر الكثير من هو على كل شيء قدير حرره الفقير الى الله تعالى
محمد امين المفتش باوقاف الحرمين المحترمين
عفي عنه



٣٧

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بیحد و شکر بلاعد منعمی را سزد که شقایق حقایق قرآنی را در حدایق صدور انسانی بشکفانید و فوایح انوار و اشجار و ازهار بهار دقایق فرقانی را مشام جان و جنان ایشان رسانیده از حضیض ذلت جهل بعزت اوج علم ترقی داد و مدار مصالح دینی و دنیوی اهل تکلیف را بر احکام صحیفهٔ آسمانی نهاد تا در تفکر و تدبر کار فرموده بدان عمل نمایند و فرا خوران نعیم جاودانی و نعم جاودانی بیابند و صلهٔ صلوات ناميات و تحف تحیات زاکیات بر سید رسل و نسیم کل توکل و مامور امر قل شاه ایوان نبوت ماه آسمان رسالت مخاطب بخطاب معجز نظام و ما ینطق عن الهوی متکلم بکلام میمنت انجام ان هو الا وحی یوحی محمد مصطفی و بر آل نامدار و عترت عالیمقدار او که هر یک در عمان علم و جوهر کان حلم خصوصا بر ان سند اصفیا و افضل اوصیا تاجدار هل اتی و انما متشرف بتشریف لا فتی امیر المؤمنین و امام المتقین و صفوت الهاشمیین علی المرتضی المعلی المزکی صلوات الله علیهم العلی العالی الاعلی اما بعد بر ارباب بینش و اصحاب یقین مبین مبرهن و مبین است که الفاظ شریفهٔ قرآنی در نهایت فصاحت و غایت بلاغت اند و معانی لطیفهٔ فرقانی بحکم و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین بلا حد و غایت و هر کس بقدر قوت و توانایی از مقاصد دینی و مطالب دنیوی استنباط نموده اند و زنگ جهالت و غفلت بدان وسیله از آیینهٔ ضمیر خود زدوده و بلا شک دولت عاجل و سعادت آجل از و حاصل است و فایدهٔ او عامست و نفعش تمام و بعضی از ارباب تفسیر رحمهم الله العلی العلام از برای سهولت انام بترجمهٔ آن اقدام نموده اند و در معانی آنرا بر روی خاص و عام گشوده لیکن اکثر آن از اظهار آیات بابرکات که در شان امیر المؤمنین علیه السلام و از مناقب باقی اهل بیت سید المرسلین

علیهم الصلوات و السلام خالیست و از احکام آنچه مطابق و موافق طریقهٔ حقهٔ جلیهٔ ایشانست عاری بنا برین بندهٔ حقیر قلیل البضاعت علی بن حسن الزواری احسن الله احواله و جعل بالخیر آماله مرتکب ترجمهٔ آن شد از روی اخلاص که التماس یافته بترجمهٔ خواص بر وجهی که آنچه از آن در شان امیر المؤمنین و آل سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین باشد باحوال محققان اهل تفسیر روح الله ارواحهم اظهار نماید و هرچه از مناقب ایشان از منطوق آن معلوم کرده و ایما بآن بکند و از احکام آنچه از اقوال در بار ایشان بود و آن نیز که مطابق و موافق طریقهٔ حقهٔ ایشان باشد مبین کرده اند و ترجمهٔ مواهب علیه نور الله مرقده و لهذا درین ترجمه بقدر احتیاج بشرط توافق منظور داشته و از برای سهولت طالبان طریق اطناب واگذاشته مگر در سورهٔ رفیعهٔ فاتحه که اصل همهٔ کتب و ام القرآن است و صحت صلوة که افضل اعمال بدنیه است منوط بر آنست و از عجیبه و علوم غریبه در و مندرج بمرتبه که مرغ ایجاز در و مجال پرواز نیست پس لاجرم اطناب را گنجایش داشتن در ان اقرب و اولی نیست و در باقیات بجهت ضبط و استحضار و احضار آنست واجری والله الموفق والمولی و قبل از شروع در بیان ام الکتاب فواید و نکات چند در باب استعاذه گفته میشود الاستعاذه اعوذ بالله من الشيطان الرجيم پناه میگیرم و التجا مینمایم و امان میطلبم و یاری میجویم و فریاد میخواهم بمعبود بحق و خداوند مطلق از شر وسوسهٔ دیو فریبندهٔ رانده از رحمت یا محروم شده از ریاض جنان با رمیده کشته از طبقات آسمان بدانکه استعاذه یکی از ضروریات درجات و عطیات است و همه پیغمبران صلوات الله علیهم باستعاذه اقدام نموده اند و بواسطهٔ آن بفوز و فلاح دارین مشرف گشته اند اول نوح نجی علیه السلام بحق تعالی استعاذه نموده و گفت رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی آن را ازو قبول فرمود و بعد از آن در خلعتش کرامت کرد یکی برکت و دیگری سلامت که یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و دیگر ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه



که او را در آتش محافظت نماید استعاذه بحق تعالی نموده گفت اعوذ بالله خلقنی فهدانی من
شر من عصاه فآذنی حق تعالی قبول فرموده دو خلعتش ارزانی داشت یکی خلت که
واتخذ الله ابراهیم خلیلا و دیگری سلامت که یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم و دیگری
یوسف صدیق علیه السلام بحق تعالی پناه برده گفت معاذ الله انه ربی حق تعالی پناه داد
و دو خلعت بخشید یکی عصمت که کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء و دیگری مملکت که وکذلک
مکنا لیوسف و دیگری موسی علیه السلام بحق تعالی پناه برده گفت انی عذت بربی و
ربکم ان ترجمون حق تعالی او را پناه داد باد و خلعت یکی مکالمت وکلم الله موسی تکلیما
و دوم قربت وقربناه نجیا و دیگر زن عمران مادر مریم ع پناه برد بحق جل و علا که انی
اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم پناهش داد باد و خلعت یکی دختر نیک اختر
چون مریم که انی سمیتها مریم و دیگر تقبل و تربیت که فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا
حسنا بعد از آن مریم نیز پناه برد که انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا حق تعالی پناهش
داد باد و خلعت یکی فرزند ارجمند چون عیسی علیه السلام که فناديها من تحتها و دیگر رفع
تهمت از وی که قال انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واو
صانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا اما پیغمبر ما صلی الله علیه وآله پیوسته کار خود پناه
برد که رب انی اعوذ بک من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون با حق سبحانه
و تعالی پناهش داد با خلعتها و کرامتها یکی متبوعیت در دنیا که قل ان کنتم تحبون الله فا بتوحید
تبعونی یحببکم الله و دیگر شفاعت در عقبی که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و
دیگر افضلیت وخاتمیت نبوت ولکن رسول الله وخاتم النبیین و دیگر دختر نیک اختر
مثل فاطمة الزهراء علیها السلام و دیگر وصی و داماد مثل امیر المؤمنین صلوات الله علیه که انا
اعطیناک الکوثر و دیگر نسل پاکیزه و ذریه طاهره مانند ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا این بنده

مومن

مومن باید که بمتابعت ایشان استعاذه نماید بحضرت عزت بتخصیص در حین تلاوت تا
حق سبحانه و تعالی او را در پناه خود راه دهد تا او را بنوازد و خلعت کرامت کند یکی رضی که
رضی الله عنهم ورضوا عنه و دیگری لقا که مقام قربست که فمن کان یرجو لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا و استعاذه متنوعست بعضی بزبان کلمه اعوذ گویند و بارکان معا
نکنند آن استعاذه را چندان فایده نباشد و استعاذه حقیقی آنست که مرور و ورود
شیطان و طریق اغوا و اضلال او بازشناسی و از هر سبیل که بقصد تضلیل تو می آید سر راه
بروی در بندی و ارباب مجاهده که عنان اختیار از دست آن ربوده اند فرموده اند که
از ده باب در می آید اول از باب حرص و آنرا بقناعت توان بست که بعید وما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها نصب العین خود باید ساخت دوم از باب زندگانی دنیا
وطول امل در می آید آنرا بخوف موت مفاجات باید سد کرد و التجا بکریمه وما تدری
نفس بای ارض تموت باید برد سیم از طلب راحت و نعمت در می آید آنرا بزوال نعمت
و سوء حساب مقابله باید نمود و تادیب ابو عبید ذرهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الامل
فسوف یعلمون باید کرد چهارم عجب و خود بینی در می آید آنرا بخجالت آن ربکه را
بخوف عاقبت مسدود باید ساخت و تقویت از آیت فمنهم شقی وسعید باید جست
پنجم دخل و تصرف در وی از ممر استخفاف برادران مومنست آنرا بحرمت داشت و
معرفت حقوق ایشان مبادرت باید نمود ششم مرور و عبور وی از ممر حسد است آنرا
برضا بقسمت الهی و عدل در حکم پادشاهی مقابله باید کرد و استدلال بدلیل مثل نحن قسمنا
بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا باید نمود هفتم از راه ریا و سمعه و طلب ثنا و خودنمائی
در می آید آن طریق را باخلاص باید گرفت و اعتماد بکریمه ولا یشرک بعبادة ربه احدا
باید کرد هشتم از راه بخل می آید دل را بفنای ما فی ایدی الناس قرار باید داد و ببقای
ما عند الله باق اقرار باید کرد نهم راه کبر بروی گشاده است آنرا بقوت بازوی تواضع

تنگ توان ساخت و بحکم اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیکُمْ بزرگی و کرامت را در تقوی و
پرهیزکاری باید داشت و هم مرآمد شد او از راه طمع دست طمع را از خلق کوتاه باید
کرد و روی همت بر خزینه کرم نامتناهی الهی باید آورد و آیت عالی رایت وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ
یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ تکیه گاه راه و اعتماد گاه خود ساخت و
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا هَدَانَا **الفواید اول** اگر گوینده که چه حکمت در عدول از بِاللّٰهِ ا
به اَعُوذُ بِاللّٰهِ بانکه اول مفید حصر است و آن ابلغ است جواب آنست که اینجا اهتمام بذکر نعوذ
است چنانچه اهتمام بذکر قرأت در اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ لاجرم در هر دو محل تقدیم عامل
بر معمول و انجا که تقدیم معمول اهم بود چون بسم الله چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
تقدیر عامل بعد از معمول آمد چنانکه گویی بسم الله ابتدی زیرا که در تسمیه ابتدا باسم
الله اهم است چنانچه در استعاذه ابتدا بنعوذ اهم است **دوم** عدول از فعل ماضی بمضارع
بانکه گفت اعوذ و نگفت عذت بجهت اعتبار تجدد و استمرار تواند بود **سیم** لفظ اعوذ
اگرچه خبر است اما بمعنی دعاست تقدیرش اَللّٰهُمَّ اَعِذْنِیْ **چهارم** حکمت در عدول از ا
بجهة آنست که بنده اظهار فعل خود کند که گویا میگوید که من با وجود فتور را نا بیت
و قصور بشریت بعهد عبودیت وفا نمودم و گفتم اَعُوذُ بِاللّٰهِ حذا وندا تو با نهایت
کرم و غایت فضل سزا وارتری که بعهد ربوبیت و رحمت وفا نمایی و بگویی که اُعِیْذُکَ
مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ بنده مومن تو پناه خواستی با وجود ضعف بشریت من چگونه پناه
ندهم با کمال قوت و قدرت ربوبیت **النکات** بباید دانست که مقصود از استعا
منحصر نیست در دفع وسوسه شیطان مرید اما چون معظم مقاصد دفع و رفع
آن مقاصد است از ینجهت تخصیص یافته بذکر در قرآن مجید و اگر مستعیذ بصدق
نیت و خلوص طویت جمیع مضار دنیوی و اخروی نماید ثمره و نتیجه آن بیابد در
ساعت **نکته اول** اَعُوذُ بِاللّٰهِ عروجست از خلق بحق و از ممکن بواجب مطلق زیرا که

کلمه اعوذ

کلمه اَعُوذُ اشارتست بحاجت تامه از همه جهات وَبِاللّٰهِ عبارتست از معبودی که قادر است
بتحصیل کل خیرات و دفع کل آفات و هر که او شناسا گردد بقصور شناخت حق او را حاصل
شود بلا فتور بانکه او قادر است بر کل مقدور و هر که دانست خود را با اختلاف احوال
پر عدد کار خود را شناخت بصفت جلال و سمت کمال و هر که معرفت خود حاصل کرد با مکان
معرفت حضرت عزت حاصل نمود بوجوب بقدر امکان **دوم** سر استعاذه التجاست بقادری
که دافع آفاتست و قرأت قرآن اعظم طاعات و در نقل آمده که اگر تلاوت قرآن کسی را از
سوالی باز دارد حق تعالی بهتر از ان با و اعطا فرماید از ینست که اختصاص یافته استعاذه
بقرأت **سیم** نزد فرار از عدوی غدار میگویی اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ و بعد از
استقرار در پناه حضرت کریم ستار بر زبان میرانی که بسم الله الرحمن الرحیم **چهارم** استعاذه
تطهیر لسانست از آنچه جاری شده از غیر ذکر ذی الجلال و چون طهور بطهور رسید استعداد
صلوات حقیقی بحصول پیوست که ذکر الله است یعنی بسم الله در الحال **پنجم** عبد مامور است
بمقاتله عدو ظاهر که قَاتِلُوا الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بمحاربه عدو
باطن که اِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا و هرگاه که مقاتله دشمن ظاهر میکنی ملک
امداد بتقدیم میرسانند که یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ اٰلَافٍ مِنَ الْمَلٰئِکَةِ مُسَوِّمِیْنَ و هرگاه محاربه
عدوی باطن مینمایی ملک اعانت مینماید و میفرماید که اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ و معرفت
است که محاربه عدو باطن اولی است چه اگر عدو ظاهر غلبه کند دین و یقین باقی میماند
و این کس از ماجورین است و اگر عدو باطن غالب آید انکس از مفتونین است و اگر دشمن
ظاهر کشت او را شهید است و اگر عدو باطن او را بکشته انداخت طرید بحت و خلاصی از شر او
مگر با خلاص بوسیله استعاذه پناه بردن بحضرت کارساز **ششم** در حدیث قدسی وارد است
که اگر طالبی خواهد که سلطان معرفت در حجره دل او بر سریر محبت نشیند باید که آنرا از لوث
شیطنت معرفت در و قرار یافته او را بانواع عنایت بنوازد **هفتم** شیطان در حق بنده همه

[illegible]

کس قسم یاد کرد که إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ و دوباره پسران سوگند خورد که لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ اگر خواهند که از غرور او ایمن گردند و از اغوای او سالم نشینند استعاذه باید پناه خود سازند تا از شر او سالم مانند **هشتم** چون اسم الله در میان اسماء الله تخصیص یافته از برای استعاذه دلالت تمام دارد بر آنکه دشمن آدمیان که شیطان است در غایت قوت و استیلاست در اغوا ازینجهت استعاذه مخصوص گشته باسمی که جامع جمیع صفات کمالیه است پس گویا در ضمن او یاد کرده حق سبحانه و تعالی را با جمیع صفات بآنکه گفته أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ **نهم** حق جل و علا میفرماید که بندگان من او را نمی بینند و او ایشان را می بیند پس اگر خواهند که از کید او ایمن گردند التجا برند به بصیری که شیطان را بیند و شیطان او را نبیند بآنکه بگویند أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ **دهم** الف لام شیطان از برای جنست تا مفید استعاذه باشد از انواع جنی خواه مرئی و خواه غیر مرئی و اگر از برای عهد دارند نیز شاید اما ذریت او بالتبع داخل باشند **یازدهم** استعاذه که قرین بسمله میگردد مفید آنست که دشمن شما شیطان رجیم است و حضرت معبود رحمن رحیم پس حذر کنید از شیطان رجیم تا واصل گردید برحمن و رحیم **دوازدهم** شیطان عدوی غالبست که إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ و حق جل و علا حبیب غالبست که وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ پس هرگاه که قصد کند ترا دشمن غالب ملتجی شو و پناه بر بحبیب غالب تا ترا از شر او نگاه دارد **سیزدهم** تعوذ استیذانست از خدای تعالی از جهت مکالمه بقرآن چه هر که بحرم سرای پادشاه خواهد که بار یابد بی دستوری و استیذان میسر نگردد پس چون بنده خواهد که بحریم حرم قرآنی راه یابد استیذان وی بتعوذ تواند بود پس امر باستعاذه ازینجهت فرمود **چهاردهم** دشمن دوست را دشمن گرفتن نشانه محبت است و از غیر دوست بدوست گریختن تتمیم عبودیت و امتثال اوامر الله نمودن تقدیم طاعتست و ترسیدن از کسی که

[illegible]

ازخدا

متابعت

که از خدا نترسد اظهار مسکنت و التجا بخدای تعالی نمودن تاکید مباسطت و جمله این معانی در استعاذه مسطور است لاجرم بنده بآن مأمور است أَعَاذَنَا اللَّهُ تَعَالَىٰ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

سورة فاتحة الكتاب مكية بسم الله الرحمن الرحيم **مدنية وهي سبع آيات الرحمة الحروف**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ابتدا میکنم بنام خدای سزاوار پرستش نیک بخشاینده بر خلق بوجود و حیات و روزی دهنده در کل اوقات مهربان بر ایشان ببقا و محافظت از آفات الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هر ثنائی و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن تمام و کمال مر خدایراست که مسمی و موصوف بهمه اسما و صفات کمالیه آفریننده و پرورنده و تربیت کننده و سازنده کار همه عالمیانست از ملایکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات و غیر آن الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان بخشاینده بار دیگر برأفت بر مومنان و در آوردن ایشان به بهشت جاودان مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ خداوند روز جزا متصرف در آن روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان یا قاضی روز حساب یا جزا دهنده در آن روز از هر باب إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ترا می پرستم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و خاص از تو یاری میخواهم در پرستش تو و در انجاح سایر حوایج و مهمات اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ راه نمای ما را براه راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلامست و طریق آل سید انام علیهم الصلوة و السلام که طریق نجاتست و موصل بر فع درجات چنانچه بریده روایت کرده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که راه راست راه اهل بیت ماست و راه آنکسانی که بفضل خود انعام فرموده بر ایشان بنعمت نبوة و رسالت و ولایت و امامت و خلافت و عصمت

وشهادت و صلاحیت و طاعت غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ نه راه
انکسانی که خشم کرفته بر ایشان مثل کافران و جهودان و نه راه کمراهان مانند ترسایان
و مخالفان خاندان که در طریق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند و کمراه کشته اند و مرویست
از اهل البیت علیهم السلام که قرآن چهار ربع است ربعی در شان ماست و ربعی در شان دشمنان ما
و ربعی در فرایض و احکام و ربعی در قصص و امثال و چون قرآن شش هزار و ششصد و
شش آیتست و آیت احکام پانصد پس مراد از ربع یا آنست که ربع حقیقی نیست که جزوی از
چهار جزو متساوی المقدار باشد بلکه رابع باشد باعتبار معنی یا آنکه فرایض و احکام
نیز فقهیه و اصولیه می باشد پس آیات مذکوره در فقهیه باشند در اصولیه احکام
تمام ربع حقیقی در فرایض و احکام باشد والله اعلم در بیان فاتحة الکتاب دو مطلب
است اول در بسمله دوم در باقی فاتحه و در دو چند بحث است و خاتمه المطلب الاول باید
دانست که بسمله جزو فاتحه است در جمیع سور قرآنی نیز جزوست و در بیان بسمله
مسایل است اول بعضی از اهل تفسیر رحمهم الله برانند که ذکر اسم اینجا مقحم است و
معنی بسم الله بالله است چنانکه فرمود که وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ ای وَیُذْکَرُ هُوَ و فرموده که تَبَارَکَ
اسْمُ رَبِّکَ وَسَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ ای تبارک ربک و سبح ربک و کویند در قرآن چهار کلمه صله می باشد
و آن اسم است در وجه و کما و طفق مثل وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَیَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّکَ فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ
وَطَفِقَا یَخْصِفَانِ و حکمت در زیادتی اسم اینجا آنست که اخفش میکوید اسم را در بسم الله
زیاده کردند از برای تبرک و استعانت و بعضی دیگر میکویند تا فرق شود میان یمین و
تیمن مثلا اکر کفتی بالله متلفظ قسم بودی پس از آن آن بذکر اسم نمود ولیکن جمهور
برانند که اسم اینجا زاید نیست بلکه مقصود است و مراد از آن ابتدا است بذکر اسماء حسنی
که حق تعالی خود را بآن نامها خوانده است و فرموده است که وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ
بِهَا و در ذکر اسماء الحسنی دو چیز مراد است یکی ثنای حضرت او و دیکر قضای حوایج
بذکر

فیه دلالة علی ان ماسوی شکران
ومستجاب ع

لیس فیها ظاهر ان یعد
فیه موضع ع

بذکر آنها و اهل اشارت کفته اند که ذکر اسم از برای هیبا کل خلق فرموده که اکر افتتاح کتاب
بالله میکرد قلوب ارباب انتباه از هیبت تجلی الله میکداخت مکر آنکه او را محفوظ دارد
در کنف حفظ و حمایت خویش پس چون تاب آفتاب تجلی جلال در عظمت اسم متواری
ساخت قلوب سالکان در سایه آن بروح و راحت جمال لطف بکمال پرورش شد و
از اینجاست که اهل تحقیق کفته اند که الاسم هو وسم الحق علی اهل معرفته یعنی اسم آن
مهر خدای تعالی است که دلهای اهل معرفت را بآن داغ میکنند دوم ارباب تفسیر رحمهم
الله دو وجه فرموده اند در معنی تعلق بِسْمِ اللَّهِ بحرف با یکی تعلق کتبت بالقلم که با
استعانت باشد بآن معنی که کویا فعل او معتد به نیست شرعا مکر بعد از تصدیر او
بذکر بسم الله کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله
فهو ابتر یعنی هر کار ذی شانی رفیع شانی که ابتدا کرده نشود در وی بسم الله پس آن
ابتر است یعنی ناقص و ضایع است و یکی دیکر تعلق دهن بالنبات که بمعنی مصاحبت
باشد چنانچه یعنی درست شد تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ یعنی متبرکا باسم الله اقرأ و این
وجه اقربست و احسن اما اقرب از جهت آنکه این ادخل است در عربیت چه هر کس
برین اطلاع ندارد مکر آنکه او را مهارت تمام باشد بفنون استعمالات بخلاف
اول که بواسطه ابتذال و امتهان شایع است و اما احسن از برای آنکه اسم الله
را بمثابه آلت داشتن از ادب دورست و از تعظیم بجور چه آلت من حیث انه
آلة مقصود بالذات نمی باشد و اسم الله اهم و اقدم شئ است و آنکه حق سبحانه
و تعالی این را بر السنه عباد جاری ساخته از جهت تعلیم ایشانست که چکونه بآن تبرک
جویند و تعظیم نمایند و الحمد لله نیز تا آخر ازین قبیلست و لهذا بتعلیم مسئله موسوم کشته
چنانچه در اسماء فاتحه سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی سیم مستحسن شمرده اند
تفخیم لام را و تغلیظ لفظ الله را بعد از فتحه و ضمه و نه کسره تا فرق شود میان آن کلمه

الله اعلم بالصواب

جلیله و میان لفظ الله الآت که اسم بت است در ذکر و از برای آنکه تفخیم مشعرست
بتعظیم و بسبب آنکه لام رقیقه منکور میگردد بطرف لسان و غلیظ گفته میشود بهمه
زبان و آنچه در عمل اکثرست مر ثواب را ادخل است همچنانکه در توریت وارد است
این مضمون که دوست دار خدا را بتمام دل خود و نقل از کسره بلام غلیظ ثقیل است
بر لسان زیراکه همچون صعود است بعد از انحطاط **چهارم** باء بسم الله را بلند می نویسند
تا دلالت کند بر همزه وصل محذوفه و آنست که میخواهند که افتتاح نمایند بکلام الله
مکرم بحرف معظم و لهذا بعضی از ولات میفرموده اند که دراز بکشید باء را و روشن
گردانید سین را و مدور سازید میم را در بسم الله از جهت تعظیم کتاب الهی و اهل اشارت
درین باب بشارتی داده اند که باء حرف منخفض است در صوت پس چون متصل
شد بکتبه لفظ الله بلند و مرتفع میگردد پس دور نیست که دل بنده مؤمن که متصل شود
بقرب حضرت باری و تجلی آثاری بر و جلوه نماید بحکم قلب المؤمن عرش الله بمرتبه
بلند و منزلت ارجمند گردد **پنجم** القاء لام تعریف در خط در لفظ الله بر اصل
است چنانکه در سایر اسماء معرفه بلام و اما حذف و قبل از ها از جهت کراهت اجتماع
حروف متشابهه است در صورت عند الکتابه و از برای آنکه مشابهه اللاتی میکرد در
در کتابت اهل بشارت فرموده اند که اصل در الله الاله بود که شش حرفست و بعد
از تصرف چهار حرف باقی ماند همزه و دو لام و ها و همزه و ها از اقصای حلق اند
و لام از طرف لسان و این مناسبت تمام دارد بحال عبد که ابتداء حال او از مقام
نکرت و جهالتست اندک اندک ترقی میکند در علم و معرفت تا بنهایت مرتبه وسع و
طاقت بشریت میرسد و در عالم مکاشفات و انوار مشاهدات بر حد ذات
و صفات ترقی مینماید تا منتهی میگردد بفنا در بحر بقا و حقیقت النهایة هی الرجوع
الی البدایة تحقق می پذیرد اما حذف الف پیش از نون در الرحمن جایز است در

حظ و اگر

خط و اگر بنویسند حسن است **ششم** اسم یکی از اسماء عشره است که بنا کرده اند اوایل
او را بر سکون و آن اسما اینست ابن ابنة اثنتان امرؤ امرأة اثنان اثنتان است و اسم
و ایمن نزد اهل بصره در اصل سمو بوده بدلیل تکسیر او بر اسماء و تصغیر او بر سمی و تصریف
او بر سمیت پس اشتقاق او از سمو باشد که بمعنی علو و رفعت زیراکه رفعت میدهد
مر مسمی را و شعار مسمیست مر او را و نیز گفته اند که لفظ معرف از برای معنی و معرف مقدم
بر معرف در معلومیت پس او مستعلی باشد بر دو مقدم و عجز او را حذف کرده اند چنانکه
در ید و دم پس دو حرف باقی ماند اول از حرفین متحرک بود و دویم ساکن پس چون ساکن
را متحرک ساختند از برای اعراب ساکن کردند متحرک را بجهت اعتدال پس احتیاج شد
بهمزه وصل تا ابتدا بمتحرک کرده شود و وقف کردند بر ساکن حذرا از لکنت و اشاعت
و بعضی رد می کنند همزه را و سین را بحال خود میگذارند و میگویند که سِم و گاه سین را
ضمه میدهند و سُم میگویند و نزد ایشان اصل وسمو است و نزد اهل کوفه اشتقاق اسم از و
سم است و سمت که بمعنی علامتست زیراکه او علامت معرف است و این قول ضعیف است
که اگر چنین میبود هر آینه تصغیر او وسیم میبود و جمعش اوسام **تذنیب** بعضی از متکلمین
بر آنند که اسم غیر مسمی و غیر تسمیه است و اشعری از ایشانست اگر مراد از اسم لفظ است مقرر
است که اسم غیر مسمی است زیراکه آن لفظ مؤلفست از اصوات منقطعه و مرکب از حروف مجتمعه
و مختلفست باختلاف امم و اعصار چه اسم گاهی موجودست و مسمی معدوم و همچو نقطه معدوم
و منفی و مانند آن و گاه قضیه بعکس است مثل حقایقی که وضع نشده بازای ایشان اسما و گاهی
متعدد است با وجود اتحاد مسمی مثل اسماء مترادفه و اسماء الهی و گاهی متحدست با وجود تعدد
مسمی همچو اسماء مشترکه و نیز از بودن اسم اسم بازای مسمی و بودن مسمی مسمی از برای اسم از باب
اضافه است مثل مالکیت و مملوکیت و بلا شک متضایفان متغایرانند و مشکل نشود این بآنکه متحقق
عالمست بنفس خود زیراکه بالاعتبار متغایرند و نیز از تلفظ بعسل لازم نمی آید وجود حلاوت

[illegible]

در لسان واز تلفظ بنا و وجود حرارت در زبان و بعضی دیگر گویند که اسم عین مسمی است
چه حق تعالی فرموده که تبارک اسم ربک وجواب این آنست که همچنانکه واجبست بر ما تنزیه ذات
حضرت خالق از نقایض واجبست تنزیه اسم او از چیزی نالایق ونیز گاه هست که لفظ اسم
را زیاده میکنند مجازاً کقول القایل الی الحول ثم اسم السلام علیکما وتسمیه نیز مغایر مسمی واسم
است ودر تحقیق این بعضی از علماء محققین آورده اند که اسم لفظی است مفرد موضوع
از برای معنی وباین تعریف موضوع کلمه را شامل گردد وگاه باشد که مقیدش سازند
باستقلال وتجرد از زمان نه در مقابل فعل وحرف است چنانچه مصطلح نحاتست واما مسمی
معنی را گویند که اسم در محاذی وی موضوع باشد وتسمیه عبارتست از وضع اسم در برابر
معنی وگاه باشد که تسمیه گویند ومراد ذکر شی باشد باسم وی چنانچه گویند سمی زید
او لم یسم عمر وتغایر میان هر سه امر ظاهر است اما خفائی که هست در آنست که اسم نفس مسمی
است چنانچه مذکور شد وخلاف در این آنست که انکس که الله گفت ذاکر اسم حقست ویا ذاکر
حق انکه اسم را غیر مسمی میگویند اولی ذاکر اسم الله است نه ذاکر الله وچون اسم
غیر حقست پس او ذاکر غیر حق باشد جواب میگویند که اسم ومسمی اینجا یکیست تا ذاکر اسم الله
ذاکر الله باشد وکلمه جلیله لا اله الا الله مفید توحید بود وفرق نباشد برین تقدیر
میان انکه گویند ذکرت اسم الله وانکه گوید ذکرت الله واین قول راجع بان میشود
که اسم را زیاده کرده باشد چنانکه گذشت ووضع اسماء افعال سابق است بر وضع حروف
زیراکه حروف رابط است در میان اسما وافعال ومراد ازین حروف حروف موضوعه است
نه حروف هجا چه آنها موضوع نیستند از برای معنی بلکه از برای غرض ترکیب اند وظاهر
آنست نزد اهل عربیت وضع اسما نیز سابق است بر وضع افعال زیراکه اسم لفظیست
که دلالت میکند بر ماهیت وفعل لفظی است که دلالت میکند بر حصول ماهیت از برای
هر شی از اشیا در زمان معین پس بنا برین اسم مفرد باشد وفعل مرکب ومفرد سابقست

بدو مرکب

بدو مرکب طبعا پس بالوضع نیز سابق باشد بجهت توافق در میان ایشان ونیز فعل محتاج است
بفاعل وفاعل محتاج نیست بفعل ونیز اسم مستغنی است در افاده از فعل وبعکس نیست وظاهر
نزد محققان این فن آنست که اسماء ماهیات سابق اند بالرتبه بر اسماء ذوات قایمه با
نفسها زیراکه معرفت ذوات ما را حاصل نمیشود مگر بتوسط صفات قایمه بذوات ومعرف
می باید که معلوم باشد قبل از معرف پس مناسب سبق اوست در ذکر نیز واسماء واقعه
بر مسمیات نه است **اوّل** اسمیست که واقع میشود بر ذوات **دوم** اسمیست که واقع میگردد
بر شی بحسب انکه جزئی است از اجزای او مثل وقوع حیوان بر انسان **سیم** اسمیست که وقوع
او بر او بواسطه صفت حقیقیه است که قایم است بذات همچو اسود وحار **چهارم** اسمیست که
واقعست بر او بحسب صفت اضافیه مانند معلوم ومفهوم ومالک ومملوک **پنجم** اسمیست
که واقعست بر او بجهت صفت سلبیه مثل اعمی وفقیر **ششم** اسمی است که واقع میشود بر او بصفت چند
حقیقیه یا صفت اضافیه مثل عالم وقادر نزد انکس که قایل است بانکه علم صفت حقیقیه است
دارای یکنوع اضافتست بمعلومات وبرین سبیل قدرت **هفتم** صفت حقیقیه یا صفت سلبیه
مثل مفهوم مجموع قادری که عاجز نیست از هیچ چیز وعالمی که جاهل نیست چیزیرا **هشتم** صفت
اضافیه است با سلبیه مثل لفظ اول که معنی او سابق مسبوقست **نهم** صفت حقیقیه یا صفت
اضافیه وسلبیه وظاهرا اسمی از اسما یافت نشود که خارج باشد ازین اسماء تسعه والله
اعلم علما را اختلافست که آیا اسمی را جبت ذات مخصوصه باری تعالی وضع کرده اند یا نه
بعضی بر انند که بازای ذات او اسمی نیست زیراکه حقیقت واجب الوجود چون معلوم کسی
نیست پس چگونه موضع تواند بود از برای اسم او مخصوص بذات وفایده بدان چون
مرتب تواند شد وبعضی در جواب گفته اند که بلاشک ادراک تام عبارتست از احاطه
تامه است وممکن نیست که محاط احاطه کند بمحیط خود هرگز وحق تعالی بهمه اشیا محیط
است پس هیچکس ادراک او نتواند کرد کما ینبغی سوای خودش اما وضع اسم بازای ذات

تعالی جل جلاله

باری منافی عدم ادراک او نیست مطلقا پس بنابرین جایز است که کسی که این آثار بدیعه
صنایع عجیبه ازو بفعل می آید و برین وجه آثار لوازم او مدرک میگردد و مسمی باین
لفظ است و هرگاه که واضع حق جل و علا باشد و خود مدرک ذات خود است که انسب
پس او اسم مخصوص وضع کرده باشد بازای ذات عالی خود که مشارکت نداشته باشد
در و غیر او حقیقت او هرگاه که وضع اسم از برای حقیقت مخصوص ممکن باشد پس مراد
وار آنست که آن اسم اعظم اسما باشد و اشرف ارکان زیرا که شرف علم و ذکر بسبب معلوم
و مذکور است پس اگر بنده از بندگان الله را بواسطه قرب آن درگاه اتفاقا فتد که برین
اسم اعظم مطلع گردد بروجهی که معنی او برو متجلی شود دور نیست که عوالم جسمانیات
و روحانیات منقاد امر او گردند و سر از اطاعت او نپیچند و خرق عادات که از انبیاء و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بظهور می آمد ازین مقوله است و در اسم اعظم
اختلاف است بعضی گویند ذو الجلال والاکرام است و دیگری گوید الحی القیوم و سند هر
یک حدیث نبوی است و دیگران گویند اسماء الله تمامی اسماء عظام اند و میان
ایشان تفاوتی نیست بان معنی که اسم اعظم امر نسبی است باینکه اگر کسی دل خود را از غیر
صافی سازد و از محرمات و شبهات محترز گردد برضا و خشنودی حق تعالی متجلی شود
و از جاده مستقیم انحراف نجوید هر اسمی از اسماء الهی که او یاد کند نظر باو اسم اعظم
است و طایفه دیگر گویند که اسم اعظم الله است که اسم ذاتست و آن اشرف است
از اسم صفت چنانچه ذات اشرفست بر صفت و مجموع صفات داخل است در ذات
و بعکس نیست و دیگر آنکه در قرآن این کلمه جلیله را دوازده هزار و پانصد و شصت
محل ذکر فرموده اند بسیاری محبت که حضرت عزت را نسبت باین اسم بوده و
وارد شده که من احب شیئا اکثر ذکره کسی که دوست دارد چیزی را بسیار کند یاد
آن چیز و مؤید این قول آنست که اسماء بنت زید روایت میکند که حضرت رسول صلی الله

علیه وآله

علیه وآله فرمود که اسم اعظم درین دو آیه مذکور است که الهکم اله واحد
لا اله الا هو الرحمن الرحیم و فاتحه سوره آل عمران که الله لا اله الا هو
الحی القیوم و آنحضرت فرموده که دعا کنند و باسم اعظم دعای و بلا شک و شبهه باجابت مقرون
گردد و آنچه خواهد ببرکت اسم اعظم بیابند البته اما بشرط ولایت اهل البیت علیهم السلام
چنانچه منقولست از ابی الحسن علی الهادی علیه السلام که دعای بنده مقبول میگردد
بدرگاه الهی لیکن بشرط دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما و تمام اعمال ازین قبیلست
که بشرط دوستی ایشان مقبولست و محمد بن مسلم روایت کرده که من گفتم بابی جعفر امام
محمد الباقر یا ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام که ما بسیاری از مخالفان شما
می بینیم که انواع عبادت میکنند و خضوع و خشوع و تضرع و نیاز بسیار مینمایند بدرگاه
الهی آیا هیچ نفع میدارد برای ایشان فرمود که نه شک در ما و با آن دعا و عمل فایده ندارد و
حق تعالی قبول نمیکند عمل آن بنده را و منقولست از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
علیه السلام که از حق تعالی درخواستم که اسم اعظم بمن تعلیم فرماید در واقعه بمن نمودند که بگو
اللهم انی اسألك باسمك الله الله الله الله الله الذی لا اله الا هو رب العرش
العظیم و ببرکة این کلمه هرچه از حق خواستم کرامت فرمود اما اسمی که دلالت میکند
بر مسمی بحسب جزو از اجزای او و آن در حق تعالی محالست و آن اطلاق روا نیست زیرا که ذات
عالی او مبرا و منزه و معراست از شایبه ترکیب بهیچ وجه متصور نیست و اما اسمی که دالست
بحسب صفت حقیقیه که قایم است بذات مخصوص یا آنست که این صفت وجودست یا کیفیتی
است از کیفیات وجود یا صفت دیگر است مغایر وجود و کیفیات او پس سه قسم ازین ترتیب
حاصل شد قسم اول اسماء داله بر وجود بعضی از آن شی است و جایز است اطلاق او بر حق تعالی
نزد اکثر لقوله تعالی قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم و کل شیء هالک الا
وجهه ای ذاته و در خبر است که کان الله و لم یکن شیء غیره بود خدای تعالی و نبود شیء

غیر او و دیگر آنکه شیٔ عبارتست از چیزی که صحیح باشد که بدانند و خبر از و توان داد و این بر ذات
باری تعالی درست نیست و حجت مخالف آنست که در تنزیل وارد است که اَللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ
باشد لازم آید که او خالق نفس خود باشد جواب گفته اند که این از قبیل استثنای عقلیست
و او تخصیص یافته بدلیل عقل و دیگر از آن اسما موجودست و اتفاق اهل اسلام بر آنست
که جایزست اطلاق این اسم بر خدای تعالی چه معنی قول موحد لَا اِلٰهَ فِی الْوُجُودِ اِلَّا اللّٰهُ است
و دیگر ذاتست و بلا شک اطلاق او جایزست زیرا که صادقست بر هر حقیقتی که او ذات صفات
یعنی صاحب صفات قایمه باو و دیگر نفسیست قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلَا اَعْلَمُ مَا فِی
نَفْسِکَ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که انت کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ ای ذاتک و حقیقتک
و دیگر شخصیست که آنحضرت فرموده که لَا شَخْصَ غَیْرُ مِنَ اللّٰهِ و مراد بشخص حقیقت ممتازه است
از ما عدا و دیگر نورست که اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ و نیست مراد از و آنچه مشابه کیفیت
مبصره باشد بلکه مراد از و آنست که او ظاهر بنفسه است و مظهر لغیره و چه اظهار و ظهوری نیست
فوق ظهور و اظهار او زیرا که او واجب الوجود لذاته است ازلاً و ابداً چه او معبودیست که
مخرج جمیع ممکنات از کتم عدم بفضای وجود پس او نور الانوار باشد و بس حق تعالی و
تقدس و بعضی دیگر از آن اسما صورتست و در خبر وارد است که اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ آدَمَ عَلٰی صُورَتِهِ
ای التی کان علیها یعنی تولد او از نطفه و دم نبود و جنین و رضیع بر و صورت نبود بلکه
حق تعالی بقدرت کامله خود او را دفعةً رجلی کاملی خلق کرد یا آنکه مراد از صورت صفت (جلت عظمته)
باشد چنانکه میگویند صورت این مسئله نیست یعنی خلق کرد او را بر صفت خود با آنکه او را
خلیفه ساخت در زمین و تصرف داد در جمیع احکام ارضیه همچنانکه نافذ است حکم حق تعالی
در جمیع عالم و ممکنست که مراد بصورت اشارت باشد بوجه مناسبت که میان هر علت و معلول
میباشد زیرا که ظلمت از نور ظاهر نمیشود و نور از ظلمت و بعضی دیگر از اسماء جوهرست و آنرا
اطلاق نمیکنند بر واجب الوجود بآن معنی که هر گاه یافت شود وجود او محتاج بمحل نباشد که قایم

کرده باو

کرده باو و مستغنی باشد از محل زیرا که این مبنی است از آنکه وجود او زاید باشد بر ماهیت او
اما اطلاق این بر و بمعنی دیگر ممکن است و آنست که بذات قایم باشد و محتاج نباشد بشیٔ
درست اصلا لیکن اذن شرع وارد نشده باین اطلاق پس واجبست امتناع از و و دیگر جسم است
و آن اطلاق نیز جایز نداشته اند مگر مجسمه پس اگر اراده کنند بجسم جوهری که قابل ابعاد ثلثه باشد
این معنی بر حق تعالی محالست از جهت لزوم ترکیب و تجزی و اگر معنی دیگر خواهند که بذات خالق
باشد قایم بنفس مستغنی از محل اما اذن شرعی وارد نشده و لا ینبغی پس امتناع از و لازم باشد (باین اطلاق)
و دیگر ماهیت و انیت است یعنی حقیقتیکه سوال کنند از و بما هی و بثبوت دال بر و لفظ
آنست و این اطلاق را فسادی نیست هر گاه از آنها حقیقت و ذات مخصوصه اراده کرده شود
مگر من حیث الشرع که تجویز نکرده باشند و دیگر حقست و معروفست که او احق اشیاست باین
اسم اما بحسب ذات زیرا که او موجود حقست که عدم و زوال بر و روا نیست و اما از آن حیثیت
که گفته آید که خبر حقست و صدق بلا شک آن خبر صدقست اما آن بجهت آنکه میگویند که این اعتقاد
حقست اینچنین است زیرا که اعتقاد وجود و وجوب او احق و اصدق و اصوب اعتقاداتست
مطابقه است **قسم دوم** در اسماء داله بر کیفیت وجود بعضی از آن اسماء قدیمست و آن در
لغت مفید طول مدتست و در شرع اقدس مرادف اوست ازلی و اما اراده کرده اند از این
در مفهوم آنچه اول نبوده باشد او را در طرف ماضی مثل ابدی در جانب مستقبل و هم
چنینست سرمدی که اشتقاق او از سردست که بمعنی تعاقب و توالیست و زیاده کرده اند
میم را از برای مبالغه و میخواهند بنسبتی که درین الفاظ است آنکه حق سبحانه و تعالی موصوفست
بعدم بدایت و نهایت در طرفین امتداد وهمی که مسمی بزمانست و دیگر از و ممتد و مستمرست
و اراده کرده اند ازینها تلاحق اجزا و تعاقب ابعاض را و مخفی نیست که این الفاظ صحیح است
اطلاق او حقیقة بر زمان و زمانیات اما در حق عالم الخفیات جل ذکره صحیح نیست مگر بر سبیل
مجاز بعد از توقیف و بعضی دیگر باقیست کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقٰی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ

وَالْاِکْرَامِ وا بمعنی مفید آنست که باری تعالی لحق اشیا باشد باین اسم و دیگر دایم است
و او مثل باقیست و دیگر واجب الوجود است یعنی ذاتی که تقاضای وجود او کند و یا
بالذات از و منفک نشود ابدا پس ممتنع الفنا و ممتنع العدم باشد ازلا و ابدا و لهذا میگویند که
خدای یعنی خود آی با معنی که آمده است بنفس خود و بجود قایم است نه بغیره و دیگر از و
کاینست قَالَ اللهُ تعالی وَکَانَ اللهُ عَلِیمًا حَکِیمًا و در بعضی ادعیه از حضرت رسول صلی الله
علیه واله منقولست که یَا کَائِنًا قَبْلَ کُلِّ کَوْنٍ یَا حَاضِرًا مَعَ کُلِّ کَوْنٍ وَیَا بَاقِیًا بَعْدَ انْقِضَاءِ کُلِّ
کَوْنٍ و بدانکه لفظ کان مفید حصول و ثبوت و وجود است الا آنست که آن بر دو قسم است
یکی از آن مفید حصول شیٔ است در نفس و دیگر مفید موصوفیت شیٔ است بشیٔ و اول تامست
بواسطهٔ اسناد او با شیٔ و آنکان تامه است و ثانی تام نمیشود مگر به نکر و شیٔ و آن ناقصست
مثل کان زیدٌ عالمًا یعنی حاصلست موصوفیت زید بعلم و اطلاق این دو قسم بر حق تعالی
جایزاست قسم دوم در صفات حقیقیه که مغایر وجود ند مثل عالم و قادر و حی و غیر ذلک معتزله
و فلاسفه منکرند قیام مثل این نوع صفات بذات واجب الوجود دلیل ایشان آنکه واجب
الوجود لذاته واجبست که واحد باشد از جمیع جهات وحدت پس اگر این صفت واجب الوجود
است لازم می آید شریک باری با آنکه جمع میان وجوب ذاتی و میان بودن او صفت از برای
غیر او صفت مفتقره بموصوف محالست و آن صفت ممکن الوجود است پس لا بدست او را از
علت موجده و محالست که آن علت حق تعالی باشد زیرا که قابل شیٔ فاعل آن شیٔ نمیتواند
بود و نیز ذات او اگر کافی است از تحصیل آن صفت نیست لازم می آید نقص که منافی وجوب
وجود است و حجت مثبتین از متکلمین آنکه الله عالم واجبست که عالم و قادر و حی باشد و
حال آنکه ما تفرقه میکنیم میان آنکه ذات الله ذات و میان انکه ذات الله عالم و قادر و حی
و این دلالت میکند بر مغایرت میان ذات و صفات و اما آنکه اثبات صفات حقیقیه میکنند
میگویند مثلا که علم صفتی است که لازم است تعلق او بمعلوم و قدرت صفتی است که لازم

یعنی چون اثبات آن صفت کمال باشد در علت وجود آن طالب واجب الوجود [illegible]

است صحت تعلق او با یجاد مقدور و صفت عادیه از نسب و اضافات در حق باری تعالی
نمیباشد مگر صفت حیات اگر نگویند که او عبارتست از درّاکیت و فعالیت با آنکه باین اعتبار
صحیح است که عالم و قادر باشد و گویند بعضی که صفات باری تعالی عین ذات اوست و علم
و معلوم واحدست بالنسبه اند نظر بعلم او و مغایرت میان ایشان بالاعتبار است چنانکه در کلام
مبیّن شده و شمهٔ ازین در صفات اضافه مذکور خواهد شد انشاالله تعالی و محققان گفته
اند که حیات عبارتست از بودن شیٔ بحیثیتی که صادر شود از و چیزی که از شان او آن
باشد که صادر تواند شد کما ینبغی صادر شود و بلاشک حق تعالی باین اشیا احق است زیرا
که وجوب وجود مقتضی اتصاف اوست بجمیع صفات کمالیه و صدور اشیاء ممکن از و بر وجه
افضل و اکمل و لهذا حضرت حق در مدح فرموده و خود را به اَللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ
وَعَنَتِ الْوُجُوْهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّوْمِ و اما اسماء داله بر صفات اضافیه بعضی از و تکوین است و آن
نزد معتزله و اشعریه نفس مکون است و غیر ایشان بغیر آن رفته اند حجة معتزله و اشعریه آنست
که صفت مسماة بتکوین اگر موثرات بر سبیل صحت پس آن قدرتست لا غیر و اگر بوجه وجوب
لازم می آید که او سبحانه موجب بالذات باشد همچنانکه قول حکیم است نه فاعل مختار و نیز اگر
از صفات قدیمه است لازم می آید قدم آثار و اگر از صفات حادثه است محتاج میگردد بتکوین
دیگر و این موجب تسلسل است دیگر آنکه گفته اند که او عبارت از صفت اضافیه فقط نیست بلکه
او عبارتست از صفت حقیقیه موصوفه بصفت اضافیه بودن او با آنکه موجد است عقلا مغایر
بودن اوست با آنکه قادرست زیرا که قادر بر فعل گاه ایجاد کند و گاه نکند و بعضی دیگر
معلوم و مذکور در مُبَیِّنِ و مُجْمَلات و مقرر است که او مسبح است بکل لسان و ممدوحست نزد هر
انسان و چون این نوع اضافات از قبیل غیر متناهیه است پس از اسماء ممکنه از برای ذات باری
بحسب این نوع از صفات غیر متناهیه باشد و بعضی دیگر از آن الفاظ متقاربه اند مثل موجد
و معنی او موثرست در وجود و محدث و او اخص است چه موجد کردانیدن اوست بعد از عدم

بالنسبه در

اسمر صحت

وگرنا مثل موجدست و دیگر منشی و معنی او انشا کننده است و بدیع و مبدع و مخترع و معنی
ایشان ایجاد و نحو است و مثل آنهاست فاطر و صانع و اما خلق بمعنی تقدیر است و آن در
حق باری تعالی راجع میگردد بعلم اما باری آنست که ایجاد کند شیء را بر وجهی که موافق مصلحت
باشد و بعضی دیگر الفاظی است که دلالت کند بر ایجاد شیء بعینه و آنها نیز قریب بعینها همینها اند
و بعضی دیگر از آن الفاظ اند که دلالت دارند بر ایجاد نوع فلانی از جهت حکمت فلانیه مثلا اگر
منافع را خلق کرد نافع است و اگر الم را آفرید ضار است و اگر حیات را ایجاد فرمود محیی است
و اگر موت را بظهور آورد ممیت است و اگر بعضی را تخصیص کرد باکرام لطیف است و اگر قهر فرمود
قهار است و اگر در عطا تقلیل نمود قابض است و اگر تکثیر نمود باسط است و اگر در مجازات
ذنوب عقاب فرمود منتقم است و اگر ترک آن کرد حلیم است و عفو و عفو است و اگر جاه
و حشمت را رافع است و اگر منع فرمود خافض است و علی هذا القیاس پس آن یک ذات است که در هر
مقامی نامی دارد و اما صفات سلبیه بعضی از آن عاید میگردد بذات بآنکه جوهر و جسم و مکانی
و حالی و محلی نیست و محتاج نیست بغیر نه در ذات و نه در صفات و مخفی نیست و آیه لم یلد
و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و بعضی دیگر راجع میشوند بصفات و مخفی نیست که هر صفتی
که از صفات نقص است واجب است تنزیه واجب الوجود از آن و آن بآنست که راجع میگردد
باضداد علم همچو نفی کرد لا تأخذه سنة و لا نوم له و نفی نسیان که و ما کان ربک نسیا و نفی
جهل که لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و ما فی الارض و یا راجع اند باضداد قدرت
بآنکه منزه است در افعال خود از تعب و نصب که و ما مسنا من لغوب و بآنکه محتاج نیست در فعل
خود بآلات و تقدم ماده و مدت که انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون و هیچ
تفاوتی نیست نزد قدرت او در قلیل و کثیر و ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب و قدرت
او نهایت ندارد و منتهی نمیگردد که ان یشاء یذهبکم و یأت بخلق جدید و ما ذلک علی الله
بعزیز و یا راجع اند بصفت وحدت مثل نفی انداد و اضداد که لیس کمثله شیء ما اتخذ الله

من ولد

من ولد و ما کان معه من اله یا راجع بصفت استغنا اند که و هو یطعم و لا یطعم و هو یجیر و لا یجار علیه
و بعضی دیگر عاید میگردد بافعال تنبیه بآنکه حق تعالی خلق نمیکند باطل و عبث و لعب را که ما خلقنا السموات
و ما بینهما باطلا افحسبتم انما خلقناکم عبثا و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین و تر
و راضی بکفر و ظلم نیست و نمیخواهد و دوست نمیدارد فساد عباد را و بی سابقه جرم
عقوبت نمیکند که ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم و منتفع نمیشود بطاعات
مطیعین و متضرر نمیگردد بذنوب مذنبین بلکه فایده و نفع و وبال و ضرر آن عاید بایشان
و بایشان است که ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها و کسی را نمیرسد و نمی سزد بود
اعتراض در افعال متقنه و احکام محکمه او که لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و دیگر از اسماء
سلوب قدوس و سلام است زیرا که او منزه و سالم است از نقایص امکانی و دیگر
عزیز است و او آنست که یافت نشود او را نظیر و هیچ چیز غلبه نکند بر او و دیگر حلیم است
که تعجیل نماید بعقوبت بندگان و منع نکند از وصول رحمت بر ایشان و صبور است که معذبین
نسازد بدکردار را با وجود قدرت بر آن و اما اسمای دال بر صفات حقیقیه مع اضافه
بعضی از آن قادر است و قدیر و مقتدر و مالک و ملک و ملیک و قوی و ذو القوة
و تمام این معانی راجع بقدرت است و بعضی دیگر از آن راجع بعلم است که و لا یحیطون بشیء
من علمه عالم الغیب و الشهادة و هو بکل شیء علیم علام الغیوب الله اعلم حیث یجعل
رسالته علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم و الله یعلم ما تسرون و ما تعلنون و علم
آدم الاسماء و خبیر قریب است بعلیم و همچنین است شهید هرگاه که تفسیر او بنا کنند
هرگاه که از شهادت اخذ کنند آن از وصف کلام است و حکمت مشارکت علم است از آن
حیثیت که او اراده حقایق اشیا کما ینبغی میکند و دیگر لطف است و گاه هست که اراده
کرده میشود با او ایصال منافع بغیر بطریق خفیه عجیبه و تحقیق آنست که نافذ است
تصرف او در جمیع اشیا و بعضی دیگر راجع میگردند بکلام که و کلم الله موسی تکلیما و

مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلَّا وَحْيًا كويند كه تكلم زياده بر خلق نيست همان آنست كه
تكلم را خلق ميكند در اشيا و مثل تكلم در شجرهٔ موسى عليه السلام بطور و بعضى ديكر
راجع بارادت ميشوند كه يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ و رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ يعنى مريد افعال و
اعمال صالحهٔ بندكانست يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ يعنى مريد ايصال خير
و بايشان وَكُلُّ ذٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا كراهيت عبارت از ارادهٔ عدم فعلست و نزد
معتزله صفت ديكر هست غير اراده و كويند ارادهٔ بارى علم اوست باشتمال فعل بر مصلحتى
كه داعى باشد بر ايجاد فعل و كراهت او علم اوست باشتمال فعل بر مفسده كه صارف از ايجاد
آن فعل و بعضى ديكر راجع ميشوند بسمع و بصر كَاِنَّنِي مَعَكُمَا اَسْمَعُ وَاَرٰى اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ يعنى عالم بمبصرات و مسموعات و اما
صفات اضافيه مع سلبيه مثل اسم الاول كه او مركب است از دو معنى يكى آنكه حق تعالى
سابق است بر غير خود و غير او بر و سابق نيست و مثل الآخر كه حق سبحانه و تعالى باقى و
پاينده است بعد از غير و باقى و پاينده نيست غير او و مثل قيوم كه غير او باو قايم است
و محتاج بوى است و او قايم بخود است و محتاج بغير نيست من جميع الوجوه و اسم الظاهر
اضافى فقط است و همچنين اسم الباطن يعنى ظاهر است بحسب آثار و دلايل و باطن است
بحسب ماهيت و حقيقت و اما اسمى كه دالست بر مجموع صفات حقيقيه و اضافيه و سلبيه
اسم الذاتست و جايز نيست در دين اسلام اطلاق اين لفظ بر غير بارى تعالى و ديكر
اسماء عظيم و كبير است كه وَهُوَ عَلِيُّ الْعَظِيمُ و اين دو اسم قريب اند در معنى بيكديكر و بعضى
تفرقه كرده اند بانكه وارد شده كه اَلْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعَظَمَةُ اِزَارِي و رداء ارفع است
از ازار و نيز اختصاص يافته تحريمهٔ صلوة به اللّٰهُ اَكْبَرُ دون اللّٰهُ اَعْظَمُ و شكى نيست عظيم
و كبير بر حق جل و علا بحسب جسميت و مقدار نيست چنانچه در اجسام ميباشد از جهت لزوم
تقطيع و تبعيض و تجزيه و اين بر بارى تعالى محالست چنانچه بدلايل مبرهن كشته و ديكر از اسما علي
ومعانى

ومعانى كه از علو ند مراد از ايشان مرتبه بنسبت ... است بر ممكنات نه بمعنى كه ملتزم ممكن باشد
زيرا كه آن بر خداى تعالى محالست و اطلاق اين مجموع اسماء مذكوره بر حق جل و علا بواسطه اذن شرعست
و اما كنه معانى آن حوالة بعلام الغيوب است كه هر كه از عباد كه مستعد انكشاف اين معانى يا بعضى
عيان كرده اند مثل انبياء مرسلين و ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين **تتمه** در اسماء مفرده و
توقيفيه و ابحاث مختص باسم الله حق سبحانه و تعالى و باسماء مفرده خود را مدح فرموده كه اِنَّنِي اَنَا اللّٰهُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا و صحيح نيست مر غير او را اين ذكر مكر بر سبيل حكايت و از بعض اهل كمال اين كلمات صادر شده
كه اَنَا مَنْ اَهْوٰى وَمَنْ اَهْوٰى اَنَا و اين اشارت بكمال محبت و غايت ارادت اتصاف بصفت محبوب
و فناى ارادهٔ او در ارادهٔ حق و فرموده كه لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و صحيح نيست
اين ذكر از عبد مكر بشرط حضور و مشاهده و ديكر فرموده كه لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ و اين ذكر صحيح است از عبد
غايبين و درجات حضور و شهود مختلف ميكردد بواسطه قرب و بعد مكان و كمال تجلى و نقصان پس
هر حاضر غايب است نسبت بما فوق او از درجات و بسا غايبى كه حاضر است در فؤاد بواسطه انوار
تجليات سَلَامٌ عَلَى الْغَائِبِ الْحَاضِرِ و در لفظ **هو** اسرار غريبه عجيبه مندرج است بعضى از آن آنست
كه هر كاه عبد بموافقت قلب بر زبان راند كه يا هو كويا ميكويد كه مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ اى چه
مناسبت ميان مخلوق شده از خاك و ميان خالق و مربى عناصر و افلاك و چه مشابهت است ميان
متولد شده از نطفه و دم و ميان موصوف بازليت و قدم و اين استفهام بر سبيل انكار است يعنى مطلقا
مناسبت و مشابهت نيست و لهذا منادى كشته بندهٔ غايبى كه يا هو و ديكر آنكه قايل كويا ناطق
كشت بكلمهٔ يا هو پس كويا حكم جزم كرده بر آنكه آنچه ماسوى الله است نفى محض است و اصلا وجود ندارد
زيرا كه اكر در وجود او شئ حاصل ميبود قول هو صلاحيت اين و آن هر دو ميداشت پس ندا
متعين نميشود و ديكر آنكه اكر ميكفت يا رحمن پس كويا مستدعى يا مستظهر رحمت و همچنين اكر ميكفت
يا كريم و غير ذلك از صفات و اما هر كاه كه كفت يا هو پس كويا مستغرق كشته در تجلى يا او عرفان
و ما سوى ذات ملاحظه كرده بر وجه فنا و خذلان و ديكر آنكه كويا قايل ميكويد كه مدح تو

تو نمیکوییم و ثنای تو بر تو میخوانیم مکر هویت تو من حیث هی که حضرت تو ارفع و اعلاست
که ثنا کویند بر تو بسبب نقایص مخلوقات که از صفات جلالست یا باسناد کمالات ممکنات
بسوی تو که از صفات اکرام بی زوالست و دیکر آنکه این ذکر مفید آنست که منادی بسیط محض
است و طریق نیست بتصور او الا باشارت عقلیه و دیکر آنکه عبد ذاکر کویا درین مقام
دهشت برو غلبه کرده و هول بر وی روی نماید از آنکه کل ما یوصف به مکر ازین اشارت و اختصاص
این ذکر باین اسرار از جهت بعضی از عرفا فرموده اند که لا اله الا الله توحید عوام
است و لا هو الا هو توحید خواص زیرا که معنی کلمهٔ لا اله الا الله نفی الوهیت است از ما
سوی حق سبحانه و اثبات آن مر او را اما ذاکر صادق اکر چند کاه بخلوص نیت بکلمهٔ طیبه
لا اله الا الله مداومت نماید پرتو نور هویت و ظهور هستی حق سبحانه و تعالی بر باطن او
تابد و بتابش هویات همه اشیا را از نظر بصیرت او دور کرداند و جز هویت حق سبحانه و تعالی در دیدهٔ
شهود او نماند معنی لا اله الا الله لا هو الا هو شود و چه لا هو معنی او کل شیء هالک است و الا هو
معنی او الا وجهه ای ذاته و از جملهٔ اذکار شریفه است که یا هو یا من لا هو الا هو یا ازل یا ابد
یا دهر یا دیهور یا من هو الحی القیوم الذی لا یموت و دیکر یا هو یا من هو یا من لا هو الا هو یا من
لا یعلم ما هو الا هو و این اذکار جلیلة القدر است که جز و اول از فنای عما سوی الذات و منقول
است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمود که حضرت نبی را در واقعه دیدم و بوی کفتم که تعلیم
کن مرا چیزی که بواسطهٔ آن بر دشمنان مظفر شوم فرمود که یا علی بکو یا هو یا من لا هو الا هو
صباح این احوال را بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم فرمود که او اسم اعظم
بتو تعلیم کرد که همین اسم ما را نصرت در روز بدر بر زبان من جاری بود و حق سبحانه برکت
این اسم ما را نصرت فرمود و اما اسماء توقیفیه در آن اختلاف کرده اند که اسماء الله تو
قیفیه اند یا بعضی از علما بر آنند که توقیفیه اند زیرا که ما وصف میکنیم حق سبحانه و تعالی را
بانکه عالم است و وصف نمیکنیم بانکه او طبیب یا فقیه است پس اکر اسماء الله توقیفیه نبود

فنای وصف ما سوی الله است و دفع فنای فنا فنای وصف ما سوی الذات ...

و منصور شدم

اطلاق مثل

اطلاق مثل این اسما بر ذات حق سبحانه روا میبود و حال آنکه جایز نیست اکر چه بر سبیل تجوز باشد
و بعضی دیکر بعدم توقیف رفته اند و احتجاج ایشان آنست که اسماء الله و صفات او مذکور
میکردد و بفارسی و ترکی و بآن لغات چیزی در قرآن و اخبار وارد نشده با آنکه اهل اسلام
اجماع نموده اند بر جواز اطلاق این اسما جواب کفته اند که عدم توقیف در غیر لغت عربیه
موجب عدم او در لغت عربیه نیست مع ذلک قول حق است که ولله الاسماء الحسنی فادعوه
بها پس هر اسمی که دلالت دارد بر صفات و نعوت جلال آن حق است و اطلاق او جایز
لیکن بعد از توقیف و نیز باید دانست که بعضی الفاظ در کلام مجید وارد شده که دلالت میکند
بر معانی که ممکن نیست اثبات آن بحقیقت در حق حق تعالی مثل استهزا که الله یستهزئ بهم
استهزا مذموم است بسبب جهل قالوا أتتخذنا هزوا قال أعوذ بالله أن أكون من الجاهلين
است و دیکر از آن مکر است و مکروا ومکر الله و دیکر غضب که و غضب الله علیهم و دیکر تعجب
که بل عجبت ویسخرون بضم تا که قراءت حمزه و کسائی است و تعجب حالتی است که عارض قلب میشود
نزد جهل بشیء و دیکر تکبر الجبار المتکبر و دیکر حیا است که ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا و حیا
تغییری است که عارض قلب او میشود بواسطهٔ فعل قبیح و قانون و معیار در تصحیح این الفاظ
آنست که با هر یکی ازین احوال امری است که مقارن میشود با او در بدایت و اثری که صادر میکردد
از و در نهایت مثلا غضب حالتی است که حاصل میشود در قلب بواسطهٔ غلیان دم و سخونت
مزاج او و اثر حاصل از و در نهایت ایصال ضرر است بمغضوب علیه پس غضب در حق باری
تعالی محمول است بر اثری که حاصل کشته در نهایت نه امری که کائن است در بدایت و قس علی
هذا و آورده اند که حق سبحانه و تعالی را چهار هزار اسم مشهور است هزار از آن در قرآن و
اخبار آمده و هزار در توریة و هزار در انجیل و هزار در زبور و بعضی دیکر کویند که حق سبحانه
و تعالی را هزار اسم دیکر است در لوح محفوظ که از بشر کسی بر آن اطلاع ندارد مکر آنکه ارادهٔ
او باشد و این مستبعد نیست زیرا که اقسام صفات الله بحسب سلوب و اضافات منحصر نیست

پس هر که را اطلاع بر آثار حکمت الهی در تدبیر عالم علوی و سفلی بیشتر است اطلاع او بر
اسماء نامتناهی او اکثر است و اگر گوییم که او را در تربیت هر مخلوقی و بهر خاصیتی و منفعتی
اسمی است همچون منافع اعضا و حیوان و نبات و احجار اسماء الله از حیز عد و حد
احصا بیرون میرود کما ورد فی القرآن وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا و میان خلق
و اسماء خالق مناسبات عجیبه و حالات غریبه هست نفوس مختلف اند و حیثیت علت ضم
است پس هر اسمی که معنی او غلبه کرد بر بعضی نفوس هرگاه که او بان اسم مواظبت نماید مفرد
است که اثر او و خاصیتش باو اسرع خواهد بود والله الموفق و اما انجاث مختص باسم الله
آنست که نزد خلیل بن احمد و متابعان او و نزد اکثر اصولین و فقها این لفظ مشتق نیست
البته و این اسم علم ذات واجب الوجود است و دلیل برین آنکه اگر مشتق باشد معنی او
کلی خواهد بود که نفس مفهوم او مانع نباشد از وقوع شرکت بین الکثیرین و درین هنگام
لا اله الا الله موجب توحید محض نباشد پس کافر بقول اشهد ان لا اله الا الله در اسلام داخل
نشود همچنانکه اگر گفت اشهد ان لا اله الا الرحیم و الملک داخل نمیگردد بواسطه این قول
در اسلام باتفاق اهل حل و عقد پس تا این اسم بیقین نگویند ایمان تمام نشود و نیز ترتیب
عقلی اول ذکر ذات است و بعد از ان ذکر صفات مثل زید فقیه لا اصول النحوی پس میگوییم که
الله اسم علم است و قراءت کسی که إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ بخفض اسم الله خوانند بسبب آن نیست که او وصف بلکه از برای بیانست و وزن
در آن قول تست مررت بالعالم الفاضل الکامل زید و نیز وارد است در قرآن که هَلْ تَعْلَمُ لَهُ
سَمِيًّا این استفهام بر سبیل انکار است یعنی لا یطلق اسم الله علی احد من ذوی العقول
و غیرهم و حق سبحانه و تعالی صیانت نمود تا هیچ فردی از افراد مخلوقات باین نام موسوم
نشد و هیچ کافر معبود باطل خود را باین نام نخوانده و مراد باو وصف نیست والا لازم
می آید خلاف واقع پس واجبست که مراد باو اسم علم باشد و این نیست مگر الله تعالی

که اسم حقیقی

که اسم حقیقی اوست زیرا که تمامی اسماء را باو می شناسند و او را باسماء دیگر نمی شناسند
مثلا گویند رحمن و رحیم و ملک و قدوس و صبور و حلیم اسماء الله اند و بعکس نگویند که
الله اسم رحمن است یا اسم رحیم و علی هذا و حجت قایلین باشتقاق آنست که در کلام مجید
وارد است که وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ و حال آنکه جایز نیست که گویند هو زید فی البلد
و جایز است که گویند هو العالم فی البلد در جواب میگویند که چرا جایز نیست که این قول جاری مجرای
آن باشد که هو زید الذی لا نظیر له فی البلد و دیگر میگویند که آن طایفه که قایل باشتقاق اند که
چون اشارت حسیه که ممتنع است در حق حق تعالی علم نیز بدین سبیل ممتنع است و نیز علم از برای
تمیز است و در و مشارکتی نیست اصلا چون از احتیاج بتمیز ندارد و جواب آنکه وضع علم از برای
تعیین ذات معین است و در و احتیاج باشارت حسیه نیست و این موقوف حصول شرکت نیست
و حال آنکه میان فریقین نزاع لفظی است زیرا که جماعتی که باشتقاق قایلند متفق اند بر آنکه
الاله مشتق است از اله الهة ای عبد عبادة و او اسم جنس است مثل رجل و فرس و واقع میشود
بر هر معبودی حق و باطل بعد از ان غلبه او بر معبود بحق است و او از اسماء غالبه است مثل النجم
که اسم هر کوکبی بوده و بعد از ان غلبه او بر ثریا است و همچنانکه سنه بر عام قحط و بیت بر کعبه
و کتاب بر کتاب سیبویه و اما الله بحرف همزه محض است بمعبود حق بر غیر آن اطلاق نمیکنند
مراد بمعبود حق آنست که او را استحقاق و استیهال و را حاصل است از لا و ابدا چنانچه مخفی نیست
و هر آنچه ماسوی اوست او را عابد است بقدر استعداد و حتی کافر و فاسق و شجر و حجر و نبات
و جماد وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي
الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا و عبد صالح آنست که عبادت معبود لذاته بتقدیم رساند نه از جهت رغبت در ثواب
و رهبت از عقاب که اگر فرض حصول مطلوب بکند یا فقدونا یا فتن مرغوب عاید نیست و مع ذلک
سزاوار آنست که قطع نظر از عبادت خود نیز بکند تا خالصا لوجه الله باشد و بعضی گویند
که او مشتق است از الهت الی فلان ای اسکنت که بمعنی اسکان و تسکین است زیرا که نفوس

تسکین نمی یابد مکر بوی جلال او وعقول قرار نمیکیرد مکر نزد جمال او چه کمال الذاته محبوبست

که الا بذکر الله تطمئن القلوب بعضی کویند که از اوله است که ذهاب عقلست ودران

یکسانند ساحلان بحر عرفان وسرکردانان بادیهٔ ظلمات جهالت وتیه ضلالت نیز کویند که

مشتق از لاه است که بمعنی ارتفاع است زیراکه او ادفع است از مشابهت ممکنات ومناسبت

محدثات ونیز کویند که از اله فی شئ است وقتی که دران امر حیرت فرا یابد این میکویند که عقل

حیرانست در ادراک ذات بیچونش که بوی غیر سد وکرد سراپردهٔ او عنبوا اندکشته وانجه عجز

از درک ادراک ادراک است وبعضی دیکر کویند از لاه یلوه است که بمعنی احتجابست که کنه

صمدیت او محتجب است از عقول وافهام واستدلال کرده بانکه شعاع که مستفادست از شمس

از دوی یقین بواسطه دوران اوست از حیثیت وجود وعدم وطلوع وغروب چه اکر شمس ثابت

میبود در وسط السما که وانما اطمینان حاصل نمیشد که شعاع مستفاد از وست وچون ذات

واجب الوجود باقیست بر یکحالت وهمچنین ممکناتی که تابع اند اورا پس باحظ ودکند بیال صفا

که این اشیا بکرند وآلتها موجود اند پس بنا بدین سبب احتجابیست نور او مکر کمال ظهور او

پس احق محجب باشد وخلق محجوب ونیز کویند که مشتق است از اله الفصیل این وقتیست

که فعل مؤلفت بمادرش زیراکه عباد در وقت بلا واضطرار اندوست تضرع بجانب او

بر میدارند وحاجت از و میخواهند که واذا مس الناس ضر دعوا ربهم منیبین الیه

واین از شان ناقصانست واما کاملانرا همیشه جلیس بیست وایشان عنوا ازو

ملجا وملاذی ندارند وتوجه بیکجا ویک دوست کمارند ونیز کفته اند که اشتقاق

از اله الرجل یاله است در وقت فزع بواسطهٔ ضرری که بوی رسی نموده پس زنهار

جسته بوی وحق تعالی اورا زنهار داده وزنهار دهندهٔ خلایق است که هو یجیر

ولا یجار علیه وبعضی از لطایف اسم الله آنست که هرکاه تلفظ بهمزه نشد الله باقی

میماند که ولله جنود السموات والارض واکر ازین بغیر لام اول کنا شته شد صورت

له پیدا میکند

له پیدا میکند که له ما فی السموات والارض واکر لام الله نیز مهتر وکشت بای مضمومه

باقی میماند که از هو خبر میدهد که اعظم اذکارست چنانچه مذکور شد واین کمال اعجازست

که هرچه از اجزای لفظ که زایل شود او بر صرافت معنی خود باقی باشد ودراوردنایدنست

بدلیل سقوط او در تثنیه وجمع که بماهم واین بحسب لفظ بود اما بحسب معنی هرکاه کسی واجب

الوجود را باین اسم یاد کرد او را بجمیع صفات کمال یاد کرده زیراکه او اسم ذاتی است

که مستجمع جمیع صفات کمالست بخلاف سایر اسما ولهذا صحت کلمهٔ شهادت باین کلمهٔ جلیله است

واما اموری که متعلق بالرحمن الرحیم است بدانکه رحمن فعلانی است از رحم ورحم نیز فعل

است ازو واشتقاق هردو از رحمتست وآن ترک عقوبتست هرکسی را که مستحق آن باشد

یا ایصال خیرست وباهلش واصل رحمت وتعطف ورقتست ورحم را از جهت دقت

وانعطاف رحم میکویند ودر منع صرف رحمن اختلافست چون اورا مؤنثی نیست که بروزن

فعل باشد مثل عطشی یا بروزن فعلاه باشد پس کسی که در منع صرف فعلان صفت وجود فعلی

شرط کرده است نزد او رحمن منصرفست وآنکس که انتفاء فعلانه شرط کرده غیر منصرفست

چون بواسطهٔ تعارض ولیلان ساقط شوند صرف را وجهی هست که اصل در اسما صرفست

ومنع صرف را نیز صورتی هست که قیاس بر اخوات او باشد مثل عطشان وغرثان وبعضی

کویند که ایشان هردو یک معنی اند همچون ندمان ونديم وجمع بینهما از برای تاکیدست

واتباع مثل جاد ومجید وبعضی دیکر میکویند که مبالغه در رحمن زیاده است چه زیادتی

در لفظ مستلزم زیادتی است در معنی ولهذا آمدست که رحمن الدنیا والآخرة ورحیم

الدنیا وبسا که میکویند رحمن الدنیا ورحیم الآخرة زیراکه رحمت او در دنیا عام است

مؤمن وکافر وفاجر را در آخرت مختص مؤمنانست پس الرحمن خاص اللفظ عام المعنی باشد

ورحیم بعکس او واما خصوص الرحمن از انجهتست که بغیر حق تعالی اطلاق نمیکنند چه از صفات

غالبه است مثل دبران وعیوق واما عموم آن از ان حیثست که شامل است جمیع موجودات را

اوطریق خلق و رزق و نفع و اما عموم الرحیم اشتراک تسمیه خلقت و اما خصوص برجوع اوست
بلطف بر مؤمنان و بعضی گفته اند که الرحمن نظر اهل سموات است که تطویق کرده ایشانرا
بطاعات و ناطق کرده اینه السنهٔ ایشانرا بانواع تسبیحات و دور ساخته ایشانرا از آفات
و قطع کرده از ایشان مطاعم و لذات و الرحیم نسبت باهل زمینست بارسال رسل و انزال کتب
و بعضی دیگر گویند که رحمن مفتاح مکاشفه است و رحیم مرقاة مشاهده یعنی برحمت رحمانیت
ابواب مکاشفه گشاده میگردد و برحمت رحیمیت ترقی بنده در اعلای مشاهده میسر میشود
و مقدم داشت رحمن را در ذکر بر رحیم و حال آنکه او اعلی است از رحیم و در عادت تدریج
از ادنی باعلی است چه رحمن مبدء اولست عظام و نعم و اصول آنرا پس ازو اف فرمود او را
برحیم که گویا که بر سبیل تتمه است تا متناول شود آنچه ادق و الطف است و مر بنده را سه
چیز ست چیزست دل و نفس و جان دل را از نام الله عزت و ایمان و شرف عرفانست
و نفس را از اسم رحمن قسمت رزق و احسانست و جان را از اسم رحیم لذت عفو و غفرا
نست بدانکه نکته در بیان بسمله مرقوم میگردد و حرف او نکتهٔ اول حضرت امام ابی
عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما الصلوة و السلم فرموده که جمیع علوم منزله جمیعست
در کتب اربعهٔ سماویه و علوم آن تمام در قرآن مندرج و علوم قرآنی در سبع مثانی منطوی
است و علوم فاتحه در بسمله محتوی و علوم بسمله در باء او محتوی و شمهٔ از سر این در وجه
تسمیه فاتحه بام الکتاب مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی و غرض اصلی در تحصیل کل علوم
وصول عبدیت برب و باء او از برای الصاق است و لهذا بعضی از اهل تحقیق اصل تقدیر
کرده اند در متعلق او و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که انا نقطة تحت الباء و ازین خبر
معتبر چند چیز معلوم میشود یکی آنکه آنحضرت نقطهٔ مرکز علم اولین و آخرین باشد و دیگر
واسطهٔ وصول عبد باشد برب و دیگر بقول اهل اشارت که بسمله را کلید گنج حکیم
گفته اند و مبدء ظهور و تحقق بسمله اوست پس مفتاح کنوز رموز حقایق خزاین الهی اسما

بسم الله

و باشد پس

و باشد پس کسی که خواهد که بدان فی الجمله اطلاع پیدا کند بی وسیلهٔ و آن در را نتواند
گشود و چون بلسان اهل حال الف مرتبهٔ احدیت و با مرتبهٔ احمدیت که اثنینیت است
و ظهور یابد بنقطه میشود کانه اشارت باشد فرموده آنحضرت بآنکه بسبب ظهور دین
احمدی او شده و بقوت بازوی او نبوت ظاهر گشته و اسلام قوت پیدا کرده و صالح
بیان واقع است دیگر چون با در مرتبهٔ دوم خود واقع شود که مرتبهٔ امامت باب میشود
و این اشارت باشد بر بشارت اَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا پس هر که جویای مدینهٔ علم
احمدی باشد بی گشودن در در آن مدخل نتواند نمود القصه هیچ مرتبهٔ از مراتب بی
وسیلهٔ او بحصول نمیرسد و صحت ایمان و قبول اعمال بندگان وابسته بمحبت اوست و اولاد
و امجاد او و تبرا از دشمنان ایشان و این امریست بغایت ظاهر اگر کسی را بصر بصیرت باشد
نکتهٔ دوم ابتدای کلام بباء شد نه بالف تا اشعار باشد بآنکه بحکم مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ
فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ تا کسی منقاد صاحب این مقام نمیشود منقاد صاحب مقام اول نیست و مقام
صاحب سوم در ضمن دوم مندرج است زیرا که مقام توحید اصل است و مقام نبوت فرع
اوست و مقام امامت فرع نبوت است پس این سه مقام بهم منوط ابدی یکدیگر میسر نیست
کسی را یا آنکه ابتدا بباء نمود زیرا که الف صفت ترفع و تطاول دارد و با سمت انخفاض و انکسار
این ایما باشد بآنکه بنده باید که در مقام خضوع و فروتنی باشد تا بحکم من تواضع الله
رفعه الله حق سبحانه و تعالی مرتبهٔ او را بلند سازد و درجهٔ او را ارجمند گرداند نکتهٔ سیوم
الف که ابتداء مخارج است که عبارت از اقصای حلقست و با انتهای مخارج که بالب
شفه است و چون الف اولین در بای آخرین مندرج است تحقیق معنی هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْآ
خِرُ بظهور پیوست و چون صورت الف در قد بلند با ظاهر شد معنی او در با مبطن بماند
سِرّ الظاهر و الباطن جلال نمود و اهل تحقیق بر آنند که این چهار اسم شامل جمیع اسما
و صفات اند پس برین تقدیر علوم اولین و آخرین منشعب از ظهور اسماء صفات اند

اسماء صفات بتمامی درین چهار اسم و این چهار اسم منجلّی است در باء بسم الله **نکتهٔ چهارم** روایتست که حضرت موسی نبی علیه السلام مریض شد وجع بطن او بغایت رسید تضرّع و شکایت

بدرگاه اله عرضه داشت حضرت ملک علّام بوحی اعلام فرمود که در فلان بیابان گیاهی

بدین صفت روییده است تناول نمای که شفای عاجل در ضمن آن محقّق میگردد پس موسی

علیه السلام رفت و آن گیاه را تناول کرده فی الفور عافیت یافت باذن الله تعالی بار دیگر

آن مرض عود نموده متوجّه بهمان گیاه شد تناول فرمود مرضش روی باز دیاد نهاد گفت

ای عالم السرّ و الخفیات در اوّل خوردم شفا یافتم و در آخر مضرّت شد فهم سبب این چیست

حضرت معبود در جواب فرمود که در اوّل بنام بزرگوار ما دست بردی بدان گیاه لاجرم شفا

یافتی و در دوم به بسم الله دست دراز نکردی موجب زیادتی مرض گشت ای موسی

آیا ندانستی که تمامی دنیا سمّ است و اسم بزرگوار ما تریاق اوست **نکتهٔ پنجم** نقلست که درابعه

عدویه نیّت فرموده بود درخانه و تمام شب بطاعت کذرانیده بسیار اشتغال نموده و چون

نزدیک بصبح شد خواب برو غلبه کرد در ان اثنا دزدی در آن خانه در آمده متاعی که

در انجا یافت برداشت و متوجّه بیرون شد درخانه را مسدود گشته یافت آن متاع را

درگوشه گذاشت در را گشوده دید دیگر متاع را برداشت و قصد بیرون رفتن کرد

در را بسته یافت ناگاه از گوشهٔ خانه هاتفی آواز داد که ای دزد از متاع دست بدار و

بیرون رو که حبیب ما شب بذکر ما گذرانیده در خوابست امّا سلطان سراپردهٔ جلال که حافظ

و ناصر اوست خواب نبرد روایتست **نکتهٔ ششم** یکی از عرفا در چراگاهی گوسفندی چرانید چند

گرگ در میان آن گوسفندان واقع شده بآن اغنام مضرّتی نرسانید شخصی بران اطّلاع

یافت گفت اینکه باز گرگ با گوسفند صلح کرده راعی غنم باز از ایشان صلح نموده یعنی

از یاد او غافل نبوده **نکتهٔ هفتم** روایتست که فرعون قبل از آنکه دعوی باطل الوهیت

کند امر کرده بود که تا بر در کوشک او این کلمهٔ جلیلهٔ طیبه مرقوم گردانیده بودند و در

بیدار است

بعضی تفا

بعضی از تفاسیر مذکورست که جبرئیل علیه السلام نوشته بود چون او دعوی ربوبیت کرد

و موسی علیه السلام اثر رشد در حال و مآل آن شوم بدنهاد ندید بحق تعالی بنالید که خدایا

و بنا بی این لعین را خواندم و از هیچ نوعی از قبول ندیدم حق تعالی وحی فرمود که ای

موسی تو هلاکت وی میخواهی چرا که نظر بکفر وی داری و من نظر بران کتابتی دارم که بر

در کوشک او مرقوم است و سوگند بعزّت و جلال خود که تا آن نام بر در کوشک مثبت خواهد

بود عذاب ما با و نخواهد نمود آورده اند که چون عذاب وی نزدیک رسید جبرئیل علیه السلام بیامد

و آن نام را از انجا محو کرد و آنگاه بهلاکش مبتلا کردانید و درین خبر عالی اثر نکته ایست

که کافر طاغی که این کلمه در بیرون سرای او نوشته است عذاب این جهانی با و ملحق نمیشود و از

عقاب سالم میزید پس مؤمنی که تذکار بر تکرار این نام بزرگوار از اوّل عمر تا آخر نموده باشد

و بر سویدای دل او نقش بسته اگر از عذاب آنجهانی مصون و محفوظ ماند از کمال کرم خداوندی

سبحانه و تعالی هیچ عجب نیست **نکتهٔ هشتم** حضرت حق تعالی ذات بزرگوار خود را رحمن و رحیم گفته پس چگونه

صفت رحمت او بظهور نرسد و رحمت او بر غضب او بحکم سبقت رحمتی غضبی سابق نباشد

روایت کنند که یکنوبت سایل ضعیفی بر در خانهٔ دینی سوال کرد و چیزی خواست بوی محقری

دادند سایل کلنگ و بیل برداشته در ایستاد و در آنجا نه را بجد و جهد تمام میکند گفتند چرا

چنین میکنی مکر دیوانه گفت دیوانه نیستم امّا این را برای آن کردم که در خانه را مناسب عطا

باید ساخت یا سایل را لایق در باید نواخت الهی چون در اول کتاب مستطاب خود صفت

رحمت ثبت نمودهٔ تا گناه کاران را از فضل و رحمت خودت محروم مکناد و حجاب بیند از

از پیش روی این ضعیفان بیقدار بردار هرگاه بعضی از عبید متاع باد و آبی را ابتیاع

مینمایند داغ ملکیّت بران میکشند تا دشمن در وطع نکند حضرت حق جلّ و علا میفرماید که

ای بندگان من اگر میخواهید که شیطان رجیم شما را راه زنی نکند و ایمان شما را بغارت نبرد

و داغ تسمیه را بر جبین جان کشید تا از شرّ وسوسه و غارت او ایمن مانید **نکتهٔ نهم**

حضرت نوح نبی صلوات الله الرحمن علیه چون بر کشتی سوار شد و کشتی قرار نمییافت فرمود
که بسم الله مجریها و مرسیها پس او در آن وقت قرار گرفت و ایشان از آن نجات یافتند پس کسانی
که نصف این کلمهٔ جلیله سبب نجات ایشان از طوفان شود پس اگر مومنی در تمام عمر بتمام او
مواظبت نماید امید که از امواج حوادث ایام دنیا و آلام موحش عقبی محفوظ ماند نکتهٔ
دیگر انکه در قرآن نود و نه نام حق تعالی مذکور است چون آنرا مثلث سازند هر قسمی سی و سه
نام باشد و امت نیز سه صفت اند سابقان و مقتصدان و ظالمان پس حق تعالی این
سه نام را که هر یک متضمن سی و سه نام بود برین سه فرقه منقسم کرد الله نصیب سابقان
آمد و رحمن نصیب مقتصدان و رحیم نصیب ظالمان کانه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای
سابقان منم الله بیدار باشید ای مقتصدان رحمن منم هشیار باشید ای ظالمان رحیم منم امید
وار باشید بالله مستدعی ولایتست که الله ولی الذین آمنوا و رحمن موجب محبت که ان
الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و رحیم مقتضی رحمت است که وکان بالمؤمنین
رحیما و در شش موضع رحمت در قبر و حسرات او و قیامت و ظلمات او و قراءت کتب
و فزاعات او و صراط و مخافات او و نار و درکات او و جنت و درجات او اما در قبر
در خبر است که چون بندهٔ مومن را بقبر در آرند و سر قبر را استوار کرده دوستان از سر
قبر وی باز گردند او را در آن کنج زاویهٔ تنگ و تاریک لحد تنها بگذارند حق سبحانه و تعالی
بکمال لطف و بنده نوازی با بندهٔ خود خطاب فرماید که عبدی بقیت فریدا وحیدا
بندهٔ من درین کنج زاویهٔ لحد تنها ماندی آن دوستان و یارانی که از برای ایشان
عصیان می ورزیدی و استرضای ایشانرا برضای ما برگزیدی ترا اینجا تنها گذاشته فا
ما ارحمک الیوم رحمة یتعجب منها الخلایق امروز آن روز است که ترا برحمت خود بنوازم
چنانچه همه خلایق از تو متحیر و متعجب مانند آنگاه بملایکه خطاب فرماید که ای ملایکه من
این غریبست از وطن خویش جدا افتاده و از یار و دیار و همنشین خود دور شده اکنون

درین کنج

لازمهٔ مهمان داری و محبتست

درین کنج زاویه و لحد مهمان حضرت میخواهم که آنچه ممکن است بروی اکرام و احسان نمایید
و بر بدن پر محن وی انثار روح و ریحان افزایید گلدستهای جنت بر سر بالین بندهٔ من بدید
و دری از بوستان سرای بهشت در لحد بندهٔ من بگشایید و مشعلهٔ از نور بر بالین بندهٔ من
نهید و او را بمن گذارید که بمقتضای اللهم مونس کل وحید رحمت من مونس و همنشین بندهٔ
من خواهد بود تا بآن وقت که بزم وصال در سرا پردهٔ اجلال ترتیب نمایم و نقاب احتجاب از
پیش جمال بدست شوق وصال بگشایم اما در قیامت انکه در خبر است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله که فرمود فردا بندهٔ حاضر کنند فرمان آید که قبه بزنید و بندهٔ من در آن قبه در آید آنگاه
حق سبحانه و تعالی بوی خطاب فرماید که چه کس آفرید ترا گوید الهی حضرت تو فرماید که چه کس
تربیت کرد ترا گوید عنایت تو که روزی داد و دیگری بتعداد نعم خود فرماید که حق گذاری این
نعمتها آن بود که نعمت مرا آلت معصیت سازی و چندانکه نعمت بیش دهم تو معصیت بیش کنی
بنده سر خجالت در پیش اندازد و فرمان آید که ای بندهٔ من سر بردار که همان ساعت
که معصیت کرده آمرزیده ام بندهٔ دیگر را هم برین منوال سوال کنند و بهمین خطاب معاتب
گردانند بنده از شرم و خجالت در گریه آید حق سبحانه و تعالی فرماید که ای بندهٔ من تو آن روز
گناه میکردی و میخندیدی ترا شرمسار نگردانیدم و پرده ات ندرانیدم امروز که گناه
نمیکنی و باوجود آنکه گریه میکنی و مینالی کی فضیحت کنم که همه آمرزیدیم و بهشت واجب کرده ایم
اما میزان آمده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امت مرا در روز قیامت بیارند و اعمال
ایشان را در میزان در آورند حسنات ایشان بر سیآت راجح آید امم سالفه گویند که امت محمد را بواسطه
چه عمل باوجود قلت طاعات که حسنات ایشان راجح آید پیغمبران ایشان گویند که ابتدای کلام
ایشان سه نام از نامهای بزرگ ملک علام جل و علا بوده است که اگر همان سه نام را در کفه نهند
و سایر سیآت و حسنات عالمیانرا در کفهٔ دیگر نهند آن سه نام بر همه حسنات و سیآت بچربد (راجح آید)
و آن سه نام بسم الله الرحمن الرحیم آمد اما قراءت کتب ابوذر غفاری رحمه الله روایت کند که

حق سبحانه و تعالی امر فرماید در روز قیامت تا گناهان بنده را از نامهٔ اعمال او جدا سازند
بعد از آن حساب فرماید و سیئات او را بحسنات مبدل کرده‌اند بعد از آن فرماید که آن بنده
را به بهشت برند اما صراط در خبر است که چون بندهٔ مؤمن قدم بر پل صراط نهد آتش دوزخ
در زیر قدم وی یخ بندد چنانچه در زمستان سرد بر طبق می بندد تا آتش بفریاد آید که
جُزْ یا مؤمن فانّ نورک اطفأ لهبی که زود بگذر ای مؤمن که نور تو فرو نشاند زبانهٔ مرا اما آنکه
ابو سعید خدری رحمة الله علیه گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اما آنکه اهل دوزخ
اند در آتش دوزخ نمیرند اما طایفه که منظور نظر رحمت باشند و از برای تهدیدشان در دوزخ
در آرند از برای تعذیب ایشانرا در دوزخ نمیرانند تا وقت بیرون آوردن ایشان که
فرمان رسد که ایشانرا بفضل الهی به بهشتان در آرند و از این استبعاد نباید کرد که بحار
رحمت الهی از آن زیاده است که بمکیال تقریر و بیان پیموده گردد و بمقیاس خرد خورده دان
مفهوم و معلوم شود و بهمه حال دست ولا بدامن آل عبا میباید زد تا قسیم جنت و نار با ما
کرم کار بنده را از این ورطها بگذرانند و به بهشت عدن رسانند نکتهٔ یازدهم آورده که
حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بموسی بن عمران علیه السلام که ای موسی بدرستی و راستی که من امت محمد را صلی الله
علیه و آله بسبب سه نام از اسماء حسنی خود مکرم کردم که هیچکس را بآن سعادت مستفید نکرده
باشم و هرگاه که مرا بآن سه نام بخوانند اجابت کنم موسی گفت خداوندا آن اسما کدام
است حق تعالی فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اتفاقاً درین وقت نزد موسی علیه السلام
نابینائی بود و این گفت و شنید می‌شنود گفت یا ربّ بحقّ هذه الاسماء ردّ علیّ بصری پرورد
گارا بحرمت این سه نام که بینائی مرا باز ده فی الحال حق تعالی بینائی بوی باز داد و نکتهٔ
درین خبر آنکه یکی از امت موسی علیه السلام این نام شنوده و این نام عالی مقام شفیع خود گردانید
حق تعالی ببرکت این نام او را بینائی داد تا همه خلق دیدند پس چه گمان میبری در حق مؤمن
موحدی که چندین سال این نام را ورد زبان و مرکوز در جان دارد اگر حق تعالی دیدهٔ دل او را بینائی

دهد که سبب

دهد که سبب نجات او شود چه عجب نکتهٔ دوازدهم آورده‌اند که لقمان حکیم رحمه الله بر راهی
میرفت رقعهٔ دید افتاده و بر روی کلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم نوشته آن رقعه را برداشت
و در دهان انداخت ابتلاع نمود حق تعالی دریای علم و حکمت بر روی او بگشود و نکته اینجا آنست که لقمان
کاغذ پاره که این کلمه بر وی نوشته بود فرو برد این همه علم و حکمت می‌یابد پس بندهٔ مؤمن که این کلمه را
که حق سبحانه و تعالی بقلم حکمت و انامل قدرت بر صفحهٔ دل و صحیفهٔ جان وی ثبت فرموده باشد
اگر همواره دل او را بعلم و حکمت و محبت خویش مشرف دارد عجیب و غریب نخواهد بود نکتهٔ سیزدهم
یک روز عیسی پیغمبر صلوات الرحمن علیه السلام بر مقبره بگذشت ملائکهٔ عذاب را مشاهده کرد
که میتی را عذاب میکردند بعد از مراجعت از حاجت خود دید که ملائکهٔ رحمت بدان قبر ایستاده
اند و طبقهای نور در دست گرفته از جهت نثار همان میت عیسی از آن امر تعجب فرموده گفت
بار خدایا این چه سر غیبت و حال عجیب بوی وحی آمد که ای عیسی این شخص عاصی بود و روزگار
در طغیان و عصیان گذرانیده بعد از فوت او زن او که از و حامله بود وضع حملش شد
و پسری آورد و او را امروز از جهة خط بمکتب دادند و معلم تلقین او کرد که بگو بسم الله الرحمن الرحیم
و آن طفل آنرا بر زبان راند اکنون ما را شرم می‌آید که پدر او را در زیر زمین عذاب کنیم و
فرزند او بر روی زمین نام ما برد نکتهٔ چهاردهم عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم
بر کفن او بنویسند و میگفت که چون قیامت قایم شود و مردگان از قبور سر بیرون کنند خواهم
گفت که ای دانای آشکار و نهان برای ما کتابی فرستادهٔ و آنرا معنون بعنوان بسم الله الرحمن
الرحیم ساخته امروز بعنوان کتاب خود با ما معامله فرمای نکتهٔ پانزدهم آورده‌اند که روز
قیامت بنده را بیارند و نامهٔ اعمال وی که مملو باشد از قبایح اعمال و فضایح افعال بدست وی
دهند بنده در حین گرفتن نامه بر سبیل داب و عادت مقرره در دنیا گوید که بسم الله الرحمن الرحیم
و نامه بستاند چون بگشاید نامه را سرتا پای نامه همه سفید بیند که در وی هیچ نوشته باشد
گوید که درین نامه هیچ مکتوب نیست چه چیز خوانم ملک او را گوید که این نامه سرتا پای همه عصیان نوشته بود

از برکت کلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم همه نابود گشت **نکتهٔ شانزدهم** نقلست که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله فرمود که بنده را در قیامت امر بدوزخ شود چون بر کنارهٔ دوزخ رسد گوید
که بسم الله الرحمن الرحیم گوید وقدم در دوزخ نهد آتش دوزخ از وی هفتاد ساله راه
بگریزد **نکتهٔ هفدهم** چون سورهٔ توبه مشتمل بود بر قتال کفار و براءت از ایشان بطغرای
بسم الله الرحمن الرحیم موشح نشد و در حدیث وارد است که اگر خواهند که در وقت جامه
کندن حایلی واقع شود میان عیون جنیان و عورات بنی آدم باید که بگوید بسم الله الرحمن
الرحیم و در این خبر معتبر اشارتیست بشارتی که هرگاه اسم اعظم حجاب میتواند بود میان تو
و دشمنان تو که جنیانند در دنیا پس امیدست که نقابی باشد میان تو و میان زبانیهٔ
آتش در عقبی **نکتهٔ هجدهم** حروف بسمله نوزده حرف است و شبانروزی بیست و چهار ساعت و
حق سبحانه وتعالی واجب گردانیده پنج نماز را در پنج ساعت از آن تا این نوزده حرف که
در قرآن مذکور میگردد کفارهٔ گناهانی باشد که در آن نوزده ساعت بوقوع رسید
و نیز زبانیهٔ آتش نوزده است که عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ و هر که میخواهد که حق تعالی او را از نوزده
زبانیهٔ دوزخ نجات دهد این نوزده حرف بر زبان راند که حضرت حق هر حرفی از این حروف
را پیش زبانیهٔ سپری و حاجبی گردانیده تا بنده از ضرر آن محفوظ ماند چه آن نوزده زبانیه
از خشم خدای تعالی سرشته است و این نوزده حروف بنور رحمت آغشته و مقرر است که رحمت
بر خشم غالبست که سَبَقَتْ رَحْمَتِی عَلَی غَضَبِی **نکتهٔ نوزدهم** بسم الله الرحمن الرحیم نوزده
حرفست و مراتب موجودات اگرچه منحصر است در هیجده ولیکن چون انسان اکرم نوعی از حیوانست
اما الشرف میتواند بود که مرتبهٔ علیحده نیز داشته باشد چنانکه مجموع نوزده گردد بدو وفق حروف
بسمله تا بدانی که قیام و ثبات این نوزده مرتبهٔ موجودات ببرکت این نوزده حرف بسمله است
و نوزده مرتبهٔ موجودات عقل کل است و جان کل و عرش و کرسی و هفت آسمان و چهار عنصر
که آتش و باد و آب و خاکست و سه موالید که معدن و نبات و حیوانست و انسان کاند مرتبه

دیگر هست سوی

دیگر هست سوای مرتبهٔ حیوانیت و وزن مقابلهٔ اوست که با در مقابلهٔ اوست که با در مقابل عقل
کل است که اول ما خلق الله العقل و او را جمیع کمالات ممکنه حاصل است و سین بازای جان کلست که
نفس ناطقه است و آنرا بر دو قسمت اول نفس فلکیه و بعضی گویند که هر یک از کواکب سیاره ملکی نند
دولت و افلاک خزینهٔ اما نند ازسایر اعضا و نفس فلکیهٔ اول متعلقست بکوکب و بواسطهٔ کوکب
خزینهٔ دوم نفس انسانیه که مشار الیه انا اوست و بعضی از حکما گویند که نفس ناطقه مخصوص بانسان
نیست و حیوانات دیگر را هم هست بلکه نباتات نیز از ادراک خالی نیستند لهذا اگر در سمت حرکت
نبات در وقت نمو مانعی پیدا شود آن نبات قبل از وصول بآن مانع منحرف میگردد و سمتی دیگر تعیین
مینماید و میم در مقابلهٔ عرش است که مرتبهٔ کمال حیطهٔ الهی و دایرهٔ عالم کبیرست و الف بازای
کرسیست که ابتداء ملک و علم مطلق است بخلایق چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که سلونی عما دون العرش سوال کنید از هرچه غیر عرش است فرمودهٔ آنحضرت متعلق است باهل
روزگار فوق کرسی که عرشست ادراک نمیتوانند کرد و بنا بر این فرمود و اگر نه آنحضرت باب
مدینهٔ علم نبوی است که خازن وحی است و بالهام حق علم اولین و آخرین بر او ظاهرست چنانچه
مذکور شد و لام اول در برابر فلک زحل است که مبدا فیض تربیت است و بر سکان آن دهقانان
در باب خاندانهای قدیم و مردم سیاه و عابدان و زاهدان و آهنگران و لام دوم در مقابلهٔ
فلک مشتریست که مبدا فیض تربیت است بر سادات و قضات و اشراف و ارباب مناصب و وزرا
و شهدا و علما و متقیان و مردمان متمول و بازای فلک مریخست که مبدا تاثیر و تربیت او نظر
بسپاهیان و اهل سلاح و ترکان و مردمانی که حدت بر مزاج ایشان غالب باشد و الف در مقابل
فلک آفتابست که مبدا فیض نور رحمت است و مرتبهٔ تربیت او با پادشاهان و بزرگان و اهل اوامر و نواهی اند
و لام در مقابل فلک زهره که تاثیر بر بیشتر نسبت بزنان و خادمان و معاشران و اهل طربست
و را در مقابل فلک عطارد که مبدأ تربیت او نظر بر دبیران و اصحاب دیوان و وزیرکانست
و حکیمان و اهل علوم دقیقه و نقاشانست و حا در مقابل فلک قمر است که آسمان دنیا

و تاثیرات قرآنست نظر بر سولان و پیکان و مسافران و اهل تجارت و سیاحت و زاد و
وکلا و عوام الناس و میم در مقابل کره ناریه است که مبدا عناصر اربعه و عالم سفلی است
و نون در محاذی کره هواست که مبشر باران رحمت است و الف در برابر کره آبست که مبدا احیا
و مبدا مو الید ثلثه است که آن معدنیاست و حا در برابر نباتست که رکن اعظم
این عالم است و زا در مقابل مرتبه حیوانیت که محل حلول و از مصالح کلیه است و میم بازی
مرتبه انسانیت که غرض اصلی است و مبدا دایره وجود عالم صغیر است اگرچه در مرتبه موخر
اما در شرف مقدمست و صورت حسنه او احسن صورست که صوّرکم اللهم ارحمنا و عافنا
و اعف عنا فی الدنیا و الاخرة انک علی کل شیء قدیر **مطلب دویم** در تفسیر و بیان فاتحة الکتاب
و فواید آن از هر باب و در و چند مبحث است **اول** در بیان اسماء این سوره رفیعه و بعضی از فضایل
او بدانکه اسماء این سوره بسیارست و کثرت اسماء دلالت دارد بر شرف مسمی **اول** فاتحه الکتاب
که تسمیه او باین از جهت آنست که افتتاح باوست در مصاحف و در تعلیم و در قراءت صلوة و
از برای آنکه الحمد چون فاتحه هر کتابست همچنانکه فاتحه قرآنست و گفته اند بسبب آنکه اول سوره که از آسمان
نازل شده آنست یا آنکه این سوره فاتحه ابواب فتوحاتست در عقبی بواسطه آنکه همه مرادات و سعادات
بتشبث بذیل قراءت وی حاصل آید و در عقبی یمن و برکت وی ابواب ثمانیه جنت بروی گشاده
گردد چنانچه آورده اند که حضرت رسالت فرموده که بهشت را هشت در است و هر دری را مفتاحی است
و مفتاح اول او ایمانست و ولایت اهل بیت علیهم السلام دخل عظیم دارد و در صحت ایمان و
باقی مفاتیح او هفت آیت فاتحه **دویم** الحمد زیرا که اول او الحمد است و اهل اشارت در باب
تسمیه او بالحمد فرموده اند که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی آفرید عقل صافی مزاج بود چنانکه
گذشت و نخستین کسی که در وجود آمد عاقل روشن دل بود که اول ما خلق الله نوری آن عقل
با این عاقل دست بگردن در آورده و این عاقل با آن عاقل سر بگریبان بر آورده عقل نورانی
چون از عدم بوجود آمد بر آستانه کبریا بسجود آمد و عاقل حقانی چون از نیستی بهستی رسید و

دربارگاه

وصوّرکم فاحسن

در بارگاه کبریا در قیام آمد که الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین فراش
قدرت خوان ما لا مال از طعام حکمت و غذاء معرفت ترتیب کرده در پیش ایشان کشید ابتدا
در آن مایده به الحمد لله رب العالمین شد پس با یمعنی ملقب بسوره الحمد آمد و شکر اولین
و آخرین با و مودی گشت که له الحمد فی الاولی و الآخرة **سیم** ام الکتاب و ام القرآن و آخرین و
زیرا که او اصل قرآن و اصل هر کتاب منزلست از آسمان و بواسطه او بر الهیات و معاد و اشتمال
و اثبات قضا و قدر و نبوت و امامت چه الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم دلالت
میکند بر الهیات و مالک یوم الدین بر معاد و ایاک نعبد و ایاک نستعین بر نفی جبر و قدر
و اثبات کل امور بقضای الله تعالی بر و فق مصالح اهدنا الصراط المستقیم هم دلالت
بر اثبات قضای کند و هم در نبوت و امامت بآنکه در و حاصل است جمیع کتب سماویه
که تماست بر حضرت عزت و اشتغال بخدمت و طاعت و طلب صراط مستقیم و دین قویم
با آنکه مقصود از جمیع علوم معرفت عزت ربوبیت است و ذلت عبودیت و همه
درین سوره مندرجست بآنکه افضل سور قرآنست همچنانکه مکه ام القری است
از شرف بلدانست **چهارم** سبع المثانی زیرا که هفت آیتست و در نماز مثنی میشود
یا آنکه نصف او ثنای عبد است او را و نصف دیگر اعطای رب مر عبد را بآنکه مستثنی
است از جهت این امت کما قال صلی الله علیه و آله و الذی نفسی بیده ما انزلت فی التوریة
و لا فی الانجیل و لا فی الزبور مثل هذه السورة یعنی آنحضرت فرمود که بحق آن خدای که جان
بید قدرت اوست که سمت نزول نیافت در توریت و نه در انجیل و نه در زبور مانند
این سوره یا آنکه دو بار نازل گشته یا آنکه اثنیه و مدایح حق جل و علاست یا مثانی است
بمعنی که هفت آیت است و قراءت وی برابری کند با قراءت هفت سبع قرآنی یعنی با تلاوت
تمامی قرآن و یا مثانی است باعتبار اشتمال او بر حقین حق الله و حق العبد و یا مثانی است با
عتبار تضمن وی بر دو نوع معانی متقابل مثل ربوبیت و عبودیت و خالقیت و مخلوقیت و
و توفیق و هدایت و ضلالت و دوست و دشمن و یا مثانی است بحسب اشتمال کلمات مثانی

در معنی واحد و آن هفت در وجهت اول حمل الله و رب و دوم رحمن و رحیم سیم ایاک نعبد و
ایاک نستعین چهارم الصراط وصراط پنجم علیهم و علیهم ششم غیر و لا هفتم المغضوب علیهم و لا الضالین
و یا مثانی است از آن حیثیت که مشتملست بر معانی کثیره و هر یکی از آن دو قسمت قسمتیست که دلالت
بر رحمت و رافت و لطف و احسان میکند و ذکر الله و رحمن و رحیم مشتملست برین هر دو
قسم اول و دوم ثنای حضرت حق جل و علا و نیز بر هر دو جهت ثنا ست بر ذات و صفات
او و ثنا ست بر آلا و نعمای او و کلمه الحمد لله مشتملست برین هر دو و قسم سیم ربوبیت نیز بر دو
نوع است یکی از عدم بوجود آوردن و دیگری موجود را نگاه داشتن و کلمه رب افاده
این هر دو نوع را است یکی تربیت مینماید چهارم عالم نیز متنوعست بر دو نوع عالم فنا و عالم بقا
یا عالم کبیر یا عالم صغیر و العالمین متناول است هر دو نوع را پنجم رحمت نیز بر دو ضربست
رحمت در دنیا رحمت در آخرت و یا رحمت عامه و رحمت خاصه الرحمن الرحیم دلالت میکند
بر هر دو رحمت ششم دین عبارتست از جزا و جزا متفرع بر دو چیز میباشد بر طاعت
ثواب و بر معصیت عقاب و مالک یوم الدین بر هر دو نوع دلالت دارد هفتم طاعت
بر دو وصف است عبادت و عبودیت و ایاک نعبد بر دو وصف دلالت میکند هشتم استعانت
نیز بر دو وجه میباشد بر تحصیل خیر و برکت و بر ترک شر و ایاک نستعین متناول است بر هر دو امر
نهم فرقه اهل ضلالت دو گروه اند جبریه و قدریه و دو کلمه اهدنا الصراط المستقیم رد مذهب
هر دو فرقه میکند دهم هدایت بر دو گونه است هدایت بیان و هدایت ارشاد صراط الذین
بر هر دو گونه هدایت دلالت دارد یازدهم مهتدیان دو طایفه اند انبیا و اولیا علیهم السلام
و انعمت علیهم شامل است هر دو طایفه را دوازدهم مخالفان دو فرقه اند کفار و مبتدعان
و غیر المغضوب علیهم و لا الضالین هر دو فرقه را متناول است پنجم وافیه زیرا که این
صورت قابل تنصیف نیست یعنی نصفی مثلا در رکعت اول اورا خوانند و نصفی دیگر در رکعت دوم
و اهل اشارت در تحقیق این معنی نکته غریبی آورده اند چنین گویند که نماز بر مثال جا
نوریست که افعال مخصوصه و ارکان معلومه قالب آن جانورست و سوره الحمد جان او

و قسمتست اول اسماء الله و صفات او سبحانه و آن بر

وازجهت

وازجهت است که نماز وجود ندارد بی او که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب اگرچه اجزای دیگر این
حکم دارند لیکن او در میان نماز است و در حال استقامت چنانچه جان در میان قالب و جان
از جهان امر است که قل الروح من امر ربی و امر از عالم وحدتست که و ما امرنا الا واحدة و
وحدت از یگانگی است و یگانگی هرگز دو نشود و جان از خود خاصیتست که متجزی نگردد لاجرم
الحمد نیز که روح اعظم و جان معظم است که و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا در قالب نماز
نیز هرگز منقسم و متجزی نشود ششم کافیه زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ام القرآن
عوض میشود از غیر و غیر او از قرآن عوض او نمیشود هفتم شافیه چه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده که فاتحة الکتاب همه دردها را شفاست و اهل اشارت تفصیل آن برین وجه
فرموده اند که شفاء صدور و احیا و بادیه بمعانی و الفاظ اوست و حیات قلوب و ارواح
و نجات ابدان و اشباح از امراض قلبیه و اعلال اعتقادیه و خلقیه و علمیه و عملیه و نفسانیه
و جسمانیه پیوسته بقراءت و تدبیر اوست هشتم اساس زیرا که سوره قرآنی را بمنزله اساس است
با آنکه مشتملست بر اساس عبادات و مطالب و مطالبات نهم صلوات همچنانکه در خبر وارد است
که حضرت حق فرموده که قسمت کرده شد صلوات در میان من و میان عبد من به تنصیف
یعنی فاتحة الکتاب چنانچه مذکور شد که فاتحه نصفی ثنای حقست و نصفی دیگر دعای عبد و این
نیز از باب تسمیه شیء است ببعض اجزای او و از اینجا معلوم میشود وجوب قراءت فاتحه در صلوة
دهم تعلیم مسئله زیرا که حضرت ذو الجلال تعلیم میفرماید عباد را آداب سوال که ابتدا به ثنا
بعد از آن باخلاص بعد از آن بدعا یازدهم کنز چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که نزلت فاتحة الکتاب من کنز تحت العرش یعنی فرود آمد سوره فاتحه از گنجی که در
زیر عرش مخزونست و در تحقیق سخن شاه اولیا و ماه اوصیا علیه الصلوة و السلام چنین میگویند
که فاتحة الکتاب نقدیست که در دار الضرب ازل بر زیر عرش ظهور یافته و از اینجا است که در زیر
عرش است عبور نموده محتمل که آن لوح محفوظ باشد و درین کلام چهار چیز مذکور شد اول

فاتحه است که گنج ازلست و دوم عرش که گنج خانهٔ ابدیست سیم کعبه که نایب عرش است چهارم
سید عالم صلی الله علیه و آله که خزینهٔ دار الملک الملکوتست و حفظ آن تفویض نهایت خود فرموده
که آیین کنوز الهیست و این چهار سایه پرور یکدیگرند عرش سایه پرور فاتحه است
و کعبه سایه پرور عرشست و آنحضرت سایه پرور جمله است و همه بیکدیگر نسبت تماثل و
و تشابه درست کرده اند و آن بسه وجه درست میگردد اول آنکه فاتحه اول قرآنست و عرش اول
همه جهانست و کعبه اول همه مکانست که إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ و آنحضرت اول همه عالمیانست
که أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي و بحکم خبر معتبر أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ امیر المؤمنین علی علیه السلام
در اولیت داخلست و بدوم آنکه علم اولین و آخرین از حیطهٔ فاتحة الکتاب بدر نیست الحمد
اصل همه کتابهاست و فذلکهٔ تمام قرآنست و لهذا ام القرآنش خوانند باز جمله جهان از انطوی
عرش بدر نیست از نجست اصل همه جهان باشد ام الکتابش نام نهادند که و عنده ام الکتاب باز جمله
اقالیم جهان از شکم کعبه بدر کرفت مکه اصل همه قری شد و بدین سبب بام القری ملقب کشت که
لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى باز جمله انبیا را از نور سید بهر است اصل همه انبیا شد و را نیز میخوانند و وجه
سیم آنکه فاتحه قبلهٔ هفت سبع قرآنی آمد و عرش قبلهٔ هفت طبقهٔ آسمانی و کعبه قبلهٔ هفت اقلیم
جهانی و سید عالم نیز قبلهٔ ملک و جن و شیاطین و طیور و وحوش و هوام و اصناف انسانی آمد
دوازدهم سورهٔ مناجات زیرا که مصلی در حالت نماز با حضرت کارساز راز میگوید بخبر معتبر المصلی
یناجی ربه و حضرت حق عز و علا نیاز او را باحسن وجهی اجابت مینماید سیزدهم سورهٔ تفویض
زیرا که مشتمل بر استعانت عند جمیع الامور بحق جل و علا تفویض نموده و باز کذاشته که
باعانت او باتمام رساند سیما عباداتی که بآن مامورست چهاردهم سورهٔ رقیه چنانچه ابو سعید
خدری روایت کرده که جماعتی از یاران و رفقا در سفری که من با ایشان بودم و بقبیلهٔ از
قبایل عرب بگذشتیم هیچکس از ایشان با ما مراعاتی و مواساتی ننمود اتفاقا در آن روز سید
آن قبیله را مار گزید و قوم او مضطرب شده توجه بجانب ما نمودند و صورت حال را گفتند

ومیکفتند

و میگفتند که اگر فسونگری هست با ما بفرستید که او را دوا کند ایشان ابا مینمودند که ما
با ایشان رسیدیم و ایشان تفقد حال ما نکردند و ضیافت ننمودند و ایشان معذرت
میگفتند و تعهدات می نمودند تا آخر الامر مقرر شد که ایشان گلهٔ گوسفندی بدهند و یکی
از ایشان برود و او را مداوا کند بعد از آن یکی از ایشان رفت و بروی فاتحة الکتاب خواند و دست
بروی فرود آورد الله تعالی ببرکت این سورهٔ بزرگوار شفا داد و اللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و دیگر
از فضایل این سورهٔ کریمه آنست که در وی حرف ثا نیست که از ثبورست که لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا
وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا و جیم نیست که از جهنم خبر میدهد وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ
و خا نیست که خزی است که يَوْمَ لَا يُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و زا نیست که از شجرة الزقوم
و شین نیست که شهیق است که لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ و ظا نیست که اشارت بلظی است که کلا
إِنَّهَا لَظَى و فا نیست که از فراقست که يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ که مجموع آن از جمع یعنی عذاب هرکاه
بتلفظ میشود چون حق سبحانه و تعالی اسقاط فرموده که از فاتحة الکتاب این حروف [illegible]
را که آن هفت حرف است که بعدد ابواب جهنمست که لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ
مَقْسُومٌ امید چنانست که هر که مداومت نماید بر قرائت فاتحه حق جل و علا او را نجات دهد
از دخول ابواب نیران و خلاصی از درکات عذاب جاویدان چنانچه درین روایتی بس عجیب
وارد گشته که قیصر روم بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کتابتی بطیبه
مدینه صلوات الله و سلامه علی ساکنها فرستاد و مضمون مکتوب آنکه سورهٔ فاتحة الکتاب
از نزد شما بما رسید و بر تفسیر آن اطلاع بدین آمد اما شبهه در تحقیق اهدنا الصراط
المستقیم بخاطر خطور میکند که اگر بیقین دین شما برحقست و قبول آن مستلزم وصول بطریق
قویم و صراط مستقیم پس طلب آن تحصیل حاصل شد و آن جایز نیست و اگر در حقیقت و حقیت
دین خود شکی دارید پس ایمان که ثمرهٔ یقینست هنوز در دل شما تحقیق نپذیرفته رفع این
شبهه نمایید و غبار تردد از آینهٔ تودد بزدایید و دیگر آنکه اعلام نمایید که مراد از مغضوب

علیهم چه طایفه اند و از ضالین مقصود کدام فرقه اند و دیگر سوال چند امتحانی در ذیل
آن مکتوب مثبت ساخته بودند و استکشاف آن از بعضی که دعوی خلافت داشتند نموده
و آن اصول بتفصیل این بود که خبر کنید ما را از چیزی که نفس میزند و حیات ندارد و نه از
آدمیانست و نه از باقی حیوانات و دیگر بیان کنید که چهار حیوانی که در رحم متعلق نباشد
و بشیمه متعلق ناگشته بعالم ظهور آمدند کدام اند و دیگر آن موضعی که از ابتدای آفرینش
وی تا انقراض عالم یکنوبت آفتاب بروی زیاده نتافته کدام است و دیگر قبری که صاحب
خود را سیر داده چه چیز است و دیگر آنکه نه از جنس انس است و نه از نوع جن و نه صنف ملک که بوی
وحی نازل گشته کدام است و دیگر رسولی که نه از آدمیست و نه از پری کدام است و دیگر
عصای موسی از چه بود و نام او چیست و طول او چه مقدار بود و دیگر چیزی که در دنیا
برای دو کس است و در عقبی از آن یک کس کدام است اگر چنانچه جواب این سوالها
بتفصیل مبین ساخته از برای ما ارسال نمایند ببیعت شما درآییم و قبول دین اسلام
نماییم چون مکتوب روم میان رسید مدعیان خلافت عاجز گشته رجوع بحضرت باب مدینه
علم رسول و زوج ستوده بتول حلال مشکلات اهل رد و قبول یعنی امیر المومنین ابی الحسن
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام شد آنحضرت زبان خامه سان معجز نشان بتقریر
جواب بر ورق آن کتاب بتحریر درآورده و اصول مشکل خصم را با نمله بنان بتفصیل
یکیک بیان فرمود اول فرمود که معنی اهدنا الصراط المستقیم آنست که ثبتنا علیه فی
الدنیا واهدنا طریق الجنة یوم القیمة یعنی آن راه راست که بما کرامت فرموده ما را بران
ثابت دار در ایام حیات ما در دنیا و چون رخت بعالم بقا بریم ببرکت این ثبات و
استقامت ما را در قیامت بطریق موصل بجنت دلالت فرمای و دلیل برین آنست
که در آیت دیگر فرمود که ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه اولا بیان استقامت صراط
فرمود و حقیقت آن بتحقیق نمود آنگاه باتباع آن که عبادت از ثابت بودنست بران

دلالت فرمایند اما از مغضوب علیهم مراد یهودند و از ضالین نصاری یعنی تو و قوم تو
بدلیل وباءو بغضب من الله در شان یهود وارد شده وضلوا عن سواء السبیل که در
باره نصاری صادر گشته و هر که از طریق اهل بیت او انحراف جوید حکم ایشان دارد
در ضلالت و آن سوالهای دیگر آنچه نفس میزنند و جان ندارد صبحست که والصبح اذا
تنفس و آن چهار زنده که در رحم قرار نگرفته اند یکی آدم و دیگری حوا و دیگری کبش
ابراهیم خلیل و دیگری عصای موسی علیه السلم و در بعضی روایت بجای کبش ناقه
صالح آورده اند اما موضعی که آفتاب یکنوبت بیش بران نتافته دریای قلزم است در
حین عبور موسی علیه السلم و قوم او اما آن قبر که صاحب خود را سیر میداد ماهی یونس
بود علیه السلم و آنکه نه از انس و جن و ملکست و بوی وحی نازل گشته زنبور عسلست که
اوحی ربک الی النحل و آن رسول که نه از ملائکه و نه از آدمیان و نه از پریانست غراب و هدهد
است قال الله تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض که در قتل قابیل هابیل حق سبحانه
غراب را فرستاد تا زمین را کاوید و گفت سلیمان علیه السلم مر هدهد را که اذهب بکتابی هذا که
هدهد نامه سلیمان را برد نزد بلقیس و عصای موسی نام او زایده است و طول او ده گز بود
مثل طول موسی و از درخت عوسج بوده و آن چیز که در دنیا از آن دو کس است و در آخرت
از برای یک کس آن رحمتست که در دنیا به نیکان و بدان رسیده و در عقبی خاص از برای نیکانست
بعد از ان در آخر کتاب نوشته بودند که کدام سوره است از سور قرآنی که در وی هفت حرف از
حروف هجی نیست و آیات او هفت است بعدد درهای دوزخ که در بندد بر روی قاری خود آن
ابواب را در انجیل چنین یافته ایم که هر که بخواند سوره که در وی هفت حرف هجا نباشد حرام
کرد الله تعالی جسد او را بر آتش حضرت امیر المومنین علیه السلم در عقب این سوال
نوشت که آن سوره فاتحه الکتاب است که در وی هفت حرف نیست ثا و جیم و زا و شین و ظا و خا
و فا و این مکتوب را سر بمهر بقیصر فرستاد چون قیصر روم بخواند و حقیقت دین اسلام بروی

منکشف گشت اما بر قوم خود اظهار نتوانست کرد بلکه قبول اسلام نمود و اسیران اهل
اسلام را باز فرستاد ببرکت این سوره کریمه و بیمن علم امیر المؤمنین علیه السلام و نیز آنحضرت
بعبد الله عباس گفت که یا عبد الله لو کتبت فی الفاتحة لاوقرت سبعین بعیراً اگر آنچه بخاطر
خطیر و ضمیر منیر ما از معانی و حقایق سبع مثانی ظاهر و لایح گشته بقید کتابت درآورم هفتاد
شتر از آن بار توانم کرد یا عبد الله هر که این سوره را درست بخواند از آتش دوزخ
ایمن گردد و هر که معنی او بتحقیق بداند بهشت از برای او واجب شود **مبحث دوم**
در تعریف حمد و مدح و شکر و فرق میان ایشان و تنقیح بعضی دیگر از الفاظ فاتحه بدانکه
حمد قولی است که دلالت کند بر آنکه او مختص است بفضیلت معینه و آن فضیلت انعام او ست
بر تو و غیر تو و لابد است که باشد بر جهت تفضیل نه بر سبیل تحکم و استهزا و مدح عبارت
از قول که دال باشد بر آنکه او مختص است بنوعی از انواع فضایل باختیار یا بغیر اختیار
و شکر بر نعم و اصطلاحاً بنوع خاصه و آن بلسان و بجنان و بجوارح میباشد و حمد بلسان
فقط می باشد و او یکی از شعب شکر است و مدح از برای حی و غیر حی میباشد مثل لآلی
و یواقیت ثمینه و حمد از برای حی فقط میباشد و مدح گاه قبل از احسان و گاه
بعد از آن میباشد و حمد بعد از احسان وجود میگیرد و مدح گاهی منهی عنه است
لقول النبی صلی الله علیه و آله احثوا التراب فی وجوه المداحین یعنی بریزید خاک را
در رویهای مداحان که مراد از این مدح غیر موافق است و حمد مامور به است مطلقاً کما
قال صلی الله علیه و آله من لم یحمد الناس لم یحمد الله یعنی کسی که حمد مردم بجای نیاورده و حمد خالق
بجای نیاورده و دیگر آنحضرت حمد را سر شکر فرموده که الحمد لله رأس الشکر ما شکر الله
لم یحمده و حمد را سر شکر فرموده زیرا که ذکر نعمت بلسان و ثنا بر منعم آن با شیوع و اول
است نظر باعتقاد و آداب جوارح از جهت خفاء عمل قلب و آنچه در عمل جوارح است از احتمالات
بخلاف فعل لسان که آن در غایت ظهور است بواسطه نطق و در و خفائی نیست و نقیض

حمد ذم است

حمد ذم است و نقیض مدح هجا است و نقیض شکر کفران پس اگر عبد گوید المدح لله این
دلالت ندارد بر آنکه خدای تعالی فاعل مختار است چه مذکور شد که مدح از برای غیر مختار
نیز می باشد و اگر گوید الشکر لله این ثنا خاص است بسبب انعامی که واصل شده باین قایل چه شکر
در مقابل انعام مؤدی میگردد و اما هرگاه که گفت الحمد لله گویا گفته است که اگر عطا کنی مرا
و اگر نکنی انعام تو عام است و نعم شامله تو بر همه عالمیان واصل و عام و تو مستحق حمد
عظیمی و بلا شک این اولیست از آن دو دیگر و نیز حمد گفته می آید بر دفع بلا و شکر مؤدی میشود
و در مقابل نعما و نعما در اعطا اکثر است از نعمت در دفع بلا پس گویا میگوید که من شاکرم
مر او فی نعمتین را پس چگونه باشم در اعلای آن و نیز دفع ضرر اهم است از جلب نفع پس تقدیم
او اولی باشد و اگر قایل الحمد لله گوید این حمد آنست که همین قایل بحمد او اشتغال دارد و بس و اما
هرگاه که گفت الحمد لله این افاده آن میکند که او جل و علا محمود و سزاوار حمد است قبل
از حمد حامدین و شکر شاکرین و نیز معنی الحمد لله آنست که مطلق حمد و ثنای حق تعالی است
و ملک او کلام جنسی و جار مفید این معنی است و این بسبب کثرت نعما و انواع آلای او است
بر عبید و اما مخفی نیست که این اولی است از آنکه شخص واحد او را حمد گوید و هر حمدی که
از ازل تا ابد گفته شود همه راجع بمنعم حقیقی است که مستحق حمد او ست که وما بکم من نعمة
فمن الله و الحمد لله فرمود و احمد الله نفرمود بصیغه امر زیرا که او جل و علا عالم است
بر آنکه انسان عاجز است از ادای حمد و شکر خالق انس و جان و مقرر است که تکلیف بر فوق
قدرت و طاقت حسن نیست و این بسبب آنست که نعم الهی غیر متناهی است که و ان تعدوا نعمة
الله لا تحصوها و هرگاه ممتنع باشد وقوف بر نعم خالق متعذر خواهد بود اقتدار بر شکر
و ثنای لایق و نیز ممکنست قیام بحمد الهی و شکر نامتناهی وقتی که حق سبحانه و تعالی او را قدرت
بر حمد و شکر ارزانی فرماید و خلق کند در قلب او دواعی و معارف را و زایل سازد از او عوایق
و صوارف را و هر یک از اینها انعام است از حق تعالی و همچنین نقل کلام در و نموده و این موجب

بدر نسبت

تسلسل است و نیز اشتغال بحمد و شکر بایمعنی ادا نیست که منعم علیه در مقابل انعام منعم
شکر گوید و هر که اعتقاد کند که حمد و شکر او مساوی نعم غیر متناهی آلهی است پس
شرک آورده و قول واسطی که الشکر شرک حقیقی بایمعنی است زیرا که آتش عجب بواسطه
شکر افروخته و نظر از نعم نامتناهی آلهی دوخته لاجرم همه اعمال حسنه او سوخته و غیر از
ریا و سمعه چیزی نیندوخته و شرک خفی عبارت ازینست اما هرگاه که گفت الحمد لله معنی
این آنست که کلام حمد حق و ملک ملک تعالی است جل و علا نه خواه خلق قادر باشد بر ادای
او یا نباشد منقولست که حضرت داود نبی علیه السلم فرموده که یا رب چگونه شکر ترا بتقدیم
رسانم و حال آنکه تمام نمیشود شکر من مگر انعام تو بر من و این آنست که مرا توفیق شکر کرامت
کرامت کردی حضرت عزت در جواب فرموده که چون اعتراف نمودی بعجز شکر کنا ازینی پس
اکنون شکر مرا بجب فته تست ایشان نمودی و بعضی از ارباب تحقیق فرموده که فهم این سخن بر
عقل بغایت دشوار است که علم باستحالهٔ شکر شاکر باشد و عجز از شکر ادای شکر بود فاما بر
ارباب معارف و حقایق اینمعنی مکشوف و مبرهن است زیرا که هر که بمعین توحید نظر کند
و از منازل و مراحل بقدم قدم سفر کند و حقیقت كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ بروی ظاهر و مکشوف
گردد داند که هر چیز که قوام وی بذات وی نیست مر او را بنفس وی وجودی نیست و وجود
حقیقی آنست که قایم بذات خود باشد و قایم بذات عبارت از آنست که اگر تمامی موجودات
دیگر را معدوم تقدیر کنی وی موجود باشد پس اگر این موجود لذاته که قایم بنفس خود است اگر
دیگر موجودات قایم بوی باشند او قیوم بود مقرر است که قیوم یکی است وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
لَهُ هر که این معانی نصب العین گردد داند که هر چه در عالم رقم وجود بر عنوان منشور وی بر
کشیده اند همه خلعت وجود از وی پوشیده اند و بازگشت همه بدوست پس هر که اطلاع
دست دهد نفس خود را تمام از میان بر دارد وَإِلَّا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ را ورد زبان سازد تا
تفویض شکر بتمامی بحضرت او نماید و در حین شهود حقیقت حق سر أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ

ظاهر گردد

1

ظاهر گردانند تا چون عجز خود را مشاهده کرده بلکه خود را تمام نیست دیده شکر حق سبحانه و تعالی
را تفویض هم بحق کند حق تعالی بمقتضای كُنْتُ سَمْعَهُ وَلِسَانَهُ شکر خود بعوض بنده خود بگوید
تا شاکر و مشکور هم خود بود و شکر حقیقی این باشد والله اعلم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که هرگاه حضرت معبود بر بنده نعمتی انعامی فرموده او گفت که الحمد لله حق تعالی
فرماید که ای ملایکه نظر کنید به بنده من که من او را اعطا کردم چیزی بی مقدار پس آن
تحفه در مقابل او آورده بلا قیمت بی کفا و معنی این سخن آنست که آنچه حضرت حق به
بنده انعام فرمود شیء واحد است و چون او گفت الحمد لله معنی او اینست که جمیع محامد
که ایشان نمایند با اولین و آخرین خافقین از ملایکه و ثقلین تمام راجع بحضرت رب
العالمین است تا وقت قول دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ
أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تا ابد الآبدین و دهر الداهرین پس نعم بر متناهی است و حمد غیر
متناهی را از غیر متناهی اسقاط کند غیر متناهی باقی میماند پس از برای عبد طاعات غیر متناهیه
ذخیره کرده پس لا بد است در مقابل آن نعم غیر نامتناهیه و لهذا بنده مستحق ثواب ابدی
و خیر سرمدی میگردد و دیگر هیچ شک نیست که وجود بهتر از عدم است و وجود هر چه ما
سوای الله است پس هرگاه که عبد گفت الحمد لله کانه گفته است که حمد مر خدا برا نسبت
بر مخلوقات که خلق فرموده و بر هر محدث که احداث نموده از نور و ظلمت و سکون و حرکت
و عرش و کرسی و جن و انس و ذات و صفات و جسم و عرض و آنچه مقصود است و
عرض از ازل الآزال و ابد الآباد گویند که تسبیح مقدم است بر تحمید چه وارد شده که
سبحان الله والحمد لله پس سبب وقوع بدایت بتحمید چیست میگویم که تسبیح داخلست
در تحمید و بعکس نیست زیرا که تسبیح دلالت میکند بر آنکه باری تعالی مبرا است در ذات
و صفات از نقایص و معایب و تحمید دال است بر آنکه او محسن است بر عباد و
احسان گاهی محقق میشود که عالم باشد بجمیع موجودات و معلومات تا مواقع و مواضع

[illegible]

حاجات داده‌اند وقادر باشد بر همه مقدورات وقدرت داشته باشد بر تحصیل آنچه
بندگان با و محتاج اند و در حال احتیاج بدیشان رساند وخود غنی مطلق باشد در رفع
آن تا شغل بحاجت خود از حاجت غیر باز ندارد پس ثبوت احسان تمام نمیشود مگر بعد از الله
منزه باشد از نقایص ممکنات معرا و مبرا باشد از آفات بدانکه الحمد لله تعلق بماضی دارد
و آن وقوع شکر است از نعم سابقه وتعلق نیز بمستقبل دارد که اقتضای تجدد نعم لاحقه است و
فایده او در حال گوینده واصل میگردد و این آنست که ذمت حامد را از دین نعم سابقه بری میکرداند
و استجلاب نعم لاحقه میرساند که لئن شکرتم لازیدنکم و باول مسدود میگردد ابواب نیران
و بثانی منفتح میشود ابواب جنان چه الحمد لله هشت حرفست بعدد درهای بهشت و الحمد لله
کلمه جلیله است پس باید که در مجلس ذکر کنند تا مقصود از و بیابند چنانچه در نقل وارد است
که سری سقطی رحمه الله گفت که سی سال باشد که من استغفار میکنم که یکبار الحمد لله را گفته ام
و آنچنان بود که وقتی در بازار بغداد آتش افتاد و بعضی از دکاکین مردم بسوخت واو را
دکانی بود که سالم ماند چون اینخبر بوی رسید گفت الحمد لله بعد از ان میگفت که دین و انصاف
و مروت و بمنفعت دور بود که فرح نمودم و بآن راضی شدم چه مدار دین بر دو امر است یکی
تعظیم امر حق و دیگر شفقت بر خلق که التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله آنچه بر خود
روا ندارند بر خلق نیز روا نباید داشت تا حق شفقت و انصاف بجای آورده باشند و
حمد بر نعم دینی افضلست از حمد بر نعم دنیا و حمد بر اعمال قلوب اعلی است از حمد بر افعال جوارح
و حمد بر نعم من حیث هی عطیة المنعم اولی است از حمد بر و من حیث هی نعم و این مقامات
بحسب اعتبار آنست تا حمد در مواضع لایق واقع کرده اند اول که روح در آدم صفی
رسید حلول کرد و بناف او رسید او را عطسه آمد گفت الحمد لله رب العالمین و آخر دعوی
اهل جنت این خواهد بود که الحمد لله رب العالمین پس اول مبنی خلق عالم بر حمد شد و خاتمت
او نیز مبنی بر حمد گشت پس سعی واجبها د بتقدیم میبایدرسانید که اول اعمال و آخر احوال مفروضه
اعمال و

بحمد ذو الجلال

بحمد ذو الجلال شود تشنیع میکنند جبریه بر معتزله که ایشان اثبات کرده اند فعل واختیار
را از برای عبد و استحقاق حمد مترتب میگردد بر اشرف نعم که ایمانست پس اگر ایمان بفعل عبد
باشد او مستحق حمد باشد از حق جل وعلا جواب آنست که ایمان بفعل و اختیار عبد است
لیکن اختیار مستند بحضرت پروردگار است که توفیق کرامت فرموده پس مستحق حمد او باشد نه
عبد و لام تملیک لله را انست بر انکه و سزاوار حمد مطلقا است جل جلاله و لام الحمد از برای
تعریف جنس است و معنی او اشارتست بحمدی که متعارف است بین الناس و معلوم است
فایده او و بودن او از برای استغراق مجرد وهم است چه حمد او بین داخل نمیشود و نیز لام
تعریف از برای تعیین است و اشارت و هیچ کدام از تعیین و اشارت دلالت ندارد بر
احاطه و شمول که مدلول استغراقست و نیز از الحمد لله فهم نمیشود مگر حقیقت حمد من حیث
هی پس ثابت شد و نیز که حمد است اینچنین باشد و بعضی گفته اند که مآل قولین یکی است زیرا که
اختصاص بماهیت مقتضی اختصاص است بهمه افراد پس بهر تقدیر استغراق ثابت باشد چه محامد
همه حامدان راجع بجناب اوست بواسطه یا بغیر واسطه اختلاف کرده اند که آیا شکر نعم واجبست
عقلا یا شرعا آنانی که گویند واجب عقلی است از جمله ادله ایشان کلمه الحمد لله است که قول حق جل
و علا است که دلالت دارد بر ثبوت استحقاق علی الاطلاق و نیز در عقب او فرموده که رب العالمین
و ترتب حکم بر وصف مناسب دلالت میکند بر انکه آن حکم معلل است بآن وصف پس معلوم شد
که استحقاق حمد او را ثابت است با آنکه رب العالمین است قبل از مجی شرع اقدس و بعد از و
و رب بمعنی مالک است یا مصدر است و وصف باو از جهت مبالغه باشد مثل عدل و او بر سبیل اطلاق
مختص بباری تعالی است و بطریق اضافه جایز است اطلاق او بر غیر مثل رب الدار و رب المال
و غیر ذلک و عالم اسم است موضوع از برای جمیع ماسوا انام و در بعضی واو از برای ذوی العقول است
از ملایکه و ثقلین و بعضی گویند اسم آن چیزیست که دانسته شود باو خالق از جواهر
و اعراض لقوله تعالی قال فرعون و ما رب العالمین قال رب السموات والارض وما بینهما

بنا بر اول مشتق باشد از علم و تخصیص یافته بذکر از برای تغلیب و بر ثانی از علامت
وجمع کرده شد تا شامل باشد هر جنسی را از آنچه نام نهاده میشود با و بواو و نون از جهت
تغلیب آنچیزی را که در وهست از صفات عقلا و یوم مدتیست از طلوع نصف شمس تا غروب
نصف جرم و در عرف شرع شریف ابتدای طلوع فجر صادقست تا منتهای غروب او که ذهاب
حمرهٔ مشرقیه است و مراد باو در آیت دفعه و قتیست زیرا که آنجا آفتاب نخواهد بود و دین
جزاست بخیر و شر کما تدین تدان و عبادت اقصای غایت خضوع است و اصل در هدی
امالهست و از وست که اهدنا الیک ای ملنا اهدنا یعنی اماله ده قلوب مارا بسوی حق و
لازم او طریق است موصل بمطلوب و صراط جاده است و اصل او سین است از سرط
الشی که بمعنی ابتلاعست کانه سالک در حال سلوک طریق را بسان لقمه ابتلاع مینماید
و صراط مذکر و مؤنث میباشد همچو طریق و سبیل و اصل نعمت مبالغه و زیاده است و
آنچه در قرآن بکسر نون واقعست بمعنی منت و عطیه است و بفتح نون بمعنی تنعم و
عیش است و غضب شدت آنست و لا اینجا بمعنی غیر است و غیر بمعنی لا و اصل ضلال
غیبوبت است و ضلالت کافر غایب شدن اوست از طریق حق بحث سیم در فواید
العالمین فایدهٔ اول موجود یا واجب الوجود است و او حق سبحانه و تعالی است
و یا ممکن الوجود و آن ما سوی حق جل و علاست که عالم است و آن متحیز است یا
صفت یا نه اینست و نه آن قسم اول آنکه متحیز است که اگر قابل قسمت پس آن جسمست و
الا پس جوهر فرد است و جسم یا علویست یا سفلی و علوی مثل سموات و عرش و کرسی
و سدرة المنتهی و لوح و قلم و جنت و کواکب و سفلی یا بسیط است که آن عناصر اربعه
است که یکی ارض است و دیگر آب که بحر محیط است و آنچه منشعب میشود از و و در قدری
مکشوف از زمین و دیگر هواست و از وست کره بخار و کره نسیم و از وست هوای صافی
و دیگر نار است یا مرکب است و آن معادن و نبات و حیوانست بر تباین انواع و اصناف آن

وتفصیل

و تفصیل ترتیبش در قسم عالم کبیر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی قسم دوم اعراض است یا اجسام
و انواع او قسم ارواح است و آن یا سفلیه محضه است مثل جن یا شریره است همچو شیاطین
و یا علویه متعلقه باجسام مثل ملائکه سموات چنانچه سید عالم صلی الله علیه و آله فرموده است
که در سموات یک شبر جای نیست مگر ملکی در وی قایم است یا قاعد و یا غیر متعلقه باجسام است و
آن ملائکه مقربست که ما یعلم جنود ربک الا هو و هر چه موجود است سوای خدای او واجب محتاجست
بواجب در وجود بقا پس او اله عالمیانست از آنجهت که آنرا از صحرای عدم بفضای وجود
آورده و رب عالمیانست از آن حیثیت که باقی داشته احوال مستمرهٔ ایشانرا چنانچه بسمت
تبیین خواهد یافت ان شاء الله تعالی هر که احاطهٔ او زیاده باشد بر احوال موجودات وجود او
تفسیر رب العالمین بیشتر خواهد بود فایدهٔ دوم ترتیب مربی بر دو قسم است اول آنکه تربیت کند
تا فایده بیند از ایشان دویم آنکه تربیت نماید تا فایده و نفع رساند با ایشان و او
مخلوقیست که غرض ایشان از تربیت یا ثوابست یا ثنا یا تعصب یا غیر آن دوم ذات حق
سبحانه و تعالی است که خود منزه است از فایدهٔ خلق و تربیت او از برای نفع خلقست
چه خزینهٔ رحمت او بینهایت است و افاده و افاضهٔ جود و کرمش بلا علت علم او کافی
از مقال و کرم او مستغنی است از سوال بواسطهٔ عدم انقیاد در رزق از بندگان باز نگیرد
و در وقت اضطرار دعای ایشانرا رد نکند با آنکه انواع تربیت فرموده ایشانرا
از ابتدای فطرت تا نهایت خاتمت که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ
جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا
الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ این کریمه اشارتیست بتربیت
خاص ایجادی است و دیگر فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا
الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا
مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ و این کریمه عبارت از تربیت خاص ابقایی است و دیگر الم نجعل

الارض مهادا والجبال اوتادا وخلقناکم ازواجا وجعلنا نومکم سباتا وجعلنا
اللیل لباسا وجعلنا النهار معاشا وبنینا فوقکم سبعا شدادا وجعلنا سراجا
وهاجا وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا ونباتا وجنات
الفافا وغیر ذلک من الآیات که ترجمهٔ هریک از اینها مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی در محلش واین ایمابه ترتیب عالم کبیر است چه تربیت رب العالمین مر بندگان را
بر دو نوع است تربیت خاص و تربیت عام و یا نه تربیت خاص بر دو گونه است
تربیت ایجادی و تربیت ابقایی و تربیت ایجادی عبارت از ابداع و وجود و اختراع
بنیهٔ انسانی است و تربیت ابقایی ابقاء بنیهٔ انسانیست و تربیت عام عبارت از تربیت
عالم کبیر است که اشارت باسمان و زمین وما بین آنست که شمه از تربیت خاص ایجادی
آنست که آدمی را در ایجاد دو ماده است یکی قریبه و آن نطفه است و دیگری بعیده
و آن آب و خاکست که اصل نبات و حیوانست و خاک رویانندهٔ نباتست و آب تربیت
کنندهٔ آن تا نبات را قابلیت غذای حیوان حاصل آید و حیوان غذای انسان گردد
یا دیگر نباتات مثل حبوبات و فواکه و الطف آن غذا با نضجها یافته و بر اطوار سیر یا
نموده بمرتبهٔ نطفگی رسد و نطفه مر وجود انسان را مادهٔ قریبه گردد انگاه حق سبحانه و
تعالی از برای آن نطفه پنج چیز ترتیب فرموده محلی و مجرای و مکمنی و آلتی و مهبطی محل
وی صلب است تا بعد از تلطیف و تصفیه انجا قرار گیرد و مجرای وی کلیتان است و مکمنی
وی مثانه چون بمثانه آید اسم منی بروی اطلاق یابد فاما هنوز از رنگ حمرت بر بیاض
انتقال نیافته و نضج نپذیرفته تا آن هنگام که از وی بخاری متصاعد گردد و عروق آلت
بواسطهٔ آن ممتلی شود و حرکتی در وی بدید آید انگاه از این آلت بتازیانهٔ شهوت مر انداخته
و با نطفهٔ انثی که محل آن صدرهاست امتزاج داده در مهبط که کنایه از رحم است قرار دهد
انگاه با مداد قوت فعل و انفعال آب زن را چون زرده بیضه به بنیرمایه آب مرد منجمد

کرداند

کرداند واورا در رحم بشکل کره صورت دهد و سبب کرویت او آنست که او رطوبت محضست
و هرگاه رطوبت را هیچ مانعی نباشد بصورت کره میباشد و لهذا آب را چون بر هوا اندازند
آن قطرها بشکل کره بر زمین می آید چون دانهای مروارید و حکمت درین آنست که رحم قرارگاه
نطفه است و چون جرم نطفه اندکیست و رحم بزرگ پس او بصورت کره می باید تا
رحم از همه جوانب اورا احاطه تواند کرد و چون منی بر رحم رسد و سه روز برآید بنظاهر او
حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود غشای صلبی بدید کند که آنرا مشیمه گویند از جهت حفظ نطفه
و چون نطفه از همه اعضای آدمی می آید و هر آینه اجزای روح طبیعی و حیوانی و نباتی
با او هست و چون او در رحم قرار گرفت اجزای روحانی بحکم مشابهت جمع شوند پس
این غشای صلب بر گرد او از جهت حفظ اجزای روحانی تمام خواهد بود و بعد از آن حق تعالی
خون حیض را غذای آن منجمد سازد تا آن نطفه بمرتبهٔ علقی رسد و باز بهمان غذا تربیت
نموده بمضغگی ترقی دهد بعد از آن قطعه لحمی ساخته رقوم بشریت و نقوش انسانیت
بروی منقش گرداند و لحم و عظم و عضا و نفس منقسم سازد و در حصار جلدش محروس
و محفوظ گرداند و در تربیتش کواکب افلاک و طوایف املاک منصوب گردانیده بحکم
حق مشغول سازد تا در ماه اولش زحل تربیت نماید و در ماه دویم مشتری و در سیم
مریخ و در چهارم آفتاب و در پنجم زهره و در ابتدای این ماه روح حلول کند و در ششم
عطارد و در هفتم قمر چون ماه هفتم اتمام یابد آلات و اعضا بکمال رسد لاجرم اگر
درین ماه متولد شود زیستنی باشد باز در ماه هشتم تربیتش حواله بزحل گشت در نوبت
مراجعت و چون نحوست و اختفا از لوازم شان زحلست و طبیعت موت دارد که سرد و
خشکست اگر درین ماه متولد گردد حیات نیابد تا بوقتی مقدر و مقرر انگاه کواکب
بتقدیر رب العالمین مربی روح حیوانی گردند و ملائکه تربیت نفس انسانی نمایند تا در سبیل
طفل گردد و بعد از آن رضیع و مراهق تا بحد بلوغ رسد و بعد از آن وقتی دیگر بشباب

اکثر حمل احد بود و...

و دیگر کهل و دیگر شیخ و هرم که حین وفات و بعد از آن محشور شود تا جزای عمل بیابد
فحیر قران شرافت ترقی در هر نفسی صد هزار گونه ترتیب خاص متوجه اطوار انسانیت و این نسبت
مگر ترتیب رب العالمین اما ترتیب ابقائی ربوبیت رب العالمین آنست که در ابقای این مبانی
محتاج بودیم چنین چیزی ضروری تا این حواس ظاهری و باطنی را نگاه دارد و باحساس آن
قوتی راه یابد از جمله آنها یکی طعام و شرابست تا بدل ما یتحلل آن حاصل آید و عمل حواس از
احساس معزول نکردند و امور عقلیه که باز بسته بحواس است بواسطه آن قوت مختل نماند
پس اغذیه موافقه بکمال کرم ترتیب فرموده و تأثیرات عالم بالا و ارسال باران و امثال آن
اغذیه ساخت چنانچه شمه از کیفیات آن در تذنیب گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و در طبع
قوت اشتها نهاد و آلت اخذ از دست و اصابع خمسه و مفاصل و اطوار بدید آید و بر اخذ
استادیش کرامت فرمود آنگاه از برای ادخال طعام حقه لعل بدخشانی دهان را چاک قدرت
به پیرایه صنع بشکافت و درر غرر آسا در او دوی ودیعت نهاد و درین چشمه یاقوت رمانی
معتدس حکمت ربانی جل و علا که در گلستان روی بنیاد نهاده بود آب حیوانی از چشمه سلسبیل
جنانی جاری گردانید آنگاه درین کارخانه طاحونه میبایست تا آن غذا را نرم ساخته ابلاغ
بر آکل آسان گرداند لاجرم بکمال قدرت لحیین را بر مثال دو سنگ آسیا بر زبر یکدیگر منطبق
گردانید و اسنان اعلا و اسفل را برهان حکمت محدود و تیز ساخته و انیاب را بکسر و رباعیات
را بقطع و اضراس را بطحن باز داشت و مفصل لحیین تحت متحلل گردانید و فلک اسفل را در
فلک اعلی بر عکس طاحونات در دوران آورده تا کمال قدرت وی بدانی آنگاه زبان را در دهان
بتحریک طعام دلالت فرمود تا از اینجا بجهت مسهود و از میان بکران میفرستد و درشت را نرم
میسازد و ادراک طعم آن مینماید و از اصول اسنان چشمهای زیر زبان شربت خوشگوار آب
دهان را با آن ممزوج میگرداند تا بواسطه رطوبت از حنجره انسانی باسانی فرو میرود آنگاه
در معده چهار قوت ترتیب فرموده تا بسبب آن قوی اربعه طعام از مرتبه نباتی بمرتبه حیوانی

ترقی مینماید

ترقی مینماید و آن چهار قوت جاذبه و هاضمه و ماسکه و دافعه است چون آن طعام بمعده در پنج
محلش بپنج مضغ لطیف از کثیف و صاف از درد ممتاز میسازند و خون و صفرا و سودا و بلغم از
یکدیگر جدا میکنند و خون را در عروق میپالایند و از مر شراسیف و ماساریقا لطیفه بین آن تجویف
قلب در می آرند تا ممد روح حیوانی میگردد و درین ترتیب که مذکور شد آدمی با دیگر حیوانات
مشارکت دارد یعنی هم در جسد و ترکیب اعضا و اعضا و کیفیت ترکیب هر یک از آنها و هم در روح
نباتی و حیوانی و نفسانی فاما انسان را بکمال احسان روح دیگر عطا فرموده که آن نه ازین عالم
است و نه متولد از تأثیر اخلاط و عناصر و مواد اربعه و نه از ملک و ملکوت مستفادست و امتیاز آدمی
از سایر حیوانات باین روح است و آنرا روح انسانی گویند و حکما او را از داخلیت بدن
و خارجیت منزه دارند و از احتیاج بمکان مبرا اگرچه اهل شرع شریف قایل بداخلیت اند
چون روغن و شیر فاما در داخلیت روح نباتی و حیوانی و نفسانی اختلاف نیست و روح
انسانی را بر ترتیب رب العالمین جل ذکره بدرجه کمال و ذروه جاه و جلال میرساند تا
ارباب معرفت ترقیات این روح را بر نه مرتبه اثبات فرموده اند که ترقی روح انسانی باین نه
مرتبه ممکن است و آن چنان است که چون انسان تصدیق انبیا کرد سیما تصدیق به نبوت
محمد بن عبد الله و امامت علی بن ابی طالب تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین
بمرتبه ایمان رسید و نام وی مؤمن گشت و چون با وجود تصدیق انبیا و ائمه اوقات
خویش بعبادت مصروف ساخت بمقام عبادت رسید نام وی عابد گشت و چون با وجود
زهد و عبادت معرفت ذات و صفاتش میسر شد و ذات و صفات الهی بر وجه اتم و حکمت
اشیا کما هی ببیانت و بدیهه دید بمقام معرفت رسید نام وی عارف شد و چون با وجود
معرفت محبت و الهام خداوندی جل جلاله مخصوص گشت بمقام ولایت رسید نام وی ولی
شد و چون با وجود محبت و الهام حق سبحانه تعالی او را بوحی معجزات مؤید گردانید بمقام
نبوت رسید او نبی شد اگر وجود وحی و معجزه او را بکتاب مخصوص گردانید بمقام رسالت

رسید نام او رسول گشت و چون با وجود کتاب شریعت اول را منسوخ کرد اینیز و شریعت
دیگر نهاد بمقام اولو العزم رسید اولو العزم شد و چون با وجود مرتبهٔ اولو العزمی او را
او را ختم نبوت داد وی خاتم گشت و ختم بر دو قسمست ختم نبوت و ختم ولایت ختم نبوت
برسید انبیا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله شد و ختم ولایت بر دردی برج رسالت
و ولایت محمد بن الحسن المهدی صلوات الله علیهما تمام گشت اینست ترقی روح انسانی
از مرتبهٔ مؤمنی تا بمقام خاتمی که بکمال تربیت الهی و ربوبیت حضرت کما هی مرفوع انسانی را
متحقق میگردد و در مرتبهٔ ازین مراتب مذکوره مر حضرت خداوندی را جل و علا تربیتهاست
که در تحت عبارت و باشارت نیز معین نگردد والله اعلم قسم دوم در تربیت عالم کبیر است
و این آنست که حق سبحانه و تعالی از عرش مجید تا بفرش بسیط بر طبق طبقات مرتبه مرتبه
ترتیب خویش از ما فوق عرش بتحت الثری بایصال رسانید و عرش را که گنبد افلاک است بواسطه
تربیت کرهٔ خاک گردانیده و بنای جهان بر دو چیز نهاده زمان و مکان عرش غایت مکانها
است و دهر بدایت زمانهای و هر چه مکانست در حیط عرش است و هر چه زمانست دهر را نظر
دهر عرش بهمه امکنه محیط است و دهر بهمه ازمنه مشتمل آنگاه رب العالمین جل ذکره کرسی را
فرو تر عرش بیافرید و زمان از افراشیب دهر در وجود آورد و زمان بجای کرسیست
در جهانی که عرش آن دهر است و کرسی قایم مقام زمانست در عالمی که دهر آن عالم عرشست
آنگاه کرسی که فرو تر عرشست بر دوازده قسم است که موسوم بدوازده برج است و ز ماه
که در حیط دهر است بدوازده بهرهست که ملقب بدوازده ماه است و آن دوازده برج را در
تجلی عرش بدان داشت که عرش پرورده نور حق سبحانه و تعالی است و این دوازده ماه را در پرتو
دهر پرورده که تربیت یافته صفات خداوندیست آنگاه بواسطهٔ هفت آسمان دوازده
برج مکانی را چهار ارکان پیوست باز بمیانجی هفت کوکب آن دوازده زمانی بچهار فصل
روزگار در بست آن چهار ارکان جهانی مکانی را بر هفت اقلیم قسمت کرد و این چهار فصل

زمانی را

زمانی را بر هفت روز منطوی کرد اینجا آنگاه عرش را بر سیصد و شصت قایمه قسمت کرد
و دهر را بر سیصد و شصت لطیفه مشتمل ساخت آن سیصد و شصت قایمه چون
بکرسی رسید سیصد و شصت درجه گردید و چون آن بآدمی رسید که غایت همه است
سیصد و شصت رگ شد و باز آن سیصد و شصت لطیفهٔ دهری چون بزمان رسید سیصد و
شصت روز شد و آن سیصد و شصت روز چون بانسان پیوست که صاف جمله است
سیصد و شصت نطق آمد که إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ آنگاه حضرت رب
العالمین جل و جلاله بربوبیت کامله و تربیت شامله تدبیر امور کلیه و جزئیه از ورای
این همه مراتب باین سلاسل غیبیه و روابط لادینیه ازواج ربوبیت بتخصیص عبودیت
میفرستد که یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ و مجموع این سلاسل زمانی و روابط مکانی
را در نور ذات و اشعهٔ لمعات صفات خود غرق گردانیده که اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَ
رْضِ تا طالب حقیقت باین ذریعت بجناب قدس توسل تواند نمود و رقعهٔ عبودیت
بر ذیل ربوبیت باین علاقهٔ تربیت و رشتهٔ تمشیت توصل تواند کرد ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ
الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ و حق سبحانه تعالی برای صلاح عالم آسمان را تزیین فرمود بزینت کواکب که
إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ و بضیاء شمس بنور قمر که هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ
ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا و بعرش که رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ که شمهٔ از آن مذکور شد و دیگر کرسی که وَ
سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بلوح که فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ و بقلم که ن وَالْقَلَمِ و تسمیه
او در قرآن بسقف مرفوع و سبع طباق و سبع شداد شده و خلق او مشتمل بر حکم بلیغه و
غایات صحیح است که رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا و دیگر آنکه معتقد اعمال و مهبط انوار و قبلهٔ دعا و محل
ضیا و صفا است و لون او انفع الوان است که متغیر است و شکل او اشکل و احسن اشکالست که
مسند پرست و نجوم او رجوم شیاطین اند و علامات اهتدای زمین و طلوع و غروب آفتاب
از برای زینت عالمین ترتیب در حالات بروج و کیفیات عناصر اربعه و احوال قمر و اسباب

نزول باران و باد و غیر آن از جهت بقا و تربیت نوع انسان بدانکه از وجوه حکمت دوازده برج
آنست که انتظام و مصلحت عالم سفلی وابسته بانقسام هر یک از سنوات بچهار فصل بنابر
حضرت حکیم علیم مدار آفتاب را مایل کردانید از منطقه فلک اعظم و از جهت دو دایره تقاطع شد
متقاطع شدند بدو نقطه یکی اول حمل و دوم اول میزان و ازین تقاطع دو نقطه دیگر پیدا
که غایت بعد ازین دو دایره است و از یکدیگر یکی اول سرطان و دوم اول جدی و بدین طریق
فلک بچهار قسم متساوی منقسم شد ربع اول از حمل تا اول سرطان و آن فصل بهارست و ربع
دوم از سرطان تا اول میزان و آن فصل تابستانست و ربع سیم از اول میزان تا اول
جدی و این فصل خریف است و ربع چهارم از اول جدی تا با حمل و این فصل زمستانست و
چون هر چیزی را لابدست از مبدا و وسط و نهایتی پس هر ربعی منقسم بسه قسم لازم کردد لا
جرم فلک بدوازده قسم منقسم میشود هر قسمی از آن برجی آمده و حکمت الهی تقاضای آن کرد
که مدار آفتاب مایل شد از منطقه معدل النهار تا تاثیر آفتاب مختلف و فصول اربعه ظاهر
شود و نشو و نما بحصول رسد جهت مصالح عالم چه اگر مایل نبودی و دایم سیر آفتاب بر یک
سمت و مدار بودی آن موضع از زمین که مسامت مدار آفتاب باشد در غایت حرارت و گرمی
خواهد بود و آن موضع که از دور بود در غایت برودت و جمودت و آنچه از زمین که میان
این دو موضع واقع باشد در کمال اعتدال بود و این احوال بر همین منوال هرگز متغیر نشود پس
موضعی از مواضع آفاق دایم حرارت و احراق مستولی باشد و موضع دیگر که در مقابل او است
بهمیشه برودت و جمودت وقوع یابد و در مواضع دیگر علی الدوام باعتدال مایل
باشد پس تفاوت فصول اربعه و نشو و نما منتفی کردد و امور عالم مختل ماند و حال آنکه در
اختلاف شب و روز در زیاده و نقصان از جهت نظام و ترتیب مصالح عالم از ضروریات است
چنانچه از اول جدی که ابتدای زمستانست تا اول سرطان که مبدا تابستانست روز در تزاید است
و شب در نقصان و از اول سرطان تا اول جدی بعکس آن شب در تزاید است و روز در نقصان

و در دو محل

و در دو محل برابرست که اول حملست که ابتدای بهارست و دیگر اول میزان که مبدا خریف است
و حکمت درین آنست که در تابستان آفتاب بر سمت راس میباشد و آن موجب گرمی هواست
پس اگر روز در تزاید نبودی درین فصل گرما بحد افراط رسیدی و امور عالم مختل گشتی و در
زمستان آفتاب از سمت راس دور می باشد و این سبب سردی هواست پس اگر روز در نقصان
بودی سرما نیز بافراط کشیدی و موجب بطلان حیات شدی پس حکمت و ترتیب آفریدگار عالم
چنان اقتضا کرد که در تابستان روز روی بنقصان آورد تا حدت گرما بشکند و بحد اعتدال
باز آید و در زمستان روی بتزاید نهد تا شدت سرما کم شود و بحد اعتدال باز آید که سبب
عدم اختلال فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ و سر این اختلاف آنست که آفتاب بر سمت منطقة
البروج حرکت میکند و جمیع نقاط که بر منطقة البروج فرض کنیم بحرکت فلک اعظم متحرک اند و هر یک
احداث دایره در وهم میکند و آنها را مدارات یومیه و افق دایره است میان مرئی و غیر مرئی
از فلک که تنصیف مدارات یومیه میکند در خط استوا که دایره است بر روی زمین مسامت
معدل النهار پس شب و روز آنجا در جمیع سال برابر باشد اما در مواضع شمالیه قطع مدارات
شمالیه بر وجهی کند که آنچه فوق افق است اعظم باشد از آنچه که در تحت افق است و قطع مدارات
جنوبیه بر عکس این پس از اول جدی تا اول سرطان روز در تزاید باشد و شب در نقصان
و از اول سرطان تا اول جدی بعکس و در اول میزان و حمل شب و روز برابر باشد و دیگر
از غرایب حکمت خالق عالم در ترتیب بروج آنست که طبایع بروج در حرارت و برودت چنان
آفریده که یکی گرم باشد و دیگری سرد و هم بدین ترتیب تا آخر بروج چه حمل گرم است و ثور سرد
و جوزا گرم است سرطان سرد اسد گرم است و سنبله سرد و میزان گرم است و عقرب سرد و قوس
گرم است و جدی سرد و دلو تر و اسد و سنبله سرد و خشک اند و میزان و عقرب هر دو تر
و قوس و جدی هر دو خشک اند و دلو و حوت هر دو تر و چون بعقل تامل کرده شود در مصلحت
عالم بغیر ازین ترتیب حاصل نشود و بیان این آنست که حرارت و برودت دو کیفیت اند

در اثر کردن بغایت قوی و در اثر پذیرفتن بغایت ضعیف واما رطوبت و یبوست نیز
دو کیفیت اند در اثر پذیرفتن بغایت قوت و در اثر کردن در نهایت ضعف از اینست که حکما
گویند که حرارت و برودت از کیفیات فاعله اند و رطوبت و یبوست از کیفیات منفعله
چون این مبین شد میگوییم اگر دو برج که یکدیگر متصل اند هر دو گرم باشند یا هر دو سرد
و چون آفتاب در آن برج واقع شود آن تأثیر بغایت قوت گیرد و از حد اعتدال تجاوز
کند و ضرر حیات صورت بندد اما چون یکی از آن بالطبع گرم باشد دیگری که متصل
است بدو سرد اعتدال حاصل شود و بحد افراط نکشد واما رطوبت و یبوست دو کیفیت
منفعله اند و ایشان را در تأثیر زیاده قوتی نیست پس اگر یکی خشک باشد و دویم تر سبب
مجاورت خشک یا تر در دو برج اثر بوقوع نیاید پس حکمت الهی چنان اقتضا کرد که دو برج
متصل خشک باشند و دو برج متصل دیگر تر تا بسبب آن دو برج خشک متصل یا تر متصل
اثر آن خشکی یا تری او از برای مصالح عالم بظهور آید و از ترکیب افلاک بدین وجه مقتضی
سه نوع عالم است یکی عالم صغیر که انسانست دویم عالم عناصر که عالم سفلی است سیم عالم افلاک
که عالم علویست و چون حق جل و علا افلاک را بیافرید و او را بحرکت در آورد حرکت
سبب حرارت شد و این مستلزم آنست که هر جسم که بفلک بغایت نزدیک باشد گرم و سبک
و لطیف باشد و آن آتش است و هر جسم که دورتر باشد گرمی و لطافت در وی کمتر بود
و آن هواست و آنچه از وی دورتر بود و لطافت او کمتر باشد آن آبست و آنچه در غایت
دوری بود از فلک لازم که در غایت سردی و کثافت بود آن خاکست پس عناصر عالم
سفلی بدین ترتیب مرتب باشد فوق آن همه آتش بوده و زیر او هوا و زیر هوا آب
و زیر آب خاک و حکمت بالغه در ترتیب عناصر آنست که آتش و خاک ضد اند چه آتش
علوی و نورانی و گرم است و خاک سفلی و ظلمانی و سرد است بنا برین آتش را با خاک
مقارن نساخت بلکه هوا و آب در میان هر دو حایل گردانید تا ضد آن از یکدیگر دور باشند

وهر یک بسبب

وهر یک بسبب مجاورت دیگر مقهور نشود ذلک هو الفضل الکبیر اما کیفیت قمر آنکه حق سبحانه و تعالی
جرم قمر را تیره خلق کرده و نور را از شمس مستفاد است تا بزیاده و نقصان و بدر و هلال
او مواقیت محتاج عباد از ایام حج و صوم و معاملات و غیر ذلک از و معلوم شود
از برای دیگر حکمتها و سر این آنست که در وقت اجتماع تاریک ماه مواجه ماست و روی روشن
او مواجه آفتاب و دایره ضوء که فاصل است میان روشن و تاریک منطبق است بر دایره
رؤیت که فاصل است میان مرئی و غیر مرئی و چون این دو دایره از هم گذشتند و تقاطع کردند
هلال پیدا شد و بقدر انفراج دایرتین روشنی می افزاید تا وقت مقابله که باز دایرتین منطبق گردید
و دایرتین مطابق شدند و بدر مرئی شد و بران منوال که نور افزون میشود نقصان می پذیرد
تا باز تطابق دایرتین تحقق یافت و محاق شد و الله اعلم واما اسباب باران و رعد و برق
و غیر ذلک آنکه هرگاه هوا با آب ممزوج شد آن بخارست و آتش ممزوج بخاک دخانست و گرمی آفتاب
سبب صعود هر دو میشود و بخار متصاعد مجتمع سحابست و اجزاء او که فرو می آیند اگر از تکاثف
بخار بعضی از اجزای آبی ملاقی بعضی دیگر شود یا بعضی از اجزای آن بسبب خنکی هوا یا از جهت هوای
محتبس در آن بخار با آب منقلب شود و قطرات آب از آن حاصل آید و میل بحیز طبیعی خود کند و آن
بارانست و اگر هوا سرد و تر یا استعداد آن بیشتر باشد قطرات آن منجمد گشته فرود آیند
این ژاله است و اگر انجماد آن زیاده نباشد و در هوا واسطه استعداد یا زیادتی سرما بوده
آنچه فرود آید برف باشد و ازین وادیست که قطرات سرد که از سقف حمام میچکد و گاهی [illegible]
در جوف سحاب محتبس میشود و او را میشکافد و از و رعدست و بعضی گویند که رعد ملکی
است که موکل ابرست و او را ابر بتازیانه میراند و در کتاف نیز این نقل وارد یافته
و از امیر المؤمنین علیه السلم و گاهی از شدت حرکت مشتعل میگردد و آن برقست و گاهی بخار
دخانی محتبس در زمین لرزانده میشکافد آن زلزله است و آب چشمه بعضی بخاراست که در
زمین محتبس شده بواسطه برودت که با و رسید آب میشود و بیرون می آید و بعضی آب است

که بعضی نفوذ کرده لهذا آب چشمه بسبب برف و باران افزون میشود والله اعلم و بعضی از اهل
دانش در کیفیت حصول باد چنان آورده اند که باد عبارتست از هوای متحرک و سبب
حرکت هوا دخان یا ابر است بجانب سفل که در آنها پیدا شود از جهت تکاثف و تراکم
اجزای بعضی بر بعضی یا بسبب تحریک دخان و هوای دیگر که از جانب بالا متحرک شده
باشد بسبب حرکت دوریه فلک یا غیر آن چنانکه در بعضی اوقات از حرکت دخان
مرتفع در جانب سفل ظاهر میشود و چون مداخل میان اجسام محالست لازم که
هر جزء از اجزای هوای که متحرک شود جزئی که بعد از و باشد حرکت دهد و لیکن چون
اجسام عنصری قابل آنست که مقدار او زیاد و کم شود باعتبار رقت قوام و کثافت
آن پس هر جزو سابق بسبب ما نعت جزو لاحق تکاثفی پیدا کند و حرکت او کمتر
از حرکت جزئی شود که پیش از و باشد و همچنان تا آن زمان که بجائی رسد که حرکت
بالکلیه منعدم گردد و آنکه سنگی در حوض آب اندازند چه از تحریک سنگ دایره محیط
بعضی بر بعضی حادث شود و هر دایره قریبه موجب حرکت دایره بعیده میشود و
لیکن حرکت بتدریج ناقص شود تا آنجا که دیگر دایره حادث نشود و آب ساکن گردد و
اسامی بادها نزد عرب چهار است شمال و جنوب و صبا و دبور شمال آنست که از جانب
قطب شمالی آید و جنوب آنکه از جانب قطب جنوب آید و صبا آنکه از طرف مشرق
آید و دبور آنکه از جهت مغرب آید و غیر این چهار اسم را نکبا گویند یعنی باد کج حق
سبحانه و تعالی بمحض حکمت خود این اسباب را برای مصالح اهل عالم پیدا کرده که رب
العالمین و کوهها ظاهر کرداینده بر روی زمین در و منافع بسیار است از برای اصلاح
عالمیان اولا تکون اجساد سبعه در کوه میباشد که آن ذهب و نقره و مس و سرب
و ارزیز و آهن و سیماب و دیگر اجساد نفیسه چون لعل و زبرجد و یاقوت و امثال آن
فایده دیگر کوه سبب کثرت آبها و چشمهاست و حکمت در این آنست که در اندرون زمین

اجزای آب

اجزای آب بسیار است بواسطه انجره که بجا و برودت آب شده چنانچه گذشت و چون
حرارت زمین مستولی شود آن اجزای آبی همچون بخار دیگر متصاعد گردد و اگر بر آن
زمین کوه نباشد آن اجزا پراگنده شود و اگر کوه باشد آن قطرهای آب در زیر
زمین مجتمع شود و پراگنده نگردد و دیگر باران و برف در کوه بیشتر میباشد بسبب
ارتفاعات بخارات و کثرت باران سبب مصالح عالمست فایده سیم چون کلمه جلیله الله
که احسن اسماست تعقیب فرمود او را باکمال صفات که آن رب العالمین است چه وجود ما
سوی او فایض بتربیت و احسان وجود و امتنان اوست چنانچه بعضی از آن مذکور شد
پس اول دالست بر تمام آنها و ثانی بر ما فوق آن تمام زیرا که رب العالمین و چنان تربیت
میکند که اندر بابی غیر از تو ندارد و تو چنان سلوک مینمائی که گویا پرورنده غیر او داری
این نه انصافست بلکه کفران و عناست قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ حضرت
حق محافظت تو میکند و از شر شب و روز نگاه میدارد و این از رحمت بی نهایت اوست
و تو که مخلوق اوئی در مقابل این عصیان می ورزی تو از برای عبادت رب آفریده شده
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس ویران ساز حقیقت خود را بمعصیت که در ساز
چه آدمی بنیان رب است و هر که منهدم گرداند بنیان رب را بعصیان بحقیقت دور
است از رحمت رحمان و گرفتار است بشقاوت خذلان مبحث چهارم در فواید الرحمن
الرحیم فایده نخستین اهل تفسیر رحمهم الله بنحو جد در اعاده این دو اسم سامی
ذکر فرموده اند اول آنکه تا اشعار باشد بآنکه در بسمله رحمت نامتناهی الهی نظر بابتدا
فطرتست که بی مده و ماده از کتم عدم بفضای وجود آورده و در غیر بسمله نظر باعاده
جود است بار دیگر در قیامت که مجازات هر کسی را بمرادات و مقصودات و نیل
عاملان را با داش عمل بجنات نعیم واصل گردانند و عارفان را بلطف انس بمشاهده جمال
در بزم وصال بنشانند و دیگر مالک یوم الدین در دلیل و موید این معنی است دوم آنکه

تا باعث شود بر کثرت ذکر که علامت محبت است دائمی و یاد حبیب کردن سیم آنکه توصیف
ذات بر کمال خویش بربوبیت فرموده و گفت رب العالمین اکنون بیان ربوبیت
خویش باین دو کلمه معین میگرداند کانه میفرماید که رب العالمین است برحمانیت
که خلق را در دنیا روزی میدهد و برحیمیت در آخرت برایشان می بخشاید چهارم آنکه
اوّل ذکر حمد فرمود بواسطه حمد بوده است که ابو البشر علیه السلام برحمت الهی مشرف
گشته که چون بعد از عطسه کلمه الحمد لله گفته بود بخطاب مستطاب یرحمک ربک
استعداد یافت همچنین اینجا نیز اوّل بندگان را تعلیم حمد فرمود بعد از ان برحمتشان
امیدوار میگرداند پنجم آنکه تا خلایق دانند که صفت رحمت بر غضب غالبست کما قال
سبحانه و تعالی سبقت رحمتی غضبی و از سبقت رحمت غلبه او بر غضب که بنده مؤمن
در دنیا و آخرت از آثار غضب و عقوبت الهی مصون و محفوظ است الحمد لله
علی ذلک فایدهٔ دوم بدانکه هر اسمی را از اسماء الله بر بواطن بندگان آگاه از انعکاس
نور آن صفا و جلایت و آن انعکاس انوار و قبول فیض اسرار را حظ بنده می نامند
و بقدر مناسبت حظ و فایده میگیرند چنانچه شمهٔ از ان سمت تبیین یافته و بعضی از
اکابر درین جنس ایراد فرموده اند که حظ بنده ازین دو اسم که رحمن و رحیم است
آنست که متصف بصفت رحمت شود و شفقت و مرحمت شعار روزگار گرداند اما از
اسم رحمن آنکه بر غافلان رحم کند و ایشان را بوعظ و نصیحت استعطاف و استکشاف
و هر معصیت که در عالم وقوع یابد آن معصیت نفس او باشد و بجان بقدر امکان
در ازالهٔ آن بکوشد تا آن عاصی را امکن کوشش و آن عقده را بهمت از رشتهٔ معاملت
ملتبسهٔ آن بنده بگشاید و بتعهد فقیران و تفقد اسیران بمال و منال و شفاعت و سعایت
حبل الوسع سعی بلیغ مبذول دارد و اگر عیانت باین طریق میسر نگردد بدعا و دفع
حاجت بحق سبحانه و تعالی اعانت نماید و باظهار حزن و تأسف و تحسر و غم و اندوه

در آن حضرت

در آن حضرت و حاجت شریک آن فقیر دردمند باشد و از برای تسلی محتاجان در ملابس
و ماکل ایشان مرافقت و موافقت نماید چنانچه در نقل وارد است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روز جمعه بر منبر بود و خطبه میفرمود جامهٔ کهنه پرپیوند پوشیده
و شمشیری از لیف خرما در دست مبارک داشت عکرمه ابن عباس در خاطر آورد که این مناسب
حال امیر المؤمنین نیست آنحضرت بعلم ولایت دانسته فرمود که لقد رقعت مدرعتی حتی استحییت
من راقعها ما لعلی و زینة الدنیا کیف افرح بلذة تفنی و نعیم لا یبقی و کیف اشبع و حول الحجاز بطون
غرثی و کیف ارضی بان اسمی امیر المؤمنین و لا اشارکهم فی خشونة العیش و شداید الضر و البلوی
بسببی که چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم و وصله بر وصله پوشانیدم که از دوزندهٔ آن شرمنده
شدم علی را با زینت دنیا چه کار که کل او خار است و نوش او نیش باز چه گونه شاد باشم بلذتی
که باندک زمانی بسر آید و بعرض فنا در آید یا بنعمتی که اصلا نپاید و چگونه سیر خورم و در ولایت
حجاز شکمهای گرسنه باشد و از غایت جوع در اضطراب مخمصه یا چگونه راضی باشم بآنکه مؤمنان
مرا امیر خود خوانند و مقتدای خود دانند و من در دشواریها و سختیها با ایشان شریک نباشم
و در گرسنگی و تنگی معیشت و احتیاج با ایشان موافقت نکنم حاضران مجلس آنحضرت ازین کلمات
با برکات بسیار گریستند در آن روز آورده اند که رحم کردن بر بنی نوع چنان باید که مرد قریب
باشد بوی ایصال رحمت با او اولی و احری داند و هیچکس بآدمی نزدیکتر از نفس وی نیست
پس باید که اوّل بر نفس خویش رحم کند و بعد از آن بغیر کما قال علیه الصلوة و السلام ابدأ
بنفسک و ثمّ رحم بغیر سمت تحریر پذیرفت اما رحم که نظر بنفس خویشست بر دو قسمت
امور روحانیه است یا امور جسمانیه اما روحانیه بر دو قسمت نظریه و عملیه اما بحسب قوت
نظریه آنست که نفس را از جهل مجلی سازد و بعلم محلّی گرداند و بقوت عملیه آنکه در اخلاق اورا
از افراط و تفریط باز دارد و بر مواظبت بر توسط بین الطرفین ثابت و مستقیم دارد
چنانچه بعضی از آن در فواید اهدنا الصراط المستقیم سمت ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی اما

در امور جسمانیه نیز بر دو ضرب است یکی امور مطلوبه بالذات و دیگر مطلوبه بالعرض
اما مطلوبه بالذات بر مثال لذات جسمانیه چون مطعوم و منکوح و مرحمت بر بدن
درین امور امتناع اوست از حد اسراف کما قال الله تعالی کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا
اما مطلوبه بالعرض مثل مال و منال و مرحمت در آن بر نفس آنست که اینجا نیز حد وسط رعایت
کند کما قال الله سبحانه وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ
قَوَامًا و در غیر مصرف صرف ننماید و اگر بدین طریق که مبین شد شفقت و مرحمت بر نفس
خود مقرر ندارد از جمله ظالمان بر نفس خویش باشد و وخیمت ظلم و قباحت آن در دین
هم بنفس او ملحق گردد وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ و بزرگی فرموده که همه خیرات محصور
در دو امر است صِدْقٌ مَعَ الْحَقِّ وَخُلُقٌ مَعَ الْخَلْقِ با خدای تعالی صدق پیش بردن و با خلق
بخلق نیکو زندگانی کردن **فایده سیم** رحمن است که متصور نیست صدور آن از عباد مثل
چون اعضای سلیم و اعطای ایمان و عرفان و سکینه و مانند آن و رحیم است آنچه قادر
بر آن اند عباد چون اعطای دراهم و دنانیر و تزویج و اطعام و مانند آن رحمن است
که از نظر غیبه صورت حسنه میسازد و رحیم است که بطاعت ناقص بنده را بجنت بنده
خالصه بگسن می نوازد **فایده چهارم** بعضی مردم از برای مهم اندک نزد پادشاه بزرگ قدر
رفتند پادشاه فرمود که جهت مهم یسیر پیش مردم حقیر روید پس کاته حق سبحانه و
تعالی میفرماید که اگر اختصار بر رحمن میکردم هر آینه شرم میداشتید که سوال امور
یسیره از من طلب حتی بند نعل و نمک و دیگ **فایده پنجم** کسی که اهمال کرد در باره ولد
خود و او را تا زیانه شفقت ادب نکرد بزعم آنکه ترحم بحال او فرموده و حال آنکه فی
الحقیقه ترحم نیست چنانچه گفته انه عَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْأَبَوَانِ أَدَّبَهُ الْمَلَوَانِ کسی که پدر و مادر
او را ادب نکرده اند روزگار در تادیب او سعی خود بظهور خواهد آورد که فواید عظیم
در ضمن ادب مندرج است و ادب خصلت بغایت شریف و نوعیست بسیار لطیف پس آنچه

در عالم بظهور می آید از بلا و محنت فی الحقیقه آن رحمت عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ
عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و قصه خضر و موسی علیهما السلام مؤید این معنی است
و حکیم محقق مبنی بر امور حقایق نهند نه بر ظواهر علایق زیرا که ترک خیر کثیر از جهت شر قلیل
از قبیل شر کثیر است **فایده ششم** مریم بنت عمران را علیهما السلام رحمت اعطا فرمود که
وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا و این سبب نجات او شد از توبیخ کفار فجار و بمادر رحمت
عالم انعام فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ پس امید تمام بر آنست که ما را
بسبب این رحمت نجات کرامت فرماید از عذاب نار **فایده هفتم** حق تعالی وصف فرمود
پیغمبر ما را برحمت چه در حالتی که ثنیه نورانیه آنحضرت را بسنگ جفا انداختند و ایذا
رسانیدند زبان مبارک جز بهدایت نکشود و بر کفار نابکار دعای بد و نفرین نفرمود
و این فرمود که اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بار خدایا قوم مرا دلالت کن بطریق حق
که ایشان جاهلانند و نادانند و روز رستخیز که هر کس نفسی نفسی گوید آنحضرت امتی
امتی خواهد فرمود و چون حضرت معبود کریم وصف فرمود نفس خود را به الرحمن الرحیم
پس گویا میفرماید که رحمت واحده کافی نیست از برای اصلاح جمیع مخلوقات پس بندگان
را بمن بگذارید که من رحمن و رحیم و رحمت من غیر متناهی است و معصیت ایشان متناهی و متناهی
ادراک نمیتواند کرد غیر متناهی را و زود بود که معصیت امت که دوستداران اهل بیت
اند علیهم السلام در بحار رحمت من فانی گردد و بمضمون وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى
رضا و خشنودی آنحضرت بحصول رسد در نقل آمده که ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام
بر منبر میفرمود که عام میگویند که امیدوارترین آیات قرآنی اینست که يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ
أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ و ما که اهل بیتیم میگوییم که آن اینست که وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى و مقرر است که یکی اگر
از امت آنحضرت در دوزخ باشد آنحضرت راضی نخواهد شد **فایده هشتم** حکایت کنند از سلطان

در عالم

ابراهیم ادهم قدس الله سره فرموده که یک روزی مهمانی جماعتی شدم و ایشان مایده انداختند ناگاه
غرابی از هوا در آمده گوشت پاره از ان مایده ربوده بود بر هوا رفت من چون این را دیدم
در عقب او روان شدم آخر دیدم که میل زیر کرده بر سر تلی فرود آمد و جوانی آنجا دست بر گردن
بسته افتاده این گوشت را بر روی وی انداخت و هوا گرفت گفتم سبحان الله که رزق وی را
باو رسانید و از ذو النون مصری رحمه الله منقولست که روزی در خانه نشسته بودم
که ناگاه داعیه بیرون رفتن در خاطر من خطور کرد و دل قراری نمی یافت در ان اثنا
بیرون آمدم و بجانب آب نیل رفتم آنجا عقرب قوی دیدم که میشتافت بسرعت هر چه تمامتر
چون بکنار آب نیل رسید وزغی از آب بیرون آمده این عقرب بر پشت او سوار شد و شنا
کنان او را بان طرف نیل برد با خود گفتم سبحان الله این حالت بس عجیب و غریب است بر کشتی
سوار شده بان طرف رفتم دیدم که عقرب از پشت او فرود آمده متوجه درختی شد که
آنجا بود نگاه کردم جوانی را دیدم که در پای آن درخت خفته و افعی قصد او داشت چون
افعی نزد او رسید عقرب دو نیش خود را رسانید و متعرض و مزاحم او شد و هر دو در هم
پیچیده کوشش کردند تا هر دو مردند و جوان سالم ماند و این سلامتی محض رحمت الهی
بود و در ادعیه عرب وارد است که یا رازق النعاب فی عشه ای روزی دهنده بچه غراب
را در آشیان او و حکایت او اینچنان است که چون بچه غراب از بیضه بیرون آید قطعه گوشت
سرخ میباشد مادر چون او را هم رنگ خود نمی بیند از وی دوری میجوید و متنفر میباشد
و کر او نمیکرد و تعهد حال او نمینماید در ان مدت حق تعالی بکمال قدرت رحمت رحمانی پشه را
بر وی گمارد تا بر وی مجتمع میشوند و آن بچه کلاغ آن پشه ها را ابتلاع نموده قوت میسازد
و بان پرورش می یابد تا چندانکه بر اندام او پر میروید دیگر پشه بر وی مجتمع نمیشود زیرا که
چون گوشت وی پوشیده شد انتفاع پشه از وی منقطع گشت آنگاه مادرش را بر سر وقت
وی میفرستد تا چون هم رنگ خود می بیند بتعهد حال او قیام مینماید و این حالات غریبه از

بکمال رحمت

بکمال رحمت الهی عجیب نیست و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که حضرت عزت
عز شانه را صد جزو رحمت و یکجزو از ان بدنیا فرستاده که در میان جن و انس و طیور
و بهایم و غیر ذلک منتشر است و بدان حیات دارند و روزی میخورند و با یکدیگر شفقت
و مرحمت میکنند و نود و نه جزو دیگر را بر بندگان فایض خواهد ساخت و شاید این بر
سبیل تمثیل و تفهیم باشد و الا مکرمت او بی نهایت است و رحمت بلا غایت محمد نجم در
فواید مالک یوم الدین فایده اولی روز قیامت از برای تحصیل عدالت خلایق قایم میشود
تا محسن از مسی و مطیع از عاصی و موافق از مخالف ممتاز شوند و این ظاهر نمیشود
مگر در روز جزا که ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی یومئذ یصدر
الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا
یره روایت است که چون روز قیامت قایم شود شخصی را بعرصه قیامت در آرند چون
نظر کند باحوال خود هیچ حسنه نیابد که میزان اعمال بسنجد پس ناگاه ندایی شنود که ای فلان
بهشت در ای بعملی که در دنیا از تو بوجود آمده گوید ای پروردگار من عملی نکرده ام که
شایسته بهشت گردم حق تعالی در جواب فرماید که شبی از شبها بیدار شده از پهلو به پهلوی
دیگر گردیدی و کلمه الله بر زبان راندی و دیگر باره بخواب رفتی و این حال را فراموش
کردی اما چون بر من فراموشی و خواب روا نیست که لا تأخذه سنة ولا نوم فراموش نکردم
و این کرامت از جمله جزای آن عملست و دیگر منقولست که فردا در قیامت شخصی را حاضر کنند در
پای میزان بیارند و حسنات او را با سیآت موازنه کنند حسنات او در میزان خفیف سبک آید
آن شخص ملول گردد پس ناگاه کلمه شهادت که باخلاص گفته و با مودت اهل بیت علیهم السلام
ضم کرده بدان کفه میزان نازل گشته او را ثقیل و گران سازد و او مستوجب بهشت شود و مفهوم ما نحن
است که ذکر الله افضل اعمال حسنه است و در میزان اعمال و اکثر حقوق الله بلکه تمام بر
منوط است زیرا که غنی مطلق است که ان الله لغنی عن العالمین بخلاف حقوق الناس که

آن اولی است بالحر از ان چنانچه حضرت رسالت پناه فرموده در میان جمعی که هیچ میدانید
که مفلس کیست گفتند آنکس که اورا مال و منال و متاع و دینار و درهم نباشد آنحضرت فرمود
که مفلس کیست که در قیامت بنماز و روزه و زکوة حاضر شود فاما اتیان نموده باشد بستم
و قذف مؤمنان و اکل مال یتیمان و سفک دما و ضرب بلا موقع حسنات او را در عوض
این حقوق داده شود و اوبی حسنه بماند مع مظالم و حقوق الناس و خطای دیگر
او را کشان کشان بدوزخ سوزان برند اللهم اجرنا من عذاب النار بحرمة سید الابرار
وآله الاخیار **فایدهٔ دوم** در مالک یوم الدین یازده قراءت ایراد نموده اند اول مالک
بالف و کسر لام و خفض کاف و این قراءت اختیار عاصم و کسای و اعمش و جماعتی دیگر
از قراست دویم ملک بغیر الف و کسر لام و خفض کاف و این اختیار نافع و ابن کثیر و
ابی عمرو و حمزه و ابن عامرست سیم ملک بتسکین لام و خفض کاف و این اختیار ابو عمروست
بروایت عبد الوارث بن سعید و ابن هرمز قراءت مبنی بر نعتست چهارم مَلِکَ بکسر
لام و نصب کاف و این قراءت ابو حیات و شریح بن زید و ابن هرمز و قراءت منصوب
بر ندا است پنجم مَلَکَ بفتح میم و لام و کاف محمول بر فعل ماضی و یوم الدین نیز منصوب
بر مفعولیت و این قراءت یحیی بن یعمر است ششم مالک بالف و رفع کاف مرفوع بر خبریت
ای هو مالک و این قراءت عون عقیلست هفتم ملیک برفع کاف هشتم بنصب کاف نهم
بخفض کاف یازدهم مَلّاکَ انکه مالک خوانده احتجاج نموده بچند وجه اول انکه در
حروف زیادتی است پس ثواب او اکثر باشد دویم در قیامت همه مملوک اند و مالکی
نیست بغیر از و جل جلاله سیم مالکیت سبب اطلاق تصرفست و ملکیت اینچنین نیست چهارم
حال مملوکیت ادون است از احوال رعیت پس قهر در مالکیت اکثر باشد از ور در ملکیت
پنجم ممکنست که رعایای ملک خود را از رعیتی اخراج کنند باختیار بخلاف مملوک که او اقتدار
بر اختیار ننماید و واجبست بر ملک رعایت حال رعیت اما بر رعیت خدمت ملک واجب

ثالث مالک بالف و نصب کاف و این قراءت ابن العزیز و اعمش است صح

بنسبت بر

نیست و بر مملوک خدمت مالک واجبست و مملوک در هیچ امری از امور مستقل نیست مگر
باذن مالک حتی بنماز و روزه تطوع و امامت و شهادت و غیر ذلک ششم انکه مالک ابلغست
زیرا که گویند مالک کل شیء بلکه اضافتش بناس کنند و ملک الناس گویند هفتم انکه مالک
را هم بذات اضافه کنند و هم بفعل چنانکه گویند مالک العبد و مالک النصر بخلاف ملک
که آنرا اضافه بفعل کنند نه بذات و حجت انکه ملک خوانده بغیر الف آنست که هر یک از اهل
بلد مالک میتوانند بود اما ملک نه زیرا که شان ملک ارفع و اعلاست و نیز ابلغ است
و با آیات قرانی موافقت دارد که قل اعوذ برب الناس ملک الناس فتعالی الله الملک
الحق و غیر ذلک پس متعین آن باشد و نیز ملک قصرست از مالک و مستلزم تطویل ملت
و ممکن است که درک کنند و را مرکب بیش از تمام لفظ و جواب گویند که عزم قایم مقام فعلست
و دیگر انکه مالک با اضافه مذکور شود چنانچه گویند مالک بنده و مالک دار و امثال آن و
ملک مطلق مذکور کرده گویند وی ملکست و آنچه بذات خود مدح بود بغیر اضافه ابلغ است
از آنچه مدح باشد با اضافه و هر یکی از قراء این حکم چند برده و متفرع است اما احکام متفرع
بر قراءت اولی آنست که قراءت مالک ارجح است از قراءت ملک زیرا که افصح است
از ملک متوقع است عدل و احسان و انکه مردمان محفوظ مانند در ظل حمایت او
و مملوک از مالک طلب نفقه و کسوت و ترتیب طعام و انعام میکنند و از خوان نعم او
محظوظ میشود و ملک از مردم طمع میدارد و مالک از مملوک طمع نمیدارد و ملک اختیار
نمیکند از عسکر مگر انکه قوی جثه و پر زورست و انکه ضعیف و عاجز است میکذارد و التفات
بحال او نمی نماید و مملوک اگر مریض شد مالک او را معالجه میکند و اگر ضعیف گشت اعانت
مینماید و شیمه ملک هیبت و سیاست است و شیوه مالک رافت و رحمت و احتیاج ما
برافت و رحمت زیاده است از احتیاج بهیبت و سیاست و اما متفرع بر قراءت ثانیه
انکه او در دنیا الملک الملوک است که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع

تُلْکَ مَن تَشَاءُ و در آخرت ملک و ملکی نیست مگر او را از برای او که لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِد
الْقَهَّار ملک او را به هیچ نوع مشابهتی و مشاکلتی بملک مخلوقین نیست چه اگر ایشان بذل
کنند خزاین خود را روی بنقصان می نهند و ذخایر ایشان بانجام میرسد بخلاف ملک
الهی که خزاین رحمت او غیر متناهی است که مَا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ و چون عطایای
او اکثرست ملک او اوسعست و از لوازم ملک او کمال رحمتست و لهذا رب العالمین
الرحمن الرحیم را قرین مَلِکِ یَوْمِ الدِّینِ ساخت و از نظایر اوست اَلْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ
الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِکِ النَّاسِ پس هر کدام از ملوک دنیا که
متصف باین صفت باشند ظل الله فی الارضین برایشان صادقست که کفر و ظلم سبب
خرابی عالم است و موجب پریشانی و انقطاع بنی آدم که تَکَادُ السَّمٰوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ
مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا اَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا و طاعت و عدالت
متضمن صلاح معاش و معاد و عباد که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثٰی وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ پس بر مردمان فرض
و لازم است که اطاعت ملوک خود نمایند در امور مشروعه معقوله و بر ملوک
متحتم است که مالک الملک را منقاد باشند تا امور معاد و معاش ایشان منتظم
گردد و چون او وصف فرمود حضرت معبود بآنکه مَلِکِ یَوْمِ الدِّینِ است اظهار کرد از برای
عالمیان کمال عدل خود را یکبار بنفی ظلم که وَمَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ و بار دیگر بثبوت
عدل که وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیٰمَةِ و هیچ چیز از برای نظام عالم
و صلاح نوع بنی آدم انفع از عدالت نیست و ظهور برکت و انتفاع و ارتفاع او
امتناع از جور و ظلمست سلطان را ارتباط تامّ است در صلاح و فساد عالم اگر عادلست
موجب برکت و معموریست و اگر جابرست سبب قلّت و خرابی است چنانچه آورده اند
که روزی نوشیروان برسم شکار با لشکری بیرون رفته بود بواسطه مانعی از لشکر جدا

افتاده

افتاده و تشنگی برو غلبه کرده روی بطرفی نهاد ناگاه بباغی رسید که درو انار و اثمار
بسیار بود باندرون باغ رفته کودکی که در آنجا بود گفت برو و اناری از آن درخت
بیار او رفت آورد آنرا فشرده آب بسیار خوش طعم بیرون داد و او را خوش آمده قصد
آن نمود که این باغ را از مالکش اخذ کند دیگر باره گفت که انار دیگر از آن درخت بیار
چون آورد و فشرد آب بغایت کم و بی طعم بیرون داد از سرّ آن پرسید کودک گفت شاید
که سلطان زمان عزم جزم کرده باشد بر ظلم بواسطه قصد ظلم او اینچنین شده باشد
نوشیروان از این سخن تعجب نموده در دل خود رجوع کرده از آن قصد باز گشت نمود و
گفت انار دیگر بیار چون آورد و فشرد این بار از اول بار پر آب تر و مزه ناک تر بود گفت
حکمت در تغیّر این چه بود کودک گفت شاید که تغیّر احوال خود کرده باشد و از ظلم باز
گشته بعدل میل نموده باشد چون نوشیروان مقاله کودک را مطابق حال خود یافت در دل
خود بالکل از ظلم باز گشت نمود و صیت عدل او بهمه عالم و اقالیم انتشار یافت فایده دیگر معنی
ملکیت و مالکیت حق سبحانه و تعالی آنست که او قادرست بر ترجیح وجود ممکنات بر عدم مثل
وا و قادرست بر نقل آن از صفتی بصفتی دیگر چنانچه اراده او باشد بی مانعی و منازعی
بر مقتضای حکمت و عدالت او ملک و مالک یوم الدین اوست زیرا که قدرت بر احیای خلق
بعد از اماتت و علم باجزای متفرقه از ابدان مختص است بقدرت کامله او و علم شامل او محیط
جمیع معلومات پس یوم الدین را مالکی نباشد غیر حضرت رب العالمین پس اگر گویند که
مالکیت محقق نمیشود مگر وقتی که مملوک موجود باشد و حال آنکه قیامت هنوز قایم نشده و
موجود نگشته پس سزاوار آن بود که گفته شود مالکٌ یوم الدین بتنوین بدلیل آنکه اگر کسی گوید
که انا قاتل زید باضافه بغیر تنوین عرضیّت آن اقرارست و اگر گوید انا قاتلٌ زیداً آن تهدید است
جواب آنست که چون قیام قیامت امر حقست و بودنی و جایز نیست اخلال در حکمت حضرت ذی
الجلال و بنا بر تحقق و قوع وجود او را گردانیده همچو شیءٍ قائمٍ فی الحال و بنابران قول

که گفته اند که هر که مرد قیامت او قایم باشد که آن قیامت صغری است سوال بالکلیه مرتفع
میگردد و اگر گویند تخصیص مالک یوم الدین چه معنی است با آنکه حضرت ملک علام مالک
همه ایام است جواب آنکه چون در دنیا طایفه از متمردان بودند که در ملک دعوی منازعت
میکردند چون فرعون و نمرود و غیر ایشان و آن روز روزی خواهد بود که هیچکس در ملک
با حضرت مالک الملک منازعت و مشارکت دعوی نتواند کرد چنانچه مذکور خواهد
شد و میشاید که بجهت عظمت آن روز باشد که در آن روز فرمان هیچکس نافذ نباشد
و از هیبت آن روز هیچکس را مجال تصرف در هیچ امری ممکن نبود تخصیص بجهت آنست که
امروز خلق را هم ملکه دادیم و هم ارزانی داشتیم مالکان در املاک خود بخل ورزیدند
و ملوک در ممالک خود جور و تعدی نمودند چون روز قیامت شود تمامی املاک از
ملاک استرداد نماییم و تمامی ممالک از ملوک باز ستانیم تا ملک و ملک خاصه از آن ما باز ماند
نه بخل ماند در ملک و نه جور در ملک **فایده چهارم** قدریه میگویند هر آنچه که واقع میشود
اگر از جانب حق است پس ثواب از برای شخص که بچیزی که از و بفعل نیامده است عبث باشد
و عقاب او بر آنچه نکرده باشد ظلم پس فایده مالک یوم الدین چه باشد جواب آنکه بنده را
افعال اختیاریه هست چنانچه بر عاقل کامل مخفی نیست ثواب و عقاب منوط بر آنست
و حق سبحانه و تعالی در اصل فطرت خلق کرده بهشت و اهل آن که باختیار کارهای شایسته
از ایشان بفعل آید و دوزخ و اهل آن از اجزای عالم بود که باختیار کارهای ناشایسته
از ایشان بظهور رسد چه جمیع صفات کمال او را ثابت است و بعضی از آن صفت لطف و
قهر است و الا نقص لازم آید که منافی الوهیت است و بعضی مظهر لطف اند و برخی مظهر قهر دیگر
در حکمت بالغه او چون و چرا نیست که لا یسئل عما یفعل و هر سوالی که موجب انقلاب آن است باطل
و کمیل بن زیاد از امیر المومنین صلوات الله علیه از سر قدر پرسید آنحضرت در جواب فرمود
که آن راه تاریکیست پس در و سلوک منمایید که راه بر بیرون ندارد و دریای بی پایانست در و

که غرق شوید

غرق شوید و سر از اسرار الهی است بر خود مبندید که اطلاع بر حقیقت آن ندارید
چنانچه در نهج البلاغه مذکور است پس آنچه شارع فرموده فرمان او را از دست نباید
گذاشت که طریق نجات است **فایده پنجم** درین سوره کریمه پنج اسم از اسماء الله مذ
کور است که آن الله و رب و رحمن و رحیم و مالک است گویا که حضرت حق میفرماید که او
ترا خلق کردم پس الله و معبود علی الاطلاق باشم بعد از آن ترا تربیت کردم به انواع
نعم پس رب و پروردگار باشم بعد از آن اصناف عصیان از تو بوجود آمد من آن را
عفو کردم و پوشیدم پس رحمن و بخشنده گناهان باشم و چون توبه کردی و انابت نمودی
ترا آمرزیدم و بهشت جای دادم پس رحیم و آمرزنده باشم بهشت و بعد از آن
جزای اعمال ترا بتو تسلیم پس مالک روز جزا باشم و ذکر الرحمن الرحیم یکبار در بسمله
و دیگر در سوره دلیل است بر آنکه عنایت الهی برحمت نامتناهی اکثر است از دیگر اوصاف
کماهی و مع هذا معقب گردانید آن را بمالک یوم الدین تا بنده میان خوف و رجا باشد
و غرور پیشه نکند و نظیر این کلام است غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب **فایده**
ششم حق حمد و مدح تعظیمی که در میان مردمان جاریست نیست مگر آنکه کامل باشد
در ذات خود و اگر چه صفت احسان از و بظهور نرسد و اما اگر بواسطه احسان باشد
که از و بر بنده عاید شود در ماضی یا بسبب رجا و طمع در مستقبل خواهد بود یا از جهت
خوف و رهبت گویا که حق سبحانه میفرماید که اگر شما تعظیم میکنید بکمال ذاتی پس اقدام بحمد
من نمایید که منم الله و اگر از جهت احسان سالف است پس منم رب العالمین و اگر از برای ا
ترقب است پس منم رحمن و رحیم و اگر از برای خوف از عقاب است پس منم مالک یوم الدین
مبحث ششم در فواید ایاک نعبد **فایده اولی** بلا شک تقدیم مفعول مفید اختصاص است
یعنی عبادت نمیکنیم و نمی پرستیم احدی را سوای تو که تویی مستحق عبادت و پرستش و
درین ذوق سلیم است و ذهن مستقیم و استحقاق این اختصاص از برای حق جل و علا

ظاهر است که زیرا که عبادت عبارت از نهایت تعظیم است و این نظر بانکس است
که صادر شده باشد از و غایت انعام و نهایت اکرام و انعام حق نسبت بعباد او بحدیست
است که اگر حالات خود را بتدقیق نظر ملاحظه نماید بر و ظاهر گردد که کمال انعام
از حضرت ملک علام نسبت به بنده بظهور آمده از مبدأ فطرت تا منتهای خلقت و نیز
ثابت شده بدلایل قاطعه که حق سبحانه و تعالی عالم است بجمیع معلومات و قادر است
بهمه مقدورات و جواد و غنی و حکیم علی الاطلاق است و غیر ذلک از صفات کمالیه پس معبود
بحق و خداوند مطلق نباشد مگر ذات بزرگوار او و نیز عبودیت ذلت و مهابت است
پس هر جا که مولی اشرف و اعلی عبودیت اذلت و ادنی و حق سبحانه و تعالی اشرف و
اعلای موجودات است در ذات بلا امثال و اولی ی ممکنات است بصفات متعال پس عبادت
او احق و الیق باشد و نیز ما سوای واجب غنی ممکن فقیر است و محتاج پس مشغول است
بحاجات خود و بحاجت دیگری نمیتواند پرداخت پس قاضی الحاجات حق جل و علا
باشد و مستحق عبادت نیست غیر او که وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ فایدهٔ دوم
ذکر الله مورث خشیت و مهابت تا عبد در حالت عبادت ملتفت بیمین و شمال
نشود از ذکر ذی الجلال بان نمانند که شنیده که یکی از کشتی گیران با یکی از استادان آن
فن که در ان صنعت سرآمد بود کشتی گرفت و بواسطه عدم معرفت چند نوبت بر و غالب
شد تا یکباری در اثنای کشتی گرفتن شخصی گفت این فلان استاد است و مغلوب او
عجب مینماید او که این شنید فی الفور از و رمیده از استاد افتاد و دیگر باره با او
مقاومت نتوانست کرد و این نبود مگر بواسطه احتشام او بعد از عرفان و نیز ذکر
معبود موجب قوت عبد است تا ثقل عبودیت بان قوت بر دارد و این بار گران
بر ان سبک گردد و این سبب تقدیم ذکر او است همچنانکه اگر کسی خواهد بار گرانی را بر
دارد دوا یا و غذایی که مدد شود بر برداشتن آن بر و مقدم میدارد تا حمل او

برو آسان

بر و آسان شود مثل عاشق که جمیع محن و آلام را در حضور معشوق سهل می انگارد
و بر و تعب نمینماید و نیز بحکم إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا
فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ هرگاه طایفه از شیطان مس کرد انسان را بکسالت و غفلت و بطالت
جلال احدیت از مشرق انوار إِيَّاكَ نَعْبُدُ طالع گشته او را مبصر و مستعد ادای حق عبودیت
میسازد و مس او را باخبر و ضایع میگرداند و نیز اگر عبد ابتدا بعبادت کند محتمل که شیطان
او را وسوسه دهد که آیا معبود کیست اما هر گاه که بعد از این اسلوب گردد و گفت
إِيَّاكَ نَعْبُدُ از احتمال وسوسه و شر دور ماند و نیز واجب لذاته مقدم است در
وجود پس مناسب آنست که در ذکر نیز مقدم باشد و نیز تنبیه است بر انکه آنچه بر بنده
واجب است اولا معرفة الله است بعد از ان عبادت چه عبادت بلا معرفت فایده
ندهد و لهذا بعضی از اهل تفسیر وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ را به
لِيَعْرِفُونِ تفسیر فرموده اند و نیز نظر اهل تحقیق و عرفان بر معبود است نه بر عبادت
عابدان و بر منعم است نه بر نعمت جاوید ه و لهذا در شان بنی اسرائیل که اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي
و در باره این امت ذکر نمود که فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و تفاوت ذکرین نزد اهل بصیرت
مخفی نیست و ذکر معبود اولی است از ذکر عبادت فایدهٔ سیم در حکمت نون نعبد
و چه ایراد نموده اند یکی انکه تشریف از جانب حق تعالی نظر به بنده که او را تعلیم
و تلقین فرموده لفظی را که مبنی است از تعظیم و تکریم چنانچه در حالت حکایت از
نفس خود میفرماید که نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ کانه فرموده که چون تو
اظهار عبودیت من میکنی و استنکاف نداری که عبد من باشی ترا بمثابه یک امت ربیت
میدارم که إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً و دیگر انکه اگر ایاک اعبد میگفت موهم است که آن اخبار
از نفس قایل و بس و لیکن چون گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ معنی او اینست که من یکی از عبید توام
و بلا شک معنی ثانی ادخل است در تواضع و فروتنی و الیق است بادب و نیازمندی دیگر

تنبیه است بر آنکه جماعت اولی است از تفرد چنانچه حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله فرموده
که تکبیرة الاحرام در نماز جماعت بهتر است از دنیا وما فیها و دیگر مراد آنست که من ترا خاص میکردم
بعبادت و جمیع ملائکه مقربین و عباد صالحین در زمین ... قول اتفاق دارند و دیگر آنکه
چون مؤمنان برادران ... پس کانه حق جل وعلا میفرماید که چون تو بر من ثنا گفتی و ستایش
من بر زبان راندی که الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین منزلت و مرتبت
تو نزد ما بلند و مرتفع گشت پس اختصار مکن در عبادت بر اصلاح حال خود بلکه بدست
که سعی کنی در اصلاح حال جمیع برادران مؤمنان با آنکه بگویی ایاک نعبد و ایاک نستعین
و دیگر آنکه کانه عبد معترف بر تقصیر میگوید که ای معبود من عبادت من مشوب و مخلوط است
به تقصیرات بسیار و من آنرا مخلوط بعبادت جمیع عابدان کردانیده ام حتی عبادت انبیا
و اولیا و ملائکه مقربین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پس لایق نیست بکرم
بینهایت تو که تمیز فرمایی میان جمیع این عبادات یا همه را رد کنی بلکه مقتضی رحمت بلا غایت
آنست که آنرا در ضمن این بپذیری مثل آنکه اگر شخصی ده سلعه متاع بیک صفقه فروخته و از آن
بعضی معیوب بود بر مشتری است که همه را قبول کند یا همه را رد نماید نه آنکه بعضی را رد نماید

فایده چهارم کسی که ذوق عبادت یافته و فواید آن شناخته دل و جان را فرح و خوشحالی روی مینماید از اشتغال بآن و بار گران تکالیف برو آسان میگردد و اشتغال او
بغیر عبادت او را ثقیل و گران می آید زیرا که کمال لذت محبوب و اکمل احوال انسان
اشتغال اوست بخدمت ملک منان و وجود مکلف مستنیر است و بنور طاعت مستغنی است
بصفو عبادت چنانکه در خبر وارد است که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار
کثرت صلوة شب ظلمت انداز و موجب صفا و بهای وجه است در روز و نیز تکلیف امانت است
که انا عرضنا الامانة علی السموات والارض و ادای امانت واجب است عقلا و شرعا که
ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و ادای امانت از خدمات بنده سبب ادای

اوست

او است از جانب دیگر فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مر ابن عباس را بطریق وصیت فرمود
که یا غلام احفظ الله فی الخلوات یحفظک فی الفلوات ای پسر محافظت جانب حق تعالی در
خلوات در آسایشها تا حق ترا نگاه دارد و اعانت نماید در فلوات و دشواریها و نیز اشتغال
بعبادت ذو الجلال اشتغال است از عالم غرور برای سرور و رکونت از خلق بحق و این
موجب کمال لذت و غایت بهجت است و کسی که این حالت را مستبعد داند پس باید که کریمه
فلما رأینه اکبرنه وقطعن ایدیهن را از کلام ایزد متعال برخواند چون جمال بشر را
این مقدار تاثیر باشد پس هرگاه که جلالت و عظمت الهی در دل عابد موحد تجلی کند بدر شود
مقرر است که حیرت او بیفزاید و دهشت روی نماید و از خود فراموش کند وقتیکه او
جام شهود نوش کند و باید دانست که عبادت را سه درجه است اول عبادت
از برای رغبت در ثواب یا رهبت از عقاب باشد و این مرتبه زهاد است که روی از متاع
دنیای فانی تافته اند و برای باقی آورده بطمع آنکه آن اشرف و اعلا است و این
مرتبه ادنی است نزد اهل ذوق و حال دویم حق را عبادت نماید بواسطه تشریفی که
عبادت راست که آن قبول تکالیف است با انتساب بحضرت و ثواب و این مرتبه وسطی است
سیم آنکه قطع نظر از طمع ثواب و خوف عقاب نموده او را عبادت کند بسبب آنکه کسی که
استیهال و استحقاق عبادت دارد و معبود علی الاطلاق است که پرستش او او را سزاست
و عبادت او را روا و عابد بنده فقیر حقیر بی نوا است و معبود خداوند علی الاعلی و الوهیت
هیبت موجب عزت و هیبت است و عبودیت مقتضی خضوع و ذلت و این مرتبه اعلا است
که بعبودیت مسمی است و قربت اشاره باین مرتبه است که اگر مصلی بجای اصلی قربة الی الله
اصلی لثواب الله یا من عقاب الله بگوید نماز او باطل است و از کلام معجز نظام امیر المؤمنین
است صلوات الله علیه که ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک بل وجدتک
اهلا للعبادة فعبدتک و فرق تمام است میان عبادت و عبودیت عبادت بندگی کردن است

وعبودیت بنده بودن و این آنست که در همه احوال بنده او باشی چنانچه در همه احوال
حضرت ذی الجلال خداوند است و عبادت خوفست و آن کردن طاعت و عبودیت
بدانست و آن ماندن از معصیت است معنی عبادت کردن آنچه خدای تعالی پسندد و عبودیت پسندیدن
آنچه خدای تعالی کند عبادت دادن مال زکوة و عبودیت خوش بودن در رفتن مال بنابر
حادثات و دیگر آنکه عبودیت از اشرف مقامات است که حق تعالی بهترین کاینات را بآن یاد
فرموده که سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام و عیسی نبی ع بآن مفاخرت کرده
و اول بآن تکلم نموده که انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا و امیر مومنان و امام متقیان
بآن مباهات فرموده که کفی بی فخرا ان اکون لک عبدا و کفی بی شرفا ان تکون لی ربا اللهم
انی وجدتک الها کما اردت فاجعلنی عبدا کما اردت یعنی کافی و بسند بس است مرا که بآن فخر
کنم که بنده توام و مرا آن شرف بس که تو پروردگار منی بار خدایا یافتم الهیت ترا چنانکه خواستم
پس مرا آنچنان بنده گردان که تو خواهی و بعضی از اهل تحقیق گفته اند که مقام عبودیت نبی اشرف
است از مقام رسالت او زیرا که بعبودیت منصرف میشود از خلق بحق و برسالت منصرف
از حق بخلق و بعبودیت بنده از تصرفات معزولست و برسالت بتصرفات مشغول و لهذا
شرف تقدم یافته در قول حضرت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله و لا الملائکة المقربون مبحث هفتم
در فواید و ایاک نستعین فایده اول بلا شک عبد قدرت دارد بآنکه متمکن باشد از
فعل و ترک آن و حصول رجحان او بواسطه مرجح است پس اگر آن از نزد عبد است دیگر باره
تقسیم عود میکند و این خود موجب تسلسل است پس میباید که منتهی شود باعانت حق سبحانه و
تعالی و نیز همه خلایق طالب طریق حق اند بآنکه مساوی اند در قدرت و عقل و جد و طلب و
باین سعادت فایز نمیشوند مگر بعضی از عباد و این میسر نیست مگر باعانت حضرت حق که بحسب
قابلیت فطری اصل ایشان ایشانرا توفیق طاعت کرامت میفرماید و از معصیت دور میگرداند چه ا

گوش هوش

گوش هوش گشوده اند بکلام الهی و باختیار تلقی بآن مینماید و حضرت حق نیز فرو گذاشت
نمیفرماید در باره ایشان و اعانت میکند ایشانرا بتوفیق طاعت و دوری از معصیت و
این طایفه مظهر لطف اند بخلاف آن جماعت که سد آن نموده اند که سخن حق نشنوند و تلقی آن
نماید مع ذلک اختیار آن دارند که بشنوند و بعمل آورند پس این طایفه مظهر قهر اند که شقاوت
را بر سعادت اختیار کرده اند و این موجب خذلان و فرو گذاشت حقست ایشانرا که فلما
زاغوا ازاغ الله قلوبهم پس رجحان بسبب قابلیت فطریه ایشانست که حق تعالی اعانت میفرماید و
فایده استعانت ظاهر میشود در آنکه حق سبحانه و تعالی طاعت را واسطه نیل مطلوب کرده است بنده
مثل شبع که بعد از اکل طعام بحصول میرسد فایده دوم قایل را میرسد که بگوید استعانت بر عمل
حسنات قبل از شروع در وی بعد از شروع پس چرا مقدم نداشت استعانت را بر عبادت
جواب آنکه گویا عبد میگوید که شروع در عبادت تو نموده ام پس استعانت من منوط بکرم
در اتمام آن که منع نکند مرا مانعی و معارضه ننماید مرا صارفی که قلوب العباد بین الاصبعین من اصابع
الرحمن یقلبها کیف یشاء که انقلابات در احوال عباد بسیار است و نظر بر عاقبت و خاتمت است
و عباد ترا باعانت او باتمام میتوانند رسانید و عاقبت و خاتمت بامداد او بخیر مقرون
میگردد و بنده میباید که خود را مستعد فیض و اعانت الهی گرداند چه تخصیص باسم رحمن که
درین حدیث وارد شده مشعر است بآنکه رحمت کامله الهی که در انفس شامل همه جهات عبد است
و کیفیت تقلیب او از هر جهت از دایره رحمت بیرون نیست پس آنچه از جانب حق جل و علا ببندگان
میرسد همیشه رحمتست اما از طرف عبد اگر عدم طاعت و معصیتست و حصول از آن نفس بنده
و عقاب بسبب این مترتب میشود و نیز استعانت مطلقه متناول مهمات فیه بیت پس ذکر عبادت
حکم وسیله دارد و در طلب اعانت بر حوایج و تقدیم وسیله و سبب بر مسبب انسب است و الله اعلم
فایده سیم عبد اقتدا بحضرت خلیل کرده میگوید حق را اعانت غیر تو نمیخواهم چه نمرود مردود دست
و پای حضرت خلیل علیه صلوة الله الملک الجلیل بسته بود در حالت القای او بآتش نمرود دی جبرئیل ع

نازل شده فرمود که ای خلیل هل لک حاجة یعنی ترا هیچ حاجتی هست آنحضرت در جواب فرمود
اما الیک فلا مرا حاجت هست اما بتو نه جبرئیل گفت پس حاجت از قاضی الحاجات بخواه گفت
حسبی من سؤالی علمه بحالی کافی است از سوال من او و نکته در این آنکه مومن در صلوات مقید است
با پهای او از مشی و دستهای او از بطش و لسان او از گفت مگر از قرائت و ذکر پس چنانچه
حضرت جلیل در شان خلیل فرموده که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم پس میگوید
آتش دوزخ بمصلی که ای مومن نور طاعت تو نار مرا فرو نشانید فایده چهارم طلب اعانت
عنکم بعین تو و از غیر تو استعانت نمیخواهم زیرا که ممکن نیست او را که اعانت من کند مگر
باعانت تو او را پس قطع واسطه میکنم و نظر نمیکنم مگر باعانت تو فایده پنجم چون ایاک
نعبد موهم عجبست بواسطه عبادت ازاله آن نمود با ایاک نستعین فایده ششم ایجاد و
مقام است معرفت ربوبیت و معرفت عبودیت و نزد اجتماع هر دو حاصل میشود در طی
که مذکور است در اوفوا بعهدی اوف بعهدکم اما معرفت ربوبیت پس کمال او مذکور است
در الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین و انتقال عبد از عدم سابق
بوجود دلالت میکند که او اله است و حصول فواید بعبد در حال وجود دالست
بر آنکه رحمن و الرحیم است و احوال معاد مبنی است بر آنکه مالک یوم الدین است اما معرفت
عبودیت مبدأ او ایاک نعبدست و کمال او ایاک نستعین در جمیع مطالب و مآرب و هر گاه
مقام تمام شد و فا بعهد ثمره بر و مرتب گشت که اهدنا الصراط المستقیم است تا آخر و این احسن
و ابلغ ترتیبی است چنانچه بر صاحب فطنت مخفی نیست فایده هفتم بدانکه از اول سوره تا اول
این آیت کلام بر وجه غیبت بود اکنون بطریق خطاب جاری کرده اند و این را التفات
گویند چه او آنست که از غیبت بخطاب عدول کنند یا از خطاب بغیبت روند یا از غیبت
بتکلم آیند و حکمت در این آنست که چون کلام از اسلوبی باسلوب دیگر منتقل گردد سامع را
از استماع آن نشاطی حاصل آید که در سوق کلام بر یک اسلوب آن نشاط نباشد و وجه

التفات

التفاتیکه در این سوره وقوع یافته مبنی بر چند وجه است اول آنکه مصلی نزد شروع
در صلوة گویا که اجنبی است بنا بر این ثنا بر حضرت رب العالمین تا بمالک یوم الدین بالفاظ
مغایبه وارد گشته بعد از آن گویا که حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون تو حمد و ثنای من ادا
نمودی و اقرار بالوهیت و ربوبیت و دیگر صفات من کردی در دعوی عبودیت صادق
آمده ما نیز حجاب بر داشتیم و ابدال نمودیم محل بعد را بمقام قرب پس در حالت شهود و حضور
تکلم کن بالفاظ مخاطبه و بگو ایاک نعبد و ایاک نستعین دوم آنکه عبد چون یاد کرد سزاوار
حمد او است و جاری کرد این صفات عظیمه را بانکه پروردگار عالمیانست و بانکه
منعم است بر خلق بانواع نعم بلا نهایت و بانکه مالک کل امور است در عاقبت بواسطه این یعنی
علم او تعلق گرفت بمعلوم عظیم الشان رفیع البرهان که مستحق ثنا او است و حقیق بخضوع
و استعانت بنده در مهمات پس با آن معلوم متصف بصفات کمال و متمیز بنعوت جلال خطاب
میکند که ای آنکسی که باین اسماء حسنی موسوم و باین صفات علیا موصوف و معلومی ترا بعبادت
خاص میگردانیم و باستعانت اختصاص میدهیم لا نعبد غیرک و لا نستعین سواک زیرا که دلالت
خطاب بر اسناد بان معلوم متمیز که سزاوار نیست عبادت مر غیر او را ظاهرتر و تمام تر است سیم
آنکه دعا در حضور الیق و اولی است چنانچه ثنا در غیبت اوقع و احری است و بطریق انبیا
در حضور و قربت چنانچه قران از آن خبر میدهد که حضرت آدم علیه السلام فرمود ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت
سلیمان این دعا فرمود که رب هب لی ملکا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مخاطب باین
خطاب شد که قل رب زدنی علما و حضرت زکریا فرمود که رب لا تذرنی فردا و غیر ذلک من الآیات
چهارم آنکه عبد چون شروع در صلوة نمود و بنیت تقرب کرد و حق جل و علا را ثنا گفت بوجه لایق
حق سبحانه و تعالی دعای او را استجابه فرمود و در تحصیل این قربت بیفزود و نقل کرد او را از
غیبت بمقام حضور و چون مقام حضور یافت از ما سوی بالکلیه غایب شد چنانچه لذت و الم درک
نتوانند کرد و این مرتبه مخصوص انبیا خصوصا سید المرسلین و ائمه المعصومین است صلوات

حمد او را بوجه که

وانت خیر الوارثین

الله علیهم اجمعین فایدهٔ هشتم بدانکه اهل شرک چند طایفه اند بعضی اخذ کرده اند آلهه خود را
از اجسام معدنیه مثل حجر و ذهب و فضه و نحاس و غیر ذلک و بعضی دیگر از نباتات مثل شجر
و دیگری از انسان مثل عبدهٔ مسیح و عزیر و بعضی دیگر از اجسام بسیط مثل عبدهٔ نار که مجوس اند
یا اجسام علویه مثل عبدهٔ شمس و قمر و دیگر کواکب و طایفه میگویند که مدبر عالم نور و ظلمت
و ایشان ثنویه اند و جماعتی میگویند که ملایکه عبارت از ارواح فلکیه اند و هر اقلیمی را دو
از ارواح صور و تماثیل را و پرستش مینمایند و ایشان عبدهٔ ملایکه اند و بعضی میگویند که عالم را
دو اله است یکی خیر که الله است و دیگر شر که ابلیس است چون این نوع طریق مختلفه باطله در
میان خلایق هست حق سبحانه و تعالی سورهٔ کرامت فرموده که تصدیق بآن موحد از مشرک
و سعید از شقی و منافق از موافق امتیاز می یابد زیرا که الحمد لله دلالت دارد بر جمیع انواع
حمد و صفتی ثبوتیه است که او منبع است از سایر صفات چنانچه مذکور شد و ایاک نعبد دالست
بر توحید محض و براءة از هر چه غیر معبود بحق سزاوار ستایش نیست و معبود بحق لایق ثنا
و ستایش است و اکبر است از هر شیء چه غیر او همه مخلوق اند و استیهال معبودیت ندارند
بدلایل قاطعه ثابت شده پس ایاک نعبد قایم مقام سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر است و لهذا در رکعات اخیره جاری مجرای فاتحه میشود که مصلی مخیر است در میان
فاتحه و تسبیحات اربعه و ایاک نستعین نایب مناب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم بحث هشتم در فواید اهدنا الصراط المستقیم فایدهٔ اول گویند که طلب هدایت از
مؤمن تحصیل حاصلست چه مؤمن مهتدی است چنانچه در سؤالات اهل دوم مذکور شده و جواب
آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلم فرمود و آنحضرت تقریر فرمود که جواب دیگر ندارد و لهذا بعضی نیز گویند
که مراد از صراط ولایت و در تحمل میثاق عظیم از جهت مرضات الله مثل تحمل نوح علیه السلم بر جفای
قوم و دیگر انبیا علیهم السلم و نیز در هر خلقی از اخلاق طرف افراط و تفریطی دارد و هر دو مذموم
و حد وسط محمود است پس مؤمن بعد از آنکه معرفت الله را بدلایل حاصل کرده و هدایت یافته

مهتدی

مهتدی گشت لیکن لابد است او را باین حصول ملکات و اخلاق فاضله که وسط است بین الطرفین
و مستقیم است بین المنحرفین مثلا قوت شهویه طرف افراط او فجور است و طرف تفریط او
جمود و آن هر دو مذموم است و وسط او که عفت است محمود است و همچنین قوت غضبیه طرفین
او که تهور و جبن اند مذموم اند و وسط او که شجاعت است محمود است و قوت نفسانیه که جربزه
و بلاهت است مذموم اند و وسط او که حکمت است محمود و بالجمله حاصل میشود از توسط قوت
شهویه حیا و رفق و صبر و قناعت و ورع و تقوی و سخا و از توابع سخا است کرم و ایثار و
عفو و مروت و مسامحت و لازم می آید از توسط استعمال قوت غضبیه بزرگی نفس و علو همت و
و ثبات و حلم و سکون و تحمل و تواضع و حمیت و رقت از توسط استعمال قوت نطقیه ذکاوت و
سرعت فهم و صفاء ذهن و سهولت تعلم و حسن تعقل و تحفظ و تذکر حاصل میشود از کمال توسط
در قوی ثلثه که شهویه و غضبیه و نفسانیه است کمال عدالت و تابع است او را صداقت و الفت
و وفا و شفقت و صله رحم و مکافات و حسن شرکت و تسلیم و توکل و تعظیم معبود بحق و خداوند
مطلق و ملایکه مقربین و انبیا و مرسلین و ائمه معصومین و اولو الامر و انقیاد اوامر و نواهی
ایشان و تقوی کامل میگردد و تمام میشود باین معانی و آن موجب اکرام باری میگردد که ان
اکرمکم عند الله اتقیکم و از برای آنکه قوت نطقیه ذاتی است و قوت غضبیه و شهویه حصول
مر ایشان را بواسطه تعلق بدنی است پس کمال توسط او در نطقیه آنست که استعمال کنند
او را بحیثیتی که ازید از و ممکن نباشد و کمال توسط در آن دو ی دیگر آنست که استعمال
آنها بطریقی باشد که اقل از و متصور نگردد و این احوال مفضیست بسعادت ابدی و
دولت سرمدی و نیز علم نظری قبول زیادتی میکند بسبب تواصل اوقات و قلت فترات
و بواسطه زیادتی ادله پس کسی که معرفت آلهی بدلیل واحد دارد آنچنان نیست که او را
بدلایل متعدده اخذ کند و هیچ موجود نیست از اقسام ممکنات الا که در وجود دلالت
هست بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و بر قدرت و جود و رحمت و حکمت بالغه

او چنانچه روایت کنند که مردی در زیر درختی خفته بود و در درخت مینگریست ناگاه برگی
از آن درخت بر روی افتاد آن مرد آن را برداشت بر زبان او جاری شد که مَنِ الّذی
اَنْبَتَ الْوَرَقَ عَلَی الشَّجَرِ یعنی کیست آنکسی که برویانید برگ را بر درخت در این حالت برگه دیگر
پیدا آمد و بر روی نوشته بود که الّذی اَنْبَتَ الْوَرَقَ عَلَی الشَّجَرِ هُوَ الَّذِی شَقَّ عَلَی وَجْهِکَ الْبَصَرَ وَ السَّمْعَ
عِظَاماً فِی رَأْسِکَ وَ اَنْطَقَ لِسَاناً فِی فَمِکَ یعنی آنکس برگ بر درخت رویانید که چشم ترا شکافته
بینا گردانید و استخوان ریزه را در سر تو شنوا ساخت و گوشت پاره در دهان تو بسر حد
گویایی رسانید و مقرّرست که صحت دین اسلام بدلیل واحد کفایت میکند اگرچه ذهول
بحصول رسد از باقی دلایل پس کاملان میگویند که هدایت کن ما را بر کیفیت هر شیء از ادلّه
دالّه بر ذات عالی و صفات متعالی تو از علم و قدرت و غیر ذلک و نیز میتواند بود که مراد
به الصراط المستقیم اقتدا به انبیا و اولیا باشد با آنکه انسان بالکلیه معرض باشد از ما
سوی الله و مقبل باشد با همگی همّ و قلب بذکر و فکر او تا غایتی که اگر مامور گردد بذبح
ولد صلبی مثل حضرت خلیل در ذبح اسماعیل مطیع و منقاد باشد و اگر اشارت شود بالقای
نفس در ظلمات بحر فرمان را گردن نهد همچون یونس پیغمبر علیه السلم و اگر امر شود او را به
تلامذت و شاگردی کسی که از و اعلم باشد فرمان را بجان خریدار بود مثل موسی نبی با وجود
منصب نبوت و کتاب و شریعت و خواجه خضر علیه السلم و نیز چون طرق مختلفه در میانست
با وجود فرق اسلام که هفتاد و سه فرقه اند و از این جمله ناجیه یک فرقه اند میگویند که
هدایت کن و راه نمای ما را بطریق سوی که در و زیغ و ریب و انحرافی نباشد و آن طریق
جماعتی است که محبت ایشان عصمت است در اولی و عقبی و مودت ایشان واجب بدلیل کریمه وصفت
قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ ایشان طایفه اند که ثناخوان ایشان
قرآنست و مدح گوی حضرت منّان که آن جماعت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و علیهم اجمعین
و بفحوای مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَ فِیهَا نَجیٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ

مفهوم

مفهوم و معلوم است که فرقه ناجیه از جمله آن فرق ایشانند که بکشتی نجات ایشان در آمده اند
و باقی که در آن کشتی در نیامده اند و دست تولّا بدامن آل عبا نزده اند طریق دیگر را اختیار
کرده اند هالک اند چه طریق مستقیم طریق آل محمد است چنانچه بریده روایت کرده و دیگر مومن
را طریق صراط مستقیم تلقین فرموده که در سوال اختیار نموده زیرا که خط مستقیم اقرب
خطوطست که موصل است بین نقطتین پس صراط مستقیم اقرب باشد بمطلوب و نیز مستقیم
واحد است و ماسوای او معوج و بعضی از آن اشبه ببعضی دیگرند در اعوجاج و مقررست که
استقامت ابعدست از خوف و اقربست بخلاص مطیع بجانب او و اکثر در اختیار لفظ صراط
بر طریق و سبیل تذکیر آیت مر صراطی را که جسر ممدودست میان طرفین جهنم سهّل الله تعالی مروره علینا
علینا و عُبُورَهُ فایده دوم اهدنا بلفظ جمع فرموده زیرا که دعا بعنوان جمعیت اقربست
باجابت چه اگر دعای بعضی که قرین اجابت شد اکرم الاکرمین دعای دیگران را بتبعیت آن
مقرون باجابت میگرداند و از اینست که در خبر وارد است که قبل از دعا و بعد از دعا بر
پیغمبر و آل صلوات الله علیهم صلوات فرستند که صلوات بر رسول و آل البته مستجابست و چون
طرفین دعا مستجاب شد وسط آن نیز بتبعیت مستجاب میشود و نیز حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرموده که دعا کنید بدرگاه حق جل و علا بالسنه که با آن عصیان نکرده باشید گفتند
یا رسول الله این السنه از کجا آریم فرمود که در حق یکدیگر دعا کنید که تو بلبان او عصیان
نکرده و او بلبان تو عصیان ننموده و نیز الحمد لله حمد جمیع حامدین است و ایاک نعبد متناول
جمیع عبادات عابدین و ایاک نستعین استعانت همه مستعینین پس لاجرم هدایت از برای کل است
همچنانکه طلب اقتدای کل بصالحین است در صراط الذین انعمت علیهم و فرار از طالحین در غیر
المغضوب علیهم و لا الضالین و هرگاه در دنیا بدین شیمه سلوک نمایند امید که در عقبی نیز در
سلک وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَاُولٰئِکَ مَعَ الَّذِینَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ
وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِینَ باشند فایده سیم بعضی از ارباب وصول و محرمان حرم قبول گفته اند

که صراط مستقیم عبارت از عبور طریق بشریت و وصول بمقصد حقیقتست و سالکان این
مسلک را به پنج گام طی کرده اند و بر پنج قدم بمنزل مقصود رسیده اند قدم اول بر نفس
خودمی نهند تا مراد و نامرادی در نظر ایشان یکسان میشود و دوم قدم بر دنیا می نهند
تا هستی و نیستی در نظرشان مساوی میگردد و سیم قدم بر خلق می نهند تا رد و قبول
ایشان برابر مینماید چهارم قدم بر جان مینهند تا حیات و ممات در نظر ایشان تفاوت
نمیکند بلکه مایلتر بممات و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده در حین شهادت
که فُزْتُ بِرَبِّ الْکَعْبَةِ یعنی فیروزی یافتم بخدای کعبه پنجم قدم برای قدس می نهند تا بغیر از
انوار تجلی جمال و جلال چیزی مشاهد ایشان نمیگردد و دل ایشان بحقایق ایمان منور
میشود که لِلَّذِینَ اَحْسَنُوا الْحُسْنیٰ وَ زِیَادَةٌ چنانچه در نهج البلاغه مذکورست که بعضی از
خواص امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که هَلْ رَاَیْتَ رَبَّکَ حَتّیٰ عَرَفْتَهُ یعنی آیا
دیدی پروردگار خود را تا شناختی او را فرمود در جواب اَلَمْ اَعْبُدْ رَبّاً لَمْ اَرَهُ
یعنی نپرستم خدا را که ندیده باشم او را گفتند کَیْفَ رَاَیْتَهُ یعنی چگونه دیدی فرمود
که مَا رَاَتْهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِیَانِ لٰکِنْ رَاَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَایِقِ الْعِرْفَانِ یعنی ندیدم
او را بدیده سر و لیکن دیدم او را بدیده سر بطریق برهان عقل و حجت کشفی فایده چهارم
بعضی گویند که صراط مستقیم از طریق اهل الله است و او با ذبت بدو گام آید
یک گام از دنیا در گذرند و بگام دوم عقبی را پس پشت اندازند و بقرب مولی واصل
گردد که اَلدُّنْیَا حَرَامٌ عَلیٰ اَهْلِ الْآخِرَةِ حَرَامٌ عَلیٰ اَهْلِ الدُّنْیَا وَ هُمَا حَرَامَانِ عَلیٰ اَهْلِ اللهِ پیر
هرات قدس سره فرموده که درویش را نزد دنیا مطلوبست و نه عقبی محبوب طلب کردن
دنیا مجوریست و طلب کردن عقبی مزدوری که مزدور دیه بهشت مینازد و عارف بدوست
مجتمع در فواید صراط الذین انعمت علیهم فایده اولی در کشاف آورده که فایده
بدل آوردن باین کلمه چه بود چرا ابتدا نفرموده که اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الَّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ میگوید

وِرد (margin)
والآخرة (margin)

که فایده

که فایده این تاکیدیست که ذکر شیٔ مرة بعد اخری اکدست از ذکر وی مرة واحدة و دیگر آنکه
تا اشعار باشد باینکه صراط مستقیم طریقه مؤمنان و سلیقه اولیا نانست یا دلیل باشد دالّه بر استقامت
ایشان بابلغ وجهی و نظر این چنانست که کسی گوید مر کسی را که تو را دلالت کنم بر فلانی که افضل و
اکرم است زیرا که ذکر آن شخص اولا بر سبیل تفصیل او قوی است در نفس و اکدست در وصف او
بفضل و کرم فایده دوم حق نعمت آنست که منفعت مفعول او بر جهت احسان نظر بغیر باشد که اگر
فاعل او را منفعت بنفس خود اراده کند بر جهت احسان آن نعمت نیست پس مستحق شکر نگردد و هرچه
بخلق عاید میشود از جلب نفع و دفع ضرر آن از جانب حق جل و علاست که وَ مَا بِکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللهِ
زیرا که نعمت واصله از جهت غیر تعالی آن نیز منتهی بحق سبحانه و تعالی میشود زیرا که خالق این نعمت
و آن منعم و داعیه انعام در وهم او حق تعالی است و اول نعمتی که بندگان از ذات او یافته آنست که با وی
ممکن است انتفاع بمنافع و احتراز از موانع چنانچه اولا فرموده که کَیْفَ تَکْفُرُوْنَ بِاللهِ وَ کُنْتُمْ اَمْوَاتاً
فَاَحْیَاکُمْ و در عقب آن ذکر کرده که هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعاً فایده سیم فایده چهارم
گویند که آیا حق سبحانه و تعالی نسبت بکفار نعمت ارزانی داشته و مراد بانعم نعمت دنیویه است اخرویه چه
نعمت دین در حق ایشان ممکن نیست بعضی گویند که نعمت دنیویه نیز در حق ایشان روا نیست
از دو وجه یکی آنکه اگر او را بر کفار نعمت بودی لازم آمدی طلب صراط کفار بدلیل صراط
الذین انعمت علیهم زیرا که مبدل منه که الصراط المستقیم است و در حکم تنحیه و طرح است جواب
این آنست که غیر المغضوب علیهم دافع اینست و وجه دوم از سوال آنکه نعمتهای ایشان از مال و
صحت و عافیت و لذات و منافع همه استدراجست و آن بمنزله طعام مسموم است که بظاهر
هر آکل را در خوردن آن لذت و راحتست فاما تلخی و محنت هلاکت در عقب دارد و نعمت عبارت
از منفعتی است که خالص باشد از ضرر قال الله تعالی سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُوْنَ وَ اُمْلِیْ لَهُمْ
اِنَّ کَیْدِیْ مَتِیْنٌ و املا و مهلتی که متعلق بکید متین باشد چگونه نعمت توان گفت و عاقبت آن عادتا
محموده و دیگر فرموده حضرت ملک وَ لَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اَنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ لِیَزْدَادُوْا

نعمت حیات (margin)

إنما پس معلوم شد که عافیت و مهلت ایشان بواسطهٔ آنست که گناه ایشان زیاده گردد بجهت آنکه از
خیر ایشانست جواب این بدین وجه گفته اند از آنکه املا و مهلت نظر بکفار نعمت وخیر نباشد لازم
نمی آید که اصل حیات و سایر اسباب انتفاع از حیطهٔ نعمت بیرون رود چه مهلت تاخیر نعمت بعد
از ثبوت استحقاق آنست و الحالة هذه نفس مهلت نیز تمتع حالی است چنانچه از حضرت حق تعالی است کما قال الله
تبارک و تعالی وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ و این بمنزلهٔ طعام مسموم نیست بلکه
بمثابه آنست که شخصی طعام لذیذ غیر مسموم تناول نماید و بواسطهٔ فساد مزاج آکل یا بسبب استعمال
طعام زیاده از حد اعتدال مزاج طعام فاسد گردد و نسبت باکل همچو زهر قاتل شود و لهذا حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ و چگونه نعم نامتناهی الهی عموم
نداشته باشد و حال آنکه میفرماید یَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً الآیه و دیگر کُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ
و این در معرض امتنان و شرح نعم وقوف یافته و دیگر فرموده که وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ و شکر نمی باشد مگر بعد از نعمت **فایدهٔ چهارم** مراد بنعمتی که در انعمت
علیهم مذکور شده اکثر بر آنند که مطلق است هر نعمتی را خواه دینیه و خواه دنیویه اما نعمت
دنیویه فقط از غیر المغضوب علیهم و الضالین خارج میشود و باقی میماند نعمتی که حضرت عزت
کرامت فرموده در دنیا و آخرت بر انبیا و صدیقین و شهدا و صلحا که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ
وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ و همچنانکه اصل نعم دنیویه حیاتست که مستتبع کل منافع و مسرات است
پس همچنان اصل نعم دینیه که ایمانست مستلزم جمیع خیرات و سعادات است و چنانچه کمال بدن بحیات است
کمال جان بایمانست و موت این بفقدان آنست إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ و همچنین
که حیات بدن از فضل حق است ایمان نیز بتوفیق اوست و اضافهٔ ایمان بعید اضافهٔ اثر است بقابل
و باین فیوض متوجب ثواب ابدی و سعادت سرمدی میگردد و در نار مخلد نمیمانند چه او را تشرف
کرامت فرموده باعظم انعام معاقب نخواهد ساخت او را باشد الآلام که مَا الْإِنْعَامُ إِلَّا بِالْإِتْمَامِ

اگر رعایت

اگر رعایت اصلح بر حق تعالی واجب باشد مقرر است که آن انعام نیست زیرا که ادای
واجب را انعام تسمیه نمیکنند جواب آنکه این نزاع لفظی است چه لابدیست که آنچه اصلح باشد
از او صادر شود و لایق بحکمت بالغهٔ او نیست خلاف آن تو آنرا هر چه میخواهی تسمیه کن
فایدهٔ پنجم بعضی از اهل تحقیق آورده اند که منعم علیهم چند طبقه اند اول آنانی که در آیت
ربیعهٔ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ الآیه مذکورند و نعمت در حق ایشان نبوت و رسالت
و امامت و خلافت و راستی و شهادت و صلاحیت است دویم اولیا اند که انعام در
بارهٔ ایشان صدق و رضا و تقوی و مروت و یقینست سیم عارفانند و نعمتی که درباره
ایشان اجرا فرموده معرفت ذات و صفات اوست سبحانه چهارم ابرارند و انعام در حق ایشان
حلم و رافت پنجم مریدانند و انعام ایشان حلاوت طاعتست ششم علما اند و انعام در حق
ایشان استفتاح ابواب معارفت و ارشاد و هدایت خلایق بطریق قویم و صراط مستقیم چه
ایشان زنگ جهالت و غفلت بصیقل علم از سویدای قلوب خود زدوده اند و بعلو کوی دولت
از میدان سعادت ربوده اند و فضیلت علم همین بس که حضرت حق جل و علا فرموده که وَالَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که مَنْ أَكْرَمَ عَالِمًا فَقَدْ أَكْرَمَنِي
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که رُتْبَةُ الْعِلْمِ أَعْلَى الرُّتَبِ هفتم مؤمنانند و انعام
ایشان استقامت در ایمانست چه معرفة الله و صفات ثبوتی و سلبی و عدل و نبوت و امامت و
معاد بدلایل و براهین یقینیه حاصل کرده اند و مرتکب اوامر الهی شده اند و مجتنب از نواهی او
گشته و در متابعت آل مصطفی صلی الله علیه و آله استوارند و این عطیه کبری و نعمت عظمی است
فایدهٔ ششم حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما الصلواة و السلام فرموده که صراط الذین
انعمت علیهم یعنی طریق آنانی که برایشان وضع منت فرمایی بغفران و مشرف گردانی بنعمت جنان
نه طریق آنان که در معرض سخط اند و هجران و بواسطهٔ عدم فرمانبرداری در دار عقوبت و نیران
چون کفره و ظلمهٔ آل محمد صلی الله علیه و آله **فایدهٔ هفتم** در فواید غیر المغضوب علیهم و لا الضالین

فایده اولی مغضوب علیهم طایفه اند که مایل اند در اخلاص یا در اعتقاد بطرف تفریط
که ایشان یهود اند و جماعتی که شیمه ایشان داشته باشند در تفریط مثل خوارج و نواصب
و مخالفان اهل البیت که تفریط می ورزیدند درباره امیر المؤمنین و درباره ائمه انام علیهم
الصلوة والسلام و تفضیل غیر بر امیر المؤمنین علیه السلام میکردند و حال آنکه در کتاب کشف
الغمه روح الله روح مؤلفه مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر دوستی
امیر المؤمنین علی علیه السلام امر مردمان را ترغیب میفرمود و بران مبالغه مینمود و از بغض و
عداوتش تنفیر میکرد که فرق میان کافر و مؤمن از حب و بغض آنحضرت معلوم میشود
بموجب فرموده که حب علی ایمان و بغضه کفر یکی پرسید که یا رسول الله بغض او و دشمنی او را چه دریابیم
فرمود که علامت بغض او آنست که غیری را برو تفضیل کنند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
بنیاد مخالفت کردند و بغض ورزیدند بر روی آنحضرت شمشیر کشیدند چنانچه در کتب
تفضیل آن مذکور است و متابعت او که فرض عین بود بلکه عین فرض بود نکردند و ضالین جماعتی
اند که مایل اند بجانب افراط و ایشان نصاری اند و مثل نصاری در افراط و غلو مانند غلات
که امیر المؤمنین علیه السلام را بشر ندانند بلکه اله دانند و لهذا امیر المؤمنین در جواب سؤال
حارث همدانی رحمه الله فرموده که مبغض غالی مباشید و مفرط غالی نیز باید که نباشید چه این
هر دو طریق ضلالت است و حد وسط را معیار سازید آنها باز پس آیند فاخذ و اینها پیش رفته اند
هر یک میباید که بحد وسط خود را برسانند که طریق نجات است و مرا بنده دانید که حق سبحانه و تعالی
درباره من عنایت بلا غایت فرموده بمرتبه که در وقت مردن هر که باشد از مؤمن و منافق
مرا بچشم سر معاینه به بیند و من بر احوال او مطلع کردم از اسم و صفت و اقوال و افعال آنچه
کرده از نیک و بد که بالهام الهی و برکت حضرت رسالت پناهی ص مرا معلوم گردد باشد و ای حارث
تو در محل عبور بر پل صراط مرا خواهی شناخت پس از لغزیدن و جرعه که ترا باشد مترس و الله
ممکن نشود ترا در آن وقت شربت آبی بچشانم که خنک تر باشد از یخ و شیرین تر باشد از عسل

و وقتی

و وقتی که دوزخیان را بر آتش عرض کنند من خواهم گفت با آتش که ای آتش زینهار که گرد این مرد
نگردی و نزدیک او نروی که سررشته محبت او بمحبت وصی پیغمبر بازبسته است چنانکه این ابیات
مشهور است باین مضمون نظم قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا یا حار همدان من
یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا
و انت عند الصراط تعرفنی فلا تخف عثرة و لا زللا اسقیک من بارد علی ظماء تخاله
من حلاوة العسلا اقول للنار حین توقف للعرض دعیه لا تقربی الرجلا دعیه
لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا آنحضرت اینچنین بنده است و دیگر سخنان
فرمود که این کتاب گنجایش آن ندارد حارث که این کلمات بابرکات شنید گفت اکنون
باک ندارم که مرگ بمن ملاقات کند یا بمرگ ملاقات کنم و طایفه یهود و مثل ایشان تخصیص
یافته اند بغضب زیرا که غضب مستلزم بعد و طرد است و مفرط در شیء معرض است از آن
و اما مفرط مقبل است ولیکن از حد اعتدال تجاوز کرده مقصود را فوت نموده در بادیه
حرمان حیران مانده کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران و یهود تفریط کردند
در شان پیغمبر خود با آنکه اطاعت نکردند کلیم را و ایذا رسانیدند بغایتی که چون حق
سبحانه و تعالی ایشان را از دریا سالم گذرانیدند و از فرعون نجات داده او را غرق کرده
با تمام لشکریان و بعد از آن یهودان داعیه کردند که بت پرستی کنند چنانچه در نهج البلاغه
مذکور است که بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختلاف در باب خلافت بسیار
شد بعضی از یهود مدینه بدین سبب شادان گشته روی بامیر المؤمنین علیه السلام آوردند
و گفتند که ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فیه هنوز دفن ناکرده پیغمبر خود را در میانه شما اختلاف و وصی او
افتاد درباره پیغمبر آنحضرت در جواب فرمود که انما اختلفنا عنه لا فیه جز این نیست که اختلاف
از وکردیم نه در وکه ما میگفتیم که آنحضرت نص فرموده در خلافت و امامت و خصمان منکر
بودند اما اختلاف افتاد در اصل نبوت نکردیم بخلاف شما که اصل نبوت را منکر شدید و گو سال

پرستی اختیار کردید و بت پرستی را عیب نمودید مراد پیران ایشانند لیکن آن حالت در ایشان
نیز سرایت داشت وَلٰکِنَّکُمْ مَا جَفَّتْ اَرْجُلُکُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتّٰی اِذَا قُلْتُمْ لِنَبِیِّکُمْ اجْعَلْ لَنَا اِلٰهًا کَمَا
لَهُمْ اٰلِهَةٌ و لیکن هنوز قدمهای شما خشک نشده بود از دریا در آن وقت که بنجات یافتید
از فرعون گفتید به پیغمبر خود که بدید کن از برای ما خدایانی مثل این خدایان که دیده بودند
که در بعضی قرای شام که بت پرستی میکردند که ما نیز ایشان را عبادت کنیم قَالَ اِنَّکُمْ قَوْمٌ
تَجْهَلُوْنَ حضرت موسی ع فرمود که شما قومی بغایت جاهلانید که حق تعالی نهایت اکرام و انعام
با شما بجای آورده باشد و شما این دلیعه کنید این کمال جهالت و تفریط است مثل معاندان
زمان امیر المؤمنین علیه السلم که بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنچه خباثت
آزار بود با اهل بیت بجای آوردند و بواسطه مخالفت فتنه و رخنه در دین اسلام انداختند
و سخن خدای و رسول بیکسو نهادند و دیگر فرموده که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَکُوْنُوْا کَالَّذِیْنَ
اٰذَوْا مُوْسٰی فَبَرَّاَهُ اللّٰهُ یعنی شما که اهل ایمانید و دعوی مسلمانی میکنید مباشید مثل آنجماعت که
ایذا میرسانیدند موسی کلیم را پس باید که شما با پیغمبر خود این شیوه بکار نبرید و بعضی که دعوی
و نایب مناب آن پیغمبر باشند حال آنکه بعضی شیوهٔ یهود را پیشه کردند و پیغمبر را در حالت
حیات آزردند که فرمود قُوْمُوْا عَنِّیْ برخیزید از پیش من و در وقت ممات فاطمه زهرا را علیها
السلم آزردند که همان آزار پیغمبر است صلی الله علیه و آله بحکم این حدیث که اَلْفَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّیْ
مَنْ اٰذَاهَا فَقَدْ اٰذَانِیْ وَمَنْ اٰذَانِیْ فَقَدْ اٰذَی اللّٰهَ یعنی فاطمه زهرا پاره از بدن منست هر که برنجاند
او را مرا رنجانیده و هر که مرا برنجاند خدای تعالی را رنجانیده اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ
لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ بدین مرتبت است و آزار امیر المؤمنین علیه السلم در حین تحریر نمی‌گنجد
بر مؤمنان و غیره معلوم است و نصاری درباره پیغمبر خود افراط نمودند که گفتند اَلْمَسِیْحُ ابْنُ اللّٰهِ
وَاِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ مانند اینست که غلات میگویند اینها طریق ضلالت و کفر و عدی بن حاتم از
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکند که آنحضرت فرمود که المغضوب علیهم یهودند و مثل ایشانند

و دران

و مراد

و دران صفت داخلند الضالین نصاری اند و مانند آنها با ایشان در آن صفت شریک اند
و مصدق این قرائت که در شان یهود وارد شده که وَبَاءُوْا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ و در شان نصاری
است که وَضَلُّوْا عَنْ سَوَاءِ السَّبِیْلِ و منکر ولایت همان منکر نبوتست زیرا که نبوت ظاهر نبی
است و ولایت باطن او و اما مؤمنان نمط وسط اختیار کرده‌اند که محمود و ستوده است
و این از الطاف الهیست که ایشان را امت وسط گردانیده که وَکَذٰلِکَ جَعَلْنٰکُمْ اُمَّةً وَّسَطًا
کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ خَیْرُ الْاُمُوْرِ اَوْسَطُهَا اما چنان می‌باید اعتماد و عمل را درست ساخت
که از وسط خارج نشود فایدهٔ دوم آیهٔ کریمه دالست بر آنکه هیچکدام از انبیا و ملایکه علیهم السلم و ائمه اقرار نموده
و اقدام ننموده‌اند بر اعتقاد یا عملی که مخالف حق باشد والا گمراهی و ضلالت لازم شود که فما
ذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلٰلُ و آن مستلزم عدم اقتدا باشد بایشان و حال آنکه اقتدا کردن بایشان
واجب و لازم است فایدهٔ سیم گویند فایدهٔ عدول چیست از آنکه نفرمود که اهدنا الصراط
الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیّٖنَ وَالصِّدِّیْقِیْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِیْنَ با آنچه فرموده که صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین جواب آنکه این بنا بر فایده ایست و این آنست
که ایمان کامل میان خوف و رجا میباشد چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر
خوف مؤمن و رجاء او را موازنه کنند باید که برابر باشد پس صراط الذین انعمت علیهم دلالت دارد
بر رجا و باقی آیت بر خوف و ایمان بطرفین و رکنین خود کامل میگردد خاتمه در بیان مناسبت
میان فاتحه و اعمال صلوة و میان اسماء حمد و عبد بدانکه اوّل آیات فاتحه هفتست و اعمال محسوسه
نیز در صلوة هفتست قیام و رکوع و انتصاب ازو و سجود اول و انتصاب ازو و سجود دوم
و جلوس پس این اعمال بمثابهٔ شخصی است و فاتحه مر و را بمنزله روح چنانچه شمهٔ از آن سمت تبیین
یافت و حصول کمال نزد اتصال روح است بجسد پس بسم الله الرحمن الرحیم بازای قیام است
و لهذا الف حرف بلکه قرین بسمله شد از انخفاض بارتفاع پیوست و نیز بسمله از برای ابتداست که
کُلُّ اَمْرٍ ذِیْ بَالٍ لَمْ یُبْدَاْ فِیْهِ بِبِسْمِ اللّٰهِ فَهُوَ اَبْتَرُ و قیام نیز اول اعمالست و الحمد لله رب العالمین

در مقابله کوعست زیرا که حمد در مقام توحید نظر بحقیت و بخلق و بنعم چه ثنا بر حق تعالی

انعام است که صادر شده از و بعبید و آن حالتی است متوسط میان اعراض و اعتراض همچنانکه

رکوع متوسط است میان قیام و سجود و نیز ذکر نعم کثیره منتقل ظاهریت و آن سبب انخانست

و الرحمن الرحیم مناسب انتصابست زیرا که عبد چون تضرع نمود بدرگاه معبود بر کوع مقتضی

رحمت او آنست که باز کرداند او را بانتصاب و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده

که هرگاه عبد سمع الله لمن حمده گوید حضرت عزت نظر میفرماید بجانب او برحمت و مالک یوم الدین

ملایم سجده اولی است بواسطه دلالت او بر کمال قهر و جلال او و هیبت و کبریای این موجب خوف شدید

که متبع غایت خضوع و نهایت خشوع است و ایاک نعبد و ایاک نستعین موافق جلوس بین

سجدتین زیرا که ایاک نعبد تعظیم و اجلال او و نعبد اجابت از سجده متقدمه و ایاک نستعین مؤید

استعانت بحضرت عزت با آنکه توفیق رفیق فرموده از جهت سجده ثانیه و اهدنا الصراط

المستقیم سؤالست از برای اهم اشیا و سجده ثانیه است تا دلالت کند بر نهایت خشوع

و صراط الذین انعمت علیهم تا آخر مطابق قعود است چه عبد هر گاه ایشان بغایت تواضع نمود

و قابل اکرام حق گردید که در قرب وی بقعود مامور گشت و تشهد در حضور قراءت میکند

چنانچه آنحضرت در معراج و لهذا فرموده که الصلوة معراج المؤمن و نیز مراتب خلق انسان

هفتست و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الآیه پس نور آیات فاتحه سرایت کرده در

اعمال سبعه و نور اعمال سبعه و نور اعمال سبعه در مراتب سبعه پس در قلب مؤمن نور علی نور

حاصل گشت بعد از آن منعکس شد بر وجه او و سر من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار

بمنصه ظهور رسید دوم سطر اول از فاتحه مشتملست بر اسماء خمسه که خاصه حق جل و علاست

و فیضان انوار او بر اسرار و قوع می یابد و سطر ثانی مشتملست بر صفات که مر عبد راست

و متصاعد میگردد از آن اسرار این انوار و عبد را در آن معارج استقلال و مدارج

ارتقا بحصول میرسد و تقریر این اسرار آنکه حاجات بنده بقاضی الحاجات یا از جهت دفع

شرافت یا از برای طلب خیر و هر یک از اینها یا دنیوی یا در عقبی و چهار قسم از این تردید حاصل

شد و اینجا قسم دیگر هست که اشرف اقسام است که اقبال بطاعت الله است که عبودیت او

نه از برای رجاء ثواب و خوف عقاب و بنده چون مشاهده اسم الله نمود طالب او میشود

و قطع نظر ما سوی الله میکند و اگر مطالعه نور رب کرد طلب میکند از و خیرات جنات او و اگر

ملاحظه نور رحمن نمود خیرات و مبرات دنیا را از و توقع دارد و اگر پرتو نور رحیم یافت

طلب عصمت مینماید از مضار آخرت و اگر نور مالک یوم الدین را منظور نظر ساخت از و

مینماید که او را از آفات دنیا و عذاب عقبی محروس و مصون دارد و در صراط مستقیم او را ثابت

و راسخ دارد و در زمره نعمت داده شدگان انعمت علیهم در آرد و از مغضوبان و گمراهان غیر

المغضوب علیهم و الضالین نگاه دارد اللهم ادفع شر الدنیا و الآخرة انک رب العالمین و

مالک یوم الدین و انت ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین بحق سیدنا محمد خاتم النبیین و الذریته

المعصومین الطیبین الطاهرین علیهم اجمعین سورة البقره مائتان و ثمانون آیات و هی

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الم از حروف مقطعه اسرار

قرآنست و هر کس بدان اطلاع ندارد و مقطعات قرآنی بعد از حذف حروف مکرره این ترکیب

حاصل میشود که علی صراط حق نمسکه علی را بحقیت ما او را اتخاذ میداریم و امیر المؤمنین صلوات الله

علیه فرموده که بدرستی که هر کتابی را صفتیست و صفت این کتاب حروف تهجی است و هر کس در آن

بقدر دانش و فهم چیزی فرموده اند بعضی معنی او را الله اعلم گفته اند یعنی منم خدای دانا تر و

دیگری گوید که او از صفات افعالست الف عبارتست از آلای او و لام اشارتست بلطف او و میم بمجد

او و بعضی دیگر گویند که الف از الله مخبریست و لام از جبرئیل و میم از محمد یعنی این کتابیست که حق سبحانه

و تعالی بواسطه جبرئیل علیه السلم بمحمد صلی الله علیه و آله فرستاده و نیز گویند که حروف مقطعات اسماء

سورند و دیگر گویند که مقطعات اسماء الهی اند و لهذا منقولست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که

فرموده در وقت دعا که یا کهیعص یا حمعسق و نیز گویند که اسماء قرآنند و بعضی گویند که
الف اشارت باستقامت است و لام باعوجاج و میم بحجت یعنی مستقیم شو بعد از اعوجاج
و چشم و دل بگشا و ببین که آن کتابی که حق سبحانه و تعالی در کتب ما تقدّم بانزال آن وعده
فرموده بود این کتاب کاملست یعنی قرآن که هیچ شک و شبهه نیست در وی یعنی از ظهور حجت و وضوح
دلالت بمرتبه ایست که هر کس که در مواد وی تاملی کند از ریب و شک باز ایستد و هر آنکه شبهه
دارد در وی مجال دخل نیست دلالت کننده است و راه نماینده مر پرهیزکاران را که ایشان بدو
منتفع شده اند الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
حق سبحانه و تعالی وصف متقیان میفرماید بانکه افعال حسنه از ایشان بظهور می آید و سیئات ایشان
محو و ناچیز میشود و بحکم إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ و بعضی از آن عمل قلبست که آنانرا تصدیق
عقیدت میکنند نادیده که حق تعالی است بانکه براهین یقینیه وحدانیت او را دانسته اند و
صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل او و نبوت و امامت و قیامت و متعلقات آن و ملائکه و وحی
و مانند آن و از جمله غیبت حضرت مهدی صاحب الزمان است صلوات الله علیه و برپای میدارند نماز
پنجگانه را و ادا میکنند با شرایط و آداب و هیات و کیفیات آن و از آنچه بایشان عطا کردیم
نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق چه ایمان اساس حسنات است و
صلوة ام عبادات بدنیه فرموده حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که نماز عماد و ستون
دینست میان عبد و کفر ترک نماز نیست و زکوة افضل عبادات مالیه است چنانچه آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرموده که زکوة قنطره اسلامست پس اختصاص فرمود بمثل آنچه عنوان سایر طاعاتست
و مانند اصول بواقی حسنات و منه جهت در بین اجتناب از فواحش و منکرات وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و آنها که ایمان می آورند
بدانچیزی که فرستاده شده است بسوی تو از قرآن و آنچه منزل گشته پیش از تو بر پیغمبران
دیگر چون صحف و توریة و زبور و انجیل و برای آخرت که دار الجزاست ایشان که مذکور گشتند

بروز وقوع آن متفرع‌اند ایمان در لغت افعالیست از امن و حقیقت او امن بودنست از تکذیب
و مخالفت و در اصطلاح اعتقاد کردن بانچه حقست بدل و اظهار کردن آن بزبان و تصدیق
آن بعمل پس آنکه اخلال بشهادتین نیز کرد پس او کافرست و آنکه اخلال بعمل نموده پس او فاسق است
و بعضی اعتقاد جازم گفته اند خواه آن تقلیدی باشد یا علمی که از محض دلیل آمده باشد و دیگری
گویند که عبارتست از تصدیق بهر چه معلومست که از دین محمد است صلعم ضروره باعتقاد و محقق طوسی قدس
سره فرموده که ایمان تصدیق بجنانست و اقرار بلسان و اول کافی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی
فرموده که وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ چه بزبان منکران معجزه بودند و در دل یقین داشتند
و نه ثانی زیرا که فرموده قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا چه اعراب گفتند
ایمان آورده ایم بمحمد صلعم و بقرآن حق تعالی فرموده بگو ایمان نیاورده اید ولیکن بگوئید انقیاد
داریم چون کلمه شهادت بزبان می گفتند و کفر عدم ایمانست و فسق خروج از طاعت
و نفاق اظهار ایمانست و اخفای کفر و فاسق مؤمنست زیرا که حد بر و صادقست و عمل
بارکان داخل نیست در حد ایمان بدلیل إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ چه عطف مقتضی
مغایرتست و بعضی دیگر از اهل تحقیق فرموده اند که ایمان را سه وجودست وجود عینی
و ذهنی و عبارتی و بلا شک وجود عینی اصلست و باقی فرع اند و تابع اما وجود عینی ایمان
نوریست که حاصل میشود در دل بسبب ارتفاع حجاب میان او و میان قرب حق جل ذکره که بچشم دل
انوار تجلیات او را مشاهده مینماید که اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ و این نور
قابل قوت و ضعف و اشتداد و نقص است چنانچه سایر انوار کما قال الله تعالی وَإِذَا تُلِيَتْ
عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا هر چند حجاب مرتفع میشود آن نور زیاد می یابد و بقوت میگردد
و ایمان در کامل میشود تا منبسط شود آن نور و منشرح گردد صدر و اطلاع بهم رساند بر حقایق
اشیا و متجلی شود از برای غیوب باذن علام الغیوب و داند هر شیء را در موضع خود پس ظاهر
گشت تصدیق بجمیع انبیا سیما تصدیق بنبوت خاتم النبیین و امامت امیر المؤمنین و باقی ائمه

در اعتقاد کردن [illegible] کامل
[illegible]
فانکه اخلال

بعضی دیگر نیز گویند که ایمان
اقرار بلسانست و تصدیق
بجنان و عمل بارکان

معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و هر چه آنچه اخبار نمایند از آن اجمالا و تفصیلا از احوال
مبدأ و معاد بر حسب نور و انشراح صدر او و منبعث میشود از دل او داعیه عمل بکل مامور به و
اجتناب از کل منهی عنه و وجود ذهنی نور پس ملاحظه کردن مومنست آن نور را و مطالعه کردن او
و او را ملحوظ خاطر داشتن و وجود لفظی او پس خلاصه او آنست که شارع فرموده است و آن کلمه
شهادتست و مخفی نیست که بمجرد تلفظ بآن قول آن نور فایده نمیدهد چنانچه تشنه را آب بتلفظ زلال
فایده نکند لیکن غیر از ما فی الضمیر مخبری نیست مگر بواسطه نطق و چون بر ضمایر غیر عالم السر و الخفیات
اطلاع ندارد و بتلفظ بکلمه شهادت کردن و عدم تلفظ بآن محفوظ و مصون می مانند اولئک
علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون آن گروه که موصوف بدین صفات و موسوم
بدین سیماست که رقم ذکر یافت بر راه راست و نشان درستند از پروردگار ایشان یعنی
بمدد توفیق او راه صواب یافته اند و همان گروه ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و بسوی
مبهجات ثواب این آیتها که گذشت در شان مومنان اهل سلامت و بعد از مدح مومنان در ذم
کافران و مخالفان میفرماید ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
هم لا یؤمنون بدرستی آنکه از روی عناد بپوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک و نفاق یکسانست
بر ایشان اگر بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب یا نترسانی و تهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی و اگر
نکنی ایمان نمی آرند ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم
عذاب عظیم بسبب نافرمانی مهر نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم
نمیکنند و بر گوشهای ایشان تا سخن نمی شنوند و بر دیدهای ایشان پوششی است تا راه حق
نمی بینند چون حق بر ایشان ظاهر شد و ایشان بپوشانیدند و دانسته ترک دین کردند حق سبحانه
و تعالی نیز فرو گذاشت فرمود که ختم عبارت از نیست و بعضی گویند ختم عبارت از علامتست
که بعد از ارسال رسل و انزال کتب بمرتبه رسیده بود علمای ایشان در کفر که علم الهی محیط آن شد
که ایمان نخواهند آورد و نقطه سیاهی در دل ایشان پیدا میشود که ملائکه میدانند که با آن

علامت

علامت ایشان ایمان نمی آورند با آنکه حق شاهد است و عالم که ایشان قول حق را قبول نمیکنند همچنانکه گویند
کلام حکمت یعنی دخل نمیتوان کرد با آنکه حق تعالی منت مینهاید ایشان را که حکم آن دارند که
جایی بر وی مهر نهاده باشند که کسی تصرف نکند ایشان از این قبیل اند ایمان داخل نمیشود و کفر بیرون نمیرود
و مر ایشان راست از روی استحقاق عذابی بزرگ که در دنیا بقتل و اسر و لعن و نقض در عقبی
بزجر و عقوبت و قهر و من الناس من یقول امنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین
و از آدمیان کسان اند که میگویند بگرویدیم بخدای تعالی و بروز بازپسین یعنی قیامت و حال
آنکه نیستند گروندگان و راست گویان مثل عبد الله بن ابی سلول و جد بن قیس و معتب بن
قشیر و اصحاب ایشان یخادعون الله و الذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم
و ما یشعرون فریب میدهند بزعم خود خدای را و آنان را نیز ایمان آورده اند چه منافقان
با اهل ایمان اظهار ایمان خود میکردند از روی خداع و نمی فریبند مگر نفسهای
خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز میگردد و نمیدانند که چنین است فی قلوبهم
مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون در دلهای ایشان
بیماریست و آن نفاق و شک و حقد و حسد است پس زیادت کرد خدای تعالی مر ایشان را بیماری
نفاق یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان روی باز
می نهد و مر ایشان راست عذاب دردناک که آن را انقطاع نباشد بسبب آنکه بودند که با مومنان دروغ
میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما
نحن مصلحون و چون گفته شود یعنی گویند مومنان مر منافقان را افساد مکنید در زمین بکفر
و معصیت و فریب مومنان گویند بجز این نیست که بصلاح آرنده کاریم کار خود را بطاعت و چیز
الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون بدانید ای شنوندگان به درستی که منافقان ایشان تباه
کارانند و فتنه انگیزان و لیکن نمیدانند که ایشان همه مفسدند و اذا قیل لهم امنوا کما امن الناس
قالوا انؤمن کما امن السفهاء الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون و چون گویند ایشان را

منافقانند که بگروید بلها همچنانکه گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار گویند با خود یا در
میان قوم آیا ایمان آریم یعنی نیاریم همچنانکه ایمان آورده اند سفیهان و بیخردان با آنکه اهل
نفاق میدانستند که مؤمنان عقلای زمانند سفیه گفتند ایشانرا جهت آنکه خود را احمق
اعلم اعتقاد کرده بودند حق سبحانه سفاهت ایشان را باایشان رد کرد و فرمود بدانید
که ای مؤمنان بدرستی که فلاسفان ایشانند بیخردان و نادانان اند که نظر بر عاقبت ندارند
و کار آخرت را فرو میگذارند ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا
قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ و چون
بر سند و ملاقات کنند اهل نفاق آنکسانی را که ایمان آورده باشند گویند که ما نیز ایمان
داریم همچو ایمان شما در اسباب نزول آورده اند که منافقان روزی از روزها امیر المؤمنین علیه السلام
را دیدند با جماعتی زبان بمدح گشادند و خوش آمد گفتند آنحضرت فرمود که از خدا
بترسید و نفاق مورزید گفتند یا ابوالحسن نفاق را بما نسبت مکن ما که ما نیز همچو شما
مؤمن و مصدقیم حق سبحانه و تعالی خبر داد که ایشان چون مؤمنانرا به بینند گویند که
ایمان داریم چنانچه شما دارید و چون باز گردند بشیاطین خود یعنی پیشوایان خود
که دارند گویند از روی صدق که ما با شمائیم و بر دین و آئین شما جز این نیست که
ما افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگانیم با مؤمنان اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ
فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ خداوند تبارک و تعالی جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان
رساند و مهلت دهد و فرو گذارد زمانی دراز مر ایشانرا در گزاف و اسراف و سرکشی
و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالتها متحیر می باشند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ
بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ آنها که اهل صفت اند انکسانی اند
که از روی نادانی بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهی را براه یافتگی و کفر را با ایمان و
شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و دوزخ را به بهشت پس سود نکرد و نفع نرسانید

بازرگانی

بازرگانی ایشان ایشانرا و این گروه نیستند راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ
الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ
لَا يُبْصِرُونَ صفت ایشان مانند وصفت آنکسیست که شب تاریک ابرناک در بیابان برافروزد
آتشی جهت آنکه راه به بیند یا جای حفر کند که از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود
پس آن هنگام که روشن کرد اندان آتش گرد اگرد آتش افروزنده را ببرد خدای تعالی نور
آتش ایشانرا و فرو گذارد ایشانرا در تاریکیها یعنی در تاریکی شب و ظلمت ابر نه بینند گرد ا
گرد خود را صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ایشان کرانند از شنیدن حق گنگانند از گفتن حق
کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز نگردند از این صفتها و بر همین وجه محشور
شوند این مثل منافقانست که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت
برافروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده میکنند اینند اما بعد از مرگ نور
اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در مانند أَوْ كَصَيِّبٍ
مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ
حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ یا مثل ایشان مانند باران بزرگ قطره است
که بهیبت تمام بزیر آید از آسمان که در آن باران یعنی در اثنای باریدن آن باران و ابر تاریکیها
باشد از تراکم ابر و تیرگی شب و آواز رعد و روشنی برق در می آرند اهل این باران از بیم
آن انگشتان خود را در گوشهای خود از بیم صدای صاعقها و آوازهای مهیب که بدیشان رسد
برای نگاه داشتن خود را از خوف هلاک و بیم مرگ تشبیه فرموده حق سبحانه و تعالی باران که از
بالا می آید بقرآن و آنچه در وی هست از ظلمات بچیزی که در قرآن وارد و داده از زجر و آنچه
در وی هست از برق بآنچه در وی هست از صواعق بآنچه در قرآنست از وعید و در آجل
و خواندن بجهاد در عاجل ایشان میخواهند که اینها را نه بینند و نشنوند و خدای تعالی بعلم
احاطه کننده است بنا بر گرویدگان و مکافات و مجازات ایشان بدیشان خواهد رسانید

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نزدیک
باشد که روشنایی برق بربایید بیناییهای ایشان را هرگاه که بدرخشد آن برق و آن درخشیدن
او روشن کند راه را برای ایشان بواسطه خفاء نور برق همانجا بایستند و متحیر گردند تمثیل
منافقان است که برای غنیمت و مال و نور اسلام میروند و چون ان اخذ کردند فرومانند که در دل
ایمان ندارند و حیران شدند در تاریکی کفر و اگر خواستی خدای تعالی از روی غضب هر آینه
ببردی شنواییهای ایشان را بآواز رعد و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق یعنی
اظهار میکرد کفر ایشان را بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز تواناست و احوال منافقان
در هر زمان بدینمنوالست يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ای مردمان بپرستید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق
پرستش اوست آنکه آفرید کاری که بقدرت کامله بیافرید شما را و بیافرید آنکسانی را که بودند
پیش از شما و شما را بعبادت فرمود تا باشد که شما بپرهیزید از خشم و عذاب آن الَّذِي
جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ
رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ آن خداوندی که بحکمت بالغه بنده
ساخت برای نفع و فایده شما زمین را بساط گسترده جهت آرام در رو و حرکت برو و
آسمان را سقفی برافراشته و فرو فرستاده از جانب آسمان آبی بر فایده یعنی باران
بیرون آورد بسبب آن وقتی که با خاک آمیخته شد از انواع میوها و نباتها روزی ساخته
و پرداخته برای شما پس مکنید مر خدا را همتایان و انبازان در ملک او و حال آنکه شما میدانید
که او را مثل نیست و نشاید که باشد وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و اگر
هستید شما در شک و گمان از آن چیزها که ما فرو فرستادیم آن را بتدریج بر بنده ما که

حضرت

حضرت محمدست صلی الله علیه و آله و میگویید که آن ساخته و بافته اوست پس بیارید شما که
اهل بلاغتید بمقداری سوره یعنی بکلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه با
مانند قرآن و بخوانید اگر خود توانایی معارضه ندارید حاضران محافل خود را از شعرا و
خطبا بمدد کاری جز خدای تعالی اگر هستید راست گویان در انکه این کلام بشر است
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سوره نیاوردید
و در زمان آینده نیز نتوانید که معارضه کردن پس بپرهیزید از آتش دوزخ آن آتشی
که ممتازست از سایر آتشها بآنکه آتش انگیزان مردمانند یعنی کافران و معاندان و
سنگ کبریت که حرارت آن صعبست و بوی آن ناخوش تر آماده کرده شده است بچنین
آتشی برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ
قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و بشارت
ده آنکسانی را که بتوفیق حق تعالی گرویدند بخدا و رسول و قرآن و بجای آوردند کار
نیکو از واجبات و مستحبات بچون بشارت آنکه مر ایشان راست در آخرت بوستانها که در
هر نوع میوها باشد میرود از زیر درختان و منظرهای آن جویهای آب و شیر و خمر و عسل
هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان از آن درختان از میوهاست که داده خورد
بودند ما را پیش ازین در دنیا و بیارند پیش مؤمنان از میوهای بهشت مانند میوهای
دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشند چه مزه هر میوهای دیگر میوه بهشت و مر
اهل بهشت راست در بوستانهای بهشت از حوری پاکیزه سرشت یعنی صافی جوهر و خوش
منظر و بهشتیان در آن بوستانها جاوید باشند کانند إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ
مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ

فَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي
بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ اِلَّا الْفَاسِقِينَ بدرستی که خدای تعالی ترک نکند و باک
ندارد انکه بیان کند مثلی هرچه باشد و از برای هرکه باشد اورده که یهود ذکر مگس
و عنکبوت شنیده بودند در قران استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدای چه ما
حق سبحانه و تعالی این ایت فرستاد که خدای تعالی از ضرب المثل شرم ندارد و اگرچه ممثل
به پشه خورد بود پس انچه فروتر ازان باشد چون ذباب و عنکبوت پس انکسانی که گرویده اند
و دانسته که قران کلام حقست پس بیقین میدانند که ان ضرب المثل درست و راست است از نزد
پروردگار ایشان و اما انهای که پوشیده اند حق را پس میگویند از روی جدال و عناد چه چیز
خواست خدای تعالی بدین که گفت از روی مثل ایا کافران نمیدانند که حق سبحانه و تعالی خویش گمراه
کرد انها یعنی چون ایشان اختیار کفر کنند فروکنارد بدان مثل بسیاری را از کفار و منافقان
که دران تامل نکنند و حکمت انرا در نیابند و بتفضل خود راه نماید یعنی انها را که ایمان
بر کفر اختیار کرده اند همان مثل بسیاری را از مؤمنان که دران تفکر نمایند و با انکه کفار چون
تکذیب کلام حق کردند و منکر شدند و گفتند که کلام حق نیست گمراه شدند بلکه سبب و چون
حصول ضلال بسبب او شد اضافه فرمود بخود و هدایت نیز چنین چون مؤمنان قبول
کردند بسبب ان نیز اضافه کرد بخود و گمراه نکند خدای تعالی بدان مثل که زده مگر بیرون
از مقام فرمان برداری باختیار کرده ایشان ضلالت را الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ
مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ
اُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ این فاسقان انانند که می شکنند بغدر و خیانت پیمان
خدای را که بر ایشان گرفته است از پس استواری ازان پیمان در روز میثاق و می برند این
بیوفایان و عهد شکنان انچه خدای تعالی که اطاعت او و رسول او و نایب مناب رسول او
که با ان بپیوندند و قطع نکنند و وفا کنند همین گروه فساد می نمایند و در زمین بمخالفت

و مایعه

وَمَا يَعِتْ نفس نموم ایشانند زیان کاران در دنیا و عقبی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ
وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ چگونه کافر میشوید
بخدای تعالی و حال انکه شما بودید در کالبد اجسامی که از احیا نبود چون نطفه و علقه پس
زنده کرد انید شما را در وقت انقضای اجال شما پس دیگر باز زنده کرد انند شما را
در قبور یا بنفخ احیا شما را زنده سازد برای نشور پس بسوی او باز گردیده شوید برای
مجازات هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى اِلَى السَّمَاءِ فَسَوّٰ
اهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ او ان خداوندیست که بقدرت بی علت
بیافرید برای انتفاع شما ان چیزها که در زمینست همه ان از جبال و معادن و عیون
و انهار و نبات و حیوان پس از افریدن زمین قصد کرد بسوی افرینش اسمان پس درا
کرد بمقصود و افواج ملائکه انها را هفت اسمان و او بهمه چیزها بینکو داناست یعنی داند که
هرچیزرا ساخت و برای چه افرید ظاهر ایت انست که زمین را پیش از اسمان خلق کرده باشد
بدلیل ثم که از برای تعقیب و تراخی است و در جای دیگر از قران که وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ
دَحٰهَا خلاف این معلوم میشود جواب میگویند که خلق زمین پیش از اسمان بوده اما گسترده
زمین را بعد از ان که اسمان را خلق کرد زمین را گسترانید و مبسوط ساخت وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ
الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و یاد
کن ای محمد چون گفت پروردگار تو مر فرشتگان را که من افریننده ام در زمین خلیفه
بدل از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه باشد
در اعانت حق و اهانت باطل که قایم مقام حق باشد در اجرای احکام گفتند ان ملائکه
که مخاطب بودند ایا می افرینی در زمین کسی را که فساد کند و نافرمانی از و صادر

و در زمین و ببینند خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان بدین حال یا با خبار آلهی بوده
یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصهٔ ایشانست و معصومین
بجهت این معنی گفتند که چنین کس را خلیفه میسازی و حال آنکه ما بپاکی یاد میکنیم ترا بامر تو
یا بتوفیق تو که موجب حمد است و ذکر میکنیم ترا از هر نا شایست بپاکیزگی فرمود که خدای تعالی با این ملائکه
که بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها آنچه شما نمیدانید یعنی اهل عصمت در آن میان
باشند وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ
هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدم را بعد از خلق او که خلیفه
عبارت از و بود نامهای مخلوقات همه آن از علویات و سفلیات با مسمیات پس عرض کرد
اشخاص آن مسمیات را بر فرشتگان که آن میگفتند پس گفت بطریق تنبیه بر عجز ایشان که خبر دهید
بنامهای این اشیا که معروض شده اند اگر هستید راست گویان در طعن بر استحقاق خلافت
قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ و گفتند فرشتگان بعد از
جهل خود ببیان اسامی بطریق اعتذار که تنزیه میکنیم ترا از همهٔ نقایص تنزیه کردنی هیچ دانشی
نیست ما را مگر آنچه تو در آموزی ما را بدرستی که توئی دانای امر ذکار در محکم کار در صایب کردار
قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ گفت خدای تعالی بواسطهٔ
آدم خبر ده ملائکه را بنامهای ایشان که حاضرند پس آن هنگام که خبر داد آدم ملائکه را بنامهای ایشان
مسمیات گفت حق تعالی آیا نگفتم مر شما را بتحقیق که من میدانم آنچه پنهان پوشیده است از احوال
آسمانها و آنچه مخفی است از امور زمین و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار أَتَجْعَلُ فِيهَا و آنچه
بودید شما که بزعم خود می پوشیدید از کرامت معزول شدن از خلافت زمین وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَا
ئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و یاد کن آن زمان

بنز که گفتیم

بنز که گفتیم مر جمیع فرشتگان را که یکبار سجده کنید مر آدم را سجدهٔ تحیت و تعظیم پس سجده کردند تمام
ملائکه مگر عزازیل حق سبحانه و تعالی بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب کرد یعنی نا امید از رحمت آلهی
که سر باز زد از سجدهٔ آدم و تکبر و گردنکشی نمود و بود در علم خدای تعالی از جملهٔ نا گرویدگان وَ
قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ
الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ و گفتیم از محض کرم که ای آدم ساکن شو تو و جفت تو یعنی حوا
در بهشت و بخورید از میوه های بهشت خوردنی بسیار هر جا خواهید و نزدیک مگردید این
درخت را یعنی شجرهٔ انگور و اکثر و اشهر گندم است و مرویست از امیر المؤمنین که شجرهٔ کافور بود
پس باشید اگر بدین شجره نزدیک شوید از ستمکاران بر نفسهای خود با رتکاب نافرمانی چون
نهی تنزیهی وارد شده نسبت بحال انبیا آنست که نهی اگرچه تنزیهی باشد مرتکب نشوند و اولی و
احق آن بود که نزدیک نشود چون ترک اولی کرد او را بنافرمانی نسبت داد و اگرنه انبیا صلوات
الله علیهم معصوم اند از گناهان صغیره و کبیره فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا
كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ
پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را آن سرکش نافرمان از بهشت بعد از آنکه بدد
طاوس و مار به بهشت درآمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرده پس بیرون کرد ایشان را یعنی
بسبب آن از آنچه بودند در آنجا از کرامت و نعمت و گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را
که همه فرو روید از بهشت بدین با بعضی از شما مر بعضی را دشمن باشید چون ابلیس و مار
که دشمن اولاد آدم اند و مر شما راست و ذریت شما را در زمین موضع قرار و برخورداری و منفعت
تا هنگام رسیدن آجال و برآمدن اعمار فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ پس فرا گرفت آدم از پروردگار خویش سخنی چند که آن یقولها ینت که

ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین بعد از آن که بر کوه سرندیب
دویست سال گریسته بود ودر تفسیر طبرسی رحمه الله آورده اند که آن کلمات این مضمون بود
که الهی بحق محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم که توبهٔ مرا مقرون بقبول گردان
چه بر ساق عرش نوشته دیده بود پس خدای تعالی قبول فرمود وپذیرفت توبهٔ او را بدرستی
که خدای تعالی اوست توبه دهندهٔ بندگان مهربان بر تائبان علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر نقل میکند از
ابی جعفر علیه السلام که عمر آدم نهصد وسی سال بوده ودر روز جمعه روح در وی دمیدند بعد از زوال
ودفن کردند او را در مکه قلنا اهبطوا منها جمیعا فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون گفتیم ما دیگر باره فرود روید از بهشت همه شما پس اگر بیاید
بشما از نزدیک من دلالتی وبیانی بارسال رسل وانزال کتب پس هر که متابعت کند دلالت وبیان
مرا پس هیچ ترسی از تحمل حلول مکاره نیست بر ایشان که متابعت کردند ایشان از آفات ایمن
باشند ونیستند ایشان که از فوت مقاصد دنیوی اندوهناک شوند به نیل مرادات اخروی
فایز خواهند گشت والذین کفروا وکذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
وآنکسانی که بپوشیدند حق را وبدروغ داشتند دلیل وحدانیت ما را آن گروه اهل
آتش اند وایشان در آن آتش جاوید مانندگانند یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی
انعمت علیکم واوفوا بعهدی اوف بعهدکم وایای فارهبون ای فرزندان یعقوب
یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتهایی که از فضل خود انعام کردم بر شما یعنی بر پدران شما وشکر آن کنید
شما ونیکویی بجای آبا هان نیکویی است بجای اولاد که فخر ومباهات بدان ایشان را حاصل است
ووفا کنید به پیمان من که در شأن پیغمبران با شما بسته ام در توریة تا وفا کنم بعهد شما یعنی
جزای آن وفا بشما برسانم وازمن بترسید در شکستن پیمان من وآمنوا بما انزلت مصدقا

بما معکم

بما معکم ولا تکونوا اول کافر به ولا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا وایای فاتقون
وبگروید بآنچه فرو فرستادم از قرآن در حالتی که آن موافقت در توحید ووعد ووعید
مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریة ومباشید اول گروه ناگرویده بقرآن وبیع مکنید آیتهای
کتاب من که توریة است بهای اندک را مخاطب اهل توریة اند که هدایا وصلوات آیات توریة را تحریف
میکردند وامر محمد صلی الله علیه وآله می پوشیدند وازمن بترسید در تحریف وخفی کتاب
بحطام فانی ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون ومیامیزید سخن را
و درست را که در توریة است از صفات محمدی صلی الله علیه وآله بناحق که شما ببست خود می
نویسید ومی پوشید حق را وشما میدانید که این پیغمبر مبعوث است واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
وارکعوا مع الراکعین وبپای دارید نماز را وبدهید زکوة را ونماز کنید با رکوع کنندگان
یعنی با جماعت در نقل وارد است که اول کسی که نماز با پیغمبر گذارد امیر المؤمنین بود صلوات
الله علیهما اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا
تعقلون آیا میفرمایید مردمان را بنیکویی وفراموش میکنید تنهای خویش را وحال آنکه شما
میخوانید توریة آیا چرا خرد را کار نمی فرمایید واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة
الا علی الخاشعین ویاری خواهید بشکیبائی کردن در ادای طاعت وبگذاردن فرایض
بدرستی که نماز با شرایط وارکان نش گذاردن بر وجه کمال هر آینه بزرگ ودشوار وگرانست مگر
بر ترسکاران وآرام گرفتگان با طاعت وعبادت که بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان
بعبادت ممتاز شده ودر مقابلهٔ ریاضات نفس عطاها از افاضات حق بدیشان رسیده چه امیر
المؤمنین وباقی ائمه معصومین علیهم السلام در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند بر وجه کمال واکثر او
قات بروزه می بودند ومکرر حج پیاده میفرمودند وامیر المؤمنین ع با وجود جهاد آنقدر در فرو

کن است غیر خود را الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون
این خاشعان آنانند که بیقین میدانند که ایشان رسندگانند بجزای پروردگار خویش
و بدرستی که این گروه ایشان بسوی پروردگار خود جهت پاداش بازگردیدگانند
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین ای بنی اسرائیل
یاد کنید نیکویهای مرا آن نیکویهای که من انعام کردم بر شما و آنرا یاد کنید که من تفضیل
کردم اجداد شما را بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند واتقوا یوما لا تجزی
نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل و
لا هم ینصرون و بترسید از عذاب روزی که در آن روز حق گذاری نکند
و نتواند هیچ نفس مؤمنه از نفس کافره اندک چیزی را از مکافات و پذیرفته نشود
از آن نفس کافره یعنی برای او در خواستی بر این تقدیر که کسی شفاعت کند و فرا
گرفته نشود از آن نفس فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن از عذاب و نباشند
کافران و منافقان که در آن روز یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند در
دفع عذاب واذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون
ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم و یاد کنید
ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را از اتباع و متعلقان فرعون را
که می چشانیدند سخت ترین و بدترین عذابی میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب
خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون را
و خرابی ملک در دست او بود و باقی میگذاشتند دختران شما را برای خدمت و در این
ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران محنتی و آزمایشی بود شما را از پروردگار شما
بزرگ

و بزرگ و بنهایت واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم واغرقنا آل فرعون وانتم تنظرون
و یاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم بسبب نجات شما دریای قلزم را یعنی وقتی که فرعون
میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما پس برهانیدیم شما را از
غرق آن لشکر و بآب فرو بردیم کسان فرعون را با فرعون و حال آنکه شما مینگریستید بدیدها
که چگونه شکافته میشد و غرق ایشان از این مشاهده میکردید واذ واعدنا موسی اربعین
لیلة ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون و یاد کنید آنرا که وعده دادیم
موسی را از برای دادن کتاب توریة و وعده دادن موسی ما را بطور و باز آمدن
از آنجانب بعد از انقضای چهل شبانروز پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدای از پس موسی رفتن
بطور و شما ستمکارانید بوضع حق در عبادت در غیر موضع آن ثم عفونا عنکم من بعد
ذلک لعلکم تشکرون پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و
هلاک نکردیم شما را از پس آنکه چنین عمل منکر از شما صادر شد و این عفو از برای آن بود
که مگر شما شکر کنید خدای را بر نعمت عفو واذ اتینا موسی الکتاب والفرقان لعلکم
تهتدون و یاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را توریة و حجت کننده میان حق و باطل یعنی
عصا و ید بیضا تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت واذ قال موسی لقومه
یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم
ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم و یاد آورید
آنرا که گفت موسی مر قوم خود را یعنی آنها را که عبادت عجل کرده بودند ای گروه من بدرستی
که شما ستمکارانید بر نفسهای خویش به فرا گرفتن شما گوساله را بخدای پس بازگردید بتضرع
و زاری بسوی آفریدگار خود پس بکشید نفسهای خود را یعنی بکشید کسان خود را که گوساله

پرستیده اند این کشته شدن شما بهتر است از زندگانی دنیا نزد آفریننده شما بعد از این
حکم عبده عجل بصحرا رفتند و برانو در آمده سرها در پیش افکندند هرون علیه السلام با دو
وازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار کس
از ایشان را بکشتند پس چون فرمان حق را قبول کردند پس حق تعالی توبه شما را پذیرفت بدرستی
که اوست بغایت پذیرنده توبه از عاصیان توبه بقتل نفس منسوخ نیست اما توبه بنی
اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکارا و توبه خواص این امت قتل نفست در
نهانخانه ریاضات وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً
فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ و یاد کنید آنرا که گفتند یعنی هفتاد تن
از احبار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی شنوند
بعد از شنودن آن گفتند که ای موسی تصدیق نکنیم مر ترا درین که این سخنی از ورای حجاب
شنودیم سخن حق تا وقتی که بدیده سر ببینیم خدای را آشکارا و روی بروی پس فرا
گرفت احبار شما را بدین گستاخی که کردند آتشی که با آواز هیبت از آسمان فرود آمد و شما
یعنی مردم شما مینگریستید باه آتش گویند که چون آنقوم آن آتش دیدند سوختند یا آن
آواز شنودند بیکبار مردند و موسی علیه السلام متحیر در ایشان مینگریست و میگفت خداوندا
من با بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق تعالی ایشانرا زنده کردانید
چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ پس برانگیختیم و زنده کردا
نیدیم شما را پس از آنکه میرانیده بودیم شما را بصاعقه تا باشد که شما سپاس داری کنید
مر حق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعمات است وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا
عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا

انفسهم

أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و سایه بان ساختیم بر سر شما ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید
و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایه بان نبود و
فرو فرستادیم بر شما در تیه ترنجبین و مرغی بر شکل سمانی و آن طایریست در طرف یمن از
گنجشک بزرگتر است و از کبوتر خوردتر گویند که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی
و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان
وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه و بریان شده بی رگ و پی و استخوان
بنی اسرائیل بر میداشتند و میخوردند و گفتیم بخورید از پاکیزه ها آنچه که روزی کردیم
شما را یعنی هرچه روزی میرسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف
کرده ذخیره مینهادند همه متعفن و متغیر میشد و ستم نکردید بر ما بدین نافرمانی و لیکن
بودند از روی نادانی که بر نفسهای خود ستم میکردند که برزاقی حق اعتماد ننموده و
یا ذخار میکوشیدند وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا
وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ
الْمُحْسِنِينَ و یاد آورید که چون گفتیم شما را در آیید درین دیه ایلیا که قریه جبارانست
پس بخورید ازین دیه میوها و طعامهای وی هر جا خواهید و هرچه خواهید خوردنی
گوارنده و در آیید بدری از درهای این دیه سجده کنان شکر از خلاص یافتن را
از تیه و بگویید درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه
بیفکن از ما گناهان ما را تا بیامرزیم ما مر شما را گناهان شما بسجود و دعا و زود باشد که زیاده
کنیم نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا
عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ پس بگردانیدند از روی

و ابر نخیز سایه میشد

استهزا آنانکه ایشان ستم کردند بر خود آن سخن را که مأمور بودند بگفتن بغیر آنچه گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه و تعالی فرموده که بگوئید حطة ایشان گفتند حنطة یا سمقاثا بزبان نبطی یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردن پس فرستادیم بر ایشان که ستمکاری کردند بتغیر قول عذابی و عقوبتی از آسمان بدان چیزی که بودند که بدان چیز بیرون رفتند از حد فرمان و آن طاعونی که بیکساعت بیست و چهار هزار کس بمردند و بقولی هفتاد هزار و لیاد استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم کلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا فی الارض مفسدین یاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند در تفاسیر اهل بیت علیهم السلام آورده اند که چون تشنگی بر بنی اسرائیل غالب شد و بیم هلاک بود موسی علیه السلام دست بدعا برداشت و گفت بحق محمد سید الانبیا و بحق علی سید الاوصیا و بحق فاطمه سیدة النسا و بحق حسن سید الاولیا و بحق حسین افضل الشهدا و بحق عترتهم و خلفائهم سادة الازکیا که آب دهی این بندگان تشنه را پس گفتیم ما مر او را که ای موسی بزن بعصای خود سنگ معین را که از بهشت بود پس شکافته شد از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل بمرتبتی که دانستی هر یک از آن آدمیان آن اسباط آبخورد خود را بخورید از من و سلوی و بیاشامید از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب بشما داده و از حد مگذرید در زمین در حالتی که تباه کارانید و اذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها قال اتستبدلون الذی هو

ادنی

ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم و ضربت علیهم الذلة و المسکنة و باؤ بغضب من الله ذلک بانهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی ما هرگز صبر نتوانیم کرد بر طعامی یگانه را یعنی من و سلوی هر چند دو بود و هم سرشته بیکی یا ساخته پس بخواه از برای ما پروردگار خود را و از و درخواه ما بقلبت خود بیرون آرد از برای ما آنچیزی که او را میرویاند زمین یا مر پروردگار را از سبزیها و تره ها و از خیارها و از سیرها و مرجومک او و پیاز او گفت خدای تعالی با موسی آیا بدل میکنید آنچیزی را که بجسب واقع انقص فرو ترست چون سیر و پیاز با آنچیزی که فی نفس الامر او بهترست و نیکوترست چون ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید فرو روید در شهری از شهرهای ارض مقدس پس بدرستیکه در آن شهر شما راست آنچه خواستید از بقول و زده شده یعنی لازم شد بر ایشان بکفران نعمت و عدم رضا بنعمت خواری و فرو مایگی بجزیه دادن و دیگر بر ایشان وضع کرده درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را در زی محتاج و بینوای بخلق نمایند و باز گشتند بخشم از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدای تعالی شدند آن خواری و بیچارگی و خشم خدای تعالی مر ایشانرا از آن بود که کافر میشدند بآیتهای تورات و می کشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود آن کفر و قتل بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان میکردند ان الذین امنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابئین من امن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم

يحزنون بدانكه آنكسانى كه از روى نفاق گرويدند يعنى همان بزبان اقرار كردند
وآنان كه بدين يهود درآمدند و ترسايان و گروهى كه بدينى گرويدند كاسند يعنى از
هر دينى چيزى اخذ كرده‌اند ملائكه را مى‌پرستند و زبور ميخوانند و روى بكعبه نماز
ميگذارند و گفته‌اند كه صابئان زنادقه‌اند يا ستاره پرستان هر كه ايمان آرد
باخلاص تمام از اين طوايف بخداى تعالى و صفات سلبى و ثبوتى او و بروز قيامت
و متعلقات او و بكند عمل شايسته پس مر ايشانراست مزد كار ايشان نزد پروردگار ايشان و ترس نباشد
بر ايشان در روز محشر و نباشد كه اندوهگين شوند در وقت مجازات وَإِذْ أَخَذْنَا
مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ و ياد كن آنرا كه فرا گرفتيم از شما پيمان شما را و متابعت موسى عليه السلام و عمل
باحكام توريه و برداشتيم بر زبر شما كوه طور را تا پيمان ببنديد آورده‌اند كه بنى
اسرائيل بعد از نزول توريه تمرد آغاز نهادند و گفتند احكام اين كتاب بغايت
دشوار است ما كردن نمى‌توانيم حق تعالى كوهى از كوههاى فلسطين كه آنرا طور گفتندى
فرمان داد تا بر زبر سر ايشان بايستاد و در پيش روى ايشان آتشى افروخته و در عقب
درياى زخار بديد آمد و چون گريزگاهى نديدند بر روى درافتاده متحير شدند
حق تعالى فرمود كه فرا گيريد آنچه درو هست از ثواب و عقاب تا باشد كه شما بپر
هيزيد از ناشايست و ناپايست ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس روى بگردانيديد از فرمان
من از پس عهدى كه كرديد پس اگر نه فضل و بخشايش خداى تعالى بودى بر شما و بخشش
او نسبت بشما هر آينه مى‌بوديد شما از جمله زيان كاران وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ

از احكام توريه بعد از وجود [illegible]

اعتدوا

اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ و هر آينه نيك دانسته‌ايد
شما آنانرا كه در زمان داود عليه السلام از حد فرمان درگذشتند از قوم شما در شهر ايله در (ابله)
حكم روز شنبه كه منع كرده بوديم از صيد ماهى و ايشان مخالفت نموده در آن روز بحيله
ماهى ميگرفتند پس گفتيم مر ايشانرا چون خلاف امر تو نمودند بوزينگان خوار رانده شدگان فَجَعَلْنَاهَا
نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ پس ما گردانيديم آن عقوبت را (وپند دهنده)
عذابى و عبرتى كه پند نهنده كرد ممتنع باشد مر آنها را كه پيش از ايشان بوده‌اند
در كتب ايشان مسطور بود و مر آنرا كه از پس ايشان آيند و شنوند و موعظه براى
پرهيزكاران امت محمد صلى الله عليه وآله و اذ قال موسى لقومه ان الله يأمر (ياد كنيد)
كُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ
مِنَ الْجَاهِلِينَ آنرا كه گفت موسى عليه السلام مر گروه خود را بوقتى كه در ميان خود كشته
يافته بودند عاميل نام و ميخواستند كه قاتل او معلوم گردد بدانيد كه خداى تعالى ميفرمايد
شما را كه بسمل كنيد گاوى را تا بعضى از وى بر مرده زنيد و زنده شود بگويد كه قاتل او كيست
گفتند قوم موسى آيا فرا ميگيرى ما را اهل افسوس يعنى با ما سخريه ميكنى ما ميپرسيم كه قاتل عاميل
را كه كشته است و تو ميگويى كه گاوى بكشيد موسى گفت پناه ميگيرم بخداى از آنكه باشم
از نادانان و افسوس كنندگان قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ
إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ
گفتند بخوان و سؤال كن از براى ما پروردگار خود را تا بيان كند براى ما كه آن گاو
را صفت چيست و سؤال او چه چيز است سؤال بماهيت جهت آن كه هرگز چيزى چنين نديده بودند
و نشنيده كه از نوع بقر اين صورت تواند شد پس آنرا جارى مجرى چيزى عجيب داشتند كه گويا

حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبوده بلکه از سن و سال
و صفت او میپرسیدند لاجرم در جواب ایشان گفت موسی بدرستی که میگوید خدای
تعالی که آن کاو ماده کاویست نه پیر از کار افتاده و نه جوان و نارسیده میانه است
میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی پس بکنید آنچه شما را فرموده اند قَالُوا ادْعُ لَنَا
رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا
تَسُرُّ النَّاظِرِينَ گفتند بار دیگر بخوان از برای ما پروردگار خود را تا پیدا و هویدا
سازد برای ما که چیست رنگ آن کاو گفت موسی که خدای تعالی میگوید که آن کاویست
زرد که در غایت زردیست رنگ او و آن کاو شاد و مسرور میگرداند از رنگ خود
نظر کنندگان را بوی قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا
وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ دیگر گفت بخوان از برای ما خداوند خود را تا آشکارا
کرداند برای ما که آن کاو چه کاویست کار کنند یا صحرا چرانده بدرستی که کاوان متشابه شده
شده اند بر ما پس شاید نه سال زرد رنگ بسیارند بدرستی که ما اگر خواهد خدای تعالی ما از جمله راه
یافتگانیم بدین کاو از حضرت محمد صلعم رسالت منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی
هرگز آن کاو را نیافتندی قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي
الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا
يَفْعَلُونَ گفت موسی که میفرماید خدای تعالی که آن کاویست نه رام کشته و نه نرم شده
که بشوراند زمین را و نه کاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت
باز داشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند تا بی عیبست و تمام خلقت نیست هیچ
رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در وی قسم و شاخش نیز زردست چون بنی اسرائیل

این ثناها

این ثناها شنیدند گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی و آوردی رنگی را و صفت تمام
روشن باز گفتی و آن کاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر
بدل و جان کردی پس بنی اسرائیل بخریدند آنرا از وی با آنکه پوست او را پر زر کردند در قیمت آن
پس بکشتند او را و نمی خواستند که بکشند این کاو را بسبب گرانی بهای وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَا
دَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ اول قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که
بکشتید یکی را که آن عامیل بود پس اختلاف کردید در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او و خدای
تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده آنچه را که هستید شما که آنرا بپوشید از قتل عامیل
فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را بپاره از آن کاو که بیخ دم بود یا غیر آن بروی زدند
زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود بگفت و آن دو برادرزاده بودند
که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل آورده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد
و همچنانکه این مرده را زنده کردانید و زنده میکرداند خدای تعالی همه مرده کان را و مینماید
بشما دلایل قدرت خود را در احیا تا باشد شما فکری عود یابید که کسی که قدرت دارد بر
زنده کردن نفسی هر آینه بر احیای همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ
وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ
اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ پس سخت گشت دلهای شما ای یهود از پس زنده
شدن عامیل پس آن دلها که شما راست همچو سنگست در سختی و درشتی بلکه سختتر و صاف
و غلیظتر از سنگ بدرستی که بعضی از سنگهاست هر آینه چیزی که روان میگردد از وجویهای
عظیم و بعضی دیگر هست از آنچه هر آینه بشکافد پس بیرون آید از او آب و بتحقیق که

انجاره آنچه فرود آید از بلندی بپستی که این از ترس خدای تعالی و در دل شما ترس
و نیست خدای تعالی بیخبر از آنچه شما میکنید ای یهود أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ
وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ آیا طمع دارید ای مومنان آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان
مر شما را در آنچه میگویید از نعت پیغمبر و حقیت دین اسلام و حال آنکه بودند گروهی از اسلاف
ایشان که بواسطه می شنیدند سخن خدا را بر کوه طور پس بگردانیدند آن سخن را پس
از آنکه دانسته بودند و دریافته چون میان قوم آمدند گفتند ما سخن حق را و امر و نهی
او را شنودیم ولیکن در آخر گفت که اگر اینها که فرمودم توانید بکنید و اگر قادر نباشید
بران مکنید و حال آنکه ایشان میدانستند که افترا مینمایند وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا
آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و چون ملاقات کنند یهود با آنان که ایمان
آورده اند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گویند که ما نیز گرویده ایم و چون خلوت کنند
بعضی از اعاظم ایشان گویند آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد صلی الله علیه و آله
بدانچه گشاده است خدای تعالی ابواب دانش آنرا بر شما در کتاب شما آورده اند
بعضی یهود مدینه در اول نزول آنحضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریة
مذکور بود خبر داده بودند و رؤسای ایشان از آن آگاهی یافته مجموع را سرزنش نمودند
که شما ایشانرا از صفات آنحضرت خبر میدهید تا مخاصمت کنند و حجت گیرند با آنچه دانسته
باشند نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند حق را میدانستند و متابعت نکردند
آیا جهودان نمیدانند که اسرار خود را با خصم در میان نهادند أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ
اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ آیا نمیدانند جهودان بتحقیق که خدای تعالی

میداند

بعضی از اکابر ایشان

میداند آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول الله صلی الله علیه و آله و اتباع او و آنچه
آشکارا میکنند از دوستی ایشان بنفاق پس ظاهر و باطن را موافق باید ساخت وَمِنْهُمْ
أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ و از جهودان جماعتی
اند نانویسندگان و ناخوانندگان نمیدانند توریة را و نمی شناسند که در وی چه ثبت است
مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد و نیستند ایشان مگر آنکه گمانی میبرند
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ
پس کلمه عذاب مر آنانراست که ایشان می نویسند نوشته محرف را بدستهای خود یعنی خود
مباشر کتابت اند و بدیگری نمی فرمایند پس میگویند این نوشته از نزد خداست و چرا چنین میکنند
تا بخرند یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطه
اخذ رشوت صفت مصطفی را صلی الله علیه و آله که در توریة بدین وجه بوده که مردی
نیکو روی مجعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا پس تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان
شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فروگذاشته موی یک چشم باشد و این صفت دجال
است و باعوام خود گفتند که این پیغمبر موعود نیست پس وای مر ایشانرا از آنچه نوشتند و تغییر
کردند دستهای ایشان بدیده و دیگر باره وای مر ایشانرا از چیزی که کسب میکنند از رشوت و اکل حرام
وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ
يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ و گفتند یهود بزعم خود که ما را
مس نکند آتش دوزخ بما نرسد مگر بعدد روزی چند شمرده شده هفت روز یا چهل
روز که بشمار عدد قوم ما گوساله پرستیدند بگو ای محمد مر ایشانرا آیا فرا گرفته اید از نزد
خدای تعالی عهدی و پیمانی که شما را از آنچه میگویید عذاب نخواهند کرد و اگر چنین وعده است
پس خلاف نکند خدای تعالی وعده خود را بلکه میگویید و افترا میکنید بر خدای تعالی آنچه

دیگر عید آید بَلیٰ مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَاَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَاُولٰئِکَ اَصْحابُ
النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ نه چنانست که ایشان میگویند که بدی کند یعنی شرک آرد و دشمن
محمد و آل محمد باشد صلی الله علیهم و فرا گیرد گرد اگرد او را گناه او یعنی برو مستولی شود
تا بکفر و عداوت بمیرد پس آن گروه اهل دوزخ و ساکنان آتشاند ایشان در آتش جاوید
مانند باشند وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولٰئِکَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ
فِیها خالِدُونَ و آنانکه گرویدند بخدای تعالی و آنچه از نزد او آمده و عمل کردند
نیکو و پاکیزه آن گروه اهل بهشتاند و مستحق آن ایشانند در بهشت جاوید باشند
وَاِذْ اَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی اِسْرائِیلَ لا تَعْبُدُونَ اِلَّا اللهَ وَبِالْوالِدَیْنِ اِحْسانًا
وَذِی الْقُرْبیٰ وَالْیَتامیٰ وَالْمَساکِینِ وَقُولُوا لِلنّاسِ حُسْنًا وَاَقِیمُوا الصَّلوٰةَ
وَآتُوا الزَّکوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ اِلَّا قَلِیلًا مِنْکُمْ وَاَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و یاد کنید چون
فرا گرفتیم در توریة عهد و پیمان فرزندان یعقوب را و گفتیم که مپرستید شما مگر خدای
را که سزای پرستش اوست و نیکویی کنید با پدر و مادر نیکوی کردنی و دیگر با خویشان
و بیچارگان و یتیمان و بگوئید مر عامه مردمان را سخنی مشتمل بر نیکوئی باشد بعضی گویند آن
امر بمعروف و نهی از منکراتست و از ابی جعفر علیه السلم مرویست که فرمود که بهترین سخنی که دوست
دارید که برای شما گفته شود بگوئید و تعالی دوست میدارد فحش گوئی را و نماز بپای دارید
با شرایط آن و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ایم پس روی بگردانیدید بعد از این
پیمان و برگشتید از عهد و میثاق مگر اندکی از شما و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم
توریة که در متابعت محمد صلی الله علیه و آله صادر شده وَاِذْ اَخَذْنا مِیثاقَکُمْ لا
تَسْفِکُونَ دِماءَکُمْ وَلا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ
و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم پیمان از اسلاف شما و با ایشان عهد بستیم که مریزید خونهای
اقربا و هم دینان خود را و بیرون مکنید کسان خود را بستم از خان و مان حوالی و عهدی

دیگر بود

دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرند پس اقرار کردید و قبول نمودید و شما
ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده اند ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلاءِ تَقْتُلُونَ
اَنْفُسَکُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِیقًا مِنْکُمْ مِنْ دِیارِهِمْ تَظاهَرُونَ عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ
وَاِنْ یَأْتُوکُمْ اُساریٰ تُفادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ اِخْراجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْکِتابِ وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ اِلَّا خِزْیٌ
فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّونَ اِلیٰ اَشَدِّ الْعَذابِ وَمَا اللهُ بِغافِلٍ
عَمّا تَعْمَلُونَ پس شما آن گروهید که بعد از شکستن این عهد میکشید کسان خود را و بیرون
میکنید گروهی را از قوم خود از سراها و منزلهای ایشان هم پشت شده اید بر آن قوم
مغلوب شده از شما بزه کاری و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه
و دیگری نضیر که باهم مقابله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله نیز مشرک بودند یکی اوس و دیگری
خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه با یهود معاونت
حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا باهم
قوم مغلوب بجلای انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرمایند
و اگر بشما آیند اسیران بنی اسرائیل ایشان را فدیه میدهید یعنی باسیر دیگر مبادله میکنید و بیرون
میکنید و حال آنکه حرام شده است بر شما بحکم میثاق بیرون کردن ایشان از این فقره تعلق
بما قبل دارد آیا میگروید شما بپاره‌ای از احکام توریة که فدیه اسیرانست و کافر میشوید ببعضی دیگر
که قتل و اخراج است پس نیست مکافات آنکس که بکند اینچنین عهد شکنی و نافرمانی از شما که
یهودید مگر خواری و رسوائی در زندگانی این سرای که قتل بنی قریظه است و اجلای بنی نضیر
و در روز رستخیز باز گردانیده شوند از حشرگاه بسوی سخت‌ترین عذابی که عذاب دوزخست و خدای تعالی
غافل نیست از آنچه شما میکنید از عهدشکنی اُولٰئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیا بِالْاٰ
خِرَةِ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ یُنْصَرُونَ این گروه آنانند که از استفا

بهت خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بنعمت جاویدان سرای پسین که
کرده نشود از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش و نباشند
ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنفُسُكُمُ
اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را
توریت و انبیی در آوردیم از پس موسی پیغمبران را چون یوشع و داود و سلیمان
و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلم و دادیم عیسی را که پسر مریم بود نشانهای روشن
و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی و قوت دادیم بجان پاکیزه یعنی
باسم اعظم یا بجبرئیل آیا هرگاه که از نزد ما آمد بشما فرستاده با آنچه دوست ندارد نفسهای
شما او را و یعنی او بر وفق هوا و مقتضای شما نباشد تعظیم نکردید و گردن ننهادید پس
گروهی را از ایشان دروغ گوی داشتید چون رسول الله و عیسی علیهما السلم و گروهی را
بکشتید چون زکریا و یحیی علیهم السلم وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَل لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ
فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ و گفتند یهود که دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم و باز
داشته شده از قبول حق که پیغمبر ما میفرماید نه چنانست که ایشان میگویند بلکه خدای تعالی
رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بسبب ناگرویدن ایشان پس اندکی
از ایشان ایمان آوردند چون ابن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ
اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُم
مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ و آن هنگام که بدیشان
آمد نوشته از نزد خدای تعالی که قرآنست گواه و موافق مر آن کتاب را که با ایشانست
در توحید و نبوت و امامت و حشر و آنچه از اصول ایمانست قبول نکردند و بدان

نگرویدند

نگرویدند و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرومانندگی طلب نصرت
و فتح میکردند بدین کتاب و بکسی که این بدو فرود آید بر آنانکه نگرویدند از مشرکان
عرب یعنی هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها برداشتندی
گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد صلی الله علیه و آله که رسول آخر الزمانست پس آنوقت
که آمد بدیشان آنکس که شناخته بودند کافر شدند پس لعنت خدای تعالی بر ناگرویدگان که بدانش
خود کافر گشتند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع مضمر تسجیل بکفر ایشانست بِئْسَمَا اشْتَرَوْا
بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ
مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ بد چیزیست که ایشان
فروختند بآن چیز بهرهٔ نفسهای خود را و این آنست که کافر میشوند بآنچه فرو فرستاده
خدای تعالی که آن قرآنست از جهت رشک بردن بر آنکه فرو فرستد خدای تعالی یا مستحق گشتند خشمی
را بر بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی و انجیل و خشمی دیگر بانکار محمد صلی الله علیه و آله و قرآن و کافرانراست عذابی خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا
أُنزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ
أَنبِيَاءَ اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ و چون گویند مر جهودانرا که بگروید بآنچه خدای
فرستاده از انجیل و قرآن گویند که ما میگرویم بآنچه فرستاده اند بر ما یعنی توریت و کافر میشوند
بآنچه جز کتاب ایشانست و آن هر دو که انجیل و قرآنست درست و راستست در حالتی که باور دارنده
است مر آن کتاب را که با ایشانست و از اینجا که ایشان بتوریة لازم می آید که بآنچه موافق
جز بیت کفر باشد بگو پیغمبرا چرا می کشتید پیغمبران خدا را پیش از این اگر بودید شما گروندگان
بتوریة وَلَقَدْ جَاءَكُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ
و هر آینه که آمد بشما موسی بنشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است پس شما
فرا گرفتید گوساله بخدای از پس رفتن موسی بطور و شما بیدادگرانید بر نفس خود و از

اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوة واسمعوا
قالوا سمعنا وعصینا واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم قل بئسما یأمرکم
به ایمانکم ان کنتم مؤمنین ○ و یاد کنید چون فرا گرفتیم پیمان شما را و برداشتیم بر
زبر شما کوه طور را ما گفتیم فرا گیرید آنچه بشما داده ایم یعنی توریه بعزم درست و جدی
تمام و بشنوید یعنی فرمان برید گفتند باشکارا شنیدیم و نپذیرفتیم و پنهانی با خود گفتند
و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل و خورانیده شدند یعنی در آورده شدند
در دلهای ایشان دوستی گوساله را و سبب جحود و انکار بگو بد چیزیست آنچه میفرماید
شما را بآنچه ایمان شما و آن کدام است کفر بقرآن و بمحمد صلی الله علیه و آله اگر هستید
شما گرویدگان بخدای تعالی چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او او را بکفر نمی فرماید پس آنچه
ایشان تصور ایمان کرده اند نه ایمانست بلکه کفرست قل ان کانت لکم الدار
الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم
صادقین ○ بگو ای محمد در جواب دعوی ایشان که میگفتند که جز بهشت جای ما نخوا
که اگر هست بزعم شما که مر شما راست سرای آخرت و نعمت بهشت نزدیک خدای تعالی
پاکیزه و خاص بی دیگر مردمان پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید شما راستگویان
در آنکه بهشت خاص از آن شماست ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم
والله علیم بالظالمین ○ و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بآنچه فرستاده دستهای
ایشان از قتل انبیا و تغیر نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و خدای تعالی داناست بر حال
ستمکاران و دروغگویان ولتجدنهم احرص الناس علی حیوة ومن الذین
اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة وما هو بمزحزحه من العذاب ان
یعمر والله بصیر بما یعملون ○ و هر آینه یابی تو جهودان را حریص ترین مردمان
بر زندگانی دنیا و از آنکسانی نیز که شرک آوردند مثل مجوس دوست میدارد یکی

ازیشان

از ایشان که کاش عمر داده شود هزار سال و از تحیت که مجوس چون بهم رسند
گویند که هزار سال بزی و نیست که رهاننده او باشد از عذاب دوزخ آنکه عمر بسیار داده شود
عمر دراز در کفر و نافرمانی چگونه سبب نجات شود و خدای تعالی بیناست بآنچه جهودان
و مجوس و غیر ایشان میکنند بعضی از یهود گفتند که جبرئیل است که وحی می آرد بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و اسلاف ما را از جبرئیل علیه السلم زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا
و عذاب بر ایشان نازل گشته و اگر بجای او میکائیل می بودی ما بابی القاسم ص ایمان می آوردیم حق
سبحانه و تعالی فرمود که قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن
الله مصدقا لما بین یدیه وهدی وبشری للمؤمنین ○ بگو ای محمد یعنی هر که باشد دشمن
مر جبرئیل را گو از خشم بمیر پس بدرستی که او فرو می آرد قرآن را بر دل تو بفرمان خدای تعالی
در حالتی که قرآن تصدیق کننده است مر آنچه را که پیش از وی نازل شده و حالا با
ایشان است چون توریه و زبور و قرآن راه نماینده است بحق و مژده دهنده است مر
مؤمنان را بنجات و درجات من کان عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل
و فرستادگان او را وميكال فان الله عدو للكافرين ○ هر که باشد دشمن مر خدا را و فرشتگان او را
و جبرئیل و میکائیل را پس بتحقیق که خدای تعالی دشمن است کافران را که دشمن ملائکه و رسلند و
لقد انزلنا الیک آیات بینات وما یکفر بها الا الفاسقون ○ و هر آینه ما فرستادیم
بسوی تو نشانهای روشن که قرآنست و غیر آن و کافر نشوند بان آیتها مگر بیرون رفتگان
از فرمان خدای تعالی او کلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم بل اکثرهم لا
یؤمنون ○ و آیا که هر گاه که یهود عهدی کردند عهد کردنی بشکستند آنرا گروهی از ایشان بلکه
بسیار از ایشان نمی گروند بتوریه ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم
نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا
یعلمون ○ و آن هنگام که آمد بدیشان فرستاده از نزدیک خدای تعالی یعنی محمد صلی الله

علیه وآله با وجود ارتسام تورية را که با ایشان است اورا پس پشت انداختند گروهی از آنکه عطا
داده شده اند بتوریة یعنی علمای ایشان بینداختند توریة وقرآن را پس پشت خود
گویا آن علما ندانستند که توریة وقرآن کلام خداست ومحمد صلی الله علیه وآله رسول
ویست وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وپیروی کردند
این جماعت یهود مر آن چیزی را که میخواندند دیوان در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلم
وآنچنان بود که دیوان سلیمان علیه السلم شعبدهای صد رنگ را با نیرنگهای کهانت
بر آمیخته نوشته بودند شده ومیان ارذال وجهال شایع شده بود سلیمان علیه السلم بران
اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند در صندوقی نهاده ومقفل ساخته در زیر
تخت خود دفن کرد بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آوردند
وچنان فرا نمودند که سلیمان علیه السلم با آن سحرها وشعبدها پادشاهی میکرده بعد از ان
یهود سلیمان را بسحر نسبت دادند حق سبحانه وتعالی ابراء ذمه وی را کرده فرمود وَمَا
كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وهرگز
کافر نشد سلیمان وجادوئی نکرد ولیکن دیوان زمان او کافر شدند وکه می آموختند
مردمانرا جادوئی وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ویهود
متابعت کردند آنچیزی را که فرو فرستاده شد از سحر بر دو فرشته در شهر بابل که
آن هاروت وماروت است وایشان بر آدمیان گناه کار طعنه میزدند وتا فرمانی
آغاز نهادند حق سبحانه وتعالی نفس بشری بدیشان داده برای حکومت خلق بر زمین
فرستاد مرتکب گناهان کبیره شدند از شرب خمر وقتل ناحق وغیر ذلک حق تعالی ایشانرا
از صعود بر آسمان منع کرد وعذاب ایشان در این جهان مقرر شد وحالا در چاه بابل
بموی سر آویخته معذب اند واین نقل عامه است وبعضی گویند که ایشان از شیاطین بودند
نه از فرشتگان یا بعد از عصیان از لباس ملکیت منخلع شدند وکسوت بشریت پوشیدند اما

در عیون

از نقول

در عیون الرضا مذکور است که پرسیدند از حضرت امام رضا علیه السلم که زعم قوم آنست
که ایشان دو فرشته بودند وچون بزمین بر آمدند عصیان کردند چنانچه مذکور شد آن
حضرت فرمود که معاذ الله ازین مقاله چه فرشتگان معصوم اند ومحفوظ از کفر وقبایح بالطف
نامتناهی آلهی کما قال الله تعالی لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ودیگر وَلَهُ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ ودیگر بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ
وغیر ذلک بلکه ایشانرا حق تعالی فرستاد به پیغمبر آن زمان بصورت بشر که اطلاع بر سحر
پیدا کنند وسحر را باطل سازند ومردم را از ان باز دارند وحقیقت سحر بازنمایند حاشا
که عصیان کنند مجملش اینست وتفصیلش در آنجا مذکور است وانزال سحر بدیشان جهت از
آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند حق سبحانه وتعالی در زمان حکومت سلیمان
وقبل از معصیت این علم بدیشان فرستاد تا جمعی دیگرانرا تعلیم دهند وایشان بر حقیقت
مطلع شده معارضه مدعیان نبوت کردند وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا
نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ
وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ
وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ونیاموختند این دو
فرشته در هیچ وقت که در چاه اند بر ان قول هیچکس جادوئی تا گویند بیشان را نیاموزانیدند
آنکس را که جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای تعالی پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که
بر عمل سحر گناهی مترتب نیست بلکه هست پس می آموزند از ان دو فرشته آنچیزی را که جدائی
افکنند بدان میان مرد وزن بآن ونیستند جادوان ضرر رسانندهٔ بسحر هیچکس را مگر
بقضای وقدرت خدای تعالی بآنکه کسی که استحقاق ضرر داشته باشد بوی رسد والا
نه ومی آموزند آنچه ایشانرا زیان رساند وسود نکند پس عاقل این کار نکند وهر آینه
دانستند یهود مر هر که سحر را بجز دینی بیاموزد وکار بندد نیست اورا در آن سرای

بعضی گویند
سلیمان
ملکه این دو فرشته

بهره از نیکویی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و بد چیزیست آنچه فروختند
بدان چیز نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند اگر هستند ایشان که دانند زیان این
سودا از کلام معجز نظام امیر المؤمنین است علیه السلم که منجم مثل کاهن است و کاهن همچو
ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در آتش دوزخ گرفتار است وَلَوْ أَنَّهُمْ
آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و اگر این جهودان
بگرویدندی بمحمد صلی الله علیه و آله و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یا
فتندی و پوشیده نیست که هر آینه پاداش از نزدیک از نزد خدای تعالی بهتر است از
نزدیک خدای تعالی رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله میستانند اگر بودندی
که بدانستندی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ای آنکسانی که گرویده اید مگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه
با محمد صلی الله علیه و آله که یهود کفتار دشنام را دست آویز خود ساخته با آنحضرت این کلمه میگویند
و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مؤمنان باین معنی میگفتند که مراعات کن سخن
ما را حق سبحانه و تعالی فرمود که این کلمه را مگویید و بگویید انظرنا یعنی بسوی ما بنگر و بشنوید
حکم خدای بسمع قبول و کافران راست عذابی درد ناک مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ
بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ دوست ندارند آنانکه حق را بپوشیدند
از اهل توریة و مشرکان آنکه فرو فرستاده شود بر شما هیچ نیکویی از نزد پروردگار شما
مراد وحی و قرآنست که جامع همه خیراتست و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست مَا نَنْسَخْ
مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
هرچه منسوخ میکردانیم از آیت قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان یا فراموش
میکردانیم او را و از دلها محو میکنیم بیاریم بهتری از آن آیه منسوخه مثل مصابرت

خدای تعالی و ... وخدای تعالی اختصاص میدهد بنبوت و وحی خود هر که را میخواهد

غازی

غازی یا ده تن منسوخ کرده با دو تن مقرر ساخت یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم
در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه
آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن بشما نیست
و بر خدای تعالی روا نیست حق تعالی میفرماید که ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی نمیدانی
که خدای تعالی بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشا توانا است بر کمال أَلَمْ تَعْلَمْ
أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
آیا ندانستی بآنکه حق تعالی است که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین پس هرچه خواهد
کند و نیست مر شما را جز خدای تعالی دوستی که از و بشما نفع رسد و نه یاری دهنده که از
شما دفع ضرر کند أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ
يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ یا میخواهید آنچه سؤال کنید پیغمبر خود را
همچنانکه سؤال کرده شده بود موسی علیه السلم پیش از این جهودان میگفتند که میباید که کتابی
بیاری یکبار چنانچه موسی آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد همان میطلبید که
پیشینیان شما از موسی آورده میطلبیدند و هر که بگزیند کفر را بر ایمان پس هر آینه گم گشته است
از راه راست وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا
مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ
بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ دوست میدارند بسیاری از اهل توریة آنکه گردانند
شما را از پس ایمان شما ناگروندگان یعنی شما را بدین خود برند از روی حسد از نزدیک
نفسهای ایشان یعنی بمقتضای نفس و طبع ایشان از پس آنکه روشن گشت مر ایشان را آنچه راست
و درست یعنی رسالت سید انام و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام در گذرانید ای مؤمنان
و بگذرید از قتال ایشان و روی بگردانید از ایشان تا بیارد خدای تعالی بفرمان خود
که حکمست بقتال یا امر بجزیه بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی از تعذیب و انتقام تواناست

از پیش نفس خود

وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة مال را و آنچه از پیش فرستید
از برای خود از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات بیابید آنرا نوشته
نزدیک خدای تعالی و ثواب آن بیابید از و بدرستی که خدای تعالی بآنچه شما میکنید از خیر
و صدقه و غیر ذلک بیناست وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ
تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و گفتند جهودان هرگز در
نیاید در بهشت مگر آنکه باشد یهودی یا نصرانی این دعوی آنها آرزوهای بیحاصل ایشانست
بگو بیارید حجت خود را باین دعوی اگر هستید راستگویان در قول خود بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ
وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا
هُمْ يَحْزَنُونَ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه هرکه تسلیم کرده خود را بر اطاعت
خدای تعالی او نیکوکار است در کردار و گفتار پس هر آنکس راست مزد او نزد آفریدگار
کار او و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان و نباشند ایشان اندوه
ناک از تصور زوال آن مزد وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ
النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
و گفتند جهودان در وقت مناظره با نصاری بجز آنکه نیستند گروه ترسایان بر چیزی از
دین حق و گفتند ترسایان که نیستند جهودان بر چیزی که معتد به باشد و حال آنکه هر دو
راست می گفتند چه همه ایشان میخوانند کتاب خدای را یهود از توریة میدانند که نصاری
بجهت زنا و فرزند عیسی حق را بر باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که بجهت انکار کتاب
و انجیل ایشان کافر و بیحاصل اند همچنین که اینها میگویند گفتند آنانکه هیچ نمیدانند و اهل
نیستند مانند چون مجوس و مشرکان عرب مانند گفتار یهود و نصاری بد باطل اند پس خدای

تعالی

تعالی حکم کند میان ایشان که در روز رستخیز در آنچه که هستند ایشان در آن اختلاف میکنند
از حق و باطل و میان مخالفان و معاندان اهل بیت علیهم السلام نیز در آن روز چنین حکم خواهد
فرمود وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا
أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و کیست ستمکارتر از آنکه باز داشت مسجدهای خدای را از آنکه
یاد کنند خدا را و پرستش نمایند و سعی نمود در ویرانی آن مسجد و آن بخت النصر بابلی بود یا طیطوس
رومی که بیت المقدس را خراب کرد روایتست از ابی عبد الله علیه السلم که مانعان مشرکان قریش
اند که رسول الله صلی الله علیه و آله را از دخول مکه و مسجد الحرام منع کردند و هرکه ساعی در
خرابی مسجد باشد درین حکم شریکست جمیع مساجد بنا برین باشد و الا آنها یک مسجد را خراب کردند
یا هم مسجد بیت برای سجده زید بن علی از پدران بزرگوار خود نقل میکنند و ایشان از امیر المؤمنین
علیه السلم که مراد از مساجد جمیع زمینست زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که تمام زمین را
از برای من مسجد ساخته اند و خاک آنرا پاک کرداننده اند آن گروه که مانع ذکر بودند و در
خرابی مسجد کوشیدند نیست ایشانرا و نسزد آنکه در آیند در آن مسجد مگر ترسکاران و این صورت
در زمان دولت اسلامست که کفار و اهل ذمه ممنوع اند از دخول مساجد مر ایشانراست درین جهان
رسوائی و خواری که جزیه دادن و در آن سرای عذابی بزرگ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَ
يْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و مر خدایراست جای برآمدن
آفتاب و جای فرو رفتن آن پس هر کجا که روی کردید پس آن جهت طاعت اوست نزول این
آیه شریفه وقتی بود که سمت قبله پوشیده بوده باشد و بعضی از لشکریان حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله هر کدام بطرفی نماز گذارده بودند بعد از آنکه تحری کرده بودند چون بمدینه
رسیدند خواستند که آن نماز را اعاده کنند آیت آمد که حاجت نیست باعاده و چنانست
که اگر علامات پوشیده شود و وقت وسیع باشد یک فریضه بچهار طرف باید که گذارد و الا بجهة محتمل

شود در اینجا بامر خدای تعالی
یعنی مکه در سال فتح در
خدا را یاد کنند

واگر بجهت باشد پس اگر مطابق بوده بعد از انکشاف فیها والا اگر استتار بوده
اعاده کند خواه وقت باقی باشد یا نه و در وقت اعاده کند اگر بجانب محض یمین یا یسار
کرده و اگر وقت فوت شده اعاده نکند و نیز اگر انحراف اندک بوده مطلقا اعاده
نکند بدرستی که خدای تعالی بزرگ مغفرت است و بسیار عطا داناست بمصالح امور مؤمنان
وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَل لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَا
نِتُونَ و گفتند ناپاکان از یهود و نصاری فرا گرفت خدای تعالی فرزندی یعنی مسیح و
عزیر پاکی مر اوراست نه چنانست که ایشان میگویند بلکه مر او راست آنچه در آسما
نست و آنچه در زمینست و اهل آسمان و زمین همه مملوک و مخلوق اوست چه ولد از جنس
والد میباشد نه از جنس خالق و همه آنچه در آسمان و زمینست مر او را فرمان بردارانند
جمیع در تحت تصرف وی اند بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا
يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ از نو پدید آورنده آسمانها و زمینهاست و چون خواهد
تقدیر کند کاری را پس جز این نیست که گوید آنچه را که بباش پس بباشد وَقَالَ الَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ
قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ و گفت آنان که نمی
دانند و نمی شناسند خدا را چون مشرکان مکه چرا سخن نمیگوید با ما خدا یا بیکی از ما پیغامی
نمی آید همچنانکه این مشرکان میگویند می گفتند آنانکه بودند پیش از ایشان از یهود و نصاری
مانند گفتن ایشان یکدیگر را متشابه است دلهای کفار در کفر و قساوت هر آینه ما بیان
کردیم نشانها بر توحید و نبوت و امامت برای گروهی که طالب یقین اند إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ بدرستی که فرستادیم ترا ای محمد ص
با قرآن و دین اسلام مژده دهنده مؤمنان و بیم کننده کافران و منافقان و پرسیده
نخواهی شد از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زیاده باشد آورده اند که روزی

حضرت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بگشاید
و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهج مستقیم باز آیند حق تعالی این آیت بدو
فرستاد که ایشان اهل جحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو اداء رسالت
از اصحاب
و بر ما حساب اهل ضلالت وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ
إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ و هرگز خشنود نشوند از تو جهودان و نه ترسایان تا آنگاه
که پیروی کنی کیش ایشان را بگو بدرستی که راه نمودن خدای تعالی آنست راه نمودن زیراکه شما بیهودیت و نصرانیت
میخوانید و او مرا باسلام راه مینماید و اگر متابعت نمائی آرزوهای ایشان را در باب دین پس از آنچه
که براستی آمده است بتو از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان نیست مر ترا از عذاب
خدای تعالی دوستی نگاه دارنده و نه کسی یاری دهنده و شرطیه کاهست که مرکب از محالست و این از
قبیلست یا صورت خطاب بحضرت باشد و معنی راجع بامت الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُو
نَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی توریة بقولی که در شان ابن سلام و اصحاب او باشد
یا انجیل بقولی که در شان ملازمان نجاشی که با جعفر ابن ابی طالب رحمه الله از دیار حبشه
آمدند یا قرآن بقولی که در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر میخوانند آن کتاب را
یا متابعت میکنند چنانچه حق خواندن یا متابعت کردنست آن گروه ایمان دارند بکتاب نه آنها
که تحریف کردند و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد پس آن گروه ایشانند زیان
کاران يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ
ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتهائی که انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما
بدرستی که پیران شما را تفضیل کردم بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیت جهت تقریر و تذکیر
نعمتهای الهیست وَاتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ
وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و بترسید از عذاب روزی که از جهت کفایت

نکند کسی از کسی چیزی را از عذاب و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عدل یعنی فدای او را یعنی بدلی که
بعوض او معذب کردد و سود نکند و هیچ نفسی خواهش خواهندکان بر تقدیر وجود شفیع
و نباشد کافران که یاری کرده شوند جهت دفع عذاب از ایشان وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي
قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر
کرد ابراهیم را پروردگار او بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از خصال
اسلام شمرند که سنن حنیفیه است پس ابراهیم علیه السلم باتمام رسانید او را و قیام
بدان نمود در تفسیر طبرسی می آورد که شیخ ابوجعفر محمد بن بابویه رحمه الله در کتاب النبوة باسناد
رسانیده بمفضل بن عمر که او گفت از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پرسیدم از
قول حق جل وعلا که وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ این چه کلمات تواند بود فرمود که آن
کلماتیست که آدم متوسل بآن شده و توبه او پذیرفته گشت و آن اینست که أَسْأَلُكَ بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ که توبه مرا قبول کن چنانچه گذشت دیگر گفتیم یا ابن
رسول الله معنی اتمهن چیست فرمود که این کلمات اتمام خواهد یافت تا قایم که جوان
دهم ائمه است که نه از آن اولاد حسین علیه السلم باشد یعنی ائمه اثنی عشر اند که حکم
بقایم ایشان خواهد شد که گفتیم یا ابن رسول الله خبر کن ما را از قول الله که وَجَعَلَهَا
كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ فرمود که این بامامت اراده فرموده که در عقب حسین علیه السلم پدید
کند تا روز قیامت گفتم یا ابن رسول الله امامت چون است که در اولاد امام حسین پدید کرد
نه از اولاد امام حسن حال آنکه هر دو فرزند و سبط رسول الله اند و سید شباب اهل جنت اند
فرمود که موسی و هارون دو پیغمبر بودند و برادران بودند نبوت در صلب موسی
نهادند در صلب هارون کسی را نمیرسد که چون و چرا گوید هر چه میکند در ضمن آن
حکمتیست لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ و در عدة الداعی آورده که مرویست که حق سبحانه
و تعالی چهار خصلت در عوض شهادت امام حسین علیه السلم بوی کرامت فرمود در تربت

وی شفا

وی شفا پدید کرده و در زیر قبه وی دعا را باجابت مقرون کردانیده و ائمه
انام را علیهم السلم را از ذریت وی بوجود آورده و نمی شمارد ایام زایران آنحضرت را
از اعمار ایشان و آن بقعه از زمین که مشهد مقدس ویست بلا شک بقعه ای از بقاع بهشت
گفت خدای تعالی که چون تمام فرمان کردی بدرستی که من کردانم ترا امام برای مردمان پیشوائی
در دین که بعد از تو بتو اقتدا کنند همه بیکان گفت ابراهیم با حق تعالی که از فرزندان
و اولاد من نیز امامان پیدا کن فرمود خدای تعالی در جواب او نرسد عهد من یعنی امامت
من ستمکاران یعنی عاصیان و کافران را از ذریت تو پس آنجماعت از ذریت او که کافر و مشرک
و عاصی بوده باشند ایشان را منصب نبوت و امامت و خلافت نرسد چه هر مشرک ظالم است
بدلیل إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و ظالم من تلبس بالظلم است و این معنی صادق بر و درا ماو
از جهت نایم را مومن می نامند چه او را ایمان ثابت است در حال نوم و اگرچه در آن حال او را
تصدیق حاصل نیست پس امامت و خلافت از بنی اسمعیل حق ائمه اثنی عشر باشد بنص الهی
که از اول عمر تا آخر معصوم بوده اند و خدا پرست و دیگران که بدین صفت نبوده اند
ایشانرا بغصب ناحق گرفته باشند وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ
اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا
بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و یاد کن آنکه کردانیدیم خانه کعبه را
جای بازگشت مردمان یعنی حاجیان که هر سال بوی باز کردند و از آنجا بثواب بحساب رسند
کردانیدیم آن موضع ایمنی که در و کس را نکشند و فراگیرید برای مومنان از مقامی که منسوبست بابراهیم
علیه السلم نمازگاه و آن موضعیست که در و حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت
بر ویست و امامیه استدلال کرده اند بانکه یکی نماز طواف که دو رکعتست در مقام ابراهیم
علیه السلم واجبست زیرا که حق تعالی بدان امر فرموده و ظاهر امر مقتضی وجوبست و نماز واجبی نیست
نزد مقام ابراهیم علیه السلم غیر نماز طواف بلا خلاف پس نماز طواف آنجا واجب باشد و عهد کردیم

یعنی فرمان فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل آنکه پاک سازید خانهٔ مرا از اوثان و انجاس
و خبایث و معاصی و امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از ایشان نیز این فرمان را بجای آورده است
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بالا رفت و آنخانه را از اوثان و ارجاس پاک ساخت برای
طواف کنندگان و برای مقیمان و معتکفان و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نمازکنا
رندگان و حسان بن ثابت رحمة الله علیه در این باب طرفه گفته چنانچه در بسیار کتابها آورده
اند تا غایتی که در روضة الاحباب نیز مذکور است که شعر قیل لی قل لعلی مدحا ذکره یخمد نارا
موصده قلت لا اقدم فی مدح امرء ضل ذو اللب الی ان عبده والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج
لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب قد ان برده وعلی واضع اقدامه فی محل
وضع الله یده یعنی گفتند مرا که بگو در شان امیر المؤمنین علیه السلم مدحی و منقبتی که یاد کردن
او فرو نشاند آتش سوزان را در جواب گفتم که اقدام نمی‌توانم نمود در مدح گفتن مردی
که راه گم کرده صاحب عقل که پرستش کند او را ولیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ما را در
شب معراج که عروج کرده بودم بعالم بالا که در آن محل نهاد حق سبحانه و تعالی به پشت من دست
قدرت خود را و حال آنکه دریافت دل من بتحقیق خنکی آن دست که علی علیه السلم نهنده بود قدمهای
خود را در موضعی که حق سبحانه و تعالی نهاده بود دست قدرت خود را ازین حدیث شرف
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم معلوم میتوان کرد و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا
بلدا امنا وارزق اهله من الثمرات من امن منهم بالله والیوم الاخر قال ومن
کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار وبئس المصیر و یاد کن آنرا که گفت
ابراهیم ع یعنی دعا کرد که ای پروردگار من بگردان این مکانرا که برای تو در آن خانه سازیم
شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ و روزی ده اهل بلد را از میوه‌ها حق تعالی این دعا را مستجاب
کردانید حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیهای فلسطین را که مشتمل است بر ثمرات بسیار از زمین قلع
ساخته بمکه آورد و هفت بار بگرد خانه طواف داده بر زمین تهامه بمسافه مرحله از مکه وضع کرد

وآن دیه

وآن دیه را بجهت طواف خانه طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم علیه السلم
تخصیص کرد رزق را بمؤمنان و گفت روزی ده هرکه ایمان دارد از آنان که ساکن این شهر باشند
بخدای و بروز آخرت گفت خدای تعالی و هرکه کافر شود پس او را برخوردار کنم برخورداری اندک
یعنی همین در دنیا پس او را بیچارگی برانیم بسوی عذاب دوزخ و بد مرجعیست دوزخ و اذ یرفع
ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و یاد کن آنرا
که برداشت ابراهیم اصلها و اساسها را از خانهٔ کعبه و اسمعیل که با وی شریک بود در رفع بآنکه
سنگ جمع می‌آورد و بدست پدر علیه السلم می‌داد تا بکار برده و بعد از اتمام بنا پدر و پسر دست نیاز
برداشته میگفتند ای پروردگار ما قبول کن از ما این کار خیر را بدرستی که توئی شنوای دعای ما
و توئی دانا به نیتهای ما ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا امة مسلمة لک وارنا
مناسکنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم ای پروردگار ما بگردان ما هر دو را ثابت
بر اسلام و مخلص مر ترا و بگردان از فرزندان ما گروهی گردن نهاده و منقاد شده مر ترا و مرویست
از صادق علیه السلم که مراد بامت مسلمه از ذریت ابراهیم علیه السلم بنی هاشم اند خاصه و بنمای ما را مواضع
کردن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و ارما
درکنیم ان اگر در عمل قصوری و تقصیری که واقع شده باشد بتحقیق که توئی پذیرنده توبه مقصر
و بخشنده بر گنهکاران ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم ایاتک ویعلمهم الکتاب
والحکمة ویزکیهم انک انت العزیز الحکیم ای پروردگار ما برانگیز در میان ذریت ما پیغامبری
فرستاده از ایشان بزبان ایشان تا ذریت ما را شرفی و عزی باشد بیان رسول بخوانند
بر ایشان کتاب ترا و بیاموزد ایشانرا قرآن و معانی آن و پاک کرداند ایشانرا از گناه بسبب شرایع
و احکام بدرستی که تو توانائی و قادر بر اجابت دعای ما توئی دانای محکم کار حق سبحانه و تعالی این
دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت را صلوات الله علیه و آله از اولاد اسمعیل علیه
السلم مبعوث کردانیده و ذریت طاهره نیز بوی ارزانی فرموده بجهت حفظ دین متین او که سید

المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین وَمَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرٰاهِیمَ اِلّٰا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ
وَلَقَدِ اصْطَفَیْنٰاهُ فِی الدُّنْیٰا وَاِنَّهُ فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰالِحِینَ و کیست که باز کردد یعنی هیچکس
باز نکردد مر از کیش ابراهیم علیه السلام مکر کسی که خوار کرداند نفس خود را یا جاهل نفس خود باشد
چه هر کس خالق خود را نمی داند جاهل نفس خود است و هر آینه ما بر کزیده ایم ابراهیم علیه السلام را
در دنیا برای تکریم و فتوت و نبوت و عبادت و خلت و عمارت خانه کعبه و بدرستی که او در آن سرای
از جمله نیکوکاران و پیغمبرانست اِذْ قٰالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قٰالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعٰالَمِینَ
یاد کن آن وقت که کفت مر ابراهیم را علیه السلام پروردکار او تسلیم شو در هر چه حکم من بر آن جاری است
کفت ابراهیم علیه السلام که تسلیم کردم خود را برای پرورنده عالمیان تا هر چه خواهد کند و آنحضرت
تسلیم فرموده بود دل خود را از برای رحمن و زبان خود را از برای برهان و بدن خود را از
برای نیران و ولد خود را از برای قربان و مال خود را از برای ضیفان وَوَصّٰی بِهٰا اِبْرٰاهِیمُ بَنِیهِ
وَیَعْقُوبُ یٰا بَنِیَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی لَکُمُ الدِّینَ فَلٰا تَمُوتُنَّ اِلّٰا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و وصیت
کرد بملت خود ابراهیم علیه السلام پسران خود را و وصیت کرد یعقوب علیه السلام نیز اولاد خود را
بموافقت جد خود مضمون هر دو آنکه ای پسران من بدرستی که خدای تعالی بر کزید برای شما دینی مرضی
که اسلام است پس نمیرید البته مکر آنکه شما مسلمان باشید یعنی باید که بر اسلام بمیرید اَمْ کُنْتُمْ شُهَدٰاءَ
اِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قٰالَ لِبَنِیهِ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی قٰالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَکَ
وَاِلٰهَ اٰبٰائِکَ اِبْرٰاهِیمَ وَاِسْمٰاعِیلَ وَاِسْحٰاقَ اِلٰهًا وٰاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ آیا شما
حاضر بودید آن هنکام که آمد بر یعقوب اسباب مرک او آن وقت کفت یعقوب مر پسران خود را
چه چیز خواهید پرستید از پس من کفتند خواهیم پرستید خدای ترا و خدای پدران ترا که پدران
ابراهیم و اسمعیل و اسحق اند ابراهیم که جد بود پدر کفت زیرا که جد حکم پدر دارد و اسمعیل که
عم بود نیز پدر فرمود زیرا که عرب عم را اب کویند نظر باتحاد اصل و ازین مقوله است پدر کفتن
آزر که عم بود عبادت میکنیم خدایرا که یکانه و یکتاست و حال آنکه ما مر این خدایرا منقادیم بطاعت

تلك امة

تِلْکَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهٰا مٰا کَسَبَتْ وَلَکُمْ مٰا کَسَبْتُمْ وَلٰا تُسْئَلُونَ عَمّٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ آن جماعت یعنی
ابراهیم و یعقوب علیهما السلام و اولاد ایشان کروهی بودند که در کذشتند ایشانراست آنچه کسب
کردند و مر شما را باشد آنچه کسب کردید پاداش آن خواهید یافت و شما پرسیده نشوید از آنچه
بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر
ایشان معاقب سازند درین آیت فرمود که نه شما را باعمال ایشان ثواب خواهند ساخت و نه ایشانرا
باعمال شما مواخذه خواهند کرد وَقٰالُوا کُونُوا هُودًا اَوْ نَصٰارٰی تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرٰاهِیمَ
حَنِیفًا وَمٰا کٰانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و کفتند جهودان مر اهل اسلام را که بباشید از جمیع یهود و یا
که ترسا شوید تا که راه یابید بکو نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم کیش ابراهیم را در حالتی
که آن ملت مایل است از همه کیشها براه راست و نبود ابراهیم علیه السلام از شرک آرندکان قُولُوا
اٰمَنّٰا بِاللّٰهِ وَمٰا اُنْزِلَ اِلَیْنٰا وَمٰا اُنْزِلَ اِلٰی اِبْرٰاهِیمَ وَاِسْمٰاعِیلَ وَاِسْحٰاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْاَ
سْبٰاطِ وَمٰا اُوتِیَ مُوسٰی وَعِیسٰی وَمٰا اُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لٰا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ
مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ بکویید ای متابعان ملت ابراهیم در جواب آنها که کرویدیم بخدای
تعالی و با آنچه فرو آمده است بما یعنی قرآن و با آنچه فرو فرستاده شده است بسوی ابراهیم علیه السلام
بیست صحیفه بوده است و بفرزندان او اسمعیل و اسحق و به نبیره او یعقوب و بفرزندان یعقوب
و ایشان متعبد باحکام صحف بودند و ایمان داریم بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریة
و انجیل و سایر دلایل نبوت و بآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات از نزد خدا
و نمیکنیم هیچ جدایی میان یکی از ایشان در ایمان و ما خدایرا کردن نهادکانیم
فَاِنْ اٰمَنُوا بِمِثْلِ مٰا اٰمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمٰا هُمْ فِی شِقٰاقٍ فَسَیَکْفِیکَهُمُ
اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ پس اکر ایمان آورند یهود و نصاری بمانند آنچه شما ایمان
آورده اید یعنی بهمه کتب و رسل پس هر آینه راه راست یافتند و اکر بر کردند پس جز این نیست
که ایشان در مقام خلاف و عداوت اند و تو ای پیغمبر از دشمنی ایشان اندیشه مکن پس زود باشد

خدای تعالی کفایت کند واز تو باز دارد شر یهود و نصاری را و اوست شنوای مقالت
موحدان و کافران باقرار و انکار دانا باعتقاد هر دو کروه ترسایان بی طرح مخالفت
افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه است و شما را نه صبغه ایشان آن
بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیت غوطه دادندی باعتقاد انکه آب
پاک کننده مولود است از غیر دین مسیح و آنرا قایم مقام ختان داشتندی حق تعالی فرموده
صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ بکویید ای مسلمانان که
متابعیم صبغة الله که دین خداست و کویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانانست و کیست
نیکوتر از خدای تعالی از جهت دین و تلقین و تطهیر مومنان از ادناس تلوین و ما حق را باتباع
صبغة الله پرستش کرانیم کفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبتست هر کرا بدین رنگ دوستی
بر آمیزند از همه عالمش برسر آورند مثل امیر المومنین و ائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین
که برکزیدکان عالمند و دوستان ایشان یکرنکان نوع بنی ادم قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ
رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ چون یهود و نصاری دعوی
باطل شرف دوستی و عزت فرزندی حق تعالی کردند حق تعالی فرمود که بکو در جواب ایشان
آیا مخاصمت میکنید با ما در دین خدای تعالی و دعوی او لویت در انتساب بحق و حال آنکه او پروردکار
ماست و آفریدکار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه کس واجب باشد
و ما راست جزای کردهای ما و شما راست مکافات عملهای شما و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد
و عمل أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا
أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ یا میکویید ای جهودان و ترسایان که این پیغمبر و پیغمبر زادکان بودند بر
دین یهودی مر این قول جهودانست یا بر کیش نصرانیت و این سخن ترسایانست بکو آیا شما دانا
ترید باد یان انبیا یا خدای تعالی که ایشانرا بان دین مبعوث کردانید و کیست ستمکارتر

خود انکس

خود آنکس که بپوشد کواهی که نزد او ثابت باشد از خدای تعالی این تعریض اهل کتابست
بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و نیست خدای تعالی بیخبر
از آنچه شما میکنید از کتمان حق و بعضی برآنند که کتمان شهادت خلافت و امامت امیر المومنین
علیه السلم کردند و در این حکم داخلند تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ
وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آن قوم مذکور کروهی بودند که رفتند و در کذشتند مر ایشانرا
همان رسیده که خود کسب کرده اند و شما را نیز همان خواهد رسید که کرده اید و مسئول نخواهید بود
از آنچیزی که دیکران کرده اند تکرار آیه برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیرست الجزو
الثانی سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ
الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ زود باشد که کویند کم خردان
از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه که چه چیز باز کردانید مسلمانانرا از قبله ایشان آن قبله
که بودند برآن یعنی بیت المقدس این وقتی بود که آنحضرت بعد از هجرت بجانب بیت المقدس نماز
کذارده با مومنان یهود ازین صورت مبتهج شده میکفتند که محمد صلی الله علیه و آله اکر چه
بامر حق مانند ما در بار ی بقبله ما نماز میکذارد یا میکفتند این مرد بقبله غیر دین ما راه نماز ما را نمی یابد قبله را
نیافت خاطر خطیر آنحضرت ملول کشت فرمان آلهی در رسید که روی از بیت المقدس بکعبه آرد
و جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بکشادند و حق تعالی خبر داد که زود باشد
که چنین کویند بکو که مر خدایراست همه جهات هم مشرق و مغرب و یمین و شمال هر چه مقتضای وقت بینه
و حکمت چنان میکند پس مرجح امر است نه خصوصیت جهت راه مینماید هر کرا خواهد بسوی راه راست که
دین اسلام و قبله ابراهیم است علیه السلم و هر انکه مستحق آن شده وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً
وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و همچنانکه این
قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم و تولا بامیر المومنین علیه السلم در آنجا که موجب افضلیت است
شما را هم کردانیدیم کروه عدل و برکزیده تا باشید کواهان برای انبیا بر منکران نبوت روز

قیامت و باشد فرستاده من یعنی محمد صلی الله علیه و آله بر راستی شما گواهی معدّل مزکّی وَمَا
جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ
وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ
اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و نساختیم قبله عبادت تو آن قبله را که تو هستی بر آن یعنی
کعبه مگر برای آنکه ممیز سازیم و جدا کنیم آنکسی را که پی روی رسول کند در امر قبله از آنکس که
بازگردد بر پاشنهای خود یعنی رجوع کند بکفر خود بدرستی که هست تحویل قبله بزرگ و گران مگر
بر آنها که خدای تعالی راه نمود ایشانرا بقبله حق که مستعد آن گشته بودند و نیست خدای تعالی با فضل
و کرم آنکه ضایع کرد اند نماز شما را بهر طرف که نماز گذارده اید این جواب آنست که یهود می گفتند که
آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند و پیش از تحویل قبله وفات یافته بر ضلالت مرده باشند
و در کنز العرفان آورده اند که در وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ دو وجه در احتمال دارد یکی آنکه جعل
متضمن معنی تحویل باشد یا از باب اطلاق عام بود بر خاص و مراد از جعلنا حولنا باشد و این بنا
بر آن قولست که آنحضرت توجه فرموده باشد در مکه پیش از هجرت به بیت المقدس چنانکه روایت
کرد علی بن ابراهیم رحمه الله باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که محول شد قبله بسوی
کعبه بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله نماز گذارده بود سیزده سال بسوی بیت المقدس و
بعد از مهاجرت آنحضرت بمدینه مبارکه هفت ماه دیگر نماز گذارد بجانب بیت المقدس و بعضی
نه ماه یا ده ماه یا سیزده یا نوزده ماه نیز گفته اند بعد از آن بامر الهی روی آورد بکعبه معظمه
و ابن عباس نیز اینچنین روایت کرده الا آنکه کعبه را در میان خود و بیت المقدس حایل کردانیده
در نماز و وجه دویم بر حذف موصوفست و تقدیرش آنکه ما نگردانیدیم قبله را جهتی که بودی
بر آن یعنی کعبه و این وجه بنا بر آنست که در مکه نماز گذارده بسوی کعبه چنانچه مذکور شد و
بعد از آن روی در آورده باشد در مدینه بسوی صخره بجهت تالیف یهود پس جعلنا بر قول اول منسوخ
باشد که توجه بجانب صخره است و بر قول ثانی ناسخ که توجه بسوی کعبه است و قول اول اصح است

زیرا که قول علمای اهل البیت است علیهم السلام قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ
فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ
فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ و بدرستی که ما می بینیم گردانیدن روی ترا در جهت
آسمان برای انتظار وحی در تحویل قبله بسبب طعن مخالفان بدین جهت ما توجه
ساختیم ترا بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی پس بگردان روی خود را مراد
همه بدنست بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه منتصف
رجب در سال دوم از هجرت پیش از قتال بدر بدو ماه که آنحضرت در مسجد بنی سلمه
دو رکعت از ظهر گذارده بود که حکم نازل شد هم در نماز با امیر المؤمنین علیه السلام
و دیگر مؤمنان و مؤمنات روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه فرمودند در آنحال
زنان بجای مردان آمدند و مردان بجای زنان قرار گرفتند و بعضی که شمه
نفاق داشتند به بیعت آنحضرت نگشتند و آن مسجد بذا القبلتین اشتهار یافت
و بعد از آن تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید و هر جا که باشید
در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید پس بگزارید پس
بگردانید رویهای خود را بسوی مسجد مذکور چون کسی که از مشاهد کعبه متمکن
است قبله آنکس است و آنکه متمکن نیست و دور است جهت است بقول
اصح نه حرم و بتحقیق آنانکه داده اند ایشانرا کتاب هر آینه میدانند که این تحویل
با توجه درست و راستست و حکم آن از پیش پروردگار ایشانست چه در توریت
خوانده بودند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و آخر قبله که بدان بماند کعبه است
و خدای تعالی غافل نیست از آنچه یهود میکنند از امر قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ

بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم انك
اذا لمن الظالمين و بخدای اگر بیاری تو ای محمد برای آنانکه داده شده اند کتاب
یعنی جهود و ترسا هر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند
بر حقیت توجه بکعبه پیروی نکنند ایشان قبلهٔ ترا و تو نیز نیستی متابع مر قبلهٔ
ایشان را و نیستند بعضی از ایشان هر دو ناممکن است و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض
آرزوهای ایشانرا در باب قبله از پس آنکه آمد بتو از دانستن آن قبلهٔ ابراهیم علیه السلام
که حق است بدرستی که باشی تو آن هنگام که متابعت ایشان نمائی از جملهٔ ستمکاران این مبالغه
است در قطع طمع ایشان و شرطیه گاه مرکب از دو محال می باشد الذین آتیناهم
الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق
وهم یعلمون آنانکه داده ایم ایشانرا توریة میشناسند پیغمبر را صلی الله علیه و آله مچنانکه
میشناسند پسران خود را در میان کودکان بلکه در باب پیغمبر اعرفند زیرا که ممکن است
که پسران از این کیش نباشد بدرستی گروهی از ایشان هر آینه می پوشند حق را از عوام
و سفله و ایشان میدانند که پوشند الحق من ربك فلا تكونن من الممترين
آنچه درست و راستست از پروردگار تست پس مباش خطاب با آنحضرتست
و مراد امت یعنی مباشید از شک کنندگان از آنکه امر قبله من عند الله است نه از غیر او
ولکل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات اينما تكونوا يات بكم الله جميعا
ان الله على كل شيء قدير و هر گروهی را از خدا پرستان جهتی و قبله ایست که او
روی بدان دارد پس شما ای مؤمنان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوییها که یکی از آن توجه بکعبه
است هر جا که باشید و هر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب بیارد خدای تعالی شما را و جمع کند روز
قیامت برای امتیاز محق از مبطل بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز از احضار و غیر توانا است
ومن حيث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام انه للحق من ربك

وما الله

وما الله بغافل عما تعملون و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی پس بگردان روی
خود را بهنگام نماز بطرف مسجد محترم بدرستی که این مامور امر است کردنی و فرمانی است
برحق و خدای تعالی آگاه است از آنچه میکنید شما از امتثال و عدم آن ومن حيث خرجت
فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره
لئلا يكون للناس عليكم حجة الا الذين ظلموا منهم فلا تخشوهم
واخشوني ولاتم نعمتي عليكم ولعلكم تهتدون و از هر بلاد که بیرون آیی پس
مقابل گردان روی خود را برای هر نماز بطرف مسجد الحرام و هر کجا که شما باشید یعنی
این امت در حضر و سفر پس بگردانید روی های خود را یعنی سر و بدن خود را بسوی
آن مسجد و تکرار این بسبب تکرر علل است سه علت از برای تحویل ذکر فرموده
بجهت تعظیم رسول صلی الله علیه و آله و طلب رضای او و معلول آنرا با و ذکر
نموده تا نباشد مر یهود و مشرکانرا بر شما در باب توجه بمسجد اقصی خصومتی
و جدالی یهود میگفتند که محمد دین ما را منکر است و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکانرا بر
شما در باب توجه بمسجد اقصی خصومتی و جدالی بود و مشرکان طعنه میزدند
که این مرد راحه شد که روی از قبلهٔ پدران خود بگردانید پس بتحویل
بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد و
مکابره از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل باقربای
خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعنه میکردند که محمد دانست که ما بر
حقیم دیگر باره روی بقبلهٔ ما کرد پس مترسید از ایشان در توجه
بجانب کعبه و بترسید از من بمخالفت فرمان تا مگر شما راه یابید بشرایع
و احکام دین و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که تمام
نعمت مردن بر دین سید انام است علیه الصلوة والسلام کما

أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ
وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا
تَعْلَمُونَ ۝ گفت الله نعمت بر شما تمام کنیم در آخرت چنانچه در دنیا
تمام کردیم بار سال رسل فرستادیم در میان شما فرستاده هم
از شما که میخواند بر شما آیتهای ما را که قرآنست و تعلیم پاک میکرداند
شما را از شرک و می آموزد شما را قرآن و حلال و حرام آن و تعلیم
میدهد شما را از آنچه نیستید شما که بخود بدانید آنرا فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْ
كُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ۝ پس مرا یاد کنید بطاعت
که شما را یاد کنم بمغفرت یاد کنید مرا بدعوت تا یاد کنم شما را باجابت
یاد آرید مرا در دنیا تا یاد آرم شما را در آن سرا یاد کنید مرا در خلوت
تا یاد کنم شما را در فلوات یاد کنید مرا در رخا تا یاد آرم شما را در
بلا یاد کنید مرا در مجاهدت تا یاد کنم شما را بهدایت یاد کنید مرا
بصدق و اخلاص تا یاد کنم شما را بخلاص و منت باختصاص
یاد کنید مرا بعبودیت تا یاد کنم شما را بربوبیت یاد کنید
مرا در جهر تا یاد کنم شما را در قبر و مراد ازین ذکر نه
ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست و سپاس
داری کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ
ای گروه گرویدگان یاری خواهید بقیام
بر حقوق الهی بشکیبایی که کلید درجاتست
و بنماز که مجمع عبادتست

یعنی که خدای

یعنی که خدای تعالی با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و در روایت ابن عباس رضی الله
عنه آورده که در قرآن هرجا که یا ایها الذین آمنوا واقع است امیر و رئیس و سرور ایشان
امیر المؤمنین است علیه الصلوة والسلم وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ
بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ۝ و مگویید مر آنکسانرا که کشته شوند در راه خدای تعالی
یعنی در جهاد که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولیکن شما نمیدانید
کیفیت آن حیات را وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ۝ هر آینه می آزماییم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم
و آن آزمایش بچیزی اندکست از بیم دشمن در غزا یا از ظالم و گرسنگی بقحط و تنگی و نقصان
بعضی مالها که بتاراج حادثات رود و نقص در نفسها به بیماری و ضعف و شیب و نقصان
میوها بآفات سماوی یا ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند و بشارت ده صابران را
بکرامت که ممکنت الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
آنانکه چون برسد ایشانرا دشواری و زحمتی و مکروهی گویند ما از آن خداییم اقرار
بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا و ما بسوی حق بازگردندگانیم اعتراف به بعث
و نشور مرویست از صادق علیه السلم که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب رضوان الله
علیهما بامیر المؤمنین علیه السلم رسید فرمود که إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و پیش از حضرت
کسی این کلمه در مصیبت نگفته بود حق سبحانه و تعالی آیت فرستاده و گفت این کلمه سنتی کردم تا هر
مصیبت زده که بوی اقتدا کند و این کلمه بگوید از من بروی صلوات و رحمت باشد الا چنانچه میفرماید
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ۝ آن گروه که
در مصایب بجزع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشانست رحمت از پروردگار ایشان پی در پی و
بهشت و آن گروه هم ایشانند ره یافتگان برضا و تسلیم و یا بکلمه استرجاع که
موجب ثواب عظیم است إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ

عمره فلا جناح علیه ان یطّوّف بهما ومن تطوّع خیرا فانّ الله شاکر علیم
بدرستی که صفا ومروه وآن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان از نشانهاء حج خانه خداست
پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوص حج در حالت احرام یا متوجه عمره شود که زیارت
کعبه است بعملهای مخصوص پس هیچ گناهی نیست برو بر آنکه طواف کند با ایشان وسعی نماید در میان
ایشان چه کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عادی می آمد
حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج وعمره بجای می باید آورد چه غرض که از شعایر است
وهر که بطوع ورغبت خویش عمل نیکو بجای آرد از زیادتی طواف با حج یا عمره بر سبیل تبرّع پس خدای
تعالی جزا دهنده شکر گوینده است دانا باعمال بندگان انّ الّذین یکتمون ما انزلنا من البیّنات
والهدی من بعد ما بیّنّاه للنّاس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللّا
عنون بدرستی که آنانکه بجهت حقد وحسد می پوشند آنچه فرو فرستاده ایم از سخنان روشن
از نبوت وامامت واز احکام وبحث ونشر وداه نمونی بنعت وصفت حضرت رسالت
صلّی الله علیه وآله وحالات امیر المؤمنین علیه وآله که در غدیر خم وقوع یافته بموجب فرموده
الهی وقبول ناکردن مخالفان از پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را برای مردمان از یهود
وغیر آن در کتاب توریة وقرآن یعنی ما آشکارا ساختیم وایشان مخفی کردانیدند آن
گروه که پوشندگان حق اند خدای تعالی دور میکرداند ایشانرا از رحمت خود ولعن
میکند بر ایشان لعن کنندگان یعنی ملایکه یا جن وانس ولعن لاعنان سؤال لعنت است
از حق تعالی بدین وجه که اللهم العنهم وهمه این طایفه سزاوار لعن اند الّا الّذین تابوا
واصلحوا وبیّنوا فاولئک اتوب علیهم وانا التوّاب الرّحیم مگر آنانکه باز گرد
دیده اند از شرک با یمان وتوبه کرده اند از کتمان وبصلاح آورده اند کارها و
تباه شده را وبیان کرده اند آنچه پنهان میداشتند پس ایشانند که بسبب توبه واصلاح
باز گردم بدیشان برحمت ومنم قبول کننده توبه گناهکاران ومهربان که تعجیل نکنم در

عقوبت

عقوبت ایشان انّ الّذین کفروا وماتوا وهم کفّار اولئک علیهم لعنة الله و
الملائکة والنّاس اجمعین خالدین فیها لا یخفّف عنهم العذاب ولا هم ینظرون
بدرستی که آنانکه کافر شدند وبمردند وحال آنکه ایشان کافرانند وکتمان کنندگان حق آن گروه
آنها اند که بر ایشان است لعنت خدای تعالی بعد از مرگ ایشان ولعنت فرشتگان ولعنت همه مردمان
یعنی مؤمنان که ایشان با شما بیشتر موسوم اند واین ملاعین جاویدان اند در لعنت
یا در آتش دوزخ سبک کرده نشود از ایشان عذاب ونباشند ایشان که مهلت داده شوند
یا منظور نظر الهی کردند وهر که حق برو ظاهر شود وبسبب حقد وحسد وجاه دنیا کتمان
آن کند درین حکم داخلست والهکم اله واحد لا اله الّا هو الرّحمن الرّحیم
وخدای شما معبودیست یکتا ونیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او که واحد است در
ذات وواحدست در صفات وواحدست در افعال واما آنکه واحدست در ذات
که اگر غیر او با او شریک میبود در حقیقت آن لازم می آمد ترکیب او از ما به الاشتراک وما به
الامتیاز وهر مرکب محتاج است وهر محتاج ممکن وذات او از شایبه امکان منزه است
واما آنکه واحدست در صفات زیرا که صفات غیر او از غیر است وصفات او از نفس او
ودیگر صفات غیر او زاید است ودیگر صفات غیر او متناهی است وصفات او غیر متناهی و
دیگر موصوفیت ذات باری تعالی بصفات نیست بآن معنی که حال باشند در وی وذات
او محل آن صفات باشد ونه بآنکه استکمال ذات او باین صفات بود چه ذات عالی او
مبدأ این صفاتست واستکمال چیزی که از مبدأ باشد موجه نیست بلکه ذات او بذاته
مستکمل است وتحقق صفات کمال از لوازم این استکمال ذاتیست واما آنکه واحدست در
افعال زیرا که ما عدای او ممکن الوجودست وانقیاد بوی دارند وبعدی که میان واجب بالذات
وممکن بالذاتست آنقدر تفاوت در میان افعال ایشان محقق است وفعل حق را با فعل بنده
هیچ نوع مناسبتی ومشابهتی نیست فعل حق در غایت اتقان واستواری است وفعل بنده

فافهم ما فیه

در نهایت قصور و فتور و بی اعتباری است تعالی الله عن ذلک گویند قریش گفتند
بپیغمبر صلی الله علیه و آله که حق تعالی را وصف کن این آیت نازل شد بخشاینده است
در تربیت اشباح و مهربانست بر هویت ارواح در این مقام تخصیص فرمود بذکر الرحمن الرحیم
که دو صفت رحمت اند زیرا که ذکر آیت وحدانیت و فردانیت و تا اشعار باشد که خلق عا
لمیان و انسان بیشتر از جهت رحمت و احسان اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ
اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا اَنْزَلَ اللهُ مِنَ
السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِیهَا مِنْ کُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِیفِ
الرِّیَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ بدرستی که در
میان آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون برافراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته
در آفرینش زمین که بساطی است مبسوط و مهادیست مضبوط و از پی در آمدن شب و روز
یکدیگر را و کشتی که میرود در دریای مواج زخار بآنچه نفع رساند بمردمان از تجارات
و مکاسب و در آنچه فرو فرستاد خدای تعالی از آسمان یا از ابر از آب باران پس زنده
ساخت و تازه کردانید زمین را بآن از پس مردگی و پژمردگی و پراکنده کرد در زمین
از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن و در گردانیدن بادها از هر جهتی و در
ابر فرو داشته و رام شده خدای را میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود هر آینه علامتها
یعنی درین هشت علامت که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت مرگروهی را
که خرد دارند و نظر تامل در موجودات کمارند آورده اند که چون آیت عالی رایت وَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ
نازل شد در مدینه کفار قریش گفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و اینهمه معبود را
کار یک شهر ما راست نمیتوانند ساخت و محمد صلی الله علیه و آله میگوید که من یک خدا دارم که کار
همه عالم میسازد و اگر برین حجتی بیاورد و علامتی بما نماید ما بر راستی او اقرار کنیم آیت وانی هذا
اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ نازل شد مشتمل بر هشت علامت از آیات قدرت الهی در حیز

آمده که

آمده که وای بر آنکسی که این آیت بخواند و در و تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ
اَنْدَادًا یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللهِ وَالَّذِینَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ وَلَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا
اِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِیعًا وَاَنَّ اللهَ شَدِیدُ الْعَذَابِ از مردمان کسی هست
که فرا میگیرد جز از خدای تعالی همتایان و شریکان یعنی بتان دوست میدارند ایشان را چنانچه خدا
را است دوست باید داشت و آنانکه ایمان آورده اند ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت خدا
برای آنکه مشرک می بیند و دوست میدارد و مومن نادیده دوست میدارد و اول خدای تعالی
ایشان را دوست داشت تا ایشان او را دوست گرفتند چنانچه بر طریق تقریر فرموده اکر تحقیق یحبهم
یحبونه نه بر سبیل ... و چون به بینند بدانند آنها که ظلم کردند باتخاذ انداد بوقتی که معاینه عذاب
دوزخ را ببینند و بدانستند و در آن محل شناسند که همه قدرت و غلبه مر خدای راست و آن نیز بدانند
که خدای تعالی سخت عذابست برایشان اِذْ تَبَرَّاَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا وَرَاَوُا الْعَذَابَ
وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْاَسْبَابُ یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند آنانکه جمعی پیروی ایشان کردند
از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند و ببینند عذاب را هم تابعان و متبوعان و بریده شود
از ایشان سببها و رابطها که در دنیا داشتند از خویشی و دوستی وَقَالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا لَوْ اَنَّ
لَنَا کَرَّةً فَنَتَبَرَّاَ مِنْهُمْ کَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا کَذٰلِکَ یُرِیهِمُ اللهُ اَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَیْهِمْ
وَمَا هُمْ بِخَارِجِینَ مِنَ النَّارِ و گویند آنها که متابعت کرده بودند چون بیزاری متبوعان پیروی
آینکان از ایشان از خود مشاهده کنند کاشکی ما و ایشان را بازگشتی باشد بدنیا تا ما بیزاری
از ایشان بنمائیم چنانکه ایشان بیزاری گشتند از ما اینجا همچنانکه در آن روز نمود عذاب بر ایشان بنماید
تعالی کافران کردارهای ایشان حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال که بزعم ایشان حسن بود
همه حبط و سبب حسرت شود یا اعمال سیئه و نیستند تابعان و متبوعان بیرون آیندگان از
یَا اَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْاَرْضِ حَلَالًا طَیِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ اِنَّهُ
لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ ای مردمان بخورید از آنچه در زمین هست پاک و پاکیزه و بلا شبهه و بری

میکنید کامهای ابلیس را یعنی پی او مروید و روی از راه او بگردانید بدرستی که او مر شما را
دشمنیست آشکارا إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند ببدی و کار زشت یعنی گناهان
نهان و آشکارا و دیگر وسوسه میکند که دروغ بگویید و افترا کنید بر خدای تعالی
در تحلیل خبائث و تحریم طیبات آنچه نمیدانید حقیقت آنرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا
أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ و چون گویند مر این طایفه را که پیروی کنید آنچه را خدای تعالی
فرستاده یعنی بحلال و حرام قرآن گویند بآن عمل نمیکنیم بلکه پیروی میکنیم آنچه را یافته ایم
برآنچه پدران خود را آیا متابعت پدران میکنند و اگرچه بودند پدران ایشان که فهم
نمیکردند چیزی را از امور دین و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ
الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
و صفت پند دهنده کافران و مخالفان چون صفت کسی است که بانگ میزند بجانوری
که نمی شنود مگر خواندنی و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکند ایشان نیز از پند دهنده جز
آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند کرانند از شنیدن کلام حق گنگانند
از سخن درست گفتن کورانند از دیدن راه راست پس ایشان در نیابند آنچه پیغمبر و نایب او با
ایشان گویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا
لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ای گروه گرویدگان بخورید از پاکیزه ها یعنی
از حلالات آنچه شما را روزی داده ایم و سپاس گویید خدای را از روزی حلال اگر هستید
شما از روی صدق خاص کم او را می پرستید إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ
الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ
عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ بعد از امر بتناول حلال میفرماید که جز این نیست که

حرام کرد

حرام کرد خدای تعالی بر شما مرده را که از او انتفاع بگیرید و آنچه نیست که ذبح نیافته
باشد از حیوانات مأکول اللحم و خون روان را و گوشت خوک را و همه اجزای او مستثنی است
از جمله آنچه حیات در و حلول نکرده مثل پشم و موی و کرک و پر و سم و دندان و شاخ و ناخن
و استخوان و پوست بلا یبین تخم مرغ و پنیرمایه که از اینها انتفاع میتوان گرفت و بسیار دیگر
از محرمات هست که از سنت نبوی و الفاظ امامی معلوم میتوان کرد و حرام کرد آنچه آواز
بر دارند بآن در وقت ذبح برای غیر خدای تعالی یعنی بنام بتان یا غیر آن پس
هر که در ماند و بیچاره کرده باکراه یا از گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد در حالی
که ستمکار نبود بقطع طرق یا خروج بر امام مفترض الطاعة یا طالب معصیت نباشد
و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شکم سیر کننده براقت پس هیچ گناهی نیست در تناول
و انتفاع از آن بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر کسی را که عند الضرورة از این
محرمات بخورد و مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات
إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا
يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی که آنان از علماء یهود که می پوشند بجهت اخذ رشوت
آنچه فرو فرستاد خدای تعالی از توریة و احکام آن میخرند و بدل میکنند بدان کتمان
بهاء اندک را آن گروه نمیخورند در شکمهای خود مگر آتش را ذکر شکم تأکید است در خوردن
زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل میباشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده
وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت
میخورند یا آنکه در درون و بیرون ایشان آتش جای کرده و سخن نگوید خدای تعالی با ایشان
در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و نعمتی و راحتی باشد و پاک نکند ایشان را
از نجاسات اعمال یعنی گناهان ایشان بآتش سوخته نشود و مر ایشان را باشد عذابی

در دناک أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ
فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ آن گروه آنانند که از روی جهالت بجرید
یهودیت را که محض گمراهی است با یمان و معرفت یعنی بدل کردند یا نزا بکفر و این
معامله در دنیاست و اختیار کردند عذاب جاودانی را با آمرزش ربانی و این سودای
آخرتست چه جزا ایشانرا شکیبا کرد اینه بر آتش و چنان آتشی که ابد الآباد در آن باید بود
این عذاب مر ایشانرا سبب آنست که خدای تعالی فرو فرستاد توریة را براستی و ایشان
حکم او را بپوشیدند و در کتمان آن کوشیدند یا قرآنرا فرستاد و مخالفت افزودند
نشنودند و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند در توریة و در قرآن در خلاف و عناد دور
از وفاق افتادند لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ
الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ
عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَ
فِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا
وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ در این آیت عالی رایت اصول خمسه که توحید و عدل و نبوت
و امامت و معادست و عبادات شرع که نماز و روزه و زکوة و حج و جهادست مفهوم
و معلوم میشود و صریحا و ضمنا علما اختلاف کرده اند در آنکه این خطاب عام است
یا خاص بعضی گویند خاص است با هل کتاب چه ایشان خوض بسیار مینمودند در امر قبله
در وقتی که محول شد از بیت المقدس بکعبه معظم و هر یک از یهود و نصاری ادعی مینمودند که بر
توجه بقبلهٔ ایشان است و بعضی دیگر گویند که خاص است باهل سنت ایمانست چه ایشان میل
بسیار داشتند بقبلهٔ خود شان که کعبه است و جماعتی دیگر برانند که خطاب اعم است

از هر کدام

از هر کدام و این قول بظاهر اشبه است که در وی تخصیصی نباشد که انّ حق تعالی میفرماید که
کمال تو متصوّر نیست بر امر قبله چه آنچه مطلوب و مقصود حقیقی است نه همین است و بس
بلکه آن این خصالست که بسمت ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی و معنی برّ هر فعل مرضی است
خواه قلبی باشد یا لسانی یا جوارحی یا مالی غرض که آن اسمی است که جامع جمیع طاعات و بهتر است
که موجب قربت گردد پس اسم عامی باشد بر جمیع آنچه باو ماجور گردند و اصل و اتصاف است
از دیبت بر که خلاف بجهت از جهت اتساع او پس خلاصه آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید در
بتحقیق ماهیت برّ چند امر را که یکی از آن ایمان بخداست و اهل کتاب اخلال نمودند و تصدیق
نکردند بآنچه یهود گفتند که عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ و نصاری گفتند الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ تعالی الله
عن ذلک و دیگر یهود گفتند وصف کردند غنی مطلق را بفقر و خود را بغنا که إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ
أَغْنِيَاءُ دوم ایمان بروز قیامتست و یهود رخنه در آن کردند و گفتند به بهشت نروند
مگر یهود و نصاری که قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ و دیگر میگفتند
معذب نخواهیم بود در دوزخ مگر روزی چند که قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً
و نصاری منکر معاد جسمانی بودند و این همه تکذیب روز بازپسینست سیم ایمان بملائکه
است و یهود تصدیق آن نمی نمودند بلکه اظهار عداوت جبرئیل علیه السلم میکردند که مَنْ
كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ الآیه چهارم ایمان بکتب الهی است و یهود منکر بودند بقرآن که أَفَتُؤْ
مِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ پنجم ایمان با نبیاست علیهم السلم و یهود ایشانرا
بقتل می آوردند که وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ و طعن و قدح در نبوت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله میکردند ششم بذل اموالست بر وفق امر الهی و ایشان القاء شبهات باطله مینمودند
و تحریف کتاب میکردند از برای طلب مالی اندک که يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا هفتم بپای داشتن
نماز است و دادن زکوة و ایشان منع مردم میکردند از این هر دو هشتم وفا بعهدست یهود نقض
عهد کردند که وَيَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ نهم صبر بر باساء و ضراء که تکالیف احکام

توریة بود ایشان قبول نمیکردند تا کوه بر زبر ایشان واقع شد کاداکردند که بر سر ایشان
فرود خواهد آمد که وَظَنُّوا اَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ و هم صبر نکردند ... ایشان
ابا نمودند و گفتند به پیغمبر خودشان موسی علیه السلام که فَاذْهَبْ اَنْتَ دلایل آنکه بر آن هم علم بالله
واجبست بر وی از صفات ثبوتی که هشت است باآنکه قادر است بر کل ممکنات و عالم است بجمیع معلومات
و حی و مرید و کاره و مدرک و قدیم و متکلم و صادق است و عادل است که بر وجه حکمت بالغه
و مصلحت کامله افعال مُتقنه از و صادر میشود و از قبایح منزه است که نکند و روا ندارد
و آنچه ممتنع است از صفات سلبی که هفت است باآنکه جسم و جوهر و عرض و محل حوادث
و مرکب و دیدنی نیست و شریک ندارد بلکه یکتاست در ذات و صفات از جمیع جهات
داخل است در و علم بحدوث عالم و علم باصول آنچه متفرعست بر و حدوث دوم ایمان
بروز قیامت است این متفرعست بر امر اول زیرا که هر گاه که ندانیم که باری تعالی عالمست
بجمیع معلومات و قادر است بر جمیع ممکنات ممکن نیست که بدانیم صحت حشر و نشر را که داخلست
در تحت روز باز پسین معرفت آن روز از ثواب و عقاب و حساب و میزان و صراط و
غیر ذلک و این هر دو و مبدا و معاد بود سیم از وسایط که ایمان بملایکه است داخلست
در تحت آن آنچه متصل است باو از رسالت ایشان بر پیغمبران تا بایشان رسانند آنچه بر ایشان وارد
شده و غیر ذلک چهارم ایمان بکتابست و داخلست در تحت کتاب قرآن و جمیع کتب منزله
الهی بر انبیا علیهم السلام پنجم که ایمان بنبیین است داخلست در تحت آن ایمان به نبوت انبیا و
صحت شریعت ایشان سیما نبوت و شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و داخلست نیز در تحت این
امر ایمان بامامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که امامت فرع نبوت است چنانچه
نبوت فرع توحید است پس ایمان بخدا مستلزم ایمان برسولست و ایمان برسول مستلزم
ایمان بامام و لهذا آنکه ایمان بامامت ائمه اثنا عشر ندارد کافرست و داخلست نیز که
جمیع انبیا و ائمه علیهم السلام پاک و مطهر و معصوم اند و در ادای رسالت و امامت صادق

اند و سید

اند و سید و خاتم رسل محمد بن عبد الله است صلی الله علیه و آله و دیگر آل بزرگوار وی
صلوات الله علیهم پس باقی نماند چیزی که واجب باشد ایمان بآن الا که داخل است در تحت
این و ترتیب این بر این وجه انسب است که مکلف را مبدا و وسط و نهایتی است و معرفت مبدا و منتهی مقصود
بالذات اند و مراد بآن ایمان بخدا و رسول و به روز باز پسین است اما معرفت وسایط پس آن تمام
نمیگردد مگر برسالت و آن تمام نمیشود مگر بامور ثلثه که یکی ملکست که حامل وحی است و دیگر
کتابست که نفس وحی است و دیگر رسول نبوی که وحی ورود می یابد و ایمان را بر اعمال جوارح مقدم
داشت زیرا که اصل است و تا بینه باشد برآنکه عمل قلب اشرفست از اعمال جوارح چه
ایمان تصدیق است که عمل قلبست و معنی این فقره از آیت آنست که نیست بر و نیکی عظیم که
از سایر ابواب خیر بران اقتصار باید کرد آنکه مگردانید رویهای خود را در نماز بسوی
مشرق چون نصاری و بطرف مغرب چون یهود و لیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی آنکست که بگرود
بخدای تعالی و یگانگی و یکتایی او نه چون یهود و نصاری که عیسی و عزیر را در الوهیت شریک
میدانند و بگرود بروز آخرت و متعلقات او و دخول بهشت را بجهود اختصاص ننهد مثل
جهودان و ترسایان و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل
علیه السلام دشمنی می ورزیدند و ایمان آرد بهر ابتلا مالست که ابتدا از اعمال است و وجه تقدیم این
بر سایر اعمال اهتمام شان مصارف تواند بود یا آنکه چون مال محبوب طبایعست سبب امتثال
امر الهی بصارف صرف کردن و فایده بخلق رسانیدن کاشف فرد کامل بودن است و اگرچه نماز افضل
اعمالست اما با این نظر بغیر است چه آنجا اطاعت حق است و فایده و نفع بخلق و مع ذلک دادن زکوة
موجب تطهیر مالست و پاک گشتن نفس از رذیله بخل پس هم امتثال امر حقست و فایده خلق و هم
فایده از برای او و حینئذ عَلَى حُبِّهِ احتمال دارد راجع بمال یا با ایتاء یا بحق اما اولی آنست که راجع
بحق باشد که دلالت بر اخلاص تمام دارد و درین ترتیب ذِی الْقُرْبَى را مقدم داشت زیرا
که فقیر هر گاه که قرابت معطی او باشد اولی است بصدقه از غیر زیرا که او جامع است میان صدقه و صله

و قرابت دیگر ذکر یتامی است زیرا که نابالغ صغیر فقیر که او را پدر نباشد و قدرت بر کسب
نداشته باشد اعتنا و اهتمام درباره او اهم خواهد بود از آنکه او را ازو بود و دیگر
مساکین اند و مسکین کسیست که قادر نیست بر چیزی که بآن معاش تواند کرد یا قادر
هست اما بمعاش او وفا نمیکند پس این کمال احتیاج است مع ذلک سوال نمیکند و دیگر
ذکر ابن سبیل است که راه گذریانند چه ایشان منقطع شده اند از مال و خان و مان خود
و مشقت سفر بر خود نهاده اند و چیزی ندارند پس مدد باید کرد بمال تا بجای خود
بازگشت توانند نمود و دیگر ذکر سایلانست بحکم وَ اَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ حق سوال را
ضایع نتوان گذاشت هرچند فی الحقیقه او را احتیاجی نباشد چه ایشان توشه کشان
آخرت این کس اند و در حدیث آمده که سایل را حقیست اگرچه بر اسب سوار باشد
و لهذا امیر المؤمنین علیه السلام جمع فرمود حق سوال را با نماز که این مخصوص آنحضرت
گشت و دیگر ذکر مکاتبت و آن بندگانی اند که خود را مکاتب ساخته اند از برای حکم
کتابت معونت طلبند یا بندگانرا بخرند و آزاد کنند اگرچه در مرتبه سابق نیستند اما این
عمل مستلزم ثواب عظیم است و معنی این فقره اینست که میدهد مال خود را بر دوستی ایتام یا
بر دوستی انبیا یا بر دوستی حق که خالصاً لِوَجْهِ اللّٰه باشد خویشان و درویشان و یتیمه
که خود سایل باشند و محتاجان که سوال نکنند و راه گذریانند که هیچ در دست ندارند
و درویشان خواهنده را و در بهای بندگان مکاتب که خواهند خود را از خواجه باز خرند
یا بندگانی که بخرند و آزاد کنند امر سیم در تحقیق ماهیت بر اقامت صلوة است و ایتاء زکوة
و نماز افضل اعمال بدنیه است و بحکم حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ چنانچه مذکور شد هر که محافظت نماز
نماید بانکه شرایط و ارکانش نیکو بجای آورد مر نماز نیز محافظت او کند که اِنَّ الصَّلٰوةَ
تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکَرِ یا امر نماز او را محفوظ دارد از آفات و این موجب کمال تهذیب
و اخلاق او گردد و بطریق اهل البیت علیهم السلام ورود یافته که آنچه سبب تقرب بنده

بخدای

بخدای تعالی بعد از معرفت بهتر از نماز نیست و اول چیزی که در قبر از بنده پرسند نماز خواهد بود
و در فضیلت او همین کافی است که بنده در حالت نماز با خدای تبارک و تعالی راز میگوید
و دیگر دادن زکوتست و زکوة بر دو قسمت زکوة مال و زکوة فطر و زکوة مال واجبست
در نه جنس که هر یک از آن بنصاب رسیده باشد با دیگر شرایط چنانچه در کتب فقهیه مقرر است
و آن شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره و گندم و جو و مویز و خرماست و در غیر این واجب
نیست و آن در لغت بمعنی طهارت و نمو آمده پس اگر اخراج زکوة از مال نکند باقی ماند حق
فقرا در مال او و مال او بخل است پس در این هنگام مرتکب گشته بتصرف در مال حرام و متصف شده
بر دنیست بخل پس هر گاه اخراج زکوة نمود پاک شد مال او از حرام و بری شد نفس او از رذیلت
بخل پس اخراج زکوة مطهر نفس و مال باشد و اما نمو او آنست که چون اخراج زکوة کرد برکت
تمام در مال او پیدا میشود و ثواب عظیم می یابد و اختلاف کرده اند در این که مراد از ایتاء زکوة
واجب است یا مندوب بعضی گویند که واجب است پس اگر در فقره اولی که وَ آتَی الْمَالَ است نیز واجب
باشد تکرار لازم می آید و گویند که این مندوب است و جماعتی گویند آن نیز از واجبات است لیکن مراد
دفع حاجات ضروریه است مثل اطعام مضطر که آن نیز بقدر ضرورت واجبست و نفقه واجبه و
نذر و کفارات لازمه یا آنجا عام تر از واجب و مندوب باشد والله اعلم و معنی این فقره اینست
که و بگذارد یا مراد آنجا بیان مصارف باشد و اینجا ادای آن و حث بر آن بس جهت و موضع
واجب باشد والله اعلم و معنی این فقره اینست که و بگذارد نماز مفروض را با شرایط و آداب
و بدهد زکوة مقرره را در وقت آن امر چهارم در تحقیق ماهیت بر وفا بعهد است و آن کار جوانمردان
صاحب کمالست و حسن عهد از خصال بزرگان ستوده خصال و در حدیث آمده که لَا دِینَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ
که کمال دین داری نیست مگر آنکه رعایت عهد کند و مراد باین عهد دو قولست یکی آنکه ابتداء آن
از حق تعالی بوده باشد که حضرت حق از بندگان خود عهد فرا گرفته بر السنه رسل که عمل بطاعات
و قربات کنند و اجتناب از معاصی و منهیات نمایند و ایشان قبول نموده اند بزبان

وفا کنند مثل اهل کتابین که نقض آن نمودند و قول دیگر آنکه ابتداءً لزوم آن عهد از مکلّف
باشد و این میتواند بود که میان او و حق جلّ و علا باشد یا میان بنده و حضرت مصطفی صلّی الله
علیه و آله یا میان آنحضرت و سایر مردم امّا عهد که میان مکلّف و حق تعالی است آنست که التزام
بندگی و عهود و ایمان نموده باشد و وفا بآن واجب است و امّا آنچه میان بنده و حضرت
رسولست آنست که بعضی التزام معاهده کردند در بیعت شجره از قیام بنصرت و امداد و
اعانت آنحضرت و دفع و قلع دشمن دین و جدّ در جهات و موالات و احبا و معادات
با اعدا و معاهده در غدیر خم در نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و قبول کردند ایشان
آنحضرت را بامامت و خلافت و در دین نیز داخلند پس باید که بآن وفا نمایند تا در
سلک ارباب برّ باشند و مستحق مدح گردند و اگر نقض آن کنند مقرّر است که مستوجب
ذمّ ابد خواهند بود مثل اهل کتاب و آنچه میان آنحضرت و سایر مردم است بعضی از
از واجبات مثل آنچه لازم است ایشان را در عقود و معاوضات از تسلیم و تسلّم و شرایط
لازمه و غیر ذلک و بعضی دیگر از مندوبات مثل وفا بمواعید در بذل مال و غیر آن
امر پنجم در تحقیق ماهیت برّ صبر است بر فقر و فاقه و بر معصیت و زوال مال و غیر آن
الم و تعب و رنج و مرض و پریشانی احوال و جدّ و اجتهاد در هنگام جهاد و صبر صفتی
بغایت مقبول و مرضی است و منقبت صبر همین بس که بمضمون انّ الله مع الصابرین
عون الهی در دنیا با ایشانست و بفحوای انّما یوفّی الصابرون اجرهم بغیر حساب مزد ایشان
در عقبی بسیار و بی پایان و نصب الصابرین که درین آیه علی المدح است دلالت تمام دارد
بر مزیّت صبر بر دیگر صفات چه هرگاه ذکر کرده شد صفات کثیره در مقام مدح و یا ذم
و تغییر اعراب در اوصاف وقوع یافت مقصود اتمّ و اکمل میباشد چه کلام نزد اختلاف
اعراب گویا که چند نوع از کلام است و چند ضرب از بیان و نزد اتحاد و اعراب یک قسم است
و یکجهت و یکی که در کلمهٔ البأساء حج داخل باشد که او عاملتر از مشقت مال و بدنست و در

حج هردو

حج هردو دخل دارد و کلمهٔ الضرّاء خاص ببدنست و صوم در کلمهٔ الضرّاء مدخل دارد
چه شخص چنانچه از مرض متضرّر میشود بگرسنگی نیز متضرّر میشود و ثواب بسیار بر حج مترتّبست
چه او تکلیف شاقّی است جامع میان کسر نفس و تعب بدن و صرف مال و تجرّد از شهوات
و اقبال و توجّه ببیت الله و وعید تمام مترتّبست بر ترک حج چنانچه مذکور خواهد شد در
آل عمران انشاء الله تعالی و در داشتن روزه ثواب جزیل مترتّبست و تشبّه بملایکهٔ ملأ اعلی و قطع
مادّهٔ شیطانیّه و کسر قوّت شهویّهٔ حیوانیّه و نصرت قوّت عاقلهٔ ملکیّه از صوم حاصلست و
در فضیلت او انا اجزی به کافی است درین اضافه روزه دار را رتبهٔ بلندیست و در چند از
و کلمهٔ البأس اگر که درین آیهٔ شریفه وقوع یافته بمعنی جهادست و او در لغت سختی و شدّت است
و حرب را بوی تسمیه کرده اند زیرا که درو شدّت و عذاب میباشد چه درو بذل نفس و مالست
بجهت اعلای اسلام و اقامت شعار ایمان و آن از اعظم ارکان اسلام است چنانچه در حدیث
آمده که بالای هر برّ و نیکویی برّ و نیکوییست تا غایتی که کشته شود مرد پس فوق او برّ و نیکویی
دیگر نیست و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که جهاد بابیست از ابواب جنّت که میگشاید
حق سبحانه و تعالی برروی دوستان و ادات مذکوره در آیهٔ کریمه از برای جمع است پس از شرایط
برّ آنست که جمع باشد در باب جمیع این اوصاف که اگر یکی ازین اوصاف نباشد مستحق وصف برّ نگردد
و لهذا حق سبحانه و تعالی حصر فرموده صدق و تقوی را بجمعی که جامع جمیع این صفات باشند و معنی
باقی آیه آنست که دیگر صاحب برّ وفا کنندگانند بعهد خود ایشان چون عهد کنند و این عهد
با حق و خلق میباشد چنانچه مذکور شد و این صابرکنندگانند بر فقر و فاقه و مرض و رنج و سختی خواه
حج و صوم باشد یا غیر آن و در هنگام کارزار و مقاتله و این گروه که موصوفند باین صفتها
آنانند که بتحقیق راست گفتند در دین و این طایفه ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستها
و محققان گفته اند که کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد
و صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس امّا صحت اعتقاد درست تصدیق حق سبحانه و تعالی است

معاشرت

و سایر مؤمنان و بر و حسن معاشرت و مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس و اقامت
صلوات و زکوة و وفا بعهد و صبر بر مکاره و مجموع در این آیت مذکور است پس این آیت
جامع جمیع کمالات انسانی باشد و در حدیث آمده که کسی که بمضمون این آیت عمل کند
پس بتحقیق که او استکمال ایمان نموده و در نهج البلاغه مذکور است که یکی از عابدان همام
آن زمان بود از امیر المؤمنین علیه السلم سؤال کرد از متقیان که وصف فرما که متقیان
کیانند آنحضرت فرمود که متقیان در دنیا اهل فضایلند که گفتن ایشان صوابست و پوشش
ایشان جامهای خراب بر روی زمین بتواضع روند و چشم از محارم الله پوشیده اند و علم نافع
را استماع نمایند و اگر بر ایشان بلیه نازل گردد چنان صابر باشند که گویا ایام رخا و عافیت
ایشانست و اگر نه آن بودی که حق تعالی اجل ایشان را مقرر ساخته در وقت معین هر آینه قرار
نمی یافت ارواح ایشان در اجساد شان یک طرفة العین از برای شوق ثواب و خوف از
عقاب و خالق در چشم ایشان بزرگست و دون خالق خورد و میان ایشان و بهشت چنان
استکه گویا می بینند که ایشان در انجا بناز و نعمت اند و میان ایشان و دوزخ نیز چنان
که گویا مشاهده میکنند که در انجا بعقوبت معذب اند و دلهای ایشان دایما محزونست
و همیشه مردم از شر ایشان مصون و اجساد ایشان ضعیفست و خفیف و حاجت ایشان اندک و
خفیف و نفوس ایشان پاکیزه و عفیف و بر مکروه صبر مینمایند و در ایام قصیره چون یقینی
دانند که در عقب آن خواهد بود راحات طویله تجارات ایشان همه سود است و روش ایشان
همه مسعود اگر اراده دنیا نمایند حق تعالی آنچه اراده و آرزوی ایشانست آماده کرد اما آنان باختیار
دست داشته اند و خود را فدای راه خدای تعالی کرده اما در شب اقدام را استوار ساخته
اند برای رضای حضرت رحمن گاهی بنماز و وقتی بتلاوت قرآن بر وجه ترتیل و تفکر با آواز
حزین با نالد و انین بآنکه دوای قلوب بآن میکنند هرگاه رسیدند بآیتی که در و تشویق رغبت
میل طمع نمایند بسوی آن بجهت طمع ثواب و انفاس ایشان بر می آید از برای شوق در آن

بابوچنان

باب و چنان گمان میبرند که نصب العین این آیت ایشانند و هرگاه بآیتی در رسند که در آن تخویف
فهم میشود گوش دل بران داشتند و چنان انگاشتند که زفیر و شهیق جهنم در اصول گوش
های ایشان وقوع یافته پس ایشان افتاده گانند که اوصال خود را بر زمین نهاده اند
بجهت سجدهٔ حق و پیشانیهای خود را فرش خاک ساخته و دستهای خود را گسترده و زانوها و
اطراف اقدام خود را سپرده برای رضای رب الارباب در فکاک رقاب و اما در روز پس شیمهٔ ایشان
حلم است و شیوهٔ ایشان علم شعار ایشان احسانست و دثار ایشان پرهیزکاری و بر اخوان خوف
الهی چنان در یافته ایشان را که ناظر چنان پندارند که بیمار شده اند و حال آنکه مرض بدنی ندارند
و مخالطهٔ مردم را امر عظیم میشمارند و راضی نیستند باعمال قلیل و کبیر اعمال را کثیر نمیدانند بلکه
خود را در اعمال متهم میدانند و از ان ترسان و لرزان اند و اگر کسی ایشان را بامر طاعت
نسبت دهد از ان هراسان شوند و میگویند که ما خود خود را بهتر میدانیم از غیر ما و خدای تعالی
دانا ترست باحوال ما بار خدایا ما را مگیر بآنچه ایشان در بارهٔ ما میگویند و بگردان ما را با فضل
آنچه ایشان گمان میبرند و بیامرز ما را بنوعی که ایشان نمیدانند و علامت ایشان آنست که می بینی که
دارین
قوت تمام دارند در دین و حزم و استواری در لین و ایمان کامل در یقین و حرص در علم و
در حلم و قصد در غنی و خشوع در عبادت و تحمل در فاقه و صبر در شدت و طلب در حلال و نشاط
در هدایت و دوری از طمع و غوایت و مقرر است که این اوصاف شیمهٔ نبیین و ائمه معصومین
و صدیقین صلوات الله علیهم اجمعین یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَیْكُمُ الْقِصَاصُ
فِی الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ
شَیْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَ
حْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ ای مؤمنان و گرویدگان فرض
کرده شد بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم در کشتگان از آزادی بآزادی و
از بنده ببنده و زنی بزنی و بدین دانست که شرایط قصاص بحسب اول قتل محقون الدم باشد

بنده مسلم را قصاص نتوان کرد بمرتد و حربی دوم تکلیف قاتل است پس کودک و دیوانه
را قصاص نتوان نمود بعاقل سیم انتفاء ابوت پس جد را قصاص نتوان کرد به
پسر و نبیره چهارم مساوات در دین است پس قصاص نتوان کرد مسلم را اگر چه بنده
باشد بکافر و اگر خود آن کافر ذمی باشد پنجم مساوات در حریت است پس قصاص
نتوان کرد حر را بعبد و در این صورتها دیت و قیمت لازم شود و تفصیلش در کتب
فقهیه مبین است پس هر که جرم فروگذاشته شود برای او از جهت برادر او
چیزی ضمیر له و اخیه هر دو بقاتل راجع است و اخ عاقل است که ولی مقتول است یعنی
کسی که ترک کرده شود از برای او قتل و راضی شود از و بدیت چه ورثه مقتول
مخیر است میان یکی از سه چیز قصاص یا دیت یا عفو با این دو قصاص ساقط
میشود و قصاص را در قتل عمداً اختیار میتوان کرد و نه شبه عمد و خطا که در آن
دیت است و اگر قتل عمد که صلح بر دیت کردند پس بر قاتل است بعد از صلح از پی
بر نیکوئی و آن مطوع و رغبت در دادن و ادا کردن دیت بوارث مقتول
بروجه مقرر و نیکوئی نه باهمال و بدخوئی و از ابی عبد الله علیه السلم روایت است که بر عافی است
اتباع بمعروف که تشدد نکند در طلب دیت و اگر معسر باشد مهلت دهد تا
وقت یسار و مطالبت نکند بزیادتی بر حق خود و بر معفو له است ادای آن
نزد امکان این عفو و انتقال از قصاص بدیت یا با دیت سبکبار دیت شما را از پرور
دگار شما و مهربانی و بخشایش از و در تسهیل امر و تحصیل نفع پس هر که از حد در
گذرد بعد از آنکه عفو کرده باشد یا دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قا
تل برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند بعد از آن که یکی را کشته و دیت داده
دیگری را بکشد پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ
حَيَوٰةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و مر شما راست در حکم قصاص بقا و زند

کانی یعنی

کانی یعنی چون کسی قصد کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم
ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب بقاء شماست ای خداوندان
عقل تا باشد که پرهیزید از قتل ناحق ارباب تفسیر رحمهم الله آورده اند که قصاص
از الذ حیوانست و ازاله شئ نفس آن شئ عینیا شد پس مراد اینست که مر شما راست
در حکم قصاص حیوة چنانکه مذکور شد چه در حکم قصاص نفوس محفوظ می مانند
پس در و حیوة باشد و چه حیوة که اهل ظلم و کفر جماعتی را می کشتند بعوض یکتن و گاه
غیر قاتل را بجای قاتل میکشتند و این سبب انتشار فتنه بود و بمکان که نفس قصاص سبب
نوعی از حیوة باشد و آن حاصل است بباز ایستادن از قتل و آن سبب حیوة دو نفس
میشود بلکه جماعتی و آن حیاتی عظیم است که تنوین آن مفید آنست و علمای بیان رحمهم الله
میگویند که این کلمات بابرکات در غایت ایجاز و نهایت اعجاز است که از ایجاز قصر است
زیرا که عرب تعبیر کرده اند از معنی بالفاظ کثیره مثل قَتْلُ الْبَعْضِ أَحْيَاءٌ لِلْجَمِيعِ کشتن بعضی
زنده ماندن جماعتی است و دیگر أَكْثِرُوا الْقَتْلَ لِيَقِلَّ الْقَتْلُ بسیار کنید کشتن را تا کم گردد
کشتن و اوجز همه اینست که الْقَتْلُ أَنْفَى لِلْقَتْلِ قتل تاخیر کننده تر قتل است و آیت کریمه از این اوجز
و ابلغ است از چند وجه اول آنکه قول ایشان بعموم صحیح نیست زیرا که قتل تاخیر کننده
تر قتل نیست از روی ظلم بلکه ادعی است و اگر تخصیص کنند و گویند از روی قصاص انفی
است نه از روی ظلم پس تقیید باید کرد این را و آیت مفید این معنی هست بی تقدیر دوم قتل
از روی قصاص انفی نیست مر قتل را از روی ظلم از آن حیثیت که قتل است بلکه از آن
حیثیت که قصاص است و این حیثیت معتبر است در آیت نه در کلام ایشان سیم غرض
اصلی حیاتست و نفی قتل که مراد است بجهت حصول حیاتست پس تنصیص بر مقصود اصلی
اولی است چهارم تکرار بی ضرورت مستهجن و ناخوش است در کلام ایشان تکرار هست
و در آیت نه پنجم حرف ملفوظ معتبر است در ایجاز نه در مکتوب و آن در آیت ده است

و در کلام ایشان چهارده ششم اغلب در کلام ایشان اسباب خلافت و در آیت
با وجود غایت وجازت فاصله است هفتم ظاهر قول ایشان مقتضی آنست که شیء سبب
انتفای نفس خود شود و این محالست و در آیت نوعی از قتل که قصاص است سبب نفی
از حیوة شده و این مستبعد نیست بسبب ظهور تغایر هشتم صنعت تقابل مرعیست در آیت
که لفظ قصاص و لفظ حیاتست و در آنجا مرعی نیست نهم آیت مشتمل است بر لفظ که
صلاحیت فعّال دارد که حیاتست و در کلام ایشان دو کاف اعتبار تنوین کنند برابری
میکند ادوات را و باقی میماند ایجاز زیادتی اسما بحال خود یا آنکه افعل تفضیل هرگاه
در و لام و اضافه نباشد مستعمل بمن می باشد پس تقدیر کلام چنین شود که القتل
انفی للقتل من کل شیء پس ایجاز فصاحت نظر بآیت والله اعلم بالصواب كُتِبَ
عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ فرض کرده شد بر شما چون حاضر شود یکی را از شما
اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن اگر بگذارد مال بسیاری وصیت کردن
برای پدر و مادر و برای خویشها و بدانید که با نصاف نوشته شد این وصیت نوشتنی بحق
و راستی بر پرهیزکاران از حرمان والدین و اقربا گویند که این حکم منسوخست بآیت
مواریث و قرار بر میراثست و لیکن نسخ دافع وجوبست نه جواز بر تقدیر نسخ و اجماع
منعقد است بر مشروعیت وصیت از ثلث و منقولست از امام محمد باقر علیه السلام که وصیت
از برای وارث نیز واجبست فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ — بدر جایز است
يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را
بعد از آن که شنیده باشد پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد بر آنانکه تبدیل ایصا کنند
و ذمّت موصی از آن بری باشد بدرستی که خدای تعالی شنواست هم کلام موصی را و هم قول
مبدّل را داناست بر نیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا

فاصلح

کلام ایشان دو ... اعتبار کنند ...

فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس هر که بترسد و دریابد
از وارث و غیر از وصیت کننده میلی از حق بباطل بسهو یعنی چیزی که بدان وصیت جایز
نیست مثل محرمات یا بزه کاری بعمد یا آنکه زیاده از ثلث باشد یا آنکه در و اضراری باشد
مر وارث را پس اصلاح کند میان موصی لهم و میان ورثه پس بر وی هیچ وبالی و بزه نیست
بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر موصی را چون بحق باز گردد مهربانست بر وصی که
از مضمون وصیت در نگذرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ
عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ای آن گروه که گرویده اید فرض کرده شد
بر شما روزه داشتن همچنانکه فرض شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی این عبادت
خاص شما نیست بلکه هیچ امت از ربقه این طاعت آزاده نبوده اند این فرمود تا بدین امت
شاق نباشد و این فرض بسبب آنست تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بشروع
در صوم که شکننده آرزو هاست أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ
عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ
فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
روزه دارید روزی چند شمرده مراد روزه رمضانست که بیست و نه باشد یا سی و گویند
این روزها ایام البیض است و در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بوده پس هر که
باشد از شما که اهل تکلیف بیمار که بسبب روزه داشتن بیماری او زیاده شود یا
بر حال سفر بود وقتی که معصیت نباشد و مسافت هشت فرسنگ قصد کرده باشد با
شرایط دیگر پس بر او واجبست بشمار آن روزها که افطار کرده بود روزهای دیگر روزه
داشتن و بر آنانکه ایشان توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند و بعضی گویند
که اینجا لا مضمر است و تقدیرش لا یطیقونه یعنی که نتوانند روزه داشتن بواسطه
مانعی چون پیری یا شیر دادن یا کی آن و بار داری که وضع حملش نزدیک باشد و غیر آن فدیه

داده است و آن خوراندن درویش است بازای هر روزی مُدّی از طعام یا نصف
صاع از آن بنا بر وجه اول حکم آیت منسوخ باشد و بر ثانی نه پس هر که زیادت کند بتطوع
خود نیکویی را و زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیش از یک مسکین را طعام دهد پس آن
تطوع بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر و روزه داشتن شما نیکویی عظیم است مر شما را
اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى
لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ آن روزها که گفتیم ماه رمضان است آنچنان ماهی
که فرو فرستاده شده در او قرآن یعنی ابتدای نزول در او بوده یا در نزول قرآن در
فضیلت او سمت ذکر یافته یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا
آمده و از آنجا آیه آیه یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده در حالتی
که راه نماینده است مر مردمان را بدلالتهای روشن از حلال و حرام و حدود و احکام و سایر
شرایع دین و جدا کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ
وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ
وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ پس هر که حاضر باشد از شما در این ماه پس باید که روزه بدارد
در این ماه و هر که بیمار بود یا در سفر بود پس بر او لازم و واجبست قضای آن روزها بعدد آن
روزها از ایامی دیگر تکرار ذکر مرض و سفر دلیلست بر تاکید امر با فطار و بآنکه
آن عزیمت نه رخصت و جایز نیست ترک آن و آنانکه در آیت کریمه فافطر تقدیر کرده
اند خلاف ظاهر است و حال آنکه جماعت بسیاری بر وجوب افطار در سفر رفته اند
سیما ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چنانچه طبرسی رحمه الله آورده که
از ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام مرویست که روزه دارنده در ماه رمضان
در سفر مثل افطار کننده است در حضر و نیز از آن حضرت مرویست که اگر مردی در سفر

روزه دارد

روزه دارد بمیرد من بر او نماز نکنم و دیگر اخبار معتبره نبوی بسیار در این
باب وارد است چه میخواهد خدای تعالی بشما آسانی و نمیخواهد بشما دشواری را لاجرم
مریض و مسافر را امر با فطار فرموده کانه این جواب سؤال مقدر است تقدیر آنکه چون
مریض و مسافر فرض روزه ساقط شد پس چرا قضا باید کرد میفرماید در جواب که
اراده کرده در دین شما آسانی را پس امر با فطار فرموده و اراده و وعده بقیام نمودن شما
روزه را بفوز عظیم و ثواب جسیم امر بوجوب قضا فرموده و این کرد تا بزرگی او را یاد کنید
با تکبیر گویند در شب عید فطر بعد از نماز مغرب و عشا و صبح و نماز عید و مگر که شما شکر گویید
بر نعمت تکثیر اجر و ثواب روزه وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ
دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ
و چون پرسند ترا ای محمد بندگان من از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا پس من
نزدیکم بعلم و اجابت این غایت عنایتست بمسارعت اجابت که جواب را موقوف بر تبلیغ
رسول نداشته و نگفت که بگو بلکه گفت من نزدیکم باجابت اجابت میکنم خواندن خواننده
را چون مرا بخواند در هر جا که باشد و این دلیلست بر آنکه او منزه است از مکان که اگر
مکان بودی از هر ناحیه با ایشان نزدیک نبودی پس من حاجت خوانندگان را روا میکنم
اگر خیر بنده در اجابت حالی بود و تاخیر میکنم اگر خیر او در آنست و رد میکنم اگر مضرت او در
آنست پس باید که بخوانند مرا و طلب اجابت از من کنند و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند
تا شاید که براه راست بمانند شوند و بعضی گویند که مراد از این عباد و داعی روزه داران
که دعای ایشان قرین اجابتست أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ
هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ
أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ
اللَّهُ لَكُمْ ○ در بدایت حال مسلمانان را در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا

روزه مسافر باطل است

خواب کردن زیادت اجازت مفطرات بنود چون این امر بر مردم مشکل بود و از ایشان
کاهی مواقعه واقع میشد بواسطهٔ غلبهٔ شهوت و مباشرت از برای سهولت ایشان فرمود
که حلال کرده شده مر شما را شب روزه مباشرت با زنان خود ایشان پوشش اند مر شما را
و شما نیز پوشید مر ایشان را و تسمیهٔ هر یک از زوجین بلباس استعاره است با آنچه
در میان ایشانست از شبه زیرا که لباس میپوشاند بدن را و عورت را و هر یک از ایشان
می پوشانند بدن و عورت خود را بسبب مصاحبت از غیر خود چه اگر آن نمی بود منکشف
بود عورت او نزد غیر او و دانست خدای تعالی در ازل آنکه شما باشید که خیانت کنید
با نفسهای خود و ستم روا دارید بخود بمباشرت در غیر وقت آن پس رجوع کرد
بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه و عفو کرد از شما
آن خیانت را پس اکنون مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام و بجویید آنچه نوشته
است خدای تعالی برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از
مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ
أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ و بخورید و بیاشامید در شبهای صوم تا وقتی که روشن شود مر شما را
رشتهٔ سفید که کنایه از روشنایی روز است از رشتهٔ سیاه که اشارت بتاریکی شب است
از صبح بیان خیط ابیض است چون بعضی رشتهٔ سفید و سیاه بر پای بسته بمفطرات
اشتغال نمودندی تا وقتی که میان بیاض و سواد فرق بدید آمدی تا آنگاه که من الفجر
نازل شد دانستند که مراد نور صبح است و بعضی این قول را رد کرده اند زیرا
که لازم می آید تأخیر بیان از وقت خطاب جایز است نزد اکثر و مستلزم عبث نیست

حاجت و آن باتفاق قبیح است و اما تاخیر بیان از وقت [illegible]

از آنکه

از آنکه مراد از وفهم نشود چه جایز است که مراد بخطاب استعداد امتثال و عزم باشد
بر فعل مأمور به بعد از بیان تا مثاب شوند بر عزم لیکن سزاوار آنست که این پیش از
دخول رمضان باشد تا لازم نیاید تأخیر بیان از وقت حاجت پس با تمام رسانید روزه
را تا شب و روز عبارت از طلوع صبح دوم است و تا ذهاب حمرهٔ مشرقی و مباشرت
مکنید زنان را و حال آنکه شما مقیمان باشید در مسجدها و بر قول اصح مراد از ین مسجد مسجدیست
که نبی یا وصی نبی صلوات الله علیهم در آنجا با جماعت مسلمانان نماز جمعه گذارده باشند
و آن چهار مسجد است مسجد مکه و مسجد مدینه و جامع کوفه و جامع بصره که اعتکاف در ین چهار مسجد
منعقد میشود و بعضی جامع بغداد را در صحت الحاق کرده اند آنچه گفته شد در باب روزه
و متعلقات آن اندازهایست که حق تعالی در دین حق فرموده پس بدان نزدیک
میشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن همچنانکه بتبیین این احکام فرموده و بیان میکند
خدای تعالی نشانهای خود را از اوامر و نواهی و وعد و وعید برای عامهٔ مردمان تا شاید
که بپرهیزند و از حدود درنگذرند وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ
تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
و مخورید مالهای شما که واقعست در میان شما یعنی مال یکدیگر را مخورید بناشایست
چون دزدی و قمار و خیانت و ظلم و غصب و عقود فاسده و رشوه و فرو مگذارید
و القا مکنید بدان مالها بسوی حکام تا بدهید رشوت بحکام مر بعضی از ین مالها را تا
بخورید بحمایت ایشان مقداری از مالهای مردمان ایشان بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواهی
زور و شما میدانید که ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ
وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ سؤال میکنند ترا ای محمد از
ماههای نو معاذ بن جبل و غیره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که سبب چیست

که جرم ماه گاه گاه باریک مینماید دیگر روز ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره روی بنقص
مینهد حق سبحانه و تعالی بعلم ازلی میدانست که ایشانرا حکمت نقصان و کمال ماه دانستن فهم
نیست جواب در معرفت فایدهٔ آن فرستاد بگو آن هلالها نشان هنگام و وقتهاست برای مردم
در مزد مزدوران و وعدهٔ زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها
و علامت اوقات اندر برای حج که موسم آنرا بدان بدانند و حکمت زیاده و نقصان آن
در فواید رب العالمین در تفسیر فاتحة الکتاب مذکور شد، بوده و ذکر اهله دلالت تمام دارد
بر آنکه صوم باهله ثابت میشود نه بعدد زیرا که حق جل و علا نص فرموده که اهله معتبرست
در مواقیت و اگر آن معتبر نبود تخصیص بعدد میفرمود و نیست نیکویی بانکه در آیند
بخانها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا بعمره احرام گرفتی بروی حرام بودی
اندری خانه بیرون آمدن اگر اهل مدر (یعنی خانه نشین) بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه
ساختی و اهل وبر (یعنی خیمه نشین) از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد این عمل را برّ تمام دانستندی و
تا دگر آنرا فاجر خواندندی حق سبحانه و تعالی میفرماید که این نه برّست ولیکن برّ بر کسیست
که از خشم خدای بترسید و از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند و در آیید در خانها در حال
احرام و غیره از درهای آن و بترسید از خدای تعالی و پاس اوامر و نواهی او را بدارید
مگر شما رستگاران شوید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ○ و بکشید و کارزار کنید در راه خدای تعالی آنانی
را که بشما کارزار میکنند و از حدود در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا
اول ایشان آغاز نکنند و گویند این حکم بآیت سیف منسوخ است بدرستی که خدای تعالی
دوست ندارد ستمکارانرا وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ
أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى
يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ○ نزول این آیت

بعد از

بعد از صلح حدیبیه بود و سال دیگر اصحاب را تاملی دست داد در رفتن به بیت قضای عمره که
مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه
بود حق تعالی فرمود که و بکشید مقاتلان خود را هرجا که بیابید ایشانرا در حل و حرم
و بیرون کنید ایشانرا از آنجا که شما را بیرون کردند یعنی مکه و شرک آوردن ایشان
سخت ترست از کشتن شما ایشانرا در حرم و مقاتله مکنید کافرانرا نزدیک مسجد
الحرام مراد مکه و حرم است تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما در حرم و در وی هتک
حرمت کنند پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان
حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده همچنین است پاداش کافران ستمکار
فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ○ پس اگر باز ایستند از شرک پس بدرستی که خدای
تعالی آمرزنده است گناهانی را که در زمان کفر مرتکب شده اند و مهربانست که ببرکت اسلام
ایشانرا بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ
فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ○ و با مشرکان قتال کنید تا آنغایت که فتنه
نباشد یعنی از شرک نمانده و نه مخالف حق و این در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
واقع نشده بود و نه در زمان صحابه و امر آن حضرت و غایتش صحیح پس این موقوف بحضرت
مهدی است صلوات الله علیه که عالم را از شرک و خلاف پاک سازد و باشد پس دین
و طاعت مر خدای را پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن
مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ
الْمُتَّقِينَ ○ ماه حرام یعنی ذی القعده این سال که بعمره قضا میروید بماه حرام یعنی ذی القعدهٔ
ماضی که شما را منع کرده اند یعنی اگر جنگ کنند که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه
باز داشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن داد ما از ایشان بر آیید و حرمتها را

[illegible]

مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بحلست از ترک حرمت ایشان آنماه
را پس هرکه ظلم بر شما کند با بیدای مقاتله پس شما نیز بر وی ستم کنید با او یعنی قتال نمایید
این لفظ بر سبیل مشاکله است و مراد آنکه جزای او با و رسانید بمانند آنچه که بر شما
ستم کرده است و بترسید از خدای تعالی و پرهیزکاری کنید و بدانید که خدای تعالی
با پرهیزکاران است بنصرت و معاونت وَأَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِ
يكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله عزم عمره قضا فرمود جمعی گفتند که ما توشه نداریم و آنها را که دست
رس هست با ما چیزی نمی دهند حکم شد که نفقه کنید ای توانگران در راه خدای تعالی
که جهاد است و میفکنید یکتهای خود را بورطه هلاکت یعنی بخل مورزید که موجب
هلاک دولت و نیکویی کنید با غازیان بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکو
کاران را وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا
تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ و تمام کنید حج و عمره را یعنی بنا
و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجای آرید برای خدای نه چون کفار
که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند پس اگر بازداشته شوید اگر منع از جانب دشمنست
که بمکه و مشعر و عرفات حاضر نمی توانید شد و تلبس باحرام نموده اید قربان میکنید و
حلال میگردانید خود را از آنچه احرام از و بسته بودید خواه در حرم و خواه در خارج حرم
اما واجب انی شما ساقط نمیشود اگر منع از بیماری و خوف و کم شدن راحله یا شدن بر
شما است آنچه میسر شود از قربانی پس اگر احرام حج بسته بودید آن را بمنا باید فرستاد و اگر
بعمره بسته بودید بمکه ارسال باید نمود و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید
تا برسد قربانی بمحل او که منا ست یا مکه و اگر معتمر است قصر باید کرد و آنکس محل میشود
در دیگر حلال از همه چیز مگر از نسا یا سال آینده حج بجای آرد و اگر واجب بوده باشد

و کم شدن قوت

بطواف

بطواف نسا میکند در آینده اگر سنت بوده و اگر یکی از موقفین را دریافت حج او صحیح است
فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ
نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَن لَّمْ يَجِدْ
فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ
لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ پس هرکه باشد از شما بیمار در وقت احرام یا باشد او را رنجی از سر او چون صداع و درد
یا جراحت یا غلبه جانوران و بدین سبب ضرورت بود که سر بتراشد پس بر وست فدیه را
از روزه آن روز یا نگه سه روزه بدارد یا صدقه است و آن طعام دادن ده مسکین بود هر مسکینی را
یکمدی طعام یا از قربانی و آن گوسفندیست که قربان کند پس چون ایمن شوید از مرض و خوف
عدو و غیر آن پس هرکه تمتع گیرد بعمره بسوی حج یعنی هرکه جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد
بطریق تمتع بدانکه اقسام حج سه است تمتع و قران و افراد و صورت تمتع احرام بعمره است بسوی
حج از میقات و هفت نوبت طواف خانه کعبه کردن و دو رکعت در مقام ابراهیم علیه السلام
نماز گذاردن و سعی میان صفا و مروه نمودن هفت نوبت و قصر موی سر کردن یا غیره سر
باز روز هشتم ذی الحجه از مکه احرام بستن و نهم در عرفات بودن تا غروب و بازگشتن
بمشعر و بعد از فجر در آنجا بودن و بمنا رفتن بعد از آن و رمی جمره عقبه کردن و بعد از آن
ذبح نمودن باز سر تراشیدن در روز نحر و رفتن و طواف خانه کردن و دو رکعت نماز
طواف در مقام گذاردن و سه شب ایام تشریق در منا بیتوته کردن و دو روز او هر روز
بر هر جمره از آن سه جمره هفت سنگ انداختن و روز سیم آن اگر آنجا باشد اینچنین کند و الا نه
و موخر و حج با احکامش را بر عمره مقدم میدارد و قارن نیز چنین میکند الا آنست که او سیاق
هدی میکند نزد احرام و مفرده نه در این آیت میفرماید که هرکه متمتع باشد پس بر و لازم است که
آنچه میسر شود از قربانی بشکرانه آنکه او را توفیق داده در جمع میان دو عبادت پس هرکه نیابد

ابراهیم علیه السلام گزاردن و سعی میان صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت آن در مقام ابراهیم علیه السلام

قربانی یعنی بران قادر نبود پس حکم او روزه داشتن سه روز پیوسته در ایام حج و ده روز
پیش از عید که روزه داشتن او نیز حکم پیوسته دارد و بر دوست هفت روز دیگر روزه
داشتن چون باز گردد بوطن خود این ایام سه و هفت ده عدد تمام است و اگرچه
هم یکی ازین دو عدد با آن دیگر معلوم است لیکن چون واو بمعنی او آمده مثل مثنی و
ثلث و رباع ازاله این وهم فرمود بتم و وعده اگرچه عشره نیز مستلزم کمال اوست لیکن
آن مفید مبالغت هدی است از روی اجزا و ثواب این حکم حج تمتع مرکسی راست که نباشد
اهل او از مجاوران مسجد حرام یعنی این فرض آنکسست که دورست از مکه بدوازده میل
و زیاده از هر جانب و بعضی گویند از چهل و هشت میل است از هر جانب و فرض آن
دو دیگر که مذکور شد و بترسید از خدای تعالی و بر آنچه از باب حج صادر شده مذکور شده محافظت نمایید
و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبتست بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج اشهر معلو
مات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج وما
تفعلوا من خیر یعلمه الله وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون
یا اولی الالباب زمان حج ماهها معروف و مشهورست یعنی شوال و ذی قعده
و ذی الحجه پس هرکه فرض کرد اند بر خود درین ماهها حج را بایقاع نیت و تلبیات اربع
پس باید که از جماع و ملاعبه با زنان پرهیز کند و کلام بیهوده نگوید و بدروغ تنطق نکند
و ارتکاب محظورات ننماید و قول لا والله و بلی والله نگوید یا جدال و لجاج نورزد
و آنچه میکنید از نیکویی میداند آنرا خدای تعالی و توشه بر گیرید قومی از قافله یمن بی زاد میداند
و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی
حق سبحانه و تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردمان شما گران نباشید بهترین توشها
پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش دادن مردم است و سؤال ناکردن از ایشان و اشارتی
بتزود سفر آخرت نیز هست چه سفر آخرت اصعب است و چون در سفر دنیا از توشه لابدست

پس برای

پس برای سفر آخرت از دنیا از زاد اولی و انسب و آن زاد تقوی است و بترسید از من ای
خداوندان عقل لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم فاذا افضتم
من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم وان کنتم
من قبله لمن الضالین نیست بر شما گناهی از آنکه بجویید و طلب کنید در موسم حج
روزی از پروردگار شما بواسطه تجارت بعضی از عرب جمع تاجران را که بحج آمدندی میکنند
و لج لا حاج این آیت بحاصل حق سبحانه و تعالی فرمود که سود و معامله ایشانرا از
فیض حج بی بهره نمیسازد و بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد پس چون برگردید
از موضع که آنرا عرفات گویند پس یاد کنید خدایرا نزدیک مشعر الحرام و آن موضعیست
معین و یاد کنید او را در مکان یاد کردن نیکو همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج و بدرستی
که بودید شما پیش از هدایت حق تعالی یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد است صلی الله
علیه و آله از جمله راه نایافتگان ثم افیضوا من حیث افاض الناس واستغفروا
الله ان الله غفور رحیم پس باز گردید خطاب با قریش و حلفای ایشانست و ایشان
حمس گفتندی از جهت شدت ایشان در کیش خود که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و
ایشان در مزدلفه واقف شدندی بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و تکبر داشتندی
از مساوات موقف خود را فاضه نیز از آنجا دیگر باز گشتندی حق سبحانه و تعالی فرمود که باز
گردید از آنجا که باز میگردند همه مردمان و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی آمرزنده است
گناهان گذشته مستغفران را مهربانست بر آنکه حج گذارد فاذا قضیتم مناسککم فاذ
کروا الله کذکرکم اباءکم او اشد ذکرا فمن الناس من یقول ربنا
اتنا فی الدنیا وما له فی الاخرة من خلاق پس چون بگذارید و بجای آرید کار
های حج و لوازم آنرا پس یاد کنید و ثنا گویید خدایرا همچو یاد کردن شما پدران خود را
رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در پیش حرم یا در ما بین مسجد منا

ازخدای تعالی بتحقیق

که با تفاخر آبا و اجداد
مفاخرت کردندی و دیگر
رسم جاهلیت آن بود

وجل الرحمن باستادندی و بمعرفت نسب و اشرف آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که
همچنانکه پدران را یاد میکنید خدایرا ذکر کنید بلکه فراوانتر و بزرگتر ازان زیراکه او پدران
شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود پس از مردمان کسی هست که میگوید ای
پروردگار بده ما را در دنیا فلان چیز یعنی متاع محقر دنیوی میطلبند و نیست خواهندهٔ دنیا را
دران سرای نصیبی و بهرهٔ اگر داعی کافر است از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مؤمنست
آن بهره که مؤمنان دیگر دارند او ندارد ومنهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و از مردمان کسی باشد که گوید ای پروردگار
ما عطا کن ما را درین سرای نیکویی یعنی توفیق طاعت و دران سرای نیکویی یعنی دار کرامت
و گفته اند حسنهٔ این جهان قناعت و از آن جهان شفاعت و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که حسنهٔ این جهان زن صالحه است و حسنهٔ آن عالم حور
پسندیده و عذاب النار زوجهٔ ناشایسته درشت گوی زشت خوی بد لقا اولئک
لهم نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند
مر ایشان راست بهره و ایت از آنچه عمل کرده اند یعنی درخواست کرده اند و خدای تعالی
زود شمار است بعقد انامل شمار همه خلایق کند واذکروا الله فی ایام معدودات
فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تأخر فلا اثم علیه لمن اتقی واتقوا
الله واعلموا انکم الیه تحشرون یاد کنید خدایرا یعنی تکبیر گویید در روزهای
شمرده که ایام تشریقست و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و ابتدای تکبیر بعد از نماز ظهر عید
اضحی است تا پانزده نماز کسی را که بمنا است و در غیر آن در عقب ده نماز پس هر که شتاب
کند و از منا بیرون رود روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه پس برو هیچ گناهی نیست و هر که تاخیر
کند و سیم شب در منا باشد برو نیز حرجی نیست و مطلقا وزر و بال نباشد مر کسی را اگر به
پرهیزد بعد از ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد و بترسید از خدای تعالی در

عمرو بدانید

95

عمرو بدانید که شما بسوی خدا تعالی محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید
ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه
وهو الد الخصام و از مردمان هست آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد
سخن گفتن او در مصالح زندگانی دنیا و بگواهی می آرد خدایرا بر آن چیزی که در دل
اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و حال آنکه ستیزنده ترین دشمنانست واذا
تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لا یحب
الفساد و چون برگردد از حضرت تو برود و بشتابد در زمین مدینه تا تباهی کند دران
و نابود گرداند کشت زار را بسوختن و هلاک کند چهارپایانرا و خدای تعالی دوست
نمیدارد و نمی پسندد معصیت و تباه کاری را واذا قیل له اتق الله اخذته
العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد و چون گویند مرین منافقرا بترس
از خدای تعالی بگیرد او را حمیت جاهلیت بار دیگر بگناه پس بسنده است مر او را جهنم
که نام آتشیست که دوزخیان را بدان عذاب کنند و بد فراشی است آتش ومن الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد و از مردمان
کسی هست که میفروشد نفس خود را یعنی جان خود بذل میکند بطلب خشنودی خدای و آن
علی امیر المؤمنین علیه السلام بود که در شب غار بر فراش سید مختار صلی الله علیه و آله
تکیه گرفت و جان فدای آنحضرت کرد جبرئیل و میکائیل علیهما السلام آنحضرت را بفرموده
حق جل و علا محافظت کردند تا صباح و سه آیت سابق گویند که در شان اخنس ثقفی سمت
نزول یافته و بعضی گویند درباره مخالفان و معاندان زمان امیر المؤمنین علیه السلام وارد
شده و خدای تعالی مهربانست بر بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا کنند و یکطرفة
العین از او غافل نشوند مثل اهل البیت رسول الله علیه السلام یا ایها الذین آمنوا
ادخلوا فی السلم کافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین

غافل و مردی

ای کسانی که ایمان آورده اید بظاهر در آیید در اسلام همه شما بیکبار و یا ثابت باشید
بر آن و پیروی مکنید گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطان با حکام منسوخ قیام
منمایید بدرستی که شیطان مر شما را دشمنیست هویدا که بوساوس خود خاطر شما را مزلزل
مسازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ پس اگر بلغزید شما از جادهٔ شرع و احکام قرآن از پس آنکه آمد بشما احکام حلال
و حرام پس بدانید که خدای تعالی غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین محکم
کار است انتقام نکند مگر بحق هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ
وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ آیا چشم میدارید یعنی عند دیده
باینان که بکلی که در دایرهٔ اسلام داخل نمیشوند مگر آنرا که بیاید بدیشان عذاب خدای تعالی
در سایه بانها از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب علیه السلم را در یوم ظله بود و بیایند فرشتگان
که موکلند بر عذاب و گذارده شود کار یعنی جزای همه کس بدو رسد و بسوی جزای او
باز گردانیده شود کارها سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ
يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بپرس یهود
مدینه با مؤمنان بنی اسرائیل را که چند داده ایم بپدران ایشان از نشانهای روشن
و پیغامهای نیکو در شان محمد صلی الله علیه و آله یا معجزات هویدا چون عصا و ید
بیضا و منّ و سلوی و امثال آن و هرکه تبدیل کند از یهود و بگرداند نعمت خدا یرا که
پیغمبر است از پس آنکه آمده است بدو در توریة پس بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت
بر و در دنیا بقتل و جلاء و در آخرت بعذاب بلا منتها زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ
يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ آراسته کرده اند برای ناسپاسان و پوشندگان حق زندگانی دنیا تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند و سخریه میکنند و

افسوس میکردند

افسوس میکردند از آنانکه ایمان آورده اند اینها را اغنیای قریش فقرای صحابه میکردند
و بر ایشان میخندیدند و خود را اعلی میدانستند حق تعالی میفرماید و آنانکه پرهیزکاری
کردند یعنی درویشان و گدایان بالای افسوس کنندگانند و خنده زنان در روز
قیامت چه مؤمنان در درجات اعلی باشند و ایشان در درکات ادنی و خدای تعالی روزی
دهد هر کرا خواهد بی اندازه كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ
وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا
فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا
بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلم و اولاد او
گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند پس بر انگیخت خدای تعالی پیغمبران را یعنی
شیث و ادریس و غیر ایشان علیهم السلم مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب و بیم
کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و منزل گردانید با ایشان کتابها که احکام شرایع
در آن مبین بود بر استی و درستی تا حکم کنند پیغمبری میان مردمان در آن چیزها که
اختلاف کرده اند در آن و اختلاف نکردند در کتاب یا در حق یا در دین او مگر آنانکه
کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند از پس
آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن و حجتهای پیدا و اختلاف ایشان نه از روی تدیّن بود بلکه
از جهت تعدّی که در میان ایشان هست یا از روی ستمکاری پس راه نمود خدای تعالی آنانرا
که ایمان آورده بودند بدان چیزی که اختلاف کردند در آن از حق بیان مختلف فیه است یعنی
حق سبحانه و تعالی مؤمنان را بحق مختلف فیه راه نمود بعلم و ارادت و امر خود در این اختلاف
در امر قبله بود یا ایام هفته یا غیر آن و خدای تعالی راه مینماید بفضل خود هر کرا میخواهد
بسوی راه راست که آن راه محمد و آل محمد است علیهم السلم أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا

الجنة ولما يأتكم مثل الذين خلوا من قبلكم مستهم البأساء والضراء و
زلزلوا حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه متى نصر الله الا ان
نصر الله قريب یا می پندارید آنکه درآیید به بهشت و نیاید بشما مانند محنت آنها
که گذشتند پیش شما یعنی می پندارید که به بهشت رایگان روید و بشما نرسیده آنچه دوستان
خدای کشیده اند پیش ازین رسیده است بدیشان سختی و ناکامی و درویشی و بیماری
و شکستگی و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید تا آنکه گفت
پیغمبر ایشان و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند بآن پیغمبر که کی باشد یاری دادن خدای
تعالی ما و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک
گفتند حق سبحانه و تعالی برسول ایشان گفت بدانید که یاری دادن خدای تعالی
مؤمنان نزدیکست يسئلونك ماذا ينفقون قل ما انفقتم من خير فللوا
لدين والاقربين واليتامى والمساكين وابن السبيل وما تفعلوا من خير
فان الله به عليم می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند سؤال کننده عمرو بن جموح
بود و او در جنگ احد کشته شد و مردی پیر عظیم القدر توانگر بود از آنحضرت پرسید
که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که بگو آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید از
مال پس برای پدر و مادر باید سؤال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف
آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع
شود و از جمله مصارف در نفقه والدین اهم است و خویشان نزدیک و بی پدران
خورد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات و درویشان که چاره معیشت خود
ندانند و راه گذریان و مهمانان و آنچه میکنید از نیکویی هر کس که باشد پس بدرستی که خدای
تعالی بآن نیکویی داناست و بران جزا خواهد داد كتب عليكم القتال وهو كره
لكم وعسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم وعسى ان تحبوا شيئا وهو شر

لکم والله

لكم والله يعلم وانتم لا تعلمون نوشته شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین
و آن قتال مکروهست مر طبع شما را و شاقست بر نفس شما و شاید که شما مکروه دارید چیزی
را بنفرت طبیعت خود و حال آنکه آنچیز بهتر بود شما را چون غزو که مکروه میشمارید و خیر شما
در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بحسب آخرت از رتبت
شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین و شاید که آنچه دوست دارید چیزی را از روی
کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد و آن بدتر شما را هم در دنیا تحمل ذل و غلبه اعدا
و هم در آن سرای حرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهادت و خدای تعالی میداند مصلحت شما را
و شما نمیدانید يسئلونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير وصد
عن سبيل الله وكفر به والمسجد الحرام واخراج اهله منه اكبر عند الله
والفتنة اكبر من القتل می پرسند ترا از ماه حرام یعنی از قتال در وی و این قتال بود
که واقع شده باشد میان عبد الله جحش و عمرو حضرمی که در میان کاروان قریش بود
و او کشته شد یعنی عمرو گویا در اول رجب بوده با وی اهل اسلام سؤال کردند جواب
آمد که بگو جنگ در ماه حرام کاری بزرگست هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بود
اما آنچه کافران میکنند از پی راهی و بازداشتن مردمان از راه خدای تعالی که ایمانست
و ناگرویدن بخدای تعالی و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن و بیرون
کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او از مسجد بلکه از مکه که بیرون مسجد
مشتملست بر کراهت نزدیک خدای تعالی از قتل در رجب و عقوبت آن بیشتر و شرک بخدای
بزرگتر است از قتل حضرمی ولا يزالون يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم ان استطا
عوا ومن يرتدد منكم عن دينه فيمت وهو كافر فاولئك حبطت
اعمالهم في الدنيا والاخرة واولئك اصحاب النار هم فيها خالدون و باشند
مشرکان که بتعصب و عناد با شما ای مؤمنان جنگ کنند تا شما را بازگردانند از دین شما

که دین اسلام است اگر توانند و قادر باشند و هر که برگردد از شما از دین خود و مرتد شود
پس بمیرد و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن پس آن گروه مرتدان
را باطل باشد عملهای ایشان در دین سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجه
و میراث از ایشان مسلوب گردد و در آن سرای بر استحقاق ثواب نمانند و آن گروه ملازمان
دوزخ اند ایشان در آن آتش جاویدان مانند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا
وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی
که آنانکه گرویده اند بخدای تعالی و رسول او و آنانکه بدرود کرده اند اوطان خود را
و جهاد کرده اند در راه خدای تعالی آن گروه امید میدارند همه رحمت خدای را و خدای
آمرزنده مؤمنان و مجاهدان است و بر ایشان مهربانست و پوشیده نیست که سرور
و امیر مهاجرین و مجاهدین امیرالمؤمنین است علیه الصلوة والسلام يَسْأَلُونَكَ عَنِ
الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا
وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ
لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ می پرسند ترا ای محمد از شرب خمر و مباشرت
قمار بگو در این هر دو گناهی بزرگ است و منفعتها مر مردمان را و منافع خمر یا بسبب
یا سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر توسعه بر درویشان چه رسم جاهلیت
آن بوده که در قمار بر مساکین قسمت کردندی الفصه اثم کبیر در اشتغال بدانهاست و
منافع تمام در ترک آنها و گناه خمر و قمار بزرگتر است از نفع آنها و می پرسند ترا که چه چیز
را نفقه کنند همان عمرو بن جموح دوم بار پرسید که دانستم که صدقه بکه می باید اما
نمیدانم که چه دهم جواب آمد که بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و امام محمد باقر
علیه السلام فرموده که آنچه فاضل آید از قوت سال یا همچنانکه احکام انفاق را بیان کرد
بیان میکند خدای تعالی برای شما نشانهای مهربانی خویش باشد که شما تفکر کنید در کار

این سرای

این سرای و آن سرای که دل بر دنیا نه بندید و توشه آخرت بردارید وَيَسْأَلُونَكَ
عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و می پرسند
ترا از کیفیت معیشت با یتیمان بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان بهتر
از تجنب از ایشان چه بعضی خواستند که قیام بمهمات ایشان ننمایند و اگر با ایشان در آمیزید
و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید پس ایشان برادران شما اند در دین چه بعضی
راه مخالطه با ایشان نگشودندی و خدای تعالی میداند تباه کننده مال ایشان را از
اصلاح دهنده کار ایشان و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه شما را در رنج افکندی و کار
بر شما تنگ کردی بدرستی که خدای تعالی غالب است و قادر بر اعانت دانا در آنچه کرد از
ترک آن وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ
وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ
مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ
وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ و بزنی مخواهید
زنان مشرکه را تا وقتی که ایمان آرند نزول این وقتی بود که مرثد غنوی اراده کرده
بود که زنی شکیله بود عناق نام مشرکه او را بزنی بخواهد و نیز در آن اوقات عبد الله بن
رواحه کنیزک خود را آزاد کرده بعد از آن او را بزنی خواست اما مؤمنه بود بعضی زنان زبان
طعن گشادند ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و فلانه زن مشرکه که با مال و جمالست
نخواست آیت آمد که هر آینه کنیزک مؤمنه بهتر است از زن آزاد مشرکه و اگر چه شما را در
شگفت اندازد آن زن بحسب مال و جمال و مدهید زنان مؤمنه را بمردان مشرک تا وقتی که ایمان
آرند و هر آینه بنده مؤمن بهتر است از مرد آزاد مشرک و اگر چه شما را بشگفت آورد آن مشرک
بواسطه صورت یا ثروت آن مشرکین و مشرکات میخوانند بسوی آتش یعنی کفر که ارتکاب آن

مؤمن

سبب رسیدن بدرخت و خدای تعالی میخواند بزبان رسل بسوی بهشت و آمرزش
یعنی بعملهای که بدان آمرزیده شوند و به بهشت رسند بتوفیق او و هویدا میکند احکام
خود را از حلال و حرام برای مردمان شاید که ایشان پند گیرند وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ
قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ
فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و میپرسند ترا از حیض زنان
بگو که حیض مکروه است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد پس دور باشید و یکسو روید
از زنان در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال جویید از مجامعت در قبل که آن حرام است نه آنکه
ترک مخالطت و مکالمه و مواکله نمایید چون یهود و نه آنکه در ملامست و مباشرت افراط کنید چون
نصاری که در آن حال مباشرت و مجامعت میکردند در قبل پس جهت تاکید میفرماید که نز
دیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید تا وقتی که پاک شوند یعنی خون منقطع گردد
و بقراءة یَطَّهَّرْنَ بتشدید تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و قبل از غسل مباشرت
مکروه است و بعد از غسل حلال و پاک و اقل زمان حیض سه شبانروز متوالی است و اکثر آن
ده روز چون پاک شوند و غسل کنند پس بیایید بدیشان از آنجا که خدای تعالی امر فرموده
است یعنی قبل و محمد بن حنفیه فرموده که از قبل نکاح نه از رهگذر فجور بدرستی که خدای تعالی
دوست میدارد توبه کنندگان را از نجاسات باطنه و دیگر دوست دارد پاک کنندگان را
و پاکیزگان را از نجاسات ظاهره نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَ
قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ زنان شما
موضع کشت شما اند و منبت اولاد ند پس بیایید بکشت زار خود هر جا که خواهید اما او
موضع حرث است نه محل فرث که مکروه هست و طبع از آن تنفر دارد و فرا پیش دارید برای
خود یعنی طلب ولد کنید یا قصد صیانت نفس کنید از حرام و بترسید از خدای تعالی و مخالفت
امر او و مباشرت نهی او و بدانید آنکه شما رسیدگانید با آنچه از پیش میفرستید و مژده ده مومنان را

بهشت

بهشت وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و مگردانید نام خدا را بهانه و مانع سوگندهای خود را ابن رواحه از
شوهر خواهر خود بشیر نام رنجیده بود و سوگند بخدای خورده که با وی سخن نگوید و در حق وی
نیکویی نکند حق تعالی این آیه کریمه فرستاد که مگردانید ذکر خدای را مانع از آنکه نیکویی کنید با اقربا
و احبا از آنچه پرهیزید از مروت و با یاران مکالمه نکنید و از آنکه اصلاح کنید میان مردمان و خدای
تعالی شنواست بسوگند شما و دانا بضمیر سوگندخورنده لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ
وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ نگیرد خدای تعالی شما را یعنی عقاب نکند
به بیهوده که واقع شود در سوگندهای شما یعنی بی اختیار بر زبان کسی گذرد بتعجیل یا بطریق
عادت که والله و بلی والله و مراد از آن قصد سوگند نباشد و از امام محمد باقر و از امام جعفر
صادق علیهما السلام منقول اینچنینست و در یمین لغو کفاره و مواخذه نیست ولیکن مواخذه میکند
شما را بآنچه عزم کند دلهای شما و بعد سوگند خوردید و حانث شوید و کفارت باید داد و بیان کفاره
بهت در سورهٔ مایده بیاید ان شاء الله تعالی و خدای تعالی آمرزنده است بنده را یعنی یمین
لغو نگیرد و بردبار است در سوگند عمد نه بعقوبت تعجیل نماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ
تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مر آنان را که سوگند خورند از
زنان خود که با ایشان نزدیکی نکنند بوطی مطلق یا زیاده از چهار ماه پس اگر صبر کردند اعتراضی نیست
و هر گاه که رفع کردند آنرا بر حاکم شرع انتظار بردن چهار ماه است با آنکه حاکم مولی را مخیر سازد
میان رجوع و طلاق پس اگر مدت منقضی شد و طلاق گفت پس آن رجعی است و اگر چنین نکردند
پس اگر باز آیند یعنی سوگندخورندگان از رجوع نمایند یعنی بسوی زنان بوطی و کفارت بدهند
فیها و الا لازم است حاکم را که مولی را حبس کند و طعام و شراب را بر وی تنگ گرداند تا یکی از دو
امر که طلاق یا رجوع یا کفاره است اختیار کند و آنکه بر سوگند نایستاد پس خدای تعالی آمرزنده
است مر شکننده سوگند را چه با آنکه مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود و ان

عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم و اگر عزم کنند طلاق را چنانکه گذشت پس بدرستی که
خدای تعالی شنواست قول حولی را و داناست بعزم او والمطلقات یتربصن بانفسهن
ثلثة قروء ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یؤمن
بالله والیوم الآخر و زنان را کرده بالغ مدخول بها که حامله نباشند انتظار برند
خود تاکیدست در انتظار سه طهر که دو حیض در میان باشد چون در پاکی سیم شروع کرد
عدة منقضی شد و حلال نباشد زنانرا آنکه بپوشند آنچه آفریده است خدای تعالی در
رحمهای ایشان از طهر و حیض و حمل چه کتمان آن سبب ابطال حق زوج است پس از زنان روا نبود
اگر هستند که ایمان دارند بخدای تعالی و روز قیامت وبعولتهن احق بردهن فی
ذلک ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن
درجة والله عزیز حکیم و شوهران ایشان سزاوارترند برجوع کردن با ایشان
در زمان تربص یعنی مادام که در عدهٔ رجعیه اند اگر خواهند شوهران بدان رجعت
بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان و مر زنانراست بر مردان
از حقوق مانند آن حقوقی که مردانراست بر ایشان بخوبی معیشت و حسن معاشرت اما
حق زنان بر مرد مهر و نفقه و کسوه و اسکان و عدم اضرارست و حق مرد بر زن فرمان بردن
او و ناموس او را نگاه داشتن و قدم از دایرهٔ عفت و صیانت بیرون ننهادن و
آب روی او کردن و حیله ناکردن در اسقاط حمل و مردانراست بر زنان افزونی و بلندی
بانکه مهر برایشانست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان میبرند یا بطلاق و رجعت
که سررشتهٔ اختیار بدست رجالست و دیگر باستعداد نبوت و ولایت و کمال عقل
و خدای تعالی غالبست عزیز میگرداند مردانرا و فضل مینهد بر زنان داناست بحکمت
حکم میکند بر بندگان الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان
ولا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا الا ان یخافا الا یقیما حدود
الله

الله فان خفتم الا یقیما حدود الله فان خفتم فلا جناح علیهما فیما افتدت به
طلاق شرعی تطلیق بعد از تطلیق است بر تفریق که اگر دو طلاق یا سه طلاق بیک دفعه
بگوید بدعتست پس در طلاق رجعی با خود گرفتن است برجعت یا استیناف عقد اگر عدة
منقضی شده باشد یا رها کردن بنیکویی بعضی گویند بطلاق سیم است تا یکبارگی
از قید نکاح خلاص شود و آنچه منقولست از امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهما السلم
که او را باز گذارند تا عده منقضی شود و آن طلاق باین گردد و اصح این قولست زیرا که
طلاق بکنایه واقع نمیشود مگر بلفظ و حلال نیست شما را ای مردمان آنکه فرا گیرید از آنچه
داده اید زنان خود را چیزی از مهر و نفقه مگر آنکه ترسند مرد و زن آنکه بپای نتوانند
داشت احکام الهی را در صحبت و معاشرت پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و عطا
بدست شماست آنکه مرد و زن اقامت نتوانند کرد حکمهای خدای تعالی را پس هیچ
وزر و وبالی نیست بر مرد و زن در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بآن خود را باز خرد
تلک حدود الله فلا تعتدوها ومن یتعد حدود الله فاولئک هم
الظالمون این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع اندازهای خدای تعالی
است که برای مصالح بندگان مقرر کرده پس اندازه می برید حدود را و هر که از حد و اندازه
می برد پس آن گروه ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها فلا تحل له من بعد
حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان
یقیما حدود الله یبینها لقوم یعلمون پس اگر طلاق دهد مرد از دو طلاق زن خود را
پس آن زن حلال نباشد بدان مرد بعد از طلاق سیم که دو رجعت در میان باشد تا وقتی
که بنکاح آورد شوهر دیگر او را و زوج ثانی بعقد دوام وطی نماید بقبل در وقتی که بالغ مسلم
باشد و این حکم مخصوص است بما عدای طلاق عده که آن حرام میشود در طلاق نهم حرام
مؤبد پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع نه بکره بعد از مباشرت پس گناهی نیست بر

بدو نمیشود

زوج اول و این مطلقه انکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید و مهر بعد از مدت عده
شوهر ثانی اگر جدا شد یا گمان میبرند انکه بپای دارند احکام خدای تعالی را و حق یکدیگر را
بشناسند و این که گفته شد از تحریم و تحلیل اندازهای احکام خدایست بیان میکند از برای
گروهی که دانند که این از نزد حق است و بیان بگروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ
أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا
نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا
اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وچون طلاق دهید زنانرا پس برسند بنزدیک
مدت یعنی با نقضای عدت ایشان پس نگاه دارید ایشانرا بنیکویی یا رها کنید ایشانرا
به نیکویی تا عدهٔ ایشان منقضی شود و مالک نفس خود شوند و باز مدارید ایشانرا
و رجوع مکنید از روی رنج رسانیدن تا ستم کنید بر ایشان تا بدرازی مدت عده و
هر که چنین کند و ضرر رساند بمسلمی یا مسلمه ستم کرده است بر نفس خود و خود را در
معرض غضب ربانی آورده و فرا مگیرید حکمهای خدای تعالی را بافسوس یعنی اعراض مکنید
از آنها و تهاون منمایید در عمل بدان و یاد کنید نعمتهای خدای را که فایض میکرداند
بر شما خصوصا در باب مناکحات که چهار حره جمع میتوان کردن در عقد دوام و متعه
و ملک یمین آنچه خواهند و دیگر ذکر کنید آنچیزیرا که بر شما فرستاده است از قرآن و
احکام حدود آن خدای تعالی پند میدهد شما را بقرآن و منع میکند از اضرار و بترسید از خدای
تعالی و مخالفت احکام و بدانید که خدای تعالی همه چیزها از اعمال شما داناست وَإِذَا
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا
تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وچون طلاق

دهید زنانرا و برسند بانتهای مدت خود شان پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید انکه
بنکاح در آرند شوهران پیشینهٔ خود مخاطب بدین نهی عموم خلق اند چون رضا دهند
میان مردمان بنکاحی حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت این نهی که کردیم
شود هر که باشد از شما که بوجه اخلاص بگرود بخدای تعالی و بروز رستخیز این
کرفتن شما یا ترک منع و اضرار پاکیزه ترست مر شما را از روی معاشرت زوجین یکدیگر دیده
و شناخته و پاکتر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند و خدای میداند که زن و مرد خواهان
یکدیگرند و شما نمیدانید وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ
يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ این جمله خبریست بمعنی امر انکه
در معنی امر یعنی و باید مادرانرا که شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام مر آنکس که خواهد
تمام کند شیر دادن فرزند را و این اقصی مدت رضاعت و اقل آن بیست و یکماه است
و گفته اند ان جوریست بر صبی و بر آنکس است که فرزند از برای او زاده اند روزی این شیر
دهندگان یعنی خورش ایشان و پوشش ایشان بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ
نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ
مِثْلُ ذَٰلِكَ تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی مگر آنرا که گنجایش و توانائی آن
دارد و میشاید باید که رنج نرساند هیچ مادری بفرزند شیرخوارهٔ خود که او را ان
شیر خود جدا کند و به پدر دهد باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی
او را برضاع اکراه نکند و اگر قبول کند نفقه و کسوت از او باز نگیرد یا پدر ترک نزدیکی
نکند با مادر از جهت خوف حمل و او نیز امتناع نماید از جهت همین و این قول از صادقین
علیهما السلم منقولست و باید که ضرر نرساند پدر بفرزند خود که او را در وقت شیر خوارگی
از مادر باز نستاند و باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعنی از وی زیاده
از خورش و پوشش نطلبند و بر وارث مولود که وقتی که متوفی شود لازم است مانند آنکه

بر مولود که بوده در نفقه و کسوت و عدم اضرار فَاِنْ اَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا
وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَاِنْ اَرَدْتُمْ اَنْ تَسْتَرْضِعُوا اَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
اِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
پس اگر خواهند پدر و مادر جدا کردن فرزند از شیر قبل از اتمام حولین از روی خشنودی
هر دو یعنی پدر و مادر و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام که کمتر از دو سال
باشد چنانچه مذکور شد پس هیچ گناهی نیست بر ایشان از این جهت و اگر خواهید آنکه دایه
گیرید بجهت شیر دادن برای فرزندان خود و مادر را مانعی باشد از شیر دادن یا ابا کند
پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه که فتن چون تسلیم کنید بدایگان آنچه اراده کرده اید
دادن آن بدیشان به نیکویی و خوش خویی بی مضایقه و مبالغه و بترسید از خدای تعالی در باب
گرفتن مزد مزدوران و بدانید که خدای تعالی بدانچه میکنید از رضاع و فصال و فطام و استرضاع
بیناست وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ اَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ
اَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَاِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي اَنْفُسِهِنَّ
بِالْمَعْرُوفِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و آنانکه بمیرند از شما و بگذارند زنان را باید که زنان
ایشان انتظار برند بنفس خود چهار ماه و ده روز مگر که حامله باشد که عدهٔ ایشان ابعد
اجلین است از وضع حمل و چهار ماه و ده روز یا کنیزک که عدهٔ او دو ماه و پنج روز بود و این حکم
عام است خواه مدخوله و خواه غیر مدخوله و صغیره و کبیره و حامل یا حایل باشد لیکن از زنان حامله آنکه
مذکور شد پس چون برسند زنان شوهر مرده بپایان عدت خویش پس هیچ وزر و بالی نیست بر شما
ای حکام یا ای ورثه آنچه زنان کنند در نفسهای خویش از شوهر کردن به نیکویی یعنی موافق
شرع و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از مردان و زنان داناست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ
بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ اَوْ اَكْنَنْتُمْ فِي اَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلٰكِنْ
لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا اِلَّا اَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ

حتی

حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتَابُ اَجَلَهُ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي اَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا
اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح در آنچه تعریض کنید بآن
یعنی بکنایه خبر دهید از برای خواستاری زنان معتدهٔ رجعیه که آنجا تعریض و تصریح هر دو
حرام است از اجنبی و تعریض کلامیست که دعیب رغبت نکاح از آن فهم شود مثلا بوین وجه که تو
تو از شوهر دیگر خواهی ماند یا مرا مثل تو نمی باید یا چون عده بسر آید مرا خبر کن یا آنکه بپوشید
در تنهای خویش بعد اذا خدای تعالی میداند آنکه شما زود باشد که یاد کنید آنچه آن کلام فحش
است خطبهٔ آن مطلقا جایز نیست مگر آنکه بگویید سخن نیکو بتعریض و اشارت نه بتصریح
و عبادت و قصد مکنید عقد نکاح ایشان را تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای تعالی فرض کرده
که آن عده است بنهایت خود و مدت آن منقضی گردد و بدانید آنکه خدای تعالی میداند
آنچه در درونهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست پس بترسید و حذر کنید از عقاب
او و بدانید که خدای تعالی آمرزنده است آنرا که بترسید از عقوبت بردبار است بعذاب
تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ اَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ
فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا
عَلَى الْمُحْسِنِينَ اگر طلاق دهید زنان را مادام که مس نکرده باشید یعنی جماع واقع
نشده باشد و باک نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده
از برای ایشان مهری که مقرر است پس طلاق دهید و برخوردار سازید ایشان را یعنی
چیزی بدهید و این چیز مختلف است باعتبار حال زوج بر مرد توانگر باندازهٔ توانایی
او مثل دایه یا جامه مرتفع یا ده دینار طلا و متوسط پنج دینار یا جامهٔ متوسط و بر مرد
درویش یک دینار طلا یا انگشتری و از صادقین علیهم السلام اینها منقولست متعددا دفی بوجهی
که شرعا و عرفا شاید و خدای تعالی واجب کرده اند متعه را واجب کرده اند تی بر نیکوکاران
وَاِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ

معتدهٔ امانه

آنکه زنان ... بعد از تزویج و ... و عدهٔ مدخوله ... را بعضی آنکه زنان بر ... سنت ... و عدهٔ ... مستند ...

إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى
وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و اگر طلاق دهید ایشانرا
پیش از آنکه مباشرت کنید و دخول نمائید و بدرستی که مقرر کرده باشید برای ایشان
مهری پس بر شماست ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید مگر عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو
داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل که زوج را هست که تمام حق را عفو کند و ولی او را نیست
مگر عفو از بعض حق یا آنکه عفو کند آنکسی که بدست اوست عقدهٔ نکاح که آن زوجست
و اگر درگذارید شما که شوهرانید و تمام مهر ادا کنید نزدیکترست به پرهیزکاری از بیدا
د بیکا و فراموش مکنید و یا ترک مکنید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که
این زن در عقد من محبوس بوده و از وصال من مایوس شده او را بتمام مهر دلشاد سازم
و زن نیز تفکر که این مرد بمن نرسیده و از حواصلت من بهره مند نگشته اولی آنکه از وی چیزی نگیرم
بدرستی که خدای تعالی بدانچه شما میکنید از جود و فضل بیناست حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ
الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ محافظت کنید و ایستادگی نمایید بر نمازهای
فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن و نیز تا نماز نیز شما را از ناشایست باز دارد و شرایط
محافظت بخصوص بر نسبت صلوة وسطی رعایت کنید و بعضی گویند که آن نماز بامداد
است که میان سواد لیل و بیاض نهار گذارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاریست
یا از هر طرف آن دو نمازیست که در آن قصر میکنند و بعضی گویند که نماز پیشینست که در وسط
نهار میگذارند یا اوسط صلوة نهاریه است و بعضی گویند که نماز عصرست و حدیثی
درین باب وارد است که آنرا وسطی بواسطهٔ آن گفت که دو نماز روز از یکجانب
دارد که در یکی قصر هست و در دیگری نه و دو نماز شب از طرفین دیگر بهمین وجه و دیگری
گویند که نماز شام است و آن میانه نمازهاست در تعداد و میان اقل و اکثر واقع شده
باد و میان دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریه و طایفهٔ دیگر نماز خفتن را گویند که

میان دو

میان دو صلوة جهریه واقع است که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشان باشد
یا میان دو نمازیست که قصر را بدیشان راه نیست و گویند او در میان نمازها پنهانست مثل
شب قدر در میان شبها و اسم اعظم در میان اسما تا دایم طالب آن باشند و دیگر
امر میفرماید که بپای ایستید برای خدای در حالتی که فرمان بردارانید و اصح اقوال
آنست که قنوت دعاست در نماز یا برداشتن دستها در نماز فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا
أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ پس
اگر ترسید از دشمن پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد یا
سواره نماز کنید در جنگ بهر نوع که ممکن باشد پس چون ایمن شوید شکر گوئید خدایرا
همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز با شرایط شکر آنچه نبودید شما که آنرا دانید
وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ
غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ
وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و آنانکه وفات کنند از شما آیین عرب چنان بود که زنان شوهر
مرده یکسال عده میداشتند و جامهای کهنه میپوشیدند و قاعدهٔ تزیین و تجمل فرو می
گذاشتند اگر از اهل مدر بودندی در همان خانها یا اولیاء شوهر بسر بردندی یا اولیاء
زن در همان منزل حجرهٔ و خانه بنا کردندی و اهل وبر از پلاس خانه جداگانه برای ایشان
مرتب ساختندی و یکسال از آنخانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیاء شوهر گرفتندی
و وقتی که از خانه مقرر بیرون آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله بمدینه فرمود مردی طایفی درگذشت و از وی زنی و پسری و مادری ماند و
آنحضرت ترکهٔ او را بولد و والده قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم فرمود که یکسال
از ترکه نفقه بوی رسانند در اینحال این آیت نازل شد و حکم فرمود که چون جمعی از شما
بمیرند و زنان ایشان باز مانند فرض کرده حق تعالی فرض کردنی برای زنان ایشان

متعه دادن بنفقه و کسوت و مسکن از هر که شوهر تا یکسال بی بیرون کردن وی
از مسکن مقرر دارد اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد پس اگر
بیرون آیند بعد از گذشتن سال پس گناهی نیست بر شما در آنچه ایشان کنند در نفسهای
خود از زینت و طلب شوهر در آنچیزی که بر وفق شرع باشد و خدای تعالی غالبست
انتقام کشد از هر که مخالفت امر او کند صواب کار است در آنکه حکم کند و این حکم منسوخست
بآیت عدة چهار ماه ده روز چنانکه گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
الْمُتَّقِينَ و زنان طلاق داده شده را که مس نکرده باشید متعه ایست که بدان برخوردار
شوند بطریقی نیکویی و توسط در غلو و تقصیر از غنی و متوسط و فقیر بر قدر حال او
سزاوار کرده اینه است خدای تعالی سزاوار کرده ایدنی بر پرهیزکاران مراد از متقیان
از شرک یعنی همه مسلمانان و تخصیص متقیان بجهت تشریف ایشانست كَذَلِكَ يُبَيِّنُ
اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ همچنانکه این احکام بیان کرد روشن میکرداند خدای
تعالی برای شما احکام خود را در آنچه محتاجید شاید که شما عقول خود را در قبول و تفکر در آن
کار فرمایید أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ
فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ آیا ندیده ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده
بسوی آنانکه بیرون رفتند از منزلهای خود و سرای خویش و ایشان چند هزار بودند
از بنی اسرائیل گویند که در قریهٔ داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد
بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و بعضی بایستادند و اغلب مردند
سال دیگر طاعون معاودت کرد همهٔ اهل قریه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار
همه بیکبار از ده بیرون رفتند از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در
وادی میان دو کوه فرود آمدند پس گفت مر ایشان را خدای تعالی که بمیرید در بعضی تفاسیر

آورده اند

آورده اند که حق سبحانه و تعالی دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل
آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار مردند با چهارپایان خود مردم از اطراف و جوانب
بدفن ایشان آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیده از آنجا درگذشتند
و مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند پس زنده گردانید ایشان را و این
صورت بر آن وجه بود که روزی حزقیل بن بوذی که ثالث خلفای موسی علیه السلم بود
زیرا که اول یوشع بن نون بود و ثانی کالب بن یوفنا و ثالث حزقیل را بر آن موضع گذر
افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نموده گفت آهی چنانچه اثر هیبت بدیشان نمودی
نظر رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه و تعالی خطاب رسید که فلان کلمه بگوی طبرسی
رحمه الله آورده که گفت احْيَوا بِإِذْنِ اللَّهِ زنده شوید بامر خدای تعالی و گویند این
دعا خواند اللهم رب الارواح الفانية ورب الاجساد البالية اسئلك بطاعة الارواح
البالغة الى عروقها وبطاعة القبور المتشققة عن اهلها الحقهم بالاحياء المرزوقين
يا رب العالمين این کلمه بر زبان راند حق تعالی ایشان را زنده ساخت در تفسیر طبرسی
آورده که حمران بن اعین از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلم پرسید که آن طایفه که حق
سبحانه و تعالی ایشان را زنده گردانید چنانچه نظر مردم بر ایشان افتاد دیگر بار میرانیدیا نه
کساکن شدند در خانها و طعام خوردند و مکث کردند آنحضرت فرمود بلکه رد فرمود
باز گردانید ایشان را تا در خانها ساکن شدند و طعام خوردند و نکاح کردند و مکث
نمودند در دنیا آنچه خدای تعالی خواست بعد از آن باجال خود مردند بدرستی که خدای
تعالی هر آینه خداوند فضل و رحمتست بر مردمان ولیکن بسیاری از مردمان سپاسداری
نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزه دیدند و فرمان حق را گردن ننهادند شما
ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
و کارزار کنید در راه خدای تعالی برای آشکارا کردن دین خدای تعالی و بدانید آنکه

خدای تعالی شنواست قول متخلفان را از جهاد که با عذر ناپسندیده تمسک میجویند داناست
بر ضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِیرَةً وَ
اللَّهُ یَقْبِضُ وَیَبْسُطُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ کیست آنکه بخلوص نیت وام دهد خدایرا یعنی
بندگان درمانده او را که وام خواهند وام دادن نیکو یعنی در وام تعجیل نکند یا منت
ننهد یا طالب عوض نباشد یا خالصا لوجه الله باشد و در حدیث صحیح وارد شده
که ثواب قرض دادن دو مثل ثواب صدقه است و برین تقدیر مضاعف محذوف باشد
و اصح آنست که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه فی
سبیل الله را در لزوم جزا بوام که اعطائی که عوض در آن لازم است چه آن عملیست که موجب
ثواب است و دیگر آنکه اصل قرض قطع است و آن قطعه ایست از مال که جدا میکنند
و میدهند تا عوض آن بستانند حق سبحانه و تعالی از احتیاج منزه است پس غرض ازین
آنست که عمل کنید که مستوجب ثواب شوید که ثواب عوض آن عمل باشد و اجر از و خواهید
نه از غیر او تا خدای تعالی مضاعف گرداند و زیاده سازد برزیاده و اجر آن قرض را از برای
او ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا آنرا اضعاف کثیره را بیرون از حد شمار تصور کنند و جناب
شیخ مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه السعید در چهل حدیث آورده که ابو ایوب خزاز
گفت که من شنیدم از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که میفرمود که چون
آیه کریمه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که بارخدایا زیاده گردان از برای من بیافزا پس این آیت سمت نزول یافت پس معلوم فرمود
آنحضرت که بسیار از خدای عز و جل بشمار در نمی آید و آخر ندارد پس عملی که از برای خدای تعالی
کنند جزا و مکافات آن حد و نهایت ندارد این آیت که نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر خدای
چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون اهل ایمان بوعده حق سبحانه و تعالی واثق بودند
در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری و نام او عمرو بن الدحداح

[illegible] آنحضرت فرمود که بار خدایا زیاده [illegible]

بود پیش

بود پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی این قرض را چرا میطلبد حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود که میخواهد تا شما را بواسطه آن بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا
دو خرماستانست و بهترین آنها جنینه نام دارد اگر آنرا قرض دهم شما ضامن بهشت من میشوید
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه و تعالی ده چندان
در ریاض بهشت بتو ارزانی فرماید گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من
باشند آنحضرت فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله را
گرفت و جنینه را در راه حق سبحانه و تعالی صدقه کرد فی الحال بدان خرماستان آمد و مادر
فرزندان را گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت ده چندان
بستانم و تو و کودکان با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودا نمودی بَارَكَ اللَّهُ فِیمَا
اشْتَرَیْتَ و آنحضرت در باره او فرمود كَمْ مِنْ عَذْقٍ رَدَاحٍ وَدَارٍ فَیَاحٍ فِی الْجَنَّةِ لِأَبِی الدَّحْدَاحِ
یعنی بسی از نخلهای با فزونی پر درخت و خانهای خوش هوای پر زینت در بهشت خواهد بود از
برای ابی الدحداح با دیگر کرامتها و خدای تعالی فرا میگیرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و
حکمت خود و صلاح حال ایشان آنست و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی سبب پرورش و قسمت خود
و منفعت و مصلحت ایشان در آنست و بسوی پاداش حق بازگردانیده خواهید شد در بحر
الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست و منت بر فقرا نهند و بسط
میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود اغنیا
جز وی نه بیند و باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ
مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ
قَالَ هَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَیْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِیلًا وَمَا لَنَا أَلَّا
نُقَاتِلَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِیَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ إِلَّا مِنْهُمْ وَاللَّهُ
عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد بخبر جمعی از اشراف و ارباب رای

[illegible]

از فرزندان یعقوب علیه السلام بعد از وفات موسی علیه السلام چون گفتند این بزرگان مر پیغمبر را
که بود ایشان را و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه و تعالی او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل
فرستاده و گویند یوشع بن نون بن افراییم بن یوسف بن یعقوب یا شمعون بن صفیه که
از اولاد لاوی بن یعقوب بوده اما از ابی جعفر محمد بن الباقر علیه السلام اول مرویست و بهر تقدیر
گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما پادشاهی تا با تابعات
او کارزار کنیم در راه خدای تعالی با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه عاد
که همیشه بت میپرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی
اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و ایشان املاک و کارفرمای غالب بوده بود بسبب آن از
پیغمبر خود استدعای حاکمی کردند که بعهد او جهاد توانند کرد گفت آن پیغمبر هیچ شاید از شما
چون فرض کرده آید بر شما کارزار کردن با دشمنان دین آنکه شما مقاتله نکنید گفتند چیست
و ما را چه بوده است که قتال نکنیم در راه خدای تعالی و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از
مواضع و مساکن خود و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان در خبر است که جالوت
از ابنای ملوک ایشان چهارصد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان
بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند پس آن هنگام که نوشته شد
بر ایشان کارزار با اعادی برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند مگر اندکی که از ایشان و آن
سیصد و سیزده تن بودند و خدای تعالی داناست بستم کاران که ایشان از جهاد تخلف ورزیدند
چون اشموئیل عم بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید جواب دادند از حق سبحانه و تعالی
استدعا نمودند که ملکی بر آن قوم تعیین کند حق سبحانه و تعالی ظرفی پر از روغن و عصایی بوی
فرستاد فرمود هر که بمنزل تو آید و روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد او
پادشاهی این قوم را سزاوارست اشموئیل عم در آمد فی الحال و این خبر بقوم رسانید و هر یکی از
اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد آمد و شد آغاز نهادند برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا

باقامت

با قامت ایشان برابر نشد تا روزی مردی سقا یا دباغی که شاول نام داشت و بواسطه
طول قامت او را طالوت گفتندی آورده اند که دست او بالای سر دیگران رسیدی بخانه
اشموئیل عم درآمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او مساوی افتاد
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ
عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ
اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ و گفت مر بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان بدرستی که خدای تعالی بتحقیق
برانگیخت برای شما طالوت را به پادشاهی و فرمان روایی گفتند قومی از روی استبعاد که
چگونه باشد و از کجاست مر طالوت را پادشاهی و فرمان روایی بر ما و ما سزاوارتریم بپادشاهی
که از سبط یهودائیم از و که از سبط ابن یامین است زیرا که نبوت از سبط لاوی بن یعقوب بوده
که موسی و هرون عم از آن سبط اند و پادشاهی و سلطنت در سبط یهودا بوده که داود و سلیمان
علیهما السلام از آن سبط اند و در سبط ابن یامین نه نبوت است و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط وی مملکت نیست
مردی دباغ یا سقایست یا مکاری استبعاد ایشان از دو وجه بود یکی آنکه منکور شد و دیگر
آنکه او را اعطا نکرده اند بسیاری و فراخی از مال دنیا یعنی اگر از نسب عاریست باری با نسبتی
که صاحب خزاین و دفاین بودی تا بتجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد پیغمبر ایشان
ازاله فرمود شبهه ایشان را از چهار وجه اول آنکه گفت در جواب ایشان که بدرستی برگزید
خدای تعالی او را بر شما و سلطنت داد کسی را نرسد که اعتراض کند بر حکم الهی دوم افزونی
داد او را و گشادگی و بسیاری در علم و دانش بامر حرب و سپاهی و تدبیر ممالک و عساکر
و پیغمبر وقت او را درین که طالوت مردی غنی نیست و بجمال بوده و بیک سر و گردن از اهل
زمان خود زیاده تر نمودی چون ایشان طعن مینمودند در و بنقصان جاه و مال حق سبحانه
و تعالی مقابله فرموده او را بوصف علم و قدرت مناسبتر چه آنها زیاده استحقاق

بدر
حاصل

ملک را از نسب و مال زیرا که علم و قدرت از کمالات خاصه اند جوهر انسانرا و جاه و مال
دوام منفصلند از ذات انسان و این هر دو در معرض هلاک و زوالند بخلاف آن
دو که ممکن نیست سلب آن از انسان و بعلم و قدرت متوسل میتوان شد در مال و جاه
و بعکس نبی قبل و قال سیم آنکه خدای تعالی که مالک ملکست علی الاطلاق میدهد ملک خود را
هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری هست پس کسی را چون و چرا نرسد
و چهارم آنکه خدای تعالی بسیار فضلست در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد
داناست باستحقاق کسی که او را بر می گزیند پس باب رزق و ابواب سلطنت بر او خواهد
گشود دیگر بنی اسرائیل چنانچه داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را
بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلها را بر وی همدانی و هواخواهی او رغبت پدید
آید اشموئیل علیه السلم از خدای تعالی درخواست و حق جل و علا از علامت پادشاهی
او را اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ
مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و گفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان بدرستی که نشانه پاد
شاهی طالوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود از چوب شمشاد طلا
اندود که سه ذرع در دو ذرع بود در طول و عرض و صور همه انبیا در آنجا منقوش و در و
سکینه ایست از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در آن باشد و گفته اند که سکینه
جانوری بود مقدار گربه و دو چشم داشت چون دو مشعل افروخته که کس را قوت دیدن آن
نبود و از امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو
بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بروی
دشمنان جستی و ایشانرا متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش
صف لشکر بداشتندی و دیگر در این تابوت باقی چیزیست از آنچه بگذاشته است موسی و

هرون

هرون علیهما السلم که مراد از آل نفس ایشانست چه در داب عرب هست که آل گویند و نفس او
الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بودند و بولایت خود برده و در هر
موضعی که داشتندی آفتی باهل آنموضع رسیدی آخر در حوالی قریه دفن کردند و حق
سبحانه و تعالی فرشتگان را امر کرد تا آنرا برداشته نزد اشموئیل علیه السلم بردند چنانچه فرمود
بر دارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند بدرستی که در رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند
و تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و موسم گرما
گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ
فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ
إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ
بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ
غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ پس آن هنگام که بیرون آمد
طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم بدرستی که خدای تعالی آزماینده شماست
درین هوای گرم بجویی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید
پس هر که بیاشامد ازین جوی پس از اتباع من نیست و هر که نچشد و نیاشامد پس او از منست یعنی
پیرو من باشد و هر که آب نخورد مگر آنکسی که بر دارد کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه
و تعالی بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوا با تشنگی
غالب بدان جوی رسیدند پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه مگر اندکی از ایشان
که سیصد و سیزده تن بودند چنانکه گذشت که بیک کف آب اختصار کردند و همه از آن غرفه
سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیه غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند
لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بمثابه بر ایشان غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر گردیدند
بر کنار جوی بماندند با لشکر ملاقات نکردند آورده اند که این قصه مشابهتی بحال اهل دنیا دارد

بال

که قوم طالوت بمثابه سالکانند که مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن اندک اند و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که بآن بیاشامد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آید رغبتش بجمیع آن افزوده گشته اطمینان نیابد و چنین کسی بر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شود یعنی بمقدار خورش و پوشش که از آن چاره نباشد خرسند گردد حق سبحانه و تعالی او را بقرب خود هر ایند کرداند از دوری و حصن نجوا و فیروز سازد پس چون عبور کرده بگذشت طالوت و آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده بگذشتند با او گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور ننموده بودند نیست توانائی ما را امروز بجالوت و لشکرهای او و قولی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی بگذشتند و از آن چهار هزار که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هفتاد و هفت تن ترسان و بددل شده گفتند طاقت حرب جالوت نداریم گفتند آنانکه بیقین میدانستند که ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده و جزا دادن خدای تعالی ایشانرا و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند بسیاری از گروه اندک مؤمنان که غالب شده اند بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بعون و نصرت و مددکاری خدای تعالی و خدای تعالی با صبر کنندگانست بتائید و قوت و چون مخالفان بطرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشیدند و آن لشکر بقول صاحب تفسیر هشتصد هزار سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند و جالوت نیز خود مردی عظیم الجثه شدید الشوکه بود در بعضی از تفاسیر مذکور است که اسلحه او هزار رطل آهنین بوده از جمله خودی که بر سر مینهاد سیصد رطل بوده که در زیر مینهاد وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و آن هنگام

که مؤمنان

که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند از برای جالوت و لشکرهای او گفتند مؤمنان ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از کثرت و کمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن و نگاه دار بتائید خود قدمهای ما را در میدان حرب و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ پس بشکستند و بهزیمت کردند مؤمنان کافرانرا باعانت و توفیق خدای تعالی چه صبر و ثبات قدم در حرب که موجب ظفر و نصرت غالبا و در نهج البلاغه ورود یافته که در روز جمل چون امیر المؤمنین علیه السلم رایت نصرت آیت را بمحمد حنیفه رضوان الله علیه داد و آداب حرب را بوی تعلیم کرد و فرمود که تزل الجبال ولا تزل عض علی ... یعنی کوه اگر از جا رود تو از جا مرو و بگز دندان بر دندان خود و عاریت بده بخدای تعالی استخوان سر را که مشتمل است بر دماغ میخ ساز در زمین قدم خود را بلند از بصر خود را بر نهایت قوم تا ببینی که چگونه می آیند و فرو خوابان چشم خود را بعد از کشیدن آن که علامت ثباتست و گشادن برق شمشیرهای بسیار مظنه ترس و بدانکه نصرت نزد خدای تعالی است غرض که جگر و صبر و ثبات قدم میباید تا نصرت مترتب شود القصه بکشت داود بن ایشا جالوت را بسنگ فلاخن و طبرسی رحمه الله در تفسیرش آورده آنکه که علی بن ابراهیم بن هاشم رحمهم الله روایت کرده از ابی جعفر محمد الباقر و ابی عبد الله جعفر الصادق علیهما السلم که ایشان فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بر پیغمبر آن وقت که جالوت را خواهد کشت کسی که درع موسی پیغمبر بر قد او راست باشد و او مردی خواهد بود از اولاد لاوی بن یعقوب و نام او داود بن ایشا را عجب باشد و ایشا را ده پسر بود و کوچکتر ایشان داود بود و وقتی که حق تعالی طالوت را برانگیخت بپادشاهی و او جمع میکرد لشکر را بجهت حرب جالوت فرستاد بنزد ایشا که او با پسران خود حاضر شوند در معرکه ایشا آمد با نه پسر هر یک از ایشان را از این درع موسی علیه السلم می پوشانیدند بیالای هیچ یک

داست نمی آمد طالوت گفت با یشا که دیگر ترا فرزندی هست گفت یکی دیگر هست کوچکتر ازیشان
که برای رعایت گوسفندان گذاشته ام گفت بفرست و بیار چون فرستاد وقتی در آمدن باوی
فلاخنی بود در راه سه سنگ فیروزه باوی بسخن آمدند یا ما را با آنکه بردار از ما که بکار تو خواهد
آمد آنرا برداشت چون بلشکرگاه رسید درع موسی علیه السلم بر قامت او درست آمد و او
جوانی شجاع و قوی بود بعد ازان که نار قتال اشتعال یافت داود علیه السلم در مقابل
جالوت آمد و یک سنگ بر میمنه لشکر او انداخت و بهزیمت فرستاد و یکی دیگر زد بمیسره لشکرش
در لشکرش ایشان نیز تار و مار افتادند و جالوت لعین بر فیل سوار بود و بر سرش تاجی
بود که بر موضع پیشانیش در شاهوار نشانده بود که بغایت درخشان بود داود
علیه السلم سنگ دیگر زد در موضع در آوکه ازان طرف برون رفت و مغزش پریشان
شده از فیل افتاد و جان بداد و این سنگ بر بسیار دیگر از لشکریان خورد و بقتل
آورد و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی
شریک گرداند پس دختر خود را بداود علیه السلم داد و نصفی مملکت باوی گذاشت
و آخر تمام مملکت بدو رسید گویند که میان این صورت و یافتن داود علیه السلم مملکت
و نبوت از هفت سال بود چنانچه فرمود که عطا کرد خدای تعالی داود را بعد از قتل
جالوت پادشاهی و او را حکمت داد یعنی نبوت با زبور و بیاموزانید او را از آنچه
خواست و آن علمی است که پیغمبران را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود و دانستن
زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ
اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و اگر نه خدای تعالی باز داشته باشد مردمان بعضی
از بعضی دیگر یعنی اگر دفع نکردی خدای تعالی شر مشرکان را بسبب جهاد کننده هر آینه تباه
شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی و لیکن خدای تعالی خداوند فضل و رحمت
بر عالمیان تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ این قصها الجزو ثالث

که در معجزات

که در معجزات واضحات بود نشانهای قدرت خداوندیست که میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل
علیه السلم بر تو میخواند بفرمان ما براستی بروجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب علم میدارند
و براستی که تو هر آینه از جمله فرستادگانی بخلایق تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ
بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ال
الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ آن پیغمبران و فرستادگان
که درین سوره مذکور شدند افزونی دادیم بعضی ازیشان را بخصایص بر بعضی دیگر
ازین پیغمبران چه کس بود که خدای تعالی باوی سخن گفت بی واسطه چون آدم علیه السلم
که فرمود یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و چون موسی علیه السلم که گفت انی انا ربک
و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که فرمود که فاوحی الی عبده ما اوحی و برداشت بعضی
ازیشان را بپایهای بلند و تفاوت انبیا علیهم السلم ازین جهت است که بعضی ازیشان
مبعوث بسوی آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا بتمام زمرهٔ انسان یا بمجموع جن
و انس چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی
را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از بعض پیغمبر ما است که مفضل است بر انبیا علیهم السلام
بفضایل بیکران و خصایص بی پایان از انجمله او را رحمت عالمیان ساخت که وما ارسلناک
إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ و قرین گردانید نام نامی خود را با نام بزرگوار او در اذان و اقامت و
در تشهد و در خطبه و غیر ذلک و طاعات او را بطاعت خود که من یطع الرسول فقد
اطاع الله و بیعت آنرا به بیعت خود که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و عزت
او را بعزت خود که ولله العزة ولرسوله و رضای او را برضای خود که والله ورسوله
احق ان یرضوه و اجابت او را باجابت خود که یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول

ومحبت او را بمحبت خود که قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ و دیگر معجزات
آنحضرت زیاده از هزار است و دیگر انبیا را چندین مرتبه نبوده معجزه که یکی از آن قرآن
مجید است و او خود مشتمل است بر دو هزار معجزه بلکه زیاده که ایشان معارضه و تحدی
یک سوره از سورهٔ قرآنی نتوانستند نمود مثل الکوثر که سه آیت است و هر سه آیت از آن
صلاحیت معارضه و تحدی دارد پس آن نیز معجزه باشد بر این سبب و دیگر آنکه صحیفهٔ قرآنی
باقی خواهد بود بر صفحهٔ روزگار تا اوان قیام قیامت مع هذا قرآن از جنس آنچیزیست
که باقی نمی ماند دو زمان که آن حروف و اصوات است و معجزهٔ دیگر انبیا منقطع و منقرض
شد با وجود آنکه از جنس چیزی بود که ممکن بود که مدت طویله باقی ماند و دیگر بسیار از
اخلاق حمیده و خصال پسندیده در آنحضرت مجتمع بود که در دیگران از ایشان متفرق بود و اِنَّکَ
لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیمٍ اشارت با این معنی است و دیگر شرع و دین او ناسخ جمیع شرایع و ادیان است
و بر همه خلایق مبعوث است وَمَا اَرْسَلْنَاکَ اِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ و بمقتضای کُنْتُمْ خَیْرَ
اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ هرگاه تابع افضل باشد بطریق اول که متبوع افضل خواهد بود
و دیگر بواسطهٔ تعظیم حق سبحانه و تعالی او را در قرآن باسم ندا نفرموده بخلاف دیگر انبیا
که فرموده که یا آدم و یا نوح و یا ابراهیم و یا موسی و یا عیسی و ندا با آنحضرت به یا اَیُّهَا
الرَّسُولُ و یا اَیُّهَا النَّبِیُّ فرموده و اسم صریح بغیر ندا ذکر کرده و تا قرآن از برکت نام
صریحش خالی نباشد دیگر او را نسل پاکیزه طاهرهٔ ذکیهٔ کرامت فرموده که خود بطهارت
ایشان شهادت نموده که اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ
تَطْهِیرًا و وصی او افضل و اشرف اوصیاست که علی مرتضی است که زوج سیدة النساء
فاطمه زهراست و پسر او امام حسن و حسین است که بهترین جوانان اهل بهشت اند و باقی
ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بهترین اهل زمین اند که متصف اند بصفت
عصمت و طهارت و امامت و فضیلت و خرق عادت و غیر ذلک من الصفات حضرت

مطهران و معصومان ع

رسالت

رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هر پیغمبری که بود ذریت او از صلب او بود الا
ذریت من که از صلب علی ابن ابی طالب است و او بمنزلهٔ نفس رسول است چنانچه در
آیت مباهله سمت ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی و دلایل افضلیت آنحضرت بحد
و غایتیست باجماع جمیع امت و حق سبحانه و تعالی فرموده که دادیم ما عیسی پسر مریم را معجزه‌های بسیار
روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی و قوت دادیم او را بجان
پاک که جبرئیل علیه السلام در او دمید و اگر خواستی خدای تعالی یکدیگر را کارزار نکردندی
بواسطهٔ اختلاف آنانکه از پس انبیا بودند از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن
بر نبوت پیغمبر ایشان و لیکن اختلاف کردند پس از این امتان کسی بود که بگروید یعنی
بر ایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد و از ایشان کسی بود که کافر
شد و از دین اعراض نموده طریق حق را بگذاشت چون بعض یهود و نصاری که
بعد از موسی و هرون علیهما السلام از راه راست منحرف شدند مانند معاندان
زمان اهل اسلام که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که عناد و مخالفت پیشه کردند و از
راه راست روی گردانیدند و نشانه تیر بُعد و ضلال و مستوجب ناحرمان شدند
و اگر خواستی خدای تعالی مشیت الجائیه تکلیفیه اختلاف نکردندی مخالفت اگر بلفظ
اقتتال ایراد کرده ذکر سبب است و ارادهٔ مسبب وقوع قتال بسبب خلافت و تکرار
از برای تاکید است و لیکن خدای تعالی میکند آنچه میخواهد یعنی جزا میدهد آنچه خواهد
از لطف و خذلان بسبب ضلالت و رحمت و هدایت نظر باعمال نیک و بد بندگان یا
اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَ یَوْمٌ لَا بَیْعٌ فِیهِ وَلَا
خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْکَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ای آنکسانی که گرویده اید نفقه کنید
از آنچه بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید پیش از آنکه بیاید روزی که از هول
و هیبت آن روز خرید و فروخت نباشد تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود

تا کسی را حمایت کند و نه شفاعت خواهی بود بوقت حلول عذاب و ناگروندگان
ایشانند ستمکاران منع کنند حق خدای را از حقی یا ظالمند بوضع عبادت در غیر مو
ضع خویش صبی گفته اند که الله الحمد که فرمود که وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ و نفرمود که
والظالمون هم الکافرون والا مشکل بودی اَللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ
عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ
مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ
حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ۝ خدای تعالی سزای پرستش اوست هیچ معبودی
نیست در وجود مر خلق را که مر او را باستحقاق عبادت او ثابت زنده پیش از همه زندگان
و زنده بعد از فنای ایشان پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات
فرا نگیرد او را مقدمهٔ خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند و نه خوابی که برکرد
حواس ظاهره است مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و آنچه
در زمین است از کاینات سفلیه آنکس که او درخواست کند از انبیا و ملایکه و غیر — و کیست
ایشان نزدیک او روز قیامت کسی را مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد
میداند خدای تعالی آنچه در پیش اهل آسمانهاست و زمینها از امور این جهان
و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آنجهان و فرا نرسند آفریدگان بچیزی
از معلومات او مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند فرا رسیده است و گنجایش
یافته کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او همه آسمانها را و آنچه
در آنست و تمام زمین و آنچه بر آنست و از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم همچنین
مرویست و اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلم نقل کرده که آسمانها و زمین و آنچه
در آنهاست از مخلوق در جوف کرسی است و چهار ملک او را برمیدارند بامر الهی

و او را در

و او را در رنج نیفکند و بر وی گران نیاید نگاه داشتن آسمان و زمین و اوست برتر از حد
خرد و اوهام بزرگتر از اندیشه افهام این آیت شریفه ترین آیتهاست از قرآن و در حدیث آمده است
که این آیت را از آن بابست که تقدیس میکند خدای عز و جل را نزدیک عرش و ثعلبی روایت کرده
از عبد الله بن عمر که او گفت که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود یا امیر المؤمنین
علیه السلم که یا علی سید بشر آدم است و سید عرب محمد است و این نیز فخر نیست و در حدیث
دیگر وارد است که سید بشر محمد است و سید عرب علیست و سید فارس سلمان و سید
روم صهیب و سید حبشه بلال و سید جبال طور و سید شجره سدره و سید شهور ماههای حرام که
رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم است و سید ایام جمعه است و سید کلام قرآن
و سید قرآن البقره و سید البقره آیة الکرسی یا علی بدرستی که در وی پنجاه کلمه است
که در هر کلمه پنجاه برکتست و مرویست از ابی جعفر محمد الباقر علیه السلم که فرمود که هر که
یکبار آیة الکرسی را بخواند حق سبحانه و تعالی از او هزار مکروه از مکاره دنیا و آخرت
دفع کند که آسانترین مکاره دنیا فقر باشد و از آن آخرت عذاب قبر و خواص و
فضایل و قراءت او در اخبار بسیار است لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ
مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ هیچ اکراهی نیست در قبول کردن
دین اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیون — بعد از اسلام
بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه و گفته اند حکم این آیت بآیت قتال منسوخست از عام
قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه
قبول کنند ابو الحصین انصاری دو پسر قابل داشت ناگاه ترسای از شام بمدینه آمد
و ایشان با او مصاحبت نمودند با فسون و افسانهٔ او مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند
و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دستوری خواست

که برود وایشان را باکراه بسوی شرع بازآرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدین متدین شده است بلکه بحقیقت که روشن شد راه راست از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت پس هر که کافر گردد بآنچه می پرستد بجز خدای تعالی خواه شیطان و خواه بتان و خواه سحره و کاهنان و هر که بگرود بخدای بدرستی که چنگ در زده بدست آویز محکم که قرآنست یا اتباع طریق محمد و آل او صلی الله علیه و آله که آن سبب توفیقست در بدایت و موجب سعادتست در نهایت و این عروه ایست که هیچ انقطاع و انفصالی نیست مر آنرا و خدای تعالی شنواست قول کسی را که متوسلست بعروه وثقی دانا است بر نیت خالص متمسک بدان عروه اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ خدای تعالی دوست آنکسانیست که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم بدین قوم بیرون می آورد ایشانرا از تاریکیهای کفر بضلالت مخالفت بروشنایی ایمان و هدایت و موافقت یا از تیرگیهای معرفت یا از شک به یقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت و آنانکه حق را پوشیدند خواه یهود و خواه نصاری و مرتد و غیر اینها از مخالفان و معاندان دوستان ایشان طاغوتند یهود را کعب الاشراف و حیی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستانرا اصنام و آلهه باطله اند و اهل ارتداد را شیاطین و اهل خلاف و نفاق را طواغیت قریش این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخوانند کافرانرا از میثاق ایمانی بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتو دیده داشتند بتکذیب آن یا مرتدان و معاندان را از اقرار بانکار آن گروه یعنی کافران و مخالفان با طواغیت خود ملازمان آتش دوزخ اند ایشان در آن آتش جاوید

مانندکانند

مانندکانند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیا نشنیدی و به بصر بصیرت نظر نکردی بسوی آنکسی که از روی عناد حجت جست و مخاصمت کرد با ابراهیم پیغمبر علیه السلم که در دین خدای یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او و این مجادله آنوقت بود که داده بود خدای تعالی او را پادشاهی یا اینجنین جرات و مجادله برای آن نمود که خدای تعالی ملک بوی ارزانی داشت و او دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان برکرد و این مجادل نمرود بن کنعان بود که او و آن کسانی بود که علم تجبر و تکبر برافراشتند و ادعای ربوبیت کردند و همه روی زمین در تصرف داشت در آنوقت که ابراهیم علیه السلم بتانرا شکست و رای ارکان دولت نمرود علیه اللعنه بر سوختن او قرار یافت یا بعد از القای او باتش که بروی سرد شده بود و این قول از ابی عبدالله علیه السلم منقولست نمرود گفت که او را بیارید چون او را حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرده آنوقت که گفت ابراهیم در جواب سخن فرمود او که پروردگار من آنکسیست که از روی قدرت زنده میکرداند و از عدم بوجود می آورد و میمیراند و از منزل بقا ببادیه فنا میبرد گفت نمرود من هم زنده میکنم و میمیرانم پس زندانی واجب القتل را که رشته امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگر بیگناهی را طلبید و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن مرد تا غی آن بود که مکر احیا بعفو است و اماتت بقتل و نمیدانست که احیا و اماتت خلق حیات و موتست در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم حضرت ابراهیم علیه السلم بحجتی روشن تر انتقال نمود گفت ابراهیم علیه السلم

پس بدین سخن که خدای تعالی می آورد آفتاب را هر روز از افق که محل طلوع اوست پس تو
بیار آنرا از جایی که محل غروب اوست پس مبهوت گردانیده شد آنکس که کافر بود یعنی
نمرود ملعون از حجت او منقطع گشت و خدای تعالی راه ننماید بطریق احتجاج گروه ستمکاران را
أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ
بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قال لبثت
قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ
وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا
تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این سخن مرتب بر آیت اولی است یعنی
ندیدی قصه محاجه ابراهیم علیه السلم و یا ندیدی مثل آنکس که او بگذشت بر دهی که
آن ده افتاده بود بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای آن ده ساقط شده بود
پس دیوارها برای سقفها افتاده و این نوع نهایت خرابی است و گویند که نه
بدین خراب ده ارمیا بود یا خضر اما مشهور آنست که عزیر بوده و این از ابی عبد الله
علیه السلم نیز مرویست و عزیر توریة یاد داشت و از اکابر احبار بود که بخت النصر
بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر کرفته ببابل آورد و خدای تعالی او را از قید کفار
خلاص داده عزیر توجه به بیت المقدس نمود بقریه ساید آباد یا دیر عنب که بر دو فرسخی
ایلیا بود رسید موضعی پر ویران دید اما درختان آن دیه میوه دار بود قدری انجیر
بچید و مقداری از انکور فیاز کردید و در سایه دیواری قرار کرفته انجیر چند بخورد و ما
باقی در سله نهاد و انکور بیفشرده پاره بیاشامید و بقیه که باقی مانده بود در خیک کرد و حماری که
داشت در پیش خود ببست و تکیه بر دیوار کرده در ان ده مینکریست چون ده را بغایت
خراب دید گفت چگونه و بر چه وجه زنده کرداند بعد از مردن ایشان این ده را خدای
تعالی یعنی چون آباد ان سازد بعد از خرابی او و یا اهل او را بچه کیفیت زنده کرداند بعد از

مردن ایشان و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا مینمود پس بمیرانید خدای
تعالی او را در وقت این تامل و تفکر و خر او نیز بمرد پس زنده کرد او را برهان شکل و صورت صد سال
که بود و طبرسی رحمه الله نقل میکند از امیر المؤمنین علیه السلم که عزیر در آن وقت که از مردم
خود جدا میشد زن او آبستن بود و عزیر را پنجاه سال بود بعد از ان چون حق تعالی او را
صد سال میرانید و زنده ساخت برهان سال و در آن وقت او را پسری شده بود و در ین
وقت صد سال داشت و عزیر پنجاه سال بود و این نوعی دیکر از معجزات و نیز در جزیرت که حق
سبحانه و تعالی او را طعام و شراب داد و میرانید حمار او را نیز از نظر خلق بپوشانید
چون هفتاد سال از مرگ او بگذشت بخت النصر هلاک شد حق سبحانه و تعالی نوشنک فارسی
را بر انگیخت تا ولایت بیت المقدس در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد و این ده از ان
بیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده کرد اینک گفته اند که او را هنکام چاشت میرانیدند
و در ان روز که زنده بود شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی
در وقتی که عزیر زنده شد هنوز آفتاب و چشم میمالید گفت مرد را که اینجا چند وقت
که درنگ کردی گفت عزیر درنگ کردم اینجا روزی و چون بنگریست هنوز آفتاب بود
گفت یا پاره از روزی گفت آن فرشته چنانست که گمان برده بلکه درنگ کرده اینجا صد سال
و در ین صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و در نگریست اوضاع آن موضع را بر نهجی دیگر
یافت بعجب او بیفزود و دیگر باره با او گفتند پس نگاه کن بسوی طعام خویش یعنی انجیری که
در سله نهاده بود و بنگر بشراب خویش یعنی شیره انکور که در خیک ریخته بودی که هیچ
تغیر نکرده آن عصیر و در نگر بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق
شده اگر خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو
ظاهر گردد و دیگر ما کردانیدیم ترا نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک
دارند و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود را تا بینی که بقدرت بی علت چگونه آنرا

حرکت میدهیم بعضی را بر بالای بعضی مرکب میسازیم پس میپوشانیم آن استخوانها را گوشتی
عزیز دران استخوانها مینگریست ندایی شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای متفرق شده
جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده صورت بدن او سمت نمو یافت و جان
بجسدش درآمد فی الحال برجست و نوحه زدن آغاز کرد پس آن هنگام که روشن شد
بر عزیز آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه گفت میدانم الحال بعیان چنانچه
دانسته بودم قبل ازین باستدلال و برهان که خدای تعالی بر همه چیز از احیا و اماتت تواناست
پس عزیز بمیان قوم شد و پیران قبیله او را شناختند و کودکان او را نشناختند و امتحان
کردند تا توریة از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که کتب ایشان سوخته بودند و بخت النصر
چهل هزار کس را از قاریان توریة بقتل آورده بود و توریة را در جایی دفن کرده
بود چون بیرون آوردند با آن توریة که آن املا کرده بود موافق بود بی زیاده و نقصان
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ
لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ
كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
و یاد کن آنرا که ابراهیم علیه السلم گفت ای پروردگار من بنمای بقدرت کامله خود که
چگونه زنده میگردانی مردگان را سؤال شهود برای کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل
احیاء او را شبهه بود گفت خدای تعالی آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم
استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماتت و با نمرود گفته
بودی که رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ گفت ابراهیم علیه السلم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت
تو گرویده ام ولیکن این سؤال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه و چگونگی
آن و چون احیا متنوع میباشد و حضرت ابراهیم علیه السلم تنوع وجود خلق دیده بود
و دانسته احیای خلق بعد از موت وجود دیگرست و آن نیز میتواند بود درخواست

نمود که

نمود که بمن بنما که احیا بکدام نوع میکنی بی واسطه یا بواسطه تا چون مرا علم بدان حاصل
آید دل من از ان دانش آرامش پذیرد یا میخواست بعد از آنکه عالم بود بر احیا و اماتت
حق بطریق استدلال و برهان بر وجه مشاهده و عیان نیز ملاحظه نماید و نیز آورده اند
که ابلیس بر لب دریایی میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا
و ددان صحرا هر یک ازو پاره میبردند ابلیس لعین با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی
کوته نظران سبکبار کران طبع را فریب میتوان داد که آخر این اجزای متفرقه از حواصل طیور
و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان جمع چگونه توان کرد حق سبحانه و تعالی فرستاد
بخلیل علیه السلم که بکنار دریا شو که دشمن من مکری گسترده است و سررشته زندقه بدست
آورده میخواهد جمعی را بقید پریشانی در آرد خلیل علیه السلم آمد و ابلیس متحیر وار
خود را القا کرد ابراهیم علیه السلم فرمود که چه محل تحیر است همانکس که این اجزا را از کتم
عدم بفضای وجود آورده بود قادرست که دیگر باره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند
پس ابراهیم علیه السلم زبان سؤال بگشود که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طاغی باغی
ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد و از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم نیز این مرویست گفت خدای تعالی که اگر مشاهده این حال آرزو داری پس فرا
گیر چهار عدد از مرغان و از ابی عبد الله علیه السلم منقولست که آن کبوتر و خروس و زاغ
و طاوس بود و جمع کن ایشانرا بسوی خود یعنی بر دست گیر و در اشکال و هیئات
نیکو تامل نمای و دقایق بنیه هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن
بر تو مشتبه نگردد و یا جمع ساز اجزای ابدان ایشانرا با یکدیگر یعنی بعد از آنکه پاره پاره
کرده باشی سرهای ایشانرا نگاه دار پس وضع کن بر سر کوهی که ممکن باشد که
جزوی از آنها بروی توانی نهاد چه قسمت این بر جمیع جبال متعذر است و این از قبیل
ایراد عام و اراده خاص است یعنی آنست که هر کوه که نزدیک تو باشد و توانی نهاد و از ابی عبد الله
مختص

علیه السلام مروی است که فرمود که بنه این مرغان ممزق شده با یکدیگر آمیخته پاره شده پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده بپایند بسوی تو وحی شتابند شتافتنی و بدان از روی یقین بدیهی که خدای تعالی غالبست و عالم نیست از آنچه تو طلبیدی محکم کارست در هرچه میسازد القصه ابراهیم ع مرغان را ذبح کرد و اجزا و ابعاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر آمیخت و گفته اند در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر ده کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیائید بجانب سرهای خویش پس بفرمان خدای تعالی اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتیم گشته ابدان ایشان درست شده بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ باشد در بجهت دورتر از شبهه چه توهم آن میباشد که مرغان پرنده از آن مرغانند یا بخیال برسد که شاید ایشان درست نشده باشند و دیگر آنکه ادراک باصره بر کیفیت مرغی را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در حال پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام دویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست ابراهیم علیه السلام بود متصل میشدند آورده اند که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده کرداند باید که قوای بدنی را بتیغ عبادت و ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان کردند و ایشان را بداعیه شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتابکنان باز آیند محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارتست که کبوتر را که پیوسته با مردم مانس است بکش و دست الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مایل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ که مثل حرص است بقتل آر و صفت حرص و آز بگذار و طاوس را که

ترجیح دنیوی

مجمع زینت است سر ببر تا اسود دیده همت از آلایش دنیا فرو بندد که هر که بتیغ مجاهده این چهار صفت بذبح آرد حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت اند از طبایع ارکان اربعه در آدمی بدید آمده و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش است دویم داعیه شهوت که ثمره هواست سیم بکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاکست در کشف الغمه آورده روایت از یونس بن ظبیان که او گفت که من نزد ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام که بودم با جمعی دیگر گفتم یا بن رسول الله قول حق جل و علا مر ابراهیم را که فخذ اربعة من الطیر چهار مرغ را پس جمع کن ایشان را بسوی خود آیا از اجناس مختلفه بودند یا از یک جنس بودند آنحضرت فرمود که آیا میخواهی آنکه بنمایم بشما هم مثل آن گفتم نعم چهار مرغ را نیام او طلبید و اما بجای خروس آنجا باز است همه را آنجا حاضر شدند فرمود تا همچنان ذبح کردند و پر و موهاشان کندند و پاره پاره کردند و باهم کوفتند و مخلوط ساختند پس هر یک را طلبید بسوی سرهای خود آمدند و بسرها متصل شدند و برخواسته بنیاد پرواز کردند این امر بعینه از آنحضرت بظهور آمد مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل آنکسانی که بی شایبه غرض و داعیه عوض بیرون میکنند و صرف مینمایند اموال خود را در راه خدای تعالی بر غازیان و مجاهدان بلکه بجمیع ابواب البر همچو مثل حبه ایست که در زمین پاک و طیب بکارند و آن دانه برویاند هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل و منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود و در هر خوشه صد دانه که یکی را هفصد حاصل آمده باشد و این در جاورس بسیار ظاهر است و در دیگرها ممکن اگر اراده حق باشد و خدای تعالی بسیار بخشایش است که یکی را هفصد و یا زیاده میدهد دانا است بنفقات و عزایم و نیات ایشان غرض از این تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که چون نظر باجر کنند که یکی را هفصد است پیوسته بتصدق اشتغال

بنجیر

زیاده میکرداند این هفتصد را و بیشتر برای هر که خواهد ... از نفقه کنندگان ... خدای

نماید الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَ
لَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آنکسانی که
نفقه میکنند مالهای خود را در جهاد یا سایر خیرات پس از پی در نمی آرند آنچیزیرا که نفقه
میکنند منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه دادن و دیگر آنکه در پی در نیاورند صدقه
خود را آزاری یعنی درویش و فقیر را نرنجانند قولاً و فعلاً مر ایشانراست مزد صدقه
ایشان نزدیک پروردگار ایشان و ترسی نیست ایشانرا از کم شدن مزد و نیستند ایشان
که اندوهناک شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا
أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را از پی در آرند آنرا
رنجی و آزاری از سرزنش و غیره و خدای تعالی بی نیاز است از صدقه آنها که مشرب نفقات
خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند برد یا دست تعجیل نکند در عقوبت
منت نهنده و آزار رساننده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ
الْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ
عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ای گروه گرویدگان
باطل مکنید و تباه مسازید مزد صدقات خود را بمنت نهادن بر درویش چه مالی که
از آن حق است و توانگر حمال آن پیش نیست و منت صاحب مال راست نه حمال را بلکه متصدق
باید که بشکرانه آنکه مظهر اثر خیر واقع شده است منت دارنده باشد نه منت نهنده و
دیگر تاچیز مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی برنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که
او را بگدایی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین افکنید چه اگر
درویش نباشد توانگر مظهر صفت کرم وجود نتواند شد حق تعالی درین آیت بجهت
تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید همچون ابطال

الکسی که

[illegible]

الکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بصفت نفاق متسم گشته نفقه میکند مال خود را
برای نمودن بمردمان و بحقیقت نمیگرود بخدای تعالی و بروز آخرت که اگر بخدا گرویدی
صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای
مجازات کردی نه برای مراآت پس نمودار صدقه این منافق مرائی همچو نمودار
سنگیست خاره هموار که بران سنگ خاک خشک است پس بدان سنگ رسید باران بزرگ
قطره که سیل ازو رود و او بیاد خیزد پس بنشست آنخاک را از سنگ و بگذاشت آن
سنگ تهی و پاک از گرد و خاک و خاشاک مثل منافق است و خاک بران سنگ نمود
از نفقهای او که بریا کرده چون قطرات [illegible] باران عذاب از سحاب جباب ربانی
ریزان گردد آثار آن نفقات بجز سنگی بیحاصل نماند و اعمال اهل زمین همین حال دارد
و قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی بر ثواب چیزی از آنچه تصدق کرده باشند
بریا و خدای تعالی راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل ایشان نیفکند گروه ناگرویدگانرا
وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ
كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا
وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ومثل آنکه باعتقاد و اخلاص بیرون میکنند
مالهای خود را بدرویشان میدهند برای خشنودی خدای و از برای ثبات و یقین
صادر شده از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه مانند میوه و بوستانیست
که واقع باشد بموضعی بلند که آتش آفتاب زود بوی رسد و ریاح لواقح
بروی بیشتر وزد و ابر نزدیکتر و از آفت نمود شدن آب دورتر و این باغ در
چنین زمینی برسید بوی باران بزرگ قطره پس بیاورد و بر آورد میوه خود را دو برابر یعنی
یکساله چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند یا سالی دو بار بر آورد پس اگر
نرسد بدان باغ باران عظیم القطرات پس برو رسید ضعیف بارانی و او [illegible] نیز او را

کالفیست یعنی اثر باران ضایع نمیکند و الا بکم و بیش محصول میدهد و مقصود
ازین مثل حصول جزای مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تعالی تصدق کنند از
پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار و خدای تعالی بدانچه
شما میکنید از روی اخلاص و ریا بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد أَيَوَدُّ
أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ
فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ
فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تمثیل
دیگر است برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکا
ریست یعنی دوست ندارد انکه باشد مر او را بوستانی از درختان خرما و انگورها
یعنی باغی مشتمل بدین آنجا رمیرود از زیر درختهای او جویهای آب مر صاحب باغ
را ست در آن بوستانها از همه میوها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت فضیلت
یا کثرت ایشانست و حال انکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی و مر او
راست درین پیری فرزندان خردان و ناتوان و معیشت به و فرزندان همه ازین
بوستانست پس بدین بوستان رسید بادی گرم و گویند گرد بادی که دران باد آتشی
است و این چنین باد آتشین را سموم گویند پس بسوخت آن باغ را بواسطه سموم
و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق مرائیست که سموم عدم آنها
باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواریها دارند بسوزاند و ایشان محروم مانند همچنین
بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شده بیان میکند خدای تعالی برای شما نشانها
الطاف و احسان خود را شاید که شما در آن تفکر نمائید و در عبادت دیگری را
با او شریک نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَ
جْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ

إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ای گروه مؤمنان نفقه کنید
در راه خدای تعالی از پاکیها و برگزیدهای آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت
و از آنچه بیرون می آوردیم برای شما از زمین چون حبوبات و اشجار مثمره اغنیای
انصار بوقت رسیده خرما آنچه رسیده تر بودی پنهان یک یک بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله آورده در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی
یکی از مالداران دید که دست صاحب خرما از شاخی که هیچ نرسیده بیاورد و در میان
خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث خود را بآن متاعهای پاکیزه برآمیخت حق سبحانه و
تعالی ازین معامله نهی فرمود و فرمود که از طیب اموال صدقه دهید و صدقه مکنید
بچیزهای تباه و ناخوش که از دنائت همت از آنچیز نفقه کنید و حال انکه نیستید
شما فراگیرنده چنان چیزی اگر بشما دهند در حقوق شما مگر انکه چشم فرو خوابانید
در اخذ آن و مساهله و مسامحه کنید و بدانید انکه خدای تعالی بی نیاز است از کسی که
تصدق بمال خبیث کند ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشَّيْطَانُ
يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَ
اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ دیو سرکش یعنی ابلیس لعین گویند که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره
وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی
و میفرماید شما را بر بخل و امساک و منع صدقات و خدای تعالی وعده میدهد شما را بر صدقه
دادن آمرزشی از خود مر گناهان شما را در عقبی و افزونی روزی و مکافات در دنیا و
خدای تعالی بسیار فضلست بر نفقه کنندگان دانا بتحقیق مرتبه وسعت فضل و مغفرت خود يُؤْتِي
الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُو
لُو الْأَلْبَابِ میدهد خدای تعالی حکمت و دانش انفاق هر کرا میخواهد تا داند که
داد و بکه میباید داد یا دانستنی که میان القاء رحمانی و ملت شیطانی تمیز نماید تا از وعید

شیطانی نترسد و بوعده رحمن منتظر باشد و مروی از ابی عبد الله علیه السلام آنست
که مراد بحکمت علم قرآن و فقه است و عمل بر طبق آن پس هر کرا حکمت داد ند پس بدرستی
که داد ند او را نیکوئی بسیار بعضی از اکابر فرموده اند که حق سبحانه و تعالی مال و متاع
دنیا را اندک خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته
فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان
بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و اهل دنیا متاع قلیل امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده که علم بهتر است از مال از هفت وجه علم میراث پیغمبرانست و مال میراث
فرعونیان دیگر علم نقصان پذیر نیست در انفاق و مال نقصان پذیر است و دیگر مال
محتاج است بنگاه دارنده و علم صاحب خود را نگاه میدارد و دیگر مرد در وقت ترک
مال را میگذارد و علم با او هست در قبر و دیگر مال حاصلست از برای مؤمن و کافر و علم
مخصوص مؤمن است و دیگر همه مردم محتاجند بعلم در امور دین و محتاج نیستند بمال
داران در امور دین و دیگر علم قوی و ممد مرد است در وقت گذشتن از پل صراط و مال مانع است
و سدّ راه و در دنیا بند پایست نکیرند مکر خدا و ندان عقول صافیه وَمَا أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ
أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ و آنچه بیرون
کردید ای مؤمنان از نفقه اندک یا بسیار بسرّ و یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع یا با اخلاص
و غیر آن از وجوه خیر یا در سبیل شرّ در راه خدای تعالی یا با آنچه قصد کرده اید یا بر خود
واجب کرده اید از نذر معین و انعقاد آن بلفظ لله علی کذا میشود پس بدرستی
که خدای تعالی میداند آنرا و فراموش نمیکند و فراخور آن مجازات و مکافات خواهد داد و نیست مر ستمکاران را
و نیست ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا آنچه را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند از یاری
دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد إِن تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا
هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ
والله

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ اگر آشکار کنید صدقهای خود را در وقت ادا کردن پس نیک
چیزیست آنچه دیگرانرا بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با شناسای
با اهل حق میل کند و اگر پنهان دارید صدقات را و بدهید آنرا بدرویشان در اخفا پس
آن خفیه بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا دور میماند و درویش نیز از منّت اخذ
و بی ناموسی محفوظ میباشد بعضی اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه جماعتی در زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در اخفا مبالغه عظیم داشتندی در نفقه فرض و هم
در صدقه تطوع و بعضی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است
تا مظنه ترک زکوة نباشد بکسی دیگر و دلیل مسارعت بامر حق تعالی و سبب رغبت تو انگران
اما در تطوع بهر حال اخفا اولی است و از ابن عباس منقولست که صدقه سرّ در تطوع افضل
است از علانیه بهفتاد مرتبه ابو حمزه ثمالی روایت میکند که حضرت امام زین العابدین صلوات
الله علیه انبان نان را بر میداشت بر پشت مبارک خود در دل شب و بآن تصدق میفرمود
فقرای مدینه را و میفرمود که صدقه پنهانی فرو نشاند غضب یزدانی را و چون رحلت
فرمود در وقت تغسیل دیدند که آثار کشیدن بار بر پشت مبارک آنحضرت ظاهر است از کیفیت
آن پرسیدند گفتند انبانهای آرد در شب بر میداشت بر دوش مبارک خود و بکرد کوچهای مدینه
بر می آمد و بفقرای مدینه پنهانی صرف میکرد ابن عایشه گوید که می شنیدم از اهل مدینه
که ما دیگر صدقه پنهانی نیافتیم بعد از وفات علی بن الحسین علیه السلام و در حدیث آمده
که صدقه پنهانی غضب ربانی را فرو مینشاند و تاخیر میاندازد گناهان و خطیئه را چنانچه
آب آتش را می نشاند و دفع میکند هفتاد باب از بلا و در حدیث دیگر وارد
یافته که هفت طایفه در سایه حمایت الهی باشند در روزی که هیچ سایه حمایتی نباشد
مگر سایه حمایت و عنایت او اول حاکم و پیشوائی که شیمه عدالت داشته باشد و دیگر
جوانی که شیوه طاعت و عبادت الهی را از دست نگذارد و دیگر مردی که دل او متعلق

مساجد باشد و تردد بمساجد شعار او بود و دیگر دو مرد که دوستی ورزند در راه
خدای تعالی و مجتمع باشند بر آن و متفرق نکردند بر آن و دیگر مردی که زن صاحب جمال
او را طلب کند برای آمیزش و او گوید که من از خوف الهی کرده تو عینکردم در هیچ حال
حال و دیگر مردی که تصدق کند بمال خود و در اخفای آن کوشد بمرتبه که دست چپ
او نداند آنچه او را بنفقه داده دست راست او و دیگر مردی که بذکر الهی اشتغال نماید
در خلوات و از چشم او اشک ریزان باشد در بیشتر اوقات پس از کمال عنایت الهی است
که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید بهتر باشد مر شما را و خدای تعالی دور کند از
از گناهان شما که در مظالم بود و خدای تعالی بدانچه شما میکنید از برای صدقه
و اخفای آن داناست لَیْسَ عَلَیْکَ هُدٰاهُمْ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ
وَمٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَلِأَنْفُسِکُمْ وَمٰا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغٰاءَ وَجْهِ اللّٰهِ
وَمٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَأَنْتُمْ لٰا تُظْلَمُونَ آورده اند که انصار
قبل از اسلام بجهت مظاهرت رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان
نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة
والسلام شربت معرفت نوشیدند از نفقه کردن بر یهود کاره شدند چون صورت حال
بعرض رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسید این آیت آمد که نیست بر تو ای محمد راه
نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه برتو هدایت دعوت است و بس و لیکن خدای تعالی
بعنایت خود راه نماید بایمان هر کرا خواهد که استعداد این امر دارد پس آنحضرت
فرمود که صدقه کنید بر اهل ادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم
جایز است اما در صدقه واجب ایمان شرط است و آنچه نفقه کنید از بهترین مال
خود پس از برای نفس خود میکنید و ثواب آن راجع است بشما خواه منفق علیه مسلم باشد
یا نباشد و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید مگر که برای طلب خشنودی خدای و آنچه

نفقه می

نفقه می کنید از مال خود توفیر مزد آن میکند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرساند
و شما ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمی کند لِلْفُقَرٰاءِ الَّذِینَ
أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ لٰا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْبًا فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجٰاهِلُ أَغْنِیٰاءَ
مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیمٰاهُمْ لٰا یَسْأَلُونَ النّٰاسَ إِلْحٰافًا وَمٰا تُنْفِقُوا مِنْ
خَیْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ این صدقه و نفقه شما برای درویشانست آنانکه باز داشته
شده اند از راه خدای تعالی نمی توانند بواسطه اشتغال بعبادت یا دوام طاعت سیر کردن
در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند امام محمد باقر علیه
السلام فرموده که ایشان چهارصد تن بودند که ایشانرا اصحاب صفه میگفتند چون عمار و
بلال و ابن مسعود و امثال ایشان که در مدینه مسکنی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی
و مکن ایشان در شب صفه مسجد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود و بروز ملازم
آنحضرت بودندی نه سایه الثقات بر کسب می انداختند و نه بسؤال و طلب روزی می
پرداختند و بدین سبب فرموده که می پندارند ایشانرا مردنادان و بیخبر از حال ایشان
که ایشان توانگرانند بسبب باز ایستادن از سؤال و استغنا از خلق و توکل بر حضرت
ذی الجلال تو میشناسی ایشانرا ای محمد بنشان و علامت ایشان که صفرت لون و
نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک سؤال نکنند مردمانرا و چیزی نخواهند
از ایشان از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سؤال است
و ترک سوال بجهت یقینی که داشتند که روزی رسان حقست و ایشانرا بی روزی نخواهد
گذاشت و شفقت و مرحمت بر خلق که ناگاه مردم رد سؤال نکنند و از رستگاری باز
مانند که افلح من رد السائل و آنچه نفقه می کنید از مال بر اصحاب صفه و غیر ایشان
از مستحقان پس بدرستی که خدای تعالی بدان داناست میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید
الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهٰارِ سِرًّا وَعَلٰانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ

عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آنانکه نفقه میکنند در راه حق
تعالی برای مستحق مالهای خود را بشب و بروز پنهان و آشکارا غرض استغراق او
قاتست باعطای صدقات در اسباب نزول آورده و مروی از ابی جعفر و ابی عبد الله
علیهما السلم اینجنست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه چهار درم داشت یکی را بظاهر
تصدق فرمود و یکی را در سر و یکی را در شب ظلمانی و یکی را بروز نورانی حق تعالی این آیت را
فرستاد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید از آن حضرت که ترا چه بر این داشت
که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه بیرون از این چهار صورت نبود
و جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته بموضع رضا برسد
جزای ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه کردند مزد صدقات ایشان نزد پروردگار ایشان
که آن بهشت باقی و نعیم جاودانی است و کفته اند که مزد آنست که ایشانرا در مقام عندیت
فرود آرد که فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ و خوف نباشد ایشانرا و نه ایشان اندوه
خورند الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَوا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ال
الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَوا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ
وَحَرَّمَ الرِّبَوا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ
إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آنانکه میخورند
مال ربا را یعنی فروختن یکی از مکیل و موزون را بآن دیگر که در جنس یکی باشند با
زیادتی عینیه یا حکمیه مثل زر بزر و نقره بنقره و گندم بگندم با زیادتی که هر دو حال
باشند یا مساوات که یکی از آن نسیه باشد که آن حکم زیادتی دارد برنخیزند از قبرهای
خود برای بعث و نشر مگر چنانچه برمیخیزد آنکس که بزند و بیفکند او را دیو یا پری با بدن و
و از سودن مراد صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را
مختلط و دماغ او را مختبط میسازد پس حق تعالی سخن را بوجهی که متعارف ایشان بود ادا کرد

میکنند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربا در قیامت بشکل مجانین باشند و اهل
عرصات ایشانرا بآن نشان بشناسند و از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم نقل فرموده
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده که در شب معراج قومی را مشاهده
کردم که هر کدام از ایشان که میخواست که برخیزد و قادر بآن نبود بواسطه بزرگی شکم
او از جبرئیل علیه السلم سوال کردم که اینها چه قوم اند فرمود که ایشان ربا خوارانند برخواست
مگر بطریق دیوانگان آن عذاب ایشانرا بسبب آنست که ایشان گفتند جز این نیست که بیع در
ربا نیست مثل بیعی است که در وی ربا است کفار که یکدرم بدو درم بیع میکردند و میگفتند
که این در یافت بیع است و میان ربا و بیع فرق نکردند حال آنکه حق تعالی حلال
کرده است بیع را و حرام ساخته ربا پس باز ایستد از آن پس مر او راست آنچه گرفته
است قبل از تحریم و آنرا از وی نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان
گذشته او بربا معفو شد و امام محمد باقر علیه السلم فرمود که هر که در ربا بیاسلام
را و توبه کند از اعمال که در زمان جاهلیت کرده حق سبحانه و تعالی میگیرد او را
از گذشته و کار او مفوض بخدای تعالی یعنی مهم او در زمان آینده و ابتهٔ بحفظ
و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد و هر که باز گردد باستحلال
ربا پس از آنکه خدای تعالی او را حرام کردانیده پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان
امر و نهی علام زمان دوزخ اند ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا
کفرست و کفر موجب خلود باشد در دوزخ و امیر المؤمنین علیه السلم نقل فرموده از پیغمبر
صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی لعن کرده پنج کس را در ربا آکل و موکل و دو گواه و کاتب
آن و دیگر فرمود که ربا هفتاد بابست آسانتر آن نزد خدای عز و جل مثل کسیست که با
مادر خود زنا کرده و در تفسیر طبرسی این احادیث مذکورست يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَوا
وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ کم و کاست میگرداند خدای تعالی

مال ربا را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان وخسران میکشد و ابن عباس
رحمه الله فرموده که هرچه از ان مال بصدقه دهد یا در راه غزا و حج نفقه کنند پذیرفته
نشود و این کمال نقصانست و افزون کرداند خدای تعالی صدقات را یعنی هرچند
کم باشد مزد آن بسیار خواهد بود و خدای تعالی دوست ندارد هر ناسپاس را که مستحل
ربا بود بزه کاری که برادر تکاب ربا مصر باشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّا
لِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بتحقیق انانکه بکرویده اند بامر و نهی و در عمل آورده اند
اوامر را بموجب فرمان و بپای داشتند نماز را و بدادند زکوة را مر ایشانراست مزد ایشان
نزد پروردکار ایشان در روز قیامت و ایشانرا ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده اند
و نه ایشان اندوهکین شوند از برای آنکه از عقب کذاشته اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ای کروه کرویدکان
بترسید از عذاب خدای و دست بدارید از آنچه مانده است از ربا اکر هستید شما
از اهل ایمان و باور دارندکان حرمت ربا روایتست از ابی جعفر علیه السلام که ولید
بن مغیره در زمان جاهلیت ربا خوار بود و بعد از حرمت ربا او را بر ثقیف بقایا بود
خالد بن ولید بعد از اسلام خواست که طلب آن بقایا کند این آیت نازل شد که بکذارید
ربا را فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ
أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ پس اکر نکنید مر بقیه ربا را ترک نمایید پس آکاه و
آماده باشید بجنک کردن و بدانید که لاحق شده اید بحرب خدای که آتش است و بحرب رسول
او که شمشیر اوست و اکر توبه کنید از کرفتن ربا پس مر شماراست مایهای شما نه شما
ظلم کنید بر مدیونان و زیاده از راس مال طلبید و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی
بکاهند بعد از نزول این آیت بنی عمرو که رباخوار بودند کفتند ما را طاقت حرب

خدای

خدای و رسول نیست و از سود کذشته بسرمایه راضی شدند و بنی مغیره که ربا داده بودند
از غایت تنکدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل مینمودند و
از امهال و تاجیل ابا میکردند آیه آمد که وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ
تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و اکر واقع شود خداوند دشواری و مفلسی یعنی
عظیم تنکدست و مفلس باشد پس حکم آنست مهلت دادنست تا وقت توانکری و آسانی
و اکر صدقه دهید بقرض دار مفلس بهتر است شما را اکر دانید شما که آنچه خدای تعالی میفرماید متضمن
صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانی است وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ
تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و بترسید از عذاب روزی که همه شما بازکردانیده
شوید در ان روز بجانب خدای یا بجزایی که مقرر کرده از ثواب و عقاب پس تمام داده شود
هر نفسی را جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد و ایشان یعنی بازکرویدکان بوی کم کرده
نشوند طبرسی رحمة الله ذکر فرموده که این آیت آخر آیتی است که نزول یافته و جبرئیل
علیه السلام چون این آیت آورد کفت یا رسول الله این آیت را بنه در سر دویست و هشتادم
از آیات سوره البقره چه آیتی که پیش از این نزول یافته بود الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بود
در مقام عرفات یا در غدیر خم واضح اینست و بعد از ان زیست فرمود هشتاد و یکروز
و بعد از این آیت ربا نازل شد و دیکر این لیله آیت و بیست و یکروز بعد از این آیت در حیوة
بود و بعضی کویند هفت روز بعد از ان رحلت فرمود و در بیست و هشتم صفر در سال یازدهم
از هجرت نزد غروب شمس در روز دوشنبه و یکسال کذشته بود از ملک اردشیر بن شیرویه
بن پرویز بن هرمز بن شیرهید نوشیروان والله اعلم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ
بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ
يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا
يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ

يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ
يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا
فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى ای جماعت گرویدگان چون معامله کنید با یکدیگر بوامی
یعنی عقدی ببندید که عوض در آن دین باشد تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین
و شهور پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار
اجل تا بوقت حاجت رجوع بدان کنید و این امر بر سبیل ارشاد است بمصلحت و باید بنویسد
آن وثیقه را در میان شما نویسنده بعدل و راستی یعنی زیاده نکند در اجل و مال و نقصان
ننماید و نکند چیزی را که مرضی متعاملان نباشد و عالم باشد بدقایق این معاملات تا مقصد
از و بکمال یابد و باید که سر باز نزند کاتب تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این
کتابت بقولی فرض علی الکفایه است و بروایتی فرض عین و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ
شده بقول حق تعالی وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ و گفته اند مصلحت این آیت بداعیانی که براین امر عار رفتند
از باب وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ اند. و اجود این قولست پس اولی آنست که ابا نکنی چون التماس کنند
از کاتب آنکه بنویسد وثیقه معامله را چنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی بدان نوع که در
شرع وارد شده یا آنکه همچنانکه حق تعالی بتو تفضل فرموده تو نیز بمردم تفضل نما بموجب اَحْسِن
كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ پس باید که بترسد املا کننده از خدای تعالی که پروردگار او ست و کم
نکند در وقت اقرار از آن حق که بر وست چیزی را که جایز است که صاحب حق اولی باشد
پس اگر حد بوده در املا راستی نکند ضرر رسانیده باشد بصاحب حق و این حرام است پس
اگر باشد آنکسی که بر وست حق یعنی بر ذمت اوست سفیه یعنی کسی که اموال خود را در غیر
اغراض صحیحه صرف کند و یا فریب خورد در معاملات یا عاجز ناتوان چون کودک خورد یا پیری
که عقل و هوش از و رفته باشد یا آنکه مطلق توانایی ندارد و نمیتواند آنکه املا کند او که
مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرض لکنت در زبانش بدید آید یا آنکه

[illegible]

بدانا لغت

بدانا لغت که متعارف قوم است دانا نباشد پس باید که املای آن حق کند ولی که ذی نها
که گذشت یعنی متولی امر او و او پدر است او جد پدری در طفل و مجنون و با عدم ایشان
وصی و با عدم او حاکم شرع و اما سفیه اگر سفه ثابت همان پدر و جد است و اگر عارضی است
و طاری گشته حاکم است و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی املا کند براستی و انصاف
یعنی زیاده و کم املا نکند و گواه گیرید بر معامله خود دو گواه از مردان یعنی مومنان بالغ
و عاقل پس اگر این دو گواه نباشد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند یک مرد و دو
زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نسا در مواضع
مستوره و وصیت مسموعست و در حدود بی مردان مسموع نیست مطلقا مگر در زنا
که بسه مرد و دو زن رجم ثابت میشود و باو بر محصن و بدو مرد و چهار زن جلد لازم میآید
بر او و مسموع نیست با مردان در طلاق و خلع و وکالت و وصی کردانیدن و نسب و اهله
و اقرب بقبولست شهادت یک مرد و دو زن در نکاح و عتق و قصاص اما در دیوان
و اموال مثل قرض و مضاربه و غصب و عقود معاوضات و وصیت و جنایت که موجب
دیت است ثابت میشود بیک مرد و دو زن و در دیوان و اموال بیک مرد و یمین ثابت میگردد
و گواه باید گرفت از آن کسان که پسندیده و راضی باشید یعنی مردان مرضیین و زنان
مرضیات و در بین اشارت بعدالتست چه فاسق غیر مرضی میباشد پس بیان میفرماید علت
اعتبار عدد را در دو زن یعنی دو زن برای آنکه تا چون فراموش کند یکی از آن دو زن
معامله را که بدان گواه بوده اند پس باید یاد دهد یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت
صفت نسیان بر امزجه نسوان غالبست پس دو زن باید تا بتذکر دیگری زایل کردد وَلَا يَأْبَ
الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ
أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً
تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ

وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ
يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وباید که سرباز نزنند گواهان از تحمل شهادت
چه آن نیز فرض علی الکفایه است واگر یافت نشوند غیر ازیشان هر دو فرض عین شوند
وچون خوانده شوید برای ادای آن ملول مشوید ازانکه بنویسید حق را در حالتی که خرد باشد
آن حق یا بزرگ یعنی اندک وبسیار آنرا بنویسید تا مدتی که مقرر شده باقرار مدیون این
کتابت شما راستتر است نزدیک خدای تعالی وصواب‌تر گواهی دادن را چه کتابت یادگیر
شهود است ونزدیکتر است آنکه بشک نشوید درمقدار حق ومدت آن وتعیین
چون رجوع نمایید بکتابت مگر آنکه باشد بازرگانی بحضور که میکردانید آنرا میان
یکدیگر یعنی معامله دست بدست ونقد بنقد پس نیست بر شما گناهی آنکه ننویسید آنرا
وگواه گیرید واین امر نیز از برای ارشاد ومصلحت دنیوی است چون خرید وفروخت
غیر این کنید یعنی نقد بنقد وباید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را با گواه
واجبار کتابت نفرمایید ونه گواه را ضرر رسانید بر قبول شهادت چون مانعی داشته
باشد که قطع مسافت دور باید کرد بی مؤنت وغیر ذلک ایمعنی که گفته شد
بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید
پس کاتب نیز ابا نکند و وثیقه درست نویسد واز خیانت در کتابت احتراز کند وگواه
نیز تحمل شهادت نماید واز راستی در نگذرد وگواهی نپوشد وبوقت طلب بازنگیرد
واگر بکنید این معاملات ایشان که نهی کردیم از اضرار کاتب وگواه پس آن فعل مبنی از فرمان
باشد لاحق بشما وهمه شما بترسید خدا را وفرمان خدا را خلاف مکنید ومی آموزاند
خدای تعالی شما را مصالح دین ودنیای شما وخدای تعالی بهمه چیزی داناست وَإِنْ
كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا
فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ

ومن یکتمها

مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ واگر باشید شما بر حال سفر و
نیابید کاتبی را که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد وادوات کتابت یافت نشود
پس وثیقه باشد گروهای گرفته شده بعضی گرو را شرط داشته اند وبعضی نداشته
اند واجود این قول است پس اگر امین دارد بعضی از شما بعضی را ودل از خیانت او جمع
باشد پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون وام او را وانکار
حق نکند وباید که بترسد از خدای که پروردگار اوست ودر امانت خیانت نکند و
مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبیره است وهرکه بپوشد گواهی را بدرستی که بزهمند
وگناهکار است دل او ودر اضافه اثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید ربانی بر کاتم شهادت را
چه جرایم قلبیه سخت‌تر وغلیظ‌تر است از آثام متعلقه باعضای ظاهره ودیگر فایده ذکر
قلب آنست که اگر شخصی بجمله آثم است نه قلبه تنها که افعال جوارح تابع افعال قلوب اند ومتولد
میگردند از آنچه حادث وحاصل میشود در قلب از دواعی وصوارف پس اسناد فعل بقلب که
محل افتراق ومعدن اکتساب ابلغ است ودر حدیث وارد است که در جسد بنی آدم گوشت
پاره هست که صلاح او صلاح تمام جسد است وفساد او فساد همه جسد وخدای تعالی بدانچه
شما میکنید از اظهار شهادت وکتمان آن داناست لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ
يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ چون حق سبحانه وتعالی درین سوره
بزرگوار از برای سهولت بندگان جمیع از صغار وکبار از علم اصول که آن دلایل توحید
است ونبوت وامامت ومعاد است وبسیاری از شرایع وتکالیف ذکر فرموده مثل صلوة
وزکوة وصوم وجهاد وقصاص وحیض وطلاق وعده وصداق وخلع وایلا وافاده رضاع
وبیع وشری وربا ومداینه ورهن ختم میفرماید سوره شریفه را بکلام معجز نظامی که
دلالت دارد بر کمال ملک وعلم وقدرت او که مر خدای راست آنچه در آسمانهاست

یا فرشته یا اوراست عوالم روحانیه که استار غیوب و بواطن صفات اند و آنچه
در زمین است از موالید یا او راست جسمانیه عوالم که ظواهر اسما و مظاهر افعال اند و
اگر آشکارا کنید آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات یا پنهان سازید آنرا شمار
میکند خدای تعالی بدان چیز شما را یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع
بر سرایر اوست آورده اند که حق سبحانه و تعالی روز قیامت اعمال بنده را بالتمام بروی احصا کند
آنگاه از زبان و گوش و اعضا و اندیشه و دل وی بیامرزد بعد از آن احصا هر آنکس را
که خواهد بفضل خود و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود و خدای تعالی بر همه
چیز از غفران و تعذیب تواناست درین کلام غایت وعد مطیعین است و نهایت
وعید مذنبین و بعضی برآنند که این آیت بآیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها منسوخ است
و جمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیین آنست که نسخ بر احکام متعرض
شود نه بر اخبار و این آیت خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیت لا یکلف الله
بعد ازین آیت برای آنست تا دانند که مواخذه بر خطره نخواهد بود زیرا که در وی
نیت و یحتمل که وَاِنْ تُبْدُوا مَا فِي اَنْفُسِكُمْ اشارت بافعال جوارح باشد و اَوْ تُخْفُوهُ
عبارت از افعال قلوب و عقاید فاسده و بلا شک بآن مواخذ خواهند بود پس آیت شریفه
منسوخ نباشد اما بوساوس و حدیث نفس مواخذ نخواهند بود آورده اند که چون
این آیت نازل شد اصحاب از تامل در مضمون آن متالم گشته بی طاقت شدند و بجناب
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمدند گفتند یا رسول الله ما را تکلیف بکاری
کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستادند که طاقت استماع آن نمی آریم آنحضرت
استفسار نمود که آن چه چیز و کدام علت گفتند یا رسول الله اگر احیانا خیال معاصی در
دل ما می آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور میکند و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت
بفعل نمی آریم و حق سبحانه و تعالی میفرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان میگیرد کار

ماد شواد

ماد شوار میگردد و هیچکس از عهده آن بیرون نمی آید سید عالم فرمود که مگر شما همان میگویید
که بنی اسرائیل میگفتند که سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا لاجرم چندین بلیت بر گفتار ایشان متفرع شد
بگویید که سمعنا و اطعنا دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته گفتند
سمعنا قوله و اطعنا امره ببرکت این گفتار کار دشوار ایشان روی باسانی نهاد و حضرت
حق در ثنای این امت و سبکباری ایشان آیت فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ
مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ
بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيرُ
گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله بدان چیزی که فرستاده شده است
بدو از نزد پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع مومنان نیز از امت
او بدان منزل گرویدند اما ایمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار
و تصدیق یعنی آنحضرت بعلم یقینی دانسته بود که آن ملکست که این کلام معجز نظام را از جناب
حق جل و علا جبرئیل وحی نازل کرده اینده و این ملک محفوظ و معصوم است از تغییر و تحریف که
امین وحی است نه کلام شیطان که مردود بارگاه حق است و مومنان نیز علم حاصل کرده
بودند که او صادقست در دعوی نبوت و این کلام حقست که بروی نازل میگردد و این مرتبه
متاخر است و هر که تامل صادق کار فرماید درین سوره رفیعه و در بدایع ترتیب آن نیک اندیشه و
اذعان کند که قرآن معجز است بحسب فصاحت الفاظ و بلاغت معانی و نیز بسبب ترتیب و نظم
مبانی پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود که همه ایشان از نبی
و مومنان گرویده اند بخدای تعالی یعنی بوجود ازلی و ابدی او و اسمای حسنی و صفات جلال او
ثبوتی و سلبی و افعال متقنه و احکام کامله او و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند
و پاک و مطهرانند از نباتات وی و رسل اند از حق سبحانه و تعالی با نبیا و سبب وصول وحی اند برسل
و بکتابهای منزله وی که همه حقست و سخن اوست و بفرستادگان او که همه مطهر و معصوم اند

وبرگزیده ووحی کن اوینده ودعوت کننده اند براه حق ومعرفت این مراتب ادنی نوع
از ضروریات ایمانست اول ایمان بخداست زیرا که صدق رسول موقوفست بر وجود
مرسل دویم ایمان بملایکه است چه ایشان وسایط اند میان خالق وبشر سیم ایمان
بکتابست چه آن وحیست که ملک از جانب ملک تعالی می آورد به پیغمبر و آنحضرت بامت میرساند
پس لاجرم واقع باشد رسول در مرتبه چهارم که چهارم ایمان برسولست واین ترتیب نظر
بعالم تکلیف است ووسایط والا مقام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
از آن برترست وباید دانست که ایمان بخدا مستلزم ایمان برسولست وایمان برسول
مستلزم ایمان بامام پس ائمه معصومین صلوات الله وسلامه اجمعین درین حکم داخلند
که تا بیان سید المرسلین انه علیهم السلام میگویند که نبی ومومنان که ما جدا نیکنیم در ایمان
میان هیچکس از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهودی ونصاری که از روی
حسد بعضی را منکر بودند وگفتند مومنان شنیدیم قول خدا را وفرمان بردیم امر او را وپس
بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب بر آمده گفتند میطلبیم آمرزش از تو ای
پروردگار ما وبسوی تست بازگشت همه لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت
وعلیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف
عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین در رنج
نیفکند خدای تعالی هیچ نفس را ونفرماید بکاری مگر بقدر طاقت او مر آن نفس را
باشد آنچه کند از نیکوییها وبروی باشد آنچه بجای آرد از بدیها چون در اکتساب مزید
اهتمال وتصرفی باشد ولهذا تخصیص یافته بجانب شر با آنکه دلالت میکند بر آنکه بنده مواخذ
نمیشود بنیات مگر بعقد همت بر وربط قلب بخلاف خیر که ثواب میکیرد بر وبهر وجهی
که از وصادر شود یا زحق جل وعلا حکایت میفرماید از مومنان چهار نوع دعا که

ای پروردگار

ای پروردگار مگیر ما را بعقوبت اگر فراموش کردیم وعملی از ما فوت شد یا خطا کردیم
وبی قصد مرتکب گناهی شدیم ویا رمکن بر ما بار گران همچنانکه بار کردی آن بار گران بر آنکسانی
که پیش از ما بوده اند یعنی یهود ونصاری که بتکالیف شاقه بر ایشان واقع میشد جاحه
ایشان حکم بود که بر هند بمقراض ودیگر خسف ومسخ وغرق وغیره ذلک باز میگویند ای پروردگار
ما وتحمیل مکن بر ما آنچیزی که طاقت نیست ما را بآن گر حدیث نفس است ووسوسه او یا عذابی
که بار کشیدن آن نیاریم یا استیلای شیطان بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا یا هرچه
مشغول کرد اند بنده را واز فرمان برداری باز دارد یا لغزیدن قدم از راه راست وعفو
کن ودرگذار از ما خطایا وفراموشیهای ما را وبیامرز گناهان ما را وببخشای بر ما بقبول
طاعتهای تو کارساز ویاری دهنده مایی پس یاری ده ما را ومظفر کردان بر گروه ناگرویدند
کان آورده اند کرد در واعف عنا حذف ندا فرموده که کلمه ربنا ست زیرا که ندا مشعر است
ببعد ودوری پس ترک ندا دالست بر آنکه هرگاه بنده مواظبت نماید بتضرع ودعا وزاری
بباید بمقام قرب داد درین بیقراری وفرق میان عفو ومغفرت ورحمت آنست که عفو
اسقاط عذابست ومغفرت پوشش گناه بعد از اسقاط چه اگر پوشش نباشد از خجالت
وفضیحت مصون ومحفوظ نکرده پس اول اسقاط عذاب جسمانیست وثانی اسقاط عذاب
روحانی وبعد از تخلیص از هر دو اقبال مینماید بر طلب تفضل وآن نیز بر دو قسمت
جسمانی که آن نعیم جنتست وارحمنا عبارت از آنست ودیگر روحانی که آن توجه واقبال
بالکل بجانب حضرت منانست که انت مولینا اشارت بآنست ودر واعترافست بآنکه حق
سبحانه وتعالی متولی امور اوست بتمامه در حصول مصالح ومقاصد دنیویه واخرویه
وچون اعراض نمود از ما سوای او وتوجه بجانب او کرد میگوید ما را درین مقام ثابت
دار واعانت فرمای ما را بر غلبه وقهر هرکه مخالف تو باشد از کفار حربیه ونفوس اماره
وقوای جسمانیه که داعی ما سوی تو باشند اللهم ثبتنا فی مقام الایمان والایقان واحشرنا فی

زمرة محمد وآله وعترته بالفضل والامتنان حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که
هر که بخواند هر شب این دو آیت را از سوره البقره او را کافیست و دیگر فرموده که
خواتیم سوره البقره را بمن اعطا فرموده اند که از گنج زیر عرش است که اعطا نفرموده بودند
اند بهیچ پیغمبری پیش از من و دیگر فرموده که فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی این
دو آیت را از گنجهای جنت که بید قدرت خود نوشته بود پیش از آنکه خلایق را خلق کند
بدو هزار سال و هر که بخواند این دو آیت را بعد از نماز خفتن مجزی است او را از قیام
شب و در خبرست از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را در شب معراج
میخواند و ملائکه آمین میگفتند و حق سبحانه و تعالی اجابت میفرمود ٥٥٥٥٥٥٥

سُورَةُ آلِ عِمْرَانَ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ مِائَتَانِ آيَةً

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارت بآلاء عمیم حقست ولام بلقاء کریم
او و میم بمحبت قدیم او برکت آلاء او علی العموم بهر دو گیتی همه را شامل است و نعمت
قرب لقاء او در سرای عقبی بار باب خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او در
هر دو سرای اخص خواص را حاصل اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ
الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ
هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ خدای تعالی سزای پرستش اوست نیست هیچ معبودی
مستحق عبادت مگر او زنده که حیات هر زنده از وست پاینده که قیام هر پاینده بدوست
جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
مناظره کنند و آنحضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرموده و ایشان گفتند
که ما غاشیه اسلام بر دوش و حلقه قبول دین آلهی در گوش داریم حضرت پیغمبر در جواب

فرمود که

فرمود که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت باز داشته است از اسلام ترسایان گفتند
ما در نسبت فرزندی عیسی علیه السلام بحق تعالی محقیم و اگر عیسی علیه السلام پسر او نیست پس
پدر عیسی کیست رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مذهب شما بر خدای تعالی فنا روا داشت
و خود میدانند که عیسی علیه السلام شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر
صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر حق بوده و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست
بلکه مصور است و دیگر خود میگویید که عیسی علیه السلام اکل و شرب داشت و رفتن
و آمدن و خواب و بیداری باو نسبت میکنید و حق تعالی از همه این مقدس و منزه است
ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند و هشتاد آیت از اول این سوره نازل شد و چون
نزاع ترسایان یکبار در الوهیت عیسی بود و یکبار در نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حضرت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن
در بیان نبوت فرمود که فرو فرستاد بر تو قرآن را براستی در اخبار و راستی در دلالت در حالتی که موافق
است این کتاب مر آن کتابها را که پیش وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت
و معاد و اصول دین و فرو فرستاد توریة و انجیل را پیش از فرستادن قرآن راه نماینده
مر بنی اسرائیل بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور است و
بدین نفی مبطلان قوم یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود
و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و در تفسیر کبیر آورده
که فرقان معجزه ایست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب از آن ممیز میشد
و عبدالله بن سنان از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرقان آیات محکمات است در کتاب بدرستی
که آنانکه نگرویدند بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق
اهتدا مر ایشان راست عذابی سخت یعنی پیوسته و خدای تعالی غالب است و قادر بر عذاب کفار
و خداوند عقاب و غضب بر ایشان است إِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا

فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
بدرستی که خدای تعالی پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات نه در زمین و نه در آسمان
بلکه علم آن محیط است بر جمیع معلومات و علم عیسی علیه السلم بر بعضی از مغیبات حاصل
بود و آن نیز بتعلیم حق پس اعتقاد بر بوبیت عیسی نتوان کرد الکه علم او محیط است بهمه
موجودات اوست که تصویر میکند شما را در رحمهای مادران شما بهر نوعی که میخواهد
ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا و دراز و کوتاه بر حسب قابلیت
ماده و قدرت عیسی علیه السلم برین وجه نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته و مصوّر
مصوّر خود نتواند بود زیرا که مصوّر مخلوقست و مخلوق بخالق محتاج و خالق الله
است نیست معبودی بسزا جز او و تکریر جهت تقریر وحدانیت است علی رغم انف نصاری
که بثالث ثلثه قایل اند بی همتا و بی مانند دانا و محکم کار هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ
تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا
وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ اوست آنکه فرو فرستاد بر تو قرآن را بعضی از وی کتاب
نشانهای روشنست و آیتهای مفصّل و مبیّن که در لفظ و معنی او هیچ اشکالی نیست آن آیات
محکمه اصل و معظم قرآنست زیرا که محکمات بذات خود مفهوم میگردند و متشابهات باعانت
محکمات مفهوم میشوند پس لاجرم محکمات اصول متشابهات باشند و آیتهای دیگر مانند
اند بیکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تأمل دست ندهد تا در وی تأمل فضل علما
ظاهر شود و ایشان بواسطه تفکر و تفحص در معانی آن مثاب کردند و بعضی بر آنند که
محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه داشته باشد و دیگری
گوید که محکم ناسخ است و متشابه منسوخ و نیز گفته اند که آنچه بعقل مبیّن گردد محکم است

وآنچه

و آنچه بمجرد نقل روشن شود متشابه است و گویند نیز متشابه حروف مقطعه اند که یهود
با نصاری از روی حساب جمل بیان بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه
هر سوره از مقطعات متعدّده مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه الم هفتاد و
یک و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک
آنچه طلب میکردند برایشان مشتبه میشد و میگفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه و تعالی
فرمود اما آنکسانی که از روی تقلید و تعصب در دلهای ایشان کجی و تباهی است یا شک
در سخن الهی پس پیروی مینمایند آنچه را که لفظ متشابه و معنی او مشکل است از کتاب
برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه گفتند یهود
که این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در
شک اندازند و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تأویل آن بر وفق مدعا و
متمنای خود و نمیدانند تأویل آنچه متشابه است مگر خدای تعالی که آنرا فرو فرستاده و ثابت
قدمان در علم که در رسوخ تمام دارند میدانند و مرویست از ابی جعفر امام محمد باقر علیه
السلم این قولست که راسخان علم در دانستن تأویل داخل باشند و فرموده که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم افضل راسخین است در علم چه جمیع آنچه بروی نازل شده از تأویل
و تنزیل عالم است و اوصیای او بعد از وی از امیر المؤمنین تا مهدی صاحب الزمان صلوات
الله علیهم اجمعین که در رسوخ و دانستن تأویل با آنحضرت شریک اند چنانچه مخفی نیست بر مؤمنان
چه در نقل صحیح وارد یافته که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اول خلافت بمنبر شرف
بر آمده فرمود که یا ایها الناس بحضور جمله مهاجر و انصار که بپرسید از من پیش از آنکه مرا
نیابید و آنچه میتوانید از طریق سموات از من سوال کنید که من دانا ترم و احاطه علم
من بطرایق آسمانها زیاده است از طرایق زمین بخدا سوگند که اگر وساده فرش سازند
و من بر آن بنشینم هر آینه حکم کنم میان اهل تورية بمضمون توریة ایشان و میان اهل

زبور بزبور ایشان ومیان اهل انجیل بمضمون انجیل ایشان ومیان اهل فرقان آنچه
در قرآن مثبت است قسم بمجد اکه هیچ آیتی نیست که نازل شده باشد در بحر یا در بر یا در
جبل یا در سهل یا در آسمان یا در زمین مگر نزد من چون روز معلوم است که در شان چه
کس نازل شده ودر چه قضیه وارد گشته وحقیقت آن چیست وسر او کشف از سینهٔ
مخبر است ودیگر فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وآله آموخت مرا هزار باب از علم و
منکشف شد مرا از هر بابی از آن هزار باب دیگر واگه حق سبحانه وتعالی وصف فرموده
ایشانرا برسوخ مؤید این قولست که در دانستن تاویل داخل باشند چه برین تقدیر
بر الا الله وقف لازم نباشد وآنانی که داخل نداشته اند وقف لازم باشد و
اصح قول اولست وراسخان در علم درین حالت میگویند ما گرویده ایم بتشابه همه
محکمات ومتشابهات از نزد پروردگار ماست ویاد نکنند ویا پند نپذیرند
مگر خداوندان عقلهای صافی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا
مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ هم قول راسخان علم است وایشان قومی
اند که ساح دانش خود را بزیور علم آراسته میگویند ای آفریدگار ما میل مده و منحرف
مساز دلهای ما را از دین حق پس از آنکه ما را راه نمودی وببخش ما را از نزد یک خود توفیقی
از استقامت که آن رحمت محض ومحض رحمت یا ابا ارزانی دار عمیق از شک و شبهه مبرا
بدرستی که توئی بخشندهٔ هر عطیه رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ
اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ای پروردگار ما بدرستی که تو فراهم آرندهٔ همه مردمانی یعنی
پس از مرگ ایشان برای روز حساب که ما را در وهیچ شک نیست در وقوع آن بدرستی
که خدای تعالی خلاف نکند وعده که در بعث ونشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ
النَّارِ بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی قریظه ونضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت را

صلی الله

صلی الله علیه وآله سرزنش میکنند که درویش است وپسران ندارد وخود با اموال و
اولاد مفاخرت ومکاثرت مینمایند دفع نکند وباز ندارد مالهای ایشان که بدان
مینازند ونه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افرازند از عذاب
خدای تعالی هیچ چیز نه در دنیا اگر محنت در رسانند ونه در آخرت که ایشانرا بسوی مضیق
جهنم رانند وآن گروه ایشانند آتش انگیز دوزخ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ
عادت این مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
مانند عادت تابعان فرعونست در تکذیب موسی ع ومثل عادت آنکسانی که پیشتر
از فرعونیان بودند چون عاد وثمود که بدروغ داشتند آیتهای ما را با معجزات
انبیای خود را پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی بگناهان ایشان از تکذیب وانکار
وغیر آن وخدای تعالی سخت عقوبت بر کافران قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ
وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ بگوای محمد مر آنکسانی را که کافر شدند از
یهود ونصاری وشماتت کردند در واقعهٔ احد زود باشد که مغلوب شوند در عقبی بسوی
دوزخ وبد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب با کفار قریش میفرماید قَدْ كَانَ
لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ
مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي
الْأَبْصَارِ بدرستی که بود شما را علامتی ونشانی درست بر نبوت حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله در دو گروه که هم رو بهم دیدار شدند در حرب بدر گروهی کار
زار میکنند در راه خدای تعالی که لشکر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند وایشان
سیصد وسیزده تن بودند هفتاد وهفت تن از مهاجر ودویست وسی وشش تن از
انصار وگروه دیگر ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل وابوسفیان لعنهما الله بودند وایشان

بجاه

هفتصد و هفتاد تن بودند و اینجا چهار احتمالست اول آنکه ضمیر یرونهم مسلمانان باشند
و ضمیر هم مشرکان و ضمیر مثلیهم عاید بمسلمانان یعنی میدیدند مسلمانان مشرکانرا زیاده و برابر
خود که ششصد و بیست و شش دیده باشند اگرچه ایشان سه مقابل مسلمانان بودند
اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مسلمانان بر دو تن از کافران غالب کرد اند که
مائة صابرة یغلبوا مائتین در این محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده
الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت صدق کوره این بود که
اندکی بر بسیار غالب آمدند دویم آنکه ضمیر یرونهم مشرکان باشند و ضمیر هم مسلمانان
و ضمیر مثلیهم عاید بمشرکان یعنی میدیدند مشرکان مسلمانانرا دو برابر مشرکان
که قریب دو هزار باشند که در چشم کفار نمود و علامت صحت نبوت یکی دیگر این بود
تا مشرکان خایف و منکوب و مغلوب گردند سیم آنکه ضمیر یرونهم مشرکان باشند و ضمیر
هم مسلمانان و ضمیر مثلیهم هم مسلمانان یعنی میدیدند مسلمانانرا زیاده و چندان مسلمانان که
اینهم موجب رعب و ترس کفار باشد و این احتمال منافی نیست با آیتی که در سوره انفال
واقعست و یقللکم فی اعینهم چه اختلاف در دو وقت ممکن است که اولا مسلمانانرا زیاده در نظر کفار
اندک نمود تا دلیر شوند و ثانیا غلبه و کثیر نمود تا زبون و حقیر گردند چهارم آنکه فاعل
یرونهم مسلمانان باشند و ضمیر هم مشرکان و ضمیر مثلیهم هم مشرکان یعنی میدیدند مسلمانان
مشرکانرا زیاده و برابر مشرکان و درین مقام این مناسب نیست چه این موجب جرأت کافرانست و
خوف مؤمنان و آیت منافی اینست مگر خرق عادت دیگر باشد که با وجود اینحال مؤمنان
بعون و یاری ذی الجلال دست اعتصام بحبل المتین در یک جنب امام علیه الصلوة و السلام
زده پای در معرکه جهاد استوار کرده و مضمون فان حزب الله هم الغالبون را نصب العین
ساخته روی دل بکرد آیند که این یکی از امتحانات الهی بوده باشد که اخلاص بندگان
نموده باشد در نظر ایشان تا جزم و ثابت قدم ایشان در معرکه دین با اخلاص و یقین

دره

درست بوم درم ظاهر سازد و ثانیا تقلیل نمود اگر دانیده باشد که ایشان از آن
نیندیشیده دل قوی ساخته بوده باشند در معرکه و بعد از آن بر حال قلت ایشان اطلاع
شده باشند و خدای تعالی قوت دهد بیاری کردن خود هر که را خواهد بدانستی که
در تقلیل تکثیر و در تکثیر تقلیل هر آینه اعتباری است مر خداوند آنها را مراد بینایی
دلست که بصیرت گویند زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و
و القناطیر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام و الحرث
ذلک متاع الحیوة الدنیا و الله عنده حسن المآب آراسته شده است برای
مشرکان دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات است و زینت دهنده گویند حق سبحانه و
تعالی است که پیدا کرده در طبایع دواعی و میل بآنها و تزیین جهت امتحان بندگانست و
محنت و شدت بجهت تکلیف و دیگری گفته که مزین شیطانست که می آراید در چشم ایشان
این مشتهیات را از زنان که بدترین دام شیطان اند و پسران که محبوب طباع اند و الذین
و قنطارهای گرد کرده و دفین ساخته از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقالی زرست یا هشتاد هزار
درم نقره یا بپری پوست گاوی دینار و درم و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
منقولست که بپری پوست گاو و مشک و دیگر اسبان علامت دار مراد آنست اسبت
که عیب و هنر او ظاهر میکرد اند چون مطلق الیمین و غر محجلین و امثال آن و گفته اند مسوم
اسب آراسته است یا تمام خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بیشتر بدان بوده
و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند و کشت زار یا زمینهای زرع اینکه یاد کرده
شده بود در نظر کفار آراسته شده است چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگی دنیا
و خدای که معبود بحقست نزدیک اوست نیکویی بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب
منصور نیست قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ازواج مطهرة و رضوان من الله

والله بصیر بالعباد بگو ای محمد مر امت خود را آیا خبر دهم شما را بهتر ازینها
که گفته شد برای آنها که پرهیز کردند از شرک که عاقبة مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش
بکنند یا متاع دنیا از دست بداشتند چون اهل صفه و ایشان را نزدیک پروردگار
ایشان بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است از دنیا و هرچه در وست
آن بوستانهائی که میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب جاوید باشند
ایشان در آن بوستانها خلود جهت آنست که نعمت دخول در آن بخوف انقطاع منغص
نگردد و مر ایشان راست جفتها از حوری و انسی پاکیزه از قاذورات که زنان دنیا را
میباشد و دیگر ایشان راست خشنودیست از خدای و این از بهشت و نعیم بهتر است و خدای
تعالی بیناست به بندگان و احوال ایشان الذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر
لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند
که از روی نیاز میگویند ای پروردگار ما به راستی که ما گرویده ایم بآنچه فرمودی
پس بیامرز برای ما گناهان ما را و خط کرم بر دفتر عصیان ما کش و فردا ما را
از آتش دوزخ نگاه دار الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین و
المستغفرین بالاسحار دیگر این متقیان صبر کنندگان اند بر طاعات یا بر ترک
محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول
و فعل و نیت و فرمان بردارانند مر امر خدای را در پنهان و آشکارا و همیشه بنیاز
و دعا و نفقه کنندگان اند از مال حلال بر اهل استحقاق و آمرزش خواهندگان اند
در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گذارندگان ثلث آخر شب یا ادا کنند
گان نماز بامداد بجماعت ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که در وقت
سحر هفتاد بار استغفار کند از اهل این آیت و روایت کنند از پیغمبر صلی الله علیه
و آله که حق سبحانه و تعالی میفرماید که هرگاه من اراده عذاب اهل زمین مینمایم بعمار

چون نظر میکنم

مساجد

مساجد و متهجدان و رستگاران راه من بجد و استغفار کنندگان
در سحرگاهان راکع و ساجد باز میدارم از ایشان عذاب را شهد الله انه لا اله الا
هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم در
اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله سوال کردند که بزرگتر کلمه و شریفتر شهادتی در کلام خدای تعالی کدام است
این آیت نازل شد که گواهی داد خدای تعالی یا حکم فرمود یا اعلام نمود یا بیان کرد
آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او و
فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند چون معاینه کرده قدرت و عظمت او را ملاحظه
کرده بودند و خداوندان علم یعنی علمای اهل ایمان همین گواهی میدهند بجهت
مشاهده آثار دال بر وحدانیت و کمال قدرت و حکمت او در حالتی که هر یک از ملائکه
و علما حاضر و غایب و قایم اند بعدل در ادای شهادت یا خدای تعالی گواهی داد بوحدانیت خود
و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید
و شهادت ملایکه و معاینه مذکوره و اقرار بوحدانیت او و گواهی علما بسبب مشاهده مزبوره و
ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با
شهادت حق معلوم میتوان کرد و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که مرتبة
العلم اعلی الرتب چنانچه مذکور شد نیست هیچ معبودی سزا مگر او و غالب با قتدار محکم کار و
تکرار کلمه بر وجه امر هر چه مامورند باظهار کلمه توحید در آنست در شهادت بوحدانیت خود
آورده اند که در گرد کعبه معظمه سیصد و شصت بت بود چون آیت شهد الله نازل شد
همه بروی در افتادند و نگونسار شدند ان الدین عند الله الاسلام و ما اختلف
الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بآیات
الله فان الله سریع الحساب براستی که دین پسندیده نزدیک خدای تعالی اسلام

[illegible]

اسلام است نه یهودیت و نصرانیت و بعضی میگویند که مراد باسلام تسلیم امر است مر خدای
تعالی و اولیای او را که آن تصدیق است و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده در خطبه
که نسبت میدهم اسلام را نسبت دادنی که کسی پیش از من آن نسبت نداده باشد اسلام
تسلیم است و تسلیم یقین و یقین تصدیق و تصدیق اقرار و اقرار اداء و اداء عمل است
و این را علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیرش آورده و دیگر فرموده که آنحضرت
فرمود که مؤمن دین را از حق تعالی فرا میگیرد از رای خود چه مؤمن میداند ایمان
خود را در عمل خود و کافر میداند کفران خود را در انکار خود ای مردمان خطاب
بمؤمنانست دین دین شماست بدرستی سیئه او در وی بهتر است از حسنه از غیر او زیرا
که سیئه در وی مغفور میگردد و حسنه در غیر او مقبول نمیشود و اختلاف نکردند
در آنکه دین اسلام حقست و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری بحق آنانکه داده اند ایشان را
توریة را چه نعت و صفت و وقت ظهور آنحضرت در کتب خود دیده بودند
مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت آمد یعنی قرآن بدیشان آمد موافق
و مصدق کتاب ایشان آنگه ایشان آغاز خلاف کردند از روی حسد یا جوری که
در میان ایشان است یا میل ریاست و بزرگی قوم و هر که نگرود بقرآن یا معجزاتی
که خدای تعالی به پیغمبر ارزانی داشته پس بدرستی که خدای تعالی زود حساب
کننده است یعنی زود باشد که مخالفان رخت ببار الجزا کشند و خدای تعالی ایشان را
جزا دهد بکفر و انکار ایشان چه او فوت نمیکند چیزی را از اعمال ایشان فان
حاجوک فقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن وقل للذین اوتوا الکتاب
والامیین ءاسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا فانما علیک
البلاغ والله بصیر بالعباد پس اگر جهودان خصومت کنند در دین بعد از
اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام پس بگوی

در جواب

در جواب ایشان که تسلیم کردم خود را یعنی خودی خود را و گفتار و کردار و نیت خود را
مر خدای را و آنها که پیروی من کردند همین کرده اند که من کردم و بگوی مر
آنکسانی را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری و بگوی مشرکان عرب را که کتاب
نداشته اند آیا اسلام می آرید چنانچه من آورده ام استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام
آرید پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند پس راه یافتند بمقصود کلی
و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام دادند
ترا هیچ ضرر نیست پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس و خدای بیناست
بر بندگان و تکذیب و تصدیق ایشان ان الذین یکفرون بایات الله ویقتلون
النبیین بغیر حق ویقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم
بعذاب الیم بدرستی که آن گروه که کافرند بقرآن و محمد و حجتهای روشن که بوحدانیت
حق سبحانه و تعالی واقفست در کتابهای ایشان و میکشند پیغمبران را بی آنکه کشتن
براستی باشد درین سخن تاکیدست که قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که
بغیر حق میکشند چه چیزی از ایشان صادر نشده که بکشتن ایشان ارزد موجب قتل گردند
و این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله روایتست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه
پیغمبر را در یکساعت از اول روز بقتل آوردند بعد از آن یکصد و دوازده کس از
زهاد و عباد ایشان برخواستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان ایشان را نیز
در آخر روز کشتند چنانچه میفرماید و میکشند آنانرا نیز که از روی حقانیت میفرمایند
بعدل و راستی از مردمان یعنی ماسوای انبیا پس خبر ده ایشانرا بعذاب دردناک
یعنی وعیده ایشان را بجای بشارت اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا
والاخرة وما لهم من ناصرین آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند

که بی شایبه شبهه تباه گشت و نیست شد علمای ایشان که می گفتند که ما پذیرنده احکام توریة
و تابع شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم و بلاشک و شبهه اعمال ایشان حبط و تباه گشت
در دنیا سرای که او را کسی نمی ستاید و در آن سرای که ثوابی بران مرتب نبود و نیست
مر ایشان را در روز قیامت از یاری دهندگان که از ایشان دفع کنند الم تر الی
الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم
ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون آیا نمی نگری بسوی آنانکه داده شده اند
بهره از توریة یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن خوانده میشوند بسوی توریة
تا توریة حکم کند میان ایشان در قصه یهود خیبر که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مائده
ان شاء الله مذکور خواهد شد و گویند روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جمعی
یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت که ای محمد بیا تا من با تو در حضور
علمای دین خود مناظره میکنم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای نعمان صحیفه
را از توریة که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و در دین محکم آن را حکم سازیم
ایشان ازین قبول ابا نمودند و آیات توریة را حاضر نکردند حق تعالی فرمود
که ایشان را بتوریة میخوانند پس روی میگردانند گروهی از ایشان که رؤسای
یهود اند و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلک بانهم قالوا لن تمسنا
النار الا ایاما معدودات وغرهم فی دینهم ما کانوا یفترون
این اعراض از حکم توریة مر ایشان را بسبب آنست که ایشان میگویند نخواهد رسید بما
آتش دوزخ مگر چند روزی شمرده که هفت یا چهل و فریب داد مر ایشان را در کیش
ایشان آنچیزی که هستند که بر می بافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان
مر ایشان را فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه ووفیت کل نفس ما کسبت
وهم لا یظلمون پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشان را برای

حساب

حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن داده شود هر نفسی را تمام جزای آنچه
کسب کرده است و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادات سیئات آورده
اند که در روز غزای خندق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خندق را بخش کرده
بود که هر ده کس چهل گز بکنند هر کدام از مهاجر و انصار سلمان فارسی را رحمه الله
بجانب خود دلالت میکردند مهاجر می گفتند که سلمان از ماست و انصار میگفتند که از ماست
دران میان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که سلمان از ماست یعنی از
اهل بیت ماست عمرو بن عوف گوید که من و سلمان و حذیفه و نعمان مزنی و شش مرد از
انصار در چهل گز جای خود خندق میکردیم ناگاه در بطن خندق سنگ سختی پدید آمد که چاه کنان
از شکستن آن عاجز شدیم سلمان این حالت بآنحضرت رسانید آمده بآن موضع کلنگ بدست
مبارک گرفت بقوت روحانی بل بتأیید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که آن سنگ قدری
بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن
شده بحد مداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران درآمد نوبت دیگر بضربت
آنحضرت مقداری بریخت و نوری درخشان شد که بروشنایی آن عمارت صنعای یمن ظاهر
گشت نوبت سیم لامع ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر درآمد اصحاب تکبیر گفتند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زود باشد که امت من بر مداین ظفر یافته
کوشکهای جبره را بتصرف درآورند آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد
و شقه رایت شریعت من سایه یمن و دولت بر مفارق اهل یمن اندازد و مؤمنان مبتهج
و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزا و سخریه
افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کافران مشرکان عرب خندق
میکند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد و یاران خود را بگرفتن
روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد قل اللهم مالک

الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء
وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر بگو ای بار خدای
این خداوند پادشاهی ومتصرف در آن عطا میکنی هر کرا خواهی ومیستانی
ملک را از هر که میخواهی بعضی مفسران بر آنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق
سبحانه وتعالی زمام اختیار جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد بسپارد وعنان شهریاری
از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آورد وبعضی گفته اند که ملک نبوت ورسالت که از بنی
اسرائیل بستد وبه بنی اسمعیل داد وامامت را نیز به بنی اسمعیل ارزانی داشت یا ایالت
مکه وحوالی آنکه کفار قریش را از آن محروم ساخت یا ملازمان عتبه علیه نبویه حواله
فرمود یا ملک روم وفارس ویمن که از اربابان انتزاع نموده بدین امت ارزانی
داشت وچنین بنزد محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد واز هر که
باز گرفت مخذول هر دو سرای گشت وارجمند میسازی هر کرا میخواهی با یمان ومعرفت
چون پیغمبر واهل بیت ومتابعان ایشان وخوار وبیمقدار میگردانی هر کرا میخواهی بکفر
وبدعت ونکرت چون ابوجهل وبنی امیه وپیروان ایشان که درخور هر کدام آنچه می
باید داد میدهد وگفته اند عزت بشرف قناعت است وذلت بخست حرص چه استغنای
قناعت فقیر را بصدر تمکین رسانیده وگدایی حرص توانگران را در صفت نعال
افکنده ونزد محققان عزت بقرب لقا وکشف غطاست وذلت بحجاب حرمان وبا
داشت عطا ملک بید قدرت تست تحصیل همه نیکوییها از اعطای ملک واعزاز نموده
واگرچه همه بدست اوست که در فراخور هر کس بوی میرساند جزای نیک را نیک وبد را
بد اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی
بر بشارت اهل ایمانست ووعده ایشان بفتح اقالیم وکثرت غنایم یا مراعات ادب
کرده باشد در خطاب وحقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است

یا آنکه خیر

یا آنکه خیر وجودیست وشر عدمی وعدم را با وجود آمیزش نتوان داد ولهذا حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی ادعیه فرموده اند الخیر کله بیدیک والشر لیس یعود
الیک بدرستی که تو بر همه چیز از انتزاع واعطا واعزاز واذلال توانایی تولج اللیل فی
النهار وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی من المیت وتخرج المیت من الحی
وترزق من تشاء بغیر حساب در می آری شب را در روز یعنی از وقت نزول
آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی
ودر اجزای روز می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان
اطول ایام سنه میشود چنانچه شمه ازین در فاتحه مذکور شده ودر می آوری روز را در شب
یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی واجزای شب بدان زیاده میسازی تا شبی که
در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی میشود وبیرون می آری زنده را از مرده چون
حیوانات مثلا از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه ودرخت را از دانه
بیرون می آری مرده را چون نطفه ودانه وبیضه از زنده که آن حیوان ودرخت ومرغ
است یا بیرون می آری مؤمن را از کافر وکافر را از مؤمن واین را از ابی جعفر وابی عبد الله
علیهما السلم روایت کرده اند وروزی میدهی از خزاین رحمت واسعه هر کرا میخواهی بیشمار
یعنی بمرتبه که خلق عدد ومقدار نتوانند لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من
دون المؤمنین ومن یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم
تقاة ویحذرکم الله نفسه والی الله المصیر باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستان
ناگرویدگان را که دشمنانند دوستان ومتولیان امور خود را از بیرون مؤمنان یعنی دوست
مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید که کافران را بدوستی نگیرند چه کافر دشمن حقست
پس دشمن حق را دوست نباید گرفت وهر که بکند این دوستی با دشمنان پس نیست آنکس
از طریق دین خدای در چیزی یعنی از دین حق هیچ چیز ندارد مگر آنکه بترسید وحذر کنید از

ضررهای کافران و مخالفان ترسید خوف خود کردن پس در صورتی که کفار و اهل خلاف غالب باشند
و مؤمنان و اهل حق مغلوب بحسب ظاهر و مؤمن از خوف نفس اظهار موافقت و موالات ایشان
کند بزبان و بدل اعتقاد نکند ضرر نداردو این آیت دلالت میکند بر آنکه تقیه جایز است در دین
نزد خوف بر نفس چه او دافع ضررست و دفع ضرر اگر واجب نباشد لااقل جایز خواهد بود
و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که التقیة دینی و دین آبائی تقیه دین منست و دین پدران
من و اهل خلاف میگویند که تقیه نفاق است زیرا که هر یک از آنها ابطان امر است و اظهار خلاف
آن جهت دفع ضرر و نفاق حرام است جواب میگویند فرق بسیار است میان تقیه و نفاق چه نفاق
اخفا و ابطان کفرست با اعتقاد بآن و این حرام است تقیه اخفا و ابطان ایمانست با اعتقاد بآن
و این واجبست نزد امامیه بر سه قسم است حرام و مباح و واجب حرام در کشتن ناحق است پس
هرچه مستلزم اباحت خون کسی بود جایز نباشد کشتن او بوجه تقیه و لجاینیست زیرا که وجوب
او بجهت حفظ دم است پس بسبب اباحت آن نتواند بود و مباح در اظهار کلمه کفرست که در هر دو
مباح است و استدلال جسته اند بقضیه عمار و ابوین او که پدر و مادرش تقیه نکردند در اظهار
کلمه کفر و کشته شدند و عمار تقیه کرد و سالم ماند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
هر دو را بصواب گفت و واجب ماعدای این دو قسمت زیرا که ادله مقتضی اینست مع ذلک اجماع
این طایفه است این وقتیست که ترک آن مستلزم ضرر باشد پس اگر متحقق نگردد ضرر پس
فعل او مباحست یا مستحب اما قبرا از ائمه معصومین ع حرامست چه در آن صورت ترک تقیه اولی
است چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده که دوست مضایقه نیست در تقیه زیرا
که مراد از آن زکوة است و شما را نجات یعنی من در آن پاکم و طاهر و شما سالم میمانید اما از من تبرا
مکنید که من بر فطرت دوستی متولد شده ام و در روایت دیگر وارد است که در براءت پس برکشید
گردنها را یعنی تابرنتید و این دلیل افضلیت است خصوصا کسی که اقتدا بآنحضرت داشته باشد و می
ترساند خدای تعالی شما را نگاه بنمایی از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر شود از محض قهاریت

حق سبحانه و تعالی

حق سبحانه و تعالی بواسطه عزی نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر
کجا لفظ نفس در شان حق سبحانه و تعالی ایراد کنند مراد ذات او باشد و بسوی جزای خدا
و ندست بازگشت همه قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و یعلم
ما فی السموات و ما فی الارض و الله علی کل شیء قدیر بگو اگر پنهان دارید آنچه
در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار و مخالفان یا آشکار کنید آنچه در ضمیر
شماست میداند خدای تعالی آنرا و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات و آنچه
در زمینست از انواع سفلیات و خدای تعالی بعلم ذاتی او باین همه محیط است بر همه چیز توانا
و قدرت او بهمه مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنی میداند و مکافات آن میتواند پس
نافرمانی مکنید و بترسید یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من
سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه و الله
رؤف بالعباد از روزی که بیابد هر کس از اعمال کننده کان آنچه کرده باشد از نیکی
دوست دارد آن نفس آنکه باشد میان او و میان آن عمل بد اندازه دور یعنی خواهد
مطلقا که عمل خود را به بیند حذر میفرماید شما را از خود آورده اند که خدای تعالی شما را
میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات
خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب و خدای تعالی مهربانست بر بندگان که مبالغه میفرماید
در تحذیر و تخویف ایشان قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم
ذنوبکم و الله غفور رحیم بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لا نحن ابناء الله
و احباؤه در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که دوست میدارید خدا را پس پیروی من کنید
تا خدای تعالی شما را دوست دارد دوست داشتن بنده خدا را آنست که اطاعت امر او کند
نماید و مجتنب باشد از ملاهی او و بالکل بوی مقبل باشد و بدوستان او و غیر او از دشمنان
معرض بود و دوست داشتن خدای تعالی بنده را آنست که طاعت او بپذیرد و ثواب

و پاداش نیکو اعطا فرماید و چون چنین کنید بیامرزد گناهان شما را و خدای تعالی آمرزنده
است یعنی میپوشد انواع معاصی بندگان را در دنیا که بر متابعت او راسخ باشند و
مهربانست بر ایشان برحمت خاصه در آخرت که ثواب کرامت فرماید ایشانرا برمثقال ذره
از فرمان برداری و حسنه قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْكَافِرِينَ بگو فرمان برید خدایرا در اوامر و نواهی و اطاعت پیغمبر او کنید در احکام شرع
اقدس پس اگر برگردید و اعراض کنید از طاعت خدای تعالی و رسول او پس بدرستی
که خدای تعالی دوست نمیدارد ناگرویدگان را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت میکند
که تولی و اعراض از طاعت خدای و رسول کفر است إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا
وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی برگزید آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملائکه و ابوت انبیا
و اصفیا و اوصیا و نوح را بنبوت بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شرع متقدم و نفس ابراهیم
را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای خانه کعبه و آل عمران را که موسی و
هارون بودند برسالت و تکلیم بر عالمیان و انبیاء زمان ایشان و گویند مراد از آل ابراهیم اولاد
وی که اسمعیل و اسحق است و اولاد ایشان که از اسحق و یعقوب باشد و تمام انبیای بنی
اسرائیل اگر از آل عمران مراد اولاد موسی و هارون باشند چه موسی و هرون هر دو پسران
عمران بودند و او پسر یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق و از اولاد اسمعیل حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله داخلست که خلعت رسالت و خاتمیت و افضلیت پوشیده و امیر المؤمنین تا صاحب
الزمان صلوات الله علیهم نیز که بزیور امامت و خلافت و عصمت آراسته اند و نیز گفته اند
که آل عمران پدر مریم است و آل او عیسی و مریم بودند که خدای تعالی ایشانرا برگزید
مریم را بقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت و نسب این عمران نیز باسحق منتهی
میشود چنانچه در بعضی تفاسیر مذکور است که عمران که پدر مریم است پسر ماثان بوده و

و او پسر اسعاذر بن ابی یود بن زربابل بن شالتان بن یوحنا بن اوسا بن اموذ بن میشکین
بن عازقیا بن احاذ بن یونام بن عزریا بن یودام بن ساقط بن ایشا بن رجعیم بن سلیمان
بن داود بن ایشا بن عوبید بن سلمون بن یاعز بن نحشون بن عمیاذب بن رام بن حصروم
بن فارض بن یهودا بن یعقوب بن اسحق و میان این دو عمران هزار و هشتصد سال بوده و
همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بعضی از ایشان زاده شده مراد اولاد پسندیده اند
از آبا برگزیده و خدای تعالی شنواست بر اقوال باطله یهود که گفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ یا حرفات
خرافات نصاری که پسر عمرانرا گفتند ابن الله و داناست باغراض فاسده ایشان از این
مقالات إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي
إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یاد کن ای محمد چون زن عمران ماثان که مادر مریم و جده عیسی
بود علیه السلم و او حنه بنت فاقوذه بوده و او را خواهر دیگر ایشاع نام که در
حباله ذکریا پیغمبر علیه السلم بود یحیی بن ذکریا پسر خاله مریم باشد این حنه در وقتی
که حامله شد و روایت از ابی عبد الله که حق سبحانه و تعالی وحی فرموده بعمران که من
بخشنده ام ترا فرزند نرینه قدم مبارک ابرا اکمه و ابرص نماید و مرده را زنده
کند باذن من و او را برسالت خواهم فرستاد به بنی اسرائیل و او این را با زن
خود حنه گفت او بعد از حمل بدین سبب گفت ای پروردگار من بدرستی که من نذر کردم
برای تو آنچه در شکم منست آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خالص ترا پرستد
و خدمت مسجد تو کند در زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندان
را برای آنکار نذر میکردند و در شریعت ایشان انقیاد والدین بر فرزندان در چنین نذر
فریضه بوده بعد از نذر بجند شوهر خود عمران گفت و یحک این چیست که گفتی
شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که پس
قبول کن خدایا از من آنچه کردم بدرستی که شنوائی سخنی که در باب نذر گفتم دانائی بقصد

من در بیت نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا
أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ
وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ پس آن هنگام که بنهاد
بار خود را ضمیر عاید بتسمیه است یا نذر گفت بر سبیل اعتذار و تحزن ای پروردگار من
بدرستی که من بنهادم آن بار را فرزند ماده و خدای تعالی داناترست بآنچه حنه وضع
کرده و گفت حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت مسجد همچو فرزند
ماده که بمن داده بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان
امة الله بوده یعنی کنیزک خدای و بدرستی که من در پناه می آرم او را و فرزندان او را
از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از مس او ببرکت دعای حنه بروزگار مریم
و عیسی علیه السلم رسیده اند از مس شیطان محفوظ ماندند فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ
حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا
الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ پس فرا پذیرفت مریم را پرو
ردگار او بپذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه و برون نیایند او را یعنی نشو و نمای نیکو یعنی پرورش
یافت بصلاح و عصمت و سداد و معرفت و چون بسن سالکی رسید بانواع عبادات بر همه
احبار غالب شد و مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده سپرده و احبار را که
بنی ماثان رؤسای احبار و ملوک بنی اسرائیل بودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی
که قرعه زدند بران وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریة کردندی بکنار نهر اردن
برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید تربیت مریم بدو متعلق باشد
پس قلم زکریا بر روی آب آمد و گویند که بر روی آب راست ایستاده چنانچه در کل و کفالت
مریم بروی مقرر شد و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و از اولاد سلیمان بن داود بود

علیها السلم و زکریا او را بخانه برد جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت
در گذشت او را بمسجد آورده غرفه که بجز نردبان بدان صعود میسر نشدی برای او ترتیب
داد و هرگاه که زکریا از تعاهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود
داشتی و در محافظت و حراست او باقصی الغایت کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و آثار
ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت هرگاه که درآمدی بر مریم زکریا بغرفه که آنجا می
بود می یافت نزدیک او روزی و آن میوه تابستانی بودی در فصل زمستان و
محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت را مشاهده دید
گفت ای مریم از کجاست مر ترا این میوه در غیر وقت او گفت مریم این رزق که می بینی
از نزد خدای تعالی است یعنی از جنت و بدرستی که خدای تعالی روزی میدهد هر کرا
میخواهد بیشمار از کثرت یا بغیر استحقاق و عوض یا از برای عزت و شرافت او و این
خرق عادت بود که از جانب مریم بظهور می آمد و در کشاف آورده که در زمان
قحط یک روزی رجوع فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجانب فاطمه علیها السلم
و از طعام پرسید اتفاقا یکی از برای حضرت فاطمه علیها السلم دو گرده نان و پاره گوشت
بهدیه آورده بود که او را هر که نشنیده بود و آنرا در کاسه سرپوشیده گذاشته بود
آنرا پیش آنحضرت آورد و چون سر برداشت پر از نان و گوشت بود حضرت فاطمه
علیها السلم حیران ماند دانست که از جانب حق است آنحضرت پرسید که ای فاطمه این از
کجاست فرمود که از نزد خدای تعالی است حق جل و علا هر کرا میخواهد روزی بی حساب
میدهد آنحضرت فرمود که الحمد لله که ترا پسندیده که بهتر زنان بنی اسرائیل گردانیده
یعنی مریم بنت عمران بعد از ان فرستادند و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
علیهما السلم را طلبیدند و همه ایشان از ان طعام سیر گشتند و بهمه همسایها رسید چنانچه
سیر خوردند هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً

طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ در آنوقت که زکریا ثمرهٔ تازه نزد مریم مشاهده
کرد طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب بخواند زکریا
پروردگار خود را گفت ای پروردگار من ببخش مرا از نزد یک خود فرزندی پاک
از آلایش گناه بدرستی که تو شنونده دعائی یعنی اجابت کننده فَنَادَتْهُ الْمَلَا
ئِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ
اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ پس ندا کردند او را فرشتگان
و گویند همین جبرئیل بوده و بجهت تعظیم بطریق جمع یاد کرده و حال آنکه زکریا ایستاده بود
نماز میکرد در محرابی که مریم بود یا محرابی که داشت بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بفرزندی
که نام او یحیی است پیش از ولادت تسمیه یافت و معنی یحیی آنست که نام پدر باو زنده
شد یا آنکه عقم مادرش باو احیا پذیرفت یا دین باو زندگی یافت یا دلش بنبوت
زنده گشت در حالتی که آن فرزند باور کننده و ایمان آورنده بود بعیسی که او کلمه
ایست از نزدیک خدای تعالی یعنی از کلام حق بوجود آمد بی پدر یا مردم باو راه بیابند
چنانچه راه می یابند بکلام الله و کلمة او و بروح الله بواسطه آنکه مردم زندگی یابند
بنبوت او چنانچه بارواح زندگی یابند و یحیی علیه السلام بزرگتر بود از عیسی علیه السلام
بشش ماه و اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی بود علیه السلام و صفت یحیی آنست
که مهتری بحلم و علم و تقوی که شرایط سیادتست آراسته بود و بازایستاده از زنان
یا خود را بازدارنده از لهو و لعب و اباطیل اما اول مرویست از ابی عبد الله علیه السلام
و پیغمبری شریف رفیع المنزله از جملهٔ پیغمبران و این کلام دلالت میکند بر آنکه فرزند
صالح نعمتی است از جانب حق تعالی بجهت این بشارت دادند او را و چون زکریا را
بچنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَا
مْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ گفت ای پروردگار من از کجا

باشد

باشد مرا پسری و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگسالی گویند در آنوقت زکریا
صد و بیست ساله بود و حرمش نود و هشت ساله و زن من ایشاع نازاینده است اگرچه
بشارت بفرزند یافته بود بعد از آن طلب میخواست که بداند که بچه کیفیت خواهد بود
گفت آیا ما را جوان میسازی یا در همین پیری فرزند میدهی گفت خدای تعالی یا جبرئیل
گفت بفرمان حق تعالی همچنین بر همین حال که هستید از پیری خدای تعالی میکند آنچه
میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا
تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ
الْإِبْكَارِ گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر کردان برای من نشانه که مرا حمل ایشاع
خبر دار کند بولد گفت جبرئیل علیه السلام که خدای تعالی میگوید نشانه تو آنست که سخن نگویی
یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان سه شبانروز مگر آنکه اشارت کنی برمزی
یا اشارت بچشم یا بسر یا بر زمین نویسی و یاد کن پروردگار خود را بسیار و تسبیح گوی
او را در شبانگاه و بامداد بر ذکر گفتن قادر بود و با مردمان نه و سه شبانروز این
حال داشت بواسطه آنکه حق سبحانه و تعالی بسه نعمت عظمی باوی کرامت فرموده بود یکی
در آن سن قوت رجولیت و قابلیت بار گرفتن در زنان او با وجود عقم و پیری و دیگر
فرزندی مثل یحیی بشکرانه این سه نعمت سه شبانه روز بذکر حق مشغول بود و از گفتن با
مردم معزول هر شکر نعمتی در مقابل روزی و باقی قصهٔ زکریا در سورهٔ مریم خواهد آمد
ان شاء الله تعالی وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ
عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل علیه السلام یا جمعی از ملائکه مشافهه
گفتند ای مریم بدرستی که خدای تعالی برگزید ترا برای عبادت یا قبول کرد ترا بجهت خدمت
یا پرورش داد بجهت و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذورات که نسا را می باشد
چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه و تکرار برای تاکید است یعنی

بشوهر ترا برگزین ولیکن امام محمد باقر علیه السلام فرموده که برگزیده ترا از ذریت انبیا
علیهم السلام و پاک گردانید ترا از زنا و سفاح و برگزید ترا از برای ولادت عیسی علیه
السلام بی شوهر پس تکریر بنا شد باین معنی که آنحضرت فرمود و باین صفات برگزیند ترا
بر زنان عالمیان آن زمان زیرا که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیهما سیدة نساء
عالمیانست بقول سید زمین و زمان یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع
الراکعین ای مریم فرمان برداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را و سجود کن
خدای را و رکوع کن با رکوع کنندگان یعنی که رکوع و سجود اینجا بمعنی صلوة باشد
یعنی بهمه احوال نماز کن فرادی و با جماعت یا آنکه هر یک بمعنی خود باشد و تقدیم سجود
بر رکوع بجهت تذلل و فروتنی بود زیرا که مقام عبودیت است مع ذلک او مفید ترتیب
نیست ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ یلقون
اقلامهم ایهم یکفل مریم وما کنت لدیهم اذ یختصمون ○ اینها که ذکر کرده شد
از این آیتها از حدیث مریم و ذکریا و یحیی از اخبار پوشیده است که با جهت اظهار
اعجاز تو و نبوت تو وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو می فرستیم و تو نبودی ای محمد
نزدیک احبار بیت المقدس آن هنگام که می انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت
خود را در جوی آردن تا بدانند که کدام از ایشان التزام نماید بتعهد مریم و تو نبودی
نزدیک ایشان آنوقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم و آیت دلالت بر آنکه قرعه
را مدخلی هست در تمییز حقوق و ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام فرموده که
اول کسی که قرعه بر وی زدند مریم بنت عمران بود و بعد از آن این آیت خواند و قرعه
زدن سنت است و دیگر یونس بن متی علیه السلام و عبد المطلب وقتیکه او را نذر بسر
شده بود نذر کرد که اگر دهم فرزند حق تعالی او را روزی کند او را قربان کند چون
عبد الله که دهم بود متولد شد قادر نشد که او را ذبح کند جد رسول الله صلی الله

علیه و آله

علیه و آله در صلب او بود قرعه زده بنه شتر برو بر عبد الله بنام عبد الله بیرون آمد
و دیگر ده دیگر افزود و هم بنام عبد الله بر آمد تا بصد شتر رسانید آنگاه بنام ایشان
بیرون آمد گفت عبد الله دانم که حق سبحانه و تعالی باین راضی و خشنود است آنزمان شتران را
قربانی کرد و لهذا آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفته انا ابن الذبیحین یعنی پسر دو
ذبیح یکی اسمعیل و دیگری عبد الله بن عبد المطلب علیهم السلام اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک
بکلمة منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنیا والآخرة ومن
المقربین ویکلم الناس فی المهد وکهلا ومن الصالحین یاد کن آنرا که
گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل علیه السلام گفت ای مریم بدرستی که خدای تعالی مژده
میدهد ترا بکلمه از وی که مراد عیسی است علیه السلام که بکلمه کن حاصل شد بی پدر یا آنکه بشارت
داده بود به یکتب سابقه که کلمه بمعنی بشارت باشد که گویا بشارتی از وست و نام آن بشارت
مسیح است که لقبست و عیسی علیه السلام اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم است و آن بمعنی
مبارکست بزبان عبری و او پسر مریم است و این ردست بر نصاری که ابن الله میگفتند
پس اضافه فرمود بمریم که او روشناس است و تمام قدر در دنیا بطاعت یا بنبوت یا
مخلوق شدن بی پدر یا برفع بآسمان در وقت سی و سه سالگی یا بنصرت دین محمدی
در آخر الزمان یا بقتل دجال با عانت مهدی صاحب الزمان علیهما السلام و در آخرت
بشفاعت یا علو درجه و از نزدیک گردانیده شدگان بکرامت حق تعالی و سخن گوید
ای فرزند در کنار تو که بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره
بود و سخن گوید در وقتی که کهل باشد او را یا در زمان کهولت یعنی دو موی که کلام او در هر
دو حال یکسان باشد و در مهد معجزه و در کهولت دعوت و از انبیای شایسته است
قالت رب انی یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء
اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون ○ گفت مریم از روی استعظام یا بطریق

از کجا و بر چه وجه باشد مرا فرزندی و حال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری و این
خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید گفت جبرئیل علیه السلام بر همین حال
که تو هستی بی مساس بشری که خدای تعالی آفریند آنچه میخواهد چون خدای تعالی حکم کند کاری را
پس جز این نیست که گوید مر آن چیزی را که معلوم اوست باش پس باشد گفته اند لفظ
کن ایجاد است از سرعت تکون اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق و راه سؤال
نیست چنانچه قادرست بر خلق اشیاء باسباب و مواد همچنان قادرست بر آفریدن
ایشان دفعتی بی سبب و ماده وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ
وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ
الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَ
كْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا
تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و بیا
موزد او را خدای تعالی کتابهای فرو فرستاده پیش از و چون صحف شیث و ابراهیم
علیهما السلام و جز آن و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است و تعلیم دهد او را توریة
و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است و گرداند او را فرستاده بحق
بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان با آنکه من بتحقیق آمدم بشما بعلامتی
از پروردگار شما و آن علامت گواه بر رسالت منست و مراد از آیت جنس است نه فرد
زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول بدرستی که من میسازم و مصور میکنم برای شما از
گل مانند شکل مرغی پس میدهم نفس خود را در آن مرغ از گل ساخته میگردد آن گل
مصور مرغ زنده و پرواز میکنند بامر خدای تعالی یا بمشیت او گویند انواع مرغان
با بیطریق و می پرانید و بعضی گویند همین بشکل خفاش مرغی از گل میساخت زیرا که
قومی آنرا از و طلب میکردند آنرا بجهت گرفته نفس در و میدمید بقدرت ربانی

طیران میکرد

طیران میکرد میان آسمان و زمین به پرواز می آمد و گفته اند در نظر مردم می پرید
و چون از نظر خلق غایب میشد مرده بر زمین می افتاد علامت دویم و بری میگردانم
نابینای مادر زاد را از علت او سیوم و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا
باشد از مرض آورده اند که روزی بود که پنجاه هزار مرضی و بیماران و نابینایان
نزد عیسی علیه السلام جمع میشدند و همه را مداوا میفرمود بشرط ایمان چون در آن
زمان علم طب بکمال بوده حق سبحانه و تعالی تخصیص داد او را باین معجزه چهارم
و زنده میکنم مردگان را بفرمان خدای تعالی تکرار این کلمه برای دفع توهم الوه
هیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و مفسران برانند
که عیسی علیه السلام چهار مرده زنده کرد یکی عازر که صدیق بود ایشان را و سه روز
بود که مرده بود خواهر او آنحضرت را بسر قبر وی برد و دعا فرمود و او زنده گشت
بامر الهی و از قبر بیرون آمده بخانه رفت و چند سال دیگر باقی ماند و فرزندان آورد و
دیگر فرزندی از پیره زنی مرده بود و بر تخته می شستند او را پس دعا فرمود او
زنده شده بر تخته نشست و فرود آمد و جامه پوشید و رجوع کرد با اهل خویش و باقی
ماند تا او را چند فرزند شد و دیگر دختر ده ساله که یک روز بود که مرده بود استدعا
کردند او را نیز زنده ساخت و چند سال ماند و شوهر کرد و فرزند آورد و دیگر
سام بن نوح که چهار هزار سال از موت او گذشته بود دعا فرمود برو باسم اعظم
و از قبر بیرون آمد موی نیمه سرش سفید بود گفت مگر قیامت قایم شده فرمود عیسی
علیه السلام که نه بدعا زنده ساختم ترا و در آن زمان پیر نشده اند زیرا که سام پا
نصد سال عمر کرده بود و هنوز جوان بود بعد از آن گفت که عیسی سام گفت بشرط
آنکه حق تعالی سکرات موت از من رفع کند عیسی علیه السلام دعا فرمود پس چنین شد
و بعد از آن وفات کرد و گفته اند که باسم یا حی یا قیوم مرده زنده میفرمود علامت

پنجم وصف میدهم شما را بآنچه میخورید و آنچه ذخیره می کنید در خانهای خویش
مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که پدران و مادران شما فلان طعام خورده اند
و برای شما فلان چیز گذاشته و ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات باز گفتندی
ببرستی که درین پنج معجزه هر آینه علامتیاست مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای
من اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزاست یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم
وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ
عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي
وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ آمدم بشما باور دارنده مر آنچه را
که پیش از من بوده که آن کتاب موسی است علیه السلم و من تقریر کننده بشما تا آنم
و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم از برای شما بعضی از آنچه در شریعت موسی حرام
کرده شده بود بر شما چون لحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم روز شنبه
و آمدم بر شما بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلایل است و ایراد آیه
بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت دارد پس بترسید از
خدای تعالی در مخالفت من و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق ببرستی که خدای
تعالی پروردگار من و آفریدگار شماست پس بپرستید او را [illegible] رسانند
بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ
پس هرگاه آن هنگام که دریافت عیسی ع از ایشان کلمه که دلالت کرد بکفر ایشان
و آن اجماع در مشاورت بود در قتل وی چون عیسی ع آغاز دعوت فرمود
جهودان بقصد وی برخواستند عیسی فرار نموده از ولایت شام بجانب
مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان را دید که ماهی میگرفتند عیسی
از

با ایشان

با ایشان گفت بیایید که بهتر از این صیادی در پیش گیریم گفتند که آن کدام است فرمود
که بیایید تا دام توجه در بحر توحید افکنیم اینجا بشکار ماهیان مشغولید انجا آدمیان را
آشنا گاهی کنیم و در بعضی تفاسیر آورده اند فرمود بیایید تا مردمان را صید
کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی ابن مریم عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ ایشان بوی ایمان آوردند
بعد از آن گفت عیسی علیه السلم از شما کیانند یاران من در کار خدای تا نصرت آلهی
در رسد گفتند حواریان یعنی جماعت صیادان و گفته اند حواریان گازران
و رنگرزان بودند و معنی حواری خالص و برگزیده باشد این خالصان در
جواب عیسی گفتند ما یاران خداییم یعنی نصرت کنندگان دین وی بگرویده ایم
بخدای تعالی و تو ای عیسی گواه باش بآنکه ما گردن نهندگانیم دین خدای را رَبَّنَا
آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس ایشان دعا کر
دند ای پروردگار ما ایمان آوردیم بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل و پیروی کردیم
فرستاده ترا یعنی عیسی علیه السلم پس بنویس ما را بفضل و کرم عمیم خود در جریدهٔ احسان قدیم
با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و رسالت و گفته اند کتابت
بمعنی جمعست و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار است صلی الله علیه و اله
که ببرکت و معنی دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد صلی الله
علیه و آله که ببرکت آنحضرت امت او از همه امتان اکمل و افضلند یا ما را از جمله مستغرق
ان شهود تجلیات ذات خود گردان و در تفسیر طبرسی آورده که چون حواریان متابعت
حضرت عیسی علیه السلم اختیار کردند وقتی که گرسنه میشدند میگفتند یا روح الله
گرسنه ایم دست مبارک بر زمین یا کوهی که آنجا بود میزد و گرده بیرون می آمد و ایشان
تناول میکردند چون تشنه میشدند گفتند یا روح الله تشنه ایم همچنین دست بر زمین
یا بر کوه میزد آب بیرون می آمد و ایشان می آشامیدند روزی گفتند که کیست افضل و

بهتر از ماکه هرگاه گرسنه میشویم ما را اطعام میکنی و چون تشنه میشویم ما را آب
میدهی و بتو گرویده ایم و پیروی و متابعت ترا اختیار نموده ایم عیسی علیه السلام
در جواب فرمود که افضل و بهتر از شما کسیست که عمل میکند بدست و از کسب خود
میخورد و بعد از آن بقصاری اقدام نمودند و جامهای مردم میشستند و کرایه
آن صرف خود میکردند وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ یهود
اتفاق کرده بودند و حیلة انگیخته که عیسی را بقتل آرند چنانچه در سوره نسا
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی حق تعالی عیسی را باسمان برد و جزای مکر
بایشان رسانید که بجای او جهت خود را کشتند بخواری تمام و خدای تعالی بهترین
مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ
إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ
كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ یاد کن آنرا که خدای تعالی گفت کهای عیسی من فرا گیرنده توام از دنیا
و بر دارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملایکه خود و پاک کننده و نجات دهنده
توام از قصد و مکر آنکسانی که کافر شدند بتو و گرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند
یعنی مؤمنان امت تو بالای آنانی که کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت
بآن بود که نصاری غلبه کردند بر یهود به حجت و برهان در اثبات رسالت عیسی
علیه السلام یا غالب شدند برایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره که ملک از یهود
زایل شده و باقتدار نصاری در آمد در بلاد روم و فرنگ و پیوسته ترسایان
بر جهودان غالب خواهند بود تا روز رستخیز پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی
و متابعان و منکران او پس حکم کنم براستی میان شما در آنچیزی که شما در وی اختلاف
میکنید یهود موسی را علیه السلام معتقدند و محمد و عیسی را صلوات الله علیهما منکرند

ونصاری

ونصاری اهل موسی و عیسی را تصدیق مینمایند و محمد صلی الله علیه و آله را منکروند
و بثالث ثلثه قایلند و مؤمنان میگویند که الله تعالی یکیست و محمد و موسی و
عیسی صلوات الله علیهم فرستادگان اویند بحق پس حق تعالی فرمود که بر نسبت
این طوایف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ پس آنان که کافر شدند یعنی یهود و نصاری پس عذاب
کنم ایشانرا عذابی سخت در دنیا سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری و در آن
سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ و نیست مر این کافرانرا از یاران و نصرت
دهندگان در منع عذاب ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ
أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و اما آنکسانی که ایمان آوردند یعنی امت
محمد صلی الله علیه و آله و عمل صالح کردند پس بدهد خدای تعالی مزدهای ایشانرا در دنیا
به نیک نامی و در عقبی بدوست کامی و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکارانرا
ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ این کلام که مذکور شد در قصص
انبیا علیهم السلام میخوانیم آنرا بر تو و آن از علامت نبوت و دلالات رسالت تست مراد
از آیات ذکر و بیست محکم از بطرق خلل و تعرض ذلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان
قصه عیسی علیه السلام نصاری نجران زبان طعن و اعتراض گشاده میگفتند ای
محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بروی مینهی آنحضرت فرمود که عیاذاً
بالله که نام عبدالله مر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای تعالیست
و کلمه ایست القا کرده به بتول عذرا ایشانرا آتش غضب برافروخته گفتند هیچ
آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد که إِنَّ مَثَلَ
عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ
رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ بدرستی که صفت عیسی و شان غریب او نزدیک

خدای تعالی است یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر و مادر مخلوق شد
بیافریند همچون صفت و شان آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق
شد و حال آنکه او را ابن الله نمیگویید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید
چگونه او را ابن الله میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکت در بعضی اوصاف پس
عیسی علیه السلم مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودیت و
او خارج از عادت مستمره آورده اند که تخصیص فرموده هر دو را بسبطه روح ایشان
از رم و دبر و ارحام و اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو بصفت بمحض قدرت بر وجه
خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند بیافرید آنهم خدای تعالی قالب او را از خاک
پاک پس گفت مر آن قالب را که بحکم من بباش بشر مستوی الخلقه زنده بروح پس ببود
آنچنان نیز میفرماید که همچنانکه خاک را گفتیم که آدم بباش باد را گفتیم که عیسی بباش
و پیش از ایشان کسی از خاک و باد مخلوق نشده بود پس در این خبر که از عیسی گفته شد
درست و راست است و پیغامی است رسیده از پروردگار تو بتو پس مباش ای شنونده
از شک کنندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات در آن و شنونده جمیع مؤ
منان را شاملست یعنی ای مؤمنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه
مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین
مانده لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند و در زندان گمان محبوس ماندند فمن
حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین ۰ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب عیسی علیه السلم از پس
آنکه بتو آمد از دانش عیسی که بنده و رسول است پس بگو بیشان که بیایید تا از
برای مباهله بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نزدیکان ما و نز

دیکان شما را

دیکان شما را پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم در یکدیگر پس بگردانیم
لعنت خدای را بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم وفد نجران را که عاقب و سید و آن جماعت که با ایشان بودند طلب
فرمود و گفت هر چند که من در حجت می افزایم شما در عناد منازعت می افزایید اکنون بیایید تا
بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان راضی شدند
زمان و مکان را مقرر ساختند ایشان چون رجوع با اسقف کردند باین احوال گفت فردا آیید و
و ببینید اگر محمد صلی الله بفرزندان و اهل بیت خود بیرون می آید از مباهله حذر کنید و اگر
با اصحاب می آید مباهله نمایید که بر هیچ چیزی نیست روز دیگر حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله دست امیر المؤمنین را گرفته و امام حسن و امام حسین را در پیش انداخته و فاطمه
علیها السلم را از عقب روان شدند و آنحضرت با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین
بگویید و نصاری نیز بیرون آمدند و مقدم ایشان اسقف بود چون چشمش بر پیغمبر افتاد و
با آن جماعت است از کسی پرسید که ایشان کیستند که با پیغمبر اند گفت یکی فلانی پسر عم و شوهر دختر او
و دوستترین مردم است بوی و آن دوی دیگر پسران دختر او اند از علی که حسن
و امام حسین اند و آن دیگر دختر نیک اختر اوست فاطمه زهرا که اعز و اشرف خلق است بوی آنحضرت ص
پیش آمده بزانو در آمد اسقف گفت بیاران خود که پیغمبر بزانو در آمد از برای مباهله
مثل پیغمبران دیگر سید با اسقف گفت تو هم پیش رو فریاد بر کشید که ای یاران از مباهله این
بزرگواران بپرهیزید که من رویها می بینم که اگر از خدای تعالی در خواهند کوهها را
از مواضع آن زایل کردانند و یقین میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده
نماند آنگاه از مباهله پرهیز نمودند و پشیمان شدند صلاح کار خود را در صلح دیدند پس
صلح کردند آنکه هر سال دو هزار حله بدهند و نوبت بدهند و سی زره پسندیده و قلم
مسلمانان نمایند بدین منوال صلح نامه نوشتند و بمنازل خود باز گشتند و طبرسی رحمة الله

امام

آورده که سید و عاقب باندک زمانی باز گشتند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یک حله و عصا و قدحی و نعلینی بر سبیل تحفه هدیه آوردند و مسلمان شدند و آنحضرت فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ کردانیدی و آتش بدیشان فرو ریختی و جمله اهل نجران حتی عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی و اجماع اهل تفسیر است که مراد از ابنائنا حسن و حسین اند علیهما السلام پس این دلالت کرد بر آنکه فی الحقیقه پسر بوده اند ابن علان که یکی از علماء معتزله است میگوید که این دلالت میکند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آن حال مکلف بوده باشند زیرا که مباهله جایز نیست مگر با بلوغ و علماء امامیه رحمهم الله جواب میگویند که ایشان تمام العقل با دیگر صفات کمال از علم و حلم و عصمت مخلوق شده اند حق سبحانه و تعالی ائمه معصومین را صلوات الله علیهم بچیزی چند اختصاص و امتیاز داده که دیگران با ایشان مشارکت ندارند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که این دو پسر من حسن و حسین امامند خواه ایستاده و خواه نشسته یعنی در جمیع احوال و مراد از نسائنا فاطمه زهراست علیها السلام زیرا که غیر از او زنی در مباهله حاضر نبود و درین تفضیل زهراست بر جمیع زنان عالم و مؤید این آنکه آنحضرت فرمود که فاطمه پارهٔ از بدن منست و حق سبحانه و تعالی خشم میکند بخشم فاطمه و خشنود می شود بخشنودی فاطمه و غیر ازین احادیث و مراد با انفسنا امیر المؤمنین است علیه السلام نه غیر او زیرا که خواننده شده پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی تواند بود و الا لازم آید که داعی نفس خود باشد پس او می باید که غیر او باشد و او بغیر از امیر المؤمنین علیه السلام نبود و این دلالت میکند بر غایت فضل و علو درجه و نهایت مرتبه که دیگری با وی در آن مشارکت ندارد که حق سبحانه و تعالی او را نفس رسول الله فرموده باتفاق آنحضرت افضل رسل و اشرف کاینات است

پس لازم

پس لازم می آید که مساوی افضل نیز افضل باشد و مع ذلک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم پیش از خلایق بچهار هزار سال و دیگر فرموده که صفاتی که در انبیا علیهم السلام متفرق بوده در علی مجتمع است و شیخ مرحوم سعید ملقب بشهید رحمه الله تعالی رساله در تفضیل ایشان نوشته و مضمون آن اینست بدانکه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر حضرت حق جل و علا بخلق فرستاده و بعضی دویست و بیست و چهار هزار گفته اند و حق و اصح اولست و از آنجمله سیصد و سیزده پیغمبر مرسل اند که جبرئیل علیه السلام بظاهر بایشان آمده و این جمله افضلند از باقیان و ازین جمله اولو العزم پنج اند و بعضی شش گفته اند و اول هفت و ایشان از جمیع نبیین و مرسلین افضل اند و اولو العزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد است صلوات الله علیهم اجمعین و بلا شک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله افضلست از سایر انبیا باتفاق جمیع امت و اما امیر المؤمنین صلوات الله علیه بلا شک باتفاق جمیع علمای محققه افضل است از سایر انبیا ما عدای خمسه و بعضی از علما تفضیل کرده اند او را بر ایشان ما عدای حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیرا که او مساوی آنحضرت است بقول الله که و انفسنا و انفسکم و بقول حضرت رسالت پناهی که تو از منی و من از تو و گوشت و خون تو گوشت و خون منست تو منی و من از تو و تو میشنوی آنچه من می شنوم و می بینی آنچه من می بینم و تو پیغمبر نیستی و لیکن وصی و وزیر منی و بلا شک محمد صلی الله علیه و آله افضل است پس مساوی افضل هم افضل باشد و اما امام حسن و امام حسین علیهما السلام بخلاف نزد این طایفه محققه مساوی اند بباقی اولو العزم و بعضی بتفضیل رفته اند بر ایشان و میان ایشان که دو سبط نبی اند حق مساوات ایشان است چه حدیث مقتضی آنست که میان ایشان مساوات باشد الا آنکه امام حسن در سال بزرگتر است از امام حسین

تفضیل نهاده اند ایشانرا بر باقی ائمه نسعه و اما میان ایشان و باقی اولو العزم
خلافست در تفضیل و عدم تفضیل لما حقّ و اصحّ مساواتست و اختلاف کرده
اند در تفضیل محمد بن الحسن المهدی بر غاینه و لیکن حق آنست که میان تسعه
مساواتست و اگر کسی احوال ایشانرا نیکو تامل نماید فی الجمله رتبه ایشانرا معلوم
تواند کرد اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللّٰهُ وَاِنَّ اللّٰهَ
لَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ براستی که این قصها که مذکور شد هر آینه آنست چیزی راست و درست
و نیست هیچ معبودی سزای پرستش مگر الله تعالی که استحقاق معبودیت او راثابت
است و بتحقیق که خدای تعالی اوست غالب و قوی و محکم کار فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ
اللّٰهَ عَلِیْمٌ بِالْمُفْسِدِیْنَ پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند پس
براستی که خدای تعالی داناست بحال تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است
بر آنکه حقیقت فساد اعراضست از طریق توحید قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْا اِلٰی
کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَلَا نُشْرِکَ بِهٖ شَیْئًا وَلَا یَتَّخِذَ
بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُوْلُوا اشْهَدُوْا بِاَنَّا
مُسْلِمُوْنَ بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایانست و یا یهود مدینه و یا فریقین
و عموم اولی است و مضمون خطاب اینست که بیایید بسوی سخن راست میان ما و شما
یعنی کلمه که هر دو باید که در آن یکسان باشند و این کلمه سه چیز است یکی آنکه نپرستیم
مگر خدای عز و جل تعریض یهود و نصاری را است در عبادت عزیر و عیسی علیهما
السلم و دوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهر است
و سیم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را خدایان جز خدای تعالی با تخاذ ارباب
از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت
از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است با تخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار

ایشان بود

ایشان بود در تحلیل و تحریم پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه عدل پس بگویید
شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشانرا که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم این ارباب تعریض
است یعنی پس معترف شوید که شما کافرانید یَا اَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تُحَاجُّوْنَ
فِیْ اِبْرٰهِیْمَ وَمَا اُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ وَالْاِنْجِیْلُ اِلَّا مِنْ بَعْدِهٖ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ
ای یهود و نصاری چرا شما دو گروه خصومت میکنید در دین ابراهیم علیه السلم
مدعای یهود آن بود که حضرت ابراهیم ع یهودی بود و ترسایان میگفتند نصرانی
بود حق تعالی فرموده که چرا در دین او مجادله می کنید وا وراد یهود و ترسا میخوانند
و حال آنکه فرستاده نشد توریة که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که
نصاری حکم او را کردن نهادند مگر بعد از زمان ابراهیم علیه السلم و مقرر است که
ابراهیم علیه السلم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی علیه السلم بدو
هزار سال و چون او بر این دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد
اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد آیا در نمی یابید و تعقل سخن
خود نمی کنید هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِیْمَا لَکُمْ بِهٖ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّوْنَ
فِیْمَا لَیْسَ لَکُمْ بِهٖ عِلْمٌ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ تنبیه میکند که هوش
دارید که شمائید آن گروه که خصومت کردید و حجت آوردید در آن چیزی که هست
مر شما را بآن دانشی یعنی نعت محمد صلی الله علیه و آله و السلم که در توریة و انجیل
خوانده بودید و آنرا تغیر دادید پس چرا خصومت میکنید و مجادله مینمائید در
آنچه نیست مر شما را بآن دانشی و خدای تعالی میداند که ابراهیم علیه السلم بر دین هیچ یک
از شما نبود و شما نمیدانید حقیقت حال او را مَا کَانَ اِبْرٰهِیْمُ یَهُوْدِیًّا وَلَا
نَصْرَانِیًّا وَلٰکِنْ کَانَ حَنِیْفًا مُسْلِمًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ نبود ابراهیم علیه السلم
جهود و نه ترسا چه آن هر دو از صفت مذمومه اند که از ملت محرف اند و دین نزد

خدای تعالی اسلام است و این دلالت میکند که موسی علیه السلم یهودی نبوده و نه عیسی
نصرانی چنانچه ابراهیم علیه السلم که از هر دو بری بود یعنی نه یهودی و نصرانی و لیکن
بود ابراهیم علیه السلم پاک موحد و منحرف از عقاید ردیه مخلص و تسلیم کننده و نبود
از شرک آرندگان یکی تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و
عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ۝ آورده اند در وقتی که جعفر بن ابی طالب با جمعی از مسلمانان
از مکه بحبشه هجرت کرده بودند قریش عمرو عاص بن اخلاص و عبد الله بن ابی ربیعه را
با هدایا پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانان را بسبب ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند
و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرد و ایشانرا ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت
قرآن امر کرد و سوره عنکبوت و روم را خواند نجاشی و اصحابش آب در دیده کردانیدند
باز گفتند بخوان دیگر ازین کلام زیبا آنگاه سوره الکهف را خواند عمرو بعد ازین
خواست که نجاشی را بغضب آرد گفت ایشان عیسی و مادرش را دشنام میدهند
نجاشی پرسید از جعفر که چه میگویی در باب عیسی و مادرش علیهما السلم او سوره مریم
را خواند او را خوش آمد گفت بخدای که عیسی و مادرش زیاده برین نیست که درین کلام وصف
کردند بعد از آن نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ تفرقه نخواهید دید
بحزب ابراهیم علیه السلم عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کدامست نجاشی گفت این گروه
که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد او آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز
دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی
کرد و حبشه میگفت این آیت در مدینه فرو فرستاد بدین معنی که سزاوارترین مردمان است
بدین ابراهیم هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان او و دیگر این پیغمبر است
که ملت اوست و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر و خدای تعالی دوست مؤمنان

وسازنده

و سازنده کار ایشانست و این آیت دلالت بر آنکه ولایت و دوستی حق ثابت میشود
بدین نه بنسب و مؤید این قول امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که اولای مردمان
بانبیا اعلم ایشانست بآنچه بر ایشان منزل گشته بعد از آن این آیت خواند باز فرمود
که دوست محمد ولی محمد صلی الله علیه و آله آنکسست که اطاعت کند خدای را و اگرچه
دور باشد نسبت او و دشمن محمد کسیست که عصیان نماید امرهای خدای را و فرمان او را اگرچه
از خویشان نزدیک باشد وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ
مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ آرزو می برند گروهی از یهود آنکه شما را
گمراه کردانند خطاب با حذیفه و عمار یاسر و معاذ بن جبل است که یهود ایشانرا بدین خود
دعوت میکردند و میخواستند که از راه راست بیفکنند و گمراه نمیسازند مگر نفسهای خود
را چه وبال اضلال بدیشان عاید است و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ۝ ای گروه نصاری
و یهود چرا کافر میشوید بقرآن یا بنعت محمد صلی الله علیه و آله و حال آنکه شما
گواهی میدهید که توریة و انجیل حقست و نعت او در هر دو کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ ای گروه یهود
چرا می آمیزید درستی را بکجی و ناراستی یا غلط مینویسید توریة را بر خرافات
خود یا می پوشید اقراری را که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتید بانکاری که بعد
از آن در دل دارید و چرا می پوشید سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است صلی الله
علیه و آله و حال آنکه شما میدانید که پوشیده نخواهد ماند چراغی که افروخته عنایت
الهیست بدم هر سرد نفسی منطفی نگردد وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝ دوازده تن بودند از یهود خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین

محمد صلى الله عليه وآله درآييد از روى مكر وحيله و بآخر روز چنان فرا نماييد كه ما در
كتاب خويش تامل كرديم و با علما واحبار مجادله بسيار نموديم بطلان دين و فساد آيين
شما بر ما روشن شد و نشانهاى نبى موعود در پيغمبر شما موجود نيست ممكن كه بدين حيله
بعضى از اصحاب در تردد افتند و گويند اين طايفه اهل كتابند سخنى چنين از روى گزاف
نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شايد كه از طريق
تصديق محمد صلى الله عليه وآله منحرف شده بدين ما در آيند حق سبحانه و تعالى مؤمنان را
ازين مكر آگاهى داد و اين آية فرستاد كه گفتند گروهى از اهل كتاب يعنى اكابر دوازده
تن كه گفته شد ايمان آريد يعنى بزبان اقرار كنيد بدان چيزى كه فرو فرستاده شد
بر مؤمنان يعنى قرآن در اول روز كه فرستوييد و انكار كنيد در آخر روز بدان چيزى
كه در اول روز اقرار كرده ايد شايد كه مؤمنان بسبب انكار شما بعد از اقرار در شك
افتاده باز گردند از دين خود وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى
هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ
الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و چون احبار يهود
ديدند كه زرق ايشان نگرفت كه دين حق دين خداست يعنى اسلام اين جمع معتمد
بود در ميان سخن يهود و رد قول ايشان را بيان ميكند كه تصديق مكنيد مگر هم دينان
خود را و باور مداريد آنچه داده باشد هيچكس را مانند آنچه شما را داده اند
از علم و فضل و حكمت و اين را باور مداريد كه مسلمانان محاجه كنند نزد پروردگار
شما زيرا كه دين شما درست تر است و حجت شما قوى تر و روشن تر بگوييد كه برترى
و بهترى يا افزونى در علم و حكمت بدست تصرف خداست و نهمت ميدهد آنرا كه ميخواهد
و خداى تعالى بسيار رحمت داناست باهل استحقاق در اعطاى فضل يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خاص ميگرداند باسلام يا قرآن يا نبوت

يا امامت نيز هر كرا ميخواهد و ميداند كه استحقاق آن دارد و خداى تعالى خداوند فضل
بزرگست بر مؤمنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ
مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ و از اهل كتاب كسى باشد كه او را امين سازى بهزار دويست اوقيه از مال
خود ادا كند آن مال را بتو و آن عبد الله بن سلام بود كه يكى از قريش هزار و دويست اوقيه
زر بامانت بوى داده بود و ابن سلام آنرا ادا كرد و از يشان باشد كسى كه اگر او را امين
گردانى بيك دينار زر ادا نكند و باز ندهد بتو مگر آنكه باشى بر سر وى ايستاده بحجت
تقاضا او فنحاص بن عازورا بود از احبار يهود كه يك دينار امانت بدو داده بودند
و در آن خيانت كرد و بعضى گويند آنها كه اداى امانت ميكنند نصارى اند و آنانكه
نمى كنند يهود اين خيانت هر يهود را بسبب آنست كه گفتند نيست بر ما در باب خيانت
بغير يك خواننده و نويسنده نيستند گناهى و عقوبتى در آخرت معتقد يهود آن بود كه
هر كه توريه نداند امى است و مال امى را بر خود حلال ميدانستند و ديگر ميگفتند كه
توريه روا داشته است كه با مخالف دين خود خيانت كنيم و ميگويند درين سخن بر خداى
تعالى دروغ چه در همه اديان و شرايع باداى امانت حكم رفته است و حال آنست كه
ايشان ميدانند كه خيانت حرام است بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ نه چنانست كه شما اعتقاد كرده ايد بلكه هر شما گرفته ايد در خيانت عرب و عجم
اينست كه هر كه وفا كند بعهد خويش كه خداى تعالى با وى بسته است در توريه باداى امانت
و ترك خيانت و بپرهيزد در باب حلال و حرام پس بدرستى كه خداى تعالى دوست ميدارد
پرهيزكاران را إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا
خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَ

یزکیهم ولهم عذاب الیم بدرستی که آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهدی را که با خدای
بسته اند و آن ایمانست بمحمد صلی الله علیه وآله و سوگندان دروغ خود را که در باب
صفت مصطفی و تغییر آن میخورند که این از جانب حقست بهای اندک و آن سالی چند
انجو و کرنی که چند از کرباس که از کعب بن اشرف ستاده اند و نعت حضرت رسالت
را صلی الله علیه و آله تحریف کرده و بر این افترا در پیش عوام سوگند خورده و با
آنکه هر چند بسیار ستاده باشند نسبت بثواب آلهی اندک خواهد بود آن گروه
عهدشکنان و سوگند بدروغ خورندگان هیچ نصیبی نیست مر ایشانرا در آن سرای
از ثواب خدای تعالی و سخنی نگوید خدای تعالی با ایشان که بآن سخن دلخوش کردند
و بنظر رحمت بر ایشان ننگرد روز رستخیز و پاک نسازد ایشانرا از لوث گناه و مر ایشانراست
باشد عذابی که هرگز منقطع نگردد وان منهم لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب
لتحسبوه من الکتاب وما هو من الکتاب ویقولون هو من عند الله وما
هو من عند الله ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون و بدرستی که جهودان
گروهی هستند چون کعب و یاسر و حیی بن اخطب که از روی ناراستی می پیچانند زبانهای خود را
بخواندن کتابی که نوشته و بربافته احبار ایشانست و آن مفتریات را بزبان عبری میخوانند
تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند از توریة است و حال آنکه نیست از توریة
و میگویند آن محرف و مفتری از نزدیک خدای تعالی است و نیست آن از نزد خدای تعالی
و میگویند بر خدای تعالی دروغ که غیر سخن او را سخن او میگویند و ایشان میدانند
که دروغ میگویند از تحریف یهود و ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی میگفتند
که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان میفرماید
که ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس
کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون

الکتاب

الکتاب وبما کنتم تدرسون هرگز نبود و نیست و نباشد مر آفریده را یعنی عیسی را علیه السلام
با آنکه بدهد خدای تعالی او را انجیل و فهم آن یا فصل خود و اقضیه و پیغمبری پس آن کس
گوید مر امت خود را باشید شما بندگان یا پرستندگان من بجز از خدای تعالی ولیکن
گوید که باشید راستان در دین و استواران در دانش بسبب آنکه باشید شما که از روی
اخلاص بیاموزید مر دیگرانرا کتابی که حق تعالی فرو فرستاده از جانب آسمان با آنکه باشید شما که پیوسته بخوانید
و درست کنید کتاب را از معنی آیت چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش
دهد بافاده و استفاده و آنکه محمد بن حنیفه رض در روز دفن عبدالله بن عباس رحمه الله
فرمود که وفات یافت ربانی این امت مؤید این قولست و بزبان اهل معرفت ربانیان
مجرد انند که قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده و بیخ تکبر و صفات
نفس فریبنده کنده روی توجه از خود بر تافته و بدوست آورده ولا یأمرکم ان تتخذوا
الملائکة والنبیین اربابا أیأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون و نمی فرماید
آنکه خدای پیغمبر ساخته آنکه امر کند شما را که فرا گیرید فرشتگان و پیغمبرانرا خدایان
ملک و نبی تخصیص آنست که بعضی از مشرکان ملائکه را می پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبرانرا
که عیسی و عزیر اند آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد
از آن که هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را یعنی نه چه پیغمبر مبعوث است که شما را
با یمان خواند نه کفر واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة
ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال أأقررتم
واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشا
هدین و یاد کن که چون فرا گرفت خدای تعالی پیمان و عهد پیغمبرانرا و امم در اخذ
میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه و تعالی از همه پیغمبران فرا ستانده
که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه وآله و مضمون میثاق چنین است که هر چه

ببهم شما را از کتاب منزل و فهم آن پس بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که محمد است
صلی الله علیه و آله باور دارنده مر آنچیزی را که با شماست از کتاب و حکمت تا هر آینه
ایمان آورید بوی و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار
صفات و نعوت او لازم خود را بیاری او فرماید از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
مرویست که حق سبحانه و تعالی امر فرمود پیغمبران را از آدم و آن پس که بعد از او باشد از
پیغمبران و عهد ستاد که چون محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شود هر که از ایشان زنده
باشد ایمان بوی بیاورد و او را نصرت کند و الا این عهد و پیمان را با امت و قوم خود برسانند
گفت خدای تعالی انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان آیا اقرار کردید و فرا گرفتید بر این
که گفتیم عهد مرا بر وجهی که بران وفا کنید گفتند اقرار کردیم و میثاق پذیرفتیم گفت حق
تعالی پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا
و من که خدایم از گواهانم با شما بر این اقرار فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون
پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت وی کردن بعد از این
عهد و آن گروه معرضان فی بیرون رفتگان از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان
افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها
والیه یرجعون آیا پیمان شکنان بجز دین خدا می طلبند و حال آنکه مر خدای را گردن
نهاده است هر که در آسمانهاست و هر که در زمینهاست برغبت و بنفرت یعنی اگر خواهند
واگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت
و اهل زمین بعضی بطوع و بعضی بکره یا مومن بطوع و کافر بکره نزد مرگ که فایده
ندارد و بوی او باز گردیده خواهند شد طایعان و کارهان قل آمنا بالله وما
انزل علینا وما انزل علی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وما
اوتی موسی وعیسی والنبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم ونحن له

مخلصون

مسلمون بگو ای محمد که ایمان آورده ایم بخدای تعالی که یکتاست در ذات و بی همتاست
در صفات و گرویده ایم بانچه فرستاده اند بما یعنی قرآن و آنچه نازل گردانیده اند
بر ابراهیم و دو پسر وی که آن اسمعیل و اسحق علیهما السلام و کتابهای ایشان همان صحف ابراهیم بود علیه
السلام چه ایشان در تحت شریعت او بودند و آنچه داده اند بموسی که توریة است و بعیسی
علیه السلام که انجیل است و آنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق
و شعیب که کتب بر ایشان نازل شده بود از پروردگار ایشان جدایی نمی افکنیم میان یکی از ایشان
یعنی بهمه ایمان آوریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری و ما خدا را گردن
نهاده گانیم در امر و نهی او ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی
الاخرة من الخاسرین و هر که بطلبد غیر دین اسلام دین دیگر را پس پذیرفته نشود آن دین
از وی و او بواسطه ترک دین اسلام در آن سرای از زیانکاران باشد این تهدید جمعیست که
طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام اند و در شان آنها
که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید
کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم
البینات والله لا یهدی القوم الظالمین چگونه راه نماید خدای تعالی استفهام بمعنی
نفی است یعنی راه ننماید خدای تعالی گروهی را که کافر شدند بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان
دوازده تن بودند که از مسلمانان روی برتافته بار کفر پوشیدند چون حارث بن سوید و
طعمة بن ابیرق و حقیق بن ضبابه و حوح ابن اسلت و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای
تعالی و گواهی دادند باآنکه فرستاده خدای یعنی محمد صلی الله علیه و آله حقست و قول او صدق
و آمده بود بدیشان با آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزات بینه و خدای تعالی راه ننماید
گروه ستمکاران را از آنکه وضع کفر کردند در موضع ایمان اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة
الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب

وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ آن گروه مرتدانند پاداش بد ایشان آنست که بر ایشان باشد لعنت
خدای تعالی و آن دوریست از رحمت او و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان
و لعنت همه مؤمنان و آن مذمت کردن ایشانست جاویدان باشند در لعنت
یا در اثر لعنت که عقوبتست سبک گردانیده نشود از ایشان عذاب دوزخ و
نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در آخرت تاخیر عذاب
از وقتی بوقتی دیگر إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
مگر آنانکه باز گردند از کفر و رجوع بایمان کنند از پس آنکه برگشته اند از حق و صلاح
آورند ضمایر خود را و عزم جزم نمایند بآنکه بر ایمان ثابت و راسخ باشند پس بتحقیق
که خداوند تعالی آمرزنده توبه کارانست مهربانست بر ایشان جالوس برادر حارث
بن سوید این آیتها را بر پوست نوشته نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آن گفت
من هرگز از تو دروغی نشنیده ام و برادرم نیز بر رسول خدای تعالی دروغ نمی بندد
خدای تعالی از همه راست گوی تر است پس من چرا ناامید باشم از توبه کنایان روی بمدینه
نهاد و بوقت رجوع همین آیت را بران یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده
جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت انداخته ایم و انتظار مغلوبیت محمد و انصار و
اعوان او میبریم اگر مطلوب حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم
و توبه ما پذیرفته شود حق تعالی در شان ایشان فرستاد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ
إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ بدرستی آنانکه
کافر شدند بعیسی و انجیل و رسول او پس از گرویدن ایشان پس زیاده کردند کفر را بر کفر دیگر
یعنی ثبات ورزیدند بران یا بآیت توبه نیز کافر شدند هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان
و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان
در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم

مِّلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ
آنانکه کافر شدند و مردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند پس قبول کرده نشود
از هیچکس از ایشان بر پری زمین زر و اگرچه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافر انعقاد کند که سطح زر
زمین را از مشرق تا بمغرب مملو از زر سازد و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وی
مقبول نخواهد بود و آنها که کافر میمیرند مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بیحساب و نباشد
مر ایشانرا هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان صاحب کشاف
در ربیع الابرار آورده که در وقت وفات عیسی میگفت بعض زندانا و جماعتی که برگرد وی
بودند که اگر روی زمین پر میبود از زر سرخ و سفید من فدای خود میدادم از هول آنچه
من می بینم و مشاهده میکنم این بعینه همان سخن آن جماعتست که مذکور شد الجزء الرابع
لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ
عَلِيمٌ هرگز نیابید بنیکوئی و بد آنچه میطلبید از رضای او یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه
کنید یا صدقه دهید از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه
که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت مبذول سازید
یا دل که آنرا وقف محبت الهی کرده باشید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا
سر که آنرا از اد ناس تعلق بما سوی پرداز(ید) و گفته اند هر که محبوب خود را کند در دنیا نفقه
بمطلوب خود رسد در عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولا رسد
روایت کنند از ابی الطفیل که او گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت جامه خریده
در نظر آنحضرت خوب نمود فی الحال بکسی تصدق نمود و فرمود که از پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیده ام که هر که ایثار کند بر نفس خود با وجود احتیاج برضای حق تعالی متصدق گند حق
سبحانه و تعالی فرماید در روز قیامت که احسانی که بندگان من در میان یکدیگر کرده اند
جزا دنیا من امروز مکافات و مجازات آن بهشت ارزانی میفرمایم بعد از نزول این آیت

ابو طلحه انصاری آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن بنزدیک من بیرحی است
و آن ضیعه بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی که آنحضرت گاه گاه بآنجا فرمودی و از
میوه آن تناول نمودی هر جا که خدای تعالی حکم کند وضع کن پس در جواب ابو طلحه فرمود
بخ بخ این مالیست با سود بسیار و آنحضرت آنرا در میان اقربای او قسمت فرمود و آنچه نفقه
میکنید از چیزی خواه اندک و خواه بسیار از محبوبات اموال و خواه از غیر آن پس
بدرستی که خدای تعالی بان چیز داناست و بر حسب نیات شما شما را جزا خواهد داد
كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ
أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ همه
انواع خوردنیها بوده است حلال مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون آیت فرمود
که فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ یعنی بشومی ظلم و معصیت
جهودان بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بریشان
حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شدند گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق تعالی
این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال
نبود مگر آنچه حرام کرد یعقوب بر تن خود و آنچنان بود که یعقوب را علیه السلام مرضی عارض
شد گویند عرق النسا بود فرمود که اگر خدای تعالی مرا شفا دهد هر طعام و شراب که
نزد من دوستر باشد آنرا بر خود حرام سازم حق سبحانه و تعالی اورا شفا فرمود و یعقوب
علیه السلام گوشت و شیر شتر که از همه مطعومات و مشروبات دوستر داشتی تقربا الی الله
و وفاء بنذره بر خود حرام کرد جهودان متابعت او و از آنها اجتناب نموده گفتند توریة
بحرمت اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است که اینها میگویند بلکه یعقوب
بسبب نذر اینها را بر خود حرام کرد پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة و اگر ایشان
همچنین بر انکار اصرار نمایند بگو توریة را بیارید پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم این

اشیا را ازان

اشیا را ازان تلاوت کنید اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریة
صحیح ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فَمَنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝ پس هر که افترا کند و بربندد بر خدای دروغ
را در تحریم و تحلیل از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از بنی اسرائیل بوده نه از حق تعالی پس آن
مفتریان ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللَّهُ
فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ بگو خدای تعالی راست گفت در خبر تحریم
و سخن یهود دروغ بود پس متابعت کنید کیش ابراهیم و دین ابراهیم را در اسباحت
گوشت شتر و شیر شتر و جز آنکه او مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن و نبود از
شرک آورندگان إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى
لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى
النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَا
لَمِينَ ۝ آورده اند که مسلمانان تفاخر بکعبه میکردند و میگفتند افضلست از بیت المقدس
و یهود می گفتند بیت المقدس اعظم است که رجوع انبیا بآنجا بوده و در ارض مقدسه
واقع است حق تعالی آیت فرستاد بدرستی که اول خانه که بر روی زمین عمارت کرده
و ساخته شد برای مردمان تا آنرا زیارت کنند آن خانه ایست که در مکه واقع شده و
گویند بکه مسجد است بجهت ازدحام مردم در وی بک بمعنی ازدحام است که اصل اوست
و مکه تمام حرم یا بکه اسم همان بقعه است که خانه در وست و مکه اسم شهر و از امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که فرمودند که پیش ازان نیز بیوت عبادت بوده اما او اول خانه ایست
که حق تعالی مبارک کرد آنرا بوفور مردمان و زیارت آنرا سبب رحمت و هدایت ساخت و اول
کسی که بنا کرد بعد از طوفان ابراهیم بود علیه السلام بعد ازان قومی از عرب بنا کردند
از جرهم دیگر بعد از هدم عمالقه بنا کردند بعد ازان قریش و آن حکایت چنانچه فرمود

که برکت داده شد یا باعبادت یکسانست که در غیر مکه واقع شود نظر بعضی امکنه و
عرض اصلی از ذکر این اولیت بیان فضیلت و ترجیح اوست بر بیت المقدس و اولیت
بنا را در بیان مقصود چندان تاثیری نیست بلکه اول بنایی که از برای طواف و زیا
رت باشد تا مردم از شرف حج مشرف شوند و مثابه کردند آنرا تاثیر تمام است
چنانچه امیر المومنین علیه السلم فرموده و از افضلیت آن بیت همین کافی است که آمرزنش
رب جلیل باشد و مهندسش جبرئیل و بانیش ابراهیم خلیل و تلمیذش فرزند دلبندش
اسمعیل و این خانه خدا و ند هدایت است مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشانرا مهتدی
میسازد یا راه نماینده است مرایشانرا ببهشت در ین خانه یا در حرم نشانهای رو
شنست یکی از آنها مقام ابراهیم و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن
نه یک آیتست بلکه چهار آیتست اول تاثیر آن سنگ از قدم آنحضرت دوم غوص کردن قدم
او در رو تا بکعبین سیم بقای آن رقم مدتی متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود
کثرت اعادی و آیتی دیگر آنست که هر که در آید درین خانه باشد از قتل ایمن و غاد
و ابو جعفر محمد بن علی الباقر فرموده که هر که در آید باین خانه و عارف باشد بانچه
خدای تعالی برو واجب کرد انیده ایمن گردد در آخرت از عذاب دایم و اگر جاهلست
ایمن میگردد از مکروهات دنیا چه اگر پناه برد بر و دست تعرض از وی کوتاه است مادام
که در خانه باشد و دیگر آیات ظاهرات هست چون نمل مکوب بدان اختصاص آن بقیع
مومنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول میگردد و هیچ پرنده بر بام آن خانه ننشیند و هرگز سطوافی
کننده نباشد و هر که نظر بحال بد کند البته دیده اش اشکبار شود و اهل الله هر شب آدینه
در حوالی وی حاضر گردند سیما صاحب الامر علیه السلم و جنیان بطواف آن مایل باشند و
از آب زمزم آن مرضی شفا می یابند و محفوظ اند و حوش از سباع ضاره و اگر بنده دیرم
خرابیه بر بام کعبه بالا رود البته آزاد شود و هر گاه باران از جانب رکن یمانی میباشد اتصال

درین

درین فراوانی و ارزانی میشود و اگر بطرف رکن شامی واقع شود ارزانی در شام میباشد
و اگر بر تمامی خانه واقع شد در جمیع شهرها فراوانی اثر میکند و امثال این آیات واضحه
بسیار است و بعضی عرفا گفته اند که مقام ابراهیم مقام خلتست و هر که بدین مقام در آید
از همه فتنها ایمن گردد در آمدن بحرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن و دخول
در حرم واسطه ایمنی باشد از تیشه قطیعت و این بر دوستان از همه ایمنی زیاده
است و مر خدایراست بر مردمان قصد خانه کعبه که هر که توانایی دارد بسوی خانه کعبه از
جهت راه و استطاعت زاد است و راحله و مونت عیال در رفتن و آمدن میسر که آن
صحت و امن طریق و قدرت بر رکوب وسعت وقت و هر که نکرود بفریضه حج پس بدرستی
که خدای تعالی از همه عالمیان بی نیاز است و وجوب حج فوری است و با شرایط یکبار
واجبست در جمیع عمر و حق سبحانه و تعالی درین آیت تاکیدی چند فرموده در امر حج
اول ایراد او بصیغه خبر دوم ایراد او در صورت اسمیه سیم ایراد بر وجهی که مفید
آنست و آن حقیقتی مر خدایرا در رقاب مردمان چهارم تعمیم حکم است اولا با تخصیص
او و آن ایضاح بعد از الهام است و این ابلغست از آنکه یکبار مذکور کردد و پنجم
تسمیه فرموده ترک حج را بفعل کفره و از جهت آنکه ترک آن از اعظم کبایر است و لهذا
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که حج برو واجبست و بجای نیارد
و بمیرد او بر دین یهودی و نصاری مرده باشد ششم ذکر استغنا که درین موضع دلالت بر
شوت مقت و خذلان و سخط دارد هفتم عن العالمین فرموده نفرموده عنه چه
هر گاه استغنا از تمام عالم داشته باشد بی شک از و نیز دارد و استغنای کامل
او دلیلست بر سخط و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرموده که مراد
از قول حق تعالی که وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى آنانی اند که حج برایشان واجب شده باشد
و حج نکرده باشند ایشان در قیامت کور بر انگیخته شوند و گویند فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ

واسکان

احرجج است یعنی حج کنید به بیت الله و این دلیلست که حج کفاره گناهانست یعنی
در پناه حق گریزید از گناهان خود که ارحم الراحمین است قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ بگوای اهل کتاب
چرا می‌پوشید یا نمی‌گروید بآیتهای روشن که خدای تعالی در توریت و انجیل فرستاده یا
معجزاتی که بمحمد صلی الله علیه و آله تخصیص فرموده یا علاماتی که در صفت او شما را فرستاده
و بشارت داده بآن و شما واقفید بران و خدای تعالی مطلع است و گواه است بدانچه
شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ بگوای اهل توریة چرا باز میدارید از راه خدا که دین اسلام است
و منع میکنید کسی را که بگرویده بخدای تعالی و دین حق را قبول کرده مراد قبیل عمار
یاسر است که در رفقای او ایشان را یهود بکیش خود میخواندند میطلبید برای آن راه
راست کجی و انحرافی یهود مسلمانان را میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخصی
که شما متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود در توریت و نعت و صفت او بر وجهی که تحریف
داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه و تعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام
و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است و از
وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اید و خدای تعالی غافل نیست از
آنچه شما میکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت اصحاب
انصار است میگوید که اگر شما فرمان برید گروهی را از یهود که شاس بن قیس و ا
ویند باز گردانند شما را بعد از ایمان شما کافران یعنی اگر متابعت شاس
و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهودی حقود و حسود بود و پیوسته

عیبجویی

عیبجویی و بدگویی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در هر مجمع یکجهتان ایشان
افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال
دایم و قایم بود و چون مسلمان شدند و آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد
شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که همان طریق عداوت میان آن دو فریق تازه
کرد و شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که
حرب عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام در مذمت
خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمده و ابیات قصیده
بسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجای اوسیان گشودند
و اوسیان تحمل نکرده آغاز فحش خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و در
طرفین مضار مقاتله مهیا از مجادله بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کردند
و غبار از معرکه بهوا برانگیختند فی الحال جبرئیل امین علیه السلام باین آیتها نازل شد و آنحضرت
بمعرکه ایشان در آمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود با وجود آنکه من در میان
شمایم داعیه رسوم جاهلیت رایج میکنید پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی
ساخت طریق دین داری را فرو میگذارید بشنوید که خدای تعالی چه میفرماید پس
این آیتها را بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان
یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود میبردند از ایمان بکفر باز میگردیدند
و حق تعالی بر ایشان باین وجه خطاب میکند وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ
آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
و چگونه کافر میشوید و حال آنست که شمائید که خوانده میشود بر شما قرآن که در وی حلال
و حرام و آنچه از مقاصد دینی و دنیویست از و حاصل است و در میان شماست رسول
او و گویند که در دین قوتست که رسول برگزیده است در میان شما که آیات و علامات و

معجزات بسیار از نقل او مشاهده میرود یکی آنکه از عقب می بیند وآنچه از پیش می بیند
و دیگر چشم او در خواب نمی رود و دل مبارکش بیدار است و دیگر سایه ندا اود
که بر زمین افتد و دیگر مگس بر آنحضرت نمی نشیند و دیگر زمین فرو میبرد و آنچه
از آنحضرت جدا میشود و هرگز کسی بول و غایت او را ندیده و آنحمل بوی خوش
میداده و دیگر هر چند مرد دراز قد بودی بقد وی نمیرسید و دیگر در میان دو
دو شانه اش مهر نبوت بود و دیگر بهر جا که نشیمن مود مردم از بوی خوش محمدی
میدانستند که آنحضرت از آنجا گذشته و دیگر در شب ظلمانی چهرهٔ مبارکش درخشان
بود مثل شمس نورانی و دیگر مختون متولد شده بود و غیر این از آیات در نزد
امامیه بصحت رسیده که ائمهٔ معصومین علیهم السلام این علامات نیز در ایشان موجود
بوده بالتمام که در امامت باین آیات از غیر ممتاز بودند و این را در کشف الغمه و غیر
ذلک در کتابهای دیگر نیز آورده اند لیکن مهر ایشان مهر امامت بوده و نه نبوت و
هر که چنگ در زند بدین خدای تعالی یا کتاب او پس بدرستی که راه نموده شود بسوی
راه راست یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا
وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج بترسید از عذاب خدای تعالی
چنانچه سزاوار ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخ است و همچنین مرویست
از ابی عبد الله و ابی جعفر علیهما السلام چه تقوی بدین وجه که حق او باشد هیچکس
را نمی تواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت رفع نموده ناسخ این آیت
فرستاد که فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیزکاری کنید باقتدار که مقدور شماست و
ممیرید مگر آنکه شما مسلمانان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقه امر است
باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرند وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَ
وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ

بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ
اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و چنگ در زنید ای انصار بدین خدای تعالی
که حبل متین است همه شما حبل الله یا قرآنست یا متابعت سید انام و پاموا فقت ائمهٔ کرام
علیهم الصلواة والسلام امر میفرماید همه مجتمع شوید در اعتصام بحبل چه اگر چنگ نزنید
بعروهٔ وثقی و حبل متین ایشان راه بمقصد اصلی نتوانید برد و بمطلوب حقیقی نتوانید رسید
و پراکنده مشوید از خدمت وی و یاد کنید نعمتهای خدای را که بر شما افاضه کرده و آن اسلام
و قرآنست و هجرت پیغمبر بمدینه ایشان آنرا یاد آورید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که
پیوسته حرب میکردید پس خدای تعالی پیوند داد میان دلها شما ببرکت اسلام و میمنت خدمت
سید انام علیه الصلواة والسلام پس گشتید شما برحمت خدای تعالی برادران دینی یکدیگر
و بودید شما بواسطهٔ ضلالت و جهالت برکناره مغاکی از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید
بر وقوع در آن و اگر مرگ شما را در آن حال دریافتی هر آینه بدوزخ میرفتید پس شما را باز
رهانید خدای تعالی از آن حفره یا از آن آتش همچنین که بیان کرد احوال شما را از نفرت قدیمی
و الفت جدید بیان میکند حالا و روشن میکرداند برای شما دلایل وحدانیت خود را تا
باشد که شما ثابت مانید بطریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و هر آینه بایدکه
باشند از شما گروهی که ایشان بخوانند مردمان را بنیکویی یعنی باسلام یا بائتلاف مومنان
با یکدیگر و جمع بر آن شدن که این داعیان موذنانند که خلق را بعبادت خدای تعالی میخوانند
و بفرمایند به نیکویی و باز دارند از منکر هر چه حق سبحانه و تعالی و رسول او بیان امر
فرموده اند معروفست و هر چه از آن نهی نموده اند منکر است و محققان گویند معروف
خدمت حقست و منکر صحبت نفس و آن گروه که داعی خیر و امر معروف و ناهی منکرند ایشان
رستگارانند در تفسیر علی ابن ابراهیم رحمه الله وارد یافته که عالم آل محمد صلی الله

و نقول بعضی ایضا

علیه واله فرموده ایشان اینچه هدی است علیهم السلم وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ
اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مباشید
ای مسلمانان مانند انکه متفرق شدند بعد از وفات پیغمبران چون یهود و نصاری که در میان هر یک
فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و نسطوریه و ملکانیه و یعقوبیه از نصاری
و کفته اند مبتدعان این امت چون مشبهه و مجسمه و نواصب و خوارج و غیر ذلک هر فرقه
دشمن فرقه دیکر بند و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از وفات
موسی علیه السلم نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلم و این امت در همان
روز که حضرت رسالت صلی الله علیه واله رحلت فرمود و این اختلاف ایشان بود از
پس انکه آمده بود با ایشان حجتهای روشن در کتب ایشان و آن کروه پراکنده کان و
مخالفان مر ایشانراست عذابی بزرک يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا
الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
در ان روز که سفید کردد رویها و سیاه کردد رویها پس اما انکه سیاه شود رویهای
ایشان و حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان کویند آیا کافر شدید پس از ایمان
خود ای شامتت اهل کتاب که بعد از ایمان به پیغمبر ما صلی الله علیه واله کافر کشتند
و منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار کردند و کافران که روز میثاق بربوبیت
حق تعالی اعتراف نمودند در دنیا کافر شدند و مرتدان که بعد از استجماع سعادت
ایمان که فتاده دام شقاوت و خذلان کشتند و خوارج و نواصب و مخالفان اهل
البیت علیهم السلم که بعد از تمسک بدین حق در ورطه ضلالت و بدعت افتادند
پس بچشید عذاب دوزخ را از انچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید و به تیه
ضلالت افتادید در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آمده که چون این ایت عالی
رایت نازل شد حضرت رسول الله صلی الله فرمود که امت من وارد شوند در روز

قیامت بر من

قیامت بر من با پنج رایت پس یکی رایت با عجل این امت باشد که مخالف اول است من سوال کنم
از ایشان که چکونه سلوک کردید با ثقلین که قرآن و عترتست بعد از من کویند در جواب
که بزرکتر را تحریف و تغییر کردیم و به پس پشت انداختیم یعنی منظور نداشتیم و اعتبار
نکردیم و اما کوچکتر را با ایشان عداوت ورزیدیم و بغض ایشان در دل نکاه داشتیم
و کشتیم من کویم که بروید بدوزخ تشنه و جکر سوخته که سیاه باد رویهای شما بعد از
رایت دیکر با فرعون این امت که مخالف دویم است پس کویم چه کردید با ثقلین
بعد از من کویند در جواب که اکبر را تغییر دادیم و پاره کردیم و مخالفت نمودیم و اما
اصغر را دشمنی کردیم و کشتیم پس کویم وارد شوید بدوزخ تشنه جکر که سیاه باد
رویهای شما پس از آن وارد شود رایت دیکر با سامری این امت که مخالف
سیم است پس کویم ایشانرا که چه عمل کردید با ثقلین بعد از من کویند اکبر را عصیان
ورزیدیم و اما اصغر را فرو کذاشتیم و ضایع ساختیم کویم بروید با آتش سوزان جکر تشنه
و بریان که سیاه باد رویهای شما بعد از آن رایت ذی الثدیه پیدا شود با اول
و آخر خارجیان کویم چه کردید با ثقلین بعد از من در جواب کویند اما اکبر را
و اعتبار نکردیم و اما اصغر را عداوت نمودیم و محاربه و مقاتله کردیم پس کویم در روید
بدوزخ سوزان تشنکان که سیاه باد رویهای شما پس از آن ظاهر کردد رایتی رفیع
آیتی امام المتقین و سید الوصیین و قاید الغر المحجلین و وصی رسول رب العالمین
من بپرسم از ایشان که چکونه عمل کردید با ثقلین بعد از من در جواب کویند که
اکبر را متابعت کردیم و اطاعت نمودیم و اما اصغر را پس دوست داشتیم و مودت ورزیدیم
و مدد کردیم و نصرت نمودیم تا در نصرت ایشان خون ما ریخته شد پس کویم که در روید
به بهشت عنبر سرشت سیراب که سفید باد رویهای شما بعد از ان خواند که یوم تبیض
وجوه تا آخر وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

شتیم و ایذا رسانیدیم

سوزان

که متابعان امیر المؤمنین و

و اما آنانکه سفید باشد رویهای ایشان و ایشان مؤمنان و دوستان اهل بیت باشند
در رحمت خدای تعالی یعنی در بهشت از قبیل تسمیه محل باسم حال این سفید رویان در
رحمت یا در جنت جاوید باشند و سفید روی محبان اهل البیت علیهم السلام از این نقل
معلوم توان کرد که در کشف الغمه وارد است که اسمعیل بن محمد حمیری که سید اشتهار
داشت اما علوی نبود و اول طریق غیر اثنی عشری داشت و چون بحضرت
ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام رسید او را از آن طریق باز گردانید و این
مذهب را اختیار کرد و قصاید بسیار در مناقب دارد حسین بن عون روایت کند که
در وقت بیماری سید من بعیادت او رفتم اتفاقا وقتی بود که جان می سپرد موافق
و مخالف از همسایها بر گرد وی بودند ناگاه نقطه سیاهی در روی او ظاهر شد و می
افزود و سیاهی محو می شد تا تمام روی او سفید شد در غایت صفا و نورانیت در
آنحال چشم گشود و این ابیات را خواند شعر كَذَبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَا يُنَجِّي مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتِ
قَدْ وَرَبِّي دَخَلْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ وَعَفَا لِيَ الْإِلَهُ عَنْ سَيِّئَاتِي فَأَبْشِرُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ وَتَوَلَّوْا عَلِيًّا
حَتَّى الْمَمَاتِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ یعنی دروغ پنداشتند
زعم کنندگان که علی علیه السلام نجات نخواهد داد دوست محبت خود را از عیب و شین
بخدا سوگند که در رفتم به بهشت عدن و عفو فرمود حضرت معبود از گناهان و سیآتی که
مرا بود پس بشارت دهید امروز دوستان علی را که تولی کنند بعلی تا وقت وفات و باز تولا
نمایند بعد از او به پسران عالیقدر او یکی بعد از یکی هر کدام که بدان صفات و شیمه باشند آنگاه کلمه
شهادت عرض کرد و جان بحق تسلیم نمود رحمة الله علیه این نقل دلالت کرد که طریق
مخالفت روسیاهی است و موافقت روسفیدی قل جاء الحق و زهق الباطل حق آمد و
باطل را زایل ساخت تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا
لِلْعَالَمِينَ آنچه گذشت در این سوره از اخبار و احکام آیتهای خدا و نیست از وعد

و وعید

سید اسمعیل بن محمد حمیری

و وعید و غیر آنکه میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بیهمتی و راستی و نیست خدای
که خواهد بیدادی از نزد خود بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت
نفرماید وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و مر خدای
راست آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه و آنچه در زمین است از ارکان و موالید
و بسوی خدای تعالی باز گردیده شود همه کارها كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْ
مُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ
لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ هستید شما بهترین
گروهی که از خلوتخانه غیب بیرون آورده شده است از برای مردمان قولی آنست که بودید
بهترین امتی در علم سابق یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنستکه در سلک خدمت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله منتظم اند این وقت آنستکه مرضی که شرع اقدس آنرا مستحسن شمارد
و نهی میکنید از منکر و آنچه نهی بود که شارع آنرا مستقبح داند و ظاهر آیت دلالت میکند
بر وجوب امر و نهی علی الاعیان بجهت اطلاق و اصح این قولست و بعضی واجب علی الکفایه
داشته اند و میگروید از روی تحقیق بخدای تعالی و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان
داشته باشند بهمه ایمان لازم است از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و حالات آخرت
و مجملا بما جاء به النبی و اگر ایمان آورند و تصدیق کنند علمای بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر
آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن هر آینه باشد ایمان و تصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر
و انکار بعضی از ایشان گرویدند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او و بیشتر ایشان
بیرون رفتگانند از دایره دین لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ
ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ هرگز شما را ضرر نتوانند رسانید مگر اندک رنجی بجهت گفتن که شما را بکفر دعوت
کنند یا بهتان بر مسلمانی بندند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند و اگر کارزار کنند با شما

پشتهای بر شما کرد اند و بهزیمت دوند پس از هزیمت یاری کرده نشوند نه از خلق
یاری بینند و نه از حق مدد کاری ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ
اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ
بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ وضع کرده شد بر جهود ان علامت خواری و بی اعتباری
در نفس ایشان بحیثی که هرگز منتقل نگردد و اصح آنست که ذلت جزیه است هرکجا
یافت شوند آن ذل با ایشان باشد این استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات
ایشانست لیکن ایشان از بنها رمیدهند یعنی از خدای که قبول جزیه است و عهدی از مؤمنان
باذن خدای تعالی بعد از قبض جزیه و بازگشتند یهود بخشمی از خدای تعالی یعنی سزا
وار غضب الهی شدند و زده شد یعنی موضع شد بر ایشان علامت فقر و احتیاج
یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب که خیمه زده است
بر اهل آن این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بآنست که ایشان هستند که از
روی عناد نمیگرویدند بقرآن یا احکام توریه یا معجزات محمد صلی الله علیه و آله و می
کشتند پیغمبران را بنا سزا و ناواجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد
ایشان نیز بغیر حق بود و این قبح بود از انکه اعتقاد حقیت کنند در قتل ایشان و
گفته اند اگرچه از آبای یهود مدینه واقع شده بود اما رضای ایشان بدان ایشان را در
عداد قاتلان می آرد این قتل و کفر بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که تجاوز
میکردند از حدود الهی آورده اند که چون عبد الله بن سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد
و اسید دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از اشرار قوم
ما اند که خلاف اسلاف کرده اند با ما مخالفت نمودند حق تعالی آیت فرستاد لَيْسُوا
سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ

نیستند خوشان اهل کتاب برابر کافران از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین
اسلام یا قایم بحدود الهی و گفته مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این
گروه ابن سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و شش کس
از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه و آله نیز ایمان آوردند و
احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند میخوانند قرآن را در ساعت شب و گفته اند میان
مغرب و عشا و این را ساعة الغفلة میگویند و ایشان بسجده تلاوت میکنند یا نماز میکنند
در آن ساعت و اشهر نماز عشاست که مخصوص این امت شده چه اهل کتاب نمیکنند
عشا را و آنحضرت فرمود که اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نمیکنند غیر از
شما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ امت قایمه صفت ایمان حقیقی می آرند
بخدای تعالی و بروز قیامت و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله علیه و آله
یا بهمه مأمورات شرع نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات و می شتابند در
ارتکاب فعل خیرات و طاعات بجهت خوف فوت و آن گروه یعنی امت قایمه با این
صفات که مذکور شد از جمله شایستگان و پسندیدگان اند و این آیت شریفه دلالت
میکند بر عظم وقدر و عظمت نماز شب نزد حق سبحانه و تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
که دو رکعت نمازی که بنده میگذارد در آخر شب بهترست او را از دنیا و ما فیها و اگر نه
بر امت شاق میبود من واجب میگردانیدم نماز شب را بر ایشان و ابو عبد الله فرموده
که خانهای که در و نماز شب گذارند و قرآن تلاوت نمایند روشن میگردانند آسمان را
از برای اهل آن مانند ستارگان که روشن میسازند زمین برای اهل زمین و دیگر فرمود
که بر شما است که دست از نماز شب ندارید که سنت و شیمه پیغمبر شماست و داب صالحا
نست و برنده امراض است از اجساد شما خواه امراض بدنی یا قلبی وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ

خیرٍ فلن یکفروه والله علیم بالمتقین وآنچه میکنید از نیکی وعمل شایسته هر آینه
سپاس ناداشته نخواهند شد یعنی نقصان بثواب اعمال ایشان نمی رسد نقص
ثواب را کفران گفته چنانچه توفیهٔ ثواب را شکر میگوید فی قوله تعالی وکان سعیکم
مشکورا وخدای تعالی داناست باحوال پرهیزکاران ان الذین کفروا لن
تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا واولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون بدرستی که آنانکه کافر شدند بقرآن و بمحمد صلی الله علیه وآله
وآن کعب بن الاشرف واصحاب او بودند باز ندارد از ایشان مالهای ایشان
که برشوه میدهند بعلمای خود ویا آنچه برشوت میگیرند از اراذل قوم خود ونه
فرزندان ایشان که باعانت وامداد ایشان مستظهرند از عذاب خدای چیزی را وآن
گروه کفار ملازمان آتش دوزخ اند ایشان در آتش جاوید مانند کافرانند مثل ما
ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا
انفسهم فاهلکته وما ظلمهم الله ولکن انفسهم یظلمون مثل آنچه نفقه میکنند
جهودان بر علمای خود یا ابوسفیان واصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفر مینمایند
یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود یا نفقهٔ منافقان بریا و سمعه در
کار دنیا مانند بادیست که باشد در آن باد سرمای سرد که برسد بکشت زار قومی
که بشرک ومعاصی ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای تعالی را نداده اند پس هلاک
ونابود کرد اند آن باد سرد کشت ایشان را وستم نکرده خدای تعالی بدم زرعات بنا
بود شدن مزروعات ایشان ولیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود ظلم میکنند
بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف آورده که حق تعالی تشبیه
کرد آن مالها را که نفقه میکردند بیموقع در عدم انتفاع بدان کشت زار سرما زده
که منفعتی از آن بکسی نرسد وگفته اند مثل انفاق ناپسندیدهٔ ایشان در اهلاک

چون مثل

چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرص یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا
بطانة من دونکم لا یألونکم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء
من افواههم وما تخفی صدورهم اکبر قد بینا لکم الآیات ان کنتم
تعقلون ای گروه گرویدگان فرا مگیرید دوست نهانی از دون مؤمنان که ابناء
جنس شما اند چنانچه جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسبب
نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق تعالی نهی کرد
مؤمنان را از همنشینی ایشان که بیگانه اند هر که آشنا شود ایشان تقصیر نکنند در بارهٔ
شما از روی تباهی دوست دارند آنکه شما دایم باشید در رنج ومشقت وتحقیق
آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت عداوت از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی
که بر دهن ایشان میگذرد یهود پیوسته در تجسس عیوب شما نان بودند واهل نفاق نیز
نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سخنان فتنه انگیز می گفتند وآنچه پنهان میدارد
دلهای ایشان بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند هر آینه ما بیان کردیم برای
شما آیتها در لزوم موالات آشنایان ومعادات بیگانگان اگر هستید شما از روی انصاف
تعقل کنید ودریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند ومکان ضرر را که دشمنانی
نهانی اند ها انتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم وتؤمنون بالکتاب کله واذا
لقوکم قالوا امنا واذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ قل موتوا
بغیظکم ان الله علیم بذات الصدور ها تنبیه است بر خطای یاران که با
دم دوستی میزدند انتم مبتداست اولاء خبر یعنی آگاه باشید شما بیان خطا کاری
که با جفاکشان طرح دوستی افکنند پس بیان خطا کاران میکنند بدین وجه که شما دوست
میدارید ایشان را ومیخواهید که به بهترین چیزی برسند که اسلام است وایشان دوست
نمیدارند شما را ومیخواهند که به بدترین چیزی برسید که کفر است وشما ایمان دارید

از عداوت وبغض

بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکرند و هرگاه بشما رسیدند گفتند ما نیز ایمان
آورده ایم مثل شما چون با یکدیگر خلوت کنند می خایند و می گزند بر دشمنی شما سر
انگشتان را از غایت خشم و کینه بگو ای محمد که بمیرید بخشم خود امر توبیخ است معنی
آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید میگذرانید تا بوقت مرگ به تحقیق که خدای
تعالی داناست بدان علتها که در دلهای شماست و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست
بعضی بر آنند که این کلام دعای علیهم است حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که بهلاک
ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای تعالی شما را بمیراند با خشم و کینه و حسد
و رشکی که دارید إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا
وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ
اگر برسد بشما نعمتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود دلتنگ گرداند ایشان را و بد
حال شوند و اگر برسد بشما تلخی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد خوش دل و فر
شوند بآن و این علامت کمال عداوت است که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناک شوند
و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای جهود یا کید منافقان یا آزار کفار و بپرهیزید
از مخالطه اعدا شما را زیان نکند مکر و حیله ایشان هیچ چیز به تحقیق که خدای تعالی بآنچه
ایشان میکنند از عداوت و کید و جفا رسنده است و احاطه کننده است بعلم نقلست از ابی
عبدالله علیه السلام و شیخ مفید رحمه الله نیز آورده اند و دیگران که سبب غزای احد
آن بود که بقیة السیف قریش چون از بدر مراجعت کردند و بمکه رفتند بهم نشستند
و گفتند که در بدر هفتاد کس از نامداران ما کشته شده اند و هفتاد تن دیگر را اسیری
کردند اندیشه این کار چیست ابو سفیان گفت لشکری از احیای عرب جمع میباید کرد
حتی زنان را نیز بیرون میباید برد تا بر کشتگان خود گریه و نوحه کنند و رفتن و
انتقام خود کشیدن و الا این الم تسکین نمی یابد در این اندیشه شدند و لشکری

فراهم

فراهم آوردند سه هزار سوار بودند و دو هزار پیاده و از مکه بیرون آمدند و زنان نیز نوحه
کنان با ایشان بیرون آمدند تا از مدینه گذشته تا در حوالی احد نزول کردند و در روز
چهارشنبه هفتم شوال سال سیم از هجرت چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدین احوال مطلع
شد اراده فرمود که در مدینه توقف کند تا در نفس مدینه جنگ شود سعد بن معاذ و
جمعی دیگر از اوس گفتند که یا رسول الله هرگز عرب بر ما دستی نداشتند در اوان شرک
اکنون خود زمان اسلام است و همچو تویی در میان ماست ایشان را چه یارا که با ما مقاومت
توانند نمود و بر تقدیر آن هر که از ما کشته شود شهید است و اگر نه مانند غازیست
و در این باب مبالغه نمودند آنحضرت روز جمعه با هزار کس از مهاجر و انصار از مدینه
بیرون فرمود بقتال ایشان در اثنای طریق عبدالله بن ابی سلول با سیصد منافق پشت
بر لشکر اسلام داده مراجعت نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله با هفتصد جوان
در برابر مشرکان صف کشیده و کوه احد را بر قفا و عینین را بر یسار گذاشته روی بجانب
دشمن آوردند و عبدالله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز بر رخنه که بر طرف کوه احد بود
مقرر فرمودند و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن بیاد مبالغه نمودند بمرتبه که اگر
چه بینند که لشکرها بهزیمت رفتند دست از این رخنه ندارند و بنفس نفیس خود بتسویه
صف عسکر همیون اقدام نمود و خالد بن ولید نیز با دویست سوار در کمینگاه ایستاده
بود و مقرر کرده که چون جنگ در پیوندد و ایشان رخنه را اگر توانند شکافته
از عقب لشکر اسلام در آیند و حضرت رسالت صلی الله رایت نصرت آیت را بشاه و
لایت مقرر فرموده بود و رایت نکبت غایت قریش با طلحه بن ابی طلحه عبدی از بنی عبد الدار بود
در اثنای جنگ لشکر اسلام زور آوردند و لشکر کفر را بهزیمت فرستادند و اکثر بغنایم
افتادند تیراندازان رخنه چون چنین دیدند رخنه را گذاشتند و روی بغنایم نهادند
الا ده و اند کس که پیش ابن جبیر ماندند و او هر چند منع نمود که مخالفت قول رسول خدا مکنید

[illegible]

فایده نکرد خالد بن ولید که رخنه را خالی دید با آن دویست کس روی بدانجا نهادند
تا ایشانرا مغلوب ساختند و وحشی حبشی حمزه را رحمه الله شهید کرد و بعضی دیگر
نیز همین شربت چشیدند و روایت دیگر وارد است که سر و روی حضرت پیغمبر را
بخون آغشته ضربتی زدند که بعضی از دندانهای مبارکش از درج یاقوتین بیرون
افتاد و آنحضرت بر آن صبر فرموده بروایتی خون از لب و دندان مبارک پاک
میکرد که بر زمین نچکد و اکثر کریختند الا چهارده کس که ثبات قدم ورزیدند هفت
از مهاجر و هفت از انصار از مهاجر اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه الصلوات والسلام بود با شش دیگر و از انصاری ابودجانه اسدی بود با شش دیگر
چون امیر المؤمنین علیه السلام دید که حال چنین شد پای صبر و مردانگی در آن معرکه استوار
کرد و آن بلا و عنا را بجان خریدار گشت و بتأیید الهی و بزور بازوی شاهی سوی
علمداران قریش تاخت و بیک طرفة العین هفت تن از علمداران بنی عبد الدار
را بخاک مذلت انداخت و علم کفر را سرنگون ساخت و علم اسلام را برافراشت
و بضرب ذو الفقار آتش بار بسیاری را از آن ملاعین از پای در آورد تا هجوم
ایشان از دهم شکسته آنحضرت را از آن معرکه نیز بیرون آورد و علم همایون بر سر پا
بداشت و بعضی آورده اند که علمداران را اول کشت و لشکر کفر هزیمت رفتند و
چون قضیه منعکس شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه از یکطرف و ابودجانه از
یکجانب می کشتند تا خود را بآنحضرت رسانیدند و امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت
را از میان کشتگان بیرون آورده و بداشت و علم برافراشت و کفار چون چنین
دیدند بازگشتند بجانب مکه چون لشکر اسلام برکوهها بودند دیدند که علم کفار افتاد
و رایت اسلام برپا شد متوجه شدند جبرئیل درین حال از نزد ذی الجلال آمد
آفرین کویان و گفت یا رسول الله آنچه کمال مواسات و جوانمردی بود امروز

علی با

علی با تو بجای آورد آنحضرت فرمود که چون نکند که او از منست و من از وجبرئیل فرمود
که من از شما هر دوئی و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که در آخر جنگ حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نظر کرد دید که جبرئیل امین علیه السلام در میان آسمان و زمین بر کرسی از طلا نشسته
و با واز بلند میکوید که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی حق تعالی از بن محاربه
خبر میدهد که وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی از منزل اهل خود که یکی از ازواج
باشد یا یکی از اهل البیت که میساختی و مهیا میکردی بجهت مؤمنان جایهای ایستادن برای
کارزار و چنان بود که میمنه لشکر را بزبیر بن عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد بن اسود
داده و قلب را بحمزه سپرد و امیر المؤمنین را از برای خود نگاه داشت و خدای تعالی
شنوا است قولهای شما را که در باب خروج از مدینه می گفتند و وقوف در آن داناست به نیتهای
شما و بعلم قدیم داننده بود إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ چون قصد کردند دو گروه را از شما که میلانیند بنو
حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج آنکه بد دلی کنند و باز کردند بوقتی که ابن ابی باز
میکشت و چگونه کریزند و حال آنکه خدای تعالی یار و نگهدارنده این دو گروه بود
و بر خدای نه بر غیر او باید که توکل کنند مؤمنان که تا ایشانرا نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ
بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ بدرستی که خدای تعالی نصرت
داد شما را بموضعی که آنرا بدر کویند و آن چاهی است منسوب به بدر بن کلده و حال آنکه
شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید و ایشان از حرب شما فکر نداشتند
و آن در سوره انفال مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس بترسید از خدای تعالی
و بکثرت مشرکان و باز کشتن منافقان بد دل مشوید شاید که توفیق یابید و شکر کویید
تا نعمت و نصرت بر شما زیاده کرده پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد و

میفرماید یاد کن اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ چون میگفتی تو مر ان کرویدکانرا وقتی که در مانده بودند آیا
کفایت نمیکند و بسنده نیست انکه مددکاری کند پروردکار شما شما را بسه هزار
سوار از فرشتکان فرو فرستاده از عالم بالا و بعضی بر انند که وعدهٔ نزول این
هزار فرشته در روز احد بود بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا
وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُسَوِّمِينَ بلی ایجابست بعد از نفی یعنی مددکاری نماید اکر صبر کنید در جنک دشمن
و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب کوید و اشهر بلکه اصح آنست
که صحابه در روز بدر از حق تعالی مدد طلبید و خدای تعالی فرشتکان فرستاد اول هزار
فرشته بعد از ان بسه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه و بیایند بشما دشمنان شما
از خشمناکی که ایشانراست یا بر فور بیایند و هیچ درنک نکنند اینست که مدد کند
شما را پروردکار شما به پنج هزار سوار از ملائکه نشان کننده اسبان خود را و این عادت
مستمر بود میان مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا بر مرکب بندند و نشان ملائکه
در ان وقت آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خود را
نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طرفها از میان دو کتف فرو کذاشته وَمَا جَعَلَهُ
اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ
الْحَكِيمِ و نکردانید خدای تعالی آن امداد یا انزال یا آن وعده را مکر مژدکانی مر
شما را بزودی فتح و برای انکه تا بیارامد دلهای شما بوعدهٔ نصرت و نیست یاری
دادن مکر از نزدیک خدای تعالی غالبی که مغلوب نشود که نصرت و خذلان او بر مقتضی
حکمت باشد لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ لیقطع
تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست کرداند کروهی

بزرکانرا

شکستی
بزرکانرا از انکه کافر بودند یا درهم شکند کسی از ایشان و در ان واقع فی الواقع
عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد کس اسیر شد چنانچه ثبت
ذکر یافت یا انکه خوار و نکونسار کرداند ایشانرا پس باز کردند و بهزیمت شوند
در حالتی که بی بهره کان و نا امیدان باشند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بعد از جنک چون از شهادت عم خود حمزه و بعضی دیگر از کشتکان وقوف یافت
بخاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف اهل ضلالت فکند از بارکاه کبریا
جلال این آیت نازل شد لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ
فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ نیست ترا ازین کار که نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال
و استصلاح این طایفه بدست تو نیست و کفته اند او اینجا بمعنی الا است یعنی از تو کاری
نکشاید مکر انکه خدای تعالی توبه دهد ایشانرا و قولی آنست که او برای عطف باشد
و یتوب معطوف بر لیقطع و معنی چنین است که خدای تعالی نصرت داد شما را بیکی از
چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از
پیش لشکر اسلام یا انکه توبه دهد ایشانرا چون مسلمان شوند و قولی آنست یا عذاب
کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند بسببی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت
کنند در غیر مواضع آن وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ
وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمینهاست بیامرزد هر کرا خواهد و عذاب کند هر کرا خواهد و خدای
تعالی آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندکان خود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
ای کروه کرویدکان مخورید مال ربوا را فزوده تو بر تو و کفته اضعافا در درهم است
و مضاعفة در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربوا می داد تا وقتی معین انکه در اجل

وبعلاوه افزود تا باشد که مدیون هم مال مدیون مستوفی ببیند و بترسید از خدای در آنچه نهی
کرده است مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَأَطِيعُوا
اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند
شما را بآتش آن آتشی که آماده کرده شده است مر کافران را و غیر ایشان را بالتبعیت
از برای کفار است و بالعرض از برای عاصیان و تباه کاران یعنی کافران را از برای تعذیب
است و مومنان را تأدیب و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند و اطاعت کنید رسول
را در آنچه فرماید شاید که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوا
إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ
و بشتابید بسوی آنچه که سبب مغفرت باشد شما را از پروردگار شما اقامت لازم
در مقام ملزومست جهت تنویه بیندگان بموجبات مغفرت و آن کلمهٔ شهادتست
یا ادای فرایض و این نقل کرده اند از امیرالمؤمنین علیه السلام یا تکبیر اول که جماعت
دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت
رسول و آل علیهم السلام یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام دالّست برین قول چون
آیت در خلال قصه احد نازل شده محققان گویند که این سارعت بقدم گل نیست
بلکه بقدم دلست و این بنقلی که از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کرده اند مناسب
استچه در ادای فرایض توجه تام میباید و اخلاص تا موجب مغفرت شود و بی توجه قدم
گل است نه قدم دل در بحر الحقایق آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه
نفست از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسید محالست
و بشتابید بسعی که برسانند شما را به بهشتی که از روی عظمت پهنای آن آسمانهاست یعنی
مانند آن آسمانها و زمینها صفت عرض زمین بهشت کرد از آنکه چه صفت طول آن در گنه فهم
بشر نگنجد و در تفسیر کبیر آورده که اگر آسمانها طبق طبق سازند چنانچه که هر یک ازین طبقات

سطحی باشد

سطحی باشد مولف از اجزای لا یتجزی و وصل کنند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبق واحد
شوند عرض بهشت اینقدر تواند بود آماده شده است چنان بهشتی برای پرهیزکاران
از شرک مرویست که رسول هرقل رومی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که تو دلالت
میکنی به بهشتی که عرض او عرض آسمانها و زمینست پس آتش کجاست آنحضرت فرمود سبحان
الله روز که آمد شب کجاست یعنی هرگاه فلک دور میکند روز حاصل میشود در جانب نیمی
از عالم و شب در ضد آنجانبست پس همچنین بهشت در جهت علوست و آتش در جهت
سفلی والله اعلم و رسوله الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ آنانکه نفقه میکنند در آسانی و در
سختی مراد فراخ احوالست چه انسان بهیچ وجه خالی از یکی نیست یعنی بهر حال نفقه می
کنند و گفته اند صفق اند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض و گرانی و ارزانی و
فرو خورندگان خشم اند با وجود قدرت و عفو کنندگان از مردمان و در گذرندگان یا از
کسی که بدیشان ستم کرده باشد و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را از انواع بهترین
اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند و در تفسیر آورده
که روزی ابی عبدالله حسین بن علی علیه السلام با جمعی مهمانان بر سر خوان نشسته بود خادم
با کاسهٔ آش گرم بمجلس در آمد از غایت دهشت پایش بحاشیهٔ بساط بر آمد کاسه
بر سر آنحضرت افتاده بشکست و آشها بر رخسار مبارکش فرو ریخت امام علیه السلام از روی
تادیب نظر از راه تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ
آنحضرت فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس شاهزاده گفت
عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین امام علیه السلام جواب داد که از مال خود
آزاد کردم و مؤنت تو بر من در مدت حیات است وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ

يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ والذين معطوفست بر الذين ينفقون ومضمون
کلام آنکه منفقان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان
موصوفند دویم تایب عزمصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس
چون بکنند کاری ناشایست یا ستم کنند گاهی بر نفسهای خود بمباشرت معاصی
و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیدست و ظلم گفتار ناستوده یا اولی کبایر
و آخر صغایر بقول بعضی فاحشه ظلم خطا و عمد است یا زنا و آنچه ما دون اوست
از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر تقدیر که بعد از اِره فاحشه
و ظلم یاد کنند عقوبت خدا را یا عقاب او را با خود گویند که چرا چنین کردی یا متذکر
شوند وعده مغفرت را که با استغفار دبازبسته است پس آمرزش خواهند برای
گناهان خود و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس
نیامرزد جرایم بندگان مگر خدای تعالی و اصرار نکردند یعنی از استغفار دیر
آنچه از ایشان صادر شد گاه یعنی دیگر بر سر فعل رفتند و ایشان که اصرار مکنند
میدانند که عقوبت اصرار را زعذاب گناه عظیم تر است نزول ایت در شان نبهان
تمار بوده که زنی صاحب جمال بجز ما خریدن نزد وی و نبهان را دل بدو کشش کرده
نبهان خرما خوبتر او را در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید بعد از وقوع
قبله زن زبان نصیحت کشاد که اتق الله یعنی بترس از خدا و دامن پاک مرا بلوث
حرام آلوده مگردان نبهان خوف الهی دریافت و پشیمان شد فی الحال بحضرت
رسالت پناه شتافت و صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله رسانیده فرمود
که من در میان شما ام و شما چنین کارها میکنید حق تعالی برای تاکید امید واری
تا بیان این آیت فرستاد و بعضی گویند که بعضی آمدند بخدمت پیغمبر صلی الله علیه
و آله از مومنان و گفتند یا رسول الله گرامی تر بوده اند بنی اسرائیل نزد خدای تعالی

از ماجرای ایشان

از ماجرای ایشان اگر گناهی در شب میکردند کفارت آن صباح بر آستانه خانه او نوشته
میبود که ببر بینی خود را یا گوش خود را و چنین کن و چنین آنحضرت ساکن شد این آیت
آمد بعد از آن آنحضرت فرمود که من خبر کنم شما را به بهتر از آن این و این آیت را خواندند و
این برای تسهیل این امت است که در بنی اسرائیل تشدید بود که استغفار را بدل از آن
داشت أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند پاداش
ایشان آمرزش است از پروردگار ایشان و بوستانهای که میرود از زیر ابنیه یا اشجار
آن جویها جاوید باشند کاینده در آن و نیکو مزدیست مزد عمل کنندگان یعنی بمغفرت و جنت
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ بدرستی که گذشته بود پیش از شما واقعها میان جهانیان از غم و شادی و راحت
و محنت و دولت و نکبت که حق تعالی منت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن مراد است
و سنن شرایع باشد یعنی ایشان بوده اند با نواع دنیا جهت تکذیب انبیا علیهم السلام
هلاک شده اند پس بروید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و دیار
لوط پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی چگونه بوده است عاقبت کار تکذیب کنندگان
هَٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ این کلام که در قصه بدر و احد
گذشت یا این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار در ادیم سبب هویدا ای محسوس است
حقیقت برای عاقبت مردمان و زیادتی بصیرت و پندی مشتمل بر هیبت و رغبت پرهیزگاران
وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و سست مشوید
کارزار را و ضعف منمایید چون در حرب احد خواجه عالم صلی الله علیه و آله بشعب درآمد ابو
سفیان با خالد ولید عزم تجلد بر بالای کوه برده و خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب
را عذر بخاطر رسید حضرت تسلیه ایشان را این آیت فرستاد که سبق میکنید و اند هلاک

مباشید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم و حال آنکه شما برترآیید بحسب مکان یا
از روی محاربه بر ایشان بیش از ایشان و پیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما
بآنست که کشتگان شما در بهشت منعم اند و از آن ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در جنات
علیین خواهد بود و از آن ایشان در درک الاسفل و حاصل آنست که این بشارت بوده مر مؤمنانرا
بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید بود در عاقبت اگر هستید گرویدگان
بوعده که حق تعالی فرموده وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ
قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ اگر بشما رسید جراحتی و زخمی پس
بتحقیق که رسیده است گروه کفار را در روز بدر مثل قرح و جرح شما و این روزها
که مداولت ایام از تنگنائی بر آنست میگردانیم آنرا میان مردمان که روزی بدولت و عزت گذرند و
روزی بنکبت و عسرت فیوماً علینا و یوماً لنا و این مداولة برای آنست که تا پند گیرند
و برای آنکه ببیند خدای تعالی یا بداند که اولیای او صابرانند که بدو گرویده اند
و برای آنکه فرا گیرد از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کدام
جان فدا کرده و که روی بگریز آورده و معلوم است که کرار غیر فرار امیرالمؤمنین
است علیه السلم که در هیچ معرکه روی نگردانیده و مغلوب نشده بلکه غالب کل غالب بوده
در هر محاربه و مقاتله و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکارانرا که مشرکانند
یا جماعتی که بی وجه از معرکه روی گردانند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ
الْكَافِرِينَ و فایده دیگر در مداولت آنست که پاک گرداند خدای تعالی مؤمنانرا
از گناه چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست و دیگر آنکه در نقصان
افکند و هلاک سازد کافرانرا أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ
الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ آیا پنداشتید که در آیید در بهشت

و ندانند خدای

و ندانند خدای تعالی آنهارا که جهاد کردند از شما و ندانند شکیبایانرا بر فرمان رسول
یا صابران بر هجوم مصایب و وقوع نوایب ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده و براحت
مشاهده ثواب نرسید وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ
وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و بدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق داد کرامت آرزو میبردید
مرگ را یعنی شهادت را پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب است پس بتحقیق بدیدید
آنچه میطلبیدید از مقاتله کفار و حال آنکه شما مینگریستید بیاران و برادران شما
که مقتول میشدند یا نظر میکردید در پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را تنها گذاشته در
خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زخمی
که از عبد الله بن قمیه حارثی خورده بود در میان کشتگان پنهان شده ابن قمیه
بعد ازین حرکت شنیع آواز شوم برکشید که محمد را بقتل آوردم و بعضی گویند که
ابلیس لعین صدای اَلا اِنَّ محمداً قد قُتِل در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفای اهل
اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند که از ابو سفیان که برای ایشان
خط امان بستانند و قومی دیگر بگریختند و بعضی از اهل نفاق میگفتند چونکه محمد کشته شد
بیائید تا باز گردیم بدین اول خود انس بن نضر که عم انس بن مالک است این بشنید گفت
ای قوم اگر محمد کشته شد خدای محمد کشته نشده و حیات شما بچه کار آید بعد از رسول الله
صلی الله علیه و آله پس قتال کنید بر آنچه او قتال میکرد ناگاه در این اثنا کعب بن مالک
آواز برداشت که یا معاشر المسلمین اینک رسول الله بشارت باد شما را او گفت که اول
من شناختم رسول الله را صلی الله علیه و آله از چشمهای مبارکش که در زیر مغفر چون زهره
درخشان بود بعد از آن آنحضرت منهزمانرا ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید
و پشت بر میدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند که ما آواز قتل تو شنیدیم
روزگار بر ما سیاه شد و از غایت ترس بگریختیم و عثمان بعد از سه روز پیدا شد

عزت دفع عنه ایشان آیت فرستاد که وما محمد الا رسول قد خلت من قبله
الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن
يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين نیست بنده ستوده من محمد مگر فرستاده
از پیش من پیغمبری که بگذشته اند پیش از وی فرستادگان و این عالم را بنه و دگر
پس اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته شود باز میگردید شما بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد
میکنید یا مرتد میشوید و هر که برگردد و باز پس رود بارتداد یا ترک جهاد کند
پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را چیزی زیرا که فرود مضار و منافع
بدو روا نیست و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی سپاس دارندگان را وما
كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله كتابا مؤجلا ومن يرد ثواب الدنيا
نؤته منها ومن يرد ثواب الآخرة نؤته منها وسيجزي الله الشاكرين
ونشاید و نمیرد هیچ نفس را آنکه بمیرد مگر بمشیت خدا و بفرمان او نوشته است خدای تعالی
این حکم را در لوح محفوظ نوشتنی زمان او پیدا کرده شده که کسی پیش از آن نمیرد و
از آن نیز در نگذرد و درین آیت تحریض مسلمانان است بر جهاد و دلیر ساختن ایشان
ایشان در حرب که مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر است هر آینه
دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک آورده اند که از امیر المومنین
علیه السلم پرسیدند که چونست که در هیچ حرب آثار خوف از بشره مبارک تو ظاهر نمیشود
جواب فرمود این دو فرینه: ای يومي من الموت افر يوم ما قدر ام يوم قدر يوم ما قدر
لم اخش الردى واذا قدر لم يغن الحذر یعنی کدام ازین دو روز از مرگ بگریزم روزی
که تقدیر نشده یا روزی که تقدیر شده روزی که تقدیر نشده بر من هلاک را و از مرگ
اندیشه ندارم و هرگاه تقدیر شده فایده ندارد حذر و فی نیاز میکرد اند اورا و هر که
میخواهد بجهادی که میکند پاداش این جهان بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم

وهر که میخواهد

وهر که خواهد باعمال خود جزای آنجهان بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت
و زود باشد که پاداش دهیم شکر کنندگان را برغبت جهاد وكأين من نبي قاتل معه ربيون
كثير فما وهنوا لما أصابهم في سبيل الله وما ضعفوا وما استكانوا والله
يحب الصابرين و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق مقاتله و کارزار
کرد که با او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهیست که کم از هزار نباشد و مرویست که ربیون
سپاهیست که ده هزار کس باشند و این روایت از ابی جعفر است علیه السلم و ابن عباس
رحمه الله گفت ربی بمعنی ربانیست یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغمبران خود بودند
پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان بآنچه بایشان رسید از سختیها در
جهاد با کفار و ضعیف نگشتند از حرب بسیار و فروتنی نکردند با دشمنان تعریضی
منهزمانست و آنها که التجا با بن زبی نموده از ابو سفیان خط امان میطلبیدند و خدای
تعالی دوست میدارد صابران را در جهاد وما كان قولهم إلا أن قالوا ربنا
اغفر لنا ذنوبنا وإسرافنا في أمرنا وثبت أقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين
و نبود قول ربیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده مگر آنکه گفتند ای پروردگار ما
بیامرز از برای ما گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود و در گذار
از حد در گذشتن ما را در کار ما و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای
دین و یاری ده ما را بر گروه کافران این تعلیمی و تادیبیست که حضرت حق تعالی میفرماید
اهل جهاد را که آداب محاربه با اعدای دین اینست که باو دست نگذاشتن و خالصا
لوجه الله کارزار کنند خواه صاحب دعوت شهادت یابد یا نیابد فآتاهم الله
ثواب الدنيا وحسن ثواب الآخرة والله يحب المحسنين پس بداد خدای
تعالی ایشان را ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار پاداش این عالم
یعنی نصرت بر دشمنان یا فتح و غنایم و دیگر عطا کرد ایشان را نیکویی و پاداش آن

عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا که مقام قربت و خدای تعالی دوست دارد هر نیکو
کاران را یعنی صابران را در امور و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از
هر دو و توجه به آفریننده هر دو چه هر که او را دارد همه را دارد چنانچه در حدیث
ورود یافته که دلهای خلایق بر سه گونه است بعضی مشغولند بدنیا و بعضی بعقبا
و بعضی بمولی اما قلوبی که مشغولند بدنیا مر آنهاست شدت و عقوبت و بلا و اما دلها
که اشتغال دارند بامور آخرت پس مر ایشانراست علو درجات و اما دلهای که برضاء
مولی ساخته اند پس مر ایشانراست دنیا و عقبی و مولی یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا
الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین ای گروه گرویدگان اگر
فرمان برید کافرانرا در شان جمعی است که از ابو سفیان طلب امان میکردند و امیر المؤ
منین علیه السلم فرموده که در شان منافقان است که بمؤمنان میگفتند که این زمان پیغمبر
شما کشته شد و رایت دولت کفار و ابو سفیان استعلا یافت شما را دیگر باره بدین
خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر بفرمان منافقان کار کنید باز گردانند
شما را بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند پس انگاه گردید شما زیان کاران در هر دو سرای
زیانی که بالاتر از آن نمی باشد که کفر را بر ایمان اختیار کنند و تیر از برجان پس فرمان
دشمنان مبرید بل الله مولیکم وهو خیر الناصرین بلکه بدانید که خدای تعالی یار
و دوست و مددکار شماست پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر مجوئید و او بهترین
یاریکنندگانست سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله ما لم
ینزل به سلطانا وماویهم النار وبئس مثوی الظالمین زود باشد که در
افکنیم در دلهای کافران ترس و بیم و حق سبحانه و تعالی هم در روز احد ترس در دل
کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال کرفتند و باز گشتند آورده اند که
تا مکه خوف تمام داشتند که مبادا لشکر اسلام از عقب ما بیاید و در حدیث ورود یافته

که حق سبحانه و تعالی بیک ماه راه رعب و ترس در دل کفار می افکند و القاء رعب بسبب آن بود
که اینها شرک آوردند بخدای تعالی و انباز گرفتند آنچیزی را که نفرستاده بود است خدای تعالی
باشتراک آن حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بودی فرو
فرستادی و جای ایشان آتش دوزخ است و بد آرامگاهیست ستمکارانرا دوزخ ولقد
صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم وتنازعتم فی الامر
وعصیتم من بعد ما اریکم ما تحبون منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید
الآخرة ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم ولقد عفا عنکم والله ذو فضل علی المؤمنین
و هر آینه راست کرد خدای تعالی وعدهٔ خود را از برای شما در باب ظفر چه آن ظفر مشروط
بصبر بود که اگر صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب شدند چه فرمود
که بلی ان تصبروا و در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای تعالی در هیچ
موطنی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله این نصرت نکرد که در احد حرب جمعی برین سخن انکار کردند
ابن عباس فرمود که من از کلام خدای تعالی میگویم که فرمود که وعدهٔ نصرت من با شما راست
شد آنهنگام که می کشتید کافرانرا از روی شتاب زیرا که حس قتلست بر وجه استیصال و
سرعت و این کشتن بخواست خدای تعالی یا بحکم او یا بمعونت او در اول روز ظفر شما را
بود تا آنگاه که بددل شدید و مخالفت کردید در کار حرب و عاصی شدید در امر خود
و عبد الله بن جبیر و سخن پیغمبر را صلی الله علیه و آله گوش نکردید و ترک مرکز کرفتید پس
مبتلا شدید بمغلوبیت پس از آنکه نمود شما را آنچه شما دوست میداشتید از نصرت و غنیمت
از شما کسی باشد که دنیا طلبید یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از مرکز
امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند و از شما هست آنکس
که خواهنده و طلبکاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که هرگز ثبات قدم و
رزیدند تا وقتی که بعضی شربت شهادت چشیدند مثل حمزه رضوان الله علیه با هفتاد

کس که ابو جهر با بقیهٔ اصحاب رحمن از آن جمله اند و بعضی دیگر بشرف ظفر و نصرت
فایز شدند مثل امیر المؤمنین صلوات علیه با چهارده کس که سابقا سمت ذکر یافتند
از مهاجر و انصار باز داشت و روی شما را بگردانید از قتل کافران بعد از غلبهٔ
شما بر ایشان تا بیازماید شما را یعنی معاملهٔ آزمایندگان کند تا عیار صبر شما بر محک
یقین آشکارا کرده و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید از شما که بقومی مخالف هر دا
نکشتید و مستاصل نکردانیدند و خداوند سبحانه و تعالی خداوند تفضل و رحمت بر کروید کان
از جملهٔ فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد که اِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ
الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا
أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت تا به بالای
کوه میگریختید و نمی ایستادید و التفات نمیکردید بر هیچکس از مردمان یا نمیگریستید بیکی
که آن رسول الله است صلی الله علیه و آله و شما را میخواند پیغمبر در عقب شما میفرمود
که ارْجِعُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ یعنی بسوی من باز گردید ای بندگان خدای
که منم رسول الله و شما اجابت نمیکردید پس شما را مکافات کرد خدای تعالی غمی بعد از
غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر است و غمی دیگر شهادت و جراحت بعضی از اصحاب یا یکی هزیمت
و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید
دیگر تا اندوه کین نکردید بر آنچه از شما فوت شده از فتح و غنیمت و نه اندوه خورید
بر آنکه بشما رسیده از قتل و جراحت و هزیمت و خدای تعالی داناست بآنچه شما میکنید از ثبات
قدم و هزیمت ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ
قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَ
مْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ
لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ

كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ
مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ پس فرستاد خدای تعالی بر شما از پس
اندوه و ملال امنی و آرامشی و آن خواب سبک که می پوشید یعنی در می پیچید گروهی را از
شما که مؤمنان حقیقی بودند بمرتبه‌ای که نزدیک بود که از مرکب بر زمین افتند و منافقان از
خوف چنانچه ترتیب آن بود که عقلهاشان ببرد و فایدهٔ نعاس عود قوت ایشان بوده و دفع
کلالی از ایشان و ایمن شدن ایشان از خوف چه با خوف خواب نمی باشد و گروهی دیگر که
منافقان بودند بمرتبه‌ای که در غم افکنده بود ایشان را نفسهای ایشان که گمان میبردند بخدای
تعالی گمانی ناروا و ناسزا گمانی را که اهل جاهلیت را می بود که هم محمد را صلی الله علیه و آله
با تمام نخواهد رسید و میگویند آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست از کار ظفر و نصرت
که وعده داده بود هیچ چیز یعنی طمع غلبه را داشتیم بر لشکر ابو سفیان میسر نشد و قولی آنست
که این قول ابن ابی و معتب بن قشیر و اصحاب ایشانست که در جواب بنو الخزرج گفتند هَلْ
لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون
مروید سخن ما را قبول نکردند بگو بدرستی که همه کارها از هزیمت و غنیمت مر خدای راست
و بفرمان اوست پنهان میدارند منافقان در نفسهای خویش از شکوک و شبهات آنچه آشکارا نمی
توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال
قبیحه و نیات فاسدهٔ ایشان میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را از کار خود
چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی اینجا کشته نشدیم یعنی اصحاب ما مقتول
نمیگشتند و هزیمت بما راه نمی یافت بگو اگر میبودید ای منافقان در خانهای خود و نمیخواستید
ستیز که با ما بیرون آیید هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل نوشته شده
است بر ایشان کشته شدن بسوی کشتنگاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مؤمنان
که خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون آمدندی بقتال کفار و حرب و

مصارع اهل شرک پس خطاب با مؤمنان میفرماید که بعد از جان غمی و المی که داشتید
امنی و آرامی بر شما فرستاده تا بوعدهٔ او واثق‌تر باشید و برای آنکه ظاهر گرداند خدای
تعالی آنچه در سینهای شماست از اندیشها و دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در
دلها دارید از نیتها و عزمتها و خدای تعالی داناست بدانچه در سینها باشد از سرایر
خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ
بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستی آنکسانی
که روی بگردانیدند از شما و بهزیمت رفتند آنروز که روی بر روی آورده بودند
دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان
یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند بشآمت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی
مخالفت امر رسول الله صلی الله علیه و آله و بدرستی که خدای تعالی درگذرانید از ایشان
آن گناه را بجهت توبه و اعتذار از ایشان بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است بردبار
تعجیل نکند در عقوبت گناه کاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا
وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا
مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ای گروه گرویدگان مباشید مانند آنکسانی که کافر شدند
یعنی منافقان و گفتند برای برادران کشته و مردهٔ خود را از منافقان نسبی یا دینی
چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی یا بودندی غازیان و جهاد کنندگان
و کشته شدندی اگر بودندی نزد ما و بیرون نرفتندی نمردندی در آن
سفر و کشته نگشتندی در آن حرب پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید درین
قول تا گرداند خدای تعالی آن مخالفت شما را یا گمان ایشانرا که اگر با ما بودندی تلف
نشدندی دریغی و اندوهی در دلهای ایشان و خدای تعالی زنده میدارد در حضر و

واو میرانند

واو میرانند در سفر و حرب و خدای تعالی بآنچه شما میکنید ای گرویدگان از صبر و
ثبات بیناست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ و بخدا اگر شما کشته شوید در راه خدای که جهاد است یا بمیرید
در خشنودی بر فراش هر آینه آمرزش از خدای تعالی عز و جل و بخشش از وی بهترست
از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع عرض وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ
و اگر بمیرید ای مؤمنان بر خشنودی حق تعالی یا کشته شوید در کارزار هر آینه بسوی
خدای تعالی که معبود شماست حشر کرده شوید پس چون رجوع بجانب اوست و فرا
خور آن جزا خواهد داد نیک را نیک و بد را بد پس بطاعت کوشیدن و در جهاد کوشش
نمودن و روی از متاع فانی گردانیدن و بسرای باقی آوردن نسبت ندارد و در
معنی این آیات فرموده ابو عبدالله حسین ابن علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام
عربیه
وَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً ۞ فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ ۞ وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ
أُنْشِئَتْ ۞ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ ۞ وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا ۞ فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ
فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ ۞ وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا ۞ فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ
یعنی اگر باشد دنیا از آن قبیل که او را نفیس شمارند پس مقرر است که خانهٔ
جزای الهی از آن اعلا و اعظم است و اگر هست که بدنها از برای مرگ مخلوق شده
اند و این امر واقع است پس کشته شدن مرد به شمشیر در راه خدای تعالی افضل
و بهترست و اگر هست ارزاق قسمت شده مقرر و مقدر پس قلت حرص مرد در کسب
وجه نیکوترست و اگر چنانچه جمع اموال از برای ترکست پس چه حالت چیزی راست که
ترک کرده خواهد شد با آن مرد یعنی ترک آن خواهد کرد بخیلی نماید و بمصرف صرف
نکند فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ
حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ

فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین پس به بخشایشی که ترا رسید از حضرت
حق تعالی نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت در آن وقت بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نفرمود
بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوشخویی به نسبت آن جماعت رعایت نمود حق تعالی
میفرماید که نرم سخنی و نیکوخویی تو جهت صحابه نیکوست و اگر می بودی تو درشت خوی یا
سخت گویی یا جفا کننده سخت دل و نامهربان هر آینه اصحاب تو پراکنده شدندی
از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی پس درگذار از ایشان و عفو کن تقصیری را که
در خدمت تو کرده اند و آمرزش خواه از من برای ایشان اهالی را که حد ادای
حقوق من ورزیده اند و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن
حکم جزم صادر نشده تا بدان خوشحال شوند و اطمینان یابند و بیازرند که ایشان را
نزد آنحضرت قدر و وقعی نیست و اعتباری هست و آن موجب الفت کامل گویند مشاورت
مخصوص بوده با مور محاربه و مقاتله با کفار و چون قصد کاری کردی بعد از مشورت
پس توکل بر خدای تعالی کن نه بر مشاورت بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توکل کنند
کانرا و توکل حقیقی کیست که از غیر حق نترسد و جز با و امیدوار نباشد ان ینصرکم
الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده وعلی الله
فلیتوکل المؤمنون اگر خدای تعالی شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع
شد پس نباشد غلبه کننده بر شما و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع
یافت پس کیست آنکه یاری دهد شما را پس از فرو گذاشتن او و بر کرم خدای باید پس
که توکل کنند باور دارندگان وما کان لنبی ان یغل ومن یغلل یأت بما غل
یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون و نباشد و سزا
نبود مر پیغمبری را آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از قوم یا صحابه از پیغمبر صلی الله

علیه وآله

علیه وآله درخواست مینمودند که ما را از هر غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعفا
چیزی بده آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر
گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی بی رکلیمان از روی نفاق نسبت بآن سید علی
الاطلاق صلی الله علیه وآله کردند حق تعالی ذمت حبیب خود را خصوصا و ذمم جمیع
انبیا را عموما از این خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبری در غنیمت و غیر آن خیانت
نکند چه نبوت و خیانت با هم جمع نشود و هر که خیانت کند مطلقا خصوصا در غنایم
بیاید بگناه آنچه در آن خیانت کرده است تا بیارد آنچه را که در آن خیانت کرده
و بر گردن روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت شود اگرچه سوزنی یا رشته
باشد در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنی کهنه که قبل از غنیمت برداشته
بود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آورد و آنحضرت آنرا قبول نکرده و فرمود
که نگاه دار تا در قیامت بیاری پس تمام داده شود در آن روز هر نفسی را جزای آنچه
کرده باشد از خیر و شر و ایشان ستم کرده نشوند در روز جزا افمن اتبع
رضوان الله کمن باء بسخط من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر
آیا آنکه پیروی کند خشنودی خدای را در ترک غلول باشد یعنی نباشد همچو کسی که باز
گشت بخشم از خدای تعالی بسبب خیانت و آرامگاه آن دوزخ باشد و بدجای بازگشت
بدوزخ هم درجات عند الله والله بصیر بما یعملون انبیا و اهل امانت که تابع
رضوان حق اند خداوندان پایهای بلندند یا مر ایشانراست درجهای نزدیک خدای
تعالی و حق جل و علا بیناست بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری
لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم
آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال
مبین هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای تعالی برگرویدگان چون فرستاد در میان ایشان

بسیار

پیغمبری هم از ایشان یعنی از آل صباح میخواند بر ایشان آیتهای قرآن یا نشانهای توحید و پاک
میکرداند ایشان را از آدناس مقتضیات طبیعت بشریت یا بتبع احکام شریعت یا زکوة از ایشان
فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد و می آموزاند ایشان را
کتاب یا معارف عقلیه و بدرستی که بودند هر آینه هر چند پیش از بعثت رسول در گمراهی هویدا که حق را یا معارف شرعیه وحدیث
میدانستند و نه از باطل جدا میتوانستند اَوَلَمَّا اَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ اَصَبْتُمْ
مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ اَنّٰى هٰذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
آیا هر گاه بشما رسانید مصیبت یا بلایی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه رسانیده
بودید شما بایشان دو چند آنرا یعنی یافته بودید از کافران دو برابر آنچه ایشان در احد
هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر
کرده و با وجود این گفتید از روی جزع این از کجا بما رسید از ایشان و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا
در میان ماست بگو اینکه شما را پیش آمد آن هیچ از نزدیک شماست که نافرمانی کردید که از
مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید و مرویست از امیر
المؤمنین و ابی جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما که در روز بدر حکم بقتل اسیران
شده بود اصحاب راضی بفدا شدند که اسیران را نکشند اما حکم الهی چنان ورود یافته
که اگر نکشند ایشان را و بفدا راضی شوند در آینده بعوض ایشان اصحاب کشته شوند
ایشان این را قبول کردند که حالا منتفع میشویم و چون کشته گردیم شهید باشیم پس
این قتل از نزد ایشان شده باشد بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی از فتح و غنیمت و قتل
و هزیمت تواناست وَمَا اَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْ
مِنِينَ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَوِ ادْ
فَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيمَانِ
يَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ و آنچه بشما رسید

از مکروهات

از مکروهات طبایع شما در آن روزی که لشکر ابو سفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند
بعلم الهی بود یعنی علم خدای تعالی احاطه آن کرده بود یا عقوبتی بود از جانب حق تعالی
نسبت با ایشان بسبب گناهی که از ایشان بوقوع آمده بود که ترک امر رسول صلی الله علیه و آله
کرده بودند پس مراد از اذن اینجا اباحت نیست چنانچه ظاهر این کلام است و الا لازم آید
اذن در معاصی که آن کشتن کافر است مسلم را و این بر حق تعالی روا نیست و تا تمیز دهد
حضرت آنانرا که نفاق ورزیدند یعنی تا مؤمن از منافق امتیاز یابند و گفتند مر ابن
اُبَی و اصحاب او را در وقت بازگشتن و رجوع ایشان از راه مدینه که بیایید و حاضر
باز مگردید و بجدی تمام کارزار کنید با مشرکان در راه خدای تعالی یا دفع کنید شر
ایشانرا اگر داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند گفتند اگر ما اسم حرب میدانستیم هر آینه
متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که آنجا جنگ خواهد بود می آییم اما جنگ واقع نخواهد
شد و محمد صلی الله علیه و آله با اقربای خود صلح خواهد کرد این منافقان بسبب کفر آن
روزی که سخن گفتند نزدیکترند که بسوی ایمان یا باهل کفر اقرب اند در یاری دادن
که باهل ایمان میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بر زبان میگفتند
که حرب نخواهد بود در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود یا بزبان اظهار ایمان
رسول صلی الله علیه و آله میکردند و در دل منکر بودند و خدای تعالی داناتر است بآنچه
منافقان می پوشیدند از کید و حقد و عداوت اَلَّذِينَ قَالُوا لِاِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ
اَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ این منافقان
آنانند که از روی جهل یا بجهت فریب جهال گفتند از برای امثال خود یا اقربا و هم نسبان خود
که در احد شهید شده بودند و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز
ایستاده از قتال اگر فرمان برداری کردندی ما را آن برادران در انصراف از راه و سکون
در مساکن خود کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم بگو ای محمد که اگر اختیار مرگ بدست شماست پس

دفع کنید از نفسهای خود مرگ را اگر هستید شما راست گویان که حذر و دفع قدر میکنند در کشف آورده که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان مرگ رسید

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۝ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ و مپندار آنانرا که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای تعالی که ایشان مردگانند ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صحابه را گفت که چون برادران روز احد شهید شدند خدای تعالی جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال جای داده که در اطراف بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیان سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که ما یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق تعالی برای تعریف حال ایشان این آیت ارزانی فرمود که شهدا را مرده مپندارید بلکه ایشان زنده اند نزدیک پروردگار ایشان بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشانرا نمیخورد یا نمی شویند ایشانرا چون سایر مردگان یا رد سلام زایران میکنند یا بمستور زندگان روزی داده میشوند از میوهای بهشت در حالتی که شادمانند بدان چیزی که عطا کرده است خدای تعالی بدیشان از فضل خویش که آن دولت خشنودی حقست و با نواع راحات و لذات متلذذ اند که فوق آن متصور نیست جعفر بن ابی طالب رضوان الله علیه که در جنگ موته شهید شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بمن نمودند که جعفر در بهشت عدن دو بال مرصع داده که با ملایکه در هوای بهشت طیران میکند با اصناف

نصف الجزء عشر

تنها طبرسی

تنها طبرسی رحمه الله در تفسیرش آورده که بعضی حدیث روح را منکرند و میگویند که روح عرضست پس جایز نیست که تنعم تواند کرد ولیکن این قول صحیح نیست که روح جسمیست رقیق هوای مأخوذ از ریح قلیل آنکه بیرون میرود از بدن او بیرون میرود از بدن و بوی او باز می آید و بلا شک بدن احساس فعال است در تفسیر کبیر آورده که چون جواهر قدسیه را با نوار الوهیت شوقی پدید آید ضوات ایشانرا بلمعات معارف ربانی مستنیر کردانید یرزقون اشارت بآنست و پس از آنکه بمنبع نور و بمصدر رحمت ناظر شدند فرحین عبارت از آنست که بجب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مشرقی افروزتر از نظر بجال وجه کریم نمی تواند بود و مسرور میشوند به بشارت یا شادی میکنند با آنانی که هنوز در پی ایشان نرسیده اند با ایشان از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک باشند یا شادی ایشان بآنست که بر احوال اخرویه اخلاف خود صاحب وقوف شده یقین میدانستند آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد بود و نباشند که اندوهناک کردند بر مفارقت دنیا با آنچه در وی بگذارند يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ شادمانی مینمایند برحمتی که فایض شده است از خدای تعالی بر ایشان یعنی ثواب اعمال و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق او باشد و فضل آنچه زاید بر آن بر بنده ارزانی دارد و بدرستی که فرح دارند شهیدان بآنکه خدای تعالی ضایع نکند اجر کار مؤمنان موحد و مجاهد الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ آنانکه از روی صدق اجابت کردند فرمان خدا و رسول خدا را وقتی که بخروج از مدینه امر فرمود و آنچنان بود که چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلی الله علیه و آله آخر همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه فرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده و بدین غزوه بیرون نیاید

بدر کرده اند

ایشان اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند در حمراء الاسد
معسکر همایون مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت لشکر اسلام با جمیع
و قبایل عرب رسیده دانند که ایشان از عجز و انکسار نیست حق تعالی باین آیت
می ستاید آنها را که اجابت خدای تعالی و رسول او کردند از پس آنکه رسیده بود ایشان را
جراحتها مر آنکسانی را که نیکویی کردند از ایشان بوفای عهد و بترسیدند از غضب خدای
تعالی و مخالفت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله چون اجابت کردند و مخالفت ننمودند ایشان را
مزد بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابو سفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود
بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که آنحضرت بحمراء
الاسد آمد با او گفتند هراسی در دل ایشان افتاده از روحا روی بجانب مکه آورد
و در راه قافله از تجار یا طایفه از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند دیده لعین
بسیار نموده گفت که محمد و یاران او را هر جا که ببینید از ما برسانید و چنان وا نمایید که ایشان
با لشکر آراسته باز گشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بر بسته اند جماعت مذکور
در حمراء الاسد ملاقات با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابو سفیان طرح تخویف فکندند
و علی بن ابراهیم بن هاشم رحمه الله در تفسیرش آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد
از این فرمود بحضار که کیست که برود و خبر قوم بما رساند کسی اجابت نکرد مگر حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام که اجابت فرمود آنحضرت گفت که ملاحظه کن اگر بر اسبها سوار شده اند
و شتران را بکتل گذاشته اند پس همانا عزیمت مدینه دارند و اگر بر شتران سوارند و اسبان را
بکتل میکشند پس داعیه مکه دارند امیر المؤمنین علیه السلام روان شد با بعضی از ملازمان
خود جماعتی مردم رسیدند در راه و آن خبر ابو سفیان رسانیدند ایشان دغدغه ناکرده
گفتند حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ چون امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک قوم رسید مشاهده فرمود
دید که بر شتران سوار شده اند و اسبان را بکتل کرده اند مراجعت فرموده این خبر بعرض رسانید

معلوم

معلوم فرمودند که بجانب مکه بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان نیز همان بود
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ حق تعالی در صفت ایشان
میفرماید الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ
فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و اجابت کنندگان آنانند که از
جهت تخویف گفتند مر ایشان را مردمان یا تجار یا اعراب بادیه که ابو سفیان و اصحاب
او جمع شده اند و متفق الکلمه گشته اند برای قتال شما پس بترسید از آمدن ایشان
که شما را با ایشان طاقت حرب نیست پس زیاده کرد ایشان را این سخن مؤمنان را تصدیق
و یقینی در کار خود و نترسیدند و گفتند بسنده است ما را خدای تعالی یاری دهنده
و کفایت کننده و نیکو کارگذار است حضرت پروردگار این قول اکثر مفسرین است و نزد
بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از وست در غزوهٔ بدر صغری فرود آمد و ابو
الجارود نیز از امام محمد باقر علیه السلام این روایت کرده که روز جنگ احد ابو سفیان
در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما در سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرمود که در جواب او بگوئید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک موعد
رسید ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام
را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم بن
مسعود بیثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز و کثرت لشکر کفار و سپاه و اسلحه
و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نمی شنود حضرت رسالت
با محاربان احد و جمعی که مجموع هزار و پانصد مرد بودند در بدر فرمود و هشت روز آنجا
توقف نموده بازارها قایم گشت و در معاملات نفع فراوان بدست آمد و کفار از بیم لشکر
اسلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و بدین تقدیر ناس که در آیت
سابقه عبارت از قافله بود در اینجا اشارت بنعیم است و هر دو تقدیر ناس ثانی عبارت
است

از ابو سفیان و اتباع اوست و تتمه حال مؤمنان اینست فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ
وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ
پس بازگشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر باعافیتی تمام
یا ثواب لاکلام از خدای و زیادتی حرب یا افزونی مال و تجارت نرسیدم ایشانرا مکروهی
از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند و پیروی کردند خشنودی
خدایرا بفرمان برداری رسول و خدای تعالی و خداوند تفضل بزرگست بدفع مشرکان
از مؤمنان اِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود که می ترسانید بدان دوستان
خود را یعنی آنچه اعراب یا اهل قافله یا نعیم میگفتند آنرا شیطان القا کرده بود
تا بترسانند بدان منافقانرا و از لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله دور کرده ان شوند و
صورت سبب شکست مسلمانان گردد و ممکن که آن شیطان انس باشد که همان ابو سفیان
باشد که مخوف بود و اهل نفاق اولیای او باشند پس شما ای مؤمنان مترسید از
اولیای شیطان و بترسید از من در مخالفت امر من اگر هستید تصدیق کنندگان امر
وعد و وعید مرا وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ
شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و باید که
اندوهناک نکردانند ترا آنانکه می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او
که از جنگ احد تخلف ورزیده ترا فروگذاشتند بدرستی که ایشان هرگز زیان نرسانند
خدایرا یعنی دوستان خدایرا چیزی بسبب مسارعت در کفر میخواهد خدای تعالی آنکه
نگرداند ایشانرا یعنی نصیبه در ثواب آنجهان و مرین مسارعانرا عذابی بزرگست
یعنی بیاید و همیشه إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند ایمانرا بکفر هرگز زیان نکند

خدای تعالی

خدای تعالی چیزی بسبب شتری بلکه ضرر آن ایشان عاید گردد و مرایشانراست عذابی دردناک
که الم آن بدلهای ایشان برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ
إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و نپندارند کافران آنکسانی
که کافرند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان که درنگ ایشان در دنیا بهترست
از برای ایشان بدرستی که درنگ و مهلت میدهیم ایشانرا تا زیاده کنند گناه را و در دین
باطل خود ثبات ورزند و مرایشانراست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده وَمَا
كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا
كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا
بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ نیست خدای تعالی
که بگذارد مؤمنانرا بر آنچه چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا
و استهزا بایشان در آشکارا بلکه مقتضی حکمت آنست که نقد حال شما بر محک امتحان زند تا وقتی که
جدا کند پلیدی را که آلوده نفاقست از پاکی که محلی بحلیه ایمانست یعنی مؤمنان مخلص و این تمیز
یا بجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا با
ظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی سید عالم را صلی الله علیه و آله معلوم کردد و مخصوصان
و امینان بر ان اطلاع یابند مثل اهل بیت علیهم السلام و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن
بود که در وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که امت مرا بصورت و حلیه بمن نمودند
بهمانجا که ذرات ذریات را بآدم علیه السلام نموده بود ندم را بالهام آن معلوم شد که کدام از
ایشان اسلام قبول کننده است و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان گفتند
با بو طالب که پسر برادر تو اینچنین دعوی بلند میکند و از حالات دل ما غافلست
اگر راست میگوید بعین الیقین با ما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد که
چنان نیست که خدای تعالی مطلع کرداند شما را ای منافقان و لیکن خدای تعالی بر گزیند برای

روحانیت

براین سر که کدام ایمان آورده و کدام کافر ماند

اطلاع آن از فرستادگان هر کرا خواهد او را بر احوال غیبی مطلع کرداند (خود) تا بیان نبی
نیز از نبی اطلاع پیدا کنند پس شما ای مومنان بکروید بخدا بدان وجه که او متفرد است
بعلم غیب و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب
با کفار و منافقان باشد اکر ایمان آرید بدین وجه و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک
و نفاق پس شما را باشد مزدی بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ
مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و مپندارند آنان که از دنائت
همت بخلی میکنند بدانچه خدای تعالی از مال دنیا بدیشان داده است از فضل و کرم خود
که آن بخل بهتر است مر ایشان را نه چنین است آن بخل بدتر است مر ایشان را (هم) در دنیا بذهاب برکت
از اموال و هم در آخرت باحقاق شداید و اهوال زود باشد که در کردن ایشان طوق
کرده شود بآنچه بخل کردند بآن از مالها و زکوة ندادند و این فضیحت ایشان را واقع
باشد در روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا خدای تعالی مالی عطا فرمود و
آنکس از روی بخل زکوة آن ادا نموده (باشد) مثل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بر صورت
مار بزرک که از بسیاری تندی زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطهٔ سیاه بر زبر (بر)
چشمهای وی آشکارا بود و این چنین ماری خبیث ترین مارها است پس آن مار بیاید و طوق
کردن او شده هر دو کنارهٔ روی و دهن او را بکزد و زبان تقریع و توبیخ و سرزنش
کشاده کوید من آن مال توام و من آن کنج توام که در دنیا لاف مباهات میزدی و طمح
مفاخرت بر اقران می افکندی و مر خدای راست میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه
بمیرند و ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند که
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گفته اند که میراث در حقیقت چیزی را
کویند که بملک کسی درآید و پیش از آن در ملکیت ایشان نبوده باشد پس اموال اهل (سماء)

و زمین

و زمین را میراث بر وجه مجاز کفته چه عاریت (است) در دست ایشان و در حقیقت
از آن خدا و نیست پس چون اهل ملک آسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب او
باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را در نفس الامر ملکیت نیست و آنچه دارد
از آن حقست پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت و
خدای تعالی بآنچه شما میکنید از انفاق و امساک دانا است لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ
قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ
حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بدرستی که بشنید خدای تعالی سخن آنها را که
کفتند بدرستی که خدای تعالی درویش است و ما توانکرانیم چون آیت اقرضوا الله قرضا
حسنا به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد آنحضرت نوشته بیهود بنی قینقاع که بپای
دارید نماز را و بدهید زکوة را و آیت اقرضوا الله را یکی از صحابه داده فرستاد او چون
بآنجا رسید دید که در یک بقعه جماعتی بسیار نشسته اند و در کرد شخصی که او را فنحاص بن
عازورا می کفتند او نامهٔ پیغمبر (صلعم) را باو داد و ایشان را دعوت نمود باسلام و آنچه مضمون نامه
بود فنحاص کفت اکر آنچه تو میکویی حقست پس خدا فقیر باشد و ما غنی و اکر غنی میبود از ما
قرض نمیطلبید آن صحابی طپانچه بر روی او زد از غضب پس این آیت نازل شد و بعضی
کویند قایل این سخن حی بن اخطب بود حضرت حق از روی تهدید کفت که زود باشد که بنویسیم (بنویسیم)
حفظه را بفرماییم تا بنویسند آنچه ایشان کفتند فقر را بما اسناد کردند و غنا را بخود و
دیگر خواهیم نوشت قتل اسلاف ایشان پیغمبران را بنا حق و ما میکوییم ایشان را از نزدیک
مرک یا بوقت قیام از قبور بچشید عذاب آتش سوزنده را ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ
وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ این چشیدن عذاب شما را بسبب چیزی است که از پیش
فرستاده دستهای شما ذکر ایدی برای تحقیق فعل است و اکر نه فاعل ایشانند و افعال
ایشان قتل انبیا بوده و عبادت بخل و امثال آن و دیگر این عقوبت بسبب آنست که

فنحاص

خدای تعالی نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی
عدل شما را معذب میسازد الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ
لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي
بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ○ دیگر شنید
قول آنان که گفتند بدرستی که خدای تعالی عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را
امر کرده با آنکه ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را تا وقتی که بیارد برای ما قربانی
که آنرا بخورد آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی
مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی
و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا
وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتش سفید بی دود با آواز
مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در
توریة مذکورست که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی بر نیوجه بیارد و حق تعالی ایشانرا
الزام میکند که بگو بتحقیق آمدند بشما فرستادگان خدای پیش از ظهور من با معجزهای
روشن چون عیسی علیه السلم پس چرا کشتید ایشانرا مثل ذکریا که صاحب ذبح بوده و پسر او
یحیی را که هستید راست گویان که ما بعث پیغمبر صاحب قربان میباید کرد این دلیلست
دارد بر تکذیب قول ایشان و دلالت بر عناد ایشان و بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
اگر ایشانرا بقربانی مقبول مینمود نیز بدو بمقتضای تعنتهای ایشان نمیگرویدند همچنانکه پیش
از این پیغمبران علیهم السلم ایشان با آن نمودند با معجزاتی دیگر نگرویدند و کشتند
فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ
وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ○ برای تسلی آنحضرت که کفار تکذیب او مینمودند میفرماید پس
اگر تکذیب کردند ترا ملول مشو بدرستی که تکذیب کرده شده اند فرستادگان

[illegible]

پیش از تو

پیش از تو آنچنان فرستادگانی که ایشان آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر
و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه و کتاب روشن کننده حلال و حرام مثل توریة و
انجیل و غیره كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا
مَتَاعُ الْغُرُورِ ○ هر نفسی چشنده مرگست و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق
که همه شما این شربت بچشید یعنی و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را روز
برخواستن از قبور پس هر که دور کرده شود از آتش دوزخ و در آورده شود به
بهشت پس هر آینه رستگاری یافت و بمراد رسید و نیست زندگانی این جهان مگر برخور
داری نا پایدار حیات دنیا را بمتاعی تشبیه فرموده که خرنده را فریب دهد و چون دانست
که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آنرا دانا گردند معلوم شود که هیچ نمی
ارزد آیت دلالت کند که نعیم آخرت فی نفسه نیست بر این غرور و لهذا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده که موضع تازیانه در بهشت بهتر است از دنیا و ما فیها لَتُبْلَوُنَّ فِي
أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ
أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ○
بخدا که شما آزمایش کرده خواهید شد در مالهای خویش اهل شرک بعد از مهاجرت
اهل ایمان دست تعدی بمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده از برای
خود میاندوختند و هر که از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب میسوختند
حق تعالی آیت فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود به نقصان و تلف
و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل و هر آینه خواهید شنید از آنکه کتاب با ایشان
داده اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری و از آن کسانی نیز که شرک آورده اند رنج
بسیار یعنی سخنانی که موجب رنج خاطر شود هم بر نسبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و هم بر نسبت شما

واکر صبر کنید بر آزار این کروه وبپرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی کذارید
پس بدرستی که این صبر وتقوی از استواری کارهای دینست و درستی نشانهای
آن از حقایق ایمان وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ
لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ و یاد کن آنرا که فرا کرفت خدای عهد و پیمان آنانکه عطا کرده اند
ایشانرا توریة و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که هر آینه بیان
کنید برای مردمان کتابرا که در شان محمد است صلی الله علیه واله و مپوشید امر پیغمبر
را پس پس انداختند کتابرا یا پیمانرا از پشت خود این کلمه تمثیل است در عدم التفات
وخریدند یعنی برکزیدند بآنچه اخذ میثاق بران بود بهای اندک و آن ماکل و
رشوتهای احبار و اسافل بود که هر سال از عوام و سفله میکرفتند پس بد چیزیست
که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاوید را بآن حطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ
بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مپندار ای محمد آنانرا که شادی باشند بآنچه آمدند
یعنی کردند از پوشیدن نعت تو وایشانرا دوست میدارند که ستوده شوند
بآنچه نکرده اند پیغمبر صلی الله علیه واله از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آنرا
مخفی داشتند و بنوعی دیکر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر
داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا نزد اعیان استحسان نیز بود این آیت نازل شد
یا در شان منافقان است که از غزوه تخلف کردند وچون پیغمبر صلی الله علیه واله
باز آمد زبان اعتذار کشوده توقع تحسین داشتند پس مپندارید ای نبی و مومنان
که ایشان نزد که اهل رستن اند از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل وجلا و ذلت
و قبول جزیه و مر ایشانراست عذابی دردناک در روز رستخیز وَلِلَّهِ مُلْكُ

السموات

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و مر خدای راست پادشاهی
آسمانها و زمینها و خدای تعالی بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار تواناست
آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزات موسی علیه السلم چه بود ایشان حدیث عصا
و ید بیضا با معجزهای دیکر در میان آوردند و از نصاری معجزات عیسی علیه السلم
سوال کردند احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص باز کفتند پس بخدمت حضرت رسالت صلی الله
علیه واله وسلم آمده کفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب
معجزات تو بدینجا شتافته ایم اکر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یکانکی معبود
تو میدانیم حق تعالی این آیت فرستاد که اکر شما طالب آیات وحدانیت منید إِنَّ
فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَ
لْبَابِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در ویست و آمد شد شب و روز
با اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت هر آینه نشانهاست بر وجود
صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت مر خداوند خرد را که عقول ایشان از شوائب
حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الَّذِينَ يَذْ
كُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و اولو
الالباب آنانند که از روی خلوص یاد میکنند خدایرا در حال ایستادن و در وقت نشستن
و در زمانی که تکیه کرده اند بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم یاد کر حقند
و پیوسته در دریای محبتش مستغرق که مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ و یا مراد از ذکر نمازست که با
هیأت سه کانه میکذارند بحسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاس داری
میکنند بر نعمت قیام که قوام معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که پایداری صحبت در آنست
و بر راحت خوابکاه و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان کفته اند که مراد از ذکر دلست

زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمی باشد پس
مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جانند که در حالتی قایم اند یعنی متوجه
بامر الهی قاعدا و قاعدا یعنی بازایستاده از ملاهی و علی جنوبهم از ارتکاب مناهی بر
جانب اند یا قایم اند بر آستان خدمت و قاعدند بر بساط قربت و علی جنوبهم آسوده
کابنند دربارگاه وجد و حال برکناره از پندار وهم و غرور و خیال و اندیشه میکنند
از روی استدلال در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید
بصانع قدیم و مبدع حکیم و حجب بعد و هجران از نظر دل ایشان برخواسته از غیبت
بحضور آمده و از روی شهود بزبان نیاز گویند ای پروردگار ما نیافریدی تو
این مخلوق را که آسمان و زمینست آفریدنی باطل و بیحاصل یا خلق نکرده اند عبث
و هزل و پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود
از عذاب آتش دوزخ ثعلبی رحمه الله روایت در تفسیر خود از محمد بن حنفیه
رضوان الله علیه و او از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله هر گاه
برمیخواست از شب مسواک میفرمود و نظر میکرد بجانب آسمان و میخواند ان فی
خلق السموات والارض را تا فقنا عذاب النار و ورود یافته از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین که امر میفرموده اند باین پنج آیت که از ان فی خلق
السموات است تا لا تخلف المیعاد که در وقت برخواستن از برای نماز
شب بخوانند و در هنگام خواب کردن و بعد از دو رکعت نافله فجر ربنا انک
من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار ای آفریدگار
ما بدرستی که تو از روی عدل هر کرا بدرآری بدوزخ که در آنجا جاوید بماند پس
بدرستی که او را خوار کرده ایندی بعقوبت که اگر خلود نماند و بعد از استیفا
عقاب او را بیرون آرند نه خزی و فضیحت است و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود

و نصاری

و نصاری و امثال ایشان از ظلمه آل محمد صلی الله علیه و آله یاران و مددکاری که عذاب
دوزخ از ایشان مندفع سازند ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان
ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا
مع الابرار ای پروردگار ما بتحقیق که ما شنیدیم ندای ندا کننده را که بانک در
میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلی الله علیه و آله یا قرآن
و این عامتر است چه بسیار کس دعوت رسول را صلی الله علیه و آله در نیافته اند
و هم از قرآن میشنوند که بزبان بیان ندا میکند و ندای محمدیه را صاحب الامر صلوات
الله علیه بانام خواهد رسانید که تمام خلق را دعوت فرماید بایمان و هر که قبول نکند
بتیغ سیاست وی درآید و منادی بر هیچ گوید که بگروید به پروردگار خود پس
اجابت کنندگان گویند اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم بتوحید و عدل و نبوت
و امامت و معاد و متعلقات او ای آفریننده ما پس بیامرز گناهان ما را مراد کبایرست
یا مطلق گناهان گذشته و درگذران و بپوش از ما بدیهای ما را مراد صغایر یا گناهان
آینده است و بمیران ما را با نیکان و نیکوکاران یعنی با نیکانی که معصوم اند
ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف
المیعاد ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما بده ما را آنچه وعده فرموده ای که انبیا
را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام گفت و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤ
منین و المؤمنات و چنانچه ابراهیم علیه السلام فرموده که رب اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین
و چنانچه حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله امر فرمودی که و استغفر لذنبک و للمؤمنین
و رسوا مگردان ما را در روز رستخیز بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را و چون
آل عبا علیهم السلام باین پنج آیت بابرکات که مشتمل بر دعواتست مداومت
میفرموده اند سیما در جوف اللیل لاجرم سهام این دعوات بهدف قبول رسیده

پرورانند رحمت ازدیوان عنایت برین وجه صادر شد فاستجاب لهم ربهم
انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالذین
هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا
لاکفرن عنهم سیئاتهم و لادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار
ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب پس اجابت فرمود
مر دعای ایشانرا پروردگار ایشان بانکه گفت من ضایع نکردانم عمل هیچ عمل
کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
سوال کردم که هر عملی را اجر هست این چگونه باشد که مردان مهاجر را المناقب بسیار یاد
کرد و مهاجرات را از آن نصیبی ارزانی نفرمود این آیت آمد که من عمل هیچ عمل
کننده را از شما ضایع نکنم از مرد و زن بعضی از شما از بعضی دیگرید یعنی
همه از یک دیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را در
ثواب یکحکم داده است هر که عملی کند برد از مذکورت و انوثت را در آن مدخلی
نیست این نه از قبیل ارث است و غیر آنکه تفاوتی باشد پس آنانکه هجرت کردند
از شرک یا از اوطان خویش و بیرون شدند از دیار و سراها و منازل خود
یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنانکه مشرکان ایشان را بیرون کردند از مکه
و رنجانیده شدند در راه طاعت مراد متابعان اسلام اند چون بلال که اورا بضرب
و شتم و صهیب که اورا بنهب اموال می رنجانیدند و کارزار کردند با کفار و کشته
شدند در جهاد این جماعت مهاجران هر آینه در گذرانم از ایشان بدیهای ایشانرا
و در آرم ایشانرا بوستانهای که میرود در زیر درختان یا در تحت منازل آن جویها
و پاداش دهم ایشانرا پاداش دادنی از نزد خدای تعالی وضع مظهر در موضع
مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافه ثواب بعندیت و تقیید باسم الله

کردانت

کردانت بر ذات و مجموع صفات نشانه تعظیم ثواب و خداست که نیکویی پاداش
و پاداش نیکو نزدیک اوست در طبرسی و دیگر تفاسیر آورده اند که مشرکان
مکه در عشرت بودند و فقراء مومنان حسرت میکشیدند در خاطر ایشان میگذشت
که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدای پرستان در رنج و محنت
حق تعالی جهت تسلی ایشان با پیغمبر خود فرمود که مراد در و ایشان است لا یغرنک
تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع قلیل ثم ماویهم جهنم و بئس
المهاد باید که فریب ندهد ترا رفتن و آمدن کافران در شهرها برای تجارت و
جاوید آن آمد و شد ایشان برخورداری اندکست زود باشد که زایل شود پس از آنکه
باخرت روند بازگشت ایشان جهنم باشد و بد آرامگاهیست جهنم لکن الذین
اتقوا ربهم لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نزلا من
عند الله و ما عند الله خیر للابرار لیکن آنانکه بترسیدند از عقاب
پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند مر ایشانراست بوستانها بر آن
وجه که میرود در زیر قصور آن یا درختان آن جویها از آب و شیر و می
و انگبین جاوید باشند در آن بوستانها در حالتی که ایشانرا این بهشتها پیشکش و ما
حضر باشد از نزدیک خدای تعالی نزل آنرا گویند که در منزل مهمانان نازل حاضر
سازند و بسیاری و خوبی آن دلیلست بر کرامت مهمان و نیکو داشت او ایشان و
هر گاه که بهشت نزل مهمانان دار السلام خواهد بود پس تجلی جز نعمتهای بی نوا نواد قرب
لقا باشد و آنچه نزدیک خدای تعالی است از الطاف خفیه بهتر است مر نیکوکاران را از
متاع فانی و ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله و ما انزل الیکم و ما انزل
الیهم خاشعین لله لا یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا اولئک لهم
آیه اجرهم عند ربهم ان الله سریع الحساب در اسباب نزول این گفته اند

که در شان ابن سلام و اهل نجران نازل شده و جابر بن عبد الله رضی الله عنه گوید که
در شان نجاشی که ملک حبشه بوده نازل شد و نام او اصحمه بود که بعربی عطیه است
وقتی که در حبشه وفات کرد جبرئیل علیه السلام این خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله
رسانید آنحضرت باصحاب گفت که بیرون روید و نماز بگذارید بر برادر خود
که در حبشه وفات کرده پرسیدند که چه کسیست فرمود که نجاشی و خود نیز بیرون
فرمود و به بقیع رفت حق سبحانه و تعالی کشف حجاب زمین فرمود تا سریر نجاشی
بنظر آنحضرت درآمد آنگاه نماز بروی گذارد و منافقان گفتند که نظر کنید باین
مرد که نماز میگذارد بر علجی نصرانی که هرگز او را ندیده و بر دین او نبوده این
آیت نازل شد و هر آینه از اهل کتاب کسی هست که میگرود بخدای تعالی و آنچه بر
شما منزل شده که قرآنست و بدان نیز که با ایشان فرستاده اند که توریة است
یا انجیل در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدایرا تبدیل نمیکنند احکام
توریة یا نعت پیغمبر را صلی الله علیه و آله بهای اندک چنانچه احبار رشوت خواران
آن گروه خاشع متدینین مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده نزد پروردگار ایشان
بدرستی که خدای تعالی زود حسابست یا سانی و بزودی حساب مؤمنان خواهد
کرد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ
تُفْلِحُونَ ای گروه مؤمنان صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد با اعدا و حقیقت
آنست که بر امتثال احکام شرعیه تا همه طاعات را شامل باشد و شکیبائی نمائید
در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه و ساخته و آماده باشید
مقاتلهٔ اعداء الله را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبان
و اسلحه آماده دارند تا اهل کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی
مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز و امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده که

مراد ابن سلام است و اصحاب او [illegible]

از پیغمبر

از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که افضل اعمال کدام است فرمود
که اسباغ وضو در جمیع حالات و نقل اقدام بجماعت و انتظار صلوات بعد
از صلوات پس رباط عبارت از اینست و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید که
شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند که صبر کنید در مجاهده نفوس بنهی از
هوا و امر بطاعت مولی و مصابرت فرمائید بر مراقبت قلوب مع الله بر تسلیم در
بلا و رضا بجریان احکام قضا و ابی بن کعب روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم که هر که سوره آل عمران بخواند داده شود به هر آیتی از وی یک نوع امانی بر جسر
جهنم و هر که سوره آل عمران در روز جمعه بخواند رحمت فرستد خدای تعالی و
ملائکه او تا آفتاب متواری شود سورة النساء مائة و سبع و ستون آیه
بسم الله الرحمن الرحیم یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ
الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا
کَثِیرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ
اللَّهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیبًا ای مردمان بترسید و بپرهیزید از خشم و عذاب پرور
دگار خویش آنکه آفریدگاری که بمحض قدرت بیافرید شما را با وجود اختلاف
و اشکال و السنه والوان از یکتن که آدم است علیه السلام که وی بیافرید از آن تن جفت
وی را که حوا است و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم بیافرید و پرا
کنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل مردان بسیار و زنان
فراوان و بترسید از مخالفت امر خدای آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت
از یکدیگر حاجت میطلبید و سوگند بیکدیگر میدهید بنام خدا و بپرهیزید از قطع رحم
و با یکدیگر مهربانی پیوند کنید بدرستی که خدای تعالی هست و بوده و باشد بر شما دیده
بان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که حق تعالی نگهبان اوست

بایدکه در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آورده بوقت عزیمت بر ناپاکی و
بی باکی از و شرم دارد وَآتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِا
لطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا و بدهید
مر یتیمانرا ای اولیا و اوصیای ایشان مالهای ایشانرا که بحکم وصایت و ولایت تصرف
کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرف ناشایسته میکردند مثل
آنکه گوسفند لاغر خود را در رمهٔ ایشان سر داده بعوض گوسفند لاغر خود
گوسفند فربه و بزرگ میگرفتند و میگفتند شاةٌ بشاةٍ حق تعالی فرمود که بدل مکنید
مال ناپاک یتیمانرا بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید بتبدیل جیّد از مال یتیم که در حق شما
خبیث است و بجای آن منهید از مال خود وی که بر نسبت شما طیّب است و مخورید مالهای
ایشانرا آمیخته با مالهای خود بدرستی که خوردن مال یتیم یا بتبدیل یا خیانت
در وست نزدیک خدای تعالی گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از غطفان
نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده بود و او بوصایت
اموال او را متصرف شده چون پسر برادر ببلوغ رسید مال خود را از عم خود
طلب نمود او را دای آن تعلل میکرد مرافعهٔ ایشان بمحکمهٔ علیهٔ نبویه افتاد این آیت فرود
آمد غطفانی گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر ز باده داد تمامی مال را تسلیم برادر
زاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ
مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ
عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا و اگر میترسید شما یا میدانید آنکه عدل نکنید
و راستی نورزید در اموال یتیمان آورده اند که این آیت در شان کسی فرود آمده
که یتیمهٔ در حجر تربیت او بود و تصرفی در مال آن یتیمه داشت میخواست که او را در قید

نکاح

[مزاحم]

نکاح آرد چون خدمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو گذاردی و با نواع مشقت او را
میشد و هرچه مکروه طبعت او بود پیش می آورد آیت فرود آمد که اگر میدانید که در
تعیین مهر یتیمان و دیدن و ادای مال ایشانرا از روی عدالت نمیتوانید پس نکاح کنید
آنچه خوش آید شما را از زنان دوگانه و سه گانه و چهارگانه نکاح محتاجست که از عدد
مذکوره هر کدام را که بخواهید در عقد دوام چهار جمع میتوان کرد و زیاده برین جایز
نیست لیکن متعه و ملک یمین را حصری نیست پس اگر دانید یا ترسید آنکه عدل نتوانید
کرد میان این زنان پس اختیار کنید یکی را یا سوقیه گیرید یا آنچیزی را که مالک آنست
دستهای شما یعنی شما را بملکیت در ان تصرف هست مثل کنیزکان زر خریده این اختیار
واحده یا تسری نزدیکتر است بآنکه میل نمائید و انحراف نورزید یا جور نکنید و بدهید
هر زنانی را که بقید نکاح در آورده اید کابینهای ایشانرا در حالتی که هست آنها هدیه و
عطیه از خدای تعالی بخشیده شده بدیشان زیرا که حق تعالی استمتاع را مشترک کرده
میان زن و شوهر و بازای استمتاع مهر تعیین فرموده پس آن عطیه باشد از خدای تعالی
که بشما ارزانی داشته پس اگر این زنان خوش خوی باشند و بخشنده مهر شما را و بگذرند
هر چیز آنکه کابین از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوش دلی پس بخورید آنچیز را و بکار
برید ساز گار خوشگوار روایت کنند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هنیّ آن باشد
که در وی گناهی نبود و مری آنکه باری بر دل و رنجی در تن نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ
أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ
قَوْلًا مَعْرُوفًا و مدهید بسفیهان و بیخردان یعنی کسانی که اموال خود را در غیر اغراض
صحیح صرف نمایند مالهای خود را خطاب با ولیای سفهاست و اضافهٔ مال بدیشان
جهت تصرف ایشانست در ان بحق ولایت مالهای که گردانیده است خدای تعالی برای شما سبب
قوام معیشت دنیا و رابطهٔ انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و

نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر
کنید در آن مالها بقدر کفاف ایشان و بپوشانید و جامه دهید ایشانرا بقدر
حال و بگوئید بعد از منع مال مر ایشانرا سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد
گوئید این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد
و دیگرانرا نیز وعده کنید که دل ایشانرا خوش سازند وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ
إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا
إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا
فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ
بِاللَّهِ حَسِيبًا و بیازمایید یتیمانرا اگر مرد اند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقایق
بیع و شری و اگر زنانند بنسج و غزل و ترتیب امور خانه تا آنگاه که برسند بحد نکاح
و این کنایه از بلوغست و آن بیکی از سه چیز معلوم میتوان کرد باحتلام یا بروئیدن موی
درشت بر عانه یا بسن اگر پسر است تا به نوزده سال و اگر دختر است تا بنه
پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح
دین و اصلاح مال که در آن فریب نمیخورند پس بدهید بدیشان مالهای ایشانرا که سال
در تصرف شما بود و مخورید ای اولیا مالهای یتیمانرا و تلف مکنید از روی اسراف
و گزاف یعنی بمجاوزت از آن حد که حاکم شرع تعیین کرده و دیگر اتلاف مکنید آنرا
در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن از خوف آنکه بزرگ شوند و مال
از شما بازستانند و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر پس باید که از مال یتیم دست
باز دارد و عفت خویشتن بجای آرد و هر که باشد از جماعت که مال یتیم در دست
ایشانست درویش و محتاج پس باید که بخورد از مال یتیم بنیکوئی یعنی بقدر حاجت
از طعام و لباس ما عقد از آنجا اجرت سعی اوست و اولی آنست که از کفایت و اجرت

آنچه کمتر باشد

آنچه کمتر باشد اخذ کند پس چون بدهید و باز گذارید بر یتیمان مالهای ایشانرا پس گواه
بگیرید بر اقرار ایشان بر قبض مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید و پسندیده
است خدای تعالی گواه بندگان یا جزا دهنده مر اعمال ایشانرا یا حساب کننده همه در روز
جزا آورده اند که عادت عرب در زمان جاهلیت چنان بوده است که زنانرا مطلقا
و پسران خورد سال را میراث نمیداده اند و میگفتند که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند
کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها را از حوزه تصرف تواند آورد و چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر
بود تا روزی ام کجه بجناب نبوت مآب آمده گفت که اوس بن صامت دعوت حق را
لبیک اجابت گفت و من از او سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بحیطه
تصرف در آورده اند و مرا و صغیره را از محروم و بینوا گذاشته حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله ایشانرا طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان باز راندند ایشان
همان قانون جاهلیت در پیش آورده خواستند که طریقه آبا و اجداد را رونق دهند
که لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا مر مردانرا
اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره ایست از مالی که بگذارند پدر و مادر و خویشان
و نزدیکان و مر زنانرا نیز حصه هست از آنچه والدین و اقربا بگذارند از آنچه
کم باشد از مال گذاشته یا بسیار بود حق تعالی مقرر ساخته برای ایشان بهره باندازه
پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم
مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث
خویشانی که میراث نمی برند و یتیمانی که بیگانه باشند و درویشان و محتاجان پس
ببخشید ایشانرا چیزی از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود و مراد آنست

که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی بدهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده و بگویید این جماعت را سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا و باید که بترسند آنانکه اگر بگذارند از پس مرگ ایشان فرزندان عاجز و ضعیف بترسند بر ایشان از بینوایی و ضایع شدن و این نهی است از وصیتی که موجب اجحاف و نقصان ورثه باشد و امر فرموده آنانی را که حاضر شده اند وصیت او را نگذارند که او زیاده بر ثلث وصیت کند و حضار را تنبیه کنند که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشند بعد از وفات ایشان حرمان ایشان جایز نیست باید و هر آینه عقل بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بر خود روا ندارند نسبت بدیگران نیز جایز نشمارند و بعضی گویند که ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند اگر ایشان را فرزندان ضعفا می بود و بعد از وفات ایشان بجای مجلسی در آمدندی حرمان ایشان جایز بود یا نه پس باید که از عذاب خدای تعالی بترسند و باید که بگویند با یتامی و ضعفا یا با حاضران مجلس قسمت قول و سخنی راست و درست یعنی عذری جمیل و وعده نیکو إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا بدرستی که آنانکه از روی جرات میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان از جهت ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خویش آتشی و چه آتشی امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که حق سبحانه و تعالی بر انگیزد در روز قیامت قومی را از گورها که بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای تعالی میفرماید که

انما یاکلون

است که روز قیامت

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا و در تفسیر کبیر آورده که خورنده مال یتیم بعرصات در آید و آتشی که درون او از آن مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و چشم و گوش او بیرون می آید و باین علامت همه کس او را بشناسند که این خورنده مال یتیمانست پس بدین سخن حمل اکل بر ظاهر است و زود باشد که در آیند آن خورندگان مال یتیمان در آتش افروخته يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا امر میکند شما را خدای تعالی شما را در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان را یا فریضه میکرداند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که هر مرد را باشد مثل بهره دو زن چون گرد آیند یا باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود بالای دو پس مر ایشان را باشد دو بخش متوفی بگذاشته است و اگر باشد وارث یکدختر و بس مر او راست نصفی از متروکات متوفی حق سبحانه و تعالی سهم یک دختر را از آن از دو دختر تعیین فرموده و سهم زیاده از دو دختر را ذکر فرموده پس مادر میت را باشد ششی یک از متروکات و این نصیبها که بجهت ورثه معروض شده بدیشان میرسد از پس وصیتی که وصیت کرده موصی یا بعد از ادای دینی که در ذمت مورث باشد و پدران شما و پسران شما نمیدانید شما که کدام از ایشان نزدیکتر است و بکار آینده تر مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید از اصول و فروع ورثه کیست که نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت

یا آنکه شما نمیدانید هیچ کدام که کدام یک از شما بیش از صاحب خود نفع میرساند تا آن دیگری بمال او منتفع شود چون حق تعالی باحوال وارث و مورث داناست بس قطع فرمود سهام مواریث را فرض کرده اینرا فریضه ثابت از نزدیک خدا بدرستی که خدای تعالی داناست بمراتب هر یک از ورثه حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ مر شما راست ای شوهران نیمه آنکه ترکه گذارند زنان شما اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی خواه بیشتر خواه از شما خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مونث و خواه صلبی و خواه ولد ابن که قایم مقام ابن است یا ولد ابن ابن هر چند پایان رود پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود پس شما را حصه چهار یک باشد از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شماست بتوانید گرفت از پس وصیتی که زوجات شما وصیت کرده باشند بدان یا پس از قضای دینی که در ذمت ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ و مر زنان راست چهار یک از آنچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده یا چهار همه در ربع شریک اند اگر نباشد شما را فرزند خواه یکی خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث و خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان اگرچه ایشان کنیز باشند هر چند که باشد پس اگر باشد شما را فرزند بهر وجه که بود پس آن زنان را اگر کنیز هشت یکی از آنچه شما گذاشتید از اموال از پس از انفاذ وصیتی که وصیت میکنید بدان یا بعد از دینی که در ذمت شما باشد وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَهُمْ

شرکاء

شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ و اگر باشد مردی که از و میراث میگیرند کسی که والدین و اولاد ندارد و اصح کلاله قرابتست از جهت عرض نه طول مثل اخوه و اخوات و اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد اینها و مراد اینجا متقرب بام است و باقیات در آخر سوره بیاید یعنی کلاله مردی بود یا زنی بود و مر این مرد را و زن را نیز حکم داخلست برادری مادری باشد یا خواهر مادری پس هر یکی ازین برادر و خواهر شش یکی حصه می رسد از میراث کلاله و مذکر در ین صورت با مونث یکسانست پس اگر باشند اولاد ام بیشتر از برادر یکی و خواهری پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین انباز اند در سه یکی علی السویه ذکور بر اناث و زاید از سدس و ثلث رد میکنند بر ایشان اگر سوی ایشان نیستند از برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری اگر پدر و مادری نباشند چه با پدر و مادری ایشان از درجه ساقط اند و اگر اینها نباشند اینها قایم مقام ایشان اند و باید دانست که مراتب میراث سه است اول ابوین و اولاد ند دوم اخوه و اجداد ند سیم اعمام و اخوال اند با وجود اول دوم نمی برد و با وجود دوم سیم نمیبرد و تفصیل آن در کتب فقه مبین است و این میراث بدیشان میرسد از پس انفاذ وصیتی که بوقت وصیت کرده شده است بدان یا پس از ادای دینی گویند که او در او دین و قوع یا فته بمعنی الاست و تقدیر کلام چنانست که میراث پس از انفاذ وصیت است مگر که اتحادی باشد که آن مقدم است بر وصیت زیرا که اتفاق جمیع فقهاست که اول از متروکات میت مونت تجهیز و تکفین است از اصل و دیگر دین همچنین از اصل و دیگر وصیت از ثلث و دیگر میراث تا اول باشد بدوم صرف نتوان کرد و انفاذ وصیت و ادای دین در حالتی است که میت غیر زیان آرنده باشد بورثه در وصیت و این ضرر

در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز نباشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدینی مر کسی
راکه در ذمت او چیزی نداشته باشد تا وارث بزد نگاه دارید وصیتی راکه هست از نزد
خدای تعالی وخدای تعالی داناست بنیات شما در نفع وضرر بد یا در عقوبت
عاصیان تعجیل نکند وبتوبه گناه ایشان را عفو فرماید تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ
يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح
و قسمت مواریث اندازهای حکم خداست که از آن در نباید گذشت وهر که فرمان برد
خدا را و رسول او را در این حکمها در آرد خدای تعالی او را ببوستانهای که میرود
از زیر اشجار او جویها در حالتی که داخلان در این جنات جاویدان باشند در آن
واین ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود رستگاری بزرگ است وَمَنْ يَعْصِ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ
وهر که فرمان خدا و رسول او نبرد و در گذرد از آن اندازها که در حلال وحرام ومیراث
وسایر احکام مقرر شده خدای تعالی در آرد او را در آتشی و چه آتشی در حالتی که جاوید باشند
در آن و اوضح آنست که خلود جهت استحلال محرمات بود ومر آن عاصی مستحل را باشد عذاب
خوار کننده وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً
مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ
اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا وآن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس بیایند بفعل قبیح یعنی
مرتکب آن شوند از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهر داران پس شما ای حکام شریعت بالغ
طلب گواه کنید بر فعل فاحشه این زنان چهار مرد عادل عاقل از شما که حر باشند
تا بر ایشان گواهی دهند پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها واصح اقوال
آنست که در اول اسلام احکام عقوبت زنان بدین وجه بوده که ایشان را در خانها

محبوس

محبوس سازند تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان
کند مرگ یا گرداند خدای تعالی یعنی پیدا کند برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که
از حبس خلاصی یابند وبعد از آن وحی فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
فرمودند که فرا گیرید از من آن راه را اصحاب متوجه شدند که آن کدام است آنحضرت
فرمود که ثیب بر ثیب رجم است وبکر بر بکر حد تازیانه است وبیرون کردن از وطن یکسال
پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد واستشهاد و اشهاد باقی ماند وَاللَّذَانِ
يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ
تَوَّابًا رَحِيمًا و آن دو کس نزد ابو مسلم آنست که تذکیر و تثنیه دلالت میکند که مراد از این
لواط باشد لیکن اکثر مفسرین بر آنند که مراد زنا دهنده اند یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند
بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان اند پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش کنید
وملامت نمایید ابن عباس فرموده که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد پس اگر توبه
کنند از آن فاحشه و کار خود را باصلاح آورند پس شما روی بگردانید یعنی دست باز
دارید از ایشان گویند که این حکم نیز بحکم حد وبقی منسوخ شد و آورده اند که این دلالت
میکند بر آنکه زانی هرگاه که توبه کرد پیش از رفع بحاکم او را حد نزنند اما بعد از رفع
وحضور پس اگر زنا باقرار ثابت شده امام مخیر است میان حد وعدم حد و اگر
به بینه ثابت شده حد لازم است بدرستی که خدای تعالی هست توبه پذیرنده از
بندگان و مهربان بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ
بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا حَكِيمًا جز این نیست که قبول توبه بر خدای تعالی است نه بطریق وجوب بلکه از روی
وعده که خلف در آن متصور نیست و وعده قبول توبه برای کسانیست که بدی میکنند
بنادانی آورده اند که گناه مؤمن بجهالت اگرچه بر سبیل عمد باشد زیرا که جهل او را بر گناه

اند از روی شک و عناد و جحود و استکبار است و می شاید که جهل باشد
بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند پس بازگشت مینمایند بحق تعالی
از زمانه نزدیک یعنی پیش از حضور مرگ یا نظر بملک ملکوت یا در زمان
صحت یا پیش از انکه دوستی گناه در دل او متمکن شود و اصح اقوال آنست که
زمان قریب پیش از حرکت یعنی پیش از یقین بمرگ و اگرچه اندک باشد و چون
وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفس را دم آخر تصور
باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود پس آن گروه که مدد توفیق یافته
بعد از گناه توبه کنند و توبه دهد خدای تعالی و بازگردد بمغفرت بر ایشان
و هست خدای تعالی دانا بتوبه تایبان حکم کننده بانچه تایب را عقوبت ننماید
وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ
عَذَابًا أَلِيمًا و نیست قبول توبه مر آن کسانی را که بطریق اصرار بدیها میکنند تا چون
حاضر شود یعنی در رسد یکی از ایشان مرگ را گوید بدهشتی که من توبه کردم اکنون
این سخن در شان توبه منافقانست و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت
در وقت معاینه مرگ ایشان را حقبول نیست و نه توبه مقبولست مر آنها را که میمیرند و حال
انکه ایشان کافر باشند یعنی در وقت مفارقت روح از هیچ کافر و منافق ایمان
مقبول نیست زیرا که ایمان یاس است و آن سود نمیدارد که فلم یک ینفعهم ایمانهم
لما راوا باسنا آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر میمیرند آماده ساخته ایم برای
ایشان در آخرت عذابی دردناک که تخفیف نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت
چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و بازماندی پسر متوفی که از زنان دیگر
بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت عصبیت جامه بر سر آن زن انداختی

واو را بدین

و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که مقرر کرده بود
او را بنکاح در آوردی و الا بشوهر دادی و مهر بجمل وخود تصرف کردی یا او را از
تزویج منع کرده محبوس داشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین
کس گذاشتی یا میمردی میراث او را بتصرف در آوردندی تا وقتی که ابو قیس بن اسلت انصاری
وفات کرد زنی کبیشه نام بنت معن از او بازماند محصن که پسر ابو قیس بود از زنی دیگر
کبیشه را بجهت تصرف در آورده با او معیشتی بطریق خسارت آغاز نهاد و غرضش آنکه
هرچه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بموقف
عرض رسانید آنحضرت فرمود که بخانه بازگرد و پای اضطراب در دامن اصطبار
کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه بازگردید بعضی دیگر از زنان مدینه
که بدان مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آورده و گفتند یا رسول الله ما
هم بکبیشه جام زهر آلود این بلیت چشیده ایم و لباس محنت طراز این غصه پوشیده
حق تعالی این آیت فرستاد و از ابی جعفر علیه السلم نیز همچنین مرویست و آیت اینست
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ
لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا
كَثِيرًا ای گروه گرویدگان روا نیست شما را آنکه میراث گیرید زنان را از روی
نا پسندیدگی و کراهت ایشان یعنی میراث گرفتن مکروه دلالت نمیکند که بطوع و رغبت
ایشان آن زنان را میراث توانید گرفت چه مفهوم مخالف حجت نیست شما و نیز تخصیص
شیئی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند که قوله تعالی و لا تقتلوا اولادکم خشیة املاق
چه قبل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست و منع مکنید این زنان را از تزویج و گفته
اند که خطاب با مرد اینست که از زنان خود بتنگ آمده باشد برای آنکه از سر مهر



در کنند ایشان را در خانه باز هیا است حق تعالی میفرماید که زنان را محبوس ماندند
و باز مدارید برای آنکه ببرید بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر مگر آنکه بیایند برفاحشه
بعملی زشتی که روشن کننده حال ایشان باشد و فاحشه درین آیت گویند که نشوزست
یعنی سر باز زنند از صحبت مرد و مرد را روا بود که از وی خلع طلبد و گفته اند فاحشه
زناست و حد آن در جاهلیت و بدایت اسلام استرداد طلاق زنا نیز بوده و
حالا این حکم منسوخ است و روایت از ابی جعفر علیه السلم که مراد کل معصیت است
و آنچه درین آیت ورود یافته و اولی اینست و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش
نشده اند به نیکویی در قول و فعل و نفقه و مسکن یا بیاموزانید ایشان را احکام و
آداب شریعت که هیچ نیکویی به از آن نیست پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید
پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را و بکرداند خدای تعالی و بدید آرد برای
شما در آن چیزی مکروه نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم از تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمُ
اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ
شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت
از صحبت زوجات و وقوع نشوز و فاحشه از ایشان طلب بدل کردن زنی بجای
زنی دیگر و داده باشید یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید مال بسیار
کاوین پس فرا مگیرید از آنچه بدو داده اید چیزی نه اندک و نه بسیار آیا میگیرید
چیزی از آن زن بباطل و ستم و حرام ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز
استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهری مهری از برای زن
فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون استرداد میکند گویا مدعای او آنست
که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است و در کنز العرفان و کشاف و غیر آن
مذکور است که عمر بر منبر میگفت که مهر گران مکنید زنان را که پیغمبر صلی الله علیه و آله

پشته دوازده

پشته دوازده اوقیه مهر نمیکرد اگرچه آن زن مکرمه و پرهیزکار باشد و زنی برخاست
و گفت ای عمر چرا منع میکنی ما را از حقی که حق سبحانه و تعالی برای ما بدین کرده چه
او فرموده که وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا عمر گفت که هر که هست دانا ترند و فقیه تر از
عمر حتی زنان و از رای خود رجوع کرد وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى
بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرا می ستانید
مال را از زنان و حال آنکه رسیده است بعضی از شما به بعضی دیگر افضا کنایه
از مباشرت است و فرا گرفته اند آن زنان از شما در وقت عقد پیمان محکم و
عهدی استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول که بان حلال میشود
فروج و در حدیث آمده که أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ
بِكَلِمَةِ اللَّهِ یعنی فرا میگیرید زنان را بامانت الله و استحلال فروج ایشان مینمایید
بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت زنان پدران خود را بنکاح
میکردند حق تعالی ازان عمل نهی فرمود و گفت وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ
النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا و بزنی
مخواهید و بنکاح در میارید آنرا که خواسته اند پدران شما از زنان نکاح
در آورده مگر آنچه گذشته است و معفو عنه است بدرستی که نکاح زن پدر
بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم عمل زشت و ناپسندیده و مبغوض خدای
تعالی و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مبغوض و مکروه میبود و فرزندی را
که از زن پدر متولد شدی مقت میگفتند یعنی دشمن داشته شده و بدراهی که
این راهیست گفته اند که مراتب قبح است یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت بانست
دوم قبح شرعی و مقت عبارت از آنست سیم قبح عرفی وَسَاءَ سَبِيلًا مشتمل بر آنست
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ

الجزو الخامس

لاخ وبنات الاخت وامهاتکم اللاتی ارضعنکم واخواتکم من الرضاعة
وامهات نسائکم وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن
فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم وحلائل ابنائکم الذین من
اصلابکم وان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا
رحیما حرام کرده شده بر شما نکاح مادران شما و ابن عمی دارد حق تعالی در این آیت
محرمات را سه قسم ذکر فرموده اول آنچه حرام میشود به نسب و آن هفت است اول مادر
یعنی هر زنی که نسب مردی بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر
پدر و مادر پدر پدر هر چند که بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر مادر
او هر چند که باشد حکم مادر دارد در تحریم دوم دختران شما و این نیز عام است
هر زنی که نسب او بمردی باز گردد خواه صحیح و خواه فاسد زیرا که بنت زنا لغة بنت است
از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیادت داخلست سیم خواهران شما هر
زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا در رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام
باشد پدری و مادری و پدری مادری چهارم و خواهر پدر شما هر زنی که با پدر
کسی یا با پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده یا در رحمی مرور نموده یعنی پدری
یا مادری یا مادر و پدری عمه اوست پنجم و خواهران مادران شما هر زنی که با ما
در کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا در رحمی گذشته خاله آن
کس است و وقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد ششم و دختران برادر بر هر وجه
که اخوت ثابت میشود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان
هر چند که دور شوند همان حکم دارد هفتم و دختران خواهر از هر وجه که اخوت
تحقق یابد و این نیز مثل ما سبق و لست بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد
ایشان هر چند که پایین روند همان داخل بنات اخت اند دوم از اقسام ثلثه آنچه

در بنات

حرام میشود

حرام میشود برضاع و آن دو است اول مادران رضاعی هم حرام کرده شده است
بر شما مادران شما آنهایی که شما را شیر داده اند در صغر را مادر میگویند از
برای حرمت ایشان دوم خواهران رضاعی یعنی و حرام کرده شده اند خواهران شما
از جهت شیر خوردن نص بر ام و اخت وارد یافته اما تحریم بنت هر گاه خواهر
حرام باشد دختر بطریق اولی حرام خواهد بود و جده در اطلاق نص نام داخلست
اما عمه و خاله بجهت نسب و غیر ذلک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که حرام
است از رضاع هر آنچه حرام است از نسب پس آنچه سمت ذکر یافت از محرمات
نسبیه مثل آن حرام باشد از رضاعیه و این نسب دوم است و تفصیلش بر این
وجه است که حرامست مادر رضاعی هر چند بالا رود بر مرتضع و دختر او و
دختر دختر او هر چند که باشد و دختران پسر او هر چند پایان روند و خواهر
و دختران خواهر و هر چند که بزیر روند و عمه و عمه و خاله و خاله هر چند که بالا
روند و دختران برادر هر چند که پایان روند و حرام است بر زنان مثل ایشان
از مردان بر پنج شرط اول حصول شیر از نکاح صحیح باشد دوم یک شبانروز شیر خورده
باشد یا گوشت او روییده باشد یا استخوان او سخت شده یا شد از شیر او یا پا
نزده بار شیر سیر از پستان او خورده باشد که دیگری در میان شیر نداده باشد سیم
حیات شیر دهنده است پس اگر شیر خورده باشد از پستان زن مرده یا بعضی
در زندگی و بعضی در مردگی حرام نیست چهارم شیر خورده باشد پیش از آنکه دو سال
تمام شود از شیر دادن او نسبت بمرتضع اما نسبت بولد مرضعه معتبر نیست بر قول
اصح پنجم آنکه شیر از یک فحل باشد پس اگر متعدد باشد چنانچه پاره از فحل و پاره
از فحل دیگر باشد حرام نیست و اگر شیر دهنده متعدد باشد و فحل یکی بود حرام است
و اگر شیر دهنده را اولاد باشد از غیر فحل اولاد نسبی حرام اند بر مرتضع اگر هر گاه

شرایط تمام شد پس شیر دهنده مادر رضاعی شیرخواره شد و شوهر او پدر او
و پدر او ایشان اجداد و برادران و خواهران ایشان اعمام و عمات و اخوال
و خالات و اولاد شیر دهنده که از آن شوهر دارد برادران و خواهران
و حرام است بر شیرخواره هر ولدی که از فحل است نسبی و رضاعی و هر ولد شیر
دهنده نسبی و رضاعی که از این شیر باشد که اگر از شیر یک دیگر باشد نیز حرام است
بر پدر شیرخواره اولاد فحل نسبی و رضاعی و اولاد شیر دهنده نسبی نه رضاعی
و اولاد او که از این شیر نخورده اند نکاح میتوان کرد بر اولاد فحل و اولاد شیر
دهنده نسبی و رضاعی و حرام نیست بر شیرخواره دهنده پدر و کسی که شیرخواره را نکاح کرد
حرام است بر او شیر دهنده و حرام نیست مادر و ولد از رضاع **سیم** از اقسام
ثلثه آنچه حرام میشود بمصاهرت و مصاهرت آنست که هرگاه مردی زنی را وطی کند
یا عقد کند بر او دیگری بر او حرام میشود یا حرام شود نکاح آن زن بر غیر او و او
چهار است **اول** و مادر آن زنان شما و جدات منکوحه از قبل مادر و پدر و نسبیت
به هر وجه که باشد بر زوج حرام است تحریم ابدی و مادر حرام میشود بمجرد عقد
بر دختر اما دختر بمجرد عقد بر مادر حرام نمیشود بلکه بدخول بر مادر حرام میشود
دوم و دختران زنان شما هر چند بپایان روند حرام اند آن دخترانی که در کنار
تربیت شما پرورش یافته اند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده
باشند از زنانی که شما با ایشان دخول کرده باشید پس اگر نباشید شما که در آمده
باشید با ایشان این دخول از مباشرت کنایه پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح
دختران **سیم** و زنان پسران شما اند آن پسرانی که از پشتهای شما باشند چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده
آنحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح خود در آورد مشرکان آغاز سرزنش کردند

که زن پسر خود

که زن پسر خود را خواست این آیت فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسی که
او را پسر خوانده باشند و زن پسر پسر هر چند که بالا رود همین حکم دارد **چهارم** آنکه
حرام است بر شما جمع کردن میان دو خواهر در یک نکاح چه عین ایشان حرام نیست
چنانچه اگر یکی مفقود شود بتفریق یا بموت خواهر دیگر را عقد میتوان کرد مگر
آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که معفو عنه است و بعضی از مفسران
برانند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو
خواهر لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بود
بدرستی که خدای تعالی هست آمرزگار آنکسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت
این عمل کرده اند مهربان بر آنکسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از آن
توبه کرده **الجزء الخامس** وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ اِلَّا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ
كِتَابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَاُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذٰلِكُمْ اَنْ تَبْتَغُوا ۲ بِاَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ
غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ
عَلِيمًا حَكِيمًا وحرام کرده شد بر شما شوهرداران از زنان مگر آنچه مالک آن شده است
دستهای شما از کنیزکان شوهر دار نه چه اگر حادث شود ایشان را استرقاق با شری
یا اتهاب یا میراث یا سبی و غیر ذلک مالک جدید را میرسد فسخ نکاح و وطی بعد از عده
و داخلست درین حکم کنیزی که خواجه بغلام خود تزویج کرده باشد پس او را رسد
که فسخ آن بکند و بعد از عده وطی کند و خبر ابی سعید خدری نیز دلالت بدین دارد
چه او نقل میکند که در حرب حنین که از غنایم اوطاس مال بقیاس با اهل جهاد رسیده
و از جمله زنان که شوهران ایشان را بحسب نسب می شناختیم بقیدی اسیری ما در آمدند
و چون حرمت زنان شوهر دار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد

کشتیم وایشان اگرچه ملک یمین بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض
بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله این آیت نازل شد وآنحضرت فرستاد
تا ندا کردند که زنانی را که باسیری گرفته اند اگر آبستن اند وطی نکنند تا وضع
حمل ایشان بشود و اگر آبستن نیستند استبرا کنند بیک حیض اگرچه این زنان
شوهر دارانند اما چون بسببی ملک یمین شما شدند تفرقه در ایشان بدین وجه حلال
است ملازم باشید فرض خدا ایراد در باب مناکحت یا فریضه مستحق گشته است
یعنی آنکه نوشت خدای تعالی نوشتنی بر شما در محرمات و حلال کرده شده بر شما آنچه
غیر ازین محرمات مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مراة
بر عمه و بر خاله او بی اذن ایشان و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه
بر حره بی اذن و تزویج بجانسه و نکاح ملاعنه و تفصیل اینها در کتب فقه مذکور است
چون حق سبحانه و تعالی بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را آنکه بطلبید زنانی
را که در غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آیید و کابین کنید با مالهای خود در حالتی که
بآن تزویج عفیف باشید یعنی دین خود را باآن نکاح در پناه آرید و نباشید
زنا کنندگان پس هرکه عقد کنید شما بجهة او از زنان بعقد متعه پس بدهید ایشانرا
مهرهای ایشان حقه کرده و مفروض ساخته و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما
بعد از انقضای مدت در آنچه از یکدیگر راضی شوید بآن چیز پس آنچه مهری که
فرض شده باشد در زمان عقد یعنی اگر خواهید در مهر و اجل بیفزائید یا بهبه
مهر و مقدار آن اجل بعد از انقضای مدت آن مقرر کنید یا مفارقت اختیار نمائید
بدرستی که خدای تعالی داناست در ازل بمصالح بندگان و از آنجمله نکاح متعه است
محکم کار در وضع اشیاء در مواضع آن پس وضع عقد متعه نمود از برای صلاح شما در
زنا نیفتید بلواطه اشتغال نمائید همچنانکه حکم بن عیینه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه

نقل کرده

نقل کرده که اگر نه آن بودی که عمر نهی کرد از عقد متعه زنا نکردی مگر شقی و بحقیقت
از فرموده حق تعالی دو وجوه بسیار که دلالت میکند در آیت بر اباحت عقد متعه
یکی آنکه خلافی نیست در آنکه عقدی که مشروط باجل و مهر باشد در آیت صریح
است و اجل آنکه خلافی نیست ابن عباس وابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود
و جماعت بسیاری چنین خوانده اند که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی
فآتوهن اجورهن فریضة و این صریح است نیز در اراده متعه و دیگر ابو اسحق
ثعلبی نیز روایت کرده از حبیب بن ابی ثابت که داد ابن عباس بمن مصحفی و گفت
این بقراءت ابی است من چون نظر کردم چنین دیدم درین موضع که الی اجل مسمی
و اگرچه این لفظ بخبر واحد بثبوت رسیده نه بتواتر اما حکم این ثابت و بخبر واحد
اکتفا میتوان نمود درین صورت و دیگر مؤید و مؤکد این اجماع اهل بیت علیهم السلام است
و روایات ایشان درین باب بسیار است و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که
من دو چیز در میان شما میگذارم کتاب الهی و عترت که اهل بیت منند متمسک بهر دو شوید
تا گمراه نگردید و ائمه علیهم السلام بآن فتوی میداده اند چنانچه در کشف الغمه مذکور است
که عبد الله بن عمر لیثی گفت مر ابی جعفر محمد بن علی الباقر را علیهما السلام که رسیده است
بمن که تو فتوی میدهی در باب متعه فرمود که آنرا حلال کرده است خدای تبارک و تعالی
فرموده آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله و عمل کرده اند بآن اصحاب آنحضرت عبد الله
گفت که عمر نهی کرده از آن امام گفت که تو بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول الله
صلی الله علیه وآله عبد الله گفت خوش می آید ترا که کسی بزنان شما متعه کند آنحضرت فرمود
که چه دخل دارد ذکر زنان اینجا ای احمق آنکه حلال فرموده آنرا در کتاب خود و مباح کرده
از برای بندگان خود غیورتر است از تو و از آنکه نهی نموده از آن از روی تکلف بلکه
خوش می آید ترا که بعضی از محرمات تو در عقد نکاح جولاهی باشند از جولاهان یثرب

کفت نفرمود که چرا حرام میکنی چیزی را که خدای تعالی حلال کرده وکفت حرام نمیکنم لیکن
جولاه کفو من نیست فرمود که خدای تبارک وتعالی می پسندد عمل اورا وراغبت
در امر او وحور العین را جفت او میکرداند که سرشته نهشت اند آیا توبی رغبتی
از انکه حق تعالی بوی رغبت دارد وننکت می آید ترا از انکه او کفو تو است از آنکه خود بهشت تو
بود از جهت کبر وسرکشی عبد الله تبسم کرد وکفت سینهای شما منابت اشجار علم است
میوهٔ علم شما مجینید ومردم برکت آنرا دیکر نقل کرده اند خاصه وعامه که ابن عباس
فتوی در باب متعه میداد وقول ابن عباس حجت ودیکر در روایات مشهوره
وارد است که عمر کفت که دو متعه بود در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله که حلال بود متعه
الحج ومتعة النساء ومن حرام کردانیدم هردو را وعقوبت کننده ام وطبرسی در کتاب
تفسیر چنین آورده این دو را ویکی دیکر حی علی خیر العمل در اذان که آنرا نیز حرام کرد
وخود شهادت کرده که در عهد آنحضرت بود ومعلوم است که عمر از اهل تحلیل
وتحریم نبود ودیکر نزاع وخلافی نیست در مشروعیت آن وخصم که دعوی نسخ آن
میکند میکوئیم که مشروعیتش درایت ونسخش روایت وطرح نمیشود درایت
بروایت ودیکر در ومنفعت که خالیست از جهالت فتح کبرا است نمیشود نه ضرر عاجل
ونه آجل بلکه بواسطهٔ آن از حرام باز می ایستند وهرچه از شان آن این باشد مباح
است بس عقد متعه مباح باشد اللهم اجعل لنا من اهل الحق والهدایة ولا تجعلنا من
اهل الباطل والغوایة ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات
فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض
فانکحوهن باذن اهلهن وآتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات
ولا متخذات اخدان فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن
نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلک لمن خشی العنت منکم وان تصبروا
خیر لکم

خیر لکم والله غفور رحیم وهرکرا استطاعت نیست از شما از روی توانائی
وتوانکری آنکه بنکاح درآرد زنان حرهٔ عفیفات را پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالک
آنست از دستهای شما از کنیزکان شما که کرویدکانند وخدای تعالی داناتر است بکرویدن
شما وبتفاضلی که میان شما باشد در ایمان بعضی از شما از بعضی دیکرند یعنی شما از یکدیکر
در نسب ونیز شما همه آدم است علیه السلام پس بخواهید کنیزکان را بکسب تو رحمتا ونکاح
ایشان چه ایشان مملوکه دیکرند وبدهید کنیزکان نکاح کرده مهرهای ایشان اکرچه مالک کنیزک
هم او مالک مهر میشود لیکن اذن در نکاح مستلزم اذن است در قبض مهر نیز وآنرا بنیکوی
بدهید یعنی بی مکابره ومضایقه در حالتی که این کنیزکان نکاه دارندهٔ فروج خود باشند نه
زناکنندکان باشکارا ونه فراکیرندکان دوستان بر پنهان وفرق میان این دو معنی
همانا فرقست که میان عام وخاص میباشد پس آن هنکام که ایشان نکاه داشته شدند
از حرام بسبب تزویج پس اکر بیایند بزنا پس بر ایشان لازم بشود نیمهٔ آنچه لازم است بر زنان آزاد
آزاد بی شوهر از عذاب یعنی از حد که خدای تعالی مقرر کرده حد زنان آزاد بی شوهر
صد تازیانه است از این کنیزکان پنجاه تازیانه باشد وهیچ فرق نیست میان عبد
وامه در تنصیف حد این نکاح کنیزکان برای کسیست که بترسد از رنج سخت یعنی از
مشقت آنکه در زنا افتد از شما که عزبانید واکر صبر کنید از نکاح کنیزکان بهتر است
مر شما را وباحتیاط نزدیکتر که سرزنش نکنند که ولد کنیزکست وخدای تعالی آمرزنده
است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما مهربانست برخصت دادن بندکان در
ظاهر آیت دلالت بر آنکه اباحت عقد کنیزکان مشروط است بعدم استطاعت و
خوف زنا وبدون این دو شرط خلافست که آیا حرام است یا مباح واصح آنست
که جایز است بکراهت وآنها که بتحریم رفته اند جایز داشته اند نکاح یکی را قطعا و
دوم را حرام داشته اند بجهت انتفا احد شرطین وآنانی که مکروه داشته اند دوم

را مباح گفته اند وجمع میان دو کنیز جایز نیست آزاد انرا یرید الله لیبین لکم و
یهدیکم سنن الذین من قبلکم ویتوب علیکم والله علیم حکیم میخواهد
خدای تعالی آنکه بیان کند برای شما احکام حلال وحرام را و راه نماید شما را راه
های آنکسانی که بودند پیش از شما مراد دین ابراهیم واسمعیل است علیهما السلام
با روش پیشینیان از اهل حق وباطل تا بر بصیرت باشید که کدام را میباید کرد و کدام را
نمی باید کرد و باز گردد بر شما بتسهیل اثقال ورفع اعمال وتخفیف احکام و غفران
آثام وخدای تعالی داناست بمصالح شما در آنچه فرماید درستکار و راستگفتار
است و در هرچه حکم کند وخدای تعالی میخواهد در جمیع امور خیر شما را والله
یرید ان یتوب علیکم ویرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا
عظیما وخدای تعالی میخواهد آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه
شما گردد ومیخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد پیروی میکنند آرزوی
نفس را آنکه میل کنید شما از راه راست میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهر
زاده وبرادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه ودختر
خاله حلالست با آنکه خاله وعمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده
چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این
آیت نازل شد که خدای تعالی میخواهد که شما را توبه دهد وجهودان میخواهند
که شما را منحرف سازند یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا
میخواهد آنکه خدای تعالی سبک گرداند از شما در احکام نکاح بروجهی که سبک باشد
گویند مراد تخفیف در اثقال عبادات وتوبه از جنایات وترک استیصال بعقوبات
بخلاف امم ماضیه که ایشانرا این نوع عقوبات بسیار بوده و آفریده شده است
آدمی ناتوان وعاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم وگفته اند ضعف

آدمی آنست

آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده است قال الله تعالی خلقکم من ضعف
یا ضعیف است در زنان وقوت آن ندارد که خود را از ایشان باز دارد یا در سرا و ضرا
و بلوی ومحنت شکیبایی اورا محققان گویند که حق سبحانه وتعالی از غایت مهربانی که با بنده
دارد اورا بضعف وناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا
بسبب متابعت از روی نفس نقصی در حال او آید بسمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده
زبان اعتذار بگشاید وتسمیه او بظلوم جهول هم ازین مقوله است یا ایها الذین
آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض
منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما ای گروه گروندگان
مخورید مالهای یکدیگر را در میان یکدیگر بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب
وربا وقمار وخیانت وسرقه یا بعقود فاسده یا بیوکسد دروغ یا بدعوی باطل وگواه
زور والقصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید مگر آنکه باشد جهت تصرف باذن کانی و بیع
صادر از خشنودی وخوشدلی هر یک از شما که متعاقد انید ومکشید بناحق وناروا
نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت یکی اند
کنفس واحده یا نفس خود را بکشید وهلاک مسازید چنانچه جهالی از بت پرستان
هند خود را برای بت قربانی میکنند یا خود را در مهالک ومخاطرات میفکنید یا
ارتکاب کاری مکنید که مؤدی بقتل شما شود واهل تحقیق گفته اند مکشید نفس
خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت
اعمال که موجب سخط ربانیست بدرستی که حق تعالی هست بشما ای مؤمنان مهربان وامر ونهی
که میفرماید از غایت رحمتست ومن یفعل ذلک عدوانا وظلما فسوف
نصلیه نارا وکان ذلک علی الله یسیرا وهر که بکند وبفعل آرد منهیات
مذکوره را از روی تعدی وتجاوز از حد از وجه ستم وبیداد پس زود باشد که

و دادیم او را در آتش مراد آتش دوزخ است و هفت این در آوردن با آتش بر
خدای تعالی سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَا
تِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا و اگر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید
از گناهان بزرگ که نهی کرده شده آید از آن در گذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان
خورد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضانی و در آریم شما
را در موضع بزرگ و مقامی شریف که آن بهشت است ملخص آیت آنست که هر که از کبایر
پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق تفضل جواز چه شاید که
حق تعالی از کبایر عفو کند و بر صغایر مواخذه نماید یا بر عکس و اختلاف کرده اند
در کبایر بعضی بر آنند که حق تعالی نهی کرده است از آن کبیره است و گفته اند هر
ختم آن با آتش باشد چنانچه يُدْخِلْهُ نَارًا یا بغضب و لعنت باشد مثل وَغَضِبَ
اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ یا بعذاب و نکال چنانچه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آن کبیره است و
غیر آن از صغایر گویند و جمعی گویند که کبیره آنست که شارع حدی بر آن مترتب
ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته و بعضی از اصحاب امامیه رضوان الله
علیهم گویند که گناهان همه کبیره اند و صغیره و کبیره آن اضافی است فوق و ما تحت
آنست پس اکبر کبایر شرک بخدا است نعوذ بالله و اصغر صغایر حدیث نفس و اوسط آن
صادقست بر آن امر آن مثلا قبله نسبت بزنا صغیره است و نسبت بلمس کبیره آیات
و علی هذا در تفسیر طبرسی می آرد که روایت کرده عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از
امام محمد تقی علیه السلم و او از پدر بزرگوار خود امام رضا علیه السلم و او از پدر
عالیقدر خود امام موسی علیه السلم که آنحضرت فرمود که روزی عمرو بن عبید بصری
آمد بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیهما السلم سلام کرد و نشست و
خواند این آیت را که الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ و خاموش شد و امام

گفت میخواهی

گفت میخواهی که بیان کنم کبایر را از کلام الهی برای تو گفت بلی آنحضرت فرمود
که اکبر کبایر شرک بخدای تعالی است که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ و دیگر وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ و دیگر
یاس و نومیدی از روح و رحمت الهی که وَلَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
و دیگر ایمن بودن از مکر و عقوبت او که فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مراد
از جزای مکر است دیگر عقوق والدین زیرا که حق تعالی عاق را جبار شقی گفته بزبان
عیسی علیه السلم که وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا دیگر قتل ناحق که خدای تعالی حرام
کرده است که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا الآية و دیگر قذف
محصنات که إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و دیگر خوردن مال یتیم از روی ظلم که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ
أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا الی آیه و دیگر گریختن از معرکه که وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا
لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و دیگر
خوردن ربا که الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ
مِنَ الْمَسِّ و دیگر فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و دیگر سحر که
وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ و دیگر زنا که وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ
أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا و دیگر یمین غموس که یمین علی
الماضی است که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ الآية دیگر غلول و خیانت که وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دیگر منع
قلیله و شرب خمر که حکم عبادت اوثان دارد و اجتناب لازم است که فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ دیگر ترک نماز عمدا از فرایض مطلقا که مامور به طاعت آن لازم است ترک
آن کردن و نقض عهد و قطیعت رحم که أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ

زکوة مفروضه که يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ الآية دیگر شهادت زور و کتمان شهادت که وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ و دیگر

و بعد از استماع این کلام کوینده از آنجا بیرون آمد و میکفت هالک است کسی که برای
خود سخن کوید و منازعه کند با شما در باب علم و فضل و از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کنند که کبایر هفتست اعظم آن شرک بخدای تعالی و قتل نفس مومن بنا حق و
خوردن ربا و خوردن مال یتیم و قذف محصنات و عقوق والدین و کریختن از جنگ
پس هر که بجزای آن کبایر ... ازین که کفته شد باشد با من در وسط بهشت که در های آن
از طلا باشد و ابن عباس کفته که هفتست تا هفتصد که غیر از آن کبیره نیست با استغفار
و صغیره نیز با اصرار در اسباب نزول آورده که ام سلمه بعرض حضرت رسالت پناه رسانید
که مردان شرف جهاد در یابند و زنان از شفقت محروم اند رجال با وجود اختصاص و
قوت تحصیل مکاسب دو برابر ما از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت
احتیاج نصف نصیب مردان کرفته راه حسرت می سپرند کاشکی ما را در دایره رجولیت
دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیه آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا
مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ
نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٥
و آرزو مبرید آنچیزی را که خدای تعالی افزونی داد بدان چیز از امور مالی و جاهی
بعضی را از شما که مردانند بر بعضی دیگر که زنانند مردان را بهره ایست مقرر از ثواب
آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و زنان را بهره ایست مقرر از ثواب
آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و فرمان برداری از ازواج پس چون هر یک را نصیبی
معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو بهره دیگر مبرید و بخواهید از خدای تعالی
و طلب کنید از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آید بدرستی که خدای تعالی هست بهمه چیزها
دانا و چون معلوم شد که اوست دانا بهمه چیزها پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان باید و حق
آن شاید در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل

وبزی او ربا باشند

حمل شود ورثه

بسایت ورثه میت حق تعالی از آن نهی فرمود که وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ
الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ
اللّٰهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ٥ و برای هر یک از شما آفریدیم عصبه میراث خواران
تا اخذ از نصیب خود کنند از آنچه باز کذارند پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک
و دیکر رسم بود که با یکدیکر معاقده میکردند و رسم مخالفت و معاهدت در میان می
آوردند و هر یک از متعاقدین میکفت که حربک حربی و سلمک سلمی دوست تو دوست منست
و دشمن تو دشمن منست تو از من میراث کیری و من از تو تو عاقد من باشی و من
عاقد تو و این سخنان را بوکند موکد میساختند حلیف را سدسی از میراث حلیف
مقرر بود و چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه کفت یا رسول الله جمعی از حلفا
دارند که با حق میراث با یکدیکر پیمان بسته اند حکم آن در باب میراث فرود آمد و هیچ
جا سخن معاقدت مذکور نشد این آیت نازل کشت و آنکسانی که در عهد مخالفت بسته اند
دستهای شما اسناد معاقده بایمان برسبیل مجاز است و سبب این اسناد آنست که متحالفان
بوقت بیعت دستهای یکدیکر کرفتندی پس بدهید مر ایشانرا بهره ایشان که سدس است
از میراث و بعضی کویند که حکم این آیت بآیت اولو الارحام منسوخ کشت اما نزد ما
بالکل منسوخ نیست و این میراث معاهده و معاقده تسمیه یافته بضمان جریره و این
حکم ثابت است نه مطلق بلکه بشرط آنکه وارث نسبی و سببی هیچکدام نباشند و مخصص
این را از سنت توان دانست بدرستی که خدای تعالی است بر همه چیزها کواه از
عهود و مواثیق و مخالفات آورده اند که حبیبه بنت زید بن ابی زهیر زوجه سعد
بن ربیع که از نقبا بود یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز پیش کرفته با شوهر
بی راهی بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زد او شکایت
پیش پدر برد و باتفاق بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند و قصه

گذشته را بموقف عرض رسانیدند و آنحضرت بقصاص آن بر شوهر وی حکم فرمود حبیبه با دختر
سوی جهة قصاص شده روی بمسجد نهادند جبرئیل علیه السلام آیت آورد که الرِّجَالُ قَوَّا
مُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ
فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ
نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ
فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ○ مردان کارگذار اند
تسلط یافته اند بر زنان و قایم بامور معاش ایشان حضرت رسالت پناه صلعم خبر را
آواز داد که باز گردید که اینک جبرئیل آمد ما کاری خواستیم و خدا کاری خواست و
الَّذِي أَرَادَ اللَّهُ خَيْرٌ و مفهوم آیت تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کنند
و کار فرمایند زنانرا بسبب آنچه تفضیل کرد خدای تعالی و افزونی داد بعضی ایشانرا
که مردانند بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و حلم و علم و وفور
حدس و فهم است و بجهاد و کمال صوم و صلوة جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف
و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن
و آنکه انبیا و ائمه از مردانند از همه در فضایل اکمل و اشرف اند و دیگر فضیلت داده اند
مردانرا بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه می کنند برایشان از مالهای خویش چه در مهر و چه
در نفقه پس زنان شایسته حال فرمان برندگانند خدایرا یا قیام کنندگان بحقوق
ازواج نگاه دارندگان مر غیب ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج را رعایت کنند
در عفت و عصمت بآنکه نگاه داشت خدای تعالی مر ایشانرا و آن زنانی که می ترسید از نافرمانی
و تسلط ایشان پس پند گویید ایشانرا بکلماتی که دلهای ایشانرا نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشانرا
و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج و ببرید از ایشان در خوابگاه یعنی با ایشان در
یکجا خواب مکنید یا پشت بر ایشان کنید یا بزنید ایشانرا زدنی که مجروح نشود و نشکند

هیچ عضو

اللفظ

هیچ عضو او را زشت نگرداند و ترتیب این حکم بر وجه مذکور نه من حیث
بلکه من حیث المعنی زیرا که واو مفید ترتیب نیست پس اول اخف دیگر اثقل چنانچه
واجبست در نهی از منکر و دیگر گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر بهنگام
ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز پس اگر فرمان برند شمارا و از انچه مکروه
طبع شماست باز آیند پس مطلبید برایشان راه بیدادی بجهت زوال سبب فان التائب
من الذنب کمن لا ذنب له بدرستی که هست خدای تعالی برتر از آنکه بظلم برایشان
راضی شود بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا
حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ○ و اگر دانید یا بترسید ای اولیاء زوجین یا ای حکام
شرع و روایت از صادقین علیهما السلام این قولست که خطاب راجع بحکام باشد
یعنی اگر خوف ناسازگاری و خلاف باشد میان مرد و زن پس برانگیزانید از
برای تحقیق نشوز میانجی که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیله مرد و میانجی دیگر
که قابلیت حکومت داشته باشد از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را
از طلب صحبت و میل فرقت بداند و می باید که اینها بالغ و عاقل و عادل و حر و مذکر
باشند اگر خواهند حکمین بصلاح آوردن کار زوجین سازگاری افکند خدای تعالی
میان زن و شوهر اما در جمع و اصلاح احتیاج باذن زوجین نیست لیکن تفریق مو
قوفست بر اذن زن در بذل و اذن مرد در طلاق اگر خلع باشد بر اصح اقوال بدرستی
که هست خدای تعالی دانا بمصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ
وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ
وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ○ و بپرستید خدایرا و انباز

حکم بیّن چیزی را از صنم و غیره و نیکویی کنید با مادر و پدر نیکویی کردنی بقول
و فعل و با خویشان بصلهٔ رحم و با یتیمان بنوازش و کارسازی و با درویشان
بصدقات و زکوة و با همسایگان خویش آوند بشفقت و مرحمت و با همسایگان
نیز یعنی آنکه خویشی ندارد یا آنکه همسایهٔ کافر که بیگانه از دینست و پیغمبر صلّی
الله علیه و آله فرموده که همسایگان سه قسم اند قسمی هستند که ایشان را سه حقست
حق همسایگی و حق خویش آوندی و حق اسلام و قسمی که دو حق دارند حق همسایگی
و اسلام و قسمی که همین حق همسایگی است و بس و حدّ جوار را چهل سرای مقرر کرده
اند و بعضی چهل ذرع گویند و مطلقا حق همسایگان اراده خیر باشد بدیشان
و دفع ضرر از ایشان قشیری آورده که هرگاه جار دار تو مستحق آنست که با او احسان
پس همسایهٔ نفس را که دولت بطریق اولی که فرو نگذاری و خاطر متفرقه و خیالات
رویه را از وی باز داری و با همسایهٔ دل که روحست نیکویی نمایی و او را از کل تعلقات
منع فرمایی و همسایهٔ روح را که سرّیست از غیب او را از اهواء شهوات و محال التفات
مانع شوی و انّه هو سزاوار تو اذ نستر و هو محکم که بتو نزدیک تر است از رگ گردن
تو غافل نگردی و یقین دانی که مصحح همسایه و همنشین تو هر چه هست او است و دیگر نیکویی
کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف آورده که مراد بصاحب این میتواند بود
که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلّم علم و آموختن معرفتی یا همنشین در مسجد
مجلس و غیر آن نیکویی با او حق صحبت و بنای آن بر مهربانی باشد و مصاحبت
نیکان اختیار میباید کرد چه امیر المؤمنین علیه السّلم فرموده که صاحب الاخیار تأمن
من الاشرار از مصاحب نیکان باش تا از شر آن ایمن شوی و با رهگذریان و با مهمانان
و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند احسان دریغ مدارید بدرستی
که خدای تعالی دوست نمیدارد کسی را که خرامنده تکبّر که ننگ دارد از والدین و اقارب
هرکه

وهمسایگان

و همسایگان و مصاحبان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی تا زنده خود ستاینده
که بر حقوق آلهی را مؤدی سازد و نه باحسان بخلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ
وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا
لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا دوست ندارد خدای تعالی آنان را که بخل می ورزند و نیز
آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند که مال خود را
بر مرد یعنی حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله و یاران مهاجر او نفقه
مکنید که اندک زمانی فرو مانید و محتاج گردید و مال کار او معلوم نیست
که بکجا خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای تعالی دوست نمیدارد کسانی که
خود بخیل اند و امر میکنند مردمان را به بخیلی و می پوشند از خلق آنچه خدای تعالی
بایشان داده است از نعمت خویش یا مراد بدان نعمت وصف حضرت رسالت
صلّی الله علیه و آله که حق تعالی بایشان عطا فرموده بود در توریة و آن را پو
شیدند و آماده کرده ایم برای یهود که عطای آلهی یا نعت حضرت رسالت پناهی
را می پوشیدند عذاب خوار کننده که عذاب دوزخست وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ
الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا و آنان نیز که بر عداوت حضرت رسول
صلّی الله علیه و آله نفقه میکنند مالهای خود را برای دیدن مردمان و ملا
ناموس و ایشان مشرکان مکّه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند و
مالهای خود خرج ایشان مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه
بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض و اعواض نفقه
میکنند و نمی گروند از روی حقیقت بخدای تعالی و نه بروز آخرت که قیامت
و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس مر او را یار و دمساز پس بد دمسازی که اوست

در دنیا و هر آینه در آخرت نیز با او خواهد بود کما قال الله تعالی فَبِئْسَ الْقَرِينُ
وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ
وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا و چه چیز بود بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشان را
اگر ایمان آوردندی بخدای تعالی و بروز آخرت و جزای اعمال را تصدیق کردندی
و بیرون کردندی خدای را بی غرضی و ریا از آنچه داده است خدای تعالی بایشان
و هست خدای بدیشان و اقوال و افعال ایشان دانا و جزا فراخور آنها خواهد داد
إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ
أَجْرًا عَظِيمًا بدرستی که خدای تعالی ستم نکند همسنگ ذرّه در وزن و ذرّه مورچه
سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر بر نگرنده ظاهر نشود و اشهر آنست که ذرّه
چیزیست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و آنرا حجمی
و ثقلی نبود و حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مطیعی همسنگ
ذرّه کم خواهد بود و نه بر عقاب عاصی بوزن ذرّه خواهد افزود و اصح آنست
که در عمل کافر و منافق عقد از ذرّه ظلم واقع نشود و اگر باشد مثقال ذرّه نیکی در
دیوان بندهٔ مؤمن ثواب او را افزوده گرداند تو بر تو و بدهد او را از ویژه
پر ثواب از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس عطای بزرگی
اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و مزید آن فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ
بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا پس چگونه خواهد بود حال ظلمه و کفره
وقتی که بیاریم از هر گروهی از امم گذشته گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر
افعال و اقوال امت گواهی خواهد داد و بیاریم ترا ای محمد بر این گروه از امت تو
گواهی تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در آیت مبالغه تمام است و بر بعث
طاعت و اجتناب از معصیت و زجر از هر چه که موجب خجالت و شرمندگی باشد علی

دوش

دوش الاشهاد چه حاکم حق خواهد بود و آنچه محض عدالت مرتب خواهد داشت
و شهود عدول خواهند بود که قطعاً شهادت ایشان قدح پذیر نباشد زیرا که
انبیا و معصومین و کرام الکاتبین و جوارح و مکان و زمان خواهند بود پس عاقل باید
که دایم متذکر باشد این شهادت را و خود را مستعد این حالت سازد که در محکمهٔ قیامت
سر در پیش و شرمنده نماند اگرچه حضرت را صلی الله علیه و آله مجال شفاعت خواهد
بود روایتست که عبد الله مسعود این آیت را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواند
آنحضرت از دیدهٔ مبارک اشک میریخت در حالت قراءت او هرگاه شاهد عادل
معصوم آنچنان از هول انفعالات و عظم این حالت از چشم مبارک اشک ریزان گرداند
حال مشهود علیه چگونه خواهد بود امید که رحمت الهی و شفاعت رسول الله و آل اهل بیت
انبیا الهی صلوات الله علیهم شامل حال مؤمنان شود يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا
آنروز که واقع شود در او گواهی انبیا و آنروز قیامت دوست دارند آنان
که کافر شدند بخدا و نافرمانی کردند رسول و برا آنکه راست کرده شود بایشان زمین
یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نکردند یا کنایت از آنکه ایشان
آرزومند آنند که خاک شوند چه زمین بخاک راست شود و نپوشند یعنی تا در
نباشند بر آنکه از خدای تعالی بپوشند سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا
الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي
سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ
الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُ
جُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا
و رسول گرد نماز مگردید و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی

از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مأمور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع
است از اداء آن عبادت تا وقتی که بدانید آنچیزی که در نماز میخوانید محققان
گویند که خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که در قدم ایمان شهودی بر صفه جان
دارند که نزدیک میشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان از سکر غفلت
و شهوت تا زمانی که از مستی هوا هشیار شده دانید که چه میگویید للمصلی نیاجی ربه
و نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل مگر آنکه روندگان یا
در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نباشد در آن محل به تیمم نماز توانید کرد در
دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز کنید تا وقتی که غسل کنید و مروی است
از ابی جعفر علیه السلم که مراد از صلوة مواضع صلوتست که آن مساجد است و این قول
حقست و مؤید این الا عابری سبیل است چه عبور حقیقت در جواز مکانی و این
استثناست از لا تقربوا الصلوة یعنی نزدیک مشوید و در میایید در مساجد مگر
آنکه راه بدان باشد و این عام تخصیص یافته بمسجدین که مسجد حرام و مسجد نبی است
صلی الله علیه و آله که در آن هر دو مسجد داخل نتوان شد بر سبیل عبور و اگر
باشید در وقت جنابت بیماران که از استعمال آب متضرر شوید یا از سعی عاجز یا
یا بر حالت سفر باشید و تخصیص سفر بجهت تغلیبست نه از جهت اختصاص او
بایاحت بلکه با عدم آب تیمم در سفر و حضر مباحست یا بیاید یکی از شما از خلا جای
محدث شده باشد یکی از احداث ثلثه که بول و غایط و ریح است یا بوده با
زنان که کنایه از جماعست پس نیابید آب را پس قصد کنید خاک پاک را مراد وجه ارض
است پس تیمم بجای آن جایز باشد خواه بر خاک باشد یا نه پس مسح کنید بعضی از رو
یهای خود را که از رستنگاه موی پیش سراست تا طرف انف اعلی و تا باسفل او کیست
و بانید کفهای خود را از بند هر دو دست تا سر انگشتان دست راست مقدم

باید داشت

وشناسید که سخن باکه میگویید

بلغ

باید داشت بر چپ و برای وضو یکبار دست بر خاک باید زد جهت مسح روی
و دستها و از برای غسل دو بار یکبار بجهت روی و بار دیگر بجهت دستها بدرستی که خدای
تعالی هست در گذرانده از شما و تخفیف کننده و آمرزنده و کسانی را که تیمم کنند
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ
أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا
آیا نمی بینی و نمی نگری بسوی آنانکه داده اند ایشانرا بهره از علم توریة میخرند گمراهی را
یعنی بدل میکنند هدایت بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت
انکار نعت نمودند و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت آنکه شما ای مؤمنان راه
گم کنید و خدای تعالی داناترست بدشمنان شما که یهودند بسنده است خدای تعالی
دوست شما و متولی امور شما و بسنده است خدا یاری دهنده شما بر دشمنان مِنَ الَّذِينَ
هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ
مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا
يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا بعضی از آنکسانی که بدین یهودیت متدین شده اند کلمه را
کلمها و تغییر میدهند از اماکن آن مراد تحریف نعت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه
و آله یا تأویل کلمات توریة بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیت رجم یا تغییر کلام
آنحضرت آورده اند بعضی از یهود مثل رفاعة بن زید بن سایب و مالک بن دخشم
بملازمت رسول الله صلی الله علیه و آله می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که
سوال کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان
کلمات متبرکه آنرا منحرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود

که دشمنان یهودی سخنان تراکه چیب منی از مواضع آن تحریف میکنند و میکویند شنیدیم
قول ترا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آشکارا می کفتند از روی عناد
در تیسیر کوید اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان
مقال ایشان سمعنا می کفتند و لسان حال ایشان عصینا ناطق بود و دیگر میکفتند
بشنو درحالتی که غیر شنونده شده باشی این کلمه دو جهتی است روی در مدح
دارد و روی در ذم وجه مدحش آنست که اسماع دشنام دادن باشد یعنی
کلمه اینست که دشنام داده ناشنونده شده و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر
دعا که بود وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیده بود میکویند بشنو غیر شنوانیده
شده یعنی اصم این دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساختند
و منظور نظر ایشان وجه مذمت بود و دیگر میکفتند و راعنا و این کلمه نیز احتمال
دو وجه دارد وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نکاه دار ما را و در
ما نکر وجه دوم ذمش آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت
بود بآنحضرت و کفته اند یهود اشباع میکردند و راعینا میکفتند یعنی ای
شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را براعی غنم و برهر تقدیر این کلمه میکفتند
درحالت کرداننده و پیچانیدن سخن بر زبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات
بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او
می پیچانند و بطریق لحن راعینا میکویند و با آن ذم آنحضرت میخواهند و قدح
و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی معترف بودند و اکر ایشان کفتندی شنیدیم
سخن ترا و فرمان بردیم امر ترا و بشنو سخن ما را و در ما نکاه کن هرآینه اینکفتار بودی بهتر
مر ایشان را از استهزاء بسید انام و طعن در دین اسلام و راست تر بودی سخن ایشان

بجهت فایده

بجهت فایده عاجل و آجل و لیکن براننده است خدای تعالی ایشان را و از رحمت خود
دور کرده بسبب کفر ایشان و مجازات بدان پیغمبر و ند ایشان مکر کروهی اندک
یعنی ضعیف که معتبر و معتد به نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل و ببعضی
یا ایمان نمی آرند مکر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اتباع او و در اکثر تفاسیر وارد است
که حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف
را طلبیده و کفت یا معشر الیهود از خدای تعالی بترسید و قدم در دایره اسلام
نهید چه من سوکند میخورم بخدا که شما میدانید اینکه من این کلام و احکام که از خالق
انام بشما آورده ام حقست و شما را در توریة از حال من خبر داده اند و بر ایشان
عهد میثاق فرا کرفته ایشان از روی عناد کفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت تو
و صفت قرآن خبر داریم آیت آمد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا
نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا
أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ای انکسانی که شما
را کتاب داده اند یعنی توریة تصدیق کنید و بکروید بآنچه فرو فرستادیم به بنده خود
که آن قرآنست درحالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است مر آنچیزی را که با شما
ست یا آنکه مطابق کتاب توریة است در اصول دین پس بدان بکروید پیش از آنکه
محو کنیم رویها یعنی صور از اینست سازیم اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بدو
نماند پس باز کردانیم آن رویها را بر هیات قفاهای آن یعنی شکل روی او را مصورت
پس سر او مبدل سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی
و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان
بدین بود و این هیاتیست در غایت زشتی و رسوای و روایتست از ابی جعفر علیه
السّلم که معنی اینست که محو کنیم روی توجه ایشان را از هدایت و باز کردانیم بر ادبار

انکه ضلالت یا بر ایشان از آنکه اصحاب وجوه الله از رحمت خود یا مسخ سازیم
همچنانکه بر اندیم و مسخ گردانیدیم یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای تعالی
سر بپیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند و هست فرمان خدا یا وعید او
بودنی و هر آینه خواهد بود إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ
لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا طبرسی رحمه الله آورده
که چون آیت قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الی آخر الآیه در وقت نزول یافت
حضرت رسالت صلعم بمنبر شرف بر آمد و این آیت را بر مردم خواند مردی برخواست و گفت
یا رسول الله شرک بخدا چه حال دارد آنحضرت ساکت شد دیگری برخواست
تا سه نوبت و همین پرسید این آیت نازل شد که بدرستی که خدای تعالی نمی آمرزد
آنرا که شرک آرد بدو و شریک گیرد در عبادت او و بیامرزد آن گناهی را که
غیر از شرک بود مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت
و عرفان بعضی گویند که می آمرزد پیش از عذاب هر کرا خواهد و بعد از عذاب جمیع
عصاة را خواهد آمرزید و هر که شرک آرد بخدای تعالی و انباز گیرد با وی بدرستی
که افترا کرده باشد و بر بافته دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد روایت
از امیر المؤمنین علیه السلم که در قرآن آیتی نیست که از این آیت ارجی باشد نزد من و چون
بمضمون این آیت که شرک مغفور نیست یهود از آنکه عبده عجل و پرستنده عزیر بودند
وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند که ما مشرک نیستیم بلکه
خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم پدران ما کاملان عالم از روی محبت
نبوت و سالکان مسالک فتوت اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق تعالی ستایش
ایشانرا نپسندید و فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي
مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا آیا نمیدانی و نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از

روی مفاخرت

روی مفاخرت می ستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را بانکه نحن ابناء الله و احباؤه
یا به پاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن
اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بنزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آوردند
و گفتند که این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نه ایشان بی گناهند
ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در مثل بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان
شب ما را بروز در میگذرانند و خطیئات روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که
تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بلکه خدای تعالی بپاکی یاد کند و بستاید هر کرا که خواهد
و مستحق آن داند و این گروه که خود را تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد بمقدار آن رشته
ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که میان دو انگشت که بدید آید
مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصانی بپاداشت و مکافات ایشان
نخواهد رسید انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا
بنگر در این جهودان که از روی عناد چگونه افترا میکنند و می بندند بر خدای تعالی
دروغ را یعنی که گناه شب و روز ما را می آمرزد و پسندیده است آنرا افترا و دروغ
ایشان گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نمی ماند آورده اند که چون حکم الهی با جلای
بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق
در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم خود بمکه رفتند و
ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تحریص کردند
و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بدیوار
خانه چسبانیدند با یمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ایشان
را فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند و در این باب بعضی از قریش از رؤسای اهل
کتاب پرسیدند که طریقه ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله

رحم را بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریقهٔ پدران خود مشغول می باشیم این بهدایت اقرب است
یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران
ما را باطل کرده اند و ما را کافر و جاحد میخوانند یهود بعد از استماع این سخنان
کفتند دین شما حق تر است و آیین شما با نورتر ابو سفیان کفت که ما بر اعتقاد
شما وقتی اعتقاد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت
را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه و تعالی از معانده و مکابره و کفر
و زندقهٔ ایشان خبر میدهد و میفرماید که اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا نَصِيبًا مِنَ
الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُ
لَاءِ اَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا آیا نمی دانی و نمی نکری بسوی آنان
که داده اند ایشان را بهره از توریة که بواسطهٔ عداوت مسلمانان میکروند بدین
دو بت که قریش راست و کفته اند که جبت سحر است و یهود آنرا معتقد بودند
و طاغوت شیطان و ایشان متابعت او مینمودند و نزد محققان جبت نفس
اماره است و طاغوت آرزوهای او و میکویند این جهودان در حق کافران
و برای ایشان که از روی استشهاد این کروه کفار قریش هادی تر اند از آنها که ایمان
آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او از جهت راه یعنی راه یافته تر اند اُولَئِكَ
الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا آن کروه مغضوب
آنکسانی اند که بخواری و نکونساری یاد کرده است خدای تعالی
ایشان را از رحمت خود و هرکه خدای تعالی او را براند و دور سازد پس نیابی
تو مر او را یاری که دفع کند از وی عذاب را اَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَاِ
ذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا یا مر ایشان را یعنی جهودان را بهره از پادشاهی
استفهام بسبیل انکار است زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود

سزاوارترند

سزاوارترند و بدین سبب از متابعت عرب ننک میداشتند و میکفتند آخر
منصب ملک داری و حکم کذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را از
ملک بهره نیست و اکر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند پس آنهنکام ندهند مردمان را
یعنی پیغمبر و اصحاب او را باندازهٔ نقیری که در پشت دانهٔ خرماست و این مبالغه است
در بخل ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری به نقیری مضایقه دارند پس بهنکام
دست تنکی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ
عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ اِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ
آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبایل عرب بر آنچه خدای تعالی
بدیشان داده است از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله
روایت از ابی جعفر علیه السلام که مراد از ناس حضرت رسالت و آل او صلوات الله
علیهم که از محض فضل خود ایشان را منصب نبوت و امامت کرامت فرمود چنانچه عیاشی
روایت کرده از ابی الصباح کنانی که امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که ای
ابی الصباح ما قومی ایم که حضرت حق فرض کرده طاعت ما را و ما راست انفال و صفایای اموال
و مائیم راسخون در علم و مائیم که بر ما حسد برند [illegible] ما را و این آیه را خواندند
و بعضی کفته اند که فضل آنست که حق سبحانه و تعالی او را نبوت و کتاب داد و مباح
کردانید آنحضرت را جمع میان بیش از چهار زن و یهود بدین حال حسد بردند که اکر
او پیغمبر صاحب کتاب بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت
عزت جل جلاله فرمود که اکر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطهٔ نبوت و کتاب و ازواج است
پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب و ازواج حسد بردندی چه این صورت مخصوص
آنحضرت نیست پس بدرستی که ما عطا کردیم اولاد ابراهیم که موسی و داود و عیسی اند
علیهم السلام توریة و زبور و انجیل و مع ذلک داود صد زن داشت و سلیمان سیصد

وجه جمع این دو احتمال که اطلاق ملک عظیم مشتمل باشد
اعتبار خصال الجمع [illegible] الا در بسیار
مردمان فضله تعالی که آتینا آل ابراهیم [illegible]
از فضل نبوت [illegible]

هر دو زن پس ایشان سزاوارتر باشند بجد و دیگر بایشان دادیم علم حلال و حرام
و دادیم ایشان را با وجود نبوت پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان
علیهم السلام داشتند و گویند مراد از آل ابراهیم محمد است و آل او صلوات الله علیهم
و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت و بقیهٔ آل او که
مهدی صاحب الزمانست که حی و موجودست تا آخر الزمان که ظاهر شود بامر الهی
و تجدید دین احمدی نماید و عالم را بداد و عدل پر نماید فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ
وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا پس از یهود کسی بود که ایمان
آورد بحدیث آل ابراهیم یا بمحمد صلی الله علیه و آله و از ایشان کسی هست که اعراض
کرد از خبر انبیا در باب حضرت رسالت پناه صلعم و تصدیق نکرد آنرا و یا دوری از متابعت
پیغمبر کرد و این و بسنده است دوزخ که آتش افروخته برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا
غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا بدرستی که آنکسان
که حق را بپوشیدند و نگرویدند بدلایل وحدت بآیات قرآن یا معجزات پیغمبر صلی الله
علیه و آله زود باشد که در آریم ایشان را در آتشی و چه آتشی که هرگاه که پخته شود یا
بسوزد پوستهای ایشان که پخته و سوخته شده و آن تبدیل در ساعتی صد بار در باشد
و گویند شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق
از آن برند و بحالت اول باز آرند پس این تبدیل و صفت نه تبدیل عین و
تجدید اینها لجهت احساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشان را تازه میسازند
تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد بدرستی که خدای هست غالب که کسی او را
از تعذیب کفار منع نتواند کرد دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فیها

فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا و آنان که گرویده اند
بخدا و رسول و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان زود باشد که در آریم
ایشان را در بوستانهای که میرود از زیر درختان یا از تحت مساکن ایشان جویها در
حالتی که جاوید باشند این مؤمنان در آن همیشه یعنی زمانی که او را آخر نباشد مر
بهشتیان را باشد آن بوستانها زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس
و در آریم ایشان را در سایهٔ پاینده که آفتاب آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت
بسیار می باشد و سایه را اعظم اسباب راحت میدانند پس ظل ظلیل کنایه است از آسایش
و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست
که بحرارت او متاذی شوند ظل بکجا باشد و فایدهٔ او چیست و نزد محققان ظل
ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهیست که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط
خواهد بود و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و منزه است إِنَّ اللَّهَ
يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا
بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا بدرستی که خدای
تعالی میفرماید شما را که ادا کنید امانتها را باهل آن بعضی گویند که مراد بامانت امانات
الهی است که اوامر و نواهی است که مؤمن که مکلف است آنرا بمحلش برساند یعنی باداء اوامر
قیام نماید و از نواهی او اجتناب کند و امانات از مال و غیره در وی داخلست زیرا که مکلف
مامور است که در آن خیانت نکند و باهلش رد کند و بعضی دیگر گویند مراد والیان امر
اند که حق سبحانه و تعالی امر فرموده ایشان را که قیام نمایند باصلاح و رعایت حال رعیت
و سلوک نمایند بطریقهٔ عدالت و شریعت و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهم السلام نیز این قول
مرویست و نیز فرموده اند که حق جل و علا امر فرموده است هر یک از ائمه را که تسلیم
کند این امر را بکسی که بعد از وست و مؤید این قول آنست که حق تعالی امر کرده رعیت

را بعد از ین بطاعت و ولایت امر و در آیت از اهل البیت علیهم السلام که ایشان فرموده
اند که دو آیت است یکی از آن از برای ماست و آیتی دیگر از برای شما که ان الله یأمرکم
از برای ماست و یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
از برای شما و این قول داخلست درین قول زیرا که از جمله آنان که حق تعالی امین ساخته
ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که امانت را خیانت نکنند و لهذا ابو جعفر
علیه السلام فرموده که ادای صلوة و زکوة و صوم و حج و جهاد از امانتست و دیگران گویند
که خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است برد کردن کلید خانه کعبه بعثمان بن طلحه در
وقتی که از وستاده بود در روز فتح مکه و بعباس داده لیکن بعموم شامل ولات
و دیگران میکند که چون خواهید که حکم کنید میان مردمان آنکه حکم کنید براستی بدرستی
که خدای تعالی بنیکوترین چیزی شما را پند میدهد یعنی ادای امانات و عدل در حکومت
بتحقیق که خدای تعالی هست شنوا باقوال شما و بیناست بر افعال شما یَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ای گروه گرویدگان فرمان برید خدای
تعالی را در آنچه شما را بآن امر فرموده و از آن نهی نموده و فرمان برداری رسول
او کنید در هرچه فرماید افراد فرمود امر بطاعت رسول را و اگرچه طاعت او
طاعت الهی است بحکم من یطع الرسول فقد اطاع الله بجهت مبالغه در بیان و قطع
آنکه تا توهم نکنند که واجب نیست لزوم آنچه در قرآن نیست از اوامر بلکه واجبست
در طاعت رسول در حیات و وفات او لازم است زیرا که اتباع شریعت او واجبست بر
جمیع مکلفین را تا قیام قیامت و اهل تفسیر در اولی الامر دو قول ایراد نموده اند بعضی
گویند امرای ند و بعضی دیگر گفته اند که علما اند و اما آنچه اجلای امامیه رضوان

الله علیهم

الله علیهم روایت کرده اند از امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر و ابی عبد الله جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام آنست که اولی الامر ائمه آل محمد اند صلی الله علیه و آله که
حق تعالی طاعت ایشان را قرین طاعت خود و رسول داشته زیرا که جایز نیست که حق سبحانه
و تعالی واجب کرده اند طاعت احدی را علی الاطلاق مگر اگر ثابت باشد عصمت او و آنکه
که ظاهر او مثل باطن اوست و ایمن باشد از غلط و سهو و امر بفعل قبیح و این صفات
حاصل نیست در امرا و علما سوی ایشان پس متعین ایشان باشند و در کشف الغمه آورده
مؤید این را که روایت کرده جابر بن یزید جعفی که می شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری رض
که او گفت که چون این آیت نازل شد من گفتم یا رسول الله میدانیم ما خدای تعالی
و رسول او را پس چه کسانند اولو الامر که حق تعالی قرین کرده اند طاعت ایشان را
بطاعت خود و تو آنحضرت گفت که خلفای منند بعد از من ای جابر و ائمه هدی اند
بعد از من که اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد از و حسن و دیگر حسین و دیگر علی
بن حسین و دیگر محمد بن علی که معروفست در توریه بباقر و زود باشد که دریابی
او را ای جابر پس هر گاه که به بینی او را پس بخوان او را از من سلام و دیگر جعفر
بن محمد الصادق و دیگر موسی بن جعفر الکاظم و دیگر علی ابن موسی الرضا و دیگر محمد بن علی التقی
و دیگر علی بن محمد النقی و دیگر حسن بن علی العسکری و بعد از وهم نام او و هم کنیت من حجة
الله فی ارضه و بقیته فی عباده محمد بن حسن المهدی علی ابن الکسست که فتح کند خدای تعالی بر دست
او مشارق ارض و مغارب آن را و او غایب شود از شیعه و اولیای خود غایب
غیبتی که ثابت و راسخ نباشد در آن غیبت بر قول بامامت او مگر آنکه حق تعالی
امتحان نموده باشد دل او را از برای ایمان جابر گوید که من گفتم یا رسول الله
آیا واقع باشد که از او شیعه را انتفاع باشد با وجود غیبت او آنحضرت فرمود بحق آنکه
مرا براستی بخلق فرستاده که ایشان منتفع گردند بنور او و منتفع شوند بولایت او

در غیبت او همچون انتفاع مردم با آفتاب واگرچه ابر حایل باشد ای جابر این
از مکنون سر الهی و از مخزون علم نامتناهی اوست پس پنهان دار این را مگر
از اهل او پس این دلالات و روایات که ذکر کرد که اولی الامر ائمه هدی اند که امامت دلالات
و عصمت ایشان ثابت است و اتفاق جمیع امت است بر علو رتبه و جلالت ایشان پس اگر
خلاف کنید در چیزی از امور دین پس بازگردانید آنرا بکتاب خدای تعالی و
رجوع کنید برسول در حالت حیات او و بعد وفات او بائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین که قایم مقام رسول الله اند صلی الله علیه و آله در امور دین و حفظه
شریعت او بند و خلفای امت اند بحق اگر هستید شما که از روی اخلاص میگروید
بخدای تعالی و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع
فیه رجوع بخدا و رسول و نایب مناب رسول نمایید این رجوع بهتر است شما را
و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد یهودی
آن منافق را بحکم نبوت میکشید که او حق پرستی میکند و رشوت نمی ستاند و منافق
بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت پیش رسول الله صلی الله علیه و آله
آمدند و حکم بر وفق مدعای یهودی صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند
منافق دست در دامن جهود زد که بحکم پیغمبر راضی نیستم این آیت نازل شد
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ
قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا
بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا آیا ندیدی و نگاه نکردی
بسوی آنکسانی که گمان میبرند که ایشان گرویده اند بآنچه فرستاده شد بتو یعنی
قرآن و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا میخواهند با وجود دعوی ایمان
آنکه مرافعه کنند بسوی کعب بن اشرف که بغایت طاغی و یاغیست و حال آنکه مامور

بودند مدعیان

بودند مدعیان بایمان و همه مکلفان نیز مأمور بودند آنکه نکروند بحکم طاغوت
و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سرکشیده از خدمت یعنی ابلیس آنکه
گمراه کند ایشانرا گمراهی دور که هرگز از آن براه راست رجوع
نتوانند نمود و طاغوت اینجا آنکس است که حکم بباطل کند و بجهت فرط طغیانش
باین اسم تسمیه یافته و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که هر حکمی که کند حاکم بغیر قول ما
که اهل البیتیم پس او طاغوتست و این آیت را خواند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا
چون گویند منافقانرا که در وقت تحاکم بیایید بحکم که خدای تعالی فرستاده است
از کتاب خود و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او می بینی منافقانرا که بطریق عناد اعراض
میکنند از تو اعراض کردنی از روی عداوت فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا
قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ
تَوْفِيقًا پس چون باشد و چه خواهند کرد چون برسد بدیشان عقوبت صدود
و اعراض بآنچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت پس بیایند بسوی تو و زبان
اعتذار بگشایند سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه نخواستیم ما
بعدول از مجلس شما مگر نیکویی که بما لاحق شود یا به تخفیف از تو چه ما را احتشام
می آید در مجلس تو بآنکه آواز بلند کنیم و آنکه تالیف و موافقت که بین الخصمین بدید
آید أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَ
قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا این گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ ا
آنکسانند که خدای تعالی میداند آنچه در دلهای ایشانست از نفاق پس اعراض کن از
قبول اعتذار ایشان و پند ده مر ایشانرا بر ملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ و بگوی
مر ایشانرا در خلا در باب نفسهای ناپاک ایشان سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای

ایشان بمثابه‌ای که ازان غمناک کردند و آن تهدیدست بقتل یا بجلول مکاره بدیشان
اگر توبه نکنند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ
إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا
اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ۝ و نفرستادیم هیچ فرستاده بر بندگان خود مگر برای آنکه فرمان
وی برند بامر خدای تعالی و اگر این منافقان آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود
بانکار حکم تو بیامدندی بحضرت تو پس طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی
شفاعت کردی ایشان را هر آینه یافتندی خدای تعالی را قبول کننده توبه گناه کاران
مهربان بر آمرزش طالبان و بعضی از مفسران آورده‌اند درین آیت که دوازده
کس از اهل نفاق عیب‌گویی پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند و در خفیه حیله و مکر
می انگیختند جهت تنفیر مردم از آنحضرت جبرئیل علیه السلام این آیت را آورد اخبار کرد
پیغمبر را از آن منافقان بعد از آن آنحضرت در مجلسی که ایشان حاضر بودند یاد کرد و
فرمود که این جماعت که شعار ایشان اینست برخیزند و از آن اعتقاد کنند و اعتراف
باین کنند تا من شفاعت ایشان بکنم نزد حق تعالی کسی از ایشان برنخواست تا چند نوبت
اعاده فرمود و کسی برنخواست امیر المؤمنین صلوات الله علیه بی تاب شده فرمود
که ای فلان برخیز و ای فلان و فلان تا دوازده کس را هم بنام خود خواند پس آنگاه
برخاستند و بگناه خود معترف شدند و گفتند بازگشت نمودیم و توبه کردیم از برای
ما شفاعت کن فرمود که بیرون روید از گناه یا از پیش من که من قبول کردم و حق سبحانه
و تعالی استجابت فرمود فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ
لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا آورده‌اند که میان
زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در آب راهی که هر دو از آن مزروعات
خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمجلس سید عالم صلی الله علیه و آله برسید فرمود

که ای زبیر

که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شد از روی
بی ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه و تعالی این
آیت فرستاد که نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند بحق پروردگار تو که ایشان
ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی تا وقتی که ترا حکم سازند در آنچه اختلاف افتد میان
ایشان و تو حکم کنی باز نیابند در نفسهای خود تنگی و گرانی از آنچه تو حکم کرده هر چند
مخالف طبع ایشان باشد و گردن نهند و منقاد کردند فرمان ترا فرمان برداری بظاهر
و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده‌اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون
آمدند مقداد بدیشان رسید و پرسید که حکم از برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای
پسر عمه او زیرا که مادر زبیر صفیه دختر عبد المطلب بود و درین سخن کردن تاب میداد
و روی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هؤلاء این چه گروه‌اند که
گواهی برسالت این مرد میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند
که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه
شما آنست که یکدیگر را بکشید فی انجاز الانقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار
کس کشته شد و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت
بخدای اگر محمد صلی الله علیه و آله مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود
نیز همین گفتند و حق سبحانه و تعالی فرمود وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ
اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ
بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ۝ و اگر چنانچه فرض میکردانیم بر اینها که دعوی
ایمان میکنند نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند یا بیرون روید از سراها و
منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نکردندی آنچه ما بر ایشان فرض کرده‌ایم
مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود و اگر ایشان هم منافقان اند بکردندی

آنکه بکشید

آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف مینمایند بآن هر آینه بهتر بودی ایشان را در
عاجل و آجل نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان وَإِذاً لَآتَيْنَاهُمْ
مِنْ لَدُنَّا أَجْراً عَظِيماً وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً و آنوقت که ثبت حاصل
شد کار ایشان را در دین ایشان هر آینه ما میدادیم ایشان را از نزدیک خویش مزدی بزرگ
و ثواب وافر که نعیم جنت و هر آینه راه مینمودیم ایشان را راه راست که از آن
بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان که مولای رسول خدا بود روزی
بخدمت حضرت آمد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که ای ثوبان رنگ تو چرا تغیر کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد
گشته گفت یا رسول الله من تا مانی که در جمالت مینگرم آنرا از حساب زندگی میشمارم
حالا در اندیشه ام که مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم
و سخنی محنتی اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا که نبینم و اگر به بهشت روم آنجا که
مرتبه رفیع تست چگونه رسم و بعضی دیگر از اصحاب نیز این سخن میگفتند حق سبحانه
و تعالی شکسته دلان فراق را مرهم وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ
اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّ
يقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً و هر که فرمان برد
خدای تعالی را در اوامر و نواهی و فرمانبرداری رسول صلی الله علیه و آله کند در احکام
و حدود پس آن گروه فرمانبردار باشند روز قیامت با آنکسان که انعام کرده
است خدای تعالی از پیغمبران و رسل و اولو العزم نیز داخلند و راست گویان که
پیش از همه کس تصدیق انبیا کردند و آنان که متصف اند بصفت راستی و کشتگان
راه خدای تعالی همه شهدا را شامل است و شوندگان در اعمال و افعال و حرکات
ناس و رئیس صدیقین و شهدا و صالحین ائمه معصومین اند صلوات الله

علیهم اجمعین

علیهم اجمعین که بزیور این صفات آراسته اند و چه نیکو اند این جماعت همنشینان
لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از ایشان نیکو رفیقی اند ملخص
آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد و فردا با او خواهد بود اَلْمَرْءُ مَعَ
مَنْ أَحَبَّ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيماً آن بودن با جماعت مذکوره
افزونی و کرامتست از خدای تعالی و بسنده است خدای تعالی دانا بمقاصد بندگان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً ای کسانی
که ایمان آورده اید فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب پس بیرون
شوید بقتال دشمنان گروه گروه درجات مختلفه یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده
در جهت واحده و روایتست از ابی جعفر علیه السلام که مراد از ثبات سرایاست و جمیع لشکر
وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ
لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً و بدرستی که از شما کسی هست که درنگ میکند در بیرون رفتن
بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است و اصحاب او در روز احد تخلف
ورزیدند پس اگر رسید شما را ای مؤمنان واقعه چون قتل و هزیمت گوید آن مبطی
منافق بدرستی که خدای تعالی انعام کرد بر من چه من نبودم با مسلمانان حاضر در
معرکه قتال امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرموده که اگر اهل آسمان و زمین
این کلمه را بگویند انچنین که انعام کرده خدای تعالی بر ما که در معرکه با رسول الله
صلی الله علیه و آله نبودیم باین کلمه مشرک میشوند وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ
لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً
عَظِيماً اگر برسد بشما نیکوئی زیاده از خدای تعالی چون فتح و غنیمت گوید البته آن
متخلف از غنیمت و غزا چنانچه گویی نبوده میان شما و او دوستی یعنی خود را دور اندازد
و سخن بر وجهی گوید که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او

عبدالله جعفر بن محمد الصادق

ای کاشکی من بودمی در غزوه با ایشان تا فوزی یافتمی و بهره‌وری بزرگ یعنی از
غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا پس باید که قتال کنند در راه خدای با دشمنان دین آنانکه در بازار معامله
بفروخته‌اند زندگانی دنیا که روی در فنا دارد برای جاویدانی و نعیم غیر فانی
هرکه کارزار کند در راه خدای تعالی از برای دین و پس کشته گردد و درجه شهادت
یابد یا غالب آید بر دشمن مظفر گردد پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت
مزدی بزرگ که در صفت در نیاید و عیشی که هرگز منغص نشود وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ
يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ
لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا و چیست شما را ای اهل اسلام
که بجد کمال و جهد تمام جهاد نمی‌کنید و بکارزار اشتغال نمی‌نمایید در راه فرمان برداری
خدای یعنی برای خدای تعالی و برای بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جمعی
بودند در مکه که مسلمان شدند کسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند از مردمان
چون سلمه بن هشام و ولید بن ولید و عباس بن ابی ربیعه و ابوجندل بن سهیل و امثال
ایشان و از زنان چون ام شریک وغیرها و از کودکان و اگرچه مکلف نبودند کفار
علی رغم پدران ایشان را ایذا میرسانیدند و در دعا شریک پدران بودند تا حق
تعالی دعوت را اجابت فرماید و این مستضعفان آنکسانند که بزبان مستضعفین
بودند از نسا و ولدان و این مستضعفان آنانند که بزبان تضرع میگویند یعنی دعا
میکنند که ای پروردگار ما بیرون آر ما را ازین دیه یعنی مکه دیهی که ستمکاراند
اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و دیگر بدید کن

وابن عباس میفرماید که من و مادر من مستضعفین بودیم از نسا و ولدان

برای ما از

برای ما از نزدیک خویش کسی که دوستدار و متولی کار ما باشد و دیگر باز برای ما از نزد
خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه و تعالی دعای ایشان را
مستجاب گردانید بعضی را خروج از مکه میسر شد و بعضی که آنجا ماندند بودند و لیکن چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدیشان فرستاد تا در روز فتح مکه هم را دلنوازی
نمود و مهمات ایشان را سرانجام فرمود نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب
بن اسید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکومت مکه بوی داد یار ضعیفان و مدد
کار بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ
الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا آنکسانی که گرویده‌اند بخدا و رسول کارزار مینمایند
در راه خدای تعالی و آنکسانی که کافر شده‌اند از وثنی و یهودی و نصرانی مقاتله
مینمایند در راه شیطان که طاغی و یاغی است یعنی بفرمان او پس بکشید ای دوستان
حق دوستان و فرمانبرداران شیطان را از مکاید و مصاید او مترسید بدرستی
که حیله و وسوسه شیطان هست و بی قوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان
و هرچه از روی حیله و کید و مکر شیطانیست عاقبت ندارد و لهذا اهل خیر و دین را ذکر جمیل
ایشان باقی ماند بر صفحه روزگار و اگرچه در مدت حیات بکنج خمول و نامرادی بسر
برده باشند و اما ظلمه ملوک و جبابره چون امردند منقرض میشود اثر ایشان و باقی نمی
ماند در دنیا نه رسم و نه طلل بلکه همه آنچه اندوخته اند و بال ایشانست أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ
إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا
لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا آیا نظر نکردی بسوی آنانکه در مکه مبالغه

مکر او و از

ایشان در دنیا

میکردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد ابی وقاص و مقداد بن اسود و امثال
ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت
و بحکم الهی گفته شد مر ایشانرا که از کارزار با کفار باز دارید دستهای خود را تا وقتی
که فرمان الهی در رسد و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را پس آنهنگام
که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب شد بر ایشان کارزار کردن با کافران آنگاه
گروهی از ایشان میترسیدند از جنگ مشرکان چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید بلکه
ترسی از آن سخت‌تر و اینچنین ترسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهیت
نهی امر خدای تعالی یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند و گفتند ای پرور
دگار ما برای چه واجب کردی بر ما مقاتله کفار را چرا ما را باز نگذاشتی
ای و فارغ تا اجل که نزدیکست بهر کس اگر این سؤال از منافقان صادر شده چندان
عجب نیست و اگر از مؤمنان وقوع یافته از روی خوف و بددلی سخن گفته باشند
و باز توبه کرده و قولی آنست که قومی از مؤمنان بعد از نزول آیت قتال منافق
شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بوده و اصح آنست که سؤال را محمول بر
تمنای تخفیف تکلیف دارند بر وجه انکار یا این گفتن بسبب امر دنیوی هم بوده
باشد بگو ای محمد مر این ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند آنچه بدان تمتع میگیرید
اندکیست در جنب آخرت و نعم اخروی بی غایت و متاع دنیا ناپایدار است و متاع
آخرت پاینده و متاع دنیا مشوب با تنغیص و نعم آخرت صافی از اکدار و چون چنین است
پس سرای آخرت بهتر است از دنیا و فاضلتر مر کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات
و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب آنجهان کم نخواهد کرد
مقدار رشته که برد انگشت خرما است بلکه بوعده استیفای ثواب منتظر باشید و از مرگ
که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ کردنی را از بن [illegible]

میسر نیست

میسر نیست و در هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نیست أَيْنَمَا تَكُونُوا
يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا
هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ
كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا
هر جا که باشید در یابد شما را مرگ و اگر باشید در برجهای محکم و اگر برسد منا
فقانرا نعمت بسیار یا ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود میگویند
این نیکویی از نیکویی نزدیک خدا است اگر برسد بدیشان دست تنگی و قحط یا هزیمت
چنانچه در واقعه احد روی نمود گویند این سختی را نزدیک است از که محمد [illegible]
ند برات تو که صاحب بوده آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله از مکه بمدینه هجرت فرمود یهودان در آن سال بر منوال سابقه بنود
ند خوار روی بگرانی نهادند منافقان و جهودان آن احوال را نسبت بقدوم سرور عالم
صلی الله علیه و آله کردند حق سبحانه و تعالی جل ذکره در تکذیب قول ایشان میفرماید بگو یا محمد
که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت از نزدیک خداوندست
و بقضا و قدر اوست و قادر نیست هیچ احدی بر رد و دفع آن که بندگانرا بان امتحان
آزمایش کنند کان میکنند تا خالص که بروی آید و رسوا که شود یعنی چیست حال
مر این گروه جهود و منافق را که نزدیک نیست که فهم کنند سخنی را که مشتمل است بر موعظ
ایشان که قرآنست یا آنکه نیست که سخن دریابند چون بهایم که میشوند و فهم نمیکنند
و انچه فهمی ایشانست که خود را دور میکنند و میگویند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ
فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا
وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا آنچه بتو رسد از غنیمت و فتح از فضل خداوندست و میآرند
آنچه بتو رسد از هزیمت و قتل اصحاب از نفس تست و بعضی معنی آیت را بدین نوع فرود

مضمون

که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسد از فضل و کرم خدا و نیست و هر بلای که ترا
پیش آید سبب گناهان تست و معصوم ازین حکم مستثنی است زیرا که بلای او از برای
دفع درجات اوست نه بواسطه کسب خطیات و فرستادیم ما ترا برای همه آدمیان
فرستادنی که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند چه هرچه از
عقوبت که بایشان میرسد از شومی اعمال ایشانست و تو رسول خدائی که طاعت
تو بر همه واجبست و در تو محض خیرست و بینده است خدای تعالی گواه برین
و برسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ
حَفِيظًا هرکه فرمان برد رسول را پس بدرستی که فرمان برده باشد خدا را
برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدا و نهی پس فرمان برداری او فرمان
برداری حق باشد و هرکه اعراض کند از فرمان تو پس ترا نفرستاده ایم بر ایشان
نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی و جزای اعمال ایشان بدهی بعضی
از علما این حکم را بآیت السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا
مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا و میگویند منافقان
در حضور تو از فرمان برداری و از اطاعت حکم تو پس چون بیرون روند از نزد تو
بشب با یکدیگر میگویند گروهی از ایشان غیر از آنکه روز با تو میگویند یا میگویند
غیر از آنکه تو بایشان میگوئی لفظ تقول مغایب مؤنث است و فاعلش ضمیری عاید
بطایفه یا مخاطب مذکر و خدای تعالی مینویسد یا کرام الکاتبین در لوح محفوظ آنچه
ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب تا بفراخور ایشان بایشان جزا دهد پس روی
بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست و توکل
کن بر خدای تعالی و کار خود با وی گذار و بس است خدای تعالی قایم بامور بندگان

ومتصرف

و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا
آیا چرا تامل نمینمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان ظاهر
گردد با آثار اعجاز که این کلام حقست و اگر بودی این قرآن از نزد یک غیر خدای
تعالی یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاقست هر آینه یافتندی اهل عقل
و فهم در وی اختلافی بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از
خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی و این آیت متضمن دلالتست بر
معانی کثیره بعضی از آن بطلان تقلیدست و صحت استدلال در اصول دین زیرا
که حق تعالی ترغیب و تحریض فرموده بر تفکر و تدبر در امور قرآنی موقوفست
و دیگر فساد قول آن جماعت که میگویند که فهم معانی قرآن موقوفست بر تفسیر رسول
صلی الله علیه و آله مثل قول حشویه و غیرهم زیرا که اگر چنان بودی تدبر و تفکر را فایده
نبودی وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى
الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا و چون بیاید منافقان کاذب را یعنی بدیشان
خبری از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر مصاف
قومی یا ظفر لشکر اسلام یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا مکث سریه
از سرایای مسلمانان افشا کنند آن خبر را بعد از تحقیق آن و در آن افشا ضرر
و فسادست زیرا که خبر نیکو سبب تهیج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل
اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشانست و اگر باز گذارند آن خبر را
برای صایب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند یا بتدبیر خداوندان امر از اهل
ایمان که صفت عصمت و سمت وثوق ایشانرا باشد و لهذا ابو جعفر علیه السلام فرموده

متن

که اولو الامر ائمهٔ معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین ودر انوقت امیر المؤ
بود و امام حسن و امام حسین علیهم السلام وطفولیت حسنین مانع رد امور نیست
که هر آینه بد انند آنانکه استخراج میکنند خبر را ونیکو تحقیق میفرمایند از پیغمبر و
اولو الامر انکه دانند که کدام خبر را افشا وکدام را اخفا باید واگر نه فضل خدای تعالی
بودی بر شما بارسال رسل وبخشایش او بانزال قرآن و در روایتست از ابی جعفر و
ابی عبد الله علیهما السلام که فضل حضرت رسولست ورحمت امیر المؤمنین صلوات
الله علیهما اگر نه برکت وسعی وکوشش اینها بودی هر آینه پیروی میکردید شیطانرا
مگر اندکی از شما که بعد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن ماندند وگفته اند
اندک اندک جماعتی اند که قبل از بعثت رسول ونزول قرآن بمحض موهبت الهی
راه راست یافته اند چون سلمان فارسی و ورقه بن نوفل وقیس بن ساعده
وبحیرای راهب وزید بن عمرو وسیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ
يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا پس کارزار
کن در راه طاعت ورضای خدای تعالی نزول آیت در بدر موعد بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله عزیمت بدر کرد ونعیم بن مسعود مردمانرا از لشکر ابو
سفیان میترسانید وبعضی از صحابه رفتن را کاره بودند وحضرت میفرمود که اگر تنها
باشم که میروم این آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزیدند از کارزار کفار
تو برو ومقاتله کن تکلیف کرده نشد در جهاد مگر نفس تو پس از مخالفت دیگران
غمناک مشو وترغیب کن مؤمنانرا بر قتال مشرکان که بر تو ترغیب است نه تکلیف شاید
که خدای تعالی باز دارد از مسلمانان شدت آنها که کافر شدند یعنی قریش با آنکه ترس
در دل ایشان انداز د وهمین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و

بموضع بدر

بموضع بدر نیامد چنانچه در سورهٔ آل عمران مذکور شد وخدای تعالی سخت
ترست در هیبت وصولت از قریش وسخت تر در عقوبت در عذاب ایشان
مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً
سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا هرکه درخواهد
درخواستی نیکو که احقاق حقی بدان ثابت شود یا ضرری از کسی باز دارد یا مظلومی را از
ظالمی خلاص کند باشد مر او را نصیبی از آن از اجر وثواب وهرکه درخواهد درخواستی
بد که از آن حقی از حقوق فوت شود یا ضرری بکسی رسد یا اعانت ظالمی نماید یا خیری
از مستحق باز دارد باشد مر او را نصیبی از وبال وهست خدای تعالی بر همه چیز توانا
وصاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا
بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا وچون تحیت
داده شوید بسلام پس شما نیز تحیت گوئید بنیکوتر از آن تحیت اگر مسلم گوید
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ شما در جواب بگوئید که علیک السلام ورحمة الله واگر او سلام با رحمت
جمع کند شما در جواب آن برکاته زیاده کنید یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در
جواب السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ السلام بگوئید واگر رحمة الله نیز زیاده کند شما هم زیاده
کنید در جواب واگر مسلم السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بگوید زیادتی فوق
این وارد نشده چنانچه طبرسی رحمه الله آورده که مردی بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم آمد وگفت السلام علیک آنحضرت در جواب فرمود وعلیک السلام ورحمة
الله دیگری آمد وگفت السلام علیک ورحمة الله آنحضرت در جواب فرمود وعلیک
السلام ورحمة الله وبرکاته وباز دیگری آمد وگفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته
آنحضرت در جواب او فرمود وعلیک وهیچ چیز افزوده نفرمود شخصی گفت یا رسول الله چرا از
برای ثالث چیزی زیاده نفرمودی فرمود که زیرا که باقی نماند از تحیت چیزی که من

زیاده کنم و آورده اند که پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرموده که اگر سلام داد که السلام علیک گفت
ده حسنه در دیوان اعمال او می‌نویسند و اگر ورحمة الله زیاده کرد بیست حسنه و اگر برکاته
افزود سی حسنه و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود از صادقین علیهما السلام
نقل میکند که مراد به تحیّت در آیت سلام است و غیر آن از بِرّ و احسان و سلام
دادن از سنن مؤکّده است و جواب آن واجب علی الکفایه است اگر بر جماعتی سلام
کند یکی که جواب بگفت از دیگران ساقط است و اگر بر یکی سلام کرد رد آن فرض عین است
تا لغایتی که در نماز باشد چه صیغه امر دلالت بر وجوب دارد و دأب عرب در
زمان جاهلیّت در وقت ملاقات حیّاک الله بوده حق تعالی آن را بدل فرمود
در زمان اسلام به السلام و این درود احسنست زیرا که حیاتی که مقرون بسلامت نباشد
هر که بهره از آن نیست و دیگر السلام اسمی از اسماء الهی است پس ابتدا با و اولی است
دیگر دفع ضرر اهمّ است از جلب نفع و افشاء سلام از مستحبّات است عبدالله بن
سلام روایت کند که چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله مدینه را بیمن قدوم خود بیاراست
اوّل کلمه که فرمود این بود که یا ایّها النّاس افشوا السّلام و اطعموا الطّعام و صلوا
الارحام و صلّوا باللّیل والنّاس نیام تدخلوا الجنّة بالسّلام یعنی ای مردمان نشر
سلام کنید بر همه کس از کوچک و بزرگ و اطعام طعام نمایید بر مستحق و غیر آن و رعایت
صله رحم کنید و بنماز شب قیام نمایید در آن حال که مردم در خواب باشند آنگاه بجا آرید
داخل شوید در بهشت بسلامت و امنیت چه تحیّت نصاری بر نهادن دست بوده
بر دهان و از آن یهود اشارت بانگشتان و از آن مجوس دو تا شدن و تحیّت جا
هلیّت حیّاک الله که مذکور شد و تحیّت این امّت السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته
و این دلیلیست بر آنکه این دین اشرف ادیانست و اکمل آن و بعضی گویند که اگر مسلم سلام کند
مسلم باشد جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برو رد باید بلفظ وعلیک

که خدای تعالی

که خدای تعالی هست بر همه چیزی حساب کننده پس شما بر تحیّت و وجوب آن حساب خواهد
کرد اللّه لا اله الّا هو لیجمعنّکم الی یوم القیمة لا ریب فیه و من اصدق
من الله حدیثا خدای تعالی هست بی شبهه هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او
بخدای سوگند که جمع کند شما را در قبور تا روز قیامت که بر انگیزد که شک نیست در آن روز
یا در جمع و کیست صادق‌تر از خدای تعالی از نقص بر است آورده اند که قومی از مکّه هجرت
کردند و در اثنای طریق پشیمان گشته مراجعت نمودند و پیغام از اسلام خویش بمدینه
فرستادند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاده جمعی بایمان ایشان قایل بودند
و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیت آمد فما لکم فی المنافقین فئتین و
الله ارکسهم بما کسبوا اتریدون ان تهدوا من اضلّ الله و من یضلل
الله فلن تجد له سبیلا پس چیست شما را در شأن منافقان که متفرّق شده اید
بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی از مهاجرین ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته
از حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله اجازت خواسته که اقامت ببادیه نمایند
از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکّه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردّد بدید
آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شدید بر کفر ایشان اتّفاق نکردید و
حال آنست که خدای تعالی ردّ کرد ایشان را از حکم کفر و قتل و سبی بآنچه عمل کردند و دوری
از مؤمنان بمنافقه و رجوع به کافران نمودند آیا میخواهید که راه نمایید آن را که خدای
تعالی داغ خذلان بر جبین او کشیده بواسطه کفر و مخالفت او و توفیق از او سلب
کرده و هر که را گمراه کرده است او را خدای تعالی یعنی بسبب کفر و نفاق لطف از و باز
گیرد پس نیابی تو مر او را راهی بحق که بمطلوب کشد ودّوا لو تکفرون کما کفروا
فتکونون سواء فلا تتّخذوا منهم اولیاء حتّی یهاجروا فی سبیل الله
فان تولّوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولا تتّخذوا منهم

یعنی بنابر آنکه حضرت عزّ اسمه حجّت فضل
و وعده بفرمی‌داد از در تجنّب
بسیار است

وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ٥ و دوستی یار نکنید این بدکیشان از دین آنکه کافر شوید شما
همچنانکه ایشان شده اند تا باشید برابر یکدیگر در کفر و ضلالت پس فرا مگیرید از ایشان
دوستان تا وقتی که ایمان آرند و محقق شود ایمان ایشان که هجرت کنند در راه
رضای خدای تعالی بهجرت خالی از غرض و ریا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت
پس بگیرید ایشانرا و اسیر کنید و بکشید ایشانرا هر جا که یابید در حل و حرم و مگیرید
از ایشان دوست داری و نه یاری و نه مددکاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آرید
إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ
صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ
عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ
فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ٥ مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند بگروهی
واقع شده میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعی بودندی یا بنی بکر و نقل از
ابی جعفر علیه السلام کرده اند که آن قبیله هلال بن عامر سلمی بوده که پیغمبر صلی الله علیه
و آله با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت باشد
یا بپیوندند بقومی که آمدند بشما و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشتند
از آنکه بشما مقاتله کنند یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند
که پیمان بستند از برای آنکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه
عهد کردند و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما یا آنکه دل
شما از دل ایشان بیرون بردی پس هر آینه با شما قتال کردندی پس اگر از شما کناره کنند ایشان
مرتدان و حلفا و معاهدان شما پس کارزار نکنند با شما و القا کنند بجانب شما انقیاد
و استسلام را یعنی از شما امان طلبند پس نساخت و ننهاد خدای تعالی مر شما را بر ایشان
راهی در قتل از نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت بآیه فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ

منسوخ

منسوخست سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ
كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ
السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَٰئِكُمْ
جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ٥ زود باشد که بیابید قوم دیگر یعنی قبیله غطفان
یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند غرض ایشان آنکه میخواهند ایمن باشند
از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از
قوم خود هرگاه که بخوانند ایشانرا بسوی کفر یا قتال اهل اسلام بازگردند بدان فتنه
پس اگر از قتال شما کناره نگیرند و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را و باز ندارند
دستهای خود را از قتال و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ
لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ
مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ٥
و نسزد و روا نباشد مؤمنی را آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق مگر کشتنی بخطا و آن انست
که تیری یا سنگی و غیر آن بر مرغی یا بر صیدی می انداخته و قصد او آن مرغ یا صید بوده
مثلا بر آدمی خورده و کشته شده و این حکم را اگر کسی را کشت بظن آنکه کافرست و او مؤمن
بوده و هر که مؤمنی را بخطا بکشد پس بر او لازم و واجبست آزاد کردن بنده گرویده از مال قاتل و
نکته درین آنکه قاتل چون بیرون برده نفسی را از قید حیات لازم است بر او که اخراج کند
نفسی را از قید عبودیت زیرا که این حکم احیا دارد چنانچه عبد حکم میت دارد در عدم
تصرفات و بر عاقله قاتل است دیت تمام ادا کرده شده بورثه مقتول که قسمت کنند یا

یکدیگر چون سایر مواریث مگر آنکه اولیاء مقتول تصدق کنند و باز گذارند
دیت را بر عاقله قاتل و از و عفو کنند و دیت خطا بر عاقله لازم است نه بر مال
قاتل و عاقله پدر است و اولاد و آنکه متقرب بابوین است یا اب تنها از ذکور نه از ام
و آنکه متقرب بام و آنکه در سه سال ادا کنند و در قتل عمد یک سال ادا کنند و در شبه
عمد بدو سال و دیت مطلقا یا هزار مثقال طلای مسکوک خالص است یا ده هزار
درهم نقره یا هزار گوسفند یا دویست حله از برد یمن که هر حله دو جامه باشد یا
دویست گاو یا صد شتر نزول آیت در شان عیاش بن ربیعه است که قبل از
هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه
نهاد مادرش در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابوجهل و برادرش حارث که برادر
مادری عیاش بود جزع و فزع مادر را مشاهده نموده از عقب او رفتند و از
نزدیک مدینه او را با فسوس و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش
بر بسته در آفتاب می انداختند تا از مسلمانی برگردد و حارث بن زید روزی بر او
بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت در دین اسلام
اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی میطلبیدند
بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین برگشتی اگر حق بود پس
این حق چرا کردی و اگر باطل بود تو بباطل گرویدی عیاش از و در غضب شده و
سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده
بتجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت هجرت
حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها بیافت و بنا
بر آن سوگند او را بقتل آورد صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق
بکشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت

حضرت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمده تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام
او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شده منتظر جزای آنم این آیت فرود آمد و حکم قتل مبین
شد پس اگر باشد مقتول از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافرانند و او مقتول یعنی مؤمن
باشد پس بر قاتل او باشد آزاد کردن بنده مؤمن نه غیر آن چه ادای دیت باهل او نشاید
زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که میان شما و ایشان
عهد و پیمان بسته است یا اهل ذمه بود و در این مقتول اختلافست بعضی گویند که بر کفر
کشته شده بخطا بنا برین قول پس بر عاقله است دیت ادا کرده شده [illegible] اهل او
که مسلمان باشند و آن دیت هشتصد درهم است نزد امامیه رضوان الله علیهم و دیگری
گویند که او مؤمن بوده باشد و بر ایمان کشته شده بخطا پس دیت مقرره بر عاقله او است
که ادا کنند بورثه که مسلمان باشند و این قول مرویست از ائمه امامیه و مؤید این قول
وجوب کفاره است بقتل او چه کفاره لازم نمیشود بقتل کافر و اینجا لازم است چنانچه فرمود
که آزاد کردن بنده مؤمنست پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن
پس بر وست روزه دو ماه از پی یکدیگر و تتابع بیکماه و یکروز از ماه دیگر وجود میگیرد
و در باقی متفرق میتواند داشت و این از کفاره مرتبه است و این حکم کرد خدای تعالی
تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن از خدای تعالی است و توفیق او و
هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکم کننده در باب دیت و کفاره آورده اند که مقیس
بن ضبابه برادر خود را هشام در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلی الله علیه
و آله آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان
بنی النجار فرستاد که اگر پیدا نید که کشنده هشام کیست و او را بمقیس سپارید و الا دیت
او را بر موجب شریعت ادا کنید بنی نجار چون ازین پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس
کردند و با زهیر روی بمدینه نهادند و چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس

وا برآن داشت که مهری بیکناه را بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم
مرادیت سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد کویند در روز فتح مکه کشته
شد و این آیت در باب او نازل شد که وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ
جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ۝
و هر که بکشد مؤمنی را بقصد و عمد و حلال داند کشتن او را یا بکشد او را بر دین
و ایمان او پس پاداش او دوزخ است در حالتی که جاوید باشد در آنجا و خشم
کرفت خدای تعالی برو و براند و دور ساخت او را از رحمت خود و آماده ساخته
است برای او عذابی بزرک بجهت ارتکاب این کناه چه حق تعالی از وعید پنج
چیز ذکر فرموده که در غیر جرم یکی کافی بود و کفارهٔ قتل عمد کفارهٔ جمع است که عتق
رقبه است و صیام شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین آورده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سریه بر سر قومی فرستاد و امیر ایشان مقداد بود یا غالب
و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود و قوم او بکریختند و او با مال و متاع و غنم خود
بکوهی متحصن شد همین سریه تکبیرکویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید
او نیز تکبیر کفت و بر مؤمنان سلام کرد و زبان بکفتن کلمهٔ شهادت کشوده از کوه
بزیر آمد اسامة بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر سرش را بینداخت و
هر چه داشت غارت کرده کوسفندان او را براند اینخبر که بآنحضرت رسید بغایت ملالم
شده کفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیکانکی شرک تبرا نموده و بیکانکی حق معترف شده
بود اسامه بر آن عمل نادم شده کفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت
فرمود فکیف بلا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه کفت یا رسول الله کلمه کفتن وی
مرداس از ترس شمشیر ما بود آنحضرت فرمود هَلْ شَقَقْتَ قَلْبَهُ هیچ دل او را شکافته بو
تا دانی که راست میکوید یا دروغ و ابن عباس رضوان الله علیهما کوید که اسامه

سوکند یاد

سوکند یاد کرد که دیکر شمشیر بروی کسی نکشد که او بکلمهٔ شهادت تنطق کند و باین عذر
تخلف کرد و از مقاتلهٔ اهل بغی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را طلب فرموده
و اما این عذر مقبول نیست زیرا که واجب است طاعت امام مفترض الطاعه مع ذلک شنیده بود
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود که یا علی حربک حربی و سلمک سلمی لیکن در کنز العرفان
آورده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه از محض کرم جریمهٔ او را بپوشانید که العذر عند کرام
النَّاسِ مَقْبُولٌ و آیت اینست که در شان اسامة بن زید نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ
مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنتُم
مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝
ای کروه کروید کان چون سفر کنید در راه خدای تعالی یعنی بجهاد روید پس نیک
بپرسید و باهستکی تفحص نمایید و بکویید هر کسی را که القا کند بشما اسلام را یعنی تحیت
اهل اسلام کوید تو مؤمن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه میکفتی میطلبید ای
مجاهدان مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اکر شما طاعت طالب غنیمت
اید پس نزدیک خدای تعالی غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز
شوید اکر قتل مسلمانان برای مال همچنین بودید شما پیش ازین یعنی اول که باسلام
در آمدید بجهت حفظ خون و مال خود توسل بکلمه شهادت مینمودید پس منت نهاد
خدای تعالی بر شما بآنچه استقامت داد شما را در دین پس نیک روشن سازید حکم را
بقتل مرحم تعجیل مکنید از روی کمان چه و بال زنده کردن اشتی هزار کافر نزد خدای
تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان بدرستی که خدای هست بآنچه شما میکنید دانا لَا
يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى

الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ
أَجْرًا عَظِيمًا برابر نیستند نشستکان در خانهای خود از مؤمنانی که نباشند خداوندان بیماری و عجز و جهاد کنندکان در راه خدای تعالی بمالهای خود که بهیئه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و بنفسهای خود در موضع قتل می آرند و چکونه برابر تواند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدات جان بازی نماید زید بن ثابت میکوید که این آیت فرود آمد و در الفاظ غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینایم و محروم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنين غير اولي الضرر تفضیل داد خدای تعالی جهاد کنندکان را بمالها و نفسهای خود بر نشستکان بقدر پایه که آن غنیمت و ظفر و نام نیکو و هر را از قاعدان نیکبخت که میل جهاد کنند و نمیتوانند و مجاهدان که بجود مباشرانند وعده کرده است خدای تعالی پاداشت نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود و از اینجا نیز فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام معلوم میتوان کرد که کوشش آنحضرت در جهاد بچه مرتبه بود از شجاعت و محاربت و دلاوری در معارک و فتوح تمام دیار و قلاع کفر بقوت بازوی آنحضرت شد بر هیچ احدی مخفی نیست و دیکر عبادات آنحضرت چنانچه میفرمود صاحب فتوح نقل میکند که در لیلة الهریر در موضع صفین که باتفاقات مقاتله عسکر آنجا جنگ بغایت عظیم بود چنانچه در آن شب پانصد و بیست سر منافق را بدوزخ فرستاده بود که صباح کشتگان آنحضرت ممتاز بودند که هر چه او زده بود در طول یا در عرض بدو نیم راست کرده بود بی تفاوت و هر کدام را یک ضربت پیش نزده بود مع ذلک اوراد مقرره خود را نکذاشته بود که هزار رکعت نماز بود که هر شب ادا میکرد الا القصه حالات

انحضرت باعانت

انحضرت باعانت الهی فوق طوق بشریت فهی بی سعادتی که از فیض اینچنین کس محروم باشد و تفضیل فرمود خدای تعالی مجاهدانرا بر نشستکان بی عذر بمزد بزرک دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا که آن پایهای بلند است از حضرت عزت در آخرت و کفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسبی تیز رو هفتاد سال آمرزش و بخشایش و هست خدای تعالی آمرزنده کناهان کذشته ایشان مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جمعی مسلمانان چون قیس بن فاکه و حارث بن زمعة بن اسود و قیس بن ولید بن مغیره و ابو العاص بن منبه بن حجاج و علی بن امیه بن خلف و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کافران بحرب کاه حاضر کشتند بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه و تعالی در شان ایشان فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا بدرستی که آنانکه جان می ستانند از ایشان ملایکه که اعوان ملک الموت اند در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت که واجب و فرض بود و موافقت با کفار و آن ممنوع بود کفتند ملایکه از روی سرزنش ایشانرا که در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان کفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند کفتند فرشتکان تکذیب ایشانرا که آیا نبود زمین خدای کشاده و بسیار که هجرت کنید در طرف دیکر آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند پس آن کروه تارکان هجرت جای ایشان دوزخ است و بد بازکشتی است ایشانرا دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا مکر آنکسانی که بجهت

واقع ضعیف وعاجز اند از زنان ومردان وکودکان که توانائی وچاره سازی
ندارند وعید اشنیدند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فاولئک عسی
الله ان یعفو عنهم وکان الله عفوا غفورا پس آن گروه بیچارگان
شاید خدای تعالی انگه عفو کند ازیشان لفظ عفوا ایما میکند بانکه ترک هجرت امر
خطیری بوده حتی که مضطر این تواند بود وهست خدای تعالی عفو کننده از
حدود آن آمرزنده گناهان ایشا ناظر بصری از عکرمه نقل میکند که پیغمبر صلی الله
علیه واله در پس نماز پیشین دعا میفرمود که بار خدایا خلاصی ده ولید ومسلمه عتب
بن هشام وعیاش بن ابی ربیعه وضعفای مسلمانان را از ایادی مشرکان ومن
یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعة ومن یخرج من
بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی
الله وکان الله غفورا رحیما وهرکه هجرت کند در راه طاعت خدای تعالی
یابد در زمین موضع بسیار یعنی از اماکنها وفراخی در روزی یا کشادگی در اظهار
دین واعلای کلمه عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان شهادت
آورده بودند واستطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید ترک هجرت نازل
شد ونوشتند آن مستضعفان مکه رسید وجندع یا جندب بن ضمره پسران را گفت
هرچند من پیر وبیمارم ونا توان اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم وراه مدینه
را میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل درمانم وبسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد شود
مرا برهمین سریر که خفته ام بیرون برید فرزندان اشارت پدر را انقیاد نموده استعداد
راه مهیا کردند بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست
خود را بر دست چپ نهاد وگفت خدایا این دست از آن تو واین دیگر از آن رسول
تو بیعت میکنم ترا بانچه بیعت کرده است رسول تو بابو این بگفت ودرگذشت

وخبر او بمدینه

وخبر او بمدینه رسید وبعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی که اسلام او کامل تر ومزد
او شامل تر بودی حق تعالی این آیت فرستاد وهرکه بیرون آید از خانه خود در حالتی که هجرت
کننده باشد بخدا ورسول او یعنی برای ایشان پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق هجرت
گاه نرسد پس بدرستی که ثابت باشد مزد او بر خدای تعالی وهست خدای تعالی آمرزنده گناه
تاخیری که در هجرت کرده مهربان در وعده مثوبت او وچون نیت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده که کسی که فرار نماید بسبب دین داری خود از زمینی بزمینی دیگر اگرچه یک شبر باشد
واجب گردد او را بهشت واو رفیق حضرت خلیل الرحمن وحضرت رسالت صلی الله علیه
واله باشد وزراره بن اعین متوجه مدینه شد جهت دیدن پسر شیخ عبد الله ودر
آنکه خبر امام موسی علیه السلام معلوم کند در راه وفات کرد واین خبر بامام موسی
علیه السلام رسید فرمود که امیدوارم که زراره از اهل این آیت باشد قوله تعالی واذا
ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم
ان یفتنکم الذین کفروا ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا وچون سفر
کنید در زمین پس نیست بر شما گناهی ونفی جناح منافی وجوب نیست زیرا که استعمال او
در وجوبیه میباشد مثل ان الصفا والمروه من شعائر الله تا آنجا که فلا جناح علیه
ان یطوف بهما وطواف آن واجب است یعنی واجب است آنکه کوتاه سازید از نماز
یعنی رباعی را دو رکعت گذارید اگر بترسید آنکه بکشند شما را کافران یا تعرض رسانند
ومکروهی بشما رسانند شرط خوف باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان
را دشمنان بوده اند ودر حال سفر احتیاج بترس نیز تقصیر باید کرد بدرستی که کافران
هستند مر شما را دشمنی آشکارا ووجوب قصر از سنت نیز ثابت شده چنانچه معلی بن امیه
گوید که من از صحابی پرسیدم که چه حالت است که قصر میکنیم وحال آنکه امنیت حاصل
است گفت من هم تعجب داشتم مثل تو درین امر پس او گوید که از پیغمبر صلی الله علیه

و آله وسلّم این را پرسیدیم فرمود آنحضرت که این صدقه است که حق تعالی تصدّق
فرموده بر شما قبول کنید صدقهٔ خدا را و صیغهٔ امر نیز از برای وجوبست و دیگر
روایات اهل البیت علیهم السلام در وجوب آن بسیار وارد یافته و قصر گاه در رکعت
میباشد مثل صلوة سفر و خوف و گاه در کیفیّت میباشد مثل شدت خوف که کار
بمسایفه و معانقه رسید بقدر امکان چنانچه بیان میکرده و اذا کنت فیهم
فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک ولیاخذوا اسلحتهم
فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتات طائفة اخری لم یصلّوا
فلیصلّوا معک ولیاخذوا حذرهم واسلحتهم ودّ الذین کفروا لو
تغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم فیمیلون علیکم میلة واحدة ولا جناح
علیکم ان کان بکم اذی من مطر او کنتم مرضی ان تضعوا اسلحتکم وخذوا
حذرکم ان الله اعدّ للکافرین عذابا مهینا و چون باشی تو در میان
ایشان بوقت خوف از اعادی پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر
خود را دو قسم ساز پس باید که بایستد گروهی از ایشان با تو و نماز کنند و گروهی
دیگر روی در روی دشمن بایستد پس باید که فرا گیرند آنانکه نماز میکنند سلاحهای
خود را از روی حزم و احتیاط پس چون سجده کنند نماز گذارندگان پس باید که بایستند
آنها که نماز نمیکرده اند از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بکنند بصف
لشکر باز روند و بیایند آن طایفه دیگر که نماز نکرده اند و پاس میداشته اند پس بکنند
با تو یک رکعت دیگر و باید که بر دارند ایشان نیز با خود آلتی که بدان تحذیر میکنند از دشمن
چون سپر و خود و زره و سلاحهای که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان و دوست
میدارند آنانکه کافر شده اند آنکه غافل شوید از سلاحهای حرب خود از متاعهای
خویش چون اثاث و سایر رخوت پس حمله آورند بر شما یک حمله و هر چه بیابند ببرند.

نقلست که

نقلست که حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله بغزوه فرموده بود همین که بعسفان رسید مشرکان
عرب را دیدند که در ضجنان صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز فرمود
تا لشکر اسلام نیز در مقابل صف برکشیدند و وقت نماز پیشین در آمد و سپاه لشکر کفار در میان
قبله و سپاه مومنان حایل بودند حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله با یاران خود باقامت
نماز اشتغال نمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده نموده بعد از فراغت
اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا به نماز هجوم نکردیم و ترک تاز
شوکت دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفره آواز داد که این قوم را بعد از این نماز
نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه
داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از این دشمنان داد انتقام بستانیم
هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل علیه السلام فرود آمد و کیفیت نماز خوف ببین آیت
بحضرت رسالت صلّی الله علیه وآله تعلیم داد و هیچ گناهی نیست بر شما اگر باشد با شما رنجی
از باران که گران کرده اند سلاحهای شما را یا باشید بیمار و ناتوان در حمل سلاح اگر بنهید سلاحهای
خود را و بهر حال فرو گیرید آلات نگاه داشتن خود را تا خصم بر شما هجوم نکنند و گفته اند
مراقب و بر حذر باشید بدرستی که خدای تعالی آماده کرده است برای کافران عذابی خوار
کننده و مجملی در باب صلوة قصر آنست که قصر اسقاط دو رکعت اخیره نماز است از نمازهای چهار
رکعتی و آن را دو سببست اوّل سفر و شروط آن هشت است اوّل قصد موضع معلوم دوم سفر مقصود
می باید که بحد مسافت شرعی رسیده باشد و آن هشت فرسخ است سیم باید که از موضع اقامت
چندان برود که آواز بانگ نماز نشنود و دیوارهای آن شهر نبیند چهارم میباید که سفر جایز باشد
بحسب شرع پنجم بقای قصد است ششم باید که نرسد بجد وجایی که در آنجا او را ملکی بوده
باشد و اگر رسیده نیز باشد و شش ماه در زمان ملکیت در آنجا وطن ساخته باشد هفتم
میباید که کثیر السفر نباشد هشتم میباید که سفر مستوعب وقت باشد اما در مسجد مکه و مسجد

در حین اشتغال ایشان

مدینه وجامع کوفه وحایر امام حسین علیه السلام مخیر است واتمام اولی است وسبب دویم خوفست وآن نیز موجب قصر نماز است خواه در حضر وخواه در سفر بجماعت یا فرادی پس اگر دشمن در غیر جهت قبله بود وخوف هجوم دشمن باشد بر مسلمانان ودر مسلمانان آنقدر قوت باشد که دو گروه توانند شد وهر کدام ازین دو گروه احتیاج بنیاد بتی نداشته باشند امام با گروه اول یک رکعت بگذارد وهر گاه امام برخیزد آن جماعت قصد انفراد کنند ونماز را تمام نمایند بعد از آن گروه دیگر بیایند وداخل شوند با امام در رکعت دوم ومفارقت کنند ایشان از امام در تشهد وتمام کنند نماز خود را وامام دراز سازد تشهد را تا با هم دیگر سلام بدهند یا دیگر بالعکس واین نماز را نماز ذات الرقاع گویند واگر تمام کنند نماز را با هر گروهی صحیحست ونماز دوم سنت باشد امام را واین نماز را نماز بطن النخل گویند واگر دشمن در جهت قبله باشد ومی بینند ایشان را وترسند از هجوم ایشان وممکن باشد که مسلمانان صف خود را دو صف سازند امام تکبیر احرام بگوید با هر دو صف ورکوع کند با ایشان وچون امام بسجود رود متابعت کنند صف اول امام را ونگاه دارند ایشان را صف دوم وچون برخیزد امام برکعت دوم نگاه دارند صف اول صف دوم را تا سجده کنند ایشان نیز اما اولی آنست که صف اول بموضع صف دوم آیند وصف دویم بجای صف اول روند واین نماز را نماز عسفان گویند واگر بنیاد جنگ شود وبآن رسد که شمشیر در یکدیگر نهند ومعانقه باشد بگذارد این نماز را بهیأتی که از پیش گذشت بگذارد بقدر امکان پیاده یا سوار روی بقبله یا غیر قبله با عدم امکان وسجده کند بر زین یا کوهه زین یا بر یال اسب واگر متعذر باشد سجده نیز اشارت کند وهمچنین است حال پیاده نیز اگر سجده نتواند کند واکر نه باشارت اما اشارتی که از برای سجود کنند زیاده باید ساخت از اشارتی که از برای رکوع است واگر متعذر کردد افعال واذکار نماز بدل است برای هر رکعتی تسبیحات اربعه که با نیت وتکبیر احرام وتشهد وتسلیم باشد وواجب نیست اعاده این نماز در حالت امنیت فَاِذَا قَضَیْتُمُ الصَّلٰوةَ

و در نماز نشسته امام با گروه اول یک رکعت بجا آرد و با گروه دوم دو رکعت

فَاذْكُرُوا

فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلٰى جُنُوبِكُمْ فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ فَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا پس چون ادا کردید نماز خوف را وفارغ شدید پس یاد کنید خدا را یاد در حالت قیام که شمشیر میزنید ودر حالت نشستن که تیر می اندازید وبر پهلوی خود آن زمان که زخم خورده اید وافتاده که اشارت باشد بنماز شدت خوف چنانچه مذکور شد یا مراد مداومت ذکر باشد در جمیع احوال چنانچه در حدیث قدسی آمده که ای موسی یاد کن مرا که یاد من خوبست در همه احوال یا مراد تعقیب باد عید باشد بعد از نماز وبعضی گویند مراد تسبیح اربعه است سی بار بعد از صلوة مقصوره جهت جبران پس چون فرو نشیند خوف بیارامید وایمن شدید پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان وحفظ شرائط آن بدرستی که نماز هست بر مؤمنان فرض موقوت یعنی محدود بر اوقات که اخراج آن از اوقات روا نیست وبعضی از ارباب علم رحمهم الله آورده اند که حکمت اوقات پنجگانه از برای نماز مفروض آنست که آفتاب را پنج حالت مضبوط است حالت اولی آنکه سطوع آفتاب بعالم تابیکه از مشرق انوار با مرحه رسد که طالع شد لا یزال ارتفاع او در تزایدیست تا وقت نصف النهار که بوسط السما رسد ثانیه آنکه چون بحد ارتفاع رسید که آنرا واقفست وحرکت او ظاهر نیست ثالثه آنکه چون از وسط السما تجاوز کرد نقصانات حقیقیه از انحطاط وضعف نور او در ظهور میرسد تا قریب بمرتبه که سایه هر شیء مثل او شد رابعه آنکه بعد ازین حالت نقصانات جلیه بحصول پیوندد تا ظل هر شیء دو چندان او شد وهمچنین این ضعف در تزایدیست تا آفتاب رنگ کرداند مایل بزردی وغروب نمود خامسه آنکه بعد از غروب از نور او از افق مغرب باقی ماند که آن شفقست تا آن نیز غروب کرد وناچیز شد کانه که نبوده واین حالات خمسه مناسبتی تمام دارد باحوال انسان بحسب مراتب او مرتبه اولی تولد اوست از مادر وبحکم سَنُرِيهِمْ اٰيَاتِنَا فِى الْاٰفَاقِ وَفِىٓ اَنْفُسِهِمْ این مشابه است بحالت اولی آفتاب که آدمی بعد

از تولد او که سن نموست در نشو و نما و ترقی است تا غایت سن شباب دویم سن
وقوفست که بحالت دویم شمس مانندست که انسان درین مرتبه بر صفت کمال و قوت
بنیه و اعضا با نسبت بی سمت زیاده و نقصان سیم سن کهولت است و این مرتبه
مشبه است بحالت سیم آفتاب که قوت بنیهٔ انسانی درین مرتبه روی بضعف آورده
اما اینک غایان نیست چهارم سن شیخوخت است که بحالت رابعهٔ شمس شباهتی تمام دارد
که حرارت غریزی آدمی روی بنقصان نهاده و روز بروز ضعف بنیه او اضعافا مضاعفه
بظهور می آید تا آفتاب حیاتش در افق افول ممات متواری گشت پنجم بحالت پنجم شمس
مناسبتی تمام دارد که چند گاهی اخبار و آثار او باقیست بعد از آن چنان منسی
و مطمس شد که گوییا هرگز نبوده از وی نه اثر ماند و نه خبر چون این حالات غریبه
آفاقی بمراتب خمسه انفسی مطابق بود لاجرم صاحب شریعت درین اوقات خمسه
تحفه صلوات خمس بر سبیل هدیه از جانب خالق بریه بعد از رجوع از عروج آورد
تا هر وقتی از این اوقات که تغیرات غریبه در عالم افلاک یا طبقهٔ عالم خاک بظهور
میرسد ایشان مشاهدهٔ این احوال نموده درین اوقات خمسه دل خود را بمعرفت حضرت معبود
علی الاطلاق و زبان خود را بذکر خالق انفس و آفاق قرین کرده اند و از این تغیرات
که محل حوادث اند عبرت گرفته بعبادت و طاعت پاینده بی زوال پرداخته اند تا
ثواب ابدی یابند وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْ
لَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و سستی
مکنید و ضعف مورزید در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوهٔ حمراء
الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از جنگ احد میخواست که از عقب
ابوسفیان رود صحابه از جراحات متألم بودند حق سبحانه و تعالی میفرماید اگر هستید شما
ای مسلمانان که دردمند شدید از جراحتها پس بدرستی که کافران نیز دردمند شدند و زخم

خورده اند

خورده اند چنانچه شما هستید و شما با وجود الم امید میدارید از خدای تعالی آنچه
ایشان ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا و هست خدای تعالی دانا بر صنایع شما محکم کار
در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانه قتاده بن
نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشت
همه راه آرد میریخت تا خانه طعمه و طعمه آنرا بخانه یهودی که زید بن سمین میگفتند برد و
بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب
درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همان سمت که طعمه بخانه آن
یهودی رفته بود پی برد و جهود را بخیانت گرفت زید گفت درع را طعمه بمن داده
بودیعت بمن داده و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمه علیه نبوی
رفع کرد بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوای او میخواستند که طعمه تهمت زده
شود و جهود پاکدامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و چون قبیله
طعمه بیاری شهادت میکردند بسرقه یهودی و برائت طعمه رای آنحضرت بران قرار
یافت که ظاهرا خیانت بر جهود لازم شد و مسلمان از آن خیانت مبراست همین که حضرت
قصد عتاب یهودی کرد و گویند که خواست که بقطع ید او حکم فرماید و روایتی که اصح
است آنست که بعد از التماس ایشان حکم رابر یهودی آنحضرت توقف فرمود و منتظر
وحی بود که از حضرت رب الارباب خطاب رسید که إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ
بدرستی إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا بدرستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را براستی و حکم
درست تا حکم کنی میان مردمان بآنچه خدای تعالی ترا شناسا کرده است و وحی فرستاده و
برای خیانت کنندگان دشمن آنکس که بی گناه است یعنی درین امر و مقام دفع خیانت مباش
از خاین و آمرزش خواه از خدای تعالی از قصدیکه بعذاب یهودی گردی چون در باطن خلاف

آن حکم بود که بجنب ظاهر میشد بدین سبب که خدای تعالی است آمرزنده کسی را که آمرزش
طلب کند مهربان بدو و بر تقدیر انتظار وحی استغفار بسبب آنکه میل طبع بوده یا
بنصرت مسلمانان چه ظاهر اطعمه مسلمان بود و ورود یافته که حسنات الابرار سیئات المقربین
یا این خطاب برای تلقین امت باشد وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ
أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا و خصومت مکن از قبل آنانکه
خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند و شهادت
میکنند که او را از خیانت بری کرده اند بدین سبب که خدای تعالی دوست ندارد کسی را
که بسیار خیانت کننده است یعنی مصر بر آن گناه کاری مستغرق در گناه خود يَسْتَخْفُونَ
مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى
مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا شرم میدارند از مردمان و
پنهان میکنند خیانت را و شرم نمیدارند از خدای تعالی و حال آنکه خدای تعالی با ایشانست
و اسرار ضمایر ایشان از و پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از و شرم دارند و میدارند
آن هنگام که شب تدویر و تدبیر میکنند آنچیز را که نمیپسندد خدای تعالی از گفتن
دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند برای آنکه طعمه سوگند به دروغ
بخورد چه پیغمبر صلی الله علیه و آله سوگند آنرا که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول
یهودی که کافرست اعتقاد نخواهند فرمود یا آنکه ایشان شهادت بدهند اعتقاد
خواهد کرد و هست خدای با آنچه ایشان میکنند احاطه کننده بعلم هیچ چیز از حیطه علم
او خارج نیست هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ
اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا شما بید ای گروه بنی ظفر
که از حمیت جاهلیت که دفع میکنید از خاینان خیانت را بجدال و خصومت در وقت زند
گانی دنیا پس کیست آنکه خصومت کند با خدای تعالی و دفع خیانت کند از ایشان روز

قیامت یا کیست آنکه باشد بر ایشان نگاه بان که نگذارد که ایشانرا عذاب کنند و حمایت
کننده که عذاب از ایشان باز دارد وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ
يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد یا ستم کند بر نفس
خود پس طلب آمرزش کند از خدای تعالی بتوبه و انابت یابد خدای را آمرزنده گناهان
او مهربان بفضل خود بر فرمود درین آیت ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار
اما صاحب کشاف آورده که مرویست که طعمه گریخته بمکه رفت و مرتد شد و در آنجا
نیز نقبی میبرد که چیزی بدزدد که دیوار بر سرش افتاد و کشته شد وَمَنْ
يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و هر که بکند
گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس
خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند و هست خدای تعالی دانا بسارق و درج حکم
کننده از مجازات او بقطع ید وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا
فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود یا گناه
کبیره و یا آنچه عمدا از وی صادر گردد پس تهمت کند بآن گناه بیگناهی را چنانچه طعمه
بنسبت زید پس بدین سبب که برداشت دروغی را که از آن حیران و مبهوت میشوند بیگناهان
و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ
عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا
و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بر تو که وحی فرستاده ترا از حقیقت حال اعلام داد و
بخشایش او که ترا از قصد عتاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت هر آینه قصد کرده
بودند گروهی از بنی ظفر بآنکه ترا گمراه کنند از حکم راست و در خطا و ضلالت نمی اندازند
مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشانست و ترا زیان نمیتوانند رسانید هیچ

چیزی چه بود در پناه و عصمت خدای و فرستاده است خدای تعالی بر تو قرآن را و بیان احکام
آن را و در آموزانیده است ترا آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات
ضمایر جمهور و گفته اند آن علم است بربوبیت حق جل و علا و شناخت عبودیت
نفس و گفته حال او در بحر الحقایق آورده که آن علم گذشته و آینده است که حق سبحانه
و تعالی در شب معراج بآنحضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است
که در زیر عرش بودم قطره بحلق من چکید پس دانستم آن چه بود و آن چه خواهد بود
و امیر المؤمنین علیه السلام بموجب فرموده از آنحضرت اخذ فرموده و هست فضل
خدای تعالی بر تو بختم نبوت و عصمت و شفاعت و مزیت فضل بزرگ چه هیچ فضل
اعظم از نبوت کامله که تراست نیست لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ
أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا نیست نیکوئی در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم
طعمه که بیت میشود تنها کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم مناجات است یعنی هیچ
نیکی در راز گویان نیست مگر آنکس که بفرماید بصدقه دادن یا امر کند بمعروف و آن
چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری
بیچارگان کردن چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده یا فرماید
باصلاح میان مردمان و دفع کدورت از دلهای ایشان و هر که بکند اینها که مذکور شد
برای طلب خشنودی خدای تعالی پس زود باشد که بدهیم او را مزدی بزرگ یعنی مثوبت
عظیمه که در کثرت منزلت و صفت یعنی دایم الحال مقارن تعظیم و اجلال و غیر مشوب
بفساد و اضلال وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ
سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و هر که مخالفت
با رسول کند از پس آنکه ظاهر شده او را هدایت بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات

و پیروی کند

و پیروی کند غیر آن راه که مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل حق را است که طریق مؤمنان طریق
اهل بیت رسول الله است صلی الله علیه و آله که مؤمنان بر آن طریق اند که طریق نجاتست و غیر
طریق ایشان طریق ضلالت و آن بدوزخ میکشد چنانچه از آیت کریمه مستفاد میشود این آیت
در شان طعمه است که از خوف قطع بگریخت بجانب مکه رفت و آنجا نقب در خانه کسی میزد
و دیوار برو فرود آمد چنانچه مذکور شد و بعضی دیگر گویند که کشته شد او را از میان دیوار
بیرون آوردند خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که او از مدینه گریخته
و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه
بسوی شام عزیمت نموده و در منزل کاروان مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید
بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسارش کردند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود
کیسه دیناری در کشتی بدزدید بعد از وقوف او را در دریا انداختند این عذاب دنیا
بود و عذاب آخرت را میگوید که باز گذاریم او را در سرای با آنچه دوست میدارد
در این سرای که آن کفرانست و ردت یعنی او را در دایره کفر و مرتدان داخل کنیم و در آریم
او را بدوزخ و بد بازگشتست دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا
دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ابن عباس
که نیامرزد خدای تعالی آنرا که شرک آرد بخدای تعالی و بیامرزد آنچه جز شرکست هر که خواهد
نزول آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده بعرض رسانیده
که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را شناخته ام و بدو شرک نیاورده ام
و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدا نکرده ام
و تصور آن نداشته ام که طرفة العین خدای خود را فراموش کنم و حالا آمده ام پشیمان شده
از گناه و توبه کننده بدرگاه حال من چگونه می بینی خدای تعالی بدین آیت مژده داد که همه گناهان
بغیر از شرک امید آمرزش هست و هر که شرک آرد بخدای تعالی پس هر آینه گمراه شد از حق گمراهی دور

بده [illegible] و مرتد شد

یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ
إِلَّا إِنَاثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا لَّعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ
نَصِيبًا مَّفْرُوضًا نمی پرستند بدون خدای تعالی مگر ماده کان را از بتان را ماده میگویند بواسطه
تأنیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی
فلان میگفتند و خود تغییر میز آورده که بتان را بصورت زنان میساختند و میگفتند
مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدایند نمی پرستیدند
مگر دیو سرکش پر فساد رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را که او امر میکند مشرکان را
بعبادت آنها که برانده است خدای تعالی او را و دور کرده از رحمت و گفت شیطان
هر آینه میگیرم از بندگان تو بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس از
آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده و طبرسی رحمه الله
این حدیث را چنین روایت کرده که پیغمبر فرمود که از آدمیان نهصد و نود و نه در دوزخ
اند و یکی در جنت زیرا که فرقه ناجیه در میان فرق مختلف کثیره یکی است و آنرا از حدیث
مثل امتی معلوم توان کرد که کدام فرقه اند وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَ اهل
فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ
وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا و شیطان دیگر میگوید که و هر آینه
ایشان را گمراه میکنم از طریق حق و در آرزو می افکنم ایشان را و می آرایم در چشم ایشان اعمال
باطله را چون طول حیات یا تأخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب
ثواب و دخول دوزخ با ارتکاب گناه و میفرمایم ایشان را پس میشکافند گوشهای چهارپایان را
و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که می بریدند گوشهای انعام را و او را بعبادت اوثان میدانستند
و آنچه حلال ساخته حرام میکردند اشارت بآنچه حرب داشتند از بحیره و سائبه و وصیله
و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید و هر آینه میفرمایم ایشان را پس تغییر میدهند آفرینش

خدایرا

خدایرا و مراد از تغییر یا معنوی است یا حسّی اوّل مثل تغییر دین الهی بتبدیل حرام بحلال یا بعکس
چنانچه بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از بعضی بظهور آمد یا تغییر
فطرت الله یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله و دوم مثل آنچه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرموده بروایت ابن مسعود که لَعَنَ اللهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْوَاشِرَاتِ وَ
الْمُتَنَمِّصَاتِ یعنی دور کرده اند خدای تعالی از رحمت خود زنانی را که رقم کبود زنندگان
بر لب و دست و پای و تیز کنندگان دندانند و کنندگان موی ابرو اند چه باین افعال
متوصل بزنا میشوند و دیگر خصی کردن و لواط و سحق نیز ازین قبیل است چه تشبه انثی است
بذکر و هر که فرا گیرد شیطان را بدوستی بدون خدای تعالی یعنی هر چه شیطان گوید آن کند پس
بتحقیق که زیان کند زیانی روشن چه زیانی از آن اعظم نباشد که دوزخ را بر بهشت
اختیار کنی و رضای شیطان را برضای رحمن بر گزینند يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند و در آرزو می افکند
ایشان را بچیزی که نیابند و وعده نمیدهد ایشان را شیطان مگر بفریب و خداع یعنی آنها دفع میکند
در آنچه مشتمل بر ضرر است أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا آن گروه
پرستنده بتان و تابع شیطان جای ایشان دوزخ است و نیابند در دوزخ گریزگاهی
که بآنجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ
قِيلًا و آنانکه گرویده اند و عملهای پسندیده کرده اند زود باشد که در آریم ایشان را
بوستانهایی که میرود از زیر درختان آن جویها در حالتی که اینان داخلان جاوید باشند
در آن یعنی همیشه باشند بی انقطاع وعده کرد خدای تعالی وعده کردنی و راست کردن
سخن خود را راست کردنی و کیست راستگو تر از خدای تعالی در سخن خود ابو صالح روایت
کند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت

کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده است و کتاب ما پیش از کتاب شما
منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهود و نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم
انبیاست و کتاب ما ناسخ کتاب شماست ما به بهشت سزاواریم آیت آمد که لَیْسَ
بِأَمَانِیِّكُمْ وَلَا أَمَانِیِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ وَلَا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ
اللَّهِ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا آنچه خدای تعالی وعده کرده از ثواب یافت نشود به آرزوی
شما ای مسلمانان و نه به آرزوی اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او
نصاری یعنی هیچ کاری به آرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاضت
باید هر که عمل بد کند جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا آورده اند که بعد از نزول این آیت
بعضی متألم گشتند که آیا چگونه رستگاری باشد چه کم کسی باشد که از کردار بد خالی از صحابه
باشد پس محل جزای آن که دارد حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعد از استماع این فرمود
که نه بیمار میشوید و نه اندوهناک میگردید و نه بلاها میکشید جزا اینست بعضی میگویند
که عمل بد شرکت بدلیل آنکه خدای تعالی میفرماید که نمی یابد عامل بد برای نفس خود
جز خدای تعالی دوستداری که مدد بدو رساند و نه یاری که از عذابش برهاند و مؤمنان را
امید شفاعت هست که حضرت رسالت پناهی و آل هدایت دستگاهی برای ایشان شفاعت
کنند و از عذاب برهانند وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَأُولَٰئِكَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا یُظْلَمُونَ نَقِیرًا و هر که بجای آرد از اعمال صالحه در
بقدر قدرت و وسع از مرد و زن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد
پس آن گروه عمل کنندگان در آیند به جنت و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود بمقدار
نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِینًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ
وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلًا و کیست نیکوتر
از جهت دین از آنکه خالص کرد اند نفس خود را برای خدای تعالی یا روی دل آورده بسوی

حق سبحانه و تعالی

حق سبحانه و تعالی و حال آنکه در آینده است بنیکویها و ترک کننده بدیها و پیروی کرده ابراهیم را
دین ابراهیم علیه السلام را یا این پیروی مایلست از دینها بدین اسلام و فرو گرفت حق تعالی دوست
یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابهت دارد بکرامت دوست با دوست آورده اند
که در عهد ابراهیم صلوات الله الرحمن علیه قحط بدید آمد و چون مردم همواره از مواید فواید و بهره
خلیلی بهره یافته بودند درین سال بجهت جوع پیشه رجوع مینمودند آنچه حضرت ابراهیم داشت برای ایشان
ایثار کرد و همچنین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری
طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت مصر اثر قحط و غلا
ظاهر شده و اکنون فی الواقع ابراهیم علیه السلام طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره مینمودیم
فاما شنیده ام که بنی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم عزیزی و سماحت جبلی میخواهد
که این طعام را بدیشان صرف کند القصه گندم بلا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام نداد و به بهانه
نیافتند بضرورت باز گشتند و ایشان را شرم آمد که شتر خالی بشهر در آورند از جهت آنکه گدایان و مستوا
یان چشم براه داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتر با نان در حوالی
شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم علیه السلام از این حال دلتنگ شده روی به مسجد
نهاد و در آن حال زوجه ابراهیم علیه السلام در خواب بود چون بیدار شد جوالها را پر دید خرم و خوشدل
شد هر یکی را بگشاد آرد میده دید در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون آورد پاره از آن خمیر کرد و
نان پخت بعیال و اطفال داد چون ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمد بوی نان بمشام مبارک او رسید
پرسید که این از کجاست گفت از نزد دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام فرمود که این از نزد دوست
من الله است خدای تعالی بدین جهت او را دوست گرفت و این نقل نیز علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر خود آورده و از پدر روایت میکند و او از هرون بن مسلم و او از مسعدة بن صدقه و او
از ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام و بزرگان گفته اند که شرط خلت استسلام بنده است
در عموم احوال بحضرت ذی الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت

فنای حبیب در محبوب و بقای او بدو و این مقام محمدی است صلی الله علیه و آله لا جرم
بحبیب مسمی گشت و انبیاست که ذکر خلت بظاهر فرموده که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر
محبت بکنایت ادا فرمود که فاتبعونی یحببکم الله وَلِلّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ
وَكَانَ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا و مر خدا یراست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینها
باشد هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی خود برگزیند و هست خدای تعالی بهمه چیزها
احاطه کننده از روی علم و قدرت وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاء قُلِ اللّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ
وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاء اللاَّتِي لاَ تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْ
غَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَن تَقُومُواْ لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ
وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا و طلب فتوی میکنند از تو در باب میراث
زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت و اعتراض عیینة بن حصین که دختر خواهر اینرا
نصف مال میدهی و ما نمیدهیم مگر کسی را که کار زار کند و غنیمت بدست آورد بگو که خدای تعالی
فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را در باب ایشان و دیگر فتوی میدهد که آنچه
خوانده میشود بر شما در قرآن در شان یتیمان که زنانند آن زنانی که نمیدهید ایشانرا
آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث و رغبت میکنید آنچه بخواهید ایشانرا که
جمیله باشند و مالهای ایشان بخورید و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان
از فرزندان خود که ایشانرا میراث نمیدهند و دیگر حکم میکند قرآن بانکه قیام نمایید برای
سهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بعدل و راستی و آنچه میکنید از نیکویی در بارهٔ یتیمان
و کودکان و غیر ایشان پس بدرستی که هست خدای بدان دانا و بران جزا خواهد داد در
اسباب نزول آمده که مردی بود زن خود بهانه جوی شد و این بهانه جویی میکرد تا طلاقش دهد
و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او راضی نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا
خواهی میرو که من ترا بحل کردم حق تعالی آیت فرستاد که وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن

بعلها

بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلاَ جُنَاْحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ
وَأُحْضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا
و اگر زنی بداند و دریابد از شوهر خود سرباز زدنی از صحبت او یا روی گردانیدنی از
مجالست و مکالمت پس هیچ گناهی نیست بر ایشان در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر بصلحی
یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر بازگذارد و مرد نیز
حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند و آشتی بهترست از خصومت
و مفارقت و فرا آورده اند نفسها را ببخل خود یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی و از نیست که هر یک
از زوجین در مسامحت و مروت بخل میورزند و اگر نیکویی ورزید در زندگانی و بپرهیزید
از نشوز و اعراض پس بدرستی که خدای تعالی هست بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا
وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا
كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِن تُصْلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا و نتوانید ای کسانی
که زیاده از یک زن دارید آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید میان زنان برای آنکه
عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است و اگر حریص باشید بارتکاب عدل را
و قادر نباشید بران پس میل مکنید میل تمام بانکه محرومیت در قسم و نفقه یعنی میل قلب را
با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد پس میگذارید آن دیگر را مانند کسی که محبوس
باشد یعنی چنان زنی نه مطلقه باشد و نه شوهر دار و این مرویست از ابی جعفر و ابی عبد الله
علیهما السلام و طبرسی رحمه الله میگوید که علی بن ابراهیم ذکر کرده در تفسیر خود که مردی از
زنادقه پرسید از ابی جعفر احول که چه میگویی در قول الهی که یکجا فرموده که فان خفتم
ان لا تعدلوا فواحدة و میان این دو کلام فرقست او گفت که در جواب عاجز شدم تا
در مدینه بخدمت ابی عبد الله رسیدم پس این را از آنحضرت سوال کردم فرمود که آنجا
رعایت عدالت و تسویه در نفقه است و اینجا در مودت و این امر قلبی است و متعذر است
رعایت تسویه کردن در مودت بخلاف اول که متعذر نیست ابو جعفر احول میگوید که چون

بازکشتم این جواب را بآن مرد رسانیدم کفت یقین این جواب از جای آورده و از تو نیست
و ابو قلابه روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون قسمت میفرمود میان ازواج
خود و میکفت بارخدایا این قسمت است که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه
مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی شاید که میل دل بیکی بیشتر باشد و اگر بصلاح
آرید باشید آنچه تباه ساخته اید از احوال زنان در زمان کذشته و بپرهیزید از
مثل این عملها در زمان آینده پس بتحقیق هست خدای تعالی آمرزنده کناهان ماضی را
اگر حیف و جوری درین امر وقوع یافته باشد هرکاه رجوع نمایید از آن باستقامت
و تسویه میان ایشان و مهربان بر شما بتوفیق طاعت و فرمانداری و ترک مواخذه
در زمان مستقبل و روایت کنند که امیر المؤمنین را علیه السلم دو زن بود که هرکاه نوبت
این زن بودی وضو در خانه آن زن دیگر نگرفت و دیگر روایت که معاذ بن جبل را
دو زن بود اتفاقا هر دو یکبار در طاعون مردند قرعه زد میان ایشان در دفن
یکی پیش از دیگری وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا
اگر جدا شوند هر یک از صاحب او بطلاق از ایشان بی نیاز کرداند خدای تعالی هر یکی را از جود
فراوان و قدرت بکمال خود یعنی تسلی دهد هر یکی را یا بدلی به بیارد و هست خدای تعالی	محکم کار
فراخ بخشایش بر بندکان خود در افعال و احکام وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا
فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا و مر خدایراست
آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی و هر آینه وصیت کرده ایم
و فرموده آنانرا که داده اند کتاب پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها نیز که قبل از ایشان
بوده اند و شما را نیز وصیت میکنم یعنی میفرماییم بآنکه بپرهیزید از شرک و اگر کافر شوید
پس بدرستیکه مر خدایراست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست یعنی همه مخلوق و مملوک اویند

پس بکو

پس بکو و معصیت شما مضرت بغیر کرد چنانچه بایمان و طاعت شما منتفع نمیشود و هست
خدای تعالی بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند ستوده است
در ذات خود اگر او را حمد کویند و اگر نکویند وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
ملائکه	الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا و مر خداوند راست آنچه در آسمانها باشد از ستاره و غیر آن
و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و جز آن و کفته اند وجه تکرار لله ما فی
السموات سه بار در آیتین برای ابانت است از علل ثلث اول بیان ایجاب طاعت
در آنچه حکم فرموده دویم بیان غنای اوست از خلق و احتیاج خلق بوی و او مستحق حمد است
بو نعم سیم بیان حفظ اوست خلق را و تدبیر او از برای ایشان و بسنده است خدای تعالی
وکالی مهمات بندکان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ
عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا و اگر خواهد خدای تعالی ببرد شما را و فانی کرداند ای مردمان و
بیارد یعنی ایجاد کند دیگرانرا که فرمان بردار او باشند چون این آیت نازل شد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله دست مبارک بر پشت سلمان نهاد و کفت اینها قوم ... دیند یعنی
پارسیان و هست خدای تعالی برین ایجاد و عدم توانا مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا
فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا هرکه باشد که خواهد
بعمل خود پاداشت این سرای همچو مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند پس نزدیک
خداست پاداشت دنیا و آن خسیس است و پاداشت آخرت و آن شریف پس کسی چرا طلب
خسیس ترین چیزی باز میماند و اگر باشرف مایل کردد اخس تابع آن خواهد بود چه اگر مجاهد فی
الله برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن بغایت
محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باخس با یکدیکر کم فرح در پی آنست و هست خدای
تعالی شنونده همه قولها بیننده همه فعلها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ
شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ

اَوْلٰی بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰی اَنْ تَعْدِلُوا وَاِنْ تَلْوُوا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا ای گروه مؤمنان باشید ایستادگان بعدل یعنی جهد کنید کاندر اقامت مراسم عدالت

و باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت کنید براستی و اگرچه بر نفس شما باشد گواهی

بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمت او باشد یا پدر و مادر و خویشان نزدیک آیت

دلالت کرد بر وجوب اقامت شهادت بر والدین و این مذهب سید مرتضی علم الهدی است و

ابن جنید رحمهما الله و اکثر علمای امامیه مثل شیخ رضوان الله علیهم بر آنند که شهادت ولد بر والد مقبول

نیست زیرا که مستلزم تکذیب والد است و این از عقوقست که مانع قبول شهادتست و وجوب اقامت

که مدلول آیتست مستلزم قبول نیست زیرا که اقامت اظهار حقست و آن اعم است از قبول و عدم

آن لیکن مقبولست شهادت ولد بر والده و از برای او و از برای والد و قبول شهادت پدر بر

فرزند و از برای فرزند و وجوب اقامت بر همهٔ خویشان و از برای ایشان بی فرق پس اقامت باید

کرد اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه توانگر یا درویش یعنی غنی را از برای

غنای او احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمایید پس خدای تعالی سزاوارتر است بنظر کردن

و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی پس متابعت

هوای نفس مکنید برای آنکه میل کنید از حق و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست یا

اعراض کنید از ادای آن و بپوشید پس بدرستی که خدای تعالی هست بآنچه شما میکنید از میل و عدل

دانا و شما را از آن مکافات خواهد بود یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالْکِتَابِ

الَّذِی نَزَّلَ عَلٰی رَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِی اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلَائِکَتِهِ

وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِیدًا ای آنکسانی که ایمان آورده اید

خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که می گفتند یا رسول الله ایمان داریم

بتو و قرآن و بموسی و عزیر و توریة و دیگر هیچ کتاب و هیچ پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب

با کافران است یعنی مسلمانان میگویند که ای آنکسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان ثابت باشید

بر ایمان خود

بیان معنی کلمهٔ ایمان [illegible] اهل کتاب [illegible] ایمان [illegible]

بر ایمان خود و منافقان را میفرماید که ایمان آورده اید بصحف کتاب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافران را

میفرماید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بخدای تعالی و بفرستادهٔ او که محمد است و بآن کتاب که

خدای تعالی فرستاده بر پیغمبر خود یعنی قرآن و بآن کتابهای دیگر که فرستاده شده است پیش از قرآن و محققان میگویند

که ای آنکسانی که ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی

تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق از شیخ جنید منقولست که گفته پنجاه سالست که در ایمان آوردنم و در ایمان

ثانی کردنم و هنوز در آنم و هر که کافر شود بخدای و بفرشتگان او و بکتابهای او و بفرستادگان او و بروز

پس بدرستی که گمراه شد گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود آیه اِنَّ الَّذِینَ

اٰمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ اٰمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْرًا لَمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ

سَبِیلًا بدرستی آنانکه ایمان آوردند بموسی علیه السلام یعنی یهود پس کافر شدند بپرستیدن گوساله

پس باز ایمان آوردند و توبه کردند پس کافر شدند بعیسی علیه السلام پس بیفزودند زیاده کردند کفر را

بانکار محمد صلی الله علیه و آله و جمیع منافقان و منکران ولایت و امامت ائمهٔ معصومین علیهم السلام درین حکم داخلند

چه ایشان منصوب من قبل الله اند و رسول نیز بوده حق امر بطاعت ایشان کرده و تصدیق بامامت

ایشان جزو ایمانست و منکر امامت منکر نبوتست پس بالحقیقه کفر را زیاده کرده اند با نکار نیست

که خدای تعالی بیامرزد ایشان را چه اعتبار هر کار بخاتمت آنست و خدای تعالی دانسته که خاتمت امور

ایشان بکفر و طغیانست و نیست که راه نماید ایشان را براهی که بحق باشد بَشِّرِ الْمُنَافِقِینَ بِاَنَّ لَهُمْ

عَذَابًا اَلِیمًا الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکَافِرِینَ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ بشارت ده منافقان را

بر سبیل تهکم آیا خبر کن بجای بشارت بآنکه ایشان راست عذاب دردناک منافقان آنانند که میگیرند کافران را

دوستان بدون مؤمنان اَیَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیعًا آیا میطلبند

نزدیک کافران و از دوستی ایشان ارجمندی و قوت را پس بدرستی که عزت مر خدایراست همه و هر

که را عزتی رسد از و رسد و او دوستان را مشمول عزت داده که وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَ

قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ اٰیَاتِ اللّٰهِ یُکْفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَاُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا

آنحضرت

عزت بدان

فقین
معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم ان الله جامع المنا
والکافرین فی جهنم جمیعا وبدرستی که خدای تعالی فرستاد بر شما ای مومنان در قرآن
سبحانه و تعالی در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن نشست و
خواست مکنید و آن آیت اینست که واذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا الآیة اینجا در مدینه تذکار
آن مینماید و میگوید خدای تعالی در قرآن فرستاده بود که بدرستی که چون بشنوید آیتهای خدا
از قرآن که کافر شوند بدان و استهزا کرده شوند بآن پس منشینید با کافران و مستهزیان تا
وقتی که خوض کنند و شروع نمایند در سخن غیر استهزا بدرستی که باشد آنهنگام که نشست و
خواست کنند با ایشان مانند ایشان در گناه زیرا که قادر بید بر اعراض ایشان و انکار بر
ایشان با وجود این راضی اید بصحبت ایشان عیاشی روایت کرده باسناد خود از امام
رضا علیه السلم چه در تفسیر این آیت میفرماید که هرگاه که بشنوی که کسی تکذیب حق میکند
و عقیده انکار دارد و نسبت باهل حق سخنان نالایق میگوید از نزد او برخیز و با او
همنشینی مکن بدرستی که خدای تعالی جمع کننده منافقان است و ناگرویدگان در دوزخ
همه ایشان را الذین یتربصون بکم فان کان لکم فتح من الله قالوا الم نکن
معکم وان کان للکافرین نصیب قالوا الم نستحوذ علیکم ونمنعکم من المومنین
آنانکه انتظار میبرند بشما وقوع نکبتی را پس اگر واقع شود شما را فتحی و نصرتی از نزدیک
خدای گفتند منافقان مر شما را آیا نبودیم با شما و مدد کاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت
بدهید و اگر بود مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان گفتند مر کافران را آیا نه
غالب و مستولی بودیم بر شما و میتوانستیم که شما را بکشیم آیا دست باز کشیدیم و باز داشتیم شما
را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان یا آنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان
گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فالله
یحکم بینکم یوم القیمة ولن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا پس

خدای تعالی

میان
خدای تعالی حکم کند ای مومنان میان شما و منافقان در روز رستخیز که از غیر کسی را دعوی حکومت
نباشد و نکرده اند و ننهد خدای تعالی کافران را بر مومنان در روز قیامت حجتی که بدان
ایشان را ملزم سازند یا در دنیا ننهد ایشان را بر مومنان دستی یعنی کافران را بر مومنان
بهیچ وجه تسلطی نیست نه در دنیا و نه در آخرت ان المنافقین یخادعون الله
وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون
الله الا قلیلا بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدای تعالی در اظهار اسلام
و اخفای کفر و خدای تعالی جزا دهنده است ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آنچنان است که
روز قیامت ایشان را نیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده اند و چون قدم بر صراط
نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی کردد
تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند و چون برخیزند منافقان بسوی نماز
برخیزند کاهلان و گران جانان و چون کسی که از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب
پیغمبر ایشان را دید نماز میگذارند و اگر نه ترک میکنند مینمایند خود را بمردمان و ریا میکنند
تا پندارند که ایشان مومنانند و یاد نمیکنند خدا را مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم
نه در خلوت یا ذکر زبان دارند و پس آن بر نسبت با ذکر دل اندکست و در قوت القلوب
آورده اند که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته
اند بطمع دنیا و هر چه درست بغایت اندک و مختصر است و ذکر خدای تعالی از همه
بزرگتر است ولذکر الله اکبر مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء
ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا و منافقان زیان میکنند در حالتی که متردد و متحیر
~~و متحیر~~ میان کفر و ایمان نه با گروه مومنانند تا ایشان را باشد هر چه آنرا هست و نه با
کافرانند تا بر ایشان باشد هر چه بر آنها باشد و هر که خدای تعالی او را فرو گذارد در پی
نیابی مر او را راه بحق و ثواب یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء

من دون المؤمنين أتريدون أن تجعلوا لله عليكم سلطاناً مبيناً اى كروه مؤمنان
مگیرید کافران را دوستان بدون مؤمنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدای دوستی
کنند آیا میخواهید آنکه بدید کنید خدای را بر عذاب خود حجتی روشن و آن موالات
کافرانست که موجب عقوبت و خذلانست إن المنافقين في الدرك الأسفل من
النار ولن تجد لهم نصيراً بدرستی که منافقان در طبقهٔ زیرترین اند در دوزخ
پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافرند و کفر را با خداع و نفاق
و استهزا و مکر با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدین
حکم شود و بدرکه اول در آرند مالک گوید که یا نار خذیهم و آتش گوید حکم ما بر زبانست
و زبان ایشان بر کلمه جاری بوده هر چند بمجاز می گفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمی
کنیم و برهمین منوال در هر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش
آن درکه گوید که حکم ما بر دلست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید چون در دل
ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش در ایشان بپیچد و ابد الآباد در عذاب بمانند و نیابی
تو مر ایشان را یاری که حمایت نموده ایشان را از ان درکه بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب
خواهند بود إلا الذين تابوا وأصلحوا واعتصموا بالله وأخلصوا دينهم لله
فأولئك مع المؤمنين وسوف يؤت الله المؤمنين أجراً عظيماً مگر آنانکه
توبه کنند از نفاق و باصلاح در آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان و چنگ
در زنند بدین خدای تعالی و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و خالص و پاکیزه
کردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر از برای رضای خدای پس
آن گروه که توبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند با مؤمنان باشند و از
شمار ایشان در هر دو سرای و زود باشد که ببخشد خدای مؤمنان را مزدی بزرگ و ایشان
با ایشان شریک باشند ما یفعل الله بعذابکم إن شکرتم وآمنتم وکان الله شا

کراً علیماً

الجزو السادس

کراً علیماً چه میکند خدای تعالی بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را اگر شکر گویید مر او را
بفرمان برداری و تصدیق کنید بوحدانیت او را از روی تحقیق یا ایمان آرید با آنکه نجات
شما از فضل اوست نه بشکر و هست خدای تعالی ثواب دهنده شاکران را دانا بحقوق
شکر و ایمان الجزو السادس لا یحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم وکان
الله سمیعاً علیماً دوست نمیدارد خدای تعالی آشکارا کردن را بسخن بد مگر آشکارا
کردن کسی که بدو ستم کرده اند که او را رواست که بنکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید
و گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند و محتاج بان بود آنکس را
زبان شکایت کشاده هر کجا که میرسید آنچه رفتی آن قوم حکایت میکرد اصحاب او را بدان
شکایت عتاب کردند این [illegible] او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است
و هست خدای تعالی شنوا مر سخنان مظلوم را دانا بستمکاری ظالم إن تبدوا خیراً أو تخفوه
أو تعفوا عن سوء فإن الله کان عفواً قدیراً اگر آشکارا کنید نیکویی و طاعت را
یا پنهان بجای آرید آنرا یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مواخذت رسد پس بدرستی که خدای
هست عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان توانا بر عذاب ظالمان
و ثواب عفو کنندگان و این آیت تحریص مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی
و با آنکه رخصت تظلم دارند از سر آن درگذرند إن الذین یکفرون بالله ورسله و
یریدون أن یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر
ببعض ویریدون أن یتخذوا بین ذلک سبیلاً أولئک هم الکافرون حقاً
وأعتدنا للکافرین عذاباً مهیناً بتحقیق و یقین آنها که کافر میشوند بخدای تعالی و بپیغمبران
او و میخواهند آنکه جدای افکنند میان خدای تعالی و فرستادگان او با آنکه ایمان آرند بخدای تعالی
و کافر شوند بپیغمبران و گویند که ایمان می آریم به بعضی از پیغمبران و کافر میشویم ببعضی دیگر
مراد یهود اند که میگفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلی الله علیهما السلام

و میخواهند که فرا گیرند میان ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان تمام نمیشود مگر بتصدیق بخدا
و امامان که قایم مقام رسول و پیند پس جدای نباید افکند میان خدا و رسل و ائمه هدی
با تمیز که گذشت آن گروه که میان ایشان جدایی می افکنند میان ایمان و کفر طریقی مینهند
ایشان کافرانند بکفر محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشان را مؤمن نتوان
گفت بوجهی از وجوه زیرا که آن ایمان ایشان را است معتبر و معتقد به نیست مثل یهود و نصاری
و خوارج و نواصب و مخالفان اهل البیت علیهم السلام و آماده کرده ایم برای کافران عذابی
خوار کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُو
لَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و آنکسانی که ایمان
آورده اند بخدای و بفرستادگان او و جدا نکردند میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه
گرویدند آن گروه مؤمنان حقیقی اند زود باشد که بدهد خدای تعالی مزدهای ایشان را
که وعده داده است و هست خدای تعالی آمرزنده سیآت ایشان مهربان بتضعیف حسنات
ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند و در طبرسی نیز مذکور است که احبار یهود چون کعب بن
اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالتمآب آمده گفتند که اگر راست میگویی
که پیغمبری کتابی بیکبار بیار چنانچه موسی علیه السلام آورد آیت آمد که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ
عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ
جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا سوال میکنند ترا اهل
کتاب یعنی در میخواهند که زود آوری بر ایشان کتابی از آسمان بیکبار چون توریة یا کتابی
نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرو می آید یا بنامهای ما
کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدای چون این سوال از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت
و حق سبحانه و تعالی تسلیه فرمود آنحضرت را که ازین سوال ایشان ملول مشو پس بدرستی که ایشان یعنی

بخواستند

بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند در خواستند از موسی علیه السلام بزرگتر از این در خواستی
در آن وقت که کلام حق شنیدند پس گفتند که بنما ما را خدا را بعیان پس فرا گرفت ایشان را
صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد بسوخت ایشان را بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب
رؤیت است پس فرا گرفتند گوساله را بخدایی از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی
علیه السلام پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند و بدادیم موسی را تسلطی
ظاهر بر ایشان که فرمود که بکشید گوساله پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند و
رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا
تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بسبب
آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکنند و گفتیم ایشان را بزبان یوشع
علیه السلام در آیید بدروازه شهر اریحا در حالتی که سجود کنندگان باشید و ایشان ازین حکم
ابا کردند و گفتیم ایشان را بزبان داود علیه السلام که تعدی مکنید و از حد در مگذرید در روز شنبه
یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر تجاوز نمودند و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک
ازین حکمها پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا
قَلِيلًا پس بشکستند ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع
عقوبتها و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریة یا قرآن و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بناحق
و دیگر گفتن ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم
یا قلوب ما در پوشش است و فهم آنچه محمد صلی الله علیه و آله میگوید نداریم و نه چنانست
که میگویند بلکه خدای تعالی مهر نهاده است بر دلهای ایشان یعنی رحمت باز گرفته بسبب
کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکره در
مواعظ از ایشان منقطع ساخته پس ایمان نمی آرند مگر اندکی چون عبد الله بن سلام و یاران

او با ایمان اند کی غیر معتبر وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا و دیگر عقوبت
ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام و دیگر عقوبت ایشان بگفتن ایشانست بر
مریم بهتان بزرگ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا
قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ
مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ
إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا و دیگر بگفتن ایشان که ما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم را
که فرستادهٔ خدای تعالی است این وصف خدا است مر عیسی را نه قول یهود و نکشتند او را و بر دار نکردند
او را و لیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی بر بعضی ایشان افتاده و آنچنان بود که جماعتی
از یهود سب میکردند عیسی و مادر او را پس حضرت عیسی دعای بد کرد در حق
ایشان و فرمود که اللهم ربی و بکلمتک خلقتنی اللهم العن من سبنی و سب والدتی پس حق سبحانه
و تعالی آنان را که عیسی و مادرش را سب میکردند مسخ ساخت بقرده و خنازیر جهودان
جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی را ببینند بکشند و اصح آنست که با نواع حیل او را بدست
آوردند و در خانه محبوس ساختند شب و همه شب پاس داشتند علی الصباح مهتر
مهتر خود را که یهودا نام داشت با یکی از ایشان که او را طیطا نوش میگفتند بدرون خانه
فرستادند تا عیسی را بیرون آورد و خدای تعالی در آن شب عیسی را باسمان برده بود
چون یهودا با طیطا نوش در خانه آمد عیسی را ندید و حق تعالی شبه عیسی برا و افکند
چون بیرون آمد خواست که گوید که عیسی در اینجا نیست در روی او آویختند و هر چند استغاثه
میکرد که من فلانکسم بجای نشنیدند از دارش در آویخته تیرباران کردند آنگاه متردد شدند
که اگر این عیسی است مرد ما کجاست و اگر این مرد ماست عیسی کجا شد اینست که حق جل
و علا میفرماید که و بدرستی که آنانکه اختلاف کردهاند در شأن عیسی علیه السلام هر آینه در گمان
و تردد بودند از قتل او که چگونه است و گفته اند که شبه عیسی علیه السلام همین بر روی

مرد ایشان

مرد ایشان بود روز دیگر چون بپای دار آمدند و مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه
وجه عیسی و البدن بدن صاحبنا نیست جهودان بعیسی و قتل او و دانستی مگر آنکه
بر وی گمان میکنند که او را کشته اند عیسی را براستی بلکه خدای تعالی برداشته است او را و
بلکه بمحل کرامت برده و هست خدای تعالی غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی علیه السلام و
انتقام از یهود حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در رفع عیسی علیه السلام وَإِنْ
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
و نیست از اهل کتاب یکی مگر آنکه ایمان آورد بعیسی علیه السلام پیش از مرگ خود و آن در وقت
معاینه بود که ایمان یأس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی
علیه السلام پیش از مرگ عیسی و آن در وقتی بود که از آسمان فرود آید در وقت ظهور مهدی
صاحب الزمان علیه السلام تا ناصر و معاون و مصدق وی باشد و در خلف امام نماز گذارد
که منطوق حدیث نبوی است و همه اهل تکلیف را دعوت کنند بملت و دین محمدی صلی الله
علیه و آله و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و بغیر از ملت اسلام ملتی نماند و دجال را
بکشند و عالم پر از داد و عدل شود چنانچه پر از ظلم و جور بوده باشد و همه اهل کتاب بدین
اسلام در آیند و بدانند که عیسی پیغمبر بوده و عیسی عمل بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ما
کند چه نزول او از برای تقویت صاحب الزمان است علیه السلام در رواج دین محمدی و
قبل از امام وفات کند در آخر الامر و امام مؤمنان بر وی نماز گذارند و در روز قیامت
باشد عیسی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر اهل یهود بتکذیب و بر نصاری که او را ابن
الله گفتند و اقرار کنند بر نفس خود بعبودیت فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ
طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ
نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا
أَلِيمًا پس بستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین یهودیت اند حرام کردیم بر ایشان

طعامهای پاکیزه و حلال کرده بودند برایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن
در سورهٔ انعام بیاید ان شاء الله و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه
خدای تعالی بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریة و نعت پیغمبر را
صلی الله علیه و آله و با مردمان گفتند که بوی ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست
و دیگر گرفتن ایشان ربا را و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ آن در توریة
و دیگر خوردن ایشان مالهای مردمان را برشوت و غصب و سایر وجوه محرمات



و آماده کرده ایم برای کافران از بنی اسرائیل و غیر ایشان عذابی مشتمل بر الم بسیار
لٰكِنِ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ
مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ



الْآخِرِ أُولٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ لیکن راسخان علم یعنی آنها که علم شریعت را
میورزند و باخلاص در عمل آرند از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او
و مؤمنان از مهاجر و انصار و مؤمنان ایمان می آورند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو
یعنی قرآن و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی و ایمان می آورند بگذارند
گان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده و بعضی گویند مراد
ملایکه اند که استغفار از برای مؤمنان میکنند یا مراد ائمه معصومین اند صلوات الله
علیهم اجمعین که ادای نماز بر وجه اکمل میفرمودند و امام زین العابدین را علیه السلم سجاده ذو
الثفنات میگفتند که بواسطه کثرت سجود هفت عضو وی که در حال سجود بر زمین بود
پینه بسته بود و در هر شب هزار رکعت نماز میگذارد و باقی ائمه را شعار بود پس مؤمن
آنست که ایمان باین طایفه دارد و بدهندگان زکوة و ایمان آرندگان بخدای و
روز آخر که قیامت آن گروه که متصف اند بدو باشد که بدهیم ایشان را مزدی بزرگ
که آن دولت رضا و سعادت لقا که مقام قربت باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا

الى نوح

إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ۝
بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو چنانکه وحی کردیم بنوح علیه السلم که آدم ثانی است و شیخ المرسلین
و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و بدعای او هلاک شدند او بود این سخن جواب اهل
کتابست که میگفتند کتابی یکبار بیار از حق سبحانه و تعالی میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح
است و پیغمبران بعد از و چون هود و صالح و شعیب و وحی کردیم به ابراهیم و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان
علیهم السلم و تخصیص این پیغمبران با آنکه در والنبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل
و تعظیم است چه ابراهیم علیه السلم اول اولو العزم است و عیسی علیه السلم صاحب شرع
ناسخ و باقی اشراف انبیاء و مشاهیر ایشان و موسی علیه السلم ذکر نکرد هیچ مقصود از تعداد
این انبیا آنست که ایشان همه صاحب وحی بودند با آنکه یکی از ایشان از آن قبیل است که بیک دفعه
کتاب بوی فرود آمد و ختم بدان فرمودند که و عطا کردیم داود را کتابی که نام او زبور
بود و حال آنکه شما معترفید که آن از نزد حق تعالی است مع ذلك بیکبار بر داود نیامد
علیه السلم فرود
و این الزام است حسن و کتاب زبور مشتمل بود بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی
بلکه شریعت داود علیه السلم همان شریعت توریة بوده وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ
عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ۝ و دیگر
فرستادیم رسولان که در قرآن نام برده ایم و قصه ایشان خوانده ایم بر تو پیش
از این چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیز علیهما السلم و غیر ایشان
و رسولانی که خبر ایشان بر تو فرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم چه صد و بیست و چهار هزار
پیغمبر بوده اند چنانچه گذشت و استقصای آن طولی داشت و مقصود از آنان حاصل بود
که آنچه بر ایشان گذشته از جهت تسلیه آنحضرت و اخبار از ایشان تا مصدق نبوت آنحضرت باشند

وسخن گفت خدای تعالی با موسی علیه السلم سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی
است و اگر این تکلیم با موسی بر ذروهٔ طور بود و با حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
در غرفهٔ نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند
برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم حضرت محمد صلی الله علیه و آله اطلاع نیافتند
مگر آنکه را خواست چون امیر المؤمنین علیه السلم رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا فرستادیم پیغمبرانرا
مژده دهندگان مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را تا نباشد
مردمانرا بر خدای تعالی حجتی بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری
نبود که با یمان دعوت کند و از شرک باز دارد و هست خدای تعالی غالب در آنچه
خواست از فرستادن رسل محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت حکمت
در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از روسای کفار و جمعی
از یهود بنزد سید مختار صلی الله علیه و آله گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین
و کتابی تو سؤال کرده ایم و از نبوت و علامت تو در کتاب تو استفسار نموده ایشان میگویند که
ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن اینحال جمعی از یهود بمجلس حضرت
در آمدند سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان
گفتند که ما نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیت آمد که ایشان گواهی نمیدهند لٰكِنِ اللَّهُ
يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا
لیکن خدای تعالی گواهی میدهد و تبیین نبوت تو میکند بانچه فرستاده است بتو که قرآنست
و معجزات روشن و دلالت کننده بر نبوت تو فرو فرستاد قرآنرا بلغتین بعلم خاص بخود
که نداند انرا غیر آن و آن علم است بانزال قرآن بر نظمی که عاجز آیند از ایشان مثل آن
ارباب بلاغت و فرشتگان نیز گواهی میدهند بر نبوت تو و بسنده است خدای گواه بران

این کافی است

این کافی است در ثبوت مشهود به و احتیاج نیست بشهادت دیگر إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و
صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا بتحقیق آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی
یهود و باز داشتند مردمانرا از راه خدای تعالی بکتمان نعت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و تغییر آن هر آینه گمراه شدند گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال
جمع کرده اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا
طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بتحقیق آنانکه بپوشیدند
حق را و ستم کردند بر محمد و آل صلی الله علیه و آله بانکار نبوت تو و امامت ایشان یا ظلم کردند
بر مردم بمنع ایشان از راه حق نیست خدای تعالی که بیامرزد ایشانرا و نه راه نمایدشان مگر راه
راه دوزخ بسبب کفر و ظلم و چون بدوزخ روند باشند جاویدان در آن و همیشه ساکن آن و هست
این حکم بدخول و خلود ایشان در دوزخ بر خدای تعالی آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ
الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ای مردمان بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ بحق درستکه
آن کلمهٔ شهادتست یا قرآن از پروردگار شما پس بگروید و بیائید با مری که آن خیر باشد شما
را که توحید و ایمانست و اگر کافر شوید پس بدرستی که مر خدایراست آنچه در آسمانها و زمینهاست
پس بکفر شما زیانی نخواهد کشید چنانچه با یمان شما سودی نخواهد یافت و هست خدای تعالی دانا
باحوال شما حکم کننده در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا
الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآ
مِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ
أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ای یهود و نصاری
غلو مکنید در دین خود و جود را از میگویید در طرف نکوهش عیسی علیه السلم و عزیر غلو منمائید
تا حدی که او را ابن الفاعله گویید و ترسایان را میفرمایند که در جانب ستایش عیسی غالی

مثوبت بران مثابر که او را ابن الله گویند و هیچ کدام از شما مگوئید بر خدای مگر آنچه راست
باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسر او نیستند جز این نیست که مسیح که عیسی است پسر مریم
است فرستاده خدایست و کلمه او گویند که مراد از کلمه بشارتیست بر وقوع ولدی بی مساس
احدی برسانید آن کلمه را خدای تعالی بسوی مریم یعنی بشارت داد او را و دیگر عیسی
روح است صادر شده از حق سبحانه و تعالی بی واسطه اسباب پس ایمان آورید بخدای و فرستاد
گان او و خطاب با ترسایانست خاص و مگوئید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری
آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و بعضی بر آن بودند که الله عبارت از سه چیز
است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس
و این را اقانیم ثلثه می گفتند حق سبحانه و تعالی میفرماید که باز ایستید از تثلیث که باز ایستادن
از آن بهتر باشد شما را جز این نیست که الله تعالی خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را هیچ
وجه از وجوه در وی راه نیست بپاکی یاد میکنم او را پاکی از آنکه او را فرزند باشد مر ویراست
آنچه در آسمانها و زمین است و همه مخلوق ویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل
باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبوده و بنده است خدای کافی مهمات بندگان
است بر استثنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای
تعالی خود قایمست بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در خبرست که نصاری
نجران گفتند که ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما او را
بعیب بر میدارید گفتند تو میگوئی او بنده خدایست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بند
گی خدای تعالی عیب و عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نشمرد و موافق قول آنحضرت آیت آمد لن
یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله و لا الملائکة المقربون و من یستنکف عن عبادته
و یستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا ننگ ندارد عیسی و تعظیم نورزد از آنکه بنده باشد مر خدای را و
چون عیسی بنده ملایکه نیز که ایشانرا فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند که ایشان از بندگی

او عار ندارند فرشتگانی که مقربان بارگاه ربوبیت اند ایشان حمله عرش اند یا کروبیان
که بر حوالی عرش اند و هرکس که ننگ دارد و از پرستش خدای و سرکشی کند از آن پس زود
باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مکلفانرا بسوی خود همه ایشانرا تا جزا و مکافات بدیشان
رساند فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم و یزیدهم
من فضله و اما الذین استنکفوا و استکبروا فیعذبهم عذابا الیما فاما آنها
که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند پس تمام بدهد خدای تعالی مزدهای موعود ایشانرا
و بیفزاید نیز بر جزای ایشان از فزونی کرم خود و اما آنکسانی که از پرستش حق استنکاف
و استکبار کردند پس عذاب کند ایشانرا بعذاب دردناک و لا یجدون لهم من
دون الله ولیا و لا نصیرا و نیابند مر ایشانرا بجز خدای تعالی دوستداری و نه یاری
و نه مددکاری یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا
مبینا ای آدمیان بدرستی که آمد بشما برهان یعنی حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما
که حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یا معجزات او یا دین اسلام و فرستادیم بسوی
شما نور ظاهر که قرآنست فاما الذین آمنوا بالله و اعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة
منه و فضل و یهدیهم الیه صراطا مستقیما پس آنها که ایمان آوردند بخدای و چنگ
در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان پس زود باشد که در آرد
ایشانرا در ثوابی که از و بازای ایشان مقرر شده و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان
و بنماید ایشانرا بحضرت خود یا بآنچه وعده کرده راهی راست که آن اسلام و طاعتست در دنیا و طریق
بهشت در عقبی از جابر بن عبد الله انصاری رض منقولست که گفت من بیمار شدم سید عالم
صلی الله علیه و آله بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی
در طول وارثی ندارم و لیکن در عرض هفت خواهر دارم مال خود را چگونه بر ایشان
قسمت کنم آنحضرت او را صبر فرمود و بعد از زمانی فرمود که ای جابر من در تو علامت

مرگ نبی بتیم اما حق تعالی برای تو آیت فرستاد که یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة
ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک وهو یرثها ان لم یکن
لها ولد فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک وان کانوا اخوة رجا
لا ونساء فللذکر مثل حظ الانثیین یبین الله لکم ان تضلوا والله
بکل شیء علیم طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله بگو خدای تعالی حکم میکند که در
میراث کلاله اگر مردی بمیرد چنان مردی که نباشد او را فرزندی خواه پسر و خواه دختر
که اگر فرزند باشد اقرب فرزند است بمیراث نه اخت زیرا که در مرتبه اولی واقع است
و مر او را خواهری باشد پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال بر سبیل فرض و
اگر درین مرتبه وارثی دیگر نیست نیمه دیگر بدو رد میکنند و مراد از کلاله اینجا اخوه مادری
اند یا پدری زیرا که حکم کلاله در اوایل سوره گذشت پس هرگاه که همه کلالات جمع شوند
آنانکه مادری اند اگر یکیست سدس مال میبرد و اگر بیش از یکی است ثلث و باقی از آن
پدر مادری است و پدری و درین مرتبه ساقط است لیکن هرگاه پدر و مادری نباشد
او قایم مقام پدر و مادری است در میراث و اگر سوای مادری نباشد سدس یا ثلث
بفرض برند و باقی برد عصبه را مدخلی نیست و اگر خواهر مرد آن مرد میراث میگیرد از خواهر
تمام مال را اگر نباشد خواهر او را فرزندی نه مذکر و نه مؤنث و در کنز العرفان می آرد
که این دلالت دارد بر بطلان قول عامه که برادر میت با دختر او نیمه مال میبرد زیرا که حق تعالی
شرط فرموده در ارث برادر بانتفاء ولد و دختر ولد است بدلیل یوصیکم الله فی اولادکم
للذکر مثل حظ الانثیین پس درین هنگام برادر وارث نیست مطلقا زیرا که مشروط معدوم
است نزد عدم شرط پس اگر برادر را نصف بدهند درین حال لازم آید که مخالف کتاب
مع ذلک روایت صحیح از ائمه معصومین درین باب بسیار است و اجداد با اخوه جمع
میشوند و در کتاب صحیح نیست بر ارث اعمام و اخوال لیکن ممکن است استدلال بآیت اولو

الارحام

پس مر

الارحام بعضهم اولی ببعض پس اگر باشند خواهران آن دو تا ایشانرا دو ثلث است
از آنچه گذاشته است و ثلث دیگر رد بر ایشانست اگر سوای ایشان نیستند درین مرتبه
و اگر باشند وارثان او مردان و زنان یعنی برادران و خواهران پدری و مادری و با عدم
ایشان پدری پس مذکر را باشد از میراث مانند بهره دو مؤنث و اگر مادریان یا مادر و
پدریان باشند یا نباشند مذکر و مؤنث مادریان برابر میبرند بیان میکند خدای تعالی
احکام میراث را از برای شما تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راستست برای
کراهت آنکه گمراه نگردید یا بیان میکند از برای شما ضلالت را تا از آن اجتناب نمائید
و خدای تعالی بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات داناست ابی بن کعب روایت کند
که هر که سوره نسا بخواند اجرش آنست که تصدیق کرده بر هر مؤمن و مؤمنه که میراث
گرفته از مورث و بدهند او را از اجر مانند کسی که بنده بخرد و از شرک خلاص سازد و
آزاد کند و بگذرد سلک آنکسان که عفو فرموده اند از سیئات ایشان سورة المائدة مائة
وعشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی
علیکم غیر محلی الصید وانتم حرم ان الله یحکم ما یرید ای آنکسانی که ایمان آور
ده اید وفا کنید بعهدهای که با یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد بیع و شرکت
و عقد نکاح و امثال آن حلال کرده شد بر شما چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه
اند از شتر و گاو و میش و بز و از چهارپایان وحشی چون آهو و نخچیر و گاو کوهی و گور خر
یا آنچه از بطون انعام بیرون می آید که ذکات مادر ایشان ذکوت آنهاست مگر آنکه خوا
نده خواهد شد بر شما درین سوره وهو قوله حرمت علیکم المیتة والدم الی آیة نه چنانکه حلال
دارنده باشید صید را و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست مگر آنکه
وحشی باشند و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست بدرستی که خدای تعالی حکم میکند

درحلال وحرام آنچه خواهد یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر
الحرام ولا الهدی ولا القلائد ولا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من
ربهم ورضوانا واذا حللتم فاصطادوا ولا یجرمنکم شنآن قوم ان صدوکم
عن المسجد الحرام ان تعتدوا وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا
علی الاثم والعدوان واتقوا الله ان الله شدید العقاب ای گروه مؤ حزب
منان حلال مدارید وحرمت مشکنید مناسک را یا نشانهای دین حق آورده اند که
حطم که نام او شریح بن ضبیعه کندی بود واو بسفاهت وبی باکی وجهالت وناپاکی شهرتی
داشت بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد از یمامه وگفت ای محمد امت را
بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که خدا را بیکی دانند ومرا
برسالت تصدیق کنند وبر اقامت صلوات وادای زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه
تو فرمودی نیکوست اما مرا امیرانی باشند که کارها بمشاورت ایشان بقطع رسانم بروم و
این سخنان با ایشان در میان نهم واگر پذیر بودند من نیز قبول کنم وحضرت پیش از
بازآمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید
وغادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد وشتران صدقه را آنچه یافت از مواشی مدینه
غارت کرد ودر سالی که رسول الله صلی الله علیه وآله با اصحاب بعمره قضا توجه فرموده
بودند چون بیمامه رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند وحطم کندی را دیدند
که شتران بغارت برده را بقلادهای آراسته برسم هدیه بکعبه میبرد صحابه خواستند
تا شترانرا بازستانند حضرت فرمود که هدی را تقلید کرده این عمل از شما لایق
نیست وآیت آمد که حرمت شعایر مشکنید وحلال مکنید ماههای حرام را بقتال
ودر و مکنید هدی را که نام زد کعبه شده باشد ونه حیوانات قلادها را از هدی وقلاده چیزی
بود که در گردن چارپایان میکنند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی

است وکسی

است وکسی تعرض نکند ونه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند میطلبند
قاصدان حرم افزونی از پروردگار خویش اگر مؤمنانند زیادتی ثواب جویند از خدای تعالی
یا روزی بسبب تجارت وکفار میطلبند مگر روزی ومیطلبند مؤمنان خشنودی خدا
وکافران اصلاح معیشت دنیا در شان آورده اند که رضوان بجست وچون از احرام بیرون
آیید وحلال شوید پس شکار کنید اگر خواهید وبرآن ندارد شما را دشمنی گروهی از
کفار قریش برای آنکه بازداشتند شما را در حدیبیه از طواف مسجد الحرام آنکه از حد
درگذرید وبانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید وحکم این آیت تا بدین
محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از حرم بیرون آیند وکافران از اهدی وقلاید
اما نیست وگویند از سوره مایده هیچ چیز منسوخ نیست بعضی از این آیت وگویند این
آیت نیز منسوخ نیست بلکه تخصیص کرده الله با آنکه این حکم ثابت است وقتیکه کافران ابتدا بعرض
وقتال نکنند وتخصیص بهتر از نسخ است ویاری کنید یکدیگر را بر نیکویی واحسان که متابعت
امر الهی است وطریقه محمدی وپرهیزکاری ومخالفت هوا ویاری مکنید بر بدیها که ترک
فرمان واحسان است یا کفر وستمکاری یا اتباع بدعت وملل باطله وبترسید از نافرمانی خدا
تعالی بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت است بر نافرمانی حرمت علیکم المیتة والدم
ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة و
النطیحة وما اکل السبع الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وان تستقسموا بالاز
لام ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر
بیرون فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم حرام کرده شد بر شما مردار و
آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد واو را نفس سایله باشد وخون
روان وگوشت خوک با همه اجزای او از شحم وعظم وغیر آن وآنچه آواز برداشته باشد بغیر یاد

کرده باشد یعنی خدا را نزدیک ذبح او مراد ذبیحهٔ کفار است که بنام لات و عزی میکشتند و
دیگر حرام کرده شد بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد که فراخ گوسفند را خناق میکردند
تا بمیرد پس میخوردند و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد و آنچه از بلندی افتاده باشد
و مرده باشد یا در چاه افتد و بمیرد و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده و باقی آنچه او را
خورده باشد حیوانات درنده و مرده بود مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را و در زندگی باشد
و مرویست از امام ابی جعفر محمد الباقر و امام ابی عبدالله جعفر صادق علیهما السلم که ادنی
آنچه ذبح او را دریابند آنست که گوش یا دنب یا پای خود را بجنباند یا چشم خود را حرکت
دهد و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و
شصت سنگ بوده بر اطراف حرم که اهل جاهلیت تعظیم او بجای می آوردند و بر آن قربان میکردند
و گفته‌اند که مراد از نصب اصنام‌اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای
بت بکشند و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید به تیرهای اقداح که عرب را سه تیر بوده چنانچه بر یکی
که ازلام و اقداح میگفته‌اند و چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بر آنها کردندی و این سه تیر
در خریطه کرده یکی که مجاور هبل بوده میسپردند بر یکی نوشته بود که امرنی ربی فی الحال بدان
مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر غفل که نانوشته است
بیرون آمدی باز رجوع بخریطه نمودی و علی بن ابراهیم رحمة الله نقل کرده از صادقین
علیهما السلم که ازلام ده تیر بوده و نام آن هفت فذ و توام و رقیب و حلس و نافس و مسبل و
معلی فذ را یک سهم بوده و توام را دو سهم و رقیب را سه سهم و حلس را چهار سهم و نافس را پنج سهم
و مسبل را شش سهم و معلی را هفت سهم و سه باقی را سفیح و منیح و وغد میگفتند و اسماء ایشان را
بطریق نظم نیز آورده   عرب راست ده تیر هنگام میسر   بترتیب بشنو ایا مرد عاقل چو فذ است
و توام رقیب است و ثالث چو حلس است و نافس پس آنگاه مسبل معلی است هفتم سفیح است هشتم
منیحش نهم دان و وغد است عاشر   و بودند که شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی یعنی

او را چنین جزء

او را چندین جزء میساختند و جمع میکردند بر او بنام هرکه از آن سهام بیرون می آمد بدو میدادند
و ثمن جزو را میدادند یکی که از برای او غفل بیرون می آمد و ایشانرا ازلام بسیار بوده
برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن این استقسام بیرون
رفتن است از دایرهٔ اسلام زیرا که افترا است بر خدای تعالی اگر برب او را میخواهند یا بت
اگر غیر او را میگویند امروز یعنی این زمان حاضر یا مراد روز جمعه است و عرفه که اتفاق افتاده
بود بعد العصر در حجة الوداع که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ناقه عضبا سوار بود از آنجا
و سال دهم از هجرت بود که این آیت نازل شد و آنحضرت بعد از نزول این آیت هشتاد
و یک روز بزیست گویند که ابن عباس این را میخواند و یهودی با وی بود یهودی گفت
اگر بر ما این آیت فرود می آمد در هر روزی که می بود ما آن روز را عید فرا میگرفتیم ابن عباس
گفت که این آیت سمت نزول یافت در روزی که دو عید بود یکی جمعه و یکی عرفه و این روز
ناامید شدند کافران از ابطال دین شما که اسلام است یا از رجوع شما بدین ایشان پس مترسید
از قتل ایشان و از من بترسید امروز کامل کردانیدم برای شما دین شما را که دیگر با شما
هیچ نکند و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه تر از همه دینها و اما آنچه مرویست
از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلم آنست که این آیت نازل شد در غدیر خم بعد از
نصب کردن آنحضرت امیر المومنین را علیه السلم بخلافت در وقت معاودت از حجة الوداع
و این آخر حکمی است که از جانب حق تعالی آمد و بعد از این حکم نخواهد بود و ابو هرون عبدی
از ابی سعید خدری روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیت فرمود که
الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب
بعد از من و دیگر فرمود هرکه من مولای اویم پس علی مولای اوست بار خدایا دوست
دار هرکه او را دوست دارد و دشمن دار هرکه او را دشمن دارد و یاری ده هرکه او را یاری
دهد و فرو گذار هرکه او را فرو گذارد و در تفسیر آیت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک قضیه نصب تمام

کفته شود انشاء الله تعالی حق تعالی میفرماید که پس هر که بیچاره شود در کرسنکی و نایافت
طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد در حالتی که مایل نباشد بسوی کناهی یعنی بتلذذ
نخورد یا زیاده از سد رمق تناول نکند پس خدای تعالی آمرزکار است مهربان است و در دین
کناه مهربان بود بر اکل اینمقدار که رخصت کی داد آورده اند که عدی بن حاتم و زید خلیل
طائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را زید خیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده کفتند
یا رسول الله ما در جائی می باشیم که باستطها (?) سکان و مرغان شکاری مهمان داری
میکنیم و سکان آل ذریح و آل جوریه جانوران دشتی میکیرند که بعضی از آنها را
که ما در می یابیم و پیش از آنکه سک هلاک کند ذبح میکنیم و بعضی آنست که تا در رسیدن
ما سک تلف کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که مردار حرام است حکم این چکونه
بود آیت آمد که یَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَ
عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ
وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ای از تو می پرسند از
مطاعم چه چیز حلال کرده اند برایشان بکو حلال کرده شد برشما خورشهای پاکیزه
که بنام خدای تعالی ذبح کرده شود و دیکر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید از
شکار کنندکان خواه از سباع چون سک و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و
غیر آن لیکن اصحاب امامیه رضوان الله صید جوارح را بدو قسم ساخته اند یکی آنکه
ذبح او را در یابند او حلال نیست مکر بتذکیه مطلقا و دیکر آنکه ذبح او را در نیابند
اکر مقتول سک معلم است صید حلال والا نه و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود
نقل میکند که ابو بکر حضرمی کفت که من سوال کردم از ابی عبد الله علیه السلم از صید باز
و چرغ و یوز و سک و پلنک که چه حال دارد فرمود که مخورید آنچه ذبح او را در نیابید
مکر صید سک که کشته آنرا حلالست و آیت خواند و این صید حلالست بطریق تادیب (?)
این

[illegible]

وتعلیم آن

وتعلیم و آن بشش شرط حلالست اول آنکه کلب معلم باشد یعنی هر کاه صاحب سر دهد برود
وچون بخوانند باز آید دوم معتاد نباشد که آنچه صید کند بخورد مکر بر سبیل ندرت سیم آنکه
فرستنده مسلم باشد یا در حکم مسلم چهارم قصد فرستادن سک بکند پنجم در حال
سر دادن بکوید بسم الله والله اکبر ششم صید نه از چشم غایب نشود چه اکر غایب شود
وحیوة او مستقر بوده باشد بعد از آن او را مرده یا کشته یابند حلال نیست پس بخورید
پاک و حلال از آنچیزی که جوارح شکاری نکاه داشته اند برای شما و نخورده اند
و یاد کنید نام خدا را بر آن چیزی که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید
چنانچه کفته شد و بترسید از خدای تعالی در تناول آنچه حرام کرده است بدرستی که خدای تعالی
زود حسابست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ
وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ
الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِ
يمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی در روز نزول این آیت
حلال کرده شد شما را ذبایح بنام خدای تعالی وطعام آنها که ایشانرا کتاب داده اند
یعنی یهود و نصاری مراد از این طعام نزد امامیه حبوبات و شبیه آن از جامدات نه
ذبایح و غیر آن که ایشان مباشرت نموده باشند برطوبت چه ایشان نجس اند و طعام شما
نیز ایشانرا حلالست که طعام کنید ایشانرا و دیکر حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا
از آنها که کرویده اند این بر سبیل اولویت است و اکر نه امته مؤمنه نیز حلالست و دیکر
زنان پارسا از آنها که ایشانرا کتاب داده اند پیش از شما این تخصیص یافته بنکاح متعه
نه دوام چه کفاریت شرط است در عقد دوام که ایمانست چون بدهید مهرهای ایشانرا در
حالتی که شما باید از نکاح عفت و صلاح جویندکان نه مجاهد باشید بزنا و نه فرا کیرنده دوستان

از ذبایح

بدل مزدهای

پنهانی و هر که کافر شود بآنچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند
از حلال و حرام پس بتحقیق که باطل شود کردارهای او و او در آن سرای از جمله زیان
کارانست یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم واید
یکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا
فاطهروا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لا
مستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم
منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته
علیکم لعلکم تشکرون ای گروه گرویدگان چون برخیزید نماز را که منتهی شود بنماز
و شما محدث باشید پس بشوئید رویهای خود را از منبت شعر تا منتهای ذقن در طول
و آنچه انگشت بزرگ و میانین برسد در عرض و بشوئید دستهای خود را با مرفق تا سر
انگشتان و مرفق مفصل ذراع و عضد است و مسح کنید بعضی از سرهای خود را از پیش
سر بجهت آنکه اطلاق مسح بر آن توان کرد و مسح کنید پاهای خود را از سر انگشتان
تا بلندی پشت پای و اگر بمفصل ساق و قدم برسد احوط است وارجلکم بقرائت نصب
عطف بر محل برؤسکم است و بقرائت جر عطف بر لفظ او و اجماع ائمه اهل البیت علیهم السلم
بر اینست و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرموده که بگذرد بر مردی
شصت سال یا هفتاد سال که مقبول نباشد نزد حق سبحانه و تعالی نماز او گفتند چرا چنین
باشد فرمود زیرا که میشوید آنچه حق جل و علا امر فرموده بمسح او و در دین باید دو پای
بیا دست و از ابن عباس از کیفیت وضو پرسیدند گفت دو شستن است و دو مسح کردن
است و ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلم در صفت وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده و شیخ سعید شهید قدس الله روحه در چهل حدیث آورده که آنحضرت
فرمود که آیا حکایت بکنم از برای شما وضوی رسول الله را صلی الله علیه و آله بعد

ازان فرا گرفت

ازان فرا گرفت کفی را از آب پس ریخت آنرا بر روی مبارک خود پس از آن برداشت کفی دیگر از
آب و ریخت بر دست راست خود بعد از آن کفی دیگر فرا گرفت پس ریخت بر دست دیگر خویش
پس مسح کرد و مسح هر دو قدم بعد از آن بنهاد دست مبارک بر بلندی پشت پای و فرمود که این است کعب
پس از آن ایما کرد و بدست خود بزیر عصب عقب و فرمود که این ظنبوب است یعنی استخوان ساق
و اگر باشید جنابت رسیده پس غسل کنید و اگر باشید بیماران که از استعمال آب شما را ضرر برسد
یا بر حال سفر باشید بنا بر اغلب است یا بیاید از شما از خلاجای یعنی محدث شوید یا مباشرت کنید
بزنان یا نیابید آب را بعد از طلب چنانچه گذشت پس تیمم کنید بخاک پاک و هر چیزی پاک که از جنس
زمین باشد حتی سنگ پس مسح کنید برویها و دستهای خود را از آن خاک بر وجهی که در سوره نسا
مذکور شد نمیخواهد خدای تعالی در آنچه فرض کرده از غسل و وضو و تیمم تا بر شما تنگ فرا گیرد و لیکن
میخواهد تا شما را پاک کرده اند از احداث یا گناه چه وضو کفاره ذنوب است و تا تمام کرده اند نعمت
خود را بر شما بآنکه رخصت میکند شما را به تیمم و تا باشد که شما شکر گوئید نعمتهای وی و در بحر الحقایق
آورده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنماز
که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید
بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید
سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق و پایها را از طین طبیعت و قیام با نانیت بشوئید و اگر
شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر حق پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از [illegible]
طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح از آرامش بغیر حق و خود را از لوث وجود که آلودگی
از آن کثیف تر نیست واذکروا نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم
سمعنا واطعنا واتقوا الله ان الله علیم بذات الصدور و یاد کنید نعمتهای خدا را
که انعام کرده بر شما باسلام و شرایع و آنکه پیمان بست با آن یعنی عهدی که خدا بسته است با شما در
روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بستید و سمعنا و اطعنا گفته

بیعت کردیم چون گفتید شنودیم قول ترا و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت الرضوانست
که در تحت شجره واقع شده عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در محلش مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و بترسید از حق سبحانه و تعالی و تقدس در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او
بدرستی که خداوند تبارک و تعالی داناست بآنچه در سینها مخفی باشد یا ایها الذین
آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی ألا
تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون.
ای گروه مؤمنان باشید قیام کنندگان برای خدای تعالی گواهان براستی و بران ندارد شما را یعنی
نیاورد شما را دشمنی قومی از مشرکان برای آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان
کنند عدل کنید که عدل نزدیکترست بپرهیزکاری و چون عدل با کفار بمرتبه تقوی
اقربست قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود و بترسید از خدای تعالی
در ظلم و ستمکاری بدرستی که خدای بیناست بآنچه میکنید از عدل و ظلم وعد الله الذین
آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم وعده کرده است خدای تعالی آنکسانی
را که ایمان آوردند و عملهای ستوده کردند و وعده اینست که مر ایشانراست آمرزش گناه و
مزدی بزرگ از فضل الله و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم و آنانکه
کافر شدند و تکذیب کردند مر آیات ما را آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آن آورده
اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه
نمود و ایشان خبر یافتند با مهتر خود که او را دعثور بن حارث میگفتند بکوهها متحصن شدند
لشکر اسلام را میدیدند وقتی که باران باریده بود و آنحضرت از لشکریان دور در پای درختی
تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند در پای
محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و یاران دورند و درین محل بر وی دست میتوان
یافت دعثور با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا

را از تو کفایت

را از تو کفایت کند آنحضرت فرمود که الله تعالی شر ترا منع کند که مانع و کافیست فی
الحال جبرئیل علیه السلام برسید دعثور زد چنانچه شمشیر از دستش بیفتاد و سید عالم
صلی الله علیه و آله آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی گفت هیچ کس ترا
از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و بمیان قوم باز رفت و ایشانرا
باسلام دلالت نمود و خدای تعالی این آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذ
کروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم
عنکم و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون ای گروه گروندگان یاد کنید
نعمت خدای را که بشما ارزانی فرموده چون قصد کردند قومی یعنی دعثور و متابعان او
آنکه بگشایند دستهای خود را بقتل و هلاک شما پس خدای تعالی باز داشت دستهای ایشانرا
از شما و مضرت ایشانرا از شما بگردانید و بعضی برآنند که نزول آیت در قضیه بنی
نضیرست که قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود جهت دیت عامریان و
شرح این قصه در سوره حشر خواهد بود و بترسید از کفران نعمتها و بر خدای باید که توکل
کنند مؤمنان که رساننده خیر و بازدارنده شر اوست ولقد اخذ الله میثاق بنی
اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا هر آینه فرا گرفت خدای تعالی پیمان بنی اسرائیل
را و موافقت موسی علیه السلام و محاربه با جباران و برانگیختیم از ایشان دوازده مهتر هر
سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان
و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه و تعالی وعده داده بود موسی را
علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد
و این مواضع در آنوقت مساکن جباران بود و ایشانرا عمالقه میگفتند مردمان بلند
و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بنی اسرائیل را
مستخلص شد و فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر

دیگر هر آینه بهشت و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر
اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند
و نقباء را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را
عوج یا عاج بن عناق میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه ذرع بود و عصای
موسی علیه السلام ده گز بود بمقدار قد موسی علیه السلام بکعب پای عوج میرسید
عمر او سه هزار سال بود و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند و در بعضی تفاسیر
آورده اند که از هشتصد گز تا هشتاد گز بود پس بباغستان ایشان رسیدند خوشه انگور را
بود که پنج کس بر نتوانست برداشت و پنج نفر در یک نیمه پوست انارشان میگنجید
نقیبی ایشان بودی آورده که عوج ایشان را با میوه چند که در باغ چیده در یک آستین
نهاد و ایشان را آورد در پیش ملک خود از آستین ریخت ملک گفت دیدید مشاهده
کردید باز گردید و خبر برسانید پس نقبا باز گشتند با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل
را از حال این قوم خبر نتوان داد که خوف بر ایشان مستولی گردد چه ممکنست که نا
فرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را بر جنگ این قوم ترغیب
نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هرون را علیهما السلام از حقیقت حال خبر دادند
و ده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده در میان آوردند
و دو نقیب که یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف بود و کالب بن یوحنا از سبط یهودا
بر عهد و قرار خود بایستادند و در قعر در میان بنی اسرائیل افتاده و اضطراب
از ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ
أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَ
نْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ و گفت خدای

یا شمایم

یا شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت خدای اگر بپای دارید نماز را بشرایط آن
و بدهید زکوة را تا بارباب استحقاق و تصدیق کنید پیغمبران مرا و تقویت کنید ایشان را
و تعظیم امر ایشان بجای آرید و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او نفقه دادنی
نیک هر آینه در گذرانیم از شما گناهان شما را و هر آینه در آوریم شما را ببوستانهای که جاریست
در زیر درختان آن جویها پس هر که کافر شود بعد از این شرط موکد از شما پس هر آینه گم کرده
است راه راست را امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که یمین و شمال مضلات
و طریق وسطی جاده است بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند حق سبحانه و تعالی فرمود که فَبِمَا
نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا
حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ پس شکستن ایشان پیمان خود را براندیم ایشان را از رحمت
خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم و گردانیدیم دلهای ایشان را
سخت بمثابه که متاثر نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات یعنی لطف و توفیق از ایشان
برداشتیم میگردانند سخنان توریه را یا نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله از جایگاه
آن یعنی صفت دیگری بجای صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وضع میکنند یا کلمات توریه
را مأول میسازند بتاویلات فاسده و ترک کردند بهره تمام را از آنچه پند داده شده بودند
بدان در توریه از متابعت پیغمبر آخر الزمان و همیشه هستی تو که مطلع میشوی [illegible]
آرند و روی بگردان از ایشان اگر اسلام یا جزیه قبول نمایند و گفته اند که مطلق عفو
و صفح بآیت السیف منسوخ است بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را
وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ
فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ
بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ و از آنانکه گفتند بدرستی که ما ترسایانیم خود را بجود نصرانی

کفتند نبت دادند بدیه نصران یا نام که عیسی است علیه السلام در آن میبود با آنکه
کفتند نحن انصار الله و بهر تقدیر از ایشان کرفتیم پیمان ایشان را بتوحید و اقرار
به نبوت مسیح و جمیع پیغمبران و دیگر آنکه از جهودان نیز بهمین کرفته بودیم پس ایشان
نیز ترک کردند و بهره وافی از آنچه بدان پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فار
قلیط که احمد رسول است صلی الله علیه و آله پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی میان تر
سایان دشمنی ظاهر و بعضی پنهان در دل تا روز رستخیز و آنچنانست که نصاری
سه فرقه اند نسطوریه که میکویند عیسی ابن الله و یعقوبیه که میکویند که ان الله
المسیح ابن مریم و ملکانیه که اهل روم اند میکویند که ان الله ثالث ثلثة هر ایشان
دشمن یک دیگرند و بعضی مفسران برانند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشا
ن و زود باشد که بیاکاهاند و خبر دهد خدای تعالی ایشان را بآنچه ایشان میکنند و آن
خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود یا وقتی که صاحب الامر ظاهر شود علیه السلام و
عیسی علیه السلام فرود آید و بر ایشان ظاهر سازند که ایشان بر طریق باطل بوده اند از آبا
و ابنا یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون
من الکتاب و یعفوا عن کثیر قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین
ای جهودان و ترسایان بدرستی که آمد بشما فرستاده ما که روشن میکرد اند برای شما
بسیاری از آنچه هستید که پنهان میداشتید از توریة چون نعت محمد صلی الله علیه و آله و
آیت رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد صلی الله علیه و آله و در میکذرد از بسیاری
مخفیات شما که جز عید هد بآن چه هیچ مهم دینی بدان وابسته نیست نقلست که یهودی
با نحضرت کفت که کدام است آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت از او اعراض کرد دیدم
وسیم نوبت مبالغه کرد حضرت روی مبارک از او کردانید و قصد یهود آن بود که فضیحتی
از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سکرت بجز اعراض چیزی مشاهده نکرد

بصدق

بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای تعالی
روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالت است و کتابی روشن کننده و بجهت روشن کننده اند
نور حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت
بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور کرم از ظلمت کده عدم بیرون آورد
نور وی بود که اول ما خلق الله تعالی نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نور او موجود
کردانید و بحکم انا و علی من نور واحد پس عالم طفیل نور ایشان باشد یهدی به
الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه
و یهدیهم الی صراط مستقیم راه مینماید خدای تعالی بدین نور یا کتاب آنرا که پیروی خشنودی
او میکند بطلب راهها سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبیل دار السلام که طریق بهشت
و بیرون می آرد ایشان را از تاریکی کفر یا شک یا جهل بروشنائی ایمان یا یقین یا علم بارادت و
توفیق حق تعالی و راه مینماید ایشان را براه راست که نزدیکترین راههاست بحق تعالی لقد کفر الذین
قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک
المسیح ابن مریم و امه و من فی الارض جمیعا و لله ملک السموات و الارض و ما
بینهما یخلق ما یشاء و الله علی کل شیء قدیر بدرستی که کافر شدند آنانکه کفتند
که بدرستی که الله او مسیح است پسر مریم قایل این قول از فرقه نصاری یعقوبیه اند چنانکه کذشت
و بطلان قول ایشان بهمین که میکویند که پسر مریم خداست نعوذ بالله ظاهرست چه مادر مقدم
است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است
و ولد اصغر است و چه دور است که اصغر اله اکبر باشد بکو پس کیست که مالک باشد و منع کند
از ارادت خدای تعالی چیزی را یعنی کسی مانع نتواند شد اکر خواهد خدای تعالی آنکه هلاک
کند عیسی بن مریم و مادر او را و آنها را که بروی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهورند

و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدایی را نشاید و مر خدای راست پادشاهی آسمانها
و زمینها و آنچه در میان ایشانست می‌آفریند هرچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصل
و ماده می‌آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده با اصلی چنانچه ما بینهما و انشا
میکند از ماده با اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است چون الدین یا از
مردی نه چون حوا یا از زنی بی مرد چون عیسی و خدای بر همه چیز تواناست وَقَالَتِ
الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بَلْ أَنتُم بَشَرٌ
مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا
بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و گفتند جهودان و ترسایان که ما پسران خداییم و او ما را چون
پدر است در مهربانی و رافت بما و ما چون پسر هستیم در قرب و منزلت آورده اند که بوده
با ایشان خطاب کرده که یا ابنائی احباری ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری و در کلمات
انجیل است که انی ذاهب الی ربی و ربکم ایشان چنین خواندند که الی ابی و ابیکم و دیگر گفتند ما دو
ستان خداییم بگو پس چرا عذاب میکند شما را بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل است
و اسر و در آخرت بسخنان ایشان در دوزخ ایامی معدوده پدر اگر پسر میبود شما را عذاب
نمیکرد زیرا که پدر هیچ پسر نخواهد دید مرتبه که دوستی عذاب دوست نمیخواهد
پس شما نه پسرید و نه دوست بلکه شما آفریدگانید از آنها که خدای تعالی آفریده است
همچو سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداشت خواهید یافت می‌آمرزد خدای هر کرا میخواهد
و آنها اهل ایمانند و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند و مر خدای راست پادشاهی
آسمانها و زمینها و حکم فرمودن در آن و در دنیا و آنچه در میان اینها باشد و بسوی اوست
بازگشت همه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ
أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُم بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ

علی

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای یهود و نصاری بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما یعنی حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم که روشن میکرد اند برای شما راه حق را بر انقطاع از وحی و فترت
از ارسال رسل تا نگوئید شما که نیامد بما مژده دهنده و نه بیم کننده پس آمد بشما بشارت
دهندهٔ مؤمنان بکرامت و ترساننده کافران بعذاب قیامت و خدای تعالی بر
چیز قادر است اگر خواهد رسولان پی در پی بفرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد
سال که میان موسی و عیسی علیهما السلام بودند هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت
و انقطاع با رسال رسل راه دهد چنانچه در مدت ششصد سال که میان عیسی
و محمد صلی الله علیه و آله بود چهار پیغمبر فرستاد از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از
عرب و در این آیت منت مینهد بر بندگان در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار
رسالت منقطع بود من بشما پیغمبر بشیر و نذیر فرستادم وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا
قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنبِيَاءَ وَجَعَلَكُم مُّلُوكًا وَآتَاكُم
مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ و یاد کن که چون گفت موسی علیه السلام مر قوم خود
را بنی اسرائیل بودند ای قوم من یاد کنید نعمت خدای را که فایض است بر شما چون کرد انبیا
در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نماید و در هیچ امت آن عدد نبی مبعوث نبودند
که در بنی اسرائیل و کردانید شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعونیان بودید حالا مالک
نفس خود دید یا منازل شما وسیعست و در و آب جاری بعث و چون بمنازل ملوک و خادم و ملک زمان
دارید و بداد شما را من و سلوی و سایه ابر و شکافتن بحر و پیغمبران در میان شما از
آنچه نداد کسی را از عالمیان زمان شما يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ
اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ ای گروه من در آیید بزمین
پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی از اردن و اریحا
است که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است آن زمین که خدای نوشته است در لوح محفوظ

اردن

کسانی شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بعضی
نقبای خود میگفتند اگر ما را امر کرده باشند عصیان میکردیم موسی علیه السلم گفت
بازگردید بهمان راه که آمده اید اگر چنین کنید بازگردید بزیان زدکار باشید در
دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از کرامات رب العباد قالوا یا موسی ان فیها
قوما جبارین وانا لن ندخلها حتی یخرجوا منها فان یخرجوا منها فانا داخلون
ایشان گفتند ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه گروهی اند متغلب و با قوت و شوکت که
مقاومت با ایشان میسر نیست و ما در نمی آییم در آن زمین جهت جنگ تا وقتی که بیرون آیند
ایشان پس اگر بیرون آیند از آنجا بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند پس ما در آیند کانیم در آن
قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا
دخلتموه فانکم غالبون گفتند دو مرد از آنانکه ترسیدند از خدای که انعام کرد خدای
تعالی بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل
گفتند در آیید بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در راه تنگ گیرید و مجال
مکنید پس چون در آیید از آن در برین وجه که گفته شد پس بدرستی که شما غالبید و غلبه
کنندگانید بر ایشان زیرا که ایشان جسمی چند بی دل و تن اند و دانسته بودند حاصل این سخن بالهام
الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلم وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین
و بر خدای تعالی توکل کنید در دین حرب اگر هستید باورداران کان مر وعده حق را
قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب انت وربک فقاتلا
انا ههنا قاعدون گفتند ای موسی بدرستی که هرگز در نمی آییم بدین ولایت مادام
که ایشان در آن موضع اند و تو سخن دو کس را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور
نمی داری پس برو تو و پروردگار تو پس جنگ کنید بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین
سخن خوار داشت کردند با خدا و رسول از روی جهل و نادانی و گفته اند مراد از رب

بوده ورنج

بوده و رب یعنی سید است پس هرون را که از او بزرگتر بود سید گفتند و کلمه قائلا موسی بیان قول لست
قال رب انی لا املک الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین
گفت موسی که ای پروردگار من من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادر خود را پس جدایی
افکن میان ما و این گروه بیرون روندگان از دایره فرمان قال فانها محرمة علیهم ار
بعین سنة یتیهون فی الارض فلا تاس علی القوم الفاسقین گفت خدای تعالی
بدرستی که ارض مقدسه حرام است بر ایشان نه در آیند در آن و نه مالک شوند بدان بسبب
نافرمانی چهل سال سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم
موسی چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی
و تا شب راه رفتندی و شبها آنجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودندی و قولی
آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلم با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت
و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و قولی آنست که موسی و هرون در تیه وفات کردند
و اصح این قولست اما قائلان اول گویند که سرگردانی بنی اسرائیل در تیه آن بود که بسبب
نافرمانی معذب باشند به یک روز گوساله پرستی کرده بودند یکسال در تیه عقوبت
بکشند و این بر موسی و هرون نبود روایتست قائلان دویم گویند که حق سبحانه و تعالی این
عذاب از ایشان برداشتند و آسان گردانید چنانچه عذاب آتش از ابراهیم علیه السلم
برداشت و موسی و هرون علیهما السلم هر دو در تیه وفات کردند و هرون یکسال پیش از
وی وفات کرد و موسی را صد و بیست سال عمر بود و وفاتش در زمان منوچهر بود و عمر یوشع
صد و بیست و شش سال بود و در دو ماه بعد از وفات موسی یوشع با اولاد اهل تیه که جوانان
توانا بودند چه اکثر اهل تیه مرده بودند برفتند و ولایت ایلیا و اریحا گشادند و جباران را
براندند و حق تعالی او را پیغمبری داد و بعد از موسی بیست و هفت سال بزیست و بر بنی
اسرائیل حکم بود و در اخبار آمده که چون موسی علیه السلم بر قوم دعا گفت حکم شد که چهل سال

سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد وحق سبحانه وتعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم
بتحیر و سرگردانی ایشان پس تو اندوهناک مباش بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب بحضرت
پیغمبر است صلی الله علیه وآله که میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه
مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار نفرین موسی علیه السلام بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ
بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا
يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ۝ و بخوان بر اهل کتاب خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل
وهابیل خواندنی براستی و راستی خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا بیست نوبت از آدم
حامله شد و در عیون پانصد بطن آورده و بهر بطنی پسری و دختری می آورد و چون بزرگ می
شدند آدم جاریهٔ یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد و از بطن او قابیل متولد شد با خواهری
که اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و در بطن دوم هابیل را زاد با توامش که لیوسا
میگفتند واو چندان جمالی نداشت چون ببلوغ رسیدند آدم علیه السلام لیوسا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما
را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بود و او بمن اولیتر است
آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای برین جمله صدور یافته مرا درین چه اختیار است قابیل مسلم نداشت
و گفت تو هابیل را پیش از ما دوست میداری لاجرم آنچه خوب بروی تراست بجهت وی فرموده که اگر
سخن من باور نمیکنی هر یک از قربانی کنید بآنچه میتوانید قربان هر که قبول کرده شد اقلیما از آن او باشد
حق تعالی ازین خبر داد که چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان بقربانی خود هابیل گو
سفند دار بود برهٔ فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر
قربان من قبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دستهٔ ضعیف کم دانه گندم بیاورد و در
همان موضع بنهاد با خود گفت که اگر این قربانی من مقبول شود و اگر نشود من دست از خواهر خود باز ندارم
پس قبول شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد
گوسفند را بخورد و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود و آتش از قربانی او درگذشت و نخورد

او ملتفت

او ملتفت نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و دود حسد دیده بصیرت او را تیره
کرد گفت هابیل را که بخدای بکشم ترا برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود
و هابیل گفت جز این که مقبول میکند خدای تعالی از پرهیزگاران که در قربان نیت خود را
خالص ساخته اند لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ
لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۝ اگر بگشایی و دراز کنی بسوی من تو دست
خود را تا مرا بکشی من باری نیستم دراز کننده دست خود را بسوی تو تا ترا بکشم بدرستی که
من میترسم از خدای تعالی که پروردگار عالمیانست با وجود آنکه هابیل از قابیل بقوت
تر بود و با شوکت تر اما تسلیم شدم قتل را از ترس خدای تعالی که قتل ناحق بکند و گویند
در آن وقت مدافعه مباح نبوده بر آن صبر مبالغت کرد تا خدای تعالی انتقام کشد
إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
پس گفت من میخواهم آنکه بازگردی تو بعقوبت گناه در قتل من و بپاداشت گناه تو که
آن سبب رد قربانی بوده و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود پس باشی تو بسبب
این دو گناه از ملازمان دوزخ و اینست پاداشت ستمکاران که قتل ناحق کنند فَطَوَّ
عَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ پس آسان کرد بر قابیل و یاری
داد مر او را نفس او در کشتن برادر و ندانست که او را چون بکشد ابلیس بشکل بشری بر وی
متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بر سر وی زده
تا کوفته شد و برد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده پس بکشت
او را بآنکه سنگ بر سر او زد تا مغز سرش پریشان شد پس گشت از زیانکاران در دنیا که
بقیهٔ عمر مطرود و مردود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ شامل او را
خواهد بود چنانچه ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را
در جایی بپیچید و چهل روز در پشت گرفته بود و بهر طریق میگشت و ابن عباس فرموده که یکسال

میکشید ش بوی کرفته و سباع وطیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت که بیفکند بخورند
قابیل بتنگ آمد فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُوَارِی سَوْأَةَ
أَخِیهِ قَالَ یَا وَیْلَتَی أَعَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِیَ سَوْأَةَ
أَخِی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِینَ پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را که می کاوید زمین را
بمنقار و هر دو پای خود را تا حفره پیدا کرد و آن عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که
چگونه بپوشد جثه برادر خود را آورده اند که زاغی حفره کرد و زاغی مرده بیاورد و در آن
حفره نهاد و خاک بران میپاشید تا پوشیده گشت گفت قابیل که وای بر من آیا عاجز شدم انا
از آنکه باشم مانند این زاغ درین عمل پس بپوشم تن برادر خود را آنکه قابیل بهمین طریق
هابیل را در خاک کرد پس گشت از پشیمان شده کان بر آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت
او بر آن بود که پدر و مادر او را زو بر آکردند و تمام جسد او سیاه شد و ندامی شنید که ای خایفا
ابداً بعد از آن قابیل هر که را میدید میترسید که ناگاه او را بکشند عاقبت بدست پسر نابینای
خود کشته شد و طبرسی رحمه الله از ابن عباس رضوان الله علیهما روایت میکند که
چون قابیل هابیل را کشت درختها پر شوک و خار شد و اطعمه مزه کردانید و فواکه و
میوها ترش و بد طعم شد و آبها تلخ گشت و زمین تیره گی پیدا کرد آدم که بزیارت بیت الله
رفته بود و آن تیرگی که حادث شد روی نموده چون بازگشت بهند و آنچه را شنید پریشان گشت
و یکسال حزین و غمگین بود که کسی او را خندان ندید و این را فرمود نظم تَغَیَّرَتِ الْبِلَادُ
وَمَنْ عَلَیْهَا فَوَجْهُ الْأَرْضِ مُغْبَرٌّ قَبِیحٌ تَغَیَّرَ کُلُّ ذِی طَعْمٍ وَلَوْنٍ وَقَلَّ بَشَاشَةُ
الْوَجْهِ الْمَلِیحِ و گویند که چون از عمر آدم صد و سی سال بگذشت و آن بعد از قتل
هابیل به پنجسال بود شیث از حوا بوجود آمد و معنی او هبة الله است که خلفی بود از
هابیل و وصی و ولیعهد آدم بود و قابیل چون مرد و دبیره شد بیمن افتاد و شیطان
او را بر آتش پرستی دلالت کرد با آنکه آتش که قربانی هابیل را خورد بسبب آن بود که او

پرستش میکرد

پرستش میکرد و باین سبب آتش پرست شد و فرزندان او بمناهی اشتغال داشتند و آتش
پرستی میکردند تا در طوفان نوح علیه السلم همه غرق شدند و نسل شیث باقی ماندند
مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی
الْأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا وَلَقَدْ
جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَیِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ
بسبب این قتل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل را آنکه هر کس که بکشد کسی را بی آنکه او کسی را کشته
باشد و برو قصاص لازم شده یا بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق
یا ردت یا زنا بشرط احصان پس همچنان باشد که همه مردمانرا کشته باشد از آن حیثیت که هتک
حرمت خدا کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمیع یکیست در استجلاب غضب الهی
یا معنی او عظم وزر و اثم است یا گوییا همه کس را کشته نزد مقتول یا آنکه واجب بر وی از
قتل و قود مثل آنچه واجب بود بر وی اگر همه مردم را میکشت و هر که بسبب بقای حیات کسی شود
بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک پس همچنان باشد که سبب زندگی
همه مردمان شده باشد نزد مستنقذ یا آنکه کسی که گویند که یکی را رهانید از سوختن
و غرق شدن و غیر ذلک اجر او مثل اجر کیست که همه مردمانرا سبب زندگی شده
و مقصود از این کلام ترهیب و تهویل شأن قتل است و ترغیب و تحریص در حمایت
نفوس و الا تشبیه حقیقی را وجهی نیست چه او ثانی حس و عقل و عادت و هر آینه که آمدند
بسوی بنی اسرائیل فرستادگان ما بمعجزهای روشن و با آیتهای واضح پس بدرستی
که بسیاری از ایشان بعد از آمدن رسل و انزال آیات در زمین از اسراف کنندگان
بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مسرف در قتل تا گذشته از حدود او امر و نواهی
آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت آنحضرت اختیار کردند و هوای

مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان
را بعرض رسید حضرت ایشانرا ببیابان شتران شتر داد که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روز
در آن موضع بسر برده شیر و بول شتر می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد
صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار
مولای آنحضرت صلی الله علیه و آله بود با چند نفر از عقب آنمردم رفت و بر ایشان
و بر ایشان رسیده مقاتله کردند با آخر یسار را گرفته دست و پای وی را بریدند
و خار بر چشم و زبان وی میزدند تا شهید شد و حضرت از اینحال وقوف یافته
کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفت و کردن بسته
نزد آنحضرت آورد حق تعالی آیت فرستاد إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ
أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي
الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ جز این نیست که هست جزای آنانکه حرب
کنند با دوستان خدای و رسول او و میشتابند در زمین از برای فساد این کسی چنین
را محارب میگویند و مراد بمحارب کسی است که مجرد سازد و سلاح را از جهت ترسانیدن
مردمان در بر یا در بحر روز یا شب ضعیف یا قوی ذکر یا انثی و در اهل آنست در بین قاطع
طریق و غارتگر و قاصد مال و بضع و اختلافست در حد او شیخ مفید رحمه الله بر تخییر رفته
بجهت ظاهر آیت چه مجاز و اضمار خلاف اصل است و میگویند مخیر است امام میان اقسام
اربعه بهر گونه فعل که از وی صادر شده باشد از قتل و اخذ مال و جرح و اخافت بر تقدیر
زننده بر دار بایکشید و این قول اولی است و شیخ رحمه الله بر ترتیب و تفصیل رفته بروایت
عبد الله مداینی که از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که بکشند ایشانرا اگر کسی را کشته باشند
و مال نبرده و اگر ولی مقتول عفو کند برای حد باید کشت یا بر دار کشید اگر کشته باشد

و مال برده

و مال برده بعد از استعاده مال یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا بر خلاف یعنی دست
راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته یا برانند ایشانرا از زمین یعنی از شهری بشهری
بنا بحیثیکه بواسطه عدم معامله و مکالمه در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت
نکرده باشند اما تخویف نموده باشند آورده اند که پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بفرمود تا دست و پای ایشانرا قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند و آنگاه ایشانرا
مصلوب ساختند این حدود که مذکور شد برای ایشان خواری و رسوایی است در دنیا
و مر ایشانراست در آخرت عذاب بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای استثنا از حقوق
آیت اما حق آدمی از قتل و جرح و مال ساقط نشود مگر قصاص و اداء مال موجود باشد
بعینه یا بتلف آمده باشد آنگاه قیمت لازم شود و تقیید توبه بودن او پیش از قدرت دالست
اگر حاصل شود بعد از قدرت حد ساقط نشود و اگر چه عقوبت اخروی ساقط گردد یعنی مگر آنانکه
توبه کنند پیش از آنکه شما قادر شوید بر ایشان که بتوبه قبل از قدرت حدود الله ساقط شود
کنید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت الهی ملاحظه اوامر است و
نواهی در لطایف قشیری گوید که وسیله تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس
است از حظوظ و در کشف الاسرار آورده که وسیله عابدان بفضایل است و از ان عالمان طلب
بدلایل و از ان عارفان بترک وسایل پیر هراة گوید که الهی وسیله بتو هم توئی اگر کسی ترا طلب
یافت من طلب از تو یافتم و محبان اهل البیت صلوات الله علیهم وسیله نجات را از محمد و آل محمد
صلی الله علیه و آله جویند چه در حدیث وارد شده که درجه بیضا که در اعلای جنان است که
مخصوص نبی و اهل البیت است بوسیله محمد و آل با اخلاص قلب پاک و درست بدان توان رسید و
جهاد کنید در راه او با اعدای ظاهر و باطن شاید که شما رستگار شوید بیت این اعمال که دوی

[illegible] ازجهاد اعلی و افضل

بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب

مجید است والکه اعمال و جهاد با دزدست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ بتحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن اگر
باشد ایشانرا آنچه در زمینست از صنوف اموال و امتعه و مانند آن همه یعنی دو باره آنچه
در زمینست از نقد و جنس کافرانرا باشد تا آنرا فدای نفس خود کنند از عذاب روز رستخیز
قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد و مر ایشانراست در آن روز عذابی
دردناک يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ میخواهند
یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ و نیستند ایشان بیرون آینده
از آتش و مر ایشانراست در آن روز عذاب دایم که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ
فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و مرد دزد و زن
دزد را پس ببرید دستهای ایشانرا این مجمل است احتمال عموم هر سارق دارد و بعض آنرا
لیکن بیان نبوی و امامی بیرون برده اند از این عموم پدر را گاهی که چیزی که از فرزند خود بدزدد
و همچنین عبد از سید خود و غانم از غنیمت و شریک از مال مشترک آنچه گمان میکند که حق اوست و
همچنین است هر دزدی شبهه محتمله و همچنین بیان فرموده اند دست را چهار انگشت از دست است
که قطع کنند و ابهام و راحه را بگذارند در نوبت اول با شرایط و نوبت دویم با شرایط
قطع اول پای چپش ببرند و پاشنه اش بگذارند و نوبت سیم بعد از آنکه پای چپش را قطع
کرده باشند و دزدی کند او را بزندان بدارند تا در آنجا بمیرد و اگر در آنجا دزدی کند بکشندش و این
حد گاهی مترتب میگردد که اخذ نصاب کرده باشد که آن ربع دینار طلاء مسکوک خالص باشد
یا آنچه قیمت او این باشد که مستور بوده از حرز بیرون آورده باشد چون انبه و خانه
و صندوق خدای تعالی پاداشت میدهد ایشانرا پاداشت دادنی و آن ترک حرمت در مال
مؤمن و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او شود و باز دارد آنرا از دزدی

عمل آن عمل

عمل آن عمل و خدای غالبست در حکم خود دانا بحکمت آنچه بدان حکم کند فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ
وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس هر که توبه کند بعد از ستمکاری
خود یعنی دزدی و بصلاح آورد کار خود را یا آنکه تراضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه باز
بدزدی عود ننماید پس بدرستی که خدای تعالی توبه او قبول کند در سقوط عقاب اخروی اما
حد ساقط میشود بتوبه پیش از ثبوت نزد حاکم عدل و اما بعد از ثبوت پس اگر آن به بینه ثابت
شده ساقط نمیشود حد بتوبه و اگر باقرار ثابت شده دو قولست بعضی گویند در عدم
سقوط مثل بینه است و بعضی گویند مخیر است در اسقاط و عدم اسقاط و استدلال بفعل امیر
المؤمنین صلوات الله علیه حجة اند که دزدی حقر به سرقه توبه کرد امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلم از و پرسید که هیچ چیز از قرآن یاد داری گفت بلی سورة البقره فرمود من ترا بخشیدم بسوره
البقره اشعث نامی حاضر بود گفت حدود الله را فرو گذاشت میتوان کرد فرمود که تو چه میدانی این
الله را هر گاه که ثبوت سرقه به بینه باشد امام را نیست که عفو کند و اگر باقرار باشد آن حواله با امام
است اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقوبت نماید و اما حق مالک بتوبه ساقط نمیشود مطلقا
مگر مالک تصریح ابرا کند بدرستی خدای تعالی آمرزنده است گناه او را و مهربانست بر و که در محشر او را
رسوا نکند أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آیا ندانستی خطاب با حضرت
است و مراد امت اند یا خطاب باهل تکلیف است یعنی ای انسان و استفهام بر سبیل
تقریرست یعنی دانستی که خدای تعالی مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها عذاب
میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق
را بعد از توبه و خدای تعالی بر همه چیزها از مغفرت و عقوبت توانا است يَا أَيُّهَا
الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ
وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ

لا یحزنك ای فرستاده خطاب تشریفیست که آنحضرت را بلقب یاد کرده و انبیای
دیگر را بنام مخاطب میساخته اند و اندوهناک نکرداند ترا کردار آنکسانی که از روی عناد
میشتابند و خود را می افکنند در کفر از آنانکه گفتند ایمان آورده ایم ما و آن گفتن هست
بزبانهای ایشان و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان
آن بود که با کافران دوستی میکردند و بعضی از آنکسان که دین یهودیت دارند شنوندگانند
کانند و قول ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون
میرفتند و میگفتند از محمد ما چنین شنودیم و حال آنکه آن نشنوده بودند و اینها یهود مدینه
بودند شنوندگانند برای گروهی دیگر که نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود
مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند امام محمد باقر علیه السلام و بسیاری
از مفسرین آورده اند که نزول این آیت بسبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل
خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظه
بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حکم بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب اینمرد
که بیثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کس بدو فرستید
تا حد زانی محصن از و پرسند اگر گویند تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر
برجم فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان با ناشین بمدینه آمدند و صورت حال
با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود
که بحکم من رضا میدهید گفتند آری جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود
که رجم میباید ایشان ابا کردند و گفتند که خدا در توریة فرموده که ایشان را چهل تازیانه
طلا کرده بقیر بزنند تا پشت ایشان سیاه کرد و روی سیاه کرده باژگونه بر درازگوش
نشانیده گرد منازل بگردانند این را تحمیم گویند جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر داد که دروغ

فی الحال

میگویند

میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میدانند که حکم توریة برجم است پس آنحضرت فرمود
که در میان شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یکچشم که او را ابن صوریا گویند
گفتند آری داناتر همه اهل زمینست بتوریة حضرت فرمود که در میان ما و شما در حکم توریة او حکم
باشد گفتند آری بحکم او راضی میباشیم آنحضرت بحضور او امر فرمود بعد از چند روز او را حاضر
کردند و حضرت فرمود که توئی ابن صوریا گفت نعم حضرت فرمود که میان من و اینها تو حکم باش
که داناتری در میان یهود ابن صوریا قبول کرد آنحضرت سوگند داد او را که بآن خدائی که توریة
بر موسی نازل کرد و دریا برای شما بشکافت و شما را از فرعون نجات داد و من و سلوی
برای شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن برجم است یا نه ابن صوریا گفت که اگر نه ترسی
آن دارم که توریة مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم و الا اعتراف نکردمی تو بگو که حد
تو چه گفت آنحضرت گفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه عدل بر مرد و زن محصن
و محصنه گواهی دهند که دخول کرده کالمیل فی المکحلة رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت
بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل
نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند به نزدیک در
مسجد ابن صوریا گفت که اول کسی که امر ترا احیا کرد من بودم و وقتی که ایشان در پرده خفا
و فوات میداشتند آیة یَا اَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءَکُمْ یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیرًا مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتَابِ وَ
یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ که سمت ذکر یافت درین باب نازل شد ابن صوریا برخاست و دست نهاد بر هر
دو زانوی مبارک آنحضرت و گفت بحق آنکه انتقام بتو داده بیان فرما از کثیری که مامور بآن
عفو کنی از آن آنحضرت از آن اعراض فرمود بسبب آنکه سابقا مذکور شد دیگر از خواب آنحضرت
پرسید فرمود که چشم من بخواب میرود و دل من بخواب نمیرود ابن صوریا گفت راست فرمودی دیگر
گفت خبر کن مرا که چه سببست که فرزند گاهی به پدر شباهت دارد و گاهی بمادر قضیه بعکس است
آنحضرت فرمود که آب هر یک از آنها که غالب و سابق است شباهت باو دارد گفت راست فرمودی

دیگر پرسید که کدام چیزست او فرزند که از برای مردست و کدام چیزست از و که از برای زنست

وحی بر آنحضرت درین حالت دست داد چون وحی منجلی شده وی آنحضرت بر افروخته بود

و عرق از جبین مبارکش میریخت فرمود گوشت و خون و ناخن و موی از برای زنست و استخوان

و عصب و عروق از برای مردست گفت راست فرمودی و تو پیغمبری البته و با ین مسلمان شد

ابن صوریا دیگر گفت وصف کن آن ملکی که بر تو نازل میشود وصف فرمود آنحضرت گفت گواهی میدهم

که در توریة نیز بر همین وصفست که فرمودی و تو رسول خدائی بر حق آنگاه یهود در وی

افتادند و دشنام میدادند بعد ازین واقعات حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر داد

که یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ

لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ

شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ

وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ تغییر میدهند کلمها را یعنی آیت رجم بعد از آنکه خدای

تعالی وضع کرده آنرا در مواضع آن و بعوض آن جلد و تجبیم مینویسند میگویند یهود خیبر را

اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه و آله بجلد حکم کند پس فرا گیرید و قبول

کنید و اگر بشما ندهند یعنی حکم بجلد نفرماید و برجم فرماید پس حذر کنید از قبول آن

و هر که خدای تعالی خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را یعنی ببینائی فرمانی عذاب

او را خواهد پس نتوانی آورد و مالک نتوانی شد برای او از خدای تعالی

چیزی در دفع آن فتنه آن گروه آنانند که فرو گذاشت آنکه پاک سازد از لوث

کفر و انکار حق دلهای ایشان مر ایشانراست در دنیا رسوای بآنکه جزیه دهند و

از صغار بترسند و مر ایشانراست در آن سرای عذابی دردناک که خلود ست در دوزخ

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ

عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ

ان الله

عوض مقسطین

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ایشان یعنی یهودان شنوندگان سخن اند برای دروغ

بستن خورندگان حرامند یعنی رشوت در حکم پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو پیش حکم کن میان

ایشان یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه و تعالی مخیر ساخت آنحضرت را درین آیت

میان حکم و اعراض و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی پس زیان نتوانند رسانید بتو

چیزی را و اگر حکم کنی حکم کن میان ایشان براستی و عدل بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد

عدل کنندگان را و حکم این حکم که مخیرست ثابت کسی را نیز که قایم مقام آنحضرتست از ائمه

علیهم السلام یا فقهای جامع شرایط بآنکه حکم کنند میان ایشان و بمذهب اهل اسلام و میان آنکه

رد کنند کان بحکام خود شان این وقتی است که هر دو خصم بر یک ملت باشند اما اگر یکی

مسلمان باشد جایز نیست رد مسلمان بحاکم اهل ذمه قطعا وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ

التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

و چگونه حکم میسازند ترا و حال آنست که توریة نزد ایشانست در آنست حکم خدای تعالی

برجم پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان

و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا

هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَ

الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ

اخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

الْكَافِرُونَ بدرستیکه ما فرستادیم توریة را که در وست راه نمودنی بحق و روشنی که ظلمات

شبهات را دفع کند حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل آنها که انقیاد کرده

اند حکم حق را برای آنها که متدین اند بدین یهودیت و حکم کرده اند علماء ربانی

و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بسبب آنچه مامور شده بودند بران از محافظت آن

توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف و تضییع و بودند بر کتاب گواهان که بیان

کنند براستی چون ابن صوریا پس مترسید از مردمان در اجرای حکم حق و از من
بترسید و حکم خدا هشتر مکنید و بدل مکنید با حکام من بهای اندک را که رشوت یا اعتبار
و جاه ناپایدار است و آنها که حکم نکنند بانچه خدای تعالی فرستاده یعنی یهود پس آن
گروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ
وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ و نوشتیم بر بنی اسرائیل در توریة آنکه یکتن را بکشند بقصاص
یکتن و بنی نظیر بخلاف حکم خدای عوض یکتن دو تن میکشند از بنی قریظه و دیگر
حکم کردیم چشم بچشم در بردن روشنائی و بینی به بینی و گوش بگوش و دندانی بدندانی
و جراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنید در و آنچه را که حفظ مساوات
ممکن باشد چون لب و دست و پای و آنچه حفظ مساوات نتوان کرد مانند آنچه
مشتمل بر غرر و خطر باشد در و قصاص نیست بلکه منتقل بدیت میشود مثل باشمه
و منقله و مأمومه و جائفه که جراحات سرند که منجر بشکستن استخوان میشود بخلاف آنچه
در و غرر و خطر نیست که حکم قصاص در و ثابت مثل حارصه و دامیه و متلاحمه و سمحاق که
باستخوان نمیرسد چنانچه در فقه مبین است و میباید که تساوی در محل مرعی باشد
در فقه م طول و عرض نه در نزول بلکه کافی است صدق اسم و نیز شرط است در قصاص
نفس و اطراف مساوات در اسلام و حریت و همچنین شرط است در اطراف مساوات
در محل و صفات پس چشم راست بچپ قصاص نتوان کرد و دندان بغیر مقابلش
و بینی صحیح بمعیوب و چشم بینا بکور و علی هذا در این احکام توریة با قرآن متوافق
و از این لازم نمیآید که قرآن ناسخ توریة نباشد زیرا که رفع مجموع من حیث المجموع
مستلزم رفع کل واحد نیست چه اتفاقیات در احکام میباشد پس هرکه تصدق کند

بقصاص

بقصاص یعنی عفو نماید پس آن تصدق کفاره باشد مر گناه مصدق را که
مجروح است یا کفارت جاعفو عنه باشد بشرط قصاص از و واجر عفو کننده بر
خدای تعالی باشد یعنی آن مغفرتی باشد از برای عفو کننده نزد خدای تعالی و او را
اجر و ثواب عظیم باشد نزد باری تعالی و از ابی عبد الله علیه السلام این منقولست و مرویست
نزد امامیه اینست و آنها که حکم نکرده اند بانچه خدای تعالی منزل کرده اینه و آن جهود است که
در عوض یکنفس دو نفس میکشند پس آن گروه ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در
غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ
التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ
وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و در آوردیم در پی پیغمبران عیسی بن مریم را در حالتی که باور دارنده
بود مر آنچیزی را که پیش از و فرستاده بودیم از کتاب توریة و دادیم او را انجیل در وی راه نمونی
بتوحید و روشنی بطریق حق و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین مر آنچیزی که پیش از و بود
از توریة و گردانیدیم او را راهنمای و پند دهنده مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و باید که
حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بانچه فرو فرستاده است در وی مراد حکم است در وقتی که
منسوخ نشده بود و آنکه حکم نکند بانچه خدای تعالی نازل کرده اینه چون ترسایان که از احکام
انجیل عدول نمودند پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای تعالی اگر انکار حکم الهی کنند که
با شعر و خروج است از ایمان و اگر مخالفت کنند بی انکار خروجست از طاعت پس کفر نظر باول
و ظلم و فسق نظر بثانی وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ
وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ
لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ
فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

وفرو فرستادیم بسوی تو قرآن را براستی و درستی در حالتی که مطابق است مر ورا که پیش
از وی بوده از جنس کتب منزله و نگاه بانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغیر یعنی هر چه
در آنها تغیر دهند از وی راست میشود یا گواهست مر آن کتب را بصحت پس حکم کن میان اهل
کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص وقتی که بر تو رفع کنند و از
پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مایل باشی از آنچیزی که بتو آمده است از حکم راست هر
گروهی را از شما ساختیم شریعتی و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب
و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث نبوی و قول امامی و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه میساختی
شما را یک امت و متفق بر یک ملت ولیکن می آزماید شما را در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه
مناسب هر عصر و زمانی تا مطیع از عاصی ممیز شود پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات
ابقاء شرایع است بخدای تعالی است بازگشت شما همه پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن
بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ
تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ
لَفَاسِقُونَ و فرو فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاده و دیگر
بتو سبب نزول آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر
مشورت کردند که بیایید تا برویم نزد محمد صلی الله علیه و آله شاید که او را از
راه بریم و بشبهه و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند ای محمد دانسته که ما
از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود
در تصدیق ما بتو اقتدا میکنند اکنون میان ما و قوم در دما و اموال خصومتها
است و ترا حکم میسازیم اگر قضا چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم داریم
حق تعالی رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بآنچه فرستاده

خدای تعالی

بعضی

خدای تعالی و پیروی آرزوی ایشان مکن و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند از
از آنچه خدای تعالی بتو فرستاده پس اگر بر گردند و اعراض کنند از حکم منزل پس بدان که
اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای تعالی آنکه برساند بدیشان عقوبتها به
هر آینه از
بعضی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند
و بعد از نزول این آیت جهودان گفتند راضی نیستیم بحکم تو آیت جواب آمد که أَفَحُكْمَ
الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ آیا حکم جاهلیت را
میطلبند که عبده اوثانند و حضرت تو چون بحکم تورات و قرآن راضی نمیشوند و کیست
قومی
نیکوتر از خدای از جهت حکم برای محمد صلی الله علیه و آله که تدبیر میکنند از روی یقین و میدانند
که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله مخاصمه کردند عباده گفت از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بمدد و مدد
ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مراد دوستی خدای و رسول
بس است عبد الله بن ابی گفت من از دوایر و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت کسانی که
حلفای من اند بر نمیدارم آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى
أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ای گروه گروندگان فرا مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی که بعضی
از ایشان دوستان بعضی اند بجهت موافقت و معاونت ایشان در مخالفت شما و هر که از شما ایشان را
دوست دارد بمعاونت و موافقت ایشان میل کند پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد
این سخن غایت تهدید است در موالات یهود و نصاری بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید
ستمکاران را که بدوستی دشمنان بنفس خود ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ
فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا
عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ پس تو می بینی آنرا که در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی

ابن ابی و اتباع او می شابند در دوستی و یاری جهودان میگویند میترسیم از آنکه برسد ما را گردش
زمان چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی باین آیت
اندیشه ایشان را باطل کرد اینده فرمود که پس شاید که خدای تعالی بیارد فتحی از برای رسول و یاران
او و مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و فدک یا مطلق دولت اسلام
یا بفرستد فرمان از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان پس گردند صباح منافقان بر آنچه پنهان
داشته در نفسهای خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پشیمان
شدگان وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ و گویند مومنان یکدیگر را این گروه اند آنانکه سوگند
میخوردند بخدای غلیظ ترین سوگندان خود که البته ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان
دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگویند باطل شد همه عملهای ایشان پس گشتند زیان زدگان
با فتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ
فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ
يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ
يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ای گروه مؤمنان هرکه برگردد از شما یعنی مرتد شود از دین
خود این آیت اخبار میکند از صورتی که در غیبت بوده بعد از وقوع و آنچنان بود که
بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعضی از عرب مرتد شدند و بعضی دیگر منکر
نص شده بر نصب امیر المؤمنین علیه السلام دست وقاحت از آستین قباحت بیرون آورده
آنچه توانستند در مخالفت کوشیدند و حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله بیکسو نهاده لباس
خلافت پوشیدند تا مخالفت قوت گرفته منجر بمحاربات و فتنه عظیم شد آنست که حق تعالی
خبر میدهد که هرکه از شما که از دین برگردد و مرتد شود پس زود باشد که بیارد خدای
تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند او را متواضع و متذلل

باشند بر مومنان

باشند بر مؤمنان سخت حمل و شدید و بی رحم باشند بر کافران جهاد کننده در راه حق
تعالی و نترسد از ملامت هیچ ملامت کننده در تفسیر طبرسی و کنز العرفان آورده اند که ابو
جعفر محمد بن علی الباقر و ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهم فرموده اند
که این آیت در شان امیر المؤمنین علیه السلام است و اصحاب او که مقاتله کردند با ناکثین و
قاسطین و مارقین که جنگ جمل بود و صفین و نهروان که ایشان خوارج و نواصب و اهل ارتداد
بودند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی که متصف باین صفات جمیع بود که مذکورات در
آیت امیر المؤمنین بود علیه الصلوات و السلام و مؤید این قول نبی است صلی الله علیه و آله که
در غزوه خیبر فرمود که فردا رایت را بکسی دهم که او خدا و رسول را دوست دارد و خدای تعالی
و رسول او را دوست دارند و کرار غیر فرار باشد که باز نگردد تا فتح کند و فردا اش
رایت بامیر المؤمنین داد و فرستاد تا فتح کرد و باقی صفات در آنحضرت چون روز معلوم است
و بعد از وی در آخر الزمان امام دوازدهم که خاتم ائمه و صاحب امر است از فرزندان نامدار او
بموجب حدیث نبوی ظاهر خواهد شد تا این امر را اتمام دهد و یاد از اهل رده و مخالفت
مذهب حق بر روی زمین نگذارد و وعدهٔ الهی بالتمام بظهور آید این صفتها که مذکور شد
فضل و کرم الهیست که عطا میکند بهرکه میخواهد و خدای تعالی بسیار فضلست بر گزینندگان
خود داناست بکسی که استحقاق آن دارد اهل شریعت میگویند که محبت خدای با بنده ارادت
توفیق و هدایت اوست در دنیا و اعطای حسن ثواب و کرامت بیحساب در آخرت و محبت
بنده با خدای تعالی ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت
محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب نزدیک گرداند و محبت بنده انکه برای او عملها
خالص گرداند و ارباب تحقیق بر آنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث هرگاه
که صفات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق احتشام یُحِبُّهُمْ علم کشد وجود فانی محبت فانی را
در بوتهٔ اضمحلال انداخته دیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت یُحِبُّونَهُ رسیده آن فانی

را زنده

شده را بوصف بقا متصف سازد چون حق تعالی محبت حقیقی خود را ستایش فرمود ببیان
صفات او این آیت درآورد که إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ طبرسی و ثعلبی رحمهما الله در سبب نزول این
آیت آورده اند که عبایة بن ربعی روایت کند که روزی ابن عباس رض نشسته بود بر
کنار چاه زمزم شخصی در آمد عمامه بسته و سر آن بر روی خود فرو گذاشته قال رسول الله گویان
ابن عباس گفت بخدا که بگو که کیستی سر عمامه از روی خود بر داشت و گفت ای مردمان هر که
مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد بشناسدم جندب بن جنادة البدری که ابوذر الغفاری
گفت شنیدم با این دو گوش خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و الا کر باد او با این دو چشم
دیدم و الا کور باد که میفرمود این را که علی را قاید البرره و قاتل الکفره منصور من
نصره مخذول من خذله و دیگر آنکه یک روزی در مسجد نبی با پیغمبر ص نماز پیشین میکردیم
سایلی بمسجد در آمد و سوال کرد کسی چیزی نداد او را سایل دست خود را باسمان بر
داشت و گفت بار خدایا گواه باش که در مسجد رسول الله سوال کردم و بمن کسی چیزی نداد
و امیر المؤمنین علیه السلم در آن حال در رکوع بود اشارت فرمود بانگشت کوچک خود که
انگشتری در آنجا بود سایل آمد و از خنصر آنحضرت بیرون کرد چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از نماز
فارغ شد سر مبارک بسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا بدرستی که برادر من موسی
از تو سوال کرد که منشرح گردان سینهٔ مرا و آسان گردان بر من امر مرا و بگشای عقده
را از زبان من تا دریابند قول مرا و برادرم هرون را وزیر من گردان تا پشت من بوی
محکم شود و او را در نبوت شریک من ساز و تو قرآنرا بآن ناطق گردانیدی و پشت
او را محکم ساختی و نبوت دادی و اینک من محمد نبی و صفی توام سینهٔ مرا گشایش ده و این
امر را بر من آسان گردان و از اهل من علی را وصی من و وزیر من گردان تا پشت من
بوی محکم شود ابوذر رضوان الله علیه میگوید که هنوز آنحضرت این کلام را تمام نکرده

بود که جبرئیل

بود که جبرئیل علیه السلم از نزد رب العالمین آمد و گفت یا سید المرسلین بخوان فرمود که
چه چیز بخوانم گفت بخوان إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ تا آخر آیت یعنی جز این نیست که متولی
مصالح شما و اولی بتدبیر امور شما خدای تعالی است و فرستادهٔ او و آنکسانی که ایمان
آورده اند آنانکه بپای داشتند نماز را و میدهند زکوة را در حال رکوع خود در نماز از
غایت حرص که بر احسان دارند و مسارعتی که در راه خدا در ادای نماز مینمایند و این آیت اوضح
دلایل است بر صحت امامت امیر المؤمنین علیه السلم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بلا فصل
زیرا که بعد از رسول اولی بتصرف و تدبیر در امور مردمان بموجب نص آنحضرت است و لفظ
جمع منافی آن نیست چه اهل لغت تعبیر بلفظ جمع کرده اند از واحد بر سبیل تفخیم و تعظیم و در
کشاف آورده که بلفظ جمع ایراد فرموده اگرچه سبب در واحد است تا ترغیب مردمان
باشد در مثل این فعل که از آنحضرت بظهور آمد تا مثل آن ثواب یابند و تا تنبیه باشد
بر آنکه سجیه و طبیعت اهل ایمان واجبست که بدین غایت بود از حرص بر بر و احسان و تفقد
فقرا بمرتبه که تاخیر روا ندارند اگرچه در نماز باشند و سوای آنحضرت کسی دیگر صدقه
با نماز جمع نکرده و از فعل آنحضرت استدلال کرده اند که فعل قلیل مبطل صلوة نیست
و دیگر آنکه نیت امر قلبی است نه لسانی زیرا که فعل آنحضرت در نماز مستلزم نیت بود چه هیچ
عملی بی نیت معتبر نیست و تلفظ در نماز که نه قرآن و نه دعا باشد مبطل است پس میباید
که قصد قلبی باشد نه لسانی وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ
اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و هر که دوست دارد خدای تعالی را بآنکه قیام بطاعت او نماید
و رسول او را بآنکه اتباع او را از دست نگذارد و آنانرا که ایمان آوردند یعنی امیر المؤمنین
را و اولاد و امجاد او را چه موصول همان عبارت از اوست بآنکه بدل و جان ایشانرا دوست
دارد و قدم از جادهٔ ایشان بیرون ننهند بدرستی که لشکر خدای تعالی ایشانند غالبان
چه بحکم الحق یعلو و لا یعلی اهل حق دایم غالب اند و این غلبه اتمام خواهد یافت در زمان

صاحب الامر عليه السلام در خبرست كه رفاعه بن زيد و سويد بن حارث از يهود كه اظهار
اسلام ميكردند و باخر منافق شدند و بعضى از صحابه را با ايشان طريق مودت و مصاحبت
درميان بود حق تعالى آيت فرستاد كه يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا الذين اتخذوا
دينكم هزوا ولعبا من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم والكفار اولياء
واتقوا الله ان كنتم مؤمنين اى كروه كرويدكان مكيريد آنان را كه كرفتند
دين شما را باستهزا و بازى يعنى ظاهر ميكنند اسلام را و مخفى ميدارند كفر را از آنانكه كتاب
داده اند ايشانرا پيش از شما يعنى يهود و فرا مكيريد كافران را نيز دوستان و بترسيد از
خداى تعالى بترك مناهى اكر هستيد شما مؤمنان چه ايمان حقيقى اقتضاى آن ميكند كه با دشمنان
حق دوستى نكنند واذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذلك بانهم
قوم لا يعقلون چون ندا ميزنيد يعنى بانك ميكويند و مردم را ميخوانيد بسوى نماز ميكيرند
آن منادات يا صلوة را بسخريه و بازى چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برميخواستند
يهود بطريق استهزا با يكديكر ميكفتند كه قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا ركعوا لا ركعوا و مى خنديدند
وطبرسى آورده كه ترسائى بود در مدينه هركاه كه مؤذن ميكفتى اشهد ان محمدا رسول الله
او كفتى سوخته باد دروغ كوى شبى خادم وى آتش بخانه وى درآورد ترسا با اهل و عيال
خود درخواب بود شراره از آن آتش جست و خانه را با جماعت كه در وى بودند تمام بسوختند
اين استهزاء ايشان باذان بانست كه ايشان كروهى اند كه تعقل نميكنند كه در اين استهزا چه عقوبت
با ايشان خواهد رسيد آورده اند كه ابو ياسر بن اخطب و رافع بن ابى رافع با نفرى از يهود
از حضرت رسالت صلى الله عليه و آله پرسيدند كه تو از پيغمبران بكدام ايمان دارى حضرت فرمود
كه ايمان دارم بخداى تعالى و آنچه بما فرستاده است كه ما انزل الى ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب
تا آخر آيت چون نام عيسى عليه السلام مذكور شد انكار نبوت وى كردند و كفتند بخدا اى كه نميدانيم
دينى بدتر از دين شما و نه از اهل دين شما كم بهره تر در دنيا و آخرت ايشان را از شما آيت آمد كه قل

[illegible]

يا اهل الكتب

يا اهل الكتاب هل تنقمون منا الا ان آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل من قبل
وان اكثركم فاسقون بكو اى محمد اهل كتاب مراد يهودند آيا عيب ميكنيد از ما و انكار
ميكنيد مكر آنرا كه ما ايمان آورده ايم بخداى و آنچه برما فرستاده است و پيش از ما چون توريت و انجيل
و ساير كتب و بسبب آنكه بيشتر شما فاسقانيد قل هل انبئكم بشر من ذلك مثوبة عند
الله من لعنه الله وغضب عليه وجعل منهم القردة والخنازير وعبد الطاغوت
اولئك شر مكانا واضل عن سواء السبيل بكو آيا خبر دهم شما را به بدتر از آنچه كفتيد كه دين شما
بدتر اديانست و اهل اين دين كم بهره ترند يعنى شما را آكاه نمايم و خبر دهم از دين قومى كه بدترند از
جهت جزائى كه ثابتست ايشانرا نزديك خداى تعالى پس بيان ميكند كه آن بدتر كيست آنكه لعنت كرد
خداى او را و خشم كرفت بر او و آن يهود بودند كه خداى تعالى ايشانرا از رحمت دور ساخته و بعرض
غضب خود درآورده و ساخت از ايشان بوزينكان يعنى مسخ كرد ايشانرا بدان صورت چنانچه اصحاب
سبت را و خوكان چنانچه منكران عيسى عليه السلام مايده را و آنكس كه پرستيد طاغوت را مراد كوساله است يا
كعب بن الاشرف يا آنرا كه در معصيت فرمان بردارى كرده اند آن ملعونان بدترند از جهت منصرف خود
در قيامت يعنى بازكشت ايشان به بدترين مكانى باشد و كمراه ترند از ميانه راستى راه واذا جاؤكم
قالوا آمنا وقد دخلوا بالكفر وهم قد خرجوا به والله اعلم بما كانوا يكتمون و چون بيايند
بشما منافقان يهود يا عامه اهل نفاق كويند كه ايمان داريم همچو شما و حال آنكه در مى آيند بكفر و ايشان
بيرون ميروند بكفر يعنى كفر با ايشانست در وقت دخول و خروج و خداى تعالى داناترست بآنچه
هستند كه مى پوشند از كفر و نفاق و كينه مسلمانان وترى كثيرا منهم يسارعون فى الاثم والعدوان
واكلهم السحت لبئس ما كانوا يعملون و بينى تو بسيارى از يهود يا منافقان كه شتاب ميكنند در
تحصيل حرام يا در كفتن دروغ و ظلم يا تجاوز از حد و در خوردن ايشان رشوت را يا ربوا را يا هر
بدچيزيست كه ايشان ميكنند لولا ينهاهم الربانيون والاحبار عن قولهم الاثم واكلهم السحت
لبئس ما كانوا يصنعون چرا باز نميدارند ايشانرا علماى ربانى و زاهدان از كفتن ايشان دروغ را

[illegible]

هرآینه

وخوردن ایشان ربوا را بد چیزیست که ایشان میکردند و بر نهی و منع ایشان نمی دارند آورده اند
که پیش از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بمدینه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت
میگذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود و ایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه
وتعالی برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بیهوده
بگشادند چنانچه حق سبحانه وتعالی خبر میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ
أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ° و گفتند یهودان دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل است
یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد بسته باد دستهای ایشان از خیر و رانده شده اند
از رحمت الهی بآنچه گفتند و نیشابوری در تفسیر خویش آورده که آنچه واقع شد در عصر ما از عجایب
قرآنی آنست که متعلق بود از یهود که او را سعد الدوله میگفتند و او شقی ترین مردم آن زمان بود
چون این آیت را شنید اتفاقا در بغداد واقع شد و فرود آمد در مدرسه مستنصریه مصحفی در آنجا
بود که زیبا نوشته بودند در زمان پیشین و کسی قادر نبود در آن زمان که آنچنان بنویسد آن
مصحف را حاضر کرد گفت این آیت را بمن بنمائید یعنی و غلت ایدیهم و لعنوا پس چون باو
نمودند فی الحال از آنجا تراشید و محو کرد هفته نگذشت که سلطان زمان بر وی غضب کرد و فرستاد
که غل در دستهایش نهادند و ببردند نزد او و چون چشم سلطان بر وی افتاد امر کرد بکشتن او و
او را باقبح وجهی کشتند حق تعالی رد میفرماید بر یهود که بلکه ید الله گشاده است یعنی عطای او
وافر و کرم او وافی است ید صفتیست من صفات خدا یا از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما
در آن اجز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت او دخل نمودن روا نباشد و در تبیان آورده
که این از متشابهات است و متشابه را بظاهر تفسیر نشاید کردن بلکه معنی وی را موافق بحکم او باید

نمود چنانچه

نمود چنانچه در این محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه مبالغه در اعطا بید واحد
واقع میشود اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست بر آنکه عطای او اکثر است
از حد احصا و اگر مراد بید نعمت باشد وجه در تثنیه او نعمت دنیا و آخرت باشد یا نعمت
ظاهره و باطنه چه روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضای حکمت و زیاده
میگرداند بسیاری را از یهود آنچه فرو می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن نافرمانی و کفر را
یعنی ایشان طاغی و کافر اند و با آنکه قرآن سبب رفع کفر و طغیانست با استماع آن
ایشان را این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذای که صالح است مراضی را
اما مریض را مرض او روی بازدیاد مینهد بآن عندنا افکنده ایم در میان طوایف
یهود چون قریظه و نضیر دشمنی و خصومت تا روز قیامت که قلوب ایشان متخالف
و اقوال ایشان مطابق نباشد هرگاه که برافروختند آتشی برای حرب کردن با رسول الله
صلی الله علیه وآله فرونشانید آن آتش را خدای تعالی بآنکه منازعتی در میان ایشان
افکند که بیکدیگر نتوانستند پرداخت و میشتابند در زمین برای تباه کاری که فتنه انگیزند
و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا
عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ° و اگر چنانچه اهل کتاب ایمان آوردندی
بمحمد صلی الله علیه وآله والسلام و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت
هرآینه ما دور کردانیدیم از ایشان گناهان ایشان را و در می آوردیم ایشان را یعنی حکم میکردیم
بدخول ایشان در بهشتهای پر از نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ
وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ° و اگر ایشان بپای میداشتندی احکام توریة و انجیل را
یعنی بدان عمل کردندی و اقامت کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان از نزد پروردگار ایشان
که آن قرآنست هرآینه بخوردندی روزی از زبر سر خویش و از زیر پای خویش این کنایه

از وسعت رزقت یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی یا دیدن باران و رستن گیاه یا میوه
ایشان چندان شدی که از زبر بر میچکیدی و از زیر پای بر میداشتندی از بسیاری که بر زمین
ریخته بودی از جهودان گروهی اند میانه رو و در راست کار یعنی آنها که بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله ایمان آورده اند و بسیاری از ایشان بد است آنچه ایشان میکنند که آن اقامت
بر کفر است و انکار بر پیغمبران و قرآن یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ
وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی
الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ عیاشی در تفسیر خود از ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری
رضوان الله علیهما نقل میکند که ایشان گفتند که حق سبحانه و تعالی امر فرمود پیغمبر خود را
صلی الله علیه و آله که امیر المؤمنین را علیه السلم بخلافت و امامت نصب کند و اخبار کند
مردم را بولایت و امامت او آنحضرت را دغدغه بخاطر مبارک خطور میکرد که مردم زبان
طعن خواهند گشود که ملاحظه ابن عم خود میکند و میخواهند که مناصب همه پیش ایشان
باشد حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد و این را بعینه سید ابو محمد باسناد خود از ابن
عمر در شواهد التنزیل آورده و ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی در تفسیر خود نقل میکند
از ابن عباس که این آیت در شان امیر المؤمنین علیه السلم نازل شده و از ابی جعفر محمد
بن علی الباقر و ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلم و اجلای اصحاب روایت
کرده اند که ایشان فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله که امیر المؤمنین را علیه السلم نصب فرماید بخلافت بعد از وی آنحضرت خوف کرد که این
امر شاق خواهد بود بر جماعتی از اصحاب او و غیر ایشان پس حق تعالی این آیت فرستاد تا
آنحضرت دلیر شود بر قیام بما مور به و خوف از کسی نکند حضرت حق فرمود که ای فرستاده بحق
برسان بکافه خلایق تمام آنچه فرو می آید بتو از پروردگار تو از جمله ولایت و امامت علی
علیه السلم و اگر چنین نکردی و آن را نرسانیدی پس تبلیغ نکرده رسالتهای او را زیرا که کتمان

بعضی ضایع

بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است و این مبالغه
است در این امر چه معلوم است که آنحضرت کتمان وحی نخواهد کرد و خدای تعالی نگاه میدارد
ترا از شر مردمان و از آن باک مدار که کسی را بقتل تو دست نخواهد بود بدرستی که خدای تعالی
راه نماید کافرانرا بتسلط بر تو و نه بفرمان برداری ایشان روایت که آنحضرت را ستمها حراست و پاسبانی
میکردند و چون آیت نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرده فرمود
که ای مردمان باز گردید که خدای تعالی مرا نگاه داشت که در کشف الغمه آورده اند که بعد از نزول
آیت زید بن ارقم روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که باز گشته بود از حجة
الوداع نزول اجلال فرمود بغدیر جحفه و غدیر خم هم گویند که واقعست میان مکه معظمه و
طیبه طیبه مدینه و فرمود تا آن محل را از شوک و خار پاک ساختند و بلندی قایم کردند و ندای
صلوات جامعه در دادند و ما بیرون رفتیم بجانب رسول الله صلی الله علیه و آله و روزی
بغایت گرم بود چنانچه هر که ردائی که داشت بواسطه شدت گرما در زیر پای انداخته نشست
چون همه مردم جمع شدند آنحضرت با ایشان نماز گذاردند و بعد از انصراف از نماز فرمود که الحمد لله
نحمده و نستعینه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا الذی لا هادی لمن اضل و لا مضل
لمن هدی و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اما بعد ای معشر مردمان
نخواهد بود نبی را از عمر مگر نصف عمر آنکه پیش از وی بوده و حال آنکه عیسی پیغمبر در میان قوم
خود چهل سال لبث کرد و من در بیستم سال از نبوت شرع و دین را قایم ساختم و کامل گر
دانیدم و بلاشک از شما جدا خواهم شد و من و شما هر دو پرسیده خواهیم شد یعنی فردای
قیامت از من خواهند پرسید که تبلیغ رسالت را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که محمد
در میان شما بچه کیفیت زندگانی کرد شما در جواب چه خواهید گفت همه برپای خواسته
گفتند یا رسول الله در جواب خواهیم گفت و گواهی داد که تو رسول و عبد اوئی و آنچه
حق ادای رسالت و امانت بود بتقدیم رسانیدی و هر چه شرط ارشاد و نصیحت بود بجای آوردی

و امر او را بر جای نیاوردی و قیام بعبادت او ننمودی تا وقتی که موقوف بودی بتجاند تعللی
تو اجزای خیر دهاد بعد از آن فرمود که آیا نیستید شما که گواهی میدهید بآنکه معبودی نیست
غیر معبود بسزا که بی شریک و بیهمتاست و محمد صلی الله علیه و آله رسول و بندهٔ اوست
و آنکه بهشت و دوزخ و بعث بعد از موت همه حقست و ایمان بهمه کتب او دارید همه گفتند بلی یا رسول
الله آنحضرت فرمود که من هم گواهی میدهم که درین قول صادقید و باز مصدق کشید بدانید
و آگاه باشید که چون من پیشتر از شما باشم بر حوض از برای آماده ساختن آن از جهت شما
و شما با من آن خواهید کرد که وارد کردانم شما را بر حوض پس در حالت ملاقات از شما خواهم
پرسید که با ثقلین که من در میان شما گذاشته بودم چگونه زندگانی کردید با یکدیگر
گفتند که ما نداستیم که ثقلین عبارت از چیست یکی از مهاجرین از آن میان برخواست گفت
یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد ثقلین چه چیز است فرمود که دو چیز است که بزرگتر
آن کتاب الله است که او رسنی است که یکطرف آن بید قدرت خدای عز و جل است و یکطرف
دیگر بدست شماست پس متمسک شوید بآن و چنگ در زنید تا نلغزید و گمراه نگردید و کوچکترین بآن
آن عترت منند زنهار نکشید ایشان را و با کین و قهر با ایشان سلوک مکنید که من درخواسته
ام از دانای نهان و آشکارا بآنکه وارد کرداند شما را بکنار حوض و آنرا بر من اعطا فرموده
پس قهر کنندهٔ ایشان قهر کنندهٔ منست و فرو گذارندهٔ ایشان فرو گذارندهٔ من و دوست
ایشان دوست منست و دشمن ایشان دشمن منست و سه نوبت این را اعاده فرموده گفت
بدانید که هیچ امتی هلاک نشده تا دینی و هوای نفس خود اختیار نکرده و غلبه نکرده بر پیغمبر خود تا
نقل ننماید کسی را که در میان ایشان بعدل و راستی سلوک میکرده یعنی این امور سبب
هلاکت آن امتست پس باین امور آن نباید گشت و دو چهارم دست امیر المؤمنین علی علیه
السلام گرفته بالا برد بر منبری که آنجا فرموده ساخته بودند و فرمود که هر که من مولای
اویم این علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن

دار هر که او را

دار هر که او را دشمن دارد و در روایت ائمه دیگر هم آورده و در کشف الغمه که یاری کن
هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را فرو گذارد بعد از آن از منبر فرود آمده نماز
ظهر بجماعت گذارد و اصح این قولست که این خطبه و موعظه پیش از نماز پیشین بوده
بنیم ساعت آنگاه فرمود که خیمهٔ او را در برابر خیمهٔ آنحضرت زدند تا امیر المؤمنین علیه السلام
آنجا بنشیند و مسلمانان را امر فرمود فوج فوج و گروه گروه بر او در آنجا بروند و آنحضرت را تهنیت و مبارک باد بگویند و
بیند دوازده هزار کس آنجا حاضر بودند در آن روز که بروی سلام کنند و او را بامیر
المؤمنین بخوانند پس چنین کردند بعد از آن بعضی از ازواج خود و دیگر زنان را باین
امر نمود ایشان امتثال لامر الرسول چنین کردند عمر برخواسته اظهار سرور کامل
نمود و گفت گوارا و مبارک باد ترا ای علی بامداد کردی که مولای من و مولای هر مؤمن
و مؤمنه و حسان بن ثابت اذن یافته بیتی چند درین باب گفت از الجمله یکی اینست
عربیه فَقالَ لَهُ قُم یا عَلیُّ فَاِنَّنی رَضیتُکَ مِن بَعدی اِماماً وَ هادیاً از قول پیغمبر
صلی الله علیه و آله میگوید که آنحضرت فرمود که برخیز ای علی و باین امر قیام نمای فرموده
که من راضی ام ترا بعد از من که امام و هادی خلایق باشی این کلام نص جلی است
از آنحضرت بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وی بلا فصل و اقامت
حجت باهره است بر کسی که درین امر نزاع دارد و منکران جزای انکار خواهند
یافت در روزی که عذر فایده نکند قُل یا اَهلَ الکِتابِ لَستُم عَلی شَیءٍ حَتّی تُقیموا
التَّوریةَ وَ الاِنجیلَ وَ ما اُنزِلَ اِلَیکُم مِن رَبِّکُم وَ لَیَزیدَنَّ کَثیراً مِنهُم ما اُنزِلَ
اِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الکافِرینَ بگو ای اهل کتاب
نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را
یعنی آنچه اصول دینست از آن بپای قیام نمایید آن امر را اگر در هر دو کتاب فرموده و آن
ایمان آوردنست بمحمد صلی الله علیه و آله و تا زمانی که بپای دارید او امر و نواهی او را

که فرستاده میشود بشما از پروردگار شما یعنی قرآن و زیاده میکند بسیاری از یهود
و ترسا آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی با سماع قرآن می افزاید ایشانرا سرکشی
دی و ناگرویدگی پس اندوهناک مباش تو بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران اِنَّ الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا وَالَّذِيْنَ هَادُوْا وَالصَّابِئُوْنَ وَالنَّصٰرٰى مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ
الْاٰخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ بدرستی که ایمان آوردند
بزبان و آنها که دین یهود گرفتند و صابیان و ترسایان همچنین کسی که ایمان آورد
از اینها بدل صافی و نیت خالص بخدای و بروز بازپسین و بکند عمل پسندیده پس هیچ
ترسی نبود بر ایشان از هجوم عقاب و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت
ثواب لَقَدْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ وَاَرْسَلْنَآ اِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا جَآءَهُمْ
رَسُوْلٌ بِمَا لَا تَهْوٰٓى اَنْفُسُهُمْ فَرِيْقًا كَذَّبُوْا وَفَرِيْقًا يَّقْتُلُوْنَ هر آینه ما که فرا گرفتیم
بزبان انبیا پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان محمد صلی الله علیه و آله و فرستادیم
بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهم السلم هرگاه که آمد بدیشان رسولی با آنچه
نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه گروهی را تکذیب کردند
چون عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و گروهی را بودند که میکشتند چون ذکریا و یحیی
و شعیب علیهما السلم وَحَسِبُوْٓا اَلَّا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ فَعَمُوْا وَصَمُّوْا ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ
عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوْا وَصَمُّوْا كَثِيْرٌ مِّنْهُمْ وَاللّٰهُ بَصِيْرٌۢ بِمَا يَعْمَلُوْنَ و می پنداشتند بنی
اسرائیل آنکه نباشد بلایی و محنتی ایشانرا بقتل و تکذیب انبیا علیهم السلم پس کور شدند ایشان
از دیدن راه حق و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلم پس عرض کرد
خدای تعالی توبه را بر ایشان ببعثت عیسی علیه السلم یعنی باز گشت بر ایشان برحمت بعد از توبه
ایشان پس دیگر باره کور و کر گشتند بسیاری از ایشان با نکار محمد صلی الله علیه و آله و
خدای تعالی بیناست بآنچه ایشان میکنند و مناسب آن پاداشت بدیشان خواهد رسید لقد

کفر الذین

كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيْحُ يٰبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ اعْبُدُوا
اللّٰهَ رَبِّيْ وَرَبَّكُمْ اِنَّهٗ مَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَاْوٰىهُ
النَّارُ وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی
گفتند بدرستی که خدای تعالی او مسیح پسر مریم است و گفت مسیح که ای بنی اسرائیل بپرستید خدای
که پروردگار من و آفریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق
را سزد نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را بدرستی که هر که شرک آرد بخدای تعالی
پس بدرستی که خدای حرام کرد بروی بهشت را و جای او در دوزخ است و نیست ستمکاران که
وضع عبادت کرده در غیر موضع او کرده اند هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان
لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّآ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ وَاِنْ لَّمْ يَنْتَهُوْا
عَمَّا يَقُوْلُوْنَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ بدرستی که کافر شدند
آنان از ترسایان که از فرط نادانی گفتند که الله یکی از سه الهست معتقد مرقوسیه از نصاری
آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان اله اند و خدای
تعالی یکی از این سه است و نیز گویند که زعم ایشان آنست که اب یکی است و ابن یکی و روح
یکی و کل مجموع یکی و این معلوم البطلانست بالبدیهه زیرا که سه چگونه یکی باشد و یکی چون
سه باشد پس لاجرم حق تعالی رد میفرماید مقاله ایشانرا که بحال آنکه نیست در وجود
ذاتی واجب مستحق عبادت مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعال از توهم
شرکت و اگر باز نایستند این قوم از آنچه میگویند بتوحید قایل نشوند هر آینه برسد
آنانرا که کافر شدند از ترسایان عذابی که الم او دایم بود اَفَلَا يَتُوْبُوْنَ اِلَى اللّٰهِ وَ
يَسْتَغْفِرُوْنَهٗ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ آیا رجوع نمیکنند بخدای تعالی از قول بتثلیث و
آمرزش نمیخواهند از و باعتقاد بتوحید استفهام بمعنی امرست یعنی باید توبه و استغفار
کنند و خدای تعالی آمرزگارست تایبانرا مهربانست بر مستغفران درین آیت تحریض است

باستغفار و ترغیب بر توبه مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ
أَنَّى يُؤْفَكُونَ نیست مسیح پسر مریم که ایشان او را خدای میگویند مگر فرستادهٔ از خدای
تعالی بدرستی که گذشته اند پیش از فرستادگان خدای تعالی و او را معجزات داده است چنانچه
ایشان را نیز عطا کرده پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت
و آن عجیب تر است و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم نیز بی پدر و مادر موجود گشت و آن عجیب تر است
پس آیات انبیا ایشان را از معبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد و مادر او
یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی مینمود کما قال الله تعالی وَصَدَّقَتْ
بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر آدمیان محتاج غذا
بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد بنگر که چگونه بیان
میکنیم برای ایشان دلایل توحید را پس باز بنگر در حال ایشان که چگونه برمیگردانند ایشان را
از دریافتن و پذیرفتن حق قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا
وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بگو ترسایان را که آیا می پرستید دون خدای تعالی
آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما نه زیان و نه سود یعنی عیسی علیه السلم تصرف آن
نداشت که مثل خدای تعالی برساند بلای از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا و خدای
تعالی معبود بحقست او است شنوای اقوال باطلهٔ شما دانا بعقاید فاسدهٔ شما قُلْ يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ
وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ بگو ای اهل کتاب از یهود و نصاری غلو مکنید
در دین خود غلوی که ناحق باشد مراد مبالغهٔ یهود است در مذهب عیسی و افراط نصاری
در مدح او و پیروی مکنید اهوای قومی را از اسلاف خود که بجهل گمراه شدند پیش از این
یعنی قبل از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعناد گمراه ساختند بسیاری را و ثابت بودند

بر ضلالت

بر ضلالت و گمراهی از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب یعنی جهودان بر زبان داود علیه السلم
که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم یا آنکه گفت اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء و مثل
المنطقة علی الحقوین حق تعالی ایشان را مسخ کرد به بوزینگان و بر زبان عیسی علیه السلم
که گفت اللهم العنهم کما لعنت اصحاب السبت ایشان خوکان کرد دیدند و ایشان پنج هزار
کس بودند که زنان و طفلان در میان ایشان نبودند این لعن مر ایشان را بسبب آن بود که نا
فرمانی کردند و بودند که از حد در میگذشتند كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ
لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را از عمل زشت
که میکردند بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند درین آیت تهدید عظیم است
آنها را که نهی منکر نفرمایند با آنچه توانند تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ
خَالِدُونَ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان دوستی میکنند
با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوهٔ بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب
مسلمانان تحریض کرد هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان نفسهای
ایشان و آن چه چیزیست آنکه خشم گرفت خدای تعالی بر ایشان و ایشان جاویدان باشند
در عذاب وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ
أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و اگر باشندی یهود که ایمان آرندی بخدای و به پیغمبر
او و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریة هر آینه نگرفتندی مشرکان را بدوستی
چه فرمان موسی علیه السلم و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند و میشاید که مراد
منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد صلی الله علیه و آله ایمان داشتندی با اهل کفر

کردی اهل

دوستی نکردندی ولیکن بسیاری از یهود یا منافقان از روی دشمنی خارج اند
از دایره ایمان لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ
الَّذِينَ اَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا
اِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَاَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ هر آینه
می یابی تو سخت ترین مردمان را از روی دشمنی مر آنکسانی را که گرویده اند جهودان را
و آنانکه شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مؤمنان را جهودان و مشرکانند و بدین
سبب در مخالفت شما موافقت دارند و می یابی نزدیکترین مردمان را از روی دوستی
با مؤمنان آنان را که میگویند که ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر است از یهود و
مشرکان استظهار میجویند آن قربت و مودت بسبب آنست که بعضی از ایشان را دانا
یان راست گویند و عابدان صومعه نشینان و بسبب آنکه گردنکشی نمیکنند از قبول حق
ارباب تفسیر آورده اند که مراد از آنها که قرب و مودت با مؤمنان داشته اند نجاشی و
اصحاب ویند چه از نصاری جمعی که قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد میکوشیدند
کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب علیه السلام استماع کردند
دلهای ایشان بمسلمانان مایل شد و نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت
محمد مصطفی صلی الله و آله فرستاد و چون ایشان باستانه رسالت پناهی رسیدند آنحضرت
سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام را قبول کردند با یکدیگر گفتند
که قرآن چه شباهت دارد بآنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده و مقصود از قائلان
انا نصاری ایشانند الجزء السابع وَاِذَا سَمِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ
اَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا
مَعَ الشَّاهِدِينَ و چون میشنوند این علما و عباد از جعفر طیار یا سید مختار
صلی الله علیه و آله الاطهار آنچه فرو فرستاده است برسول می بینی چشمهای ایشان را که
از رقت دلهای

از رقت دلهای ایشان میریزد اشک را از آنچه شناختند از سخن راست میگویند
که ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر صلی الله علیه و آله پس
بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد
صلی الله علیه و آله یا ما را داخل امت محمد ص گردان که گواهان انبیا اند روز قیامت در حضرت
که یهود رفقای جعفر را علیه السلم سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید بعد تهاست که ما را
دعوت میکند و قبول نمیکنیم یا اهل حبشه یا نجاشی گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده
حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند که وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا
جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ اَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ و چیست ما را که ایمان
نیاریم بخدای و آنچه بما آمد از حق تعالی یعنی کتاب و پیغمبر صلی الله علیه و آله و حال آنست
که طمع میداریم آنکه درآورد پروردگار ما را به بهشت با گروه صالحان یعنی امت
حضرت رسالت انه صلی الله علیه و آله و سلم فَاَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پس جزا داد خدای
ایشان را بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد بوستانهای که میرود از زیر درختان
یا منازل آن جویهای جاویدان باشند در آن و اینست پاداشت نیکوکاران وَالَّذِينَ
كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولَٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ و آنانکه کافر شدند و بدروغ
داشتند آیتهای ما را آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برای اصحاب وصف قیامت میکرد و از اهوال آن روز
شمه یاد میفرمود از اهل البیت امیر المؤمنین علیه السلم و نه تن دیگر از اصحاب که ده تن باشند مثل
سلمان و مقداد و ابوذر و ابن مسعود رضوان الله علیهم و امثال ایشان در خانه
عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیت عمر روز بصیام و شب بقیام
گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا

دنیا کرده و گلیم پوشیده کرده عالم برآیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید بایشان گفت که من مامور نیستم بدانچه شما فکر
کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب
قیام نمایید و خواب کنید که من بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم
و چربی میخورم و بزنان در می آیم فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي این آیت نازل شد علی بن ابراهیم
رحمه الله در تفسیر خود آورده که روایتست از ابی عبد الله علیه السلم که این آیت
در شان امیر المؤمنین علیه السلم و بلال و عثمان بن مظعون سمت نزول یافته
و چنان بود که امیر المؤمنین علیه السلم قسم یاد فرمود که شب خواب نکنم هرگز مگر
آنچه خدای تعالی خواهد آنحضرت مقید بما شاء الله ساخت و بلال سوگند خورد
که هرگز در روز افطار نکند یعنی صایم الدهر باشد و ابن مظعون سوگند یاد
کرد که هرگز زن نخواهد اما در کنز العرفان ده تن از صحابه ذکر کرده و امیر
المؤمنین را علیه السلم ذکر نکرده و اصح این قولست زیرا که از آنحضرت عجب چیزی بوقوع
آید که از آن کفاره باید داد اگرچه ان شاء الله روایت کرده اند از آنحضرت والله
اعلم و دیگر ذکر کرده در تفسیر که بعد از این که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مردمان را جمع کرد و خطبه خواند و فرمود که چه حالست این جماعت را که حرام کرده
اند بر خود زنان و بوی خوش و خواب و مشتهیات دنیا را من شما را نمیفرمایم که قسیس
و رهبان باشید چه در دین من ترک زنان و گوشت روا نیست و اتخاذ صوامع
از این قبیل و سیاحت امت من صوم است و رهبانیت ایشان جهاد خدا را بپرستید
و شرک بوی میارید و حج و عمره بجای آرید و نماز بگذارید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان
بدارید و بآنچه بآن مامور شده اید مستقیم باشید چرا که آنانکه پیش از شما بودند هلاک شدند
بسبب تشدیدی که برخود کارها تنگ میگرفتند حق تعالی نیز برایشان تنگ میگرفت پس آنجماعت

النکاح سنتی

بدل مواضع

که صومعها

که صومعها اختیار میکنند و رهبانیت پیشه مینمایند در دیارات از بقای ایشانست چه
رهبانیت در اسلام نیست پس این آیت فرود آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا
طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ای گروه
مؤمنان حرام مکنید برخود چیزهای پاکیزه و لذیذ را که بر شما حلال کرده است و تجاوز
مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخت شما برخود حرام مسازید بدرستی که خدای تعالی
دوست نمیدارد آنها را که از حد در گذرانند وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَا
تَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ و بخورید از آنچه خدای تعالی روزی داده
است شما را در حالتی که حلال و پاک باشد و بترسید در تحریم ما احل الله از آن خدای
که شما بدو گرویده اید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندها
که خورده ایم آیت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ
الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ
كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ
إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
مواخذت نمیکند خدای تعالی شما را بلغو در سوگندان شما و لغو آنست که بی قصد بر زبان
کنند و لیکن مواخذت میکند شما را بآنکه بربندید سوگند ها را و یمین معقود آنست که بزبان
گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی را بشکنید پس کفاره او کفاره جامع است میان تخییر
در سه امر اول و ترتیب بعد از عجز از اول و اول طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی و مراد
از مسکین کسیست که او را زکوة واجب توان داد از میانه آنچه او را اطعام میکنید اهل خود را و
اوسط در نوع مراد است نه در قدر یا کفاره پوشش ده درویشست در قول اصح پیراهن کافیست
یا کفاره آزاد کردن بنده مؤمن است پس هر که نیابد از این کفارات ثلث پس کفارت او روزه
داشتن سه روز است پی در پی این که مذکور شد کفارت سوگندهای شماست چون سوگند بشکنید

که خدای تعالی

خود را
و بشکنید و نگهدارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید سوگند خود را همچنین که کفارت
یمین و ایمان کرده هویدا میکند و روشن میگرداند خدای تعالی برای شما نشانهای شرع را شاید که
شما شکر کنید نعمت این بیان و تعلیم را یا ایها الذین امنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب
و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و مفسران بر آنند که در باب
خمر حق سبحانه و تعالی چهار آیت نازل کرده اند اول در مکه و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون
منه سکرا و دیگر قل فیهما اثم کبیر و دیگر یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری
و دیگر این آیت و اما در کنز العرفان آورده که در مذهب امامیه خمر حرام بوده و مباح نبوده
در هیچ شریعتی هرگز و امیر المؤمنین علیه السلم فرموده که اگر قطره از آن در چاهی افتد و
بجای او مناره بسازند من بر آن بانگ نگویم و اگر قطره در دریای واقع شود و آن دریا خشک
گردد و در آنجا گیاهی بروید من گوسفند آنجا نچرانم یعنی مبادا که آن گیاه بخورد و مرا از آن
گوشت باید خورد پس این آیت آمد که ای گروه مؤمنان جز این نیست که خمر و همه مسکرات
در این داخلند و قمار و این نیز عام است نرد و شطرنج و لعب بیض و غیر آن و بتانی که
نصب کرده اند برای عبادت و حرام است نیز تکسب بعمل آن و تیرهای اقداح پلید است از وسوسه
شیطانست و تزیین او پس اجتناب کنید از این پلیدیها تا باشد که رستگار شوید بدین اجتناب
انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم
عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون جز این نیست که میخواهد شیطان آنکه افکند
در میان شما دشمنی و خصومت در خوردن خمر و باختن قمار و باز دارد شما را از یاد کردن
خدای تعالی و گذاردن نماز پس آیا هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است
یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در کنز العرفان آورده که در این
آیت نه دلیل است بر حرمت خمر و در تیسیر ده دلیل آورده اول خمر را با قمار قرین ساخت و
قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و آنرا

هر حرامهاست نیز حرام بوده سیم اورا رجس گفت یعنی پلید و هرچه پلید است حرام است چنانچه
فرموده که این از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان بود حرام بود پنجم امر فرموده که از وی برکناره
شوید و هرچه دور بودن از و فرض است حرام بود ششم آنکه رستگاری را با اجتناب آن منوط
و متعلق ساخت و هرچه رستگاری در اجتناب از و بود حرام است هفتم که سببی دشمنی و
خصومت است و هرچه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام است هشتم باز دارنده است
از یاد خدای تعالی و هرچه بنده را از یاد خدای تعالی باز دارد حرام است نهم سبب منع
از نماز پس پیشک حرام بود که باز دهم فرموده که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هرچه ترک
آن فرض است حرام است روایت کنند جابر رحمة الله علیه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود
لعنت کرده شده خمر و آشامنده و فشارنده و ساقی و فروشنده و خورنده ثمن آن اعرابی
برخواست و گفت یا رسول الله من تجارتی بآن میکردم و از فایده آن مرا مالی بسیار پیدا شده
اگر آنرا و سیلهٔ طاعت سازم هیچ فایده و نفعی باشد مرا از آن آنحضرت فرمود که اگر تمام آنرا
انفاق کنی بغیرا و در جهاد صرف کنی که نزد خدای تعالی بقدر بال پشه اعتبار ندارد و حق
تعالی قبول نمیفرماید مگر پاک و طیب را پس آیت قل لا یستوی الخبیث و الطیب نازل شد
از تهدید آن بود را احادیث و رود یافته عاقلانرا همین کافیست که شارب خمر مانند بت پرست
است و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و احذروا فان تولیتم فاعلموا انما علی
رسولنا البلاغ المبین و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر و فرمان برداری
کنید رسول را آنچه امر و نهی کند و حذر کنید از مخالفت خدا و رسول پس اگر اعراض کنید از
امر و نهی پس بدانید که بر رسول ماست رسانیدن روشن پس حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض
شما او را ضرر نکند آورده که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله
حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت مرگ چشیده اند چون باشد اما اصح آنست
که در شأن عثمان بن مظعون و جماعت که از پیش گذشت بودند این آیت نازل شد که لیس علی الذین

آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات ثم
اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین نیست بر آنانکه ایمان آورده
وعمل صالح کرده اند گناهی در تناول مباحات یا اجتناب از محرمات و بر قول اول یعنی
نیست که پیش از اطلاع حرمت خمر ارتکاب آن نموده اند چون پرهیز کنند از شرک و شبهات بر آنان
ورزند بر ایمان و بکنند کارهای پسندیده پس پرهیز فرمایند از محرمات و ایمان آورند
بتحریم آن پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی و کارهای نیکو یا احسان ورزند
و نیز تکرار اتقا یا باعتبار اوقات ثلثه باشد از ماضی و حال و استقبال یا با
عتبار احوال ثلثه اول باعتبار حال او باشد با نفس دوم باعتبار حال او با
حق تعالی یا باعتبار مراتب ثلث باشد از مبدأ و وسط و منتهی و در آخر بدل
ایمان باحسان اشارتست بقول پیغمبر صلی الله علیه وآله در تفسیر احسان که الاحسان
ان تعبد الله کأنک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و خدای تعالی دوست میدارد
محسنان و نیکوکاران را در کنز العرفان آورده که مرویست که قدامة بن مظعون شراب
خورد در زمان عمر و خواست که اجرای حد کند بر و قدامه گفت که بر من حد واجب
نیست و این آیت را بر و خواند عمر از و دست بداشت این خبر بامیر
المؤمنین علیه السلم رسید فرمود بمسجد و عمر آنجا بود گفت چرا ترک حد کردی
بر قدامه گفت این آیت را بر من خواند امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که قدامه از
اهل این آیت نیست چه مرتکب حرام شده و اهل ایمان بموجب آیت حرام را حلال
نمیدانند پس او را باز گردان و توبه اش بده با آنچه گفته پس اگر توبه کرد اجرای
حد بر وی کن و اگر توبه نکرد او را بقتل آر که او از ملت اسلام خارجست این خبر بقدامه
رسید آمد و اظهار توبه کرد آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه
مسلمانان غلبه کرده در میان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام

بسته بودند

بسته بودند از حرمان شکار متألم شدند حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد یا ایها
الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم لیعلم
الله من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم ای گروه
گرویدگان هر آینه می آزماید خدای تعالی یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بچیزی
از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که میرسد بدان دستهای شما چون صغار صید
و نیزهای شما چون کبار صید این ابتلا برای آنست که تا ممیز گرداند خدای تعالی تا بدانند
دوستان او آنکس که از وی میترسد در غیب یعنی در حالتی که منفرد است از مردم یا در
حالتی که غایب است از رؤیت پس هر که از حد درگذرد و شکار کند بعد از این ابتلا پس
مر او راست عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم
ومن قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل
منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک صیاما
لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد فینتقم الله منه والله
عزیز ذو انتقام ای کسانی که ایمان آورده اید مکشید شکار را آنچه ماکول اللحم است
مطلقا حرام است و غیر ماکول اللحم که گویند که شیر و روباه و خرگوش و سوسمار و یربوع
و خارپشت نیز حرام است صید کردن آن و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره واجب
یا نفل و هر که بکشد صیدی را از شما بعمد و خطا و نسیان نیز و قبل بعمد دانست سبب نزول
اوست در باب کسی که در احرام مرتکب صید عمد شده چنانچه آورده اند که ابو الیسر در عام
حدیبیه گورخری بنیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارتست بدوست پس برو واجبست
جزای مانند آنچه بکشته است از چهارپایان مثلا اشتر مرغ مثل و شتر است و خر وحشی مثل
او گاو است و آهو مانند آن گوسفند است و آنچه میان ایشان مماثلت نیست پس اگر معین است
جزای آن واجبست آن معین والا پس قیمت بر وجهی که در کتب فقه مبین است

حکم کنند بیان جزا دو صاحب عقل و دانش از اهل ملت شما و منقول است که صادقین
علیهما السلام ذا عدل خوانده اند و فرموده اند که مراد بذوی العدل رسول الله است و بعد از
آنحضرت نایب مناب او که امام است و موید این خواهد بود یعنی ایشان حکم کنند که مماثل آنچه
کشته شده از نعم کدام میتواند بود در حالتی که آن جزا قربانی باشد رسانیده بکعبه اگر در
احرام عمره بوده ذبح کند در حرم نفس کعبه در جزوره و آنجا تصدق کند و اگر در احرام حج
بوده بمنی ذبح نماید و آنجا بصدقه بدهد یا بدوست کفاره آن اطعام دادن درویشان
یا برابر طعام که میدهد روزه داشتن یعنی هرگاه مثلا شتر مرغ را در حرام کشته بدوست شتری
چنانچه گذشت پس اگر عاجز است تقویم کند شتر را و ثمن آنرا گندم بخرد و شصت مسکین را طعام
کند هر مسکینی را نصف صاع پس اگر از اطعام عاجز است روزه بدارد از هر مسکینی یک روز
و اگر گور خر کشته باشد بدوست ماده گاوی پس اگر عاجز است ثمن آنرا گندم خریده سی مسکین
را طعام کند و اگر از آن عاجز است از هر مسکینی یکروز روزه بدارد و اگر آهوی کشته پس بدوست
گوسفندی و اگر از آن عاجز است ثمن آنرا گندم ستاده ده مسکین را طعام کند و اگر عاجز باشد
از هر مسکینی یکروز روزه بدارد در گذشت و عفو کرد خدای تعالی از آنچه گذشته است که محرم
صیدی کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بود و هر که باز گردد بمثل این عمل پس خدای
تعالی انتقام کشد از و و خدای تعالی غالبست در حکم خود خداوند انتقام است بر کسی که [illegible]
نمیکند از معصیت احل لکم صید البحر وطعامه متاعا لکم وللسیارة وحرم علیکم صید
البر ما دمتم حرما واتقوا الله الذی الیه تحشرون حلال کرده شد مر شما را شکار دریا
مراد از حیوان بحر آنست که ممکن نباشد زیست او مگر در آب و در و تخم کند و زاید و آنچه از و [illegible]
حلال است خوردن او و اگر [illegible] باشد وطعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی از ماهی آنچه نمک زده یا ماهیت
و قدید کرده برای تمتع یا انتفاع شما و برای کاروان شما که تردد میکنند از ماهی تری و تازه و صلوح
قدید و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان ما دام که باشید شما احرام یا فتکان و آنچه محل نیست صید کرده

بر محرم حرامست

کشتن
بر محرم حرامست از روی خوردن و اشارت و دلالت کردن و بستن و فروختن و خریدن و مالک
آن شدن و نگاه داشتن و بترسید از خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد از جهت پرسش حلال
و حرام در کتاب کشف الغمه و منهاج الکرامه و دیگر کتب این مضمون را آورده اند که بعد از وفات امام رضا
علیه السلام مامون خواست که دختر دیگر خود را ام الفضل بامام محمد جواد تقی علیه السلام بدهد عباسیان
مانع بودند که او کوچک است و در سن هفت و هشت و وفور علم و کمال ندارد و مصلحت نیست
مامون گفت چنین نیست ایشان اهل بیتی اند که میان کوچک و بزرگ ایشان فرق نیست در دانش
و فضل و کمال و اگر باور ندارید امتحان کنید علما بسیار جهت قاضی یحیی بن اکثم که عالم و قاضی
و تتبع کرد فرستادند و او را حاضر کردند که از امام علیه السلام مسئله بپرسد که او عاجز شود چون مجلس
منعقد شد و قاضی یحیی بن اکثم گفت بامام که اذن میدهی که از تو چیزی پرسم آنحضرت فرمود که
سوال کن از هر چه خواهی یحیی گفت چه میگویی در باب محرم که بکشد صید را آنحضرت فرمود که او
در حل کشته یا در حرم عالم بود محرم یا جاهل او را بعمد کشت یا بخطا این محرم حر بود یا عبد صغیر بود
یا کبیر در محل رفتن بود یا باز گشتن این صید از ذوات الطیر بود یا غیر ذوات الطیر از صغار
صید بود یا از کبار صید محرم مصر بود یا پشیمان قتل این صید در شب بود یا در روز محرم بعمره
بود یا بحج قاضی متحیر شد و طلب معذرت نمود و عجز او ظاهر گشت نزد اهل مجلس آنگاه مامون روی
آورد و گفت اکنون دانستید صدق سخن مرا بعد از آنکه مردم رفتند از مجلس و خواص ماندند
مامون التماس کرد که وجوه آنرا بتفصیل بیان فرماید امام فرمود که هرگاه کشت محرم صیدی را در حل
و آن صید از کبار ذوات الطیر بود پس بر و گوسفندی لازم گردد و اگر کشتن او در حرم بود جزای
او را مضاعف سازد و اگر جوجه او در حل بکشد بره لازم گردد که باز گرفته باشد از شیر و اگر
او را در حرم کشته باشد پس بدوست بره و قیمت جوجه و اگر از وحش بوده باشد از حمار وحشی بدوست
بقره و اگر شتر مرغ باشد بدوست شتری و اگر آهو باشد بدوست گوسفندی چنانچه سمت ذکر
یافت و اگر چیزها از اینها را در حرم کشته باشد پس بدوست جزای مضاعف که هدی باشد

رسانند بکعبه و اگر احرام از برای حج بوده قربان کند در منی و اگر از برای عمره بوده
قربان کند بفنای کعبه و این نیز مذکور شد و جزای صید بر عالم و جاهل یکسانست و در عمد
مرور گناه است و گناه رفع میشود در سبیل خطا از و و کفاره جزا برو هست و کفاره
عبد بر سیئات او و بر صغیره کفاره نیست و آن کبیره واجبست و از نادم و پشیمان عذاب
آخرت ساقط میشود و واجب میگردد و بر مصر عقاب آخرت و حال الائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از آنست که در تقریر زبان و تحریر بیان گنجد
جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ
وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ
اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ گردانید خدای تعالی کعبه را بیت الحرام و خانه محرمیت سبب
قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت
آنکه ایمنی از نهب و قتل از دست ضعفا در آسایش اند بسبب ایمنی و اغنیا بسبب تحصیل فایده
در راحت اند و بعضی گفته اند معنی این آنکه حیات مردمان بکعبه است که
اگر یکسال همه ترک حج کنند همه هلاک شوند و این مضمون را علی بن ابراهیم رحمه الله
از اهل البیت علیهم السلم نقل میکند که ایشان فرموده اند که مادام که کعبه موجود هست و مردم حج
میروند هلاک برایشان دست نمی یابد و هرگاه که منهدم شود نعوذ بالله و مردم
حج قیام ننمایند البته هلاک شوند و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات
مردم و آن چهار ماه است ذو القعده و ذو الحجه و محرم که اینها را فرد گویند و رجب
او را فرد نامند که در این ماهها ایمن اند از قتل و نهب و غارت و باصلاح احوال خود
می پردازند و کار حج در و نیز میسازند و گردانید قربانی و ذوات القلاید را سبب قیام
کار آنکه با آنها از تعرض دزد و حرامی مأمون و مصون اند و مساکین و محاویج از آن منتفع
و محفوظ آنچه گفته شد برای آنست تا بدانید آنکه بتحقیق خدای تعالی آنچه در آسمانهاست

وآنچه در زمینهاست

وآنچه در زمینهاست از جواهر و اجسام و اعراض کلیات و جزئیات آن از آنست که وضع
این احکام فرموده بجهت دفع مضار و جلب منافع و بدرستی که خدای تعالی بهمه چیز داناست پس
آنچه مقرر میکند از حلال و از حرام از روی علم و حکمت این تعمیم بعد از تخصیص است و مبالغه بعد
از اطلاق و این از حسن انتقالاتست در کلام اِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ بدانید که خدای تعالی سخت عقوبتست هر کسی را که ارتکاب محارم او میکند و بدرستی
که خدای تعالی آمرزگارست و مهربان بر کسی که از محرمات بپرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را
عذری نماند و خدای تعالی میداند آنچه آشکارا میکنید و آنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب
و فعل و عزیمت قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ بگو ای محمد مساوی نیست پلید و پاک این حکم عام است
در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن و اگرچه بشگفت آرد ترا ای
سامع بسیاری خبیث که آن حرامست هرچند بسیار باشد که او را برکت نیست و حلال هرچند اندک
باشد با برکتست زیرا که کثرت حرام در تحقیق قلتست و لذت او در آخرت ذلت و نقد او بضایع
است و صرف عمر در طلب او حیف پس بترسید از خدای تعالی در استحلال محرمات ای خداوندان
عقلهای صافی شاید که شما رستگار شوید آورده اند که بعضی از سؤالها از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله میکردند که مصلحت ایشان در آن نبود و سبب غضب آنحضرت میشد گویند
که مردی از بنی سهم برخواست که او را عبد الله بن حذافه میگفتند و طعنی در نسب وی بود گفت
یا رسول الله پدر من کیست فرمود که حذافة بن قیس و دیگری برخواست و گفت یا رسول الله
پدر من کجاست آنحضرت فرمود که در آتش و ابن عباس نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت
رسول الله صلعم سؤالها میکردند یکی می پرسید که اشتر من کجا باشد و از این مقوله میپرسیدند حق تعالی این
آیت فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ

وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ
ای کسانی که گرویده اید مپرسید از چیزهای که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن اندوهگین
کرد اند شما را و مپرسید از چیزهای که اگر بپرسید ازان در وقتی که فرود آید قرآن آشکارا
کرده شود برای شما عفو کرد خدای تعالی ازان یعنی مپرسید از چیزهای که خدای در گذرانید
آنرا و بیان تکلیف نکرد بندگان را آورده اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقة بن مالک
گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم ازو اعراض فرمود
او سه نوبت این سخن را اعاده کرد آنحضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی
و شما را توانایی آن نبودی فاترکونی ما ترکتکم و این آیت نازل شد که خدای در گذرانید
و برین سوال شما را مواخذ نساخت و خدای تعالی آمرزنده است که عفو میکند بردبار است که
تعجیل عقوبت نمی نماید قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ بدرستی که
پرسیدند ازین چیزها گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و قوم عیسی علیه السلم
که طلب مائده کردند پس گشتند از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب
نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیکبخت انست که از حال دیگران عبرت گیرد و بفضول و فعل
فضولی اشتغال ننماید آورده اند که عمرو بن یحیی بن قمعة بن خندف که مالک مکه شد
هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بود بدین جاهلیت دعوت کرده و از
دین اسمعیل علیه السلم منحرف ساخته بر بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان کرده و تعیین
بحایر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن
بزادی و بطن آخر مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن او باز
کردندی و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند
و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای آن بیمار و قدوم آن مسافر گفتی
ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی و در هیچ حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و

گوسفندی

گوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن هفتم او ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند
ازان ماست در میان رمه سر میدادند و اگر مذکر بودی میگفتند که ازان خدایان ماست آنرا
ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نمی کشتند و میگفتند وصلت اخاها یعنی انثی برا
در خود پیوست و برادر حکم او گرفته او را وصیله خواندندی و فحلی که ده سال ناقه را آبستن
ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد و سواری نمیکردند و از هیچ آب و گیاه منع
نمی نمودند و او را حام میگفتند که از زمان عمرو بن یحیی تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
اهل این قبایل بدین بدعت ها آیین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین فرموده
حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان فرموده آیت فرستاد که مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ
وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ
لَا يَعْقِلُونَ یعنی نگرده است خدای تعالی و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز از ناقه
گوش شکافته و نه ناقه بچرا گذاشته و نه شاتی که به برادر پیوسته بود و نه حمایت کننده ظهر
خود ولیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او افترا می کنند و می بندند بر خدای
دروغ را که تحریم اینها که بدو نسبت میکنند و بیشتر کافران نمیدانند حلال و حرام را و در
تحقیق آن عقل را کار نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَ
لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ و چون گویند مر ایشان را که ای سر
گشتگان بیایید بانچه خدای تعالی فرو فرستاده است از حکم حلال و حرام و بیایید برسول که بیان
کننده آن حکم است گویند بس است ما را آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن آیا تقلید میکنند و
اگر چه باشند پدران ایشان که نمی دانند چیزی را و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه
بودند و تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمای باید کرد که علم حقانی باشد
تا کار کسی بتحقیق انجامد و تقلید در فروع رواست اما در اصول مستدل باید بود یا ایها

الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لَا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ
جَمِیعًا فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ای گروه گرویدگان بر شما باد بمحافظت نفسهای
شما و التزام اصلاح آن زیانی نرساند شما را پی راهی آنکس که گمراه شد چون شما راه یافته
باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کند بر حسب طاقت خود و نگویید که ضلال دیگری مرا
زیان ندارد و اگر توانایی ندارد مؤمن را چه ضرر از کفر او بلکه ضرر کفر بکافر عاید خواهد شد
این آیت وقتی فرود آمد که مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان مینمودند
حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که با ایمان ثابت باشید که گمراهی کافران
هم مؤمنان هیچ ضرر نیست و بسوی خداست بازگشت شما همه پس خبر خواهد داد شما را
بآنچه بودید که عمل میکردید که تمیم داری و عدی بن بدی که از نصاری بودند بتجارت شام
عازم شدند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو عاص بی اخلاص بود با ایشان همراه شد
چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه
ثبت کرد و در میان رخوت مخفی ساخت و مرض وی اشتداد یافت تمیم و عدی را او
صیت نمود که ترکهٔ او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت را بحوزه
تصرف در آوردند و اناء از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در
آنجا بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی بمدینه آوردند تسلیم اهل وی کردند
ورثه در میان رخوت آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند چون
اناء مذکور در آن میان یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند
مرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آوردند این آیت نازل شد
که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ
اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَأَصَابَتْکُمْ
مُصِیبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِی

بِهِ ثَمَنًا

بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی وَلَا نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِینَ ای گروه
گرویدگان بر شماست گواهی وصیت در میان شما چون حاضر شود یکی را از شما علامت مرگ
پس بوجه که گواه شوند هنگام وصیت دو تن خداوندان عدل و انصاف از اقارب شما یا
از مسلمانان یا دو تن دیگر از غیر شما یعنی از اهل ذمت شهادت ذمی معتبر است در وصیت
بمال با عدم عدول اهل اسلام وقتی که آنها در طریق خود عادل باشند چون شما سفر کنید
در زمین و حکم سفر باغلبیت است چه سفر شرط نیست بر قول اصح پس برسد بشما مرگ رسیدنی یعنی
نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بمرگ مشرف شوید دو کس را بر و
صیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان و چون در سفر گواه ضرورت باشد باز
دارید آن دو تن را که غیر از شما اند از پس نماز دیگر که هنگام شریف و وقت اجتماع مردم است
پس سوگند خورند بخدای تعالی اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این
باشد که ما بدل نمیکنیم باین سوگند بهای اندک را اگر آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال
میت سوگند بدروغ نمیخوریم و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نمیکنیم
چه میل بخویشان اثم میباشد و مداهنه میان ایشان اکمل و نمی پوشیم گواهی خدا را یعنی
گواهی که خدای تعالی باقامت آن فرموده بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی هر آینه
از بزهکاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تمیم و عدی را بعد از نماز
عصر نزدیک منبر سوگند داد که قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند براستی خوردیم
و بفرمود تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن اناء گم شده را در دست ایشان
یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب گذشت و ایشان
میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بیّنه نبود اقرار نکردیم
و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت عالم صلی الله علیه و آله مرافعه نمودند
آیت آمد فَإِنْ عُثِرَ عَلَی أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ یَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ

الذین استحق علیهم الاولیان فیقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما
وما اعتدینا انا اذا لمن الظالمین پس اگر اطلاع یافته شد بآنکه این دو گواه
کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت پس دو گواه دیگر برخیزند بجای آن دو خاین
که این دو گواه حق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوند و شناسا
بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند پس سوگند خورند بخدای چون آنکه گواهی ما سزا
وارترست و داستتر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند و ما ستم نکنیم
و از حد در نگذریم در این گواهی بدرستی که ما آنهنگام که چنین کنیم باشیم از ستمکاران که
باطل را در موضع حق وضع کرده باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود تا
عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخواستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة
عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند و بعضی گویند که سبب رد یمین
بر ورثه آنست که ذمیان که وصی بودند ادعای شری کردند از بدیل و ورثه منکر شرا
شدند پس بر ورثه یمین متوجه شد بر نفی علم بشری و اولیاتست پس از آن حضرت حکم
بر
بعد
فرمود تا آنرا بورثه بدیل دادند و آینست که تمیم داری چون مسلمان شد گفت صدق
الله و رسوله انا را ما برداشته بودیم پس بازگشت مینمود و استغفار میکرد بعد از آن
ذلک ادنی ان یأتوا بالشهادة علی وجهها او یخافوا ان ترد ایمان بعد ایما
نهم واتقوا الله واسمعوا والله لا یهدی القوم الفاسقین این حکم که کردیم
از رد یمین بشاهد نزدیکتر است بآنکه آیند گواهان بگواهی بر وجهی که حقست یا نزدیکتر
است بآنکه بترسند از آنکه رد کرده شود و سوگند بر مدعیان بعد از آن سوگند
مدعیان بعد از آن سوگند که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور
خیانت و سوگند دروغ رسوا شدند و بترسید از خوردن سوگند دروغ و بشنوید
امر خدا را بسمع اجابت و خدای تعالی راه ننماید یعنی در خذلان گذارد فاسقان را

که خائنان

که خائنان و گواهان دروغ اند یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم قالوا
اجابت
لا علم لنا انک انت علام الغیوب یاد کنید روزی که خدای تعالی جمع کند
پیغمبران را پس گوید مر ایشان را که بچه اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت
کردند وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست یا بجهت اداء
شهادت بر مؤمنان گویند پیغمبران که هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی
نیست ما را بچیزی الا آنکه تو آنرا به از ما میدانی بدرستیکه تو دانندهٔ نهانهایی پس تو میدانی
که با ما چه ظاهر کرده اند بزبان و چه در دل نهان داشتند و چه چیز ما را اجابت نمودند و چه چیز
را انکار کردند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک وعلی والدتک
اذ ایدتک بروح القدس تکلم الناس فی المهد وکهلا واذ علمتک الکتاب
والحکمة والتوریة والانجیل واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ
فیها فتکون طیرا باذنی وتبرئ الاکمه والابرص باذنی واذ تخرج الموتی
باذنی واذ کففت بنی اسرائیل عنک اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم
ان هذا الا سحر مبین یاد کن که چون گفت خدای تعالی عیسی پسر مریم را علیهما السلام یاد
کن نعمت ما را که افاضه کردیم بر تو و مادر تو یاد دار که چون تقویت کردیم ترا بجبرئیل
علیه السلام بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و گفته اند که روح القدس انجیل
است سخن میگویی با مردم در گهواره و آن معجز تو بود و سخن گویی در حال کهولت بوحی کلام
تو در طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست بدین آیت استدلال میکنند
نزول عیسی علیه السلام را چه باتفاق بعضی علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در دهان سن
نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و دیگر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختیم
ترا کتاب و خط و فهم چیزها و معانی و حقایق توریة و انجیل و آنگاه میسازی از گل مثل
هیأت مرغی بدستور من پس میدمی در آن صورت از گل ساخته پس میشود مرغی بفرمان من و اذ

بیرون می آری کور مادر زاد را چشم او روشن میکنی و پاک و بی عیب میسازی ابرص را بفرمان
من و چون بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان را زنده میکنی بامر من و یاد کن که چون باز
داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهودان را از تو که قصد قتل تو داشتند وقتی که آمده بودی
بدیشان بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد پس گفتند آنها که کافر شدند از بنی اسرائیل نیست
این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی علیه السلم مینماید مگر جادوی روشن یعنی پدید هیچکس
مخفی نماند که این سحر است وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي
قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ۝ و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را بر
زبان پیغمبر خود آنکه ایمان آرید بمن و فرستاده من عیسی علیه السلم گفتند که ایمان آوردیم
و تو گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝
یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلم بودند ای عیسی پسر مریم هیچ فرمان تو میبرد
یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تعالی آنرا که فرو فرستد بر ما خوانی از آسمان
مایده خوانی را میگویند که برو طعام باشد ایشان از عیسی خوانی طعام طلبیدند گفت عیسی
بترسید از خدای تعالی و مثل این سؤالها مکنید اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت
او را و صحت نبوت مرا قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا
وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝ گفتند از روی تمهید و معذرت که ما در قدرت کامله
او شک نداریم ولیکن میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مایده و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم
عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هرچه
از خدای تعالی درخواهید بشما ارزانی دارد و ما باشیم از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبند از ابن عنهما
عباس رضی الله منقولست که چون حواریان طلب مایده کردند عیسی علیه السلم فرمود که سی روز
روزه بدارید آنگاه از خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند

یا عیسی برای هر که این کار میکرد هم ما را طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام
دهد سلمان رضی الله تعالی عنه نقل میکند که چون حواریان سؤال مایده کردند عیسی علیه السلم پشمینه در
پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی میفرماید قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً
مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝
گفت عیسی پسر مریم ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست آورده اند که هفتاد نام از نامهای
الهی در میم اللهم تعبیه شده است و گویند هر که بگوید اللهم خدای را بهمه نامها خوانده و لهذا عیسی
علیه السلم در وقتی که طلب مایده کرد حق سبحانه و تعالی را بدین نام خواند پس گفت ای پروردگار
ما فرو فرست برای ما خوانی از آسمان که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی
باشد مر اهل زمان ما را و آنرا که از پس آیند تا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند و باشد آن
خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من و روزی کن ما را
از آن خوان یا توفیق شکر بر آن و تو بهترین روزی دهندگانی قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ
فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ۝ گفت خدای
تعالی ای عیسی بگو سایلان که من فرو فرستنده ام این خوان را بر شما یعنی جهت اجابت سؤال
شما پس هر که کافر شود بعد از نزول مایده از شما پس عذاب کنم چنانکه آن عذاب نکنم یکی را
از عالمیان پس خدای تعالی دو ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان تا بزمین آمدند و سفره
از میان ایشان نزد حواریان افتاد عیسی علیه السلم بگریه درآمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین
و دیگر فرمود خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گذارد
و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی بدید آمد آراسته
و برو ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن ازو میچکید نزدیک سر او نمک بود و نزدیک
دم او سرکه و بر گرد او از انواع ترهها مگر گندنا که نبود و پنج گرده بر آن خوان نهاده بر یکی زیتون
و بر یکی عسل و بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون بو خواست که یا روح الله

[illegible]

این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی علیه السلم فرمود که از هیچ کدام نیست این طعامیست
که حق سبحانه وتعالی بقدرت خود ایجاد فرموده پس گفت بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید
تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر بما نمایی موجب ازدیاد یقین
شود عیسی علیه السلم با آن ماهی بریان گفت که زنده شو بفرمان خدای تعالی فی الحال ماهی بجنبش
در آمد عیسی علیه السلم فرمود که باحال شو پس باز ماهی همان بریان شد پس حواریان از تهدید
دنیا نترسان شدند از آن مایده بخوردند و عیسی علیه السلم فرمود تا درویشان و بیماران
و معلولان را طلبیدند و گفت که بخورید که شما را عطاست و دیگرانرا بلا هزار و سیصد کس از آن
طعام بخوردند و هیچ چیز از آن خوان کم بود کم نشد هیچ فقیری از آن طعام نخورد که الا که توانگر
شد و هیچ بیمار ننوشید الا که شفا یافت پس مایده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز
آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول نمودند بعد از چهل روز غایب شد روزی می آمد و روزی نه
همچو ناقه صالح علیه السلم پس وحی رسید که ای عیسی مایده مرا بفقرا ده نه با غنیا توانگران از ین
حکم مضطرب شده در مایده شک آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سی تن و بقولی
سیصد و سی تن مسخ شدند و ابو ابراهیم موسی الکاظم علیه السلم فرموده که مسخ شدند بصورت
خوکی و بعد از سه روز همه بمردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ
اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ
لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ
عَلَّامُ الْغُيُوبِ و یاد کن که چون گفت خدای تعالی عیسی پسر مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید
خدای تعالی در روز قیامت مر عیسی را علیه السلم برای توبیخ و تقریع نصاری آیا تو گفتی مر مردمانرا
که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدای بدون خدای تعالی گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شریک
تنزیه کردنی سزد و نشاید مرا آنکه گویم آنچه سزاوار نباشد اگر بوده ام که گفته ام او را پس بتحقیق
که تو دانسته آنرا تو میدانی آنچه در ذات منست و من نمیدانم آنچه در ذات پاک تست یا تو

عیسی علیه السلم

میدانی هرچه

میدانی هرچه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو پنهان داری بدرستی که تو دانای پوشیدهائی
مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
نگفتم مر ایشانرا یعنی امت خود را مگر آنچه تو امر کردی بآن مرا که با ایشان گویم از توحید و
تعبد من گفتم ایشانرا آنکه بپرستید خدایرا پروردگار من و شما پس من خود را مربوب و مخلوق
گفتم نه رب و خالق و بودم بر اقوال و افعال ایشان گواه یا نگهبان مادام که بودم در میان
ایشان پس آنهنگام که مرا فرا گرفتی یعنی رفع کردی بآسمان یا میرانیدی بودی تو نگاهبان
بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع بدان و مراقب آن
إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اگر
عذاب کنی ایشانرا بر کفر پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلقا
اعتراضی نرسد از هرچه کند و اگر بیامرزی ایشانرا یا آنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان
آورده پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب دانا در هرچه کنی از عفو و
عذاب قَالَ اللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ گفت ای خدای تعالی و مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای
تحقیق وقوع است کانه که قیامت قایم باشد و خدای تعالی گوید که این روزیست که در آن
روز سود میرساند راستگویانرا راستی که واقع شده از ایشان در دنیا مر ایشانرا
ست بهشتهای که میرود از زیر درختان آن جویها در حالتی که جاوید باشند در آن همیشه تا
کیدیست در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد و خشنود گشت خدای تعالی از ایشان
بطاعت و خشنود گشتند از و بنیل کرامت این دخول جنان یا حصول رضوان رستگاری بزرگ
لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مر خدایراست پادشاهی

آسمانها و زمینها و آنچه در سموات و ارضین است و او بر همه چیز توانا است بقدرت تامه از عجز
و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس مرویست از ابی بن کعب که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که هر که بخواند سورهٔ مایده را حق تعالی بوی کرامت کند بعدد هر یهودی و نصرانی
که نفس میزنند در دار دنیا ده حسنه و محو کند از وی ده سیئه و ابی الجارود نقل کرده از ابی جعفر
محمد بن علی علیه السلم که هر که در روز پنجشنبه سورهٔ مایده بخواند پوشیده نشود ایمان او بظلم و
هرگز مشرک نگردد در ایام تکلیف

سورة الانعام مائة وخمس وستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین
کفروا بربهم یعدلون ستایش مر خدایراست و مرجع همه ثنا بحضرت کبریا است آن خداوندی
که بقدرت بیافرید آسمانها را بلندی و مندی و بیافرید زمین را بی اصلی و مادهٔ و بعضی از علما گویند
که آسمان مانند دایره است و زمین مثل مرکز و حصول دایره موجب تعین مرکز نیست و بعکس نیست
زیرا که ممکن است که محیط شود بمرکز واحد دایره بلا نهایات و لهذا ذکر سما پیش از ارض
است با آنکه ظاهر تنزیل دلالت بدان میکند که خلق زمین مقدم باشد بر خلق آسمان و جمع فرمود
آسمانرا نه زمین و حال آنکه مثل اوست در طبقات زیرا که طبقات سموات بالذات مختلف اند
و با آثار و حرکات متفاوت بخلاف زمین و مقصود از بیان وصف الزام اهل شرکت چه تخصیص
حجم فلک بمقدار معین و تخصیص هر جزء از اجزای او بحیز معین و تخصیص فلک بحرکت و از ابا دیگر
بکون یا آنکه شریک اند در طبیعت جسمیه و تخصیص هر حرکت بحد معین از سرعت و بطوء و بجهت
معینه دلایل ظاهره است و براهین باهره بر وجود فاعل مختار که واحد است در ذات و در صفات
و افعال و خدای که وصفش اینست که گذشت پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که
گفتند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه و تعالی فرمود که نور و ظلمت هر دو
مخلوق منند بعضی برانند که مراد از ظلمات و نور شب و روز است یا جنت و نار و جمع آورد ظلمات را

بجهت کثرت

بجهت کثرت اسبابش چه هیچ جنسی از اجناس اجرام نیست مگر که او را ظلی هست و ظل ظلمت بخلاف
نور که او از جنس واحد است که نار است پس با اینهمه دلایل و آیات آنانکه کافر شدند به پروردگار
خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند از پروردگار بعبادت غیر او هو الذی خلقکم
من طین ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده ثم انتم تمترون اوست آنکسی که بیافرید
پدر شما آدم را یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت و حکم کرد وقتی
را که چون بدان رسد بمیرد و وقتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند و بعد از
گذشتن آن قیام قیامت باشد پس شما شک می آرید در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو
خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وهو الله فی السموات وفی الارض
یعلم سرکم وجهرکم ویعلم ما تکسبون و اوست خدا و نه مطلق و معبود بحق در آسمانها و
زمینها و همه را اجزا و خفایا نیست میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید و آنچه آشکارای شما است
یعنی بزبان می آرید و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شما را بدان جزا خواهد داد یا گر اسرار را میفرماید
که خصایص شما را در رتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت میشناسم و دیگر میدانم
آنچه شما میکنید عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن
این دانای سالک را بران دارد که باصلاح و تزکیه اعمال شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بر
ذروهٔ استیناس بنعیم روحانی متصاعد گردد وما تاتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها
معرضین و نمی آید بر کافران آیتی از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بر ایشان معجزه
چون انشقاق قمر و انقلاب شجر و غیر آن مگر هستند از آن آیت و معجزه اعراض کنندگان فقد کذبوا
بالحق لما جاءهم فسوف یاتیهم انباء ما کانوا به یستهزءون پس بدرستی که بدروغ داشتند
قرآن را آن هنگام که آمد بدیشان پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان خبرهای
آنچه بودند که بدان استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان
یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سید انام علیه الصلوة والسلام

مشغول

وظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشنست أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ
مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ آیا ندیدند
و ندانستند که ما بقوت قهاریت چندین هلاک کردیم پیش از ایشان از گروه گذشتگان یعنی
اهل زمانی که در آن پیغمبری بود و قرن هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم ها
باشد و غیر از این نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را
در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا ایشان را اعطا کرده بودیم از مکنت آنچه شما را نداده ایم چون
عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار بخدم و حشم و فرستاده بودیم باران ابر
بایشان پی‌درپی هنگام که محتاج بودندی بدان و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته میرفت
در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بدان مشرف بودندی یا در
تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود میبردند و محصل کلام آنست که ایشان ممکن
بودند در زمین در رفاهیت و جمعیت و وسعت عیش میکردند پس ایشان را هلاک
کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را آن قوت و نعمت و بیرون آوردیم از پس
هلاک ایشان گروهی دیگر درین آیت کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده است
که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن ابی امیه مخزومی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان
نیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای تعالی بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی
مندرج باشد که تو رسول منی آیت آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ ازخدا
بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ و اگر بفرستیم بر تو نوشته در ورقی پس
بر بیستند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان از نزول آن کتاب از آسمان مرتفع نشود
هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند نیست آنچه آورده بما مگر جادوی روشن بر هر کس وَقَالُوا

لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ و گفتند
کافران چرا فرو نفرستاده شد بر محمد صلی الله علیه و آله فرشته که با ما گوید که این پیغمبر راست
و اگر فرو فرستیم فرشته هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده
که اگر معاینه بر بینند فرشته را چنانکه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود پس مهلت داده نشوند
بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی
فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ و اگر ما گردانیدیم
رسول فرشته را یعنی اگر فرشته را برسالت فرستیم گردانیدیم او را متمثل بصورت مردی چنانچه هرآینه
جبرئیل علیه السلم را بصورت دحیه کلبی متمثل میسازیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدیدن
ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلم بقوت قدسی مشاهده ایشان
توانند نمود پس ما فرشته را بصورت بشر فرستیم و هر آینه درین حال پوشیده کرده ایم بر ایشان
آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آنوقت نیز طعنه
زنان خواهند گفت که مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ چه بصورت بشر که باشد همین خواهند گفت پس تسلی
میفرماید پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله تا از قول کافران غبار ملالت بر خاطر عاطر آنحضرت ننشیند
و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و هر آینه که تکذیب نموده افسوس کرده اند بر پیغمبرانی که بوده اند
پیش از تو پس فرود آمده است بآنانی که سخریه کرده اند با ایشان یعنی با رسل استهزا نموده
اند جزای آنچه بوده اند که بدان استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بر سر ایشان
در آمد قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ بگو که اگر عذاب
گذشتگان مسلم نمیباشد سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید
پس بنگرید بنظر عبرت که چگونه بوده است آخر کار تکذیب کنندگان قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ

خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون بگو ای محمد و بپرس از ایشان مر کراست آنچه در آسمانها
و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب نگویند و اگر نه تو بگو مر خدایراست نوشت
خدای تعالی بر نفس خود یعنی الزام نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبه است و عفو از برنفس خود
معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش ان رحمتی
سبقت رحمتی غضبی و میشاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن
رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا دادن است بی سابقه سؤال و استدعا و رابطه حاجت
و استحقاق بخدای که خدای تعالی جمع خواهد کرد شما را در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را
در گور یا روز قیامت روزی که در وقوع او شک نیست اصلا آنانکه زیان کردند در نفسهای خود
یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند باختیار پس ایشان ایمان نخواهند
آورد و تصدیق نخواهند کرد ولله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم مر خدای راست
آنچه آرام دارد در شب و روز یعنی اوست مالک زمان و مکان او را فرا گرفته و اوست شنوا
با آنچه کافران گویند دانا با آنچه قصد کنند سبب نزول آیت آنست که جمعی از کفار قریش گفتند که ای محمد
ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار میدارد که پیش گرفته تا از برای تو بطریق
توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که تو اکبر تر از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه
ازین دعوی رجوع نمائی حق سبحانه و تعالی فرمود که هر چه شب و روز بدان اشتمال دارد
از آن حضرت است اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال بدهد که توانگر ترین خلق شود قل اغیر الله
اتخذ ولیا فاطر السموات والارض وهو یطعم ولا یطعم قل انی امرت ان اکون
اول من اسلم ولا تکونن من المشرکین بگو آیا غیر خدای را فرا گیرم دوست نگیرم که خدای دوست یعنی غیر او را
بدید آرنده آسمانها و زمینست و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و روزی داده
نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاج اند بگو بدرستی که من مأمور شده ام با آنکه باشم اول
کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین و مرا میگویند که مباش از

شرک آرندگان

شرک آرندگان یعنی مأمور بایمان و منهی ام از شرک بدین تقدیر که منهی بودم از شرک و مأمور بایمان
مرتکب ایمان نبودم و مجتنب از شرک چه جای آنکه مأمور و منهی ام دیگر قل انی اخاف ان عصیت
ربی عذاب یوم عظیم بگو بدرستی که من میترسم اگر عاصی شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم از عذاب
روز بزرگ که قیامت است غرض ازین کلام آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با جلالت قدر و منزلت
بصدد مؤاخذه است بر تقدیر مخالفت و لازم نمی آید ازین جواز معصیت از وی زیرا که غرض کا
است که متعلق میشود بمحال مثل آنکه گویند که پنج اگر زوج میبود منقسم میشد بمتساویین باز میفرماید که
من یصرف عنه یومئذ فقد رحمه وذلک الفوز المبین هر که گردانیده شود از وعید
در آن روز بزرگ پس بدرستی که حق تعالی بروی بخشایش فرموده است و این بخشش خدای تعالی
رستگاری هویداست وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یمسسک بخیر
فهو علی کل شیء قدیر و اگر برساند خدای تعالی بتو سختی چون فقر و مرض پس هیچ
باز دارنده و برنده نیست او را مگر او و اگر برسد بتو نیکوی چون غنا و صحت پس او بر همه چیزی [illegible]
تواناست وهو القاهر فوق عباده وهو الحکیم الخبیر و اوست قهر کننده غالب بر بندگان
خود فوقیت نه مکانست بلکه تصویر استعلا و غالبیت حقیقت بقدرت و تصرف در همه مخلوقات و
اوست محکم کار در تدبیر خود دانا بحقایق احوال بندگان نقلست که سفهای قریش گفتند ای محمد ما
کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کنند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد
در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نما که گواهی دهد بر رسالت تو و بر
حقیقت کتاب تو آیت آمد که قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم
واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ ائنکم لتشهدون ان مع الله آلهة
اخری قل لا اشهد قل انما هو اله واحد واننی بریء مما تشرکون بگو جواب ایشان
که چه چیز است بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهها بگو که خدای تعالی بزرگتر
است از جهت شهادت او گواهیست میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و بطلان شما اوست

که اظهار فرمود بر وفق دعوی من معجزی را که آن قرآن است که از معارضهٔ آن تمام بلغا
و فصحا عاجز اند گواهی از این ظاهرتر و صادق‌تر کدام است و عن وحی کرده اند این قرآن را تا بیم کنم
شما را بیم کنم بقرآن و اگرچه در و بشارت نیز هست اما اکتفا کرد باحد الضدین و دیگر انذار به
هر که قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس مقاتل گفته هر که را قرآن بدو رسید آنحضرت
نذیر اوست و از اینجاست که محمد بن کعب قرظی گوید که هر که قرآن بدو رسیده پس گویا آنحضرت را دیده
و قرآن از آنحضرت شنیده و عیاشی رحمه الله نقل میکند در تفسیر خود از ابی جعفر و ابی عبد الله
علیهما السلام که معنی این آنست که آنحضرت فرموده اند که عن وحی کرده اند این قرآن را تا شما را بیم
کنم و آنکه بدو رسیده باشد که هست امام از آل محمد صلی الله علیه و آله که بیم کنند شما را بقرآن چنانچه
بیم میفرمود رسول الله صلی الله علیه و آله پس وَمَن بَلَغَ در موضع رفع باشد با آنکه معطوف بود
بر ضمیر لِأُنذِرَکُم آیا شما بیک گواهی میدهید با آنکه با خدای تعالی هست خدایانی دیگر یعنی بتان بگوی
که من باری گواهی نمیدهیم بدین بگو که جز این نیست که او خدایی است یگانه و من بیزارم و چه گواهی میدهیم
و بیزاری که من بیزارم از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ
کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ آنانکه دادیم ایشان را کتاب می
شناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی که در توریة مذکور است همچنانکه میشناسند پسران خود را بحلیه
و صفت ایشان مراد معرفت ظاهر و روشنست که ایشان در آن تعادی ورزند آنانکه زیان کار شدند
در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب و مراد بخسران نفس هلاک دایم است که حاصل شده
ایشان را بسبب کفر پس ایشان ایمان نمی آرند و در این هلاکت دایمی می مانند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ
افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ و کیست ستمکارتر از آنکسی که
افترا کند و به بندد بر خدای تعالی دروغ را با آنکه ملائکه دختران وی اند و بتان ما را نزدیک او شفیع
خواهند بود یا آنکه تکذیب کنند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهند بدرستیکه
که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا

أَیْنَ شُرَکَاؤُ

أَیْنَ شُرَکَاؤُکُمُ الَّذِینَ کُنتُمْ تَزْعُمُونَ و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و
معبودان پس گوییم از روی توبیخ کجایند خدایان شما که شریک خدای می‌پنداشتید آنانکه گمان میبردید
که شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَکُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ
پس نباشد معذرت ایشان یا جواب شرک ایشان مگر آنکه گویند بخدای که پروردگار ماست که ما نبودیم
شرک آرندگان دروغ گویند و بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات
و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم
پس سوگند خورند بخدای که مشرک نبودیم حق سبحانه و تعالی مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان
بر کفر ایشان گواهی دهند انظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ بنگر که چگونه
دروغ میگویند بر نفسهای خود بنفی شرک از ذات خود صدق در آخرت گاهی معتبرست که مقرون بصدق دنیا
باشد و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شریک خدا نقل است که ابو سفیان و ولید
و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع
قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک
عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلی الله علیه و آله میگوید
آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب میجنباند و افسانه که پیشینیان میخواندندی
نیز میخواند چنانچه من هم احیانا بر شما میخوانم این آیت نازل شد وَمِنْهُم مَّن یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ وَ
جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَن یَفْقَهُوهُ وَفِی آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِن یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ لَّا یُؤْمِنُوا بِهَا
حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوکَ یُجَادِلُونَکَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ و از
کفار مکه کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و افکنده ایم بر دلهای
ایشان پوششها تا فهم نکنند و نهاده ایم در گوشهای ایشان گرانی تا حق نشنوند یعنی بسبب کفر الطاف
از ایشان باز گرفتیم و با خود شان گذاشتیم و اگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند ایمان نمی آرند بآن
از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیده تا چون بیایند بسوی تو جدال و

وخصومت کنند با تو کویند آنها که کافر شدند نیست کتاب تو مکر افسانهای پیشینان وَهُمْ يَنْهَوْنَ
عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ایشان یعنی کافران که
سمت ذکر یافتند باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول و دور میشوند بنفس خود از وی یعنی
نه خود ایمان می آرند و نه دیکری را میکذارند و هلاک نمیکنند بدین عمل مکر نفسهای خود را و
نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند و بعضی کویند که این آیت در شان ابو طالب
بن عبد المطلب است و معنی آیت چنین حمل کرده اند که نهی میکند مشرکانرا از تعرض رسول
بحمایت و خود از دین او دور میشوند این غلط صرف و محض عنادست چه سوق آیه از سابق
و لاحق ظاهرست که مراد کفار معاندین اند که مذکور شدند پیش ازین و ثابت شده باجماع اهل
البیت علیهم السلم ایمان ابو طالب و اجماع ایشان حجت است چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
که ایشان یکی از ثقلین اند که اکر شما دست ولایت بدامن متابعت ایشان زنید هرکز کمراه نکردید
در کشف الغمه آورده که مفضل بن عمر روایت کند از ابی عبد الله که امیر المؤمنین علیه السلم در مکانی
وسیع نشسته بود و مردم بسیاری نزد آنحضرت مجتمع بودند مردی برخواست کفت یا امیر المؤمنین
تو در مکانی که امت نشسته که خدای تعالی بر تو کرامت فرموده با عیان و پدر تو معذب باتش
سوزان آنحضرت فرمود که تم زدا که خدای تعالی دهان ترا بریزاند و متفرق کرداند بدان خدای
که محمد را براستی برانکیخت که اکر پدر من شفاعت کنند هر کناه کاری را که بروی زمینست حق
جل و علا شفاعت او را در بارهٔ ایشان بپذیرد و قبول کند پدر من معذب باتش و پسر او قسیم
بهشت و دوزخ بود باز فرمود که بان خدای که محمد را مبعوث کردانید که نور ابو طالب در روز
قیامت همه انوار خلایق را فرو نشاند الا پنج نور را که نور محمد است و نور من و نور فاطمه و نور
حسن و نور حسین علیهم السلم و انانکه از اولاد حسین باشند از ائمه علیهم السلم زیرا که نور ایشان
از نور ماست که حق تعالی آنرا خلق کرده از نزد خود بدو هزار سال پیش از انکه آدم را بیافریند
و دیکر قصاید بسیار دارد که ترغیب کرده بر دین پیغمبر و در انجا تنبیه کرده بر ایمان خود از انجمله

دو بیتی از ان

دو بیتی از ان اینست که برادر خود حمزه را ترغیب فرموده بر اتباع پیغمبر و اشارت بر ایمان خود نموده
و صبر بران نظم صَبْرًا أَبَا يَعْلَى عَلَى دِينِ أَحْمَدَ وَكُنْ مُظْهِرًا لِلدِّينِ وُفِّقْتَ صَابِرًا فَقَدْ سَرَّنِي إِذْ قُلْتَ
إِنَّكَ مُؤْمِنٌ فَكُنْ لِرَسُولِ اللهِ فِي اللهِ نَاصِرًا یعنی فراکیر صبر را ای ابا یعلی که کنیت حمزه است بر دین احمد
و باش اظهار کننده مر دین احمد را که توفیق داده شوی بحسب حالتی که صابر باشی بران پس بتحقیق که مسرور
کردانید مرا وقتی که کفتی شنیدم که تو مؤمنی پس باش مر رسول الله را در راه خدای تعالی
نصرت دهنده و یاری کننده پس چکونه کویند که این آیت در شان اوست نعوذ بالله من الا
هواء وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و اکر ببینی ایشانرا چون باز داشته شده باشند در آتش هر آینه ببینی امری
در غایت شناعت و ایشانرا مشاهده کنی که از سختی عذاب چه فریاد میکنند پس میکویند کاشکی
ما باز کردانیده شویم بدنیا و هیچ تکذیب نکنیم آیات پروردکار خود را باشیم از جملهٔ باور دار
ندکان بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ نه چنانست که ایشان میکویند که چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه همان بر
کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی برای آنست که ظاهر شده است مر ایشانرا آنچه بودند
که می پوشیدند از کفر و معاصی پیش ازین در دنیا چون امروز شهادت جوارح برایشان
ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند و اکر ایشانرا باز کردانند بدنیا
هر آینه باز کردند بسوی آنچیزی که نهی کرده شدند از ان یعنی شرک و عصیان و بدرستی
که ایشان در دروغ کویانند در وعدهٔ ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت بد کافران
خوانده شد بعث و نشور را منکر شدند وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ
بِمَبْعُوثِينَ و کفتند نیست زندکانی مکر زندکانی دنیا و ما نیستیم برانکیختکان از قبور وَلَوْ تَرَى إِذْ وُ
قِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و اکر ببینی تو چون باز دارند کافرانرا بر حکم خدای یا در موقف عرض کوید

خدای تعالی آیات بعث و نشور را است و درست کویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند
موکد بسوکند کوید خدای تعالی پس بچشید عذاب را بانچه بودید که کافر میشدید یعنی بسختی عذاب
بکشید بسبب کفر و انکار حشر قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله حتى اذا جاءتهم الساعة
بغتة قالوا يا حسرتنا على ما فرطنا فيها وهم يحملون اوزارهم على ظهورهم الا
ساء ما يزرون بدرستی که زیان کردند آنانکه تکذیب کردند بلقاء ثواب و پشیمانی بر آنچه
تقصیر کردیم در حیات دنیا و ایشان بردارند کناهان خود را بر پشتهای خود مراد آنست
که کناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نکردد آورده اند که چون مؤمن از قبر برون
آید استقبال کنند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبویی کوید که مرا می‌شناسی مؤمن کوید نه
من ترا عملی ام کوید که من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که من در دنیا بر تو سوار بودم و آیه
يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا اشارت بدینست و چون کافر کوید من ترا نمی‌شناسم کوید
که من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم و آیت
وهم يحملون اوزارهم عبارت از آنست بدانید که بد باریست بار کناه که میکشند وما
الحيوة الدنيا الا لعب ولهو وللدار الآخرة خير للذين يتقون افلا تعقلون
و نیست زندکانی دنیا که ایشان بدان مغرورند مکر بازی کودکان و مشغولی دیوانکان و هر
آینه سرای آخرت بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهة آنکه سرای باقیست و نعمتهای
او خالص از شوایب آفات و وبال و نعمتهای او ایمن از بیم زوال آیا تعقل نمیکنید که از این دو سرا
کدام بهتر است آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل لعین با یکدیکر ملاقات کردند اخنس
کفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود صادقست یا کاذب
حالا کسی بر ما مطلع نیست که اکر راستی کویی کسی باز خواستی کند ابوجهل کفت که محمد صلی الله علیه و آله راست
کویست و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اکر بنبوت او اعتراف بکنیم محذوری دارد
و آن چنانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت

مسجد تعلق با آل قصی دارد اکر نبوت نیز بایشان باز کردد اشراف قریش و آل لوی یکبارکی محروم
میمانند و قول ابومیسره آنست که ابوجهل مشافهة با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کفت ای محمد از تو
هرکز دروغ نشنودیم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تو تکذیب میکنیم آیت آمد که
قد نعلم انه ليحزنك الذي يقولون فانهم لا يكذبونك ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون
بدرستی که ما میدانیم آنکه ترا اندوهکین میکرداند آنچه میکویند در تکذیب تو پس بدرستی که ایشان تکذیب
نمیکنند ترا بلکه تکذیب میکنند آیتهای خدای را از روی عناد پس مرا تکذیب کرده باشند این آیت را برای تسلی حضرت فرمود
ولقد كذبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذبوا واوذوا حتى اتيهم نصرنا ولا مبدل
لكلمات الله ولقد جاءك من نبأ المرسلين و باز برای تسلی آنحضرت میفرماید که بدرستی
که تکذیب کرده اند پیغمبران پیش از تو پس ایشان شکیبایی نمودند بر آنچه ایشان را تکذیب کرده اند و
بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند تا وقتی که آمد بدیشان یاری کردن ما یا وعدهٔ که کرده ایم صابران را به نصرت
و حکم کرده ایم بغلبهٔ مؤمنان بر کافران و نیست تغییر دهنده مر وعدهای خدای را و حکمی که در نصرت اهل ایمان
فرموده و هر آینه آمد بتو از خبر فرستادکان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر
فرموده و آخر غالب شده اند که كتب الله لأغلبن انا ورسلي وان كان كبر عليك اعراضهم فان
استطعت ان تبتغي نفقا في الارض او سلما في السماء فتأتيهم بآية ولو شاء الله لجمعهم
على الهدى فلا تكونن من الجاهلين و اکر چنانست که کران شده بر تو روی بکردانیدن ایشان از
قبول دین حق پس اکر میتوانی آنکه بجویی سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرص که آنحضرت را بر ایمان
قوم بود میخواست هر معجزه را که اقتراح کنند حق سبحانه و تعالی ظاهر کرداند تا باشد که بدان مؤمن شوند
در آید حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرکی می‌آید
پس اکر میتوانی که بدست آری نقبی در زیر زمین و بدان فرود آیی یا نردبانی پیدا کنی و بآسمان بر آیی پس
اکر بیاری آیتی برای ایشان چنانکه بعضی آیتی از این افضل و اظهر نیست که بدیشان آورده ایمان
نمی آرند پس هرچه از آیات و معجزات که برای ایشان بیاری همان بر کفر خود مصر خواهند بود و اکر

خواستی خدای تعالی هر آینه همه ایشان را جمع کردی و ملجا کردانیدی بر ایمان و این را نمیکند
زیرا که منافی تکلیف است و ساقط میکرداند استحقاق ثوابی که غرض است از تکلیف نه آنکه خدای
تعالی میخواهد که ایشان ایمان بیاورند چه اگر خواهد حایلی سازد میان ایشان میان ایشان
و میان کفر نتوانند لیکن او از ایشان ایمانی میخواهد بر وجهی که بآن مستحق ثواب کردند و منافی
تکلیف نباشد الجا آنست که اگر بدانند ایشان را بر وجهی که اگر ایشان طلب کنند غیر ایمان را هر
آینه مانع شود ایشان را از آن پس مضطر شوند با ایمان و این منافی تکلیف است مثلا اگر
شخصی قصد سلطانی دارد در رفتن خدم و حشم او را ملاحظه کرده دانست که اگر قصد قتل
او میکند فی الحال او را از هم میکنند پس این علم مانع او شد از قتل وی و ملجا کشت که
دست باز دارد پس مباش از آنکسانی که طلب کنند چیزی را که خلاف مامور الهی باشد
این نهی مقتضی اقدام آنحضرت نیست بر مثل این امور لیکن مفید تغلیظ و تاکید است تا
عنت از حرج و اضطراب و حزن و تاسف بر ایمان بعضی را که خدای تعالی میداند که — بدل ندارد
دعوت در ایشان تاثیر ندارد إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ — يبعثهم بدل
اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه میشنوند بسمع
قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مرده کانند از ایشان اجابت نیاید از اموات
و مرده کان را بر انگیزانند خدای تعالی آنگاه بیابند و دانستن سود نکند پس بسوی او
باز کردند بسوی او یاد کرده شوند برای جزا و مکافات وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ
مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و
کفتند روسای قریش چرا فرو نمیفرستند بر محمد صلی الله علیه و آله آیتی از پروردکار او
یعنی معجزه که ما میطلبیم از و بکو بدرستی که خدای تعالی قادر است بر آنکه فرو فرستد آیتی از
مقترحات ایشان ولیکن بیشتری ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا و عناست زیرا که
حکم الهی بر این وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه و تعالی ظاهر کرداند

ومقترحات

مقترحات ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب
مائده وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا
فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ و نیست هیچ جنبنده در زمین و هیچ پرنده
که در هوا پرد ببالهای خود این کلمه برای تاکید است کویند که فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن
بکوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت میباید پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل
کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا ایشان امتانند مانند شما در آفرینش و مردن و زنده
شدن در ادای ثنای الهی چه هیچ کدام از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و اهمال نیستند و ان
مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ فرو نکذاشتیم در لوح محفوظ هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر جلایل و دقایق
امور علوی و سفلی بسوی پروردکار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از
بعضی بستانند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ
وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را کرانند از شنیدن
دلایل ربوبیت و کنکانند از کفتن سخن در باب وحدانیت در تاریکیهای کفر و جهل و عناد
و تقلید اند هر کرا خواهد خدای تعالی بسبب عدم طاعت توفیق هدایت از و منقطع سازد
تا مآلش بدوزخ کشد چه اهلیت توفیق نداشته و هر کرا خواهد بواسطه فرمان برداری کرداند
او را ثابت و نکاه دارد بر راه راست که موصل است بجنت چه اهلیت آن دارد قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ
إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ
إِيَّاهُ تَدْعُونَ بکو ایشان را اکر چه می بینید اکر بیاید بشما عذاب خدای تعالی چنانچه بکافران کذشته
آمد در دنیا یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرت آیا غیر خدای را میخوانید که آن عذاب از شما باز
دارد یعنی نخوانید غیر خدای را اکر هستید راست کویان که بتان خدایانند و نه چنانست که بتان
خدایان اند و ایشان را میخوانید و تضرع بدرکاه او می برید فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ
وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ پس بپذیرد و دفع کند از شما در دنیا آنچه او را بکشف آن میخوانید اکر خواهد

وفراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست میدارید آنچه را که شریک ساخته بودید با و یعنی آلهه
خود زیرا که میدانید که از ایشان نفع و ضرری متصور نیست ولقد ارسلنا الی امم من قبلک
فاخذناهم بالباساء والضراء لعلهم یتضرعون فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا
ولکن قست قلوبهم وزین لهم الشیطان ما کانوا یعملون پس چرا وقتی که آمد بدیشان
عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا
مندفع شدی ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است
و آراسته بود برای ایشان ابلیس آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی با عمال خود
معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است ابلیس چون دانست که از جهت
عجب در دام شقاوت افتاد هر دعوی و لاف که از گریبان هستی او سر بر زد سرمایه آن
او همین صفت بود لاجرم سرکشکان وادی غفلت را از پی راه بچاه ادبار می اندازد
و وصف عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن
از حق پوشیدن باز میمانند فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء
حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون پس آن
هنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان آنچه پند داده شده بودند با آن از باسا
و ضراء بگشادیم برایشان درهای همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون به بلا و محنت
پندپذیر نشدند باسانی و سعت معیشت نیز امتحان کردیم تا وقتی که شاد شدند
با آنچه بداده بودیم ایشان را از نعمتها و دل در آن بستند و آنرا سبب استیفای لذات
هستی ساختند بغتة از نعم باز ماندند و بمراسم شکر و لوازم سپاس قیام ننمودند بلکه بمعصیت
و ناسپاسی افزودند اکنون وقت زوال و استیصال است که از آن عاقل می باید که بر حذر
باشد چنانچه در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که یا ابن آدم اذا
رأیت ربک یتابع علیک نعمه و انت تعصیه فاحذره ای پسر آدم هرگاه دیدی که پروردگار

دکار توبی

دکار توبی در پی بر تو نعمتهای خود را ارزانی میفرماید و تو در مقابل آن عصیان و نافرمانی
و ناسپاسی می ورزی پس حذر کن آنرا و بترس از آن که محل شدت و گرفتاری است
چنانچه میفرماید که بگرفتیم ایشان را ناگاهان پس از آن نعمتهای فراوان بر ایشان بعد از رعایتی
عذاب بودند پشیمان و ناامید از آن فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب
العالمین پس بریده شد آخر آن گروه که ایشان ستمکار اند که بجای شکر عصیان میکنند
پس نصرت کردم اولیاء خود را و هلاک کردم بتمامی ایشان اعدای خود را اکنون ستایش خودی
میفرماید بر استیصال ایشان که حمد مر خدا را که پروردگار عالمیان است بر هلاک ظالمان چه این خاص
مجری نعمت بر رسل و بر اهل هلاک بر مرسل تلجفا و ایذای ایشان نکنند و اعلای کلمه ایشان
در ترقی باشد و بر کفار و ظلمه تا زیاده نکنند کفر و ظلم را که آن موجب زیادت عذاب و
عقاب ایشان است پس معلوم میشود که هلاک ظالم نعمتی بزرگ و غنیمتی شکر فیست که مهلک ایشان
بآن سزاوار حمد است علی بن ابراهیم رحمه الله آورده در تفسیر که فضل ابن عباس
از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پرسید که ورع چیست آنحضرت فرمود که
ورع اجتناب از محارم الهی کردن و از ظلمه پرهیز نمودن و اکثر پرهیزد از شبهات که در حرام
می افتد و از آن بپرهیزد اگر منکری را دید و قدرت بر منع آن دارد که نکرد پس رضا داده   ومنع
بعصیان الهی و حال آنکه خدای تعالی ستایش نفس خود فرموده با هلاک ظالمان که فقطع
دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین پس از ظلم و مناهی اجتناب بایدجست و در ورع کوشید
قل ارأیتم ان اخذ الله سمعکم و ابصارکم وختم علی قلوبکم من اله غیر الله
یأتیکم به انظر کیف نصرف الآیات ثم هم یصدفون بگو خبر دهید مرا اگر
بگیرد خدای تعالی شنوایی شما را تا کر شوید و بینایی شما را تا کور شوید و مهر نهد بر دلهای
شما تا فهم و هوش در وی نماند این سه عضو شریفست در آدمی و منافع اینها بسیار است اگر
کند از شما کدام خداست غیر الله تعالی که بقدرت و کرم خود بیارد برای شما آنچه گرفته است

نگاه کن و در نگر که چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن
گوییم و وقتی در تذکیر و تبیین پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند قل أرأیتکم
إن أتاکم عذاب الله بغتة أو جهرة هل یهلک إلا القوم الظالمون بگو ای کافران
چه بینید و چه کنید اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بدان یا
آشکارا که علامات حلول و نزول آن ظاهر گردد گویند که بغته آنست که شب فرود آید و
جهرة عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هلاک نشوند بدان عذاب مگر گروهی ظالمان
یعنی مشرکان وما نرسل المرسلین إلا مبشرین ومنذرین فمن آمن وأصلح فلا خوف
علیهم ولا هم یحزنون و نفرستادیم پیغمبران مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را به
بهشت و بیم کنندگان کافران را بدوزخ پس هر که ایمان آرد و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت
هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب جاودانی و نه ایشان اندوهگین اند از فوت ثواب آن
جهانی والذین کذبوا بآیاتنا یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون و آنانکه تکذیب کردند
آیتهای ما را برسد ایشان را عذاب بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قل لا
أقول لکم عندی خزائن الله ولا أعلم الغیب ولا أقول لکم إنی ملک إن أتبع
إلا ما یوحی إلی قل هل یستوی الأعمی والبصیر أفلا تتفکرون بگو نمیگویم شما را هل
که نزدیک منست خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم و من نمیدانم غیب را
مادام که وحی بمن نیاید تا هر چه بپرسند جواب گویم و نمیگویم مر شما را که از جنس فرشته
ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم من هیچ شما بشرم متابعت نکنم مگر آن چیزی را که وحی کنند
بمن یعنی من دعوی الهیت و ملکیت ندارم سوی نبوت و رسالت که شما را بامر پر
وردگار دعوت میکنم بطریق حق بگو از روی تمثیل که آیا یکسان باشد نابینا و بینا
یعنی برابر باشد گمراه و بار اه یافته و جاهل با عالم آیا هیچ فکر نمی کنید تا تمیز توانید
کرد میان حق و باطل و دانید که هر چه من میگویم از جانب حق میگویم وأنذر به الذین

یخافون

یخافون أن یحشروا إلی ربهم لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع لعلهم
یتقون و بیم کن بآنچه که بتو وحی میکنند آنانرا که میترسند از سیاست ذلل و نقمه
در عمل از آنکه حشر کنند بجزای پروردگار ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص
کرد بترسندگان زیرا که دل که پند پذیرد و گوش نصیحت شنود ایشان راست نیست ایشان را بجز خدا
تعالی دوستی که متولی امور ایشان باشند در دنیا و نه شفیعی که ایشان را از عذاب رهانند در
عقبی پس ایشان را بیم کن تا باشد که بپرهیزند از آنکه آفریده اند که صنادید قریش با حضرت
خباب رسالت صلی الله علیه و آله گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود
و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود
دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و همچنان از دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من راننده مؤمنان از صحبت خود نتوانم گفتند مجالست
ما را بدیشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما ایشان را اعنه خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد
امر تو کنیم عمر گفت یا رسول الله چنین میتوان کرد تا بر بینیم که هم نفوس ای عرب چه میکشند حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله درخواست اشراف را قبول کرده و ایشان بباین صحیفه مشتمل برین
التماس نمودند تا بقید کتابت در آرند آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را طلبید فرمود تا این
صورت بنویسد آیت آمد که ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون
وجهه ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم
فتکون من الظالمین و مران از مجلس خود آنان را که میخوانند پروردگار خود را و ذکر
او میگویند بامداد و شبانگاه یا میگذارند نماز بامداد و عصر یا پنج وقت نماز را میخواهند
بدان دعا و ذکر رضای خدای تعالی را یا خدا را میخواهند و بس و در کشف الاسرار آورده
که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض
الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درو

ومسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی وَمَنْ أَرَادَ
الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا سَعْيَهَا
دادن و در موانست والفت بر روی ایشان گشادن سیم ارادت حق محض چنانچه
فرمود يُرِيدُونَ وَجْهَهُ نشان آن پای بر سر کونین نهادنست و از خود و خلق آزاد
گشتن نیست بر تو از حساب اعمال ایشان چیزی و نیست از حساب عمل تو بر ایشان چیزی
یعنی بودن ایشان نه ایشان را بر تو باری و نه تو از ایشان عاری پس هیچ وجه مران ایشان را
که اگر برانی پس تو باشی از ظالمان عرض تهدیدیست در عدم طرد ایشان وَكَذَٰلِكَ
فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَٰؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِ
أَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ و همچنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را با غنیا همچنان آزمودیم
بعضی اشراف را بر بعضی از ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم این ضعیفان را
بر اغنیا و اقویای عرب در سبقت با یمان تا گویند بزرگان آیا این گروه اندکه اقویای
بنعمت ایمان و احسان یا بتوفیق هدایت منت نهاد خدای تعالی بر ایشان از میان ما
آیا نیست خدای تعالی داناتر یعنی هست بشکر گویندگان نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ
مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و چون بیایند
بتو آنانکه ایمان دارند بآیتهای ما پس بگو سلام بر شما باد همان درویشانکه حق تعالی
از دور کردن ایشان نهی فرمود و بعد از آن هر کدام بخدمت آنحضرت آمدی سلام بر وی
دستی گرفتی و در بعضی تفاسیر هر کدام آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه
الصلوة والسلم آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب
نموده ایم تدبیر اعتذار و چارهٔ استغفار چگونه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نشد تا
از جانب حق چه آید و ایشان از عتبهٔ نبوت باز گشتند فی الحال این آیت نازل شد و روایت

از ابی عبدالله

از ابی عبدالله علیه السلم که این آیت در شان تائبان نازل گشت که چون مؤمنان گناه کار
که بر وحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام
گوی که بشارت است بسلامت دین او رحمت عفو و بگو بعد از سلام که نوشت پروردگار شما
بر نفس خود بخشش و بخشایش یعنی وعده داد برحمت وعدهٔ که از شایبهٔ خلف مبرا بود بسببی
که هر که بکند از شما بنادانی بدی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد بر تبعهٔ آن و ندانند عقوبتی
را که بدان مترتب است پس توبه کند بعد از آن عمل طالح و باصلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم
عود با آن گناه پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است تائبان را مهربانست بر ایشان قشیری
آورده که اگر ملک بر تو زلتی می نویسد ملک برای تو رحمت مینویسد پس ترا دو کتابت یکی ازلی
و یکی وقتی و مقرر است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نتواند ساخت و مضمون این آیت
شربت شفاست مر بیماران بیمارستان گناه را و شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه و استغفار
وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ و همچنانکه تفصیل میکنیم در این صورت
دلایل توحید و نبوت را همچنین تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق
ظاهر گردد و تا روشن شود راه گناه کاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد بی غفلت که چون قریش
آنحضرت را بدین خود دعوت کردند و این آیت آمد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْ
عُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ
بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند از آنکه بپرستم آنانرا که می پرستید بدون خدای تعالی یعنی بتانرا که
آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم بگو که من پیروی نمیکنم آرزوهای باطلهٔ شما را بدرستی
که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم و نباشم از جملهٔ راه یافتگان یعنی از پیغمبران قُلْ إِنِّي
عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ
وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد چند ما را
بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی آنچه از عقوبت میتوانی بما برسان و پیش از این ما را امه

این آیت نازل شد که بنه سختکه من بر حجتی و دلیلی روشنم از پروردگار خود که آن قرآن است
و وحی با حجت عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل و شما تکذیب میکنید آن دلیل را نیست
نزدیک من آنچه شما شتاب مینمائید بدان یعنی عذاب نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب
مگر خدای را میگوید خدای تعالی چیزهای در دست او و بهترین کارکنان است یا تمیز بیان
کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِالظَّالِمِينَ بگو اگر نزدیک من بودی آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب هر آینه گذارده
شده بودی کار میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل و میان ما و شما انقطاع
شده بودی و لیکن خدای تعالی داناتر است بستمکاران در وقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ
مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا
وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و نزدیک اوست
خزینهای غیب یا کلیدهای آن یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و
و انقضای آجال و خواتیم اعمال عبید ... و در بیان این حصر آورده اند که علم بعلت تامه
موجب علم بمعلول است و هرچه سوای واجب الوجود است او موجود است بایجاد و تکوین او
یا بوسایط پس علم او بذات خود موجب علم بجمیع آثارش باشد بر ترتیب معتبر خواه کلیات
و خواه جزئیات و علم او بذات او حاصل نیست مگر ذات او را پس این حصر صحیح باشد که و
عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ و چنانچه مفاتح الغیب نزد اوست مفاتح غیب نزد ماست
امیکه بر ما پوشانند چنانچه غیب او پوشیده است بر دیگران و نمیدانند آنرا مگر او پس
تعجیل و تاخیر عذاب هم وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیت او و میداند خدای تعالی
آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی
یا آنچه در بر یعنی در عالم شهادت و بحر یعنی عالم غیبست و نیفتد هیچ برگی از درخت مگر که بداند
خدای تعالی آنرا که چند برگ از درخت افتاده و چند برگ بر وی باقی مانده و آن برگ افتاده

از درخت چند نوبت بر پشت و روی منقلب گشته این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات
و نیفتد دانه در تاریکی زمین مراد آنچه که در زمین افتد و نه تری است و نه خشکی است
مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی در لوح محفوظ و گفته اند مراد از رطب و یابس
همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی
برانند که رطب اشارت بعالم روحانیات است و یابس عبارت از عالم جسمانیات یا عالم
حیات و عالم ممات و روایت کرده اند از ابی عبدالله علیه السلم ورقه سقطات و حبه
ولد و ظلمات ارحام و رطب ولد زنده در رحم و یابس نقصان یافته در رو و همه در لوح محفوظ
رقم ثبت پذیرفته علمای تفسیر آورده اند که جایز است که آنکه حق جل و علا ثبت فرموده
با شکیفیت معلومات را در کتاب پیش از آنکه خلق را خلق کند یا ملائکه واقف شوند در نفاذ
علم او در معلومات و آنکه غایب نیست از و چیزی پس این عزت کامله باشد مر ملائکه موکلین
را بلوح محفوظ چه ایشان مقابله میکنند با او آنچه حادث میشود در عالم پس موافق می یابند
مر آنرا و دیگر آنکه هرگاه مثبت است احوال جمیع موجودات در آن کتاب بر تفصیل تام ممتنع است
تغیر او و الا کذب لازم آید یا جهل پس آنچه مثبت است در آن سبب تمام باشد در آنکه ممتنع است
تقدم ما تاخر و ماخر ما تقدم وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ
يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و اوست
خداوندی که میخواباند شما را و متوفی میکرداند بشب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام و اینجا
استعاره کرد توفی را از ترک بسای خواب چه میان ایشان مشارکت است در زوال احساس و
تمیز و امتناع بدان از عمل و سر النوم اخو الموت اشارت بدینست چه ارواح حساسه غور میکنند
در حالت نوم از ظاهر بباطن پس معطل میشوند از بعض اعمال و اما نزد موت تجرد بدن
معطلست از کل اعمال پس صحیح باشد لفظ وفات بر خواب از این وجه و میداند خدای تعالی
آنچه را که کسب کنید در روز پس برانگیزد شما را از خواب در روز اطلاق بعث در تیقظ برای

تر شیخ دو توفی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد پس بسوی او ست
بازگشت شما بعد از مرگ پس خبر کند شما را در قیامت بآنچه بودید که عمل میکردید و خبر
کردن بآنست که جزا دهد شما را بر کردارهای شما وهو القاهر فوق عباده ویرسل
علیکم حفظة حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا وهم لا یفرطون و او ست
قاهر و غالب بر بندگان خود و فرو میفرستد بشما فرشتگان که نگاه باشند اعمال شما را یعنی می
نویسند عملهای شما را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست
که بنده که صحیفه روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ
کتابک عمل بجای آرد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد و این کرام الکاتبین مشرف شد
حال بندگان خواهند بود تا وقتی که بیاید یکی از شما مرگ که جان او را بر دارند فرشتگان ما یعنی ملک
الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه رحمت اند و هفت دیگر ملائکه عذاب
و این فرشتگان تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر نمینمایند ثم ردوا الی الله مولیهم
الحق الا له الحکم وهو اسرع الحاسبین پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از
موت بحکم و جزای خدای تعالی آنکه خداوند ایشانست بحقیقت یعنی درستکوی و راستکار
بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال الحکم نباشد و اوست شتابکننده ترین
حسابکنندگان و گفته اند که حق سبحانه و تعالی بقدر دوشیدن گوسفندی شما را همه محاسبه خواهد
کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست
قل من ینجیکم من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعا وخفیة لئن انجینا من هذه
لنکونن من الشاکرین بگو کیست که میرهاند شما را از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل
و بخار و غبار و از ظلمت دریا که تیرگی است و سحاب و عباب و امواج در ماندگی و سختی در تشنهاو
گشتها است میخوانید نجات دهنده خود را از روی زاری و آشکارا و بر پنهان و میگویید
که اگر نجات دهد خدای تعالی ما را از این شدت و محنت هر آینه باشیم از شکرگویندگان بر نعمت نجات

قل الله

قل الله ینجیکم منها و من کل کرب ثم انتم تشرکون بگو ای محمد که خدای تعالی نجات دهد
شما را از ظلمات بر و بحر و از هر اندوه و غمی که باشد پس آنگه شما باز بشرک رجوع میکنید و بعهدی که
کرده اید وفا نمی نمایند قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من
تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض انظر کیف نصرف
الآیات لعلهم یفقهون بگو اوست توانا بر آنکه فرستد بر شما عذابی از زبر چون طوفان
که بقوم نوح و حجاره که بر سر قوم لوط بارید یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب
غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب بعدا فوق حکام ظالمند و من تحت ارجل
بندگان و خدمتکاران بد معاش و از ابی عبد الله علیه السلم این مرویست یا من فوقکم
قوم اند و من تحت صغار ایشان یا در آمیزد شما را باهم گروه گروه گروهی را سودایی و تمنایی
و آرزویی و مدعایی بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد و بچشاند خدای تعالی
بعضی را از شما بیخ و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است بنگر که چگونه میگردانیم آیتها را بوعد
و وعید و ظاهر میسازیم آنرا مرة بعد اخری بوجوه ادله تا آن زایل گردد شبهات و تا باشد
که ایشان بدانند حق را پس متابعت نمایند آنرا و باطل را پس اجتناب نمایند از آن و
کذب به قومک وهو الحق قل لست علیکم بوکیل و دروغ میدارند عذاب را یا
قرآن را قوم تو که کفار قریش اند و آن عذاب یا کتاب بحق و صدقست بگو من نیستم بر شما نگهبان
که همه شما را عن گذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل نبأ مستقر
وسوف تعلمون مر هر چیزی را از وعد و وعید وقتی است که در آن قرار یابد یعنی واقع شود وقت
یا هر عملی را جزایی که در آن وقت بدو مترتب گردد و زود باشد که بدانید آنرا یعنی آنچه بر شما
وارد شود از عذاب واذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا
فی حدیث غیره واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین
و چون ببینی تو آنکسانی را که بتکذیب و استهزا خوض و شروع میکنند و گفت و گوی مینمایند در آیتهای
که

ما که قرآن است و بر آن طعن میکنند پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان تا وقتی که در آیند
در سخنی دیگر غیر آن و اگر فراموش گرداند ترا شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب با حضرت
است و مراد امت اند پس منشین بعد از آن که یاد کنی سخن خدای را با گروه ستمکاران که تکذیب
و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول این آیت آن بود که هر گاه مسلمانان
که با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی
در بعضی کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود که چون ببینید که کفار شروع در تکذیب قرآن
کرده اند برخیزید و از ایشان دوری جویید اهل اسلام گفتند که یا رسول الله ما را طواف خانه
و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن
و اهل ایمان ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض خود منع نمیتوانیم کردن آیا
آثم باشیم یا نه آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ نیست بر آنانکه پرهیزند از خوض کردن از شما از اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان
از چیزی و لیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشان را پند دادنی مانع شوند از خوض و سایر قبایح
یا اظهار کراهت کنند از افعال و اقوال ایشان باشد که پرهیز کنند از این عمل و شرم دارند وَذَرِ
الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ
بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا
أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
و بگذار ایشان را یعنی اعراض کن از آنکه گرفتند دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس
یعنی بنای دین خود را بلهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی
که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند بآن سخریه و استهزا میکنند یا عید خود را که میقات عبادت است
بلهو و طرب میگذرانند و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و نشر و
بعث میکنند و پند ده ایشان را بقرآن تا تسلیم کرده نشود بهلاک نکرده یا گرفته نشود نفسی

یارسوا

کافری بسبب

کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها نیست مر آن نفس گرفتار شده را جز خدای تعالی دوستی که
مدد تواند کرد و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند کرد و اگر این فدا دهد آن نفس هر فدا
که باشد تا خود را از عذاب باز خرد آن فدا قبول کرده نشود از او گروه آنکسانند که سپرده شده اند بهلاک
عذاب بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال مر ایشان راست در دوزخ آشامیدنی از آب جوشانیده
که درون ایشان را بسوزاند و عذابی دردناک که بیرون ایشان را محترق سازد بجهت آنکه ایشان
بودند که کافر میشدند قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا
بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ
يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
بگو ای محمد آیا میپرستیم بدون خدای تعالی یعنی غیر او آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش و زیان
نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر و آیا باز گردیم بر پاشنهای خود
یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم پس از آنکه خدای تعالی ما را راه نمود باسلام و از مضیق
کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق باز گردیم باشیم مانند کسی که ببرده متحیر مانده
نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند او را یاران و مصاحبان اند که از روی شفقت
میخوانند او را بسوی راه راست و میگویند بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت
میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن که اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه
هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود بسر منزل نجات میرسد و وجه تمثیل آنست که هر که
مرتد شود مشابهت بکسی دارد که غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده در
بادیه خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مؤمنانند او را با راه شرایع که منهاج شرع
میخوانند و دیوان فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشند و اگر بر گردد و خود را بکاروان
رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد بگو بدرستی
که دین خدای تعالی یعنی اسلام اوست دین درست و راه راست و ما را فرموده تا گردن نهیم

پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را و بترسید از خدای در آجال آن او است خداوندی
که بسوی اوست خدای و بندگی که بسوی او جمع کرده خواهید شد در روز قیامت
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ و اوست
آنکسی که بیافرید آسمانها و زمینها را برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت
و وحدانیت اویند و یاد کن روزی را که خدای گوید بچیزی هر چیز را که تکوین او خواهد بنام
فرماید که بباش پس بباشد آنچیز مراد روز قیامت و تکوین حشر اموات و احیای ایشان است
قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ
الْخَبِيرُ سخن او راست و مر او راست پادشاهی در آن روزی که در دمند در صور
و آن شاخیست که در و خواهند دمید سر دمیدن و ذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی او است
داننده غیب که عالم ملکوتست و دانای شهادت که عالم ملک است و اوست خداوند
حکمت در بعث و حشر خلایق دانا بر آنکه بر انگیزد و بر چه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و یاد کن
برای اهل مکه قصه ابراهیم را علیه السلم که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس او را
بدو اقتدا نمایند در توحید و قصه او آنست که گفت ابراهیم علیه السلم مر پدر خود را آزر
و او عم ابراهیم بوده چه نسابها آورده اند که نام پدر آنحضرت تارخ بود و اطلاق عم بر پدر
شایع است بدلیل نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و حال آنکه اینجا
اسمعیل را پدر یعقوب گفته و او عم بوده او را و دیگر جایز نیست که پدر هیچکدام از انبیا
مشرک باشد چه وارد است که إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ و دیگر و در دیانه وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ
که خطاب بحضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله یعنی انتقال و آمد شد تو در ساجدین
رسالتپناه بعد از ساجدی است و مؤید این آنکه حضرت فرموده که همیشه انتقال من از اصلاب طاهرین

بارحام

بارحام طاهرات بوده تا متولد شدم و نسب آنحضرت بحضرت ابراهیم منتهی میشود پس چگونه
آزر پدر ابراهیم باشد و این اعتقاد که پدر اوست از دین داری دور است که نسبت خود را
بآن پاکی طینت و اصل خلقت بحبس زاده بداند نعوذ بالله من ذلک پس حضرت ابراهیم
فرمود مر آزر را که بجای پدرش بود و تربیت که آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدایی
بدرستی که من میبینم ترا و گروهی را که متابع تو اند در گمراهی هویدا وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و چنانچه بتو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان
بنمودیم ابراهیم را علیه السلم عجایب و بدایع و غرایب آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان
شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر و حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بر صخره بر آورد و آسمانها
و زمینها را از ذروه عرش تا تحت الثری بروی منکشف ساخت تا استدلال کند بر آن در
قدرت کامله حق تعالی و تا باشد از جمله یقین کنندگان یا موقن بود در علم استدلال آورده اند که
نمرود بن کنعان که از ولد کیکاوس بوده و اصح آنست که ملک بر آن سر بوده و پادشاه تمام
روی زمین بود چه پادشاهان که تمام روی زمین داشته اند چهار تن بوده اند دو مومن موحد و دو
کافر و جاحد دو مومن یکی سلیمان پیغمبر بود علیه السلم و دیگر اسکندر ذو القرنین و دو کافر
یکی بخت النصر بابلی و دیگری نمرود بن کنعان و او در شهر بابل نشستی شبی در واقعه دید که
کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت
فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بر آن وجه کردند که درین سال بر
بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود خرامد که هلاکت تو و اهل
مملکت بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته و این را از
مردود تنجیم و کهانت دانسته باشند یا بکتب انبیا علیهم السلم پس نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران
تفریق کردند و بر هر ده یکی را بر ایشان موکل ساخت اتفاقا یکشبی تارخ را با زن خود اتفاق صحبت
بر پنهان از موکلان خلوت دست داد و حامله شد و بامدادش کاهنان با نمرود گفتند که امشب

آن کودک بر رحم پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر حامله یکی موکل ساختند تا اگر
پسر زاید بکشند نانی کرد در تفحص احوال حامله بودند که چون بر مادر ابراهیم علیه السلام رسیدند از
اثر حمل ظاهر نبود از وی درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک
شد اوفی بترسید که اگر پسر زاید ناگاه مخبری بنمرود رسد فی الحال او را بکشند پنهان از شهر
بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در ان غار ابراهیم را بزاد و در خرقه بپیچید
همانجا گذاشت در غار را بسنگ استوار کرد و پیش آزر که از قصه او خبر داشت گفت ای تارخ
از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم فی الحال از ترس نمرود در خاک
دفن کردم و باز گشتم او باور کرد اوفی روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتان خود را
می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون میکشید و مینوشید اوفی چون این حال بدید خوش
وقت شد و بشهر مراجعت نمود و تارخ و اوفی مومن و مومنه بودند و دین را پنهان
میداشتند لیکن آزر که برادر تارخ بود کافر بود و نزد نمرود بسیار تقرب داشت اوفی
از وی بیم داشت که مبادا از حال ابراهیم واقف شود در بین اثنا تارخ وفات یافت
القصه ابراهیم علیه السلام چون شیر از پستان عنایت الهی نوشید بروزی چندان نمو میکرد
که کودک دیگری در ماهی و بماهی چندان بزرگ میشد که دیگری بسالی چون پانزده ماهه
شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از خانه بیرون آمد و گفته اند هفت سال
یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بهر تقدیر چون بزرگ شد اوفی با آزر این احوال
بگفت که من پسری در غار دارم جوان رسیده در غایت خوبروئی و نیکوخوئی اکنون میخواهم
که بجای پسر باشی و او را رعایت کنی و این امر را پنهان داری پس آزر را بغار آورد ابراهیم
را علیه السلام بوی نمود آزر بجمال آن پسر خوشش بر آمد با مادر او گفت که این را از غار بخانه
آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و اوفی ابراهیم علیه السلام را از غار بیرون آورد و غار
شام بود و در پایان غار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم علیه السلام از

مادر پرسید

مادر پرسید که اینها چه چیزهاست و اینها را پروردگار خواهد بود که آفریده است و روزی
میدهد پس مادر او را گفت که هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریدگار او باشد
و بمدد تربیت او پرورش یابد لیکن زعم این مردم اینست که پروردگار ایشان نمرود
است ابراهیم علیه السلام پرسید که خدای نمرود کیست مادرش گفت مثل این سخنان خطر عظیم
دارد و در زمان نمرود مردم بعضی ستاره و آفتاب و ماه میپرستند و برخی بت پرست بودند
و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم علیه السلام با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ
عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ پس چون شب در
آمد و تاریک شد دید ستاره رخشان یعنی زهره و بعضی مشتری را گفته اند و نزدیک بافق مغرب ظاهر شد
پس بعضی که ستاره پرست بودند وی را بوی سجده کردند گفت ابراهیم علیه السلام آیا اینست پر
وردگار من که میگویند ستاره پرستان پس آنهنگام که آن ستاره فرو رفت گفت دوست نمیدارم
فرو روندگان را که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قصه بگذاشت یکره راه رفتند و
شب چهاردهم ماه بود و طبق سیمین ماه برکناره خاک سبز فلک نمودار شد فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ
بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ
پس چون دید ماه را بر آینده و تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده در افتادند گفت
آیا اینست پروردگار من که اینها میگویند پس آن وقت که روی بمغرب نهاد یعنی از خط نصف
النهار بجانب مغرب میل کرد گفت ابراهیم علیه السلام اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت
خود هر آینه باشم از گروه گمراهان پس از آنجا درگذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب جهانتاب
تابان ابتدای طلوع کرد جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً
قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ پس چون
دید ابراهیم علیه السلام آفتاب را بر آینده و جهان از نور خود تابنده گفت اینست که میگویند
آفتاب پرستان که پروردگار منست این که بزرگتر است در جرم و بیشتر است در روشنائی

ذوال و انتقال بر وی ظاهر شد گفت ای قوم من بیزارم از آنچه شما با انباز میگیرید
با خدای تعالی إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا
أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه
ساختم مر آنکسی که بمحض قدرت خود بیافرید آسمانها و زمینها را در حالتی که من مایلم
از همه ادیان بدین توحید و نیستم من از شرک آرندگان گویند که چون ابراهیم علیه السلم
بشهر در آمد او را ببدین نمرود بردند و او مردی بود کریه منظر و ابراهیم او را دید
بر تخت نشسته و غلامان ماه روی و کنیزکان پری پیکر گرد تخت او صف زده از عجمی پرسید
که این کیست که مرا ببدین او آورده اید گفتند خدای ما است پرسید که این ملازمان بر
حوالی تخت کیانند گفتند آفریدگان اویند ابراهیم علیه السلم تبسم فرمود و گفت ای عجب
چگونه است که این خدای ایشان دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان
خوبتر بودی القصه ابراهیم علیه السلم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را
دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد وَحَاجَّهُ
قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ
يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ و حجت جستند بر وی
قوم وی و مخاصمه کردند در توحید گفت آیا با من حجت باطل میگویید در وحدانیت
خدای تعالی و میخواهید که بر من غلبه کنید و حال آنکه حق تعالی مرا راه نموده است
بتوحید خود و ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان ترا بلا
بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود که نمی ترسم از آنچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از
بتان شما باک ندارم که بکسی ضرری نتوانند رسانید مگر آنکه خواهد پروردگار من چیزی
را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسیده است از پروردگار من و احاطه کرده همه چیزها را
از جهت علم آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمایید

مشرکان و

منظر بد

کیف

كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا
فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و چگونه ترسم از آنکه شما با انباز میگیرید
و نمی ترسید شما از آنکه شرک می آورید بخدای تعالی و شریک او میدارید آنچیزی را که او نفرستاده
است خدای بشریک کردن او بر شما کتابی و حجتی پس کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان
سزاوارترند بایمن بودن پس مرا جواب دهید اگر هستید که بدانید آنرا که از و
باید ترسید که قادر است بر ایصال نفع و ضرر آنکه حق سبحانه و تعالی از سؤال ابراهیم علیه
الصلوة والسلم جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ
بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ آنانند که ایمان آورده اند و نیامیختند
ایمان خود را بشرک یعنی آنها که مستجمع کمال قوت نظریه اند و آن نام او ایمانست و مستکمل کمال
قوت عملیه و آن وضع اشیاست در موضع آن گروه مر ایشانرا حاصل است امن مطلق که
خلاصی است از خلود در دوزخ و ایشانند راه یافتگان بمطلوب حقیقی وَتِلْكَ حُجَّتُنَا
آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ
و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم علیه السلم با قوال کواکب تا اینجا حجت و برهان
ما بود که از روی دوستی دادیم آنرا بابراهیم علیه السلم تا حجت گرفت بدان بر قوم خود
بر میداریم پایهای بلند هر کرا خواهیم در علم و حکمت بدرستی که پروردگار تو خداوند
حکمت در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان دانا باستحقاق هر کس در رفع و خفض او
وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ
وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و بخشیدیم
مر ابراهیم را علیه السلم اسحق پسر او که پدر پیغمبران بنی اسرائیلست و نبیره او که یعقوب
اسرائیلست هر یکی را از این هر دو راه نمودیم ~~و راه~~ نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم علیه
السلم و هدایت دادیم از ذریت نوح علیه السلم و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم

بر خود

در رفع و خفض او

علیه السلام و اول اصح است زیرا که یونس علیه السلام و لوط علیهما السلام که درین آیتها مذکورند
از ذریت ابراهیم علیه السلام نبوده اند و باقی که الا هم از ذریت نوح اند باتفاق پس حق
سبحانه و تعالی میفرماید که از ذریت نوح راه نمودیم داود بن ایشا و پسر او سلیمان را که از اولاد
یهودا اند و ایوب را که پسر اموص بن زارخ بن روم بن عیص بن اسحق است و یوسف بن
یعقوب را و موسی و هرون را که پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اند همچنانکه
ابراهیم علیه السلام را جزا دادیم برفعت و درجات جزا میدهیم نیکوکاران را و از اخوان و اخلاف
ایشان وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ و دیگر راه نمودیم
ذکریا را که پسر اذن بن برکیا از اولاد رحبعم بن سلیمان است و یحیی بن ذکریا را و عیسی را
که پسر مریم است و مریم دختر عمران بن ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و این عیسی علیه السلام
از ذریت رسول الله اند صلی الله علیه و آله علی الاطلاق و انکه آنحضرت فرموده نیز که ابنای
هذان ابنای امامان قاما او قعدا و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله ایشانرا و اولاد
بزرگوار ایشانرا یابن رسول الله است میگفتند لیکن بنی امیه ملاعین درین مضایقه میکردند
چنانچه معاویه لعین ازان منع میکرد در کشف الغمه مذکور است که روایت کرده ذکوان
که مولای معاویه غاویه بود که چه نام کرده اند این دو پسر را ابنی رسول باید که ابنای علی گویند
که ایشان فرزندان علی اند نه از آن رسول الله ذکوان گوید که چون چند روزی برین
بگذشت او بمن فرمود که بنویسیم اولاد او را برای امری پس نام پسرهای او را نوشتم و دختر
زادهای او را ننوشتم و نزد وی بردم چون نظر کرد گفت ویحک تو مگر غافل شدی
از بزرگترین فرزندان من گفتم کدام را میگویی گفت بنو فلان فرزندان منند از دختر
گفتم الله الله آیا پسران دختر تو پسران تو باشند و پسران فاطمه زهرا علیهم السلام پسران رسول الله
صلی الله علیه و آله نباشند گفت چه گفتی که خدای تو را بکشاد و مباد که این را کسی از تو
بشنود و شیوه این دونان دایم مخالفت خدا و رسول بود جزای آن یافته باشند و دیگر راه

نمودیم ایشان

نمودیم الیاس را که پسر یسین بن فحاص بن عیزار بن هرون بن عمران است و انکه گفته که مراد
از او ادریس است درست نمینماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او و اینها پیغمبران پسندیده
کاشد وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل
بن ابراهیم را علیه السلام و الیسع را که پسر اخطوب است و با ابن العجوز مشهور است و یونس بن متی را و لوط
را که پسر هارون بوده و هرون برادر حضرت ابراهیم است و بعضی گویند که او پسر خواهر آنحضرت
بوده صلوات الله علیه و سلامه علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الائمة المعصومین و همه را فضیلت دادیم
به نبوت بر ملائکه و جن و انس بدانکه حق سبحانه ذکر فرموده چهار تن را از انبیا علیهم السلام که نوح
و ابراهیم و اسحق و یعقوب است بعد از ان از ذریت ایشان چهارده تن از پیغمبران ذکر نمود
که از داود است تا لوط علیهما السلام پس مجموع هجده تن شوند و در آیت ترتیب میانه ایشان مرعی
نشده نه بحسب فضل و شرف و نه بحسب زمان و مدت بعضی از علما فرموده اند که مفید ترتیب
نیست اما در تفسیر کبیر وجه ترتیب چنین آورده که حق سبحانه و تعالی تخصیص فرموده هر طایفه را
از طوایف انبیا بنوعی از کرامت پس بعضی را که معتبره نزد جمهور یکی ملک و سلطنت از آن
نصیب عظیم بداود و سلیمان کرامت کرده و دویم مرتبه بلا و محنت تخصیص یافته بایوب و سیم
مرتبه اجتماع حالتین است و آن در حق یوسف مقرر شده که اولا ببند و زندان کشیده و ثانیا
به سلطنت رسید چهارم قوت معجزات است و کثرت براهین و بینات و آن حال موسی و هرون
است پنجم زهد کامل است همچنانکه در حق ذکریا و یحیی و عیسی و الیاس نام زده شده و لهذا وصف
فرموده ایشانرا بصالحین ششم پیغمبرانی که ایشانرا نه اتباع و اشیاعی بود که اسمعیل و
الیسع و یونس و لوط است علیهم السلام وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ
وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و هدایت دادیم بعضی را برتبه این پیغمبران و برخی را
از فرزندان ایشان و بعضی را از برادران ایشان و برگزیدیم این پیغمبرانرا و راه نمودیم ایشانرا
یعنی ثابت داشتیم براه راست ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ

اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون آن دینی که انبیا متدین بودند دین خداست
راه مینماید بدان دین بفضل خود هر کرا میخواهد از بندکان خود و اکر این پیغمبران شرک
آرند بخدای تعالی با وجود این همه فضل و کمال هر آینه باطل کردد و نیست شود از ایشان آنچه
ایشان کرده باشند پس اکر کفر محبط اعمالست و اکرچه شرک از ایشان ممکن نیست غرض ازین
زجر امت و تهدید عظیم مشرکانرا اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة
فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین آن کروه یعنی انبیا
هیجده کانه آنانند که دادیم ایشانرا کتاب بجداد ایم حکمت و فصل دادن امور و پیغمبری کوینده
لایق است بحکم عطف از تغایر امور ثلثه که کتاب و حکم و نبوت است و توجیه آن
برین وجه کرده اند که حکام بر خلق سه طایفه اند یکی حکام بر بواطن مردم علما آن الامورین
اند و حکم بر ظواهر خلق و ایشان سلاطین و جامعان بین و ایشان انبیا اند
تا بیان ایشان علیهم السلم پس امور ثلثه اشارت باشد باین اصناف ثلثه پس اکر
کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت این کروه معاندان از قریش پس بدرستی
که ما برکماشته ایم و مهیا کرده برای ایمان بدینها کروهی از روی صدق نیستند
بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و کفته اند این قوم
اشارت بانصارست و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره هنوز
ایشان ایمان نیاورده بودند پس این سوره بشارتست بایمان ایشان او
لئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده قل لا اسئلکم علیه اجرا
ان هو الا ذکری للعالمین آن کروه انبیا آنانند که راه نمود خدای ایشانرا
بدین خود پس بطریقه ایشان اقتدا کن کویند مراد آنچیزیست که متفق بوده
اند از توحید و اصول دین نه در فروع مختلف فیها و بعضی دیگر کویند این جایز
نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا کند بدیشان در اصول دین چه در آن

تقلید

تقلید روا نباشد و در فروع نیز نشاید چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس
مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود یعنی بر وصف سیرت و خلق
هر یک مطلع شده احسن آنرا اختیار فرما و آن اوصاف در خود جمع نما یعنی شکر در
داود و سلیمان و صبر در ایوب و زهد در زکریا و یحیی و عیسی و صدق در اسمعیل و ذکریا
و تضرع و دعا در یونس و معجزات باهره در موسی و هرون تا دلیل افضلیت تو باشد
و همین را بعینه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در باره امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم
فرمود که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابراهیم فی خلته
و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب ع پس این نیز
دلیل افضلیت امیر المؤمنین علی علیه السلم باشد چه هرچه در انبیا ازین صفات چه
متفرق بوده در او مجمع است پس درین اوصاف مساوی آنحضرت باشد و مساوی
افضل افضلست بکو ای محمد با کافران که نمیخواهم از شما بر این پیغام رسانیدن از خدای
تعالی مزدی را چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده نیست
این تبلیغ من مکر پندی مر عالمیان را وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل
الله علی بشر من شیء قل من انزل الکتاب الذی جاء به موسی نورا
وهدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها وتخفون کثیرا وعلمتم
ما لم تعلموا انتم ولا اباؤکم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون کره
و تعظیم نکردند جهودان خدایرا چنانچه سزای تعظیم او باشد در کشف اسرار او و
که خدایرا نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدیم را با حدوث چه نسبت
خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرکی را از شناخت الهی سوال کردند
فرمود که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک و کفته اند معنی آیت اینست که ما
وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن خنیف که سر حلقه احبار یهود بود

بخدمت سید کاینات صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت با وی گفت که سوگند میدهم
ترا بدان خدایی که توریة را بر موسی منزل کرده است که در توریة دیده که خدای تعالی
دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این چنین در توریة است آنحضرت فرمود که
آن چنین تو پرورده خود پرست توئی او در غضب شد و گفت خدای تعالی هیچ کتابی بر هیچکس
نازل نساخته آیت آمد که این طایفه خدای را چنانچه میباید وصف نکردند چون گفتند که فرستاده
است خدای تعالی بر هیچ بشری چیزی را از وحی و احکام شرع همچنین صفتی را که
انزال کتب و ارسال رسلست از حق سبحانه و تعالی سلب کردند بگو ای محمد که فرستاد
آن کتابرا که آمد بموسی علیه السلام یعنی توریة در حالتی که بود روشنایی دهنده
و راه نماینده مردمانرا که شما کرده اید آنرا صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده
آشکارا میکنید آنچه میخواهید و پنهان میسازید بسیاری را از آن چون وصف
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آیت رجم و غیر آن و آموخته شده اید ای اهل
اسلام بر زبان محمد صلی الله علیه و آله آنچه ندانستید نه شما و نه پدران
شما از امر و نهی و حلال و حرام بگو ای محمد که خدای تعالی فرستاده و این
جواب آنست که فرستاد توریة را پس دست بدار از یهود و بگذار ایشانرا
تا پیوسته در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند که زود باشد که بدانند خاتمت
و عاقبت آنرا بر همه آیات فرموده که قل الله یعنی دل سوی او دار ثم ذرهم غیر او را
فرو گذار وهذا کتاب انزلناه مبارک مصدق الذی بین یدیه و
لتنذر ام القری ومن حولها والذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به
وهم علی صلوتهم یحافظون و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم او را با
فایده و با برکت چه قرائت او خیر است و در وی ست علم اولین و آخرین و مغفرت
ذنوب و کشف کروب و حلال و حرام و در وی ست دوای جمیع آلام با وردها دیده

آنچه پیش

آنچه پیش از وی بوده از کتب و تا بترسانی اهل مکه را و هر کرا گرد اگرد مکه است
یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را و قری جمیع قریه است و او را ام القری گفته اند
که بمعنی جمعست پس هر جا که مجتمع باشد آنرا شهر و دیه آنرا قریه توان گفت و مکه را
ام القری گفت بجهت آنکه تمامی زمین را از تحت او منبسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری
بیست و مجمع ایشان در وقت حج و آنکسانی که ایمان آورده اند بآخرت ایمان می آورند
بکتاب یا پیغمبر و تصدیق آخرت موجب خوف عاقبتست و خوف سبب تدبر و تفکر
در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد و ایشان که بپیغمبر و کتاب میگروند نمازها
های خود محافظت مینمایند زیرا که نشانه ایمانست و ستون دین نمازست آورده اند که
مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوت نبوت کردند و حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله از سبب دروغ ایشان غبار ملال بر صحیفه خاطر عاطر بود حضرت عزت ستمکاری ایشانرا
شرح داد ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح
الیه شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله ولو تری اذ الظالمون
فی غمرات الموت والملائکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم
تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق وکنتم
عن آیاته تستکبرون و کیست ستمکارتر از آنکس که افترا کرد و بربست بر
خدای تعالی دروغ را و گفت من پیغمبر اویم یا گفت که وحی میکنند بمن و وحی نکرده اند
بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بر هم می بست و میگفت که این وحی است که بمن
فرود آمده و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر جانبی نشسته
و سخنان بر من القا میکند و کیست ظالمتر از آنکس که گفت که زود باشد که نازل گردانم
مانند آنچه خدای تعالی نازل کرده است گوینده این سخن گویند عبد الله بن سعد بن
ابی سرح القرشی بوده که کاتب دیوان نبوت بود و برادر رضاعی عثمان بود روزی که

من خرافات ج

آیت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ تا و نقل اطوار او از علقه و مضغه و عظم
و لحم ملاحظه میکرد بعد از آن که کلمات ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ شنید از روی تعجب بر زبا
نش جاری شد که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فر
مود که بنویس که همچنین نازل شد عبدالله در شک افتاد و مرتد شد گفت اگر محمد صادق
است پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بدو می آید و اگر کاذب است پس من هم گفتم چنانچه
او میگوید ندانسته بود که آن حالت ببرکت مجلس حضرت و کتابت وحی یافته بود و عکس
این اطوار بود که بدو یافته خود را در غمرات ضلالت انداخت و سرمایه ایمان در انوار بدل
باخت و اگر ببینی تو ای بیننده چون باشند ظالمان یعنی کافران و مرتدان و مخا
لفان دین نبی در سکرات و شدتهای مرگ و فرشتگان عذاب بکسته اند کان دستهای
خود را برای قبض روح ایشان و گفته اند که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان
و عموم تنین بر ایشان میزنند و میگویند بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای
خود همچو متقاضیان مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی طلبند یا میگویند
فرشتگان که بیرون آرید نفسهای خود را از عذاب اگر میتوانید امروز که وقت مردن
شماست تا ابد الآبدین جزا داده خواهید شد بعذاب خوار کننده و بسبب آنکه بودید
که میگفتید بر خدای چیزی که نه راست بود که خدای تعالی بر بشر هیچ چیز نفرستاده
و وحی از پیش ما بر نشده و غیر ذلک و بودید که از آیات او گردن کشی میکردید
و تعظیم نمی نمودید تا ملک تامل و تدبر نه داشتید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ و دران
أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ
زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ یعنی و بتحقیق
که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما تنها نه مال با شماست و نه فرزند و نه خدم و نه حشم
و نه یار و نه مددکار گویند که این آیت در شان نضر بن حارث بن کلده نازل شد در آن هنگام

که گفت زود

که گفت زود باشد که لات و عزی برای ما شفاعت کنند حق تعالی میفرماید که شما بی یار
و مددکار و شریک بجزای ما خواهید آمد وَلَا يَضُرُّ وَلَا يَنفَعُ بشما چگونه نفع رسانند بلکه
مددعلت اند و در بوقت آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم نخستین بار در رحم مادر سر و
پای برهنه چنانچه در حدیث نیز وارد است که تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا حشر کرده شوید
پای برهنگان و عریان و بیان و بگذاشتید آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی
آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید و بگذاشتید از پس پشت
خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید و نمی بینیم با شما شفیعان شما را آنانکه
گمان میبردید از روی جهالت بدینسبب که ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند و شفیعان
شما چنانچه از پیش گذشت در سبب نزول آیت بدینسبب که بریده شد آنچه میان شما بود از وصلت
و مودت و گم شد از شما آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شفیعان شما اند إِنَّ اللَّهَ
فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ
فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ بدرستی که خدای تعالی شکافنده تخم است تا از وی نبات بروید
و شکافنده دانه است تا نهال از وی بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که نشو و نمای حیاتی
دارد از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را
از کافر و عاقل را از جاهل و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه از زنده
که نبات و آدمی و مرغ است این زنده کننده میراننده الله است پس کجا برگردانیده میشوید از و
فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ
الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ شکافنده نور صبح است از ظلمت شب یعنی تا تاریکی را ببرد و روشنایی
آورد و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز بر آسایند و ساخت آفتاب
و ماه را نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور
و سنین بدیشان متعین گردد و این کار تسیر و تدویر شمس و قمر برای حساب تقدیر خداوند بت

خالقکم او بر همه جاریست و ابتدای امور عالمیان وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه بیافرید
برای شما ستارها را تا راه یابید بسبب آنها در تاریکیهای شب در بیابان و در دریا
و علامت قبله نیز از آن توان دانست و نجوم را جز این منافع دیگر هست چون زینت
سما و رمی شیاطین و غیر آن اورده که ذکر این منفعت کردیم در بنجا دلیل قدرت
ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت زمینها ساخت با وجود بعد مسافت میان
آسمان و زمین بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را برای گروهی که
دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ
وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ و اوست آنکه بیافرید
شما را از یک تن که آدم است علیه السلم پس شما را قرارگاهی است و جای ودیعتی مستقر
رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و
حقیقت آنست که هیچ آدمی قراری ندارد و مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و
موضع قرارگاه بهشت است یا دوزخ مستقر اوست و از بهشت آخرت را دار القرار
گفته اند بدرستیکه بیان کردیم علامت وحدانیت خود را برای گروهی که فهم کنند
وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ
خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ
مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ
إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و اوست آنکه فرو فرستاد
از جانب آسمان آبی پس بیرون آوردیم بان آب رستنیهای هر چیزی مجمل فرمود آنگاه
مفصل میگوید پس بیرون آوردیم از بن آب چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است

از جانب آسمان آبی پس بیرون آوردیم

بیخ و شاخ

بیخ و شاخ پیدا کرده بیرون می آریم از آن گیاه دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشه
و بیرون می آوریم از خرما بنان از شکوفه و غنچه وی شاخها بیکدیگر نزدیک یعنی
بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور
و بیرون آریم بآب باران درخت زیتون و انار در حالتی که آن درختان بعضی
ببعضی مانند در برگ و شجر و نما مانند یکدیگر در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش
میباشد و بعضی شیرین و بعضی ترش و شیرین یا در جنس واحد اند یا مختلف بنگرید
بمیوه هر درختی که چون بیرون می آرد ثمر خود را بغایت خورد و بیمزه و بنگرید در رسیدگی
و پختگی که او چگونه شکل و مزه و نفعی و لذتی از وی پدید می آید بدرستی که در اینها که
یاد کردیم نشانهاست بر وجود قادر حکیم مر گروهی را که بگرویده اند وَجَعَلُوا
لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ و ساختند کافران واضح آنست که مراد زنادقه اند که
مجوس اند ایشان ملقب بزنادقه اند زیرا که کتابی که زعم زردشت آن بود که بر وی نازل
شده اند نزول نموده از نزد خدای تعالی و آن کتاب را زند میگفتند و منسوب بوی
زندی بعد از تعریب زندیق گفتند و جمع آن زنادقه کردند و زعم باطل ایشان
که عالم را دو اله است یکی یزدان که خالق آدمیان و دواب و انعام است و دیگری
اهرمن که شیطان است که خالق حیات و عقارب و سباع و اشیاء ضاره است حق سبحانه
و تعالی خبر از آن میدهد که مجوس پیدا کرده اند بزعم خود برای خدای تعالی انباز
دیو آنکه ابلیس شریک خداست در خلق چنانچه مذکور شد و حال آنکه او آفریده
جن را پس چگونه مخلوق شریک خالق میکر داشند و بر می بافند بعضی کافران برای او
پسران چون عزیر و عیسی علیهما السلم و دختران چون فرشتگان بی آنکه ایشان را علمی باشد
بحقیقت آنچه میگویند پاک و منزه است خدای تعالی و برتر است از آنچه صفت میکنند

که او را شریک و فرزند است بَدِیعُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اَنّٰی یَکُوْنُ لَهُ وَلَدٌ
وَلَمْ تَکُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ اوست بدید
آرنده آسمانها و زمینها از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی و حال آنکه نیست
مر او را زن و فرزند از شوهر و زن بهم آید و چگونه او را زن باشد که در زنا
شوهری کفایت و جنسیت شرط است و او را کفو نیست و در میان او و ماسوی مجانست
نه و بیافرید جمیع مخلوقات را و خالق را مانند نیست و او بهمه چیزها داناست و غیر
از او دانایی نیست پس او را مثل نبود و مانند نباشد پس اسناد صاحب و ولد بروی
محال بود ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوْهُ وَهُوَ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیْلٌ این که بدین صفتها موصوفست خداوند مستحق عبادت
اوست پروردگار شما هیچ معبودی نیست مگر او آفریننده همه چیزها پس او را بپرستید
و او با این صفتها بر همه چیزها نگاه بانست و متولی امور بندگان لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ
وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیْفُ الْخَبِیْرُ درنیابد او را دیدها یعنی
او را بدیدها نتوان دید زیرا که ادراک وقتی که مقارن شد ببصر مفهوم نمیشود
از و مگر رؤیت همچنانکه مقارن با آلت سمع شد مفهوم نمیگردد از و مگر سماع و
اضافت او بهر یک از حواس مفید اینست و او درنیابد خداوندان دیدها را
یعنی آدمی بیند باین معنی که عالم است بمبصرات و دیده نمیشود باین مخالفت
و عدم مجانست حق سبحانه و تعالی بجمیع مخلوقات چه بعضی از موجودات شان ایشان آنست
که بیننده و دیده شوند مثل جمادات و اعراض مدرکه و بعضی دیگر نه بینند و نه دیده
شوند مانند اعراض غیر مدرکه و حق سبحانه و تعالی مخالف این موجوداتست و منفرد
بآنکه بیند و دیده نشود نه در دنیا و نه در آخرت حق تعالی مدح فرموده در این
آیت بمجموع امرین چنانچه در آیت دیگر بقوله وَهُوَ یُطْعِمُ وَلَا یُطْعَمُ و عیاشی رحمه الله

احیا و بعضی دیگر نمی‌بینند و دیده شوند مثل

باسناد خود

باسناد خود رساینده بذی الریاستین یعنی سهل بن فضل که پرسید از امام ابی
الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از رؤیت حق سبحانه و تعالی که مردم در و
اختلاف کرده اند آنحضرت فرمود کسی که وصف کند خدای تبارک و تعالی را
برخلاف آنچه او خود وصف فرموده باشد آن اعظم فریة و افترا باشد بر
خدای تعالی چه او فرموده که بیند و دیده نشود و خلاف این اعظم افتراست
و چگونه چنین نباشد که اوست باریک بین و نهان دان کسی نه بیند آنچه وی می بیند
و کسی نداند آنچه وی میداند قَدْ جَاءَکُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ
وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا وَمَا اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیْظٍ بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن
از پروردگار شما که بدانید بآن هدی را از ضلال و تمیز کنید حق را از باطل که از جمله
آنست که بدانید رؤیت حق محالست و او دیدنی نیست پس هر که بینا گشت منفعت بینایی
مر او راست و هر که نابینا شود و نه بیند حجتهای ظاهر را و حق را بتلبیس باطل بپوشاند
پس ضرر آن بر وست و میفرماید حق تعالی به پیغمبر خود که بگو که نیستم من بر شما نگاه
بان که محافظت اعمال شما کنم و بدان شما را جزا دهم بر من همین تبلیغست که وَکَذٰلِکَ
نُصَرِّفُ الْاٰیَاتِ وَلِیَقُوْلُوْا دَرَسْتَ وَلِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُوْنَ و مثل این تصریف که
در آیتهای گذشته کردیم دیگر میگردانیم آیتهای قرآنرا از خوف برجا و از وعد بوعید
تا سامعان متوجه و متنبه شوند و تا نگویند اهل مکه که تو خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم
کفار قریش آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبر و یسار که دو بنده
بودند از نبی روم تعلیم میگیرد و میگوید که خدای تعالی بمن وحی میکند حق تعالی
میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام
حقد و رهیچ بشری نیست و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآنرا برای گروهی
که میدانند که این کلام خداست نه غیر که در محلی که کفار عرب آنحضرت را بدین خود

دعوت میکردند این آیت نازل شد که اِتَّبِعْ مَا اُوحِیَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ پیروی آن کن که وحی کرده شده بتو از
پروردگار تو یعنی طریقهٔ توحید را و بدانکه هیچ معبودی بسزا نیست مگر او
و روی بگردان از شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات منمای وَلَوْ
شَاءَ اللّٰهُ مَا اَشْرَکُوا وَمَا جَعَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا وَمَا اَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ
در تفسیر اهل البیت علیهم السلام ورود یافته که اگر خواستی که ایشان همه مؤمنان
بودندی که شرک نیاوردندی بلکه هرگز گناه نکردندی و صفت عصمت داشتندی
هر آینه نمی بود احتیاج بجنت و نار لیکن امر فرموده ایشان را و نهی نموده و در
امتحان در آورده و راه نموده تا باطاعت مستحق ثواب گردند و باجتناب مستوجب
عقاب و نگردانیده ایم ترا بدین کافران نگاهبان و نیستی تو بر ایشان وکیل
یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیت اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از
دشنام بتان ما بربند و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا گوییم
آیت آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَیَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْوًا
بِغَیْرِ عِلْمٍ کَذٰلِکَ زَیَّنَّا لِکُلِّ اُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ اِلٰی رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَیُنَبِّئُهُمْ
بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ و دشنام مدهید آنان را که میپرستند بجز خدای تعالی و قبایح ایشان
یاد میکنید که ایشان در مقابله ناسزا گویند خدا را از روی ظلم و تجاوز از حق بسبب
نشی یعنی این عمل نکنند مگر از روی نادانی حق سبحانه و تعالی نهی کرد از دشنام کسی
مستحق دشنام است تا در برابران سیئه واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست همچنانکه
بیاراستیم اعمال الکفار را در نظر ایشان بنکر عقاب بیاراستیم برای هر گروهی کردار
از نیک و بد در نظر ایشان بنکر ثواب و عقاب نیک را ثواب و بد را عقاب تا آنچه میل

طبیعت

طبیعت بکذارند و بجانب حق میل کنند پس بسوی آفریدگار ایشان است بازگشت ایشان
ایشان تا جزا دهد ایشان را در وقت مکافات بآنچه بودند که عمل میکردند و آورده
که اکابر قریش بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی
که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام
مرده را بدم زنده کرد شما از این نوع آیتی بنمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید
همی گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت که اگر این معجزه بتحقیق بتو بنمایند
مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند بسوگندان غلاظ و شداد
تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمایی ما در موافقت توحید متابعت کنیم و در بعضی از تفاسیر
آورده که آنحضرت بدعا اشتغال نمود مقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام
آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت من بر آن جاری شده که چون از
انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر از عهده بیرون
نیایند عذاب استیصال بدیشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب
در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت قسم ثانی اختیار فرمود آیت
آمد که وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ اٰیَةٌ لَیُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ اِنَّمَا
الْاٰیَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا یُشْعِرُکُمْ اَنَّهَا اِذَا جَاءَتْ لَا یُؤْمِنُونَ و سوگند
خوردند بخدای سختترین سوگندان ایشان که اگر آید بدیشان نشانی از آنچه طلب
میکنند هر آینه ایمان آرند بدان بگو جز این نیست که این آیتها یعنی نشانهای نبوت
که معجزات است آن نزدیک خدای تعالی است و او بر اظهار آنچه از او خواهند قادر است
و چه چیز دانا گردانید شما را ای مؤمنان بآنچه از کافران صادر گردد و بدین سبب که معجزه
چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند نخواهند گروید وَنُقَلِّبُ اَفْئِدَتَهُمْ وَاَبْصَارَهُمْ
کَمَا لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ و میگردانیم دلهای

ایشان را از تصدیق یعنی باز میگیریم الطاف از ایشان بسبب کفرشان که تقلیب
عبارت از آنست و آنچه با مؤمنان میکنیم از الطاف و لعطاف از ایشان باز میداریم
تا دلهای ایشان اذعان حق نمیکنند و دیدهای ایشان از دیدن راه حق باز میمانند
پس ایمان نمی آرند در آخر همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد نخستین
بار چون انشقاق القمر وغیر آن و تقدیم تقلیب قلوب بر ابصار آنست که ابصار و سمع
وغیر آن آلات و ادوات قلوبند و افعال ایشان تابع افعال قلوبست و میگذاریم
ایشان را در تیه حرمان و وادی طغیان خود سرگشته میشوند یعنی لطف خود را
حایل و مانع اختیار ایشان نمیگردانیم بسبب نافرمانی الجزء الثامن

الجزء الثامن

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ
شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ
و اگر چه ما فرو فرستادیم بسوی این کافران فرشتگان چنانچه میگویند که
لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ و اگر سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح
میکنند که فَأْتُوا بِآبَائِنَا و اگر زنده میکردیم برای ایشان همه چیز را که در دنیا
گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت و رسالت حضرت پناهی نبودند
و نیستند ایشان که ایمان آرند مگر آنکه خدای تعالی خواهد که بر سبیل اضطرار ایشان
ایمان آرند و لیکن بیشتر کفار عنید اند که همه معجزات بدیشان نمایند ایمان
نخواهند آورد باختیار وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ
الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ
شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ و حضرت جواد
برای تسلیه پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید که چنانکه برای محمد دشمنانند
هستند ما گردانیدیم برای پیغمبری دشمنی یعنی باز نگذاشتیم ایشان را با اختیار

باختیار

ایشان در دشمنی

ایشان در دشمنی و منع نفرمودیم ایشان را از کردن و جبر نکردیم چه آن مزیل تکلیف است
و میکنند این دشمنی را که گردنکشان از جن و انس شیاطین انس کافرانند که مثل شیطان
دور اند از رحمت رحمن و وسوسه میکنند ~~و خبر میدهند~~ بعضی از ایشان یعنی
شیاطین جن برای بعضی یعنی شیاطین انس یا وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی
از جن جن را و بعضی از انس انس را سخنان دروغ آراسته برای فریب روایت
که پیغمبر صلی الله علیه فرمود مر ابی ذر را که هیچ استعاذه نکنی بخدای تعالی
از شر شیاطین انس و جن ابو ذر گفت که انس را شیاطین میباشد حضرت
فرمود که بلی شیاطین انس بدترند از شیاطین جن مالک بن دینار گفته زیرا که
بتعوذ شیاطین جن میگریزند و از انس نه بلکه می آیند و مردم را دلیر میسازند
بر معاصی و اگر خواستی پروردگار تو ایمان قهری ایشان را نمیکردند دشمنی با
پیغمبران اگر میخواست که مانع شوند قادر بود لیکن باز گذاشت ایشان را با افعال
خود شان بجهت ابقاء تکلیف و امتحان مکلفین پس بگذار ایشان را با آن دروغها
که بر می بافند و از اینجا معلوم شد که وسوسه شیطان در سخنان رنگین می
از برای فریب خلقت وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ یعنی وسوسه شیطان از برای
فریب و برای آنکه میل کنند بآن دلهای آنکسانی که نمی گروند باخرت و برای
آنکه بپسندند آنرا و برای آنکه کسب کنند آنچه ایشان کسب کننده اند از گناهان
أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُمْتَرِينَ بگوای محمد که آیا بغیر خدای تعالی میطلبم کسی را که حکم بحق کند میان من
و شما چه فرق میان حکم و حاکم آنست که حکم حکم نمیکند مگر بحق و حاکم گاه باشد که حکم

بغير حق كنند و اوست آنكه فرو فرستاد بشما قرآن را بيان كرده شده در حق و باطل
و آن كسانى را كه داده ايم ايشانرا كتاب چون علماى يهود و نصارى ميدانند كه
قرآن فرو فرستاده شده است از پروردگار تو براستى و درستى پس مباش
مخاطب لغت اند يا هر احدى يعنى چون ادلهٔ بر حقيت قرآن ظاهر شد مباش
از شك كنندگان وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و تمام شد حجت پروردگار تو در بيان توحيد و نبوت و امامت
از روى راستى در اخبار و مواعيد و از روى عدالت در اقضيه و احكام هيچكس
نيست تبديل دهنده مر اخبار و احكام او را چنانچه تبديل دادند آيات توريه
را زيرا كه حق سبحانه و تعالى وعده محافظت قرآن كرده از تبديل كه وانا له لحافظون
يا هيچ ناسخى نخواهد بود اين دين را كه از شائبه نسخ مصون و محفوظ است و او
شنواى كفار همه را دانا براسرارهم وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و اگر فرمان برى بيشتر كسانرا
كه بر روى زمين اند يعنى كفار و جمله اهل ضلال و گويند كه مراد اهل ضلال
اهل مكه را گمراه گردانند ترا از راهى كه بخداى ميرسد پيروى نميكنند اين گروه
مگر گمان خود را و گمان ايشان اين بود كه كيش ايشان بر حقست و نيستند ايشان
الا كه دروغ ميگويند بر خداى در تحليل مردار چه كفار قريش ميگفتند كه آنچه شما
كشتيد حلال است چرا آنچه را كه خداى تعالى بكشد حرام است و ديگر در تحريم بحاير و
انساب فرزند بوى و اتخاذ شريك در عبادت وى إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ
سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ بدرستى كه پروردگار تو داناترست بآنكس كه
گم ميشود از راه وى و او داناترست براه يافتگان و در آيت دلالت بر آنكه ضلال
و اضلال از فعل عبد است خلاف آنچه جبر ميگويند و بر آنكه جايز نيست تقليد در اصول
اهل

اتباع ظن

اتباع ظن در دين و اعتراض بكثرت و باين اشارت فرموده حضرت امير المؤمنين عليه السلام
بحارث همدانى رحمه الله كه اى حارث حق شناخته نميشود برجال يعنى به بسيارى مردم
كه بر چيزى باشند بلكه حق را ميشناسى تا بدانى كه اهل حق را شناختى و اهل حق اندك اند فَكُلُوا
مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ پس بخوريد از آن چيزى را كه
ياد كرده شده است نام خداى تعالى بر او در زمان ذبح او اگر هستيد شما بآيتهاى
او و سخنان او در حلال و حرام گرويدگان وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ
عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ
بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ و چيست شما را كه نخوريد
از آنچه ياد كرده اند نام خداى تعالى بر او در وقت ذبح كردن و بدرستى كه تفصيل كرد
خداى تعالى و بيان فرمود براى شما آنچه حرام كرده است بر شما و تفصيل در آن آيت است
كه حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الى آخر الآية يعنى حرام ساخت بر شما مگر آنچه بيچاره شده باشيد و محتاج
گشته بسوى آن از محرمات آن نيز حلال است عند الضروره و بدرستى كه بسيارى از مردمان
گمراه ميكنند خلق را در تحليل حرام و تحريم حلال بآرزوهاى خويش بى دانشى يعنى بى
دليلى و حجتى بر آن بدرستى كه پروردگار تو اوست داناتر بدانها كه از حد در گذشتند
هر كه حكمى از احكام الهى را تغيير دهد خواه در زمان آنحضرت و خواه بعد از زمان آنحضرت
در دين اضلال داخلست و مضل البته ظالمست و عقوبت آن الهى خواهد كشيد وَذَرُوا ظَاهِرَ
الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ و بگذاريد و
دست بداريد آشكاراى گناه و پنهان آنرا يعنى ترك كنيد همه گناهانرا زيرا كه گناه يا آشكارا
باشد يا پنهان و گفته اند كه نكاح محارم ميكنيد و بزنا مايل ميشويد و بعضى گفته اند كه گناه
ظاهر آنست كه بجوارح ميكنند و باطن آنكه بدل مى انديشند و در حقايق سلمى آورده كه ظاهر اسم
طلب نعمتهاى دنياست و باطن اسم ميل نعمتهاى عقبى چه هر دو سبب مشغولى ميشود از حضرت

مولا یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بشهوای نفس بجوارح
و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بران اطلاع بود
و باطن آنکه میان حق تعالی و بنده بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال
سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقاید فاسده
است و عزایم باطله قشیری میگوید که حق سبحانه و تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی
داشته که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میفرماید که وذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی
شکر نعمت ظاهر و باطن خلاص جوارح است از زلات و نجات قلوبست از عقوبت
فرمان بدرستی که آنان که میکسبند گناه را ظاهرا و باطنا زود باشد که جزا داده شوند بآنچه هستند
که کسب میکنند ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق وان الشیاطین
لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم وان اطعتموهم انکم لمشرکون
از پیش شمه مذکور شد که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتند ای محمد
گوسفندی که مرده گشته او کیست فرمود که آفریننده او گفتند و اینجا چیزی که یاران
تو میکشند یک حلال و پاک است و هر چه خدای میکشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه
در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد و این آیت آمد که مخورید از آنچه یاد نکرده نام
خدای را بر ذبح او و بدرستی که خوردن او فسق است و بدرستی که دیوان وسوسه میکنند
بدوستان خود از کافران تا با شما خصومت کنند که هر چه خود میکشید خود میخورید
و آنچه خدای کشته میکذارید اگر شما ای مومنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه
حرامست بدرستی که شما مشرکانید زیرا که ترک فرمان خدای تعالی بفرمان بردار غیر او
شرکست و باید دانست که شرط است در ذابح اسلام یا در حکم او و اگر ذمی یا ناصبی
ذبح کند حلال نیست و اگر مخالف ذبح کند حلالست و شرطست در ذبح استقبال قبله و
تسمیه عند الذبح مثل بسم الله والله اکبر و اگر اخلال کند بیکی ازین دو عمدا حلال نیست

واگر فراموش باشد جایز است او من کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا
یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها کذلک زین
للکافرین ما کانوا یعملون آیا آنکس که مرده بود بکفر یا جهل یا ضلالت پس زنده گردانیم
او را باسلام یا علم یا هدایت و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین یا تمیز میان حق و باطل
میرود با آن نور در میان مردمان براه راست پس اینچنین کسی باشد یعنی نباشد مانند
کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده نیست بیرون آینده از آن چنانچه آراسته اند اعمال را
در دل مومنان زینت داده شد برای کافران از آنچه میکنند از عبادت اصنام و کسب الآثام
این آیت در شان حمزه بن عبد المطلب رضوان الله علیهما و ابوجهل لعین نازل شده در وقتی
که ابوجهل بن هشام از روی جهل و بیحیائی نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست حمزه در آن
روز در شکار بود چون باز آمد شکایت بیحیائی ابوجهل لعین با و حکایت نمودند حمزه
خشمناک بر سر آن ناپاک بیباک رفت و کمان را بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند و اظهار
اسلام نمود پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل لعین
بدنام و محققان گفته اند که موت بهوای نفس است و حیوة بمحبت حق یا موت بفکرت
و حیوة بمعرفت در کشف اسرار آورده اند که حیات معرفت دیگرست و حیات بشریت دیگر عامیان
بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی بود که حیات بشریت بسر آید که کل نفس
ذائقة الموت و هرگز حیات معرفت بسر نیاید که فلنحیینه حیوة طیبة و از اینجاست که المومن حی فی الدارین
و نشان این حیات سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بر زبان و دل و ثنا
بودی آورده که بعضی علما فرموده اند که او من کان میتا اشارتست با ولی مراتب نفس انسانی که
است استعداد محض است که مسمی است بعقل هیولانی نزد حکیم فاحییناه اشارتست بدوم
مراتب نفس که او را عقل بالملکه گویند و درین مرتبه حاصل است او را علوم کلیه اولیه و جعلنا

لعقول ایا مرتبهٔ سیم اوست که حاصل است مرورا معقولات مکتسبه ولیکن جایز نیست بالفعل
اورا بلکه صاحب او هرگاه خواهد استرجاع و استحضار او قادر است بران و لهذا
مسمی بعقل بالفعل است یعنی قریب بفعل و یُمَثَّلُ به فِی النّاسِ اشارت بمرتبهٔ چهارم اوست
که نهایت اوست که آنرا عقل بالمستفاد گویند که حاصل است او را درین مرتبه معارف حقه
و جلایل روحانیه که او را حاضر است بالفعل و جوهر روح مستغنی باین معارفست و
مستنیر باین عوارف و این از شان انبیای مرسلینست سیما سید المرسلین و الائمة المعصومین
صلوات الله علیهم اجمعین وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا
فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ و همچنانکه در مکه بزرگان کفار
هستند بدین کرده ایم در هر دیهی بزرگان که کفار در آن موضع اند یعنی ایشانرا باختیار
خود گذاشته ایم و در هر شهری و دیهی ایشان فریفتهٔ مال و جاه شده عقبه پیش کردند
تا مکر کنند در آنموضع و مردم را از طریق حق باز دارند چنانچه رؤسای مکه که بر سر راه
چهار طایفه کسان باز داشته بودند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر صلی الله علیه و آله
سؤال کند گویند که ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن بزعم گویند که مجرمان اکابر
هر موضع گشتند زیرا که بجهت ریاست اقدام نمایند بر مکر و غدر و ترویج اباطیل از دیگر
مردمان چه کثرت مال و قوت جاه ایشانرا بران میدارد که بر مردم تفوق جویند در
حفظ آن کوشند و این تمام نشود مگر باستعمال بعضی از اخلاق ذمیمه مثل مکر و غدر و
کذب و غیبت و نمیمه و بخل و ایمان کاذبه و این دلیل کافی است بر خساست مال و جاه و مکر
نکنند این کافران و بزرگان گردنکشان مکر مکر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان با ایشان
راجع است و عید است ایشانرا که نتیجهٔ مکر بصاحب او میرسد وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ
آورده اند که ابو جهل لعین و متابعین او میگفتند که ما بنی عبد مناف در هر شرفی که
دادند شرکت داریم اکنون که میگویند که در میان ما پیغمبریست که بدو وحی می آید راضی

بشنویم

بشنویم تا بما وحی فرود آید چنانچه برو نازل میشود و حق تعالی این آیت فرستاد وَإِذَا
جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ
يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا
كَانُوا يَمْكُرُونَ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید المرسلین
و سید آخر الزمان گویند که ایمان نمی آریم بدین آیت و معجزه تا وقتی که بدهند ما را مانند
آنچه داده شده اند پیغمبران خدای تعالی یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود
می آید ثعلبی رحمه الله میگوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله
چنانچه در آیت یا ایها الرسل خطاب فرموده آورده اند که ولید بن مغیره با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله گفت که اگر نبوت حق است من از تو بآن سزاوارترم
بجهت آنکه سن از تو اکبرم و بمال از تو بیشترم حق سبحانه و تعالی فرمود که نبوت بعمر و
مال نیست بلکه بفضل و کمال است خدای تعالی دانا بر است آنجا که مینهد پیغامهای خویش
را چه نفوس مختلف اند بحسب جواهر و ماهیاتشان بعضی از آن قدسیه طاهره اند از
علایق جسمانیات مشرقه بانوار الهیه مستعلیه مؤثره در صورت بشریه و بعضی دیگر جسمیه
کثیفه مستغرقه بجسمانیات خالیه از روحانیات هم در آن صورت پس نفسی مادام که از
قسم اول نباشد صلاحیت قبول وحی و رسالت ندارد و در آیت تعریض است برآنکه نهم
حصول نبوت و رسالت لایق است درو از قلب سلیم و لطف حلیم و اخلاق حسنه که اینها
عالیمقدار مقربان بارگاه الهی اند و در مقتضای آن قساوت قلب و صفت مکر و غدر و
اخلاق ذمیمه ردیه است پس چگونه تواند بود حصول رسالت مر ایشانرا او احوال امانت
نه بدین موالفت ولیکن حاصل باشد آنها را آنچه مناسب اخلاق و احوال ایشانست چنانچه
حق تعالی میفرماید که زود باشد که برسد آنکسانرا که مجرم شدند و از رحمت الهی دور ماندند
خواری و رسوای بنزدیک خدای تعالی و عذابی سخت بسبب آنکه بودند که مکر میکردند یا مومنان

سید المرسلین هابیل بن [illegible] اوست عالم هم [illegible] تعلیق [illegible] شیا [illegible] اهل سبا [illegible] الرسل [illegible]

و بیبی سکالیدند در حق ایشان فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک
یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون پس هر کرا خدای تعالی خواهد هدایت
کند او را بثواب و بطریق جنت شناسا کرداند بکشاید دل او را برای قبول اسلام با نکه محکم
شود عزم او بران و قوی کردد دواعی او بر تمسک بان و زایل شود از دل او وساوس شیطانی
و هواجس جسمانی و این لطف است از جانب حق بر بنده و هر کرا خواهد که فرو کذارد و
دور دارد از ثواب و کرامت خود کرداند دل او را شک در کفر او بجهت عقوبت او بر ترک
ایمان نه انکه ایمان را از او سلب کند چنانچه اعتقاد بعضی است بلکه بیابد تنگی صدر سبب دواعی
او میشود بسوی ایمان مثل کسی را بر حالتی تنگ کیری کنند تا او ترک کند انحالت را طبرسی
رحمه الله آورده که بعد از نزول این آیت از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که چگونه
شرح میکرداند حق سبحانه و تعالی صدر عبد را فرمود که می اندازد نوری در دل تا وسیع و منشرح
میشود صدر او کفتند یا رسول الله هیچ علامتی باشد که بان شناخته شود این حضرت
فرمود که آن علامت انابت بدار خلود و پهلو تهی کردن از دار غرور و خود را مستعد
موت ساختن پیش از نزول آن و ترتب این بر آنست که اعتقاد کند که عمل آخرت
نفع و خیرش زیاده است از دیگر اعمال و آنکه عمل دنیا ضرر آن زیاده است
از نفع و استعداد موت قبل از نزول نتیجه این دو امر است که ترک دنیاست
و رغبت آخرت و دیگر میفرماید که نفور کافر از اسلام و ثقل این بر وی تشبیه است
که کوئی بالا میرود در آسمان یعنی چنانکه دور است از قبول حق و میخواهد که باسمان برود
و این غایت تباعد است در کریختن همچنانکه تنگ میکرداند دل کافر از اسلام کرداند خدای
تعالی عذاب یا لعنت را بر دلهای آنانی که نمیکروند و توحید را تصدیق نمیکنند
وهذا صراط ربک مستقیما قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون و این اسلام

داهیت پسندیده به پروردکار تو در حالتی که راستست و در وی کجی نیست بسبب ستی
که بیان کردیم آیات قرآن را برای کروهی که پندمی پذیرند لهم دار السلام عند ربهم
وهو ولیهم بما کانوا یعملون مر این پندپذیران راست بهشت ذخیره نزدیک خدای
تعالی و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در آخرت بسبب آنچه کردند از تصدیق
کتاب بعینه و یوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس وقال او
لیاؤهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض وبلغنا اجلنا الذی اجلت
لنا قال النار مثویکم خالدین فیها الا ما شاء الله ان ربک حکیم علیم و یاد
کن روزی را که خدای تعالی جمع کند جن و انس را همه ایشان را پس کوید ای کروه دیوان
بسبب که بسیار یافتید از آدمیان که با غوا اتباع خود ساختید و کویند دوستان شیاطین
از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ای پروردکار ما برخوردار یافت بعضی از ما
ببعضی برخورداری انس از جن آنست که ایشان را بارزوهای نفس راهنما بودند و تمتع
جن بانس آنست که مطیع و منقاد ایشان شدند و بعضی کفته اند که استمتاع ایشان آنست که
در معصیت معاون یکدیگر بودند دیوان آدمیان را بکناه میخواندند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت
میکنند و دیکر میکویند که الهی باستمتاع رسیدیم بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی
مراد بدان کیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود کوید خدای
تعالی که این آتش آرامگاه شما در حالتی که شما جاوید باشید در آن آتش مگر آنچه خواهد
خدای تعالی از مقدار حشر شما از قبور و مقدار مدت محاسبه شما از نشور یا آنچه خواهد که
شما را از آتش بزمهریر دوزخ نقل کند بسبب که پروردکار تو خداوند حکمتست در آنچه کند با جن
و انس داناست باحوال و اعمال ایشان وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا
یکسبون و چنانچه فرو میکذاریم کفار جن و انس را مسلط میکردانیم بعضی ظالمان را بر بعضی
در دنیا یا باز میکذاریم برخی را برخی مالک کند در دنیا کوید که در یکی از کتب الهی خوانده ام که

حق سبحانه وتعالی فرمود که بیست میکردانم دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشان را
بدوستان خود و اشهر آنست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را باهم
کذاریم تا دانند که هیچکس نفع بدیگری نمیتواند رسانید و این صورت واقع میشود
بسبب آنکه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ
یا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی وینذرونکم لقاء
یومکم هذا قالوا شهدنا علی انفسنا وغرتهم الحیوة الدنیا وشهدوا علی انفسهم
انهم کانوا کافرین ای کروه دیوان و آدمیان آیا بشما نیامد یعنی آمد پیغمبران از شما
اگرچه پیغمبر جز آدمیان نبوده و اما انس را چون با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند
از جن جن رسول بدیشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن را نذر گویند و ایشان
رسل رسولان اند بجن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله بقوم
رسانیدند وقال الله تعالی ولوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیر حق سبحانه و تعالی میفرماید
که آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت بخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا و بیم کنند شما را
دیدن روز شمار که اینست که روز قیامت گویند در جواب که گواهی میدهیم بر نفسهای خود
یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را از
زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر در آمدند بگناه خود
معترف شدند و گواهی دادند بر نفسهای خود با آنکه بودند ایشان کافران ذلک ان لم
یکن ربک مهلک القری بظلم واهلها غافلون این فرستادن رسولان برای آنست که نیست
آفریدگار تو هلاک کننده ساکنان دیها و شهرها بسبب ظلمی که از و بفعل آید چه او از آن اعدل است
که بی جرم ستم کند پیش از آنکه پیغمبری فرستد یا بسبب ظلمی که ایشان کنند و حال آنکه اهل آن شهرها و دیها
غافلانند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدای تعالی و قیامت خبر نداده و
بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم وعید و اگر نه ایشان را از ابد حق

حجت باشد

حجت باشد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی تا ما پیروی میکردیم
ولکل درجات مما عملوا وما ربک بغافل عما یعملون و هر عمل کننده را مراتبی است و ثواب
و عقاب از برای عملهایی که کرده اند بحسب آن مراتب جزا می یابند ان خیرا فخیر وان شرا فشر و پ
وربک الغنی ذو الرحمة ان یشأ یذهبکم ویستخلف
پروردکار تو بی نیاز از آنچه مردمان میکنند
من بعدکم ما یشاء کما انشأکم من ذریة قوم آخرین و پروردکار تو بی نیاز است در ذات و
صفات و افعال و احکام از هر چه جز اوست حتی از عبادت بندگان خداوند رحمت زیرا که هر آنچه
داخلست در وجود از خیرات و راحات و کرامات و سعادات از روحانیات و جسمانیات به ایجاد
و تخلیق وی برحمت شامله و رأفت کامله اوست و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست و گفته اند که بی نیاز
از طاعت مطیعان و خداوند رحمت بر مجرمان و عاصیان اگر خواهد ببرد شما را وعید اهل مکه
است یا جن و انس که سبق ذکر یافت و خلیفه و جانشین شما سازد از پس شما هر کرا خواهد
از مخلوق خود همچنانکه شما را پیدا کرد از ذریت قومی دیگر که پدران شما بودند چنانکه
قدرت دارد بر تصویر نطفه متشابه الاجزا باین صورت مخصوص قادر خواهد بود بر تصویر
او بصورت دیگر مخالف آن انما توعدون لآت وما انتم بمعجزین بدرستی که آنچه وعده
داده اند شما را از قیامت و متعلقات او هر آینه بودنی و آمدنیست بی شک و نیستید شما
عاجز کنندگان مر خدا را در بعث و حشر شما قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل
فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون بگو ای محمد
که ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل کنید هر یک بر حالت خود آنچه نهایت تمکن و
استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدیدیست میگوید
بر حالت خود باشید که بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بعد بار که پس زود
باشد که بدانید که کدام از ما مر او را خواهد بود عاقبت پسندیده در آخرت بدرستی
که پیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار و مخالفان دین نبوی در کشف

الأسرار فرموده که هم در دین رودکی نیز بد اینکه دنیا بکجا رسد و دولت و فلاح کدا رسد
ببینید که درویشان شکسته بال را برای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال
را بوی زندان بنامت چون رانند آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار
خود خطی کشیدندی و یک نیم برای بتان شان جدا کردندی و همچنین چارپایان را نیز
قسمت کردندی یعنی بعضی برای الله و بعضی برای بت آنچه نصیب خدا بودی آنرا به فقرا و [illegible]
و مهمانان دادندی و آنچه بهرهٔ بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر
حصهٔ خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصهٔ آلههٔ خود و اگر حصهٔ آلهه نیکوتر
بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان
افتادی بر نداشتندی و گفتندی که خدای تعالی توانگر است بدینها احتیاج ندارد
و اگر از نصیب بتان در نصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان
ضم کردندی و گفتندی که ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه و تعالی از اینحال خبر
میدهد و میگوید که وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا
هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ
وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ و مقرر نمودند بودی کرد انیدند بود
خدای تعالی از آنچه خدای تعالی آفریده است از کشت زار و چارپایان بهره پس گفتند
این نصیب خدا راست بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان و دیگری برای بتان
و گفتند این نصیب دیگر برای شریکان یعنی شریکانی که برای خدا پیدا کرده ایم پس
آن نصیب که باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان پس نمیرسد بخدای تعالی و در آن تصرف
نمیکنند و آن نصیب که مر خدا یراست پس آن میرسد بر بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب
خدا آنچه بر میدارند و نامزد بتان میکنند بد حکمی است که ایشان میکنند و علما رحمهم الله
چند وجه ذکر کرده اند در بدی حکم ایشان. اول آنکه ایشان جانب بتان را در جهان داده

اند در رعایت

اند در رعایت و حفظ بر جانب حضرت منان و این غایت سفاهت است دویم آنکه
کرده اند بعضی کشت را برای خدای و بعضی دیگر از برای غیر او با آنکه حق تعالی خالق
همه است سیم آنکه این حکم احداث کرده اند از پیش خود و شاهدی بر صحت این نیست نه عقل
و نه شرع چهارم آنکه اگر خوب میبود افراض نصیب بتان نیکو میبود افراض نصیب از برای هر سنگ
و کلوخ بیجان بیجا تا اثری نیست بتان را در حصول حرث و انعام و قدرتی نیست ایشان را اگر
ازین فایده که نصیب افراض نصیب از برای ایشان عبث باشد وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ
مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ
دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ
وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَّا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَن نَّشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ
لَّا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِم بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و
گفتند که این نصیب آلههٔ ما چارپایان و کشت حرامست نخورد انرا مگر آنکه ما خواهیم
یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنان را دخل نمیدادند بگمان باطل خود
بی حجت و برهان و میگفتند که این چارپایان اند که حرام کرده شده است پشت
ایشان برای بار و سواری یعنی بحیره و سوایب و حوامی که پیش مذکور شدند و دیگر چارپایان
باشند که برای قربان بتان یاد نمیکنند نام خدا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند
و در اینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای تعالی که میگفتند اینها خدای فرموده زود
باشد که جزا دهد ایشان را بسبب آنچه افترا میکنند وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ
خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ
سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و گفتند که آنچه در شکمهای این چارپایان است یعنی
در شکم بحیره و سائبه از بچگان پاکست و حلال مر مردان ما را و حرام کرده شده است بر
زنان ما اگر زنده متولد شود و اگر باشد مرده دار یعنی مرده متولد شود پس ایشان

[illegible marginal note]
و دیگر چارپایانیکه حرام کرده شده بودند.

همه یعنی مرد و زن در خوردن آن شریک باشند زود جزا دهد خدای تعالی وصف ایشانرا
که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم بدرستی که خدای تعالی حکیم است در آنچه حلال
و حرام میکند دانا است بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا
بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ
بدرستی که زیان کردند آنان که بکشتند فرزندان خود را از روی بیخردی و بی دانشی
چنانچه مذکور شده حرام ساختند آنچه روزی داده است ایشانرا خدای تعالی یعنی
بحایر و سوایب و غیر آن و بر بافته اند افترا بر خدای تعالی بدرستی که گمشده اند در راه
ضلالت و نیستند راه یافتگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ
مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا
مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ
و اوست آنکس که پیدا کرد برای شما بوستانهای از تاکها از انگور برداشته و قایم بسته و بر
زمین افتاده بی قایم و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند
و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته باشد و بیافرید درخت خرما و کشتها را از
ساق آن تا نخود و ثمره او حبوبات در حالتی که مختلف است ثمره هر یک از اینها در هیأت
و کیفیت و دیگر پیدا کرد زیتون را و انار را در حالتی که مانند یکدیگر است در برگهای او یا
در قد و لون و طعم و مانند نیست مزه میوه او بعضی ترشست و برخی شیرین و بعضی
میان آن و این بخورید از این میوه های هر یک چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام
باشد و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید در روز درویدن زرع و بریدن
نخل و چیدن میوه ها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن اما اشهر
اقوال آنست که مراد صدقه است بر مارده و غیر آن نه زکوة مفروضه و نیز از ائمه اثنی عشر
علیهم السلام این نقل ورود یافته و لا تسرفوا و مکنید این قولست چنانچه آورده اند که

ثابت بن

ثابت بن قیس را قریب پانصد نخل بود که خرمای آنرا ببرید و تصدق کرد تا وقتی که
هیچ نماند آیت آمد که از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست یکبار تصدق
مکنید در معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید در بخل و امساک
قشیری آورده که هرچه در حفظ نفس خود نفقه کنی اسراف است و اگرچه یک [illegible] بود
و هرچه برای خدای تعالی دهی اسراف نیست اگرچه هزار خرمن بود بدرستی که خدای تعالی دوست
نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ
اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ و اوست که بیافرید از چهار
پایان آنرا که بار کشند چون شتر و گاو و آنرا که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند یا آنچه
از پشم و موی و برا و فرش سازند مثل گلیم و پرده و غیر آن که مصدر بمعنی مفعول باشد و گفته
اند که حموله کبار انعام است و فرش صغار که از خردی بزمین نزدیک است مانند فرش بخورید
از آنچه شما را روزی داد خدای تعالی و حلال کرد بر شما و پیروی مکنید گامهای شیطانرا یعنی بر
او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او بدرستی که او مر شما را دشمنی است آشکارا ثَمَانِيَةَ
أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ
أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و از چهار
پایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجت کند پس ذکر زوج
انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت
زوج هشت فرد اند هر یکی زوجی دیگر از آنچه پشم دارند و ایشانرا میش خوانند دو زوج
یکی قوچ و دیگری جفت او و از آنها که موی دارند ایشانرا بز گویند دو زوج یکی بز و دیگری
ماده بگو آیا دو نر را حرام کرده خدای تعالی یا دو ماده را یا آنرا حرام کرده که مشتمل است بر او
رحمهای دو ماده از دو جنس خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر خبر دهید مرا
بامر معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای تعالی کدام را حرام کرده است اگر هستید از راستگویان

که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ
حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ
إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا و از شتر دو زوج نر و ماده و از گاو نیز همان منوال بگو
هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرده یا دو ماده را از ایشان یا آنرا که حرام ساخته که فرا
گرفته است آنرا رحمهای هر دو ماده آیا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان آن
هنگام که وصیت کرد خدای تعالی شما را بدان تحریم سبب نزول آیت آنست که عوف بن مالک
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا محمد حلال کردی آنچه پدران ما
حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نیست عوف گفت
که خدای تعالی حرام کرده است این آیت نازل شد و سید عالم فرمود که خدای تعالی
ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سائبه و وصیله
و حام حرام میگویید این تحریم از قبل ذکر است یا انثی عوف مالک ساکت شد اگر میگوید که
تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور بایستی که حرام بود و اگر باعتبار انوثت است پس تمام
اناث بایستی که در حرمت داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است بر چنین پس همه بایستی
که حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای عوف بن مالک چرا سخن نگویی
گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیت برخواند فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى
اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ پس کیست
ظالمتر از آنکس که افترا کند بر خدای تعالی دروغ را نسبت دهد بدو و تحلیل و تحریم
اشیا را تا گمراه کند مردمان را بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قرار این رسم متعلق
بدیشان است یا عمرو بن لحی که نخست این قاعده بود حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله میفرمایند که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعای او
برنج بودند بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید گروه ظالمانرا که متدین بدین

جاهلیت

300

جاهلیت اند مشرکان مکه چون این آیت شنیدند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام
کدامست قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ
مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ
اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بگوای
محمد نمی یابم در آنچه بمن وحی کرده اند چیزی را حرام کرده شده بر خورنده که بخورد آنرا مگر
آنکه باشد آنچیز مردار یا خون ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح
رود یا در زندگی او از وی بیرون آید پس خونی که مخلوط بلحم باشد و در آنجا مانده معفوست
لیکن سپرز حرام است بخلاف جگر یا گوشت خوک و اگرچه جمیع اعضای او حرام است از شحم
و غیره لیکن آنچه مقصود است در اکل لحم است بنابرین تخصیص بلحم یافته پس بدرستی
که آن پلیدست یا کشته شده بفسق و آن چهارپایی باشد که آواز برداشته شده است
برای غیر خدای تعالی بوقت کشتن او یعنی آنچه بنام غیر خدای کشته باشند و آنرا
فاسق گویند زیرا که بدان عمل فاسق میشوند پس هر که بیچارگی در مانده باشد نه
ستمکار بر بیچاره مثل خود بقطع طریق و نه در گذشته از حد شرع یا آنچه که سابقا در
البقره مذکور شده پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگارست و بخشاینده نکند آنرا که
بضرورت از محرمات تناول کند مهربانست که بیچارگانرا در آن رخصت دهد وَعَلَى
الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا
مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا
لَصَادِقُونَ و بر آن کسان که یهود بودند حرام کردیم هر جانوری که ناخن دارد چون
شتر و سباع و طیور و گفته اند هر چه منقار و سم دارد درین داخلست و بعضی گویند
همین شتر فقط است و دیگری گوید که مراد شتر و شترمرغ و بط است که بر ایشان حرام
بوده و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان پیههایی که در درون ایشان بود چون کرده

پیه و غیر آن مگر آنچه برداشته بودی پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوی ایشان
یا آمیخته بودی با استخوانها چون دنبه و بناگوش و مغز استخوان تحریم این چیزها را
داده بودیم جزو دادیم ایشان را به سبب ظلم ایشان و به درستی که ما راست گویانیم در جزا دادن از هر
چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ
الْمُجْرِمِينَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده ام پس
بگو که پروردگار شما خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این
تکذیب و تعجیل عقاب نمیکند و بازداشته نخواهد شد عذاب او از گروه مجرمان گر
مکذب باشند حاصل سخن آنست که اهمال هست اما اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ
وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند درین آیت از اعجاز
قرآن بغایت ظاهر است که از بیا آمده خبر داد بعد از نزول آیت مشرکان گفتند اگر خواستی
خدای تعالی شرک نمی آوردیم ما و نه پدران ما و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده
ایشان را بتوحید و ترک اشراک و ترک تحریم این انعام چون میگویند که اگر خدای خواستی
ما نمیکردیم اینها را باین قول تکذیب رسول الله صلی الله علیه و آله میکنند همچنانکه
تکذیب کرده آنانکه پیش از ایشان بوده اند تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند
عذاب ما را بگو آیا هست نزدیک شما هیچ امر معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود
پس بیرون آرید و ظاهر کنید آن را برای ما شما پیروی نمیکنید در مقالات خود مگر گمان
و پندار خود را و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویند قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ
شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ بگو ای محمد که شما را حجتی نیست قول بد خود پس مر خدای راست
حجتی رسیده بنهایت صحت که کتاب و پیغمبر فرستاده و شما را راه نموده پس اگر خواستی هر آینه

بجا ساختی

بجا ساختی شما را با ایمان و راه نمودی همه شما را لیکن نکرد این را تا منافی تکلیف نباشد و این مشیت
مخالف مشیت مذکوره است در آیت اولی زیرا که اثبات این فرموده و نفی آن پس اولی مشیت
اختیاری است و ثانیه مشیت الجائی قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ
هَٰذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ بگو بیارید گواهان خود را آنان را که
گواهی دهند که خدای تعالی حرام کرده است این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن پس
اگر گواهی دهند خود برای خود تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن و از
پی مرو آرزوهای کسانی را که از روی عناد تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام و
دیگر پیروی مکنید آنان را که نمیگروند بدان سرای یعنی بت پرستان و ایشان بر پروردگار خود
برابر میکنند بتان را قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ
مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ
وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من بخوانم آنچه حرام
کرده است آفریدگار شما بر شما این آیت با دو آیت دیگر که تالی اوست از محکمات کتاب است
که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از اوامر و نواهی از جمله عدم
شرکت بآنکه لا تشرکوا منصوب باشد یعنی طرح لام یعنی بیان فرمود از برای شما حرام را
بجهت آنکه شریک سازید بخدای چیزی را زیرا که ایشان حرام میکردند آنچه خدای تعالی حلال
کرده بود پس غیر خدا را اگر دانسته اند بجای او در قبول آن امر پس بآن چیز مشرک میشوند
و جایز است آنکه بتقدیر اوصیکم باشد یعنی امر فرمود شما را که شریک مگردانید بخدای
تعالی هیچ چیز را و نیکوئی کنید با پدر و مادر نیکوئی کردنی در تاویلات آورده اند که توحید
و احسان والدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب قریبند در وجود

و ترتیب دو واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود
ساخته و مکشید فرزندان خود را از جهت ترس و درویشی و احتیاج ما روزی میدهیم شما را
و ایشان را پس چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب امر ناحق میشوید و نزدیکی
مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتها و ناپسندیده ها را و گفته اند فواحش زناست و معتقدات
او کافر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بی باکان باشکارا با آن اقدام
نمودندی حق سبحانه و تعالی فرمود که گرد زنا مگردید آنچه آشکارا باشد از آن و آنچه پنهان
بود و گفته اند ما ظهر خمر است و ما بطن زناست و محققان گویند که ما ظهر افعال جوارح است
و ما بطن افعال قلوب یا آنکه مطلق گناه باشد چه گناه ازین دو حال بیرون نیست و
مکشید آن نفسی را که حرام کرده خدای تعالی کشتن او را مگر بحق که آن قصاص است یا قتل
مرتد یا رجم زانی محصن این چهار نهی و یک امر کرد خدای تعالی بر نگاه داشتن آن شما را تا مگر
دریابید که راه راست آنست ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ
أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ
فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید قربتی منهی است چه جای تصرف
و نزدیکی منمائید مگر بخصلتی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید
تا بیشتر شود و از آن مخورید و مکشید و مبرید تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود
و رشید گردد و تمام بپیمائید کیل را در مکیلات و ترازو را در موزونات بعدل و مساوات
یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیت اصحاب گفتند
یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زیان ترازوی ما باد و پلهٔ آن برابر باشد که
یکموی میل نکند حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که ما تکلیف نمیکنیم کسی را مگر آنکه گنجایش آن
باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود

آن را هر گاه

عفو کنیم
آن را هر گاه که حق سبحانه و تعالی این مقدار تجویز نفرماید پس چگونه تکلیف کافر بایمان کند که
او را قدرت بر آن نباشد یا چگونه خلق کند در وی قدرتی که موجب کفر و عصیان او گردد و بعد
از آن نهی کند او را از آن تعالی الله عن ذلک و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید
حکومت یا گواهی دهید بلکه در جمیع اقوال عدالت را مرعی دارید اگرچه باشد محکوم به یا محکوم
علیه یا مشهود له یا مشهود علیه بلکه عامتر از مذکورات از حکایت و روایت و رسالت که خداوند را
کنید یا خداوند خویش نزدیک یعنی منظور در تو بر رضای الهی دارید نه غیر آن و بعهد خدای را
که احکام شریعت یا پیمانی که کنید وفا نمائید این را سه امر و یک نهی را وصیت کرد خدای تعالی شما
بدان باشد که شما پند پذیر شوید ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ و بر شما میخوانم حکم دهم را و این
آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت راه
منست راه راست تا هشت پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را و پیروی نکنید راههای پراکنده
و ادیان مختلفه را مثل طرق کفر و یهودیت و نصرانیت و مجوسیت و بدع از سبل آنچه خلاف طریق اهل
بیت رسول است صلوات الله علیهم اجمعین که آن راهها گردانند و سازند شما را از راه حق جدا
اتباع فرموده است خدای تعالی به حفظ آن شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق ﴿ثُمَّ
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ
بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾ پس بخوان بر ایشان آنکه دادیم موسی را توریة برای تمامی کرامت و نعمت
بر کسی که نیکو نماید قیام باحکام وی و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل و برای
هدایت و دلالت بر حق و آنانی که اهتدا یافته اند بان بسوی توحید و عدل و شرایع و بجهت
که مقررات برای سایر اهل تکلیف مر هر چیزی که در وجهت از امر و نهی و وعد و وعید و احکام شاید
که بنی اسرائیل بلقای جزای پروردگار خود ایمان آرند ﴿وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم او را بسیار نفع پس پیروی

واکر باشند ایشان

کنید او را و بپرهیزید از مخالفت او شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا
أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ و فرستادیم این کتاب
را که نگویید شما ای زمره عرب که جز این نیست که فرستاده شده است کتاب بر دو گروه پیش از ما
یعنی یهود و نصاری و بدرستی که ما هستیم از قرائت ایشان و کتاب ایشان بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند
زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ
مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ
يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ و برای آنکه نگویید اگر فرستاده
بودندی بر ما کتابی چنانچه بر جهود و ترسا یا نه هر آینه ما می بودیم راه یافته تر از ایشان پس بتحقیق
که آمد بشما حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن بلغت شما فرود آمده و راه نمای هر که متابعت
او کند بمقصد و مقصود رسد و بخشایش مومنان را و این هر سه صفت قرآنست و بعضی نیز راکوا
کنند و گویند که مراد از آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که گواه امتست و هدی و رحمت نیز
اوست یعنی خداوند رحمت و هدایت است مر اهل ایمان را پس کیست ستمکارتر از آنکس که دروغ شمرد
آیتهای خدای را و اعراض کرد از آن زود باشد که جزا دهیم آنرا که بر میگردند از آیتهای ما بسختی
عذاب ما یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ
يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا
خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب
قرآن و پیغمبر مگر آنرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان
یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا بعضی آیات او و مراد ازین آیات علامت قیامت باشد
و آن بسیار است و از جمله وقایع عظام خروج دابة الارض باشد و بیرون آمدن یاجوج و ماجوج
و دخان و طلوع آفتاب از مغرب یا آنکه بیاید بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت

نصب کرده الله

نصب کرده الله روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو که بقول اکثر مفسرین طلوع
شمس است از جانب مغرب و شبی که آن آفتاب در صبحش از مغرب بر آید دراز باشد
و درازی آن متهجدان و اهل اوراد دریابند که چون از اوراد فارغ شوند انتظار
صبح برند صبح بر نیاید در گمان افتند دیگر باره اوراد از سر گیرند و چون تمام شود
اثر صبح پدید نباشد دانند که کار عظیم از خلوتخانه غیب بعرصه گاه شهادت می آید
بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب
از افق غربی بر آید و او را نور نبود و همه خلق او را مشاهده کنند و چون این آیت عظیم
ظاهر گردد و غیب عین شوند و ایمان اضطراری باشد پس بسبب این سود نکند
هیچ نفسی را ایمان او که نبوده است که ایمان آورده باشد پیش از این و امروز ایمان
آرد یا نبوده که کسب کرده پیش از این و امروز ایمان آرد یا نبوده که کسب کرده باشد
در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده پس ایمان کافران فایده نکند درین روز و توبه
اکتساب طاعات و خیرات مومنان یعنی هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته
باشد اما امرها را فرو گذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیت معاینه بیند و اگر
خیری کند که آن اگر آن خیر پذیرفته نباشد و آیت دالست بر آنکه اکتساب خیرات غیر
ایمانست زیرا که عطف فرموده کسب خیرات و طاعات را در حال ایمان بر نفس ایمان و آیات
و علاماتی که در وقت ظهور آن ایمان و خیرات پذیرفته نشود بعد از زمان ظهور مهدی و
نزول عیسی علیهما السلام خواهد بود زیرا که در زمان ظهور آنحضرت ایمان کامل گردد و عدل
و داد بغایت رسد چنانچه در کشف الغمه آورده که روایت کرده مفضل بن عمر که شنیدم
از ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود که قایم ما هر گاه ظاهر شود روشن گردد زمین بنور وی
و مستغنی گردند مردمان از روشنی آفتاب و زایل شود ظلمت و تاریکی و مردم معمر گردند او را
عمر شوند در زمان ملک آنحضرت چنانچه مردی باشد که هزار فرزند باشد همه نرینه که در میان

ایشان هیچ مادینه نباشد و ظاهر کرداند زمین گنجهای خود را تا ببینند مردم و روی زمین
آید او طلب کنند کسی از شما کسی را که صدقه دهد او را مال خود و زکوة دهد او را بینابد
کسی را که قبول کند این را از او و مستغنی شوند مردمان با آنچه روزی داده حق جل و علا
ایشان را از فضل خود و در این باب نقول صحیح بسیار وارد شده یافته حق تعالی پیغمبر ما را که بگوای
محمد انتظار برید این ایتهارا که ما نیز منتظر این علامتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و
حال شما إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ
إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ٥ به درستی آنانکه پراکنده کردند دین خود را
که بعضی با نبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و گشتند گروه گروه چون یهود
که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه بودند نیستی تو از قتال ایشان در چیزی
یعنی وقت محاربه با ایشان نیست این حکم بآیت السیف منسوخ و مرویست از ابی جعفر محمد
علی الباقر علیهما السلم که ایشان اهل ضلالت و شبهات و بدعت اند از این امت که
ادیان مختلف پیدا کرده اند تا که هفتاد و دو گروه باشند از هفتاد و سه یکی از آن ناجی
اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری و مذکور شده که تا چه کیانند
این نیست که کار ایشان با خداست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد توفیق
توبه دهد پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بآنچه میکنند در دنیا مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٥ هر که
بیاید بنیکویی مر او راست ده بار مانند آن یعنی ده نیکویی و بعضی از مفسران گویند که
مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است به تضعیف و در بحر الحقایق آورده
هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا بآن حسنه تواند آمد آن حسنه اینجا
از عدم ۱ آفرینش در احسن تقویم ۲ ترتیب ۳ رزق ۴ بعث ۵ انزال ۶ کتب ۷ تبیین حسنات
و سیئات ۸ توفیق ۹ اخلاص ۱۰ قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد و بنده

نتوانند حسنه

نتوانند حسنه که بجای آورد و هر که بیاید بسیئه یعنی بفعل بد پس جزا داده نشود مگر همانند
آن یکی بیکی و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب
و زیادتی عقاب قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٥ بگو مر این قوم را
که تفرقه در دین افکنده اند که به درستی راه نموده است مرا پروردگار من براه راست
دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٥ دین پاینده و درست که آن ملت
ابراهیم است در حالتی که ابراهیم علیه السلم از همه دینها بدین ما یل بود و نبود ابراهیم
علیه السلم از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي
وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ
الْمُسْلِمِينَ ٥ بگو به درستی که نماز من و قربانی یا حج من و زندگانی من یعنی آنچه برانم در زندگی
و آنچه بدان میرم از ایمان و طاعت همه مر خدایراست که آفریدگار عالمیانست هیچ انباز
نیست مر او را یعنی در عبادت خود کسی را با او شریک نکنم چون بت پرستان و قربانی
بنام او میکنم نه بنام غیر او و در وقت حج تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت
که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته اند مراد از این کلمات تفویض
خود و امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هر چه کنم و گویم و دادم همه برای خداست و
بدین مامور شده ام و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید مر اسلام امت را
قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا
تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٥
آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آنحضرت را در رجوع با دین ایشان این آیت
نازل شد که بگو آیا بغیر خدا طلبم پروردگاری او در عبادت او را شریک سازم
و حال آنکه خداست آفریدگار همه چیز یا پس ما سوای او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب
برای ربوبیت سزاوار نبود و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها مگر وبال آن بر او باشد و لید

بن مغیره میگفت که ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من باشد حق سبحانه
و تعالی فرمود که بر نگیرد هیچ بردارنده بار دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود
خواهد کشید پس بسوی پروردگار شماست بازگشت شما پس خبر خواهد داد
شما را بآنچه بودید که در آن اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل در آخرت
آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ
بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ
وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و اوست آنکس که گردانید شما را ای آدمیان خلیفهای
زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت و برداشت
بعضی از شما را زبر بعضی پایهای دیگر پایهای بلند در رزق یا در صورت
و عقل و عمر و مال و قوت و امثال آن تا بیازماید شما را در آنچه بشما داد
از مال و جاه و عز آن تا ظاهر شود حکم اغنیا و صبر فقرا بدرستی که پروردگار
تو زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان که مستحق عقوبت شده
اند و بدرستی که او آمرزنده است و مهربان بر شاکران و صابران و لهذا
افتتاح سوره بتحمید فرمود و اختتام بمغفرت و رحمت تا شاکران حمد و شکر گویند
او را بران روایت کند علی بن ابراهیم رحمه الله از ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیهما السلام روایت میکند که آنحضرت فرمود که سوره انعام نازل شد یکبار با او
هفتاد هزار ملک تسبیح و تهلیل و تکبیر گویان بودند پس هر که بخواند این سوره را آن فرشتگان
تسبیح کنند از برای او تا روز قیامت و ابن عباس رضی الله گوید که هر که بخواند
این سوره را در هر شبی او از ایمنان باشد در روز قیامت از آتش دوزخ را
بچشم نبیند هرگز به برکت تلاوت این سوره والله اعلم سورة الاعراف مائتان و ست
آیات مکیة بسم الله الرحمن الرحیم

المص

المص كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَ
ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی
از اسماء الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام
و لطف و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد
و بعضی بر افعال تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افضل منم خدائی که میدانم و بیان
میکنم یا از همه داناترم و حق را از باطل جدا کننده ترم و در تأویلات کاشی مذکورست که
الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایت از جامعیت
است که آن را معنی محمدی گویند و صاد صورت محمدیست صلی الله علیه و آله و بعضی گو
یند معنی او الم نشرح لک صدرک است ~~بدلیل فلا یکن فی صدرک است~~ بدلیل فلا یکن
فی صدرک حرج و یکی از اهل عرفان فرموده که معنی اینست که یا آل محمد اصبروا علی البلا
لان البلاء موکل علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل ای آل محمد صبر کنید بر بلا
زیرا که بلا موکل انبیاست باز اولیا باز آنها که مانندترند بایشان باز مانندتر این کتابیست
فرو فرستاده شده بسوی تو پس میباید که نباشد در سینه تو تنگی بسبب ابتلای آل که بر تو
ظاهر شده که در ضمن آن محنت بی راحتست یا آنکه باید که دل تنگ نباشی از رسانیدن تعالیم
الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرود آمده است تا بیم کنی کافران
تا پند دهی پند دادنی مؤمنان را اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ
دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ پیروی کنید ای مکلفان آنچه را که فرستاده شده
اند بشما از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید نگاه داشت اوامر و نواهی او و پیروی
مکنید بجز کتاب خدای تعالی دوستان مراد اصنام است که کفار ایشان را دوست میگیرند
یا شیاطین انس و جن که خلق را در گمراهی می افکنند اندکی پند میگیرید وقتی که متابعت
غیر حق کنید وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ

وبسیاری را اهل دیها و شهرها از کفار و فجار که ما حکم کردیم بهلاکت ایشان پس آمد
باهل آن شهرها و دیها عذاب ما در شبهنگام مانند قوم لوط علیه السلم یا فرود آمد
عقوبت بایشان و بودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلم
تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت اند و تصور
وتوقع عذاب در آن نیست پس بلیه غیر منتظره صعبتر و سخت‌ترست چنانچه نعمت غیر
مترقبه خوبتر و لذیذترست فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ
قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ پس نبود درخواست ایشان وقتی که آمد بدیشان بلا و
عذاب مگر آنکه گفتند بدرستی که بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم
و اعتراف نمایند بگناه خود و مظنه آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب
و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف هر دو با یکدیگرند پس در وقت نزول
عذاب توبه و استغفار سودمند نباشد و قوم یونس علیه السلم ازین حکم مستثنی اند
چنانچه نقل ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ
وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ پس هر آینه پرسیم آنانرا که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران
و سؤال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سؤال تعنیف و
تعذیب است و هر آینه که پرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ
احکام و این سؤال تشریف و تقریب است و گفته اند امم را از فرمانبرداری انبیا علیهم السلم
پرسند و انبیا را از مهربانی بر امم فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ پس هر
آینه بخوانیم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشانرا بدانش خویش که دانسته بودیم
که هر یک چه کردند و گفتند و شنودند ایشان چه بود و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال
و افعال ایشان غرض آنکه او جل و علا عالمست بکلیات و جزئیات و هیچ بر او پوشیده نیست از
جسمانیات و روحانیات وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ

هم المفلحون

هُمُ الْمُفْلِحُونَ و سنجیدن اعمال هر یک آن روز یعنی قیامت درستست و بودنی و گفته اند
صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق
در آن نگرند و گویند که اعمال مؤمن مصور بصورت حسنه باشد و اعمال کافر و منافق
و مخالف بصورت قبیحه و این صورت برای اظهار معدلت است و در تبیان از ابن
عباس نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راهست و کفتین او یکی از نور است
و یکی از ظلمت حسنات را در کفه نور دهند و سیئات را در کفه ظلمت یعنی گویند که این
میزان یک کفه او بر جنت بود و کفه دیگر بر جهنم و اگر بنهند آسمانها و زمین را بر کفه
از آن گنجایش داشته باشد و گیرنده او جبرئیل بود علیه السلم پس هر که گران بود اعمال
سنجیده او بر تقدیر یکه موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد
وزن و اختلاف موزونات باشد بهر حال گرانی میزان بطاعتست و آنانکه میزان گران
باشد پس آن گروه ایشانند رستگاران و رسندگان بنجات وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ و هر که سبک باشد
عملهای وزن کرده او و آن سبکی بکفر و نفاق و خلاف حق و معصیت خواهد بود
پس آن گروه آنانند که زیان کردند بهرهای نفس خود را یعنی فطرت سلیم را ضایع
ساختند بسبب آنکه بودند برد کردن آیات ستم میکردند یعنی وضع مینمودند تکذیب
را در موضع تصدیق و گویند که آیت دلالت دارد بر آنکه هر کرا حسنات و سیئات متساوی
و متعادل باشد موجود نیست والله اعلم وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا
لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ و بدرستی که ما ممکن کردانیدیم شما را ای
آدمیان در زمین جهت سکنی و زرع و گفته خطاب با قریش است که میفرماید شما را
دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان و آفریدیم برای شما در
در زمین اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات و آنچه سبب معیشت است و بتصریح یاد

معایش مشروب با آنکه اصلی است نه زاید مثل صحایف که جمیع صحیفه است بهره که اینجا زاید است با وجود چنین نعمت زندگی شکر میکویید یا از شما اندکیست که مراسم شکر گذاری و سپاس داری قیام مینمایید وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و هر آیینه بتحقیق بیافریدیم پدر شما آدم را از گل یعنی مصور بی صورت کردیم پدر شما را تا بشر مستوی الخلقه شد پس گفتیم ما مر فرشتگان را سجده کنید سجده تعظیم و تحیت مر آدم را پس سجده کردند ملائکه از روی فرمان برداری مگر ابلیس که او از راه حسد و حقد نبود از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ گفت خدای تعالی مر ابلیس را که چه چیز باز داشت ترا از آنکه سجده نکنی مر آدم را چون فرمودم ترا بسجده او گفت ابلیس من بهترم از آدم جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد مینمایی از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرمایی مانع آنست که من از او بهترم آفریدی مرا از آتش که او از جوهر لطیف علوی نورانی است و آفریدی آدم را از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس در این صورت مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ عبارتست از آن و یا بحیثیت حقیقت که نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي اشارتست بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را و دیگر خود قائلست که مخلوق اوست که خلقتنی گفت چگونه مخلوق از بحث خالق سر بپیچد و دیگر خطاب عام بود مر جمیع ملائکه را او خود را خارج ساخت از این عموم پس مستوجب ذم و طرد و لعن شد و داخل شد در زمره تکبر کنندگان بر خدای تعالی پس دلالت کرد که این جایز نیست تخصیص عموم نص بقیاس و موید این قول ابن عباس است که طاعت با بلیس اولی بود از قیاس که عصیان ورزید پرورد کار خود را بقیاس و اول کسی بنیاد قیاس نهاد ابلیس بود بسبب این کافر شد پس هر که قایل بقیاس است قرین و نظیر

ابلیس است

ابلیس است و مذمت و بطلان قیاس را از این قصه معلوم توان نمود مع ذلک قیاس او نیز سقیم بود در افضلیت نار از خاک زیرا که آتش خاین است هر چه بدو دهند نیست گرداند و خاک امینست هر چه بدو دهند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد و آتش متکبر است و خاک متواضع و متواضع از متکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر باشد چنانکه آدم علوی نقش پذیر است که وَكَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ و آتش نقش سوز است چنانچه نقش حروف ابلیس علیه اللعنة را بسوخت که فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ و خاک آتش را باز تواند کشت و آتش در خاک هیچ عمل نتواند کرد و خاک سبب زیادتی و افزونی است و آتش موجب نقصانی و از روی صفت آتش را آنست که نور او در تحت بود و دود او بر فوق و صفت خاک آنست که کثافت در تحت بود و لطافت و منفعت آن بر فوق آتش اگر چه خوب صورت است لیکن زشت سیرت است و لهذا اگر کسی انگشتی بوی برسد بسبب درد بیقرار گردد و خاک بر خلاف اینست که جمیع مصالح زنده و مرده از خاک حاصل گردد و مقرر است که سیرت نیکو بهتر است از صورت نیکو خاک بار کشنده است لاجرم پاینده است و آتش رنجاننده است و مر اسنده است آتش بسیار خورد و زود میرد زمین خود نخورد و غذا دهد و خورانند و میرد پس آتش بمثابه مرد بسیار خوار بی نفعت و زمین بمنزله مرد کم ضرر کثیر الخیر است پس خاک از آتش بهتر باشد چون ابلیس لعین این نافرمانی کرد قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را که پس فرو رو از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او و گفته اند که تنزل کن از مرتبه رفیع که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی پس نبود و نروا نباشد ترا آنکه گردنکشی کنی در آسمان و تعظیم کنی بر فرشتگان که خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان بدرستی که تو از خوار کنندگانی چون ابلیس طلب تکبر کرد حق سبحانه و تعالی او را ابتلا

ساحت بذلت وخواری چنانچه در حدیث وارد است که من تواضع الله رفعه الله

ومن تکبر علی الله وضعه الله هرکه فروتنی کند برای خدای تعالی بر دارد او را و هر که تکبر

نماید بر خدای تعالی است که او را بیندازد وپست سازد و حق تعالی سبحانه آورده که بیرون

رو از صورت فرشتگی وعیاش در دریا با فرشتگان پس حق سبحانه وتعالی سیاه کرد

صورت او را بزشت ترین صورتها قال انظرنی الی یوم یبعثون گفت

ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت نومید گشت مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته

شوند آدمیان از قبرها یعنی روز قیامت قال انک من المنظرین گفت خدای

تعالی بدرستی که تو از مهلت داده گانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت

یعنی میخواست که نمیرد وحق تعالی درخواست او را قبول نکرد وتا نفخه صعقه او را

امان داد چنانچه جای دیگر فرموده که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی

تو از من مهلت داده گانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه صعقه است

یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم

گویند حکمت در مهلت دادن ابلیس آن بود که چون وسوسه واغوای او سبب زیادتی

مشقت است در ادای طاعات موجب کثرت ثواب عباد میگردد در امتثال عبادات

چنانچه در حدیث ورود یافته که افضل الاعمال احمزها اشقها قال فبما اغویتنی

لاقعدن لهم صراطک المستقیم گفت ابلیس بسبب آنچه مرا اغوا کردی گویند که چون

حق تعالی امر فرموده بود او را بسجده آدم وانکه این ظاهر شد از و کفر که اغوا را اضافه

بحق تعالی کرده بعضی گویند مراد از اغوا دوری وبیبهرگی از رحمت است یعنی

بواسطه آنکه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت هر آینه بنشینم از برای فرزندان آدم

بر راه تو که راست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را از راه بزنم

و بر صراط مستقیم نگذارم ثم لاتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم وعن

ایمانهم

ایمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اکثرهم شاکرین پس بیایم بدیشان از پیش

ایشان یعنی در امر آخرت وگویم بعث وحشر وبهشت ودوزخ نیست واز پس ایشان

یعنی از قبل دنیی واز داد جمع ایشان بیارایم ودر آیم از راست ایشان از جهت

حسنات واز چپ ایشان از جهت سیئات واز اندرون دل

ایشان شرحی که دانم وحکمای اسلام آورده اند که در بدن آدمی چهار قوت است

که موجب فواید سعادات ابدیه میشوند یکی از آنها قوت خیالیه است که مجمع

صورتهاست میگردد ودومثال محسوسات وموضع او بطن مقدم از دماغ است ومن بین ایدیهم

اشارت بآنست ودیگر قوت وهمیه که حکم میکند در غیر محسوسات باحکام مناسبه

محسوسات را ومحل او بطن موخر از دماغ است ومن خلفهم عبارت از آنست سیم قوت

شهویه وجای کبد است از یمین بدن وچهارم قوت غضبیه است ومنشاء آن قلبست

که او در شق ایسرست وعن ایمانهم وعن شمائلهم ایما بآن هر دو است پس شیاطین

مادام که طلب اعانت میکنند بچیزی باین قوای اربع تکنند قادر نمیتوانند شد بر القاء وسوسه

ولهذا ذکر نکرد فوق وتحت را چه قوای که متولد میشود از آنها چیزی که موجب تقویت

وسعادات ابدیه است این قوای است از بدن در نقل ورود یافته که چون ابلیس این

کلمات را بر زبان راند فرشتگان را رقت آمد بر احوال بنی آدم گفتند خداوندا چگونه

آدمیان خلاص توانند شد از چنگ شیطان با استیلای او بر ایشان از این جهات حق

تعالی فرمود که من راه دو جهت که فوق وتحت است بر و کرفته ام تا بنده چون دست

بدعا بر دارد بجانب فوق از روی نیاز یا بنهد پیشانی خضوع بر زمین از جانب

تحت من او را از اغوا واضلال او خلاص کنم وبیامرزم گناه هفتاد ساله او را واز

تتمه قول شیطانست که من چون جهات اربع بر آدمیان ببندم که تا بامر حق نپردازند ومعصیت

در سازند ونیابی تو که خداوندی فرزندان آدم را شاکر گویند کافران یعنی کافران باشند



که منع را نشناسند قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ گفت خدای تعالی مر ابلیس لعین را که بیرون رو از بهشت یا از آسمان
در حالتی که نکوهیده باشی و عیبناک کرده شده و دور کرده از رحمت خدای که
هر که بر پی تو بیاید از اولاد آدم هر آینه پر کنم دوزخ را از همه شما یعنی از تو و
متابعان تو و گفتیم بعد از اخراج ابلیس لعین از بهشت که وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ
زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا
مِنَ الظَّالِمِينَ و ای آدم ساکن شو تو و جفت تو که حواست در بهشت پس بخورید
امر اباحت نه امر تکلیف از میوه‌ها و نعمتهای بهشت از هر جا که خواهید و اختلا
فست در بهشت که بهشت خلد است یا بهشتی از جنات آسمانست یا از زمین علی
ای حال فرمود که و نزدیک مشوید در بهشت این جنس را که آن درخت که آن درخت
گندم یا انگور است و از آنکه مخورید و این نهی تنزیه است نه تحریم پس باشید از ستمکاران
بر نفس خود چه اولی بحال انبیا آنست که کردِ منهی اگر چه نهی تحریمی نباشد نکردند
فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ
مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ
پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان ملعون تا عاقبت آشکارا کردند برای آنکه پوشیده
کرده بودند از ایشان از عورات ایشان که ندیدند و هیچ یک از آدم و حوا
عورت یکدیگر مشاهده نکردند و گفته که حق سبحانه و تعالی ایشان از جامه‌های برای ستر عورت بهشت
پوشانیده بود ابلیس لعین دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس
خواست که ایشان را بر اکل شجره ترغیب کند تا لباس از تن ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت
در میان ملائکه رسوا کردند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس
به بهشت درآمده بود بصورت دیگر برآمد گفت مر آدم و حوا را باز نداشت و منع نکرد

[illegible]

شما را پروردگار

شما را پروردگار شما از خوردن این درخت مگر آنکه نگردید شما دو فرشته در علو
مرتبت یا حسن صورت یا استغنا از غذا یا نباشید شما از جاویدمانندگان در بهشت
یا از زندگانی که مرگ را راه بدیشان نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن
آن تامل مینمود ابلیس تدبیر دیگر کرد وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا
بِغُرُورٍ و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت بدرستی که من شما را از نصیحت
کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا غیر آدم علیه السلم گمان نبرد
که کسی سوگند بخدای تعالی بدروغ خورد و بدان سوگند فریفته شد پس ابلیس تنزل داد
بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افکندشان بفریب و وسوسه فَلَمَّا ذَاقَا
الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا
رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ پس
آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال عقوبت آن ظاهر شد مر ایشان را
و عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر میدیدند و در اخبار
آمده است که کسی دیگر را ایشان عورت ایشان را ندیده ایشان از بی‌عورت منفعل شدند
و در ایستادند و قصد کردند برگهای درخت می‌چسبانیدند برگی بر بالای برگی دیگر
مینهادند بر عورات خویش از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر را برهم بستند تا
چون هیئات ازاری شد و عورت خود را بدان پوشانیدند و از بیا طرف ندا از طرف
میکرد بخشند و ندا کرد ایشان را پروردگار ایشان که نه شما را نهی کرده بودم از خوردن این
درخت و نه گفته بودم شما را و تحذیر کرده بودم بدرستی که شیطان هست شما را دشمنی
آشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده
اند که در وقت گریختن ایشان حق تعالی فرمود أَفِرَارًا مِنِّي يَا آدَمُ از من میگریزی آدم علیه السلام گفت
بَلْ حَيَاءً مِنْكَ این گریختن بجهت حیا است از حضرت تو پس آنگاه بگناه اعتراف نمودند که ترک

اولی است و باحق سبحانه و تعالی از روی نیاز قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر
لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین گفتند ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای
خود بدین نافرمانی و اگر تو نیامرزی مارا گناهان مارا و نبخشایی بر ما هر آیینه باشیم از
زیان کاران قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی
حین گفت خدای تعالی مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را فرو روید بجانب
زمین برخی از شما مر برخی را دشمن اند آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر
و مر شما راست در زمین قرارگاهی و آرامگاهی و برخورداری تا هنگام رسیدن مرگ
آدم علیه السلم غمناک شد و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قال فیها تحیون
و فیها تموتون و منها تخرجون گفت خدای تعالی در زمین میزیید و در زمین
میمیرید و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزای آدم علیه السلم از مضمون این
خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا
یواری سوآتکم و ریشا و لباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله
لعلهم یذکرون ای پسران آدم خطاب عام است مر همه فرزندان آدم را میگوید
بدرستی که ما فرستادیم بر شما پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها از تدبیرات
سماوی و اسباب نازله از آسمان و از این قبیل است و انزل لکم من الانعام ثمنیة ازواج
فانیه لباس میکند و از برای لباس سه غرض ذکر میفرماید یکی آنکه میپوشد از لباس
عورات شما را و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید که ثیاب تجمل است حق
سبحانه و تعالی دوست میدارد که آثار نعم خود ظاهر سازد بر بنده و در نقل آمده
که امام زین العابدین علیه السلم دو جامه در فصل تابستان میپوشید که قیمت آن پانصد
درهم بودی و در حال شهادت امام مظلوم حسین بن علی علیه السلم چهار جامه خز در بر داشت
و امام جعفر علیه السلم جامه خز پر قیمت میپوشید و ریش که در آیت واقع است لباس زینت

بذر
فی

است که استعاره

است که استعاره کرده اند از ریش طیر که لباس و زینت اوست و دیگر پوشش تقوی
است که برای تواضع پوشند همچون پشمها و جامهای درشت آن بهتر است از لباسهای
نرم بر تکلیف و زیبا که از آن میپوشند و گفته اند که لباس پرهیز آنست که متحرز تواند شد
از ضرر ماسه کرما و سرما و حالت حرب مثل دره و خود و غیره ذلک بتحقیق آنست که ممکن است
که ثوب واحد مجمع باشد و در تکه اغراض ثلاثه هرگاه که آن پاک و طاهر باشد بر وجهی که
نماز در وی روا بود و از وجه حلال باشد و شایبه حرام در وی نبود آن لباس تقوی است
اگرچه ثیاب تجمل بود و جامه که جامع این صفات باشد حیز عظمت در وی و آن بهتر است و بعضی
گفته اند که لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت بجامه
ستور میگردد و گفته اند که لباس تقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریق خیر
آن فرستادن لباس خود از نشانهای فضل و رحمت خدایست که بدان سوآت آدمیان پوشیده شد
و ایشان را از خصف و برگ درخت مستغنی گردانید تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر
این نعمت بشناسند یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع
عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم
انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون ای فرزندان آدم بر حذر باشید
که شما را در فتنه نیندازد شیطان با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد چنانکه
بیرون آورد پدر و مادر شما را از بهشت بر میکشد از ایشان جامهای ایشان را تا بنماید
هر یک از ایشان عورات ایشان را یعنی بسبب آنکه ابوین شما مکشوف العورت گشته از بهشت
بیرون افتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید بدرستی که ابلیس می بیند شما را او و لشکر و قبیله
او از جایی که شما نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما در
نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند حذر از چنین دشمن لازم
است بدرستی که ما کردانیدیم شیاطین را دوستان مر آنان را که ایمان نمی آورند یعنی ما ایشانرا

ثوب واحد را ممکن نیست که اغراض
ثلاثه در و مجمع باشد

بایشان باز گذاشته ایم و چون جنسیت علت ضم است باهم دوستان شدند وَاِذَا فَعَلُوا
فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ
بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ چون بکنند کفار و مرتکب شوند عمل
زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و عریان طواف کردن و امثال آن و چون
کسی ازان نهی کند گویند از روی تقلید که یافته ایم پدران خود را
بدین عمل زشت
و خدای تعالی فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند بگو ای
محمد بتحقیق که خدای تعالی نمیفرماید بزشتی و ناپسندیده در قول و فعل و راضی نیست
بآنچه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم اخلاق و محاسن اشفاق و
این زشتی از شما بفعل می اید آیا میگویید بر خدای از راه افترا آنچه نمیدانید که او
فرموده است قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ
الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ
أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ بگو ای محمد فرمود پروردگار من بعدل و راستی یا توحید که سر
همه راستیها است و راست کنید روی خود را بقبله نزد یک هر زمان سجودی یا مکان
سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای تعالی چون وقت نماز
در رسد نزد یک هر مسجدی که باشد و تاخیر مکنید بآن جهت که در مسجد قوم خویش کنید
و بپرستید خدای را در حالتی که پاک کنندگان باشید برای خدای طاعت را همچنانکه بیافرید
شما را در ابتدا باز خواهد گشت بوی تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک
آفرید باز بخاک خواهد برد گروهی را راه نمود بطریق جنت بسبب ایمان و طاعت
گروهی سزاوار گشت بر ایشان گمراهی و خذلان و عقوبت بواسطه عدم ایمان و معصیت
بسبب آنکه این گمراهان فرا گرفتند دانرا دوستان خود و فرمان ایشان بردند و بیبود
دو آن
خدای تعالی

خدای تعالی و گمان بردند و پنداشتند که ایشان راه یافتگان اند و فی النفس الامر بخلاف آنند
يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا
يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بعضی بر انند که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند که خاص
است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن برهنه طواف
کردندی و بدان بتجرید بیرون از ذنوب تفاءل نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از
خوردن حیوانی مجتنب بوده بانکه از طعام قناعت کردندی و آنرا طاعت دانستندی
و تعظیم کعبه چنان بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیای این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق
سبحانه و تعالی ایشانرا تحذیر فرمود و گفت فرا گیرید جامهای خود را که بدان آراسته اید
نزد یک هر مسجدی که در آن طواف میکنید یا در آن نماز میگذارید و مراد ازین جامه نیکوترین
لباسها است که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و بزرگی فرموده
که ممکن زینت مال و پسران باشند چه جای دیگر فرموده که الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
یعنی فرا گیرید مال و پسران را نزد هر مسجد یعنی با خود بیرید که مال را صرف کنید بفقرای
اقربا ابا و تا پسران عادت کنند بطاعات و عبادات و قشیری گوید که مراد زینت سرائر است
نه آرایش ظواهر و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز
و بلسان کشف حضور دل است برای عرض و نیاز بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی
و غیر آن از ماکولات و بیاشامید آب و شیر و سایر مشروبات و از حد در مگذرید یا از اسراف
اسراف طعام و شراب در خوردن آن چنانچه شما حامل آن باشید بلکه آن حامل شما باشد
یا از حد تجاوز مکنید بتحریم حلال بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا
یعنی آنها که زیاده از حد میخورند و از بعضی سلف نقل کرده اند که اسراف آنست که هرچه
آدمی را آرزو کند بخورد و در فی ترین مردمان آن کس است که همت او بتمام مصروف باشد
بفکر طعام و شراب پیر هرات گفته که اگر همه دنیا لقمه سازی و در دهان درویشی نهی

اسراف نیست اسراف آن بود که بی رضای حق صرف کنی آورده اند که هرون الرشید را طبیب
حاذق نصرانی بود که او را بختیشوع میگفتند یکروزی گفت بعلی بن حسین واقد
که صاحب حالت نیست که آیا در کتاب شما از علم طب چیزی هست چه علم دو علم است معاز لیست
علم ابدان و علم ادیان او گفت که حق سبحانه و تعالی جمیع طب را جمع نموده در نصف
آیت از کتاب خود گفت کدام است آن گفت این که کلوا واشربوا ولا تسرفوا دیگر
نصرانی گفت از پیغمبر خود هیچ چیز داری که گفته در طب گفت پیغمبر ما همه طب را جمع فرموده
در الفاظ اندک نصرانی گفت آن چیست علی بن حسین گفت فرموده که المعدة بيت
الداء والحمية رأس كل دواء واعط كل بدن ما عودته معده خانه درد است و باز
داشتن او از بری طعام و شراب سر همه دواها است و بده هر بدنی را از طعام و شراب
آنقدر که توانی از و باز ستد یعنی تو بدو مستولی باشی نه او بر تو یا آنکه آنچه عادت
باشد او را بوی داده نصرانی گفت نگذاشته کتاب شما و پیغمبر شما هیچ طب برای جالینوس
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ
آمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ بگو ای محمد که حرام کرده است آرایشی که خدای تعالی حق فرموده است
یعنی جامهای متنوع آن زینتی که بمحض قدرت بیرون آورده برای بندگان خود از نباتات
چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود و دیگر
که حرام کرده از پاکیزها از روزی یعنی مستلذات ماکل و مشارب از لحوم و شحوم و
البان یا حلالات آن چون بحیره و سائبه و غیر آن یعنی اینها را بر شما حرام نکرده است الله
بگو این زینت و طیبات برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مومنان
است در دنیا اما کفار و فجار به تبعیت شریک ایشانند دران لیکن فردا بهشت جاودانی اهل ایمان
را خواهد بود پاکیزه و بی شریک و زحمت همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را تفصیل

میکنیم

میکنیم مثالهای احکام دیگر یا دلایل توحید مبین میسازیم برای گروهی که فهم دارند و میدانند
در کشف الغمه مذکور است که بعضی صوفیه روزی در خراسان بخدمت حضرت ابی الحسن علی
بن موسی الرضا صلوات الله علیهما رفتند و گفتند که مامون نظر کرد در میان شما اهل بیت
پس ترا دید که اولای مردمانی بر همه پس مصلحت دید که رد کند امر خلافت را بسوی تو و امت
محتاجند به پیشوای که طعامهای غلیظ خورد و لباسهای درشت پوشد و بر دراز گوش
سوار شود و بعیادت مریض رود و آنحضرت تکیه فرموده بودند بعد از استماع این راست
نشست و فرمود که یوسف پیغمبر علیه السلام جامهای دیباج مطرز بذهب می پوشید و نشسته بود بر
متکیات آل فرعون و حکم میفرمود آنچه مراد و مطلوبست از امام قسط و عدلست که چون
سخن گوید سخن راست گوید و چون حکم کند بعدل کند و چون وعده نماید بوفا مقرون
سازد چه بدرستی که حق سبحانه و تعالی حرام نکرده اینند نه لباس و نه ماکل را و این آیت
را خواند که قل من حرم زينة الله تا آخر قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا
وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ
سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بگو ای محمد جز این نیست که حرام
کرده پروردگار من گناهان کبیره که موجب عقوبت عظیم است آنچه پیدا است از آن
چون کفر و آنچه نهانست چون نفاق و حرام کرده گناهی که بدان احتقار نیست چون
صغایر و حرام ساخت ستمکاری و کبر را بنا حق و این تاکیدیست چه ظلم و کبر همیشه بنا حق
بود و دیگر حرام کرده آنکه شرک آرید بخدای تعالی و شریک گیرید در عبادت آنچیزی
را که خدای تعالی نفرستاده پرستش او حجتی و برهانی و آنرا نیز حرام کرده است که
بگوئید دروغ و افترا کنید بر خدای تعالی آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام
و برهنه شدن در طواف بیت الحرام بعضی گویند که حق سبحانه و تعالی بیان فرموده
درین اصول افعال محرمه را و حصر نموده آنرا در شش نوع زیرا که جنایت یا بر

زوجیست یا بد معقول بقی الفواحش ما ظهر منها وما بطن اشارت باول است والاثم
که شرب خمرست اشارت بثانی است ویا جنایت بر نفوسست واموال یا اعراض
والبغی بغیر الحق اشارت بانهاست وبغی بغیر حق آنست که اقدام نمایند بر
ایذای مردم بقتل وقهر که ایشان را ادرا ناحقی باشد پس آنگاه آن بغی نباشد
ویا جنایت بر ادیانست وان یا بطعن است در توحید وان تشرکوا بالله ما لم ینزل
به سلطانا اشارت بانست ویا افترا است بر خدای تعالی وان تقولوا علی الله ما لا
تعلمون اشارت بانست ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة
ولا یستقدمون ومر هر گروهی راست تا وقتی که خدای تعالی تقدیر کرده است
مر حیات ایشان را وگفته اند هر امتی را یعنی از مومنان وقتی است که در ان وقت عذاب
استیصال بدیشان فرود می آید پس چون بیاید وقت عذاب وهلاک ایشان یا چون آن
مدت بر آید واپس نیایند از ان اجل ساعتی ساعت در عرف اقصر اوقاتست اگویند
نه ساعت ارباب نجوم که یکی جزو از بیست وچهار جزو در شبانروزی خواهند و پیشی
نگیرند بران اجل گویند که حضور اجل ممتنع است عقلا در وقت متقدم جواب گفته اند
که معنی اجل محمول بر قرب حضور اجل است زیرا که عرب گوید جاء الشتاء چون وقت آن نزدیک
باشد وبا مقارنت اجل صحیح باشد تقدم بران وقت وتاخر ازان یا بنی آدم اما
یاتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی واصلح فلا خوف علیهم
ولا هم یحزنون خطابست بمشرکان عرب چون بیاید بشما پیغمبران از شما که بر بنید
بزبان شما واصح آنست که عام دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان
بشما از نوع شما بخوانند برشما آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند بشما احکام شریعت الهی
هرکه بپرهیزد از شرک وتکذیب وباصلاح آرد عمل خود را پس هیچ ترس نیست برایشان
یعنی از هرچه میترسند ایمن شوند ونه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهرچه امید دارند

برسند

برسند والذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها اولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون وآنانکه دروغ شمردند آیتهای ما یعنی تکذیب رسل کردند در آیات ما
وکبر آوردند وتعظیم کردند یعنی سرکشی نمودند از ایمان بدلالت وحدت ما آنگروه
ملازمان آتشند در آن آتش باقی اند همیشهای ابدی فمن اظلم ممن افتری علی الله
کذبا او کذب بآیاته اولئک ینالهم نصیبهم من الکتاب حتی اذا جاءتهم رسلنا
یتوفونهم قالوا این ما کنتم تدعون من دون الله قالوا ضلوا عنا وشهدوا
علی انفسهم انهم کانوا کافرین پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از کسی که بر بندد بر
خدای تعالی دروغ بانکه گویند فرزند وشریک دارد یا بدروغ شمرد آیات منزل
او را واین انکار نبوت نبیست آن گروه جفتهپایان ومکذبان برسد بدیشان بهرهٔ ایشان
از لوح محفوظ یعنی آنچه قلم تقدیر بر لوح نوشته شده از عذاب ونکال ایشان بدیشان
رسد تا بپایان جزای آنچه نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره که بدیشان از روزی نوشته
شده برای ایشان تا وقتی که بیایند بدیشان فرستادگان ما که ملک الموت واعوان ویند
فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ
وتقریع کجا اند آن بتان که پیوسته بودید که میخواندید ومی پرستیدید ایشان را بیرون
خدای تعالی تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما گویند کافران که آنها گم شدند
از ما یعنی غایب گشتند وهیچ مددی از ایشان بما نرسید وگواهی دهند بر نفسهای خود
بانکه ایشان بوده اند ناگرویدگان قال ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن
والانس فی النار کلما دخلت امة لعنت اختها حتی اذا ادارکوا فیها
جمیعا قالت اخراهم لاولیهم ربنا هؤلاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من
النار قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون گوید خدای تعالی یا یکی از ملائکه روز
قیامت ایشان را که در آیید در میان آن امتان که درگذشته اند پیش از شما هم بر دین

و امتهای پیش شما از جن و آدمی مراد کافرانند گذشته اند ازین دو طایفه که حق سبحانه و تعالی
گوید در آیید با هم در آتش دوزخ هر گروه از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد او را پیشتر
با آتش در آرند هر گاه که در آید گروهی بدوزخ لعنت کنند گروه دیگر را که هم دینان
ایشان باشند و بر یک کیش و ملت بوده اند چنانچه جهودان جهودانرا لعنت کنند و ترسایان
ترسایانرا و کبران کبرانرا و مخالفان طریقه اهل بیت مخالفانرا و علی هذا القیاس
تا با یکدیگر رسند همه ایشان در آتش گویند آنها که پس روانند و ابتدا در آمدگان حق
آنانرا که پیش روانند یعنی در باره ایشان گویند که ای پروردگار ما این گروه گمراه کردند
ما را پس بده ایشانرا عذابی دوچندان که ما راست در دوزخ یکقسم برای گمراهی ایشان
و یکی برای گمراه ساختن دیگران گوید خدای تعالی مر همه را عذاب دو باره است
پیشوایانرا بجهت ضلال و اضلال و پس روانرا بواسطه کفر و تقلید ولیکن شما
نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ
لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ گویند پیشروان
روانرا پس نیست شما را بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید
بلکه ما و شما در کفر برابریم پس بچشید عذاب را بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر
و حواله عذاب بیکدیگر میکنید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا
تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ
وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ بدرستی و راستی که آنها که بدروغ داشتند آیتهای
ما را از قرآن و دلایل قدرت و سرکشی کردند از گرویدن و فرمان برداری
آن کشاده نشود برای اعمال ایشان یا جهت نزول رحمت بر ایشان درهای آسمان
یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در
زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومنین بگشایند و آنرا بعلیین برند که

بالای هفتم

بالای هفتم آسمانست و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت تا وقتی که
در آید شتر در سوراخ سوزن و این صورتست هر که وجود نگیرد پس کافر هرگز به بهشت
نرود از ابن مسعود رض پرسیدند از معنی جمل گفت زوج ناقه و استعمال سایل اشارتست
بآنکه طلب معنی دیگر کردن تکلیف است و این رد است بر قول آنکس که گفته جمل یعنی
ریسمان سطبر است که در کشتی بکار میفرمایند چه ریسمانرا مناسبت بیشترست بسوراخ
سوزن تا شتر را که او مناسبت نیست اصلا و حال آنکه از برای یاس کفار از بهشت
عدم مناسبت معتبرست نه مناسبت در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که این
آیت در شان طلحه و زبیرست و این جمل جمل ایشانست یعنی هر گاه آن جمل در رود در سوراخ
سوزن ایشان ببهشت روند که با امیر المومنین علیه السلم محاربه نموده اند و مانند
این پاداشت منکر جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ
غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ه مر ایشانرا باشد از آتش دوزخ فراشی که بر آن
نشینند و از زبر ایشان پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود و مثل
جزای این گروه پاداشت دهیم جمع کافرانرا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ه أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ه و آنانکه گرویدند
بخدای تعالی و عمل شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتب و وجود
اعمال صالحه بسیارست و ارتکاب بتمام آن فوق طاقت بشری نیست میفرماید که تکلیف نمیکنیم
و نمیفرماییم هیچ تنی را مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجای آوردن آن و این جمله معترضه
میان مبتدا و خبر و این اجنبی نیست بلکه تتمه است مقصرانرا بآنکه بهشت را با وجود عظم بهیچ
قدرش حاصل میتوان کرد بعمل سهل بی حرج و صعوبت و مبتدا آنست که آنها که ایمان
آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه آن گروه ملازمان بهشت اند ایشان در بهشت باقی
دایم باشند وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ

اللّهِ الَّذی هَدٰینا لِهٰذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدٰینَا اللّهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ
رَبِّنا بِالْحَقِّ وَنُودُوا اَنْ تِلْکُمُ الْجَنَّةُ اُورِثْتُمُوها بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ میرون بریم آنچه
در سینهای ایشان بود از کینه وحسد وآنچه اسباب عذاب باشد وبعضی کویند چون
~~درجات اهل بهشت متفاوت میباشد بحسب کمال ونقصان حق سبحانه وتعالی زایل سازد~~
حقد وحسد وآنچه اسباب عذاب باشد وبعضی کویند چون درجات اهل بهشت
متفاوت میباشد بحسب کمال ونقصان حق سبحانه وتعالی زایل سازد حقد وحسد را
از دلهای ایشان چنانچه صاحب درجه ناقص حسد نبرد بر خداوند درجه کامل و این
معنی دور نیست چه اولیاء الله در دار دنیا این نعیم را دارند ممکن که بهشتیان را حق
تعالی بخالت کرامت کند واین طایفه کرام میروند از زیر مساکن ایشان نهرها وکویند اهل
بهشت چون منازل خود را ببینند حمد وثنا کویند آن خدای را که بفضل خود راه نمود ما را
بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست ونبودیم ما که بقوت خود راه می توانستیم یافت
اکر نه خدای تعالی ما را راه نمودی واین شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند
زیرا که بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریق میسر نشود وبی بدرقه عنایت نامتناهی هیچ
سالک بمقصود مراد نرسد دیکر میکویند بهشتیان بر سبیل که آمدند فرستادکان پروردکار
ما براستی وما بمدد ارشاد ایشان راه توحید یافتیم وندا کرده شوند اهل بهشت که این
آن بهشت که وعده داده شده بودید میراث داده شدید آنرا بآنچه بودید که عمل
میکردید بطریق شریعت وموافق مذهب حق بهشت را میراث کفت زیرا که عطای بی رنج
است ورنج در جنب آن مضمحل است ودیکر آنکه میراث کرفته اند از کافران چنانچه در
خبر آمده است که هیچکس نباشد الا که او را منزلی باشد در بهشت ومنزلی در دوزخ و
کافران منازل مؤمنان را میراث کیرند در دوزخ ومنازل کافران میراث مؤمنان
رسد در بهشت وَنادیٰ اَصْحابُ الْجَنَّةِ اَصْحابَ النّارِ اَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا

ربنا حقا

رَبُّنا حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقّاً قالُوا نَعَمْ فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ
اللّهِ عَلَی الظّالِمینَ وندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را واز روی شماتت کویند بدرستی
که ما یافتیم آنچه وعده کرده بود ما را پروردکار ما از خوشیها راست ودرست بود آیا
شما یافتید آنچه وعده کرده بود شما را آفریدکار شما از عقوبتهای راست فی بشبهه کویند
دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای تعالی فرموده بود پس آواز دهد آواز دهنده
کویند اسرافیل علیه السلام باشد که ندا کند میان بهشتیان ودوزخیان بدرستی که
لعنت خدای تعالی بر کافران است ومخالفان که وضع عبادت کرده اند در غیر موضع
در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله ذکر کرده که ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام
فرمود که آن مؤذن امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود که ندای در دهد که همه خلایق
را بشنوانند ودلیل برین آنکه در سوره براءت ورود یافته که وَاَذانٌ مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ
آنحضرت فرمود که آن من بودم که آنرا بمردمان شنوانیدم بموسم حج در مکه اَلَّذینَ یَصُدُّونَ
عَنْ سَبیلِ اللّهِ وَیَبْغُونَها عِوَجاً وَهُمْ بِالْآخِرَةِ کافِرُونَ آنانکه باز میداشتند مردمانرا
از راه راست خدای تعالی ومیطلبیدند از برای راه حق کجی وناراستی یعنی عیب میجستند
در دین وراه خدای تعالی وایشان برای آخرت ناکرویدکانند وَبَیْنَهُما حِجابٌ وَ
عَلَی الْاَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلّاً بِسیماهُمْ وَنادَوْا اَصْحابَ الْجَنَّةِ اَنْ سَلامٌ
عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَهُمْ یَطْمَعُونَ ومیان اهل بهشت ودوزخ پرده ایست یا میان
اهل بهشت ودوزخ حاجزیست چون باروی شهر که اهل دوزخ بهشت نتوانند دید کما قال
الله تعالی فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ وبعضی بر آنند که بهشت در فوق سماواتست وجحیم در زیر
زمین مانع سور وحجاب نیست وبعضی کویند اعراف تلی باشد از مشک سفید وبر اعراف مردها
باشند مشرف بهشت ودوزخ که بشناسند این رجال اهل بهشت ودوزخ را بعلامتهای ایشان
چون بهشتیان سفیدروی باشند ودوزخیان سیاه روی وبعضی کویند که بهشتیان بروی

امیر المؤمنین علیه السلم میتوان شناخت که روی سفید بهشت و روی دوزخیان را ببغض و
دشمنی آنحضرت که نشان آن روسیاهی است و اینموضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان
آنجا عارفند باحوال الفریقین خصوصا قاسم بهشت و دوزخ که آنها که انبیاء و اوصیا
و شهدا باشند سیما سید المرسلین و امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین که بر آن مکان رفیع نشسته اند تا شناخته اند بر حال الفریقین
از اهل خیر و ایمان و از اهل شرک و طغیان تا لایق حال هر یکی بوی عمل نمایند و گفته
اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشند یا یکی از ابوین
راضی باشد و یکی نه یا موحدان باشند و مقصر در عمل و بدین قول بودن ایشان بر اعراف
بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت اما قول اول اصح است از
روی لغت و نقل چه در لغت اعراف جمع عرفت و آن چیزی مرتفع را گویند و از عرف
عرف فرس و عرف دیک و بقول بسیار از ائمه علیهما السلم ورود یافته که اعراف
عالی مقدار بر آنجا باشند چنانچه مذکور شد وَاِذَا صُرِفَتْ اَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ اَصْحَابِ
النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ و چون گردیده شود چشمهای
ایشان بسوی دوزخیان و ایشان را با آن عذاب و عقاب مشاهده کنند ایشان پناه گیرند
بخدای تعالی و گویند که ای پروردگار ما مدار ما را با گروه ظالمان یعنی ما
و ایشان در دوزخ جمع مکن و اگرچه این امر وقوع پذیر نیست لیکن اداب
و سیرت این جماعت عالی درجات آنست که مقام تضرع و نیاز و استعاذه
از دست نگذارند وَنَادَی اَصْحَابُ الْاَعْرَافِ رِجَالًا یَعْرِفُونَهُمْ بِسِیمَاهُمْ
قَالُوا مَا اَغْنَی عَنْکُمْ جَمْعُکُمْ وَمَا کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ و آواز دهند اصحاب
اعراف مردانی را که بشناسند از رؤسای کفر و ارباب ضلال که در دنیا
میگفتند که خدای تعالی امثال عمار و صهیب را به بهشت برد و ما را بدوزخ

و هرگز چنین نباشد گویند ایشان را اهل اعراف که شما را در عذاب دید دفع نکرد
عذاب را از شما جمع مال که میکردید با کثرت انصار شما و آنچه بودید که گردن کشی
میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نباشد پس اهل اعراف
اشاره کنند بسوی سلمان و عمار و صهیب و بلال و امثال ایشان از فقرا گویند اَهٰؤُلَاءِ
الَّذِینَ اَقْسَمْتُمْ لَا یَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَلَا
اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ این گروه آنانند که در دنیا سوگند میخوردید که البته خدای تعالی
هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را الا برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب
اعراف ازین سخن فارغ گردند حق تعالی بکرم خود ایشان را گوید که در آیید در بهشت
هیچ ترسی نیست بر شما از مخافت و شداید و نه شما اندوهگین شوید از فوت مطالب
وَنَادَی اَصْحَابُ النَّارِ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفِیضُوا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ
اللّٰهُ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمَا عَلَی الْکَافِرِینَ و آواز دهند دوزخیان بهشتیان را
و توقع کنند آنرا که بریزید بر ما از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد یا بدهید
ما را از آنچه روزی کرده است خدای تعالی شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا
بخوریم گویند بهشتیان در جواب ایشان به سبب که خدای تعالی حرام کرده است طعام
و شراب بهشت را بر ناگرویدگان بلکه طعام و شراب ایشان شجره زقوم است اَلَّذِینَ
اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا فَالْیَوْمَ نَنْسٰیهُمْ کَمَا نَسُوا
لِقَاءَ یَوْمِهِمْ هٰذَا وَمَا کَانُوا بِآیَاتِنَا یَجْحَدُونَ آنانکه فرا گرفتند عید خود را
مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازی
میکردند و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند
و ندانستند که دین سفاهت کننده و مکاریت بازی دهنده پس امروز فرو گذاریم
ایشان را در آتش همچنانکه ایشان فرو گذاشتند و در خاطر نگذرانیدند دیدن این روز
و نگرویدند

وایمان نیاوردند آنچه بودند که از روی عناد وانکار میکردند آیات کتب ما وَلَقَدْ
جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وهر اینه
آوردیم برای این گروه کفار کتابی که بیان کردیم معانی او را و مفصل ساختیم
وهرچه بکار آید مرد این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل آوردیم این
کتاب را راه نماینده وخدا و بخشش مر گروهی را که میگروند هَلْ يَنْظُرُونَ
إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ
رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ
الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آیا انتظار
برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند مگر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعد و وعید
یعنی منتظرند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب وعقاب تا
ببینند که راست میشود یا نه روزی که بیاید عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آیات
وعد و وعید وآن روز قیامت باشد وگویند آنانکه ترک کردند کتاب مفصل را
پیش ازین در دنیا یعنی کافران چون در دنیا بقرآن نگرویدند در آن روز ظاهر گردد
صدق سخن حق تعالی ایشان گویند بدرستی که آمده بودند فرستادگان آفریدگار
ما براستی ودرستی وما تکذیب کردیم وآن خطای عظیم بود پس آیا هست ما را در
خواست کنندگان تا شفاعت کنند برای ما امروز یا بازگردانیده شویم ما بدنیا
تا بکنیم جز آنکه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم و بوحدت قایل شویم نه بشرک
پس آنکس که ایشان را شفاعت کنند ونه پدید ایشان بازآرند بدرستی که زیان کردند
در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف بتان پرستی کردند وگم شد از ایشان آنچه بودند
که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند بنزدیک خدای تعالی
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى

العرش

الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ
أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بدرستی که پروردگار شما علی
التحقیق خداوندیست جامع جمیع صفات کمال اوست آنکس که بیافرید آسمانها و زمین
را در مقدار شش شبانروز دنیا گویند در شش روز از ایام آخرت است که هر روزی
هزار سال دنیا است پس قصد کرد بعد از خلق آسمان و زمین بآفرینش عرش یا مستولی
باشد امر او بر آن در میکشد خدای تعالی شب تاریک را بر روز روشن یعنی پوشیده میکرد
روشنی روز را بتاریکی شب و روز نیز بر عقب طالب شبست چه فایده روز آنست که باشب باشد
و فایده شب آن که با روز بود زیرا که اگر دایم روز باشد منجر بهلاکت شود و سبب ضعف بیخوابی
و اگر دایم شب بود موجب فسردگی و بطلان تعیشات گردد پس بنهی قادر بکمال که دو صفت را
تقدیر کرده که هر یک از ایشان سبب کمال حال آن دیگر باشد و بیافرید آفتاب و ماه و ستارگان را
رام شدگان بفرمان او بدانید که مر خدای راست آفرینش بیچ از جسم و جسمانیات که عالم خلق است
و مر او راست فرمان نافذ از روحانیات و مجردات که عالم امر است که اینجا مرکن فرموده بیماده
وحده برکت خداوند تبارک و تعالی بوحدانیت بربوبیت آفریدگار همه عالمیان است اینجا نبا
الله رب العالمین فرموده ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بخوانید
پروردگار خود را بزاری و پوشیدگی که آفریدگار شماست بلحن وجهی بدرستی که خدای تعالی
دوست ندارد از حد گذرندگان را یعنی آنها را که دعای بد کنند در حق نامستحق یا در دعا
فریاد کنند یا برآمیزند یا چیزی طلبند از خدای تعالی که لایق آن نباشد چون رتبت انبیا و
صعود بر مدارج سما وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا
إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ و فساد مکنید بر زمین بکفر و ظلم بعد از اصلاح
آن با عیان و بخوانید خدا را از بیم عذاب و با امید ثواب او بدرستی که رحمت خدای تعالی
نزدیکست به نیکوکاران وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ

وایشان را با محسن العملند چون عابدان با مسیء الاعمل
چون عاصیان وامید همه برحمت بی غایت و فضل
بی نهایت اوست در مناجات بهر انست که خدایا
اگر وفاداران بتو امید دارند جفا کاران بغیر از تو
پناهی ندارند

حتی اذا اقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد میت فانزلنا به الماء فاخرجنا به
من کل الثمرات کذلک نخرج الموتی لعلکم تذکرون ۝ و اوست آنکه میفرستد
بادهای چهارگانه را مژده دهندگان پیش از بر آمدن باران تا چون بر دارند بادها
ابرهای گران بار را چون ابر را بر دارند برانیم ما آن ابر را برای احیای زمین مرده
پس فرو فرستیم بباران ابر آب را بباران زمین پس بیرون آریم بسبب آن آب از هر نوع
میوه ها همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کنیم زنده گردانیم و بیرون آوریم مردگان را
از قبرهای ایشان چون احیای ارض که نمود از احیای اموات بیان کردیم تا شاید
که دریابید که شما بقیامت بگروید والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و
الذی خبث لا یخرج الا نکدا کذلک نصرف الآیات لقوم یشکرون ۝ و
زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته زراعت باشد بیرون آید رستنی او بفرمان
خدای تعالی و مشیت او که بیرون می آورد باسانی و خوبی و آن زمین که ناپاک
بود و شوره زار بیرون نیاید گیاه او مگر اندکی که در آن هیچ نفعی نبود این مثلیست
که حق سبحانه و تعالی ایراد نمود در شان مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن
را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار این مثل را بیان کردیم برای
گروهی که در شکر نعمت منعم و ادراک بجای آورند و درین مثلها تفکر نموده بهره
بر دارند لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم
من اله غیره انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم بدرستی که ما فرستادیم
نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ که ادریس است وقتی که پنجاه سال بود بسوی
قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند پس گفت نوح که ای
گروه من بپرستید خدای را یگانگی نیست شما را هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی
برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید بدرستی که من میترسم بر شما اگر ایمان

نیارید

318

نیارید عذاب روز بزرگ که یوم الطوفانست یا روز قیامت قال الملأ من
قومه انا لنریک فی ضلال مبین ۝ گفتند بزرگان از قوم او بدرستی که ما میبینیم
ترا ای نوح در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای
دلالت میکنی قال یا قوم لیس بی ضلالة ولکنی رسول من رب العالمین ۝
گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان ای گروه من نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق
و صواب جهالت و بیخردی فوق این می باشد که کسی ایشان را دلالت کند بطریق هدی
و توحید و نبوت و معاد و آنرا اضلال گویند و کار واژگون اینست که حق را باطل
گویند و باطل را حق نوح علیه السلام فرمود که آن شیمه من نیست ولیکن من رسولم از
پروردگار عالمیان ابلغکم رسالات ربی وانصح لکم واعلم من الله ما لا تعلمون
میرسانم بشما پیغامهای پروردگار خود و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما و میدانم
از وحی خدای تعالی که بمن آمده است آنچه شما نمیدانید بانکه اگر عصیان ورزید
عاقبت کار شما بطوفان و هلاک کشد قوم نوح عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده
بودند و نمیدانستند چون نام پیغمبر و وحی نشنیده بودند تعجب کردند نوح گفت او عجبتم
ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم ولتتقوا ولعلکم ترحمون
آیا شگفت می آید و تعجب مینمائید از آنچه بیاید بشما پیغام و وحی از پروردگار شما
تا بیم کند شما را از عاقبت کفر و تا پرهیزید شما از خشم خدای تعالی و تا شاید که بر شما
بخشند بسبب پرهیز کردن شما از شرک و کفر فکذبوه فانجیناه والذین معه فی
الفلک واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا انهم کانوا قوما عمین ۝ پس تکذیب نوح را
نوح را علیه السلام او دعا کرد بهلاکت قوم خدای تعالی حکم کرد تا کشتی ساخت و یاوران
بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح با اهل سفینه
سالم ماندند چنانچه فرماید که نجات دادیم نوح را از غرق شدن و آنانرا که با وی

بودند در کشتی و ایشان هشتاد کس بودند چهل مرد و چهل زن و غرق ساختیم بطوفان
آنانرا که بدروغ شمردند دلایل وحدت یا معجزات نوح را بر نبوت بدرستی که قومی بودند
کوردلان کر از نشانهای وحدت نابینا شدند وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ
اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ و فرو فرستادیم بسوی عاد برادر
ایشانرا در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود را و نزد اهل سیر هود را عابر نام است
و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و عاد را که قبیله بدو باز خوانند پسر عوص
بن ارم بن سام بن نوح است پس هود از ابناء عم عاد باشد و قبیله عاد مردم تنو
آور بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین قبیله عظیم تر بودند و مردم بسیار
بودند و مال وافر داشتند و همه در پرستش بت میگذرانیدند حق سبحانه و تعالی هود را
بدیشان فرستاد پس هود بمیان قبیله آمد و ایشانرا بحق دعوت کرد و گفت ای قوم بپرستید
خدایرا و بیگانگی او قایل شوید نیست شما را معبودی بجز او و بتان مستحق عبادت
نیستند آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای تعالی قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا
لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ گفتند گروهی از بزرگان آنانکه کافر
بودند از گروه او و چون بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند و اما کافران گفتند
که ای هود بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن در بیخردی که دین قوم میگذاری و دین محدث
می آوری و بتحقیق ما گمان میبریم ترا از دروغگویان در آنچه میگویی قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ
بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ گفت هود که ای گروه من نیست مرا خفت
عقل و جهالت ولیکن من فرستاده ام از فرستادگان پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ رِسَا
لَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ میرسانم شما را پیغامهای آفریدگار خود و من شما را
نصیحت کننده ام راست گوی بخیانت أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ
لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً

فاذکروا

فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ آیا عجب می آید شما را آنکه بیاید بشما پندی یا بیانی از
نزدیک پروردگار شما بر زبان مردی از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را
و سبب فرود آمدن ذکر بوی آنکه تا بیم کند شما را از عقوبت الهی و یاد کنید نعمت خدایرا چون
گردانید شما را جانشینان و ساکنان زمین احقاف و بیفزود شما را در آفرینش قوی و زیاده
داد شما را بر آفریدگان و غلبه پس یاد کنید نعمتهای خدایرا باشد که شما رستگار شوید قَالُوا
أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ
الصَّادِقِينَ گفتند آن گروه هود را آیا آمده بما که فرمائی که بپرستیم خدایرا یگانه و یکتا و فرو
هلیم و دست بداریم و پرستش فروگذاریم چیزیرا که بودند و میپرستیدند پدران ما
بهیچ وجه ترک عبادت ایشان نکنیم و تو ما را از عذاب میترسانی پس بیار آنچه ما را بوی وعید
میکنی اگر هستی از راست گویان و نزول عذاب قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَ
غَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ
فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ گفت هود علیه السلام بدرستی که واجب شد بر شما یا
فرود آمد بر شما از پروردگار شما عذابی و خشمی آیا مجادله میکنید با من در کار این نامها
یعنی این بتان که هریکی را نامی نهاده اید ایشان را پدران شما نفرستاده است خدای تعالی
چیزی از عبادت ایشان هیچ حجتی و برهانی و چون حق تعالی ظاهر شد و شما همان بر عناد
و مکابره اصرار مینمائید پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذابرا بدرستی که من نیز با
شما از منتظرانم مروی است آورده اند که خدای تعالی سه سال باران از ایشان بازداشت تا بقحط
مبتلا شدند و بعد از آن عذاب الهی بر ایشان نازل شد و ابر سیاه پیدا شد چه در آن
ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند در هفت شب و هشت روز تمام عاد را
هلاک کرد و هود با قوم خود بسلامت بماند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی و حق سبحانه و تعالی از نجات مومنان و هلاک کافران خبر میدهد

فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ پس نجات دادیم ما هود را و آنانکه با او بودند یعنی
در دین متابعت او مینمودند و آن به بخشش و بخشایش بود از ما برایشان
و ببریدیم ما بنیاد آنانکه تکذیب کردند و تکبر ورزیدند به نشانهای قدرت ما یعنی
ایشانرا مستأصل ساختیم و از بیخ و بنیاد برانداختیم و نبودند قوم عاد گرویدگان
بوحدت معبود و رسالت حضرت هود وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ ا
عْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ
آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ و فرستادیم بقبیلهٔ ثمود و ایشان قبیلهٔ دیگر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود
بن عاد بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشود و مساکن ایشان زمینی بود
که آنرا حجر میگفتند که ما بین ولایت شام و حجاز در وادی قری واقع و این مردم بت
میپرستیدند و حق تعالی بدیشان فرستاد برادر ایشانرا در نسب که صالح بود ع
پنج پشت بثمود میرسید گفت صالح چون رسالت بدیشان آمد ای گروه من بپرستید
خدایرا نیست شما را معبودی که مستحق الوهیت باشد بجز وی و قوم ثمود
بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح کردند و گفتند ما را
آیتی بنمای که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح گفت که آیت میطلبید گفتند با ما
بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد
و تو از خدای خود چیزی بخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای هر یک که
بمحل اجابت رسد دیگرانرا متابعت او باید کرد بدین صورت قرار دادند روز
دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس
خجلت زده و رسوا شده سر طال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله

ثمود بود

ثمود بود اشاره بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه میگفتند گفت
ای صالح برای ما بیرون آر از این سنگ ناقه مشابه بشتر بختی بسیار موی و آبستن صالح
فرمود که اگر خدای من بقدرت کاملهٔ خود چنین شتری از سنگ بیرون آرد شما
چه میکنید گفتند که بتو میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و بدین شرط سوگند یاد کردند
صالح علیه السلام دو رکعت نماز گذارد و بدعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه را
طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتری که بوقت زادن ناله کند بیا
بشکافت و ناقه بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و
فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان در آن مینگریستند جندع را مدد توفیق
رفیق شده فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف ثمود در بادیهٔ ضلالت خذلان
سرگردان ماندند و دست انکار از آستین استکبار بیرون آوردند لیکن این شتر
در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان میچرید و آب چاهها بطریق نوبت بدو
میرسید و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم بدرستی که آمد بشما معجزهٔ روشن
از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او و صحت نبوت من این شتر خداست
یعنی خدای تعالی بیرون آورده است این ناقه را تا باشد که مر شما را برهانی بر معجزه
من بود پس بگذارید این ناقه را تا بخورد گیاه در زمین خدای تعالی و شما را در خورد
او هیچ مؤنتی نباشد و مرسانید بوی هیچ بدی که فرا گیرد شما را عذابی دردناک
وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ
مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا
فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و یاد کنید نعمت خدا را چون گردانید شما را جانشینان
در زمین از پس هلاکت قوم عاد و جای داد شما را در زمین حجر فرا گیرید میسازید از همواری
نرم و کوشکهای برای تابستان و میکنید و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میسازید در

بس

خانها برای زمستان یاد کنید نعمتهای خدای را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها
و ضربا فی غایت مجوئید در زمین تجبر در حالتی که قاصد فساد باشید و ایشان از جواب
صالح اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ الذین
استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم اتعلمون ان صالحا
مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤمنون گفتند گروه بزرگان انانکه
تکبر کردند و سرکشی مینمودند از قوم صالح مر انکسانی را که از ضعیفان شمرده شده
بود یعنی بیچارگان مر انکسانی را که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران آیا شما میدانید
آنرا که صالح فرستاده شده است از نزد پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا
گفتند این ضعیفان بدرستی که ما بانچیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی بتوحید
و عبادت گرویدگانیم قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون
گفتند انانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و پیغمبر او بتحقیق که ما بدانچیزی که شما گرویده اید
بدان ناگرویدگانیم و منکرانیم فعقروا الناقة وعتوا عن امر ربهم وقالوا یا صالح
ائتنا بما تعدنا ان کنت من المرسلین پس پی کردند ناقه صالح را و بکشتند او را
و سرکشی کردند از امتثال فرمان پروردگار خویش و گفتند از روی استهزا که ای صالح بیار
بیاور بما آنچه وعید میکنی ما را بدان از عذاب اگر هستی از فرستادگان براستی فاخذتهم
الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین پس فرا گرفت ایشان را پس از کشتن ناقه ایشان را زلزله
بعد از شنیدن صیحه عظیم از فرستادگان براستی پس بامداد کردند یعنی گشتند در سرای
خویش بروی افتادگان و برجای مردگان فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالة
ربی ونصحت لکم ولکن لا تحبون الناصحین پس روی بگردانید صالح وقتی که ایشان
ناقه را بکشتند از ایشان خدای تعالی فرموده بود که من ثمود را بصیحه جبرئیل و بزلزله هلاک
خواهیم کرد و گفت از روی تحسر ای گروه من بدرستی که رسانیدم من بشما پیغام پروردگار خود

که بادای

که بادای آن مأمور بودم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولیکن دوست نمیدارید
و پیروی نمیکنید نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را با ایمان میخوانند و لوطا اذ
قال لقومه اتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین و یاد کن
لوط بن هاران بن تارخ بن ناحور را که برادرزاده ابراهیم علیه السلم بود آورده اند
که چون ابراهیم از بابل متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط با وی بود خدای
تعالی ویرا پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و گویند در هر
شهری چهار هزار آدمی بودند لوط بدیشان آمد و خلق را بخدای تعالی دعوت کرد بیست
و نه سال در میان ایشان بود و بخیرات امر میفرمود و از فواحش نهی مینمود و یکی از
فواحش ایشان لواطه بود حق سبحانه و تعالی ابتدا از عاقبت کار ایشان خبر داد
و فرمود که ای محمد یاد کن قصه لوط را چون گفت مر قوم سدوم را آیا می آیید
بدین عمل زشت یعنی لواطه که سبقت نگرفت بدین فاحشه یعنی پیش از شما این
کار نکردند هیچکس از عالمیان انکم لتأتون الرجال شهوة من دون
النساء بل انتم قوم مسرفون بدرستی که شما ای قوم می آئید بمردان از روی
مباشرت بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بر طریق نیستید بلکه هستید
گروه اسراف کنندگان و از حد در گذرندگان وما کان جواب قومه الا ان قالوا
اخرجوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون و نبود جواب قوم لوط با این
کلام مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان مر بعضی را که بیرون کنید لوط را و دختران
او را و آنها را که بوی ایمان آورده اند از دیه شما یعنی سدوم بدرستی که لوط و تابعان
او مردمانی اند که طلب پاکیزگی میکنند یعنی در این عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه
و تعالی اینجواب از ایشان بپسندید و عذاب بدیشان فرود آمد فانجیناه واهله
الا امرأته کانت من الغابرین پس نجات دادیم لوط را و کسانی را که با او

چنانچه تفاصیل آن بیاید ان شاء الله
چون عذاب نازل شد

بودند از مؤمنان مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود را پنهان میکرد و کفار را
بر انکار لوط اغوا مینمود آن زن باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط
اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَا
قِبَةُ الْمُجْرِمِينَ و باراندیم بر کفار قوم لوط بارانی چه بارانی یعنی بارانی عجب
و آن سنگ بوده که بر سر قوم او بارید پس در نگر ای بیننده که چگونه بود آخر کار
گناهکاران وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْ
مِنِينَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود برادر ایشان شعیب
بن میکیل بن یشجر بن مدین و گویند مدین اسم بلد است قال گفت ای گروه من بپرستید
خدای را نیست شما را هیچ معبودی بحق جز وی بدرستی که آمد بشما معجزه روشن از پروردگار
شما در قرآن معجزه شعیب مذکور نیست و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان
بودی یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگتر خریدندی و بدان خرد فروختندی با وجود کم
در کیل و وزن خیانت کردندی و شعیب ایشان را گفت که من شما را بخدای تعالی
میخوانم و راست سازید آلت کیل را و ترازو کم مکنید و کم مکنید مردمان را در چیزهای
ایشان و فساد مکنید بکفر و خیانت در زمین بعد از اصلاح آن ببعث انبیا و انزال
کتب عمل بانچه میفرمایم بهتر است مر شما را اگر هستید شما گرویدگان وَلَا تَقْعُدُوا
بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا
عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
و منشینید بهر راهی جهت اختمال که بترسانید مردمان را و گفته اند که ایشان بر سر راهها
نشستندی و هر کس که خواستی بملازمت شعیب رود او را تخویف کردندی که شعیب علیه السلم

فرمود که

فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را و باز دارید از راه
خدای تعالی آنکس که ایمان آورده است بخدای و میجوئید بر راه خدای تعالی کجی یعنی طلب
بطلان او کنید و یاد کنید نعمت خدای را بر خود که چون بودید اندک از جهت عدد
و شدت پس بسیار گردانید خدای تعالی شما را یا آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما
آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلم دختر لوط را بخواست و خدای تعالی ایشان را فرزند
بسیار داد پس شعیب این نعمت را فرا یاد ایشان داد و گفت بنگرید که چگونه بود
آخر کار تباهکاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس
شعیب روی بمؤمنان کرد و گفت وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ
وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
و اگر چنانچه گروهی از شما بگرویدند بآنچه که براستی فرستاده شده ام بآن گروه
دیگر از معاندان نگرویدند قومی از مدین بشعیب ایمان آوردند و جمعی دیگر
انکار کردند و گفتند که قوت و توانائی ما راست نه مؤمنان را پس حق با ما باشد
و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشان را بودی پس شعیب
فرمود که اگر چه شما دو گروه شده اید پس صبر کنید تا وقتی که حکم کند خدای تعالی
میان ما و دو گروه و خدای بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل نه و حیف نیست

الجزء التاسع

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ گفتند
بزرگان آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای تعالی از قوم شعیب بعد از آنکه
دعوت او را شنیدند هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب و آنانکه ایمان آورده اند با تو از دیه خویش یا عود
خواهید کرد شما در کیش ما که کفر است لیکن شعیب جواب بر وتیره قول اول داد گفت اجبار
مکنید ما را بعود و اگر چه باشیم ناخواهان یعنی چگونه در آئیم بدین شما و ما از آن کارهیم پس

صاحب کشف آورده که چون کافران گفتند که ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون کنیم و جمع کردند همه را بکیش شعیب علیه السلام هرگز کافر نبود آن مؤمنان بوده اند پس بر سبیل تغلیب گفتند با عود کنید بملت ما با آنکه شعیب علیه السلام در اوایل امر مذهب خود پنهان داشته باشند ایشان توهم کردند که بر کیش ایشانست

اگر عود کنیم بر ملت شما و گوییم خدا را شریک هست وفی الوافی بیت قد افترینا علی
الله کذبا ان عدنا فی ملتکم بعد اذ نجّینا الله منها وما یکون لنا ان نعود
فیها الا ان یشاء الله ربنا وسع ربنا کل شیء علما علی الله توکلنا ربنا
افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین بدرستی که ما افترا کرده باشیم
و دروغ بر خدای تعالی دروغی دروسیط آورده که ادعای قوم شعیب آن بود که حق
تعالی ایشان را امر کرده است که بدان طریق باشند و بدین سبب آن را ملت گفتندی پس شعیب
فرمود که عود بر ملت شما اعتقاد کردن است بگه این ملت ما خود بهاست افترا باشد بر
خدای تعالی از ملت شما و نشاید و روا نباشد ما را آنکه باز گردیم علت کفر مگر آنچه خواهد
خدای تعالی از تبدیکار ما که فعل آنجا یز باشد و ما ماذون باشیم در آنکه اگر آن حرام و
ممنوع باشد مراد الله نخواهد بود و رسنده است پروردگار ما بهمه چیزها از روی
دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار هر کس از
ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در تهدیدی که مینمایید از اخراج مومنان
ما اضطراب نمیکنیم بلکه بخدای تعالی توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب
روی از معاندان برتافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت ای پرورد
دگار ما حکم کن میان ما و میان قوم ما براستی و تو بهترین حکم کنندگانی وقال الملأ الذین
کفروا من قومه لئن اتبعتم شعیبا انکم اذا لخاسرون وگفتند گروهی از اشراف
قبیله آنانکه کافر بودند بخدای تعالی از قوم شعیب علیه السلام یا گروهی دیگر از قوم خود که
ایمان آورده بودند اگر شما متابعت کنید شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید
بدرستی که باشید شما از زیانکاران که آیین قدیم را گذاشته اید بدین محدث بگروید
پس باین مگروید و از دوش پدران مکنید بند کار کفره هم با قوم خود گفتند که اگر
دین خود را ترک کنید در زیان افتید که مدار نفع شما در کم فروشی است و او شما را از آن

منع میکنند

منع میکنند نظر ایشان بر نفع دنیا بود و آن نیز بوجه حرام پس چون نشنیدند سخن شعیب
و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین پس فرا گرفت
ایشان را زلزله علما گفته اند که صیحه منکره آمد که زمین را بلرزانید و در جراید آمده که جبرئیل فریادی
کرد و زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند پس گشتند در شهر و منزل خود بروی
افتادگان بعضی بر زمین افتادند چنانچه بی ارواح الذین کذبوا شعیبا کان لم
یغنوا فیها الذین کذبوا شعیبا کانوا هم الخاسرین آنانکه تکذیب کردند شعیب را
هلاک شدند گویا هرگز نبودندی در آن شهر آنانکه بدروغ داشتند شعیب را بودند ایشان
از زیانکاران فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی ونصحت لکم فکیف
آسی علی قوم کافرین پس روی بگردانید از کافران و گفت از روی تحسر که ای قوم بدرستی
که برسانیدم شما پیغامهای پروردگار خود و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این
خطاب با ایشان بعد از هلاکت ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با کفار
قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و حسرت
بر قوم خود تسلی داد و گفت پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم بر هلاک قوم از
کافران که مرا تصدیق نکردند وما ارسلنا فی قریة من نبی الا اخذنا اهلها بالبا
ساء والضراء لعلهم یضرعون و نفرستادیم در شهری و دهی هیچ پیغمبری که او را
تکذیب کردند مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر را بسختی و تنگی و رنج و بیماری شاید که ایشان
زاری کنند و بپذیرند و تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون ببلا و زحمت
متنبه شدند ایشان را بعطا و راحت ممتحن ساختیم ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة
حتی عفوا وقالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء فاخذناهم بغتة وهم لا یشعرون
پس بدل کردیم بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و رخا تا وقتی که بسیار شدند بالعدد و المال گو
عفا النبات والشحم والوبر وقتی که مو کردند بسیار شدند اینجا یعنی آغاز کفران کردند و گفتند

این ایمنی ونعمت بجای محنت ومضرت از عادت دهر وطبیعت روزگار است روزی محنت
وعطا وراحت میرسد که رسید به پدران ما از سختی وشادی یعنی در زمان گذشته
گاهی قحطی میشود وگاهی فراخی پس ما بر همان طریق میباشیم که بوده اند پس چون این قوم بر جفا
سپاسی وکفر رسوخ ورزیدند وقادر حکیم را در این امور دخل ندادند وبطبایع
روزگار نسبت دادند پس بگرفتیم ایشان را ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند
ایشان ونمیدانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد واین حسرت عظیمه است
از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند ونزول آن را دانسته وحکمت در جمیع این
حکایات آنست که دیدهٔ اعتبار بگشایند وگوش دل فرا دارند وبدانند که عصیان سبب
حرمانست ولهذا فرمود وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ
مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ واگر چه اهل آن
دیهها که بدان عذاب گرفتار شدند یا اهل مکه وحوالی او بگرویدندی بخدای تعالی و
پرهیز کردندی از شرک ومخالفت پیغمبر هر آینه میگشادیم ومیدادیم ایشان را برکتها وزیا
دتها از آسمان بقبول دعوات ایشان یا بارندگی باران واز زمین بروا شدن حاجات واز
زمین نبات ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان را پس بگرفتیم ما ایشان را بآنچه
بودند کسب میکردند از کفر ومعاصی أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا
وَهُمْ نَائِمُونَ آیا ایمن شدند اهل مکه وحوالی آن بعد از بیان که در عذاب
کافران کردیم از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما در شب وحال آنکه ایشان خفته باشند
یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى
أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ یا ایمن شدند اهل شهرها از آنکه بیاید بد
یشان عذاب ما در وقت چاشت وحال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی تصرف
در مهمات دنیا که بازیچهٔ غافلانست مشغول باشند أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ

مکر الله

مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ آیا ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای تعالی
مکر استعاره است از استدراج بنده وگرفتن او بروجهی که نداند پس ایمن نشوند از
عذاب الهی مگر گروه زیانکاران که بکفر ونفاق زیان زدهٔ هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ
لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى
قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ آیا بیان نکرد خدای تعالی برای آنکسانکه میراث گرفتند زمین را
یعنی متمکن شده اند در آن پس از هلاک اهل آن مراد کفار حضرت رسالتست که دیار امم ماضیه را
گرفته اند وخدای تعالی بر ایشان بیان کرد آنرا که اگر خواهیم بگیریم ایشان را بجزای گناهان
ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان را ومهر مینهیم بر دلهای ایشان یعنی بسبب
استمرار کفر ایشان لطف از ایشان باز میگیریم پس ایشان نمی شنوند از روی فهم وعبرت
بجهت استمرار کفر وتیرگی دل منشرح است آنچه میشنود چه میباید پس گوش دل از استماع
سخن حق فایده دارد نه گوش آب وگل پس بجهت تسلیه میگوید تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ
مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ
كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون
احقاف وحجر وغیر آن خوانیم بر تو بعضی از خبرهای آن وبدرستی که آمدند باهالی آن پیغمبر
ایشان هود وصالح ولوط با معجزات روشن یا دلایل واضح پس نبودند که ایمان آورند
بعد از آمدن رسل بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب
وصلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر ومهر بر دلهای ایشان مانند آن مهر سخت
که بر دلهای کفار گذشته بود مهر می نهد خدای تعالی بر دلهای ناگرویدگان مراد آنها اند از
کفار قریش که خدای تعالی دانست که ایمان نمی آرند وبسبب عصیان لطف از ایشان باز گرفته
که مهر عبارت از آنست وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ
لَفَاسِقِينَ ونیافتیم مر اکثرهم مذکوره را وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی

که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آوریم بلکه چون یافتیم بشارات
شکستند کان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا
بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ پس برانگیختیم و فرستادیم بعد از ین
پیغمبران موسی بن عمران بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم بسوی فرعون که نام او قابوس
یا ولید بن مصعب بن ریان بود لیکن فرعون لقب ملوک مصر بوده چون کسری و قیصر و
خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمنست و بسوی اکابر قوم او پس
ستم کردند کافر شدند بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها
از غایت وضوح آن بود که بگروند پس ستم کردند و نگرویدند پس بنگر ای تنگ بدیده
بصیرت که بعد از انکار حق چگونه بود آخر کار تباه کاران که غرقه شدند حضرت موسی علیه
السلم از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب پیغمبر رسید و دختر او را صفوریا نام بعقد در آورده
مراجعت بمصر نمود بعد از چند گاه در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا
و ید بیضا اختصاص پذیرفت الفصه حق سبحانه و تعالی فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای
تعالی دعوت کند موسی بیامد و اغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ و گفت موسی که ای فرعون بدرستی که من فرستاده ام از پروردگار
عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ
مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ یعنی سزاوارم برسالت یا بانکه تصدیق من کنی و مستقر و راسخم بر انکه
نگویم بر خدای تعالی مگر سخن راست بدرستی که آمده ام بشما بحجتی روشن یا آورده ام
معجزهٔ پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است پس بفرست با من فرزندان
یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبای ایشان
بود باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که

چون یعقوب

چون یعقوب با اولاد و احفاد خود بمصر آمد و هم در آنجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد
یعقوب و یوسف با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود مرد و پسرش
مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون
زمان موسی بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ بکشاد بنی اسرائیل
دعوی او را قبول نکردند و گفت پدر شما در جریده کسان ما بوده و شما بندهزادگان مائید
پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی
اسرائیل بردار گفت فرعون اگر هستی تو در دعوی خود که آورده معجزه و حجتی پس بیار آنرا
اگر هستی از راست گویان فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ پس بیفکند موسی عصا را
از دست خود پس عصا بعد از القا اژدهای شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند و روی
بتخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در آن ازدحام
خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند
میدهم ترا بدان خدای که فرستادهٔ اویی که عصای خود را بگیر که بتو ایمان می آورم و بنی
اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه السلم قفای ثعبان را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمد و بر سریر
خود بنشست و گفت که هیچ معجزه دیگر داری موسی گفت آری پس دست راست بگریبان بزیر
بغل چپ در آورد وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ و بیرون کشید دست خود را
پس آنجا بود دست او سفید که بیاض او در غایت کمال بود مر نظارهکنان و نظاره کنانرا او دیده
که موسی علیه السلم دست خود را بفرعون نمود بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد
بیضاء نورانی بود که میان آسمان و زمین را روشن میساخت و باز دیگر بگریبان برد و بیرون
آورد بهمان حالت اول بود الفصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبید
و در باب موسی علیه السلم با ایشان مشورت کرد قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ
عَلِيمٌ گفتند بزرگان از گروه فرعون که این موسی جادوییست و آن یعنی سحر و ماهر در آنکه

چوب را اژدها سازد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ میخواهد این ساحر
آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل
دهد فرعون که این سخن شنید گفت پس چه چیز میفرمایید شما واید بر چیست قَالُوا أَرْجِهْ
وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ گفتند حبس کن او را و برادر او هرون را یا تأخیر
کن مهم ایشان را و شتاب منمای و بفرست بشهرها که تعلق بصعید مصر دارد گروه فراهم آرند
گان و جمع کنندگان را يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ بیارند ایشان بتو هر ساحری که باشد دانا
و حاذق در فن خود آورده اند که هیچ قرن چندان ساحر نبوده چنانکه در قرن موسی بوده
و رؤسای سحره و اقصای مدائن صعید بودند در تفسیر میلطی آورده که در مدائن صعید
دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارت تمام بود و چون فرستادهٔ فرعون به ایشان
رسید مادر خود را گفتند که ما را بر سر قبر پدر خود ببر چنان کرد و ایشان پدر خود را آواز
دادند جواب ایشان باز داد و گفتند یا ابتا ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده
اند بی لشکر و سلاح و کار بر او تنگ آمده و ایشان را عصائیست که چون می افکنند اژدها
شود و هر چه پیش او آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب
قبر جواب داد که چون بمصر رسیدید تفحص کنید وقتی که ایشان در خواب میشوند آن عصا همان
اژدها میشود یا نه اگر همان اژدها گردد بدانید که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتی
که در خواب باشد اثر نکند و چون حال بدین منوال باشد نه شما بلکه هیچ کس را از عالمیان
قوت معارضه با ایشان نخواهد بود و این امر غریب ببینه از معجزهٔ موسی است که ساحر مرده
در قبر سخن کرد تا حق ظاهر شود و آن سبب نجات سحره گردد القصه برادران با شاگردان
و مصاحبان که دوازده هزار کس بودند و در زاد المسیر آورده که هفتاد هزار کس بمصر
آمدند چه در آن زمان سحر غالب بود چنانچه در زمان عیسی طب و در زمان حضرت
رسول فصاحت چون ایشان بدرگاه فرعون حاضر شدند برین وجه که حق سبحانه و تعالی

خبر میدهد

خبر میدهد وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ
و آمد جادوان بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون
افتاد گفتند بدرستی که باشد ما را مزدی اگر باشیم ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ
وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ گفت فرعون آری مزد باشد و بتحقیق که شما باشید از نزدیکان من
که هر گاه خواهید نزد من در آیید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند دو برادر
که سابور و عادور میگفتند و دیگر قطحط و مصفا و در لباب آورده که این چهار تن
را مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند سابور و عادور واقعهٔ سؤال و جواب
پدر خود با قوم گفتند و ایشان از قصهٔ خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا
استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هر گاه موسی در خواب باشد عصا اژدها شده پاسبانی
میکند ایشان را ترددی پدید آمد و عزم در خاطر ایشان خطور کرد و پنهان میداشتند
تا وقتی که فرعون لعین موسی را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند مجلس معارضه
انتظام یافت ساحران عصا و رسن چند عدد بیابان آوردند و فرعون در بالای تخت بتفرج
بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند و هفتاد هزار ساحر بر یکطرف صف برکشیدند
و موسی و هرون بیکجانب ایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمده قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا
أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ گفتند ای موسی یا آنست که تو می افکنی عصای
خود را یا آنکه باشیم ما افکنندگان حبال و عصای خود را قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا
أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ گفت موسی از روی کرم و تجلی که
انبیا را میباشد که شما بیفکنید پس آنهنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند جادو
کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی که حقیقتی نداشت و بترسانیدند
مردم را و آوردند جادوئی بزرگ وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ
مَا يَأْفِكُونَ وحی کردیم بسوی موسی آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی علیه السلام عصا را

بیفکند و اژدها شد دهان کشاده فرو می برد آنچه تزویر میکردند و بدروغ تخیل مینمودند
و آن چهل خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد
روی بنظارکیان آورد مردم بگریختند و خلقی هلاک شدند پس موسی علیه السلام او را بگرفت
همان عصا شد فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی
موسی و زایل شد آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر
این سحر بودی بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ
پس مغلوب شدند جادوان آنجا که موسی غالب شد فرعون و قوم او گشتند مغلوب و
منکوب گشتند و بازگشتند از آن موضع خار شدگان و نا امیدان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ
و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود سجده کنندگان مرخدای را قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ
الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ گفتند ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان فرعون گفت
بدین پروردگار میخواهید ایشان گفتند تو که باشی که رب عالمیان باشی که تو بنده
عاجزی رب عالمیان پروردگار موسی و هرون است که قادر علی الاطلاق است قَالَ
فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا
أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ گفت فرعون با جادوان که ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید
او را پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن بدرستی که این عمل تدبیر خفی است که شما ساخته
اید آنرا در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این
حیله ساخته تا بیرون کنید از این شهر اهل آنرا که قبطیانند و این ملک شما را و بنی اسرائیل
را خالص شود پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید لَأُقَطِّعَنَّ
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه ببرم دستهای راست شما را
و پایهای چپ شما را بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی پس بردار کنم همه شما را برای
تفضیح شما و عبرت کرفتن دیگران قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ گفتند جادوان که

ما را از مرگ

ما را از مرگ چه ترسانی که ما بمرگ مشتاق تریم که تشنه باب زلال زیرا که بسبب موت بدرستی
که ما بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم پس جزا خواهان او نباشیم وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ
آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و تو که فرعونی انکار
نمیشوی از ما و عیب نمیکنی ما را مگر آنکه بگرویدیم بمعجزات ظاهره که قادر نیست بر آن غیر سبحانه
و تعالی آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی پس روی از فرعون بگردانیده
متوجه حق شده گفتند ای پروردگار ما بریز بر ما و افاضه کن شکیبائی در این بلا تا جزع
نکنیم و بمیران ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان و الطاف از ما باز مگیر وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ
فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ
سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ و گفتند مهتران
از گروه ملازمان فرعون که آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را تا تباهی
کنند در زمین مصر و مردم را از تو متنفر گردانند و پرستش ترا بگذارند و از عبادت معبودان
تو دست باز دارند القصه اعیان تختگاه او فرعون را تحریص و ترغیب کردند بر قتل
موسی و قوم او و فرعون اگرچه میگفت ذرونی اقتل موسی اما از دل او خوف بسیار از موسی
میداشت و میدانست که بر قتل موسی قادر نیست اینجا گفت زود باشد که بکشیم پسران
ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد چه او بسبب قبیله و عشیره
ایشان را میکشت و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند و ما بر ایشان غالبیم
و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شدند و بطریق
استغاثه روی بطرف موسی علیه السلام آوردند و بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ
لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ گفت موسی علیه السلام مر گروه خود را که یاری خواهید
از خدای تعالی و صبر کنید بر آنچه با شما کنند بدرستی که زمین مرخدای راست میراث

میدهد آنرا که میخواهد از بندگان خود و عاقبت نیکو یا ظفر یا نصرت مر پرهیزگاران
کارانراست بنی اسرائیل این کتابت را بشارت ایشان بود در بنا فتند باز آغاز
شکایت کردند قَالُوا أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ
رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ○ گفتند
ما را میرنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند پیش از آنکه تو بیایی از مدین
نیمی از روز ما را خدمت خود میفرمودند و نیمی دیگر ما را ایذا میکردند و ایذا
میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی بما و تمام روز ما را کار میفرمایند یا پیش از این
ابنای ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بدان اشتغال نمایند گفت موسی ع از روی
تضرع که شاید پروردگار شما و عسی از برای طمع است یعنی طمع میدارم از خدای
تعالی آنکه هلاک کنند دشمن شما را که فرعون است با قوم او و خلیفه کرداند شما را
بعد از هلاکت ایشان در زمین مصر پس ببیند خدای تعالی بوقت رحمت و راحت
و دولت که چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت
تا بثبات شما را جزا دهد وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ
لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ و هر آینه ما گرفتیم تبع و خدم فرعون را بقحط و تنگی و خشکی
و خشک سالی و بنقصان بعضی از میوههای ایشان تا باشد که ایشان پند گیرند
و از کفر باز ایستند ایشان متنبه شدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ وَ
إِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِندَ اللَّهِ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ○ پس چون آمدی بدیشان نیکویی از فراخی و ارزانی
میگفتند این نیکویی برای ماست و ما مستحق آنیم و اگر رسیدی بدیشان بدی چون
قحط و غلا فال بد میگرفتند بموسی ع و آنانکه با وی بودند از مومنان و میگفتند این
همه رنج و محنت بشامت ایشان بما میرسد بدانید که سبب خیر و شر ایشان نزدیک خداست

وان اعمال

وان اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت میبرده اند و شامت آن اعمال
بدیشان رسیده ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره احوال
بواسطه شومی اعمال است وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ
بِمُؤْمِنِينَ ○ و گفتند فرعونیان موسی را که هرگاه که بیاری و هر چیز که بیاری بما از نشانها
که زعم تو آنست که معجزه است مثل قحط و مرض و امثال آن تا سحر کنی ما را بآن نیستیم
ما ترا از گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار رسیدند
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ
فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ○ پس فرستادیم بر ایشان طوفان و آنچیزی باشد
که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد آنرا چون باران و سیل و فرستادیم ملخ پرنده و ملخ
پیاده یا کنه یا شپش و وزغ و خون در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر
جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت از اینها یکماه بود و امتداد هر آیتی یک هفته
پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری و بودند گروهی مجرم یعنی معاند و کفر
با وجود تظاهر آیات و تتابع معجزات ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى
ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُم بَالِغُوهُ إِذَا
هُمْ يَنكُثُونَ ○ و هرگاه که واقع شدی بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد گفتندی از
روی تضرع ای موسی بخوان از برای ما پروردگار خود را بآنچه عهد کرده است و آن عهد
نزدیک تست یعنی خدای تعالی با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند اگر باز
بری و زایل گردانی این عذاب را هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا و هر آینه
بفرستیم با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی برکه بعد از آن وقت که ما بردیم بدعای موسی
و دفع کردیم از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم تا مدتی از زمان که بهیشه ایشان
رسند کا آنند بدانرا یا معذب کردند در آن پس ایشان عهد را بشکستند ۷ فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ

فَاَغْرَقْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ بِاَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَکَانُوا عَنْهَا غَافِلِینَ پس انتقام
ستدیم از ایشان پس غرق ساختیم ایشان را در دریای قلزم بنزدیک مصر بسبب آنکه
ایشان بیهوده داشتند آیات قدرت ما را و بودند در تامل در آن آیات بیخبران
وَاَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِی
بَارَکْنَا فِیهَا وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَی عَلَی بَنِی اِسْرَائِیلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا
مَا کَانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا کَانُوا یَعْرِشُونَ و میراث دادیم قوم را
آنانکه بودند ضعیف و زبون کرده شده بنسبت فرعونیان بعد از هلاک فرعون
و اتباع او میراث دادیم جهات شرقی از زمین شام و جهات غربی از آن زمین که برکت
بیکران کردیم در آن زمین با ارزانی و محصولات بسیار دیا با قدام انبیا و تمام شد و بوفا
رسید وعدهای پروردگار تو وعده نیکو برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و
تسخیر دیار ایشان و وفای این وعده برای آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره
و خراب کردیم آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون و گروه او از کوشکها و
حصارها و منزلهای نیکو و آنچه بودند که بر افراشته بودند از بناهای ضخ هامان
وَجَاوَزْنَا بِبَنِی اِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَاَتَوْا عَلَی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلَی اَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا
یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا اِلَهًا کَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ اِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ و بگذرانیدیم
بنی اسرائیل را از دریا بسلامت پس بیامدند و بگذشتند بر گروهی از قبیله لخم که در
ولایت رقه اقامت میکردند بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و چون بنی اسرائیل قومی را آنجا
بتکده دیدند گفتند ای موسی بساز برای خدای تعالی یعنی تمثالی بساز که آن را بپرستیم چنا
نچه ایشان را خدایانست که میپرستند گفت موسی به ایشان که شما هستید گروهی که نادانی
میکنید و جهل میورزید که داعیه عبادت غیر خدا دارید و نعمت الهی که بشما ارزانی
داشته و دشمنی چنین عظیم را از شما دفع کرده با اینکه در شکر منعم می افزودید

پرستش را

بن شما را معروف باری حاصل بنت چنانچه بعد ازین مثل این مقاله خواهد آمد و اِنَّ
هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِیهِ وَبَاطِلٌ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بدرستی که این گروه بت پرستان هلاک
شده اند با آنچه ایشان در آنند یعنی خدای تعالی دین و آیین ایشان را درهم خواهد شکست
و بتان ایشان در دست ما پاره پاره خواهند گشت و باطل و مضمحل است آنچه هستند
ایشان که میکنند عبادت اصنام قَالَ اَغَیْرَ اللَّهِ اَبْغِیکُمْ اِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ
گفت موسی آیا جز خدای تعالی طلب کنم برای شما معبودی و حال آنکه او فضل داد شما را
بر عالمیان زمان شما که بانواع نعم تخصیص فرمود وَاِذْ اَنْجَیْنَاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذَابِ یُقَتِّلُونَ اَبْنَاءَکُمْ وَیَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ وَفِی ذَلِکُمْ
بَلَاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ و یاد کنید شما چون برهانیدیم از متابع فرعون که میچشا
نیدند شما را سختی عذاب و میکشتند از شما پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما و زنده
میگذاشتند زنان شما را از پروردگار شما محنتی بزرگ وَوَاعَدْنَا مُوسَی ثَلَاثِینَ
لَیْلَةً وَاَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِینَ لَیْلَةً وَقَالَ مُوسَی لِاَخِیهِ
هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ و وعده داده بودیم ما موسی
را از برای دادن کتاب توریت سی شبانروز از ماه ذی قعده و تمام کردانیدیم
آن سی را به ده روز دیگر از ماه ذی حجه پس تمام شد وقتی که پروردگار او تعیین فرموده
چهل شبانروز و چون عدد حساب عرب شهر بروئیت هلالست و آن بشب رقم میشود پس
تاریخ را بشب مقید ساخت و گفت موسی برادر خود هرون را که من بطلب کتاب بجانب طور
سینا میروم تو خلیفه من باش در میان قوم من و بصلاح آر هر کاری که شایسته اصلاح باشد از
امور ایشان و پیروی مکن راه تباه کاران را وَلَمَّا جَاءَ مُوسَی لِمِیقَاتِنَا وَکَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ
رَبِّ اَرِنِی اَنْظُرْ اِلَیْکَ قَالَ لَنْ تَرَانِی وَلَکِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ
فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ مُوسَی صَعِقًا فَلَمَّا اَفَاقَ

قال سبحانک تبت الیک وانا اول المؤمنین و آنهنگام که آمد موسی که ما مقرر و معین
کرده بودیم و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه
در میان آورد که چون حق تعالی خواست که با موسی علیه السلم سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ
گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی قدم در ظلمت نهاد همه چیزها را از وی دور کردند
حق ملکین کاتبین را و آسمانها در نظر وی در آوردند و ملایکه را دید در هوا ایستاده
و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت آورده اند که او را بیست
چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفصد هزار و اصح نود و چهار هزار است محققان آورده
اند که چون قوم موسی علیه السلم مکرر گفتند که ما ایمان نمی آریم تا خدای تعالی را معاینه
نه بینیم موسی میدانست که این امر ممکن نیست پس موسی بزبان ایشان این سؤال کرد تا
بر ایشان ظاهر شود که دیدنی نیست که اگر ممکن میبود بطریق اولی موسی را ممکن میگشت
بنا برین گفت موسی ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز بر رؤیت خود
تا ببینم سر نظر کنم بسوی تو گفت خدای تعالی نتوانی دید مرا هرگز یا البته چه کلمه لن اگر مفید
تأبید نباشد لا اقل مفید تاکید هست بلا شبهه و اطلاق نفی افاده عموم میکند یعنی نه
در دنیا و نه در آخرت زیرا که مرئی واجبست در مقابل باشد یا در حکم مقابل و این مستلزم
جهت و مکانست و حق تعالی از آن منزه و مبراست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی
در آن ساعت خطابیکه لن ترانی شنید عالیتر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت
در عین مراد حق بود و آن وقت در عین مراد قوم و آن اکملست از این و لیکن کلمه استد
راکست نیز مؤید علم رؤیت است یعنی نظر بسوی من محالست پس طلب مکن آنرا و
لیکن تو نگاه کن بکوه زبیر که بلندترین جبل مدین است و قوت تحمل او از تو
بیشتر است پس اگر این کوه ثابت ماند و قرار گیرد در جای خود هنگام تجلی من بر وی پس
تواند باشد که تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدار منت باشد و اگر کوه را طاقت دیدار

نباشد توهم

330

نباشد توهم از تمنای این کار درگذر پس آنهنگام که تجلی کرد پروردگار موسی یعنی
ظاهر کرد اندکی از نور خود یا از نور عرش بمقدار سر سوزنی بر آن کوه بعد از آنکه
حیات و علم و قدرت و رؤیت در وی آفریده بود تا آن نور را دریافت در عین المعانی
از سهل ساعدی نقل میکند که حق تعالی نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار
درهمی ظاهر کرد و در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود بهوش آمد و هر بیمار
که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت عرصه زمین سرسبزی پذیرفت و آبهای شور
بعذوبت و حلاوت متصف گشت و بسبب آن تجلی گردانید خدای تعالی آنکوه را پاره
پاره و ریزه ریزه و موسی بیهوش بیفتاد از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن
کوه و از غشیه ذوق تجلی نه غشیه رنج بیهوش ماند چون باهوش آمد گفت تنزیه
میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست و از آنجمله رؤیت و باز گشتم بتو از اقدام بر سؤالی که
بغیر اذن تو باشد که از برای قوم کردم و من اول گرویدگانم بآنکه هیچ بشر طاقت
دیدن تو نیست و عجب سریست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل مؤمن بحکم
من ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست لیکن نکته درین آنست که تجلی بکوه بنظر هیبت بود و تجلی
بدل مؤمن بنظر رحمت آن نظر کوه را ویران ساخت این نظر دل را معمور میسازد پس حق تعالی
بجهت تسلی موسی و تدارک انچه که یافته بود قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس
برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین گفت ای موسی اگر ترا منع کردم
از رؤیت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک مباش بدرستی که من ترا برگزیدم
بر بنی اسرائیل یا بر آدمیانی که در زمان تو موجود اند به پیغامهای من که بخلق رسانی و دیگر
ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه پس فرا گیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی
و بدان عمل کن و باش از شکرگویان بر آن عطا وکتبنا له فی الالواح من کل شیء
موعظة و تفصیلا لکل شیء فخذها بقوة وأمر قومک یأخذوا بأحسنها سأریکم

در تبیان آورده که کوه از عظمت او پاره گشت و شش کوه شد و دیگر از وی جدا شد سه کوه که احد و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه بیفتاد صح

دار الفاسقین و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم
که تعلیم ذکر و معاد بهر آن بود نوشت برای موسی در لوحها که هفت یا ده بوده
بوده گفتیم بموسی که فرا گیر الواح را بجد تمام و عزم درست و بفرمای گروه خود را تا
بعد قعزیمت فرا گیرند نیکوترین آنچه در الواح است و گفته اند احسن یعنی حسن است
و مکتوبات الواح همه حسن بوده و قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها
یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و گفته اند که احسن جمع است بین الفرایض
و النوافل زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل سرای فاسقان یعنی آرامگاه
ایشان که دوزخ است یا شما را بولایت شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از
دایره فرمان من بیرون بودند بشما بنمایم یا بنمایم شما را منازل فرعونیان و قبطیان را
در مصر که همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان ساصرف
عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا
بها و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا و ان یروا سبیل الغی یتخذوه
سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین زود بود که بگردانم
از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت
نهاده ام آنانرا که تکبر میکنند در زمین بغیر حق و بی استحقاق یعنی تکبر آنها سبب آن شده
که لطف از متکبران باز گیرم تا فهم سخن حق نکنند و اگر ببینند این سرکشان هر نشانی که
ما بنمائیم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه و آله یعنی معجزات آنحضرت یا بدانند هر معجزه که
فرستیم نمیگروند بدان از جهت ستیزه و عناد و اگر ببینند این گمراهان راه راست و طریق
هدایت آن راه نگیرند یعنی متابعت نکنند و اگر ببینند راه بی راهی و گمراهی آنرا گیرند
و پیروی کنند مانند یهود و نصاری و مخالفان اهل بیت رسول صلعم این گردانیدن دلهای
ایشان از راه راست و از فهم آیات بسبب آنست که ایشان دروغ شمردند سخنان ما را و بودند

از نظر دران

از نظر در ان و اعتبار بر آن ناگاهان و بیخبران که غفلت مراد از غفلت اعراض و عناد است نه
غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند والذین کذبوا بآیاتنا و لقاء
الآخرة حبطت اعمالهم هل یجزون الا ما کانوا یعملون و آنانکه تکذیب کردند آیات
ما را که قرآنست یا دلایل قدرت و دروغ شمردند دیدن سرای آخرت را باطل شد و تباه
گشت عملهای که در اینجهان کردند آیا جزا داده شوند یعنی نشوند مگر جزای آنچه بودند که
در دنیا عمل میکردند واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار الم
یروا انه لا یکلمهم و لا یهدیهم سبیلا اتخذوه و کانوا ظالمین و فرا گرفتند قوم موسی
یعنی بساخت سامری و متابعان او از پس رفتن موسی بطور از پیرایه های ایشان که از قبطیان
بعاریت گرفته بودند گوساله یعنی بهیأت گوساله بدنی بی روح مر ایشان را او آنرا بود چون آواز
گاو و آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال
ایشان خبر نیابند بهانه بر انگیختند که عروسیها داریم و بدان اشتغال مینمائیم و هر یک از دوستان
خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت ستدند و بعد از عبور بدریا و غرق شدن
قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود و چون موسی علیه السلم عزیمت طور فرمود سامری
بخدمت هرون آمد و گفت این پیرایهها که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند و تصرف
در آن بر ایشان حرام است هرون بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت که آنها را
بامانت نگاه دار سامری پیرایه از زر و نقره را در تصرف آورد و او زرگر ماهر بود همه را بگداخت
و در قالبی ریخت و شکلی بهیأت گوساله بساخت اما بی خبر و بی روح پس عملی بکرد که از او آواز
بباید آمد چون آواز گاو گویند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را دیده بود بر
اسبی سوار و از زیر سم اسبش قبضه خاک گرفته با خود میداشت همین که شکل گوساله که از قالب بیرون
آمد و قدری از این خاک در دهنش ریخت آن گوساله بفریاد آمد ابن عباس میفرماید که چون
آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند آیا ندیدند و ندانستند آنکه

کوساله با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند و ننماید ایشان را هیچ مطلقا از اگر فتند او
بخدایی و بودند سجّاد انکه وضع عبادت کردند در عزّ و صنعش وَلَمَّا سُقِطَ فِي
أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ
مِنَ الْخَاسِرِينَ و آن هنگام که افکنده شدند امّت و پشیمانی آمد در دستهای ایشان یعنی یافتند
پشیمانی را هیچ یافتن کسی که چیزی بدست خود در آورد و این لفظ در کلام عرب کنایت
است از پشیمان شدن حاصل معنی آنست که چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت
او و دیدند انکه ایشان بتحقیق گمراه شدند گفتند از روی ندامت است اگر رحمت
نکند بر ما پروردگار ما بقبول توبه ما و اگر نیامرزد ما را بخدای که باشیم از زیان کاران
و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي
مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ
ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا
تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و آن هنگام که موسی ع باز گشت از طور بسوی قوم خویش
خشمناک و بغایت اندوهناک باجزع آورده اند که موسی در محل رجعت ازین قضیه خبر
یافت و اصح آنست که خدای تعالی ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک و اندوه تمام
بمیان قوم آمد و از غایت غضب گفت بد ان نیابتی که کردید از جانب من از پس مفارقت من آیا تعجیل
کردید و پیش گرفتید بعبادت عجل بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم
خدای تعالی بشما رسانم و بیفکند موسی لوحها که احکام الهی نوشته بود برای حمیت دین
در بنا بیع آورده که الواح را بیفکند اما نه از دست بنهاد چنانچه کسی چیزی را بیفکند و جمهور
برانند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع او و هر چه بر آن مکتوب بود بر آسمان بردند و آن
تفاصیل ایشان بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی بعد از معاتبه با قوم لوح را
القا کرد و بگرفت موسی سر برادر خود را یعنی هارون را و بطرف خود میکشید بطریق آنکه

اورا از سر استکشاف

اورا از سر استکشاف کیفیت واقعه از وکند نه از روی اهانت و استخفاف هارون
خوف کرد که جهال بنی اسرائیل توهم کنند که موسی آنرا از جهت اهانت برادر کرده هارون
گفت ای پسر مادر من اگر ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی
هارون مادر را یاد کرد پس گفت من تقصیر نکردم اما بسبب آنکه قوم مرا بیچاره دیدند و تنها
یافتند زبون گرفتند و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان پس شاد
مکن مرا دشمنان و جان مکن که از روی ایشان حاصل شود و چه خیال کنند که مرا
اهانت میکنی و مدار با گروه ظالمان یعنی مرا از اعداد گوساله پرستان میاور قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي
وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ گفت ای پروردگار بیامرز مرا در انچه
عمل که لوح تو دانست را افکندم و آنچه با برادر بزدگی کردم و هارون را آنچه سال از موسی بزرگتر
بود و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری اولی کرده باشد در منع ظلم و در آر ما را در بخشایش
خود و تو بهترین بخشندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تست إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُفْتَرِينَ بدرستی آنانکه از روی جهالت فرا گرفتند گوساله را بخدای زود باشد
که برسد ایشانرا خشمی از پروردگار ایشان و آن خشم همان خواهد بود که حق تعالی
امر کرد که بکشید یکدیگر را و دیگر برسد ایشانرا خواری در زندگانی دنیا که آن جزیه است
یا جلا از دیار ایشان و همچنین که پاداشت دادیم گوساله پرستانرا جزا میدهیم دروغ
گویانرا وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ
بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و آنانکه کردند بدیها از کبایر و صغایر و یا شرک آوردند پس
باز گشتند بخدای تعالی از پس وقوع آن عملها و بگرویدند یعنی تصدیق کردند
خدای تعالی را بیگانگی و رسول او را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی
آمنوا آنست که تصدیق کرده اند آنرا حق تعالی توبه گناهکارانرا قبول میکند بدرستی

تن خود و گفته اند در پناه عصمت خود و در دنیا و در آخرت جنت خود

که پروردگار تو از پس توبه آمرزنده است گناهان ایشان را مهربانست بر ایشان
بقبول توبه ازیشان وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي
نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ وچون خاموش شد یعنی
از موسی خشم و تشبیه کرد غضب را که حامل موسی بود بران فعل بکسی که آمر یا
بچیزی که بدان اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود با آنکه غضب دلالت
میکند بر آنکه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گوییا که آن بمنزلۀ
نطقست و سکون آن بمثابۀ سکوت القصه چون خشم موسی فرو نشست فرا گرفت
بقیۀ الواح را که بیفکنده بود و در آن هرچه مکتوب بود رهنمونی بود از گمراهی و
بخشایش یعنی پاک شدن از گناه مر آن کسانی را که ایشان مر پروردگار خود را از کار [illegible]
میکنند یعنی بعذاب خدای تعالی ترسند آورده اند که حضرت عزت خطاب رسید
بموسی که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار
کنند موسی علیه السلم با قوم بگفت و ایشان قبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ
سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ
مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ
بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ
خَيْرُ الْغَافِرِينَ و برگزید موسی علیه السلم از قوم خود هفتاد مرد از برای
میعاد ما و قولی آنست که قومی از بنی اسرائیل گفتند که خدای تعالی با موسی تکلم نکرده
آنچه در الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که قومی از بزرگان اولاد
یعقوب را با خود بیار تا کلام مرا بشنوند و بران گواه باشند موسی علیه السلم
هفتاد تن با خود برد و چون بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی و
ایشان حایل شد و موسی بپردۀ غمام در آمد و اخیار قوم موسی بسجده در

افتادند

افتادند و حق تعالی با موسی سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود چون غمام
منکشف گشت موسی بیرون آمد و فرمود که شنیدید کلام پروردگار مرا گفتند کلامی
شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آوریم که خدای را آشکارا ببینیم مقارن
این سخن صاعقه پدید آمد و همه بسوخت موسی مضطرب شد آغاز نیاز کرد چنانچه
حق تعالی خبر میدهد پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را صاعقه و بسوختند و قولی
آنست که فرا گرفت ایشان را آواز مهیب و همه از هول مردند گفته اند که لرزه بر اندام ایشان
افتاد بمرتبۀ که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی ترسید که مبادا
او را بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم کنند گفت ای پروردگار من اگر میخواستی
هلاک میکردی ایشان را پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و مرا نیز هلاک میکردی آیا
هلاک میکنی ما را بسبب آنچه کرده اند بیخردان از قوم ما یا جرئت این قوم در طلب رؤیت
نیست این کردار از ایشان مگر آزمایش و ابتلای تو گمراه میکنی بدان یعنی ایشان را کلام خود
بشنوانیدی جهت امتحان که اوامر و نواهی ترا قبول میکنند یا نه و ایشان از آن انحراف
جسته طلب رؤیت کردند و لطف یا زیادتی بدان فتنه و ابتلا هر کرا میخواهی بسبب
عدم اطاعت یا هلاک میکنی [illegible] هر کرا میخواهی بسبب عدم ایمان و راه مینمایی تو ما را
[illegible] پس بیامرز ما را بواسطۀ ترک اولی که از ما صادر شده و
ببخشای بر ما و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي
الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ
كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا
يُؤْمِنُونَ و بنویس برای ما یعنی ثابت کن و عطا ده ما را درین سرای نیکویی که قبول
اعمالست یا توفیق طاعت یا روزی حلال و در آن سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرت
است یا جنت یا سعادت قربت بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو گفت خدای تعالی عذاب

می ورزند و صفت او آنست که پیغامبر امی است یعنی بکفار و رحمت من و
او آنست که رسیده است بهر چیزی یعنی شاملست در دنیا مؤمن و کافر پس
باشد که ثابت سازیم این رحمت را برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و بدهند
زکوة تو و صبر را و برای آنانکه ایشان بآیات ما ایمان آوردند الذين يتبعون الر
سول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التورية والا
نجيل يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات و
يحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم فا
لذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه
اولئك هم المفلحون آنانند که از روی صدق نه از روی نفاق پیروی میکنند
کسی را که وصف فرموده او را درین آیه بهفت صفت که سه از آن صفت اینست
که فرستاده است که پیغامبر نانویسنده است وصف آنحضرت بدین صفت تنبیه
بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او میتواند بود صفت چهارم آنکه
را که می یابند اسم و صفت او را نوشته نزدیک ایشان در توریة آنجا که میگوید
احمد الضحوك القتال يركب البعير ويلبس الشملة و در انجیل آنجا که میگوید عیسی
مینماید که انی ذاهب الی ربی و الفارقليطا جاء تا آخر پنجم و ششم آنکه میفرماید
که این پیغامبر امی ایشانرا امر میفرماید بنیکوی که توحید است و اعمال صالح و باز
دارد ایشانرا از منکر که شرک و نفاقست و افعال ذمیمه هفتم آنکه حلال میگرداند
برای ایشان مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام بود هشتم آنکه حرام میسازد
برای ایشان خورشهای پلیدرا چون مردار و خون و گوشت خوک نهم آنکه فرو می
نهد یعنی سبک میکند از ایشان بارگران را یعنی سبک میگرداند بر است خود اوضاع
شرع را و گویند مراد آنچیزهاست که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده بود و

ودیگر سبک

و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها یعنی آنکه در وقت موسی بود بر ایشان
و آن قتل نفس بوده است در توریة و قصاص و دیت و احراق و غنیمت و غیر آن چه
آنحضرت فرموده که مبعوث گشته ام باموری آسان و سهل پس آنکسانی که بگروید بد
بدین نبی امی از یهود و غیر آن و تعظیم کردند او را و یاری دادند او را بر دشمنان
و پیروی کردند آن نوری را که فرو فرستاده اند یا نبوت او مراد قرآنست و گفته اند
لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد
بود بخلاف الواح که بر موسی فرود آمد و اکثر آنها باز بآسمان بردند آنگروه که ایمان آورد
اند ایشان رستگاران اند فایز برحمت و ثواب قل يا ايها الناس اني رسول الله
اليكم جميعا الذي له ملك السموات والارض لا اله الا هو يحيي ويميت فآمنوا
بالله ورسوله النبي الامي الذي يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون
بگو ای محمد بر سبیل عموم که ای همه مردمان بدرستی که من فرستاده خدایم بهمه شما نه بر بعضی
دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند آنخدایی که بتحقیق مر او راست پادشاهی آسمانها و
زمینها و تدبیر و تصرف در آن هیچ معبودی نیست مستحق عبادت جز او و زنده گرداند و
میراند پس ایمان بیارید بخدای که صفت او شنیدید و بگروید بفرستاده او و پیغامبر امی
آن پیغمبری که میگرود بوحدانیت خدای تعالی و سخنانی که فرستاده او را و انبیا و پیروی
کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمائید باشد که راه راست یابید ومن قوم موسى
امة يهدون بالحق وبه يعدلون و از قوم موسی گروهی هستند که ایشان راه مینمایند
خلق را بسبب حق که با ایشانست و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق حق سبحانه
و تعالی از اخبار قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید وقطعناهم اثنتي عشرة اسباطا
امما واوحينا الى موسى اذ استسقيه قومه ان اضرب بعصاك الحجر فانبجست
منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل اناس مشربهم وظللنا عليهم الغمام و

انزلنا علیهم المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم وما ظلمونا ولکن کانوا
انفسهم یظلمون وجدا کردا کردیم قوم موسی را وکردانیدیم دوازده سبط
یعنی ساختیم قوم را سبط سبط اینجا مراد فرزندان یعقوبند یعنی بنی اسرائیل را کردانیدیم
امت امت هر سبطی امتی ووحی کردیم بموسی چون آب خواستند کروه او از و در تیه
بنی اسرائیل چون در تیه سرکردان شدند واز حرارت آفتاب متاذی شده تشنکی
بر ایشان غلبه کرده از موسی آب طلب نمودند ووحی کرد خدای تعالی بموسی آنکه
بزن بعصای خود آن سنک را که چون بتیه در می آمدی با تو سخن در آمد کفت که
مرا بردار که ترا بکار آیم وتو آنرا برداشتی وحالا با خود داری پس موسی عصا
بر آن سنک زد بشکافته شد وکشاده کشت از آن سنک دوازده چشمه بعدد اسباط
بنی اسرائیل بدرستی که دانستند همه آدمیان از هر سبطی آبشخور بدل خود را وآبشخور
غیر خود میل نکردند وسایبان ساختیم ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وفرو
فرستادیم بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین ومرغی مشابه سمانی وکفتیم بخورید
از پاکیزهاء آنچیزی که بمحض عنایت روزی دادیم شما را وذخیره مسازید ایشان از
خلاف کرده از من وسلوی ذخیره نهادند وفاسد کشت وستم نکردند بر ما بدان ذخیره
کردن ولیکن بودند که از نافرمانی بر نفسهای خود ستم میکردند واذ قیل لهم
اسکنوا هذه القریة وکلوا منها حیث شئتم وقولوا حطة وادخلوا
الباب سجدا نغفر لکم خطیئاتکم سنزید المحسنین یاد کن چون کفته شد
بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران وظفر بر ایشان که ساکن شوند در این قریه
یعنی اریحا یا ایلیا وبخورید از میوها وحبوب آن از هر جا که خواهید وبکویید
خواست ما حطه است یعنی وضع کن کناهان ما را ودر آیید بدری از درهای این
دیه در حالتی که سجود کنندکان باشید منحنی شدکان از تواضع تا بیامرزیم شما را

وکناهان

وکناهان شما را وزود که افزون کردانیم جزای نیکوکاران را فبدل الذین ظلموا منهم
قولا غیر الذی قیل لهم فارسلنا علیهم رجزا من السماء بما کانوا یظلمون پس تغییر
وتبدیل دادند آنانکه ستم کردند بر خود از بنی اسرائیل سخن ما خود را بغیر آنکه تعبیر کفته
شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه کفتند حنطة فیها شعیرة واین از روی استهزا بود
پس فرستادیم ما بر تغییر دهندکان عذابی از آسمان که صاعقه بود یا طوفان بسبب آنچه
بودند که ستم میکردند یعنی لفظی را در غیر موضع وضع میکردند وسئلهم عن القریة التی
کانت حاضرة البحر اذ یعدون فی السبت اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا
ویوم لا یسبتون وبپرس ای محمد یهود را از خبر آن دیه وواقعه دیهی که بوده نز
دیک دریا وآن دیه ایله بوده است میان مدین وطور بر ساحل بحر طبریه واهل آن
دیه متشرع بشریعت توریه بودند از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده که در آن
روز صید ماهی نکنند وباعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدا کرده
بر زبان حضرت داود ملعون کشتند ومسخ شدند وحق سبحانه وتعالی جهت اظهار افعال ذمیمه
یهود با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس
از خبر اهل آن دیه که چون درکشتند از حد امر الهی وتجاوز کردند از تعظیمی که مأمور به
بودند در روز شنبه که آن ترک صید ماهی بود ایشان خلاف کردند چون می آمدند بدیشان
ماهیان ایشان در روز شنبه یعنی روز دیکر در آن میزی بود شکار ماهی ماهیان می آمدند ظاهر
شده بر روی آب وسر برداشته ودر روزی که سبت عمل نمیکردند یعنی که تعظیم آن روز نما
نبودند چون یکشنبه وبواقی ایام لا تأتیهم کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون
نمی آمدند بدیشان ماهیان این ابتلائی بود از حضرت عزت عز شانه مر ایشانرا از بهر
روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بروی آب وباز کردیدندی وهر ماهی
مقابل فوج سفید بودی وچون شنبه بکذشتی برفتندی وتا شنبه دیکر ماهی ندیدندی

همچنان بیازمائیم ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان کنیم با آنچه هستند که از سر جهل بیرون میروند
از دایرهٔ فرمان وچون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صبر کردن مشکل بود
متردد گشتند وبانواع حیل وتدبیر تکلف جستند در طلب چارهٔ آن کار بودند آخر الامر
رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند واز دریا جویها بران حوضها بریدند
و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا بیان حوضها راندندی و دامها در پیش
راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل
کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شدند واز سر تعظیم روز شنبه بگذشتند و اهل ایله
سه گروه شدند قومی مباشر آن فعل شدند وگروهی از ایشان نهی میکردند وجمعی
نه نهی کردندی ونه ماهی بگرفتندی وایشان فرقهٔ ناهیه را بتر ملامت میکردند حق تعالی
میفرماید که وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ
عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و بپرس از اهل کتاب
خبر آنرا چون گفت گروه از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی
را که چرا پند میدهید گروهی را که بی شبهه خدای تعالی هلاک کنندهٔ ایشانست در دنیا با
فرمانی و ترک تعظیم سبت یا عذاب کند ایشانرا عذاب سخت در آخرت که آتش دو
زخ است گفتند فرقهٔ ناهیه پند دادن ما برای معذرتست از ما بسوی پروردگار شما یعنی
امر معروف ونهی منکر بر ما واجبست یا ایشانرا پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم
وتا باشد که ایشان بپرهیزند از خدای تعالی و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا
بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا
كَانُوا يَفْسُقُونَ پس آنهنگام که بگذاشتند فرقهٔ صید کنندگان آنچه پند داده میشدند
بدان یعنی آن موعظه قبول نکردند برهانیدیم آنانرا که نهی میکردند از بدی و
نافرمانی و بگرفتیم آنانرا که ستم کردند بنصیحه بعذاب سخت بآنچه بودند که خارج

شدند

شدند از روی عناد از راه فرمان برداری و در فرقهٔ متوقفه اختلاف است که نجات یافتند
یا هلاک شدند نیز بود باشد که خدای تعالی این طایفه عاصی را هلاک کند یا عذاب
فرستد پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا
قِرَدَةً خَاسِئِينَ پس آنهنگام که گردن کشیدند از آنچه که نهی کرده شده بودند از آن گفتیم
مر ایشانرا که گردید بوزینگان دور شدگان و نا امید از رحمت وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ
لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ
الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ یاد کن ای محمد چون آگاهی داد پروردگار تو یا سوگند
خورد که برانگیزد بر یهود تا بروز رستخیز کسی را که بچشاند ایشانرا عذاب سخت چون قتل
واجلا وجزیه جزیه وگفته اند بخت النصر بابلی بقتل و اسیر ایشان اقدام کرد و بعد از آن
ملوک فرس ایشانرا اسیر بخانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند واین حکم تا
ظهور صاحب الامر عم باقیست بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت مر کافران او بدرستی
که او آمرزگار است هر کرا که توبه کند مر بازگشت بعد از توبه که بگناه نگیرد و طلب مغفرت نماید وَقَطَّعْنَا
هُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ
وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را در زمین جماعتها هیچ
جایی نیست که در آن یهودی نباشد بعضی از آن شایستگانند که بدین موسی متدین
شده تغیر بحال ایشان راه نیافت ومراد آنها اند که ایمان بحضرت محمد صلی الله علیه و آله
آورده اند یا آنها که شب معراج بآنحضرت گرویدند و هستند و بعضی از صالحان یعنی کفره
وفسقه و بیازمودیم ایشانرا بنیکویها چون عیش وغنا و صحت و ببدیها چون فقر و شدت و مصایب
نفس ومال شاید که باز گردند بخدای تعالی از معصیت بطاعت که ایشانرا داد
نعمت شکری بایست کرد بطر استغنا ظاهر کردند و گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ

و در محتبت ص باسی کرد آغاز ناسزا کردند و گفتند ید الله مغلولة نعوذ بالله
من ذلك فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب يأخذون عرض هذا الادنى
ويقولون سيغفر لنا وان يأتهم عرض مثله يأخذوه الم يؤخذ عليهم
ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق ودرسوا ما فيه والدار الآخرة
خير للذين يتقون افلا تعقلون پس از پس در آمدند صالحان از پس ایشان
میراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند علم آنرا از پیران فرا میگیرند خواسته و
متاع این چیز فروتر که دنیاست عرض واحبار زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میفرمایند
که در حکم رشوه میگیرند و میگویند که زود باشد که ما را بیامرزد و ادعای ایشان
آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ
رشوه را گناه نمیدانستند و حال آنکه اگر بیاید بدیشان خواسته از متاع دنیا
مثل آن خواسته دیگر در حرمت فرا میگیرند او را یعنی امید مغفرت دارند با
وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام آیا گرفته نشده است بر ایشان عهد مذکور
در توریة آنکه نگویند بر خدای تعالی حکم سخن راست و ایشان دروغ گفتند یعنی
آنکه غفران خود را در شب و روز بحق تعالی حکم سخن نسبت کردند و میدانند
که دروغ میگویند زیرا که توریة با ایشانست و خوانده اند آنچه در روست و این
حکم در وی ندیدند و دستکاری سرای دیگر که عقبی است بهتر است از عرض دنیا
مر آنانرا که بپرهیزند از تحلل المحارم و دروغ بر خدای تعالی آیا در نمی یابید که
نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا والذين يمسكون بالكتاب واقاموا الصلوة
انا لا نضيع اجر المصلحين و آنانکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند
مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب در آیه تورات و بپای میداشتند نماز را البته ما
ضایع نکنیم مزد بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه بتمام بدیشان رسانیم واذ

نتقنا

نتقنا الجبل فوقهم كانه ظلة وظنوا انه واقع بهم خذوا ما آتيناكم بقوة واذكروا
ما فيه لعلكم تتقون و یاد کن برای یهود زمان خود چون بر کندیم و بر داشتیم
کوه طور را بر زبر ایشان گویی که کوه سایه بانیست بر سر ایشان و دانستند آنکه کوه فرود
آینده است بر سر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای تعالی از این خبر داده بود و
گفتیم فرا گیرید آنچه دادیم شما را از احکام بجد تمام و یاد کنید بوسه آنچه در روست از
اوامر و نواهی شاید که پرهیزکاری کنید و در سلک متقیان باشید واذ اخذ
ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا
بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين و یاد کن ای محمد چون
فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشانرا و گواه کردانید
ایشانرا بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت
آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه و تعالی ذریت آدم
را بیرون آورد و بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد اینا از آبا و ذکر آدم نکرد چه
همه کس را معلوم است که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند در کتاب آورده
که اخذ میثاق در دهیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم
بوده است از بهشت و بعضی دیگر از مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل
از دخول جنت بوده در فضای که بر در بهشت و عرض آن زمین سی هزار ساله
راه است حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آورده بر مثال مورچهای خورد
وحیات و نطق و عقل در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد ایشان
قبول نموده گفتند ما گواه شدیم بر اقرار خود و گفته اند چون ذریت بلی گفتند حق تعالی
ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و بعضی دیگر از علما گویند که ارواح بشریه موجود
بودند پیش از ابدان و سدی گفته که این جزییست که حق تعالی از خود و فرشتگان میدهد
و بعضی دیگر از علما گویند که ارواح بشریه موجود بودند پیش از ابدان و اقرار بوجود آنرا از لوازم ذوات

که ما برا قرار ذریت گواه شدیم تا نگویند روز قیامت بدرستی که بودیم از این اقرار بیخبران
بنسته که شرک آورده اند پدران ما پیش از ما او تقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل
وکنا ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون یا میگویند مشرکان این است
بجز این نیست که مشرک بودند پدران ما قبل ما و بودیم ما فرزندان از پس ایشان
واقتدا بایشان کردیم که آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بآنچه کردند کجروان
و بی راهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از
ایشان مفید نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده
پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود و این آیه بذکر عهد الست است تا بیخبران سر
غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سؤال و جواب غافل نشنند
در کتاب فردوس از حذیفه یمانی نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که
اگر مردمان میدانستند که در چه روز حضرت مرتضی علی صلوات الله علیه با میر
المؤمنین مسمی شده منکر فضایل و مناقب او نمی شدند آن روز تسمیه با میر المؤمنین
یافت که آدم هنوز روح و جسد بود و این آیت خواند چون ذریت گفتند بلی حق
جل و علا فرمود منم پروردگار شما و امیر المؤمنین علی امام شما صلوات الله علیهما
وکذلک نفصل الایات ولعلهم یرجعون و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را
تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن شاید که
ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق واتل علیهم نبأ الذی اتیناه ایاتنا فانسلخ
منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین و بخوان ای محمد بر ایشان یعنی بر قوم
خود یا بر یهود خبر آنکس که داده ایم او را علم بآیتهای ما یعنی کتاب بعثت او و آنکس امیه
بن خلف بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم داشته که در آن زمان
رسول مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد از وحی بوی

کافر گشت

کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بیکطرف نهاد یعنی بیرون آمد از آن آیت بواسطه
کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید پس بدو پیوست شیطان تا او را بیرون خود
نمود پیکت آن داشته آیات انکار آن ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد
الی الارض واتبع هویه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه
یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بایاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون
و اگر میخواستیم ما هر آینه بر میداشتیم او را بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر
اسم اعظم بمراتب علیه و درجات رفیعه که منازل ابرار و مساکن اخیار است ولیکن
او بواسطه دناءت همت میل کرد بسوی زمین یعنی بحضیض و پیروی کرد آرزوی
خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن پس صفت او در خست مانند صفت سگ است در
اخس احوال و اگر حمله کنی بر او و برانی او را زبان از دهن بیرون افکند یا اگر بگذاری
او را و نرانی همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی آنست که این فعل قبیح طبیعت اصلیه
اوست پس راندن و ناراندن او یکسانست و او در هیچ حال صفت خود ترک نکند بلعم
سگ صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دناءت و خساست خود باز نگشت او
را بجواب نمودند که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر
موسی بود که بر ایشان نفرین کند در از گوشی که سوار وی بود با او در سخن آمد که از این
برگرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت گویند که چون بلعم دعا کرد بر موسی علیه السلام
زبانش از دهان بیرون آمده افتاد بر سینه اش بطریق سگ نفس میزد و وجه تمثیل آنست
که تمثیل بجمیع کلاب نفرمود بلکه بکلب لاهث زیرا که اخس حیوانات کلب است و اخس آن
کلب لاهث است این مثل که گفته شد تعمیم فرمود برای جمیع اهل تکذیب و فرمود که مثل آن گروه
که از روی جحود و استکبار دروغ میشمردند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند
پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد از این قوم یهود اند که تکذیب آیات توریه

کردند در کتمان نعت پیغمبر پس میفرماید که قصهٔ بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ
او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را تا شاید که ایشان تفکر
نمایند و پند پذیر شوند ساء مثلاً القوم الذين كذبوا بآياتنا وانفسهم
كانوا يظلمون بد مثلیست مثل قوم آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم
ایشان بدان قیام حجت بر ایشان و بر نفسهای خود بودند که ستم میکردند تقدیم
مفعول دلالت میکند بر آنکه وبال ظلم ایشان جز با ایشان نرسد من يهدي
الله فهو المهتدي ومن يضلل فاولئك هم الخاسرون هر کرا راه نماید
خدای تعالی او را بوی جنت و ثواب و او قبول کرده باعمال صالحه اشتغال نمود
پس او راه یافته است در دنیا مقصود خود میرسد و هر کرا که برگرداند از طریق
بهشت و باز داشت بسبب عدم قبول با فعال ذمیمه پس آن گروه ایشانند زیانکاران در
هر دو سرای که مقصود را فوت کردند و مقصود حقیقی نرسیده‌اند ولقد ذرأنا
لجهنم كثيراً من الجن والانس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم اعين لا
يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك
هم الغافلون و بدرستی که ما بیافریدیم بسیاری را از دیوان و آدمیان که عاقبت
امر ایشان بدوزخ کشد چه لام لجهنم از برای عاقبت است زیرا که جن و انس مخلوق
شده‌اند از جهت معرفت و عبادت نه از جهت دوزخ و عاشت چنانچه فرموده و
ما خلقت الانس والجن الا ليعبدون چون ایشان کفر را بر ایمان اختیار کردند مآل
ایشان بدوزخ کشید پس گوییا که از برای دوزخ مخلوق شده این چه روا نباشد که
عادل على الاطلاق بعضی از برای دوزخ خلق کند یا کفر در ایشان بیافریند ایشان
بی اختیار باشند و ایشان را در دوزخ عقوبت کند تعالی الله عن ذلک آنها که شقاوت را
بر سعادت اختیار کردند مر ایشان را دلهاست که مطلقا هیچ حقیقی در نمی یابند بان

و دیگر شیخ

زیرا که شناخت حق نمیکردند و آینهٔ دلها از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت
پاک نساختند و مر ایشان راست چشمها که بهیچ وجه نمی بینند بان صنایع و بدایع حق را و نظر
اعتبار در مخلوقات نمی نگرند و مر ایشان راست گوشها که بهیچ وجه سخن قرآنی نمیشنوند که بسمع هوش آیات
مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند این گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه با سباب تعیش دارند
و مقصورهٔ دل را بلذات فانی بشمارند و بسپارند مانند چهارپایانند که همت ایشان جز خواب
و خور نیست و ملتفت نعیم باقی و لذات دایمی نیستند بلکه این گروه گمراه ترند از
انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست بسبب عجز از اکتساب فضایل این گروه که یاد کرده شده
ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملانند ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها وذروا
الذين يلحدون في اسمائه سيجزون ما كانوا يعملون و مر خدای راست نامهای نیکو پس
بخوانید او را بدانها پس بخوانید خدای را بصفات نیکو چون علم و احسان پس او را بدان
اوصاف بستائید و گفته‌اند که متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی
و بگذارید متابعت آنها که از روی جهل میل میکنند بکجی در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق
تعالی را بنامی که اذن شرع بدان وارد نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم یا ا...
الوجه میگفتند و زود باشد که جزا داده شوند ملحدان بجزای آنچه هستند که عمل میکنند
وممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون و از آنانکه آفریده ایم از برای
بهشت گروهی اند که بسبب علم شایسته مستوجب بهشت گشته‌اند که صفت ایشان راه مینماید
بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن حضرت رسالت است و ائمهٔ معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین و تابعان و محبان ایشان اند که طریق حقهٔ ایشان اختیار کرده اند و فرقه
ناجیه یکی از هفتاد و سه فرقه است والذين كذبوا بآياتنا سنستدرجهم من
حيث لا يعلمون و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یعنی کفار مکه زود باشد که
بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاکت نزدیک کردانیم از آنجا که

ومعنی حسن اسماء حسن معانی و مفهومات اوست
زیرا که اسماء دالّه بر صفات کمال و نعوت جلال منحصر
در دو نوع است عدم افتقار او بغیر و ثبوت افتقار
غیر باو و اسماء الله بحسب اسلوب و اضافات حصر ندارد
چنانچه در بسمله گذشت بعضی گویند مراد ازین
اسمای نود و نه نام است که خبر من احصاها دخل
الجنة بر آن وارد شده آورده اند که سبب
نزول آیت آن بود که مردی در نماز خدای را
باسم الله یاد کرد و بالرحمن نیز بخواند ابوجهل
لعین گفته محمد و اصحاب او میگویند که ما یک
خدای را می پرستیم پس این دو را دو خدا بر می خواند
آیت نازل شد که اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست
او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدا را ...

نداشتند یعنی هرگاه که گناه میکنند نعمت بر ایشان زیاده میگردانیم تا در طغیان و عصیان
می افزایند و حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه فرموده که ای پسر آدم هرگاه
دیدی که پروردگار خود را که پیوسته بر تو نعمتهای گوناگون خود را ارزانی
میدارد و تو در مقابل آن عصیان میورزی پس بر حذر باش و بترس که عقوبت
در پی دارد وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ و مهلت دهم مر ایشان را مدتی پس بگیرم ایشان را
ناگهانی که گرفتن من سخت است أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ
إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند در اینکه نیست مر یار ایشان را
یعنی محمد صلی الله علیه و آله را از هیچ نوع دیوانگی این همان عاقلست که او را قبل
از اظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت حق را آشکار کرد چرا
دیوانه میخوانید نیست او مگر بیم کننده از عذاب الهی پیدا و هویدا بیم کردن أَوَلَمْ
يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى
أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ آیا نظر نکردند بدیده
استدلال در ملک عظیم آسمانها و در ملکوت زمین و در آنچه آفرید خدای تعالی از هر
چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع بر ایشان ظاهر گردد و دیگر نظر نکردند در آنکه
شاید آنکه بتحقیق نزدیک باشد مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل
ایشان نزدیک رسیده باشد پیش و پیش از وقوع فوت بعملی اقدام نمایند که
موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد بکدام سخن بعد از قرآن
ایمان خواهند آورد مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ هر کرا که خدای تعالی لطف از و باز دارد و بقرآن نگرود پس هیچ راه
نماینده نیست که او را براه آورد و میگذاریم گمراهان را در گمراهی ایشان که
پیوسته سرگردان میگردند گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند ای محمد

خبر ده مارا

خبر ده مارا از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم که کی خواهد بود آیه آمد که
يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا
إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا
قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ میپرسند ترا از ساعت که سوال
میکنند که کی است بپا کردن و پدید آوردن بگو جز این نیست که دانستن ظهور
ساعت نزدیک پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل بر آن اطلاع
ندارد و آشکار نکند امر قیامت را در وقت او مگر که او را تا سیر آن پوشیده
است علم قیامت یا گران عظیم است دانستن آن در آسمانها و زمینها نمی آید
قیامت شما مگر ناگهان میپرسند از تو کون آنرا و وقت آنرا بران وجه که گوییا
مهربانی و دوست میداری سوال ایشان را و حال آنکه تو کارهی از آن سوال چه
موفقی با آنکه جز حق سبحانه و تعالی آنرا کسی نمیداند بگو دیگر باره از روی تاکید و
مبالغه جز این نیست که علم قیامت نزدیک خدای تعالی است ولیکن بیشتر مردم نمیدانند
که آنرا جز حق تعالی نمیداند آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد خدای تو چرا
خبر نمیکند که کی گرانی و ارزانی میشود تا در آن ارزانی چیزی بخریم و در گرانی
بفروشیم و بدان سود کنیم آیه آمد قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ
اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا
إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بگو نیم از برای خود خیر منفعتی و نه دفع
مضرتی مگر آنچه خواهد خدای تعالی و مرا الهام دهد و اگر بودمی که من بی تعلیم حق
دانستمی غیب را هر آینه طلب بسیار کردمی از مال و منفعت و نرسیدی بمن از فقر و مرض
و نیستم من مگر بیم کننده منکران و مژده دهنده برای گروهی که بگرویده اند هُوَ الَّذِي
خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ

حملاً خفیفاً فمرّت به فلمّا اثقلت دعوا الله ربّهما لئن آتیتنا لنکوننّ من الشاکرین
فلمّا آتیهما صالحاً جعلا له شرکاء فیما آتیهما فتعالی الله عمّا یشرکون
او است یعنی خدای تعالی آنکس که بیافرید شما را از یک تن که آدم است و بیافرید
از جنس وی جفت او را که حوا است و این آفرینش بجهت آن بود که آرام گیرد آدم بوی
و الفت پذیرد بوی پس آن هنگام که پوشید آدم او را یعنی نزدیکی کرد با وی بار گرفت
حوا باری سبک که آن نطفه آدم بود که برحم او درآمد پس میگذشت بآن بار یعنی می آمد
و میرفت پس آنهنگام که گران شد حوا بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ
شد حوا گرانبار شد بخواندند حوا و آدم خدای را که پروردگار ایشانست و پناه باوی
بردند که اگر بدهی ما را فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت هر آینه باشیم از سپاس
داران مر ترا ابدا بنعمت مجدد پس آنهنگام که خدای تعالی عطا کرد بر ایشان فرزند
صالح الجسم و تن درست کردانیدند فرزندان ایشان شرکاء مر او را یعنی بعضی از فرزندان
ایشان بتان را در آنچه داد اولاد آدم و حوا را پس بزرگست خدای تعالی و پاک از آنچه برای
او انباز میگردانند ایشرکون ما لا یخلق شیئاً وهم یخلقون آیا انباز میگیرند
در عبادت حق آنچیزی را که نیافریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا و حال
آنکه این انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتوانند بودن
ولا یستطیعون لهم نصراً ولا انفسهم ینصرون و نمی توانند بتان برای
پرستندگان خود یاری دادنی در جرّ منفعت ایشان یا فریاد رسیدن در دفع
مضرت از ایشان و نه نفسهای خود را یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را میشکند
وان تدعوهم الی الهدی لا یتّبعوکم سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون
و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را بسوی دین اسلام پیروی نکنند شما را مساوی است
بر شما اگر بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق یا آنکه شما خاموش باشید آره

الذین

الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم فادعوهم فلیستجیبوا لکم
ان کنتم صادقین بدرستی که آنانکه شما میپرستید ای مشرکان بجز خدای تعالی
و ایشان را اله نام نهاده اید بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند مثل شما یعنی مانند شما
در تحت تصرف و قبضه تقدیر حق اند پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید پس باید که اجابت
کنند شما را اگر هستید راستگویان الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون
بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون بها آیا مر این بتان را پایهاست
که در مهمات خود میروند چنانچه شما میروید آیا ایشان را دستهاست که چیزها را فرا گیرند
آیا ایشان را دیدهاست که بآن به بینند آیا ایشان را گوشها است که مسموعات بشنوند بدانچه
شما شنوید قل ادعوا شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون بگو ای محمد بخوانید انبازان
خود را که برای خدای ساخته اید و باهم یار شوید در عداوت من پس بکوشید بدان
مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من
واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم ان ولیّی الله الذی نزّل
الکتاب وهو یتولّی الصالحین بدرستی که یار من و متولّی کار من الله است آن الله که
فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است و خدای تعالی دوست دارد و کارساز بندگان
شایسته است والذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم ولا انفسهم ینصرون
و آنان را که شما میخوانید و می پرستید بدون خدای تعالی نمیتوانند یاری دادن شما و نه
نفسهای خود را یاری کنند بوقت کسر و حطم ایشان وان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا
وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون و اگر بخوانید ای مؤمنان کافران را بدین
درست و راه راست نشنوند بسمع قبول و میبینی تو ای محمد ایشان را که بدیدهای ظاهر
مینگرند بسوی تو و حال آنکه ایشان نمی بینند ترا بسمع بصیرت و بحقیقت نابینا نیستند
پس اگر ترا می بینند یعنی میدیدندی سر از فرمان نمی پیچیدندی مگر بعضی از خواص

که آن دیده داشتند و از صحبت آنحضرت بهره مند بودند و اکثر اهل نفاق نابینا
بودند که ایشان را آن دیده نبود از فیض آنحضرت محروم بودند خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ
بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیهما که این آیت جامع مکارم اخلاق است میفرماید که فرا گیر آسانی
را از کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو
و از سر گناه کاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان آسان
باشد صدقه دادن آن و برین معنی نزول آیة قبل از وجوب زکوة بوده و بفرمای
دیگران را بنیکوئی در افعال و اقوال و روی بگردان از نادانان و سفیهان و ستیزه
مکن با ایشان وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ و هر گاه بر انگیزانند و از جای ببرند ترا اگر از خطاب مراد آنحضرت باشد
فکلمهٔ آن مفید وقوع شرط نیست یا آنکه حمل بر ترک اولی باید کرد یا آنکه صورت
خطاب با آنحضرت است مراد امت اند هر یک از امت را میگوید که چون از جای
بر انگیزانند ترا از جهت دیو از جای ببرد و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر
از شیطان بتو وسوسه رسد پس پناه بگیر بخدای از شر او و چه استعاذه استخلاص است
از حول شیطان و قوت او بسوی حول رحمن و اعراض از مقتضای طبع و اقبال بر
اوامر شرع بدرستی که خدای تعالی شنونده است کلمه استعاذه را که بر زبان گوئی
و داننده است معنی استعاذه که بر دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ
مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ بدرستی آنانکه پرهیز کردند از شرک و
معاصی یا بپرهیزند از حق تعالی چون برسد بدیشان وسوسه از دیو سرکش یاد کنند
خدا را و از وعید او آنگاه ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بیان
بر وسوسه را دفع کنند از خود و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ

فی الغی ثم

فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ و برادران کفار قریش که شیاطین اند میکشند کافران را
بسوی گمراهی و عواقب در چشم ایشان می آرایند و چون چنین است غلط هم است
باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان باز نمیکشند و ایشان نیز دام
میشوند آنها را وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا
يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
و چون تو نیاری آیتی بکافران از قرآن مقارن طلب ایشان گویند چرا برهم نبافتی و بر
نه انگیختی آن آیه را از پیش خود در شان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآن
میطلبیدند و تعنت طلب ذلت است یعنی میخواستند که او را گناه کار سازند چون
در نزول او تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی
چنانچه دیگر آیتها را این آیه نازل شد که بگو ای محمد جز این نیست که من پیروی میکنم
آنچیز را که وحی کرده میشود بمن از پروردگار من و من بافنده و سازندهٔ قرآن نیستم
این قرآن دلیلها و حجتها ست که بدان حق دیده و صواب دریافته میشود فرود
آمده از پروردگار شما و راه نماینده است و بخشاینده برای گروهی که میگروند
بخدای تعالی و رسول وی وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ و چون خوانده شود قرآن در نماز بشنوید او را و خاموش باشید و با امام
تلاوت مکنید شاید که رحمت کرده شوید وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً
وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ یاد کن ای مکلف
پروردگار خود را در دل خود بزاری و ترسکاری زاری با مید فضل و ترسکاری
از بیم عدل و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان ستر و جهر
در بامدادها و شبانگاهها مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل اوقات
شبانروز است و مباش مراد اهل تکلیف اند یعنی مباشید از جملهٔ بیخبران از ذکر

حق سبحانه وتعالی اِنَّ الَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ لَا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَیُسَبِّحُونَهُ
وَلَهُ یَسْجُدُونَ بدرستی که جماعت از ملائکه ملأ اعلی هستند نزدیک پروردگار تو
یعنی مقربان بارگاه عزت که گردن کشی نمیکنند از پرستش حق تعالی وتنزیه میکنند ذات
او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد ومر او را خالص سجده میکنند تعریض مشرکانست
وتنبیه مؤمنان ولهذا بعد از تلاوت این سجده سنت است وسجده تلاوت پانزده
موضع است در قرآن نقلست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که سورهٔ
اعراف را بخواند بدید کند حق سبحانه وتعالی میان او وابلیس پوشش در قیامت وآدم
آدم علیه السلام شفیع او باشد سورة الانفال مدنیة ست وسبعون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم
یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ
بَیْنِکُمْ وَأَطِیعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ میپرسند ترا ای محمد از حکم غنیمتهای
کفار که برین امت حلالست یاند در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان
را مدعا آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست وپیران نیز میگفتند که ما نیز مدد کار واعوان
شما بودیم ما را نصیبی باید از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که بگو حکم غنیمتها
مر خدایراست وفرستادهٔ او را که بامر او قسمت کند بهر که خواهد پس بترسید از خدای
تعالی ومخالفت ومنازعت منمائید بسبب این اموال وباصلاح آرید آنچه میان شماست
بمواسات با یکدیگر از الفت ومودت وموافقت در عبادة بن صامت گفته که این آیت در
باب ما واهل بدر نازل شده که در غنیمت اختلاف میکردیم واخلاق ما از دنیه اعتدال
منحرف شده بود حق تعالی آنرا مخصوص رسول خود گردانید وحکم آنرا بوی تفویض فرمود
وآنحضرت میان مسلمانان قسمت راست نمود وما خلقهای خود را باصلاح آوردیم وفرمان
برید او را ورسول او را در آنچه فرماید در باب غنایم اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان

مقتضای

مقتضای طاعت وتقویت اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا
تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیمَانًا وَعَلَیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ بجز این نیست که مؤمنان کسانی اند
که کاملانند چون یاد کرده شود خدای تعالی در نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از هیبت
جلال او بقصور اعمال خود در جنب انعام وافضال او وچون خوانده شود بر ایشان آیتهای او
زیادت کرداند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیتی نازل شود بر ایشان بخوانند ایمان
ایشان بدان آید انضمام پذیرد ویا ایمان ایشان بآیتهای منزله تصدیق شود فیتزاید ودر
حقایق سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد وزیادت
هویدا شود ودر بحر الحقایق آورده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر هیبت در دل ایشان
ببرکت قرائت گشاده تر گردد ونور ایمان در روی بشره افتد پس در نور جمال مستغرق گردند
وبر پروردگار خود توکل کنند واین مقید حصر است یعنی بغیر پروردگار خود توکل
نمیکنند الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ واین مؤمنان کاملان
آنانند که از روی اخلاص بپای میدارند نماز را بشرایط وآداب آن واز آنچه روزی
داده ایشان را نفقه میکنند أُولَٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ
وَرِزْقٌ کَرِیمٌ آن گروه که اعمال قلب را از وجل وتوکل ویقین باعمال جوارح که صلواة
وزکوة است جمع کرده اند ایشانند مؤمنان با ایمان درست وراست مر این مؤمنان را
مرتبهای بلند نزدیک پروردگار ایشان که کرامت ومنزلت است یا درجات بهشت
وآمرزش مر تقصیرات ایشان را وروزی بزرگ که صافی باشد از کدّ اکتساب وخالی
از خوف حساب وحق تعالی پیغمبر خود را خبر میدهد ومیفرماید که ترا خدای تعالی بموضع
بیرون آورد که مصابیح کفار است خواهد برد کَمَا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِیقًا
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکَارِهُونَ چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو از خانهٔ تو که
مدینه است براستی وصواب وبدرستی که گروهی از گرویدگان هر آینه کارهند رفتن

ابن عباس گوید هر که منافق نباشد پس او مؤمنست
از روی حقانیت چه هر که چیزی را
از ضروریات دینی بزبان قابل باشد
وبدل نه پس او منافی است ح

بدر و آن

در کرهت آمده کراهت طبع بود و از زحمت سفر وقتی بیکی بعضی را اند کراهت امر بجهة مخالفت یجادلونک فی الحق بعد ما تبین کانما یساقون الی الموت وهم ینظرون
وجدال میکنند با تو جدال آن بوده که ما برای کاروان بیرون آمده و اندیشه حرب
وساخته کار زار نیستیم در اختیار حق که جهاد است بعد از آنکه روشن شد بر ایشان که
جهاد واجبست یا دانسته اند با علام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن جبر
گویا کرده شده میشوند بسوی مرگ و گویا که ایشان مینگرند باسباب و علامات مرگ و آن
صورت بجهت قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان
سیصد و سیزده نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر و
اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکة
تکون لکم و یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین
یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای تعالی یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر
کافران آن شما راست و شما دوست میداشتید آنکه غیر خداوند شوکت و سلاح است
یعنی کاروان باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل شتر سوار بیش نیست
و این لشکر نهصد و پنجاه مرد بیش شما آسان تر است میخواهید خدای تعالی ثابت
کرداند حق را با آیاتی که در باب محاربه ذات الشوکه فرستاده یا بوعدهای فتح
و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسیر ایشان بر لوح
محفوظ ثبت کرده و برکند بنیاد کافران لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره
المجرمون تا ظاهر سازد دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر
خود را و ذلیل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را و اگرچه خواهند
و کاره باشند آنرا کافران اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی
ممدکم بالف من الملائکة مردفین و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید

از پروردگار

از پروردگار خود و گفته اند که حضرت پیغمبر دعا کرد که خدایا اگر این گروه
مومنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد پس اجابت فرمود خدای تعالی مر شما را
بانکه من مدد کننده ام بهزار تن از فرشتگان از پی یکدیگر در آینده گان و ما جعله الله
الا بشری و لتطمئن به قلوبکم و ما النصر الا من عند الله ان الله عزیز حکیم
و نکردانید خدای تعالی این امداد را مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت تا آرام گیرد
شما را ترس و قلت و ذلت از شما دور شود و نیست نصرت یافتن مگر از نزدیک خدای
تعالی بدرستی که خدای تعالی غالبست که دوستان خود را نصرت دهد استکار است
که دشمنان را مقهور سازد اذ یغشیکم النعاس امنة منه و ینزل علیکم من
السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و لیربط علی قلوبکم و
یثبت به الاقدام اذ یوحی ربک الی الملائکة انی معکم فثبتوا الذین آمنوا
سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم
کل بنان ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله و من یشاقق الله و رسوله فان
الله شدید العقاب و یاد کنید آنرا که کشید بر سر شما خواب سبک را اصحاب را
در آن شب که روز کار زار خواست بود دغدغه عظیم دست داد جهت آنکه منزل ایشان
در ریگستان بود که در زنده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی
خواب بر ایشان گماشت برای ایمنی حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم
شدند علی الصباح شیطان وسوسه کرد که شما را غاز میباید کرد و بعضی محدث و بعضی
جنب و آب ندارید و از پای تا بزانو بخاک فرو میروید و کافران در زمین سخت اند
و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست و این چگونه
حق تعالی در آن محل باران فرو فرستاد چنانچه فرموده که فرستاد بر شما از ابر یا از طرف
آسمان آبی تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت و ببرد از شما وسوسه

شما را

آرام

و یخواهد

نوشته بوم

شیطان را که میگفت نصرت با جنابت با هم جمع نشود و تا بر بندد بر دلهای شما امیدواری بلطف باری تعالی و برای آنکه ثابت گرداند بسبب باران قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ بارید آنرا استحکام داد پس قدمهای مؤمنان مستحکم شد در زمین که قدمگاه کافران بود لای عظیم یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار تو بسوی فرشتگان که بامداد مؤمنان آمده بودند و مضمون وحی آن بود که من با شمایم در امداد و معاونت یا ناصر و نگهدار شمایم از شر دشمن پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنان را بتکثیر سواد ایشان یا بمحاربه با کافران و اصح آنست که بشارت چه آورده اند که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدای تعالی یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شما راست پس معنی آیت اینست که ای فرشتگان بشارت دهید که من زود باشد که در افکنم در دلهای آنانکه حق را پوشیدند ترس و بیم را پس بزنید ای ملایکه مر کافران را بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان را که ملائکه بقتال مأمور شدند اما نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو باید کرد حق تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان و بزنید همه اطراف ایشان یعنی ببرید همه انگشتان را و گفته اند مراد تمام دست و پاست این ضرب بر ایشان بسبب آنست که ایشان مخالفت کردند خدای را و فرستاده او را و هر که خلاف کند خدای را و رسول او را پس بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبتست بر مخالف در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری ذالکم فذوقوه وان للکافرین عذاب النار اینست ای کافران پس بچشید آنرا در عاجل بدرستی که مر کافرانراست در آجل عذاب دوزخ چه در دنیا مشرکان قریش بخواری کشته شدند و در عقبی با آتش دوزخ گرفتار خواهند بود یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ای آنانکه گرویدگانید

بر مذابح ص

بجو دیر پیند

چون ببینید آنان را که کافرانند انبوه در هم پیوسته برای حرب شما پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مؤمن را از ده کافر زیاده ثابتی گریختن و بآیه الآن خفف الله منسوخ شد چنانچه مذکور گردد انشاء الله تعالی ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأویه جهنم وبئس المصیر و هر که بگرداند در آن روز از ایشان پشت خود را مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای کر و فر یا جهت تشنگی بطلب آب یا اکل بسبب گرسنگی یا بواسطه حرارت آفتاب در مقابل که متأذی میشد و برگردیدن او برای جنگ باشد یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی دهد پس باز گردد بوی یا پناه جوی باشد بسوی گروهی از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود بر عکس و هر که بغیر از این دو وجه پشت کند بخصم بدرستی که باز گردد بخشم بزرگ از خدای تعالی و باز گشت وی دوزخ باشد و بد جای باز گشتی است دوزخ فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله سمیع علیم پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود ولیکن خدای تعالی بکشت بانکه شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید بانکه ملائکه فرستاد بمدد و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بروی ایشان چون بیفکندی و افکندن تو عیانی نبود که در چشم تمام لشکر رود ولیکن خدای تعالی بیفکند آنرا و بچشم همه رسانید اثبات رمی نمود از برای رسول صلی الله علیه وآله زیرا که صورت آن از حضرت بظهور آمد بدرستی که خدای تعالی شنوا دعای شما را شنود دانا است بنیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذلکم وان الله موهن کید الکافرین اینست که دیدید و آن نیز هست که خدای تعالی است کننده و باطل سازنده مکر و حیله کافران است ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح وان تنتهوا فهو خیر لکم وان تعودوا نعد ولن تغنی عنکم فئتکم شیئا ولو کثرت وان الله مع

المؤمنین ۝ اگر طلب فتح و نصرت کردید پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که بحق است
و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در روز جنگ بدر از کفر و معادات رسول پس آن
بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم و اگر باز گردید بمحاربت مسلمانان باز
گردیم ما بنصرت ایشان و دفع نکند از شما لشکر شما چیزی از بلا اگر چه بسیار باشند آن جماعت
و بدرستی که خدای تعالی با مومنانست بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا اطیعوا
الله و رسوله و لا تولوا عنه و انتم تسمعون ۝ ای کسانی که ایمان آورده اید فرمان
برداری کنید خدایرا و رسول او را و بر مگردید و اعراض مکنید از امر بطاعت یا از جهاد
یا از فرمان خدای تعالی یا روی مگردانید از رسول مراد از آیه امر است بطاعت
رسول و نهی از مخالفت و ذکر طاعت حق بتنبیه است بانکه طاعت حق در طاعت رسول
اوست و حال آنست که شما می شنوید که من میگویم که پیغمبر است و لا تکونوا کالذین
قالوا سمعنا وهم لا یسمعون ۝ و مباشید مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل
کفره یا منافقان و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند چه ایشان
تصدیق نمیکنند و این شنیدن کنایه از قبولست و چون قبول نمیکنند پس گویا که نمی
شنوند ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون ۝ بدرستی که بد
ترین جنبندگان و بهایم روی زمین نزدیک خدای تعالی در حکم امر کرانند از شنودن
حق گنگانند در گفتن حق آنانکه درنمی یابند حق را و بدتر از بهایم جهت آنند از خرد
که بسبب تفضیل ایشان و سایر حیوانات آنست که روی بر یافته اند و بجانب
نفس و طبع شتافته گویند منافقانند یا اهل کتاب و لو علم الله فیهم خیرا
لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا وهم معرضون ۝ و اگر دانستی خدای تعالی در ایشان
نیکویی که انتفاع است بآیات قرآن هر آینه بشنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق فهم
دادی و لطف از ایشان باز گرفتی و اگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی هر

آینه برمی

آینه برمیگشتند از ایمان و ثبوت نمی ورزیدند بر آن و ایشان اعراض کنندگانند از
قبول حق یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم
و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه الیه تحشرون ۝ ای مومنان اجابت
مر خدایرا است و مر فرستاده او را چون بخواند شما را رسول و افراد ضمیر دالست که اجابت
رسول اجابت حق است چنانکه مذکور شد میفرماید که اجابت کنید چون دعوت
کند شما را با آنچه که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از وست
و بدانید که خدای تعالی میان مرد و دل اوست و بعضی گویند میان کافر و طاعت او و میان
طاعت او را نپذیرد و لطف از و باز نگیرد چه لطف بنده را بطاعت نزدیک میگرداند
و از معصیت دور میسازد و نیز گویند که تمثیل است مر نهایت قرب حق را به بنده و تفهیم
بانکه حق تعالی مطلع است بر مکنونات باعث است بر مبادرت بر تصفیه دل و خلوص
آن پیش از آنکه حایل کند حق تعالی میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و
گفته اند جدایی افکند میان بنده و مراد او چه مراد هاست که ضرر است برای بنده اگر
چه در ظاهر خوب مینماید و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و اعلموا
ان الله شدید العقاب ۝ و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن برسد یکسانی
که ستم کرده اند از شما خاص یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد بظالم اثر
آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف
و نهی منکر در جهات و منکر اعمال ظلمه و فسقه بودن و بظلم و فسق ایشان ساختن هر چند
که مرتکب ظلم و فسق نباشد آنکس و بدانید که خدای تعالی چون عقوبت کند سخت عقوبت
هر کسی که ضرر ظلم او متعدی بغیر باشد و اذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الا
رض تخافون ان یتخطفکم الناس فآویکم و ایدکم بنصره و رزقکم من الطیبات
لعلکم تشکرون ۝ یاد کنید ای مهاجران که شما اندک بودید بیچارگان در زمین مکه

پیش از هجرت و می ترسیدید از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر
از مکه بیرون آئید مشرکان بر شما تاختن آرند پس جای داد خدای تعالی در مدینه
و تقویت کرد شما را بیاری دادن خود تا بمظاهرت انصاریان یا بامداد ملائکه
و روزی داد شما را از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبوده تا شاید که شما سپاس
داری کنید برین نعمتها یا أیها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا
أماناتکم وأنتم تعلمون ای کسانی که ایمان آورده اید خیانت مکنید با خدای و رسول
او در اظهار اسرار و قولی آنست که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله ابو لبابه مروان بن
منذر را بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت
نموده گفتند محمد صلی الله علیه با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه بانگشت
اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار
بمسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله آمد و خود را بستون مسجد بست تا وقتی که
توبه او قبول رقم یافت این آیه نازل گشت و گفته اند که خیانت مکنید با خدای تعالی
در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت و خیانت مکنید در امانتها که میان
یکدیگر دارید و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است واعلموا أنما أموالکم
وأولادکم فتنة وأن الله عنده أجر عظیم و بدانید که آنکه مالهای شما
و فرزندان شما محنتی است از خدای تعالی که شما را بدان می آزمایند پس باید که دوستی
مال و محبت فرزند شما را در وقوع در اثم ندارد و گفته اند که حق تعالی مال و فرزند را
فتنه گفت تا از فتنه بیک سو رویم و ما آن فتنه را پیوسته زیاده میکنیم یا آنها سبب وقوع
در فتنه اند و آن اثم است یا عذاب و بدانکه خدای تعالی نزدیک او ست مزد بزرگ
پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب ولد بگذارید یا أیها الذین آمنوا إن
تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ویکفر عنکم سیئاتکم ویغفر لکم والله ذو الفضل

العظیم

العظیم ای گروه باور دارندگان اگر بترسید از خدای تعالی در ارتکاب کبائر و اصرار
بر صغایر و تقوی را شعار خود سازید پدید کند برای شما نصرتی که بدان جدا شود مبطل
از محق و هدایتی در دلهای شما که فرق کنید بدان حق و باطل را یا جدایی میان شما و کفار
در احوال باطنه باختصاص بمعرفت و هدایت و انشراح صدر و ازاله غل و حسد و مکر و سایر
اخلاق ذمیمه و اوصاف سبعیه و بهیمه و در احوال الظاهره و باعلای کلمه طیبه و اظهار بر همه
اهل ادیان و در احوال آخرت بثواب جزیل و اجر جمیل و منافع دائمه و تعظیم و تکریم از
خدای تعالی و ملائکه و در بحر الحقایق آورده که حق تعالی بسبب تقوی افاضه کند بر شما
باسرار جلال بفیض تجلی از انوار جمال خود تا فرق کند میان حدوث و قدم و بشناسد
سر وجود و عدم و بپوشد و در گذرد از شما بدیهای شما را خدای تعالی خداوند
فضل بزرگست وإذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک أو یقتلوک أو یخرجوک
ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین و یاد کن آنرا که ذکر کردند آنکه
بتو مکر و رزیدند تا حبس کنند ترا یا بکشند ترا یا بیرون کنند ترا از مکه و ایشان
مکر میکنند و بدی میسگالند و جزا میدهد خدای تعالی ایشانرا بر مکر ایشان و بد
رد میکنند و ایشانرا در چاهی که برای دیگران کنده می افکند آورده اند که نضر بن حارث
لعین بتجارت ببلاد فارس رفته بود کلیله و دمنه و قصه اسفندیار و رستم بخرید و عرب
ساخته بمکه برد و گفت نیک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانه محمد که برما
میخواند حق تعالی از عناد نضر خبر میدهد وإذا تتلى علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا
لو نشاء لقلنا مثل هذا إن هذا إلا أساطیر الأولین و چون خوانده شود
بر نضر و متابعان او و دیگران از قریش آیتهای کتاب ما گویند که بدرستی که شنیدیم این
کلام را اگر خواهیم هر آینه بگوییم مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه
و تعالی فرمود عرب را که فأتوا بسورة من مثله ایشان عاجز شدند پس از این اظهار

مکابره وعناد بود که میگفت من مثل این بگویم و دیگر گفت نیست مگر این افسانهای
که پیشینان نوشته اند ما نیز از ایشان قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که وای بر تو این کلام اله است نضر در مقابلهٔ
این سخن دعای کرد چنانچه حق سبحانه وتعالی میفرماید واذ قالوا اللهم ان کان
هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم
و یاد کن آنرا که نضر و آنانکه با و متفق بودند گفتند بار خدایا اگر هست این قرآن
راست و درست و منزل از نزدیک تو پس بباران بر ما سنگی از آسمان همچنانکه
اصحاب فیل را باراندی یا بیار بر ما عذاب مؤلم و مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین
است از ایشان ببطلان قرآن وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله
معذبهم وهم یستغفرون و نیست خدای تعالی که عذاب کند ایشانرا و اگرچه بدعا
میطلبند و استعجال میکنند و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بران جاری
نشده که مستاصل کرداند قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد سیما تو که
رحمت عالمیانی و نیست خدای تعالی عذاب کننده ایشان و حال آنکه ایشان استغفار
میکنند وما لهم الا یعذبهم الله وهم یصدون عن المسجد الحرام وما کانوا
اولیاءه ان اولیاؤه الا المتقون ولکن اکثرهم لا یعلمون و چیست ایشانرا
و چه جای آنست که خدای تعالی عذاب نکند و حال ایشان باز میدارند رسول و مؤمنانرا
از مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند و نیستند ایشان از متولیان امر مسجد رد قول
کفار است که میگفتند ما ایشان و صاحب اختیار حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود
شرک ولایت حرم را نشایند و نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام مگر پرهیزکاران از
شرک ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و بدعوی میایستند و
عناد میکنند وما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة فذوقوا

العذاب

العذاب بما کنتم تکفرون و نیست دعای ایشان نزدیک خانهٔ خدای تعالی صفیر زدن
و دست بر دست کوفتن که عادت بعضی از کفار آن بود که مردان و زنان برهنه
طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و قولی آنست وقتی که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله نماز میکرد ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند
و برین تقدیر مراد از صلوات نماز مأمور به باشد پس بچشید ای کافران عذاب را که
قتل و اسیری است در روز بدر و حرق و زجر در روز حشر بانچه شما هستید که کفر می
ورزید ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسینفقونها
ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون بدرستی که کافران بدر نفقه میکنند اموال
خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند تا باز دارند مؤمنانرا از راه خدای
تعالی که متابعت رسول است و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو مرد از عرب
را بمزد گرفت برای جنگ احد بسوی لشکری که بجود می آمدند با اصحاب آن کاروان
که ابو سفیان گریزان اند سود بضاعت خود را و در کشاف آورده که چهل اوقیه طلا
بود که هر اوقیه چهل و دو مثقالست خرج لشکر کردند در حرب احد فنشد و این آیت
نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را
پس باشد آن نفقه بر ایشان پشیمانی و غم جهت مال رفته باشد و مقصود حاصل نا شده
پس مغلوب کردند در روز فتح مکه والذین کفروا الی جهنم یحشرون و
آنانکه ثابت باشند بر کفر بسوی دوزخ رانده شوند لیمیز الله الخبیث من
الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم
اولئک هم الخاسرون و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا گرداند
خدای تعالی ناپاک را که کافر است از پاک که مؤمن است و جمع کند و با هم افکند کافرانرا

بعضی یا بعضی پس بدهم جبا ینهم را پس در آورد همه را در دوزخ آنگروه حیث
یا منافقان بدرستی ایشانند زیانکاران در اموال یا احوال خود قُل لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن
يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ بگو برای
آنها که کافرانند که باز ایستید از کفر و عداوت رسول صلی الله علیه و آله تا آمرزیده
شود آنچه از گناهان گذشته است که اگر باز گردند بمعادات و مقاتله
پس بدرستی که گذشته است سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند
مستاصل شدند که ایشان نیز همین چشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و کارزار کنید
ای مومنان با اهل کفر تا وقتی که نباشد شرکی یعنی مشرکی نماند از وثنی و اهل کتاب
و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش مر خدای را پس اگر باز ایستید از کفر
یا از جنگ اهل ایمان یا قبول جزیه پس بتحقیق که خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند بیناست
و مناسب آن عمل پاداش خواهد فرمود وَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ
الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند باکی مدارید
و دغدغه مکنید پس بدانید که خدای تعالی ناصر و معدکار شماست نیکو یاریست
خدای تعالی دوستان و خاصان خود را ضایع نکرده اند و نیکو یاری دهنده
است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد و کافران را نکونسار کرده اند وَاعْلَمُوا
أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ
الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و بدانید ای گروه
مومنان که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بهر از هر چه که اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد

پس بدرستی

پس بدرستی که خدای تعالی راست پنج یک او و مر رسول را و مر خویشان رسول را که امامست
و یتیمان و درویشان و محتاجان و راه گذریان که از بنی هاشم باشند پس اداکنید اگر هستید
که از روی تحقیق ایمان آورده اید بخدای تعالی و بآنچه فرو فرستاده ایم یا از آیات یا از
ملائکه یا مدد فتح و نصرت بر بنده ما که محمد است روز بدر که جدا شده حق از باطل در و
بود روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و خدای تعالی بر همه چیز
تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب ساخت إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُم
بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ
وَلَٰكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا یاد کنید آنرا که بودید شما بکناره وادی
نزدیکتر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتید و ایشان
یعنی دشمنان شما بودند بکنار وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و آب
قادر بودند و سواران کاروان بودند زیرتر از مکان شما سه فرسخ جدا ایشان در
پس از راه منصرف شده بطریق مصر و غزیت ساحل نموده بودند و اگر وعده قتال بودی میان
شما و قریش که در وعده در قصور بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان
خبر یافتید هر آینه که خلاف میکردید در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید
و بی سلاح و ایشان بسیار و لیکن خدای تعالی جمع کرد میان شما و ایشان بی میعاد تا حکم
کند خدای تعالی یا تمام سازد کاری را که آن بود کاین و ثابت در علم او و سزاوار بود
بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ
وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ و برای آنکه تا هلاک شود
هر که هلاک میشود از حجت روشن قایم بدید و هر که میزید از حجت هویدا مشهود
یعنی واقعه بدر از آیات عظیم است هر که مشاهده نموده اگر بمیرد و اگر بزید او را
حجتی و عده کافیست یا مراد از من هلک و من حی کفر و اسلام است یعنی صدور کفر و

اسلام از ایشان پر حجت واضح است هر کافر که در بطلان او دوست است
هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر و معین و بدرستی که خدای تعالی
مراتب المؤمن و کافر او داناست باحوال ایشان اِذْ یُرِیکَهُمُ اللهُ فِی مَنَامِکَ
قَلِیلًا وَلَوْ اَرَاکَهُمْ کَثِیرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِی الْاَمْرِ وَلٰکِنَّ اللهَ سَلَّمَ
اِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و یاد کن ای محمد آنرا که چون بنمود خدای تعالی ایشان را
در خواب تو اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بر عزم ظفر و نصرت منتظر
گشتند و اگر خدای تعالی نمودی ایشان را بسیار هر آینه بد دل شدید ای اصحاب و هم
آینه نزاع میکردید در کار قتال که آیا حرب کنیم و یا قتال غنایم ولیکن خدای تعالی
بسلامت داشت شما را از بد دلی بدرستی که او داناست بآنچه در سینه‌هاست وَاِذْ
یُرِیکُمُوهُمْ اِذِ الْتَقَیْتُمْ فِی اَعْیُنِکُمْ قَلِیلًا وَیُقَلِّلُکُمْ فِی اَعْیُنِهِمْ لِیَقْضِیَ اللهُ اَمْرًا
کَانَ مَفْعُولًا وَاِلَی اللهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ و یاد کنید ای اصحاب که بنمود خدای
تعالی دشمنان را بشما چون ملاقات کردید در چشمهای شما اندکی نمود تا دل شما را
قوی شد بر حرب ایشان حق تعالی لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندکی کرد اند
و اندکی کرد اینده نیز شما را در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از
حساب بر نداشتند و هر آینه قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار
بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط در رؤیت تا بر اینحکمی را خدای
تعالی که آن هست بودنی در علم او و بسوی خدای تعالی باز گردانیده شود کارها
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِذَا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْکُرُوا اللهَ کَثِیرًا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ
ای گروه مؤمنان چون به بینید گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما پس پایستید و نفا
ایشان روی مکردانید و یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار بدل و زبان مگر باشد
که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است که در وقت شمشیر زدن یا دعاء

بدبر کفار

بدبر کفار رود در بین آید تنبیه باشد بر آنکه باید که بنده را هیچ شغلی از ذکر خدا باز
ندارد وَاَطِیعُوا اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَاصْبِرُوا
اِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِینَ و فرمان برید خدا را و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات
قدم در معرکه قتال و خلاف مکنید که از مخالفت بد دل شوید و برود دولت و قوت
شما یعنی شعار از دولت است چه دولت و خلاف در عشی او مود و نفاذ آن مشابه
باوست سود در نفوذ او و بعضی بر آنکه مراد باو حقیقی است چه نصرت عنبا شد الا
بیادی که حق سبحانه و تعالی از مهب فتح فرستد و آن را ریح النصرت میگویند بدرستی که
خدای تعالی با صابرانست بحفظ و نصرت وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ
بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللهِ وَاللهُ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ مباشید
مانند آنانکه بیرون آمدند از سراها و منزلهای خویش از روی سرکشی و فخر برای
نمایش خلق و باز میدارند مردمانرا از دین حق خدای تعالی وصف فرموده ایشانرا
به وصف یکی بطر است که مفاخرت و خود نمائیست چه هرگاه که خدای تعالی تکثیر نعمت
ارزانی فرمود بر عبد پس اگر حق آنرا شناخت و صرف کرد بجز در مرضی حق پس آن
شکر است و اگر متوسل شد بآن بمفاخرت بر اقران و مکاثرت بر ابنای زمان پس آن
بطر است و دیگر برای دیدن مردمان که آن قصد است با ظهار جمیل با قبح نیت و فساد
طویت یا اظهار طاعت و ابطال معصیت و دیگر منع قبول از دین محمد صلی الله علیه
و آله و این هر سه اعتقاد قبیح منحصر اند در غایت آن اینجا اهل مکه اند که بحمایت کاروان
از مکه بیرون آمدند و در راه خبر بایشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت
و مردم رجوع کردند ابو جهل گفت لابدست آنکه بیدر رویم و شراب خمر اشتغال غنایم
تا آوازه ابهت ما در انحای عرب منتشر گردد مردم از شجاعت ما حسابی بر گیرند آن است
که خدای تعالی مؤمنانرا امر مایند که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که آن

خصلتهای بد است و خدای تعالی آنچه ایشان میکنند عالمست و بدان جزا خواهد داد
وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ
وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ
إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و یاد کنید آنرا
که بیاراست برای کافران دیو سرکش که ابلیس است عملهای ایشانرا در دشمنی حضرت
پیغمبر در حقایق سلمی آورده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتقاد بر آن کردند
و گفت ابلیس هیچ غلبه کننده نیست مر شما را امروز از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و
آراستگی ایشان و من فریاد رس و زنهار دهم مر شما را از قوم کنانه پس آنهنگام که بدیدند
هر دو گروه لشکر یکدیگر را باز گشت شیطان بدو پاشنه خود و این عبارتست از هزیمت
کردن بمکر و حیله آورده اند که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده
روی بفرار نهاد و در آنمحل دست بر دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای
سراقه در چنین حال ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد و گفت من بیزارم از
زنهار شما بدرستی که من می بینم آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد و معاونت مؤ
منان می آیند بدرستی که میترسم از خدای تعالی و خدای تعالی سخت عقوبت است بر کسی
که از و نترسد إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منا
فقان مدینه و آنانکه در دلهای ایشانست شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه و اصح آنست
که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت اسلام سرافراز نشده
در وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری را که بیشتر باشند
ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شناخت
آن بدبختان دید قلت مؤمنانرا مشاهده کردند همه گفتند بفریفته است این گروه

مؤمنان

مؤمنانرا دین ایشان که با وجود قلت بر این چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی
در جواب ایشان گفت که هر که توکل کند بر خدای تعالی و کار خود را بدو گذارد بتحقیق
خدای تعالی غالبست متوکل را فرو نگذارد و حکم کرده است که اهل توکل زیادتی کنند
وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ
وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ اگر ببینی ای محمد که چون قبض میکردند ارواح آنانرا
که کافر شدند فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی را از منا
فقان مکه حق سبحانه و تعالی فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه
در قبض ارواح ایشان میزدند عمودهای آتشین بر رویهای ایشان و بر پشتهای
ایشان و میگفتند که بچشید عذاب سوزانرا که مقدمه عذاب دوزخ است
هر آینه میدیدی امر منکر و کار پرهول و دیگر ملائکه میگفتند ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ این ضرب یا عذاب بسبب آن عملهاست
که از پیش فرستاده دستهای شما از معاصی و ترک هجرت و دیگر بسبب آنست که خدای
تعالی نیست ستم کننده مر بندگانرا که ایشانرا بیجرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست
پس برای تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میگوید عادت مشرکان قریش
را با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ
بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ چون عادت متابعان فرعونست با حضرت
موسی علیه السلم و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود
با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کافر شدند بنشانهای خدای تعالی یعنی بدلا
یلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیا پس بگرفت ایشانرا خدای
تعالی و عقوبت کرد بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود بدرستی که خدای تعالی
بقوت و قدرت سخت عقوبتست بر منکران ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا

نعمةً انعمها علی قومٍ حتی یغیّروا ما بانفسهم و ان الله سمیعٌ علیمٌ این
عقوبت و گرفتن ایشان بسبب آنست که خدای تعالی نابود کرداننده و تغییر
دهنده نعمتی را که انعام کرده است بر گروهی تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل
دهند احوالی را که در نفسهای ایشانست بحال بدتر مراد ازان تهدید قریش است
که ایشان حال خود را که بت پرستی و مراد از خواری بود بمعادات حضرت پیغمبر و تکذیب
قرآن و استهزا بدان و آزار مؤمنان بدتر ساختند پس لاجرم مستحق شد تبدیل نعم را
بنقم و تغییر منح را بمحن بدرستی که خدای تعالی شنواست سخن مشرکان را دانا بعقاید
باطلهٔ ایشان کدأب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بآیات ربهم فاهلکناهم
بذنوبهم و اغرقنا آل فرعون و کل کانوا ظالمین دیگرباره تاکید فرماید که کار
قریش در تکذیب تو همچو کار فرعونست و آنانکه قبل از ایشان بودند تکذیب کردند
مر آیات پروردگار خود را یا اول اشاره باشد بآنکه ایشان منکر بودند دلایل الهیت
را که لازم او احداثست دوم اشارت بود بآنکه ایشان منکرند دلایل تربیت و احسان را
که لازم آن اهلاک و اغراقست پس بایشان مواخذه شدند چنانچه میفرماید که پس هلاک
کردیم ایشان را بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر مبتلا
ساختیم و غرق گردانیدیم اتباع فرعون را و هر گروهی از غرق شدگان قبط و قتیلان
قریش بودند ستمکاران بر نفسهای خود و کفر و عصیان و عنا ان شر الدواب
عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون بدرستی که بدترین جنبندگان بروی زمین
نزدیک خدای تعالی آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریشند یا مکا
بران یهود پس ایشان ایمان نمی آرند بسبب اصرار بر کفر چه بدترین دواب کفارند
و بدترین ایشان آنانی که اصرار دارند و دیگر بدتر از ایشان الذین عاهدت
منهم ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة و هم لا یتقون آنانکه عهد بستی با ایشان

از کفار

از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان معاهده
فرموده بود پس شکستند عهد خود را در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند
که دشمنان آنحضرت را یاری ننمایند روز بدر مشرکان را مدد و یاری نمودند بسلاح
بعد از آن فرمودند که فراموش کردیم و دیگر بار عهد بستند و روز حرب خندق
با ابو سفیان اتفاق نمودند عهد بشکستند و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی
ترسند از عقوبت عهد فاما تثقفنهم فی الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم
یذکرون پس هرگاه دریابی ایشان را در جنگ پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب
قتل ایشان آنان را که از پس ایشان فرا رسند یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان
از ایشان بکش که هیبت تو آنان کافران دیگر را از مقاتله برماند باشد که آن
دهندگان بپند گیرند و عبرت پذیرند و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم
علی سواء ان الله لا یحب الخائنین و اگر بدانی و دریابی از گروهی که با تو
عهد دارند نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود پس بیفکن بسوی ایشان
عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که ما عهد شما را برانداختیم
تا تو و ایشان هر دو باشید برابر در علم بنقض عهد بدرستی که خدای تعالی دوست
ندارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را و لا یحسبن الذین کفروا سبقوا انهم
لا یعجزون و باید که کافران نپندارند آنانکه کافر شدند که ایشان پیش رفتند
گرفتند بر عذاب یا مراد گریختگان بدر با شکستندگان عهد میفرماید که نپندارند
که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را از عقوبت
عذاب خود و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون
به عدو الله و عدوکم و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله
یعلمهم و ما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم و انتم لا تظلمون

وآماده سازید برای مؤمنان برای ناقصان عهد یا منهزمان بدانچه توانید از
سازو برک حرب که لشکر بدان قوت می یابند وعقبة بن عامر گفت که شنیدم از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی بعضی از علما گفته
اند که تخصیص رمی بذکر دلیل است بر آنکه تیر وکمان قوی ترین سلاح است
بعضی از عرفا گفته اند که قوت رمیت در این آیه اما رمی بر سه گونه است رمی ظاهر
تیر و کمان ورمی باطن آه در صبحگاه از کمان خضوع ورمی سهام حظوظ از دل
و توجه بحق وفراغت از ما سوی او گفته اند مراد از قوت حصارها است میفرمایند
که اماده سازید قلعها جهت دفع کفار ودیگر آماده کنید اسبان بسته از اعظم
عدد قتالست وپیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که بر بندید اسبان که پشتهای
آنها از برای شما عزتست وبطون ایشان جهت شما کنز وعطف او بر قوت از باب
اعظم جزء شیء است از برای شیء وآماده کنید تا بترسانید بدین استعداد
دشمن خود را ودشمن خدای ودیگر بترسانید باسب وسلاح کافران دیگر
را که شما نمیدانید ایشانرا خدای تعالی میداند ایشانرا وآنچه نفقه میکنید از
چیزی که دارند در راه خدای تعالی یعنی تربیت سلاح ونفقه اسب تمام کرده
خواهد شد بشما جزای آن وستم دیده نشوید بنقصان ثواب وَإِنْ جَنَحُوا
لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ واگر میل کنند
کافران ومشرکان بصلح واستسلام پس تو هم میل کن بمصالحه وتوکل کن بر
خدای تعالی یعنی مترس از آنکه مکر وحیله طرح صلح افکنده باشند ابن عباس
گوید که این آیه منسوخ است بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ اما بعضی
گویند که منسوخ نیست زیرا که صلح متعلق برای امام است وبحسب مصالح متجدده
وگاه هست که واجبست باجابت وضرورت بصلح وهرگاه که مصلحت نباشد بصلح

وجایز

وجایز نیست ببهشتی که خدای تعالی داناست بدروغ وراست آن شنوا است
مر اقوال ایشانرا وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ
بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا
أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ واگر خواهند
که بفریبند ترا وبصلح جنگ خود را باز دارند پس ببهشتی که بسنده تراست خدای تعالی
اوست آنکه قوت دهد ترا بیاری کردن خود وفرستادن ملائکه وبمؤمنان یعنی
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه وپیوند افکند بدوستی میان دلهای ایشان یعنی
از اوس وخزرج که صد وبیست سال میان ایشان تعصب وستیزه بود وهواره بقتل
وغارت اشتغال مینمودند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان با یکدیگر الفت داد
اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان هر آنچه در زمین است از مال ومتاع تا نهایت
نمیدادی وقادر نبودی بالفت میان دلهای ایشان از غایت عداوت ونهایت
کینه که باهم داشتند ولیکن خدای بحکمت بالغه خود ایقاع الفت کرد میان ایشان
ببهشتی که خدای تعالی قادر وغالبست وهرچه خواهد بکند بحکمت آنچه میکند يَا أَيُّهَا
النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ای پیغمبر بسنده است ترا خدای
تعالی وآنانکه پیروی تو کرده اند از گروید کان ابو نعیم رحمه الله آورده که این
آیه در شان علی ابن ابی طالب نازل شده مراد از مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حضرت
است صلوات الله علیه يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ
يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا
أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ای رفیع القدر یا خبر کننده
تحریض کن مؤمنانرا یعنی برانگیز وگرم سازا ایشانرا بر کارزار کردن با کفار
اگر باشد از شما بیست تن از صبر کنندگان در معرکه قتال غالب شوند بر دویست

نفر از مشرکان شرط بمعنی امر است چه نسخ با امر الیق است از خبر یعنی باید که یکی
از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزند و فرار نکنند و اگر باشد از
شما صد تن غالب شوند بتأیید الهی بر هزار تن از آنانکه کافر شدند تکرار نسبت
دو بار بر حسب وقعه واقعه بود چه آنحضرت بیست تن را در مقابل دویست تن
از کفار فرستاد در سریهٔ از سرایا و دوم بار صد تن را در مقابل هزار کفار این
اشارتی است بر بشارت که زود که لشکر اسلام از حد عشرات و مآت بالوف برسند
و این غالبیت شما بر ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند خدا را و روز
قیامت را نمی‌شناسند لاجرم از نجات درجات غافل مانده و در زمان مقاتله
قوت ثبات و شکیبائی مؤمنان ندارند و ایشان اعتماد بقوت و شوکت خود کرده
اند و مؤمنان اعتماد بر پروردگار خود نموده اند و استعانت بوی برده و اعانت
از و میخواهند و دیگر ارباب علم و اهل معرفت را هیبتی و حشمتی میباشد در نظر
مردم و در نفس قوی و شدید میباشد چه متجلی میشود بر ایشان انوار معرفت
و بصیرت بخلاف جهله که ایشان را معرفت و بصیرت نیست از آنست که ضعیف اند
در نفس و بی جرات بعد از نزول آیه اصحاب از مقاتله یکی با ده اندیشه ناک شدند
و بر ایشان گران آمد حق تعالی حکم این آیه را منسوخ کرد باینه فرمود اَلْآنَ خَفَّفَ
اللّٰهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ
وَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَلْفٌ يَغْلِبُوا اَلْفَيْنِ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِينَ اکنون
که این حکم شما را گران بار سخت سبک گردانید خدای تعالی از شما و دید که در شما
سستی هست یعنی ضعف بدن نه سستی در دین و بصیرت و استقامت و اگر باشد
از شما صد تن شکیبا غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از
شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد و اگر بود از شما هزار کس با امر خدای تعالی

و باری غالب

و یاری غالب شوند بر دو هزار و خدای تعالی با صابرانست باعانت و مددکاری پس
هر که صبر کند ظفر یابد مَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَكُونَ لَهُ اَسْرٰى حَتّٰى يُثْخِنَ فِي الْاَرْضِ
تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ يُرِيدُ الْاٰخِرَةَ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ نسزد و نشاید پیغمبر را
که باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرند تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان در زمین
چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اظهار اسلام و ظهور شوکت ابرار
است میخواهید شما مال دنیا که عرض سریع الزوالست و خدای تعالی میخواهد برای شما ثواب
آخرت که بهشت و نعمت بی زوال و خدای تعالی غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد
داناست در آنچه با بندگان کند لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللّٰهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا اَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و اگر نه حکمی و فرمانی از خدای تعالی سبقت گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بر کسی
صریح عقوبت نکند یا به نسیان و جهل مواخذت نکند در مثل این امور یا اهل بدر را عذاب حاصل
نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد یا عذاب نکند مگر بعد از تاکید حجت و تقدیم نهی
این قول راجع بترک اولی میشود چه اولی و غیر اولی در اباحت شریک اند و عتاب بر ترک
اولی است نه بر سبیل عقوبت بلکه بر سبیل حث است بر فعل اولی میفرماید که اگر چنین نبودی
هر آینه میرسید شما را در آنچه گرفتید از خدای تعالی عذاب بزرگ صحابه بعد از نزول این
آیت از غنایم بهره دست باز کشیدند آیه آمد که فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللّٰهَ
اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است خوردنی
حلال و پاک و بترسید از خدای تعالی در مخالفت امر وی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده
است عفو کرد گناه شما را مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرده و بر امم دیگر حرام بوده
يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي اَيْدِيكُمْ مِنَ الْاَسْرٰى اِنْ يَعْلَمِ اللّٰهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ
خَيْرًا مِمَّا اُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ای پیغمبر بگو مر آنکسان را که در
دست شما اند از اسیران اگر داند خدای تعالی و بیند در دلهای شما نیکوئی از ایمان

واخلاص بدهد شما را بهتر از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید
و بیامرزد شما را و خدای تعالی آمرزنده است گناهی را که در شرک واقع شده و مهربانست
که شما را توفیق اسلام داده وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ
مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و اگر خواهند این اسیران که مسلمان شده اند خیانت کردن
با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین بکفر پس خدای تعالی توانائی داد ترا بر ایشان تا دیدی و
به در دست تو گرفتار شدند بعد از این نیز ممکن است که ترا ممکن گرداند و خدای تعالی
داناست بحال بندگان حکم کننده است بر احوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا
وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ
شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدرستی آنانکه ایمان آوردند و
هجرت کردند بدوستی خدای تعالی و رسول از وطنهای خویش و جهاد کردند بمالهای
خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف کردند و بنفسهای خود مباشر قتال شدند در راه
خدای تعالی و ایشان قوم مهاجرانند و آنانکه جای دادند مهاجران را و نصرت کردند حضرت
پیغمبر را و گروه انصارند آن گروه بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و متولی در
میراث در مبدأ کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند
و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند نیست شما را از تولی ایشان در میراث هیچ چیزی
تا وقتیکه هجرت کنند و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما در کار دین یعنی
اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند پس بر شما واجبست یاری کردن
ایشان مگر بر گروهی که باشد میان شما و ایشان عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد و معاهده
میکنند و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بیناست وَالَّذِينَ

کفروا

كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و آنانکه
کافر شدند بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند در مظاهرت و معاونت اگر نکنید آنرا
که فرمودیم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی حاصل شود فتنه و فتنه در زمین و فساد
بزرگ در دین یعنی مؤمنان اگر دوست یکدیگر نباشند هم ایشان روی بخذول نهند و اهل
کفر ظهور کنند فساد و فتنه از این بزرگتر نتواند بود وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ
رِزْقٌ كَرِيمٌ و آنانکه بگرویدند بخدای تعالی و رسول او و هجرت نمودند و جهاد کردند در
راه و رضای خدای تعالی بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را و یاری کردند
حضرت پیغمبر را در قتال مشرکان آن گروه ایشانند مؤمنان براستی ایشانراست آمرزش
از خدای تعالی و روزی نیکو بی رنج و تعب وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَا
هَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و آنانکه ایمان آوردند از پس صلح حدیبیه و هجرت کردند چون
ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان و جهاد کردند با شما یعنی مدد شما شدند پس آنگروه از
جمله شما اند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد و خداوندان خویشیها
یعنی اقربا بعضی از ایشان سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن در حکم خدای تعالی
یا در لوح محفوظ این آیه ناسخ توارث آن جماعتست که بسبب هجرت و نصرت میگرفتند
بدرستی که خدای تعالی بهمه چیزها از موارث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت
اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا داناست کسی را بیان چونچه از سید روایتست
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره انفال و براءت را من شفیع او باشم
در روز قیامت و گواهی دهم که او بریست از نفاق و بدهند او را حسنه ۵ ۵ ۵ ۵ ۵

سُورَةُ التَّوْبَةِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَعِشْرُونَ وَسَبْعُ آيَةً

بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَأَنَّ اللهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ این سوره
براءت که بیزاریست از کفار گویند توبه نیز گویند که در و ذکر توبهٔ مؤمنان است و فا
ضحه که فضیحت کنندهٔ منافقان است و رسوا کنندهٔ اهل نفاق و سورهٔ عذاب نیز گویند
واختلاف کرده اند در آنکه نفاق و توبه یک سوره اند یا دو سوره پس فرق میان
سورتین کذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینین گفتند نقلست از ابن
عباس که من از امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدم از ترک بسم الله فرمود از جهت
آنکه بسم الله الرحمن الرحیم سبب امانست و این سوره نازل شد برای دفع امان
آورده اند که چون سوره نازل حضرت رسول صلی الله علیه و آله سی یا چهل آیه از
اوایل سوره بابوبکر داد فرستاد که بر اهل موسم بخواند و چند روز بعد از رفتن ابی
ابوبکر امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه را طلب فرمود و بر ناقهٔ عضبا سوار ساخته
از عقب ابوبکر فرستاد و امر کرد که آیات از وی گرفته باز گرداند و خود بر حج و
کند و خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک حج فرماید حضرت امیر رفته با بوبکر لاحق
شده آیات از و گرفته او را باز گردانید و خود فرموده آنحضرت را بتقدیم رسانید و ابوبکر
گریان پیش رسول آمد که از من چه صادر شد که مرا باز گردانیدی فرمود که من ترا باز
نگردانیدم خدای تعالی باز گردانید که جبرئیل نزد من آمد و گفت امر الهی آنست که ادای
این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از قبل تو باشد چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه
از من بود او را فرستادم و ترا باز گردانیدم و این دلالت صریح دارد که امیر المؤمنین
علیه السلام بمنزلهٔ آنحضرت است در تبلیغ احکام الهی و دیگری را نشود و حق تعالی می
فرماید این بیزاریست از خدای تعالی و از فرستادهٔ او بسوی آنانکه پیمان بسته اند
با ایشان از شرک آورندگان آورده اند که آنحضرت با بعضی از مشرکان عرب عهدها

بسته بودند

بسته بودند و هر قومی را تا وقت معینی همه ایشان عهد بشکستند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بفرمان خدای تعالی بنقض عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای
رسول بگو ایشان را که پس سیر کنید در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض
مسلمانان چهار ماه از روز عید نحر که امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد جمرهٔ
عقبه تبلیغ احکام فرمود تا دهم ربیع الآخر و ناکثان عهد را گفت بدانید آنکه
شما نه آیند که عاجز کنندگان خدای تعالی باشید از عذاب او و هر چند شما را مهلت
داد و این را نیز بدانید که خدای تعالی رسوا کنندهٔ کافرانست در دنیا بکشتن
و در عقبی بسوختن وَأَذَانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ
أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَ
لَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
اعلامست و آگاه ساختن از خدای تعالی و رسول او بسوی عرب بروز حج اکبر
یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در وست
و آن موقوف امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه بود که این احکام باهل مکه رسانید
روایت کنند که روز عیدی بود که شخصی لجام دابهٔ امیر المؤمنین علی را علیه السلام گرفت
که کدام روزست حج اکبر فرمود که روز تو اینست و بگذار لجام دابه را یا اکبر باعتبار
آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان را
و خواری کافران ظاهر شد بعضی گویند که روز عرفه است زیرا که موقف عرفه رایج
میگویند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حج عرفه است و این نقل نیز از امیر
المؤمنین علی علیه السلام کرده اند و نیز گویند که حج اکبر آنست که در و وقوف باشد و
اصغر آنکه در و وقوف نباشد و آن عمره است و گویند حج اکبر جمیع ایام حجست و بر هر
مضمون اعلام آنکه خدای تعالی بیزارست از مشرکان و عهود ایشان و پیغمبر او نیز بیزارست

اگر باز گردند از کفر و غدر، آن بازگشت بهتر باشد شما را از اقامت بر آن و
اگر باز گردید از توبه و ترک کفر نکنید پس بدانید آنکه شما نه عاجز کنندگانید مر
خدا را یعنی نتوانید که از او گریزید یا با او ستیزید و بجای بشارت بیم کن کافرا ن را
بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره
و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و بعضی عهد نموده میگوید إِلَّا الَّذِينَ
عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا
فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ لیکن آنانکه عهد
کردند با ایشان از شرک آورندگان پس ایشان کم نکردند چیزی از عهدهای شما
یعنی نشکستند پیمان شما را و دیگر یاری دهی هم پشتی نکرد بر قتال شما یکی را از دشمنا ن
شما پس تمام کنید بسوی ایشان عهد ایشان را تا مدتی که مقرر شده ابن عباس گوید که
نه ماه از مدت ایشان باقی بود و چون ناکثان بچهار ماه پس از آن مهلت دهید
بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهد است
فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُو
هُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا
سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بیست روز ذی
الحجه و تمام ماه محرم و قولی آنست که این آیت در شان معاهدان نازل شده و اشهر
حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفته اند که ذی حجه و محرم در دست
یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی آن زمان نزول سوره گرفته اند
نه از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است اعنی ذی القعده
و ذی حجه و محرم و بهر تقدیر چون این ماهها منقضی شود پس بکشید مشرکان را که عهد
نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را شکستند هرجایی که بیابید روز حل و حرم بگیرید

ایشانرا باسیری

ایشانرا باسیری و بازدارید شان از طواف مسجد حرام و بنشینید برای ایشان بر هر
ممری و بسته گردانید برای ایشان راهها را تا منتشر نشوند در بلاد و قری پس اگر باز گردند
از شرک بایمان و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را و ازین هر دو عمل تصدیق ایشان
روشن شود پس خالی کنید راه ایشانرا و راه دهید تا هرجا خواهند بروند بدرستی که
خدای تعالی آمرزنده است گناهان گذشته ایشانرا مهربانست بدان ثواب بیحساب
بدیشان دهد و ازین آیه استدلال جسته اند که تارک الصلوة بروجه استحلال مرتد است
وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ و اگر یکی از مشرکان که تعرض ایشان میبایست کرد بعد از
انقضای اشهر حرم زنهار خواهد از تو پس زنهار بده و ایمن ساز او را تا بشنود
سخن خدای را که قرآنست پس اگر ایمان نیاورد برسان او را بجائی که موضع امن
و امان اوست و بعد از آن با او مقاتله نمای این امان دادن بسبب آنست که ایشان
گروهی اند که نمیدانند سخن خدای را و سخن او را نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند
و بدان تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ
عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ چگونه باشد استفهام یعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه
تواند بود مشرکانرا عهدی نزدیک خدای تعالی و نزدیک رسول او و بعد از ظهور
اسلام و امتیاز میان حق و باطل مگر آنانرا که عهد بسته اید با ایشان نزدیک مسجد
حرام پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما پس شما نیز مستقیم
باشید بر پیمان خود برای ایشان پس بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیز
کارانرا که بر عهد خود و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا
فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ

چگونه باشد مشرکان را عهد و حال آنکه اگر ایشان ظفر یابند بر شما نگاه ندارند در حق
شما حق قرابتی و وفای عهدی خشنود میکردانند شما را بزبانهای خویش یعنی وعده
میدهند بایمان و سر باز میزنند دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل
ایشان با زبان یکی نیست و بیشتر ایشان بیرون اند از دایرهٔ فرمان یا سرکشند از
قبول ایمان اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدل کردند بقرآن چیزی که بهای اندک دارد از متاع دنیا پس
اعراض کردند از طاعت خدای تعالی یا باز داشتند مردم را از راه حج که خدای تعالی
است بدرستی که بد کاریست که ایشان میکنند لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً
وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ نگاه نمیدارند یهودان و ناقصان عهد در شان هیچ مؤمن
قرابت یا سوگند را و نه عهد و آن گروه ایشانند از حد گذرندگان در شرارت و طغیان
فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پس اگر باز گردند از کفر و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را ایشان
برادران شما اند در دین اسلام ایشان را آنچه شما را بوده و بر ایشانست آنچه شما را
و بیان میکنیم آیات را برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَ
هُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ
لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ و اگر بشکنند مشرکان یا مخالفان سوگندها یا پیمانهای خود را پس
از آنکه عهد کنند با شما و طعن کنند در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام پس
بکشید پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک و خلاف را بدرستی که ایشان را عهد و پیمان
نیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی جنگ
کنید با ایشان شاید که ایشان باز ایستند از شرک و خلاف و طعن در دین أَلَا تُقَا
تِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ

مَرَّةً أَتَخْشَوْنَهُمْ

مَرَّةً أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آیا کارزار نمیکنید با گروهی
که بشکستند پیمانها که با شما بسته بودند در حدیبیه دیگر عهدها میان حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و قریش آن بود که خلفای یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر
مظاهره نکنند قریش بنی بکر را که خلفای ایشان بودند که بسلاح و مرد مدد دادند
با بنی خزاعه که خلفای حضرت رسول بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود بنی
قریظه اند که در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مددکاری میکردند و قصد کردند مشرکان
به بیرون کردن رسول را صلی الله علیه و آله از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه
چنانچه گذشت در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را صلی الله
علیه و آله جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام آن جهت استخفاف از مکه اش اخراج
کنند و بقول دوم که مراد یهودند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه و حال آنکه
ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اول بار آیا شما میترسید از محاربه و کارزار ایشان پس
خدای تعالی سزاوارتر است بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار بی‌حرمت ایشان
اشتغال کنید اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک مامور قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ
اللّٰهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ کارزار کنید با
مشرکان تا خدای تعالی عذاب کند ایشان را بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول
شوند و رسوا سازد شان بمقهوریت و نصرت دهد شما را بر ایشان و شفا دهد سینهای
گروهی را از مؤمنان وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللّٰهُ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار اندوه دلهای آنان را که بواسطه آزار کفار
ملول بودند توبه دهد خدای تعالی و باز گردد بفضل خود هر که خواهد خدای تعالی
درین آیه خبر داد از توبهٔ بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن
عمرو و غیر آن أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا

مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ مؤمنان
که قتال کفار را کاره اید و گفته اند که خطاب با منافقان است معنی آیه که پنداشتید
آنکه شما را بگذارند بدین که هستید و نه بیند خدای تعالی آنان را که جهاد کنند از شما
در راه وی و فرا نگیرند بجز خدای تعالی و بجز فرستادهٔ او و بجز مؤمنان دوستی نهانی
که افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست نخواهند داشت و خدای
تعالی داناست بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها وی را معلوم است و در بعضی از
تفسیر آورده اند که عباس چون اسیر مسلمانان شد وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند
عباس جواب داد که شما بدیهای ما را میگوئید و از محاسن ما یاد نمیکنید امیر المؤمنین علیه
السلام فرمود که شما را چه چیز است که آن را از محاسن توان شمرد عباس گفت که بعمارت
مسجد الحرام قیام مینمائیم و خانهٔ کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را آب میدهیم و اسیران را از
بند میرهانیم این آیه نازل شد مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللّٰهِ شَاهِدِينَ
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ نسزد و روا
نباشد مشرکان را آنکه عمارت کنند مسجدهای خدای را و گفته مسجد حرام را و بلفظ جمع
یاد کرد زیرا که قبلهٔ مساجد است پس کانه عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مشرکان را
عمارت مسجد روا نباشد در حالتی که گواهان باشند بر نفسهای خود بکفر که آن سجود اصنام
است با تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی نشاید و جمع کرده میان دو امر مخالف
که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او آن مشرکان را تباه و باطل شده است بواسطه گروه
شرک عملهای ایشان که بدان مفتخرند از اقامت و عمارت مسجد و سقایت حاج و در آتش
دوزخ ایشان جاویدانند بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللّٰهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ
جز این نیست که عمارت کند مسجدهای خدای را آنکس که بگرویده باشد بخدای تعالی و ایمان

بخدا تمام

بخدا تمام نیست الا ایمان برسول وی و بروز بازپسین چه هر که مبدأ و معاد را
ندانست صحیح نیست از وی توجه بسوی او و بپای داشته باشد نماز را و داده باشد زکوة
را و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای تعالی پس آن گروه شاید آنکه باشند از راه
یافتگان بطریق نجات دلالت میکند این آیه بر غایت عنایت باری تعالی بمساجد و
آنانکه سعی در عمارت آن میکنند أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ
آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیا میدارید اهل سقایهٔ حاج را و ارباب عمارت مسجد
حرام را همچو آنکس که ایمان آورده است بخدای تعالی و بروز آخرت و جهاد کرده است
در راه خدای تعالی راه نمی یابد بمقصود گروه مشرکان که بشرک بر خود ستم کردند یعنی
ایشان را بطبیعت خود شان گذاشت چه ایشان اخس موجود را اختیار کرده بپرستش
که اصنام اند بر اعلا و اشرف موجودات که خالق زمین و زمانست الَّذِينَ آمَنُوا
وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ و آنانکه بگرویدند بخدای تعالی و بآنچه آمده است از خدای
تعالی و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای تعالی ببذل
کردن مالهای خود را بر مجاهدان و تهیهٔ قتال ایشان و در بذل کردن نفسهای خود در
معارک حرب بزرگترند از روی درجه یعنی بلندمرتبه تراند و آن گروه بجمع این کمالات
ایشانند راه یافتگان بامان دو جهان و این دلالت دارد بر اختصاص فوز بدین طایفه
عالیمقدار يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَا
لِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان
برحمت فایده از بر ایشان و خشنودی کامل از ایشان و بوستانهای که مر ایشان راست
در آن بوستانها نعیم دایم بی انقطاع در تنکیر مبشر به رحمت و رضوان و جنات اشعار است

بانکه زبان تعریف باوای توصیف آن ذاتیست کسی که ثناخوان او باشد خدای تعالی
چنین خواهد بود حالی که این گروه جاوید باشند در آن بوستانها همیشه تاکید خلود
است تا حمل بر مکث طویل نکنند مفسران میگویند که ثواب منفعتی دایمی است مقرون
بتعظیم پس بشارت برحمت ورضوان اشارت بغایت تعظیم ونهایت تکریم است
وجنات عبارت از حصول منافع عظیم است ونعیم ایمانیست بخلوص این منافع از
شوایب کدورات بعد از ان تعبیر فرمود از دوام آنها بلفظ که مفید تاکید است
اول آن مقیم ودوم خالدین است فیها ابدا بدرستی که خدای تعالی نزد یک اوست
مزد بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد کدام نعمت بهتر بود از رحمت و رضوان
ونعیم جنان پس خدای تعالی تصدیق دعوی امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمود
وشهادت نمود او را بایمان کامل ومهاجرت وجهاد ومزیت او بر عباد واز اعلای شان
او بفلح تکان که بسوی سید بشر بدان درجه ومرتبه نرسیده یا ایها الذین امنوا
لا تتخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم
منکم فاولئک هم الظالمون ای انکسانی که ایمان آورده اید فرا مگیرید پدران
خود را ودوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید اگر برگزینند ایشان کفر را بر ایمان
وشما ان هجرت باز دارند وهر که از شما ایشانرا دوست دارد یعنی این عمل از ایشان
پسندد پس آن گروه دوست دارندگان ایشانند ستمکارانند که دوستی را در غیر محلش
وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید ونه با مشرکان شان نیز چون این آیه آمد
متخلفان ان هجرت گفتند حالا ما در میان قبایل وعشایر خودیم وبمعاملات و
تجارات خود اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت
قطع پیوند فرزند باید کرد وتجارت از دست برود ومالی کس فی حال مانیم
آیه آمد که قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم

وَاَمْوالٌ

وَاَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَمَساكِنُ تَرْضَوْنَها اَحَبَّ
اِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّى يَاْتِيَ اللهُ بِاَمْرِهِ
وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ بگوای محمد به تارکان هجرت را که اگر هست
پدران شما وفرزندان شما وبرادران شما وزنان شما وخویشان شما ومالهای شما
که آنرا کسب کرده اید وبازرگانی که میترسید از ناروایی آن ومسکنها که از نزاهت آن می
پسندید آنرا دوستتر بسوی شما ومالهایی که آنرا کسب کرده اید یعنی اگر اینها که مذکور
شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوستتر میدارید از خدای تعالی ورسول او واز جهاد
کردن در راه او پس انتظار برید وچشم دارید تا بیارد خدای تعالی عقوبت خود را
عاجلا وآجلا خدای تعالی توفیق هدایت ننهد گروه بیرون رفتگان از حد فرمان
در آیه تهدید وتوبیخ عظیمست لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ اِذْ
اَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْاَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ
مُدْبِرِينَ بدرستی که یاری کرد خدای تعالی شما را ای مؤمنان در موطنهای بسیار یعنی
مواقع حرب ومعارک کارزار چون روز بدر وحرب بنی نضیر وجنگ بنی قریظه وروز احزاب
وصلح حدیبیه وحرب خیبر وفتح مکه وغیر آن ودر موطن حنین وآن وادیست میان مکه وطایف
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در آن موضع با لشکر هوازن وثقیف محاربه
فرمود ثُمَّ اَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَاَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها
وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذلِكَ جَزاءُ الْكافِرِينَ پس فرو فرستاد خدای تعالی رحمت
خود را که سبب سکون وآرام قلوبست یعنی امیر المؤمنین علی را علیه السلم سبب فتح گردانید
وملائکه را که بدان سبب سکون وآرامش شد بر رسول او وبر مؤمنان وفرستاد لشکرهای
که بچشم خود ندیدند ایشانرا اما کفار میدیدند وآنها ملائکه بودند با جامههای سفید
وعمامههای سرخ بر اسبان ابلق سوار شده وعدد ایشان پنجهزار یا هشت هزار یا شانزده

هزار بوده و عذاب کرد خدای تعالی آنان را که کافر بودند با آنکه بسیار کس کشته شد از
ایشان و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و آنچه واقع شد پاداشت
ناگرویدگان است ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
پس توبه میدهد خدای تعالی و فضل میکند از پس این جنگ بتوفیق اسلام بر هر که خواهد
از ایشان یعنی بهزمان از جنگ حنین و آنچنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از
واقعهٔ حنین بملازمت سید ثقلین صلی الله علیه و آله آمده بشرف اسلام معزز گشتند و خدای
تعالی آمرزنده است گناهان توبه کنندگان را مهربانست که بعد از توبه بهشت باطن
مؤمنت توبه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ
شَاءَ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ای گروه باورداران جز این نیست که مشرکان پلید
و ناپاکند پس باید که نزدیک نشوند بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است بعد ازین
سال که سنهٔ برائت است که ابوبکر را آنحضرت صلی الله علیه و آله فرستاد با سورهٔ برائت
باز امر آمد که او را باز گرداند آنحضرت حضرت امیر المؤمنین را صلوات الله علیه فرستاد
چنانچه مذکور شد و آن سنهٔ تاسعه بوده از هجرت و گویند سنهٔ حجة الوداع بوده که سنهٔ عاشره
است و اول اصح است و جایز نیست دخول کفار را خواه حربی و خواه ذمی در مسجد الحرام
و اگر ترسید شما ای اهل مکه از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمیع کفار در موسم
بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق سبحانه و تعالی میفرماید که ایشان را از دخول
حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب منع انقطاع تجارت ایشان شود و شما تنگ عیش
شوید پس زود باشد که خدای تعالی توانگر سازد شما را از فضل و رحمت خود اگر خواهد
و اینجا ازین وعده فرمود با آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا
بانواع تجارت انجا میروند بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال بندگان حکم کننده است

بتحقیق

بتحقیق آمال ایشان اگر دری در بندد و دیگری بگشاید قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ
وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ بکشید ای مؤمنان
و کارزار کنید با آنانکه ایمان ندارند بخدای تعالی یعنی یهود هستند قایل و نصاری تثلیث
را معتقدند و منکرند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود
و آتش دوزخ بما نخواهد رسید مگر روز چند و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس
ایمان ایشان بروز آخرت چنانچه میباید نباشد و حرام نمیدارند و نمیدانند آنچه حرام
کرده است خدای تعالی از شرب خمر و اکل خنزیر و نکاح محرمات و نه آنچه حرام کرده است
رسول او یعنی حرام نمیدانند آنچه حرمت او بکتاب و سنت ثابت شده و نمی پذیرند
دین حق را که اسلامست از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریة و انجیل
بدیشان عطا کردیم بیان الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ است میفرماید که يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
مقاتله کنید چه ایشان متصف اند بچهار وصف که مذکور شد که هر یک از آنها موجب
قتال ایشانست پس کارزار کنید تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنچه از اخراج امام
مسلمین بنسبت هر کس مقرر سازند بدهند از دست خود یعنی نقدیه بتنها از روی
قهر از ایشان بگیرند یا کردن ایشان را اسیر فرو گویند یا بید عوض نعمت باشد یعنی انعامی
که مر شما راست با ایشان بقبول جزیه و قرار دادن بودن خود شان و حال آنکه ایشان
خوار شدگان باشند غرض آنکه جزیه از ایشان بنوعی اخذ کنند که با ذلت و خواری
باشد با آنکه بیارند و بنشینند و تسلیم کنند وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ وَقَالَتِ
النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ و گفتند جهودان که عزیر پسر خداست تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا بدرستی که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب علیه السلام از سبط لاوی و

بچهارده پشت بهارون بن عمران میرسد و مجمل این قصه آنست که چون سبحانه و تعالی بخت النصر را
بر بنی اسرائیل گماشت تا توریة را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریة
میدانست همه را بکشت و باقی را برده کرد و عزیر از جمله اسیران بود و توریة میخواند اما
چون خرد سال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص
یافت روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریهٔ سایر آباد او را میرانید
و بعد از صد سال زنده کرد اینچنانچه گذشت و چون عزیر میان قوم آمد تصدیق نمودند
او را بخواندن و نوشتن توریة امتحان کردند در تفسیر ثعلبی مذکور است که پنج قلم را
بر اصابع دست راست وی بستند و به پنج انگشت کتابت توریة را میکرد از ظهر القلب
تا باتمام رسید دیگر باره شبهه کردند که چون کسی که توریة داند و خواند نماند و خواندن
در میان ما نیست چه دانیم که این توریة است یا نه مردی در میان ایشان گفت که از
پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که در زمان بخت النصر توریة را در ظرفی
مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند و توریة را از
محل برداشتند و بمیان آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت
نداشت تعجب شده گفتند حق سبحانه و تعالی توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت
مگر بسبب آنکه پسر اوست پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند و بعضی از
یهود مدینه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن گفتند و گفتند تر
سایان عیسی را که پسر خدا است و این نیز سخن جمعی است از ایشان که وجود فرزندان
را بی وجود پدر متخیل شدند یا آنکه از ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی مشاهده
نمودند و بدین جراءت اقدام نمودند آنچه مذکور شد گفتن ایشانست بدهنهای ایشان
نه که بر ایشان افترا میکنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد مشابه
میسازند سخن آنانکه کافر شدند پیش از ایشان یعنی بنی ملیح گفتند ملائکه دختران

خدا ایند

العزی

خدا ایند نعوذ بالله تعالی یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه و تعالی را ابو اللات و ابو
میخواندند لعنت کناد خدای تعالی بر ایشان چگونه برگردانیده میشوند از راه
حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَا إِلَٰهَ
إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ فرا گرفتند یهود و نصاری علمای خود را خدایان
بجز از خدای تعالی یعنی فرمان بردند در تحلیل و تحریم چنانچه فرمان خدای تعالی
باید برد و یا سجده میکنند ایشان را اهل معانی گویند که حبر عالمیست که تعبیر کند بآنچه خواهد
باحسن بیانی و راهب کسی است که ظاهر شود آثار رهبت از قلب او بر وجهش لیکن حبر
عرفا استعمال یافته احبار بعلمای یهود از ولد هرون و رهبان بعلمای نصاری از اصحاب
صوامع و عیسی پسر مریم را نیز خدا میگرفتند و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند
یا فرا گیرندگان ایشان بخدای مامور نشدند در همه کتابها مگر آنکه فرمان برند و پرستند
یک خدای در وحدانیت هیچ معبودی نیست غیر او که پاکست از آنچه باوی انباز گیرند
يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ
نصف الجزو الْكَافِرُونَ میخواهند جهودان و ترسایان آنکه فرو نشانند نور خدای را که قرآنست
یا نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند
بباد دهنهای خویش یا تکذیبی که بر زبان میرانند و نمیخواهد خدای تعالی و نمی پسندد
مگر آنکه تمام کرداند دین روشن خود را باعلای اعلام توحید و اگرچه کاره باشند آنرا
کافران هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود فرستاده خود را
که حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و قرآن که محض هدایتست و دین درست که اسلام
است و ارسال برای آن بود تا ظاهر و غالب کرداند دین خود را بر همه دینها و منسوخ سازد

احکام آنرا و آن بعد از ظهور حضرت مهدی و نزول حضرت عیسی علیه السلم خواهد بود
که بروی زمین جز دین اسلام نماند نخواهند شرکان این صورت را یا ایها الذین
آمنوا ان کثیرا من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل ویصدون
عن سبیل الله والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم ای کسانی که ایمان آورده اید بدرستی که بسیاری از علمای
یهود و نصاری که هر آینه میخورند مالهای مردم را برشوت در حکم و باز میدارند خلق را
از دین خدای تعالی یعنی منع میکنند از دخول در اسلام و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان
که از روی حرص و بخل گنج مینهند زر و نقره را و نفقه نمیکنند گنجها را در راه خدای تعالی
یعنی زکوة نمیدهند هر مالی که جمع میکنند در زیر زمین یا فوق زمین از جهت حفظ پس آن
گنج است اما کسی که جمع کند مال را از برای انفاق بر عیال یا بعد از اخراج حقوق مالیه خارج
است زیرا که حق سبحانه و تعالی حقیقه فرموده کنز را بعدم انفاق و هرگاه قید منتفی باشد
حکم نیز منتفی باشد پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهندگان را بعذاب درد
ناک یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا
ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند
آتش را بر آن گنجها در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بدان دینارها و درمهای سوزان
پیشانیهای ایشان زیرا که در وقت دیدن فقرا کره بر آن زده اند و پهلوهای ایشان که از اهل
فقر تهی کرده اند و پشتهای ایشان زیرا که در هنگام دیدن محتاجان گردانیده اند و گفته اند
که اشرف اعضای ظاهره این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر
است دارند این هر سه را در آن روز معذب گردانند بتبلیغ و گویند اینست آنکه نهاده بودید
برای منفعت نفسهای خود و امروز بسبب حسرت شما شد پس بچشید وبال آنچه بودید که ذخیره
میکردید که وبال بر آن مترتب باشد اعمال صالحه است در اماکن مذکور است که اگر دیگران

خزینها کنند

خزینها کنند تو ذخیره اعمال کن و اگر دیگران جویند تو در روز اسرار باقیه جوی چون اعباد
و متعبدات اهل کتاب دایره بماه قمری و سال شمسی است سیصد و شصت و پنج روز و ربعی
است که از روزی باشد تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و سدس و خمس شبانه
روز است پس در سی سال سنه ایشان سیزده ماه میباشد و عدد سنه در حکم خدای تعالی
دوازده ماه است پس حق سبحانه و تعالی بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاده اند
و احکام صوم و حج و زکوة و عده و غیر آن بدان مرتبط ساخت و در بیان عدد آن فرمود
ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسکم وقاتلوا
المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة واعلموا ان الله مع المتقین بدرستی که ماهها
که پسندیده است نزدیک خدای تعالی دوازده است در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته
است خدای تعالی این حکم را روزی که بیافرید آسمان و زمین را از این دوازده ماه چهار
ماه حرام است سه در هم پیوسته که ذی قعده و ذی حجه و محرم که سرد گویند و یکی رجب است
که فرد نامند اینست حساب درست در شمار ماهها پس ستم مکنید در این چهار ماه بر نفسهای
خود بارتکاب محرمات و ترک حرمت این اوقات جمهور علما بر آنند که حرمت ماهها منسوخ
و مراد از ظلم مباشرت معاصیست یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک
معاصی لازم است اما تخصیص نمودن این چهار ماه بجهت شرف است چه گناه در این ماهها
شاید است بگناه در حرم یا در حال احرام و کارزار کنید با مشرکان با همه ایشان
حرم و غیر آن چنانکه همه ایشان در اشهر حرم با شما کارزار میکنند و بدانید که خدای تعالی
با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ که احکام او را تغییر نکنند و بفرموده عمل نمایند انما
النسیء زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما ویحرمونه عاما لیوا
طئوا عدة ما حرم الله فیحلوا ما حرم الله زین لهم سوء اعمالهم والله لا

يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ جز این نیست که تاخیر ماهی بماهی افزونیست در کفر زیرا
که تحلیل ما حرم الله وتحریم ما احل الله کفر دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد
گمراه کردانیده میشود بدین عمل آنانکه کافر شدند وگمراه زیاده بر زیاده حلال میدارند
تاخیر را در سالی وبجای او ماه دیگر را حرام میکنند وحرام میدارند شیء را در سال دیگر
وهمان ماه را که حرام بود حلال کرده اند وحرمت او نمیکنند اربنود دران سال که تحلیل
ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار
میدانستند تا موافق سازند وتمام کنند شمار آنرا که خدای حرام کرده است پس حلال
میکنند برای موافقت عدد آنچه خدای تعالی حرام کرده است بی مراعات وقت ادا
کردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان بدی
کردارهای ایشان وخدای تعالی توفیق رشاد وهدایت ننهد گروه ناگرویدگان را
نقل است که سال نهم از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وآله عازم تبوک شد وهوا در غایت
حرارت بود واهل مدینه بسبب خشک سالی مضطرب الحال میکنند ایند پس چون فرمان
رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بربستند عزیمت بدان صوب معطوف
سازند ایشان بسبب بعد مسافت وکثرت اعدا وقلت زاد وگرمی هوا بکراهت طبیعی
در رفتن تکاهل میورزیدند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ
قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای کسانی که گرویده
اید چیست شما را که برای اعلای کلمه دین چون گویند مر شما را که بیحه عام بیرون
روید در راه خدای تعالی وجهاد کنید شما گران جنبید ودرنگ کنید یعنی مایل شوید
بسوی زمین از روی کاهلی مایل کنید بزروعات ارض وشما را آن آیا راضی شدید وخرسند

کنید بزندگانی

داری

کنید بزندگانی دنیا از ثواب آخرت این را مکنید ودین را برای آخرت بگزینید پس نیست برخورد
از زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت ونعیم آن مگر اندکی ومحقر وهیچ عاقل بزرگتر از
دست از دست ندهد برای خردتر متاع اینجهان فانی ومعیوب ونعیم آنجهانی وم
عوب چرا کسی دولت باقی را گذارد وبنعمتهای فانی سر در آورد واگر بیرون نروید
بحرب فرمان شده عذاب کند خدای تعالی شما را بقومی غیر شما که فرمان برند عذاب
دردناک یا آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاید شما را هلاک کند
وبدل کند شما را بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن وابناء فارس وزیان نتوا
رسانید چیزی مر خدای را که بی نیاز است از همه یا رسول او که در پناه عصمت اوست و
خدای تعالی بر همه چیز از تغییر وتبدیل قادر وتواناست إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ
إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ
إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ
كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اگر نصرت ننهید مر پیغمبر او را
زود باشد که خدای تعالی او را یاری کند در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو
نگذاشت پس بدرستی که نصرت کرد خدای تعالی او را آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند
کافران از مکه حق سبحانه وتعالی او را دستوری خروج داد در حالتی که دوم دو بود و
ونصرت داد بوقتی که هر دو بودند در غار ثور وآن غاریست بر اعلای جبل ثور در جانب
یمن از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی ودران وقت کسی بدانجا نرسیده ودعات و
اهل مصاری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله شب پنجشنبه
غره ربیع الاول امیر المؤمنین علی را علیه السلام بجای خود خوابانید وخود از شهر مکه برفاقت
ابی بکر بدان غار توجه فرمود وشب در آنجا بیتوته نمود ودوزش کفار بطلب آنحضرت
بیرون آمده پی بدر غار آوردند حق سبحانه وتعالی در همان شب درخت مغیلان بود در غار

بر و پایند و جفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه کرده بیضه نهادند و عنکبوت را
الهام داد تا بر در غار بتنید کفار چون بدر غار رسیدند بسبب آن خیالات که دلالت
بر خلو مقام از رسیدن انام داشت متعرض غار نشدند ابو بکر [illegible] گفت یا رسول
الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند آنحضرت فرمود
که غصه بخود راه مده که حق تعالی ناصر و یاور ماست چنانچه از اینحال خبر میدهد
که چون گفت پیغمبر صاحب خود را که اندوه مخور بدرستی که خدای تعالی با ما
ست بنصرت باعادی و عصمت از عوادی بعضی از اهل سنت خلاف اثبات فضیلت
و تشریف ابی بکر میکنند باین آیه که در غار پیغمبر دوم او بوده و او مصاحب آنحضرت
شده و بر وی شیعه امامیه رضوان الله علیهم در جواب میفرمایند که اینجا لا
سبب تفضیل و تشریف نیست زیرا که در آیه دیگر واقع است که ما یکون من نجوی
ثلثة الا هو رابعهم و ثانی اثنین اعظم از آن نیست که خدای تعالی چهارم ایشان باشد
و این علم است در حق مؤمن و کافر و آیه قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت
بالذی خلقک معارض میکند مصاحبت که حق تعالی کافر را مصاحب مؤمن و بعکس
نیز نمود یافته که ما ضل صاحبکم وما غوی که صاحب مراد آنحضرت است و خطاب
کفار اند و نیز احتمال دارد که آنحضرت او را همراه برده باشد بلخوف بسبب آنکه از و ایمن
نبوده باشد که مبادا با کفار موافقت نماید یا واقف گرداند ایشانرا بر اسرار آنحضرت
یا اغوا کنند او را فتوری در یقین او بوده که خوف او از آن ناشی بوده بواسطه آنکه او
واقف بوده که آنحضرت مامور گشته بهجرت و حق تعالی او را وعده فرموده بنصرت و حمایت
یقین درست با این امور خوف بر خود راه نمیدهد اگرچه آن از طبایع بشریت است
لیکن هرگاه واقف شود بدینها و با حضرت باشد اگر یقین کامل بود جای خوف و
حزن نیست و لهذا نهی نمودند او را از حزن که اگر آن حق میبود منهی نمیشد از آن پس

آن حزن ذنب

آن حزن ذنب و خطا بوده و چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقین کامل
داشت بر حبل متین توکل دست اعتصام زد با وجود غیبت آنحضرت خوف ناکرده
که بیم خطر نفس بوده بر فراش آنحضرت بیتوته فرمود چون چنین کرد حق
تعالی جبرئیل و میکائیل را علیهما السلام برای حراست آنحضرت فرمود که حق مواسات و
جوانمردی و برادری اینست که علی بن ابیطالب با پیغمبر بتقدیم رسانید موافقت باطنی
اصلست نه مصاحبت ظاهری اکنون بدیده انصاف نظر کنید و ببینید که تفضیل و
تشریف اینست یا آن توفیقی که آنحضرت بغار فرمود و کس فرستاد حق تعالی رحمت خود را
که سبب آرامش است بر رسول صلی الله علیه و آله و آن مورد عجیبه بود که بر در غار واقع
شد و دیگر قوت داد خدای تعالی پیغمبر خود را بلشکر ملائکه که ندیدند او را ایشان و
گردانید کلمه آنها را که کافر شدند فرو تر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد
خوار و بیمقدار ساخت و کلمه خدای تعالی غالبست یعنی دعوت اسلام با توحید یا کلمه
شهادت آن بلند تر و رفیع قدرتر است و خدای تعالی غالبست عزیز کرد اهل توحید
را دانا ست خوار ساز اهل شرک را انفروا خفافا و ثقالا وجاهدوا باموالکم و
انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون بیرون روید بغزوه تبوک
سبکباران و گرانباران و مفسران از ثقال و خفاف اقوال است حاصلش آنکه سوا
رانند و پیادگان در اسباب نزول مذکور است که جمعی بهانه ضایع شدن ضایع و
پریشانی کار و بار این جهان داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق تعالی عذر ایشانرا
قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبکید از زیاد مال و منال و آنها که گرانید
با جمال و ثقال و جهاد کنید در راه خدای تعالی بمالهای خود که تهیه زاد و سلاح کنید
بنفسهای خود مباشر کارزار باشید این بیرون رفتن و حرب کردن بهتر است مر شما را
از تخلف و ترک جهاد اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عتاب تخلف را لو کان عرضا

قریباً و سفراً قاصداً لاتبعوك ولكن بعدت عليهم الشقة وسيحلفون بالله
لو استطعنا لخرجنا معكم يهلكون انفسهم والله يعلم انهم لكاذبون اگر بودی آنچه
تو ایشانرا بدان دعوت میکنی غنیمتی سهل الحصول و سفری متوسط الحال در قرب و بعد
متوسط میان افراط و تفریط پس آن قاصداست یعنی قصد نیز اگر احدی قصد
آن دارد عرض که سفری میان آسان هر آینه پیروی تو می کردند بطمع مال و لیکن
دور شد برایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد که آن تبوکست چه آنحضرت
سفری دورتر و سختتر ازان نفرموده بود و سبب این آن بود که جماعتی از شام
بمدینه می آمدند و خبر انداختند که رومیان اجتماع نمودند با لشکر عظیم متوجه مدینه
اند چون این خبر شیوع یافت آنحضرت امر فرمود بتهیه غزوه تبوک و باطراف جواب
فرستاده مبالغه فرمود که در این غزا حاضر شوند بعضی تخلف کردند حق تعالی
از آن خبر میدهد که زود باشد که سوگند خورند بخدای تعالی این خبر معجزات
قرآنست که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک بازآیی متخلفان بطریق
اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که اگر توانستمی سفر کردن و استطاعت داشتیمی هر
آینه بیرون می آمدیم با شما در مرافقت و موافقت مینمودیم هلاک میکنند نفسهای
خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند و خدای تعالی میداند
بدرستی که ایشان دروغ گویانند عفا الله عنك لم اذنت لهم حتى يتبين
لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين دعاست حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را
میفرماید که عفو کناد خدای تعالی از تو و عادت عرب چنان باشد که در تعظیم و توقیر
میگویند امثال این نوع کلام که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت پیش از وقوع
خطائی از وی مثلا یکی تشنه را آب دهد میگوید عفی الله لك یا در جواب عاطس
حامد گوید یرحمك الله و بعضی برانند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

بعضی

بعضی منافقانرا اجازت تخلف داد و این ترک اولی بود حق سبحانه و تعالی آنرا
عفو کرد و برین تقدیر خبر باشد یعنی در گذرانید خدای تعالی از تو چرا دستوری
دادی در بازایستادن مر ایشانرا و عذرهای حیل آمیز ایشانرا شنیدی بایستی که با
جازت مبادرت نمودی تا وقتی که روشن میشد مر ترا آنکه راست گفتند در اعتذار
و بازمیدانستی که دروغ گویانرا لا يستأذنك الذين يؤمنون بالله واليوم
الآخر ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم والله عليم بالمتقين دستوری نطلبند
از تو آنکسان که بتحقیق و تعیین ایمان دارند بخدای تعالی و بروز بازپسین
در ایستادن در این امر علامت نفاقست و عدم آن علامات ایمان از آنکه جهاد
کنند بمالها و نفسهای خود و خدای تعالی داناست به پرهیزکاران از تخلف
چه بعضی بودند که بسبب دستواری در دین که اگر مأمور میشدند بخود بر ایشان
شاق بود انما يستأذنك الذين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر وارتابت
قلوبهم فهم في ريبهم يترددون جز این نیست که دستوری میجویند
از تو در تخلف آنانکه ایمان ندارند بخدا و بروز قیامت و در شک افتاده است
دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام مترددند پس ایشان در شک خود
سرگردانی میکردند ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولكن كره الله
انبعاثهم فثبطهم وقيل اقعدوا مع القاعدين اگر خواستندی این منافقا
ن بیرون آمدن بغزوه هر آینه آماده میکردندی برای خروج آن ساز و برگ که در سفر
بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند و لیکن کراهت داشت خدای تعالی بر
انگیختن ایشانرا و دشواری بود ایشانرا تماشا چه در همراه رفتن آنها مفسده
بود که بعد ازین بیاید و این دلالت دارد بر آنکه خدای تعالی موصوف بصفت کرا
هت چنانچه متصف بوصف ارادت هست و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها با

نشکان یعنی با زنان و کودکان و بیماران و معلولان مضران کویند که کوینده این
سخن بحقیقت که خدای تعالی باشد که القا کرده باشد در دلهای ایشان کراهیت خروج
را که امر عبادت از ین باشد یا بعضی که ایشان میل نکردند بخروج حق تعالی فرو گذاشت
یا حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد که بطریق زجر فرموده باشد یا بعضی
بوده باشند که با بعضی میگفتند و یا وسوسه شیطان بوده باشد و الله اعلم و در بعضی
رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد بعد از آن آنحضرت بر ایشان
طالع و عبد الله بن ابی با جوقی از منافقان بیرون آمده در مقابل ذی جده نزول کردند
چون لشکر اسلام از آن منزل یا از منزل دیگر کوچ فرمودند کوچ کرده نبوی با مردم خود
تخلف کرده باز گشت این خبر بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسید فرموده
که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر او خلاص شدید
حق تعالی موافق قول آنحضرت آیه فرستاد لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا
وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِالظَّالِمِينَ اگر بیرون آمدندی در میان شما نیفزودندی شما را مگر تباهی و بدی
مکر و فتنه و هر آینه در می تاختند در میان شما بسخن چینی و غمازی و افساد
و فساد البین میجستند برای شما مخالفت یعنی مخالفت در میان شما می افکندند و در
میان شما جاسوسانند ایشان را که خبر شما را با ایشان میرسانند و خدای تعالی داناست
بحال ستمکاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى
جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفرقه
اصحاب و پریشانی امر ترا پیش از ین در غزوه احد که از تو باز گشتند و بگردانیدند
برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل در ابطال امر تو انگیختند تا بیامد نصرت الهی و غالب
شد کار خدای تعالی بر کار ایشان تا دین تو بلندی یافت و ایشان ناخواهان حضرت

و دولت ترا اما چون خدای تعالی بجز آن که اهانت ایشان را اثری نیست وَمِنْهُمْ
مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ
و از ایشان کسی باشد که کوید دستوری ده مرا در تخلف از ین غزوه و مرا در فتنه میفکن
زین آنکه ایشان در فتنه افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست اما در دنیا بسبب نفاق
در سلک اشرار و افشای اسرار و هتک استار و تحقیر مقدار و اما در آخرت مآل حال ایشانست
بدرکات اسفل از نار چنانچه میفرماید و بدرستی که اسباب دخول دوزخ فرو گیرنده و احاطه
کننده است بنا کروندگان إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ
يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ اگر برسد بتو ای محمد حسنه
ابو جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما فرموده که ظفر و غنیمت است عافیت و
مصیبت بلا و شدت است یعنی برسد بتو در غزوها نیکویی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر
و غیر آن اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند و این علامت عداوت است
که بنیک کس ملول شوند و بیدی خوشحال کردند و اگر برسد بتو در بعضی جنگها محنتی
و شدتی و محنتی چنانچه در احد و غیر آن کویند از روی خود پسندی بدرستی که گرفتیم
ما احتیاط کار خود را پیش از ین یعنی دور اندیشی کردیم بدین حرب نرفتیم و بر گردند
از مجلسهای خود و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود اما عید است
که این شادمانی عقاب جاودانی در عقب دارد قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا
هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ بکوی ای محمد نرسد ما را مگر آنچه نوشته
است خدای تعالی برای ما در لوح محفوظ از غنیمتها و هزیمت و سرا و ضرا و فایده
این آیت که هر گاه انسان دانست که آنچه واقع شد نیست ممتنع است که واقع نشود
زیرا که خلاف معلوم الله و مقدور او محالست زایل میشود از ین انسان غصه
و آسان میکردد بر و مصایب چه مومن یقین دارند بوعده آلهی که عاقبت ایشان را

استظهار ونصرت برای ایشان است از بلا ومحنت باکی ندارند چون در محن
آن راحتها است پس معنی ندارد فرح اهل نفاق بگو او است یار ما وسازنده کار
ما وبر خدای تعالی نه بر غیر باید که توکل کنید بر خدای تعالی که حصول مراد است
وحصول کفایت مهمات وامن از آفات ومخافات قل هل تربصون بنا الا احدی
الحسنیین ونحن نتربص بکم ان یصیبکم الله بعذاب من عنده او با
یدینا فتربصوا انا معکم متربصون بگو ای محمد ایشان را آیا چشم میدارید
بما یعنی انتظار نمی برید که بما برسد مگر یکی از دو چیز را آنکه برساند خدای تعالی
بشما عذابی از نزدیک خود تا هلاک شوید یا برساند بشما عذابی بدستهای ما که شما را
بسبب کفر بقتل رسانیم پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید برسد که ما با شما منتظرانیم
آنرا که با شما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس حضرت رسول را گفت من اجازت
تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر ترا بمال خود مددکا
ری نمایم آیه آمد که قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما
فاسقین بگو در جواب او که نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید خواه
بطوع ورغبت وخواه بکره ونفرت بهیچ وجه قبول نخواهد شد از شما بجهت آنکه شما
هستید گروه بیرون رفتگان از دایره اسلام ونفقه کافر قبول نیست وما منعهم ان
تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله وبرسوله ولا یأتون الصلوة الا
وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم کارهون وباز نداشت ایشان را از آنکه قبول کرده
شود از ایشان نفقات ایشان را تعلیل فرمود منع قبول نفقات ایشان را بسه امر یکی کفر
بخدا ورسول چنانچه میفرماید مگر آنکه کافر شدند بخدای تعالی وبفرستاده او ودیگر
نمی آیند بنماز وجماعت پیغمبر صلی الله علیه وآله الا تنها ان نماز نمیگزارند ونه اگر احیانا که بجماعت
حاضر شدند برای خدای نگذارند بلکه برای چشم مردمانست زیرا که اعتقاد بوجوب

نماز ندارند

نماز ندارند لهذا لازم از ایشان کفر است که میفرماید که مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز بکاهلی
که می آیند بکسالت وکراهیت نه بتصدیق وارادت ودیگر نفقه میکنند در راه خدای تعالی
مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باداء آن ثواب نمیدانند وبترک آن
از عتاب وعقاب نمی ترسند بلکه برای مصالح دنیویه است فلا تعجبک اموالهم ولا
اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون
پس باید که بشگفت نیارد خطاب بآنحضرت ومراد امت اند یا هر یکی از ایشان باشد یعنی مر
مؤمنان را که متعجب نگرداند شما را مالهای منافقان ونه فرزندان ایشان چه کثرت اموال واولاد
وبال است مر ایشان را جز این نیست که میخواهد خدای تعالی تا عذاب کند ایشان را در زندگانی
دنیا بسبب تعب ومشقت در جمع مال وحفظ آن وآنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان
وبیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بیاری وایشان کافرانند که بر کفر بمیرند
مال ایشان را دست گیرد ونه فرزندان بفریاد ایشان رسد ویحلفون بالله انهم
لمنکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون وسوگند میخورند بخدای تعالی که ایشان از جمله
شما اند یعنی از اهل اسلام اند ونیستند ایشان از شما بجهت ابطال کفر ولیکن ایشان گروهی
اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل واسیر نکنید پس بضرورت اظهار اسلام میکنند
لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا الیه وهم یجمحون اگر یابند
پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره یا غارها از کوهها یا سردابها
یا سوراخی که در آنجا توانند خزید هر آینه روی میکنند بدان از ترس وایشان میتازند
شتابنده که منع هیچکس باز نگردند چون اسب سرکش ومنهم من یلمزک فی الصدقات فان
اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون واز منافقان کسی هست
که عیب میکند ترا در قسمت صدقات وگفته اند این آیه در شان حرقوص بن زهیر که سر
خوارج بوده نازل شده که بوقت قسمت غنایم چنین گفت حضرت رسول صلی الله علیه وآله

بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد در تفسیر علی بن ابراهیم
رحمه الله بروایت ابی الجارود از ابی عبد الله جعفر علیه السلام ورود یافته که ایشان ابو
سفیان بن حرب بن امیه و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه و امثال ایشان بودند که هر یک
از ایشان را صد شتر بیش و کم میداد در این حال حرقوص برخواست سلام کرد و تخصیص
فرمود رسول را گفت چه میکنی در این غنایم فرمود که چه میکنم گفت نمی بینم ترا که عدالت
مرعی داری براستی تو غنایم را بسویت قسمت کن اثر غضب در چهرهٔ مبارک رسالت پناه
صلی الله علیه و آله ظاهر شد فرمود که وای بر تو اگر عدل و راستی نزد من نباشد پس
نزد که خواهد بود مسلمانان برخواستند که او را بقتل آورند فرمود که بگذارید او را
که زود باشد که او را اتباعی پیدا شود که بجهند از دین چنانچه تیر از کمان میجهد حق
تعالی بعد از من ایشان را بقتل آورد بر دست دوستترین خلق بسوی او پس امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه او را بقتل آورد در میان خوارج در نهروان و مدعای ایشان
فایدهٔ خود شان بوده چنانچه میفرماید پس اگر داده شود از صدقات چنانچه دلخواه
ایشان باشد بپسندند آن قسمت را و اگر داده نشوند از آن بموجب ارادهٔ ایشان
خشم گیرند و نا خوشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ
رَاغِبُونَ چون حق سبحانه و تعالی ترتیب فرموده این را بچهار شرط اول آنکه اگر
ایشان راضی شوند و بپسندند آنچه دهد ایشان را خدای تعالی و فرستادهٔ او
از غنیمت و صدقه بدان خرسند گردند چه میدانند که حق تعالی علیم حکیم است
میداند خواهد بود پس هر چه کند خدای تعالی صواب خواهد بود پس اعتراض
بر وی معنی است و دیگر اظهار رضا بر زبان کنند و گویند بس است ما را
فضل خدای تعالی چه اگر غنیمت ما را مال است و منال ما را است تسلیم و رضای ذو

الجلال

فضل

الجلال و دیگر واثق بخدای تعالی شده گویند زود باشد که بدهد ما را خدای از
خود غنیمت دیگر و فرستادهٔ او نیز عطا کند ما را بیشتر از این که حالا عطا فرموده
دیگر رغبت بجانب حضرت عزت چه آنست مقصد حقیقی و مقصد اصلی از ایمان و
طاعت و مال و منال چنانچه گویند به حقیقت که ما بخدای تعالی راغبانیم و باز گردندگانیم
و امیدواران که إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَ
لَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً
مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة مر درویشان
است و مستحقان زکوة هشت است اول و دوم فقرا و مساکین اند و ایشان هر دو شریکند
در معنی عدمی و این آنست که قادر نباشند بر مؤنت سالیانه از جهت خود و عیال خود
سیم عاملانند بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن و در ایشان فقر شرط نیست و اما عدالت
ایشان و علم بفقه زکوة شرطست چهارم مؤلفة قلوبهم و ایشان کافرانند که استمالت داده
میشوند از برای جهاد پنجم رقابند یعنی زکوة صرف کردنست در کشادن گردنهای بندگان
از ربقهٔ بندگی و ایشان مکاتبانند و مراد از ایشان بندگانی اند که خود را از خواجه باز
میخرند یا بندگانی که در تحت شدت اند ششم غارمانند یعنی وامداران مفلس که برای
خود قرض ستاده باشند و در غیر معصیت صرف کرده مثل نفقهٔ واجبه یا مندوبه یا معاش
مباح هفتم سبیل الله یعنی صرف نمودن در راه خدای تعالی بعضی گویند مختص بجهادست
یا ساختن مساجد و پل و رباط و معونت محتاجین و زایران و تکفین موتی هشتم ابن
السبیل یعنی راهگذری که از مال خود دور مانده باشد و عاجز باشد بوصول الی الله
خود وقتی که سفر وی مباح باشد باید داد بمقداری که ببلد خود در رود هر چند که در
که در جای خود غنی باشد و شرطست در همه ایمان مگر مؤلفه و اصح اقوال عدالت
شرط نیست لیکن احوط است و ساقط است در غیبت امام علیه السلام و حق

تعالی برای اینجماعت فرض کرده است فرض کردنی ثابت از نزدیک خدای تعالی
وخدای داناست بمستحقان حکم کننده است بقسمت بر وجهی که باید وشاید و
منهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن
بالله ویؤمن للمؤمنین ورحمة للذین آمنوا منکم والذین یؤذون ر
سول الله لهم عذاب الیم واز منافقان آنانند که آزارند پیغمبر را وگویند که
او مردی خوش شنو است هرچه با او میگویند استماع میکند بگو ایشانرا که شنونده خیر است
مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگوئید بلکه شنونده و
قبول کننده نیکوئیست تصدیق میکند خدای تعالی را در هرچه گفته و میگوید و تصدیق
میکند مؤمنانرا یعنی سخن ایشانرا بعز قبول میرساند بسبب خلوص اخلاص نیات ایشان
واو رحمت است مر آنکسانرا که اظهار ایمان میکردند از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا
نیست صدق وکذب شما را میداند اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد واز روی رحمت
با شما رفق مینماید وآنانکه می آزارند بقول وفعل فرستاده خدایرا مر ایشانرا است
عذاب دردناک در آخرت یحلفون بالله لکم لیرضوکم والله ورسوله احق
ان یرضوه ان کانوا مؤمنین سوگند میخورند بخدای برای شما ای مؤمنان برا
منافقین تا شما را خشنود گردانند از خود وخدای تعالی ورسول او سزاوارترند
آنکه خشنود سازند [illegible]فقان وی را یعنی رسولرا زیرا که سخن خدا و رضای رسولست
وگفته اند خدایرا وتوحید ضمیر دلالت بر تلازم رضا میکند یعنی خشنودی خدای تعالی
وابسته خشنودی رسولست یعنی خدای تعالی ورسولرا خشنود باید ساخت اگر هستید
مؤمنان چنانچه گمان میبرند الم یعلموا انه من یحادد الله ورسوله فان له
نار جهنم خالدا فیها ذلک الخزی العظیم آیا نمیدانند آنکه هر کسی که خلاف کند با
خدای تعالی ورسول او واز حد در گذرند وفایده ضمیر شان در آنجهت مزید تهویل

وتعظیم

وتعظیم است آنکه چنین باشد پس سزاوار است آنکه باشد مر او را آتش دوزخ در حالتی
که جاوید باشد در آن وآن خلود در دوزخ رسوائی بزرگست یحذر المنافقون ان تنزل
علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزؤا ان الله مخرج ما تحذرون حذر
میکنند منافقان آنکه فرود آمده شود بر مؤمنان سورتی از قرآن که بیاگاهاند آن سوره
را بر مؤمنان و خبر دهد با آنچه در دل منافقان است از کفر ونفاق بگو ای محمد ایشانرا که
افسوس دارید امر تهدید وتوبیخ است یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت و جز اظهار
که برای تفضیح شما نیست که خدای تعالی ظاهر کننده است آنچیز را که حذر میکنید از
آن یعنی مساوی اخلاق واوصاف که شما راست ولئن سألتهم لیقولن انما کنا نخوض ونلعب
قل ابالله وآیاته ورسوله کنتم تستهزؤن واگر بپرسی ای محمد ایشانرا که چه
میگفتید هر آینه گویند نیست جز این نیست که بودیم ما همچنان مسافران خوض میکردیم در هر نوع از
سخنان وبازی میکردیم در آنچه میگفتیم بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ آیا بخدای تعالی وسخنان وی
وفرستاده وی هستید که استهزا میکردید استهزا آیا اینها شاید لا تعتذروا قد کفرتم بعد
ایمانکم ان نعف عن طائفة منکم نعذب طائفة بانهم کانوا مجرمین عذر میگوئید
که اعتذار شما دروغ محض است بسبب آنکه اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای تعالی
بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید مرویست از ابی جعفر علیه السلم که آنها چهار نفر بودند و
مؤمن صادق بودند بعد از ایمان کافر شدند بسبب استهزا بر رسول وحق تعالی یکی را
از ایشان عفو کرد واو مخشی بن حمیر بود که توبه کرد چنانچه میفرماید اگر عفو کنیم از طایفه از
شما چه یکی را طایفه میگویند آورده اند که چون او عفو کرد از حق تعالی درخواست که
شرف شهادت دریابد ودر حرب یمامه شهید شد عذاب کنیم طایفه دیگر را که سه نفر دیگر
بودند بسبب آنکه هستند گناهکاران با اصرار بر نفاق المنافقون والمنافقات بعضهم
من بعض یأمرون بالمنکر وینهون عن المعروف ویقبضون ایدیهم نسوا الله

فنسیهم إنّ المنافقین هم الفاسقون مردان منافق که سیصد نفر بودند و زنان
منافقه که صد و هفتاد نفر بودند بعضی از ایشان از بعضی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند
در نفاق و شقاق میفرمایند بکار زشت که کفرست یا معصیت یا تکذیب حضرت پیغمبر
باز میدارند از نیکویی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت پیغمبر صلی الله و فرا
میگیرند دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا رفع برای دعا و منا
جات و سلی فرماید که از معونت ضعفا و ارباب حاجات ترک کردند فرمان برداری خدا
یعنی پس فرو گذاشت ایشانرا خدای تعالی و باز داشت فضل خود را از ایشان بکلی
که منافقان زن و مرد ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان وعد الله المنا
فقین والمنافقات والکفار نار جهنم خالدین فیها هی حسبهم ولعنهم الله
ولهم عذاب مقیم • وعده داده است خدای تعالی مردان منافق و زنان منافقه را
و ناگرویدگانرا از مرد و زن با آتشی که جاوید باشند در آنجا آن آتش بس است ایشانرا
برای عقوبت و دور کرده است خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود و مر ایشانراست
در آخرت عذاب پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی که پیوسته دارند که آن تعب نفاق
و رنج و حداست کالذین من قبلکم کانوا اشد منکم قوة واکثر اموالا واولادا
فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الذین من قبلکم بخلاقهم وخضتم
کالذی خاضوا اولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة واولئک هم الخاسرون
ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند پیش از شما یعنی امم ماضیه بودند از شما
سخت‌تر از روی قوت یعنی بتن از شما قوی‌تر و بیشتر بودند از روی مال و فرزندان ایشان
از شما بیشتر بودند پس بهره گرفتند نصیب خود از لذتهای دنیا از مال و فرزند بهره داشتند
پس شما نیز تمتع گرفتید نصیب خویش را از آرزوهای فانی همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند
پیش از شما بهرهٔ خویش و خوض کردند برابر آن در رفتند گروه نابود شد و تباه گشت کردار ایشان

در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکردند و در آخرت ثواب بر آن مترتب نگشت
و آن گروه ایشانند زیانکاران در هر دو جهان الم یأتهم نبأ الذین من قبلهم قوم
نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم واصحاب مدین والمؤتفکات اتتهم رسلهم
بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون • آیا نیامد بایشان
یعنی بمنافقان که بلذت دنیا مغرور بودند و از تحصیل باقیه مهجور خبر نکال و عذاب
آنانکه پیش از ایشان بودند گروه نوح که بطوفان غرق شدند و گروه عاد که بباد صرصر
هلاک شدند و قوم ثمود که برجفه و صیحه مردند و قوم ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند
و نمرود که به نیش پشهٔ زهرآلود شربت هلاک چشیدند و یاران مدین که قوم شعیب اند
که بعذاب یوم الظله معذب گشتند و اهل دیهای زیر و زبر شده یعنی قوم لوط که بچه
نوع هلاک شدند آمدند بهمه ایشان فرستادگان ما با حجتهای روشن و نشانهای درست
پس نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بجرم ایشان عذاب کند و لیکن بودند
ایشان که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عذاب گشتند والمؤمنون و
المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة ویطیعون الله ورسوله اولئک سیرحمهم الله
ان الله عزیز حکیم • و مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی از ایشان دوستان بعضی
دیگرند در تفاوت و تناصر چه در باب منافقات من بعض فرموده و در شأن مؤمنان اولیاء
بعض زیرا که نفاق از تبع اهل نفاق حاصل میشود و بسبب تقلید اکابر ایشان و مقتضای طبع
و عادت ایشان بخلاف موافقت در میان مؤمنان که این محبت منشاء گشته در استدلال و توفیق
و هدایت چه این باقی میماند و آن منجر بعداوت میشود در آخرت و مؤمنان میفرمایند به نیکویی
که ایمان و فرمان برداریست و باز میدارند از بدی که کفر و گناه کاریست و برپای میدارند
نماز را بشرایط آن و میدهند زکوة با آداب متعلقه آن و فرمان میبرند خدایرا و پیغمبر او را در همه

اهو را نکروه نبود باشند که رحمت کند خدای تعالی بر ایشان بپاکی که خدای تعالی غالبست
هر چه خواهد کند دانا است بوضع هر شیء در موضع او وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ
مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وعده داد خدای تعالی مردان مؤمن و زنان
مؤمنه را بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود در زیر درختان آن جویهای جاویدان باشند در
آنجا دیگر وعده داد ایشان را از مسکنهای پاکیزه و خوش در بهشتهای پاینده و در احادیث صحیح ورود
یافته که حق تعالی خطاب کند که یا اهل الجنة گویند لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ وَالْخَیْرُ بِیَدَیْکَ پس فرماید
که خشنود شدید گویند که چرا ما که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنچه هیچ یکی از
خلق خود عطا نکرده حق تعالی فرماید آیا ببخشم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند
که آن چه چیز خواهد بود که ازین فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آورم بر شما خشنودی
خود را هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث نیز معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی
فاضلتر نیست آن خشنودی اوست که نعیم دینی در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت بازای او
محقر است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ای پیغمبر جهاد کن با کافران بشمشیر و با منافقان بالزام حجت و اقامت
حدود بر ایشان بعضی گویند که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمنزله نفس رسول است
صلی الله علیه و آله ببرهان آیه مباهله درین خطاب با وی مشارکت دارد با آنکه خطاب
با آنحضرت باشد چه آنحضرت جهاد منافقان نفرمود و معنی حقیقی جهاد بذل نفس و مال است
از برای اعلای کلمه اسلام و اقامت شعار ایمان پس در اول قتال کفار داخلست و در
ثانی جهاد منافقان و باغیان و آنجهاد را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بتقدیم رسانید
بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و میفرماید که درشت باش بر ایشان در جهاد و محابا
مکن و بازگشت همه ایشان دوزخ است و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند که در وقت

غزوه تبوک

غزوهٔ تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوش سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تنفیر
مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده حق باشد ما از دراز گوش بدتر
باشیم این سخن بعرض حضرت رسول رسید جلاس را طلبیده از آن مقاله سؤال فرمود جلاس
سوگند یاد کرد نگفته ام آن شخص که برسول گفته بود مناجات کرد که خدایا برسول خود آیتی
فرست که صدق سخن از آن معلوم گردد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا
وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ مِنْ فَضْلِهِ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا
إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا
يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
سوگند میخورند بخدای که مطلقا نگفته اند آن سخن را و هر آینه که گفتند کلمه کفر را که طعن زدند
در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین و کفر را ظاهر ساختند بعد از اظهار اسلام
و قصد کردند بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر بود از مدینه و اجلای مهاجرین
در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که قصد قتل آنحضرت داشتند چه آورده اند که
یازده کس از منافقان اهل نفاق اتفاق کردند باین امر شنیع در راه تبوک در آن شب عمار
یاسر شتر آنحضرت میکشید و حذیفه از عقب میراند از عقبه بالا آمدند ناگاه آواز اسلحه
شنیدند نزدیک رفتند جماعتی را دیدند رویها بسته آواز دادند که کیستید یا اعداء الله ایشان
واقف شده گریختند بآنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهاده بپادشاهی قبول نموده بودند
که کینه نداشته باشند با رسول و با مؤمنان مگر آنکه بی نیاز کرد ایشان را خدای تعالی و فرستاده
او از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم رسول الله
صلی الله علیه و آله بدانجا رسید و ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر
شدند پس موجب عداوت نیافتند از آنکه مستحق شدند و گویند مولای جلاس کشته
شده بود آنحضرت فرمود تا دوازده هزار درهم ببو دادند و دو هزار درهم زیادت

بردیت از فضل و کرم آنحضرت بود اینجا تعریض میفرماید که سبب این کینه و دشمنی نیست
مگر آن توانگری پس اگر توبه کنند از نفاق باشد آن بازگشت بهتر مر ایشانرا و اگر برگردند از توبه و
مصر باشند بر نفاق عذاب کند خدای تعالی ایشانرا عذابی دردناک در کشتن و در آخرت بسوختن
و نیست مر ایشانرا در زمین که دست گیرد و یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس
بعد از نزول آیه توبه کرد و از جمله مخلصان امت شد وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ
آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ و از اهل نفاق کسی هست که با خدای
تعالی عهد کرده که اگر ببخشد خدای تعالی ما را از فضل خویش مالی هر آینه صدقه دهیم و خرج
کنیم و هر آینه باشیم از صدقه دادن از جمله نیکان و شایستگان فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ
بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ پس آنهنگام که بداد ایشانرا مال بسیار از فضل
و کرم خود بخیلی کردند بآن و حق خدای تعالی ندادند و روی بگردانیدند از عهد
و پیمان و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى
يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ پس از پی در آورد
آن بخل و منع زکوة نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد تا
روزی که ببینند عمل خود را یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بسبب آنکه خلاف
کردند در وعده دروغ گفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ
اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ آیا نمیدانند مخالفان وعده آنکه میداند خدای تعالی آنچه
پنهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة
جزیه است و آیا نمیدانند که خدای تعالی داننده نهان و پوشیدهاست درین آیه
تهدید عظیم است نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اصحاب را بر انفاق
و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود هر کدام از اصحاب بقدر توانائی مبلغی
آوردند و این همه نزد آنحضرت مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی دو هزار و چهار

صد من خرما

صد من خرما در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل سالم بن عمیر انصاری یک صاعی خرما آورده
گفت امشب تا بصباح بجهت مردم آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما مزد داده اند
یکی را برای عیال خود برداشته ام و یکی را آورده ام حضرت رسول فرمود تا آن
صاع خرما را بر بالای صدقات دیگر که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان
آغاز طنز و تمسخر کردند گفتند عاصم و بعضی دیگر از صحابه آن مال بریا دادند خدا
و رسول از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از
صدقات چیزی بستاند آیه نازل شد الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آنانکه عیب میکنند افزون دهندگانرا از گرویدگان در
صدقات که بر ما نسبت میدهند و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند مگر بقدر طاقت
و قوت خویش که میگویند خدا و رسول صلی الله علیه و آله از صاع او مستغنی اند پس
افسوس میدارند از ایشان یعنی تمسخر میکنند با ایشان جزا دهد خدای تعالی ایشانرا
سخریت ایشان و مر ایشانراست عذابی دردناک بیان سخریه استهزا که میکنند
اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
آمرزش خواه برای ایشانکه منافقند یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که
هر دو امر در عدم افاده مساوی اند و اگر استغفار کنی برای ایشان هفتاد بار نی
آمرزد خدای تعالی ایشانرا غرض از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید پس برای کفر
ایشان مطلقا استغفار فایده نمیدهد هر چند بحد کثرت برسد و بعضی برای تخصیص
سبعین گفته اند که سبع عددی شریفست چه عدد آسمانها و زمینها و دریاها و اقالیم
و کواکب سیاره و اعضا و ایام هفته هفتاد نیز چون هفت را در ده ضرب کرده که

منطوق من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هفتاد میشود ونیز گفته اند که
آنحضرت بر حمزه هفتاد تکبیر گفت پس کانه میفرماید که هفتاد بار استغفار کنی بازای
تکبیرات حمزه که فایده نباشد در آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بسبب آنست
که ایشان کافر شدند بخدای تعالی وبفرستادهٔ او وخدای تعالی راه ننماید بمقصود
گروه فاسقان یعنی ثمرهٔ آن را در کفر خویش یعنی بسبب کفر لطف از ایشان باز داشته
فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم
وانفسهم فی سبیل الله وقالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا لو
کانوا یفقهون شاد گشتند باز ماندگان از غزوه وبه نشستن خویش برخلاف
رسول خدای وکراهیت داشتند بکراهیت عقیدت آنرا که جهاد کنند با مالها ونفسهای
خود در راه خدای تعالی بلکه بفراغت وتن آسانی طلبیدند وگفتند مومنانرا که بیرون
مروید بدین غزوه در گرما خود نرفتند وخواستند که مومنانرا نیز تنفر کنند بگو مر
ایشانرا که آتش دوزخ سخت تر است از جهت حرارت نسبت باین گرما واگر ایشان بمخالفت حق
سوختنی در آخرت شدند اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است فلیضحکوا
قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون پس باید که بخندند اندکی وبگریند
بسیاری جزاست بصیغهٔ امر واقع شده تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در دنیا
خندهٔ ایشان اندک وگریهٔ ایشان بسیار باشد ومیشاید که خنده وگریه فرح وغم باشد
وپاداشت دهد خدای تعالی ایشانرا پاداشت دادنی بانچه بودند که کسب میکردند
از نفاق وبدی اخلاق فان رجعک الله الی طائفة منهم فاستاذنوک
للخروج فقل لن تخرجوا معی ابدا ولن تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم بالقعود
اول مرة فاقعدوا مع الخالفین پس اگر باز آرد خدای تعالی ترا بعد بنه بسوی گروهی
از منافقان متخلف پس دستوری طلبند از تو برای بیرون آمدن بغزوهٔ دیگر بعد از

تبوک

تبوک پس بگو بیرون نمی آیید جزاست بمعنی نهی یعنی بیرون میایید با من هرگز کارزار
مکنید در مصاحبت من دشمنی را بدرستی که شما خرسند شدید بنشستن وتخلف
کردن اول بار بغزوهٔ تبوک پس بنشینید دیگر باره باز پس ماندگان که قابلیت کارزار
ندارند چون زنان وکودکان تا جهاد کار مردان ومبارزان میدان نبرد است ولا
تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره انهم کفروا بالله ورسوله
وماتوا وهم فاسقون ونماز مگزارید بر هیچ یکی از منافقان که بمیرد هرگز ابدا
اگر ظرف لا تصل باشد مراد آن بود که نه تو ونه امت تو بر آن باشد که ایشان استحقاق
نماز ندارند هرگز بسبب کفرشان وگویند قید بتابید بجهت قطع اطماع ایشانست در آن
وقطع تجویز نسخ بعضی گویند که ابدا ظرف ماتست یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیاء
او از برای تعذیب است نه برای تمتع پس گوییا که همان مرده است وابد بر همان
حال خواهد بود ومایست بر سر قبر وی برای دفن وزیارت یا دعا واستغفار
بدرستی که منافقان کافر شدند بخدای ورسول وی که فرمان بردار وی نگردیدند
ومردند وحال آنکه ایشان بیرون رفته اند از طریق ایمان ولا تعجبک اموالهم
واولادهم انما یرید الله ان یعذبهم بها فی الدنیا وتزهق انفسهم وهم
کافرون وباید که ترا بعجب نیارد ومراد امت اند وخطاب بآنحضرتست یعنی در
عجب نیارد شما را مالهای منافقان اگر چه بسیار است وفرزندان ایشان اگرچه
قوی وبا اقتدار نیز جز این نیست که میخواهد خدای تعالی آنکه عذاب کند ایشانرا
بدان در دنیا که بسبب جمع مال ومحافظت آن پیوسته در رنج باشند وبرای دوق
اموال وتهیهٔ اسباب معاش ایشان همواره محنت ومشقت کشند وبیرون رود
روحهای ایشان بحسرت تمام وایشان کافران باشند یعنی بر کفر از جهان بروند
واذا انزلت سورة ان آمنوا بالله وجاهدوا مع رسوله استاذنک

اولوا الطول منهم وقالوا ذرنا نکن مع القاعدین وچون فرستاده شود سورتی
از قرآن بالتمام یا بعضی چه سوره بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره
نازل کرده باینکه ایمان آورید بخدای تعالی وجهاد کنید در خدمت پیغمبر او صلی الله
علیه وآله و دستوری جویند در باز ایستادن خداوندان مال و توانایی از منافقان و گویند
بگذار ما را و با خود بلشکر مبر تا باشیم با نشستگان در خانها رضوا بان یکونوا مع الخوا
لف وطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون خرسند شدند و راضی گشتند بانکه باشند
از زنان و پس ماندگان و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان از نفاق یعنی بجهت
نفاق لطف از ایشان باز داشته شده پس ایشان فهم نمیکنند آنچه برا که در جهاد است
انوار سعادت و آنرا که تخلف کردند از آثار شقاوت لکن الرسول والذین آمنوا
معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئک لهم الخیرات واولئک هم
المفلحون لیکن فرستاده خدای تعالی و آنانکه ایمان آورده اند با او یعنی در خدمت
او جهاد کردند بمالهای و نفسهای خود و آن گروه ایمان آورده اند مر ایشان راست
نیکوییهای هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا بهشت و کرامت در عقبی و آن قوم
ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم جنات تجری
من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم آماده ساخته است
خدای تعالی برای ایشان بوستانها که میرود از زیر ساکنی ابالی آن جویها جاوید
باشند کان در آن آنست رستگاری بزرگ و فیروزی تمام وجاء المعذرون
من الاعراب لیؤذن لهم وقعد الذین کذبوا الله ورسوله سیصیب
الذین کفروا منهم عذاب الیم وآمدند در وقت توجه تو بغزوه تبوک از عذرگو
یندگان از بادیه نشینان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال و این عذرها گفتند تا
دستوری دهند مر ایشان را در تخلف و بنشیند آنانکه دروغ گفتند با خدای تعالی و رسول

او در ادعاء

او در ادعاء ایمان مراد مومنان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند منافقان زود باشد
که برسد آنانکه کافر شدند از اعراب عذاب مؤلم بقتل در دنیا یا سوختن در عذاب آخرت
لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج
اذا نصحوا لله ورسوله ما علی المحسنین من سبیل والله غفور رحیم
نیست بر ناتوانان و عاجزان و بیماران و معلولان و نه بر آنانکه نیابند چیزی را که
نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون جهینه و مزینه یعنی برین سه طایفه نیست
اگر باز ایستند از غزوه چون نیک خواهی نمایند و فرمان برند خدای را و رسول او را و نصح
اصلاح فعلیست باخلاص نیت نیست بر نیکوکاران که ناصحانند هیچ عتابی و ملامتی و
خدای تعالی آمرزنده است که بعضی از غزوه باز مانند مهربانست که معذور را اذن رخصت
قعود دهد ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احملکم علیه تولوا
واعینهم تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون هیچ معاتبی نیست بر آنها
که از درماندگی چون بیایند بسوی تو درخواست کردند تا ایشان را دستوری دهی و
با خود بحرب بری گفتی تو که درین وقت نمی یابم چیزی که شما را سوار کنم بر آن برگشتند
از پیش تو بچشم گریان و میریختند اشک را از روی اندوه بجهت آنکه نمی یافتند آنچه خرج
کنند در آن سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که ببارگاه نبوت پناه
آمده گفتند یا رسول الله ما را فرمان جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبی عنایت فرمای
تا بر آن سوار شویم و بغزوه آییم آنحضرت فرمود که آنچه هیچ نمیدیدی یابم ایشان گریان
از پیش آنحضرت بیرون آمدند و بعضی ایشان را زاد و توشه دادند و همراه بردند حق
سبحانه و تعالی میفرماید که برین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست انما
السبیل علی الذین یستأذنونک وهم اغنیاء رضوا بان یکونوا مع الخوالف
وطبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون جز این نیست که معاتبت و علامت بر
آنانست که ایشان از تو دستوری میجویند در باز ایستادن و حال آنکه ایشان توانگرانند

و زاد و مرکب ایشان آماده است راضی شدند بآنکه باشند با زنان و فرزندان و
مهر نهاد خدای تعالی از خذلان بر دلهای ایشان پس ایشان نمیدانند خاتمت عاقبت
خود را و عقوبتی که بدین فرمان مرتب است الجزء احدی عشر یَعْتَذِرُونَ اِلَیْکُمْ
اِذَا رَجَعْتُمْ اِلَیْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللّٰهُ مِنْ اَخْبَارِکُمْ
وَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ فَیُنَبِّئُکُمْ
بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ القصه اعتذار خواهند کرد منافقان بسوی شما یعنی عذر خواهند
خواست از تخلف چون بازگردید از تبوک بسوی ایشان و بمدینه باز آیید بگو محمد عذر
مخواهید بمعاذیر منافقان کاذب برای آنکه ما باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق
نخواهیم کرد بجهت آنکه بتحقیق خبر کرده است ما را خدای تعالی از اخبار و احوال شما که چرا
نیامدید و قصد شما چه بود و ببیند خدای تعالی کار شما را و فرستاده او را اینکه خواهد
دید که از نفاق توبه میکنید یا بران ثبات میورزید پس بازگردانیده خواهید شد
در قیامت بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر پس خبر خواهد
داد شما را بآنچه بودید میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار توبیخ
و عقاب خواهد بود سَیَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَکُمْ اِذَا انْقَلَبْتُمْ اِلَیْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ ۵
فَاَعْرِضُوا عَنْهُمْ اِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۵ جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ ۵ زود خمس
باشد که سوگند خورند بخدای تعالی برای شما چون بازگردید از سفر بسوی
ایشان و از اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان که بعد از
رجوع پیغمبر صلی الله علیه وآله و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج
قادر نبودیم حق تعالی میفرماید که سوگند میخورند بنه تا روی بگردانید از عتاب
و سرزنش ایشان پس اعراض کنید از ایشان ولیکن از دید بیه‌سنی که ایشان پلیدند
و نکوهیده توبیخ و ملامت که بسبب میل تو برو انابت در حق ایشان مفید نیفتد
زیرا که خبث ایشان مانند تطهیر نیست و جای ایشان دوزخ است پاداش آنچه بودند که

کسب میکردند

کسب میکردند از کفر و نفاق یَحْلِفُونَ لَکُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَاِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ
لَا یَرْضَی عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ سوگند میخورند منافقان برای شما تا بدان خشنود
شوید از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی جد از رجوع آنحضرت سوگند یاد
کرد که دیگر در هیچ سفری از پیغمبر تخلف نکند و عبد الله ابی سرح نیز اینچنین حق تعالی
میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدای پس اگر
خشنود شوید ای مؤمنان از منافقان دروغگوی پس بدرستی که خدای تعالی خشنود
نمیشود از گروه فاسقان اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَنِفَاقًا وَاَجْدَرُ اَلَّا یَعْلَمُوا حُدُودَ
مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَی رَسُولِهِ وَاللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ بادیه نشینان اعراب حوالی مدینه
اند تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی کفر و نفاق
ایشان از اهل حضرت بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست
و خواست نکرده اند و مشابهت با وحوش بیشه دارند و سزاوارترند بآنکه ندانند
حدود خدای تعالی را بآنکه فرو فرستاد به پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع و خدای
تعالی داناست بآنچه در دلها اهل بدو و حضر و اصحاب وبر و مدر است حکم کننده است
آنچه را که تقدیر فرموده در شرایع و بر آنچه مرتب است از جزا وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ یَتَّخِذُ
مَا یُنْفِقُ مَغْرَمًا وَیَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوَائِرَ عَلَیْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ
و از منافقان اهل بادیه کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمارد آنچه نفقه مینماید
و صدقه میدهد تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را عقوبت و غرامتی میشمارد و چه
بران امید ثواب ندارد و بر یاد تعصب نفاق میکند و انتظار میبرد بشما گردشهای روز
گار را یعنی آنرا که دولت اسلام بنکبت مبدل شود و رونق کار مسلمانان برگردد تا
از نفاق خلاص یابند ایشان را گردش بد و نکار ایشان منقلب شود و خدای تعالی
شنواست مر آنرا که بزبان می آورند داناست بآنچه در دل می آورند وَمِنَ الْاَعْرَابِ

من يؤمن بالله واليوم الآخر ويتخذ ما ينفق قربات عند الله وصلوات الرسول
ألا إنها قربة لهم سيدخلهم الله في رحمته إن الله غفور رحيم واز اهل
بدو کسانی هستند که میگروند بخدای تعالی و بروز بازپسین مراد آنست که بخدای
تعالی و قیامت میگروند و نفقه فرا میگیرند آنچه نفقه میکنند در جهاد با صدقات اسباب تقرب
خدای تعالی یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بسوی
الهی و بدعای پیغمبر که پیوسته متصدقانرا بخیر و برکت دعا میکرد و آمرزش میطلبید
چنانچه آنحضرت فرمود که اللهم صل علی آل ابی اوفی بدانکه نفقات ایشان با صلوات رسول
سبب نزدیکیست ایشانرا بدرگاه ربانی زود باشد که در آرد خدای تعالی ایشانرا در
بهشت خود که محل نزول رحمت است بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر صدقات
مهربان بر متقربان والسابقون الأولون من المهاجرين والأنصار والذين
اتبعوهم بإحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه وأعد لهم جنات تجري
تحتها الأنهار خالدين فيها أبدا ذلك الفوز العظيم و پیشی گیرندگان پیشینان
یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مؤمنان از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت
کردند و بمدینه آمدند آنانند که ایمان آوردند و تصدیق کردند و ثابت ماندند بر
ولایت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه از انصار یعنی آنها
که از ساکنان مدینه مهاجرانرا یاری میدادند و مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی شش نفر
و اهل عقبه ثانیه هفتاد تن بودند با آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند
قبل از بیعت عقبه ثانیه و آنانکه متابعت کردند سابقانرا بایمان و طاعت مراد جماعتی اند
که بر سابقان کردند که مذکور شدند و گفته اند هرکه متابعت ایشان کند که بر طریق اهل
بیت ثابت اند تا بروز قیامت در رضا داخل است خشنود شد خدای تعالی بقبول
طاعت ایشان مقرر است که بی محبت اهل البیت صلوات الله علیهم طاعت هیچ کدام مقبول

نیست چه جای آنکه اگر در عبادات ذکر ایشان نکنند آن عبادت مقبول نیست و خشنود شدند
ایشان از خدای تعالی بآنچه یافتند از نعیم دینی و دنیوی و آماده کرد خدای تعالی
مر ایشانرا بوستانهای که میرود در زیر درختان آن جویهای جاوید باشند تاکید
خلود است آن فیروزی بزرگ و رسیدن بمقام مراد ومن حولكم من الأعراب منافقون
ومن أهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتين ثم
يردون إلى عذاب عظيم و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند از اهل وادی منافقانند
چو اسلم و اشجع و غیر ایشان بمرتبه که کلمه شهادت میگویند و بنماز و روزه قیام مینمایند
و از اهل شهر شما نیز قومی اند که اتفاق کرده اند و اقامت نموده بر نفاق مثل عبد الله
بن ابی و جد بن قیس و معتب بن قشیر و ابو عامر راهب و اتباع ایشان در ستوهی بایشان
شده بمرتبه که تو ای محمد با وجود بود و صدق و کمال فراست خود نمیدانی ایشانرا یعنی کفررا
در دلهای خود پنهان داشتند و آثار ایمان بظهور می آرند پس تو ایشانرا بالعیان نمیشناسی
و ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا دو نوبت
یکی بفضیحت در دنیا چنانچه سدی روایت کرده از ابی مالک که پیغمبر صلی الله علیه و آله
روز جمعه خطبه میفرمود بعد از آن گفت یا فلان بیرون رو از مسجد که تو منافقی و یا فلان
بیرون رو که تو نیز منافقی تا چند کسرا بیرون کرد و فضیحت شدند ایشان دیگر بعذاب
قبر یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد نفس باز گشته شوند در قیامت بعذاب بزرگ
که آتش دوزخ است و بحقیقت بعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از دولت
لقاء ربوبیت هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست وآخرون
اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا عسى الله أن يتوب عليهم
إن الله غفور رحيم و قوم دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان و بیامیختند بکردار نیک یعنی

تخلف
غزوه‌ها که باتفاق پیغمبر از ایشان در وجود آمده بود و بعمل بد دیگر که از تبوک زنده
نمودند شاید آنکه خدای تعالی توبهٔ ایشان را در پذیرد و بدرستی که خدای تعالی امر
است هر تایب را مهربانست بتفصیل بود و آن قوم مالهای خود را بحضرت نبوت پناه
آورده گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز مانده‌ایم
اینها را فرا گیر و در راه خدای تعالی تصدیق فرمای آنحضرت فرمود که من باخذ مال
شما مامور نیستم این آیه نازل شد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ
بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فرا گیر از مالهای ایشان
زکوة فریضه که پاک میکرد اند ایشانرا از گناهان یعنی فرا گیر ناپاکی ایشانرا از ذنوب
و افزونی ده صفات ایشانرا و بعضی تخصیص کرده اند دعا را بالصلوة که صریح قرآنست و فعل
پیغمبر که در حق ابی اوفی فرمود که اللهم صل علی ابی اوفی و علی آل ابی اوفی آورده‌اند
که جایز است بلفظ دیگر مثل جزاک الله فیما اعطیت و بارک فیما ابقیت و مانند آن بسبب
ترادف و بجهت عدم قائل بفرق و خدای تعالی شنواست دعای ترا داناست باستحقاق آن
مر ایشانرا أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ
أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ آیا نمیدانند این تایبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندانسته
آنرا که خدای اوست که قبول میکند توبه را از بندگان خود و فرا میگیرد یعنی قبول میکند
صدقهای ایشانرا و نمیدانند آنرا نیز که خدای اوست توبه پذیرنده مهربان بر توبه
کننده وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و بگو عمل کنید ای تایبان یعنی بعد از
قبول توبه استقامت ورزید بران یا میگوید ای گروهی که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید
امر تهدید است پس زود باشد که ببیند خدای تعالی کار شما را از خیر و شر و فرستادهٔ او
و گروندگان نیز ببینند و زود باشد که باز گردانیده شوید بعد مرگ بسوی دانای نهان

واشکارا

ن
واشکارا پس بیاگاهاند شما را بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی بمجازات باشد بران
وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
و دیگران از متخلفان تاخیر کرده شدگانند و باز داشتگان برای فرمان خدای تعالی در
بارهٔ ایشان یا عذاب کند خدای تعالی ایشانرا اگر اصرار کنند بران گناه و یا توبه دهد ایشانرا
که ندامت ورزند و خدای تعالی داناست بر جای ایشان حکم کننده است بران آورده‌اند که
دوازده تن از منافقان و احزاب ایشان بسخن ابوعامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی
بنا کردند و عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بوده در علم توریة و انجیل مهارت تمام
داشت و بنبوت نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت
فرمود اهل آنجا شیفتهٔ جمال او شده از صحبت ابوعامر رمیده کسی پروای او نکرد و عامر
را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مشغول شده بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخت
و بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده تیری بر لشکر اسلام انداخت و آنحضرت
او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شده از آنجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک
روم رفت و میخواست که از روم لشکر ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان
که شما در مقابلهٔ مسجد قبا در محلهٔ خویش برای من مسجدی سازید که چون بمدینه آیم آنجا با
فاده علم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر چون عازم غزوهٔ تبوک شده
تابیان ایشان گفتند یا رسول الله برای ضعیفان و بیمارگان وقت سرما و باران تنگی مسجدی
ساخته‌ایم والتماس میکرد که در آن مسجد نماز گزاری و غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ
نماز آنحضرت مهم خود را استحکامی دهند آنحضرت در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه
غزوه‌ایم تا باز آیم و بوقت باز گشتن جبرئیل نزول فرمود و این آیه آورد وَالَّذِينَ
اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

وآنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی برای ضرر مؤمنان و ستیزهای ایشان و تقویت
کفری که آنرا اضمار میکنند و برای تفرقه افکندن میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع میباشند
و برای انتظار مرآنکس را که حرب کرد با خدای تعالی و با رسول او پیش از بنای این مسجد
مراد بو راهب عامر است که احد و حنین بجنگ حاضر شدند و هر آینه سوگند میخورند
چون کسی گوید که چرا این مسجد را ساختید که ما نخواستیم از بنای این مسجد مگر خواستن
نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا و خدای گواهی میدهد که ایشان در دروغ گویانند
در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ
فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ مایست برای نماز
در آن مسجد هرگز چون این آیه نازل شد آورده اند که آنحضرت مالک بن دخشم خزاعی
و جمعی را طلبید و فرمود که بروید باین مسجد و فرود آرید و بسوزانید رفتند و چنین
نمودند ایشان عود نمودند بعد از آن آنرا کناسه ساختند مردار و خاکستر بر آن میریختند و ابو
عامر بشام رفته در وادی از آنجا مرد حق تعالی نهی فرمود از قیام در وی که مستلزم نهی است
از نماز در وی میفرماید که هر آینه مسجدی که بنا نهاده شده است بر تقوی و پرهیزکاری
از روز نخستین مراد مسجد حضرت پیغمبر است و اشهر و اظهر آنست که مسجد قباست در محله
بنی عمرو بن عوف و علی بن ابراهیم رحمه الله نیز در تفسیر این را آورده که حضرت پیغمبر
اول که بحوالی مدینه رسید بمسجد قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود تا امیر
المؤمنین صلوات الله علیه باتباع فرمود و انتظار آمدن آنحضرت میکشید تا در مدینه
داخل شود و در آن محل اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت
رسول در آنجا نماز گذارده است حق تعالی میفرماید که آن مسجد که اساس آن بتقوی است
سزاوارتر است آنست که قیام کنی در وی از برای نماز در آن مجموس بر تقوی
مرد اننکه از پاکیزه طینتی دوست میدارند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بطهارت

باشند

باشند و گفته اند که بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیه پیغمبر صلی الله علیه و آله
از اهل مسجد قبا پرسید که آنکه طهرست که حق تعالی بر شما ثنا گفت جواب دادند که آبرا
با احجار جمع میکردیم در استنجا و نزد جمعی مراد تطهیر است از معاصی و خصال مذموم و
خدای تعالی دوست میدارد پاکی پرهیزکاران را أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ
وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیا هر کس که اساس انداخت بنای دین خود را
بر ترسکاری از خدای تعالی و طلب خشنودی او بهتر است یا آنکه اساس نهد بنای
امور دین خود را بر کناره رودی که زیرش بر رود سیل تهی شده و ظاهرش بر جای ایستاده
و شکافته شده و نزدیک بافتادن باشد و اینچنین زمین سست ترین قواعد باشد
و چون بر آن بنا کنند پس آن زمین سست گردد و در افتد بنا یا بانی آن در آتش دوزخ
روایتست که قطعه از مسجد ضرار کندند پر دود می آمد از دود سیاهی و این مثلست
از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطل نهاده اند و مال ایشان رجوع باشد
بدوزخ و خدای تعالی راه نمی نماید یعنی در وادی خذلان میگذارد ستمکاران را و بآنچه
مقصود ایشانست نرسند لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ
قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ همیشه هست بنای ایشان آن بنائی که بنیاد نهادند آنرا بر
اغراض فاسده بسبب شک و نفاق که در دلهای ایشانست زاید بر شک و نفاقی که دارند
حق تعالی میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطه تزاید شک و نفاق ایشان
یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب مگر آنکه
پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در ایشان نماند و خدای
تعالی داناست بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حکم کننده است بجزای آن بر
وجه حکمت إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ

یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة
والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی
بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم بدرستی که بخرید خدای تعالی از گرویدگان
نفسهای حیوانیه اماره ایشانرا که مرتکب جهاد شوند و مالهای ایشانرا که در راه وی
نفقه کنند بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت چون در بیع و شری چهار چیز معتبر است بایع
و مشتری و مبیع و ثمن اینجا نفوس عاقله مطمئنه است و مشتری حق جل وعلا و مبیع
نفوس حیوانیه است و ثمن جنت است و مراد ازین اشتری ابدال نفوس حیوانیت
است بهشت پس استعاره کرده اند از برای او اشتری را و استعاره مبالغه است
در تشبیه مثل زید کالاسد است و در مبالغه گویند زید اسد است و اینجا شری حقیقی
نیست زیرا که حق تعالی مالک مبیع و ثمن و بایع است و همه از آن اوست پس این تحریض
است در غزوه و جهاد و فایدهٔ عظیم او یعنی ای بنده تو از بذل کردن نفس و مال
و من از عطا دادن بهشت پس و آن نفس مایهٔ شور و شر است و مال سبب طغیان
و غرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب بستان و
بعد از بیان اشتری بیان ما لاجله للشری میکند و میفرماید که کارزار میکنند این
مؤمنان که نفس ایشان خریده است در راه خدای تعالی و طلب رضای او پس گاهی
میکشند دشمنان او و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعده داده است خدای تعالی ایشانرا
بدین بیع و شری وعده دادن ثابت و باقی که خلاف نیست در آن در توریة و انجیل
و قرآن و این دلیلست که اهل توریة مامور بوده اند بقتال و کیست وفا کننده تر
بعهد خود از خدای تعالی که کریمست و کریم خلاف در وعده روا ندارد چه آن قبیح است
و بر وی قبیح محال بود پس شادمان باشید بخرید و فروخت خود از آنکه مبایعه کرده اید
بآنکه دادید شی حقیر فانی را و فرا گرفتید خطیرهٔ باقیرا و آن بیع او رستگاری بزرگ

کست التا

کست التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون
الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله و
بشر المؤمنین ای مؤمنان رجوع کنندگانند بحق تعالی بتمامی پرستندگان حق با
خلاص یا قایم بشرایط خدمت ستایندگان حق را بآنچه بدیشان رسد از سرا و ضرا
یا شناسندگان نعم الهی حمد هر لحظه و طرفه و روزه داران یا شرایطش یا سیر کنندگان
در طریق یا بیرون آیندگان از بادیهٔ نفس و روندگان بسر منزل انس و رکوع کنندگان
کان در نماز یا خضوع آرندگان بر درگاه بی نیاز سجود کنندگان در صلوة یا طالبان
قرب رفیع الدرجات فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت و باز دارندگان از کفر و
معصیت و مخالفت و او در ثانیه یا برای تضاد است میان امر و نهی چون ثبات و
ابکار یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شیء واحدند و هر یک باید که
متضمن باشد و نگاهدارندگان مر احکام خدایرا که اصلا فرو گذاشت در آن نکنند و
بشارت ده مؤمنانرا که بدین صفات موصوفند و بدین سمات معروف و وضع مظهر
دلیلست بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم
و تکثیر آن و در تفسیر علی بن ابراهیم علیه الرحمه مذکور است که متصف باین صفات ائمه
معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا
للمشرکین صحیح نبود و روا نباشد پیغمبر را و آنانرا که گرویده اند طلب آمرزش کنند
برای شرک آرندگان ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب
الجحیم و اگرچه باشند آن مشرکان خداوندان قرابت از پس آنکه روشن شود ایشانرا
آنکه ارباب شرک ملازمان دوزخند وما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن
موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه ان ابراهیم لاواه
حلیم و نبود آمرزش خواستن ابراهیم از برای آنکه عزله پدر او بود مگر از برای

وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعده کرده بود آزر را آنجا که گفت استغفر لک
ربی در تفسیر علی بن ابراهیم آورده که وعده داد آزر ابراهیم را که من ترک بت
پرستی خواهم کرد و ایمان آورد پس ابراهیم استغفار میفرمود از برای او و نا بدین
پس آن هنگام که روشن گشت مر او را که آزر دشمن است مر خدای را یعنی بر کفر مرد
و ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد که ایمان نخواهد آورد و بیزاری کرد از وی و
قطع استغفار نمود بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود کنایت از رقت قلب
و کثرت ترحم و بردبار بود وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی
یبین لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم و نیست خدای تعالی که قومی را
ضایع و تباه کرداند یا ایشان را بگیرد چنانکه اهل ضلالت را بعد از آنکه راه نمود
ایشان را باسلام تا وقتی که روشن کرداند بر ایشان آنچه واجبست که از آن پرهیز
کنند و گفته اند این آیه در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش
از تحریم بعض چیزها ساغر اجل نوشیدند پیغمبر ترسید که بر ایشان از آن کارها که
کرده اند گرفت بدرستی که خدای تعالی همه چیزها از احوال اول ایشان و آخر ایشان
دانا است ان الله له ملک السموات والارض یحیی ویمیت وما لکم من
دون الله من ولی ولا نصیر بدرستی که خدای تعالی مر او راست پادشاهی
آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند بی مانعی و مانعی زنده کرداند بندگان را
و بمیراند زندگان را و نیست شما را ای مومنان بجز از خدای تعالی کارسازی و نه یا
ری و مددکاری و میشاید که خطاب با کفار باشد و میفرماید که خدای را پرستش کنید
که شما را بغیر وی متولی امر نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری نه که عذاب
از شما باز دارد لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین
اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم

تاب علیهم

تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم بدرستی که توبه پذیرفت خدای تعالی و بقول
باز گشت بر پیغمبر خود بجهت اذن امر و منافقان را در تخلف که ترک اولی بود در
پذیرفت خدای تعالی از پیغمبر خود توبه را و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان
که کاره بودند مر غزوه تبوک تطبیع نه بعناد و آنانکه پیروی کردند پیغمبر را در
زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بوده
هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که دو کس روزی یک خرما بسر بردند
و هم در آب که با وجود قلت مراکب شتری میکشتند برطوبات اجواف و امعاء آن دهن
خویش را تر میساختند و هوا بغایت گرم میکذشت پس حق سبحانه و تعالی صفت میکند
که در زمان تنگی متابعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میکردند از پس آنکه نزدیک
بود که از غایت عسرت و دشواری میل کنند و از جای برود دلهای گروهی از ایشان
یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز کردند یا از متابعت آنحضرت دست بدارند
بواسطه شدت و مشقت پس خدای تعالی درگذشت از آنانکه قلوب ایشان از ثبات
بر ایمان میل کرد بدرستی که خدای بسیار رافت است که از آنچه صادر از ایشان شود چون توبه
کردند مهربانست بتفضیل بر ایشان وعلی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت
علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجا من الله
الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم و دیگر توبه داد
و ببخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان
موقوف بحکم الهی بود که قبل از این سبق ذکر یافت که مرهم کعب و هلال و مراره در تاخیر
افتاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه
ننماید و بعد از چهل روز فرمود که تا از زنان خود دور شدند هلال بجهت که مرد پیر
و ضعیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد تا وقتی که تنگ شد

بر ایشان دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود
و دانستند آنکه پناهی نیست از خشم خدای تعالی مگر هم بوی و آمرزش خواستند از کرم
وی پس چون در ماندند به بیچارگی خود در انابت شدند توفیق توبه داد خدای تعالی
ایشان را تا توبه کردند و بحق بازگشتند بسبب صدق نیات ایشان بدرستی که خدای تعالی
اوست قبول کننده توبه از تائبان و متفضل است برحمت بایشان یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللّٰهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای تعالی در مثل
این فعل که مخالفت امر باشد و مداومت کنید و باشید با راستگویان در اقوال
و افعال و در تفسیر علی بن ابرهیم رحمه الله مذکور است که باشید با علی بن ابی طالب
علیه السلم و دلیل برین آنکه حق تعالی فرمود رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا و منتظر علی بن ابی طالب است
علیه السلم چه ظاهر امر از برای وجوب است پس لابدست که صادق آن مقرر و معین باشد
تا تکلیف ما لا یطاق نباشد و ایشان اهل عصمت اند که ائمه معصومین اند صلوات
الله علیهم اجمعین مَا کَانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا
عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَلَا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ لَا یُصِیبُهُمْ
ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَلَا یَطَئُونَ مَوْطِئًا یَغِیظُ الْکُفَّارَ
وَلَا یَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیعُ
أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ روا نیست و نشاید مر اهل مدینه را و آنانکه گرد اگرد ایشانند از
بادیه نشینان آنکه تخلف کنند و باز پس روند از حکم رسول خدای نهی است در
صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج
آنحضرت بجانب تبوک و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود یعنی خویشتن را دادنی
کنند و خود را بر طرف دادند از کشیدن آنان رنجها که آدمی کشد چه نفس نفیس آنحضرت

نزد حضرت

نزد حضرت عزت عزیزتر و گرامی تر از نفسها است پس هرگاه که او شدت بر نفس خود
نهد در طریق حق تعالی لازم است بر سایر نفوس که مضایقه نکنند و تن آسانی
نگزینند روایتست که ابو خیثمه انصاری در مدینه مانده بود بعد از چند روز که عزیمت
رسول صلی الله علیه و آله بگذشت روزی بخانه آمد و او دو زن داشت زنان او هر
یکی بر عریشی نشسته بودند و آن را آب زده و طعامهای نیکو ترتیب داده ابو خیثمه
بایستاد و در زنان نگریست و آن ترتیب را ملاحظه کرد گفت روا نباشد که رسول خدای
در بیابان در شدت حرارت در مانده بود و من در سایه خنک آب سرد و طعام لذیذ
خورم بخدای که در عریش نیایم و آب و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق شوم
پس اندک زادی برداشت و روی براه آورد و در منزل تبوک بآنحضرت ملحق شد
آنحضرت شاد شد از قدوم او و از برای استغفار کرد و چنانچه میفرماید از وجوب متابعت
و ترک تخلف بسبب آنست که ایشان با رسول باشند نرسد ایشان را تشنگی و رنجی و گرسنگی
در راه خدای تعالی و نه سپرند مکانی از اماکن کفار که بسم اسب یا کف شتر یا بسرون
که آن بخشم آورد کافران را و نیابند از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسیر و نهب و
کسر و جراحت و هزیمت مگر نوشته شود برای ایشان بآن کردار شایسته یعنی هر یک
از ینها که بایشان رسد مستحق ثواب عظیم شوند بدرستی که خدای تعالی ضایع
نمیگرداند و تباه نمیکند مزد نیکوکاران از مجاهدان و غیر آن وَلَا یُنْفِقُونَ نَفَقَةً
صَغِیرَةً وَلَا کَبِیرَةً وَلَا یَقْطَعُونَ وَادِیًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ
مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ و نفقه نکنند نفقه خود اندک چون علاقه تازیانه یا نعل اسبی یا صاع
خرمایی که بدهند و نه نفقه بزرگ چنانچه از پیش گذشت که بیش و کم آورده اند
برای رفتن بتبوک و قطع نکنند در مسیر خود هیچ ممر آب و سیل را از زمینی است

یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آن کوشش
برای آنست تا جزا دهد خدای تعالی نیکوتر آنها که در راه حق عمل میکردند و چون آن حق
را جزا دهند جزای حسن بر بنای الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن و نیز آیت دلالت
میکند بر آنکه هر تعبی و تشنگی و گرسنگی و انفاقی که حاصل شود در راه حج یا زیارت یکی
از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم یا طلب علم یا هر طاعتی که باشد نوشته خواهد
شد برای ایشان ثواب و مکافات و اگرچه حاصل نباشد غایت آن وما کان المؤ
منون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین
ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون و روا نیست و نشاید
مؤمنان را آنکه بیرون روند بغزوه همه ایشان چه امر معیشت مختل میماند پس چرا بیرون
نروند از جمع کثیر از ایشان مراد قبایل و اهل و بلاد اند گروهی اند که بجهاد روند
و باقی تخلف نمایند تا طلب دانش کنند در دین و فقه آموزند اکثر بر اینند که ضمیر
لیتفقهوا عاید بفرقهٔ باقیه است که در خدمت حضرت بودند چه ایشان مشاهدهٔ
وحی و تنزیل میکنند و ضبط مینمایند آنچه حادث میشود از شرایع پس اینجا لابد است
از اضمار تقدیر چنین باشد که گروهی که بجهاد روند و گروهی اقامت کنند تا این
گروه فقه آموزند و تا بیم کنند و گروهی بیرون روندهٔ قوم خود را باز کرد اند
از غزوه بسوی ایشان تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند از آن
آنچه ایشان غلبهٔ مسلمانانست بر مشرکان مشاهده میکنند یا وجودی که مؤمنان اند
یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم
غلظة واعلموا ان الله مع المتقین ای آنکسانی که گرویده اید کارزار کنید
با آنانکه نزدیک شما اند از ناگرویدگان مثل یهودی که در حوالی مدینه میباشند
و گفته اند اهل روم مراد اند که در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینه

است و بدهر

است و بدهر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک باید که بیابند کافران و فهم کنند از شما
درشتی بنسبت خود یعنی درشتی در مقابل قبل از قتال یا شدتی و صبری بر مقاتله یا سختی
در حین مجادله و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکار است بحفظ و اعانت واذا ما انز
لت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم
ایمانا وهم یستبشرون و چون فرستاده شده از قرآن پس از منافقان کس هست که گوید
با منافقان دیگر از روی انکار و استهزا با ضعفای مؤمنان کیست از شما آنکه بیفزود اندر
این سوره گروهی یعنی آنکس کدام است که این سوره با یمان و یقین و ثبات
او در دین افزود یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطهٔ تدبر در این سوره یعنی
ایمان بدین سوره منضم گشت یا ایمان ایشان زیاده کرد پس آنانکه گرویده اند
پس زیاده کرد این سوره ایشان را بسورهای و ایشان شادمان شوند بر نزول آن
بسبب زیادتی کمال و واسطهٔ ارتفاع حال ایشانست واما الذین فی قلوبهم مرض
فزادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون و اما آنانکه در دلهای ایشان
بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام و عداوت سید انام است پس
زیادتی میکند این سوره ایشان را شکی مضموم شک ایشان در سورهای دیگر شک
داشتند پس شک ایشان در این سوره انضمام یافت بدان شک بیفزود ایشان را
بکفر و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند و ایشان
کافر بودند اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ثم لا
یتوبون ولا هم یذکرون آیا نمی بینند این منافقان آنکه ایشان مبتلا میشوند
باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا بنفاق و کذب ایشان ظاهر میشود در
میان مسلمانان در هر سالی یکبار یا دو بار پس توبه نمیکنند از نفاق و نه پند میگیرند
واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یراکم من احد ثم انصر

فوا

صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون وچون فرود آمد سورتی از قرآن
که دران عیب ایشان مذکور بود نظر کنند بعضی از ایشان بسوی بعضی دیگر یعنی بچشم
یکدیگر اشارت کنند از روی انکار و سخریت بدان سوره یا از راه خشم و سخط
باستماع عیوب خود یا سفاهت عیون ایما میکنند بفرار از مجلس و باهم گویند آیا هیچ بیند
یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند که اقامت کنند و اگر
نه بیند برخیزند پس باز گردند از مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بگردانید
خدای تعالی دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول ایمان یا از همه نیکوییها بسبب اختیار
کردن ایشان باطل را بر حق این کلام خبر است و احتمال دعا دارد یعنی بگرداند خدای
تعالی دلهای ایشان را از خیرها بسبب آنکه ایشان گروهی اند که در نمی یابند حق را و فهم
نمیکنند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم با
لمؤمنین رؤف رحیم هر آینه بتحقیق و راستی که آمد بشما ای آدمیان فرستاده
بحکم خدای تعالی از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطه نمایید
و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسول از شما متکلم بلغت شما
یا از قبیله شما ابن عباس رحمه الله فرموده که هیچ قبیله نبوده در عرب الا آنکه آنحضرت
سر رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قرآت اهل بیت علیهم السلم من انفسکم بفتح فا
خوانده یعنی از فاضلترین و شریفترین و نفیسترین شما یم در حسب و هم در نسب دشوار
است برو آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده اند آنرا صفت
رسول دانند و معنی علیه ما عنتم برین فرود آورند بد است آنچه بکنید از گناه یعنی اعتنا
آن بروی است روز قیامت که شفاعت تدارک آن خواهد نمود وصفت دیگرش
آنکه حریص است بر ایمان شما و بگرویدگان مهربان است و بخشاینده حق تعالی هیچ
پیغمبر را اینجا بر دو اسم از اسمای خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را خود را فرمود

کر ان الله



کر ان الله بالناس لرؤف رحیم و در بارهٔ وی گفت بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا
فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم پس اگر
برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری پس تو
بگو بسنده است مرا خدای تعالی که شما را کفایت کنم مرا بر شما غالب سازد و هیچ
معبودی سزا نیست غیر وی بر وی توکل کردم و کار خود باوی گذاشتم و اوست
پروردگار عرش بزرگ مراد ملک عظیم است اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی
است یعنی الخدای که عرش با آن همه عظمت که هست و او را هست که هزار رکن دارد
بروایتی سیصد هزار ساله راه همه آن مملو از حافات و صافات بقدرت کامله
نگاه میدارند قادر است که مرا از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان
و ناصر سر افکندگان اوست تعالی و تقدس عز شانه سورة یونس مکیة مائة و تسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الر تلک آیات الکتاب الحکیم الر احروف مقطعه است بقول ابن زید
اسامی سوره اند و علم الهدی رحمه الله فرموده که حق تعالی نام نهد سوره
را بهر چه خواهد و ابن عباس رحمه الله گوید انا الله یعنی منم خدای که می بینم
منم بیننده بکرده بعلم ازلی خود گوید لا رب غیری یعنی پروردگاری نیست غیر من
و در بحر الحقایق آورده که هر حرف اشارت است از حق بحبیب وی میفرماید که سوگند
میخورم بالاء من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برافت من با امت تو تا
ابد جواب قسم چیست این سوره آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت یا محکم که در وی تناقض
و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بتغییر وی قادر نبود ابن
عباس فرموده که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه و آله تأکید یافت و حضرت
عزت عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش انکار نمودند

وگفتند عجیبست که خدای تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله یتیم
ابوطالب اختیار کند و حال آنکه این دو امر هیچ عجیب نیست یکی رسولی از آدمیان که
و دیگر یتیم بودن وی چنانچه میفرماید أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ
مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ
قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ آیا هست مردمان را شگفتی آنکه ما وحی کردیم
بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیله ایشان چه جنس را بسوی جنس میل باشد
که اگر ملک میبود همان بایستی بصورت بشری متمثل شد که پس موجب تعجب نباشد
و حصول وحی آنکه بیم کن مردمان را از عقوبت الهی تعمیم کرد انذار چه هیچکس خالی
از صفتی نباشد که او را انذار نباید نمود الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت
را باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست و مقدم داشت
انذار را بر تبشیر زیرا که انذار تحذیر است از فعلی که سزاوار نباشد و تبشیر ترغیب است
از فعلی که سزاوار باشد و تخلیه مقدم است پس فرمود مژده ده آنان را که بگرو
ویده اند بآنکه مر ایشان راست پیشروی نیک نزد پروردگار ایشان گفتند ناگرویدگان بعد
از آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان بنمودن خوارق عادات بدرستی که این
دو مرد جادویست آشکارا و در این دلیلست بر عجز ایشان و اعتراف بآنکه قاصرند
از معارضه إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ
اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ
رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بدرستی که پروردگار شما الله است آن خداوند
یکه بقدرت بی فتور و حکمت بی قصور بیافرید آسمانها و زمینها که بزرگترین اجسام
این عالمند بمقدار شش روز از ایام دنیا پس مستولی شد بر عرش که اعظم مخلو
قاتست میاندیشد امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را بر وجهی که

میخواهد

میخواهد نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت مگر پس از دستوری دادن
خدای تعالی مر او را در شفاعت این کلام رد شفاعت بتانست که شفعاء ما عند الله
میگفتند و اثبات شفاعت ما دون آنجا بنحق یدبر الامر اشارتست باستقلال
او در تصرف درجات مبدء و ما من شفیع عبارت از استقلال او در ظرف
معاد آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلاء پروردگار شماست
نه غیر او چه غیر را با او در این صفتها شرکت نیست پس او را بیگانگی پرستید آیا
نمیکنید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ
جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ
أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسوی اوست بازگشت شما همه بموت و نشور در بعث او
آماده باشید جواب و سؤال او را وعده داد شما را خدای تعالی وعده دادنی
درست بدرستی که خدای تعالی در اول بیافرید خلق را باز بعد از مردن زنده
گرداند و بر مقصود از مبدء و اعاده ثواب و عقاب است تا جزا دهد آنان را که
گرویده اند و عملهای پسندیده کرده اند بعدل خود یا مکافات کند ایشان را بعدل
ایشان یعنی برعایت عدل کرد را امور فرموده یا شدند بایمان ایشان چه ایمان تعدیل
قولیست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله اوجه است چه اداء
میکند این کلام را بمرموده خود و آنانکه کافر شدند مر ایشان راست آشامیدنی از آب
گرم دوزخ که چون بخورند احشاء و امعاء ایشان را پاره پاره گرداند و دیگر ایشان را
بود عذاب دردناک که تخفیف نیابد بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول کافر میشدند
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ
السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ اوست آن خداوند

إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ

که بقدرت کامله گردانید آفتاب را خداوند روشنی و ماه را خداوند نور و علما
بر آنند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض بود نور است و
باین واقع میشود اختلاف احوال قمر از هلالیت به بدریت و تقدیر کرد هر
یک از شمس و قمر را منزلها بر فلک بتقدیر ایشان انتهای سیر آنست که تقدیر کرد
برای قمر منزلهای بیست و هشت گانه که شرطین و بطین و ثریاست تا آخر و
آن معروف و مشهور است و قمر بیست و هشت روزی قطع منزل کند چه فلک
را قسمت کرده اند بر دوازده برج و بروج را تقسیم نموده اند بر بیست و هشت
منزل بعدد ایام دور قمر که هر برجی دو منزل و ثلث منزل باشد و هر منزلی علامتی
دارد از کواکب ثابته و آنرا نامی کرده اند و این تدبیر کرده تا بدانید شمار
سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد تا بدانید شمار اوقات
از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود نیافرید خدای تعالی آنچه یاد کرده
شد مگر براستی نه ببازی و عبث منافع و فواید بمکلفان میشود پس افعال الله معلل
بغرض باشد و گویند با بمعنی لام است یعنی مگر برای اظهار حق بیان میکند خدای تعالی
دلایل قدرت خود را برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از آن
نفع میگیرند إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ بدرستی که در آمد شد شب و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت
ایشان بنور و ظلمت و در آنچه آفرید خدای تعالی در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها
هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او مر گروهی را
که بپرهیزند از عواقب احوال و خواتیم اعمال چه هر که تدبر کند درین احوال بداند که مخلوق
شده از برای بقای آدمیان و خالق عالم آدم فرو گذاشت نخواهد فرمود آنرا بلکه
آنرا مهمل گذارنده پس هرگاه که چنین باشد پس ناچار باشد امر و نهی و ثواب و

عقاب تا

عقاب تا ممیز شود محسن از مسیء و مطیع از عاصی پس این احوال فی الحقیقه دالند
بر صحت قول مبدأ و معاد إِنَّ الَّذِينَ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ بدرستی آنانکه امید ندارند
دیدن جزای ما را یعنی منکرند آخرت را که محل جزا و مکافات است و خشنودی شدند بزند
گانی دنیا و پسندیدند آنرا و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوس
و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا
ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشانرا از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند
که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت و از آنکه از آیات کتاب ما
ناآگاهانند و بیخبران أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آن گروه که یاد کرده
شد جای بودن ایشان آتش دوزخ است بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی
یعنی شرک و کفر و مخالفت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ
بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ بدرستی آنانکه ایمان
آوردند و بکردند کارهای شایسته یعنی استکمال نمودند از جهت قوت نظریه و
اهتمام ورزیدند از قبیل قوت عملیه یا مشغول گردانیدند دلهارا و ارواح خود را
بتحصیل معرفت یا جوارح خود را بخدمت یا اشتغال نمودند بدنهای ایشان بطاعت و
گوشهای ایشان بکلام پروردگار و زبانها بذکر پروردگار این بندگان شایسته را
عاید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بنور ایمان ایشانرا براه بهشت یا بسبب
ایمان میرود از زیر مساکن ایشان جویهای آب رحمت در بوستانهای با ناز و نعمت
دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْ
حَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ خواندن بهشتیان مر خدای را در بهشت وقتی که آنچه
از روی ایشان باشد طلبند آنست که گویند پاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این

نصف الحزب

ذکر تلذذ بود نه برای عبادت وچون این کلمه کویند تحیتهای ایشان بود نزد ایشان
حاضر کردد ودرود ایشان بر یکدیکر در بهشت باد رود حق تعالی یا تحیت ملائکه بر
ایشان سلام بود وآخر دعای ایشان آن باشد که کویند حمد مر خدای را که پروردکار
عالمیان است که کفته اند که چون مؤمنان به بهشت در آیند انوار عظمت وکبریای حضرت
عزت مشاهده نمایند زبان تسبیح ملک متعال بکشایند وملائکه با حق تعالی بر ایشان
سلام کنند با نواع کرامات وعلو مقامات مبشر کردند و وظایف حمد وثنای الهی
بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ
اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ اکر تعجیل کند خدای تعالی برای مردمان باجابت دعای بد
چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر هر آینه کذارده شود بسوی
ایشان اجل ایشان وهلاک شوند یعنی اکر ما دعاهای بد ایشان را بزودی اجابت
کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشان را مستجاب میکردانیم ایشان زود هلاک شوند بعضی
از مفسران بر آنند که کفار به نزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد که ما
در عذابی که ایشان میطلبند تعجیل نکنیم پس میکذاریم آنان را که امید ندارند دیدن
جزای ما را یعنی بحشر نمیکروند یا نمی ترسند از ما در روز بعث ونشور در جا بحق خود
نیز می آید در براهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان را تا در ضلالت
سرکردان میروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا
كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ وچون برسد باوی سختی ورنجی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره ویا عتبه
بن ربیعه بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد بخواند ما را باخلاص وقتی که تکیه کرده باشد
بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج یا نشسته یا ایستاده وقایم ونزید

نعیم دعا

نعیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف آلام ومضار پس چون بر داریم وببریم
از وی رنج ومضرت او را بجهت اخلاص او در دعا برود بر همان راهی که بوده است از کفر یا
بکذرد از موقف دعا ودیکر بدان رجوع نکند کویا که او نخوانده است ما را بدفع کردن
رنجی که بدو رسیده بود همچنین آراسته شده است مر اسراف کنندکان را که از حد تجاوز
کرده اند آنچه هست که از استغراق در بلا واعراض از قبول اوامر ونواهی میکنند وَلَقَدْ
أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ وبدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را پیش از شما ای
اهل مکه آنهنکام که ظاهر کردند بتکذیب پیغمبران وحال آنکه آمده بودند بدیشان رسولان
ایشان بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر ونبودند ایشان که ایمان آرند اکر هلاک نشدندی
ونه ماندندی بجهت فساد استعداد ودریافت خذلان آری مر ایشان را همچنین که
ایشان را جزا داده ایم یا هلاک ایشان شد بجهت تکذیب رسل جزا خواهیم داد کروه
مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ
بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ پس ما کردانیدیم شما را ای کروهی که حضرت محمد صلی الله
علیه وآله بشما مبعوث است خلیفهای کذشتکان در زمین پس از قرونی که هلاک شدند تا به
بینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما چکونه عمل خواهید کرد از
خیر وشر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ
لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ
نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ وچون
خوانده شود بر مشرکان مکه آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که واضح است کویند آنانکه امید
ندارند رسیده بما یا نمیترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن کفتند پیغمبر را
که بیار قرآنی بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث وحشر وثواب وعقاب

و معایب آلهه ما باشد یا آنکه تبدیل کن قرآن را یعنی بجای آیه عذاب آیه رحمت و
ضع کن و علی بن ابراهیم رحمه الله روایت کند در تفسیر از ابی عبد الله علیه السلام یعنی
تبدیل کن آنچه در شأن علی ابن ابی طالب است علیه السلام بغیر او و غرض ایشان آن
بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند بسبب حسد یکه
قریش را بود حق تعالی فرمود که بگو با ایشان که ممتنع بود و روا نیست مرا آنکه تبدیل کنم
قرآن را از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآن را تغییر کنم و در آن زیاده و کم
نمایم متابعت نمیکنم و از پی نمیروم مگر آنچه را که وحی کرده شود بسوی من از حضرت
حق تعالی بی زیاده و نقصان از اوصاف و امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام و غیر آن
بدرستی که من میترسم اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتبدیل قرآن عذاب روز
بزرگ را که قیامت است قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ
لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ بگو اگر خواستی خدای تعالی نخواندمی
آنچه بر من منزل شده است بر شما و نه شما را نیز دانا کردی خدای تعالی بقرآن بسبب
از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن و بتحقیق
که من درنگ کردم عمری را در میان شما که مقدار چهل سال بود پیش از نزول قرآن
یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید
پس چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی که چهل سال در میان شما بوده و با عالمی
مصاحبت ننموده کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از کمال بلاغتش حیرانند
و هر آینه تأمل درین صورت استدلال میتوان نمود برای آنکه القای کلام
چنین از هر چنان خارق عادتست پس قرآن مشتمل است بر علوم اولین و
آخرین معجزه رسالت و وسیله دلالت باشد بر حقیقت آیت سابق آن بود که من
افترا نمیکنم بر خدای تعالی در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآن را

کلام من

کلام من میدانید فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ
لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ پس کیست ستمکارتر از آنکس که افترا کند و بربندد بر خدای
تعالی دروغی یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود بدرستی که نجات نیا
بند ستمکاران یعنی کافران و مفتریان وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ
وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ
فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ و میپرستید بدون خدای
تعالی چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و سود نرساند بدیشان
اگر همه اوقات در پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر
ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او با یقاع ثواب
و عقاب متعلق بود تا بندگان باُمید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند و میگویند عبده
اصنام این بتان شفیعان ما اند بنزدیک خدای تعالی در امور دین و دنیای ما را
شفاعت میکنند و از خدای تعالی درخواست مینمایند تا مهمات ما را کفایت کند
یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای تعالی درخواست
کنند و از عذاب برهانند بگو آیا خبر میکنید خدا را بآنچیزیکه نمیداند در آسمانها و نه
در زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است یعنی شما میگوئید که خدا را شریک هست
نعوذ بالله و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمیع معلومات این
نمیداند پس معلوم شد که او را شریک نیست پاکست خدای و برتر است از آنچه ایشان
شریک او میدارند وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ
مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ و نبودند آدمیان مگر امت یگانه یعنی
موحد بودند بر فطرت یا متفق بر دین در عهد آدم بود تا قابیل هابیل را کشت
یا بعد از واقعه طوفان که بجز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود پس اختلاف کردند

پیروی هوا و اهواء باطله یا متفق بودند پس بعثت رسول الله صلی الله
علیه و آله یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین
اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع
کرد و اگر نه کلمه ایست پیشی گرفته از پروردگار تو علی بن ابراهیم رحمه الله گوید
یعنی حکمی واقع شده که ایشان اختلاف کنند و مبعوث شوند در میان ایشان
انبیا هر آینه حکم کرده شود میان ایشان در آنچه که ایشان در آن اختلاف میکنند
یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ
عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلی
الله علیه و آله معجزه از پروردگار او از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تفجیر انهار است
و اسقاط سما و بواقی آیات که در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور خواهد شد انشاء
الله تعالی پس بگو در جواب ایشان که جز این نیست علم غیب مر خدایراست شاید
که در علم من انزال آیتهای مقترحهٔ شما مفسده باشد که باز دارد از انزال آن پس شما
انتظار برید نزول مقترحات را امر تهدید و وعید است بدرستیکه من نیز با شما
از منتظرانم تا ببینم که عذاب بشما می آید یا آیتهای که مطلوب شماست واقع میشود
وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا
قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ و چون بچشانیم مردمانرا یعنی
اهل مکه را رحمتی پس از بیماری که رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط
چون در نگری جز ایشانرا است مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در باره
پیغمبر کید فا نیند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون
رحمت ربانی و را فت سبحانی از آن بلیه عود بقبیح کلام آلهی و قصد حضرت رسالت
پناهی صلی الله

بناهی صلی الله علیه و آله مشغول شدند و مکاید و حیل تحریک نمودند حق تعالی فرمود
که بگو ای محمد خدای تعالی زودتر است از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش
از ظهور کید شما نزول عذاب بر شما امر خواهد کرد بدرستیکه فرستادگان ما یعنی
ملائکه حفظه می نویسند آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما بر
فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود و مضمون این کلام تحقیق انتقام
است هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ
بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ
مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ اوست آنکه میراند و توفیق میدهد
در قطع مسافت شما را در خشکی بر کب تر چون اسب و شتر و بر تری با مرکب
خشک چون کشتی و زورق تا چون باشید در کشتی و کشتیها میروند با آنکه
در وی اند بیاد خوش که نرم میوزد فایدهٔ عدول از خطاب بغیبت مبالغه است
یعنی گویا این صورت تذکره ایست غیر مخاطبان را تا متعجب شوند از احوال این
قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان بیادی راست که باندازه صلاح کشتی میوزد
و میرود و شادمان شده اند بدان تا که ناگاه آید بدان کشتی باد سخت که دریا را
در شور آورد و بیاید بدیشان موج دریا از هر کناری از چپ و راست و پیش
و پس کشتی موج در آید و تعیین کنند آنکه فرو گرفته است بلاها ایشانرا از همه جوانب
بخوانند خدایرا بکشف آن بلا از ایشان در حالتی که پاک کننده گان باشند برای
خدای تعالی دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند
و غرض نفسانیه و شیطان زایل گردد بعضی گویند که نه ایمان اخلاص است لیکن
از جهت علم است بآنکه نجات غیر هدد در بحالت مگر خدای تعالی پس اینجا دی

مجری ایمانی اضطراری است ابو عبیده میگوید که مراد ازین دعا آهیّاً شراهیّاً است
که تفسیر یا حیّ یا قیّوم است روایتست که یکی گفت حضرت امام جعفر صادق را صلوات
الله علیه که چیست دلیل بر اثبات صانع فرمود که صنعت تو چیست گفت تجارت در دریا
فرمود که تو وصف کن که حال تو در دریا چگونه میبود گفت یکبار سوار شدم بر کشتی
پس آن شکسته گشت و من خود را نگاه داشتم بر لوحی از الواح کشتی و باد سخت از اطراف
وجوانب میوزید آنحضرت فرمود که هیچ در دل تو تضرعی و نیازی پیدا شد گفت بلی
و فرمود که خدای تو آنست که در آن وقت تضرع و نیاز بدو عرضه میدادی و آن
در ماندگان دریا در آنحال گویند که اگر ما را نجات دهی ازین احوال و بلاها اینه
باشیم از سپاس داران نیکان مر نعمت نجاة را فلما انجیهم اذا هم یبغون فی الارض
بغیر الحق یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم متاع الحیوة الدنیا ثم
الینا مرجعکم فینبئکم بما کنتم تعملون پس چون باز رهانند ایشان را از آنچه میترسند
جدا ببینی ایشان را که ستم میکنند در زمین و می شتابند بهمان کارها که بر آن بودند
از شرک و فساد بغیر حق یعنی فساد ایشان بغیر حقست هم باعتقاد ایشان چه میدانند
که در آن عمل مبطلند ای مردمان جز این نیست که ستم شما بر نفسهای شماست یعنی وبال
آن راجع است بشما هر که بدی میکند فی الحقیقه با خود میکند روزی چند برمیخورید برخور
دنی از زندگانی دنیا پس بسوی ما بازگشت شماست در قیامت پس خبر کنند خدای تعالی
شما را بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهد داد انما مثل الحیوة
الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل النا
س والانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها
انهم قادرون علیها اتیها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم
تغن بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون جز این نیست که مثل

زندگانی دنیا

زندگانی دنیا در سرعت آجال و ادبار بعد از اقبال مانند آبست یعنی بارانی که
فرو فرستادیم از آسمان یا از ابر پس آمیخت بآن آب گیاه رسته از زمین از آنچه میخورند
آدمیان چون حبوب غاذیه و ثمار و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاههای تر و خشک
تا وقتی که فرا گرفت زمین پیرایه خود را و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات
رنگارنگ و گمان بردند اهل آن زمین آنکه ایشان قادرند بر درویدن گیاه و چیدن
آن میوها ناگاه آمد بدان زمین عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید در شب
یا روز پس گردانیدیم آن کشت و زرع را شبیه بآنچه درویده باشند یا از اصل بر کنده
گوییا که هیچ نبوده دیروز همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم جدا میکنیم و روشن میسازیم
دلایل قدرت خود را برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه
مرکب است حال دنیا را در انقراض دنیا و نعیم وی و زوال احوال و ظهور ادبار بعد
از وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره میشود
چنانچه اول گیاه را صفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبداء دنیا نیز خوشی و
دولتست و منتهای آن گذارش نکبت و حسرت والله یدعوا الی دار السلام و
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و خدای تعالی میخواند بندگان خود را بسوی سرای
سلامت که بهشت است و بهشت را دار السلام جهت آن گفت که تحیت ملائکه بر اهل بهشت
و راه مینماید هر که اگر میخواهد آنانکه اجابت کردند و سر از طاعت نپیچیدند بسوی
راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلامست یا طریق اهل بیت سید انام علیه
الصلوة والسلام للذین احسنوا الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم قتر
ولا ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون مر آنکسانرا که نیکویی کردند
و ایمان آوردند مثوبت حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت و افزونی از پاداشت
که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند جزای حسنه هست یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده

دهد یا بیشتر یعنی مغفرت و زیادهٔ خشنودی حضرت عزت یا زیاده محنت است در قلوب
عباد و پوشیده نگردانند روهای بهشتیان را گردی و غباری و نه خواری بسبب جمع
و فقر و خوف یعنی اثر مذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد آن گروه محسنان اهل بهشت اند
ایشان جاوید در بهشت مانند کا نند نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان
انتقال پذیرد وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ
مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و پاداشت آنانکه کسب کردند بدیها
را چون شرک و کفر و نفاق و خلاف پاداشت بدیست مانند بدیه که کرده اند و زیادتی
بران و بپوشد ایشان را خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد
و نباشد مر ایشان را از عذاب خدای تعالی هیچ نگاه دارنده گوییا پوشیده است
روهای ایشان بپارهای از شب در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد
روهای ایشان از غم و اندوه چون شب روایت از ابی جارود است از ابی جعفر
صلوات الله علیه که ایشان اهل بدع و شبهات و شهوات اند که روسیاه کردند
و این گروه ملازمان آتش دوزخند در آن آتش جاوید باشند کا نند یعنی هرگز
روی رهای از عذاب ندارند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا
مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ
و بترسید از آن روز که حشر کنیم نیکان و بدان همه ایشان را پس گوییم مر ایشان را که
شرک آوردند بایستید بر جایگاه خود شما و شریکان شما که بودند می پرستیده اید
یعنی بتان تا به بینند که با شما چه میکنیم پس جدا کنیم میان کفار و معبود ایشان و بپرسیم
از ایشان که کافر اند که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فر
مودند که حق تعالی بتان را بسخن آرد و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام نبودید

شما که مارا

شما که ما را می پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید کافران آغاز
جدال نموده گویند نه چنین است بلکه شما را پرستش امر کردید بتان گویند فَكَفَى
بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ پس بسنده است خدای
تعالی میان ما و شما بیننده گواه که بودیم ما از پرستش شما بیخبران نیز که ما نه دیدیم و نه شنیدیم
و عقل و فهم نداشتیم هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ
الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آن مقام یاد نماید یعنی بیابد و بچشد هر نفسی
جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آن را معاینه بینند و باز گردانیده
شوند هم نفسها بسوی ثواب و عقاب خدای تعالی خداوند ایشان است بر حقیقت یا مولی
امور ایشان براستی و گم گردد از کافران آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال
آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ
السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ
الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو کیست که شما را روزی میدهد از
آسمان که باران می بارانند و از زمین که گیاه میرویانند یا کیست که خداوندی کند گوش را و
دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد و کیست بیرون آرد زنده
را که حیوانست یا نباتست از مرده که نطفه است یا دانه که بیرون آرد مرده که نطفه است یا
یا دانه از زنده که حیوانست یا نباتست و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را تعمیم است بعد از تخصیص
و چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند
پس در جواب گویند که این همه پرسیدنی الله است و چون این اقرار نزد کردی حجت است
در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است پس بگو ای محمد مر ایشان را که بعد از این اقرار
آیا نمی پرهیزید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او میسازید فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ
الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس آن آنکه او دارای صفتها باشد الله

است پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او را ثباتی که شک را در آن مدخل نبود پس
چه چیز است بعد از راستی و عیان حق مگر گمراهی چه ثابت و محقق شده وجود واجب حق
و آنچه جز اوست ممکن لذاته است و دعوی الهیت ممکن باطل و اجبست که واجب الوجود یکتا
باشد در ذات و صفات پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک
كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ همچنانکه ربوبیت حق را
سزاوار است سزاوار شد حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی بر آنانکه بیرون
رفتند از دایرهٔ اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود برای آنکه ایشان ایمان نمی آرند قل
هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى
تُؤْفَكُونَ بگو ای محمد آیا هست از شریکان شما یعنی بتان که بشرکت خدای میپرستید
کسی را که آغاز کند و بیافریند خلق را پس باز زنده سازدش بعد از موت و چون کفار
مبدا را مقر بودند و اعاده را منکر و از روی لجاج و عناد بدان اعتراض مینمودند حق تعالی
فرمود که بگو ای محمد که خدای تعالی باغاز بیافریند خلق را پس باز زنده سازدش بعد
افنا پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي
إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي
إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ بگو آیا هست بتان شما که شریک نام نهاده اید
کسی را که راه بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی بصنع
و براهین کند تا راه یابند بسوی حق که دین اسلام است بگو خدای ما راه نماید خلق را
بآنکه پیغمبر را بفرستد و بعد از و نایبان وی آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوارتر است
که متابعت کرده شود که او محمد است و آل محمد علیهم السلم بعد از وی همچنانکه علی بن
ابراهیم رحمه الله آورده یا آنکس راه نماید بخود مگر آنکه راه نمایند او را مع ذلک قبول
پذیر نباشد و هم آورده که آنان که قریش اند و غیر ایشان که مخالفت کردند بعد از آنحضرت

پس چیست

پس چیست و چه بوده است شما را چگونه حکم میکنید که برابری میدهید قادر و عاجز
را با معصوم و غیر معصوم وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ
شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ و پیروی نمیکنند بیشتر از کفار یعنی رؤسای
ایشان یا مراد از اکثر جمیع باشد در معتقدات خود مگر گمانی را که مستند است بخیالات
واهیه مموهه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق یا مد
عیان باطله که از اسلاف خود شنیده اند بدرستی که گمان بی نیاز نگرداند کسی را از علم و
اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفار آن
بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند
و باز ندارد از عذاب خدای تعالی چیزی را بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه ایشان
میکنند از متابعت گمان و اعراض و حجت و برهان وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيٰهُ و نیست و نشاید این قرآن با وجود دلایل
اعجاز آنکه بر بافته شود و کسی تواند گفت بجز خدای تعالی یعنی روا نیست که این سخن
مفتری باشد و لیکن خدای تعالی فرستاد او را برای تصدیق آنچه بود پیش از وی
از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست و برای بیان آنچه بر شما نوشته
شده از اوامر و نواهی نیست شکی در او و نشاید که باشد چه منزل است از پروردگار
کار عالمیان اما کفار بدین منکر اند بلکه میگویند بر بافته است این کلام را محمد صلی
الله علیه و آله از خود قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ
اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بگو اگر این سخن را میتوان بافت پس بیارید شما بر ما سوره
مثل و مانند آن در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و در نثر فصیح زمانید و سر آمد
دوران و اگر بخود معارضه نتوانید استعانت نمائید و بخوانید برای معاونت خود هر

ایشان سوره‌ٔ مثل قرآن و هر که را توانید از و یاری خواهید بجز خدای تعالی تا شما را مدد
کاری کنند و ببین اگر بیارند قرآن را گر هست قدیم است گویا بی که محمد صلی
الله علیه و آله از خود میسازد بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
تَأْوِيلُهُ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ
کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بآنچه فرا نرسیدند
بدانش یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد آنست که بعد
از استماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند و
نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت برایشان معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان
باسرار و دقایق آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه نداشتند در قرآن از ذکر بعث
و جزا و وعید عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آینه
خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهد آمد و بعد از وقوع
آن جز ندامت حاصل نخواهد داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد همچنین تکذیب
که کفار زمان تو دارند تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند پیش از اینها
پس در نگر و ببین که چگونه بود انتهای ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها
معذب خواهند شد درین آیه تسلیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و تهدید
اهل کفر و ضلالت صریح است وَمِنْهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُم مَّن لَّا يُؤْ
مِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ و از ایشان که تکذیب میکنند کسی باشد که میگرود
بقرآن یا رسول و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن از
روی عناد و لجاج اظهار نمیکند و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غباوت
نادانی و پروردگار تو داناتر است بتباهکاران یعنی معاندانی که مصرند بر تکذیب
و گفته اند معنی آیه این است که بعضی از قوم خود ایمان آورند بقرآن و یا رسول

و اگر

و اگر توبه کنند و برخی از آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت
کفر و مخالفت میرند وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ
أَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان
نا امید شوی پس بگو مرا است جزای عمل من و مر شما راست پاداش عمل شما شما بیزارید یعنی
شما را ضرر نرسد از آنچه من میکنم شما را بعمل من مواخذه نخواهند کرد و من بیزارم
از آنچه شما میکنید یعنی مواخذه بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما آنکه گویند که این آیه
بآیه سیف منسوخ است و اهل تحقیق گویند که آیه قتال دفع نمیکند چیزی از مدلولات این
آیه پس منسوخ نباشد وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا
لَا يَعْقِلُونَ و از ایشان یعنی از کفار و یهود کسانی باشند که حالت نفرت و عداوت
بحدی رسانیده اند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت را احکام
شرع می آموزی تا استهزا کنند با آیا تو میتوانی اگر آنرا استفهام بمعنی نفی است یعنی
بر اسماع ایشان قادر نیستی و اگر چه هستند که با وجود کری در نمی یابند یعنی با صمم
عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوتی که بسماع
او استدلال بر چیزی میتواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشند پیداست
که حال بر چه منوال باشد وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا
لَا يُبْصِرُونَ و از ایشان کسی باشد که نظر کند بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق
ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت پناه
صلی الله علیه و آله ندیده اند آیا تو راه مینمائی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان
چه آنکه قادر است که رد کند ایشان را بر حالت کمال خالق فته و قوت وقتی که مستعد آن
باشند و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن
بچشم مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص معنی آنست که می

بیند و نمی بیند چه اعمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت بود باشد
چیزی اگر اعمی احمق از ادراک آن محروم بود مقصود ازین کلام تسلیه حضرت رسالت پناهست
صلی الله علیه و آله و اگر چه طبیب هرگاه حال مریض را داند که علاج پذیر نیست نزد عقل آنست
که از و اعراض کند و پریشان همی شود ازین زیرا که تقصیر از مزاج است نه از ضعف و قدرت
إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بدرستی که خدای تعالی
ظلم نکند و ستم روا ندارد و بمردمان هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را و نیازارد
هیچکس را باین قبایح و منکرات ولیکن مردمان ستم کنند بر نفسهای خود که اقدام نمایند
باختیار بر مناهی حس و عقل که آلت ادراکست در آیات قدرت استعمال نمایند در
ملاهی و مناهی و فواید آن مدرکات از ایشان فایت گردد و بعد ابلغ تلاقی شوند و یوم
يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و یاد کن روزی که جمع کند خدای تعالی کافران
و از هول آن روز قدرت بودن ایشان در دنیا و در قبر مر ایشان را کوتاه نماید گویا درنگ نکرده
ده اند مگر زمان اندک از روز و چون از قبر برانگیخته شوند آشنایی دهند میان یکدیگر
یعنی یکدیگر را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد
پس از آن سبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فرا
گیرند بتحقیق زیان کردند در حظوظ حیرات آنانکه تکذیب کردند مر لقای خدای را
یعنی بعث و جزای آنرا منکر شدند چه زیان و جزای که خدای تعالی شهادت فرموده
بزیان و خسران ایشان و نبودند راه یافتگان بایمان و در رعایت مصالح این تجارت
که شراء شریف کثیر باقی را فروختند بچیز خسیس اندک فانی وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي
نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ و اگر
ترا بنمایم بعضی از آنچه که وعده کرده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان

بود در روز

بود در روز بدر یا متوفی سازیم قبل از اراده آن تو بدانی که آن حق است و واقع
خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی پس بسوی ماست بازگشت
ایشان ترا در آخرت بنمایم عذاب ایشانرا پس خدای تعالی بعد از اراده آن یا پیش از توفی
تو گواهست بر آنچه ایشان میکنند و فرا خود عمل جزا خواهند یافت و گفته اند که احتمال
دارد که مراد انطاق جوارح ایشان باشد در روز قیامت که آن بمنزله شهادت خدا
و ندانسته عز شانه وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ مر هر گروهی را از امم ماضیه فرستاده بود که ایشانرا بحق دعوت میفرمود
پس چون آمد بدیشان رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند حکم کرده شد
بعدل و راستی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند ایشان یعنی رسول و
مکذبان ستم دیده نشوند یعنی از مرتبه رسول کم نکنند و در عذاب و عقاب مکذبان
زیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیه وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ
الآیه کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیه نازل شد وَيَقُولُونَ
مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا
که کی باشد این موعود به و چرا بما فرو نمی آید اگر هستید شما راست گویان در وعید
مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند
قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ
فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ بگو مالک نیستم برای نفس خود زیانی
را و نه سودی یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و نه نفعی برای خود مگر آنچه خواهد
خدای تعالی پس چگونه استعجال کنم در طلب عذاب برای شما و نزول عذاب و عقوبت
بر شما هر گروهی را وقتی است برای هلاک ایشان و چون بیاید وقت عذاب ایشان
پس واپس نیایند از اجل خود اندک زمانی و پیش نگیرند بر آن تهدید بحشر کافرانست

بانکه ساعت بساعت عذاب الهی فرود آید و شآمت تکذیب در روزگار شما رسد
و بعد از حلول عقوبت اظهار ندامت و حسرت سود ندارد قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ
أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ بگو ای محمد آیا دیدید
و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی که بنزول آن تعجیل
میکنید بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب یا در روز که زمان اشتغال طلب معیشت
است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال بدین منوال است چه چیز را شتاب
میکنند از عذاب یعنی کدام نوع از عذاب را میطلبند گناهکاران یعنی مشرکان و حال
انکه همه انواع عذاب ناملایمست آورده اند که چون این آیه نازل شد کفار گفتند
ما باور نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بیا فرود آید بآن ایمان آوریم
أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ آیا بعد از استعجال چون
واقع شود عذاب و معاینه بینید ایمان آورند بوی پس بگو با ایشان آیا اکنون
ایمان میآورید و بدرستی که بودید شما از روی تکذیب و استهزا بعذاب یعنی بنزول
آن شتاب مینمودید ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ
إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب مر آنانرا که ستم کردند بخود
بشرک و تکذیب که همان بعد از نزول عذاب قبول نیست بچشید عذاب جاوید که
آن الله دایم بود آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمی دهند شما را مگر بآنچه بودید که
عمر کسب میکردید از کفر و عصیان وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ
وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و خبر میپرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت آیا حق و درست
است در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که بتحقیق خبر میکند از تو اهل مکه در باب
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه آیا امامت او درست و راستست جواب آمد که
بگو آری بحق پروردگار من بدرستی که امامت او حقست یا دعوی من یا قرآن یا بعث

یا عذاب موعود

یا عذاب موعود حقست و راست بر قول اول نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا یرا
از عذاب کردن یعنی عاجز بقدرت او راه نیابد وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ
لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ و اگر باشد مر هر نفسی را که ستم کرده است بخود بکفر یعنی اگر کافری را
باشد آنچه در زمین است از مال و متاع هر آینه فدا دهد بآنچه دارد تا خود را از عذاب
باز خرد و بپوشند پشیمانی خود را از اتباع و هوا داران خود را که مبادا از ایشان سرزنش
و ملامت شوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و بعضی
گویند در یابند الم حسرت و ندامت را در درونهای خود و گفته اند اسرار یعنی اظهار
است و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار حسرت و ندامت کنند
از افعال خود آنهنگام که ببینند عذاب را و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران یا در
سا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بداد و راستی و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان
ثواب و افزون عذاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بدانید آنکه بدرستی مر خدایراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین
است پس بفدای کافران احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است بدانید
آنکه وعده خدای تعالی در مثوبت و عقوبت راستست و در آن اختلاف ممکن نیست
ولیکن بیشتر از اهل ظلم و کفر نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرورند و از شناختن عقبی
دورند هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ او ست که زنده کرد اند و میرانند و
بسوی او باز گردانیده خواهید شد بعد از مرگ یا بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْ
عِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ حق تعالی
خطاب فرموده مردمانرا بخطاب علم که ای مردمان بدرستی که آمد بشما موعظه و وصف
فرمود قرآنرا بچهار چیز اول پند از پروردگار شما مراد بآن زجر است از چیزی که سزاوار

نیست و دیگر شفا و دوا از آن چیزی که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت
و دیگر راه نمونی بسوی حق که بسبب او زایل شده ملکات ردیه که در ظلمات طبیعت
قرار یافته بود و دیگر رحمت و مهربانی مر مؤمنان را بواسطه آنکه نفس چون
باین درجات روحانیه و معارج ربانیه ترقی نموده ارواح ناقصان مستفیض
گشته از انوار بالغه او مثل نور از جوهر شمس بر اجرام این عالم و تخصیص فرمود
مؤمنان را باین رحمت زیرا که هر روح متوجه انبیاء مرسلین و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم نمیتوانند شد قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ
مِمَّا يَجْمَعُونَ بگو شادی کنید بفضل خدای تعالی که قرآن و برحمت او که دین
اسلام است و گفته اند فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل آن کردانیده یا
فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در کشف الاسرار میفرماید
که ای بنده من بفضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد
نیست جز بفضل من و آسایش نیست جز برحمت من و در تفسیر علی بن ابراهیم آورده
که فضل رسول و رحمت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلم پس باید که
مؤمنان و شیعیان شاد شوند قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ
مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ بگو مشرکان عرب را که
خبر دهید مرا از آنچه فرستاده خدای تعالی برای شما از روزی چهارپایانی که خوردن
آن حلالست پس شما ساختید و نام نهادید از آن روزی حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن
گفتید که حلالست و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره و سایبه و مانند آن
و بعضی را گفتید که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال بگو آیا خدای تعالی دستوری داد شما را
در تحریم و تحلیل یا بر خدای تعالی افترا میکنید و میگوئید وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى
اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

وچیست

و چیست گمان آنانکه بر بندند دروغ در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای
تعالی با ایشان چه کند در روز قیامت که روز مکافات است در این ابهام تهدید بزرگ و وعید
عظیم است بدرستی که خدای تعالی خداوند منتست بر آدمیان بانزال کتب و ارسال رسل
بر ایشان و لیکن بیشتر ایشان سپاس داری نمیکنند این نعمت را بانکار نبی و امام صلوات الله
علیهما و مخالفت ایشان وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ
عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ
ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و نباشی
تو ای محمد در کارهای خود و نخوانی از آنچه فرستاد خدای تعالی از قرآن و نکنید
شما آدمیان هیچ کاری از کارها مگر آنکه ما هستیم گواه یا نگاهبان آن وقتی که خوض
میکنید و در می آیید در آن کار و پوشیده نمیشود از علم پروردگار تو هم سنگ مورچه
خورد یا مقدار هبا در زمین و نه در آسمان و نیست خوردتر از آن ذره قولی و فعلی
و نه بزرگتر از آن مگر آنکه مکتوب ثبت در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیه
آنست که هیچ قولی و فعلی نزد خدای تعالی نیست پوشیده و بمکافات افعال و اقوال عباد
آنا حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنان را بکمال مثوبت و
وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ بدانید بدرستی که دوستان خدا را هیچ خوفی نیست بر ایشان از رسیدن
مکاره شداید و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد
و گفته اند اولیاء الله جماعتی اند که با یکدیگر دوستی از برای خدای تعالی کنند و دوستان
خدا را دوست دارند الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این طائفه آنانند که
گرویده اند بما جاء من عند الله و از آنجمله تولاست باهل بیت رسول الله صلوات الله

علیهم وتبرا از مخالفان ایشان لعنة الله علی المخالفین وهستند که پرهیزکاری میکنند
از آنچه خدای تعالی بر ایشان حرام ساخته یعنی محبت با تقوی جمع میکنند مر ایشانراست
مژدگانی در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وآله در باب
ایشان گذشته یا رؤیای حسنه است پیش از مرگ یا رؤیاء صالحه است که مؤمن بیند
یا برای مؤمن بینند وآنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه ایشانرا در وقت نزع وایشانرا
مژده هست در آن سرای وآن سلام ملائکه باشد وعلی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر
خود گفته که مراد از این تغیر وتبدیل امامت است که در وی تغیر راه ندارد دلیل بر این آنکه
فرموده که وجعلنا کلمة باقیة فی عقبه ومراد از این کلمه امامت این بیشتر موجود باست
دستکاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد وعقل هیچ زیرکی بکنه آن نرسد ولا یحزنک
قولهم ان العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم وباید که اندوهگین نکند ترا ای محمد
گفتار کفار در اشراک ربوبیت وتکذیب نبوت وقبول ناکردن امامت ومشاورت
بر قتل تو نعوذ بالله یا سخنان بد خواه داشت تو میگویند بدرستی که عزت همه مر خدایراست
دین ترا عزیز خواهد داشت وترا یاری خواهد داد وشنواست باقوال ایشان
دانا باحوال ایشان الا ان لله من فی السموات ومن فی الارض وما یتبع الذین
یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون
بدانید بتحقیق که مر خدایراست هر که در آسمانهاست وهر که در زمین است از جن
وانس وچون اینها که اشراف ممکناتند همه از آن او باشند در عبودیت پس هیچکس
را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت وچون ذوی العقول را صلاحیت شرکت
ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن نهایت جهل باشد چه چیزها را
تبعیت میکنند آنانکه جز خدایرا میپرستند آنانرا که شرکا میگویند بر حقیقت زیرا که
شرکت از ربوبیت محالست بلکه پیروی نمیکنند در عبادت شرکا مگر گمانرا زینها

همان شرکت

همان شرکت حق بوده اند ونیستند ایشان مگر که دروغ میگویند در نسبت آن شرکت بعد
از نفی این شرکت تنبیه میکنند بر کمال قدرت وحکمت تا بیان است دلالت بر فردانیت و
وحدانیت او نموده اند تا بدانند که استحقاق عبادت او راست هو الذی جعل لکم
اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون اوست
آنکه بقدرت کامله ساخت برای شما شب تیره را تا بیارامید در وی از تعب وتردد
روز بر آسایید وگردانید روز را روشن تا بر انجام مهمات خود قیام نمایید بدرستی
که در آفریدن شب وروز هر آینه نشانهاست بر توحید صانع مر گروهی را که بشنوند وآنرا
بگوش وهوش ودر آن تفکر وتدبر نمایند قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی
له ما فی السموات وما فی الارض ان عندکم من سلطان بهذا اتقولون علی
الله ما لا تعلمون گفتند جمعی از بنو ملیح که فرا گرفت خدای فرزندی یعنی ملائکه
را فرزندی گرفت پاکست ومنزه خدای تعالی از گرفتن فرزند او بی نیاز است
واشارت است بنای غنای حق اینست که مر او راست از راه مالکیت آنچه در آسما
نهاست از نفایس علویات وآنچه در زمین است از بدایع سفلیات پس هر گاه همه ملک
وعبد او باشد پس چیزی از اینها نشاید که ولد باشد او را زیرا که اب مساوی ولد باشد
او را دریکه در طبیعت بخلاف مالک پس باطل میفرماید دعوی باطل ایشانرا باینکه
نیست نزدیک شما ای مشرکان حجتی وبرهانی که خدای تعالی فرا گرد آیا میگویید بر خدای
تعالی بدروغ وآنچه افترا میکنید قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون
متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون
بگو ای محمد بتحقیق آنانکه افترا کردند وبربندند بر خدای تعالی دروغ را با
تخاذ ولد واضافه شریک بوی رستگاری نیابند مر ایشانراست برخورداری اندک
در دنیا پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان پس بچشانیم ایشانرا عذاب سخت بسبب

آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر و امام کافر شدند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ
يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَ
جْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ
لَا تُنْظِرُونِ بخوان بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه خبر نوح علیه السلم یاد کن
چون گفت مر کردهٔ خود یعنی آنها که مشرک بودند ای گروه من اگر هست که بزرگ شده
و گران گشته بر شما اقامت یا قیام من بدعوت بعض کلام ربانی مبنی است از آنکه نوح
نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد بخدای تعالی و جفا و آزار ایشان را تحمل
فرمود چون جفای قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق میکند درنگ من
در میان شما و پند دادن من مر شما را بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای تعالی
و تصدیق نانموده مرا میرنجانید پس بر خدای تعالی توکل کردم نه بر غیر او در
دفع کید شما و مضرت من بر اعدای پس گرد آئید و محکم سازید کار خود یعنی عزمت
کنید بر آن یا جمع کنید خداوندان امر را امراد روسای قوم اند و بخوانید شریکان خود
را ملخص سخن آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید پس باید که نباشد کار شما در مقصد
من اتفاق کنید پس باید که نباشد کار شما در قصد من بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه
من شوید پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید آنکاه آنچه ارادهٔ شماست و
مهلت مدهید مرا تا خلاصی یابید در تضیق مقام و محنت کلام من این سخنان دلالت
بر آنکه نوح علیه السلم در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوقی بنصرت ملک علام
داشته و میخواست که امت او بدین پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشان
خذلان ایشکان یافته تمام از قوم وی اعراض نمودند و او فرمود فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
پس اگر بگردانید رو از قبول قول من اعراض نمودید پس من نخواستم از شما بر ادای

رسالت خود

رسالت خود مزدی که بأعراض شما از من فوت شده باشد نیست مزد من بر این دعوت
مگر بر الهی خدای تعالی و او مرا بر آن ثواب خواهد داد خواهید شما ایمان آرید و خواهید
اعراض کنید که نفع و ضرر آن بر شما عاید خواهد شد و اگر ایمان آرید بسلامت مانید
و اگر نیارید هلاک شوید و فرموده شده ام بآنکه باشم از گردن نهندگان مر حکم خدا را
پس خلاف حکم نکنم فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ پس بدروغ داشتند قوم
نوح مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او و بعد از الزام حجت بر ایشان پس
ما نجات دادیم نوح را از غرق شدن و آنان را نیز که با او بودند در کشتی و گردانیدیم
اهل کشتی را جانشینان در زمین از پس هلاک شدگان و غرق کردیم بطوفان
آنان را که تکذیب کردند آیتهای ما را که با نوح علیه السلم بود از معجزات او پس در
نگر ای نگرنده بدیدهٔ عبرت و ببین که چگونه بود عاقبت کار بیم کرده شدگان
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْ
مِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ پس برانگیختیم
از پس نوح فرستادگان بسوی قوم ایشان هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود
و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را بقوم ایکه پس آمدند رسولان ما بامتان خود
بمعجزهای روشن پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده
شده بدیشان بسبب آنکه تکذیب کرده بودند بآن پیش از بعثت رسل بعضی تکذیب
حق و لعادت کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت نیز بر همان و تیره سلوک
نمودند یا ایمان نیاوردند بآنچه تکذیب آن کرده بودند پیش از بعثت یعنی
در روز میثاق مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم که
مهر خذلان را بود همین مهر نهیم بر دلهای از حد در گذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان

قریش و احزاب ایشان ازین امت بسبب تکذیب ایشان ایشانرا بجود باز گذاشتیم و لطف
از ایشان برداشتیم ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ
بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ پس برانگیختیم از پس این پیغمبران موسی
بن عمران و برادرش هرون را بسوی فرعون و اشراف قوم او با آیتهای ما یعنی معجزهای نه
گانه پس گردنکشی کردند از قبول و متابعت ننمودند و بودند ایشان گروهی جرم آرندگان
یعنی معتاد بر تکذیب انبیا و جاحد با آیات کبریا فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا
إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ آنهنگام که آمد بایشان سخن راست و درست از نزدیک ما گفتند
از فرط عناد و تمرد بدرستی که آنچه تو آورده و معجزه نام نهاده هر آینه جادوییست آشکارا
قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ گفت
موسی مر قائلان این قول را آیا میگویید شما مر سخن راست و معجز روشن را آنهنگام که
آمد بشما که این سحر است آیا سحر است اینکه من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار
یعنی این جادو نیست و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قَالُوا أَجِئْتَنَا
لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ
لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی را آیا آمدی تو تا بگردانی
ما را از آنچه یافته بودیم ما بران پدران خود را مراد عبادت فرعونست
یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری و باشد مر شما هر دو برادر را پا
دشاهی در زمین مصر و نیستیم ما مر شما هر دو برادر را تصدیق کنندگان وَقَالَ
فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ و گفت فرعون جمعی از ملازمان خود را
بیارید بمن هر ساحر دانایی در فن خود تا معارضه کنند با موسی علیه السلام
پس سحره را جمع کردند بروجهی که در سورهٔ اعراف گذشت بمواعید کلیه و منظرها
ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ

موسی القوا

مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ پس آمدند آنهنگام جادوان در مقابلهٔ موسی
گفت موسی مر ایشانرا که بیفکنید آنچه شما افکنندگانید مر آنرا از عصاها و رسنها
فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا
يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصای خود را
و بسبب حرارت هوا بحرکت در آمده بچشم مردم بشکل مار نمود گفت موسی آنچه آورده
اید شما جادوییست نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند بدرستی که
خدای تعالی زود باشد که تباه کرداند سحر شما را و بدرستی که خدای تعالی بصلاح
نیارد و تقویت نکند کار تباه کاران را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ
و ثابت کرداند خدای تعالی و از پیش برد حق را یعنی آنچه من بدان آمده ام از نزد
خود یعنی بحکم و قضای خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبه که بامن فرموده و اگرچه نخواهند
کافران و دشوار آید بدیشان فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ
فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ
پس ایمان نیاوردند بموسی در مبدأ امر او مگر فرزندان از قوم موسی و آنچنان بود
که چون موسی علیه السلام از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود و پیران و بزرگ
کان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند با وجود ترس از فر
عون و ترس از گروه خود یعنی از پدران و رؤسای قوم خود و بدرستی که فرعون متکبر
بود و طاغی در زمین مصر و غالب بر اهل آن و بدرستی که بود از حد برندگان در
کبر و سرکشی تا حدی که لعین دعوی ربوبیت کرد وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ
آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ و گفت موسی علیه السلام مر آن مؤمنان را
آن وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده مینمود ای گروه من اگر هستید شما که
گرویده اید بخدای تعالی و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار

اوست پس بدو توکل کنید و کار خود را باو کذارید اکر هستید کردن نهندکان مر احکام
قضای او را که اوامر و نواهی است فقالوا علی الله توکلنا ربنا لا تجعلنا فتنة
للقوم الظالمین پس کفتند بر خدای تعالی نه بر غیر او توکل کردیم و بلطف او واثق
شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده کفتندی
پروردکارا مکردان ما را محل عذاب کروه ستمکاران یعنی ایشانرا بر ما مسلط مکردان
تا بدست ایشان معذب نشویم ونجنا برحمتک من القوم الکافرین و خلاص ده
ما را بمهربانی و بخشش خود از کروه ناکرویدکان یعنی از قصد و کید ایشان واوحینا
الی موسی واخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة و
اقیموا الصلوة وبشر المؤمنین و وحی کردیم ما بموسی و برادر او هرون آنکه فرا کیرید
جای بازکشت برای قوم خود در شهر مصر خانهای که رجوع کنید بآن بجهت پرستش خدای
تعالی و دیکر حکم کردیم که بسازید شما دو برادر و قوم شما خانهای که کرفته اید مسجدها
متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه کزاردی و بپای دارید نماز را
و بشارت ده مؤمنانرا بنجات در دنیا و درجات عقبی وقال موسی ربنا انک
اتیت فرعون وملأه زینة واموالا فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن
سبیلک ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا
العذاب الالیم و کفت موسی علیه السلام در دعای خود که ای پروردکار ما بدرستی
که تو دادی فرعون و کروه او را چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع
خانه و دادهٔ ایشانرا مالها از نقود و انعام و ضیاع در زندکانی دنیا ابن عباس
فرموده که از فسطاط مصر که شهری بوده در ولایت مصر تا زمین حبشه کوهها که در آن
معادن ذهب و فضه و زبرجد بود که همه تعلق بفرعون لعین داشت و فرمان او
درین مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بجوزهٔ تصرف قبطیان در آمده همه

مجمل شدند

مجمل شدند و این بر سبیل استدراج بود که سبب ضلال و اضلال ایشان کشته باشی
که خدای را عبادت میکردند که دعوت برایشان نکشود ایشان بدل آن در کفر و عصیان
میفزودند پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود کفت ای پروردکار ما
فرعون و قوم او را مال و زینت دادهٔ تا کمراه کردانند بندکانرا از عبادت تو
و بعبادت فرعون خوانند ای پروردکار ما اثر محو فرست بر مالهای ایشان یعنی
صورت آنرا محو ساز و منتقل کن بچیز دیکر یا شوکت ایشانرا بشکن قتاده کفت که
دینار و درهم ایشان همه سنک شد و این یکی از آیات تسعه بود و دیکر موسی دعا کرد
که سخت فرا کیر بر دلهای ایشان یعنی مهر خذلان بران نه تا سخت دل شوند پس ایمان
نیاورند ایشان موسی بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند کروید لاجرم
دعا کرد که دل ایشانرا سخت ساز تا بایمان منشرح نشوند و ایمان نیاورند بسبب
عضبی که بر ایشان داشت تا ببینند عذاب دردناک که آن غرقست در بحر قلزم
قال قد اجیبت دعوتکما فاستقیما ولا تتبعان سبیل الذین لا یعلمون کفت
خدای تعالی بدرستی که اجابت کرده شد دعای شما هر دو برادر پس ثابت باشید بر
دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید
ابن جریح کوید که بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد و پیروی مکنید در تعجیل راه
آنانرا که از فرط جهالت عید اند که وعدهٔ حق تعالی بوفا می انجامد در وقت آن چه
در تاخیر مصلحتها و حکمتها میباشد و چون وقت عذاب آنقوم در رسید وحی آمد بموسی
که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیانرا هنکام عذاب رسید موسی علیه السلام بجماعت
بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیدند فرعون با لشکر خود از
عقب رسید و بدعای موسی علیه السلام دریا شکافته شد القصه بنی اسرائیل بسلامت
از دریا بکذشتند چنانچه بیاید و تعالی میفرماید وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر فا

قومه فرعون وجنوده بغیا وعدوا حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه
لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل وانا من المسلمین و بگذرانیدیم فرزندان
یعقوب را از دریای قلزم بسلامت پس از پی درآمدند ایشان یعنی فرعون و لشکریان
او برای ستم کردن بر بنی اسرائیل و جهت بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار
دریا رسیدند اسب فرعون ببوی مادیانی که جبرئیل سوار شده بود بدریا درآمد و
لشکر متابعت نمودند همه خود را بدریا افکندند و فرعون یعنی [illegible] است که بدریا
درآید [illegible] تا چون دریافت او غرق شدن را دانست که هلاک خواهد شدن
گفت ایمان آوردم و بگرویدم بآنکه نیست معبودی مستحق عبادت غیر خدای تعالی
که بدعوت موسی گرویده اند بنی اسرائیل و من از جملهٔ گردن نهندگانم مر حکم او را
باوجود که سه نوبت توبه کرد و ایمان آورد توبه و ایمان او قبول نشد زیرا که آن
ایمان یأس مقبول نیفتاد چه آنجا منافی تکلیف است یا آنکه مقرون باخلاص نبود
بلکه از برای دفع بلیهٔ حاضره و محنت ناجزه بود یا آنکه اقرار بوحدانیت حق تعالی
کرده باشد و به نبوت موسی قایل بوده باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن
گفت حق تعالی با جبرئیل در جواب او فرمود آلآن وقد عصیت قبل وکنت من
المفسدین آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نمانده و حال آنکه تو نافرمانی کردی
پیش از این و سخن نشنیدی و بودی از جملهٔ گمراهان و گمراه کنندگان در بعضی
از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل بدیوان مظالم فرعون آمد و این صورت
فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما یابد در میان مال
و نعمت خواجهٔ خود و تربیت او از سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش
آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان خواجهٔ خود نبرد فرعون بدست خود در
ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس بن ولید بن مصعب که سزای بنده

که سر از فرمان

که سر از فرمان پرستندهٔ خود بیرون آورده کفران نعمت اختیار نموده باشد و در نعمت
او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل خط را فرا گرفت و در
محل که فرعون بگرداب در افتاده اظهار ایمان مینمود آن خط را بوی نمود گفت با فتوی
تو با تو عمل کرده اند فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیة وان کثیرا
من الناس عن آیاتنا لغافلون پس امروز برهانیم ما تن او تن ترا از آب یعنی
قوم تو همه در قعر بحر بند از قعرها بدن ترا بروی آب آورده اند که چون فرعون و قوم
او غرق شدند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دم بدم کشتیها
ساز کرده از دریا بگذرند و از عقب ما آید حق تعالی فرعون را بروی آب آورد
باز دری که داشت در بود ابن عباس گوید که از طلا بود و بدان او را بشناختند تا بنی اسرائیل
تن فرعون را برهنه دیده تسلی یافتند و در زاد المسیر آورده که بقیهٔ فرعونیان که
در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بصید
ماهی و ما هیست حق تعالی حکم کرد بدریا که فرعون را بر کنار افکند تا مصریان برسیدند پس
دریا او را بر زمین بلند افکند چنانکه هر کس او را بدیدند و به [illegible] ترا از دریا بر آورد
دیم تا تو باشی کسی برای آنانکه از پس تو آیند نشانه که بتو عبرت گیرند و دانند که مملوک مقهور
دور است از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرق شدن در گرداب فنا نتواند
خلاصی داد انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رسانید بدرستی که بسیاری از مردمان از علامات
قدرت بیخبر اند ولقد بوأنا بنی اسرائیل مبوأ صدق ورزقناهم من الطیبات
فما اختلفوا حتی جاءهم العلم ان ربک یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا
فیه یختلفون بدرستی که جای دادیم ما فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و
قوم او جای پسندیده و شایسته چنانچه از صدق وعدهٔ ما سزد و روزی دادیم ایشانرا از
پاکیزه و چیزهای لذیذ پس اختلاف نکردند امر دین خود را تا وقتی که آمد بدیشان

علم توریة و احکام آن و در آن اختلاف کردند بتاویل تا زمانی که عالم شدند بنعوت
احمدی و صفات محمدی صلی الله علیه و آله و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند
که آن علم قرآنست که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شدند بدرستی که پروردگار تو
حکم کند میان ایشان روز رستخیز در آن چیزی که بودند از روی عناد و جهل در آن چیز
اختلاف میکردند یا از حکم توریة یا امر پیغمبر را فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُو
نَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس اگر هستی تو در گمانی از آنچه فرستاده ایم بر تو از قصص انبیاء و
احکام پس بپرس از آنانکه میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است پیش از تو یعنی از اهل
کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتاب ایشان مخاطب حضرت
رسالتست صلی الله علیه و آله و مراد امتند یا آنکه مخاطب آنحضرت باشد حقیقة
ولیکن ورود این بر سبیل فرض و تمثیل باشد و قضیه شرطیه اشعار نمیباشد در و البته
بوقوع شرط و نه لا وقوع او بلکه مراد استلزام اولیست مر ثانی را بر تقدیر وقوع اول
و گاه بود که هر دو محال باشد مثل اگر خمسه زوج باشد منقسم بمتساوین خواهد بود و در
میباشد از فواید ایشان و بسوی طلب دلیل بجهت مزید یقین و حصول طمأنینه او
در دین استمالت امت آنحضرت است و بجهت اینان بر سوال از آنچه در او شکی
داشته باشد غرض وصف احبار است برسوخ در علم بصحت آنچه نازل شده بر
رسول در شک و لهذا در وقت نزول آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که من شک
نمی آرم و سوال نمیکنم بلکه گواهی میدهم که منزل حقست و بعضی گویند که اِنْ بمعنی ما
نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب
بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست از پروردگار تو پس مباش از شک آرندگان
گو بنده امر سامع است که در وی حصول شکی باشد فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ

کذبوا

بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ و مباش ای سامع از آنکسانی که تکذیب کردند مر
آیتهای خدای را که قرآنست پس باشی اگر تکذیب کنی از زیانکاران إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ
كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی آنانکه واجب شده است بر ایشان قول پروردگار تو
یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بر آن خبر داده که کلمه
آنست که دوزخ را پر کنم از آدمیان و پاک نهادم و در تفسیر آمده که این طایفه که واجب شد
بر ایشان عذاب الهی آنانند که انکار امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه کردند در ولایت
و امامت وی بر ایشان عرض کردند نگرویدند و بهر تقدیر چون کلمه در شان ایشان
ثابت شده است ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق تعالی دروغ نیست چون پیغام الهی نشنیدند
و دعوت پیغمبر قبول نکردند و ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام را رد کردند لاجرم بر ایشان
کلمه عذاب لازم گشت وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ و اگر آید بایشان
هر آیتی که اقتراح میکنند تا ببینند عذاب دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد از
نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرسانند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی
نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا
عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ در تبیان آورده که اکثر نحویان
بر آنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبودند اهل دهی از دههای عاصیه که بوقت
نزول عذاب ایمان آوردند پس سود رسانید اهل آن دیه را ایمان ایشان در آن وقت
مگر قوم یونس را که ایشان آنهنگام که ایمان آوردند برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب
رسوایی را در زندگانی دنیا و برخوردار بگذاشتیم ایشانرا تا هنگام رسیدن اجل ایشان
و جمعی بر آنند که معنی این آیت اینست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند لولا بمعنی هلا باشد
قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از دخول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان
ایشان لیکن قوم یونس چون امارت عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را

تا وقت حلول عذاب و ایمان آوردند و بدین جهت بود استثنای منقطع باشد و قصهٔ یونس برسبیل اختصار چنان بود که حق تعالی او را با هل نینوی فرستاد بارض موصل و او ایشان را بعبادت بخدای تعالی دعوت کرد اباء نموده و برامر بجا بیدند آخر بتنگ آمد علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکند که چون قوم فرمان را قبول نکردند یونس علیه السلام قصد کرد که برایشان دعا کند دو مرد در میان آن قوم بودند یکی عابد و دیگری عالم یکی را نام ملیخا بود و دیگری را روبیل عابد ترغیب میکرد که یونس برایشان دعا کند و عالم او را منع میکرد از آنکه دعا کند برایشان که خدای تعالی دعای ترا استجابت میکند و خلق کثیری هلاک میشوند بعد ازین معلوم قول عابد را بقبول افتاد و از عالم مقبول نیفتاد پس دعا کرد برایشان که فَانْزِلْ عَلَیْهِمْ نقمتک حق تعالی اجابت فرمود و گفت چندین قوم هلاک اگر بعد از بست روز یا چهل روز عذاب بیشما فرود آید چون نزدیک بآن شد یونس با عابد از آنجا بیرون رفتند و در شکاف کوهی پنهان شدند و عالم در میان ایشان ماند چون زمان موعود رسید حق تعالی با مالک دوزخ خطاب کرد که بعدد شعیره از سموم دوزخ بدیشان فرست مالک فرمان الهی بجای آورد آن سموم بصورت ابر سیاهی با دود غلیظ و شرار آتش بیامد و گرد شهر را فرو گرفت اهل این شهر دانستند که یونس علیه السلام راست گفته روی بعالم آوردند و او مردی عاقل و کامل بود گفت یونس را طلب کنید چندانکه طلبیدند نیافتند عالم گفت اگر یونس رفت خدای که ما بدان دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا اکنون هیچ چارهٔ نیست غیر آنکه عجز و تضرع پیش گاه او بریم پس عالم سر و پا برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صفت روی بصحرا نهادند مردوزن و خرد و بزرگ و اطفال را از مادران جدا کردند و فریاد برکشیدند و نیتها خالص ساختند آواز بر آوردند که آمَنَّا بِمَا جَاءَ بِهِ یُونُسُ از اول شب تا دهم محرم برین وجه مینالیدند و درین چهل روز از ناله و زاری نیاسودند قوم میگفتند

خداوندا

خداوندا یونس ما را گفته بود که خدای تعالی گفته که بندگان بجز روی آزاد کنید ما بندگان توییم ما را بکرم خود آزاد کن طایفهٔ دیگر برین گونه آواز میکردند که خدایا یونس ما را میگفت که پروردگار من فرموده است که سایلان را رد مکنید ما سایلان روی بدرگاه کرامت آورده ایم ما را رد مکن القصه روز چهلم بود که اثر مناجات دلسوز ایشان ظاهر گشته برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب عذاب مرتفع گشته ابر رحمت سایهٔ رأفت بر مفارق ایشان افکند یونس بعد از چهل روز متوجه شهر شده میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید بر صورت واقعه مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود میگفت که ایشان را از عذاب بترسانیدم و عذاب برحمت مبدل شد اگر من درین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاده و قصهٔ رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سورهٔ انبیا و سورهٔ والصافات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و اگر خواستی پروردگار تو بر سبیل الجاء هر آینه ایمان آوردندی هر که در زمین است همه ایشان و الجاء منافی تکلیف است چه ثواب بر تکلیف مرتب است نه بر الجاء پس ایمان الجائی فایده باشد و حق تعالی بلا فایده نکند آیا تو اکراه میکنی مردمان را تا گردند مؤمنان آنانکه اهل لطفند ایمان می آرند و اهل خذلان نمی آرند و این آیت منسوخ بآیت قتالست وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ و نیست و نشاید هیچ تنی را آنکه ایمان آرد مگر بلطف و توفیق الهی که پیغمبر فرستد و پیغام رساند و امامی تعیین فرماید بعد از پیغمبر تا ایشان را بطاعت نزدیک گردانند و از معصیت دور و میگرداند عذاب خذلان را بر آنانکه تعقل نمی نمایند در آیات قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بگو ای محمد مشرکانی را که از تو طلب آیات میکنند که بنگرند بچشم سر یا ملاحظه کنند بدیدهٔ سر تا خود چه چیزهاست در

آسمانها از عجایب فطرت و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع
آن صانع دفع نمیکند دیدن آیتها و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسولان عذاب الهی را
از گروهی که در علم حق واقعست که نخواهند گروید باختیار از حضرت ابی عبد
الله علیه السلم مرویست که مراد از آیات ائمه اند و نذر انبیا علیهم السلم فهل
ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم قل فانتظروا انی معکم من المنتظرین
پس چشم نمیدارند این مشرکان مکه ایامی را یعنی واقعها را مثل وقایع آنانکه گذشتند
پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود مراد نزول عذاب است پس بگو انتظار برید
نزول عذابی را که بشما نازل خواهد شد بدرستی که من با شما از منتظرانم هلاک شما را
ثم ننجی رسلنا والذین آمنوا کذلک حقا علینا ننج المؤمنین پس بعد از رها
نیدیم پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد و نجات دادیم
ایشان را که گرویده بودند بدیشان همچنانکه نجات دادیم رسل و متابعان ایشا
وعده دادن راست و درست از ما که بوقت هلاک مشرکان نجات میدهیم گرو
یدگان را که محمد است و اولاد و اتباع ایشان صلوات الله علیهم قل یا ایها الناس
ان کنتم فی شک من دینی فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله ولکن
اعبد الله الذی یتوفیکم وامرت ان اکون من المؤمنین بگوای محمد که
مردمان خطاب باهل مکه است اگر هستید شما در گمان از صحت دین من بیان کنم دین
خود را برای شما پس غیر مرتی آنانکه شما میپرستید بجز خدای تعالی از اصنام و ملا
ولیکن پرستش میکنم خدایرا آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید
است چه وفات اهل شرک معاد عذاب ایشانست و مأمور شده ام بانکه باشم از
گروندگان باحکام الهی و اخبار انبیا وان اقم وجهک للدین حنیفا ولا تکونن
من المشرکین و دیگر امر کرده اند یا وحی فرستاده اند بانکه بپای دار عمل خود را

از برای دین

از برای دین یعنی خالص سازد و بالکلیه متوجه او باش در حالتی که مایل باشی از
ادیان بدین اسلام و مباش از شرک آرندگان در روی خطاب بآنحضرتست و در معنی
بامتست ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک
اذا من الظالمین و مخوان بجز خدای تعالی آنچیز را که سود نکند ترا خواندن او
زیان نرساند بتو فرو گذاشتن او پس اگر بکنی و بخوانی آنچنان چیزی را پس بدرستی که
تو در آن هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وان یمسسک الله
بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من
یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم و اگر برساند خدای تعالی بتو مرضی یا شدتی
یا فقری پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن امر او که خداوند است و اگر خواهد
بتو صحت و راحت و غنی پس هیچ دفع کننده و باز گرداننده نیست مر آن فضل او را و منع
فضل در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق تعالی متفضل است باداده خیر بر بندگان بی استحقاق
میرساند فضل خود را بانکه میخواهد از بندگان خود و اوست آمرزنده پس از غفران او
معصیت نا امید مشوید مهربانست پس بطاعت امید در رحمت بندید قل یا ایها الناس
قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل
علیها وما انا علیکم بوکیل بگوای مردمان بدرستی که آمد بشما کلام درست از نزدیک
پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را پس هر که راه یافت بایمان و متابعت پس جز این
نیست که راه یافت برای خود یعنی منفعت او عاید بدوست و هر که گمراه شد بانکار و
تکذیب پس همین که گمراه میشود بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بدوست و عاقل نجیبا
معلومست که کدام اختیار خواهد کرد و نیستم من بر شما نگاهبان که امر شما موکول بمن
باشد من رساننده پیغام الله ام واتبع ما یوحی الیک واصبر حتی یحکم الله و
هو خیر الحاکمین و پیروی مکن ای محمد صلی الله علیه و آله آنچیز را که وحی کرده

میشود بسوی تو با مثال و تبلیغ و صبر کن بر دعوت و بر اذای که بتو رسد شکیبائی

ورز تا وقتی که خدای تعالی حکم کند بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و ثنی و جزیه کرفتن

و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل نیست چون مطلع است

بر ضمایر و عالم است بر ظواهر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که سورهٔ یونس

بخواند داده شود از اجر او ده حسنه بعدد آنکه تصدیق و تکذیب یونس کردند

سورة هود عم مائة عشرون آية بسم الله الرحمن الرحيم

الٓر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ آورده که حروف

مقطعه نیست باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد

و موید این قول است آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند گفت سر الله فلا

تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الٓر آنست که انا الله اری من خدایم که می بینم

طاعت مطیعان و معصیت عاصیان و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس

این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید این کتابیست صفت او آنکه استوار کرده شده

است آیتهای او یعنی و دلایل یا ممنوع است از فساد و نسخ زیرا که مراد از آیات سوره

وارد و از منسوخ چیزی نیست یا منتظم کشته است بنظم محکم چون بنای مستحکم که نقص

و خلل بر و راه نیابد پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیت آیت یا تفصیل

یافته است در و آنچه بندکان محتاجند که مراد از کتاب مجموع قرآن باشد و ثم برای

تفاوت در حکم است یا جهت تراخی در اخبار صفت دیگر از کتاب آنست که آنچه تبیین

شده است در و از نزدیک حکم کننده است با حکمت بخشنده دانا به همه چیزها الا

تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا

إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ

تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ برای آنکه نپرستید مگر خدای را بدرستی

که من شما را

که من شما را از وی یعنی مر بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان و مژده دهنده

بمثوبت بر توحید و ایمان و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش از پروردگار خود

برای کناهان گذشته پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده چه

معرض از طریق حق لابدست او را از رجوع تا برخورداری دهد مر شما را برخورداری

نیکو تا مردم از شما منتفع شوند یا شما را زندگانی دهد با عیش و وسعت و سلامتی

تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدر است و تا بدهد خدای تعالی مر خداوند فضل را

در دین ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت علی بن ابراهیم رحمه الله فرموده

که او علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه که ثابت است او را خیر دنیا و آخرت

و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید ای مخالفان از متابعت رسول

و امام که متابعت ایشان همان متابعت منست به درستی که من میترسم از شما عذاب روز بزرگ

که روز قیامت است إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بسوی مجازات

خداست بازگشت شما و او بر همه چیزها از اعاده و تعذیب توانا است و در تفسیر

علی بن ابراهیم رحمه الله مذکور است که جماعتی از منافقان بودند که بغض و

عداوت حضرت رسول و امیر المؤمنین علی صلوات الله علیهما پنهان میداشتند

در دل و در ظاهر اظهار مودت مینمودند حضرت رسالت فرموده که علامت منافق

بغض علی ابن ابی طالب است روایتست که پرسیدند از حضرت رسول صلی الله علیه

و آله که علامت بغض امیر المؤمنین صلوات الله علیه چه چیز است فرمود که تفضیل

کردن غیری بر وی و به تقدیر موجب حدیث یا علی حبک حبی و بغضک بغضی که آنرا شنیده

داشتند و در کتمان آن میکوشیدند که کسی برین اطلاع نیابد و حق تعالی این آیت

فرستاد أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ

مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانید که ایشان یعنی

کافران و یا منافقان فراهم میکیرند سینهای خود را بر عداوت رسول حق یا وصی او
و تا میکردانند آزار و تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی
دشمنی حضرت پیغمبر و وصی او در درون دل میکیرند تا پنهان دارند از خدای تعالی
بدانید که آنهنکام که ایشان در سر کشند جامهای خود را و بر فراش خود جای کیرند
وخدای تعالی آنچه ایشان پنهان میکنند در سینها داناست و میداند آنچه اشکارا
میکنند بر زبانها سر و علانیت ایشان بنسبت علم وی یکسانست بدرستی که او داناست
باسراری که در سینهاست و کویند ذات الصدور دلها اند که حق تعالی حضرات
آنرا میداند **الجزو الثانی عشر** وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا
وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و نیست هیچ جنبنده در زمین
مراد جمیع حیوانات مکر بر خداست روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد
لفظ علی قید وجوبت در نظر شرع بجهت تحقیق وصول در قسمت بمرزوق
تا تعیین کند بلاشک بر ایشان خواهد رسید و کفته اند علی بمعنی من است یعنی
روزی همه بر خداست یا بمعنی الی یعنی روزی کا مفوض بحق تعالی است اکر خواهد
بسط کند و اکر اراده ندارد و قبض کند و میداند خدای تعالی قرارکاه حیوانات
را در حین حیات و آرامکاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مکان
حیوانات است از زمین و هوا و مستودع موضع قرارکاه ایشانست قبل از استقرار چون
صلب و رحم و بیضه همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان
مذکور و مسطور است در کتاب مبین روشن یعنی لوح محفوظ کانه اراده فرموده
باین آیه بیان آنکه او عالم است بجمیع معلومات و در آیت بعد بیان آنکه قادر است
بر کل ممکنات چنانچه میفرماید وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ

مبعوثون

مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ
و اوست که آفرید آسمانها و زمینها را بمقدار شش روز ایام دنیا که اول او یکشنبه
و آخرش آدینه بود پیش از آفریدن ارض و سما و عرش او بر آب بود زیرا که هیچ جای
نبود میان عرش و آب نه آنکه او موضوع بود بر آب و استدلال کرده اند برین بر امکان
خلا و آنکه آب اول حادثی است بعد از عرش از اجرام این عالم و در بعضی از تفاسیر
آورده اند که حق تعالی در مبداء آفرینش یاقوت سبزی بیافرید و بنظر هیبت در و
نکریست آن جواهر آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای آن بداشت
و عرش را بر زبر جای بداد و بر وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار
عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب
و باد را تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان کند تا ظاهر شود که کدام شما
نیکوتر است از روی عمل و اکر کوئی تو ای محمد قوم خود را بدرستی که شما بر انکیخته
شده کانید از پس مرک هر آینه کویند آنانکه نکرویدند نیست این سخن که در باب
بعث میکوئی مکر مانند سحر آشکارا در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ
إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ
بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و اکر تاخیر کنیم از ایشان عذابی را که در وعده داده ایم
تا هنکام شمرده شده هر آینه کویند از روی استهزا چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول
و وقوع بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدر است نباشد آن عذاب
برداشته شده از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان منع
نکردد و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقیق
وقوعست یعنی کوییا که فراکرفته است جهالت ایشان را آنچه بودند که از روی جهل بر آن
استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال مینمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً

ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ واگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را از
نزد ما نعمتی که دریابد لذت آنرا پس باز ستانیم آنرا از وی بدرستی که او ناامید
است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما ناسپاس است در نعمت گذشته وَلَئِنْ
أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ
فَخُورٌ واگر بچشانیم او را نیکویی چون صحت و غنا بعد از سختی که بدو رسیده باشد
چون بیماری و فقر هر آینه گوید برفت بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بد می آید
دور شد از من بدرستی که انسان شادمانست بنعمت و مغرور نازنده و فخر کننده
بر مردمان و فرح و فخر او غافل ساخته اند از شکر نعمت و قیام بدان إِلَّا الَّذِينَ
صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ مگر آنانکه شکیبایی
نمودند بر محنت و بلا و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند
در نعمت و رخا آن گروه که بصفت شکر و صبر موصوف اند مر ایشانراست آمرزش
گناهان و مزد بزرگ که اقل آن بهشت است و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله نقل
کرده اند از ابی عبد الله علیه السلام که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزول
در بطن قدید فرمود مر علی را علیه السلام که یا علی من از خدای تعالی درخواسته
ام دوستی اندازد میان من و تو در معرض قبول آمد و خواستم که برادری کند میان
من و تو چنین کرد و سوال کردم از او که تو وصی من باشی قبول فرمود مردی از میان
قوم گفت که والله یک صاع تمر کهنه که در خیک کهنه باشد بهتر است از آنچه محمد صلی الله
علیه و آله طلب کرده چرا طلب نکرد از او که ملکی بفرستد تا او را مدد کند یا راه نماید
او را یا گنجی که بآن سد فاقه کند آنحضرت از قول آن دون بیحاصل تنگدل شد حق تعالی
آیه فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا
لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

وکیل

وَكِيلٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی گویند که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بعضی
آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از آنچه طلب کردی درباره امیر المؤمنین علی علیه السلام
و بقبول آمده از اخوت و وصایت و امامت و محبت و غیر ذلک اگرچه سفها را
ناخوش آید و تنگ است باظهار آن سینه تو از ترس آنکه گویند چرا فرو فرستاده نشد
بر وی گنجی که فاقه و فقر را از وی زایل کند و نفقه کند بر مردمان تا بسبب آن تابع او شوند و چرا
نیامد با او فرشته بجهت گواهی بر نبوت او و امداد و اعانت وی بسبب این مقالات از تو
آنچه مأمور شده و طلبیده باز خواهی آن جز این نیست که تو بیم کننده ای بر تو انذار است و بس
و تو در آن تقصیر ننمایی پس چرا از سخنان بیهوده ایشان تنگدل باید شد و خدای
تعالی بر همه چیزها گواهست یا کار گذار آنکه خود را بدو سپاری پس توکل بدو کن و بگذر از
گفت و شنود هر حسود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بلکه میگویند کافران
که محمد صلی الله علیه و آله بر می بافد آنچه میگوید که وحی میکنند یعنی قرآنرا از خود
میسازد بگو پس بیارید ده سوره مثل قرآن در بیان و حسن نظم او لادر معارضه
کننده بده سوره چون از آن عاجز شوند امر را برایشان آسان سازند تا یک
سوره با وجود یک سوره بگو تحدی کنید و بیارید مثل این را بربافته از نزد خود
یعنی بزعم شما آنست که قرآنرا از خود میتوان بافت و من این گمان میبرید که من از
خود میسازم شما فصیحان عرب باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام
بلکه شما از من قادرترید بجهت وقوف شما بر قصص و اخبار و نفوذ شما بر انشاء
اشعار و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید بجز خدای تعالی اگر
هستید راستگویان که این کلام مفتری و مختلقست فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا
أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ پس اگر اجابت

نکردند مر شما را در آنچه گفتند از اتیان معارضه کردن سوره را مخاطب حضرت
پیغمبر است صلی الله علیه و آله و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد
مؤمنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر و میگفتند که اگر
مفتری میگویید شما با مفتری میگویید شما با مفتریات او معارضه کنید پس حق
تعالی فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند پس بدانید که آنچه فرستاده
شد بعلم خداست و آنچه ایشانرا بکار آید در معاد و معاش و بدانید که نیست
معبودی بسزا مگر او که عالمست بآنچه غیر او نداند و قادراست بر آنچه غیر او
نتواند پس شما هستید ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز میتواند بود
یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن و ولایت امیر المؤمنین علی علیه
السلم نزد شما محقق شد مَنْ کانَ یُرِیدُ الْحَیوةَ الدُّنْیا وَزِینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ
أَعْمالَهُمْ فِیها وَهُمْ فِیها لا یُبْخَسُونَ هر که باشد که از دنائت همت خواهند
کانی دنیا و آرایش آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود
و نصاری و در زاد المسیر آورده که عامست مر جمیع مردمانرا که هر که از ایشان باحسان
و اعمال بر خود دنیا را خواهد بتمام بازگذاریم بایشان جزای کردارهای ایشانرا
از صحت و ریاست و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد در دنیا و ایشان در
دنیا کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان کم نکنند مثل جماعتی که بسبب ریاست دنیا مخالفت
امیر المؤمنین علی علیه السلم پیشه کردند و قول خدا و رسول را اندیشه نکردند و حق
او را بغیر حق متصرف شدند تا آخر کار بفتنه عظیم کشید تا بنی امیه و بنی سفیان
مستولی شدند و بسبب طغیان ایشان کار بکشتن ائمه معصومین صلوات الله علیهم
بشهادت کشید أُولئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ إِلَّا النّارُ وَحَبِطَ ما
صَنَعُوا فِیها وَباطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ آن گروه آنانند که نباشد ایشانرا در آن

سرای دیگر

سرای دیگر مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفای مزدی که بر صور اعمال ایشان مترتب
بوده نموده اند و نیات فاسده و جرایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت مانده
و تباه گشت آنچه کرده اند در دنیا چه ثواب آخرت متفرع باخلاص است و اعتقاد
صحیح و ایشان در عمل مخلص نبودند و اعتقاد فاسده داشته اند ناچیز است فی نفس
الامر آنچه بودند که میکردند از رسم و ریا و سمعه و غیر آن أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ
وَیَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَرَحْمَةً أُولئِکَ یُؤْمِنُونَ
بِهِ وَمَنْ یَکْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزابِ فَالنّارُ مَوْعِدُهُ فَلا تَکُ فِی مِرْیَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ
الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَلکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یُؤْمِنُونَ آیا هر که باشد بر برهانی از پرور
دگار خود که او را دلالت کند بطریق ثواب و از پی در آید برهان او را که دلیل عقل است
گواهی از خدای تعالی که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت
دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند گفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن
خالص مخلص و شاهد پیغمبر است و کلینی رحمه الله بطریق اهل بیت علیهم السلم روایت
کرده که صاحب حضرت رسول الله است و شاهد حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله
علیه و پیش از قرآن تابع او بوده کتاب موسی توریة است چه او در تصدیق نبی
امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق مر قرآن را در حالتی که توریة پیشوا
بوده مر اهل دین را و سبب بخشایش بر منزل علیهم آن گروه که صاحب بینه و شاهد و
تابعانند میگروند بقرآن و هر که کافر شود بقرآن آن گروه چند که اهل مکه اند و آنکه
حذب ایشانند در عداوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت پس آتش
دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد پس مباش در گمان از این موعد
بیقین که این وعده درست و راستست از پروردگار تو و لیکن بیشتر مردمان نمیگروند
و بدان تصدیق نمیکنند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أُولئِکَ یُعْرَضُونَ

عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ
عَلَى الظَّالِمِينَ وکیست ستمکارتر از آنکس که بربندد بر خدای تعالی دروغی یعنی نفی
وحی او کند در نبوت و امامت وغیر آن یا اثبات شریک برای او آن گروه مفتریان
عرض کرده خواهند شد بر موقف بر پروردگار خود و خواهند گفت گواهان یعنی
حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران یا اعضا و جوارح ایشان و علی بن ابراهیم رحمه الله
آورده که آن گواهان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم گواهی دهند که
این گروه آنانند که از روی عناد دروغ گفتند بر پروردگار خویش بنفی وحی یا اثبات
ولد و شریک و بدانید که لعنت خدای بر ستمکاران است یعنی کافران و منافقان و
مخالفان که حق اولاد رسول را ضایع ساختند و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه
قرب پس صفت ظالمان میکند الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا
وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ آنانکه باز میدارند مردمان را از راه خدای تعالی و اگرو
باز دارندگان وصف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از راستی و ایشان بدان سرای
ناگرویدگانند تکریر ضمیر جهت تاکید کفر و مخالفت ایشان است که بآخرت ایمان ندارند
و الا دنیا را بآخرت اختیار نمیکردند أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ
لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ
السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ آن گروه کافران و منافقان و مخالفان نباشند عاجز کنند
کان مر خدا را از عذاب خود در زمین یعنی در دنیا و نیست مر ایشان را بجز خدای تعالی
هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارند بلکه افزوده شود برای ایشان
عذاب یعنی دوباره معذب کردند بجهت ضلال و اضلال نبودند که در دنیا توانستندی
شنید سخن حق را علی بن ابراهیم رحمه الله که ذکر کرده مدیح مولای ما حضرت امیر المؤمنین
را صلوات الله علیه نمیخواستند که بشنوند چه از شنیدن آن کر بودند و نبودند که ببینندی

آیات قدرت

آیات قدرت را و گذشت که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرموده
که بالله آیه اکبر منی چه از دیدن آن آیه کور بودند و الا مخالفت نمیکردند أُولَئِكَ
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آن گروه آنانند که در بازار
معامله زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بنفس ایشان باز گردد و
گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست
ملائکه و دعوت و امامت غیر امیر المؤمنین صلوات الله علیه لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي
الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکارتران هم زیانکاران چه پرستش بتان را
بپرستش خدای تعالی خریده اند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا
إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بدرستی آنانکه گرویدند
از روی اخلاص بنبوت و امامت و آخرت و کردند عملهای شایسته از ادای فرایض
و آرام گرفتند بپروردگار خود یا تواضع کردند مر او را یا برای او از همه سوی منقطع شدند
آن گروه ملازمان بهشتند ایشان در بوستانهای بهشت دایم و باقی مانند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ
كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
مثل دو گروه که مؤمن و کافر و مخالف مانند کور و کر است و مانند بینا و شنوا آیا
برابرند این دو فریق در صفت و تمثیل یعنی برابر نیستند علی بن ابراهیم رحمه الله
آورده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و زیانکاران برابر نیستند آیا پند نمیگیرند
بدین مثلها و تامل نمی نمایند در این تشبیه فرموده است کافران و مخالفان را بنابر
جهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را بسمع آیات بزرگ ترا و بنا شنوا بسبب
تصامم و از استماع کلام الهی که در هر باب فرموده تشبیه مؤمن موفق بسمیع و بصیر
جهت آنکه حال مؤمنان و موافقان در سمع و بصر ضد احوال کافران و مخالفان است
چه ایشان آنکه حق را از باطل و باطل را از حق تمیز کنند و اصم آنکه باطل را حق و حق را

یقین

باطل شنود و بدان عمل کند و بصیر کسیست که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل
بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود
و از و حذر کند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که علی با حقست و حق
با علی صلوات الله علیهما وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ
و بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی قوم پس گفت ایشانرا بدرستی که من شما را
بیم کننده ام هویدا یعنی موجبات عذابی و وجه خلاص را میگویم با شما أَلَّا تَعْبُدُوا
إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ آنکه نپرستید مگر خدا را که اگر پرستش دیگری
نمایید بدرستی که من میترسم بر شما عذاب روزی که دردناک است عذاب بدرد وصف
یوم الیم از قبیل اسناد مجازی است برای وقوع الم در و فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا
بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ پس گفتند
اشراف و رؤسای آنانکه کافر شده بودند از قوم نوح که نمی بینیم ترا مگر بشری مانند ما
یعنی مرتبه که ترا بر ما باشد که بسبب تخصیص تو بود به نبوت و بر ما واجب گرداند
اطاعت ترا از تو در نمی یابیم و ایشان هیکل بشریت دیدند و از درک حقایق
او غافل بودند و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه فرودان و فرو
مایگان ما اند در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکری و تاملی یا ما تابعان
تو اراذل اند و بادی الرای یعنی هرگاه کسی در ایشان نگرد صفت رذالت
در ایشان مشاهده کند و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا بر ما افزونی که بدان سزاوار
شما باید کرد بلکه گمان میبریم شما را دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت قال
يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ
عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و گفت نوح ای گروه من مرا خبر دهید

اگر باشم من

اگر باشم من بر حجتی هویدا از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد
و بدهد مرا خدای تعالی بخشایشی از نزدیک خود که نبوتست پس پوشیده کرد اند با
حجت را اگر شما بسبب عدم معرفت آن و ضعف علم شما از آن آیا بر شما می بندیم آنرا یا الزام
کنیم شما را بقبول آن و حال آنکه شما مر این حجت را کارهان و ناخواهندگانید و یا قوم
لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو
رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ای گروه من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت
وآن اگرچه مذکور نیست لیکن معلومست از ما ذکر مالی و خواسته مزد کار من باشد تا
بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا سخت آید اگر ابا کنید نیست مزد من مگر خدای تعالی آورده
اند که اشراف قوم میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا با تو
مجالست کنیم نوح در جواب فرمود که نیستم من راننده آنها که گرویده اند بدرستی که
ایشان ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و بقرب او فایز خواهند بود پس
چگونه مردودان من باشند و لیکن من میبینم شما را گروهی که غبیانید قدر انبیا را
و حق از باطل تمیز نمیکنید وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
و ای گروه من کیست که مرا یاری دهد و منع کند از عذاب خدای تعالی اگر برانم ایشانرا آیا
در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمایید که گفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال
آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تو اند نوح علیه السلام
فرمود وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي
مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ و نمیگویم شما را که البته نزدیک منست خزینهای
علم خداوندست و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم و نمیگویم بدرستی که
من فرشته ام تا شما گویید ما انت الا بشر مثلنا و نمیگویم مر آنانرا که بخواری در ایشان

میکنند چشمهای شما بجهت فقر ایشانرا اراذل میگویید که نخواهد داد خدای تعالی
ایشانرا نیکویی چنانچه خوشبختانند و تعالی برای ایشان در آخرت آماده کرده است به
از آن است که شما را در دنیا داده است خدای تعالی داناتر است بآنچه در نفسهای
ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم بر اسلام ایشان نکنم در ظاهر به درستی
که من آنهنگام باشم از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا یا نوح قد
جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین گفتند
ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی پس بسیار کردی این جدال را با ما و دور و
دراز کشیدی پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب اگر هستی از راستگویان در
وعید خود قال انما یأتیکم به الله ان شاء و ما انتم بمعجزین گفت نوح
علیه السلم جز این نیست که بیارد بشما خدای تعالی عذابرا اگر خواهد عاجلا یا آجلا
و نیستید شما عاجز کنندگان خدای تعالی را از تعذیب خود یا آنکه بستیزید یا آنکه
بزید و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغو
یکم هو ربکم و الیه ترجعون و سود نمیدارد شما را نصیحت کردن من اگر خوا
هم آنکه نصیحت کنم مر شما را اگر هست خدای تعالی که میخواهد آنکه شما را گمراه سازد یعنی
بسبب کفر و عناد شما لطف از شما باز گیرد بجهت نافرمانی بردباری و من میخواهم که نصیحت
کنم شما را آن نصیحت نفع نمیرساند اوست پروردگار شما و عالم بر احوال شما در این
و علم او بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت ام یقو
لون افتراه قل ان افتریته فعلی اجرامی و انا بریء مما تجرمون بلکه میگویند
بزعم باطل قوم نوح که محمد از پیش خود ما نوح را گفتیم بگو اگر بافته ام وحی را پس بر من است
وبال گناه کردن و من بیزارم از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن مینمایید و اوحی
الی نوح انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون

و وحی کرده

و وحی کرده شد بسوی نوح علیه السلم آنکه ایمان نخواهند آوردن از گروه تو مگر
آنکس که ایمان آورده پس اندوهناک مباش بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا
و چون فایده دعوت از ایشان منقطع شد نزول عذاب در رسید حکم شد که ای
نوح میان اجتهاد در بند واصنع الفلک باعیننا و وحینا و لا تخاطبنی فی الذین
ظلموا انهم مغرقون و بساز کشتی را بنگاه داشت ما یا بعون ملایکه که مددکار و موکل
تواند و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس رحمه الله گفته که نوح علیه السلم
نمیدانست که کشتی چگونه بسازد وحی آمد که بساز چون سینه مرغ و علی بن ابراهیم
رحمه الله در تفسیر آورده که جبرئیل را امر کرد تا او را تعلیم داد که چنین
بساز و خطاب مکن با من در بارهٔ آنانکه ظلم کردند یعنی از من درمخواه دفع عذاب
از ایشان به درستی که ایشان غرق شدگانند در خبر آمده که نوح چوب کشتی میطلبید
فرمان آمد که درخت ساج بکاشت و مدت بیست سال که درخت رسید
مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده
از قبول دعوت نوح علیه السلم ابا کرده پس نوح علیه السلم بساختن کشتی اشتغال
فرمود و علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبد الله علیه السلم بساختن
که نوح علیه السلم را فرمان آمد که درخت خرما بنشاند و در مدت پنجاه سال که بکمال
رسید حکم شد که قطع کن و کشتی بساز و چهل سال قبل از طوفان زنان عقیم و نا
زاینده شدند آنگاه بساختن کشتی اشتغال نمود و یصنع الفلک و کلما مر علیه
ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرو ن
فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم و بود که
ساختن کشتی را هر گاه که بگذشتندی بر او گروه مهتران از قوم افسوس کردندی به
چه کشتی را در بیابان میساخت دور از آب علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که در جامع

کوه میساخت انجا آب نبود گفتند کشتی میسازی آب کو و دیکر طعنه میزدند
که اول نبی بودی و باخر نجار شدی نوح گفت اگر سخریت میکنید با ما پس ما افسوس
خواهیم کرد بر شما همچنانکه شما افسوس میکنید پس زود بدانید انکس را بیاید بدو
عذابی که او را رسوا کردانند در دنیا که آن غرق است و فرود آید بدو عذاب دایم در
آخرت که آن حرقست پس نوح کشتی بساخت در مدت دو سال طول او سیصد ذرع و
عرض او پنجاه ذرع و ارتفاع او سی ذرع و آنرا بر سه طبقه مرتب ساخت و بقیر مطلا ساخت
و بحکم الهی زوجی از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقهٔ علیا و
سباع و بهایم را در سفلی و آدمیان را با امتعه و لغزید در وسط جای مقرر شد و تهیهٔ
اسباب اتمام این مهام مشغول بود حتی اذا جاء امرنا و فار التنور قلنا احمل
فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا من سبق علیه القول و من امن
و ما امن معه الا قلیل تا وقتی که آمد عذاب ما یعنی امر ما بعذاب و جوشید
آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان پختی و بمیراث بنوح علیه
السلام رسیده بود و علی بن ابراهیم رحمه الله کوید که زن نوح علیه السلام نان می
پخت آب جوشیدن کرفت او فریادی کرد نوح آمده آنرا بکل کرفت و مهر کرد تا
تمام از آدمیان و حیوانات بکشتی در آمدند و قرار کرفتند و نوح علیه السلام آمده
مهر برداشت و آنگاه آب زور کرد و بر جوشید و آن جوشیدن نشان عذاب بود
پس چون امارت عذاب پدید آمد کفتیم نوح را که بردارد در کشتی از هر نوعی حیوانات
دو جفت نر و ماده بکشتی برو کسان خویش را بکشتی در آر مکر کسی که پیشی کرفته است
برو قول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعانست و واعله که زن و پسر نوح علیه السلام بو
دند و علی بن ابراهیم رحمه الله از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکند که او پسر زن نوح
بود نه پسر صلبی وی که بدلیل قراءت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که خواند

ونادی نوح

ونادی نوح ابنها مؤید این قول نوح علیه السلام است که فرموده ان ابنی من اهلی و نفرمود
ان ابنی منی و بردارد در کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده و ایمان بیاورده بودند و موا
فقت نکرده با نوح مکر اندکی از مردمان که زوجهٔ مسلمهٔ او بود و سه پسر حام و سام
و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو زن و مرد و غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن
بودند و با نوح هشتاد تن پس نوح اینها را نزدیک کشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده
بود بر بالای کشتی پوشید از زمین آب عذاب جوشیدن کرفت و از آسمان آب بلا باریدن
آغاز کرد و قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم
کفت نوح علیه السلام که ای قوم سوار شوید در کشتی در حالتی که کویید بسم الله یعنی نام
خدای تعالی برید در وقت راندن کشتی و بهنکام باز داشتن و کفته اند بنام خداست
رفتن و ایستادن او و در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله کفتندی
روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله کفتندی باز ایستادی پس نوح
بدین کونه تعلیم تسمیه داد و کفت بدرستی که پروردکار من هر آینه آمرزندهٔ مؤمنانست
و مهربان بر ایشان که از بلای طوفان نجات میدهد و هی تجری بهم فی موج کالجبال
و نادی نوح ابنه و کان فی معزل یا بنی ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین
و کشتی همی برد ایشانرا در میان موجها که از عظمت بود مانند کوهها علی بن ابراهیم رحمه
الله نقل میکند از ابی عبد الله علیه السلام که چهل روز آب از زمین میجوشید و از آسمان
میبارید تا کشتی بالا کرفت و عالم تاریک شد و کشتی در امواج میرفت تا بزمین
خانهٔ کعبه رسید و آنجا بطواف در آمد جمیع دنیا را آب کرفته بود و غرق شده الا آن
محل و آن خانه را بیت العتیق بواسطه آن میکویند که از غرق آزاد کشت و در روایت
آمده که از آنجا بزمین کربلا آمده توقف کرد اصحاب نوح از توقف پرسیدند چون محل
توقف او نبود فرمود بالهام الهی که بعد از چندگاه اهل بیت رسول صلوات الله علیهم

اینجا بسبب اهل جود و کرم که دعوی امن کنند کشته شوند کشتی از تاب واقعهٔ هایله بیتاب شده
توقف نمود و ظلمت بمرتبهٔ بود که شب و روز از یکدیگر ممتاز نمیشد ابن عباس روایت
کنند که حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود دو مهرهٔ نورانی بر دیوار کشتی تعبیه فرمود که یکی
مثل آفتاب حرکت کردی و دیگری مانند ماهتاب در غروب و بآن روز و شب و او
قات نماز معلوم میکردند و در آنوقت که کشتی روان میشد آواز داد نوح پسر خود
را یا پسر زنش را کنعان در حال آنکه بود در کرانه از کشتی و نوح علیه السلم او را مسلمان
میدانست پس از فرط شفقت گفت ای پسرک سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی
و مباش از ناگرویدن که غرقه گردی آن پسر منافق بود با نوح اظهار اسلام کردی
و با کافران در کیش ایشان متفق بود قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ
لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ
گفت پسر نوح در جواب زود باشد که باز گردم و پناه برم بسوی کوهی که از غایت
رفعت نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب گفت نوح علیه السلم که نگاه دارنده نیست
که امروز منع کند و باز دارد چیزی از عذاب خدای تعالی مگر آنکس که می بخشد یعنی
خدای تعالی بر او بخشد در اثنای این مکالمه میان نوح و کنعان طوفان اشتداد یافت
و حایل شد میان نوح و پسرش گشت از جملهٔ غرق شدگان القصه نوح علیه السلم
از کوفه و بعضی گویند از هند یا از چین در دهی که موضعیست بجزیره در کشتی
نشست در ماه رجب و کشتی بتمام روی زمین بگشت و چون واقعهٔ طوفان بنهایت
انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ
أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الـ
الظَّالِمِينَ و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت ای زمین فرو بر آب خود را که بیرون
داده و ای آسمان باز گیر آبی که فرو گذاشته و کم کرده شد آب بروی زمین و گذارده شد

کاری که حکم

کاری که حکم خدای تعالی بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار و قرار گرفت
کشتی بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه
تمام بود و گفته شد دور شوید و هلاکت باد مر قوم ستمکاران یعنی کافران را و چون
نوح علیه السلم با قوم از کشتی بیرون آمد آنروز را روزه داشت و صوم عاشورا سنت
شد و در میان امم قوم سنت بود تا زمان بنی امیه علیهم اللعنه که یزید پلید لعنه الله
علیه لشکر فرستاد و امام حسین را صلوات الله علیه شهید کردند آنروز را
ملاعین روزه داشتند بآن شادیانه که هرکز آن بدبختان خلاصی نخواهند یافت
از لعن در دنیا و عذاب ابدی در عقبی اکنون آنروز سنت است که امساک کنند
مؤمنان بروح حزن تا عصر و بخاک آن معصوم مظلوم افطار نمایند تا مشابهت
ایشان بآن بی دینان نباشد وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي
وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و بخواند نوح پروردگار خویش را
پس گفت ای پروردگار من بدرستی که پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده
بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد و بدرستی که وعدهٔ تو حقست و
درست و تو حاکمترین حکم کنندگانی بعضی آورده اند که نوح علیه السلم از کفر
پسر خبر نداشت و اگر داشتی این سوال نکردی و چون این سوال فرمود قَالَ يَا
نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ
إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ گفت خدای تعالی ای نوح بدرستی که پسر تو
نیست از اهل دین تو بدرستی که او خداوند عملیست نه نیک و شایسته پس مپرس از من
آنچه نیست ترا بآنچه دانشی یعنی چیزی که چون از تو پرسند ندانی مپرس یا چیزی که
ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن بدرستی که من پند میدهم ترا و منع
میکنم از آنکه باشی از نادانان بسوال غیر جایز بسبب دوستی ولد بر تو مشتبه شده باشد

امر او قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي
وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ گفت ای نوح پروردگار من بدرستی که من پناه
میگیرم بتو بعد ازین از آنکه بپرسم از تو آنچه نباشد مرا بآن خبر دانائی یعنی بجواز
سوال از آن و اگر نیامرزی مرا و ببخشائی بر من باشم از زیانکاران از روی عمل
قَالَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ
سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ گفته شد یعنی ما گفتیم که ای نوح فرود
آی از کشتی بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو و زیادتیها بر تو
یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو قولی آنست که از اهل کشتی
غیر نوح و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی شوند سام
پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر هند و سلام و برکت بر گروهی
چند از آنها که با تو اند یا اینها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان و
از آنهائی که با تو اند یعنی امتی چند انکه ناشی خواهند شد که زود باشد که برخورد
داری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و سعت رزق پس برسد ایشان را از ما
عذاب دردناک در آخرت مراد کفار اند و گفته اند مراد قوم هود و صالح و شعیب
اند در وسیط از قرطی نقل میکند که هیچ مؤمن و مؤمنه نباشد از امروز تا روز
قیامت انکه داخلست در آن سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخلند
در بن تمتع تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا
قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ این قصه که مذکور شد
از خبرهای غیبست که ما بواسطه جبرئیل وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی صلی الله
علیه و اله و نبودی که بدانی آنرا نه تو و نه قوم تو که قریشند پیش ازین وقت پس
شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ همچنانکه نوح صبر کرد بدرستی که عاقبت نیکو

مر پرهیزکارانرا

مر پرهیزکارانراست بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ و فرستادیم
بقوم عاد برادر ایشان هود علیه السلم را گفت هود ای گروه من بپرستید خدایرا نکی
نیست شما را معبودی بجز او و شما او را شریک اثبات میکنید نیستید شما مگر افترا کنندگان
بر خدای تعالی باتخاذ شرکا يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي
فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ای قوم من نمیخواهم شما را بر تبلیغ رسالت مزدی و مزد
است که مجموع رسل قوم خود را از نی طمع خود خبر داده جهت ازاله تهمت و خلوص
نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه آنزمان فایده رساند که بمطامع فاسده
آلوده نباشد لاجرم پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلم که گفت
که نیست مزد من مگر بر آنکس که بمحض قدرت بیافریده مرا آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفر
مائید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود
را قبول نکردند حق تعالی بشامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان
را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعات بودند و دشمنان نیز داشتند
برای زراعات بباران و برای دفع اعادی بیاران که اولاد و اتباع باشند محتاج شدند
هود فرمود وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ
مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ و ای گروه من استغفار کنید
و آمرزش طلبید از پروردگار خود با یمان پس باز گردید بسوی او از عبادت غیر او
تا بفرستد از آسمان بر مزروعات شما باران پیوسته و بیفزاید و زیاده کند قوتی با قوت
شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد شما رسند تا بر دفع اعادی قادر باشید پس
سخن من بشنوید و بر مگردید از من و اعراض منمائید از سخنان الهی در حالتیکه مصر باشید
بگناهان قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا

نحن لك بمؤمنين كفتند اى هود بيا وردى حجتى كه دلالت كند بر صحت دعوى
تو وحال انكه هود معجزات بديشان نموده بود ايشان آنرا در حساب نياوردند و
انكار نمودند كفتند ونيستيم ما ترك كنندكان عبادت خدايان خود از سخن تو كه كويى
يكخدايرا پرستيد ونيستيم ما ترا كرويدكان ان نقول الا اعتريك بعض الهتنا
بسوء قال انى اشهد الله واشهدوا انى برىء مما تشركون من دونه فكيدونى
جميعا ثم لا تنظرون نميكوييم ما در شان تو مكر انكه رسانيده اند بعضى از خدا
يان ما بتو رنجى وكزندى وعلتى عاديان كفتند كه چون تو دشنام ميدهى خدايان ما
ايشان ترا ديوانه ساخته اند تا سخنان كه نه بر طبق عقلست از تو شنويده ميشود كفت
هود بدرستى كه من كواه ميسازم خدايرا وشما نيز كواه باشيد بانكه من بيزارم از انكه
شما انباز ميكيريد بدون خداى تعالى يعنى در عبادت او ديكريرا شريك ميسازيد پس
اجتماع كنيد بكيد بنسبت من همه شما يعنى شما وخدايان شما در هلاك من اتفاق كنيد
پس مرا مهلت مدهيد هرچه خواهيد در قصد من بكنيد كه من باك ندارم و بجانب عصمت
الهى از مضرت شما نينديشم واين از جمله معجزات هود بود كه تن تنها در مواجه جمعى كثير
از جباران كه بخون او تشنه بودند اين همه مبالغه نمود وايشان با وجود شدت وقهر
از رسانيدن اندك ضررى بدو عاجز شدند انى توكلت على الله ربى وربكم
ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها ان ربى على صراط مستقيم بدرستى كه من
توكل كردم بر خداى تعالى كه پروردكار من وشماست وهم خود را بوى بازكذاشتم هيچ
جنبنده نيست مكر خداى تعالى فراكيرنده است موى پيشانى او را يعنى مالك اوست وقا
در وغالب برو بدرستى كه پروردكار من بطريق حق وعدلست هركه برو توكل كند
او را ضايع نكذارد وهركه نافرمانى نمايد بدام قهر در آورد وكفته اند صراط مستقيم آنست
كه منتهى بحق باشد نه بغير او فان تولوا فقد ابلغتكم ما ارسلت به اليكم ويستخلف

ربى قوما

ربى قوما غيركم ولا تضرونه شيئا ان ربى على كل شىء حفيظ پس اكر بركرديد
از من واعراض كنيد پس بدرستى كه رسانيده ام بشما آنچه را كه فرو فرستاده شده بودم
بان بسوى شما يعنى وحى الهى بشما رسانيدم وبر شما حجت كرفتم وچون قبول نكرديد حق تعالى
شما را هلاك كند وجانشين شما كرداند پروردكار من كروهى غير شما وزيان نتوانيد
رسانيد حق را چيزى باعراض از من واباء از قبول دعوت حق بدرستى كه پروردكار
من بر همه چيزها نكهبانست اقوال وافعال همه را نكاه ميدارد ومجازات آنها از و فايت
نميشود وچون كفار قوم هود ازين سخنان متنبه نشدند حكم ربانى بعذاب ايشان نافذ
كشت ولما جاء امرنا نجينا هودا والذين امنوا معه برحمة منا ونجيناهم من
عذاب غليظ وآنهنكام كه بيايد فرمان ما بعذاب ايشان نجات دهيم هود را وانكسانى
راكه كرويده بودند برو وايشان چهار هزار بودند همه را با هود برهانيديم ببخشش وبخشايش
يعنى نجات بفضل ما بود نه بعمل ايشان وبرهانيديم ايشان را از عذاب درشت وآن سموم
دوزخ بود كه بمناخر ايشان درآمده يعنى در سوراخهاى بينى وازادبار بيرون شد و
اعضاى ايشان را پاره پاره ميساخت وتلك عاد جحدوا بايات ربهم وعصوا رسله
واتبعوا امر كل جبار عنيد وآن عاد است يعنى اثرها كه در ديار احقاف مى بينيد
آثار قبيله عاد است كه انكار كردند وكافر شدند بايات پروردكار خود وعاصى شدند
در فرستادكان او وبعصيان يك پيغمبر مستلزم عصيان همه پيغمبرانست وپيروى
كردند فرمان سركشى ستيزه كار را يعنى عاصى شدند در كسى كه ايشان را بحق
دعوت ميكرد ومطيع كشتند آنانرا كه بكفر وضلال ميخواندند ايشانرا واتبعوا
فى هذه الدنيا لعنة ويوم القيمة الا ان عادا كفروا ربهم الا بعدا
لعاد قوم هود از پى درآمدند شدند درين سراى لعنت را كه بعد
هلاك است و در روز قيامت نيز لعنت در پى ايشانست بدانيد كه قوم عاد

نگرویدند پروردگار خود را بدانید که دوریست مر عاد را یعنی از رحمت دور بودند
و بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان
بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابت قوم عطف بیان عاد
است یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بر
ایشان مبعوث شد نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود
هلاک شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُو
بُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشان
صالح را گفت صالح ای قوم بپرستید خدای را و بوحدانیت او بگروید نیست مر شما را
معبودی بجز وی او بیافرید شما را از زمین یعنی آدم را و مراد نطفهاست که
نسل او ازان آفریده میشود از خاک پیدا کرده در زندگانی و بقا داد شما را در
زمین در بعضی تفاسیر مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار
بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل نزهه ساختید پس آمرزش
خواهید ازو یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد پس رجوع کنید به پرستش او از
عبادت غیر او بدرستی که پروردگار من نزدیکست بامیدواران برحمت و اجابت
کننده دعای اهل ایمانست بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا أَتَنْهَانَا اتنهینا بدل
أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ گفتند قوم
که ای صالح بدرستی که بودی تو در میان ما امیدوار یعنی نشان رشد و سداد در
جبین حال تو میدیدیم پیش ازین که دعوی پیغمبری کنی و میخواستیم که ترا ملک یا
مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که
میگویی امید از تو بریده ایم آیا ما را نهی میکنی از آنکه میپرستیم آنرا که بودند پدران

ماکه میپرستیدند

ما که میپرستیدند و بدرستی که ما در شکیم از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن از توحید
و ترک عبادت اصنام شکی در تهمت افکننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب بسازد
و دل را آرام نمیدهد و عقل را شوریده میگرداند قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ
عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا
تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ گفت صالح که ای گروه خبر دهید مرا و فرض کنید که من
اگر باشم بر حجت روشن از پروردگار خود و داده باشد مرا از نزدیک خود پیغمبری
پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا از عذاب خدای تعالی اگر نافرمانی کنم او را در
تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما را بدین خود دعوت میکنید و با من
مجادله مینمایید پس شما نمی افزایید مرا جز بزیانکاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما
مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال طلب
معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت ذکر یافت که بدعای وی از سنگ ناقه بیرون
آمد صالح علیه السلام بر ایشان حجت گرفت در باب ناقه وصیت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ هَٰذِهِ
نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ
عَذَابٌ قَرِيبٌ و گفت ای قوم این ناقه ایست که خدای تعالی خلق کرده بر شما
در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او پس بگذارید او را تا بخورد و بچرد در زمین
خدای تعالی و بیاشامد آب آنرا یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شما راست
و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد وی کنید پس بگیرد شما را عذاب
نزدیک یعنی متعاقب آزار یابید و معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا
فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ پس پی کردند
ناقه را و در سوره قمر تتمه آن بیاید انشاء الله و بعد از عقر ناقه بچه او بر بالای
کوهی بر آمد سه بانگ کرد صالح علیه السلام در آن وقت در میان قوم نبود و چون بیامد

حال با او تقریر کردند پس گفت شما بر نیند و بر خوردید از خوف در سراهای خود
یا در دار دنیا سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه بر شما عذاب فرود
آید این وعده ایست نه دروغ بانکه امر نیست شنفی آورده که روز چهارشنبه روی
ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه کردید و سه روز مهلت برای علامت
بود و روز شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا
مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ پس
آنهنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجات دادیم صالح را و آنانکه با او بودند از
مؤمنان بفضلی و بخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان و مؤمنانرا ازین بلا برهانیدیم
و از رسوایی آنروز که هلاک ایشان بود بصیحه یا از ذلت و فضیحت روز قیامت
و تحقیق که پروردگار تو اوست توانا بر نجات مؤمنان و غالب بر هلاک دشمنان
وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ و فرا گرفت آنانرا که ستم
کردند بر خود بکفر فریاد عظیم مراد صیحه جبرئیل است و در زاد المسیر آورده که در آن
سه روز وعده خوف داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کنند و منتظر عذاب
میبودند و چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگری
را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بصورت اصلی خود پای بر زمین و سر بر آسمان پرهای
خود نشر کرده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالهای سبز بودند دندانها سفید و
براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخسارها برافروخته و موی وی سرخ برنگ مرجان ظاهر
شده افق را پوشیده نمود آن حالرا مشاهده نموده روی بساکن نهاده بقبور در آمدند
جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده
سقفها بر ایشان فرود آمد چنین گشتند در سراهای خود مردگان و بر زمین چسبیدگان
كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ گویا هر

گز نبودند

گز نبودند در آن سراها و منزلها در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک
کرد آنرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر یک مرد که او را
ابو رغال گفتندی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که ابو رغال کیست
فرمود که پدر قبیله ثقیف بود ابید بدبختی که قوم ثمود انکار کردند پروردگار خود را
بدانید که دور است رحمت من از قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى
قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ و هر آینه بتحقیق آمدند
فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و میاطی گوید
سه فرشته بودند یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام بصورت جوانان
ساده آمدند بسوی ابراهیم علیه السلام بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط در
حقایق مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت در کشف الاسرار گوید که چون
از او خلیل را بنواخت آخر بدوام خلت بشارت داده از قطیعت این ساخت
و میاطی آورده که جبرئیل بهلاکت قوم لوط آمده بود و اسرافیل ببشارت فرزند
مر ابراهیم را و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات
القصه چون بنزدیک خلیل آمدند گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی گفت
گفت ابراهیم جواب من سلام است بر شما ابراهیم ندانست که ایشان فرشتگانند ایشانرا
در مهمانخانه پس درنگ نکرد تا آورد گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان
بگسترد و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا
تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى
قَوْمِ لُوطٍ پس آنهنگام که دید ابراهیم دستهای ایشانرا که مطلقا نمیرسد بدان
گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد و در
دل آورد از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تنا

ولا نمودی وچون ایشان از طعام او نخوردند ترسید از دزدان باشند ضرری
بوی رسانند وچون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی گفتند ای ابراهیم
مترس که ما فرشتگانیم فرستاده شده بقوم لوط تا ایشان را عذاب کنیم وَامْرَاَتُهٗ
قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِاِسْحٰقَ وَمِنْ وَرَآءِ اِسْحٰقَ يَعْقُوبَ وزن ابراهیم
ساره بنت هاران ایستاده بود در پس پرده وسخن ملائکه استماع میکرد پس بخندید
بسخن فرشتگان از فرح وسرور وفرح او بجهت زوال خوف ابراهیم علیه السلام
بود یا برای هلاک اهل فساد پس بشارت دادیم ما او را بزبان ملائکه بوجود
فرزندی اسحق نام وعطا کردیم از پس اسحق یعقوب را و او ایستاده بود از پی
فرح خندید چه تخصیص بشارت بجهت آن بود که بهجت وسرور زنان بیشتر است
بفرزند ودیگر آنکه ابراهیم از هاجر پسری داشت نام او اسمعیل وساره را هیچ فرزند
نبود پس چون مژده فرزند شنود قَالَتْ يَا وَيْلَتٰى ءَاَلِدُ وَاَنَا عَجُوزٌ وَهٰذَا بَعْلِى
شَيْخًا اِنَّ هٰذَا لَشَىْءٌ عَجِيبٌ گفت ای عجبا آیا من بزایم وحال آنکه من پیرزنم و
در آن وقت نود ونه ساله بود واین شوهر من در حالتی که پیر است صد وبیست
ساله بدرستی که این چیز که میگویند چیزی عجیب است استعجال وی از راه عادت
بوده نه از روی قدرت قَالُوٓا اَتَعْجَبِينَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ رَحْمَتُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ
عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهٗ حَمِيدٌ مَجِيدٌ گفتند فرستادگان مر ساره را آیا شگفت میداری
از کار خدای تعالی عجب نیست که از صنع بی آلت وفضل بی علت از میان دو پیر فرزندی
بیرون آرد بخشایش خدای وبرکتها یعنی زیادتی خیرات او بر شما ای اهل البیت گویند
که از برکات الهی آن بود که سید المرسلین والائمة المعصومین صلوات الله علیهم
اجمعین از ابراهیم وهاجر بدید آمدند واسباط وجمیع انبیای بنی اسرائیل از دو از ساره
پیدا شدند بدرستی که خدای تعالی ستوده است باعطای نعم بزرگوار است باظهار کرم

فلما ذهب

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ اِبْرٰهِيمَ الرَّوْعُ وَجَآءَتْهُ الْبُشْرٰى يُجَادِلُنَا فِى قَوْمِ لُوطٍ اِنَّ اِبْرٰهِيمَ لَحَلِيمٌ
اَوَّاهٌ مُنِيبٌ پس آن وقت که برفت از ابراهیم ترسی وفزعی که داشت وآمد بوی بشارت
اولاد در ایستاد ومجادله کرد با فرشتگان ما در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه را
گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مؤمن باشد گفتند نه فرمود اگر نود باشد گفتند
نه هلاک نکنیم وهمچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید وبنج پس یکی ملائکه گفتند که در هر دیهی که یک
مؤمن باشد ما بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود که نه لوط ودختران وی در آنجا اند
فرشتگان گفتند ما لوط واهل او را بیرون خواهیم آوردن از میان ایشان وبدرستی که ابراهیم
دایم بردبار بود وتعجیل نداشت در انتقام از بدکاران آه زننده وتاسف خورنده
بر ادمیان رجوع کننده بحضرت منان ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حاصل بر مجادله
ابراهیم با ملائکه رقت قلب وفرط ترحم او بوده وامید داشته که عذاب آن قوم در توقف
افتد شاید که توبه کنند يَا اِبْرٰهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا اِنَّهٗ قَدْ جَآءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَاِنَّهُمْ
اٰتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ملائکه گفتند ای ابراهیم روی بگردان وورد گذار از این جدل
بدرستی که آینده است امر پروردگار تو بعذاب ایشان وبدرستی که آینده است بدیشان
عذابی باز گردیده نمیگردد بجدال ودعا پس ملائکه را ابراهیم وداع فرموده روی بتو
تفکات نهادند وآن چهار شهرستان بود ودر هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن چون بنزد شهر سدوم
رسیدند که لوط در آنجا میبود نگاه کردند دیدند که لوط در زمینی کار میکرد پیش وی رفتند
وسلام کردند وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِىٓءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هٰذَا يَوْمٌ
عَصِيبٌ وآن هنگام که آمدند فرستادگان ما بسوی لوط اندوهگین شد بدیشان وتنگدل
شد بجهت ایشان نه از کراهیت مهمانداری بلکه ایشان را دید با رویهای خوش وصورتهای
دلکش از بی باکی قوم اندیشید وگفت این روز سخت است بدرستی آورده اند
که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت بر بدی قوم گواهی ندهد ایشان را هلاک

نکنید لوط مهمانان را دید گفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند که
کار ایشان چیست لوط در شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل
میکائیل اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد و چون
بدروازه رسید همین سخن تکرار فرمود و چون بشهر در آمدند دیگر باره اعاده فرمود و
چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا فرمود و شهادات اربع وجود گرفت بعضی
مردم مهمانان لوط را دیدند و خبر بدیگران رسید یا زن لوط اکابر قوم خود را خبر
کرده روی بدر خانه لوط علیه السلم نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن
قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا
اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ و آمدند بلوط قوم او شتا
روانیده شده بسوی او و پیش ازین نیز بودند که عملهای بد میکردند از لواط و کبوتر
بازی و صفیر زدن در مجلس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه
لوط آمدند و طلب مهمانان کردند لوط گفت ای قوم من اینک دختران من ایشان را
بخواهید و ایشان پاکیزه ترند شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده یا در شریعت
وی تزویج مؤمنات بکفار میتوانست کردن لوط علیه السلم از فرط فتوت و کرم
حمیت فتوت دختران را فدای مهمانان کرد پس بترسید از خدای تعالی بترک فواحش و
مرا رسوا مکنید در باره مهمانان من آیا نیست از شما مردی راه یافته که شما را پند دهد
و از عملهای بد باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ
مَا نُرِيدُ گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که نیست ما را در دختران تو یا دختران
قوم تو هیچ حاجتی و بتحقیق تو میدانی آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه که اتیان ذکر
است قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ گفت لوط علیه السلم
در جواب ایشان کاشکی مرا باشد بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من

هر آینه شما را

هر آینه شما را دفع کنم یا پناه گیرم و باز گردم برکن سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان
منع شما توانم کرد در حدیث وارد است که حضرت رسالت فرموده که رحم الله اخی
لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای تعالی پناه گرفت حق تعالی او را یاری داد
چه ملجا درماندگان جز درگاه او نیست آورده اند که لوط علیه السلم در خانه فرو بسته بود
و از پس در با ایشان مجادله میکرد ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند
لوط بغایت مضطرب گشت و اندوهناک شد ملائکه که او را بدان اضطراب دیدند قَالُوا يَا لُوطُ
إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ
أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ
بِقَرِيبٍ گفتند ای لوط بدرستی که ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان
نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان نمیرسند باضرار و ایذای تو بعوض ضرر ایشان بتو
نمیرسد تو قدم از میان ایشان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل پیش ایشان
نازل شده پر خود را بروبهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط بیرون دویدند
گفتند که جادوگرانند که مهمانهای لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه السلم فرمود که ببر کسان
خود را پاره از شب بعد از گذشتن بعضی از شب و باید که التفات نکند و باز پس نگردد
از شما یکی یا هیچکس در آنجا نماند یعنی همه اهل خود را ببر مگر زن خود را که او کافره است
بدرستی که رسنده است او را آنچه رسد بایشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد
شد و لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه السلم فرمود
که بامدادی هنگام وعد ایشان صبحست لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت جبرئیل
گفت آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیکست فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا
عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ ۝ مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ ط وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ
نصف الجزء
پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را بر زیر شهرهای

ایشان در آورد تا بجای که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان شنودند
پس حکم کردیم تا بیفکنند و ما بقدرت کامله گردانیدیم زبر آن شهر را زبر یعنی
سرنگون ساختیم و بباراندیم بران شهرها بعد از سرنگون شدن آن سنگ
از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد که باتش پخته شده چون آجر یا
یا سجیل کوهیست در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجیل که نام او جهنم است
یعنی آن سنگ باران برایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود برهم نهاده
یا پی در پی نشان کرده و خطوط سیاه و سفید چون جزع یا ببیاض و حمرت و در
زاد المسیر گوید که مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید که برو نقطهای سیاه
بود و برخی سیاه که برو نقطهای سفید بود یا بنام هر کسی که بدو باران شد
بران نوشته بود یا آماده کشته در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر
زاهدی آورده که سنگ بزرگ او برابر برخی بود کوچک او مساوی عدسی و از ابی
عبد الله علیه السلام مرویست که سنگ بر جماعتی باریدن گرفت که در دیار خود بودند پس هر یکی از
ایشان کسی بود سنگی مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان
بحرم مکه در آمد و تا چهل روز آن سنگ که نام زده وی بود در هوا معلق بایستاد و همین
که از حرم بیرون رفت بروی آمد و هلاک شد و نیست آن حجاره عذاب از ظالمان دور چه
ایشان را استحقاق آن هست که برایشان سنگ بارد وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ
وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ و فرستادیم باولاد مدین یا ساکنان بلد
مدین برادر ایشان شعیب را گفت ای قوم بپرستید خدای را نیست شما را هیچ
خدای بجز وی و مکاهید و کم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات و ترازو را در سنجیدن
موزونات بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج

نیستید که داعی

نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید که حق گذاری آنست
که مردم را از مال خود بهره مند گردانید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید بدرستی که
من میترسم بر شما با این خیانت که دارید از عذاب روز که در آینده وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ
وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
ای گروه من بتمام بپیمایید مکیل به پیمانه و تمام بسنجید موزونات را بترازو بعدل و راستی و آن
قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن باز میگرفتند و اطراف دینار و
درم را نیز میبریدند و درین باب میگوید و کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان یعنی
بهای هر چه میخرید یا قراضه که از دینار و درم برید و بغایت تباهی مجویید در زمین
بلد خود در حالتی که تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ آنچه خدای تعالی باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک
حرام بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید بکم پیمودن و غیر آن اگر هستید باور
دارندگان مر قوم مرا و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را از قبایح نگاه دارم یا از عذاب
محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدنست
و بس قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ
نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ گفتند قوم او که ای شعیب
آیا نمازهای تو میفرماید ترا بتکلیف آنکه ما ترک کنیم آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان
یا دست بداریم آنچه میکنیم در مالهای خود آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا
قطع اطراف درهم و دینار بدرستی که تو بردباری و راه یافته بزعم خود و یا این
سخن از روی تحکم میگفتند و مراد ایشان اضداد این سخنان بود یا بطریق استبعاد
میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگویی قَالَ يَا قَوْمِ
أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ

أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا
تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ گفت شعیب ای گروه چون
می بینید و چه میگویید اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی از نزد پروردگار خود و روزی
داده باشد مرا از نزدیک خود روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مراد دولت کمال
و تکمیل انسانی داشته باشد و سعادات روحانی و جسمانی عطا فرموده ترا باشد
که من در وحی او خیانت کنم و نمیخواهم من که مخالفت کنم شما را و بیایم بسوی آنچه نهی کنم شما
از آن نهیکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم و نمیخواهم مگر بصلاح
آوردن کارهای شما مادام که توانم و نیست توفیق من در اصلاح امور دیانت بمن رسیدن
منزل صلاح و صواب مگر بهدایت و معونت حضرت خدا و نیک بر وی توکل میکنم که
قادر است بر همه چیز و غیر او عاجز است و بسوی او باز میگردم در همه چیز بیت میکنم و
يَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ
أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ای گروه من شما را بران ندارد دشمنی
من و ستیزه کاری با من که برسد شما را مانند آنکه رسیده گروه نوح را از طوفان یا
قوم هود را از باد صرصر یا گروه صالح را از رجفه و نیستند گروه لوط از شما دور
یعنی در مکان و زمان بشما نزدیکند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرند از ایشان
عبرت گیرند وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ و طلب
مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش
غیر او بدرستی که پروردگار من بخشنده است بر مستغفران و دوست دارنده تائبان است
ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول آید یعنی بندگان
او را دوست دارند قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا
ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ گفتند ای شعیب فهم نمیکنیم

بیاری

بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و او خطیب الانبیا بود و
دیگر گفتند که ما می بینیم ترا در میان ما بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر و اگر نه قوم
تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم هر آینه ترا سنگسار میکردیم
و نیستی تو بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود و این نهایت
سفاهت است که در مقابل حجج و آیات سبحان بیهوده گویند و تهدید کنند قَالَ يَا قَوْمِ
أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ
مُحِيطٌ گفت شعیب که ای گروه من آیا عشیره و قوم من عزیزترند بر شما و دوسترند
شما از خدای تعالی که باقی و پاینده است و شما را آفریده است و روزی داده و
انواع تربیت فرموده و شما گرفته اید مر او را از پس پشت خود متروک و فراموش شده
یعنی حق تبار من که بر شما حقی ندارد نگاه میدارید و فرمان پروردگار مرا و شما
را که بر شما حقوق خلق و تربیت دارد پس پشت می افکنید بدرستی که پروردگار
من بآنچه شما میکنید آگاه است بر وجهی که هیچ چیز بر او پوشیده نیست و بدان شما را
مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ
و ای گروه من عمل کنید بر حالهای خود که دارید از شرک که من نیز عمل کننده ام و همه
متمکن در کار خود زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید بر وی عذابی را که رسوا
کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد و آنکس را که او دروغ گوییست بر نهج شما یعنی زود
باشد که بدانید که من بر حقم یا شما و انتظار برید آنرا که من میگویم که من نیز با شما
منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ
الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ و آنهنگام که آمد عذاب ما نجات
دادیم شعیب را و آنانرا که ایمان آورده بودند با او ببخشایش از فضل ما و آنانرا که گرفت

که کافر بودند آواز جبرئیل که ایشان را بکشت مؤنث آورد چنانکه پس گشتند در سراهای خود
مرده کانه بر زمین افتاده کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْیَنَ کَمَا بَعِدَتْ
ثَمُودُ گوییا که هرگز اقامت نکرده بودند در آن دیار بدانید که هلاک گشتند قوم مدین
که دور بودند از رحمت حق هلاک شدند چنانکه ثمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآیَاتِنَا وَ
سُلْطَانٍ مُبِینٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ
بِرَشِیدٍ و بتحقیق ما فرستادیم موسی را علیه السلم با معجزها که نشان نبوت
او بودند و بحجت ظاهر و واضح است که عصا بوده و او را عصا بنداخت بر وضوح
حجت بسوی فرعون و گروه اشراف از قوم او پس پیروی کردند آن گروه فرمان
فرعون را که کافر شدند بموسی و نیست کار فرعون براه رشد و صواب چون
امروز اتباع او کردند فردا نیز تابع او باشند یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ
فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ پیش روی کند فرعون قوم خود را
روز رستخیز در آورده شان را باتش دوزخ و بد جایگاهیست در آمده شده در وی یعنی
آتش دوزخ چه ورود که آبشخور است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش
مورود نیست بر ضد آن وَأُتْبِعُوا فِی هَذِهِ لَعْنَةً وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ
الْمَرْفُودُ و از پی در آورده شدند فرعون و قوم او در این سرای لعنت را و روز
قیامت نیز لعنت و بدی ایشانست بد عطاییست داده شده بدیشان یعنی
لعنت هر دو جهان ذَلِکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِیدٌ
این خبر از اخبارهای دهها خراب شده و هلاک شده و قصه آنرا بر تو میخوانیم
بعضی از آنها باقیست و آبادان چون دیوار قائم ایستاده و برخی از آن مفقود
است یا خراب چون کشت درویده و گفته اند آنست که اثر آن دیده میشود
چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه اثر او باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه

السّلم

السّلم وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَمَا زَادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبِیبٍ و ما ستم نکردیم بر اهل
این دهها بهلاک ایشان ولیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب
بود پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند از ایشان آن خدایان که از روی
جهل بودند که میخواندند و میپرستیدند بجز خدای تعالی یعنی آلهه ایشان باز نداشتند
از ایشان هیچ چیز وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و نیفزودند ایشانرا
یعنی بتان جز زیانکاری و هلاکت وَکَذَلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِیَ
ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ و مانند این گرفتن است گرفتن پروردگار تو چون
بگیرد اهل دهها را و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند بدرستیکه گرفتن خدای تعالی درد
ناک و سخت است و امان گرفتن کسی را بسوی خلاصی و راه رهایی نیست إِنَّ فِی ذَلِکَ
لَآیَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ
مَشْهُودٌ بدرستی که در آنچه یاد کردیم از قصص هر آینه عبرتیست هر کسی را که بترسد
از عذاب آخرت و آن روز قیامت روزیست جمع کرده شده از برای وی مردمان
یعنی همه خلق را در وی جمع کنند و آن روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و
زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ و باز پس نمیداریم آن روز را مگر از برای گذ
شتن مدت شمرده شده یعنی تا وقت وی در رسد قایم نگردد یَوْمَ یَأْتِ لَا تَکَلَّمُ
نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَسَعِیدٌ روزی که بیاید آن روز حاضر شود سخن نگوید
هیچکس سخنی که او را نفع رساند مگر بدستور خدای تعالی و این در موقف خاص باشد
و در موقف دیگر باشد که در او اجازت سخن گفتن نیز بود پس از اهل موقف بدبخت
باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود و نیک بخت باشد که بموجب وعده بهشت
ماوای او بود فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ خَالِدِینَ

فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید فاما
آنانکه بدبخت شدند پس در آتش دوزخ اند مر ایشان راست در آن آتش فریاد سخت
وناله زار ذفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدء صوت حمار است و شهیق
صوت ضعیف بود در آخر شهیق مستعمل باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات
واین بدبختان جاویدان باشند در آتش همیشه تا آسمانها و زمینها بجاست این کلمات
در عرف عرب عبارت از تابید اهل نار است و انقطاع دوام ارض و سماوات
پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشانند جاوید در دوزخ خواهند
بود مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار و عذاب دیگر غیر از آتش
چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت و یکی از آنها آنست که با آتش عذاب کند بسبب
که پروردگار تو کننده است آنچه اراده خواهد از انواع تعذیب در خلود بر خلاف
آن از اصنام تکریم از اخراج و ادخال در جنات النعیم واما الذین سعدوا ففی
الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک عطاء
غیر مجذوذ واما آنانکه نیکبخت شدند پس ایشان در بهشت اند جاویدان در آن
مادام که باشند آسمان و زمین پس مادام که فوق و تحت باشد سعدا در بهشت باشند مگر
آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از نعیم جانی بدولت رضوانی رسانند از نیست که گفته
انخدای تعالی بدینا استثنی را انا تراست عطا داد ایشان را عطا دادنی فلا تک فی مریة
مما یعبد هؤلاء ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل وانا لموفوهم نصیبهم
غیر منقوص پس مباش در گمان مخاطب حضرت رسولست صلی الله علیه وآله و حقیقت
خطاب راجع بامت میفرماید که بشک مباشید از آنچه میپرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلا
لیست بودی هلاک یعنی شک نکنید در آنکه آن پرستش گمراهیست و آخر هلاک ایشان
کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد عنقریب شد اهل شرک بتان را مکه

بروجهی که

بروجهی که میپرستیدند پدران ایشان پیش از این بباطل یعنی بدرستی که ما تمام رسانیده
ایم بدیشان بهره ایشان را از عذاب در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد ولقد
آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه ولولا کلمة سبقت من ربک لقضی
بینهم وانهم لفی شک منه مریب و هر آینه دادیم موسی را توریه پس اختلاف
کرده شده در آن یعنی اختلاف کردند و بعضی کافر شدند همچو اختلاف قوم
تو در قرآن و اگر نه سخنی پیش گرفته از پروردگار تو بتاخیر عذاب ایشان هر آینه
حکم کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن
نجات یافتی و بدرستی که کفار قوم تو هر آینه در شکاند از قرآن در ریبت افکنده یعنی
نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده وان کلا لما لیوفینهم ربک اعمالهم
انه بما یعملون خبیر و بدرستی که هر یکی از مخالفان از ایشان انکه هر آینه تمام خواهد
داد پروردگار تو جزای عملهای ایشان را بعضی آن نافیه میدانند و لما بمعنی الا یعنی هیچکس
نیست مگر خدای تعالی جزای عمل او بروجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز گوید که چون
در لما معنی ظرفیت آنجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه وان کلا لما بعثوا لیو
فینهم وان وجوه بر تقدیر تشدید لما بود واگر مخفف خوانند صاحب کشاف گوید که
لام لما موطئه قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه ما زایده و تقدیرش چنین باشد
که وان کلهم لیوفینهم یعنی بدرستی که خدای با آنچه ایشان میکنند داناست و چیزی از وی فوت
نشود تا تو فیه جزا نتواند کردن فاستقم کما امرت ومن تاب معک ولا تطغوا انه
بما تعملون بصیر پس تو مستقیم باش همچنانکه فرموده شده ای و باید که مستقیم شوند
یاران که مستقیم کردند آنانکه باز گشته اند از کفر و ایمان آورده با تو و استقامت
آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی و گویند مستقیم آنکس است که از راه حق باز نگردد
تا بسر منزل مقصود برسد و ما امر شامل است توسط را در جمیع امور از عقاید و

اخلاق وصفات وعبادات تا مصون باشد از افراط وتفریط که هر صفت
وخلقی که جهت تفریطش مذموم است ووسطش محمود بجهت عسر استقامت
در آن آنحضرت فرمود که سبب شیب تو از سوره هود چه چیز است فرمود که
فاستقم کما امرت واز حد در مگذرید بدرستی که خدای تعالی بآنچه شما میکنید
از رعایت توسط واز افراط وتفریط بیناست واو فراخور هر کس جزا خواهد
داد وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ
مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ومیل مکنید بسوی آنانکه ستم کردند اندک میلی چه رکون
اندک میل است چه جای آنکه مباشر ظلم کردند یعنی مداهنه منمایید با ایشان یا فرمان
ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد ایشان گویند که هر که قلمی برای ظلمه تراشد
یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذ بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان
شریک بود پس حق تعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظلمه مکنید که پس شما را بساید
آتش دوزخ ونیست شما را بجز خدای تعالی دوستان که عذاب از شما باز دارند پس شما یاری
داده نشوید وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ وبپای دارید نماز را در دو طرف
روز ودر ساعتهای از شب بعضی گویند که نماز طرف اعلای روز نماز بامداد است
ونماز طرف اسفل ظهر وعصر بنابر آنکه ما بعد زوال را از عشا میشمرند ونماز زلف اللیل
مغرب وعشا وبدرستی که نیکویها یعنی نماز پنجگانه ببرد ومحو کند بدیها را حمزه ثمالی
رحمه الله از یکی صادقین روایت کند که او روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود که من از رسول صلی الله علیه وآله شنیدم
که میفرمود که امیدوارترین آیت در کلام اقم الصلوة است تا آخر آیه بحق آنکه مرا مبعوث
گردانیده بحق با آنکه یکی از شما برخیزد جهت وضوی نماز پس میریزد از اعضاء وجوارح

گناهان

گناهان وچون روی توجه بجانب حق تعالی آورد ودل را موافق آن کرد از نفل نکند
از دنیا برای آخرت که بر وی چیزی از گناه باشد باز فرمود که یا علی این نماز پنجگانه
مر امت مرا بمنزله نهریست روان بر در خانهای ایشان پس گمان شما چیست اگر بر جسد آلودگی
باشد پس از آنکه شست وشو نماید در آن نهر پنج بار ممکن است که باقی ماند در بدن
وجسد او آلودگی بخدای سوگند که صلوة خمس مر امت مرا بمنزله آنست که گفته شد از سبب
ذکر الهیست وذکر دوام فیض ورحمت بر عباد که استعداد آن دارند از جانب حضرت
عزت این فرمان واین وعده پندیست مر یاد کنندگان را وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وصبر کن بر امتثال اوامر واجتناب از نواهی پس بدرستی که خدای تعالی
ضایع نکرداند اجر نیکوکاران را فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ
عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا
فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ پس چرا نبود از اهل قرنها که پیش از شما بود خداوندان عقل
ورای که از روی حزم باز میداشتند مفسدان را از تباه کاری در زمین تا عذاب فرود
نیامدی لیکن اندک بودند از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات از گناهکاران که
نهی میکردند آنان را که تباهکاران بودند وپیروی نمودند آنان را که کافر بودند آنچه ناز
کرده شده بودند یعنی متابعت هوای نفس کرده وتمام اهتمام تحصیل اسباب شهوات
مصروف گردانیده از ما ورای آن اعراض نمودند وبودند کافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ
لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ونخواست پروردگار تو که هلاک کند اهل شهرها را
بشرک وحال آنکه اهل آن در اصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی مجرد شرک
هلاک نکند تا فساد وظلم بآن منضم نگردد وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً
وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ واگر خواستی پروردگار بطریق تکلیف همه آدمیان

کرداینی مردمان را یک گروه یعنی بر یک دین و آیین و همیشه باشند اختلاف کنندگان
در حق و باطل چون یهود و نصاری مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو برو و او را براه
راه نماید علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که ابوالجارود روایت کرده از ابی جعفر علیه
السلام که ایشان تابعان محمد و آل محمد اند صلوات الله علیهم که اختلاف در دین نکنند
و از برای رحمت آفریده مردمان را و ایشان بسبب عصیان از دایرهٔ رحمت رحمان بیرون
و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی کلمه با ملائکه گفته بود آن اینست هر آینه پر سازیم دو
زخ را از عاصیان دیوان و آدمیان همه ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ
مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ هر چیز که
میخوانیم بر تو از اخبار پیغمبران و آن هر چیزیست آنچه ثابت میگردانیم و برجای میداریم به آن
دل ترا یعنی فایدهٔ اخبار رسل آنست که دل تو پایدار آمد و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت
ثبات یابی و از ایذای کفار شکیبا باشی و آمده بتو در این سوره آنچه درست و راست است
تخصیص این سوره برای تشریف است والحق در همه سورهٔ قرآن هست و گفته اند هذه
اشارت باخبار مذکوره است در این سوره یعنی این خبرها راست و پند است و یاد
کردم که وعید کافر است وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا
إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بگو ای محمد مر آنان را که ایمان نمی آرند عمل بکنید بر حالتی که بر آن متمکن
اید بتهدید که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم خدای تعالی پاداشت نکو را نیکی
دهد و پاداشت بد را بد و انتظروا انا منتظرون و چشم دارید انقلاب زمان را بما
که ما منتظریم عذاب را بر شما وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ
كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و مر خدای راست
آنچه غایب است از آسمانها و زمینها و بسوی او باز گردانیده شود چه کارها پس بپرستش
کن ای محمد یا ای مکلف مر او را که مرجع همه اوست و توکل کن یعنی تقدیم عبادت بر

توکل

توکل
اشارتست بآنکه نفع توکل بعد از عبادت رسد و توکل مجرد گفتار بی فایده و فی المثل
بود و نیست پروردگار تو غافل و بیخبر از آنچه شما همه مردمان میکنید روایتست که هر که
سورهٔ هود میخواند داده شود از اجر او را ده حسنه بعدد هر که تصدیق نوح و هود
و صالح و شعیب و ابراهیم کرده و تکذیب ایشان نموده تا روز قیامت و از سعدا باشد

سورة یوسف علیه السلام مائة و احدی عشر آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشا
بهات قرآنست نداند تاویل آن اگر خدای تعالی و گفته اند مراد ترکیب اسماء حسنی
است اگر کسی را نیک چنانچه از الر و حم و نون الرحمن حاصل میشود مختصر است
از اسماء الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف و یا از صفات
او چنانچه الف انفراد است و لام لطف و را رحمت قسم یاد میفرماید بدین باو جهت
که بانفراد من و بربوبیت من و بلطف من و برعارفان لطایف احدیت و برحمت
من بکافه بریه جواب قسم چیست این آیات آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که
ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی او بر متامل یا روشن کننده است قصه را که
یهود سوال کرده بودند چه در روایت که علمای یهود بعضی از اشراف عرب را گفتند که
از محمد صلی الله علیه و آله سوال کنید که سبب انتقال یعقوب از شام بمصر چه بوده این سوره
نازل شد إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب
را این سوره است قرآن عربی بعضی از قرآن را قرآن گفته یعنی ما این را بلغت عرب
فرستادیم تا باشد که شما فهم کنید و معانی آن بر سید حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت
دیگر فرستیم شما را فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ما میخوانیم بر تو بهترین قصه

که خوانده شود گویند بهتر است بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها یا آنکه
صاحبش احسن بود از آدمیان از زمان دیگر آنست که این قصه احسن است زیرا که نزول
او بجهت اخبار واقعه امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما است چنانچه در خبر است
که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بود و امام حسن و امام حسین را
علیهما السلم بر کنار نشانده و بوسه بر روی مبارک ایشان میداد ناگاه جبرئیل امین بفرمان
الهی در رسید و خطاب رب الارباب رسانید که آیا امام حسن و امام حسین را علیهما السلم
دوست میداری آنحضرت فرمود که نعم چگونه دوست ندارم دو پاره جگر مند و دو
روشنایی بصر من جبرئیل گفت ای سید ملک جلیل میگوید که ای حبیب من آگاه نه از آنکه
یکی ازین دو فرزند ارجمند ابن زهر قهر از پا در آرند و یکی را به تیغ بیدریغ سر از تن جدا
دارند فرمود که با جگر گوشگان من این بیرحمی که کنند جبرئیل گفت از نابکاران که دعوی امتی
تو کنند آنحضرت ازین اخبار گریان شد غبار اغیار بحزن بر آیینه دلش نشست جبرئیل از
برای خرسند دل آنحضرت پیغام رسانید که از معامله عصیان ایشان تعجب مدار و از دو قوم
برادران یوسف بر اندیش اگر اینها چاکر اند ایشان برادر اند اگر اینها نجیب اند آنها
نسل پیغمبر اند پس قصه برای تسلی دل حضرت رسول و آرامش بلاکشان کربلا نازل شد
که ما خبر میدهیم ترا بهترین خبری بوحی کردن ما بسوی تو این سوره را و بدرستی که بودی تو
پیش از نزول این سوره از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی اذ قال یوسف
لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین
یاد کن وقتی که گفت یوسف مر پدر خود را یعقوب گویند یوسف علیه السلم در سن
دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر در خواب بود سراسیمه از خواب در آمد یعقوب
گفت ای پسر ترا چه رسید گفت ای پدر خواب عجیبی دیدم بدرستی که دیدم در خواب یازده
ستاره و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم این ستارگان فرود آمدند و من در ایشان

بنگریستم

بنگریستم دیدم ایشان را که مرا سجود کردند یعقوب علیه السلم دانست که یوسف مرتبه رفیع
میابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بایشانست یا یعقوب و زوجه او
که خاله یوسف است شمس و قمر که عبارت از ایشانست و یعقوب فکر کرد که اگر برادران این
واقعه بشنوند ایشان در تعبیر وقوف دارند هر آینه قصد وی کنند قال یا بنی لا تقصص
رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین گفت
ای پسرک من نصیحت از روی شفقت است و محبت مخوان و پیدا مکن خواب خود را بر برا
دران خود که حیله کنند بر هلاک تو حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان بدرستی که دیو سرکش
که ابلیس است مر آدمیان دشمنی است آشکارا که او را بر مکر و حیله و کید میدارد و کذلک
یجتبیک ربک و یعلمک من تاویل الاحادیث و یتم نعمته علیک و علی آل یعقوب
کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم و اسحق ان ربک علیم حکیم و همچنین که ترا بر
گزید با همچنین خوابی که دلیل شرف و تفوق تست بر اخوان بر گزیند ترا پروردگار تو بفرمان
روایی و پادشاهی و خواهد آموخت ترا از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله و
تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست بر تو و بر فرزندان یعقوب یعنی بر نسل یعقوب
که انبیا از وی بیرون آیند همچنانکه تمام کرد نعمت را بر دو پدر تو پیش ازین وقت ابراهیم
و اسحق بدرستی که پروردگار تو داناست بآنکه استحقاق اجتبی دارد استوار کار است و
درست کردار بکند آنچه باید لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسائلین بتحقیق
هست در قصه یوسف و در حکایت برادران او نشانهای قدرت یا دلایل حکمت مر پرسند
گانرا و غیر ایشان را آورده اند که چون یوسف علیه السلم خواب مذکور را با پدر تقریر
کرد یعقوب بر کتمان آن وصیت کرد بعضی از زنان برادران او شنودند و غمازی کردند که ایشان را
بخانه در آمدند صورت حال باز نمودند ایشان از عرق حسد در حرکت آمده و بتدبیر مهم مشغول
شدند اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبة ان ابانا لفی ضلال

مُبِین و یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف علیه السلم با یکدیگر که هر آینه یوسف و برادر
او بنیامین دوسترند بسوی پدر ما از ما و حال آنکه ما جماعت توانا و کارکن داریم و او
خورد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوستتر داشتی او دو عاجز ضعیف را بر جمع قوی
اختیار کرده بدرستی که پدر ما در افتاده است آشکارا از راه صواب یعنی رای او درین
خطا واقع شده است و در تیسیر آورده که چون شیطان این را از ایشان استماع کرد بصورت
پیری برایشان ظاهر شد گفت یوسف میخواهد که شما را بندگی کیرد گفتند ای پیر تدبیر
چیست گفت اُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ
بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ بکشید یوسف را و گویند گوینده این سخن شمعون بود و دیگران
رضا دادند یا بیفکنید بزمینی دور از عمارات یا موضعی که در و سباع باشند یعنی او را غایب
کنید تا خالی ماند برای شما روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و باشید
پس از یوسف گروه شایستگان یعنی توبه کنندگان قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ
وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ گفت گوینده
از ایشان گویند یهودا بود که از روی رای احسن ایشان بود مکشید یوسف را که قتل
بیگناه گناهی عظیم است و بیفکنید او را در قعر چاه تا فرا گیرند او را بعضی از رهگذریان
که بدانجا رسند و ببرندش بناحیه دیگر و اگر شما از وی باز رهید هستید شما کار کنندگان
مشورت پس همه برین متفق شدند نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین
دمیده چه شود یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی تفرج و تماشا بکند انند یعقوب
فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید
که شما در گلزار ادبا شید و من بخار خار هجرت گرفتار باشم فرزندان از یعقوب بوی
رخصت استشمام نکرده پیش یوسف آمدند و از تماشای سبزه و صحرا و گل و ریحان
شمه در میان آوردند یوسف نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شده با برادران

پیش پدر آمده

پیش پدر آمده التماس اجازت نموده مبالغه کردند که او را با برادران بگشت فرستند
یعقوب چون این را شنید سر تامل بجیب تفکر کشید قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا
عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ گفتند برادران یوسف ای پدر ما چیست
ترا که امین نمیداری ما را و تامل میکنی در فرستادن او و حال آنکه ما مر او را نیکو
خواهانیم و بغایت بروی مهربانیم أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
بفرست او را با ما فردا بجانب صحرا تا در سعت و فراخی نعمت میوها و نقلها خورد
و بازی بتیر انداختن و شتر دوانیدن غایت بدرستی که ما او را نگاهبانانیم از
مکاره یا از سباع و هوام قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ
الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ گفت یعقوب بدرستی که مرا اندوهگین میدارد
آنکه شما ببرید او را از پیش من و دیگر میترسم از آنکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین
که شما میروید گرگان درنده بسیار می باشند و مبادا که گرگ قصد وی کند و شما از وی
بیخبر باشید بسبب اشتغال بتماشا قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا
لَخَاسِرُونَ گفتند فرزندان یعقوب بخدای که اگر او را بخورد گرگ و حال آنکه ما
گروه توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما با ده شیر در محاربه مقاومت میتوانیم کرد
بدرستی که ما آن وقت که برادر را بگرگ دهیم هر آینه آنهنگام از زیانکاران باشیم پس
چون یعقوب مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف را بگشت دشت و تماشای
صحرا و کوه دید دل بر الم هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا یوسف
را سر و موی شستند و قمیص ابراهیم علیه السلم که جبرئیل از بهشت آورده بود در وی پوشانیدند
و بمشایعت فرزندان تا شجرة الوداع بیرون آمده و یوسف را در کنار گرفت گریه
کنان آغاز وداع کرد یوسف گفت ای پدر سبب گریه چیست فرمود که ای یوسف ازین
رفتن تو رایحه اندوه بمشام دل من میرسد و میدانم که سرانجام من بکجا خواهد کشید

باری مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نکنم پس برادران یوسف علیه السلم را بر دوش
گرفته بودند براه آوردند فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا
إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ پس آنهنگام که بردند برادران یوسف
را کردند با او آنچه کردند و عصای پدر را یکسو نهاده یوسف را بر زمین زدند و لغات
طعن و ستیزه نمودند و گفتند ای صاحب رؤیای کاذب کجا اند آن کواکب که ترا سجده
کردند تا امروز ترا از ما برهانند یوسف گفت ای برادران شما را چه شد یکی از حال پدر
کنعانی بر اندیشید و بر کودکی من رحم آرید القصه بسخن او التفات ننموده در خاک کشیدند
تشنه و گرسنه بر روی میکشیدند تا بهلاکت نزدیک شد یهودا آن صورت را مشاهده کرده
او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه
با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن او در گذ
شتند و رای خود را محکم ساختند تا آنکه بیفکنند او را در قعر چاه و آن چاهی بود در
سه فرسخی کنعان پس یوسف را بر سر چاه آوردند و رسن در میانش محکم کرده بر چاه
فرو گذاشتند و پیراهن از برش برکشیدند تا آلوده بخون سازند و چون بمیان
چاه رسید رسن ببریدند و از حضرت ملک علام بجبرئیل خطاب رسید که ادرک عبدی جبرئیل
پیش از آنکه یوسف علیه السلم بتک چاه رسد بوی رسید و او را با جناح خود گرفته بر با
لای صخره که در تک چاه بود بنشاندند و از طعام و شراب بهشت بوی داده و سلام الهی
بوی رسانید چنانچه میفرماید که ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل که اندوهناک
مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم علی بن ابراهیم رحمه الله
روایت کند از ابی عبد الله علیه السلم که جبرئیل در چاه این دعا را بیوسف یاد داد
و سبب خلاصی او شد اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فَإِنَّ لَكَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَنَّانُ
الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

وَاجْعَلْ لِي

وَاجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ
دعای او مستجاب شد و او را از بند رهائی داد و ملک مصر ارزانی فرمود و ابو الجارود
از ابی جعفر روایت کند که چون یوسف علیه السلم در چاه افتاد و برادران بازگشته
ببر ره رفتند و بزغاله کشته پیراهن یوسف را بخون آلوده ساختند و پیراهن
خونین برداشتند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ
وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ
و آمدند نزد پدر خود شبانگاه و بدروغ میگریستند یعقوب آواز گریه فرزندان شنید سراسیمه
از خانه بیرون دوید گفت ای فرزندان من شما را چه میشود یوسف من کجاست که او را نمی
یابم گفتند ای پدر ما رفتیم بصحرا و پیشی میگرفتیم با یکدیگر در دویدن و تیر افکندن و بگذا
شتیم یوسف را تنها نزدیک رخت و بار ما پس بخورد او را گرگ و نیستی تو باور دارند
کان ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی و اگرچه هستیم ما از راستگویان در همه کارها وَ
جَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّٰهُ
الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ و آمدند بر پیراهن یوسف بخون دروغ یعنی آورد
دند پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب علیه السلم که
پیراهن خون آلود دید دمدمه هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون
اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده است که یوسف را خورده
تعرض بپیراهنش نرسانیده پس از روی عتاب گفت با فرزندان که نه چنین
است که شما میگوئید که آراسته است برای شما نفسهای شما و آسان ساخته کار بزرگ
را از هلاک یوسف پس کار صبر است نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایت نداشته
باشد مگر با خدای تعالی و خداست یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهم
بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف در آنچاه

بوقت صباح روز چهارم مژده نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ
فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ
و آمد کاروان به نزدیک آنچاه و آنجمع بودند که از مدین بمصر میرفت پس فرستادند
وارد خود را بسوی آنچاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان بدو متعلق باشد
است وارد چون بر سر چاه آمد پس در چاه فرستاد دلو خود را وحی فرستاد بیوسف
علیه السلم که در دلو نشین که ترا بالا کشند یوسف در رو نشست مالک در کشیدن
دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست رخساره چون ماه
مشاهده کرد گفت ای مژده شادمانی و گفته اند که بشری نام صاحب او بود او را باعانت
طلبید و گفت این پسر بیست که دلو را گران ساخته پس بمدد کاری او یوسف را از
چاه برآوردند و پنهان داشتند از کاروانیان در حالتی که متاع تجارت بود و برا
دران از حال یوسف خبر یافتند بسوی کاروانیان آمدند و گفتند این غلام
از ما گریخته او را بخرید و خدای تعالی داناست بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب
وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ و بفرو
ختند او را بیهای اندک و بی اعتبار درهم چند شمرده شده و عادت اهل آن روزگار
چنان بود که ما دون چهل درهم را می شمردند و ما فوق آن را وزن میکردند مالک
درمهای خود را بشمرد هفده عدد و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که روایت
از امام رضا علیه السلم است که آن بیست درهم بود هر برادری دو درهم برداشتند
القصه مالک یوسف را بخرید و بمصر آورد در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید
بود و زمام اختیار امور ملک خود را بدست قطفیر که عزیز گفتندی باز داده بود
چون خبر کاروان مدین بمصر آمد تماشاکنان عزیز بسر راه کاروان آمده یوسف را دید
ند از لمعه جمال او آشفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت بنام

ومشهور آنست

ومشهور آنست که او را زلیخا گفتندی القصه چون عزیز خبر یوسف را شنید بمالک
پیغام داده که غلام خود را بنخاس آورد و روز دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته
ببازار آورد و بجلوه آن جمال شور از مصریان برآمد عزیز قیمت خریداری پیش نهاد و
بهای بداد و یوسف را علیه السلم بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَ
تِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ
فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و گفت آنکس که خرید یوسف را از اهل مصر یعنی عزیز مر زن خود را
زلیخا که گرامی دار جای این غلام را یعنی این را نیکو دار و محافظت کن شاید آنکه سود
رساند ما را در کار ضیاع و عقار یا فرا گیریم او را فرزند گویند عزیز عقیم بود گفت
او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهر است در وسیط گفته که زلیخا بسخن
عزیز را بجان خریداری کرد و یوسف را مانند فرزند در دل خود جای داده و همچنانکه محبت
یوسف را در دل زلیخا و عزیز جای دادیم یوسف را ممکن ساختیم در زمین مصر تا تصرف
کند در آن و تا بیاموزیم او را از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی و خدای تعالی غالب است بر
کار خود هیچکس چیزی را از آن رد نتواند کردن یا غالبست که برادر را اراده و خواهش بود
و خدای را خواهشی واقع نشد الا آنچه خدای تعالی خواست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند که
زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و آنهنگام که یوسف رسید بقوت خود بهجده سالگی یا بیست سالگی
دادیم او را حکمی که نبوت یا حکمت و دیگر دادیم او را دانشی در دین و مانند این پاداشت
میدهیم نیکوکاران را آورده اند که چون یوسف علیه السلم بخانه عزیز در آمد زلیخا روی
وی دید چون قمر در شب بدر صبر و سکون از او برمید و محبت او بغایت کشید و شوق نهایت
انجامید فصورت حال را عیان آورد با یوسف وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ

وغلقت الابواب وقالت هیت لک قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای
انه لا یفلح الظالمون ودرخواست یوسف را آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود
یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف را از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف و او را
عزیز برگه هفت خانه بود و بست درها از علی بن ابراهیم رحمه الله از ابی عبد الله روایت
میکنند که در میان خانه زلیخا دیبه بتی که در آن خانه داشت پرده بروی پوشانید یوسف علیه السلم
پرسید که سبب پوشیدن او چیست زلیخا گفت مرا شرم می آید که در حضور او این جرم کنم
یوسف فرمود که ترا از صنم شرم می آید و مرا از صمد شرم نیاید و طاقت سخن او نگشته قدم پیش
نهاد و گفت شتاب و پیش ای که من تر ام یوسف که این حال دید گفت پناه میگیرم بخدای
تعالی پناه گرفتنی بسببی که خدای تعالی پروردگار منست نیکو ساخته است منزل مرا از نزدیک
بارگاه قرب یا عزیز مهتر ماست و ترا بنیکو داشت من فرموده پس من حرمت او و حق نعمت
او رعایت فرموده و دست خیانت بحرم او دراز نکنم بسببی که ستمکاران رستگار نشوند
که در عوض نیکی بدی کنند ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه کذلک
لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین وبسببی که قصد کرد آن زن
بمخالطت یوسف علیه السلم وقصد کرد یوسف علیه السلم بدفع او بطریق فرار اگر نه دیدی یوسف
برهان پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت
یوسف بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی بود پس یوسف نور
نبوت ومدد قوت در آن حال خود را نگاه داشت و این موجب مدح جبرئیل و اجر جمیل او گردید
همچنین که او را ثبات دادیم تا بگردانیم از وی بسببی که او از بندگان خالص ماست
آورده اند که یوسف از زلیخا فرار کرد بهر دری که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده
میشد زلیخا در عقب او میدوید واستبقا الباب وقدت قمیصه من دبر والفیا
سیدها لدا الباب قالت ما جزاء من اراد باهلک سوءا الا ان یسجن او عذاب

الیم

الیم وپیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا پیراهن یوسف گرفته بود
در وی زد و باز پس کشید و بسبب در کشیدن پیراهن یوسف را از قفا و یافتند
شوهر زن یعنی عزیز را نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید
دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه بتفحص مشغول گردد
زلیخا پیش دستی نموده و دلیرانه بسخن در آمده گفت چیست جزای کسی که خواهد
بکسان تو بدی کند مرادش نفس خود است درین سخن خواست که ابراء ذمت خود کند
از گناه و چنان نماید که جرم از طرف یوسف است پس گفت مکافات کسی که بحرم تو
قصد کند چه تواند بود مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی باز داشت او بزندان است
یا عذاب دردناک چون یوسف این سخن بشنید که بزندان تهدید عقوبت میکنند
قال هی راودتنی عن نفسی وشهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من
قبل فصدقت وهو من الکاذبین گفت او درخواست مرا از نفس من و من تن
بوی باز ندادم و او نفی میکرد بخشم عزیز گفت راستی این سخن از چه دانیم و هیچکس ازین
واقعه خبر دار دی یوسف گفت بالهام الهی که در این خانه کودکیست چهار ماهه در گهواره بود
او گواه حال منست و آن کودک پسر عم زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه
بسخن آید یوسف گفت خدای من قادر است بآنکه او را بسخن در آرد عزیز از آن کودک
پرسید که چگونه بود این قصه و در آنچه میگوئی بقدرت ربانی آن کودک بسخن در آمد و
گفت یوسف راست میگوید حق تعالی ازین قصه خبر داد باین کلمات و گواهی داد یکی از
کسان زلیخا اگر هست که پیراهن یوسف دریده از پیش پس زلیخا راست میگوید
و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا دفع میکرده او را از خود
که گریبان او از پیش دریده شده وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو
من الصادقین واگر هست پیراهن یوسف از پس دریده شده پس زلیخا دروغ میگوید

و یوسف از در است کو یا نست فَلَمَّا رَاٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ اِنَّ
كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ پس آن هنگام که بدید عزیز پیراهن یوسف را که دریده شده از پس
روی بزلیخا کرد از روی غضب گفت بدرستی که این کار از مکر و حیله شما زنانست بدرستی
که کید شما عظیم و بزرگست زود در دلها می آویزد و در نفس تاثیر میکند پس عزیز متوجه
یوسف شد و از روی اعتذار گفت با او يُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَ
نْبِكِ اِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ای یوسف درگذر و اعراض کن ازین و پنهان
دار و ای زلیخا آمرزش خواه از یوسف کی عزیزست و تو او را آزردی بدرستی که تو بودی
از گروه گناهکاران در جمله که اگر عزیز این قصه را تسکین داد اما شمه ازین واقعه
در السنه و افواه افتاد بعضی از خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند
وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَاَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا
اِنَّا لَنَرٰيهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و گفتند گروهی از زنان در کشاف آورده که پنج زن
بودند از زنان خاص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندانبان و
صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند در شهر مصر بموضع که عین الشمس گویند
مضمون سخن ایشان آنکه زن عزیز طلب کرده غلام خود را از نفس خود و هوای
انو که کام او بدهد بدرستی که بشکافته است غلاف دل او از جهت دوستی یعنی محبت
یوسف بدرون دل او درآمده بدرستی که ما می بینیم آن زن را در گمراهی هویدا و خطای
روشن بیا اگر با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته برده خریده گردد فَلَمَّا
سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ اَرْسَلَتْ اِلَيْهِنَّ وَاَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَاً وَاٰتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ
مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَاَيْنَهُ اَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ
وَقُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا هٰذَا بَشَرًا اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ پس چون بشنید زلیخا
مکر ایشان یعنی سخنی که در عقب وی میگفتند فرستاد بسوی ایشان و استدعای

آن عورد

آن عورد که بدعوت او حاضر شوند آورده که چهل زن را طلبید و آن پنج زن که ملامت کرده
در میان ایشان بودند چون بمنزل در آمدند حرمت اعزاز بجای آوردند و آماده کرد برای
ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا کرد طعامهای پاکیزه یا بساخت مجلس طعام
در حجرات که ایشان تکیه زده طعام میخوردند و بداد هر یک را از زنان کاردی تا گوشت
ریزه کرده تناول نمایند و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ترنج بدست هر یکی داد و
نزدیک یوسف آمده و جامه مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر فرق نهاد و گفت بیرون
ای برین زنان یوسف را عوده زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را بیرون
آورد چون زنان جمال او را بدیدند بزرگ یافتند شیء در جمال همه شیفته جمال او
از خود فراموش کردند و ببریدند دستهای خود را الم آن را درک نکردند القصه زنان
زنان مصر از بیخودی بخود آمده زبان آفرینش بگشادند و گفتند پاکست خدای تعالی
از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر
نباشد نیست او مگر فرشته بزرگ گرامی نزد خدای تعالی القصه چون زلیخا حیرت
زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قَالَتْ فَذٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ
عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا اٰمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ
گفت این آنکس است که شما ملامت کردید مرا در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف ما بود
و بدرستی که مراوده کردم او را از نفس او و درخواستم که از روی من بنهد پس خویش را
نگاه داشت و سر بر در ننهاد و اگر چنانچه نکند آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من هر آینه
بزندان کرده شود و باشد از خوار شدگان یوسف علیه السلم چون این سخن بشنید رو
از آن مجلس برتافت و زنان از عقب او بیرون رفتند در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم
هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف علیه السلم از ملاقات ایشان بتنگ آمده قَالَ رَبِّ
السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي اِلَيْهِ وَاِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَاَكُنْ مِنَ

الجاهلین گفت ای پروردگار من زندان دوستر است بمن از آنچه میخواهند این زنان مرا بسوی
آن از مطاوعت زلیخا یا میل بیشان و اگر نگردانی از من مکر و فریب ایشان را یعنی مرا اگر در
پناه عصمت نگیری میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را از غرض که مانع عصمت نبوست
که اگر آن نباشد قبول کنم و باشم از نادانان با کار آنچه شاید فاستجاب له ربه فصرف
عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم پس اجابت کرد مر دعای او را پروردگار او پس بگردانید
از و مکر ایشان را با آنکه ثابت ماند بر عصمت و توطین فرمود نفس نفیس خود را بر مشقت زندان
و اختیار کرد آن را بر لذات متضمن عصیان بدرستی که شنواست مر دعای کسی را که بدو پناه برد
دانا بحال کسی که اخلاص در او گویند آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند
که صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان بازداری شاید که بسبب ریاضت رام گردد و
سر تسلیم بخط فرمان نهد زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت از این غلام بدنام
گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان افکنی تا مردم
گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت ایشان باز رهم عزیز را این سخن مقبول افتاد
حکم کرد که بزندانش برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ
پس ظاهر شد ایشان را و در دل افتاد از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت
یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها با وجود مشاهده این نشانها
نهاد رای ایشان قرار یافت که برای صلاح هر آینه در زندان کنند او را تا هنگامی که
باشد پس یوسف را بزندان آوردند در نقل وارد است که در وقت بردن او
بزندان زلیخا گفته بود که او را شهر بشهر سازند از غصه که از وی در دل داشت و
خود در گوشه نشست و نظاره میکرد تا جزع و فزع او را بشنود و ببیند جبرئیل یوسف را
خبر کرد و گفت غم مخور و از بند و زندان میندیش بهار که روی ترش نکنی و خندان
باش چون بجانب بازارش بردند هم بسیار گدایان و سیه گویان بودند چون یوسف

[illegible]

بنزدیک زلیخا رسید بر زبانی منادی جاری شد که این غلامیست از کنعان عبری زبان و عزیز
بر و خشمناک گشت و نالان یوسف بر خود دیده جبرئیل گفت این خواری بهتر است از غضب ربانی
و این نافرمانی خوبتر است از عذاب سبحانی چون زلیخا این جواب بشنید بر خود بپیچید
و بخانه باز آمد پیغام فرستادند بزندانبانان که کار بر وی تنگ گیرند چون یوسف را بزندان
می آوردند در آن حال ملک ریان بر دو تن خشم گرفته بود و حکم بزندان کرده وَدَخَلَ
مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي
أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
و در آمدند با او بزندان دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک و دیگر طباخ ملک
که بر ایشان گمان زهر کرده بود که او را میدهند و بزندان فرستاده چون در آنجا قرار یافتند
دیدند که یوسف تعهد حال زندانیان میکند و تعبیر خواب ایشان میفرماید این دو زندانی
نیز خوابها دیدند و گویند ساقی دید و یا طباخ یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را
امتحان کردند گفت یکی از ایشان یعنی ساقی بدرستی که من بینم خود را یعنی در خواب که
در باغی که یک اصل تاکست و بر و سه خوشه انگور رسید و کاسه ملک بدست من میفشارم
در و انگور را و طباخ گفت من میبینم خود را در مطبخ ملک بر میدارم بر زبر سر خود نانها را
و میخوردند مرغان نانها را از آن سفره و مید بوحند خبر ده ما را بتعبیر آن بدرستی که ما ترا می
بینیم از نیکوکاران با اهل زندان یا عامه از آن پس نیکویی کن بتاویل رویای ما قَالَ لَا
يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي
إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ گفت نیاید
بشما خوردنی روزی که داده شوید بوی مگر خبر دهم شما را بماهیت وی یعنی بگویم رنگ
و مزه آن طعام را پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیبت ایشان گفتند ما از کا
هنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف فرمود که این معجزه من است نه عرافان و کهانت

اینکه گفتم از آن چیزیست که آموخت مرا پروردگار من بالهام و وحی برای آنکه دست
برداشتم بلکه هرگز نداشتم کیش گروهی که نمیگروند بخدای تعالی و ایشان بسرای آخرت
ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای کفر ایشانست بآخرت وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ
اللّٰهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ پیروی کرده ام دین پدران
خود را که ابراهیم و اسحق و یعقوبند صلوات الله علیهم اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست
جهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی و درو اینست و نشاید مارا که پیغمبرانیم
آنکه انباز گیریم بخدای تعالی چیزیرا بلکه او را میپرستیم بیگانگی این توحید از فضل خدای
تعالی است بر ما بوحی ما را آگاهی داده و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را
بارشاد ایشان فرستاد ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند سپاس
داری نمیکنند يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ ای یاران زندان آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و
چوب و سنگ یا اعلا و اوسط و ادنی بهترست یا خدای یگانه و یکتا در ذات
و صفات غالب بر همه مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُ
كُمْ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّٰهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ نمیپرستید شما بدون خدای
تعالی مگر نامهای بی معنی چند را باعتبار نامها که بی حجت و برهان عقلی و نقلی نام نهاده
اید آنرا شما و پدران شما فرو نفرستاده است خدای تعالی بپرستش آنها هیچ حجتی که
دلالت کند بر تحقیق مسماة ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند بی مسما نیست حکم
بعبادت مگر خدای را که مستحق عبادتست فرمان داد بر زبان پیغمبران مر خلق را آنکه
نپرستید مگر او را اینست دین حق و روش درست و راست ولیکن بیشتر آدمیان

نمیدانند

نمیدانند دین خود را و در بادیه جهالت سرگردان میشوند و در بعضی از روایات آمده که ایشان
بعد از استماع این کلام بدین اسلام درآمدند بعد از آن یوسف علیه السلم بتعبیر خواب شروع
فرموده گفت يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْ
كُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ای یاران زندان اما یکی از شما که
ساقی ملک است بعد از سه روز دیگر خلاصی یابد پس پادشاه تربیت کننده خود را شراب خالص
بیشتر می بود اما آن دیگر که طباخ است پس او را آویخته بردار کنند و مدتی او را بگذارند تا
مضمحل شود پس بخورند مرغان شکاری از مغز سر وی ایشان یا یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم
و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف گفت که حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کاری که در آن خواب
که شما از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ لِلَّذِي
ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي
السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ گفت یوسف علیه السلم مر آنکس را که دانست آنکه او رستنی
است از آن هر دو یعنی ساقی را گفت یاد کن مرا نزد مربی خود یعنی حال بیگناهی من
بعرض ملک رسان تا مرا ازین بلا وارهانند آورده که چون سه روز برآمد فرستاد
تا طباخ را چنانچه اثبات شده بود بردار کردند و ساقی را که صفت امانت او
تحقیق یافته همان منصب نخستین بدو دادند اما چون بمرتبه تقرب رسید از زندان
و اهل آن غافل شد پس فراموش گردانید برو شیطان یاد کردن یوسف را نزدیک
مربی خود پس درنگ کرد یوسف در زندان چند سال عدد بیست مبهم میان سه و نه
گویند یوسف علیه السلم بعد ازین واقعه هفت سال دیگر در زندان بماند اما ملک
ریان خوابی عجیب دید و بامداد حکما و منجمان را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ
بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا
أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ گفت ملک به ساحران که

من بخواب دیدم هفت گاو فربه که از نهر یا رود بیرون آمدند و پس از آن بخوردند
و فرو بردند ایشان را هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد و دیدم هفت
خوشه سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود و هفت خوشهٔ دیگر دیدم خشک
یعنی رسیده و بدرو آمده پس این خوشهای خشک بدان خوشهای سبز بپیچیدند و در حال زرد
کردند ایشان را و بپوشیدند ای گروه کاهنان و حبران و اشراف قوم فتوی دهید
یعنی جواب گویید مرا در تعبیر خواب من اگر هستید شما که از روی دانش خواب را تعبیر
میگویید قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ گفتند حکما و اهل
علم که مخاطب وی بودند این خوابها شوریده است و نیستیم ما بتعبیر این نوع خوابها
دانایان چه ما تعبیر منامات صادقه میکنیم و این از قبیل منامات باطله است ملک ریان
از جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید ساقی
که ملک را متفکر دید از حال یوسف بیاد آمد وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ
أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ گفت آنکس که نجات یافته بود از آن دو
بندهٔ زندانی و یاد کرد قول یوسف را بعد از زمان دور و دراز که من خبر دهم شما را
بتعبیر این خواب پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو میداند
ملک ازین خبر شادمان شد حکم فرمود که زود برو و خبر باز آور ساقی سوار شد و روی
بزندان آمد و گفت يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ای یوسف ای نیک راست گوینده فتوی ده ما را در باب هفت گاو
فربه که بخوردند ایشان را هفت گاو لاغر و در بارهٔ هفت خوشه سبز و هفت خوشهٔ
دیگر خشک که بدان بپیچیدند خشک ساختند همه را در این خبر آیند تو جواب گوی که تا باز
که بازگردم بجواب تمام بسوی مردمان یعنی ملک ریان تا باشد که ایشان برکت تو بدانند

تاویل این واقعه را تا شرف و فضل ترا معلوم کنند قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا
فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ گفت یوسف علیه السلام که شما زراعت
کنید هفت سال که بقرات سمان اشارت بدانست و زراعت بعادت مستمرهٔ خود پس
آنچه بدروید از غلات بگذارید آنرا در خوشهٔ او یعنی حبوب را پاک نکنید تا از شپش
و آفات ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید مگر اندکی یعنی بقدر حاجت
از آنچه بخورید که آنرا پاک کنید ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ
لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ پس بیاید پس ازین سالها هفت سال سخت که محصول
بواسطه خشکی سال نیاید که سبع عجاف عبارت از آنست بخورند اهل این سالها یعنی کسانی
که در آن زمان باشند آنچه از پیش فرستاده باشند یعنی ذخیره نهاده برای ایشان مگر اندک
از آنچه نگاه دارید و قسط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ
يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ پس بیاید از پی این سالهای قحط سالی که در وی فریاد
رسیده شوند یا باران داده و در این سال بیفشارند آنچه فشردنیست مثل انگور و
کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمار است و گفته اند اشارت بدو
شیدن شیر را از پستان گاو و گوسفند را و این عبارت از فراخ سالیست غرض که
بعد از تنگی در آن هفت سال فراخی پیدا خواهد شد در سال هشتم که اثمار و شیر بسیار
باشد بوحی دانسته باشد این را یا آنکه بعد از تنگی حق سبحانه و تعالی بکرم خود روزی
بر بندگان خود واسع خواهد ساخت و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی
بازگشت و بخدمت ملک آمد در محفل علما آنچنان که شنیده بود بر همان وجه تقریر
نمود ملک را پسندیده آمد و خواست که بگوش خود از یوسف بشنود بطلب وی فرستاد
وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ
النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ و گفت ملک را بپرسید

عن یوسف پس آنوقت که آمد بند و فرستاده ملک گفت باز گرد بسوی مهتر خود
و بپرس از وی یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص کند که چه نوع بود حال آن زنان
که در مجلس زلیخا بریدند دستهای خود را بدرستی که پروردگار من بمکر و فریب ایشان دانا
ست یوسف خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را بر حال او مجال وقیعت
نماند این سخن را بملک رسانید و از بیگناهی خود ملک را آگاه نباید بانکه تفحص حال او نماید
و در این حال رعایت ادب نموده زلیخا را ذکر نکرد بلکه نسوه را بر سبیل عموم یاد فرمود
ومع ذلک رعایت اجابت ایشان نیز کرد چه کلام را اقتصار نمود بر قطع ایادی و بس
و از ترغیب بخیانت اصلا مذکور نفرمود القصه چون باز آمد و پیغام یوسف رسانید
ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند با زلیخا پس از جهت تحقیق مهم قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ
إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ
امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ
گفت با ایشان چه بود حال شما چون طلب کردید یوسف را از نفس وی بمهی کام دل
از وی بجستید گفتند آن زنان پاکست خدای تعالی از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه بمثل
مانند یوسف ندانستیم ما بر یوسف هیچ بدی نه اندکی و نه بسیار چون زلیخا دید که جز
فایده دیگر نیست او نیز بپاکی یوسف و بی باکی خود اقرار کرد گفت زن عزیز یعنی زلیخا اکنون
پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است تا حق در مرکز خود قرار یافت من جستم یوسف
را از نفس او و آرزوی وصال او کردم بدرستی که او هر آینه از راستگویانست
آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی عن نفسی ملک بیوسف پیغام داد که زنان بگناه خود معترف
شدند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنیم یوسف فرمود که غرض من نه عقوبت
بود ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ
این درخواست برای آنست و برای آن درخواست کردم تا بداند عزیز که من خیانت

نکردم وحرمت

نکردم و حرمت تربیت وی نگاه داشته و دیگر معلوم کند که خدای تعالی راهنما ید یعنی
بصلاح وی نیارد مکر و دستان خیانت کنندگان را **الجزء الثالث عشر** وَمَا
أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ
و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از آرزوها مبرا و معرا است بدرستی که نفس
فرماینده است ببدی یعنی معصیت مگر آنرا که ببخشد و رحم فرماید بر پروردگار من که از
فرمان نفس در امان آید بدرستی که پروردگار من آمرزنده است قصدی را که بفعل نیاید
مهربانست که بر عصمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف علیه السلم باز گفتند
آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ
لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ و گفت ملک مصر بیارید یوسف
را پیش من تا خاص کردانم اورا برای خود و مهمات بوی فرمایم و در تیسیر آورده که ملک
هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاده بتعظیم هر چه
تمامتر یوسف را از زندان به بارگاه آوردند و چون نزدیک ملک رسید اورا احترام تمام
و استقبال فرمود و تنگش در کنار کشیده در پهلوی خود بر تخت نشاند و پرسشها کرد از
غصه و محنت و تعبیر خواب وی را پرسید جواب دلپذیر شنید گفت ای یوسف بدرستی که تو
امروز نزدیک ما با جاه و قدری موثقی بر همه چیزها یوسف از کلام ملک فهم فرمود که او
داعیه دارد که متولی امور خود کرداند چه ملک اورا بدو صفت توصیف کرد که هر دو صلاحیت
این امر داشت یکی مکانت و دیگر امانت در اثنای صحبت ملک گفت با یوسف که چه میخواهی
و آرزو داری با من بگو قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ گفت یوسف
که بگردان مرا حاکم کننده بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از
نفقه و اطعمه خازن کردان بدرستی که من نگاه دارنده ام چنانچه چیزی از آن ضایع
نکردانم دانا بمصالح ملک و هر چه کنم خالی از صلاح نباشد یا نگاه دارنده حسابم دانا با

بلغ شهر که یا من سخن گوید در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ
مرصع بانواع جواهر جهت یوسف مقرر کرده و تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلید
خزینها بنام وی کرده بوی سپرد و زمام اختیار بقبضهٔ اقتدار او باز داد و عزیز را
عزل نمود و مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف کرد اندک زمانی در عزیز درگذشت و ملک ریان تمام س
تمام زلیخا را بعقد یوسف درآورد و یوسف را از وی دو پسر شد افراهیم و میشا
و مجاهد گوید که ملک بدست یوسف مسلمان شد وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ
يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و همچنین
که ملک را مهربان بر وی ساختیم جای دادیم مر یوسف را در زمین مصر یعنی تمکین ساختیم
یوسف را بحکومت تا بود که جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ عرصه داشت
هر جا که میخواست جز ساختیم بنعمت خود از نعیم دنیا و دینی هر کرا میخواهیم ضایع و باطل
نگردانیم مزد نیکوکاران را وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ و هر آینه
مزد آخرت بجهت بقا و دوام بهتر است مر آنان را که گرویده اند بخدای تعالی و بوده
که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف که با احسان و تقوی از قعر چاه باوج جاه
رسید القصه یوسف مهمات ملکی از پیش گرفته حکم میکرد تا سالهای قحط درآمد
و در زمین مصر تنگی شد مردمان مصر روی بیوسف آوردند سال اول بنقودی
که داشتند غله بدیشان میفروخت در سال دوم بحلی و پیرایه و در سال سیم بغلام
و کنیز و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان
و در هفتم همه خط به بندگی دادند یوسف صورت حال بعرض ملک رسانید ملک
گفت همه بندهٔ تواند و اختیار بدست توست یوسف همه را بحضور ملک آزاد کرد و اموال
و ضیاع و عقار و هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت در این آن بود که
مصریان یوسف را در وقت خریدن و فروختن بصورت بندگی دیده بودند تهمت

از آن همه را

از آن همه را طوق بندگی او در گردن نهاد تا کسی را در بارهٔ او سخنی بی ادبانه نباشد
آورده اند که اثر قحط بکنعان رسید کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای پدر
در شهر مصر ملکی هست که همه قحط زدگان را مینوازد و کار غربا و ابناء السبیل بدلخواه
ایشان میسازد اگر فرمایی برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب بنیامین
را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با شتری و بضاعتی که داشتند
روی براه آوردند و یک شتر جهت بنیامین با بضاعت او همراه بردند وَجَاءَ
إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و آمدند برادران یوسف علیه
السلام از کنعان بملازمت یوسف پس درآمدند بر وی و رسم خدمت بجای آوردند پس شناخت
یوسف ایشان را در نظر اول و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد که
بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان
سخن و او را نشناختند پس یوسف ایشان را پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را
مانید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است
گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صحرا گرگ بخورد
و یکی را پدر برای خدمت خود نگاه داشته و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف گفت که
اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند نه مردم مصر ما را نمیشناسند یوسف گفت که یکی از شما
اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند
بنام شمعون بر آمد پس وی بایستاد و یوسف فرمود تا بضاعت ایشان بستدند و بعوض
آن گندم بدیشان داد وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا
تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان را
و هر یکی را بار شتری دادند گفتند یک شتر بار دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدر است
بدهید یوسف گفت من بر شما مردم میدهم نه بر شتران ایشان مبالغه نمودند گفت یوسف

که بیارید بن برادری که شمار است از پدر شما آیا نمی بینید آنرا که من تمام می پیمایم پیمانه را
وحق کسی را باز نمیگیرم ومن بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان و احسان با ایشان
ودقیقه فرو نمیگذارم وگویند یک شتر بار برای برادر داد بشرط آوردن او فإن لم تأتوني
به فلا كيل لكم عندي ولا تقربون پس اگر نیارید بن یمین را نزدیک من مکیل نیست
یعنی طعام و نزدیک من شوید یعنی در ولایت من میایید قالوا سنراود عنه أباه وإنا
لفاعلون گفتند ویرا میطلبیم از پدر و جهد میکنیم در دادن وی و بدرستی که ما کنندگانیم آنچیز را
که بگوییم وقال لفتيانه اجعلوا بضاعتهم في رحالهم لعلهم يعرفونها إذا انقلبوا
إلى أهلهم لعلهم يرجعون وگفت یوسف علیه السلام مر غلامانرا که کیل غلات تعلق
بدیشان داشت بنهید بار ایشانرا که بهای گندم آورده اند از ادیم و کفش چند
بود یوسف نخواست که گندم بها بدیشان دهد فرمود که بضاعتهای ایشانرا درج
کنند در بارهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که
آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آیند و از آنجهت فرمود شاید که ایشان بشناسند
بضاعت خود را چون باز گردند بسوی کسان خود و بار بگشایند شاید که باز گردند و
برادر مرا بیارند فلما رجعوا إلى أبيهم قالوا يا أبانا منع منا الكيل فأرسل معنا
أخانا نكتل وإنا له لحافظون پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب
بسوی پدر خود گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد
که دیگر بما طعام نپیمایند اگر بنیامین را نبریم پس بفرست با ما برادر ما را تا فراگیریم کیل
از برای خود و از برای او و بتحقیق ما مر او را نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدان
قال هل آمنكم عليه إلا كما أمنتكم على أخيه من قبل فالله خير حافظا وهو أرحم
الراحمين گفت یعقوب که ای فرزندان آیا شما را امین دارم بر وی مگر همچنانکه امین ساختم
شما را بر برادر او پیش از این و من بمحافظت شما اعتماد ندارم پس خدای تعالی بهتر است

از جهت

از جهت نگاه داشتن یعنی اوست بهتر در حالتی که نگاه دارنده است یا از روی
نگاه داشت پس توکل بر وی میکنم و کار خود بر وی میگذارم و او بخشاینده ترین بخشایند
گانست شاید که بمحافظت وی بر من ببخشاید ولما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم
ردت إليهم قالوا يا أبانا ما نبغي هذه بضاعتنا ردت إلينا ونمير
أهلنا ونحفظ أخانا ونزداد كيل بعير ذلك كيل يسير و آنهنگام که بگشادند
بارهای خود را یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش
و بحکم یوسف باز گردانیده بودند گفتند ای پدر ما چه چیز میطلبیم از احسان و
رای اینکه این بضاعت ماست که غله بدین بضاعت ما بفروخته اند باز گردانیده بما پس ما بدین
اکرام رجوع کنیم بملک و طعام آریم کسان خود را و نگاهبانی کنیم برادران خود را در رفتن
و آمدن و زیادت ستانیم پیمودن شتری یعنی یک شتروار بضاعت برادر زیادت بیاوریم
این یک شتروار کیل اندکست و ملک با عقل با ما مضایقه نخواهد کرد قال لن أرسله
معكم حتى تؤتون موثقا من الله لتأتنني به إلا أن يحاط بكم فلما آتوه
موثقهم قال الله على ما نقول وكيل گفت یعقوب نفرستم بنیامین را با شما
تا بدهید مرا پیمانی محکم بنگر خدا آورده اند که گفت او را با شما ننهم تا سوگند خورید
بحق محمد و آل محمد علیهم السلام که البته بیارید او را بمن مگر آنکه بر وی شما در آورد و عذاب هم
هلاک کردید ایشان قبول کرده عنقریب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله سوگند
خوردند در هم برادر عهد نکنند پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود گفت
یعقوب از روی شفقت که خدای تعالی بآنچه ما میگوییم و میگوییم از عهد و پیمان نگاهبان
و مطلع است وقال يا بني لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من أبواب
متفرقة وما أغني عنكم من الله من شيء إن الحكم إلا لله عليه توكلت
وعليه فليتوكل المتوكلون وگفت یعقوب ای فرزندان در میایید از شهر مصر از یک در

تا ناگاه چشم بدی بشما نرسد و در آیید هر دو سه از ابواب پراکنده گویند یعقوب علیه السلم
در اول مهر پدری اظهار کرد و آخر عجز و بیچارگی آشکارا کرد و فرمود که من باز نمیدارم دفع
عنکم شما را بدین نصیحت که کردم از قضای خدای تعالی چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمیکند
بنده باید که احتیاط مرعی دارد اما کار خود را تفویض بحق کند آورده اند که چون تقدیر
الهی بدان رفته بود که مدت معهود حال یوسف بر یعقوب پوشیده باشد بیش از آن
زیاده از پنجاه نامه یوسف بیعقوب فرستاد بواسطه موانع یکی بوی نرسید نیست حکم
و فرمان الا مر خدای را هر چه خواهد بر او توکل کردم من و بر او باید که توکل کنند تو
کل کنندگان آنگاه ایشان روانه مصر شدند و گویند که یعقوب علیه السلم دستاری که
از ابراهیم علیه السلم بوی رسیده بود جهت یوسف فرستاد بمصحوب فرزندان چون ایشان
بنواحی مصر رسیدند تماشاگاه یوسف خبر بوی فرستادند زیرا که یوسف علیه السلم انتظار
میکشید و روز شمرد بپرسید که ایشان چند کس بودند گفتند یازده تن یوسف علیه السلم
بغایت خوشحال شد وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ
اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و آنهنگام که آمدند اولاد یعقوب علیه السلم که
از آنجا که فرموده بود پدر ایشان یعنی از ابواب متفرق نبود که دفع کند از ایشان
رای یعقوب از قضای خدای تعالی که در بارهٔ ایشان واقع بود چیزی را بلکه تهمت
دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب
علیه السلم مضاعف گشت چه حکمتهای الهی بسیار است پس تدبیر یعقوب
که موافق تقدیر نیست فایده نداد مگر آنکه حاجتی بود در نفس یعقوب
یعنی شفقتی بر اولاد که در آنوقت ظاهر کرد آنرا و وصیت فرمود آنرا نیز
مرعی باید داشت در فعل اختیاری بدرستی که یعقوب علیه السلم خداوند دانش بود

و میدانست

و میدانست مر آنچیز را که بوی آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت و ما اغنی
عنکم و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند سرّ قدر را وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ
أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و آنوقت که در آمدند اولاد
یعقوب بر یوسف و بارگاه او رسیدند و یوسف علیه السلم بر تخت نشسته بود و نقاب
گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را
بیارید او را از پدر درخواستیم و بعهد و پیمان آوردیم و دستاری که یعقوب بمصحوب ما فرستاده
بود در پیش تخت وی نهادند قبول فرمود و بضاعتی که در بار ایشان بود قبول نمود
آنگاه فرمود که بنشینید دانستم ایشان در حاشیهٔ بساط بنشستند و حکم شد که شش
خوان آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف گفت که هر دو برادر که از یک پدر
و مادرید بر یک خوان طعام بخورید و هر دو کس بر یک خوان نشستند بنیامین تنها
ماند و بگریه در آمد یوسف از سبب گریه پرسید گفت ای ملک حکم فرمودی که هر یک با
برادر اعیانی خود بر یک خوان نشیند مرا برادری مادری پدری بود که یوسف نام بیاد آمد
گفتم اگر او بودی با من بر این خوان نشستی یوسف علیه السلم فرمود که بنیامین برادر تو
باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان وی برداشتند و در پس پرده آوردند
و او را طلبید پیش خود یوسف علیه السلم نقاب بسته دست بطعام دراز میکرد
چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست گفت سبب گریه چیست گفت
ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف علیه السلم که این
کلمه بشنید طاقتش نماند نقاب از چهره برداشت و بنیامین را گفت منم
برادر تو پس اندوهناک مباش بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف
را بدید و این سخن بشنید از هوش برفت و چون بهوش آمد دست در گردن برادر
آورد و گفت این منم یا خواب می بینم آنگه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو جدا

عنکم یوسف گفت ای برادر اهتمام به پریشانی تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او
زیاده شود و اگر تو مطلع داری ترا بامر شنیعی متهم سازم تا تو نزد من بمانی بنیامین گفت
از آن باک ندارم پس یوسف گفت که بنزد برادران رو و این امر را مخفی دار بنیامین
از پس پرده بیرون آمد و یوسف علیه السلم حکم فرمود که کارسازی کنند ایشانرا فلما
جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل اخیه ثم اذن مؤذن ایتها العیر
انکم لسارقون پس آنهنگام که کارسازی کرد ایشانرا بنهاد سقایه را و آن مشربه بود
از نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی در آن وقت
بجهت عزت و نفاست طعام آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف فرمود که تا محرم او آنرا تعبیه
کرد در بار برادر او و همه بارهای دیگر را حمل کرده ایشانرا اجازت رفتن داد چون
از شهر بیرون رفتند و درآمدند بعد جمعی از ملازمان یوسف از عقب کاروانیان رسیدند
پس ندا کردند که ای کاروانیان بدرستی که شما دزدانید گویند این سخن را نه فرمان
یوسف گفت اما علی بن ابراهیم روایت میکند که از صادق علیه السلم پرسیدند این معنی
را فرمود یا یعنی گفت که یوسف را از پدر دزدیدند چون ندا بجمیع فرزندان یعقوب
رسید قالوا و اقبلوا علیهم ماذا تفقدون گفتند و روی بایشان جمع آوردند که شما
چه چیز گم کرده اید که میجویید قالوا نفقد صواع الملک و لمن جاء به حمل بعیر
و انا به زعیم گفتند میجوییم مشربه ملک را که پیمانه غله بود برای هر کس که بیارد
آنرا اشتر وار غله مقرر است و من که منادیم بآن کفیلم و ضامن قالوا تالله لقد علمتم
ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سارقین گفتند بخدای که شما میدانید که ما مردم
امینیم بضاعتی که در بارها نهاده بود پدر در کرت اول باز آوردیم و می بینید که دهن
شتران بربسته ایم تا از زرع کسان نخورند نیامده ایم ما از کنعان تا تباه کاری کنیم
در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم نبوده ایم ما و نیستیم دزدان و دزدی

کار ما نیست

کار ما نیست قالوا فما جزاؤه ان کنتم کاذبین گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای
دزدان اگر باشید شما دروغگویان در ابرای ذمت خود یعنی شما میگویید که
ما دزد نیستیم اگر در حقیقت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد
قالوا فما جزاؤه ان کنتم کاذبین قالوا جزاؤه من وجد فی رحله فهو
جزاؤه کذلک نجزی الظالمین گفتند جزای سرقت سارق گرفتن آنکس است که یافت
شود در دیده در بار او پس هم اوست جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت
در دین پدر ما همچنین پاداشت میدهیم ستمکارانرا یعنی دزدانرا پس ایشانرا باز
گردانیدند و بمصر آوردند فبدأ باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها
من وعاء اخیه کذلک کدنا لیوسف ما کان لیأخذ اخاه فی دین الملک
الا ان یشاء الله نرفع درجات من نشاء و فوق کل ذی علم علیم
پس آغاز کرد موذن و گفته اند یوسف علیه السلم بارهای ایشان پیش از بار
برادر او بنیامین بجهت دفع تهمت پس بیرون آورد سقایه را از بار برادر
او و همچنین تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا سر در پیش
انداختند و زبان طعن بر بنیامین گشودند که نبود یوسف یعنی شایست و سزاوار
نبود که فرا گیرد برادر خود را در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب سرقه ضرب
و تغریم بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف علیه السلم برادر خود را مگر بخواست
خدای تعالی و کسو را برمیداریم از روی درجات در علم و حکمت هر کرا میخواهیم
و زبر هر خداوند دانش داناییست که از او بلندتر آنگاه یوسف فرمود که این
چه عملست که از شما صادر شد میگفتید که ما پیغمبر زاده کانیم قالوا ان یسرق
فقد سرق اخ له من قبل فاسرها یوسف فی نفسه و لم یبدها لهم
قال انتم شر مکانا و الله اعلم بما تصفون گفتند بنیامین دزدی کند چه عجب

پس ببرد سرق که دزدی کرده است برادر اعیانی که او را بوده پیش ازین یعنی یوسف
علیه السلم آورده اند که کمری که از حضرت ابراهیم علیه السلم میراث بعمهٔ یوسف رسیده
بود وچون او حضانت یوسف میکرد و دوست میداشت او را از دیگران پنهان
داشته بر میان وی ببست و گفت پنهان دار یعقوب خواست که از خواهر استرجاع
کند چون برین اطلاع نداشت بتفحص آن در آمد بسته دید در میان یوسف برد
مقرر داشتن این را برادران به دزدی حمل کردند پس یوسف پنهان داشت آن
مقاله را یا نسبت سرقه را در نفس نفیس خود و ظاهر نکرد آنرا برایشان گفت شما بدترین
از جهت منزلت دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید و فروختید و تهمت اند
انداد و میان یکدیگر فتنه کردید و خدای تعالی داناتر است بآنچه شما صفت میکنید
پس یوسف علیه السلم بنیامین را بکسان خود سپرد و فرمود تا چند انجز در اخلاص
او سخن گفتند بجای نرسید قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ
أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ گفتند ای عزیز بنیامین را پدریست
بزرگ سال و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد
پس فرا گیر از ما ده پسر یکی را بر بند بجای او و او را رها کن و بدرستی که ما می
بینیم ترا از نیکوکاران بنسبت با ما پر احسان خود را با تمام رسان قَالَ مَعَاذَ
اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ یوسف
گفت پناه میگیریم بخدای تعالی از گرفتن از آنکه بگیریم مگر آنرا که یافتیم متاع خود را
نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم باشیم ما آنگاه از ستمکاران در مذهب شما
فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ
عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ
حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ پس چون نومید شدند

از یوسف

از یوسف و دانستند که برادر را با ایشان نمیدهد با یک کناره شدند از گویان
و از هر گونه تدبیر آغاز کردند گفت بزرگ ایشان در سال یعنی روبیل با برادران
خود یعنی یهودا آیا نمیدانید شما آنکه پدر شما بتحقیق که فرا گرفت بر شما عهدی
و پیمانی از خدای تعالی یعنی بسوگند در محافظت بنیامین و شما سوگند خوردید بمحمد
و آل صلوات الله علیهم که در شان وی غدری نکنید اکنون این صورت واقع شده
و پیش ازین تقصیر کردید در شان یوسف پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی
ازین شهر بیرون نیایم تا وقتی که دستوری دهد مرا بآمدن پدر یا خدای تعالی حکم
کند برای من برجوع با پدر یا بتخلیص برادر او بهترین حکم کنندگانست چه براستی
حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ
ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ شما باز گردید بسوی
پدر خود پس بگویید ای پدر ما بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرده ما گواهی نمی
دهیم مگر بآنچه میدانیم که صواع ملک از بار او بیرون آمد و نبودیم ما بر باطن حال او
نگاهدارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع
بر او تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود مباشر این امر بود وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ
الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بپرس از اهل آن دیهی
که ما بودیم در و یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس و از کاروانیان نیز
سوال کن ما و نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان
یعقوب و بدرستی که ما راستگویانیم پس فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا در وی
بکنعان حاضر شدند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قَالَ
بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ
هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفت یعقوب علیه السلم بلکه بیاراسته است برای شما نفسهای شما

کاری را که خواستند و باهم قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میدانست که جزای سارق ا
است پس بهتر است شکیبایی نیکو بصفتی که با آن شکایت نباشد بنشینم و صبر پیش
گیرم شاید که خدای تعالی بیارد ایشان را بمن یعنی یوسف و بنیامین را و آن برادر
دیگر را که در مصر است بدرستی که او دانا است بحال من راستکار است در آنچه میکند
پس یعقوب از غایت ملال توجه به بیت الاحزان برد وَتَوَلّٰى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا
أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ و روی بگردانید
از فرزندان و گفت ای اندوه من در فراق یوسف در کشاف آورده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که حزن یعقوب بچه مرتبه در مفارقت
یوسف جبرئیل گفت برابر هفتاد مادر مرده آن حضرت فرمود که او را چه مقدار
مزد دادند فرمودند که مزد صد شهید از وقت فراق یوسف تا زمان وصال
او که چهل سال بود چشم یعقوب از گریه خنک شد و سفید گشت از اندوه پس
از خشم فرزندان یعنی در گلو فرو خورنده بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد چون فرزندان
فریاد یا اسفا شنیدند اضطراب بسیار مشاهده نمودند قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ
تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ گفتند بخدا که همیشه یاد میکنی
با ناله و زاری که یاد کنی یوسف را تا وقتی که بیمار شوی مشرف بر هلاک یا مرده شوی یا باشی
از جمله هلاک شدگان قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا
تَعْلَمُونَ گفت ای فرزندان من جز این نیست که شکایت میکنم غم و اندوه خود را بخدای
تعالی نه بشما و نه بغیر شما که کس یکسان اوست این کلام دلالت میکند که یعقوب زبان
خود را نگاه داشته بود از توجع و فریاد و آنچه لایق بحال انبیا نیست و او سر عضوش نی
شکوه محبت ساخته بود زبان بذکر و چشم بگریه و دل مملو از حزن و اندوه و در
بعضی از تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلم گفت إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ

حق تعالی

حق تعالی بوی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین هر دو
مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساختمی و بتو باز رسانیدمی
و ازین مژده که بود یعقوب گفت میدانم از وحی خدای تعالی آنچه شما نمیدانید امید
از حیات یوسف و رسیدن او بمن و بدین امید واری گفت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا
فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ
رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ای پسران بروید پس تفحص کنید از حال یوسف
و برادر او و نا امید مباشید از رحمت و فضل خدای تعالی بدرستی که نا
امید نشوند از رحمت و فرج خدای تعالی مگر گروه ناگرویدگان آورده اند
که یعقوب علیه السلم نامه نوشت بعزیز مصر مضمون آنکه بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست از یعقوب بن اسحق بن ابراهیم صلوات الله علیهم بجانب عزیز
الریان اما بعد بدرستی که ما جماعت مردمانیم که اهل بیت ما در زمین پر عنا که هرگز از
بلا خالی نبوده اند و هرگز بفراغ بال زمانی نیاسوده اند و من که یعقوبم پیش
ازین فرزندی بودم که نور دیده و سرور سینه من بود پس مدتی شد که بفراق آن
فرزند ارجمند مبتلا شده ام و او برادر اعیانی بود که هرگاه آتش فراق در
کانون سینه من افروختی او را بر سینه خود گرفتمی تا مرا تسکین حاصل شدی پس اکنون
او نزد تو محبوس است بعلت دزدی تو دانی که شیوه او دزدی نیست و شیمه پسر
من نیز این کار نخواهد بود که از پیغامبر مردم این نوع حرکات نیاید پس بمحض فضل و
کرم او را بمن بازگردانی هر آینه مر ترا باشد اجری قیاس و ثوابی بحساب در روز
حساب والا دعایی کنم که اثر آن بفرزندان هفتمین تو رسد والسلم پس نامه را بفرزندان
داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و کشک و امثال آن ترتیب نموده ایشان را
بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری که در آنجا بود ملاقات کردند باتفاق روی

بپای‌گاه یوسف علیه السلام نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا
وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ
اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ پس آن هنگام که در آمدند برادران یوسف علیه السلام بروی
گفتند ای عزیز رسیده است ما را و کسان ما را سختی و بینوایی و آورده ایم بضاعت
اندک بی اعتبار پس تمام کن بر ما کیل را و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت یا زیاده
از بهای متاع ما بدرستی که خدای تعالی پاداش دهد نیکویی که از روی تفضل صدقه
میفرماید آنکه نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند علی بن ابراهیم رحمه الله
گوید که چون نامه را برداشت بوسید و بر دیده مالید و گریست قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا
فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ گفت ای برادران آیا میدانید آنچه
کردید بیوسف و برادر او ببیل اجمال گفته اند از روی تفصیل فعل ایشان با
یوسف ظاهر است و با بنیامین آن بوده که او را خوار و بی اعتبار میداشتند تا
بمرتبه که هیچکس سخن نمیگفت مگر از روی عجز و مذلت پس یوسف گفت آیا دانسته
اید آنرا که با یوسف و برادر او کرده اید و آیا از آن توبه فرموده اید چه آنوقت
شما نادان بودید یعنی نارسیده یا جاهل بودید و قطع رحم و موافقت هوای
نفس یوسف علیه السلام این از روی نصیحت گفت نه بر وجه معاتبت آنکه نقاب
برانداخت و تاج را برداشت ایشان که نظر بدان شکل و شمایل افتاد قَالُوا
أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ
مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و گفتند استفهام تقریر است
یعنی البته تویی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نتواند بود گفت من یوسفم
و این برادر من بنیامین است اگرچه ایشان بنیامین را میشناختند اما غرض یوسف
آن بود که او نیز مظلوم است مثل من یا آنکه برادر حقیقی اوست که یعنی برادر نخواهد

چه برادر را

چه برادر را برادر این نکند بعد از اظهار این فرمود بدرستی که منت نهاد خدای تعالی
بر ما بسلامت و کرامت بدرستی که هر که بترسد از خدای تعالی و صبر کند بر طاعت از
معصیت او پس بتحقیق خدای تعالی ضایع نکند اجر نیکوکاران را چون برادران یوسف
را بشناختند و وی بر تخت آورد خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت
فرود آمد و ایشان را در کنار گرفت قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ
كُنَّا لَخَاطِئِينَ گفتند بخدای سوگند که بحسن و صورت و کمال سیرت هر آینه برگزید
خدای تعالی ترا بر ما و بدرستی که ما هستیم از گناهکاران بدان عملها که کرده ایم آنجا که
کرم یوسف بود قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّا
حِمِينَ گفت یوسف در جواب ایشان که هیچ سرزنش نیست امروز بر شما و من هرگز
دیگر گناه شما را بروی شما نیارم و بیامرزد خدای هر گناه شما را که اعتراف کردید
بر گناه خود و او بخشاینده ترین بخشایندگان است چون بنوازش تازه و بزرگانه
دل برادران تازه ساخت و کار بر دل و اهالی برداخت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا
فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ و گفت ببرید
این پیراهن مراد از آن قمیص خلیلی بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانید و وحی بدو
آمد که این بکنعان فرستید و بیفکنید آنرا بر روی پدر من تا باز گردد و بینا و چشم
بحال اول راجع شود بیایید بمن شما همه کس خود را حفاد و حشم و نعمت بسیار بس
از گندم و نقود و دیون و جامه و اسب و اشتر همراه ایشان کرده و بکنعان فرستاد آورده
اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلود پیش پدر من برده ام این پیراهن عوض
خواهد کرد که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند یوسف علیه السلام
پیراهن بوی داد و با برادران متوجه کنعان شد وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي
لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ و آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروانی

از شهر مصر و بعضای صحرا رسید باد صبا دستوری خواست از حق تعالی که بوی پیراهن
به شام یعقوب رساند گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او
بدرستی که من می یابم بوی یوسف را اگر شما را بنقصان عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده
و بخرافت رسیده قَالُوا تَاللّٰهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ آنکه گفتند آنها
که بخدای که تو هنوز در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف از بسیاری
ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال و از پیراهنهای یوسف چند پیراهن عجیب
بوقوع آمد پیراهنی که خون آلوده کرده پیش پدر بردند کذب ایشان معلوم
کرد که او را گرگ خورده باشد و اطراف پیراهن پاره نشده باشد و دیگر که زلیخا
از قفا دریده بود و دیگر یافت هشت روز یا زیاده بوی پیراهن شنید
و بالقای آن بینا گشت فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا
قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ پس آنهنگام که
آمد مژده دهنده یعنی یهودا نزدیک پدر آمده بیفکند پیراهن یوسف را بر روی
پدر پس گشت بینا و با حفاد خود گفت نگفتم شما را آنکه من میدانم از الهام خدای
تعالی آنچه غیب اید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان من و او پس تهیه
راه نموده هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه مصر شدند
و برادران دیگر پیره در دست و پای پدر افتادند قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ
لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ گفتند ای پدر ما آمرزش طلب بجهت ما از خدای
تعالی گناهان ما را بدرستی که ما هستیم گناه کاران قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي
إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ گفت یعقوب زود باشد که آمرزش خواهم برای
شما از پروردگار خود بدرستی که او آمرزنده است تا بیابد [illegible] بهر بابت
بر [illegible] کیفیت و [illegible] تاخیر کرد تا شب جمعه با وقت سحر که مظنه اجابت دعوات

بخواست

بخواست که بدانند آنکه یوسف از ایشان عفو کرده است و اصح آنست که تاخیر
کرد تا وقتی که عصر در شب [illegible] برخواست بنماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد
و یوسف را در قفای خود بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت دعا
فرموده و فرزندان آمین گفتند حق تعالی اجابت فرمود القصه چون یعقوب
بنزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته
باستقبال پدر بیرون آمد یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن کوکبه
و آراستگی میکرد ناگاه جبرئیل فرود آمد و یعقوب را گفت از این لشکر و تجمل عجب میداری
ببالا نگر که جنود ملک از زمین تا فلک بتماشا آمده بشادی تو مبتهج و مسرور اند
چنانچه در بیست [illegible] از غم و اندوه تو محزون و رنجور بودند چون یوسف پدر را دید
از مرکب فرود آمد خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند در
خبر است که یعقوب نیز پیاده شد چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا مُذْهِبَ الْأَحْزَانِ و هر دو دست در گردن یکدیگر آورده از شادی میگر
یستند پس در نزدیک مصر موضعی از آن یوسف بود و قصر رفیع در آنجا ساخته بودند
یوسف در آنجا فرود آمد نزول نمود فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ
وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ پس آنهنگام که در آمدند بر یوسف
در آن منزل جای داد بسوی خود پدر و خاله خود را که بجای مادر شده بود و دیگر باره
پدر را در کنار گرفت و خاله خود را پرستش و برادرزادگان را نوازش کرد گفت
در آیید بمصر اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از قحط و عنا و چون
بمصر در آمدند ایشان را بمنزل خود فرود آوردند وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا
لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا
وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ

ان نزغ الشیطان بینی وبین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم
الحکیم و برداشت پدر و خاله را یعنی بالا برد بر تخت خود و بر ... مادر
پدر و خاله و برادران مر او را در حالتی که سجده کنان بودند از ابی الحسن علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیهما منقولست که سجدهٔ ایشان از برای اطاعت حق تعالی
بود و جهت تعظیم و محبت یوسف علیه السلم در حضرت و بجهت شکر بود مانند سجود
ملایکه مر آدم را و چون سجدات شکر قیام نمودند یوسف علیه السلم در حضرت
و بجهت او بود گفت این سجده کردن شما مرا تعبیر خواب منست که دیدم پیش ازین
در ایام کودکی بدرستی که راست کرد آنرا پروردگار من راست گردانید
و بدرستی که نیکوی کرده است بمن آفریدگار من چون بیرون مرا از زندان و ذکر
چاه نکرد تا برادران منفعل شوند و آورد شما را از بادیه و آن موضعی بود از
فلسطین در ولایت شام که یعقوب آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود یوسف
علیه السلم جهت شکر نعمت فرمود که حق تعالی مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از
بادیه نزد من آورد با یکدیگر نشستیم از پس آنکه افساد کرد شیطان و مخالفت
افکند میان من و برادرانم بدرستی که پروردگار من رسانندهٔ نیکیست مر آنرا که خواهد
بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در بعضی
تفاسیر آورده‌اند که یوسف علیه السلم هفده ساله بود که عزیز او را خرید و سیزده
سال در خانهٔ او بود و عزیز مصر گردید در سی سالگی و در سی و سه سالگی حق تعالی
او را علم و حکمت داد و چون بیست و چهار سال از وا فد آمدن یعقوب بگذشت
یعقوب را وفات رسید و وصیت فرمود که او را در شام در جنب پدرش دفن
کنند چنین کردند بعد از آن بیست و سه سال دیگر بر آمد که یوسف پدر بزرگوار
را بخواب دید و در آن وقت صد و بیست و سه ساله بود که پدرش میگوید که ای نقاب

مشتاق لقای

مشتاق لقای توام بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آیی یوسف از خواب
در آمد و برادران را طلب کرد و وصیتها فرمود و یهودا را ولی عهد خود کرد و
فرزندان او با سبطهای دیگر مثل او فراهم بودند و بطریق مناجات گفت رب
قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات و
الارض انت ولیی فی الدنیا و الاخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین
ای پروردگار من بدرستی که دادی مرا از پادشاهی و مملکت داری و بیاموختی مرا از
تعبیر خوابها ای پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها تو یاری دهی و متولی کار منی در دین و دنیا و
در آن سرا بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا بعضی از اهل اسلام عیب آورده‌اند
رسان مرا بپدران شایستهٔ من یعنی از ذریهٔ آل ابراهیم گردان آورده‌اند که بعد
از سه روز از واقعهٔ خواب بروضهٔ وصال رحلت نمود آنگاه مردم مصر [illegible]
هر یک که او را بمحلهٔ خود دفن کند تا کار بقتال کشید و سر رشته بجنگ کشید آنگاه بعضی
از اعیان در میان آمدند و نزاع را فرو نشاندند و رای بر آن قرار دادند که او را
در صندوق مرمر نهند و در نیل دفن کنند تا آب بر وی بگذرد و مردم خورند
که سبب برکت و شفا باشد آنگاه چنان کردند و بود تا عبور موسی بر نیل افتاده
در زمان وی او را از آنجا نقل کرده در جنب پدر بزرگوارش بشام دفن
کردند ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک و ما کنت لدیهم اذ اجمعوا
امرهم و هم یمکرون آنچه یاد کرده شد از قصهٔ یوسف علیه السلم از خبرهای غیب
است ملیحت ظهور دلایل اعجاز وحی میکنیم از آن بتو و تو نبودی نزدیک برادران
یوسف آن هنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن بچاه حضرت یوسف را
و ایشان مکر میکردند بر یعقوب و یوسف و چون تو آنجا نبوده و مکتبیان تو
میدانند که از کسی نشنیده خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشن است که از

وحی دانند «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» و نیستند اکثر مردمان و اگر
چه حرص میورزی بر ایمان ایشان گروهی‌اند با بحث عناد و تصمیم ایشان بر کفر
و فساد «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» و نمیخواهی
از ایشان بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآنی مزدی چنانکه
قصه‌گویان میخواهند نیست قرآن مگر پندی از خدای تعالی مر عالمیان را و نه
تنها مشرکان مکه از معجزهٔ تو روی میگردانند «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» و بسا نشانهای قدرت و
دلایل داله بر وجود صانع و قدرت او هست در آسمانها و زمینها که آن را مشاهده
میکنند و بر آن و ایشان از آن آیتها روی گردانند و در آن تفکر نکنند که چگونه
حق تعالی مر آن نافرمانان را بآن آیت هلاک کرد و ایشان از آن عبرت گیرند «وَمَا يُؤْمِنُ
أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» و نگرویده بودند بیشترین ایشان بخدای
تعالی مگر ایشان شرک آورندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه که گفتند
ربنا الله و انبیاء خدا آوردند الملائکه بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای
تعالی و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای تعالی گرویدند و گفتند المسیح ابن
الله «أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» آیا ایمن شدند آن مشرکان از آنکه بیاید عذابی پوشنده بایشان یعنی
فرو گیرنده ایشان را از عذاب خدای تعالی یا بیاید بدیشان قیامت ناگاه و ایشان
ندانند آمدن آن و کارسازی نکرده باشند «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى
اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»
بگوی ای محمد صلی الله علیه و آله این دعوت بتوحید راه منست و بدین راه باز
میخوانم خلق را بخدای تعالی بر بیان هویدا و حجت بغایت پیدا و هر که پیروی

من کرده است

من کرده است من تاکید ضمیر مستتر است در ادعو یعنی من دعوت میکنم و آنکه متابعت
من کرده خلق را بتوحید علی بن ابراهیم گوید که ابوجعفر محمد الباقر صلوات الله
علیه فرموده بروایت ابی الجارود که علی بن ابی طالب است صلوات الله
علیه هر که اول متابعت آنحضرت کرد و خلق را بخدای تعالی میخواند مثل پیغمبر
و بعد از او باقی ائمه معصومین علیهم السلام و پاکست خدای تعالی از شرکی که شما
او را بدان وصف میکنید و نیستم ما از شرک آرندگان بتابع حقیقی او بر سبیل
که یکطرفة العین بر خدای تعالی عاصی نشده‌اند آورده‌اند که کافران گفتند که
خدای تعالی را فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد اگر خواستی ملائکه را
فرستادی «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى
أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ» و نفرستادیم ما پیش از تو
برسالت مگر مردانی را که وحی فرستیم بسوی ایشان از اهل شهر و دیه‌ها در نقل وارد است
که حق تعالی هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و
آیا سیر نمیکنند کافران از اطراف زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند یعنی
با یکدیگر بگذرند پس ببینند بنظر عبرت که چگونه بود آخر کار آنان از منکران و مکذبان
که بودند پیش از ایشان پند بر داشته از تکذیب پیغمبران و قرآن حذر کنند و هر
آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او بهتر است از لذات فانیهٔ دنیوی مر آنرا
که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی آیا تعقل نمیکنند و نمی اندیشند تا بدانند که آن
بهتر است پس باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند
که امم ماضیه را مهلت دادیم «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ
كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ»

تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وگمان بردند رسولان
بآنکه ایشان نسبت که مکذوب شدند یعنی گمان کردند که بوعدهٔ ایمان با ایشان
دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگفتند در وعد
و وعید آمد بر پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بدان قوم فرود آمد پس
رهانیده شد هر که را خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان باز گردانیده نشود عذاب ما
از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي
الْأَلْبَابِ بدرستی که هست در قصهای انبیا صلوات الله علیهم و امم ایشان
یا در قصهٔ یوسف و برادران او پندی و اعتباراست و آن عبوراست از طرف
معلوم بجانب مجهول و وجه اعتبار بر سبیل عموم آنکه هرگاه کسی این اخبار را بتد
قیق نظر مشاهده کند بر وی ظاهر شود که بقوت عمل صالح و بمعونت زاد تقوی این
بادیهٔ پرخطر را میتوان بریدن و بملک ابدی رسید و از ابی عبد الله علیه السلم منقولست
که مراد از الباب اسرار اوست یعنی اعتبار از این قصه ارباب اسرار را باشد و حقایق
کلام الله در آیینهٔ دل بعضی ایشان روی نماید مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ
تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
نیست قرآن سخنی که بر بافته باشد ولیکن هست تصدیق آنچیزیکه بوده پیش
از او از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی و بیان همه
چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و راه نماینده است مر سالکان را و بخشش
است مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت حضرت مصطفی و امامت علی مرتضی
و باقی ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
بیاموزید مملوکان خود را سورهٔ یوسف علیه السلم که هر مسلمانی که بخواند این
سوره را و تعلیم کند اهل و مملوک خود را حق تعالی آسان کند بر او سکرات مرگ را

وعظا فرماید

وعظا فرماید بر و قوتی آنست که هیچ مسلمی حسد نبرد و از ابی عبد الله علیه السلم
مرویست که هر که بخواند در هر شبی یا در هر روزی سورهٔ یوسف را برانگیزد
خدای تعالی او را در روز قیامت که جمالش مانند جمال یوسف و فزع آن روز
بر وی نرسد و نترسد و باشد در سلک بندگان شایستهٔ خدای تبارک و تعالی جل شانه

سورة الرعد مکیة خمس و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم
المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ حروف مقطعه مختصر اند از کلمات که دلالت بر صفات الهی
کنند چنانچه در الر گفته اند که الف الای اوست و لام لطف بی نهایت او و میم ملک
بی زوال او و را رافت بر کمال او و قولی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی
دارد و برخی از افعال او چنانچه المر یعنی انا الله و اعلم و اری این آیات آیات
قرآنست و آنچه فرو فرستاده بسوی تو از پروردگار تو درست و راست چنگ در آن
زدن و بدان عمل کردن و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه ایمان نمی آرند بجهت عدم تفکر
در معانی آن اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآ
يَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ خدای تعالی که برداشت آسمانها را
یعنی بیافرید و برداشته بی ستونها که بدان قایم باشد می بینید شما آسمانها را
مرفوع بی ستونی و گفته اند برداشته آسمانها را بی ستونی که شما می بینید پس لازم
می آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست و آن قدرتست که آسمان مرفوع
بیا شد پس قصد کرد بآفریدن عرش یا مستوی شد بر وی یا قصد او رو نفاذ
حکم بر عرش ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ تدبیر یا علم اوست
که مساویست نسبت بهر از عرش و فرش چنانکه مذکور شد نقل است از ابی

عبد الله علیه السلم و دام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد با آنچه خواست
از حرکت ایشان بر حد معین هر یک از ایشان میرود و حرکت میکند تا وقتی
نام برده شده یعنی مدت معین که دور خود با تمام رساند تا جریان دارد
تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام قیامت تدبیر میکند خدای تعالی کار
ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و ذلت و عزت و احیا و امات بیان میکند
آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد و با وضوح یا احداث دلایل قدرت میکند
یکی بعد از دیگری شاید که شما بدیدار جزای پروردگار خود که خواهد در قیامت
بی گمان گردید و دانید که هر که قادر است بر آفرید این اشیا قدرت دارد بر اعاده
و احیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض
تا ثابت ماند به واقدام و منقلب حیوان باشد و بیافرید در آن کوههای
محکم پای بر جای که میخ زمین بود و پدید آورد در زمین جویهای آب روان
و از همه میوها بیافرید در زمین دو صنف مثلا سیاه و سفید خرد و بزرگ و
ترش و شیرین و حار و بارد والمثنا این اثنین تاکید زوجین است کما هو دأب
العرب فی کلامهم میپوشاند و در میکشد شب را بروز تا هوا بعد از آنکه روشن
بوده تاریک میشود از اینجا در میتوان یافت که بعکس روز نیز در شب تا هوا بعد از
تاریکی روشن میگردد ازوست بدرستی که درین آثار قدرت که مذکور شده هم
آینه نشانهای روشن است مر گروهی را تفکر کنند در آن و دانند که تکوین این اشیا
و تخصیص هر یک بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ
وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ

وتفضل

وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
و در زمین پارههاست پیوسته بیکدیگر که دلایل قدرت است که قطعهای زمین بیکدیگر
پیوسته که بعضی شایسته زراعت و بعضی شوره زار و قطعهٔ ریگ آمیز و قطعه
سنگستان و دیگر در زمین بوستانهاست از انگور بسیار و دیگر کشتها و خرما بنان
چند شاخ از یک اصل و نه چنان بلکه متفرق الاصل یعنی هر یک شاخ از بیخ رسته
آب داده میشوند این همه اشجار و زروع بیک آب و تفضیل میدهیم بعضی را از
بر بعضی در میوه بحسب شکل و لون و را و طعم بدرستی در آنچه ذکر کرده شده هم
آینه دلالتهای واضح است مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف
میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش مییابند نمیتواند بود الا باراده قادر
مختار وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ
و اگر تعجب میداری ای محمد از ناگرویدن کافران بدلایل وحدت پس شگفت
قول ایشانرا یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان میگویند آیا آن
وقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ ما خاک شویم آیا ما باشیم در آفرینش نو یعنی باز
ما را زنده کرده‌اند و محل تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان و زمین میدانستند
و هیچ فکر نمیکردند که هر که بر این قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آن گروه آنانند که نگرویدند بتدبیر پروردگار خود بجهت ناگرویدن
کان بعقیدت او ایشان بحشر و نشر و آن گروه که غلهای در گردنهای ایشانست یعنی
مقید اند باغلال و اضلال و ایشانرا امید خلاصی نیست تا روز قیامت غل
آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفار در جهنم این باشد و آن گروه
ملازمان آتش دوزخ اند ایشان در آن آتش جاوید اند در جزا است که نفرین

حادث واشباه او واستعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق تعالی میفرماید
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ وطلب
تعجیل میکنند از تو بعقوبتی که خدای تعالی ایشان را مقرر کرده پیش از عافیت
حق تعالی عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت
را تاخیر فرموده و با قیامت افکنده و آن تاخیر حسنه است و آن استیصال سیئه کافران
استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان آنکه با ایشان بتاخیر آن و
عقوبتها عجیبست از ایشان که عذاب میطلبند و حال آنکه گذشته است پیش از ایشان
بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجم ایشان را نشاید که چرا بدان اعتبار
نمیگیرند و برای خود مثل آن میطلبند و حال آنکه گذشت بدرستی که پروردگار
تو هر آینه خداوند آمرزش است بجهت مردمان یعنی اگر کافران آرند و تصدیق
کنند خدای تعالی ایشان را بیامرزد با وجود ظلمی که داشته اند یعنی اگرچه ایمان
هادیم جرایم کفر است و بدرستی که پروردگار تو هر آینه سخت عقوبت است بر کافران
اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغفرت است بر مؤمن بر توبه و استغفار
و سخت عقوبت است بر کافران نابکار و بعضی از محققان بر آنند که تمهید قواعد
خوف و رجا درین آیت میفرماید آمرزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند
عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا
أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و میگویند آنانکه
کافر شدند چرا فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه و آله نشانه از پروردگار
او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی جز این نیست که تو
بیم کننده فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغ است و بس نزد ارباب ظاهر

آیات معجزه

آیات نیست بر کسی و مر هر گروهی را راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی
و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر نقل کرده از ابی عبد الله علیه السلام که منذر رسول الله
و هادی امیر المؤمنین علی و باقی ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین اللّٰهُ
يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ
عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ خدای تعالی میداند آنچه بر میدارد هر زنی از فرزند
نر و ماده سیاه و سفید و داند آنچه کم میکند رحمها یعنی تمام خلقت بیرون نیامده و آنچه زیاده
سازد یعنی در جثه ولد از اعضای زایده و گفته اند مراد از زیاده و کم عدة ولد است
هر رحم مشتمل میشود بر یک ولد یا زیاده و مراد مدت حمل است که اقل آن شش ماه است
و اکثر آن ده ماه و تا یکسال نیز گفته اند و خلاف است که اهل خلاف گفته اند از دو سال
و نیم و چهار سال و شش سال هفت و در کنز العرفان مذکور است و هر چیزی نزدیک
او باندازه ایست یعنی باندازه ایست که از آن کم و زیاد نشود و اوست داننده پوشیدها
از حس و آشکارا یعنی حاضر بر حواس بزرگ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ
جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ یکسانست از شما نزد علم او
هر که بپوشد سخن را در نفس خود و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری و هر که طلب خفی میکند
و میپوشد عمل خود را بشب و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا
هیچ چیز از قول و فعل او سرا و علانیه بر او پوشیده نیست لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ
يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ
حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا
مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ مراد از ایات ملائکه اند یعنی مر آنکس که میپوشد و
آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگان اند در پی اقوال و افعال و اعمال او در روز
و شب از پیش روی او و از پی او نگاه میدارند او را بفرمان خدای تعالی و آنچه از و

جماد رعد میشود و مینویسند و ایشانند الکرام الکاتبین میگویند و در تبیان
آورده که ایشان ده ملکند بروز و ده بشب و اصح آنست که دو ملکند بروز و
بشب بدرستی که خدای تعالی تغییر نکند آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت تا وقتی
که آنگروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را با
خلاق رذیله در حقایق آورده که تغییر دهند زبانرا از ذکر او و تغییر دهند دلهارا
از بر خود که مادام که دلرا باور دارند و غفلت نورزند آثار فیض بدیشان متصل
بود چون خواهد خدای تعالی بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک بسبب عصیان
و نافرمانی ایشان پس بازگردانیدن نیست مر آنرا یعنی کسی نتواند که آنرا رد کند
از خود یا از دیگری و نیست آن قوم را بجز خدای تعالی کسی که متولی امر ایشان شود
و در دفع عذاب یاری کند ایشانرا هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا
وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ اوست آنکه مینماید شما برق را و آن لمعه ایست سریع
الزوال که از سحاب ظاهر گردد و او نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را مینماید
از برای ترس مسافر و کسانی که باران او را ضرر کند و برای طمع مقیم و جمعی که بباران
محتاج باشند و برمی انگیزد ابرها را که بآب گرانبارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ
بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ
هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و تسبیح میگویند شنوندگان رعد
که ستایش میکردند بحمد خدای تعالی گویند سبحان الله و الحمد لله یا رعد تسبیح
میگوید بستایش بحمد الهی یعنی تسبیح را بتحمید مقترن میسازد در کشاف نقل
از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه میکند رعد ملکیست که سحاب را میراند و برق
تازیانه اوست و تسبیح میکنند جمیع فرشتگان یا آنها که اعوان رعد اند از ترس
خدای تعالی و فرو میفرستد صاعقهها را از ابر پس میرساند آنرا هر کرا که بدان هلاک سازد

گویند یهودی

گویند یهودی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا ابا القاسم خبر ده
مرا که خدای تعالی از چه چیز است از مروارید یا یاقوت یا زبرجد فی الحال از سحاب
غضب الهی ظاهر شد و او را بسوخت و حق تعالی این آیت فرستاد که صاعقه بهر که
خواهد فرستد از کافران و ایشان جدال میکنند در حق تعالی که او از چه چیز است
یا جدال ایشان تکذیب معجزات در آنچه خدا برایشان صفت میکند از کمال علم
و قدرت و خدای تعالی سخت عقوبت است بمعاندان لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ
الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ
إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ
مر خدایراست خواندن بحق که کلمه توحید است یا مر او راست سزاواری آنکه عبادت
او خواهند یا او راست دعوت مجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند و آنانرا
میخوانند بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند اجابت نمیکنند مر ایشانرا بچیزی
از عبادت و مرادات مگر مانند کسی که بگشاده هر دو کف خود را بسوی آب یعنی تشنه
که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید
و بفریاد و زاری و دعا آب را طلبد تا بدهن او آید و نیست آب رسنده بد
هن او زیرا که آب جماد است دانا نیست بخواستن و قدرت ندارد بر اجابت
چه او بخلاف طبع نتواند که از مرکز محیط حرکت کند و اصنام نیز بنسبت دعای
خود همین حال دارد و نیست خواندن کافران مر بتانرا مگر در گمراهی و بطلان و ناامیدی
و ضایع بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُ
هُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ و مر خدایرا سجده میکنند هر که در آسمانهاست و هر که در
زمین است از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند و از روی اکراه و ناخواهندگی
مراد کافرانند و ابی الجارود از ابی جعفر روایت میکند که آنانکه سجده میکنند از روی

فرمان و فرشتگانند و از اهل زمین مؤمنانند که بر فطرت اسلام متولد شده اند
و انقیاد اختیار کرده اند و آنانکه از روی کراهت سجده میکنند آنانند که فطرت
اصلی را گذاشته اند کفر را بر ایمان اختیار کرده در وقت شدت و محنت بضرورت
از روی جبر سجده میکنند سایهای ایشان یعنی اهل آسمان و زمین سجده میکنند مر
خدایرا و بعضی گویند آنانکه سجده میکنند سایهای ایشان نیز سجده میکنند بتبعیت
اشخاص بامداد بسوی مغرب و شبانگاه بسوی مشرق افتد و ام است و تخصیص در وقتین
جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده دوم است از سجدات قرآنی
قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ
لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي
الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ
قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ بگوای محمد کیست پروردگار آسمانها
و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل
ایشان بگو خدا است چه ایشان را جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد
بود الزام کن ایشان را بگو آیا فرا میگیرید بجز او معبودان و ایشان را دوست دارید
یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را میپرستید و میگیرید
دوستان که ایشان عاجز اند و مالک نیستند برای نفسهای خود سودی و نه زیانی یعنی برای
خود نفعی نمیتوانند و مالک نیستند بر دفع ضرری از خود پس بدیگران چگونه توانند رسانید
و بچه نوع زیان از و باز توانند داشت بگو آیا برابر میباشد نابینا که عابد صنم است
و بینا که پرستنده خدا است یا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار و روشنی توحید و
معرفت یا آیا ساختند کافران برای خدای تعالی انبازانی که بیافریدند مانند آفریدن
خدای تعالی پس متشابه شد آفرینه بر ایشان یعنی ندانستند که آفرینش خدای تعالی

کدامست

کدامست و آفرینه شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکان نگرفتند بر خدای تعالی که مثل
او آفریننده باشد و کار بر ایشان مشتبه باشد و گویند که ایشان نیز می آفرینند چنانچه
خدای تعالی می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست بگو خدای تعالی آفریننده
همه چیزهاست و شریک ندارد در آفریده تا شریک او باشد در پرستیدن اوست یکتا در
الهیت غالب بر همه چیزها أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ
السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ
فرو فرستاد از سحاب یا از جانب آسمان آبی پس برفت رودخانها از آن آب باندازه
خود یعنی هر وادی بقدر خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه
که خدای تعالی مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند پس برداشت این آب روان
کف بلند را یعنی بزبر آورد و از آنچه مردمان می افروزند بر وی در آتش یعنی میگدازند
از فلزات که جواهر زمین اند چون طلا و نقره و مس و آهن و غیر آن از برای طلب پیرایه
اوانی و آلات محاربت و ادوات محارثت کفیست مثل آن کف که بروی آبست كَذَلِكَ
يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ
فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ
الْحُسْنَى همچنین که ذکر کرده شد مثل میزند خدای تعالی حق و باطل را تشبیه میکند
سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که بجهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که
برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال
بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد اما کف روی آب و خبث بالای برود در حالتی
که مطروح و ساقط باشد و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب زلال و فلز
گداخته در آتش صافی غش پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند همچنین که ذکر
کرده شد میزند خدای تعالی مثلها را برای تعقل و تأمل در آن در این آیه جملهای تنزیل

وارباب تاویل را لطایف بسیار است بعضی بر آنند که مراد ازین آب قرآن است
که حیات دل اهل ایمانست و زنده هوای جن نفسانی و وساوس شیطانیست و آب
صافی منتفع بحجت حق و یا اهل عصمتند که پاک و صافند از کفر و خبث گناه که
هادیان اهل ایمان و دلیل راه ایشانند که نجات و نفع و فلاح دنیوی و اخروی مردمان
بازبسته بمتابعت ایشانست و محک تجربه خلایقند مثل سید المرسلین و ائمه معصومین
که تابعان و شیعه صلوات الله علیهم اجمعین که کاملان و مکملانند که طریق حق با ایشانست
و منافقان ایشان که بخبث نفاق و گناه آلوده اند و قلم تابع ایشان از خبث عصیان
و نافرمانی پاک نیست و مراد آب دل ایشان از تیرگی آب غل و حسد بی نور و رونق
شد چگونه دلیل و هادی توانند بود خود که ناپاک باشند و چگونه دیگری را پاک توانند
ساخت پس منتفع از آب پاک کننده توانند گرفت و ایشان که منتفع به اند بروجه کمال
این طایفه عالیمقدارند و مایه الامتیاز میان حق و باطل ایشانند چون حق از باطل
امتیاز یافت مر آنانرا که اجابت نمودند فرمان پروردگار خود را در توحید و
عدل و نبوت و امامت و معاد و پاداشت نیکوست یا داو نیکو که حسنی بهشت باشد
وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا
بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و آنانکه اجابت
نکردند مر امر خدا را در امور مذکوره اگر باشد مر ایشانرا آنچه در زمین است همه
آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع و عقار و مانند آن همه دیگر با آن باشد یعنی اگر
آنقدر که نقود و امتعهٔ دنیاهست آنقدر دیگر با آن اضافه کنند و همه در عوض کافران
و مخالفان و معاندان اهل بیت صلوات الله علیهم باشد و در قیامت همه آنرا فدا
کنند آنرا تا از عذاب برهند آنگروه مر ایشانراست بدی شمار یعنی سختی حساب بایشان
که قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند و بازگشت ایشان دوزخ باشد و بد جایگاهیست

دوزخ

دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
أُولُو الْأَلْبَابِ آیا کسی که میداند هر چه فرو فرستاده اند بسوی تو از پروردگار تو
درست و راست است مانند امیر المؤمنین علی و حمزه بن عبد المطلب صلوات الله علیهما
همچو کسیست که بینا باشد بدل و انکار قرآن کند مثل منافقان و ابوجهل یعنی مانند یکدیگر
نیستند این دو طایفه جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن خداوندان عقلها صافی
شده از معارضه وهم الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و آنانکه میکنند
به پیمان خدای تعالی که در روز میثاق بسته اند یا در بیعت شجره یا در غدیر خم یا عامه و
نمیشکنند آن پیمانرا وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ
يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ آنانکه پیوند میکنند آنچه امر کرده است خدای تعالی بآن یا آنکه
پیوند کرده شود یعنی رحم با ایمان بجمیع کتب و رسل و ائمه علیهم السلام جدائی میان ایشان
و مندرج است درین مراعات جمیع حقوق الناس و میترسند از عذاب پروردگار خود
و خوف میکنند از سختی حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ
لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ و آنانکه صبر کردند بر مجاهده نفس خود و مخالفت هوای او یا بر جهاد
از برای طلب پروردگار خود و بپای داشتند نماز فرض و سنت را و نفقه کردند بعضی از
آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بر ایشان یا غیر ایشان از مستحبات پنهان
و آشکارا و دفع کردند بنیکویی بدیرا یعنی در عوض بدی نیکویی کردند یا بموجب حدیث
نبوی دوستی امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند سیئه
پس سیئه را بدوستی وی دفع توان کرد و دشمنی او سیئه ایست که هیچ حسنه دفع آن نمیتوانند
کرد آنگروه که باین صفات موصوفند و بدوستی امیر المؤمنین علیه السلام معروف
مر ایشانراست سرانجام نیکو یعنی جزای عمل دنیی در عاقبت و آن چه چیز است جنات

عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِکَةُ
یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بَابٍ بوستانهای پاینده که همیشه در و باشند و در آیند در آن
و در آیند که شایسته باشد بایمان و طاعت بمحبت اهل بیت صلوات الله علیهم از پدران
ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان و فرشتگان در آیند بدیشان از هر دری از
درهای منازل ایشان و سلام گویند سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ سلامت باد
بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بسبب آنچه صبر کردید بر فقر و فاقه در
دنیا و بر مکاره و مصایب و ایذا و جفای منافقان و مخالفان و معاندان پس نیکوست
سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ
وَیَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولَئِکَ لَهُمُ
اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ آنانکه میشکنند پیمان خدا را از پس محکم کردن آن باعتراف
و قبول در روز میثاق یا آنهای که مخن گور شدند و آنانکه بریدند آنچه خدای تعالی فرموده
است بآنچه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و امامان و کتابها و تباهی میکنند
در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی آن گروه مر ایشانراست بدی عاقبت در
دنیا و آخرت اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَیَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَمَا
الْحَیَاةُ الدُّنْیَا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ خدای تعالی گشاده میگرداند روزی را برای آنکه میخواهد
و تنگ میسازد بر کسی که اراده میکند و شاد شدند اهل مکه بزندگانی دنیا یا عامر از معا
ندان اهل بیت و غیر ذلک و آنچه از متاع او بدیشان داده اند و نیست زندگانی این
سرای در جنب آن سرای مگر برخورداری اندک یا متاعی از اصحم که وفا و بقای ندارد
چون ادوات خانه وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ
اللَّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ أَنَابَ و گویند آنانکه نگرویدند که چرا فرو
فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه و آله آیتی از پروردگار او بر آن وجهی که ما

میخواهیم

میخواهیم بگو بدرستی که خدای تعالی فرو میگذارد هر کرا میخواهد یعنی لطف از ایشان
باز میگیرد بجهت عصیان مراد آنها آنکه اقتراح آیات کرده اند بعد از ظهور معجزات
و راه نماید بسوی خود یعنی مشاهده آیات هر که باز گردد بسوی یعنی لطف و رحمت از
ایشان باز نگیرند و بسبب رجوع و فرمان برداری و آنها چه کسانند الَّذِینَ آمَنُوا
وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِینَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ و آنانکه گرویدند بخدای تعالی و آرام
مییابد دلهای ایشان بیاد خدای تعالی یعنی چون ذکر خدای تعالی شنوند یادش
کنند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او
که قوی‌ترین معجزات است یا مراد از ذکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که دلهای
مؤمنان بر او آرام دارد و علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که مراد بالذین آمنوا شیعیان
اهل بیت اند و بذکر الله امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم
که بعد از پیغمبر ذکر حق اند و حفظ دین میکنند و حق را یاد خلق میدهند چنانچه
میفرماید بدانید که بذکر خدای تعالی آرام مییابد دلهای مؤمنان آنانکه گرویدند
و بکردند عملهای شایسته زندگانی خوش است ایشانرا و نیکویی بازگشت طوبی بشاد
بشادی و خرمی و راحت و فرح و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت است یا نام درختیست و
اسم آن آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت رسالت
و اهل بیت ویست و در هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از آن نبوده و دو چشمه
سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد کَذَلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ وَهُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ
هُوَ رَبِّی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیْهِ مَتَابِ همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم
و فرستادیم بسوی امتی که گذشته است پیش از ایشان امتان دیگر تا بخوانی بر ایشان

آنچه را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن و حال آنکه ایشان منکر و نند بخدای که
رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید رحمن را
قالوا وما الرحمن در صلح حدیبیه نیز که حضرت رسول امیرالمؤمنین را صلوات الله
علیهما گفت که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت که ما رحمن نمیدانیم
بگو رحمن آفرین کار منست هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او و نه بدو توکل
کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن و بسوی اوست بازگشتن من آورده
اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را
از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها
پدید آمد و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان تا پدران ما در باب تو
با ما سخن گویند آیت آمد وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ
الْاَرْضُ اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى بَلْ لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِیعًا و اگر کتابی بودی که در این عالم
سیر کردی و رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود
برفتی یا شکافته شدی بدو زمین چون بر وی خواندندی یا سخن آوردندی از
برکت تلاوت او مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایتست در اعجاز و نهایت
است در تذکیر و انذار نچنانست که کافران میگویند که بقرآن تو یا بفرمان تو
باید که اینها واقع شود مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هر گاه
که خواهد که این آیتها ظاهر گرداند اَفَلَمْ یَیْئَسِ الَّذِینَ اٰمَنُوْا اَنْ لَوْ یَشَاءُ
اللّٰهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِیعًا وَلَا یَزَالُ الَّذِینَ كَفَرُوْا تُصِیبُهُمْ بِمَا صَنَعُوْا
قَارِعَةٌ اَوْ تَحُلُّ قَرِیبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتّٰى یَاْتِیَ وَعْدُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا یُخْلِفُ
الْمِیعَادَ آیا ناامید نشد آنها که گرویده اند یعنی ندانسته اند چه یاس بمعنی
علم آمده زیرا که مایوس از چیزی نمی باشد مگر معلوم یعنی مؤمنان دانسته

اند اگر آنکه

اند اگر آنکه خواهد خدای تعالی هر آینه راه نماید همه مردمان را بر سبیل الجا لیکن
آن منافی تکلیف است چنانچه سمت ذکر یافت مکرر را و همیشه آنانکه کافر شدند
برسد ایشانرا بسبب آنچه کرده اند در تکذیب و عناد و عذاب کوبنده و واهیه
از بنیاد برکننده یا فرود آیی تو که محمدی بموضعی حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشآمت
کفر و نافرمانی پیوسته در بلا بودند و سرایای آنحضرت در حوالی ایشان در هر آ
موال و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق تعالی فرمود که همیشه بلا بر ایشان
خواهد رسید تا وقتی که بیاید وعده خدای تعالی که موت است یا قیامت یا فتح مکه
بدرستی که خدای تعالی خلاف نکند وعده را زیرا که ممتنع است کذب در کلام او
پس برای تسلیه آنحضرت میفرماید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَاَمْلَیْتُ
لِلَّذِینَ كَفَرُوْا ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَكَیْفَ كَانَ عِقَابِ وبدرستی که استهزا کرده اند
به پیغمبران پیش از تو چنانچه این قوم میکنند پس مهلت دادم مر آنانرا که نگرویدند
و مدتی بگذاشتم در راحت و تن آسانی پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت کردن گاه
من ایشانرا این سخن بر سبیل وعید و تهویل است پس چگونه بود عقوبت ناگرویدند
اَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوْا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوْهُمْ اَمْ
تُنَبِّئُوْنَهُ بِمَا لَا یَعْلَمُ فِی الْاَرْضِ اَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُیِّنَ لِلَّذِینَ كَفَرُوْا
مَكْرُهُمْ وَصُدُّوْا عَنِ السَّبِیلِ وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ آیا هر کسی که او باشد
نگاه دارنده بر هر نفس پاداشت دهنده با آنچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابرست
با کسی که چنین نباشد یعنی خدای تعالی که نگاهدارنده و سازنده کارهای بندگا
نست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان و پیدا میکنند
کافران مر خدایرا انبازان یعنی اصنام که میپرستند بگو نام نهید و وصف کنید
این شرکا را باسما و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت اهلیت دد

عبادت دارند باید مراد آنست که حق تعالی حی و قادر و خالق و رزاق و سمیع و بصیر
و علیم و حکیم است و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمی توان کرد بلکه جز
مینهید خدایرا بآنچه عید اند در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از
برای اشیای معلوم است یا نام مینهید بتانرا شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه
بی اعتبار معنی چون تسمیهٔ زنگی بکافور و این احتجاج بلیغ است بر اسلوب عجیب که
ندا میکند بر نفس خود باعجاز بلکه آراسته اند برای آنانکه نگرویدند و کذب ایشانرا
باز داشته اند از راه راست و دین درست و هر که فرو گذارد خدای تعالی او را
در ضلالت افکند بجهت نافرمانی پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لَهُمْ
عَذَابٌ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ
مر کافرانراهست عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسیر و قحط و سایر مصائب
و هر آینه عذاب آن سرای سخت و دشوارتر است بر ایشان و نیست ایشانرا از عذاب خدای
تعالی نگاهدارنده که تا نگذارد و معذب شوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ
النَّارُ از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت است که فردای قیامت وعده داده
شده بپرهیزکاران که بوی در آیند میرود پیوسته از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان
جویهای میوه آن بوستان همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا همچنین
سایهٔ او منسوخ نگردد چنانکه سایهای دنیا بلکه ممدود باشد و عاقبت مهم کافران
آتش دوزخ است نه غیر آن وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ
إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبِ و آنانرا که عطا کردیم کتاب مراد مومنان اهل کتاب اند
چون عبد الله و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری این جماعت شاد میشوند

بآنچه فرو فرستا

بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره و اهل کتاب
چون حیی بن اخطب و کنانة بن ربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اتباع
ایشان از نصاری کسی هست که انکار کند بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست علی
بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که مراد معاندان اهل بیت اند که منکرند آن آیاتی
را که در شان امیر المؤمنین و باقی ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم ورود یافته از حق
تعالی و بعضی دیگر که نه در شان ایشانست معتقدند و اما مشرکان همه آنرا منکرند از اول
تا آخر بگو مر ایشانرا که جز این نیست که من مأمور شده ام بآنکه پرستم خدایرا بیگانگی و شرک
نیاورم بوی چنانکه شما آورده اید و همه کلام او را تصدیق کنم چون مخالفان که بعضی را
تصدیق کنند و بعضی را انکار نه بغیر او میخوانم خلق را و بسوی اوست بازگشت
من وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ همچنانکه فرو فرستادیم کتب را بر انبیای گذشته بزبان
امم ایشان قرآنرا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد یا حکم میکند میان حق و باطل مترجم
بلغت عرب تا ایشانرا فهم و حفظ وی آسان باشد و اگر متابعت کنی بر سبیل فرض آرزوهای
مشرکانرا که ترا بکیش خود میخوانند یا امانی جهودانرا که ترا رجوع بقبلهٔ خود میطلبند
پس از آنکه آمد بتو از دانش بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا ناسخ حکم صلوة
بقبلهٔ یهود و اگر پیروی ایشان شوی نیست ترا از عذاب خدای تعالی هیچ یاری که نفع رساند
و نه نگهداری که عذاب حق از تو باز دارد این قطع اطماع ایشانست و تهییج مؤمنین است
بر ثبات در دین وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا
كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَ
عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ و هر آینه ما فرستادیم پیغمبرانرا پیش از تو و بدادیم مر ایشانرا زنان
و فرزندان و نباشد و نشاید مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد آنکه بیارد معجزه

که از وا اقتراح کنند مگر بامر خدای تعالی یا بمشیت او و میفرماید که هیچ پیغمبری معجزه نتواند آورد مگر خدای تعالی خواهد بقدرت خود پدید کند در روزی که صلاح داند که هر وقتی را حکمیست نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را از اجال خلایق کتابیست نزدیک خدای تعالی که جزوی کسی را بر آجال خلق اطلاع نباشد و محو میکند خدای آنچه میخواهد بحکم و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت بحسب فرمان و عدم فرمان بندگان و نزدیک اوست اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاتبی نباشد الا که نوشته باشد در وی گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان تعلق نباشد و بگذارد غیر آن یعنی چون حفظه آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال همه را بنویسند و آن دفتر را بوقت عرض رسانند حق تعالی قولی و فعلی را که ثواب و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را ثبت بگذارد و سیئات را محو نماید و بدل آن حسنات اثبات کند وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و اگر بنمایم ترا بعضی از آنچه وعده داده ایم کافران را از عذاب یا ترا بجوار خود بریم پیش از آن پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام اوست و بر ماست شمار و پاداشت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ آیا نمی بینند اهل مکه و عنیدان نه بینند که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار مکه کاهانیم پاره پاره از کنارهای آن یعنی از اطراف ایشان بیرون میکنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این سخن راجع بیهود است حق تعالی فرمود که ما زمین ایشان را یعنی حصارها و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم و خدای تعالی حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد بلاد اهل اسلام و اقبال ایشان را هیچ رد کننده و باز گرداننده نیست حکم او را و اوست زود حساب یعنی بزودی و آسانی

حساب کند

حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ بدرستی که مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا که در زمان تو بودند با پیغمبران خود پس مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان میداند هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده میسازد و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای قیامت مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و میگویند آنانکه نگرویده اند از مشرکان مکه یا از رؤسای یهود که تو محمد نیستی فرستاده از پیش خدای تعالی بنبوت و دعوت بگو که خدای تعالی بسنده است گواه میان من و شما بانکه من پیغمبرم بشما و علم قرآن و آنکه خوانده اند در زاد المسیر و در بعضی دیگر از تفاسیر آورده اند که امیر المؤمنین علی است صلوات الله علیه که علوم کتب آسمانی و غیر آن نزد آنحضرت که بر همه اطلاع دارد روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره رعد را حق تعالی عطا فرماید او را اجر ده حسنه بوزن هر ابری که میگذرد تا روز قیامت و برانگیزد خدای تعالی او را در سلک وفاکنندگان بعهد در روز قیامت و بلند گرداند درجه او را

سورة ابراهيم عليه السلام مكية وهي احدى وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ در شرح تاویلات مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست مر تصدیق مؤمن و تکذیب کافر را و خدای تبارک و تعالی بندگان را

یعنی هر که خواهد امتحان کند وجهی برانند که این حروف اسامی قرآنند و بدین وجه
توانی گفت که الر یعنی قرآن کتابیست که فرستادیم آنرا بسوی تو تا بیرون
آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک
یا بدعت بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا طریق حق که طریق محمد و آل است
صلوات الله علیهم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان دیگر گویند که از ظلمات خلقیت
بنور تجلی صفت ربوبیت و حقیقت آنست که هیچ ظلماتی برابر پندار و نیستی نیست چون
چون زنگار این تیرگی از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد و
از نور هستی خدای تعالی بر مرات باطن پرتو افکند و سالک را از مزاحمت غیر او باز
رهانند تا نه بخود دمنی شعور ماند و نه عدم شعور بخود داند و هر مرتبه از مراتب
ترقی بی وسیله محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله میسر نیست و گفته اند انواع ضلال در ظلمات
داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی برهانی
و براه راست برسانی و از نیست که میفرماید بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی
براه خداوند غالب ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید میفرماید
معبود بحق آنکه مر او راست آنچه در آسمانهاست از موجودات و آنچه در زمین است از
مبدعات و ویل و شقاوت است مر ناگرویدگانرا بقرآن از عذاب سخت که بدیشان رسد
الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا
عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ یعنی کافرانند که از روی جهالت دوست میدارند و
بر میگزینند زندگانی دنیا را بر آن سرای و باز میدارند مردمانرا از راه خدای تعالی
یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن و میطلبند برای راه حق کجی یعنی میگویند که راه
کجست و بمنزل مقصود نمیرسد آن گروه که بدین صفتها موسوم اند در گمراهی اند دور از
حق بعد فی الحقیقه صفت ضلال است وصف ضلال بدو از قبیل اسناد مجازیست بجهت مبالغه

در زاد المسیر

در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند که چه حالت که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده
کتابی که بمحمد صلی الله علیه و آله می آید عربیست آیه آمد وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ
قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ و نفرستادیم ما هیچ پیغمبری مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده
و از ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود
باید کرد پس حق تعالی انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد تا بیان کند برای
ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و طعنه نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته
اند ضمیر قوم راجع بحضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و جمیع کتب بلغت عرب
منزل شده و جبرئیل علیه السلام با پیغمبر و قوم ترجمه کرده اند آنرا بلغت منزل و در تبیان
گوید نفرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود و ترا فرستادیم
بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است
بایستی که برو کتب متعدده بالسنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مؤدی
باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی لغتی که نه بر زبان
ایشانست و حرمان از علوم متشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضل است
و عین حکمت پس فرو میگذارد بجهت عدم فرمان هر که را خواهد یعنی راه نماید بسبب
فرمان هر که را خواهد توفیق دهد تا راه یابد و اوست غالب در حکم خود راست
کار که اضلال دهد آیت او چه حکمت وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ
قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ هر آینه ما فرستادیم موسی را بدلایل قاهره یا معجزات روشن
چون عصی و ید بیضا و گفتیم که آنکه بیرون آر گروه خود را که بنی اسرائیل اند از تاریکیهای
جهالت بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبطی را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر

بروشنائی ایمان و پند ده ایشانرا بروزهای که حق تعالی عذاب کرد کافران گذشته
را یا یاد ده بنی اسرائیل را روزهائی که دران گرفتار بودند بدست فرعونیان بسبب
کرد در آنچه یاد کردیم هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی مر هر صبر کننده را بر بلا
و شکر گوینده بر آلا اذ قال موسی لقومه اذکروا نعمة الله علیکم اذ
انجیکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب ویذبحون ابناءکم و
یستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم و یاد کن انرا که گفت
موسی مر قوم خود را که ای گروه من یاد کنید نعمتهای خدای را که انعام فرموده بر شما
چون برهانید شما را از کسان فرعون چشانید شما را بدی یعنی عذابهای بد بشما
میرسانیدند و بر بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند و میکشتند پسران شما را و
زنده میگذاشتند دختران را و دران محنت و شدت آزمایشی بود شما را از پرور
دگار شما یا دران نجات نعمت بود شما را از خدای تعالی نعمت بزرگ واذ تأذن
ربکم لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید و یاد کنید ای بنی
اسرائیل انرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را پروردگار شما اگر شکر کنید بر نعمتهای
من هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را و اگر ناسپاسی کنید بران بدرستی که عذاب من سخت
است بر ناسپاسان وقال موسی ان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فان
الله لغنی حمید و گفت موسی ای گروه من اگر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما
و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی پس بدرستی که خدای تعالی بی نیاز
است از عبادت و شکر شما ستوده است بستایش خلق و ذرات مخلوقات از
روی شوق او را جویا اند والسنه جمیع موجودات بتسبیح وحمد او جاری الم
یأتکم نبؤا الذین من قبلکم قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم
لا یعلمهم الا الله جاءتهم رسلهم بالبینات فردوا ایدیهم فی افواههم

وقالوا انا

وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به وانا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب آیا نیامد
بشما همه کلام یا ابتدای سخن است از حق تعالی یا اهل زمان حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد خبر آنانکه پیش از شما بودند گروه
نوح و قبیله عاد و قوم ثمود و آنانکه بودند بعد از شما نمیداند کسی عدد ایشانرا از
بسیاری مگر خدای تعالی در تبیان آورده که خدای تعالی بسیار از امم را از عرب و عجم
هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر از خدای تعالی کسی بران اطلاع ندارد
از ابن عباس منقولست که میان عدنان و ابراهیم علیه السلام سی قرنها گذشته و از اهل
آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی آورده اند که پیشینان پیغمبران
ایشان حجتهای روشن که کتب الهی بوده یا معجزات ایشان پس باز گردانیدند دستهای
خود را در دهنهای خود یعنی انامل دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل
یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهان نهادند که خاموش
باشید و گفته اند ایدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن نگویید گفتند ما نگرویده
ایم بآنچه که شما فرستاده شده اید بآن بزعم خود بدرستی که ما در شکیم از آنچه میخوانید
ما بسوی آن از توحید و ایمان شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک رسولا
نرا متهم میداشتند باغراض فاسده قالت رسلهم أفی الله شک فاطر السموات
والارض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم ویؤخرکم الی اجل مسمی قالوا ان
انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبد آباؤنا فأتونا بسلطان
مبین گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای تعالی دعوت میکنیم آیا در وجود خدای
تعالی شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود خدای شک را مجال نه خدای تعالی
که آفریننده آسمانها و زمینهاست میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان
آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد بعضی از گناهان شما را یعنی آنکه قبل از ایمان بوده

تا بازپس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت داده شما را تا وقت نام برده شده که آن
آخر اعمار شما بود و گفتند ایشان در جواب رسولان نیستید شما مگر آدمی مثل ما در وجود
و هیئات و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس شما را مخصوص به نبوت از
میان ما میخواهید آنکه بازدارید ما را به دعوی پیغمبری از آنچه بودند که میپرستیدند پدران
ما از اصنام پس بیارید حجت روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق و فضیلت نبوت
و مرتبت رسالت گویا که ایشان از معجزه ها که میدیدند اعتبار نمی نمودند از روی
لجاج و عناد و اقتراح معجزات دیگر میکردند قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ
مِثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان نیستیم
ما مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم ولیکن خدای تعالی منت
مینهد به بعث نبوت و صحت کرامت و رسالت بر هر که میخواهد از بندگان خود و نیست
ما را و نمی توانیم آنکه بیاریم بشما حجتی یعنی معجزه که میطلبید مگر بفرمان خدای تعالی و مشیت
او یعنی ما از پیش خود بیخواست خدای تعالی کاری نمی توانیم ساخت و هیچ نمی توانیم کرد
و بر خدای تعالی باید که توکل کنند مؤمنان و گروندگان وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ
مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و چیست ما را یعنی چه عذر داریم در آنکه
توکل نکنیم بر خدای تعالی و حال آنکه راه نمود ما را بر راههای راست یعنی راهی که بدان میشناسیم
او را و میدانیم که هر که بدان سلوک نماید بمقصد اقصی فایز گردد و بخدای که صبر خواهیم کرد
بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت بر خدای تعالی باید که ثابت باشند در توکل
متوکلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي
مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ و گفتند آنانکه کافر بودند مر رسولان

خود را

خود را هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین و دیار خود یا عود کنید یعنی
موافقت نمایید با ما در کیش ما یا مراد دعوی جماعتی باشد که ایمان آورده
باشند از آن قوم پس وحی کرد به پیغمبران پروردگار ایشان و سوگند یاد
فرمود که هر آینه هلاک کردانیم ستمکاران را یعنی کافران را وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ
مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ و ساکن سازیم شما را در زمین
ایشان پس از هلاک ایشان این امر مقرر و این وعده راست برای کسی که بترسد
از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم میکنم
بر بندگان بازدارند و برای کسی که بترسان گردد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا
وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای تعالی
بر هلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب حکم کردند
یعنی گفتند هر که از ما باطل است عذاب بدو فرود آید خدای تعالی حکم فرمود انبیا
و مؤمنان نجات یافتند و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاصی هر گردنکش ستیزنده
با حق یا معرض از طاعت او مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ
وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ
غَلِيظٌ و از پیش او دوزخ است یعنی در دوزخ مرجع او بدان خواهد بود و از آن
و چه که او را در آن افکنند و بیاشامانند از آب مختلط با دیم یا زردابه که از تن دوزخ
یان چکد و گویند آبی مثل صدید سه کف و برنج تمام جرعه جرعه میخورد آن را و نتواند
که فرو برد از تلخی و گندگی وی آلام و شداید مرگ از هر جانبی یا از هر جایی یا از اعضای
او تا آنکه از بیخ موها و میان انگشتان و نیست او مردنی تا بیاساید و در عقب [illegible]
آورد که روح او در حجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز
آید تا زنده باشد بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مرگی و زندگی میگذرانند

و در پیش اوست با وجود چنین محنتی عذاب سختی یعنی از ان بدتر و آن
خلود است در دوزخ و کفته اند جنس الناس مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ
كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ
ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ و از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانیست
که کافر شده اند بپروردگار خود و صفت آن اینست که کردارهای ایشان همچو خا
کستر است که سخت بکیرد در وی بادی در روزی که سخت باشد باد او و زمان را بدو
وصف کردن غایت مبالغه است مخلص معنی آنست که عملهای کافران که در صورت
خیر مینماید چون صلهٔ رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمان مانند تودهٔ خاک
است که باد سخت بران وزد و بهوا برده در اطراف پراکنده کند و هیچکس بجمع
آن قادر نبود و از ان نفع نگیرد همچنان قادر نبود کافران از آنچه کرده اند در
دنیا بر هیچ چیز و همه حبط شده باشند هباء منثور کشته و مطلقا اثری از ثواب
آن نبینند آن پند از ایشان که ما نیکوئی کرده ایم و کمراهی دور است یعنی در غایت
بعد است از راه حق أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِن يَشَأْ
يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ آیا نمی بینی ای بیننده
یا نمیدانی که بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمین را بر وجهی که حق آنست در
آفرینش اگر خواهد ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند و بیارد آفریدهٔ نو بجای
شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد و نیست اعدام و ایجاد بر خدای تعالی دشوار
چه او قادر است بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری
بلکه نسبت به همه مقدورات یکسانست و از نیست شان او که سزاوار آنست که او را
پرستند و بتوحید وی بکروند و امیدوار باشند بثواب او و خایف از عقاب وَبَرَزُوا
لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ
عنا من

عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا
أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ و ظاهر شدند ایراد بصیغهٔ ماضی جهت تحقیق وقوع
است و اکر بدر مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها برای امر خدای
تعالی و محاسبهٔ او همه مردکان از کفار و مؤمنان پس کویند عاجزان از اهل کفر
و اتباع و سفله مر آنانرا که تکبر کرده اند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی
ائمهٔ کفر کرده باشند ایشانرا کویند بدرستی که بودیم مر شما را پیروان در تکذیب
رسل و اعراض از فرمان ایشان پس هیچ هستید شما دفع کنندکان از ما عذاب خدای
تعالی چیزی را یعنی ما در ان عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای
تعالی دفع کنید و بردارید از ما کویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم اگر خدای
تعالی بنمودی ما را طریق نجات از عذاب هر آینه ما نیز شما را راه مینمودیم بدان اما
طریق نجات مسدود است و سلطنت ما درین درکاه مردود و ایشان ناامید شده
کویند بیائید با تفاق بجزع شویم و جزع کنیم شاید که بر ما دری بکشایند و راه خلاصی
بما نمایند پس پانصد سال خروش کنند سودی ندارد کویند بیائید صبر کنیم شاید که
بکلید صبر ابواب فرج مفتوح کردد پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند مژدهٔ نجات
نرسد کویند یکسانست بر ما بجزع شویم و جزع نمائیم یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده
نیست ما را هیچ کریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا
قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ
عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُم
مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ
الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و کوید دیو سرکش یعنی ابلیس آنکاه که کذارده
شود کاری یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ کردد یا آنکه اهل بهشت در

آیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند عام در وزخیان مجتمع شده
شقیای
زبان ملامت با بلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش بر آید و گوید یا
جن و انس وای ملامت کنندگان بدرستی که خدای تعالی وعده داد شما را وعده
درست و راست که حشر و جزا خواهد بود و من وعده دادم بشما وعدهٔ دروغ
که نه قیامت است و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را امروز شفاعت خواهند
کرد پس وعده کج دادم شما را امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم و نبود
مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت و حجتی نبود مرا بر صحت
قولی من مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی پس شما قول
مرا اجابت کردید بزودی و تامل نکردید در عواقب امور خود پس ملامت مکنید
مرا بجهت وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم بدین مقدار که من کردم
مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر نیست در حق دشمن میکند و
ملامت کنید نفسهای خود را که مرا و را فرمان بردید و قول خدای تعالی را نشنودید
این دال است بر استقلال فعل عبد و اختیار او گوید من نیستم رهاننده و فریاد
رس شما از عذاب و نیز شما نیستید رهاننده و فریادرس من و بدرستی که من
امروز کافر شدم بآنچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری پیش از این
در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما و بدرستی که ظالمان و معاندان خاندان
مرا ایشان راست عذاب درد ناک وَاُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ
و در آورده شوند آنانکه گرویده اند بآنچه آمد من عند الله و کرده اند کردار
های شایسته و پذیرفته در بهشتهای گوناگون که میرود از زیر درختان آن
جویها در حالتی که جاویدان باشند در آن و در آرند خوشنودان بهشت و شکاه

باشند ایشان را

باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام و در آرند بفرمان پروردگار
ایشان تحیت ملائکه بر ایشان در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سلام باشد
کرد لالت میکند بر سلامتی از آفات أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً
كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا
وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ آیا ندیدی خطاب با هر متحی
خطابست میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بندهٔ بینا و دانا که برای تفهیم شما چگونه
زد مثل خدای تعالی و گردانید کلمهٔ توحید است یا دعوت باسلام مانند درخت
پاک که آن نخل بلند است یا شجره ایست در بهشت بیخ آن در زمین استوار و محکم و شاخ
آن در بلندی و ترفع میدهد میوهای خود را در هر وقتی که حق تعالی حکم فرموده
بمیوه دادن و بر این تقدیر که درخت خرما باشد و میزند خدای تعالی مثلها را
یعنی بیان میکند برای مردمان شاید که ایشان در یابند زیرا که مثل تصویر
معانیست در آینه افهام و نزدیک گرداننده معقول را بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ
خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ و مثل کلمه نا
پاک که کلمهٔ کفر است یا دعوت و عبادت اصنام مانند درخت ناپاک است چون
حنظل که تلخست و با وجود خباثت و کراهت جنبانیده شده و بر کنده گشته از روی
زمین نیست او را ثبات و استحکامی یعنی نه بیخی و نه شاخی در هوا حق تعالی تشبیه کرد
درخت ایمان که اصل آن در دل مؤمن ثابت و اعمال او بجانب اعلی علیین و در
تفاسیر اهل بیت صلوات الله علیهم مذکور است که مراد بشجرهٔ طیبه محمد و آل
اوست علیهم السلام و حدیث نبوی نیز مؤید این معنی است که من و علی یک شجره
ایم و بار آن فاطمه است و ثمره آن حسن و حسین و باقی امامان صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین که وسیله نجات اند در آخرت از شفاعت و غیر آن و شجرهٔ خبیثه بنو امیه

اند و معاندان را لعنة الله علیهم که از آن اصلی و بیخی نبود یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا
بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ وَیُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِینَ وَ
یَفْعَلُ اللهُ مَا یَشَاءُ ثابت میگرداند خدای تعالی آنان را که ایمان آورده اند ثابت
بمحمد و آل او صلوات الله علیهم گرویده اند و استحکام میدهند سخن را
و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده در دلهای ایشان متمکن گشته که آن
اصول خمسه است که حق تعالی مؤمنان را ثابت میدارد بر آن در زندگانی دنیا
تا در زمان ابتلا صبوری ورزند و از جاده مستقیمه اهل بیت نلغزند تا ختم
حیات ایشان بر آن باشد ثابت دارد ایشان را در آن سرای یاد در قبر که اول
منزلیست از منازل آخرت از جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و فرو
گذارد خدای تعالی ظالمان و معاندان را بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و
نه در سوال قبر و نه در موقف حساب بعصیان و بطلان آن طایفه و میکند خدای
تعالی آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ بَدَّلُوا
نِعْمَةَ اللهِ کُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ
آیا ندیدی و نظر نکردی بسوی آنانکه تبدیل کردند شکر نعمت خدا را بکفران
یعنی کفر وضع کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون
در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر و زندقه نزد ایشان
چیزی نماند گویند مراد از ایشان اهل مکه اند که خدای تعالی ابواب رزق برایشان
گشاده بوجود باجود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مشرف ساخت و
ایشان ناسپاسی کرده لاجرم هفت سال بقحط در ماندند و خوار و بمقدار
کشتند و بسرای هلاک که دوزخ است در آیند و بد قرارگاهیست جهنم اهل باطل را در
دنیا و آن آخرت وَجَعَلُوا لِلّٰهِ أَنْدَادًا لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِیرَکُمْ

إِلَى النَّارِ

إِلَى النَّارِ و پیدا کردند برای خدای تعالی مانندها یعنی در عبادت که پرستش
کردند یا در تسمیه که ایشان را آله نام کردند تا گمراه کردانند مردمان را از راه
خدای تعالی که طریق توحید است بگو برخورید بآرزوهای خود یا بلذتها اینک مرجع خود را
امر تهدید است یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید پس بدرستی که بازگشت
شما بدو با آتش دوزخ است قُلْ لِعِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا یُقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَ
یُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِیَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لَا بَیْعٌ فِیهِ
وَلَا خِلَالٌ بگو ای محمد یعنی امر کن مر بندگان مرا که ایمان آورده اند برینوجه
جمله که نماز گذارید و نفقه کنید تا ایشان نماز گذارند و نفقه دهند از آنچه عطا
داده ایم بایشان نفقه کردنی پنهان مراد تبرع است و نفقه آشکارا مراد زکوة است
چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد محصل سخن آنست که بندگان مرا بگو
تا نماز گذارند و زکوة دهند پیش از آنکه بیاید روزی که در وی خرید و فروخت
نباشد تا مقصر چیزی خرد که بدان تدارک تقصیر تواند نمود و در آن روز دوستی
نیز نبود که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند
که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو اللهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَکُمْ وَسَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ
لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَکُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَیْنِ
وَسَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاکُمْ مِنْ کُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لَا
تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ خدای تعالی آنست که بیافرید آسمانها و زمین
را فرو فرستاد از آسمان آبی مراد باران است پس بیرون آورد از آب از میوه ها روزی
برای شما که بدان روزگار گذرانید و رام ساخت برای شما کشتی را تا میرود در دریا
بفرمان او هرگاه که میخواهد و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای

برای انتفاع وتصرف شما مسخر کرده اید برای انتفاع واستضائه شما آفتاب وماه را
در حالتی که مستمرند در سیر خود با جد وتعب در سیران وانارت خود میکوشند
وفتور وقصور در آن ندارند ودائم کرد انید برای شما شب وروز را متعاقب
یکدیگر میرسند یکی برای نوم وراحت ویکی برای کسب ومعیشت وبداد شما را از هر
آنچه میخواستید واز هرچه نمیخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته وناخواسته شما
را ارزانی داشت واگر خواهید که شما شماره کنید خدای را که بفضل وکرم شما داده
شماره نتوانید کرد آنرا بدرستی که آدمی ستمکار وناسپاس است وظلم میکند بر نعمت
آنچنانکه از شکر آن عاجز است وغافل وکفران میورزد که بحقیقت منعم جاهلست یا ظلوم
است که بر محنت جزع میکند وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ
اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ ویاد کن چون گفت ابراهیم در مناجات خود ای پروردگار
من گردان این شهر مکه را ایمن از مخاوف ومکاره ودور گردان مرا وفرزندان
مرا از آنکه بپرستیم بتان را این دعا در بارهٔ فرزندان وبعضی از احفاد وی بود
مثل بنی هاشم باجابت مقرون شد رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ کَثِیرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ
تَبِعَنِی فَاِنَّهُ مِنِّی وَمَنْ عَصَانِی فَاِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ای پروردگار من بدرستی
که بتان گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند از آدمیان پس هر
که پیروی کند مرا در دین من پس او از من است یعنی از اهل بیت من وهر که نافرمانی
کند مرا در ما دون شرک پس بدرستی که تو آمرزنده مهربانی یا قادری که بیامرزی
ایشان را ورحمت کنی برایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنَا اِنِّی اَسْکَنْتُ مِنْ
ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ
اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی اِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ
یَشْکُرُونَ ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن کرده ایم بعضی از فرزندان

خود را مراد

مراد اسمعیل است علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره که زن ابراهیم خلیل
بود در رشک آمد او را وابراهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجر وپسر او را
ببری بموضعی که در وآب وآبادانی نباشد خلیل متامل شد وجبرئیل وحی آورد که هرچه
ساره میفرماید چنان کن پس هاجر وابراهیم واسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از
شام بزمین حرم آمد در وادی مکه ایشان را بجای نیسی ودر فیئی بگذاشت ودعا فرمود که
خدایا من ایشان را ساکن ساختم بر در خانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که
در وکشت توان کرد نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وصید وقتال یا محرم
است تهاون او وتعرض بدو مراد موضع خانه ضراح است که در زمان آدم علی نبینا وعلیه
السلام خانه بوده پس تکرار دعا فرموده که ای آفریدگار ما ایشان را در این مکان ساکن
کرده ایم تا بپای دارند نماز را وپرستش تو بجای آورند پس بگردان دلهای بعضی از مردمان
را که بکشش محبت بشتابند بسوی ایشان خدای تعالی دعای او را مستجاب فرموده وبعد از
رفتن خلیل باندک زمانی چشمهٔ زمزم با اثر قدوم اسمعیل بدید آمد وقبیله جرهم هم آنجا آمده
اقامت نمودند وروز بروز شوق مردم بدان جانب در تزایدست ودیگر حضرت ابراهیم
علیه السلام دعا فرمود که روزی ده اهل این بلد را از میوه ها شاید که ایشان سپاس داری کنند
نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع
ثمرات در وی پیدا میشود رَبَّنَا اِنَّکَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِی وَمَا نُعْلِنُ عَلَی اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ فِی وَمَا یَخْفٰی
الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ اِسْمٰعِیلَ وَاِسْحٰقَ اِنَّ
رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعَاءِ ای پروردگار ما بدرستی که تو میدانی آنچه پنهان میکنیم وآنچه
آشکارا میسازیم یعنی نهانی وآشکارائی ما را تو میدانی وپوشیده نیست بر خدای تعالی
هیچ چیز نه در زمین ونه در آسمان برای آنکه عالمست بعلم ذاتی ونسبت آن علم بهمه معلومات
بر خدای تعالی یکسانست ثنا وسپاس آن خدای را که بمحض فضل خود ببخشید وعطا فرمود مرا

پسر پیر و بزرگ سالی یعنی در وقت که پیر بودم و نا امید از فرزند بمن بخشید
دو پسر اسمعیل و اسحق بدرستی که پروردگار من هر آینه شنونده و اجابت کننده است
دعاست درین کلمه اشعار است بآنکه فرزندانرا بدعا از خدای تعالی خواسته ا
رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء ای آفریننده من مرا
گردان بپای دارنده نماز و فرزندان مرا نیز مواظبت ساز بران ای پروردگار
ما کرم فرما و فرا پذیر یعنی اجابت کن دعاء مرا ربنا اغفرلی ولوالدی وللمؤمنین
یوم یقوم الحساب ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و بیامرز مؤ
منانرا هر که بود آید مؤمن روزیکه قایم شود این اسناد مجازیست یعنی اهل آن
روز قایم شوند ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و مپندار
ای مکلف خدایرا بیخبر از آنچه میکنند ستمکاران این از برای تسلیه مظلوم است و
تهدید ظالم انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار جز این نیست که تاخیر کند
عذاب ایشانرا برای روزی که خیره میشود در آن روز دیدها از مشاهده اهوال
مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم وافئدتهم هواء وانذر
الناس یوم یأتیهم العذاب فیقول الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل
قریب در حالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل که ایشانرا
بعرصه محشر خواهند برد افراشتگان سرهای خود را بالا و باز نگردد بدیشان چشمهای
ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بروجهی که بر خود نتوانند نگریستن و دلهای ایشان
خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت و بیم کن مردمانرا و بترسان از آن
روز که بیاید بدیشان عذاب آن روز مرگست یا روز قیامت پس گویند آنانکه ستم کردند
بشرک و تکذیب ای پروردگار ما باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را اندک
فرصت و مهلت ده تا مدت نزدیک نجب دعوتک ونتبع الرسل اولم تکونوا

اقسمتم

اقسمتم من قبل ما لکم من زوال تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکس را که بتو خواند
و پیروی کنیم فرستادگان ترا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید که از روی
مبالغه سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما را هیچ زوالی نبود مراد آنست که
میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم کرد وسکنتم فی
مساکن الذین ظلموا انفسهم وتبین لکم کیف فعلنا بهم وضربنا لکم الا
مثال و ساکن بودید شما در مسکنهای آنکه ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون
عاد و ثمود و ظاهر شده شما را که چگونه کردیم ما بدیشان یعنی مشاهده کردید
در منازل ایشان آثار نزول عذاب را و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان
وقد مکروا مکرهم وعند الله مکرهم وان کان مکرهم لتزول منه الجبال
بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود و نزدیک خداست
جزای مکر ایشان و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته از
جای برود از آن مکر کوهها مثل احکام شریعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
یعنی کافران حیلها انگیختند تا خیره کنند در ثبات و رسوخ چون جبال راسیاتست
زایل گردانند و این محالست فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله ان الله عزیز
ذو انتقام پس مپندار خدایرا خلاف کننده وعده خود مر پیغمبران خود را یعنی
وعده نصرت که رسل را فرموده خلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر
و منصور خواهد ساخت بدرستی که خدای تعالی غالبست خداوند انتقام یعنی خواه
هنده کینه اولیا از اعدا یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا
لله الواحد القهار یاد کن روزی را که بدل کرده شود زمین بزمینی دیگر و
آسمان مبدل گردد بآسمان دیگر تبدیل گاهی در ذات میباشد مثل بدلناهم جلودا
غیرها و گاهی در صفت میباشد مانند یبدل الله سیئاتهم حسنات و آیه شریفه احتمال

هر دو دارد و در معالم آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمین را دوزخ و از حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانها را
بآسمانی از زر و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود برای جزا و محاسبه وَتَرَى
الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُ
جُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و ببینی
گناهکاران را یعنی مشرکان و معاندان را در آن روز با هم بسته و جمع کرده بجهت
مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده
در اضلال یا مقارن کرده اند دستها و پایهای ایشان را با [illegible] و باغلال یعنی با هم
بسته در بندها و یا غلها پیراهنهای ایشان از قطران است و آن چیزی بود سیاه و بد
بوی که آتش در وی زود میگیرد و گویند چیزیست که بپزند و بدان شتر [illegible] طلا میکنند
تا بحدت خود جرب را بسوزاند و را بر جلود دوزخیان طلا میکنند تا بدین پیراهن بود
تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش در آن [illegible]
کردند و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی در آن بجد و برآیند از
قبرها تا جزا دهد خدای تعالی هر تن را جزای آنچه کرده است بدرستی که خدای تعالی
زود حساب است مر بندگان را هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ این قرآن با آنچه در وی سوره است از مو
عظ کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند بآن و بیم کرده گردند بآن و تا بدانند
بتامل در دلایل قدرتی که در وی مذکور است آنکه اوست خدای یکتا و هر آینه باید
که پند داده شوند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام نمایند باوامر
الهی روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره
ابراهیم را داده شود از اجر حسنه بعدد آنکه بتان را پرستیده و بعدد آنکه از

پرسیده

پرستیده عرض کرده حسنات **سورة الحجر مكية تسع وتسعون آية**

بسم الله الرحمن الرحيم

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار
است جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب سخن گفتن سلوک سبیل حیرات است از آنست
که بعضی گفته اند در دو چیزی گفتن تکلف است و خدای تعالی پیغمبر خود را فرموده که بگو
ما انا من المتكلفين و بعضی دیگر گویند که رخصت سخن است درین چه حرفی اشارتست باسمی
چنانکه الف اشارت باسم الله است و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول صلی الله علیه و آله
یعنی این کلام از خدای تعالی بواسطه جبرئیل برسول الله رسیده این آیتها که می آید قرآنست
و آیتها قرآن روشن و پیدا کننده است حق را از باطل و گفته اند که کتاب و قرآن یکی است
اما بدو نام مذکور شد که هر نام دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است
رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ای بسا وقتی که دوست دارند آنانکه
نگرویدند و آرزو برند که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد
بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ که عصاة موحدان را از دوزخ بیرون
آرند و درهای جهنم بریشان فرو بندند و دانند که خروج از آن میسر نیست فا گویند
که کاشکی از اهل اسلام میبودیم ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
بگذارید ایشانرا [illegible] یعنی کافران و معاندان [illegible]
از ایشان ابا بدارید تا در دنیا بخورند و برخورداری نمایند از هر چه آرزوی ایشان
و مشغول گرداند ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مال بین روز باشد
که بدانند عاقبت کردار و گفتار خود را وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ
و هلاک نکردیم هیچ اهل دیهی را مگر آنکه هلاک ایشان از زمانی مقدر بود نوشته در لوح محفوظ
که مهلت چند بود و هلاک کی باشد چون میل بکند بایمان مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا

یستأخرون پیشی نگرفتند هیچ گروهی بسبب نقد فرمان مدت هلاک خود را و باز پس
نماندند از آن یعنی بعد از بعثت رسل که اجابت دعوت ایشان نکردند هلاک
شدند پیش از وقت معدود و نه بعد از اجل مقرر وقالوا یا ایها الذی
نزل علیه الذکر انک لمجنون وگفتند کفار عرب ای آنکس که فرود آمده است
برو قرآن بدرستی که تو دیوانه که ما را از سینه میخوانی این کلام بطریق تحکم و استهزا
بوده چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت بجنون با هم راست نیاید و نظیر اینست
قول فرعون که در کلام الله ورود یافته که ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون
یعنی این قول مجانین است که ادعا میکنی که قرآن بر تو نازل میگردد لوما تاتینا
بالملائکة ان کنت من الصادقین و دیگر گفتند چرا نمی آری فرشتگان را بگواهی
بر رسالت خود اگر هستی از راستگویان در این دعوی ما ننزل الملائکة الا
بالحق وما کانوا اذا منظرین ما نفرستادیم فرشتگان را مگر بوحی یا عذاب یعنی ملک
را بصورت اصلی وقتی توانستند دید که بجهت عذاب نازل شوند چنانچه قوم ثمود
جبرئیل را در وقت صیحه دیدند یا وقت مرگ چنانچه همه کس بینند و نباشند آنهنگام
که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم از مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند
انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را که یاد
کرد مؤمنانست و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست
و ما مر او را نگهبانیم از تحریف و زیاده و نقصان یعنی ما آنرا معجز تو گردانیدیم
و مباین کلام بشر ساختیم بوجهی که مخفی نیست تغیر نظم او بر اهل دین یا دارنده اویم
از تطرق خلل بدو در دوام و مطویات و قراءات قرآنی نه از قبیل زیاده و نقصانست
و گویند ضمیر عاید است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ولقد ارسلنا من قبلک
فی شیع الاولین و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران پیش از تو در گروههای پیشینیان وما

یأتیهم

یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون و نیامد بدیشان هیچ فرستاده مگر بودند
که از روی کبر و عناد با آن پیغمبر استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد
تسلیه حضرت پیغمبر است صلی الله و آله کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین همچنانکه داغ
خذلان در دلهای مکذبان پیشین نهادیم تا استهزا بر انبیا شعار خود ساختند در
می آریم بیمان را در دلهای کافران زمان لا یؤمنون به وقد خلت سنة الاولین
ایمان نمی آرند بقرآن و بدرستی که گذشته است سنت خدای تعالی در هلاک پیشینیان
یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید
اهل مکه است که تکذیب پیغمبر نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند در
نزول ملایکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق تعالی فرمود ولو فتحنا علیهم بابا من
السماء فظلوا فیه یعرجون و اگر بگشاییم بدین مقترحان دری از آسمان پس باشند
همه روزه فرشتگان که در نظر ایشان در آن در بالا میروند و از آن در بزیر می آیند
هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن
قوم مسحورون گویند جز این نیست که بربسته اند چشمهای ما را و خیره ساخته یا
اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت
که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بلکه ما گروه جادو
کردگانیم یعنی ما را جادو کرده اند چنانکه در ظهور دیگر آیات میگفتند که این سحر
مستمر است ولقد جعلنا فی السماء بروجا وزیناها للناظرین و بدرستی که ما آفریدیم
و پیدا کردیم در آسمان برجهای دوازده گانه را هیئات و صفات و خواص مختلف
یکدیگر یا بساطت سیاره و بیاراستیم آنها را بصورتها یا آسمانها را به بروج و سایر کواکب
برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت مبدع و توحید صانع آن
استدلال کنند وحفظناها من کل شیطان رجیم و نگاه داشتیم آسمانها را از هر دیو

رانده باشنوند که بدان صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند اِلَّا مَنِ
اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ لیکن هر دیوی که خواهد بر آسمان رود
و بدزدد سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود پیدا زپی در آید او را و بدو رسد
و بسوزدش ستارهٔ روشن و درخشان وَالْاَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَاَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ
وَاَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر
خانهٔ کعبه تا مستقر و مسکن آدمیان و حیوان باشد و در افکندیم و پیدا کردیم در
زمین کوههای سرافراخته پای برجای و برویانیدیم در زمین از همه چیزی سنجیده
بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضی مشیت بی علت و گویند
آنچه وزن کنند یا بپیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد بر وجه اعتدال یعنی برو
یانیدیم اندر زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از انواع نباتات وَجَعَلْنَا
لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ و پیدا کردیم برای شما در زمین
اسباب معیشت آنچه قوام عیش و زندگانی شما بوی است از مطاعم و ملابس و هم
برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را روزی دهنده کان گویند مراد حیوانات
که انسان سبب رزق او نیست مثل وحوش و طیور و حیوانات بر و بحر یا مراد عیال
و خدم و ممالک است یعنی آنکه ایشان می پندارند که آنها روزی میدهند ایشان را
آنچنانست بلکه روزی دهنده خدای تعالی است و ایشانرا سبب ساخته وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ
اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی
محتاج باشد مگر نزدیک ما است یعنی در تحت قدرت ما است خزینهای او یعنی ما قادریم
بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار و تشبیه کرده است
مقدورات خود را باشیای مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست
بلکه مفتاح کلمهٔ کن در آن کافیست و فرو نمیفرستیم آنرا مگر باندازهای دانسته شده

منکم ازان

منکم ازان شاید و نه زیاده بر آن باید وَاَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَاَنْزَلْنَا
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا اَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ و فرستادیم بادها
آبستان یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه پس فرو
فرستادیم از آسمان آبی که آنرا باران نامند پس بخورانیدیم شما را از آن آب و نیستید شما
مر آن آب فرستاده را نگاه دارندگان در چاه و غدیر بلکه ما حافظ آنیم و بعضی گویند
که نیستید شما مر خدای را خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست و آنچه شما در خزینه
نهید همه از آن اوست وَاِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ بدرستی که ما زنده
میکردانیم اجسام قابله را بایجاد و حیات در آن و میمیرانیم اجسام حیه را بازالهٔ حیات
از آن در بحر الحقایق آورده که احیای قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و امانت
نفوس ایشان مینمائیم بسطوات نظرات جلال یا موت یا حیات میدهیم بخلق و ما
وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری
بدیگری میرسد پس همه در معرض فنا یند وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا
الْمُسْتَأْخِرِينَ و هر آینه میدانیم پیشی گرفتگانرا از شما در اسلام و بدرستی که میدانیم
واپس افتکانرا از آن یا میدانیم پیشینیانرا از شما که آدمیانند یعنی هر که مرده است از زمان
آدم تا این زمان و هر که خواهد مرد تا روز قیامت یا هر که متولد شده باشد از گذشتگان
و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته و میدانیم امت آینده را یا آنرا
که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که مؤخر است وَاِنَّ رَبَّكَ هُوَ
يَحْشُرُهُمْ اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و بدرستی که پروردگار تو جمع کند متقدمین و متأخرین
را و جزای هر یک بدو رساند بدرستی که او راستکار است دانای نهان و آشکار وَلَقَدْ
خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ و بدرستی که ما آفریدیم انسان را از گل
خشک که چون دست برو زنند آواز کند و آن گل کاین بوده از گل سیاه بوی گرفته

بواسطهٔ بسیار دن در آب چون ماهی که در تک حوض وجوی باشد صاحب تبیان گفته
که حق تعالی آدم را از خاک آفرید بدان وجه که آب بر خاک باراند تا گل شد مدتی
بگذشت تا حماء گشت پس آنرا تصویر کرد و مسنون یعنی مصور است مثل جواهر
کن احضه که در قالب ریزند کانه بعد از فراق گل بدن و تصویر کرد از آن تمثال انسان
میان تهی آنگاه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبهٔ صلصال رسید بنا بر تغیر فرموده انرا
طور بعد از طور تا بعد از تسویه روح در وی دمید و انسان کامل گشت وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ
مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ و جان که پیش پیدا است بیافریدیم او را پیش از آفریدن
انسان از آتش بی دود که در مسام نفوذ مینماید و صوعق از آن آتش متکون میگردد
ابن مسعود گوید که سموم یک جزویست از هفتاد جزو از سموم که جان از آن آفریده
شد وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ و یاد کن آنرا
که گفت پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین آفریننده ام آدم را
صورت و هیأت او را در آدم در روی از روح که آفریده منست و او بدان زنده
گردد پس بیفتید او را از سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا
إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان مگر ابلیس
ملعون که از روی استکبار سرباز زد از آنکه باشد از سجده کنندگان مر آدم را
قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ گفت خدای تعالی که ای ابلیس چیست
ترا و غرض تو چه بود در آنکه نباشی با سجده کنندگان قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ
مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ گفت ابلیس نیم که من سجده کنم مر آدمی را که آفریده از گل
خشک از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاک است و مرا از اشرف
آنکه آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان کثیف برم و او را سجده کنم ابلیس نظر بظاهر

آدم داشت

آدم داشت و از باطن او غافل بود پس بدرستی که صورتش ویرانه دید ندانست که
گنج اسرار در این خرابه مدفون است قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ گفت خدای تعالی
مر ابلیس را بعد از اباء و امتناع او از سجده آدم که بیرون رو از آسمان از بهشت یا از
زمرهٔ ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی پس بدرستی که تو رانده شده از خیر
و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ و بدرستی که بر تست دوری و راندگی
تا روز جزا قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ گفت ابلیس ای پروردگار من پس
مهلت ده مرا تا روزی که بر انگیخته شوند غرض ابلیس آن بود که عمر و وجود داشته باشد بعد
بعث مرگ نیست حق تعالی اجابت نفرمود قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ
الْمَعْلُومِ گفت بدرستی که تو هستی از مهلت دادگان تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق
قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ
الْمُخْلَصِينَ گفت ابلیس آفریدگار من بسبب و خذلان تو که آن امر حق تعالی بود مر او را
بسجده آدم و نافرمانی از آن سبب اغوای او شد و مهلت داد خدای تعالی او را و بعضی گو
یند ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات فَبِعِزَّتِكَ
لَأُغْوِيَنَّهُمْ و یکی بصفت فعل که بما اغویتنی فرق کرده اند میان هر دو طایفه بر آنکه سو
گند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات فعل
چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که یمین باسم ذات یا باسماء خاصه وی
منعقد میشود و لهذا گویند این باء باء سببیه است نه آنکه سوگند میخورم باغوای تو بلکه بسبب
آنکه مرا بوادی گمراهی و خذلان انداختی چنانچه این مضمون گذشت بیارایم معاصی را در
چشم مردمان و همه ایشان را بگمراهی دارم مگر بندگان تو از ایشان خالص شدگان از شوایب
شرکت جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثر نباشد و آن طایفه با اهل عصمت اند مثل انبیا
سیما سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات و سلامه علیهم اجمعین که مطلقا در حصار و

حصن حصین ایشان راه ندارد با خواص ایشان که بصفت تقوی و سمت عدالت موسوم
اند که در ایشان راه یابد اما کاری از پیش نبرد و منکوب گردد قال هذا صراط علی
مستقیم گفت خدای تعالی این اخلاص در ایمان راهیست که حق است بر من رعایت آن راست
که هیچ کجی ندارد و برود بمنزل میرساند ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من ا
تبعک من الغاوین بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان که انبیا و اوصیا اند
ایشان محمد و آل اند و تابعان ایشان صلوات الله علیهم نیست ترا بر ایشان قوتی و
تسلطی در اغوا و اضلال مگر آنکه متابعت تو کنند از گمراهان که تو بر و تسلط توانی شد
و ان جهنم لموعدهم اجمعین و بدرستی که دوزخ وعده گاه ایشانست یعنی ما بعاد
توهم ایشان لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم مر دوزخ را هفت درست
مر هر دری را از گمراهان بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقات است و برای
هر طبقه قومی مقرر و معین شد ان المتقین فی جنات و عیون ادخلوها بسلام آمنین
بدرستی پرهیزکنندگان از پیروی ابلیس در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در آن
چشمهای وی روان باشد از شیر و خمر گویند فرشتگان متقیان را که در آئید بدین بوستانها
مقرون با سلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از زوال و
نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین و بیرون کشیم آنچه در سینه
پیشینان باشد از کینه که در دنیا باهم داشته اند و گویند صفت حسد را از ایشان
نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند در آیند در بهشت در حالتی که برادران
باشند یکدیگر را در همزبانی و دوستداری بر در آن نشسته بر تختها از ذر مکلل بجواهر
رویها با یکدیگر لا یمسهم فیها نصب و ما هم منها بمخرجین نرسد ایشانرا در آن بهشت
رنجی و مشقتی چه آن سرای نعیم و راحتست و نیستند ایشان از بهشت بیرون کرده شدگان
نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم خبر ده ای محمد بندگان مرا بآنکه من آمرزنده ام

کسی راکه

کسی را که آمرزش طلبد بخشنده ام بر کسی که توبه کند و ان عذابی هو العذاب
الالیم و بآنکه عذاب من بر عاصی که توبه و استغفار نکرده است آن عذابیست
دردناک و نبئهم عن ضیف ابراهیم اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال
انا منکم وجلون و خبر ده بندگان مرا از مهمانی ابراهیم یعنی آن فرشتگان که
به بشارت ابراهیم و هلاکت قوم لوط بروی نزول کردند چون درآمدند بدو
پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی گفت ابراهیم بدرستی که ما از شما ترسانیم
و سبب ترس آن بود که بی اذن بوقت آمده بودند یا آنکه ما حضری که بوی آوردند نخوردند و
این سخن نشنوده قالوا لا توجل انا نبشرک بغلام علیم گفتند مترس بدرستی که ما ترا
مژده میدهیم به پسری اسحق نام دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد داد
قال ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر فبم تبشرون گفت آیا بشارت میدهید مرا بعد از آنکه رسیده
است مرا بزرگسالی تعجب شد از آنکه به بزرگسالی پسر بچه باشد یعنی باز جوان
کرده یا بر همان پیری هست این صورت وجود گیرد پس بچه نوع و چگونه مژده میدهید
مرا قالوا بشرناک بالحق فلا تکن من القانطین گفتند مژده دادیم ترا براستی و
درستی بی شک و شبهه پس مباش از ناامیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش چه الله قادر است
بر خلق بشری که هر آینه توانا است بر اخراج ولد از پیر عجوز عاقر قال و من یقنط من رحمة
ربه الا الضالون گفت ابراهیم علیه السلم من ناامید نیستم از رحمت پروردگار و
کیست که ناامید شود از بخشش پروردگار خود مگر گمراهان که طریق حق و معرفت را نشناخته
اند قال فما خطبکم ایها المرسلون گفت چیست کار شما ای فرستادگان بچه امر و بیان
قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند بسوی گروه کافران
یعنی قوم لوط تا ایشانرا هلاک کنیم الا آل لوط انا لمنجوهم اجمعین مگر آل لوط بدرستی
که ما نجات دهندگانیم ایشانرا الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرین مگر زن او را

قضا کرده ایم ما آنرا که آن زنرا از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب فرستاد
ملائکه تقدیر انجود بانکه حکم و قضای آنست از جهت قرب و اختصاص تواند بود فلما
جاء آل لوط المرسلون پس آنهنگام که آمدند بخانوادهای لوط یعنی فرشتگان را
فرستاده شده قال إنکم قوم منکرون گفت لوط بدرستی که شما گروه ناشناختگانید یعنی
نمی‌شناسیم شما را قالوا بل جئناک بما کانوا فیه یمترون گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه
آمده ایم بتو بانچیزیکه بودند قوم تو که از روی جهل و عناد در آنچیز شک میکردند یعنی
آمده ایم بعذابیکه ایشان را وعده داده بودیم و أتیناک بالحق و إنا لصادقون
و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است و بدرستی
که ما راستگویانیم در این خبر فأسر بأهلک بقطع من اللیل واتبع أدبارهم
ولا یلتفت منکم أحد وامضوا حیث تؤمرون پس بیرون بر از این شهر اهل
خود را بشب در پاره که از شب بگذرد و تو نیز برو از پی ایشان تا شتاب کنی ایشانرا
در رفتن و باز پس ننگرد یکی از شما تا هول عذاب را نبینند و بروید آنجا که فرموده
شده اید وقضینا إلیه ذلک الأمر أن دابر هؤلاء مقطوع مصبحین
حکم کردیم ما و وحی فرستادیم بسوی او آن کاری را که تفسیرش اینست بدرستی که بنیاد
این گروه برکنده و بریده است در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر
هلاک خواهند شد که یکی از ایشان باقی نخواهند ماند در خبر است که چون زن لوط
مهمانان نیکو روی دید خبر بقوم فرستاد وجاء أهل المدینة یستبشرون و آمدند
اهل شهر بدر خانه لوط مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان قال إن هؤلاء
ضیفی فلا تفضحون گفت لوط علیه السلام بدرستی که این گروه مهمانان منند پس رسوا
مکنید مرا بفضیحت ایشان واتقوا الله ولا تخزون و بترسید از خدای تعالی در دادن
فاحشه خود و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قالوا أولم ننهک عن العالمین گفتند آیا

ما ترا نهی کردیم

ما ترا نهی کردیم از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا
بود وقال هؤلاء بناتی إن کنتم فاعلین گفت اینک اینها دختران منند یعنی
زنان قوم چه هر نبی امت را بمنزله پدر است یا دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام
اگر هستید کنندگان آنچیز را که من میگویم لعمرک إنهم لفی سکرتهم یعمهون بزندگانی
تو ای محمد بدرستی که بودند قوم لوط که در گمراهی خود سرگردان میشدند یا از مستی غفلت
گم میشدند بعضی آورده اند که خدای تعالی بهرچه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ
مخلوقی را نرسد که بجز خدای تعالی قسم یاد کند آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را
بیرون برد جبرئیل وقت صبح بود که بانگ بر ایشان فأخذتهم الصیحة مشرقین پس
فرا گرفت ایشانرا بانگ هایل مهلک در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس و بر
داشت جبرئیل شهرهای ایشانرا و بنزدیک آسمان برده نگونساخت فجعلنا عالیها سافلها
وأمطرنا علیهم حجارة من سجیل إن فی ذلک لآیات للمتوسمین پس بگردانیدیم
زبر آن شهرها زیر آن یعنی زیر و زبر کردانیدیم آنرا و بباراندیم بر ایشان سنگی از گل
محکم شده بدرستی که در هلاک قوم لوط را هر آینه نشانهاست برای عبرت مر خداوندان
فراست را وإنها لبسبیل مقیم إن فی ذلک لآیة للمؤمنین بدرستی که شهرستان موتفکه
بر راهیست که قافلها میروند و آثار آن می‌بینند بدرستی که در آنچه یاد کرده ایم هر آینه نشا
یست گرویدگان را بقدرت ربانی وإن کان أصحاب الأیکة لظالمین فانتقمنا منهم
وإنهما لبإمام مبین و بدرستی که بودند اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب ستمکاران بکفر ایکه
درختان بسیار در هم رفته را گویند و بلاد ایشانرا باعتبار آنکه در میان بیشها بود شعیب
باهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود اهل مدین تکذیب وی نمودند بصیحه هلاک شدند و
اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة ولقد
کذب أصحاب الحجر المرسلین و بدرستی که تکذیب نمودند اهل دیار حجر و آن وادیست

میان مدینه و شام و اهل آن یعنی ثمود و فرستادیم صالح را و تکذیب یکی از رسل تکذیب
جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ و دادیم ثمود را آیتهای کتاب
ما که به پیغمبر ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بصالح علیه السلام بوده معلوم نیست اکثر
مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ایست مشتمل بر بسیاری
از غرایب و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بوده و بر سر چاه در
آمدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را یک نوبت حاصل سخن آنکه
این همه نشانها بثمود دادیم پس بودند از آیات روی گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ
مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ و بودند که می بریدند و میتراشیدند از کوهها خانهها در
حالتی که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان در آن یا می پنداشتند
که آن خانهها حمایت خواهد کرد ایشان را و از عذاب در آن ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْ
هُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب در حالتی که در آیندگان
بودند بصباح یعنی در اول روز فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ پس دفع نکرد
از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند از امتعه و اموال یا آنچه میکردند از بنای بیوت
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَا
صْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ و نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان ایشانست مگر بحکمت
یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق و بدرستی که قیامت هر آینه آینده است و حق تعالی
انتقام تو از مکذبان خواهد کشید پس درگذر درگذشتن نیکو یعنی عفو کن
حق نفس خود را و در صدد مکافات مباش بعضی بر آنند که این حکم بآیه السیف منسوخ
است إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ بدرستی که پروردگار تو اوست آفریننده
خلایق دانا باهل وفاق و نفاق وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ
و بدرستی که ما دادیم ترا هفت آیه از مثانی که قرآن است و این هفت آیه بهتر است

از هفت قافله

از هفت قافله مراد بهفت آیه فاتحه است گویند مراد هفت سوره است از اول
قرآن که سبع طوال گویند که آخر آن انفال و توبه است چه هر دو حکم یکسوره دارد
یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در و
مثنی شده و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدرش بزرگ و ثواب قرائت او بسیار
است لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَا
حَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ مکش و باز مکن هر دو چشم خود را بسوی آنچه بگذاشتیم برخورداری
دادیم بآنچه صنفها از کفار یعنی از رغبت است در آن منظر یعنی آنچه اصناف کفره از یهود
و نصاری و مجوس و عبده اصنام را داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و
قلیل و بی اعتبار است و مایل مشو مرا و را و اندوه مخور بر یاران خود به بینوائی و درویشی
و فرا گیر بال خود را یعنی تواضع کن مر مؤمنان را و رفق نمای با ایشان و این نیز نسبت مؤمنان
و مقرر است که خلعت خلق عظیم در بر بالای آنحضرت راست آمده وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ
الْمُبِينُ و بگو بدرستی که من بیم کننده ام هویدا یعنی به بیان و برهان بیم میکنم كَمَا أَنْزَلْنَا
عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ مثل آن عذاب که فرستادیم بر بخش
کنندگان آنانکه ساختند قرآن را پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و چندین وصف باز
باز نمودند از شعر و شعبده و کهانت و گویند که مقتسمان دوازده کس بودند که ولید
مغیره ایشان را در موسم بعقبات مکه فرستاد تا با مر قافله حاج که ملاقات کنند ایشان را
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است
و قرآن ابیات و صحف گذشته را ذکر کنند فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
پس بحق پروردگار تو که هر آینه همه ایشان را سؤال خواهیم کرد از آنچه بودند که میکردند
از تقسیم و تکذیب نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از بعثت مردم را
بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل آمد و آیه آورد که فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ و
أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ پس آشکارا کن و ظاهر کن بآنچه ترا فرستاده اند از اوامر و نواهی در
دعوت

بگردان از مشرکان و التفات مکن ایشان را إنّا کفیناک المستهزئین الّذین یجعلون
مع الله إلهاً آخر فسوف یعلمون بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنند
کنندگان را آنانکه میسازند و شریک میکنند با خدا بحق دیگری را بباطل پس زود باشد
که بدانند عاقبت کار در راه به بینند مکافات کردار خود را ولقد نعلم أنّک یضیق
صدرک بما یقولون فسبّح بحمد ربّک وکن من الساجدین بدرستی که ما میدانیم
آنکه تنگ میشود سینه تو بآنچه کافران میگویند از شرکت خدای تعالی و طعن قرآن
و استهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا کفار پس تسبیح کن مقرون بحمد پروردگار تو
یعنی بگو سبحان الله و بحمده و باز از نماز گذارندگان واعبد ربّک حتّی یأتیک
الیقین و پرستش بکن پروردگار خود را تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین
متیقن به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت
کن و طاعت او را فرو مگذار در روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواند
سوره حجر را مر او را باشد از اجر و حسنه بعدد مهاجرین و انصار سورة النحل
مکیّة مایة وثمان وعشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
أتی أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالی عمّا یشرکون نزدیک رسید
فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آن
در آید آورده اند که معاندان تعجیل مینمودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله
ایشان را بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دینی آیه آمد که آن نزدیک
رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع شود شریکان حق تعالی
که بتانند ما را از آن خلاص خواهند داد حق تعالی فرمود که پاکست خدای تعالی
و برتر است از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرگتر است از آنچه او را شریکی باشد
وضع عذاب تواند کرد ینزّل الملائکة بالروح من أمره علی من یشاء من
عباده أن أنذروا أنّه لا إله إلّا أنا فاتّقون فرو میفرستد فرشتگان را بوحی

یا بفرمان

یا بفرمان که سبب حیات قلوبست یا در دین قایم مقام روحست در جسد یا ملائکه
را با روح میفرستد در شبها میگویند هیچ ملکی فرود نیاید الا که روح با اوست و
بدو چنانچه بر آدمیان حفظ می باشند و بدو هر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد از فرمان
خدای تعالی بر هر که خواهد از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بزبان ملائکه
منزل بانبیا گوییم آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید آنکه نیست هیچ
مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام پس بترسید از من و جز من غیر
یرا پرستش مکنید خلق السموات والأرض بالحق تعالی عمّا یشرکون و بیافرید
آسمان و زمین را بحکم درست یا بحکمت یا بجهت بیان حق که آنها را ایجاد کرد بیک
مقدار و شکل و اوضاع و صفات مختلفه بحکمت بالغه برتر است خدای تعالی و برتر
از آنچه انباز میگیرند برای وی خلق الإنسان من نطفة فإذا هو خصیم مبین
و بیافرید آدمی را از آب منی که جمادیست بی حس و فهم که وضع و شکل نپذیرد پس
او را بشکل خاص تمام خلقت کرد انسانی فهم و عقل داد پس آنگاه او جدل کننده
ایست آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد و مراد
ابی بن خلف است که استخوان کهنه آدمی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده گفت
من یحیی العظام وهی رمیم حق تعالی این آیت فرستاد که او در اول جمادی بود و او را ما
حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند بر ابتدا بر اعاده که هر که
بر آن قادر بود هر آینه بر ثانیه قدرت دارد والأنعام خلقها لکم فیها دفء ومنافع
ومنها تأکلون و چهارپایان که اصناف ثمانیه اند بیافریدیم برای شما و گفته اند لکم
متعلق بما بعد است یعنی شما را در ایشان پوششی است گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی
که سرما را باز دارد و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتاج و شیر و درکوب و
و تجارت و اجرت و بعضی از ایشان میخورید از شیر و روغن یا میخورید ای ایشان آنچه

توان خوردن چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید و بحر که بسیار متعدد
است وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ و شما را در چهارپایان زینت
و آرایش است یعنی در رهای خانه شما و وقت بدین انعام زینتی می یابید هنگامی
که باز می آیند از چرا بآرامگاه خویش یعنی آخر روز و وقتی که بیرون میروند بمرعی
خود بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ
رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و برمیدارند بارهای گران شما را بشهری که نباشید شما رسنده
بدان بارهای گران یا پیاده مگر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد پس حق تعالی شما را
انعامی انعام کرده فرموده و بتحقیق آفریدگار شما مهربانست وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا
وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و بیافرید اسبان و استران را و خران را تا برنشینید آنها را
و تا آرایش کنید و نگاه خود را بدان آرایش کردنی و بیافرید چنانچه ایشان را
آفریده خدای تعالی آنچیز را که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانو
ران آبی وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ و بر خدا
ست یعنی بر اوست بیان راه میانه یعنی راستی که موصل است بحق یا بر اوست اقا
مت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مر او راست
راه حق یعنی دین اسلام و هست بعضی از راه که خلقان رونده کج و منحرف از مقصد
یعنی ملل کفر یا اهوا و بدع و اگر خواستی خدای تعالی که راه نماید بر سبیل ایجاد هر آینه راه
نمودی همه ایشان را لیکن آن منافی تکلیف است و ثواب بر آن مرتب نیست پس طاعت باید
کردن تا توفیق رفیق گردانند هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ
شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ اوست آنکه فرو فرستاد از آسمان یا سحاب یا از آسمان بر سحاب
و از سحاب بر زمین آبی مر شما را از وی آشامیدنی و از وی باران باشد درخت
مراد گیاهیست که از زمین روید نه نباتی که آنرا ساق باشد در آن نبات که

میچرند

میچرانید چهارپایان خود را يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ
وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ میرویاند خدای تعالی برای
شما بآب باران کشت را مراد حبوب و غذاهاست که زراعت میکنند و زیتون را
و خرما را و خرمابنان را و تاکها را و بعضی از همه میوها که در زمین ممکن باشد زیرا
که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت و بدرستی که درین رویانیدن حبوب یا
ایجاد هر آینه دلیلیست روشن بر قدرت و حکمت الهی گروهی را تفکر کنند و تامل
نمایند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و رام گردانید برای انتفاع شما شب
و روز را یکی برای آرایش و نمایش و دیگری برای راحت و آسایش و آفتاب و ماه
را بجهت ایضاح فواکه و ادراک زروع و ستارگان رام شدگانند بامر خدای تعالی
که پروردگار همه است برای شناختن راهها و غیر آن بدرستی که درینها هر آینه علامتها
و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که
خالی از صانعی و مدبری نیست وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ و دیگر رام گردانید آنچیز را که آفریده است برای نفع شما در زمین
از هر چه بدان محتاجید از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح در حالتی که مختلف
است هیات و اشکال و اصناف آن بدرستی که درین مخلوقات هر آینه دلالتی و نشانه
ایست بر وحدانیت حق سبحانه و تعالی مر گروهی را که یاد کنند که این نیست مگر بصنع صانع
حکیم وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُو
نَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و اوست آنکه
مسخر گردانید دریا را بجهتی که شما میکنید از انواع انتفاع بدان یکی آنکه درو صید
میکنید و دیگر غوص مینمائید تا بیرون آرید از وی لؤلؤ و مرجان میپوشند آنرا زنان شما و می

یعنی کشتیها را رونده و شکافنده آب در دریا و دیگر تسخیر بحر برای آنست که بجویید
بر کوب در کشتی از جود او که سبب وسعت رزق است و شاید که شکر گویید
او را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیمت که حق مالک را سبب
منافع ساخته وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و بیافرید و بنهاد در زمین کوههای بلند و بزرگ تا میل
نکند بشما زمین یعنی متحرک مضطرب نگردد و شما را تبه نکرد اند کوهها را میخ
زمین ساخت تا قرار گرفت و دیگر در زمین بیافرید جویها چون فرات و نیل
و دجله و جیحون و امثال آن و دیگر پدید کرد در زمین راهها از هر موضع بموضعی تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ
يَهْتَدُونَ و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر
آن و ستارگان چون ثریا و بنات النعش و جدی و مانند آن أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا
يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد همچو کسی
که نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان را بجز خدای تعالی میپرستند آیا یاد نمیکنند آنها
را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ
لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ اگر خواهید که بشمارید نعمتهای خدا را که
بشما ارزانی داشته نتوانید شمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجز آیید پس چگونه
بشکر آن قیام توانید نمودن بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است اگر در ادای
شکر تقصیری کنید که بتقصیر شکر گذاری نعمت از شما باز نمیدارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ
مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و آنان از آلهه باطله که میخوانند کفار
مکه اند و میپرستند بجز خدای تعالی نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه

آفرید

آفرینند و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در
وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود باید پس ایشان شرکت
حق را نشایند أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ و ایشان با وجود
چنین مخلوقیت مردگانند در حال و مآل بتانند نه زندگانند و معبود باید که بالذات
حی باشد که طاری نشود قطعا بر او ممات و بتان جماد اند نمی شنوند و نمی بینند و نمیگویند
و نمیدانند که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث
خود و غیر خود ندانند چگونه جزا خواهند داد پرستندگان خود را و معبود باید که
بحشر بندگان خود دانا باشد و بر ایصال جزا بر ایشان توانا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ خدای شما خدای یکتا و یگانه
است پس آن کسانی که منکر و ندیدرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند دلهای ایشان نا
شناسنده است و راستی را ناپذیرنده و ایشان سرکشانند از متابعت حضرت رسول
صلی الله علیه وآله و ایشان آنها اند که گردنکشی کردند از قبول ولایت و امامت امیر
المؤمنین علیه السلام لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا
يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ هر آیینه راست و درست است آنکه خدای تعالی میداند آنچه پنهان
میسازند از مکر رسول یا بغض امیر المؤمنین علیهما السلام و آنچه آشکارا میکنند از حرب
و مخالفت با رسول یا با امام بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد متکبران را که از تو
حید خدای تعالی و تصدیق پیغمبر و ولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما سرکشی
میکنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ و چون گویند کافرانرا
قومی از گمراه ساخته حق تعالی فرمود که این عمل پرسند از رؤسا و اشراف که چه چیز فرو
فرستاده پروردگار شما این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان نزول قرآن را مقر نبودند
اما چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای تعالی چه فرستاده است گفتندی آن فرستاده

شده است که سرگذشتهای پیشینانست یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخوانند اساطیر
الاولین است که در روی تحقیق نیست کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند حق تعالی
فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ
يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ تا بردارند بار گناه خود را بتمام
روز رستخیز علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که حاملان کمال اوزار آنانند که عصیان
امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه ورزیدند و این طایفه بردارند بعضی بار
از گناهان آنانکه گمراه ساختند ایشان را بی دانشی یعنی با عقیده که حصه اضلال باشد
یعنی هم عقوبت عصیان خود خواهند کشید تمام و هم عقوبت قومی که بجهل و نادانی
ایشان را گمراه کرده اند بدانید که بد باری است آن بار که ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ
الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ بدرستی که مکر کردند آنانکه بوده اند پیش از اهل
مکه بقصد و تکذیب انبیا پس بیامد فرمان خدای تعالی بآن بنا که برافراشته بودند
یعنی امر خدای تعالی بخرابی ابنیه ایشان صادر شد از جهت اساس یا جهتی که بنا بر
موضع بود پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها از زبر ایشان یعنی او بام بر ایشان فرود
آمد پس دیوارها و این اشارت است بانهدام کل و هلاک ایشان شد در آن بعضی برآنند
که مراد ازین بنا صرح نمرود علیه اللعنه است که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار
گز بود گویند دو فرسخ عرض آن بود که بقصد امور آسمانی کند و با خدای ابراهیم
مطلع شده باری خواست که مقاتله نماید بعد از اقام صرح بادی از جهت هیبت الهی
بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند پس حق تعالی خبر میدهد که آن قوم که پیش از ین
مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او یا بخرابی بنای او حکم کردیم و بیامد بدیشان عذاب یعنی
از آنجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند از امری که متوقع نبود و میانه آورده

که مراد ازین

که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب گوید که
خدای تعالی نمرود را ابتلا کرد بپشه که در بینی او رفت و در دماغ او جای
گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال آنجا بماند و در آن مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند
تا فی الجمله آرام یافت ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ
تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ
پس روز قیامت رسوا کرداند ایشان را یا عذاب کند باتش چنانچه در دنیا معذب کرده شدند
یا فتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه و گوید خدای در آن روز کجایند انبازان من آنانکه
بودید شما که از روی ستیزه خلاف میکردید با پیغمبر و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما
و مؤمنان در شان ایشان گویند آنانکه داده شده اند علم علی بن ابراهیم رحمه الله آورده
که ایشان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که گویند دشمنان خود را که کجایند
شریکان شما که گمراهان نابت بودند و شما اطاعت ایشان میکردید بدرستی که خواری و
رسوایی درین روز و بدی عذاب بر کافرانست الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي
أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
آنانکه فرا گیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان را قبض کنند در حالتی که ایشان
ستمکار باشند بر نفسهای خود بعصیت و عداوت چون مرگ را معاینه دیدند پس در
انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت خدای تعالی و رسالت رسول
و بامامت زوج بتول و باقی ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و نبودیم ما که عمل
کنیم هیچ بدی و ظلم و کفر یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق تعالی فرماید یعنی کافر
بودید و معصیت کردید و عداوت ورزیدید بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه
بودید که عمل میکردید و بدان شما را پاداشت خواهد داد و پاداشت آنست که گوید فَادْخُلُوا
أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس در روید بدرهای دوزخ

یا بیهکات دوزخ که آماده است برای شما در حالتی که جاوید باشید در آن پس
هر آینه بد مقامیست و بد آرامگاهیست متکبران از اهل جهنم وَقِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا مَاذَا
أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قَالُوا خَیْرًا لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ
خَیْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِینَ و چون گفتند مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و معصیت
و عداوت چه چیز فرستاد پروردگار شما گفتند فرستاد نیکویی را مراد قرآن است
که جامع جمیع خیرات اوست و نیکویهای دنیا و دینوی و خوبیهای صوری و معنوی
ناشی از و مر آنان را که نیکویی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه توحید در این
سرای مکافات از عصمت خون و مال و فتح و نصرت و حرمت و عزت و ثواب ایشان در آن
سرای دیگر بهتر است از این نیکو سراییست پرهیزکاران را بهشت جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْ
خُلُونَهَا تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَاءُونَ کَذَلِکَ یَجْزِی اللَّهُ
الْمُتَّقِینَ سرای ابا متقیان بوستانهای اقامت است که روز قیامت در آیند در آن
میرود از زیر منازل آن بوستان جویها مر ایشان راست در بهشت آنچه خواهند از
انواع چیزها در جواب کسی که گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و مراتب
شهدا برسد گفته اند در بهشت غبط و حسد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه
دارند راضی و شاکرند مثل این جزا پاداشت میدهد خدای تعالی متقیان را الَّذِینَ
تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
آنانکه میرانند ایشان را فرشتگان بامر خدای تعالی در حالتی که پاک باشند از شوایب شرک
و عصیان و از عداوت اهل بیت و طغیان یا خوش وقت باشند بانکه مژده دهند
فرشتگان ایشان را و از روی تعظیم گویند سلام خدای تعالی بر شما و میشاید که سلام فرشتگان
باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید در آیید در بهشت که برای شما
آماده است بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ

الملائکة

الْمَلَائِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ أَمْرُ رَبِّکَ کَذَلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَکِنْ کَانُوا
أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ آیا انتظار میبرند کافران و معاندان یعنی منتظر نیستند مگر آنکه
بیاید بدیشان فرشتگان بقبض ارواح یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال
ایشان و بخروج قایم صلوات الله علیه که ایمان بیارند یا کشته گردند میان شرک و تکذیب
ایشان کردند آنانکه بودند پیش از ایشان بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید
و بدیشان ستم نکرد خدای تعالی بهلاک ایشان ولیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت
بر نفسهای خود ستم میکردند فَأَصَابَهُمْ سَیِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا کَانُوا بِهِ
یَسْتَهْزِئُونَ پس رسید ایشان را بحکم عدل جزای آن بدیها که کردند و فرود آمد بد
یشان یعنی فرو گرفت ایشان را آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب موعود
وَقَالَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَا
ؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ کَذَلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ
إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ و گفتند آنانکه شرک آوردند اگر خواستی خدای تعالی نپرستیدیم
ما بجز خدای تعالی هیچ چیزی ما و نه پدران ما و حرام نکردیم بی حکم خدای تعالی هیچ
چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن و مشرکان و غیر ایشان این سخن از روی استهزا گفتند
نه بخلوص نیت و صفای طویت مانند کردار اهل مکه کردند آنانکه پیش از ایشان بودند
از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام سخن مجبریان موافق این سخنان اهل شرک است
که بعد از دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله طریق حق را میگذارند و باطل را اختیار میکنند
و حال آنکه ثواب و عقاب بر اختیار بنده مرتب است و اگر نه ظلم لازم آید و خدای تعالی
از آن بریست پس نیست بر فرستادگان مگر رسانیدن بینه و هویدا یا بینه کننده طریق
حق را و پیغمبران ایشان را بطریق حق دلالت میکنند بسبب شقاوت تلقی قول ایشان نمیکنند
وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ

هَدَى اللهُ وَمِنْهُم مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ وهر آینه ما فرستادیم در میان هر قوم پیغمبری چنانچه ترا به پیغامبری امت
فرستادیم و فرموده بودیم همه را تا با قوم گویند بپرستید خدا را و بپرهیزید و یکسو شوید
از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای تعالی پرستند پس از این
امم کسی بود که راه نمود خدای تعالی او را بسبب فرمان توفیق ایمان دارد از
ایشان کسی بود که واجب شد بر وی گمراهی بسبب خذلان پس بروید ای
کافران سیر کنید در زمین پس بنگرید که چگونه بود عاقبت کار دروغ گویان
إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ
اگر حرص کوشی و حریص و رونی ای محمد بر راه یافتن مشرکان بدرستی که خدای
تعالی راه نماید آنرا که بسبب نافرمانی در بادیه خذلان و حرمان گذاشته و
نیست گمراهانرا هیچ کس از یاران و دفع کنند عذاب از ایشان وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ
جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و سوگند خوردند بخدای تعالی سخت ترین سوگندها
یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند بر تاکید از خدای تعالی انرا که بمیرد
بلی بجابت بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت و ایشانرا وعده کرده است خدای
تعالی وعده کردنی که بر وست وفا کردن یعنی وعده لازم الوفا درست و راست
است پیش از قیامت و لیکن بیشتر آدمیان نمیدانند لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ
فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ حق تعالی برمی انگیزد همه را و
نقل میکنند و دیگر از ائمه علیهم السلم در رجعت تا بیان کند برای ایشان آنچیزی را
که اختلاف کردند در دنیا از امور حقوق اهل بیت و غیر آن از بعث و حشر انکه تا
بدانند آنانکه نگرویدند آنرا که بودند دروغ گویان در انکار رسول

از امور

از امور و حقوق و آنچه میگرویدند و میگفتند و جز آن از رجعت و قیامت إِنَّمَا قَوْلُنَا
لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ جز این نیست که گفتن ما چیزیرا چون
خواهیم آفریدن او آنست که گوئیم مر آنچیز را که بباش پس باشد وَالَّذِينَ هَاجَرُوا
فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و آنانکه بریدند از اوطان خود در کار حق تعالی از پس
آنکه ستم دیده شدند مراد آنهایند از اصحاب که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه
هجرت کردند حق تعالی وعده فرمود که هر آینه جای دهیم ایشانرا در این سرای شهری
نیکو یعنی طیبه مدینه و گفته اند غنیمت نیکو و هر آینه مزد آخرت مر ایشانرا بزرگتر است
از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد اگر باشند کفار که بدانند که خدای تعالی اهل
هجرت را که با دل و زبان موافقت نمودند با حضرت رسالت هر دو در هر دو سرای مزد
میدهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند
زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت آنانکه بدانسته باشند الَّذِينَ صَبَرُوا وَ
عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار و بر
پروردگار خود توکل میکنند و کار خود را بدو تفویض مینمایند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ
إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ نفرستادیم ما برسالت
پیش از فرستادن تو مگر مردانی را از آدمیان که بدیشان ملائکه وحی فرستادیم بدیشان محض
سخن آنست که سنت الهی برین جاری شده که بشر را برسالت فرستند نه ملک را پس بپرسید
از اهل کتاب یعنی علمای ایشان اگر شما هستید که نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته
همه بشر بودند مبعوث شده با هم و فرستاده شده بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ با معجزهای روشن و کتابهای
نوشته و فرو فرستادیم بتو قرآنرا که سبب یاد کردن خدا و شناخت آن روشن و هویدا کنیم برای

مردمان آنچه فرستاده شده است در ذکر بسوی ایشان از اوامر و نواهی تا شاید که ایشان
نظر کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ
اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ آیا ایمن شدند آنانکه کرده
اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیختند یا مراد جماعتی اند که نسبت با پیغمبر صلی
الله علیه و آله مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند از انکه
فرو برد خدای تعالی ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد یا ایمن اند از انکه بیاید
بایشان عذابی از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد
أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ یا از انکه بگیرد شان در گشتن ایشان یعنی
در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامهٔ
خواب از دستی بدستی پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبت خود أَوْ يَأْ
خُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ یا ایمن شدند از انکه بگیرد ایشان را
خدای بر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان
بوده هر آینه در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید پس بدرستی که پروردگار شما
هر آینه مهربانست که بردباری میکند با بندگان بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت
ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ
الشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ آیا نمینگرند این کافران بسوی آنچه آفریده
است خدای تعالی از چیزی که او را شخص است میگردد سایهای او از راست و چپ
یعنی از همهای سجده کنندگان مر خدای را و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متوا
ضع بعضی گویند انقیاد او باختلاف مشارق و مغارب اوست که بتقدیر پروردگار
از جایی بجانب دیگر انقیاد مینمایند بر وجهی که او فرموده و واقع میگردد در زمین
بر هیئات ساجد و گویند که نیز مراد بیمین و شمال یمین فلک و شمال اوست چه یمین

جانب شرق

جانب شرق اوست و شمال جانب غرب او و ظلال در اول روز ابتدا میکنند از شرق و واقع
میشود بر ربع شرقی از زمین در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران
ترا سجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان مرا خشوع و خضوع مینمایند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و مر خدای را
سجده کنند آنچه در آسمانهاست از علویات و آنچه در زمین است از جنبندگان و دیگر
سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان با آنکه علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست
یا بسبب طواعیت در سجده و موید این قولست آنکه میفرماید و فرشتگان سرکشی نمینمایند
از عبادت و این سجدهٔ سیم است از سجدهٔ قرآنی و این سجود عالم اعلی جادخواند
که در مقام ذات و خوف حق را سجده میکنند يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ
مَا يُؤْمَرُونَ میترسند ملائکه از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد از زبر ایشان یا
او را چه حق جل و علا فوق ایشانست بقهر و میکنند بطوع و رغبت فرموده شده اند بآن که
از پرستش ذکر و این دلیلست بر آنکه فرشتگان مکلفند و واقع میان خوف و رجا وَقَالَ اللَّهُ
لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و گفت خدای تعالی
که فرا مگیرید دو خدای را بخدایی جز این نیست که خدای تعالی معبودیست یکتا پس باید که خدای
تعالی واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیء از اشیا بلکه او ظاهر بود و اوفی
اشیا قایم پس از غیبت بتهدید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ و مر خدای راست
آنچه در آسمانهاست و زمینهاست یعنی مخلوق و مملوک اوست و مر او راست طاعت لازم
و واجب یا دین پسندیده مر او راست باقی و او راست جزای دایم و غیر منقطع یعنی
ثواب مطیع و عقاب عاصی آیا بدون خدای تعالی از کسی دیگر میترسید و حال آنکه ضار و نافع
غیر او نیست وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ

سجدهٔ سیم
سنت

وآنچه بشما رسیده است از نعمت چون صحت و نعمت پس از خداست پس چون
برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط پس بد و میبالید و تضرع و زاری بدرگاه
او میکنید ثم اذا کشف الضر عنکم اذا فریق منکم بربهم یشرکون
پس چون برداشت آن سختی که از آن مینالیدید از شما گروهی یعنی کفار بخداوند
خود شرک آورند محققان بر آنند که اینجا شرک ملاحظهٔ اسباب یعنی از مسبب
غافل شده هر چیز را از وصول عطا در رد بلا بسبب باز بستند لیکفروا بما آتیناهم
فتمتعوا فسوف تعلمون تا کفران ورزند بآنچه ایشان را داده ایم از نعمت
و کشف محنت پس برخوردید امر تهدید است یعنی کافران دو سه روزی کام خود
را برگیرید و از دنیا بهره بردارید پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود
را این سخن تهدید و وعید است اهل کفران را و یجعلون لما لا یعلمون نصیبا مما
رزقناهم تالله لتسئلن عما کنتم تفترون و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند
برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمیدانند
از شفاعت اصنام تعیین میکنند بجهت ایشان بهره از آنچه بدیشان داده ایم از
کشتها و چارپایان و سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت از آنچه بودید
هستید و افترا میکنید و دروغ بر میبافید که بتان خدایانند و ما بیض زروع
و انعام بدیشان تقرب میکنیم و یجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما یشتهون
و میگویند و میسازند مر خدا را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه
دختران خدااند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و
ملائکه متولد شدند نعوذ بالله پاکست خدای تعالی از قول ایشان که میگویند
دختران دارد خدای تعالی و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند تا زینه یعنی پسران
و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو کظیم و چون خبر داده

شود یکی

شود یکی از ایشان را بولادت دختران یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند
که ترا دختری متولد شده گردد روی او سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان
قوم و او پر خشم باشد بر زن خود که چرا دختر زاده یتواری من القوم من
سوء ما بشر به ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الا ساء ما یحکمون
و پنهان شود و خود را بپوشاند از گروه آشنایان و خویشان از بدی و ناخوشی
آنچه او را خبر داده اند بدان یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری زاد
و در فکر افتد که آیا نگاه دارد آن مولود را بخواری و ذلت یا بپوشاند او را در
خاک یعنی زنده درگور کند چنانکه بنو تمیم میکردند بدانید که بد است آنچه حکم میکنند
مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد و بخدای تعالی نسبت میدهند للذین
لا یؤمنون بالآخرة مثل السوء و لله المثل الاعلی و هو العزیز الحکیم مر آنان را که
نمیگروند صفت بد است یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهیت بنات زنده در
خاک کردن و مر خدای راست صفت بلند یعنی صفت جذب ذاتی و غنای مطلق
وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد و اوست غالب و قادر بر هلاک کفار حکیم
کننده مهلت ایشان تا وقت معلوم و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها
من دابة و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة و لا یستقدمون و اگر بگیرد خدای تعالی کافران را بستم یعنی بکفر ایشان
نگذارد بر روی زمین هیچ جنبنده بشومی کفر و لیکن باز پس دارد ایشان را و مهلت
دهد تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان پس چون بیاید
اجل ایشان یعنی وقت مقرر ایشان برای عقوبت یا مرگ باز پس نیاید ساعتی از آن
و پیش نگیرند ساعتی از آن بلکه هلاک یا معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده
و یجعلون لله ما یکرهون و تصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنی لا جرم

اَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَاَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ وحكم ميكنند ابدا يعنى براى او آنچه نميخواهند
براى خود يعنى دختران يا شركت در مهترى و سردارى و با وجود اين ميگويند
زبانهاى ايشان دروغ را يعنى ميگويند آنكه ايشانراست بهشت يا پاداشت
نيكو كافران ميگفتند كه اگر فرضا رجوع ما با خداى تعالى باشد ما را نزديك او مرتبه
نيكو خواهد بود و خداى تعالى ميفرمايد كه دروغ ميگويند حقا چنين است كه فرداى
قيامت بدرستى بدرستيكه باشد ايشانرا دوزخ و بدرستى كه ايشان متروكان و مهجوران
اند در آتش و فى اعتبار ان بوراز منعت مشركان و مآل كار ايشان بجهت تسليه حضرت
رسالت پناه صلى الله عليه و آله ميفرمايد كه تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلَى اُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ
فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ و بخداى
كه ما بتحقيق فرستاديم پيغمبران بسوى امتان كه پيش از تو بودند پس بياراست براى
ايشان ديو سركش يعنى ابليس كردارهاى ايشانرا تا تكذيب انبيا كردند پس شيطان
دوست ايشانست امروز يعنى با كافران زمان تو دوستى ميكند و بهمان نوع ميفرمايد ترا
بتكذيب تو ميكنند و مر ايشانراست فردا عذاب دردناك وَمَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ
اِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و نفرستاديم
بر تو قرآنرا مگر آنكه بيان كنى و روشن گردانى براى مردمان آنچيزيرا كه اختلاف كردند
در آن از امر توحيد و عدل و نبوت و امامت و معاد و منزل نساختيم كتابرا الا براى راه
نمودن و براى رحمت مر گروهيرا كه بگروند براه وَاللّٰهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَحْيَا
بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ و خداى تعالى فرستاد از
آسمان آب پس زنده گردانيد بآن آب زمين را بعد از مرگ او يعنى تازه گردانيد زمين
را بيابان پس از پژمردگى و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن كه سبب حيات قلوب مؤ
منانست پس زنده گردانيد بدو دلها را كه پيش از آن حالت بنود ايشانرا بيهوشى

كه در اين

كه در اينجا كه مذكور شد هر آينه نشانه ايست آشكارا مر گروهى را كه بشنوند وَاِنَّ لَكُمْ
فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا
لِلشَّارِبِينَ و بدرستى كه مر شما راست در وجود چهارپايان دلالتى كه بيان عبور كنيد
از جهل بعلم ميآشامانيم شما را آنچه در شكمهاى ذوات الباب است از ميان شكم و از ميان
سرگين و خون شيرى پاك از لون خون و از بوى سرگين گوارنده مر ايشانرا يعنى مر
آشامندگانرا وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْاَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا اِنَّ
فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و مر شما راست از ميوه‌هاى خرما بنان و تاكهاى انگور
آنچه ميگيريد از آن مست كننده مر قول جمهور آنست كه آيت تحريم قبل از خمر نازل شده اما
نزد اماميه آنست كه خمر در هيچ دينى از اديان حلال نبود بلكه حرام بوده گويند چون
ورود آيه معرض امتنان است و حق تعالى امتنان نميفرمايد بمحرم در جواب گفته اند ا
خلق اصول اوست از ثمرات و با آنكه آنها صلاحيت آن دارند كه انتفاع گيرند از آنها
بر وجوه متعدده و بعضى گويند نبيذ است كه از خرما و مويز گيرند و ابو عبيده
گويد كه سكر سركه را گويند بلغت حبشه يعنى سركه ميگيرند و روزى نيكو چون خرما و
مويز و دوشاب و از حلواها پزند و بدرستى كه در اين ميوه‌هاى تر و خشك فوايد
ايشانرا هر آينه دليل روشن است بر توانائى بارى تعالى مر گروهيرا كه تعقل كنند و نظر تامل
در آن كنند وَاَوْحَى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا
يَعْرِشُونَ و الهام فرستاد پروردگار تو بسوى زنبوران عسل يعنى در دل ايشان
افكند كه فرا گيرند از شكاف كوه خانها مسدس آراسته و فرموديم كه از ميان درختان
نيز خانه گيرند يعنى در كوه و شجر جاى گيرند وقتى كه مالك و صاحبى نداشته باشد
و خانه گيريد از آنچه مردمان بناى كنند يعنى مالكان شما چون كندو و غير آن و كمال
اطاعت پروردگار نموده در غير اين سه موضع جاى نگيرند ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ

فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ
شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ پس بخورید از میوها
که خواهید تلخ یا شیرین یا مراد انواع دواها است پس بروید براههای پرورد
گار شما یعنی طریقی که الهام داده است در عمل عسل در حالتی که منقاد باشید و رام
شده مر او را و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بچرند در درون
ایشان مستحیل گردد بشیرهٔ شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیرهٔ زمستان و اینست که
خدای تعالی میفرماید که بیرون می آید از شکمهای ایشان بطریق لعاب آشامیدنی یعنی
عسل خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوانست و زرد که میانه سال
است و سرخ که از آن پیر است و سیاه و سبز نادر باشد باختلاف طعم او بسبب اختلاف
مرعیت در آن شراب شفاست مردمان را از امراض چه او در دفع بلغم مرضی و نفع
یابد کما قال و اذا مرضت فهو یشفین و مؤید این قول رسول الله است صلی الله
علیه و آله که شفای امت من در سه چیز است آیتی از کتاب و مشراط حجام و لیس
از عسل و توجیه آن بدین وجه است که در آیه بروجه خاصیت است چه کلام الهی
را خواص بسیار است که بر اهل بصیرت مخفی نیست و ارباب معرفت را بدان انکاری
نه و بدرستی که در امر نحل عسل هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی مر گروهی
را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور دقیقه و هر آینه اینها وجود نگیرد
الا بالهام توانای دانا که چنین فایده در جانوری ضعیف بودیعت نهد وَاللَّهُ
خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ و خدای تعالی بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد
پس بمیراند باجال مختلفه و دیگر باره شما را بعدم باز برد و از شما کسی هست که
رد کرده شود بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و هشتاد

ونود است

و نود است تا نداند آدمی بسبب خرف بعد از دانستن چیزها یعنی بحال طفولیت باز رود
و در نسیان و غلط آورده که مراد کفارند چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر
الا کرامت و عقل بدرستی که خدای تعالی داناست و جهل بر ذات او طاری نشود
توانا است و عجز بر توانای او راه نیابد وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ
فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ
اللَّهِ يَجْحَدُونَ و خدای تعالی افزونی داد بعضی از شما را بر بعضی دیگر در روزی
یعنی در مال دنیا یکی توانگر شد و یکی درویش پس نیستند آنانکه افزونی یافته
اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتری و توانگری از جمع موالی شده اند
باز گردانندهٔ رزق خود یعنی دهنده و بخشش کننده بر آنها که مالک شده است دستهای
ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را بر بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را
در اموال خود شریک سازند پس باشند در مالداری یکسان در تفسیر
آورده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک لا شریک لک الا
شریک هو لک حق تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شما شریک
باشند پس چگونه شریک روا میدارید که بندگان شریک من باشند در الوهیت آیا بنعمت خدای
تعالی انکار میکنید و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که ستد را شریک او
کند منکر نعمت او شده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ
اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ و خدای تعالی بیافرید برای شما از جنس شما زنان که با ایشان آرام
گیرید و آفرید برای شما از زنان شما پسران و دختران و روزی داد شما را از پاکیزه
ولذیذها آیا به بیهوده میگروند این مشرکان و بنعمت خدای تعالی ایشان کفر میورزند با
طل که بطریق شیطانست و اهل بدعت بیان میکنند و نعمتی که شما هر راه رسول و ائمه معصوم

است صلوات الله علیهم بدان ایمان نمی آورند ویعبدون من دون الله ما لا
یملک لهم رزقا من السموات والارض شیئا ولا یستطیعون فلا تضربوا
لله الامثال ان الله یعلم وانتم لا تعلمون و میپرستند بدون خدای تعالی
آنچیزی را که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان روزی دادن از آسمان یعنی باران
و از زمین یعنی نبات چیزی را پرستندگان از مطر و نبات و هرگز نتوانستند که روزی
دهند و هیچ یعنی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدا را
جل جلاله ثابت است نه اصنام را پس مزنید یعنی مسازید برای خدای تعالی مثلها
بدرستی که خدای تعالی میداند فساد قول شما را و شما نمیدانید ضرب الله مثلا
عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا
وجهرا هل یستوون الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون بزد خدای تعالی و پیدا کرد
مثل آن و کدام است بنده درخریده غیر مکاتب و غیر ماذون که توانای ندارد بر هیچ
چیزی از نفع و ضرر و آنکه روزی دادیم او را از نزدیک ما روزی نیکو پس این مرزوق
نفقه میکند از آن روزی پنهان و آشکاری یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند و از کسی
غیر سد آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار
پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان عاجز چگونه توانند
بود و ستایش مر خدایراست که متولی تمام نعمتهاست بلکه مشرکان نمیدانند و نعم او را
او اصناف مینمایند پس مثل دیگر بیان میکند وضرب الله مثلا رجلین احدهما
ابکم لا یقدر علی شیء وهو کل علی مولاه اینما یوجهه لا یأت بخیر هل یستوی
هو ومن یأمر بالعدل وهو علی صراط مستقیم و آورد خدای تعالی مثل دیگر از
دو مرد که یکی از ایشان گنگ است و بی بهره گنگ مادرزاد باشد یعنی لال که نگوید آیا
برابر باشد این ابکم با کسی که میفرماید براستی یعنی سخن گوی باشد یا کفایت تمام

و رشد کامل

و رشد کامل و فهم درست که امر میکند بعدل داد در نفس خود بر راه راست
است و سیرت درست و طریقه پسندیده که به مطلب که توجه نماید زود بمقصود
رسد پس چنانکه ابکم بحال مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را
نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و در بعضی تفاسیر آورده اند
که در شأن امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و مخالفان اوست که کسی متصف
بصفت قدرت و فصاحت و بلاغت و شجاعت و باقی از اوصاف حمیده باشد
و کسی که برخلاف این اوصاف بود چگونه برابر بود ولله غیب السموات والارض
وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب ان الله علی کل شیء قدیر و
مر خدایراست دانستن نهان آسمان و زمین و نیست کار قیامت یعنی قیام [illegible] یا
احیای موتی در سرعت و سهولت مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن آن از اعلای
حدقه باسفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای تعالی مر قیامت
را با زنده ساختن اموات را زود و آسانتر است از آنکه شما دیده بهم زنید بلکه آن
نزدیک تر است بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز از بعث و حشر تواناست والله اخر
جکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم
تشکرون و خدای تعالی بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما نمیدانستید هیچ چیز را
از جذب منافع بجود و دفع مکاره از خود و داد مر شما را گوش و چشمها و دلها یعنی
ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و بدلها مشارکات
و مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرر احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را
حاصل آید شاید که شکر گویید بدین نعمتها که بشما انعام فرموده الم یروا الی
الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان فی ذلک لآیات لقوم
یؤمنون آیا نمینگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی بسوی مرغان

تا به بینند ایشان را آرام شدگان برای پریدن در هوا میان آسمان و زمین
نگاه نمیدارد ایشان را در آن هوا مگر بار خدای تعالی و اگر نه ثقل جسد ایشان
مقتضی سقوطست و نه علاقه بفوق دارد و نه عماد در تحت که نگاه دارد اورا
بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران نشانهاست برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان
منتفع اند بر آنچه تفکر میکنند وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ
مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا
وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ وخدای تعالی بساخت برای
شما از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد آرامگاهی که بوقت اقامت
در آن ساکن توانید بود و ساخت مر شما را از پوست چهارپایان خانهای چون
قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما سبک می یابید آن را برداشتن و با خود بردن
وقت سفر و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام رختها از پوشیدنی و گستردنی و بر
خوردداری از خرید و فروخت که آن را بر قرار بود و از آن نفع توان گرفت
تا وقتی که زنده اند وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ
جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ
تُسْلِمُونَ وخدای تعالی پیدا کرد برای راحت شما از آنچه بیافرید از درخت و کوه و
بنا و ابر سایهها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید وخدای تعالی ساخت برای شما از
کوهها پوششها یعنی غارها و شکافها که در آن سکون می یابید و کرد برای شما پیراهنها یعنی
پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه که آن البته باز دارد شما را از گرما
و ذکر سرما نکرد اکتفا باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است و دیگر
ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن نگاه میدارد شما را از سلاح
در کارزار شما همچنانکه این نعمتها بر شما تمام میکرد اند نعمت و نیکوی خود را بر شما تا

که شما اسلام

که اسلام آرید فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس اگر برگردند و اعراض
کنند از اسلام پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام است آشکارا يَعْرِفُونَ
نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ومیشناسند مشرکان نعمت خدای را
که شمرده بر ایشان و معترف اند که اینها از وست پس انکار میکنند آن را بپرستش غیر منعم
بیشتر ایشان کافرند وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و بترسان ایشان را از روزی که برانگیزیم از هر امتی و از میان هر گروهی
گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران ایشانند پس دستوری ندهند آنان را که کافر شدند در
عذرخواهی یا رجوع بدنیا و نه ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود
سازید خدا را یعنی عملی کنید که خدای تعالی از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف
نیست وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و چون به
بینند روز قیامت آنانکه شرک آوردند عذاب دوزخ را در آرند ایشان را بدوزخ و فریاد
بر آرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند پس سبک کرده نشود از ایشان عذاب و نه ایشان را
مهلت داده شوند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا
الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ و چون ببینند
آنانکه شرک آوردند اینان را که خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدا میگفتند گویند
گویند مشرکان ای پروردگار ما این گروهند شرکاء آنانکه بودیم ما که ایشان را میپرستیدیم
بدون تو و فرمان ایشان میشنیدیم پس بیفکنند بتان بسوی ایشان سخن یعنی خدای
تبارک و تعالی بتان را گویا کرداند تا از وی ایشان جواب گویند و گویند بدرستی که شما
دروغگویانید هرگز ما شما را نفرمودیم پرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای
خود را پرستش میکردید وَأَلْقَوْا إِلَى اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
و بیفکنند خدای تعالی در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح در آیند معترف شوند

بگناه کردن بهشت حکم خدای را باسلام از هیچکدام سود ندارد چون کار از دست
رفته و یا چه سود و کم کرده از ایشان آنچه بودند که دروغ بر خدا بستند
از شفاعت بتان الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا
فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ آنانکه نگرویدند بخدای تعالی و بخلافت
و امامت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه بعد از پیغمبر بیفزاییم ایشان را
عذابی بر عذابی بسبب آنکه بودند که منع مردم از ایمان و تصدیق امیر المؤمنین بتباهی
میکردند وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا
عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ
لِلْمُسْلِمِينَ و یاد کن ای محمد روزی را که بر انگیزانیم در میان هر گروهی گواهی بر گفتار و
کردار ایشان از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری هم از ایشان مبعوث بوده بدیشان و بیاوریم
ترا گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا در تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی
و فرو فرستادیم بر تو قرآن را بیان روشن برای همه چیز از امور دین مفصل و اجمال
چه بیان آنچه محتاج الیه امت از شرعیات در احکام منصوص ظاهر است در آنچه ثابت
شود بسنت نبوی و الفاظ امامی و اجماع و آنچه در حکم منصوصیت مرجع آن نیز قرآنست
چنانچه هشام بن سالم روایت کند از امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمود
القا میکنیم بر شما اصول را و شما فروع را از آن استنباط میکنید و لهذا بسیاری از آیات
قرآن هست که احکام کثیر از فروع بر آن مترتب است چون ماخذ قرآن شد او بیان
همه چیزها باشد و راه نمود خلق و بخشایش بر همه اگر بگرویدند و مژدگانی بهشت
مر اهل انقیاد را إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ
عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ بدرستی که خدای تعالی
میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان

تعطیل

تعطیل و تشریک و قایل شدن باختیار که متوسط است میان جبر و تفویض و خواه
در عمل چون تعبد باداء فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب و امر میکند
بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاجند و باز میدارد
از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوات چون زنا و لواطه و از فعلی که
انکار کنند بر مباشر آن و آن اجرای قوت غضبی است در غیر موقع چون قتل نفس
و غصب اموال پند میدهد خدای تعالی شما را بامر و نهی تا شاید که پند گیرید این آیت
جامع افعال حسنه و قبیحه در امر است و نهی شاید که وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ
وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
مَا تَفْعَلُونَ و وفا کنید به پیمان خدای تعالی چون عهد بسته اید مراد عهد الست است یا
عهودی که میان مردم معهود میباشد یا بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله علی
بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبدالله علیه السلم که این آیت در ولایت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد وقتی که آنحضرت بفرموده حق جل و علا
در غدیر خم امامت و خلافت و ولایت را تفویض امیر المؤمنین علیه السلم فرمود بر
وجهی که سمت ذکر یافت و فرمود که این جانب حق تعالی است و همه این را از آنحضرت قبول
و بر آن عهد و پیمان بستند آنست که حضرت حق تعالی میفرماید که وفا کنید بعهد و مشکنید
سوگندها را یعنی پیمانها را و حال آنکه ساخته اید حضرت حق را بر پیمانهای خود گواه بدرستی
که خدای تعالی میداند آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ
غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ
هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ و مباشید مانند آن زنی که شکافت و باز گشاد ریسمان رشته خود را پس
از قوت یعنی استحکام آن و گردانید آنرا رشتهای تاب بازداده یعنی رشتها را بعد از

انکه تاب داده بود یعنی محکم و قوی ساخته باشد پاره پاره و ضایع کرده باشند
آن آورده اند که در عرب زنی بود ریطه نام که ملقب بود بحمقا یا بجرقا و او را
کنیزکان بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود میرشت و کنیزکان
را رشتن میفرمود بعد از نصف النهار میگفت تا از دستها و رشته تابها شکستن نهاده اند
تا خراب و ضایع میشد پیوسته عادت او این بود حق تعالی تشبیه میفرماید
عهدها را بپاره کردن رسن چنانچه آن حمقا رسن تاب داده خود را ضایع میکند هم
عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند والا مثل آن زن عمل او
ضایع باشد و حق تعالی باو برحمت باز نگردد میگیرید عهد و سوکند خود را دخل
و غرور و مکر در میان شما بسبب آنکه باشد گروهی حیفی که از ایشان زیادتر از گروه دیگر
در عدد مال از مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان وافر
تر دید میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید جز این نیست که خدای تعالی می آزماید
شما را که کدام چنگ اعتصام در حبل وفا میزنید و بعهد خدای تعالی و بیعت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که در غدیر خم فرمود وفا میکنید و هر آینه پیدا کند برای شما روز
رستخیز آنچه هستید که در آن اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَ
جَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ و اگر خواستی خدای تعالی بطریق ایجاد و هر آینه کردانیدی شما را یک گروه
متفق بر اسلام ولیکن فرو میکذارد در ضلالت هر کرا میخواهد بسبب عصیان و راه
مینماید بتوفیق هر کرا که میخواهد داده مینماید بهشت و مانه و هر آینه سوال کرده خواهید
شد در محشر از آنچه بودید که عمل میکردید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ
بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و فرا مگیرید سوکندان خود را عنه و مکر میان یکدیگر که بلغزد قدم از شارع اسلام

پس از استواری

پس از استواری آن و بچشید اندوه و رنج در دنیا بسبب آنچه باز ایستید از راه خدای تعالی
یعنی از وفا بعهد و مر شما راست در آخرت عذاب بزرگ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا
قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ مخرید یعنی بدل مکنید
عهد خدای تعالی و بیعت پیغمبر او را ببهای اندک یعنی بچیزی از حطام محقر که قریش
شما را وعده میدهند بدرستی که آنچه نزدیک خدای تعالی است برای وفاداران از نعیم
دنیا و ثواب آخرت آن بهتر است مر شما را از آنچه منظور داشته اید از جاه دنیا و استیلای
بموقع اگر هستید که بدانید مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا
أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه نزدیک شماست از اغراض و اعراض دنیویه سپری
شود و منقضی گردد و آنچه نزدیک خدای تعالی است از خزاین رحمت همیشه است و بی
انقراض و هر آینه جزا دهیم آنانکه صبر کردند بر فقر و فاقه و آزار معاندان چنانچه امیر
المؤمنین علی صلوات الله علیه اختیار فرمود پس حق جل و علا که مزد ایشان نعیم بهشت
است یا ثواب مضاعف به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص عمل مینمودند و بر تعیین
مقابله معلوم است که پاداش عهد شکنان چه خواهد بود که اختیار کردند دنیا را بر
آخرت مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ
أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر که بکند کردار شایسته از مرد و زن و او مومن
باشد عملی که با ایمان بود را استحقاق ثواب نباشد پس هر آینه زندگانی دهیمش در دنیا
زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاک بود و دهیم
ایشانرا مزد نیکوترین کاری که کرده اند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را پس پناه بجوی بخدای تعالی از دیو
رانده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بدرستی که نیست ابلیس را تسلط و غلبه بر آنانکه گرویده اند

در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ابلیس زایل عقول آنند که را از مؤمنان
صادق ولایت و امامت امیر المؤمنین و ائمه معصومین را صلوات الله علیهم
و ایشان بحق پناه میگیرند به پروردگار خود در دفع وساوس او و توکل
مینمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ جز این
نیست که تسلط او بر آنانست که او را دوست میدارند و سخن او را قبول میکنند و آنانکه
بسبب شیطان شرک آورند کافر شدند بخدای تعالی وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و چون بدل کنیم آیه
ناسخ را بجای آیه منسوخ و خدای تعالی داناتر است بآنچه فرو میفرستد از ناسخ
بجهت حکمت و مصلحت گویند کافران جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای تعالی
از خود سخن میگویی نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان غافل اند از حکمت نسخ و
اثبات احکام را قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا
وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ بگو ایشانرا که فرود آورده او را یعنی قرآن را روح پاکیزه
که جبرئیل است از پروردگار تو براستی تا ثبات دهد آنها را که ایمان آورده اند
و اعتقاد ایشانرا نسخ نسازد با آنکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ را بشنوند
و رعایت صلاح حکمت او را تدبیر نمایند دل ایشان مطمئن شود و دیگر نزول قرآن
برای هدایت و بشارت مر اهل انقیاد را نیز هست در خبر است که غلام رومی بود
مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی گویند دو غلام بودند جبر و یسار و اهل کتاب بودند
و پیوسته تورات و انجیل میخواندندی چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بر ایشان بگذشتی استماع قرآن ایشان فرمودی قریش گفتند که محمد صلی الله علیه و آله
ازین غلامان کلامی میاموزد و بما میگوید آیه آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا
يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ و هر

آیند ما میدانیم

آیند ما میدانیم آنرا که میگویند ایشان جز این نیست که او را می آموزانند جبر و یسار و غیر او
را زبان آنکه تعلیم را با او میکردند یعنی گمان میبرند که معلم اوست عجمی است و فصاحت
ندارد و این قرآن زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت
بر انشاء عربیات از اتیان آن عاجزند پس دعوی آنکه می آموزانند او را عجمی شکسته زبان
مر آنحضرت را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی آنانکه نگروند بآیتهای کتاب
خدای تعالی و تصدیق نمیکنند که من عند الله است راه نمی نماید خدای تعالی ایشانرا بنجات
یا جنات و مر ایشانراست عذابی درد ناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ جز این نیست که بر می بافند دروغ
را آنانکه نمیگروند بآیات خدای تعالی یعنی قرآن و میگویند بر بافته محمد است و آن گروه
مفتریان ایشانند دروغ گویان و حقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست مَن كَفَرَ بِاللَّهِ
مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ
صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ هرکه کافر شود بخدای تعالی پس
از ایمان خویش و مرتد گردد مگر کسی اکراه کرده شود و دل او آرامیده باشد بایمان
و عقیده او متغیر نگردد چون عمار و لیکن هر کس بگشاید بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خوش
بر آیند و بدان اعتقاد کنند پس بر ایشانست خشمی از خدای تعالی و مر ایشانراست عذابی بزرگ
بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ
وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ آن عذاب بزرگ مر ایشانراست بسبب آنست
که ایشان دوست داشتند و اختیار کردند زندگانی دنیا را بر نعیم آخرت و دیگر بجهت آنست
که خدای تعالی نمیخواهد که راه نماید ناگرویدگانرا یعنی مرتدانرا ببهشت

اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئک
هم الغافلون آن گروه آنانند که مهر خذلان نهاد خدای تعالی بسبب عصیان بر
دلهای ایشان تا قول حق را در نیافتند و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند
و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق تعالی نبینند و آن گروه ایشانند غافلان
و بیخبران لا جرم انهم فی الآخرة هم الخاسرون حقا که در آن هیچ شک نیست
که ایشان در آن سرای دیگر ایشانند زیان زدگان ثم ان ربک للذین ها
جروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربک من بعدها لغفور
رحیم پس بدرستی که پروردگار مر آنان را که هجرت کردند بسوی مدینه از پس عذاب
کشیده بودند از کفار پس جهاد کردند و شکیبایی نمودند بر جهاد بدرستی که پروردگار
تو از پس هجرت و جهاد و صبر هر آینه آمرزنده است و عفو کننده و در گذرنده از سر گناهان
گذشته ایشان مهربانست ایشان را توفیق طاعت دهد در زمان آینده یوم تاتی کل نفس
تجادل عن نفسها وتوفی کل نفس ما عملت وهم لا یظلمون یاد کن آن روزی
را که هر نفسی یعنی هر انسانی جدال کند از نفس خود یعنی ملامت کند نفس خود را که چرا
عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کسی سعی کند
و مجادله نماید در خلاص نفس خود و تمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه کرده
است و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وضرب الله مثلا قریة کانت
آمنة مطمئنة یأتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله
فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون بیان کرد خدای تعالی
مثل دیهی را که بود ایمن از نزول قیاصره و قصد جبابره آرامیده و اهل آن آسوده
می آید بدان دیه روزی اهل ده یعنی اقوات ایشان فراخ و بسیاری از هر جای یعنی
از اطراف و جوانب ایشان پس کافر شدند یعنی اهل آن ده و ندیدند نعمتهای خدای تعالی

و شکر نگزاردند

و شکر نگزاردند پس بچشانید خدای تعالی اهل آنرا پوشش گرسنگی و ترس و آنچه بودند
که می کردند از عملهای استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس برای
چنانکه کسی را فرا گیرد و بپوشد یعنی حق تعالی چنان کرد که دریافتند اثر جوع و خوف آنکه بر ایشان
مشتمل بود ابن عباس فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت
و در رفاهیت میگذرانیدند همین که بعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله واقع
شده کافر شدند خدای تعالی بدل کردانید فراخی ایشانرا بقحط و خشک سالی و دیگر ایمنی
ایشانرا بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از
هیبت اهل اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند ولقد
جاءهم رسول منهم فکذبوه فاخذهم العذاب وهم ظالمون و بدرستی که آمد
بدیشان پیغمبری از ایشان یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس او را تکذیب
کردند پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر
نفس خود شرک و تکذیب آورده اند که قریش کسی را بحضرت رسول فرستادند که
اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه کودکان و زنان چیست که از قحط نزدیک بهلاک
رسیده آن حضرت دستوری داده تا چیزی از طعام بمکه بردند این آیه آمد که فکلوا مما
رزقکم الله حلالا طیبا واشکروا نعمت الله ان کنتم ایاه تعبدون پس بخورید
ای زنان و کودکان که از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را بر دست فرستادگان
پیغمبر بی شبهه و پاک و گویند خطاب با مؤمنانست ایشانرا امر می نماید که حلال خورید و
سپاس داری کنید نعمت خدا را اگر هستید که خدا را می پرستید فرمایا انما حرم
علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به فمن اضطر غیر باغ
ولا عاد فان الله غفور رحیم جز این نیست که حرام کرد خدای تعالی بر شما
مردار را و خون روان و گوشت خوک و آنچه از و توان خورد و غیر آن و آنچه او را نام آورده

شود از برای غیر خدای تعالی بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند پس هر که
بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از این محرمات نه طلب لذت و نه خورنده بالای سیری
یا خروج کننده بر امام و نه قطاع طریق پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناه مضطر
را مهربانست در رخصت او وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَ
هَٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مگوئید بدان چیزی که وصف میکند زبا
نهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود میگوئید دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما گذرد
از دروغ میگوئید و آن دروغ کدامست آنکه گفتند این حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره
و سایبه باشد حلالست بر مردمان و این حرامست یعنی همانکه مذکور شد نا روا است بر زنان
ما میگوئید که این حلال و این حرامست تا افترا کنید بر خدای تعالی دروغ را و گوئید که
خدای تعالی ما را بدین فرموده است بدرستی آنانکه بر بندند بر خدای تعالی دروغ
رستگاری نیابند از عذاب خدای تعالی روز قیامت آنچه بدان افترا میکنند بر
خورداری اندکست زود منقطع گردد در دنیا و مر ایشانراست عذاب مؤلم یعنی
دایم باشد در آخرت هر که آنچه خدای تعالی حلال کرده حرام داند یا بعکس در حکم
داخل است وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ و بر آنانکه بدین
دین یهودیه در آمدند حرام کرده ایم آنچه خوانده ایم بتو پیش از نزول این سوره
یعنی در سوره انعام قوله تعالی وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ الآیه
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن و لیکن
بودند که بواسطه کثرت گناه بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم
إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ
مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدرستی که پروردگار تو مر آنانرا که گناه کردند بسبب

غفلت

غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور پس باز گشتند بخدای تعالی از پس آن عمل
بتوبه و باصلاح آوردند کار خود را بدرستی که پروردگار تو از پس توبه هر آینه آمرزنده است
مر آن گناه را بسبب توبه مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً
قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ بدرستی که ابراهیم بود امتی یعنی جامع کمالات سعادات بود که یافت نشدی
مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار چه او رئیس موحدین و قدوه محققین بوده که
بتنهایی با گروه مشرکین معارضه کرده گویند پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از
وی مؤمن نبود پس او تنها امتی بوده فرمانبردار مر خدای را و قائم بامر او میل از همه ادیان
باطله بدین حق و نبود از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود سپاس دارنده
مر نعمتهای خدای را و برگزید خدای تعالی مر او را بنبوت و دلالت نمود او را در دعوت بخدای
تعالی براهی راست که طریق توحید است وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ
لَمِنَ الصَّالِحِينَ و دادیم او را در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است با اولاد ابرار و محبت
در دلهای خلق که همه ادیان ملل او را دوست و بدو ثنا گویند یا عمر طویل و سعت و طاعت
یا آنکه سید المرسلین صلوات الله علیه از نسل پاکیزه اوست و بدرستی که ابراهیم در آخر
سرای از شایستگان است مر درجات عالیه را ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ پس وحی کردیم بتو آنکه پیروی کن در توحید ملت ابراهیم
علیه السلم را که مایل بود از همه کیشها بدانکه با متابع او باش در دعوت بحق یعنی چنانچه او با
رفق و مدارا با هر کس بقدر فهم او دعوت مینمود تو نیز چنان کن و نبود ابراهیم از جمله
شرک آرندگان تعریض کفار قریش است که میگفتند که ما بکیش پدر خود داریم آورده اند که
خدای تعالی امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بگوی که روز جمعه از اشتغال بمهمات بر طرف
شده پرستش حق تعالی نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بیاری

شرک بودند میان ایشان بر اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه اختیار میکنیم که حق تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بران رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدای آفریدن عالم کرده باری تعالی بشآمت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدید عظیم فرمود چنانچه میفرماید اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بر ضرر بر آنانکه اختلاف کردند در و تعظیم سبت آن بود که در و کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید نگیرند و جز پرستش حق تعالی ننمایند این تکلیف شاق بود بر ایشان و بدرستی که پروردگار تو هر آینه حکم خواهد کرد میان ایشان روز رستخیز در آن چیزی که بودند که از سرکشی و جهل در آن اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت

اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ بخوان ای محمد خلق را براه پروردگار خود بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را اثبات کند و شبه را زائل گرداند و به پند نیکو که خطاب مقنع و حکایات نافع است و جدال کن با ایشان براهی که آن نیکوتر است یعنی برفق و مدارا و خوشخوئی و ترتیب مقدمات ظاهره و بدرستی که پروردگار تو داناتر است بانکس است که گمراه شد از راه حق که اسلام است و اوست داناتر براه یافتگان و بر تو که مهدی بغیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در روز احد عم خود را مثله کرده دید بغایت محزون گشت فرمود که اگر خدای تعالی ظفر دهد بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را حق تعالی آیه فرستاد که وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ و اگر عقوبت کنید بمثل

آنکه عقوبت

آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان یکی مثله کرده اند شما در برابر یکی کنید نه هفتاد تن را و اگر صبر کنید و از عقوبت در گذرید هر آینه آن صبر بهتر است مر صابران را از انتقام آورده اند که آنحضرت صلعم بعد از نزول این آیه ترک عقوبت فرمود وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ و شکیبا شو آنچه روز احد بتو رسید و نیست شکیبائی تو مگر بتوفیق و عون خدای تعالی و اندوهناک مباش از اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو و مباش در تنگدلی از آنچه میسگالند از بدی بدرستی که خدای تعالی بنصرت و معونت با آنکسان است که پرهیز کرده اند از شرک و معصیت و با آنکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره نحل را حساب نفرماید خدای تعالی آنچه بوی انعام فرموده در دار دنیا و اگر بمیرد در آن روز یا در آن شب که آنرا تلاوت کرده مر او را باشد از اجر و ثواب مانند آنکه او وفات یافته باشد

سورة بنی اسرائیل مکیة مائة و احدی عشر آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ پاکی بی عیبی آنراست که ببرد کرامت بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه و آله شبی یعنی در بعض از شب از مسجد الحرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی چه مکه و حرم او همه مسجد اند بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس آن مسجدی که برکت دادیم گرد اگرد او را که ارض شام است هم برکت دینی که او را مهبط وحی و معبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم باشجار و انهار

وبسیاری میوه وفراخی معیشت وارزانی پس بدانجا محمد را بردیم تا بنمائیم
اورا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را
مشاهده نمود و انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین دیده و وقوف بر مقامات
ایشان حاصل نموده بر عجایب و غرایب آسمانها اعلام یافت علی بن ابراهیم رحمه
الله از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که در شب معراج در عالم بالا ملکی را دیدیم از ملائکه که نشسته است و جمیع
دنیا را در میان دو زانوی خود گرفته و بدست او لوحی است از نور که
در و نظر میکند و اصلا بیمین و شمال متوجه نمیشود از جبرئیل علیه السلام پرسیدم
که این چه ملکست فرمود که ملک الموت است که قبض ارواح بوی متعلق است گفتم
مرا بنزدیک وی بر چون نزدیک رفتم بروی سلام کردم جواب داد از جبرئیل
پرسید که این محمد است صلی الله علیه و آله که نبی رحمت است که حق تعالی بر
پیغمبری فرستاده است بر بندگان خود علیه تحیات و مرحبا گفت و گفت بشارت
باد ترا که من همه چیز می بینم در امت تو تا آنکه فی الحقیقه است آنحضرت فرمود
که الحمد لله المنان ذی النعم علی عباده و ذلک من فضل ربی و رحمه علی و دیگر
فرشته دیدیم که نیمه او از آتش بوده و نیمه او از برف نه برف آتش را میکشت
و نه آتش برف را میگداخت گفتم ستایش آن خدای را که الفت داده میان
آتش و برف الفت ده میان دلهای مؤمنان گفتم این چه فرشته است جبرئیل
گفت حق تعالی او را موکل کرده اینده در اکناف آسمان و در اطراف زمین
از آنروزی باز که مخلوق شده دعا و استغفار برای مؤمنان اهل زمین میکند
و دیگر عجایبها ملاحظه فرمود اکثر علما برانند که معراج در سال دوازدهم از
مبعث بوده در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول یا رمضان یا شوال و

اشهر شب

واشهر شب بیست و هفتم از رجب و رفتن آنحضرت به بیت المقدس بنص قرآن
ثابت شده و منکر آن کافراست و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث
صحیح مشهوره که قریب بحد تواتر ثابت گشته و تفصیل آنرا علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر ذکر فرموده نقل از ابی عبد الله صلوات الله علیه و هر که انکار آن کند
ضال و مبتدع باشد و معتقد اکثر اهل ایمان آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح
بوده یا هم در بیداری بوده تا آنکه در این قصه نقل جسد را مانع دانسته اند از
اخس ارباب بدعت اند و منکر قدرت با وجود آنکه سرعت فلک اعظم دانسته
باشند اند که در یک چشم زدن آفتاب چه مقدار حرکت میکند که نزدیک است
بحد احصی نتوان آورد القصه چون حق تعالی آنحضرت را بمعراج برد انتهای ملک
و ملکوت را دید و تصدیق مقر و تکذیب منکر ظاهر گردید بدرستی که خدای تعالی
شنواست سخنان کفار را در تکذیب بینا باحوال مؤمنان در تصدیق و بقول
سمیع و بصیر و معنی سمیع و بصیر است یعنی شنوا بینده محمد را صلی الله علیه و آله
کلام خود نموده او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی چیز را عاید با آنحضرت
دارند یعنی بدرستی که شنوا بود مر آنچیزی را که بدان خطابش کردند و بینا بود
مر آنچیزی را که بوی نمودند وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا
شَكُورًا و دادیم ما موسی را توریة و ساختیم کتاب یا موسی را راه نماینده بر
بنی اسرائیل که فرزندان یعقوبند و گفتیم مر ایشانرا آنکه فرا نگیرند بجز از من پروردگاری
که مهم خود را بوی گذارید ذریت آنکس را که برداشتیم او را در کشتی با نوح مراد
سام است که ابراهیم جد اسرائیل است از نسل او بود یعنی نعمت نجات از طوفان
که پدران شما را ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن گوئید بدرستی که نوح بود بنده

سپاس دارینده که در همه حالات از اکل و شرب و لبث و قیام و مشی و رکوب
خدا را شکر کنی وَقَضَیْنَا اِلَی بَنِی اِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْاَرْضِ
مَرَّتَیْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا واعلام دادیم بسوی بنی اسرائیل در توریه
و بیان کردیم بجدای که شما هر آینه افساد کنید و تباهی از شما بدید آید در
زمین شام دو بار افساد اول ایشان مخالفت احکام توریه بوده تا شنیدن
سخن آرمیا قتل شعیا که پیغمبر ایشان بود و افساد ثانی قتل ذکریا و یحیی و
قصد هلاک عیسی علیه السلام و حق سبحانه و تعالی ایشان را خبر داد که شما دو بار
افساد خواهید نمود از طاعت حق و تکبر خواهید نمود با آفریدگان من فَاِذَا
جَاءَ وَعْدُ اُولٰیهُمَا بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَنَا اُولِی بَاْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُوا
خِلَالَ الدِّیَارِ وَکَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا پس چون بیاید وعده عقاب فساد
اول از آن هر دو بر انگیزیم و مسلط کنیم بر شما بندگانی که ما را هستند در اضافه
خلق است نه اضافه مدح مراد بخت نصر است که عامل لهراسب بود بر بابل
و جنود او بقول اصح و گفته اند جالوت جزری بود پادشاه عمالقه پس صفت
آنها میگوید که خداوندان کارزار سخت و میاطی گفته که مهیب باشند آوازهای
ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون برق پس در آیند میان سرایهای شما
برای قتل و غارت و اسیر و هست این حکم وعده کرده شده یعنی لابد است
از آنکه شود ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَاَمْدَدْنَاکُمْ بِاَمْوَالٍ وَبَنِینَ
وَجَعَلْنَاکُمْ اَکْثَرَ نَفِیرًا پس باز گردانیم برای شما دولت را تا غلبه کنید بر
ایشان که شما را قتل و غارت کردند مقهور و مغلوب سازید ایشان را چون گشت
اسب بن لهراسب که ملک بهمن بن اسفندیار گذاشت که نبیره او بود که وارث
ملک شد که شفقت پیدا کرد بر بنی اسرائیل و تمام اسیران ایشان را باز پس داده

بشام وملک

بشام و ملک کردند ایشان را بر ایشان و ایشان مستولی شده اتباع بخت النصر را
مستاصل ساختند و داود علیه السلام را بر جالوت مسلط ساخت و او را بقتل آورد
حق تعالی ازان خبر داده که شما بعد از مغلوب شدن غالب خواهید شد باز
فرمود که مدد دهیم شما را با لها از هر نوع و بزیادتی پسران و سازیم شما را بیشتر
از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید
با خصمان مقاومت کردن اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ وَاِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا فَاِذَا
جَاءَ وَعْدُ الْاٰخِرَةِ لِیَسُوءُوا وُجُوهَکُمْ وَلِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ کَمَا دَخَلُوهُ اَوَّلَ
مَرَّةٍ وَلِیُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِیرًا اگر نیکوئی کنید بعد از این قتال و دولت نیکوئی
کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفس
شما را باشد و ذکر لام بجای علی از برای ازدواج است پس چون بیاید وعده عقاب نوبت
دیگر یعنی افساد دوم بین الافسادین دویست و دو سال بوده حق تعالی خبر داده که
چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بر انگیختیم گروهی را بشما ططوس رومی و قوم او را
بر انگیزیم تا آن فرستادن و بر انگیختن بد سازد آن قوم رویهای شما را یعنی آثار غم و
اندوه بر بشره شما پیدا کنند و تا در آیند به بیت المقدس چنانچه در آمدند در وی اول
بار یعنی همچنانچه نوبت اول قوم بخت النصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر
ططوس نیز در آیند و تا هلاک کنند و نیست کنند آنچه غالب شوند بر آن هلاک کردنی
درین قصه خلاف بسیار است و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و
اشهر آنست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد
سلیمان علیه السلام و او مرد ضعیف حال و اعرج بود و ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا
بستر متوجه آن صوب شدند اول سنحاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او پادشاه
آذربایجان برسید هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربت آغاز کردند

آتش قتال میان ایشان اشتغال یافت و دریای منازعت از صرصر مخاصمت بموج
در آمد عاقبت سطوت و هیبت الهی ظهور نموده با یکدیگر محاربت آغاز کردند
هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل در آمده دیگر
باره پادشاه روم و سلطان اندلس هریک با لشکر جرار در بیت المقدس جمع شدند
ایشان آغاز نزاع کردند بلشکر آرایی و نبرد آزمایی قیام نمودند و بنی اسرائیل دعا
آغاز نمودند غبار ادبار بر رویهٔ آن خاکساران پاشیده هزیمت را غنیمت دانسته
از یکدیگر گریزان شدند اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در آمد و چون غنیمت بی
بی لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف آوردند بحکم إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ
سر پنجه از گریبان عصیان بر آورده و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده
حکم توریة بر طرف نهادند هرچند ارمیا پیغمبر ایشان را پند داد و گفت از آنچه در
توریة مقرر شده این افساد او تلف میکنید و چون در عوض سخط الهی میادید
نشنیدند حق تعالی بخت النصر مجوسی را بر ایشان گماشت تا بیامد با ایشان حرب
کرده غالب شد و مسجد را خراب کرده توریة را بسوخت و هفتاد هزار از بنی اسرائیل
برده گرفت این عقوبت اول بود بعد از آنکه بخت النصر هلاک شده و جالوت
نیز غلبه داشت چنانچه مذکور شد کورش همدانی با هوشنگ فارسی که زنی از
بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافته هزار بنا و فعله با مال بسیار همراه
گرفت و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نموده تا بحال اول باز آمد دیگر
باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد
نهادند و باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر زده زکریا و یحیی را بقتل
آوردند و قصد هلاک عیسی کردند عقوبت دوم در رسید ططوس نصرانی
بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و اند و خونهای ایشان را غارت

نمودند

نمودند ایشان را حق تعالی در توریة بعد از وعدهٔ این دو عقوبت با ایشان گفته
بود عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا
شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است
آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی
باز گردیم ما نیز نوبت دیگر بعقوبت دیگر و گردانیم دوزخ را برای ناگروید
گانی زندانی که در آن بازداشته شوند و بر خروج قادر نباشند یا دوزخ
فرشی باشد مر ایشان را مثل حصیر و بنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند بتکذیب
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله معذب شدند بر قتل مانند بنی قریظه
و جلا مثل بنی نضیر و باقیان بجزیه و خواری معاقب گشتند در دنیا و در آخرت دوزخ
است إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا بدرستی که این قرآن راه مینماید براهی که آن راست
تراست و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی و مژده میدهد قرآن مر
گرویدگان را آنانکه میکنند عملهای شایسته بآنکه ایشان راست مزد بزرگ یعنی بهشت
وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و هم بشارت میدهد
مؤمنان را بآنکه آنانکه نمیگروند بسرای آخرت آماده کرده ایم برای ایشان عذابی
با الم یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارت است ثواب ایشان و عقاب اعدای
ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و دعا میکند
آدمی و خدای را میخواند در وقت غضب ببدی بر نفس و اهل و مال خود مثل خواندنش
او بنیکویی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای تعالی بدعا میخواست و هست
آدمی شتابکننده در دعا بی تامل وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ
وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ

وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و گردانیدیم شب و روز را دو علامت
که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره پس محو کردیم آیتی
را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب و ساختیم آیتی را که روز است
روشن که درو هر چیزی ببینند تا طلب کنند در روشنی او افزونی از معیشت از پر
وردگار خود و گفته اند بر این تقدیر چنانست که آیت روز آفتابست و آیت شب ماه
و محو آیت شب نقصان نور ماهست از بهر تا محاق و در لباب آورده از ابن
عباس که پیش از این آفتاب و ماه در نور برابر یکسان بودند و بدان سبب روز از شب
ممتاز نبود حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر خود بر روی ماه مالید و نور او محو گشت
و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیه بر این قول آنست که نور ماه را محو کردیم و
آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روز از پی اکتساب معاش خود بروید و تا بدانید
از اختلاف حرکات شمس و قمر شمار سالها که دوازده ماه اجتماع یکسال قمریست و از حمل
تا حمل دیگر یکسال شمسی و حساب آجال و مراسم اعمال و هر چیزی که بدان محتاجید از مهمات
دینی و دنیوی بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته بیان کردنی وَكُلَّ إِنسَانٍ
أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا و هر آدمی
را خواه مؤمن و خواه کافر الزام کرده ایم او را عمل او را یعنی آنچه از افعال اختیاری
لازم او ساخته ایم در گردن او یعنی بدان اطلاع داده ایم که از وی بظهور خواهد آمد
و در زاد المسیر از مجاهد نقل میکند که هر مولودی را کتابیست در گردن او در او نوشته
و در آنجا نوشته که شقی است یا سعید و بعضی بر آنند که بر اعراب پریدن مرغ از راست و
یا چپ تفأل میکردند یمین را میمنت و شمال را با شامت نسبت میدادند پس اینجا استعاره
کرده است طایر را با آنچه سبب خیر و یا شر بود و در عین المعانی آورده که طایر آن
کتابیست که روز قیامت بدان بدست بنده دهند و معنی فی عنقه آنست که همچنانکه آن

در گردن

در گردن اوست و بیرون آریم برای هر آدمی روز رستخیز نوشته که صحیفه عمل اوست ببیند
آن کتاب را بازگشاده در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او را
در پیچند و چون مبعوث شود بازگشاده بدست او دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى
بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان
خواننده خواهند بود و خطاب بهر یکی خواهد رسید که نامه خود را که خود املا کرده
بخوان بسبب نفس تو امروز بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده مستحق چه نوع
پاداشی مَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ
وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا هر که راه یابد براه راست
رود پس جز این نیست که راه می یابد برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را نجات
خواهد داد و بس و هر که گمراه شد پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او
او را هلاک خواهد کرد و بس و بر ندارد هیچ نفسی بردارنده گناه نفس دیگری و هر
نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری نیستیم ما عذاب کننده قومی تا وقتی که
بر انگیزیم و بفرستیم فرستاده بر ایشان تا ایشانرا براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم
کند وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ
فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا و چون خواهیم هلاک کنیم اهل شهری و دیهی را امر میکنیم متنعمان آن
موضع را بطاعت حق بر زبان پیغمبری که فرستادیم بسوی ایشان و دالست بر این ماقبل و ما
بعد او چه فسق خروج از طاعتست و تمرد در عصیان پس دلالت بر طاعت کند از طریق
مقابله محض آنکه ما امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری رسولی که
مبعوث بر ایشانست پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد ورزند پس مستوجب
عقوبت شوند پس از بنیاد بر کنیم ایشانرا بنیاد بر کندنی و خراب سازیم منازل ایشانرا
خراب کردنی که دیگر آبادان نگردد وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِن بَعْدِ نُوحٍ و

كفى بربك بذنوب عباده خبيرا بصيرا و چه بسيار هلاک کرديم از اهل قرنها
از پس فوت نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال ايشان و قرنی صد و بيست سال
است يا هشتاد يا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد و بس است پروردگار
تو بگناه بندگان خود دانا که ذنوب پنهان ايشان را داند بينا که خطيات
آشکارای ایشان را بیند من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید
ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا هر که باشد از روی همت خواست
خواهد این جهان شتابنده یعنی لذت و نعمت ناپاینده او را بشتابانیم برای او
در دنیا یعنی زود آماده کنیم آنچه ما میخواهیم از نعمتها از برای آنکس که ما خواهیم
از طالبان دنیا پس پیدا کنیم برای او دوزخ را در آخرت درآید بدوزخ نکو
هیده یا رانده شده از رحمت خدای تعالی ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها
وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت را
و بشتابد برای او یعنی سعی کند بر اعمال نیکو در طلب بهشت آنچه حق سعی باشد و حال
آنکه او مؤمن بود با ایمان خالی از شایبه شرک و مخالفت اهل بیت رسول صلوات
الله علیهم پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت با حق سعی و ایمان
هست شتافتن ایشان مقبول و پسندیده است نزدیک خدای تعالی کلا نمد هؤلاء
وهؤلاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا هر یک را از این دو گروه که
طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند امداد کنیم و عطا دهیم آنگروه را یعنی کفار
و آنگروه را یعنی هست یعنی هیچکدام را محروم نکرده ایم بلکه عطا دهیم و مدد کنیم از
عطای خداوند تو و نیست از عطای پروردگار تو منع کرده و باز داشته از مؤ
من و کافر مؤمن را در هر دو سرای و کافر را و معاندان را همین در دنیا انظر
کیف فضلنا بعضهم علی بعض وللآخرة اکبر درجات واکبر تفضیلا بنگرید

بدیده

بدیده اعتبار که از روی حکمت چگونه افزونی داده ایم بعضی آدمیان را بر بعضی
دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است در آن و جمعی را نه یا تفضیل
داده ایم بعضی را که طالب آخرت شد بتوفیق بر بعضی که جوینده دنیا اند و هر آینه
آن سرای بزرگتر از روی درجات و بزرگتر از روی تفضیل یعنی تفاوت در
آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت به درجات است و از درجه تا درجه برتر از
ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ به درکات است لا تجعل مع الله
الها آخر فتقعد مذموما مخذولا فرا مگیر ای آدمی با خدای تعالی خدای دیگر
که بنشینی در دوزخ جاویدان نکوهیده یعنی موصوف به بدیها فرو گذاشته
یعنی محروم از همه نیکویها وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا
اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما و
قل لهما قولا کریما و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفات بآنکه مپرستید مگر
او را که خداوند یگانه است و دیگر بآنکه نیکویی کنید با پدر و مادر نیکویی کردنی
عبادت خود را باحسان والدین مقرون ساخته زیرا که ایشان سبب قریب اند در و
جود و تربیت اولاد را اگر برسند نزدیک تو بزرگسالی و کبر سن یکی از ایشان
یا هر دوی ایشان یعنی بزیند تا پیر شوند و محتاج خدمت تو شوند پس مگوی مر ایشان را
اف و این کلمه زجر است که چون کسی از چیزی بتنگ آید یا بدبو گران گردد یا بناپاکی
آلوده شود بانگ بر ایشان زند بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز
مده حق تعالی فرمود که این کلمه مر ایشان را مگوئید یعنی از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشان را
گران مشمر و بگو مر ایشان را جواب نیکو و سخن خوب از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را
بنام مخوان و گفته اند چنان با ایشان سخن گوی که بنده گنه کار عاجز با خواجه خشمناک درشت
خوی گوید واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی

صَغِيرًا و فرا گیرید برای ایشان بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان به بزرگی و تکبر
سخن مگوی بلکه ملاطفت و تلطف پیش از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز
محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان امروز محتاج تو در خدمت و بگوی ای پروردگار
من ببخشای تو بر ایشان چنانکه پروردند مرا در حالتی که من خرد بودم و حقیقت دعای
رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مؤمن اند ایشان را ببهشت رسان و اگر کا
فرند راهنمای ایشان را باسلام و ایمان و خشنودی حضرت الهی برضای والدین باز
بسته است رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا
پروردگار شما داناتر است بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق
ایشان اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان با مادر و پدر پس بدرستی
که خدای تعالی هست مر توبه کاران را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او
آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا
و بده خداوند خویشی را آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او و مراد بذی
القربی اقارب حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و حق ایشان اعطای خمس
است بدیشان از آنچه حق تعالی مقرر فرموده و بده درویش و رهگذری را از بنی
هاشم حق ایشان را از خمس و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه
نشاید پراکنده ساختنی إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ
لِرَبِّهِ كَفُورًا بدرستی که اسراف کنندگان هستند برادران دیوان یعنی امثال
ایشان در شرارت گویند که کفار اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و جهت
بکجهات شتران صعقد میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند در تضییع اموال
امثال دیوانند و هست دیو مر پروردگار خود را منکر یعنی جاحد نعمت او پس
بایدکه کسی فرمان او را نبرد در خبر است که بلال و صهیب و خباب از فقرای صحابه

در بعضی

در بعضی اوقات از حضرت رسول صلی الله علیه و آله چیزی طلبیدندی که حاضر
نبودی آنحضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی و انتظار بردی
که از جایی برسد که بدهد آیه آمد وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ
تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه برای انتظار
روزیی که از نزد پروردگار خود امید میداری آنرا پس بگو ایشان را سخن نرم و نیکو
یا دعا کن برای درویشان باسانی کشیدن بار فقر یا وعده ده ایشان را آورده اند
که بعد از نزول این آیه چون از آنحضرت چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی
اغنانکم الله و یرزقنا الله و ایاکم در اسباب نزول آورده که مسلمه با یهودیه گرو
بستد و مضمون رهن آنکه رسول صلی الله علیه و آله از موسی کلیم سخی تر است بجهت آزما
یش دختر خود را پیش رسول صلی الله علیه و آله فرستاد دختر آمد گفت یا رسول الله
مادر من از شما پیراهنی طلبیده حضرت فرمود زمانی صبر کن تا برسد ساعتی دیگر
باز آی دختر بعد از زمانی باز آمد و گفت مادر من پیراهنی میطلبد که در تن شماست
آنحضرت بحجره در آمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه بنشست بلال قامت
کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نیامد آیه نازل
شد وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا
مَحْسُورًا و مساز دست خود را بربسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا باشی بر بستن
دست کنایت از امساک و مگشای دست خود را همه گشادن بسط بعبارت از
عطا و کل البسط اشارت باسراف یعنی اسراف مکن که بنشینی ملامت کرده شده
درمانده و محتاج حق تعالی بر اعتدال صفت سخا میفرماید و از طرفین او که تقتیر و تبذیر
است منع میکند إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ
خَبِيرًا بَصِيرًا بدرستی که پروردگار تو گشاده میکرداند روزی را برای هر که خواهد

وتنگ میسازد بهر که اراده او اقتضا میکند و این بسط و قبض از محض حکمت
اوست وکسی را اعتراض نرسد بدرستی که او هست بمصالح بندگان خود دانا و
بینا ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان
خطأ کبیرا و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی ما روزی میدهیم
ایشانرا و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید که هر کس که او جان دهد نان دهد
بدرستی که کشتن ایشان هست گناه بزرگ چه مشتملست بر قطع تناسل ولا تقربوا الزنی
انه کان فاحشة وساء سبیلا و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید که
زنا هست عمل زشت و بد راهیست که راه معاندان و کفرانست ولا تقتلوا النفس
التی حرم الله الا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا مکشید آن نفسی را که حرام کرده است
خدای تعالی قتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشانرا نباید کشت
مگر بحکم راستی که آن یکی از سه چیز است یا زنا بعد از احصان یا کفر بعد از ایمان
یا قتل مؤمن از روی عمد و ظلم و هر که کشته شود در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی
مستوجب قتل نبوده بدرستی که ما دادیم مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست
که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند یا عفو کند پس باید که قاتل نکشد کسی را که جانی
نیست قتل اگر ضمیر فلا یسرف راجع بقاتل باشد چه عاقل نمیکند کاری که هلاک او در او
باشد یا ولی اسراف نکند در کشتن اگر ضمیر عاید باو باشد و آنکه غیر قاتل را بکشد
بجای یکی یا مرد را بدل زن بکشد یا در دیت چه دیت زن نصف دیت مرد است آورده
اند که مرد جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله
قاتل کردی حق تعالی از اینها نهی فرمود که میباید ولی بغیر حق نکشد بدرستی که ولی مقتول
هست یاری داده شده در قصاص بمعونت شرع و گویند ضمیر راجع بمقتولست

یعنی حق سبحانه

یعنی حق سبحانه و تعالی نصرت داده او را بقصاص و در آخرت بثواب عظیم ولا تقربوا
مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده واوفوا بالعهد ان العهد کان
مسئولا و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بآن طریق شرعا و عرفا
که آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند و نفع وی بوسیله معاش
نشنید و اینمعنی را التزام نمایید تا برسد یتیم بنهایت قوت یعنی ببلوغ و رشد برسد
و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای تعالی با شما از تکالیف شرعیه یا بپیمانی که با یکدیگر
می بندید بدرستی که صاحب شما از هست سوال کرده شده یعنی او را نقض آن و وفا بدان
خواهند پرسید واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و
احسن تأویلا و تمام بپیمایید کیل را چون بپیمایید برای دیگری و بسنجید بترازوی راست
یا بقپان این تمام پیمودن و راست سنجیدن بهتر است شما را از خیانت و نیکوتر است جهت
عاقبت ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل
اولئک کان عنه مسئولا و از پی مرو آن چیزی که نیست ترا با آن چیز دانائی یعنی تقلید
و گمان از پی چیزی مرو تا ندانی مگوی که دانستم تا ندیدی مگوی که دیدم تا نشنوی مگوی که
شنیدم محمد بن حنیفه در معنی آیه فرموده که گواهی بده مگر بدانچه که گوش و چشم و
دل هر یک از اینها باشند از نفس خود پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید
که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از شخص سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و از
چشم که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی ولا تمش فی
الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا و مرو در زمین
رفتن خداوند تکبر یعنی مخرام چنانچه متکبران خرامند بدرستی که تو نتوانی شکافت
زمین را بپای در وی کشیدن و نرسی بکوهها از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین
را نتواند درید و با کوه همسری نتواند نمود او را تکبر و تعظیم چرا باید کرد کل ذلک

كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا همه اینها که شنوده شد یعنی از اوامر و نواهی که
از آیه لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ تا اینجا که مذکور گشت با آن یازده امر چهارده
نهی است ابن عباس فرموده که اینها در الواح موسی مکتوب بوده و هست آنچه بدی
او یعنی آنچه منهی عنه است از آن نزدیک پروردگار تو مکروه و هست ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ
إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْ
حُورًا آنچه مذکور شد از احکام از آنچیزیست که وحی کرد بسوی تو آفریدگار تو
از علم که شناختن حقست لذاته و دانستن خیر تا عمل بوی کنی و فرا مگیر با خدای تعالی
خدای دیگر تکریر این حکم تنبیه است برای آنکه توحید اصل همه احکام است و لهذا در
مفتتح و مختتم این امور نهی فرموده از شرک در اول نتیجه که در دنیا بر آن مرتب باشد ذکر
کرد فتقعد مذموما مخذولا و در آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد در عقبی
ایراد نمود که اگر شرک آری و عناد ورزی پس انداخته شوی در دوزخ در حالتی
که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند در حالتی که رانده
باشی و دور مانده از رحمت خدای تعالی أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا آیا برگزید شما را پروردگار شما بپسر
و فرا گرفت برای خود دختران از ملائکه این خلاف آنست که عادت شما جاری شده
بدان که از دختران ننگ میدارید و به پسران مینازید بدرستی که شما میگوئید سخن
بزرگ که اضافت ولد میکنید بحق سبحانه و تعالی وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّ
كَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم براعت خود را
از دلائل در چند جای از قرآن تا در یابند و پند بپذیرند و نمی افزاید ایشان را تکرار
این سخن مگر رمیدن و دور شدن از حق تعالی قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ
إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا

بگوی ای محمد

بگوی ای محمد صلی الله علیه و آله اگر بودندی با خدای تعالی خدایان دیگر چنانکه
کافران میگویند آنگاه آن خدایان راه طلب کردندی بسوی خداوند عرش یا مالک ملک
راهی که بدفع آن مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق تعالی اینها بعیب و نکوهش
ایشان فرستد اگر ایشان خدای یا شریک خدای بودندی بایستی که راه منازعت جستندی
و عیب و عجز را از خود نفی کردندی پاکست خدای تعالی و برتر است از آنچه ایشان میگویند
برتری و بزرگی نقل میکنند که یکی از اولاد خباب بن الارت گفته که در دست حضرت رسول
صلی الله علیه و آله چوبی دیدم که تسبیح گفت خدای را چنانچه همه قوم شنودند و از روی
تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چون تسبیح میگوید آیه آمد که تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ
السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ
تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا بتسبیح میگویند خدای را هفت آسمان و زمین و
هر که در ایشانست از ملائکه و جن و انس و نیست هیچ چیز از مخلوقات مگر که تسبیح میگوید
خدای را تسبیح متلبس بحمد او یعنی تنزیه میکنند او را از سمات نقصان و ستایش
مینمایند بصفات کمال پس همه اشیا مسبح و حامد باشند و لیکن شما ای مشرکان در نمی
یابید تسبیح ایشان را چه شما را نظر صحیح و عقل صافی نیست که فهم تسبیح ایشان توان
کرد بدرستی که هست خدای تعالی بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما آمرزنده
مر آنان را که بسخن خدای تعالی ایمان آورد وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ
بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا و چون قرآن خوانی میسازیم و
میاریم میان تو و میان آنانکه نمیگروند بدان سرای پرده پوشیده از چشم تا ترا
نبینند و آزار بتو نرسانند و از نظر بعضی دیگر از کفار چنین وقوع یافته بوده
یعنی بوقت تلاوت قرآن ترا از نظر کافران میپوشیم وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً
أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا و می افکنیم بر دلهای ایشان پوششها تا در نیابند

قرآن را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن و می‌نهیم در گوشهای ایشان
گرانی تا استماع قرآن نکنند وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ
أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا و چون یاد کنی پروردگار خود را در قرآن یگانه و یکتا باز گردند
کافران با خدای خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ
وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ما داناتریم
بآنچه ایشان میشنوند قرآن را بسبب آن چیز و برای آن سخریه و مراد آنست که قرآن را
برای استهزا و طعن در آن میشنوند وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو و وقتی که ایشان
راز گویند کاشتند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است یاد کن ای محمد چون
گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را شما متابعت نمیکنید و از پی نمیروید مگر مردی سحر
کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور یعنی ساحر است
انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا بنگر که چگونه
زدند برای تو مثلها و تراعیش و توصیف کردند مجنون و ساحر و کاهن و شاعر
پس گمراه شدند ایشان از طریق حق پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب
یا راه نیابند بطعنه تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار خویش گم شده اند و حیران
مانده و در وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از
کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است وَقَالُوا
أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا و گفتند کافران که
منکر بعث اند آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان استخوانها و خاکی
خورد ریزه شده آیا برانگیخته شدگان شویم آفرینش نو و تازه استبعاد کردند که
خاک خشک مخلوق تر و تازه چون شود قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا
يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ

إليك

إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا بگو امر تمثیل است
یعنی اگر فی المثل گردید بتن خود سنگ یا آهن یا آفریده از آفریدها که بزرگ و وقعی
دارد در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هر چه از قبول حیات بعید است البته حق تعالی
شما را بیرون زنده کرداند پس زود باشد که گویند که کیست که باز آرد ما را یعنی زنده
سازد پس از مرگ بگو آنکس که بیافرید شما را اول بار که خاک بود پس آنکه خاک را تواند
جان دادن در بدایت هم خاک را زنده تواند ساخت در نهایت پس زود باشد
که حرکت دهند بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود میجنباند
ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود را بجنبانند و گویند کی خواهد بود این حشر
و نشر بگو شاید که باشد نزدیک هر چه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث
شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا
قَلِيلًا در روزی که بخواند خدای تعالی شما را برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیره
بجهت قیام از قبور پس شما اجابت کنید خدا را یا اسرافیل را در حالتی که قایل باشید
بستایش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور بر آمده خاک از سرها افشانند و
گویند سبحانك اللهم وبحمدك و بعضی حمد را بمعنی امر داشته اند چنانچه در آیت
فسبح بحمد ربك ای صل بامره پس معنی آیت چنین بود که خدای تعالی شما را بخواند
بامر او اجابت کنید او را و گمان برید از هول قیامت که در قبر خود درنگ نکردید مگر
اندکی یا چون آخرت را ببینید درنگ خود را در دنیا اندک شمرید بنسبت با آن
پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب درنگ عقبی اندک شمرد
و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب و ندامت
در نماند وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ
الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا و بگو مر بندگان مرا یعنی مؤمنان را که آن

کلمه را اگر آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا
کنند که یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی از صحابه را دشنام داد و او نیز
خواست که در مقابله شتم کند حق تعالی این آیت فرستاد و بعفو فرمود بدرستی
که دیو درشتی می افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی موجب ستیزه و عناد
گردد و آن بصورت بازدیاد هوا و فساد کشد بدرستی که شیطان هست مر آدمی
را دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید و جز بهلاک او نکوشد رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ
إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا پروردگار
شما داناتر است بحال شما بقولی مخاطب مؤمنانند ایشان را مگویید اگر خواهد
خدای تعالی بخشد بر شما و از جور کافران برهاند یا اگر خواهد عذاب کند شما را
بتسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید بخذلان
چه آن مؤدی بعذابست و بقولی خطاب با کافرانست میفرماید که اگر خواهد بخشد
بر شما و عذاب دنیا را در تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت
متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است و نفرستادیم ترا ای
محمد بر کافران نگاهبانی که ایشان را از کفر نگهداری بلکه فرستادیم تا بشارت دهی بهشت
و بیم کنی از دوزخ و اگر خطاب با مؤمنانست معنی آیه این باشد نفرستادیم ترا بر
مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا پروردگار تو
داناتر است بانکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان را داند و مصالح ایشان را
فرو نگذارد آورده اند که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد
هنوز گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و
زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم و بدرستی که افزونی دادیم بعضی پیغمبران را

بر بعضی

بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری
اتباع و دادیم داود را کتاب زبور پس شرف آن بکتاب است نه بسلطنت
قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا
تَحْوِيلًا بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنرا که گمان بردید که ایشان خدایانند
بجز خدای تعالی تا این بلا از شما بگردانند پس ایشان نمی توانند برداشتن سختی
یعنی قحط از شما نتوانند تغییر دادن آنرا یا بردن از قبیله شما بقبیله دیگر آورده
اند که بنو ملیح ملائکه را و بنو خزاعه جن را میپرستیدند جنیان خود ایمان آوردند
و ایشان بکفر ماندند آیت آمد که أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَ
سِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ
كَانَ مَحْذُورًا آنگروه از ملائکه و جن آنانکه میخوانند کافران ایشان را و میپرستند
ایشان میجویند از پروردگار خود وسیلتی و دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت
و عبادت بحضرت او جل جلاله هر کدام از ایشان نزدیکتر اند بمنزلت و مکانت
یعنی اینها که مقربان درگاهند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق تعالی پس غیر
مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت آرند ملخص سخن آنست که معبودان
شما محتاج معبود بحق اند و امیدوار اند ببخشش او و او میترسند از عذاب او بدرستی
که عذاب پروردگار تو هست سزاوار آنکه از و حذر کنند پس چون معلوم شد که ایشان
در بیم و امیداند همچو سایر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد وَإِنْ مِنْ
قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ
ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا و نیست هیچ شهری و دیهی مگر آنکه ما هلاک کننده ایم بر کندن آنرا
پیش از روز قیامت یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و سیل و جز آن عذابی سخت یعنی
اگر مؤمن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب هست این حکم در لوح محفوظ

نوشته شده وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ
آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا
و باز نداشت ما را از آنکه فرستیم معجزه مقترحه خویش را مگر آنکه تکذیب کردند با
یات مقترحه خویش تا ایشان را استیصال کردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند
از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید هر آینه عذاب
بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را استیصال نسازیم چه از
ایشان مومنان بیرون خواهیم آورد و بدادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان
پیدا و هویدا این کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند
و نمی فرستیم ما معجزات مقترحه را مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب
وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ
إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُ
هُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کرده ایم که اندوه مخور
ببین که پروردگار تو یعنی عذاب او فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک
خواهد کرد و این تعبیر بلفظ ماضی یعنی احاط بجای یحیط جهت تحقق وقوعست
یا عام است که بنی امیه و سایر ظلمه که متغیر دین بوده اند متناول باشد و نگردانیدیم
آن خواب را که بتو نمودیم مگر فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان گویند مراد
از رؤیای عام حدیبیه است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در خواب دیده
بود که عمره گزارد و حاضر در طواف نمود و سعی و حلق بجای آورد و صحابه نوید
نمودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان بطعن دراز کردند که این
خواب راست نشد و حال آنکه حکم آن نبود که تعبیر واقع شود آینه بظهور رسد
و قومی از علما در این قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکیست و این قصه مدنی

و مکر گویند

و مکر گویند که این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و بعضی رؤیا را
بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی که سبب افتتان خلق
شد چه بعد از حدیث شب معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان
آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مومنان تصدیق نمودند اما اصح و قول
اکثر خواب بوده و گفته اند خوابی که فتنه آدمیان شد آن بود که آنحضرت در واقعه
دید که قومی از بنی امیه بر منبر وی میدویدند و آنجا بر میجستند همچو بوزینه و فتنه آن
بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و مردم بسیار گمراه شدند و آنچه نهایت خصومت
بود با محمد و آل محمد صلوات الله علیهم بظهور رسانیدند و دیگر فرمود و نگردانیدیم
درخت لعنت کرده را در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان
ذکر درخت زقوم که در دوزخ رسته است شنیدند متعجب شدند ابوجهل لعین گفت
محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که از و درخت میروید
این بغایت عجب است و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن
کافران و منافقان اند و لعنت متوجه ایشانست و بعضی تاویل کرده اند شجره را
با بوجهل یا حکم بن عاص که جده مروانست لعنهم الله و بقول ابن عباس همان بنی امیه
اند که فتنه مردمان شدند و سبب گمراهی ایشان گشتند و میترسانیم کافران و بنی امیه
را بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن پس نمی افزاید آن تخویف
مر ایشان را مگر سرکشی بزرگ یعنی گزاف کاری و ستیزه از حد متجاوز شده و گویند بنا
بر قول ابن عباس که مراد شجره ملعونه بنی امیه باشد پس محتمل که مراد یزید پلید باشد
لعنة الله علیه که در دماء بزید هم وقوع یافته علم آن ملعون باشد پس معنی آید چنین
باشد که پس نیست یزید پلید که از قبیلهٔ مشوّه ایشانست مگر طاغی سرکش که طغیان و سرکشی
کند سرکشیدنی بزرگ که از قبل ما یزید الآسرا باشد که طغیان مصدر فعل محذوف

بود وطغیانی از آن بزرگتر نمیباشد که ازو بوجود آمد و چون این طغیان و سرکشی
بجهت فرمان برداری شیطانست از سرکشی و استکبار وی متعاقب این آیه خبر داد و
إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ
طِينًا یاد کن چون گفتیم مر فرشتگانرا که سجود کنید مر آدم را بجهت تعظیم او پس سجده کردند
همه ایشان مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای فرمود که چرا سجده نکردی گفت آیا
سجده کنم یعنی نکنم مر آنکس را که آفریدی از گل پس خدای تعالی برو لعنت کرد و از در
گاه براند قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَ
حْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا گفت ابلیس دیگر باره خبر ده مارا که این ذاکه گرامی کردی
و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی او را از خاکست و من از آتش اگر وا پس داری
مرا و مرگ مرا تاخیر کنی تا روز قیامت هر آینه از بیخ بر کنم فرزندان او را باغوا و ضلال
که بعذاب مستاصل شوند مگر اندکی که نتوانم ایشانرا اکراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو
قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا گفت خدای تعالی مر او را که برو
امر اهانتست یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت در پی هم خود رو پس هر که
متابعت کند ترا و فرمان تو برد از ذریت آدم پس بدرستی که دوزخ پاداشت شماست
یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و هر متابعان ترا جزا
دهم جزای تمام یعنی عذاب ابعاد بر دوام وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ
عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا و از جای بلغزان و بجنبان هر کرا که توانی لغزانیدن از ایشان
باواز تو یعنی خواننده بفساد گویند صوت شیطان غنای حرامست از ابن عباس
منقولست که هر آوازی که از غیر رضای خدای تعالی از دهان بیرون آید از شیطانست
و برانگیزان بر ایشان سواران و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاونان تو اند در

وسوسه

وسوسه و اغوای همه را جمع کن در تسلط بر ایشان و شرکت کن با ایشان در مالها یا
از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت صرف کنند و در فرزندان نیز شریک شو
تا از زنا حاصل کنند و امثال آن و وعده ده ایشانرا بمواعد باطل چون شفاعت
بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ و وعده نمیدهد شیطان
ایشانرا بمواعده مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می آراید إِنَّ عِبَادِي
لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا بدرستی که بندگان خالص من که
هؤلاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده اند نیست ترا بر اغوای ایشان تسلط
و قدرت یعنی هیچ کس را نتوانی فریفت مگر بندگانی را که بندگی کنند و از حق تعالی
خوف داشته باشند و بسنده است پروردگار تو نگهدارنده بندگان خود را از ضلال
ابلیس ملعون رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ
كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا پروردگار شما آنست که بقدرت کامله میراند و روان میگرداند
برای شما کشتی را در دریا تا بجوئید از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند سود
است یا متجر که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست نیاید بدرستی که او
هست بر شما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میگرداند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ
فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ
كَفُورًا و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن در دریا که سود و برود
از خاطرهای شما هر کرا میخوانید و می پرستید مگر او که خداوند است یگانه و یکتا
که در انحال جز او را نمیخوانید و نجات از حضرت او میخواهید پس آنهنگام که برهانید
شمارا از غرق شدن و برسانید بسوی بیابان برگشتید از توحید و یاد رو برتافتید
بتان آوردید یا بعصیان پیشه کردید و هست آدمی بسیار ناسپاس مر نعمت خداوند
خود را أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا

لکم وکیلا آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید از آنکه فرو برد
شما را بکرانه از زمین یعنی آنکه قادر است که شما را در آب فرو برد توانا است بر
آنکه در خاک نهان کند یا فرستد بر شما بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که
شما را سنگباران کند پس نیابید برای خود نگهدارنده که شما را محافظت کنند أم
أمنتم أن يعيدكم فيه تارة أخرى فيرسل عليكم قاصفا من الريح فيغرقكم
بما كفرتم ثم لا تجدوا لكم علينا به تبيعا یا ایمن شدید از آنکه باز گرداند
شما را و در آورد در دریا بار دیگر یعنی آرزوئی در دل شما افکند تا دیگر بار در
کشتی نشیند پس بفرستد بر شما شکننده از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی را بشکند
پس غرق گرداند شما را بسبب آنچه ناسپاسی کردید پس نیابید شما برای خویش بر ما
بآن غرق کردن از پی در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما ولقد كرمنا
بني آدم وحملناهم في البر والبحر ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم على
كثير ممن خلقنا تفضيلا و هر آینه ما گرامی کردیم فرزندان آدم را و بر داشتیم
ایشان را یعنی سوار گردانیدیم در بیابان بر چهارپایان و در دریا بکشتیها و روزی
دادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و افزونی دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریده
ایم افزونی دادنی علما را در تکریم و تفضیل ایشان سخن بسیار است يوم ندعوا كل
أناس بإمامهم فمن أوتي كتابه بيمينه فأولئك يقرؤون كتابهم ولا
يظلمون فتيلا یاد کن روزی را که بخوانیم هر گروهی را از مؤمنان به پیشوای ایشان
یعنی نبی که با ایشان مبعوث بود چنانکه گویند یا امت محمد و یا امت موسی و یا امت
عیسی یا کتاب که بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند که یا اهل فرقان و یا اهل
انجیل یا مقتدی که در طریق متابعت او بوده باشند منسوب بوی ندا دهند و با مقتدی ایشان
حشر کنند در طریق حق متابعت کرده با او در نعیم بهشت جای دارد و اگر در طریق باطل

است در طبقه

است در طبقه جهنم منزل کند و گفته اند امام جمع ام است و فردا خلق را با مادران باز
خوانند بجهت شرف امام حسن و امام حسین و کرامت عیسی صلوات الله علیهم یا از برای
آنکه اولاد زنا سوال شود و در لباب آورده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
نقل میکند که در آن روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان پس خوشحال قومی که امام
زمان ایشان ائمه معصومین باشند صلوات الله علیهم نه ائمه کفر و ضلالت ومن
كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلا و هر که هست نابینا در این دنیا
یعنی دیده دلش راه صواب نه بیند پس او در آخرت نابینا بود یعنی راه نجات نیابد
یعنی گمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند هر که نا
بینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که در دنیا دست متابعت
آل عبا نزند فردا در آن عالم از دیدار شفاعت ایشان محروم خواهد بود وإن كا
دوا ليفتنونك عن الذي أوحينا إليك لتفتري علينا غيره وإذا لاتخذوك
خليلا بدرستی که خواستند ثقیف که بگردانند ترا از آنچیزی که وحی کردیم بتو تا
افترا کنی و بربندی بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی نگویی آنکه خدای تعالی فرموده

و آنگاه که تو چنین کنی هر آینه فرا گیرند ترا دوست و گفته اند قریش بآنحضرت گفتند
که نگذاریم ترا که استلام حجر نمایی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگرچه بسر انگشت باشد
این آیه فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدرستی که بگیرند ترا
دوست ولولا أن ثبتناك لقد كدت تركن إليهم شيئا قليلا و اگر نه آنست که ترا
بشارت دادیم بر راستی و بمدد عصمت خود بدرستی که نزدیک بود که میل کنی بسوی آرزوی
ایشان میل کردن اندک محققان گویند که معنی آیت آنست که تو در صدد میل اندک بودی
اگر ما ترا ثابت نگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک
شوی بمیل در تبیان آورده که آنحضرت معصوم بود اما برای تخفیف امت گفت تا میل بجز

مشرکان نکنند این آیه آمد اِذًا لَاَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيٰوةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا
تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا آنگاه که میل کردی بر سبیل فرض است هر آینه بچشانیدیم
ترا عذاب دنیا یعنی در دنیا و عذاب مرگ یعنی در آخرت ضعف نامیست مر عذاب را
پس نمی یافتی تو برای خود بر دفع عذاب ما یاری که بسبب آن باز رهی وَاِنْ كَادُوا
لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْاَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَاِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ اِلَّا قَلِيلًا
و بدرستی که خواستند اهل مکه تا ترا بلغزانند بدشمنیها از زمین مکه تا ترا بیرون
کنند از آن و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند پس از رفتن تو زمان اندکی و
آنچنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داده هلاک
پس چنین باید که سنت نهاده ایم سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا
وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا سنت نهادنی بر آنها که فرستادیم پیش از تو از
فرستادگان ما و آن سنت هلاک امتانست بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان
از میان خود و نیابی تو سنت ما را تغیر و تبدیلی اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الـ
شَّمْسِ اِلٰى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا
و بپای دار نماز را بعد از زوال آفتاب تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین
و پسین است تا غسق اللیل نماز شام و خفتن و در آیه دلیل است بر امتداد وقت
این چهار نماز از زوال تا غسق چه لام از برای وقت و الی از برای انتهای غایت
پس مراد ایقاع وقتست بآن معنی که هر جزوی از و صلاحیت ادا دارد بر سبیل
وجوب و نیز دلالت دارد بر آنکه ظهر صلوة اولی است زیرا که انتها حسنی است
که دلوکست و آخر وقت عشا نیم شب است چه گفته اند که غسق شدت ظلمت و تاریکی
شب است و آن در نیم شب وقوع می یابد و بپای دار نماز بامداد در قرآن گفت برای
آنکه قراءة قرآن در او واجبست پس تسمیه کل باشد باسم جزء بدرستی که نماز بامداد

هست دیده

هست دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند
در آخر دیوان اعمال وی ثبت مینمایند و ملائکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان
روز بدان میکنند وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَكَ عَسٰى اَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَحْمُودًا و بعضی از شب پس بیدار شو یعنی نماز کن زیادتی مر ترا بصلوة
مفروضه یعنی وجوب آن زاید است بر فرایض که اختصاص دارد بتو چه وجوب
از خواص آنحضرتست و اگرنه بذلیت آن ثابت است در حق کل است و تسمیه او بنا
نسبت بهمه امتست شاید چنین بود که بدارد ترا خدای تعالی در مقام پسندیده
یعنی مقامی که قایم در وستوده باشد بستایش چه ستایندگان و آن مقام شفاعت است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین
و او بر همه فایق و مشرف باشد وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِیْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِیْ مُخْرَجَ
صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِیْرًا و بگوای پروردگار من در آر مرا در
قبر در آوردنی پسندیده بی ندامت و بیرون آر از قبر بیرون آوردنی ستوده و با کرامت
یا در آر بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم و بده مرا از نزدیک خود حجتی یاری دهنده
و قوت اعانت کننده گویند آن امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که دین مبین از و ظاهر
و هویدا شد وَقُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا بگو آمد حق
یعنی دین اسلام یا آنکس که دین از و قوت گرفت و ناچیز شد باطل بسبب او حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که بتان را سرنگون ساخت و قوت اهل شرک را در هم شکست
و ستایش و مدح و جوانمردی او را سزد که بی امر حق هرگز کاری نکرد و باز دوی
مهم پیش نگرفت بدرستی که باطل است نیست شده و ناچیز گشته وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْاٰنِ مَا
هُوَ شِفَآءٌ وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ وَلَا یَزِیْدُ الظّٰلِمِیْنَ اِلَّا خَسَارًا و فرو فرستادیم
بر تو از قرآن آنچیزی که شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا و اصح آنست



که مؤمن را بیانی وار دند یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و بخشایش
مر مؤمنان را که بدو نفع میگیرند و نمی افزاید قرآن مر ستمکاران را مگر زیان و هلاکت که
تکذیب میکنند و بدو عمل نمیکنند وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ
وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا و چون انعام کنیم ما بر آدمی بنعمت و توانگری و [illegible]
روی بگرداند از یاد ما مراد کافرانند که چون خدای تعالی نعمت دهد او را بانزال کتاب
و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند و بنفس خود دور شود و
کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق برطرف شود و چون برسد بدو بیماری
و فقر و ترس باشد ناامید از روح الله یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و [illegible]
نباشد بکرم نامتناهی اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید
قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا بگو هر کس که عمل میکند
بطریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و بدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض
و در محنت یأس دارد و مؤمن در سرا سپاس داری و در ضرا شکیبایی و گفته اند
شاکله طبیعت است یا عادت یا صفت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه
راجع است بآنکه هر کسی آن کند که ازو شاید و آید و لهذا از بعضی همه حلم و احسان
و کرم و مروت و فتوت و راستی و وفا بود و از مخالفان ایشان از مشرکان و بخیلان
و غیر ایشان از معاندان خلاف اینها پس پروردگار شما داناتر بآنکس که او راه یافته
تر است و بصواب نزدیکتر است یا نیکوتر از جهت دین و مذهب وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ
الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و می پرسند ترا از
کیفیت روح بدن انسان که بدو زنده است بگو روح از امر پروردگار منست یعنی بعضی
از مبدعاتی که بامر کن کاین شده است بی ماده و او از انجمله است که مخصوص است بعلم
خدای تعالی و غیر حق سبحانه و تعالی بدو دانا نیست و داده نشده اید شما از دانش مگر

اندکی

اندکی بنسبت با علم خدای تعالی وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ
لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا
و اگر خواهیم ما هر آینه ببریم آنچیز را که از قرآن وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و
مصاحف محو کنیم پس نیابی تو برای خود بآن یعنی بباز بعد از بودن آن بر ما وکیلی
که آنرا استرداد کند از سینها و صحیفها باز دارد لیکن رحمت از پروردگار تو که آنرا
باقی میگذارد و محو نمیکند بسببی که فضل اوست بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته
و خاتم پیغمبران گردانیده و ذریت ترا بر عالمیان برگزیده و قرآنرا بتو فرستاده و
در میان امت تو باقی میگذارد و محو نمیکند قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى
أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا
بگو ای محمد اگر جمع شوند آدمیان و پریان که تو مبعوث بر ایشانی و اتفاق کنند بر آنکه
بیاورند مانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت و بلاغت نیارند
مانند این قرآنرا در این صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند
این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمد که میگفت اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم
حق تعالی فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفتن و اگرچه باشند بعضی از ایشان
مر بعضی را هم پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ
فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی
تقریر و بیان را برای مردمان در این قرآن از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب
و قصص و امثال و ذکر جنت و نار و مانند آن پس سر باز زدند بیشتر مردمان
و نخواستند مگر ناسپاسی را که انکار حق است وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى
تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا و گفتند متعنتان قریش که هرگز تصدیق نکنیم ترا تا وقتی
که روان سازی از برای ما از زمین مکه چشمه پر آب که هرگز کمی نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ

جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا یا باشد ترا بوستانی
از خرما بنان و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان پس روان کردانی جویهای آب
در میان آن بوستانها روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا
أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا یا تا وقتی که بیفکنی آسمان همچنانکه گمان بردی
و وعید کردی بر سر ما پاره پاره یا بیاری خدای را و فرشتگان را در مقابله یعنی
عیان بما بنمای یا بیاری ایشانرا بگواهی بر رسالت أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُ
خْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا یا باشد ترا خانه از زر که در اینجا نشینی
یا بر روی بر آسمان تا وقتی که فرود آری بما کتابی تا بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو
نوشته باشد بگو پاکست و منزه پروردگار ما از آنکه بر وی تحکم کنند یا آنکه کسی در
قدرت شریک او باشد و شما آنچه از من میطلبید بجز وی کسی بر آن قادر نیست آیا
نیستم من مگر آدمی فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر
نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات باراده و قدرت خدای
تعالی است نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشان را مجمل و تفصیل
اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس
و قوله ولو انزلنا ملکا و قوله ولو فتحنا علیهم وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَ
هُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا و منع نکرد مردمانرا یعنی
اهل مکه ایمان آوردند وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان حضرت محمد صلی الله
علیه و آله مگر آنکه گفتند آیا برانگیخت حق خدای تعالی آدمی را رسول یعنی این سخن
منع کرد ایشانرا از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند
زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس
الیهم باید

الیهم باید تا افاده و استفاده در میانه پدید آید و چون کافران میگفتند رسول
خدای تعالی باید که فرشته باشد و بشر نشاید حق تعالی در شأن ایشان میفرماید قل
لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَ
سُولًا بگو اگر بودندی بجای آدمیان در زمین فرشتگان که مانند آدمیان
میرفتند بر قدمهای خود در حالی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین هر آینه
میفرستادیم برای ایشان از آسمان فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان
میفرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی و از و تلقین توانستندی گرفت چه در تعلیم
و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون ساکنان زمین آدمیان اند پس رسول
ایشان نیز آدمی میباید در لباب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست آیه
آمد قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بگو خدای
تعالی بسنده است گواه میان من و شما و شهادت خدای تعالی اظهار معجزه است بر دست
آنحضرت چه معجزه بزبان حال ناطق است با آنکه محمد رسول اوست صلی الله علیه و آله
پس گواهی معجزه جاری مجری قول حقست بر صدق دعوی او بدرستی که خدای تعالی هست
به بندگان خود دانا که اسرار و حال پوشیده ایشانرا میداند بینا که اعمال و اقوال آشکار
ایشانرا می بیند وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّ
مَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا هرکرا راه نماید خدای تعالی یعنی بسبب فرمان حکم کند
بهدایت او و توفیق دهد پس او راه یافته است که طریق بهشت و هر کرا که بسبب
عصیان حکم فرماید بضلالت او فرو گذارد پس نیابی تو مر ایشانرا دوستانی که نصرت
کنند ایشانرا بجز خدای تعالی و حشر کنیم ایشانرا روز رستخیز بر رویهای ایشان در
نابینا یعنی نه بینند و گنگان یعنی نگویند و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شاد ما

شوند بجهت آنکه در دنیا عالم اسماع سخن نمی نمودند جای ایشان دوزخ است و آتش
گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت شوند پاره دوزخ فرو
نشیند چنانچه آتش دنیا از سوختن هیمه بنشیند و ما برای ایشان آتش سوزان را بر فروزیم
آتش را یا آنکه جلود ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بگیرد ذٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ
بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا
جَدِيدًا آن عذاب پاداشت ایشانست بسبب آنکه ایشان نگرویدند بدلالتها
و اضحه بر صدق پیغمبر که معجزات اوست یا بآیات قرآن و گفتند آیا آنوقت که
کردیم استخوانها و خاکهای ریز ریزه شده هر آینه ما برانگیختگان باشیم آفریده
نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز
گوشت و پوست ایشان را تجدید و تازه سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ
اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ
لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا آیا نمی بینند و میدانند
آنرا که خدای تعالی بقدرت کامله خود بیافرید آسمان و زمین را بآن عظمت و بسط
بی ماده و توانا است بر آنکه بیافریند ایشان را دیگر باره از نفی کند چنانکه مثلک
لا تفعل کذا ای انت لا تفعل کذا پس میفرماید که آنکه از چیزی چیزی می آرد قادر
است که با آفرینش نو آفریده کهنه شده را باز آورد و بدرستی که خدای تعالی مقرر کرده
است که قیامت پس سر باز زنند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق مگر انکار
حشر و بعث را قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ
وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا بگو ای محمد که شما مالک شوید و در تصرف آرید
خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد آنگه هر آینه باز ایستید و بخیلی ورزید
از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن مادر روی گوینده

اگر یکی

اگر یکی از آفریدگان مالک خزاین نعم ربانی شود هر آینه خود با وجود حضرت الهی
مساوی نخواهد بود بجهت آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم
شدن آن خواهد ترسید و خدای تعالی در وجود خود از این دو چیز منزه است
و هست آدمی بخیل و جمع کننده مال زیرا که بنای امر او بر حاجت و امساک چیزیکه
محتاجست بآن وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ
جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا بدرستیکه ما دادیم موسی
را نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنوا و طوفان و
جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار
آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان
وی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهود
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نه آیات پرسیدند و ایشانرا جواب داد
که شرک میارید و خون ناحق مریزید و از زنا و سرقه و اکل ربا و قذف محصنات دور
باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده
و در آخر فرموده که خاصه شما یهود آنکه در روز شنبه از حد فرمان در نگذرید پس
بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر
مشرکان ظاهر گردد یا سؤال کن ازیشان چون آمد موسی علیه السلام بدیشان که حجت گذشت
میان وی و فرعون پس گفت موسی را فرعون بدرستیکه من گمان میبرم ترا ای موسی
جادوی کرده و عقل تو مختلط شده قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا گفت موسی علیه السلام بدرستیکه
دانسته بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه نفرستاده این آیات نه گانه را
مگر پروردگار آسمانها و زمینها آیتهای روشن که هر یک دلیل است بر نبوت من و من

یقین میدانم ترا ای فرعون هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَاَرَادَ اَنْ یَسْتَفِزَّهُمْ
مِنَ الْاَرْضِ فَاَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِیعًا پس خواست فرعون آنکه برانگیزد و دور
کند موسی و قوم او را از زمین مصر پس غرقه کردانیدیم او را و هر که با او بود بتمامی
وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِی اِسْرَائِیلَ اسْکُنُوا الْاَرْضَ فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا
بِکُمْ لَفِیفًا و گفتیم پس از غرق شدن فرعون مر فرزندان یعقوب را که شما ساکن شوید
در زمین مصر که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند پس چون بیاید وعده سرای دیگر
یعنی قیامت شود بیاریم شما و ایشان را بحشرگاه جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان
ایشان و شما بتمیز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ اَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا اَرْسَلْنَاكَ
اِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِیرًا و براستی فرو فرستادیم قرآن را و براستی فرود آمد و نفرستادیم
ترا ای محمد مگر مژده دهنده مطیعان ما بثواب و بیم کننده عاصیان بعقاب وَقُرْآنًا
فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَی النَّاسِ عَلَی مُکْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِیلًا و پراکنده فرستادیم
قرآن را یعنی آیه آیه و سوره سوره تا بخوانی آنرا بر مردمان بجهت حوادث بر طریق
درنگ و مهلت چه آن برای حفظ آسانتر است و بفهم نزدیکتر و فرو فرستادیم آنرا بر
حسب حوادث و مصالح فرو فرستادنی قُلْ آمِنُوا بِهِ اَوْ لَا تُؤْمِنُوا اِنَّ الَّذِینَ اُوتُوا
الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ اِذَا یُتْلَی عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ سُجَّدًا وَیَقُولُونَ سُبْحَانَ
رَبِّنَا اِنْ کَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا بگو مر مردمان را که ایمان آرید بقرآن یا ایمان نیارید
امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما
بدو هیچ نقصان نمیرسد بدرستی آنانکه داده شده اند علم را پیش از نزول قرآن
یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وی شناخته و علامات نبوت معلوم
کرده چون خوانده شود قرآن بر ایشان بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رو نهاده در حالتی
که سجده کنند کانند برای تعظیم امر خدای تعالی یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده

بودند از

دکار ما

[illegible]

بودند از رسالت محمد صلی الله علیه و آله و انزال قرآن و گویند منزه و پاکست پروردگار ما
از وعده خلاف خود بدرستی که هست وعده پروردگار ما کرده شده یعنی واقع است بلا
شک وَیَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ یَبْکُونَ وَیَزِیدُهُمْ خُشُوعًا و بیفتند بر رویهای خود یعنی
در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اقل چیزیکه از وجه ساجد بزمین ملاقی شود
اوست گفته اند سجده اول برای شکر است و این سجده بجهت تاثیر از مواعظ قرآنی
است لاجرم درین سجده فرموده که بگریند و زیاده کند سماع قرآن ایشانرا فروتنی
و تضرع این سجده چهارم است این سجده از سجدات قرآن و این را سجود تجلی میگویند چه
خبر داد خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمی باشد الا از تجلی الهی قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ
اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ اَیًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِکَ وَلَا تُخَا
فِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیلًا بگو بخوانید خدا را یا بخوانید رحمن را که هر دو
لفظ را بر یک ذات اطلاق میکنند و بعضی از اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله گفتند که خدای تعالی در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این
آیه نازل شد که این اسم و رحمن اطلاق بر او میکنند هر کدام را که بخوانید نیکوست پس
مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و بعضی مشتمل بر صفتهای اکرام
حق تعالی فرمود که آشکارا مکن قراءت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا
نکنند و فرو مدار آواز را تا حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند و طلب
میان جهر و مخافت راه میانه چه اقتصاد در همه امور محبوبست یا آنکه بلند قراءت
مکن در همه نمازها و آهسته مکن قراءت بلکه در همه جهر کن بصلوة لیلیه و فجر و
اخفات کن بظهر و عصر و در مغرب و عشا در رکعات اخیرة آنها و در هر نمازی
بسم الله الرحمن الرحیم بجهر گفتن وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا
وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ

تکبیر گوی او بگو ستایش و ثنا مر خدای را آنکه فرا نگرفت فرزندی تا باشد مر آیینه بقای
نوع او بتعاقب اولادش بوجهی ماسند بر سایر ذی حیات از آدمی و حیوان لیکن
چنین نیست زیرا که بقاء نوع او نیست مگر ببقاء شخص او چه او واجب الوجود
است جل ذکره و نیز اگر او را ولدی میبود ناچار میبود از صاحبه و زوجه پس
باید که او را شهوت و قابح باشد و این در او محالست چه اگر چنین میبود ذات احتیاج
لازم می آمد و حال آنکه او غنی علی الاطلاق است و نیست مر او را انبازی در پادشاهی
چه او را هر گاه شریکی باشد یا مخلوق او خواهد بود یا نه پس اگر مخلوق و بنده او
باشد شرکت صورت ندارد و اگر مخلوق او نیست شریک او باشد در ذات و این
محالست زیرا که این در دلایل توحید ثابت و مبرهن گشته آنچه در مشرکان نیست شدن
که بنا بر اشریک حق تعالی میگفتند و نیست او را دوستی از جهت مذلتی که داشته باشد
تا بسبب دوست عزیز گردد یا متولی امور او باشد و بجهت عجز مثل طفل و این
نیز محالست چه در آن امور محتاج خواهد بود بآن و او غنی مطلق است تعظیم
کن او را تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و گفته اند معنی
کبره آنست که بگو الله اکبر و آن در نماز واجب رکنی است و در تسبیح فاطمه زهرا
علیها السلم و غیر آن مستحب آیه آخرین را از این سوره عز گویند و هر کودکی که از بنی
عبد المطلب که بسخن در آمدی پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را بدو آموختی روا
یت است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره بنی اسرائیل را دقیق گردد دل او
بنزد ذکر والدین و مر او را باشد قنطاری در بهشت و آن هزار و دویست اوقیه است
مراد حسنات است و از ابی عبد الله علیه السلم است که هر اوقیه بزرگتر است از کوه احد والله

الله اعلم بالصواب تمت قد وقع الفراغ من ترقیم تفسیر کلام
المجید علی ید العبد الاقل الفقیر الحقیر المحتاج فی التاریخ چهاردهم
شهر ذی القعیده سنه اثنا ثمانین و ثمان مایه ابن حاجی زین
الدین علی و شنی غفر الله و لوالدیه آمین
یا رب العالمین
م م

فال از قرآن چنین باید گرفتن چون نماز بامداد بکنند با طهارت باشد و سه بار
فاتحه الکتاب و سه بار قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ و سه بار آیة الکرسی و سه بار این آیه
بخواند که وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الغَیبِ لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما یسقط من ورقة
الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطبٍ ولا یابسٍ الا فی کتابٍ مُبینٍ و سه
بار صلوات فرستد و سه بار لا حَولَ ولا قوةَ الا بِاللهِ العلی العظیم و سه بار این
دعا بخواند که اللهم انی توکلت الیک وتفألت بکتابک الکریم فارنی ما هو المکتوم
فی سرک المکنون فی غیبک المخزون یا ذا الجلال والاکرام ویا ارحم الراحمین چون این
شروطها بجا آورد مصحف را باز کند و بر صفحهٔ دست راست نظر کند که چند لفظ
الله است و از طرف دست چپ همان عدد که لفظ الله است ورق باز کند بعد
پس بر صفحهٔ دست راست خط بشمارد بعد از آن در خطهای نخستین نظر کند آنچه بر آید
بمنزلت وحی باشد و اگر نظر در حروف کنی و اگر در معنی همان باشد والله اعلم والحکم بالصواب

[illegible]